



دانشکده ادبیات و علوم انسانی  
مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران  
انتشارات دانشگاه ، ۲۵۴

# ذخیره الملوك

تأليف

میرسید علی همدانی

به تصحیح و تعلیق

دکتر سید محمود انواری

تبریز - آبان ماه ۱۳۵۸

انتشارات ، شماره ۳۵ - سلسله متون فارسی ، شماره ۱۱

ذخيرة الملوك

\*

انتشارات مؤسسة تاريخ و فرهنگ ايران







FACULTÉ DES LETTRES  
ET SCIENCES HUMAINES DE TABRIZ  
INSTITUT D'HISTOIRE ET DE CIVILISATION IRANIENNES

Publication de l'Université № 254

# ZAKHIRAT-ol-MOLOUK

*par*

**Mir Seyed Ali Hamadani**

Corrigé et annoté

*par*

**Dr. Seyed Mahmoud Anvaari**

Tabriz - Décembre 1979

Publication N° 35 - Série : Textes Persans, N° 11



دانشکده ادبیات و علوم انسانی  
مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران





سلسله متون فارسی - شماره ۱۱

---

# ذخیره الملوك

تأليف

میر سید علی همدانی

به تصحیح و تعلیق

دکتر سید محمود انواری

انتشارات مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران - شماره ۳۵

---

تبریز - آبان ماه ۱۳۵۸

حق چاپ محفوظ است

---

از این کتاب يك هزار نسخه در چاپخانه شفق تبریز به چاپ رسید .  
آبان ماه ۱۳۵۸ هجری شمسی



## فهرست مطالب

پیشگفتار	پانزده
موضوع نسخه‌های خطی	پنج
کیفیت استنساخ متن	نوزده
شروح‌سحال مؤلف	سیصد و بیست و یک
آثار مؤلف	سیصد و بیست و یک

\*\*\*

مقدمه متن	۱
باب اول	۵
باب دوم	۲۵
باب سیوم	۱۲۵
باب چهارم	۱۵۵
باب پنجم	۲۱۷
باب ششم	۲۸۹
باب هفتم	۳۳۵
باب هشتم	۴۰۷
باب نهم	۴۸۷
باب دهم	۵۵۹

\*\*\*

تعلیقات و توضیحات :	۶۲۵
توضیحات درباره متن	۶۲۷

صفحة	عنوان
٦٥٧	اصطلاحات و تركيبات و لغات
٧٣٣	رجال و طوائف
	* * *
٧٧٧	فهرست آيات
٧٩٣	فهرست احاديث
٨٢١	فهرست اخبار و آثار
٨٢٨	سخنان بزرگان
٨٥٥	فهرست اشعار
٨٦٣	فهرست بلاد و اماكن
٨٦٥	فهرست اسامي كتب
٨٦٦	فهرست مآخذ و منابع

## بنام خدا

در اردیبهشت ۱۳۵۲ هـ. ش تصحیح کتاب ذخیره الملوك میر سید علی همدانی و تحقیق و تحلیل سایر آثار وی را با تأیید و صواب دید جناب استاد دکتر عبدالحسین زرین کوب بعنوان پایان نامه دکتری زبان و ادبیات فارسی در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران انتخاب کردم و به بررسی نسخه‌های معتبر آثار میر سید علی همدانی پرداختم. در این مورد بنوشته فهرست نویسان نسخ خطی بسنده نکردم و در نتیجه دو نسخه قدیمی از ذخیره الملوك را در کتابخانه ملک تهران پیدا کردم که هیچیک از فهرست نویسان داخلی و خارجی نسخ خطی آنها را یاد نکرده بودند، یکی از این دو نسخه در ۸۵۲ هـ. ق یعنی پنجاه و یک سال پیش از قدیمترین نسخه‌ای که فهرست نویسان معرفی کرده نوشته شده و دیگری در حوالی تاریخ کتابت نسخه قبلی و حداکثر حدود بیست سال پس از آن.

سرانجام از هفت نسخه اصیل و معتبر خطی ذخیره الملوك و از چندین مجموعه خطی که هر کدام حلوی بیست سی یا چندین رساله از آثار میر سید علی همدانی بود عکس یا فتوکپی بدست آورده با اطمینان



خاطر بکار پرداختم . کتاب حاضر که اینک تقدیم اهل ادب می گردد بخش عمده همان کار است .

استاد راهنمایم در پرداختن این پایان نامه جناب آقای دکتر عبدالحسین زرین کوب و استادان مشاور جناب آقای دکتر مهدی محقق و جناب آقای دکتر مظاهر مصفا بودند . با صلاح دید استادان عزیز قدیمی ترین نسخه ها را اصل قرار دادم و آن را بر سه نسخه دیگر : نسخه قرن نهم یادشده ، نسخه آکادمی علوم شوروی نوشته در ۹۰۳ ه . ق ، نسخه آستان قدس رضوی نوشته در ۹۲۸ عرضه کرده اختلاف نسخه ها را بطور کامل یادداشت کردم . در پایان نیز متن و نسخه بدلها را دوباره با نسخه های چهارگانه یاد شده تطبیق کردم . البته در ضمن کار سه نسخه دیگر را نیز مطالعه می کردم ولی چون چهار نسخه قدیمی تر تقریباً حاوی اختلافات سه نسخه دیگر نیز بود در حقیقت از تکرار علامت اختصاری سه نسخه جدیدتر دریاورقی صرف نظر شد ، در استنساخ متن مفید به حفظ رسم الخط اصل بوده ام زیرا که آن نه مغل معنی بود و نه با رسم الخط امروزی اختلاف فاحش داشت .

یکی از کارهای مشکل در استنساخ متن ضبط صحیح الفاظ و اعراب حدود (۳۵۰) حدیث بود که در این کتاب آمده . این مشکل را به یاری خدا با مراجعه زیاد به کتب حدیث و متون عرفانی و تا آنجا که مقدور بود با دقت فراوان انجام دادم . در ضبط احادیث ، روایت متن بیشتر مورد توجه قرار گرفت و اختلافات نسخ بطور کامل حتی از

نظر اعراب در پاورقی یاد شد و اگر در مواردی احتمال تحریف بنظر رسید با استناد به منابع معتبر، آن نیز یادآوری شد و بدون اغراق در مواردی به ده پانزده مجلد از کتب حدیث و جز آن مراجعه شده و ضبط هیچ کلمه حتی حرکه‌ای تا آنجا که در حد توانائی بود بدون مراجعه به سایر نسخ و چندین کتاب حدیث صورت نگرفت. البته روایت‌های گوناگون از يك حدیث را با نام راویان اصلی درفیش‌های مربوط نقل کرده بودم ولی چون ذکر همه آنها بی آنکه نیاز مبرمی بدان باشد چند صد صفحه بر حجم تعلیقات می‌افزود با اشاره استاد محترم راهنما در فهرست احادیث تنها به این نکته بسنده شد که هر يك از احادیث عیناً در کتب حدیث آمده یا با اختلاف اندک.

در توضیحات متن نیز اعم<sup>۲</sup> از لغات و اصطلاحات و اعلام تنها به يك منبع ولو خیلی معتبر مراجعه نشده بلکه تمام منابع دیده شده و در هر مورد به معتبرترین منابع از لحاظ آن مورد استناد شده یا از چند مأخذ قسمتهای اساسی نقل شده است.

این کتاب که اینک به لطف استاد ارجمند جناب آقای دکتر منوچهر مرتضوی به زیور طبع آراسته گردیده - و اشتباه و سهو و لغزش در آن اندک نخواهد بود - از ارباب تحقیق انتظار دارد که با یادآوری موارد اشتباه و آگاهی‌های دیگر نگارنده را یاری دهند تا در چاپ دیگر مورد استفاده واقع گردد.

فروردین ۱۳۵۸ هجری شمسی

محمود انواری





## نسخه‌های خطی که در تصحیح کتاب از آنها استفاده شده

۱- اصل: نسخه شماره ۴۶۸ کتابخانه ملی ملک طهران متعلق به آستان قدس رضوی. این نسخه بسال ۸۵۲ ه. ق بخط میان نسخ و نستعلیق بوسیله ابراهیم بن فرج‌الله در ۲۳۲ برگ هر صفحه شامل ۱۷ سطر نوشته شده و فاقد جدول و تذهیب است ولی سر فصل‌ها و آیات قرآنی و غالب احادیث باشجر ف کتابت یافته و غالب کلمات آیات و احادیث ولو بطور غیر دقیق مشکول است. جنس کاغذ آن - چنانکه در دفتر کتابخانه مذکور ثبت شده - ترمه‌ختائی است و هیچیک از فهرست - نویس‌های ایرانی و غیر ایرانی از این نسخه یاد نکرده‌اند.

این نسخه در میان حدود بیست نسخه از ذخیره الملوك که من دیده‌ام از همه قدیمی‌تر و اصیل‌تر است و از تمام نسخ معرفی شده در فهرست‌ها نیز قدیمی‌تر میباشد. اینجانب در آغاز کار که بدستور استادگرا هدر جناب آقای دکتر زرین کوب مدت شش ماه کتابهای عرفانی را مطالعه می‌نمودم در ضمن برای تحصیل یقین و بعنوان آزمایش نسخه

که هیچکس نکرده گفت چگونه گفت اموال خود تلف کردی و فرزندان  
خود را محتاج گذاشتی گفت من روزی کسی بفرزدان خود نتوانم  
داد و روزی فرزدان خود بکسی نداده ام و فرزدان من پس از حال  
من از دو حال بیرون نباشند یا صالح باشند یا فاسق اگر صالح باشند  
حضرت خداوند جل جلاله بندگان صالح خود را فرزنددارد و اگر فاسق  
باشند خود دشمن حق اند من غم دشمنان خدا بر اخویم <sup>تفست</sup>  
که مکتوبی می نوشت نزد حسن بصری قدس سره که مرا از  
سیرت و عمر خطاب خبر کن که میخواهم که بر سیرت او باشم  
شیخ جواب نوشت که تو در زمان عمر نیستی و کسان تو چون  
کسان عمر نیستند ولی اگر تو درین زمان در میان این خلق چون  
عمر باشی و آن کنی که عمر کرد تو از عمر بختی باشی ای عزیز  
چون ازین جمله که گذشت معلوم گردی که اینها و خلفای  
باشند در صلوات الله علیهم اجمعین در سلطنت پادشاه  
چگونه زندگانی کردند و با وجود قدرت پادشاهی و  
خزاین چگونه بر نفس خود تنگ می گرفتند و در محنت دنیا  
بصورت زندگانی میگردند و در نشر آثار محبت و احسان  
و شفقت بر خلق می کوشیدند و با این همه از خطر ولایت



و حکومت این نبودند بدانی که مباشرت ولایت مسلمانان کاری  
عظیم عظیم است و اشتغال بحکومت امری خطیر و حاکم و  
پادشاه چون بر هیچ عدل و احسان بود و در اقامت حدود  
شرع و نفاذ احکام دین کوشندوی در زمین نایب و برگزیده  
حق و سایه آله و خلیفه رحمن است و چون طریق معدلت  
و احسان بگذارد و بر بندگان حق شفقت کند و متابعت نفس  
و هوا کند و افعال اقامت حدود شرع رواداردوی بحقیقت  
نایب دجال و دشمن خدا و رسول و خلیفه شیطانست و گوی  
سعادت ابدی از جیب آن کسی برآید که حکومت و سلطنت از  
سر انصاف و تامل کند و بداند که از کجا آمده است و  
بگیا خواهد رفت و از آمدن او بدین عالم مقصود چیست  
پس آن شواهد کتاب و سنت معلوم کند که هر کس که درین  
عالم است مسافرت و این سفر را منازل معدود است -  
اول پشت پل است منزل دوم رجم مادر است سیوم فضای  
دنیا محلیم موقف قیامت ششم بهشت یا دوزخ و هر  
کسی که سعادت منزل بهشت و شقاوت منزل دوزخ در  
منزل دنیا میکند و هر کس عمر درین منزل علی الدوام در پیوست

دوم کتابخانه ملک نوشته شده سال ۹۰۷ را اصل قرار داده و در حدود يك ثلث آنرا نیز از روی آن استنساخ نمودم ولی در ضمن کار کاملاً معروض شد که نسخه ۸۵۲ اصیل ترین نسخه‌ها است. بنابراین نسخه‌ها و موضوع را بمحضر استادان محترم راهنما عرضه داشتم و بتأیید ایشان همان نسخه ۸۵۲ اصل قرار داده شد.

از مشخصات بارز این نسخه یکی نوشته شدن ویرگول است که غالباً بطور صحیح و در موارد ضروری آمده و احیاناً در موارد غیر ضروری، دیگر داده شدن نسخه بدل در حاشیه متن آن.

\*\*\*

۲- ۴ : نسخه شماره ۱۱۳۴ کتابخانه ملی ملک طهران متعلق به آستان قدس رضوی. این نسخه بخط نستعلیق خوب در ۱۴۸ ورق و هر صفحه شامل ۱۹ سطر نوشته شده و دارای يك پیشانی مذهب بسیار عالی است و تمام صفحات آن مجدول و آیات و احادیث در آن غیر مشکول و قطع اوراق آن  $۱۷/۳ \times ۲۴/۳$  و جنس کاغذ آن - چنانکه در دفتر کتابخانه مذکور ثبت شده - ترمه سمرقندی است، جلد آن مشین قهوه‌ای نو و شماره صفحات آن حکایت از آن دارد که جز و مجموعه بزرگتری بوده و این قسمت را از آن جدا ساخته‌اند. نام کاتب و تاریخ کتابت آن در متن مذکور نیست ولی بنظر جناب آقای سلطان‌القرائی و تأیید آقای شیروانی در حوالی تاریخ کتابت نسخه پیشین نگارش یافته. از این نسخه نیز در فهرست‌های کتب خطی یاد نشده ولی دارای امتیاز خاص است.



از جمله این منقولست مکه روز شنبه رت زردینی علم و فمما فتاالی الله  
 الملك الحق روز یکشنبه رت زردینی علم و فمما روز دوشنبه  
 سترک فلا تنس روز سه شنبه انه یعلم الجمه و یخفی روز  
 چهارشنبه لا تحرك به لک لتجعل به روز پنجشنبه ان علینا  
 جمعه و قرانه روز جمعه فاذا قرانها فاتبع قرانه بر پانزده نای  
 بنویسد و ناشناخورد حافظه وی بیخوبی قوی گردد که بشنود  
 یاد کرد و عرب است م

جمعه و قرانه روز جمعه

۵۶





میبیزند و اگر قطره از آن شرباب صدید و زقوم که دوزخیان را میخورانند در دریای عالم  
 اندازند سه دریای و کنج کرده کسی که احوال اول و اوسط او آنست که شنیدی و در آخر  
 چنین خطی در پیشش آرد چه جای آنست که شادی و فرح را بخورد راه دهد یا نفس خود را بر  
 دیگر و فضل نهد و جمیع انبیا و اولیا از خوف این خطر از مخلوط جسمانی برین اندوه پرده خرد  
 در صدم خود دین اند و از چای بود که رسول علیه افضل الصلوات با کمال نبوت گفتی یا لیت رب  
 محمد خلق محمد امینی کاشکی برورد کار محمد محمد را نیا فریدی و غیر رضی الله عنه کنی کاشکی من  
 کاشکی بودی و در اجس کور بنایسی کشید و سبب و سر این قیامت بنایستی دید و در او سبب  
 جراح رضی الله عنه کنی کاشکی من کوشیدی بودی تا من من سبب زندی و مراد قیامت  
 نیاوردندی و در آخر است که داود علیه السلام بر خود نوحه کردی و کنی الکی نفس ضعیف  
 ما طاقت تابش آفتاب رحمت تویی آرد طاقت آتش غضب تو چگونه آرد این احوال تهران  
 عصمت نبوت و سروران صفوف و لایست و امثال با مغسلان تیره روز کار بدین معنی او  
 لیه و غلبه خوف بحال بالیقین ترا ما غلبه خوف بحال صرف و صفای قلوبت نه بشدت  
 غفلت و کثرت و توب برده غفلت دین و لاهار ما از ما حفظ خطر بر دوخت و استیلا  
 آتش مخالفت بضاقت لغین و استیصار ما را باک سوخت و تقاب تسایل شیطان محتمل  
 مکر ما را بر غفلت و توالی دوا می شهوانی نفسانی خاک شقاوت و ادباً

بر روز کار ما بخت و کثرت اعراف محاصی آب روی

بر بخت نسال الضم القدر المان ان ما لها

بیا و اسله و ان سقاها

کاشکی که نه اند



در این نسخه در نوشتن علامت اضافه در کلمات مختوم به های غیر ملفوظ دقت نشده یعنی گاهی نوشته شده و گاهی ضبط نشده، باین جهت در تصحیح متن فقط به مواردی که آن علامت وجود دارد اعتنا شده است. عبارت « بِسْمِ اللَّهِ » در جملات فارسی نیز در آن بعد از کلمات: رسول، نبی همه جا بوسیله ناسخ بعداً به « علیه الصلوة و السلام » تصحیح شده باین معنی که میان « علیه » و « السلام » واری در متن افزوده شده و « الصلوة » مقابل سطر مربوط در حاشیه قید شده. باین مطلب نیز در تصحیح اعتنا نشده مگر در مواردی که در نسخه اصل بعد از کلمات رسول و جز آن یا عبارتی نبوده یا اینکه عبارتی بجز « بِسْمِ اللَّهِ » وجود داشته است.

\*\*\*

۳- ق: نسخه « ۲۲ اخلاق ۳۴۶۴ » کتابخانه آستان قدس رضوی در مشهد که عکس آن بشماره ۱۲-۵۷۱۱ در کتابخانه مرکزی موجود است. این نسخه نیز بخط میان نسخ و نستعلیق و در صفر سال ۹۲۸ ه. ق در ۲۳۵ برگ هر صفحه شامل ۱۵ سطر نوشته شده و کاتب آن شیخ علی بن حمزه بن شیخ علی نائینی میباشد. برگ اول آن و قسمتهایی از او را ق دیگر بکلی محو یا حاک شده است ولی تقریباً تمام آیات و احادیث در آن مشکول است (ولو بطور غیر دقیق). بنده به اصل نسخه دسترس نداشته و از عکس آن سود جستهم. این نسخه به نسخه اصل بیش از سایر نسخ حتی از لحاظ رسم الخط نزدیکتر است و در حقیقت



بر استغناء اذن حاکم و امر معروف بکار که به نصیحت دین مشغول شود  
 و بندهگان حق را از معاصی و منافی منج کند اگر حاکم و پادشاه را چنین  
 در ثواب ان شکیک بود و اگر حاکم گناهان برده ان گناهیت از جبر و تکبر  
 و انکار بر حاکم واجبست پس چون در میان شریعت لشکراست انکار در بر نفس  
 حاکم واجبست از ان جا که شرط باشد و در هیچ اخبارست از زمان رسول  
 صلی الله علیه و آله تا زمان مروان در عید گاه منبر نبود و در رسول صلی الله علیه و آله  
 در صحرا نماز کردی پس برخواستی و روی بقوم کردی و خطبه خواندی پس بدان  
 خلفاء را شدین چنین کردند چون نوبت ملک مروان رسید در مصلی  
 منبر بنا کرد و چون روز عید بر منبر شد ابو سعید خدری برخواست و گفت  
 یا زفر ان این چه بدعتست که پیدا کردی مروان گفت این بدعت نیست این  
 بدانست که در تمام آواز خطبه بخفتی و سرانم ابو سعید برخواست و برفت و گفت  
 و است که از منم نماز نکردم و گفت که شیخ ابراهیم نوری قدس سره بانه  
 عالیست نگردی و هر چه از امور دین بودی پند میدی و هر گاه که از من گویی  
 بدیدی از انست کردی اگر هم گشتن بودی روزی بزنگار دید رفت صحبت  
 که در آن نماز روزی بزنگار دید در آن روزی سی حم مهر کرده

و بر یک

این خطبه را در روز عید  
 در مسجد کوفه خواندند  
 و در آن روز که مروان  
 بر منبر ایستاد  
 ابو سعید خدری  
 برخواست و گفت  
 یا زفر ان این چه بدعتست  
 که پیدا کردی مروان  
 گفت این بدعت نیست  
 این بدانست که در تمام  
 آواز خطبه بخفتی  
 و سرانم ابو سعید  
 برخواست و برفت  
 و گفت و است که از منم  
 نماز نکردم و گفت که  
 شیخ ابراهیم نوری  
 قدس سره بانه عالیست  
 نگردی و هر چه از امور  
 دین بودی پند میدی  
 و هر گاه که از من گویی  
 بدیدی از انست کردی  
 اگر هم گشتن بودی  
 روزی بزنگار دید رفت  
 صحبت که در آن نماز  
 روزی بزنگار دید در آن  
 روزی سی حم مهر کرده



در هر یک نوشته که لطف شیخ از آن عجب داشت چو در مباحثات و تجارت  
 هیچ چیزی دانست که آنرا لطف نوازند از ملاح سوال کرد که درین خمنا  
 چیست ملاح گفت تو در این می خوردی و آن چکار داری شیخ مرا تعقلان بفرمان  
 زیادت گشت ملاح را گفت میخوانم که مرا بگوئی که درین خمنا چیست ملاح  
 گفت تو در این می خوری خمنا امر است که بجهت خلیفه آورده اند و امیرالمؤمنین  
 میخواند که مجلس خود را بدان یا را بد چوب گران گران رورق انباده  
 بود شیخ ملاح را گفت آن چوب چیست ملاح در خشم شد شاگرد خود  
 گفت آن چوب ابهت او داده شیخ آن چوبت بهت مبارک گرفت و آن خمنا  
 یک یک بر شکست و ملاح فریاد میکرد تا بنس بن افغان کشیده چهره بود با کسان  
 نزد رسید و شیخ را بگرفت و پیش خلیفه برد و خلیفه آنوقت شیخ را  
 و او بغایت عینور بود و شمشیر او پشت ترا زمین بودی و جمیع حال پیدا  
 از آن اندوگین گشتن در شکست استند که البته شیخ را نهید خواهد که چون  
 شیخ را یاد در آن معتقد بود که می آید نشسته بود که در دست میگفت  
 و گفت کیستی که این چنین گستاخ میکنی شیخ فرمود که من محسنم گفت مبارک

می‌توان گفت از روی نسخه اصل، یا مأخذ آن، یا از روی نسخه‌ای هم - مأخذ با اصل استنساخ شده است و هر چند خواندن بعضی از قسمتهای آن بسیار مشکل میباشد ولی در حد نسخه اصل، اصیل و در تصحیح متن بیش از سایر نسخه‌ها سودمند واقع شده است.

از تفاوت‌های بارز این نسخه با اصل یکی آنست که در جملات فارسی نیز در آن بجای «ﷺ» بعد از کلمات رسول، نبی و جز آن مثل عبارات عربی «صلی الله علیه و سلم» نوشته شده و چون این مسأله در تمام متن آن بهمین ترتیب بوده و در هر صفحه چندین بار تکرار شده از قید آن در حاشیه صرف نظر شده مگر در مواردی که در متن بعد از کلمات مذکور یا عبارتی نبوده و یا عبارتی غیر از «ﷺ» نوشته شده است. دیگر آنکه در آن احياناً کلمات مضاف با یاء و یاء نکره با کسره نوشته شده مثلاً بجای «بر سر نام» نوشته شده «بر سر ی نام» و بجای «جمال ایمان» نوشته شده «جمالی ایمان».

سوم آنکه بعد از نام راویان احادیث از صحابه که مورد اعتماد و احترام اهل تسنن هستند عبارت «رضی الله عنه» در آن نوشته نشده است. در تقریباً سی ورق نخستین آن نیز نام روات حدیث که مورد احترام اهل تسنن هستند محو یا حاک شده و گاهی بجای عمر و ابوبکر کلمه «فلان» ثبت شده است و در تصحیح از قید دومورد اخیر در حاشیه صرف نظر شده است.



با دوازده وقت حسرتان و در تمام شتادوت و در میان بزمانینه روزگار  
 در کتب کتب فرموده که بغیرت و جلال تا که با آن همه که شش و شش و شش و شش  
 از حرا و طوط و سوسمی نخواهی یافت مگر آنچه ما معده کرده ایم زیرا که عالم  
 ابراهیم عالم نازل عالم ارواست و محبت ما محبت طلال محبت است و محبتی که  
 بواسطه او که سخی و وجودی بر بساط کون برکت اغراض یک عالم  
 اعیان میکنند چنانکه در کتاب بانی بر رسیدن دنیا از آن خبر  
 میدهد که آنم تر اکی رنگ کیف مذا اطل و لوتش با طبعه سکن  
 فرموده که نمی بینی اکی محمد بر روی خود را چگونه طلال مراست که انرا  
 بر بساط ارمده عالم امکان بگسترانید و در تمامش مشار وجودی بر  
 راضی و قابلیت و استعدادت ما را مد و مخالفت و مداح معقول و  
 و مفسر را محرم و دواعی نفوس که در ایند و اگر خواست همه را و خراب  
 مساکن کردی و در کتب عدم قدرت مستور و دانشی و حکمت ازلی  
 آن اتمینا کردی که اعیان مطابقت در میان را مراتب عوالم  
 غیب و شهادت را هم در کتب و کتب که باشند ما شتاد ادرمان و عالم

شما



نشانی که مکن و چون معلوم شد که امور شش روی فلان است  
نخج آید بدانکه خانیست طلال التست که چون بر اثر آن بدان شود  
می برسد به شش که از آن زیارت از مقدار زخمی در زیر قدم بود  
آورده و چون روی از آن بگردانی که از آن روی جوی همان  
مقدار از روی زیر قدم حاصل بود و آنکه در حدیث قدسی وارد  
گشته است یا در باب احمدی من خدی منی و آنچه فرزند می شناسد  
بدین معنی است جوی ممل و علی بنی خطاب می کند که ای دنیا  
بر که خدمت در کاد مای کند تو خادوم او باش و هر که خدمت کند  
مستعد او را رنج و آری ای عزیز بدانکه جوهر خود و محتاج خرابین  
و جوهر است و هر چه در حقه وجود جماعت مستحق یافت و می باید همه  
از آثار نفس سلطنت خود است و لا فضل الا لله علیکم و رحمة الله  
منکم من اجد ابد الی الکر فی فیض شوح کما کریم مالودان همچو کس  
از شما اخلاصت و وجود نیافتی و اگر نه در عرصه وجود کند و شیخ است خود  
ما در سنت کبریا گشت می بیند که شرف سعادت می گارم اختلاف

۴- ك : نسخه شماره ۴۵۲ . A . آکادمی علوم شوروی نوشته شده در: ذی قعدة ۹۰۳ ه . ق که عکس آن بشماره ۴۱-۴۷۳۹ در کتابخانه مرکزی تهران موجود است . این نسخه در ۲۵۰ برگ هر صفحه شامل ۱۵ سطر بخط نستعلیق نوشته شده و کاتب آن معلوم نیست . آیات واحادیث در این نسخه نیز - ولو بقلط - مشکول است . این نسخه با نسخه شماره ۱۱۳۴ ملك قرابت دارد و تقریباً با آن هم مأخذ می باشد . و غالباً جای کلمات و عبارات : بیت ، نظم ، ای عزیز ، نقلست در آن خالی و سفید است و در حواشی متن تصحیح شده به خالی و سفید بودن تك تك موارد مذکور اشاره نشده است .

\*\*\*

۵- ۲۴ : جزو مجموعه شماره ۲۲۵۰ کتابخانه ملك طهران متعلق به آستان قدس رضوی که بخط میان نسخ و نستعلیق در صفر ۹۰۷ ه . ق هر صفحه شامل ۲۱ سطر نوشته شده . جنس کاغذ آن - چنانکه در دفتر کتابخانه ملك ثبت شده - ترمه است بقطع ۱۷ X ۲۴ / ۸ و جلد آن مشین سیاه رنگ و اواسط آن ( باب ۸ و ۹ و حدود يك صفحه از پایان باب ۷ و آغاز باب ۱۰ ) نو نویس می باشد و فاقد جدول و تذهیب است .

\*\*\*

۶- ل : جزو مجموعه ۲۰۹۶ لنین گراد که میکر و فیلم و عکس آن در کتابخانه ملی تهران و کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است . این نسخه به سال ۹۳۰ و به خط نستعلیق نوشته شده و کاتب آن

معلوم نیست . این نسخه نیز با نسخه ۱۱۳۴ ملک قرابت دارد و تقریباً با آن هم مأخذ است. آیات واحادیث آن نیز- ولو بغلط - مثل نسخه ك مشکول میباشد .

\*\*\*

۷- نسخه دانشرای عالی تهران اهدائی قریب شماره ۴۸ که به خط نستعلیق زیبا نوشته شده . نویسنده آن معلوم نیست و تاریخ کتابتش بطور تقریب حداقل اواخر قرن دهم هجری است .

## کیفیت استنساخ متن

قدیمی‌ترین نسخه (نسخه شماره ۴۶۸ کتابخانه ملی ملک) اصل قرار داده شد و با رعایت و حفظ رسم الخط - خصوصاً در کلمات مرکب - استنساخ گردید و در صورت تغییر بر حسب ضرورت که موارد آن نیز اندک و نادر است در حاشیه بآن اشاره شد اختلافات سه نسخه دیگر: نسخه ق، م، ک با اصل بطور کامل در حاشیه قید شد و جز در موارد بسیار نادر و انگشت شمار از آنها در متن استفاده نشد و اگر چه بظاهر عبارات آنها زیباتر بود. و چون قید اختلاف این سه نسخه، خصوصاً م، ک در عین حال تقریباً شامل قید اختلافات سایر نسخ با اصل می‌شد از این رو از تکرار علامت اختصاری سایر نسخه‌ها در حاشیه باصواب - دید استادان ارجمند صرف نظر شد. ولی باز در سه چهار مورد اختلاف نسخه‌های دیگر بر حسب ضرورت در حاشیه قید شده است.

همچنین در موارد ترجمه از احیاء العلوم غزالی از لحاظ ابهام

عبارات، در سه چهار مورد عبارت احیا در حاشیه نقل شده است.

اگر در آیات قرآنی تحریفی از نظر زائد یا ناقص بودن حرف

یا کلمه‌ای، بآن اعتنا نشده و از روی قرآن مجید نوشته شده است.

همچنین اگر در احادیث نبوی اغلاط صریح از لحاظ اعراب و جز آن دیده شد به چندین منبع معتبر مراجعه شده و متن از روی آنها، با توجه به توجیحات دیگری که از آن حدیث شده، اصلاح و درعین حال اختلاف اصل و سه نسخه دیگر در حاشیه قید شده است.

غلط‌های املائی جزئی صریح تصحیح شده و در حاشیه نیز با آنها اشاره نشده، مثلاً کاتب غالباً در عبارتهای عربی کلمات عائشه، سائر، کبائر را مثل فارسی عایشه، سایر، کبایر نوشته است.

رسم الخط‌هایی از قبیل زکوة، صلوة، حیوة، ثلث، ابراهیم، قیمة در جملات عربی بصورت زکاة، صلاة، حیاة، ثلاث، ابراهیم، قیامة و در جملات فارسی بصورت زکات، صلات ... نوشته شد.

یای وحده که در کلمات مختموم به‌های غیر ملفوظ بصورت همزه کتابت یافته مطابق رسم الخط امروز به الف و یا نوشته شد.

گک، پ، چ، ژ همه جا برسم الخط امروز نوشته شد.

جمع کلمات مختموم به‌های غیر ملفوظ که به «ها» جمع بسته شده همه جا سوا نوشته شده مثل نخته‌ها بجای نختها (در اصل و نسخ دیگر).

فعل گذاشتن و صیغه‌های مختلف آن غالباً و ذال‌های منقوط دیگر احياناً، در اصل بدون نقطه نوشته شده ولی در متن تصحیح شده با نقطه برسم الخط متداول امروزی.



## شرح حال

### میر سید علی همدانی

امیر سید علی بن شهاب مشهور به سید علی یا میر سید علی همدانی روز دوشنبه ۱۲ رجب ۷۱۴ ه. ق\* در خانواده‌ای متمکن از سادات حسینی همدان\*\* متولد شد. پدرش حاکم همدان و ملتفت به سلاطین و اعوان، و در عین حال اهل ایمان بود و از این لحاظ علی همدانی در نظر مریدان خود از امثال بودا و ابراهیم ادهم بوده است. جعفر بدخشی از او حکایت میکند که در یکی از سفرها چند سواری در راه دیدم و یکی از ایشان پیاده شد و سر بر قدم من نهاد و گریست. چون علتش را پرسیدم گفت من فلان ترکم بنده شما که حضرت امیر شهاب الدین مرا بفلان امیر بخشیده بود، جعفر بدخشی و حیدر بدخشی شجره نسب او را تا علی ع نقل کرده‌اند او<sup>۱</sup> با پانزده واسطه و

---

\* سال ولادت او را در ۷۱۳ نیز نوشته‌اند.

\*\* بعضی او را از خانواده معروف علویان همدان دانسته‌اند ولی هیچک

از منابع قدیم و نزدیک به دوره او این نظر را تأیید نمیکنند.

دومی با نوزده<sup>۲</sup> واسطه او را بامام اول منسوب ساخته است. شجره دوم شامل افراد شجره اول نیز هست و بقیاس نزدیکتر. بنوشته جعفر بدخشی نسب او از جانب مادر نیز به هفده واسطه به پیامبر اسلام میرسد و با این حساب از دیدگاه شیعه و دوستداران اهل بیت از سزاوارترین کسان است برای پیشوائی و حکومت صوری و معنوی مسلمانان. بعلمی که برای من معلوم نشد از کودکی زیر نظر دائش سیّد علاءالدین که باظهار خود او از اولیاء الله بوده پرورش یافته است. ظاهراً دائی او نیز مثل پدرش متمکن بود\* و برای تعلیم و تربیت او معلمی استخدام کرده بود. جعفر بدخشی در این مورد می نویسد: «حضرت سیادت فرمود قدس سرّه که خال من يك مرد عالم متقی را محافظت مینمود تا من از وی فایده گیرم، و ظاهراً همین معلم او را به حلقه ارشاد شیخ محمود مزدقانی مرید، و جانشین علاءالدوله سمنانی در سلسله کبرویه راهنمایی کرده است چرا که او خود از مریدان مزدقانی بود. بحکایت «خلاصه المناقب» امیر باشاره غیبی در دوازده سالگی بخدمت شیخ محمود پیوست. شیخ محمود در این زمان که علاءالدوله سمنانی حیات داشت در کجا اقامت داشت؟ در همدان؟ در مزدقان که بین راه همدان و ساه واقع است؟<sup>۳</sup> یا در سمنان؟ معلوم نشد. بنوشته جعفر بدخشی علی همدانی

\* ممکن نیز هست که برای نشان دادن ترك تعلق و اخلاص امیر در

شریعت و طریقت چنین قلمداد شده .

در همدان بخانقاه رفته و قریه‌ای که نصفش ملك خود بوده و نصف دیگرش را از شرکا خریداری کرده بود بهمان خانقاه وقف کرده است. بعلت مجاورت مزدقان با همدان و سکونت در آن شهر مزدقانی با اقوام امیر آشنائی داشته است و عباراتی را که جعفر بدخشی از او نقل میکند مشعر بر این معنی است: «و چون بصحبت شریف شیخ (مزدقانی) مشرف گشتم فرمود که یا سید اگر از برای مخدومی در خانقاه آمدی من در خدمت از سر قدم میسازم که مرا بدان نباید که در خدمت تقصیر کنم و اگر...» بنوشته جعفر بدخشی محمود مزدقانی مجرد زیسته و مجرد از دنیا رفته و امیر در خانقاه او مراحل سلوک یا لااقل مراحل اولیه آنرا پیموده و بهنگام سماع که در هر هفته دو بار اجرا میشده بسررقص کرده. جامی در نفحات آورده: «وی (میر) مرید... مزدقانی بود اما کسب طریقت پیش... تقی‌الدین علی دوستی کرد و چون شیخ تقی‌الدین علی از دنیا برفت باز رجوع بشیخ شرف‌الدین محمود کرد». خواندمیر نیز همین مطلب را در حبیب‌السیر نقل کرده است.

علی دوستی نیز از مریدان خاص علاء‌الدوله سمنانی بود و بگفته جعفر بدخشی علاء‌الدوله باچنان آوازه کمال در طریقت آستانه خلوت او را بوسه زد و بر روایت حافظ حسین کر بلائی تبریزی در روضات الجنان او نیز «مجرد» بود و مجرد «از دنیا با آخرت رفت»<sup>۴</sup>. از میان مریدان علاء‌الدوله علاوه بر مزدقانی و دوستی، امیر بیش از همه از نجم‌الدین محمد بن محمد اذکائی یا ادکائی (۶۹۵-۷۷۸ هـ) استاد خود در طریقت و حدیث

و فتوت سودجسته<sup>۵</sup> و بجز اینها از فیض عده‌ای دیگر از مریدان علاءالدوله در طریقت و سلوک بهره‌مند شده است .

بهر صورت امیر بعد از طی مراحل سلوک در نزد خواص اصحاب علاءالدوله سمنانی بقوای سی و سه یا سی و چهار تن از مشایخ هامور ارشاد «غرباء دیار» و «طالبان» و تبلیغ اسلام شد و به سیر و سیاحت پرداخت و تا دم‌باز پسین باین کار ادامه داد . ظاهراً پیش از قوای مشایخ نیز در جستجوی بزرگان صوفیه و برای دیدار آنان و با سفر و سیر و سیاحت مأنوس بوده است .

قوای مشایخ صوفیه در مورد سیاحت و ارشاد امیر بعد از درگذشت علاءالدوله سمنانی صورت گرفته زیرا نام علاءالدوله در میان سی و سه تن از مشایخ که جمعی بدخشی نام برده است وجود ندارد . از سوی دیگر علاءالدوله چنانکه عده‌ای گمان برده‌اند عم یا خال یا مستقیماً استاد او نبوده و خود تربیت او را به مزدقانی معول نکرده است . زیرا در ۴۰ رساله و کتاب که از او بررسی شده و در خلاصه المناقب که يك سال بعد از درگذشت او بوسیله یکی از مریدان خاص او تألیف یافته به این مطالب اشاره‌ای نرفته است و ظاهراً قرابت نام سیند علاءالدین - که ممکن است در بعضی از نسخه‌هایی که در دسترس محققان ارجمند بوده و بنده از نوشته‌هایشان غایده‌ها برده‌ام - و علاءالدوله سمنانی ملایه این تصور گشته است . برای روشن شدن مطلب نوشته جمعی بدخشی را بنقل از خود امیر در مورد حضور او در مجلسی که سلطان محمد خدا بنده

(نام سلطان در خلاصه المناقب مذکور نیست) برای زیارت و ملاقات با اکابر عراق و خراسان ترتیب داده بود و والد و خال او نیز در آن حضور داشتند نقل میگردد: «... و والد و خالم نیز حاضر آمدند در آن مجمع و مرا با خود حاضر آوردند... پس چهارصد محقق بردست راست پادشاه بنشستند و علماء نامدار بسیار بر دست چپ پادشاه... و والد دست من بگرفت و فاتحه التماس نمود و جمیع علماء و فقراء مجلس از برای من فاتحه بخواند ندیگر بار التماس کرد که باید که هر يك از فقراء مجلس از برای این فرزند حدیثی فرماید تا از راه تبرک سماع نماید لاجرم اول شیخ علاءالدوله سمنانی بر من حدیث خواند و آخر خواجه قطب الدین نیشابوری. پس چهارصد حدیث با سعادات فواتح بهم رسید در آن مجمع الاکابر، «علاوه بر آنکه حضور امیر در آن مجلس بعید بنظر می آید - زیرا که فاصله مابین ولادت امیر و درگذشت محمد خدا بنده (۷۱۶ هـ. ق) دو سه سال بیش نیست - هیچ يك از اجزای این حکایت موهم بر قرابت سببی یا نسبی امیر و والد و خال او با علاءالدوله سمنانی نیست. از سوی دیگر چرا جعفر بدخشی که دهها کرامت و صدها فضیلت - که بعضی از آنها در خور فهم عقلا هم نیست - برای امیر شمرده، در مورد قرابت او یا والد و خال او با علاءالدوله سکوت نموده است و چرا امیر در رسالات خود باین نکته اشاره نکرده است؟ والله اعلم بالصواب.

بهر صورت امیر بعد از درگذشت علی دوستی و در دوره حیات

مزدقانی رنج سفر و تبلیغ اسلام را پذیرفت و در راه نیل بمقصود بسی کوشید و اقصی نقاط عالم شام و روم ( در مفهوم آن روز ) و ترکستان و کشمیر و هندوستان تا سرانندیب را پیمود\* و بارها بزیارت خانه خدا مشرف شد و سه بار به کشمیر رفت :

۱- در ۷۷۴ هـ . ق در دوره حکمرانی شهاب الدین به همراه هفتصد تن از سادات . در این سفر اقامت او در کشمیر چهار ماه طول کشید و بعد ، آنجا را بقصد حجاز ترك گفت .

۲- در ۷۸۱ هـ . ق در دوره حکومت قطب الدین برادر و جانشین شهاب الدین . در این سفر دو سال و نیم در آنجا ماند .

۳- در ۷۸۵ هـ . ق در دوره قطب الدین که نزدیک بیک سال در آنجا اقامت کرد و بعد از آن بقصد ترکستان از آنجا بیرون رفت و در راه ترکستان درگذشت\*\*.

مطلب مذکور علاوه بر آنکه متکی بر اسناد و مدارکی است با توجه باین مطلب مشهور که امیر سه بار ربع مسکون را سیاحت کرده پذیرفتنی است . امیر در سفر و سیاحت مورد حسد علما و امرا نیز واقع شد زیرا استقبال مردم از او برای آنها قابل تحمل نبود. ولی

\* نك : اوراديه .

\*\* بنوشته تاریخ فرشته ( مقاله یازدهم ) در این مدت تنها يك بار در دوره سلطنت قطب الدین به کشمیر رفت و بیش از چهل روز در آنجا اقامت نکرد.

با این همه بر خلاف پدرش بهیچ کس جز مردان راه حق متمایل نشد\* و هیچ يك از آثارش را بنام امیری یا بزرگی - جز آنها که در سلك مریدان او بودند - نوشت. و بگفته خود - گرچه خالی از اغراق بنظر نمی‌رسد - علاوه بر چهارصدولی که در صغر سن در مجلس سلطان محمد خدا بنده زیارت کرده بود بزیارت هزارتن از اولیاء که خضر نیز یکی از آنها است نائل شد و ظاهراً تحت تأثیر عقاید ملل دیگر واقع نشد زیرا جعفر بدخشی در مورد تصرف و کرامت شیخ تمیمی می‌گوید:

«حضرت سیادت فرمود که شیخ بر وجه سنت سلوک نکرده بلکه طریق جوکیان داشت».

سیاحت امیر از لحاظ اشاعه اسلام در کشمیر خصوصاً و در نواحی دیگر عموماً، دارای اهمیت است البته او علاوه بر اینکه خود مصمم بر این کار بود پشتیبانی سی و سه چهارتن از مشایخ بزرگ را نیز - بطوریکه پیش از این گفتیم - جلب کرده بود. و با آنکه اسلام پیش از آغاز مسافرت و ورود امیر به کشمیر در آن نواحی نفوذ پیدا کرده بود و از بیست سی سال پیش پادشاهان مسلمان در آنجا حکومت می‌کردند<sup>۱</sup>، در عین حال ورود امیر در توسعه اسلام و افزایش تعداد مسلمانان آنجا مؤثر واقع شد. در تاریخ فرشته (ج ۲ ص ۲-۶۵۱) آمده: «گویند که در عهد شاه قطب الدین امیر کبیر میر سید علی همدانی قدس سره -

العزيز بنو احي كشمير آمده كتابتي بساطان قطب الدين نوشت و شاه بتعظيم تمام جواب كتابت او نوشته استدعاى حضور فرمود و چون حضرت مير بشرف قدوم، حوالى «سرى نگر» را مشرف گردانيدند شاه استقبال کرده باعزاز و اكرام مالاكلام بشهر درآورد و خرد و بزرگ كشمير بالتمام نسبت با آنجناب عاليمقام ارادت صادق بهمرسانيدند، در تاريخ اعظمى نيز آمده: «فروکش جناب آن حضرت در محله علاء الدين پوره در رباطى - که در آنجا بود - شد و برای خمس الاوقات بر لب دريای بهت صفة مربعى - که الحال خانقاه فيض پناه است - آراسته بودند و آنجا نماز مى خواندند و سلطان به اخلاص درست بخدمت خدام عالی مقام مير سيد و آداب ارادت و محبت بجای میآورد... چنانچه عقد دو خواهر - که بنا بر جهالت معاً به نکاح درآورده بود - برهم زد... و سلطان هم لباس قوم کفره میپوشید آنها را با امر و نهی حضرت سيد ترك داد... جناب سيادت دستگاہ... بشاه قطب الدين... کلاه مبارك عطا فرموده بودند. سلطان آداب قبول آن بجا آورده، در تاج خود تعظيماً و تکریماً نهاد. و این سنت و برکت تا آخر سلطنت فتح شاه در اولاد ایشان بود و فتح شاه آنها در کفن خود پیچید و برد». باید در نظر داشت که ورود امير به كشمير حداقل در شصت و شش هفت سالگى او و بعد از سیر و سياحتهاى طولانى و طویل المدة و تبليغات وسیع در نواحى مختلف و جلب نظر عموم مسلمانان و پیدا کردن مریدان فراوان در اطراف و اکناف بلاد اسلامى، همچنین بعد از درگذشت محمود مزدقانى (در ۷۶۶ یا



۷۶۱ هـ. ق<sup>۱</sup>) جانشین علاءالدوله و در دوره خلافت خود او درسلسله کبرویه و با عنوان مبلغ شریعت و مروج طریقت صورت گرفته بعلاوه در اندک زمانی پیش از آن سلطنت کشمیر بدست پادشاهان مسلمان افتاده بود که برای استقرار حکومتشان طبعاً از وجود مبلغان اسلامی می‌بایست سود جویند، بنابراین استقبال پادشاه کشمیر (قطب‌الدین یا دیگر) و کشمیریان از او مستبعد نیست.

یکی از عوامل دیگر مقبولیت و پیشرفت کار او در نواحی دیگر رواج تصوف و فزونی تعداد خانقاههاست در قرن هشتم. میدانیم که از قرن هفتم بعد با تعلیمات و تألیفات ابن عربی و سهروردی و جز آنان تصوف جنبه استدلالی و فلسفی و مدرسی پیدا کرد و هر چند معارضانی نیز داشت در ردیف علوم رسمی حوزه‌های درس نیز درآمده بود بعلاوه سماع و رقص در خانقاهها عده‌ای از مردم را - اگرچه در سلك متصوفه و خانقاهیان نبودند - به محفل صوفیان و مشایخ می‌کشید و عملاً متمایل بصوفیه یا غیر معارض با آنان تربیت میکرد و تنها از این لحاظ میتوان گفت که خانقاهها در این دوره جای دیرهای مسیحی قرون اولیه اسلامی را گرفته و بازار دیرنشینان را نیز احیاناً کاسد کرده بود.

چنانکه از تاریخ اعظمی نقل شد در حیات امیر صفة مربعی برای او در کشمیر آراسته بودند و خانقاهی که امروزه بنام او در سری نگر معروف است در محل همان صفة بدستور سلطان اسکندر پسر سلطان قطب‌الدین و در دوره اقامت میر سید محمد پسر امیر در عرض حدود

يك سال (۹-۸۹۸ هـ. ق) بنا شده است.<sup>۱۱</sup> هم اکنون نیز تصویری از او در موزه آن شهر نگاهداری می‌شود.<sup>۱۲</sup>

مسافرت امیر در گرماگرم حملات پیاپی تیمور به خوارزم و خراسان صورت گرفت و بنوشته تاریخ اعظمی امیر پیش از آنکه به کشمیر برود چند تن از عموزادگان خود را جهت بررسی وضع واحوال مردم آنجا روانه ساخت و چون بوسیله آنها از وضع آن سرزمین آگاه شد و آنجا را از تصرف امیر تیمور محفوظ یافت به‌مراه عده‌ای زیاد از سادات که بعضی جزو اقوام او بودند، و مریدان خاص بآن دیار عزیمت کرد. با این ترتیب موقع شناسی او نیز تا حدودی قابل توجه است. بعلاوه در ضمن شرح حال خواجه اسحاق درباره حضور او در مجلس تیمور و مشاجرات لفظی او با آن حکمران مطالبی هست<sup>۱۳</sup> که لافل از اعجاب اخلافتش درباره نفوذ او در دوره اقتدار تیمور حکایت میکند. خلاصه عده‌ای از همراهان او در کشمیر ماندند و همانجا نیز درگذشتند. در شرح احوال اینان در تاریخ اعظمی مطالبی هست مشعر بر آنکه امیر مریدان خود را در اطراف کشمیر برای ترویج اسلام و مبارزه با کفر و بت پرستی پراکنده ساخته بود.<sup>۱۴</sup> البته پادشاهان آنجا نیز بعدها بعنوان مبارزه با کفر و بت پرستی بتخانه‌ها را غارت کرده‌اند. امیر بالاخره بهنگام مراجعت از کشمیر و عزیمت به ترکستان نزدیک کونار (Kunar) در کافرستان یا نزدیک ولایت کبر و سواد یا سوادکبر (بنوشته تاریخ اعظمی) در ششم ذی‌حجه ۷۸۶ هـ. ق در

۷۳ سالگی درگذشت و مریدان او جسدش را - محتملاً بعد از منازعه با سلطان محمد حاکم پاخلی - که میخواست امیر در محل درگذشتش دفن گردد - به ختلان (موطن خواجه اسحاق ختلانی از خواص مریدان و جانشین امیر در سلسله کبرویه) حمل کردند. گنبد مدفن او اکنون در کولاب (Kolaba) تاجیکستان (ختلان) واقع است<sup>۱۵</sup> و بنوشته دکتر صوفی برای یادبود او خانقاهی نیز در پاخلی ساخته شد که تا کنون برجایست. پسر ارشد او میر سید محمد نیز در کولاب درگذشت و در جوار پدر دفن گردید. بنوشته تاریخ اعظمی او در ۲۲ سالگی به همراه سید تن به کشمیر وارد شد و پادشاه آن سرزمین - قطب الدین یا پسرش اسکندر بت شکن - مقدم او را گرامی شمرد. او رساله‌ای در تصوف نوشت که مورد پسند پادشاه واقع شد همچنین شرح شمسیه منطق را نیز بنام آن پادشاه نوشت و مثل پدر بت‌ریخ اسلام پرداخت و خانقاهی برای او بدستور آن پادشاه بنا گردید و سرانجام در سال ۸۰۰ ه. ق از کشمیر بقصد زیارت خانه خدا بیرون رفت و در مراجعت بطوریکه گفته شد در کولاب درگذشت<sup>۱۶</sup>.

امیر مورد احترام فوق‌العاده پادشاهان و مردم کشمیر قرار گرفت و غالب شاعران و نویسندگان آن سرزمین او را ستوده و با تکریم و تعظیم فراوان از او نام برده‌اند و با احترام او اعقاب و یارانش را نیز گرامی شمرده‌اند. اگر امیر بزرگ داشت کشمیریان را از این رباعی که در پیشانی بنای خانقاه او در سری‌نگار نقش شده می‌توان سنجدید:

هر فیض که در سابقه هر دو جهانست

در پیروی حضرت شاه همدانست

شاه همدان آنکه شهنشاه جهانست

ای خاک بر آن دیده که در ریب و گمانست

او در کار و عقیده خود صادق بوده و از لحاظ اشاعه اسلام در کشمیر و تربیت شاگردان زیاد برای همین منظور نقش مهمی داشته است بعلاوه دارای رسالات و آثار فراوان است که همگی از احاطه او به معارف اسلامی و عرفانی حکایت میکنند و اینکه نوشته‌اند در علوم ظاهری و باطنی دست داشته بخوبی از نوشته‌هایش استنباط می‌شود. در نوشتن نیز متفنن بوده چنانکه رساله واردات او مسجع و کاملاً شاعرانه میباشد. از سوی دیگر در ضمن شرح حال او در خزینه الاصفیا از محمد کاظم نامی یاد شده که حواله‌دار کتابخانه او بوده و از فحوای سخن جعفر بدخشی نیز چنان برمی‌آید که «حل فصوص» یعنی شرح فصوص الحکم محیی‌الدین عربی بوسیله خود او یا زیر نظر او بوسیله شاگردان برجسته او تدریس میشده است و با این ترتیب معلوم میشود که با درس و بحث نیز سروکار داشته است. بعلاوه او دارای دو شخصیت مذهبی و عرفانی است که اوّلی در ذخیره الملوك و دومی در سایر رسالات او بیشتر مشهود است. ضمناً همچنانکه از آثارش برمی‌آید سنتی مذهب بوده و در هیچ يك از آثارش به شیعه بودن خود تصریح نکرده، تنها در رساله اسرار وحی تمایل به تشیع بوضوح بچشم می‌خورد

که در صحت انتساب آن نیز باو نمی توان یقین دلشت\* .

سلسله مشایخ او در رساله داودیه و فقریه آمده ، جعفر بدخشی نیز همان را نقل کرده با این فرق که در خلاصه المناقب بجای داودطائی - شیخ معروف کرخی - و اسلاف او ، علی بن موسی الرضا علیه السلام و ائمه اطهار ، مذکور است . و شاگرد میرزاو ابواسحاق ختلائی مریدی سید عبدالله برزق آبادی مشهوری در سلسله ذهبیه اغتشاشیه و سید محمد نوربخش در سلسله نوربخشیه است . و معصومعلی شاه در طوائف الحقایق\*\* بعد از ذکر سلاسل چهارده گانه معروفیه می نویسد: «و مخفی نمائند که گلهی بعضی سلاسل چهارده گانه بنامی دیگر خواننده میشود چون همدانیه که به امیر سید علی همدانی منسوبست و در حقیقت ذهبیه نوربخشیه و ذهبیه اغتشاشیه بوی منتهی میشود» .

بگفته سید محمد نوربخش در متنوعه صحیفه الاولیا که ذیلاً

نقل میگردد پنجاه سال ریاضت کشیده :

دگر شیخ شیخم که او سید است

علی نام و الوندی المولد است

بگشت او جهان را سراسر سه بار

بدید اولیا چنارصد با هزار

\* نك : اسرار وحی .

نموده است پنجاه سال اختیار  
 تجافی ز مضجع زهی مرد کار  
 چنین کاملان ز اولیا بوده‌اند  
 که گوی ریاضات بر بوده‌اند<sup>۱۷</sup>

او را «شاه همدان»، «علی ثانی» و «امیر کبیر» نیز خوانده‌اند و مدرس تبریزی در ریحانة الادب شرح حال او را ذیل کلمه صوفی آورده و نوشته که ملقب به «سیاه پوش» بوده است. در لغت نامه دهخدا شرح حال او ذیل «علی مسعودی» و با شجره مغشوش بنقل از حبیب السیر (چاپ خیام ج ۳ ص ۵۴۲) و الذریعه آقا بزرگ طهرانی (ج ۹ ص ۷۶۵) مذکور است ولی در حبیب السیر به آن شجره و نسبت «مسعودی» در مورد او، اشاره نشده به جزء ۹ الذریعه نیز دسترسی نیافتم در جزء ۱۰ الذریعه (ص ۲۱) نیز که از ذخیره الملوك و علی بن شهاب یاد شده آن شجره و نسبت وجود ندارد<sup>۱۸</sup>.

\*\*\*

- ۱- دکتر صوفی، بنقل حسام‌الدین راشدی، در تذکره شعرای کشمیر، بخش ۲ ص ۹۰۷.
- ۲- در مورد شجره او بر روایت حیدر بدخشی نك: اصول تصوف، نوشته دکتر احسان‌الله استخری، ص ۳۸۳-۴.
- ۳- فرهنگ معین، ذیل مزدقان و نوبران.
- ۴- روضات الجنان، بتصحیح آقای سلطان‌القرائی، ج ۲ ص ۲۷۶.

- ۵- اربعین عربی و فتوت نامه او، اصول تصوف، دکتر استخری،  
ص ۱۴۱، روضات الجنان، ج ۲ ص ۲۵۳.
- ۶- روضات الجنان، ج ۲ ص ۲۵۲.
- ۷- مقاله آقای حکمت در مجله یغما سال چهارم (۱۳۳۰)  
ص ۳۳۳-۳۳۷، نوشته استرن در دائرة المعارف اسلام بزبان فرانسه.
- ۸- تاریخ فرشته، چاپ بمبئی، مقاله یازدهم، ص ۹-۶۴۷،  
سلسله‌های اسلامی، نوشته کلیفورد ادmond بوسورث، ترجمه فریدون  
بدره‌ای.
- ۹- تذکره شعرای کشمیر، بخش ۲ ص ۴-۸۹۱. در تاریخ فرشته  
نیز همین مطالب آمده.
- ۱۰- روضات الجنان، ج ۲ ص ۲۸۲ و ۵۸۸-۹.
- ۱۱- تاریخ اعظمی، بنقل حسام‌الدین راشدی، تذکره شعرای  
کشمیر، بخش ۳ ص ۱۴۵۳.
- ۱۲- روضات الجنان، ج ۱ مقدمه ص ۱۰.
- ۱۳- روضات الجنان، ج ۲ ص ۵-۲۴۴.
- ۱۴- تذکره شعرای کشمیر، بخش ۲ ص ۹۴-۸۹۰، خزینه الاصفیا،  
چاپ بمبئی، ج ۲ ص ۴-۲۹۳.
- ۱۵- مقاله فوق‌الذکر آقای حکمت، عرفانی - ایران صغیر،  
صوفی بنقل تذکره شعرای کشمیر، بخش ۲ ص ۹-۹۰۸، مقاله فوق-  
الذکر استرن.

۱۶- تاریخ اعظمی ، بنقل راشدی ، تذکرہ شعرائ کشمیر ،  
بخش ۳ ص ۴ - ۱۴۵۱ ، تاریخ نظم و نثر ، مرحوم سعید نفیسی ، ج ۴  
ص ۷۷۳ .

۱۷- مقالہ فوق الذکر آقای حکمت ، مننوی صحیفۃ الاولیا  
مندرج در تحقیق در احوال و آثار سید محمد نور بخش ایسی قہستانی  
بگوشش دکتر جعفر صدیقانو ، چاپ ۱۳۵۱ شمسی تهران .

۱۸- پیش از تنظیم مطالب فوق بجز منابع یاد شده در حتمن و  
حواشی ، کتابهای دیگری نیز مطالعه شده کہ برای مزید اطلاع یاد  
میکنم :

آثار خود علی بن شہاب .

کشف الظنون .

اعلام زرکلی .

تذکرہ علمای ہند ، تألیف علی رحمان ، چاپ نولکشور لکنہو .

معجم المؤلفین جز ۶- سابع ص ۲۴۵ .

راہنمای ہمدان ، نشریہ دائرہ جغرافیایی ستاد ارتش ،

دی ماہ ۲۳۳۸ .

مقالات دانش آموزان مرکز و ولایات ، اسفند ماہ ۱۳۱۴ .

بزرگان مسخن سرلیان ہمدان ، تألیف آقای دکتر مهدی درخشان .

مجالس المؤمنین قاضی نوراللہ ششتری .

اسلام در کشمیر ، نوشتہ آقای مطہری .



- تاریخ ادبیات ، دکتر صفا ، ج ۳ بخش ۲ .
- مجالس العشاق ، تألیف امیر یا میر کمال الدین حسین طبسی  
گازرگاهی هروی ، یا سلطان حسین باقرا، از تألیفات اوائل قرن دهم  
یا پایان قرن نهم .
- مقاله آقای محیط طباطبائی ، در شماره ۲ سال نهم ( اردیبهشت  
ماه ۱۳۳۸ ) مجله آموزش و پرورش .
- کاتالوگ کتابهای خطی فارسی ، ج ۲ بخش ۱ ص ۹-۳۴ ، بلوشه نوشته .  
لغتنامه دهخدا ، ذیل « امیر علی » .
- اعیان الشیعه ، سید محسن امین ، جزء ۴۲ ، ص ۴-۳۳ ، چاپ  
بیروت ، ۱۳۳۷-۱۹۵۸ .
- ریاض العارفین ، رضا قلی خان هدایت ، ص ۱۰۹ ، چاپ سنگی ،  
تهران ۱۳۰۵ ه . ق .
- هفت اقلیم ، ریاض الشعرا ، مجمع النفاث ، مجمع الفصحا ، روز  
روشن که مطالب مربوط به علی بن شهاب را در آنها آقای حسام الدین  
راشدی در بخش دوم تذکره شعرا ی کشمیر نقل کرده است .



## آثار میر سید علی ہمدانی<sup>۱</sup>

الف : فارسی (نثر)

### ۱- ذخیرة الملوك (كتاب حاضر)

کتابی است شامل يك مقدمه و ده باب و خاتمه‌ای کوتاه که بگفته مؤلف باستدعای جمعی از ملوک و حکام و اماجد و اشراف نوشته شده و مفصل‌ترین آثار میر سید علی ہمدانی است . نام مؤلف و کتاب در مقدمه بطور صریح آمده و علت تسمیة آن به ذخیرة الملوك چنین توجیه شده است : « و این کتاب را بحکم باعثة اصلی ( استدعای ملوک و حکام ) ذخیرة الملوك نام کرده شد » .

اکثر مطالب این کتاب در حقیقت ترجمه و تلخیص کتابهایی از احیاء علوم‌الدین ابو حامد محمد غزالی است که مؤلف خود نیز مطالب زیادی بر آنها افزوده ولی در متن بهیچ وجه باین نکته اشاره نکرده

---

۱- درباره تحلیل و تحقیق آثار میر سید علی ہمدانی نک : نشریة دانشکدة ادبیات و علوم انسانی تبریز ، سال ۲۹ - شماره مسلسل ۱۲۳ ، « میر سید علی ہمدانی و تحلیل آثار او » نوشته اینجانب .

است و تنها در يك مورد از غزالی و احیاء العلوم نام برده که آن نیز مشعر بمعنی ترجمه و اقتباس نیست (۲۳-۲۲).

این موضوع ایجاب کرد که موارد متعددی از ذخیره الملوک با احیا و کیمیای سعادت غزالی - که غزالی خود در آن مقدار زیادی از احیا را بفارسی ترجمه کرده - مقایسه شود و در نتیجه معلوم شد که امیر قطعاً از احیاء العلوم متأثر بوده مگر در موارد بسیار اندک و غیر قابل اعتنا بطوریکه پس از تفحص زیاد فقط يك مورد پیدا شد که جملات و عبارات ذخیره الملوک به عبارات کیمیای سعادت بیشتر از احیا نزدیک است :

ذخیره الملوک ۲/ ۸۰ :

از ابودردا رضی الله عنه پرسیدند که فلان برادر تو بمعاصی مشغول است او را دشمن میداری یا نه ؟ گفت : آن فعل او را دشمن میدارم ولی او همچنان برادر منست .

احیا ج ۲ ص ۱۸۴ :

فقال ابوالدرداء : اذا تغيّر أخوك و حال عمّا كان عليه فلا تدعه لأجل ذلك فإن أخاك يعوج مرّة و يستقيم اخرى .  
کیمیای سعادت ج ۱ ص ۳۲۳ :

و ابودردا را رضی الله عنه گفتند : برادرت معصیت کرد و را دشمن نداری ؟ گفت : معصیت و را دشمن دارم اما وی برادر منست .  
ولی عباراتی که بعد از آن در ذخیره آمده و در احیا و کیمیای

سعادت نیز هست از لحاظ ترکیب به احیا نزدیک تر است :

ذخیره ۸۰/۲ :

و این طریق الطف و آفقه از طریق ابوذر است .

احیا ج ۲ ص ۱۸۴ :

و هی أطف و أفقه من طريقة أبي ذر رضی اللہ عنہ .

کیمیای سعادت ج ۱ ص ۳۲۳ :

اما این طریق لطیف تر است و فقیه ترست .

نکته دیگر در این مورد آنست که ترجمه خود غزالی فصیح تر

از ترجمه امیر است .

احیا ج ۲ ص ۱۷۶ :

( كان الحسن يقول : ) إخواننا أحب إلينا من أهلنا و أولادنا ؛

لأن أهلنا يذكر و ننا بالدنيا و إخواننا يذكر و ننا بالآخرة .

کیمیای سعادت ج ۱ ص ۳۱۷ :

برادران بر ما عزیزتر از اهل و فرزندان اند ، که ایشان دین

بیاد میدهند ، و فرزندان دنیا بیاد میدهند .

ذخیره ۷۹/۱ :

برادران دینی عزیزتر و دوستترند از فرزندان ما ، زیرا که

فرزندان ما را دنیا یاد میدهند و برادران دینی ما را آخرت یاد میدهند .

گاهی نیز ترجمه عبارات احیا کنسک و مبهم است :

ذخیره ۱۳۷/۱ :

و اجتناب سکوت از محذور منکر و اظهار ایذاء ، ( و ) عنف

پیش از تلافی و عطف و نصیحت همچنانست که شستن خون ببول .

احیا ج ۲ ص ۳۳۰ :

ومن اجتنب محذور السكوت على المنكر واستبدل عنه محذور

الايذاء فقد غسل الدم بالبول .

برای اطلاع کامل از کیفیت توجه امیر به احیا و اقتباس او از آن

خواننده می تواند در مورد بسیاری از ابواب ذخیره به کتابهای مربوط

در احیا مراجعه کند . و اینک موارد کلی آنرا یاد می کنم :

۱- ورق ۶ ذخیره با آغاز فصل اول کتاب قواعد المعائد (احیا

ج ۱) مقایسه شود .

۲- موارد متعدد از باب دوم با کتاب اسرار الزکاة و کتاب اسرار الصوم

(احیا ج ۱) .

۳- تقریباً همه مباحث قسم پنجم از باب چهارم (۱/۷۴ تا ۲/۸۲)

با کتاب آداب الالفة والاخوة (احیا ج ۲)، خصوصاً حقوق صحبت و اخوت

(۱/۷۸) با باب ثانی همان کتاب از احیا .

۴- باب هفتم خلاصه و برگزیده‌ای از کتاب الامر بالمعروف و

النهی عن المنکر (احیا ج ۲) است و منکرات نفقات در باب هفتم ذخیره

ترجمه بی‌تریبی است از منکرات ضیافت همین کتاب در احیا .

۵- باب هشتم با نیمه دوم کتاب صبر و شکر (احیا ج ۴) .

۶- باب نهم با نیمه اول کتاب صبر و شکر (احیا ج ۴) .

۷- قسمت اول باب دهم (تا شرح مذمت قوت غضبی...) ترجمه



قسمتهای مختلف از کتاب ذمّ الکبر و العجب (احیا ج ۳) است با تقدیم و تأخیر مطالب، شرح مذمت قوت غضبی نیز مقتبس است از کتاب ذمّ الغضب و الحقد و الحسد (احیا ج ۳)، بقیه مطالب این باب نیز ترجمه شده از باب بیان الطریق فی معالجه الکبر ... کتاب ذمّ الکبر (احیا ج ۳).  
 فاگفته نمائند که ده علامت اضممار تکبر (ذخیره ۲۱۱/۱ تا ۲۱۴/۲) ترجمه کامل گونه‌ای است از بیان اخلاق المتواضعین کتاب ذمّ الکبر و العجب (احیا ج ۳).

در سه باب دیگر (۳، ۵، ۶) توجه نویسنده به احیا خیلی کم و در بسیاری از آنها اصلاً از احیا اقتباس نکرده است.  
 از طرف دیگر در هر یک از ابواب ذخیره مثل احیاء العلوم ابتدا آیه یا آیات و سپس احادیث با ترجمه صحیح نقل می‌شود و بعد از آن مطالب دیگر غالباً با استناد به آیات و احادیث دیگر و اقوال مشایخ صوفیه و عرفا و زهاد و صحابه ذکر میگردد.

بسیاری از احادیث هر یک از ابواب ذخیره الملوك، در کتابهای مربوط به آن باب در احیا نیز هست و بقیه احادیث نیز از ابواب مشابه منابع دیگر از جمله کتب احادیث (صحاح سته و غیره) نقل شده است. حتی ترتیب توالی احادیث در بعضی از ابواب ذخیره (باب هفتم) با احیاء العلوم (کتاب الامر بالمعروف و النهی عن المنکر) یکسان است.  
 در يك مورد نیز (۲-۱/۲۱) مطلبی را از قوت القلوب ترجمه و نقل کرده و از ابوطالب مکتبی نام برده است.

مطلب دیگری که درباره ذخیره باید گفت اینست که بر اساس عقیده اهل سنت و جماعت و قرآن و احادیث تألیف شده و ظاهراً هدف نویسندگان در تألیف آن بر خلاف رسالاتش بیشتر متوجه وعظ و ارشاد اهل سنت و جماعت و امر بمعروف و نهی از منکر است چنانکه خواننده نویسنده آن را يك عالم عارف مقید بشریعت و متمسك بسنت و متعصب تصور میکند :

و صحابه کرام بعد از (پیامبر) بهترین خلق بودند و بهترین ایشان بودند :

ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضوان الله علیهم اجمعین (۸/۱) .  
صوم يوم عاشوراء يكفّر السنة الماضية و صوم يوم عرفة يكفّر السنّتين الماضیة والمستقبلة (۴۶/۱) . در مورد عقیده شیعه درباره روزه عاشورا نگاه کنید زاد المعاد مجلسی ، آغاز اعمال ماه محرم .

باب سیوم در مکارم اخلاق و حسن خلق و وجوب تمسك حاکم و پادشاه که پیشوای سلاطین اهل اسلام و مقتدای حکام و ملوک اند . (۵۰/۹) .

بر هر مؤمنی واجبست که اهل خود را آنچه معتقد اهل سنت است از امور دین ، تعلیم کند . (۶۷/۲) . نیز نک : (۸۶/۲) .

و در عین حال از دو تن از ائمه شیعه ، علاوه بر علی علیه السلام ، با احترام نام می برد و سخنانی از آنان و مطالبی درباره آنها را ذکر میکند (نک : ۲۷/۱ ، ۲۷/۲ ، ۲۰۵/۲) و به موضوع ولایت و اولیاء الله

در مواردی اشاره میکند (نک: ۱۲۳/۱-۲، ۱۲۴/۱، ۱۲۲-۳، ۱۳۴/۲، ۱۳۴/۲، ۵۹/۲، ۵۵/۱، ۲۸-۲۹) و دروغین انتقاد می‌کند (۲۲۰/۱، ۱۵۹/۱-۲، ۱۲۹/۲، ۷/۲) و قرآن را قدیم میداند (نک: ۲/۲). این قسمت از مواردی است که تقریباً کلمه بکلمه از احیا ترجمه شده است) و در صورت صحت چند نسخه، از قرآن بعنوان «کلام قدیم» یاد میکند (نک: ۸۷/۱، ۱۸۸/۲) در صورتیکه در رساله «در باب علماء دین» قرآن را مخلوق میداند<sup>۱</sup>. و بهر حال چیرگی خود را در قرآن و تفسیر، احادیث و اخبار، فقه و جز آنها باعجاب میرساند.

این کتاب بعد از تألیف با استقبال عموم مسلمانان مواجه شده و در غالب مآخذ در صدر تألیفات امیر از آن یاد شده است و علاوه بر آنکه در بعضی از رسالات خود مؤلف قسمتها و عباراتی از آن آمده [در روضات الجنان حافظ حسین عباراتی از آن نقل شده و] يك صفحه داریم از آن نیز (از پایان ۱۳/۲ تا اواسط ۱۴/۲) که در توصیف شاعرانه ایمان است در رساله علیه (چاپ سید جلال محدث، وصل دوم از اصل اوّل) کمال الدین حسین کاشفی بیهقی سبزواری (متوفی بسال ۹۱۰ ه. ق) عیناً وبدون اشاره بمآخذ نقل شده است. مؤلفان دوره‌های بعد نیز در تألیف کتابهای خود از آن سود جستند چنانکه در فهرست

۱- ممکن است چنان تصور شود که «در باب علماء دین» از امیر نیست

در صورتیکه بر رد انتساب آن باو هیچ دلیلی در دست نیست جز همین مورد.

مخطوطات شفیع (به فارسی و اردو و پنجابی، تألیف دکتر محمد بشیر حسین، از انتشارات دانشگاه پنجاب لاهور، ص ۴۵۵) این کتاب امیر نیز در جزو منابع مورد استفاده کتاب خطی «کتاب فقه» (ذیل شماره ۴۳۶) معرفی شده است. مؤلف «کتاب فقه» بطوریکه در همان فهرست آمده از دانشمندان و فضیای قرن یازدهم هجری است. از سوی دیگر در قرن دهم هجری یکی از نویسندگان و مترجمان و شعرای ترکیه مصلح الدین مصطفی بن شعبان متخلص به سروری (متوفی بسال ۹۶۹ ه. ق) ذخیره را بزبان ترکی ترجمه نموده است. امروزه نیز نسخه‌های خطی زیاد از آن در کتابخانه‌های عمومی تهران، آستان قدس رضوی، فرانسه، انگلستان، شوروی، کابل، هرات موجود است که همین نیز بنوبه خود گواه دیگری است بر استقبال مسلمانان از آن. بنوشته فهرست کتابهای چاپی فارسی نیز این کتاب در لاهور و بمبئی با چاپ سنگی بطبع رسیده است.

۲- مرآة التائبین

۳- سیر الطالبین

۴- رساله اعتقادیه

۵- مشارب الاذواق

۶- رساله ده قاعده

۷- رساله منامیه

۸- رساله حل مشکل، یا مشکل حل

- ۹۔ رسالۃ المشیئہ
- ۱۰۔ واردات
- ۱۱۔ رسالۃ درویشیہ
- ۱۲۔ رسالۃ فتوتیہ
- ۱۳۔ رسالۃ ذکریتہ
- ۱۴۔ رسالۃ عقل یا عقلیۃ امیریتہ
- ۱۵۔ رسالۃ داودیتہ
- ۱۶۔ اسرار وحی
- ۱۷۔ چہل حدیث جواہر عقود ایمان
- ۱۸۔ رسالۃ اورادیتہ
- ۱۹۔ رسالۃ چہل مقام صوفیہ
- ۲۰۔ رسالۃ حقیقت ایمان
- ۲۱۔ رسالۃ مَوْجَلَنکَہ .
- ۲۲۔ رسالۃ حق الیقین
- ۲۳۔ نوریتہ
- ۲۴۔ رسالۃ فقریتہ
- ۲۵۔ تلقینیتہ
- ۲۶۔ رسالۃ ہمدانیہ
- ۲۷۔ رسالۃ بہرامشاہیہ یا مخطوبات یا مکتوب حضرت میر ...
- ۲۸۔ رسالۃ عقبات کہ... یا رسالۃ قدوسیہ

٢٩- وجوديه

٣٠- مکتوبات

٣١- انسانيه

٣٢- رساله منهاج العارفين

ب : فارسی (نظم)

٣٣- چهل اسرار يا غزليات

ج : عربي (نثر)

٣٤- اسرار النقطه

٣٥- رساله در باب علماء دين

٣٦- رساله صفة الفقراء

٣٧- اربعين اميريه

٣٨- ذكريه عربيه

٣٩- رساله انسان الكامل

٤٠- اوراديه (عربي)

٤١- رساله الموده في القربى

٤٢- حل الفصوص يا شرح فصوص الحكم ابن عربي



# ذخيرة الملوك



## هو

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

حمد بسیار و ثناء بی شمار حضرت ملکی را که اسباب معاش<sup>۲</sup> خطهٔ ملك دنیوی را بتمهید قانون سیاست حکمی نظام داد، و<sup>۳</sup> حکیمی که عرصهٔ ملك معنوی را باستحکام قواعد مکارم اخلاق و محامد اوصاف بناء انتظام نهاد، قاهری که سطوت قهر او رقاب جباران ظالم را پست گردانید، عادلی که آثار رأفت عدلش ادعیهٔ مظلومان ضعیف را باوج محل<sup>۴</sup> قبول رسانید. وصلوات زاکیات و تحیات<sup>۵</sup> نامیات بر صاحب لواء اعظم، واضع<sup>۶</sup> شرع اکرم، ممهّد<sup>۷</sup> سیاست اقوم، سید ملوک (و<sup>۸</sup>) انبیا، و مقتدای ارباب سلوک و اصفیا، محمد مصطفی<sup>۹</sup>، و بر اهل بیت او که منار انوار ولایت و صحابهٔ کرام او که<sup>۱۰</sup> منار آثار هدایت اند.

۱ - ق، م، ک، - هو ۲ - م، ک : + سکان

۳ - ک : - و ۴ - م، ک : و درود ۵ - م، ک : و واضع

۶ - م، ک : و ممهّد ۷ - اصل، ق : - و ۸ - م : سید کاینات و ملوک

۹ - م، ک : و اولیا ۱۰ - ک : محمد المصطفی علیه افضل الصلوات و اکمل

التحیات ۱۱ - م : - صحابهٔ کرام او که

امور ولايت و سلطنتست .

باب ۱۰ : در مذمت تكبر<sup>۱</sup> و غضب و حقيقت آن و ختم كتاب .  
و اين كتاب را بحكم باعث اصلي<sup>۲</sup> ذخيرة الملوك نام کرده شد . اميد  
بحضرت ذوالجلال و ائق است كه آنرا ذخيرة سعادت ابدی و وسيله حصول  
ملك سرمدی خواننده و نويسنده و عمل كننده<sup>۳</sup> گرداند و بالله التوفيق<sup>۴</sup> .

۱ - م : در معرفت كبر ، نسخه بدل م : در مذمت كبر

۲ - م : باعثه اصلي ۳ - م : - و عمل كننده

۴ - م : - و بالله التوفيق ، ك : انه ولي الاجابة و التوفيق

## باب اول

۳

در شرایط و احکام ایمان و لوازم<sup>۱</sup> ||  
کمال آن که سبب نجات بنده است از عذاب ابدی  
و وسیلهٔ وصول او بدوام لذات نعیم سرمندی

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا.<sup>۱</sup>  
و<sup>۳</sup> عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: بَيْنَمَا نَحْنُ عِنْدَ رَسُولِ  
اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذْ طَلَعَ عَلَيْنَا رَجُلٌ شَدِيدُ بَيَاضِ الثُّوبِ<sup>۲</sup>  
شَدِيدُ سَوَادِ الشَّعْرِ لَا يَرَى عَلَيْهِ أَثَرَ السَّفَرِ وَلَا يَعْرِفُهُ مِنَّا أَحَدٌ حَتَّى جَاءَ<sup>۴</sup>  
إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَاسْتَدَّ رُكْبَتَيْهِ إِلَى رُكْبَتَيْهِ  
وَوَضَعَ يَدَيْهِ عَلَى فَخْذَيْهِ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ أَخْبِرْنِي عَنِ الْإِيمَانِ.  
فَقَالَ: الْإِيمَانُ أَنْ تُوْمِنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ  
الْآخِرِ وَتُوْمِنَ<sup>۵</sup> بِالْقَدَرِ خَيْرِهِ وَشَرِّهِ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى. فَقَالَ: صَدَقْتَ.

۱ - ک: در شرایط ایمان و احکام آن از لوازم

۲ - ک: + و الله بما تعملون خبير ۳ - ق: - و

۴ - م: الثواب، ق: شديد بياض الثياب الثوب ۵ - م، ک: جلس

۶ - ک: الى رسول الله ۷ - م: و ان تومن

قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْإِسْلَامِ. قَالَ: الْإِسْلَامُ أَنْ تَشْهَدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَتَقِيمَ الصَّلَاةَ وَتُؤْتِيَ الزَّكَاةَ وَتَصُومَ رَمَضَانَ وَتَحُجَّ الْبَيْتَ إِنْ أَسْتَطَعْتَ إِلَيْهِ سَبِيلًا. قَالَ: صَدَقْتَ. قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْإِحْسَانِ. قَالَ: الْإِحْسَانُ أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَعَنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ. قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ السَّاعَةِ. قَالَ: مَا أَلْمَسُوهَا مِنْهَا بِأَعْلَمَ مِنَ السَّائِلِ. قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنْ أَمَارَاتِهَا. قَالَ: أَنْ تَلِدَ الْأُمَّةُ رَجُلًا وَأَنَّ قَرَى الْأَحْفَاةَ الْعُرَاةَ الْعَالَةَ رِعَاءَ الشَّيْءِ يَتَطَاوَلُونَ فِي الْبَنِيَانِ. ثُمَّ أَنْطَلَقَ فَلَبِثْتُ أَمَلِيًّا. ثُمَّ قَالَ لِي: يَا عُمَرُ أَتَدْرِي مِنَ السَّائِلِ؟ قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ. قَالَ: فَإِنَّهُ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَتَاكُمْ يَعْلَمُكُمْ دِينَكُمْ.

عمر بن خطاب<sup>۳</sup> رضی اللہ عنہ<sup>۴</sup> روایت میکند کہ با جماعتی از اصحاب رسول صلی اللہ علیہ و سلم<sup>۵</sup> در حضرت<sup>۶</sup> نشستہ بودیم کہ ناگاہ شخصی پیدا شد با جامہ ای<sup>۷</sup> بغایت سفید، و موی بغایت سیاه<sup>۸</sup>، و بر وی هیچ اثر سفر نمی نمود و از ما هیچکس او را نمی شناخت. پیامد نزدیک رسول<sup>۹</sup> علیہ السلام بنشست و هر دو زانو بر زانوی رسول علیہ السلام<sup>۱۰</sup> پیوست و هر دو دست<sup>۱۱</sup> بر ران رسول<sup>۱۲</sup> نهاد، پس گفت: ای محمد خبر ده

۱ - ق: - العالة ۲ - م: فلبث ۳ - ک: عمر خطاب

۴ - ق: - عمر ... عنه ۵ - م، ک: با جماعتی از صحابه نزد

حضرت رسالت صلی اللہ علیہ و سلم ۶ - رسم الخط اصل: جامہ

۷ - ق، ک: با جامہ بغایت سفید و موی بغایت سیاه

۸ - ق: پیامد تا نزد رسول، م: تا پیامد نزدیک رسول، ک: پیامد تا نزدیک

رسول ۹ - ق: + حضرت ۱۰ - م: - علیہ السلام

۱۱ - ق: + را ۱۲ - م: بر دو زانوی او، ک: بر دو ران او، ق: +

صلعم

مرا از ایمان که ایمان چیست؟ رسول ﷺ فرمود که ایمان آنست که  
 بکروی بخدای عزوجل<sup>۱</sup> و بفرشتگان او و بکتابهای او و به پیغمبران  
 او<sup>۲</sup> و بروز دستخیز<sup>۳</sup> و بدانی که تقدیر نیکی و بدی از خدایست. گفت:  
 راست گفتی. پس گفت<sup>۴</sup>: مرا خبر ده<sup>۵</sup> از اسلام که اسلام چیست؟ رسول  
 علیه السلام فرمود که اسلام آنست که گواهی دهی که نیست هیچ خدایی<sup>۶</sup>  
 مگر الله<sup>۷</sup> و محمد فرستاده خدایست<sup>۸</sup> و نماز پبای<sup>۹</sup> داری و زکات مال  
 بدهی و روزه ماه رمضان بداری و حج را<sup>۱۰</sup> بگزارای || اگر توانایی  
 داری. گفت: راست گفتی. پس گفت: خبر ده مرا<sup>۱۱</sup> از احسان که احسان  
 چیست<sup>۱۲</sup>؟ فرمود که احسان آنست که حضرت صمدیت<sup>۱۳</sup> را چنان پرستی  
 که گویا<sup>۱۴</sup> آن حضرت را می بینی، و اگر از آنها نیستی که ترا دیده حق بین  
 باشد یقین دانی<sup>۱۵</sup> که حضرت پروردگاری ترا می بیند و بر سر ضمیر  
 تو مطلعست، شرم داری از حضرت خداوندی که<sup>۱۶</sup> خاطر بغیر او ملوث  
 گردانی. پس گفت: خبر ده مرا<sup>۱۷</sup> از قیامت و وقت آن. فرمود که پرسیده

- ۱ - م - : عزوجل ، ك : بخدای تعالی      ۲ - م - : او  
 ۳ - ق : و بر روز قیامت      ۴ - م - : گفت      ۵ - م ، ك : خبر ده مرا  
 ۶ - ق : که نیست هیچ خدای سزای پرستش ، م : که نیست هیچ خدایی سزاوار  
 پرستش ، ك : که نیست خدای سزای پرستش      ۷ - ك : + تعالی  
 ۸ - م : اوست ، ك : خداست      ۹ - ك : بر پای  
 ۱۰ - ق ، م ، ك : را      ۱۱ - م : مرا خبر ده  
 ۱۲ - م : + رسول صلعم      ۱۳ - م : حضرت خداپرا  
 ۱۴ - م ، ك : که گویی      ۱۵ - م ، ك : یقین دان      ۱۶ - م ، ك :  
 شرم دار که در حضرت خداوندی      ۱۷ - ق ، م : مرا خبر ده



شده داناتر نیست بدان از پرسنده . یعنی چنانچه ترا بدان اطلاع نداده اند مرا هم نداده اند<sup>۱</sup> . و این<sup>۲</sup> سرّیست که آنرا بمقتضای حکمت در خزانه غیب موقوف گردانیده اند<sup>۳</sup> . گفت<sup>۴</sup> : از نشانه‌ها قیامت مرا خبر ده . فرمود که از نشانه‌ها قیامت یکی آنست که کنیزك خواهی خود را بزاید . یعنی بیشتر خلق بحفظ نفسانی مشغول شوند و سرّیستان<sup>۵</sup> گیرند و ازیشان فرزندان آیند<sup>۶</sup> و آن فرزندان مادران خود را بچشم حقارت به بینند<sup>۷</sup> و بدان سبب عاق گردند<sup>۸</sup> . و نشانی دیگر آنست که کسانی که از غایت جهل و نادانی و بی‌دیانتی لایق آن<sup>۹</sup> باشند که در بیابانها تن برهنه و پای برهنه<sup>۱۰</sup> پاده بانی<sup>۱۱</sup> ستوران<sup>۱۲</sup> کنند<sup>۱۳</sup> این چنین خلق در میان مردم<sup>۱۴</sup> بزرگی و سروری کنند و از تکبر قصرهای بلند برکشند و منظرهای رفیع بنا کنند<sup>۱۵</sup> . پس آن شخص برخاست و برفت . بعد از<sup>۱۶</sup> ساعتی رسول علیه‌السلام فرمود که ای عمر هیچ دانستی<sup>۱۷</sup> که<sup>۱۸</sup> این که بود که

- ۱ - م : مرا هم بران اطلاع نیست ، ک : ما را هم بدان اطلاع نیست  
 ۲ - ک : و آن ۳ - م : گردانیدند ۴ - م ، ک : پس گفت  
 ۵ - م : سرتیان (بتقدیم تاء بریاء) ۶ - م : وایشان را فرزندان شود ، ک :  
 و ایشان را فرزندان شوند ۷ - م ، ک : بینند ( - به) ۸ - م : شوند  
 ۹ - ق : - آن ۱۰ - ق : وپا برهنه ۱۱ - اصل ، ق : پیاده‌نگه‌بانی  
 ۱۲ - ک : و نشان دیگر آنست که برهنه تن و برهنه پای و گرسنه که چوپانی  
 ۱۳ - م : سربرهنه و پای برهنه پاده بانی‌گاو و گوسفندکنند  
 ۱۴ - م : این چنین کسان در میان خلق ، ک : و این چنین کسان در میان خلق  
 ۱۵ - ک : قصرهای بلند برکشیده و منظرهای رفیع کنند ۱۶ - م : + ان  
 ۱۷ - م ، ک : هیچ میدانی ۱۸ - ک : - که

سوال کرد؟ عمر<sup>۱</sup> گفت: خدای و رسول خدای بهتر داند<sup>۲</sup>. رسول فرمود که آن<sup>۳</sup> جبرئیل بود<sup>۴</sup> که آمده<sup>۵</sup> بشما تا دین شما را بشما آموزد.

پس بحکم این حدیث حقیقت ایمان مبنی بود بر شش اصل<sup>۶</sup>:  
اول<sup>۷</sup> معرفت حضرت صمدیت<sup>۸</sup> عز شانه، دوم معرفت وجود فرشتگان و اصناف درجات و طبقات ایشان، سیم معرفت کتابهای منزل، چهارم معرفت انبیا<sup>۹</sup> علیهم السلام، پنجم معرفت حشر و نشر، ششم معرفت آنکه هر چه می رود از نیکی و بدی همه بتقدیر و قضای اوست<sup>۱۰</sup>.

و حقیقت اسلام مبنی است بر پنج اصل<sup>۱۱</sup>: اول<sup>۱۲</sup> کلمه شهادت، دوم نماز، سیم روزه<sup>۱۳</sup>، چهارم زکات، پنجم حج<sup>۱۴</sup>. و ازین پنج<sup>۱۵</sup> دو اصل از درویش ساقط است و آن زکات و حج<sup>۱۶</sup> است. و یک اصل<sup>۱۷</sup> (بحکم ضرورت)<sup>۱۸</sup> از پادشاهان و حاکمان<sup>۱۹</sup> ساقط است اگر در رفتن حج<sup>۲۰</sup> سیم خلل ملک و رعایا بود<sup>۲۱</sup>.

و باجماع علماء<sup>۲۲</sup> امت اصل ایمان تصدیق دلست. اما کمال

- ۱ - م: + رضع      ۲ - ك: دانند      ۳ - م، ك: كه این  
۴ - ك: + علیه السلام      ۵ - ق: آمده بود      ۶ - نسخه بدل اصل، ق:  
مبنی بر شش اصل است      ۷ - م، ك: اصل اول      ۸ - م: حضرت حق  
۹ - م، ك: چهارم معرفت انبیا و رسل      ۱۰ - م: همه از قضای اوست  
۱۱ - م، ك: مبنی بر پنج اصل است      ۱۲ - م: اصل اول  
۱۳ - ك: روزه ماه رمضان      ۱۴ - م، ك: + اصل  
۱۵ - ك: دیگر يك اصل      ۱۶ - اصل، م: - بحکم ضرورت  
۱۷ - م، ك: از پادشاه و حاکم، نسخه بدل م: + بحکم ضرورت  
۱۸ - ك: + ترك اولی است      ۱۹ - ق: - علما

ایمان که آن مانع است از عذاب نیران<sup>۱</sup> || و وسیله بنده بوصول درجات جنائی<sup>۲</sup> و فوز بیساط قرب حضرت ربّانی، موقوفست باستحکام چهار اصل که هر اصلی ازان<sup>۳</sup> رکنی از ارکان کمال ایمانست و هر که بناء ایمان برین<sup>۴</sup> چهار رکن محکم گردانید از مقرر بانست: اصل اول تصدیق بدل، دوم اقرار بزبان، سیم عمل بتن، چهارم متابعت سنت. هر که ازین چهار اصل محروم است کافر مطلق است. و هر که اقرار بزبان دارد<sup>۵</sup> و تصدیق بدل<sup>۶</sup> ندارد منافق است و حال<sup>۷</sup> منافق از کافر<sup>۸</sup> بترست<sup>۹</sup> که ان<sup>۱۰</sup> المنافقين فی الدرک الاسفل من النار. و هر که تصدیق دل<sup>۱۱</sup> و اقرار بزبان دارد<sup>۱۲</sup> و عمل<sup>۱۳</sup> نمیکند فاسق است و بقدر قصور در بندگی در دوزخ عذاب کشد. و اقل<sup>۱۴</sup> آن يك ساعت است و اکثر آن هفت هزار سال<sup>۱۵</sup> بود چنانکه حدیث بدان ناطق است، پس بسبب نور ایمان نجات یابد. و هر که تصدیق دل<sup>۱۶</sup> و اقرار بزبان<sup>۱۷</sup> و عمل بتن دارد و وی<sup>۱۸</sup> متابعت سنت نبوی نمیکند مبتدع است و مبتدعان سگان اهل دوزخ

۱ - ك، م: نیرانی      ۲ - ق: جنان

۳ - م: که هر اصلی بحقیقت      ۴ - م: باین، ك: بدین

۵ - م: کرد      ۶ - م: تصدیق دل      ۷ - ق، م، ك: + این

۸ - م: از حال کافر      ۹ - ك: بدترست      ۱۰ - ق: تصدیق بدل

۱۱ - م: تصدیق دل دارد و اقرار بزبان      ۱۲ - ق، م، ك: + بتن

۱۳ - م: هفتاد هزار سال      ۱۴ - ق: تصدیق بدل، م: + دارد

۱۵ - م، ك: و اقرار زبان      ۱۶ - م: ولیکن در عمل، ك: لیکن در عمل

خواهند بود<sup>۱</sup> چنانك رسول ﷺ می فرماید<sup>۲</sup> كه<sup>۳</sup> أَهْلُ الْبَيْدَعِ كِلَابُ  
أَهْلِ النَّارِ.

وچون معلوم کردی که حقیقت<sup>۴</sup> ایمان<sup>۵</sup> برشش اصل است و<sup>۶</sup> اصل  
اول معرفت حضرت پروردگاریست عرشانه ، بدانك این معرفت را  
نهایت نیست و راه متعطلشان این بادیه غایت پذیر نیست<sup>۷</sup>. و مقصود از  
ایجاد جمیع کاینات و آفرینش جمله مخلوقات<sup>۸</sup> تحقیق ظهور و اظهار  
این اصلست. و آنچه افهام و عقول جمیع مخلوقات از مایک، و رسل،  
و انبیا، و اولیا، و حکما، و علماء دین، و جن<sup>۹</sup> و انس، از حقایق  
این اصل فهم کردند و دیدند و دانستند و در عبارت آوردند نسبت این<sup>۱۰</sup>  
همه با عظمت (و) جلال<sup>۱۱</sup> معرفت آن حضرت<sup>۱۲</sup> نسبت قطر است<sup>۱۳</sup> با  
دریای بی کران<sup>۱۴</sup> که ما<sup>۱۵</sup> قَدَرُ وَاللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ، وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا.  
و هر فردی را از افراد اکابر اولیا و عظماء انبیا صلوات الله<sup>۱۶</sup>  
و سلامه علیهم از ینبوع این بحر زاخر<sup>۱۷</sup> بر قدر رُكُوبِ رِيَاضَاتِ<sup>۱۸</sup>  
تحمّل مجاهدات، و تقلّب اسرار در اطوار مقامات<sup>۱۹</sup> مشربی<sup>۲۰</sup> خاص بود.

۱ - م : دوزخ باشند ۲ - م ، ك : فرمود ۳ - م - ۳ : - که

۴ - ق : - حقیقت ۵ - ق ، م ، ك : + مبنی ۶ - م - ۶ : - و

۷ - ك : این بادیه را غایت پدید نیست ۸ - ق ، م : جمله مخلوقات  
(بفك اضافه) ۹ - ك : آن ۱۰ - م : جلال

۱۱ - ق : با عظمت و جلال حضرت ۱۲ - م : قطر است

۱۳ - ك : از دریای بی کران او ۱۴ - اصل ، ق ، ك : که و ما

۱۵ - اصل : + علیه ۱۶ - ك : زاخره ۱۷ - ق : ریاضت

۱۸ - ك : + چشمه (؟) ۱۹ - ق : مشرب

و هر عارفی را از مبارزان میدان طریقت و سابقان عالم حقیقت<sup>۱</sup> بحسب تزکیه<sup>۲</sup> نفوس<sup>۳</sup> و تصفیه<sup>۴</sup> قلوب بر خزانهای از خزاین اسرار جناب کبریایی اطلاع دهند. ولی نفود جواهر آن اسرار بر<sup>۵</sup> نظر علیل<sup>۶</sup> عمیان<sup>۷</sup> عامه<sup>۸</sup> عرض<sup>۹</sup> نتوان<sup>۱۰</sup> کرد، و سطوت اشراق انوار (آن) معانی در حوصله<sup>۱۱</sup> کور دلان عماء<sup>۱۲</sup> غفلت نکنجد، و باری که آسمان و زمین بر تافت مرکب ضعیف<sup>۱۳</sup> خسیس همتان جیفه<sup>۱۴</sup> دنیا بر تابد. اما آن مقدار که بجهت<sup>۱۵</sup> ایمان<sup>۱۶</sup> عامه<sup>۱۷</sup> خلق را ازان چاره‌ای<sup>۱۸</sup> نیست آنست که بداند<sup>۱۹</sup> که پروردگار عالم یگانه‌ایست که او را<sup>۲۰</sup> شریک<sup>۲۱</sup> نیست، فردیست که او را<sup>۲۲</sup> مثل<sup>۲۳</sup> نیست، صمدیست که او را ضد<sup>۲۴</sup> نیست، قدیمیست که او را اول<sup>۲۵</sup> نیست، قیومیست که او را آخر<sup>۲۶</sup> نیست، ازلی<sup>۲۷</sup> که اولیت<sup>۲۸</sup> او را بدایت نیست، ابدی<sup>۲۹</sup> که وجود او را<sup>۳۰</sup> نهایت<sup>۳۱</sup> نیست، ظاهری<sup>۳۲</sup> که ادراک<sup>۳۳</sup> ظهور هویت<sup>۳۴</sup> او را جز عجز و حیرت ممانع<sup>۳۵</sup> نیست، باطنی<sup>۳۶</sup> که بر کنه اسرار بطون او هیچ مخلوق<sup>۳۷</sup> را اطلاع<sup>۳۸</sup> نیست، حیثی<sup>۳۹</sup> که حیات جمیع کاینات رشحه‌ای از فیض<sup>۴۰</sup> و<sup>۴۱</sup> رحمت اوست، عالمی<sup>۴۲</sup> که جمله<sup>۴۳</sup> معلومات نقطه‌ای از دایره<sup>۴۴</sup> علم اوست، مریدی<sup>۴۵</sup> که مجموع مرادات<sup>۴۶</sup> رقمی از کتاب مشیت

۱ - ق: علم حقیقت ۲ - متن اصل: تزکیه نفس

۳ - ك: در ۴ - م، ك: عرضه ۵ - ك: عماء (بتشدید میم) (؟)

۶ - ق، م، ك: + صحت ۷ - م: + که ۸ - م، ك: چاره

۹ - م، ك: که بدانند ۱۰ - م: ویرا ۱۱ - م: ویرا

۱۲ - م: ازلیست ۱۳ - م: که آخر او را ۱۴ - م: + در

۱۵ - م: هیچ مخلوقی ۱۶ - م، ك: - و

اوست ، قادری که جمیع مقدرات مَقهور قبضه قدرت اوست ، سمیعی که اختلاف لغات و اصناف خطرات پیش از ظهور ضمائر و بروز اصوات مسموع شنوایی اوست ، بصیری که حرکت مورچه‌ای<sup>۲</sup> در تحت الثری منظور بینایی اوست ، متکلمی که طوق امتثال اوامر و نواهی در گردن جمیع مخلوقات نتیجه سرگویایی اوست ، لطیفی که ذات متعالیه او جسم نیست و جوهر<sup>۳</sup> و عَرَض نیست. و ذات مقدس او را صورت نیست، و کیفیت و مقدار و جهات و اقطار<sup>۴</sup> و چندی و چونی<sup>۵</sup> و چگونگی را بذات پاک<sup>۶</sup> او راه نیست ، و او مانند هیچ موجود نیست و هیچ موجود مانند او نه<sup>۷</sup> ، و ذات رفیع او بر جای نیست و در جای نیست، و بی‌احاطت علم و قدرت و ارادت او جای نیست . و جناب عز او از تمکن<sup>۸</sup> و استقرار ، و حلول و استضرار<sup>۹</sup> ، و قُرب و بُعد ، زمان<sup>۱۰</sup> و مکان ، و تفسیر<sup>۱۱</sup> و حیدثان ، و عوارض و زوال ، و تحوّل و انتقال منزّه و مبّر است<sup>۱۲</sup> . و رفعت و کبریا و عظمت او<sup>۱۳</sup> با عرش مجید<sup>۱۴</sup> همچنانست که نسبت ثریا<sup>۱۵</sup>

۱ - ك : که خلاف اختلاف ۲ - م : مورچه

۳ - م ، ك : + نیست ۴ - ك : - و اقطار ۵ - م : و اقطار چیزی

و چونی و چندی ۶ - م : بذات مقدس ۷ - م ، ك : مانند او نیست

۸ - ق ، م : تمکن ۹ - ق : - و استضرار ، م : و استضرار ، ظاهرا

چنانکه در نسخه مجلس شورای ملی اهدائی آقای طباطبائی آمده : و استرار

۱۰ - ق ، م ، ك : و زمان ۱۱ - ك : و تفسیر ۱۲ - ك : + و عرش

زیر قدرت اوست و او بقدرت و عظمت و استیلا فوق عرش و عرش و غیر عرش

همه برداشته لطف و قدرت اوست ۱۳ - م : و نسبت رفعت کبریای او و علو

عظمت او ، ك : و نسبت رفعت و کبریائی او و علو عظمت او

۱۴ - م ، ك : - مجید ۱۵ - م : - نسبت ثریا

با ثری<sup>۱</sup>. و نسبت عرش خطیر و تحت الثری حقیر با کمال احاطت فوقیت او همچنان<sup>۲</sup> مساویست<sup>۳</sup>. و با جلال<sup>۴</sup> رفعت و کمال عظمت<sup>۵</sup> به بنده نزدیکتر است از نفس او<sup>۶</sup>، و بدل نزدیکتر<sup>۷</sup> از خاطر، و بروح نزدیکتر<sup>۸</sup> از عیان، و بدیده از بینایی، و بگوش از شنوایی، و بزبان از گویایی. تقریبی<sup>۹</sup> که سزاوار صفات مقدس اوست نه تقریبی<sup>۱۰</sup> که بافهام<sup>۱۱</sup> مکدره و اوهام مدنسه آنرا<sup>۱۲</sup> تصور توان || کرد. بلکه لم یزال و لایزال ذات مقدس او موصوف بود بصفات کبریا<sup>۱۳</sup> و کمال، و معروف بود<sup>۱۴</sup> بنعوت عظمت و جلال. و امروز همچنانست که در ازل آزال<sup>۱۵</sup> بود و تا ابد همچنان خواهد بود<sup>۱۶</sup>. عظمت ذات (او) ظاهر نشود مگر در انوار صفات او، و اشراق انوار صفات او متصور نیست مگر بتضاریف تجلیات ذات او. بیساط قرب او نتوان رسید مگر برحمت او، شناسای کمال

- 
- ۱ - ك : همچنانست که عرش تا ثری ۲ - در اصل در بالای «همچنان»  
 خ نوشته شده و ظاهراً «همچنان» نسخه بدل است که ناسخ آنرا از نسخه ای یا حاشیه  
 نسخه ای که از روی آن استنساخ میکرده به متن افزوده، م، ك : - همچنان
- ۳ - ك : متساویست + و علم او بهمه اشیا محیط است و از عرش تا ثری هیچ چیز  
 بی دانش او نیست بلکه ذرات هوا و قطرات دریا و برگ درختان و انفاس جانوران  
 و ریکه بیابان، کمیت این جمله نزد او محقق و مقررست چنانکه عدد انگشتان  
 نسبت با هر کس ۴ - م : و با جلال ۵ - ك : و حضرت صمدیت با  
 جلال عظمت و کمال رفعت ۶ - م، ك : از تن بنفس او
- ۷ - م : - نزدیکتر ۸ - م : - نزدیکتر ۹ - م : بقربی  
 ۱۰ - م : نه بقربی ۱۱ - ك : نه بقربی که افهام ۱۲ - م : او را  
 ۱۳ - ك : بصفات کبریایی ۱۴ - م، ك : - بود ۱۵ - ك : ازل الازال  
 ۱۶ - ق : و تا ابد آباد خواهد بود



( او ) نتوان شد مگر بمشیت او ، جمال<sup>۱</sup> تجلی ذات او<sup>۲</sup> مشاهده نتوان کرد مگر بنور او . اگر<sup>۳</sup> خواهد حقیرترین خلق را شناسای ذات مقدس خودگرداند و اگر نخواهد آسمان و زمین از تحمّل بار معرفت او فروماند . و هر چه از انواع عذاب و بلیات و رنج و قحط و خوف و اندوه و مشقت<sup>۴</sup> و خواری و مصیبت<sup>۵</sup> و گرفتاری که در عالم میرود همه آثار عدل آن حضرتست<sup>۶</sup> . و هر چیز<sup>۷</sup> از اصناف راحت و آسانی و فراخی و کامرانی و شادی و فراغت و امن و سعادت و عیش و عشرت<sup>۸</sup> که بر خلق میگذرد همه نتایج فضل اوست . و هر چه هست و بود و خواهد بود از اندک و بسیار ، نهان<sup>۹</sup> و آشکار ، کفر<sup>۱۰</sup> و ایمان ، عطا<sup>۱۱</sup> و حرمان ، سود و زیان ، و زیادت و نقصان ، و راحت و مشقت ، و طاعت و معصیت ، و دولت و محنت همه بقضای ارادت<sup>۱۲</sup> اوست . و هیچ چیز از حکم و مشیت<sup>۱۳</sup> او بیرون نیست ، هر چه خواست ، کرد و<sup>۱۴</sup> بود ، و هر چه خواهد ، کند و باشد<sup>۱۵</sup> لاراد<sup>۱۶</sup> لِقْضَائِهِ و لِامْعَقَبِ لِحُكْمِهِ . و<sup>۱۷</sup> چنانک<sup>۱۸</sup> دانا و تواناست بعلم و قدرت همچنان شنوا و بینا و گویاست بسمع و بصر و کلام بی گوش

- ۱ - ك : و جمال ۲ - ق : + را ۳ - م ، ك : و اگر  
 ۴ - م : و مضرت ۵ - م : و مضرت ۶ - م : همه آثار عدل حضرت  
 اوست ۷ - م ، ك : و هر چه ۸ - نسخه بدل اصل ، ق ، م : راحت  
 ۹ - م ، ك : و نهان ۱۰ - م ، ك : و کفر ۱۱ - م ، ك : و عطا  
 ۱۲ - ق : همه قضا و ارادت ، م : همه بارادت و قضا ، ك : همه بقضا و ارادت  
 ۱۳ - م : از مشیت و حکم ۱۴ - ك : - و ۱۵ - ك : + و جزوی  
 و کلی همه بارادت و فرمان حق جل و علاست ۱۶ - ك : ولاراد  
 ۱۷ - م : - و ۱۸ - ق ، م : چنانچه

و بی چشم و بی زبان<sup>۱</sup>. دوری<sup>۲</sup> و نزدیکی و خردی و بزرگی و تاریکی و روشنی<sup>۳</sup> در شنوایی و بینایی و گویایی<sup>۴</sup> او برابرست. و از هر چه<sup>۵</sup> اعلام بندگان فرمود از اخبار غیب و وعد<sup>۶</sup> و وعید و باطل و حلال و حرام و امر و نهی همه حقست. و جمیع کتابها که بانیا فرستاد همه حقست<sup>۷</sup>. و کلام او صفت اوست و صفات او<sup>۸</sup> قدیم است. و کلام او<sup>۹</sup> بحرف و صوت نیست، در مصحفها<sup>۱۱</sup> مکتوب و بزبانها مذکور و در دلها محفوظ است، کتابت و قراءت<sup>۱۲</sup> و حفظ آن همه<sup>۱۳</sup> مخلوقست و مکتوب و مقروء<sup>۱۴</sup> و محفوظ آن<sup>۱۵</sup> غیر مخلوق<sup>۱۶</sup>. و این عالم را منزل گاه<sup>۱۷</sup> مسافران عالم بقا و گذرگاه طالبان سعادت لقا گردانیدند<sup>۱۸</sup> و هر کس را درین منزل مدتی تقدیر فرمود تا ازین<sup>۱۹</sup> منزل دنیا<sup>۲۰</sup> که مکان مهلت

۱ - ك : بی گوش و چشم و زبان ۲ - م ، ك : و دوری

۳ - ق : روشنائی ۴ - م ، ك : - و گویایی ۵ - ك : و هر چه از

۶ - م : و وعده ۷ - نسخه بدل اصل ، م : همه کلام ویست ، ق : همه کلام

ویست و حق است ، ك : همه کلام اوست ۸ - م : - او ، م ، ك : + همه

۹ - ك : + و چنانکه شنوایی او بگوش نیست بینائی او بچشم نیست و گویائی او هم

بکلام و زبان نیست ۱۰ - ق : و چنانچه شنوائی او بگوش نیست و بینائی او

بچشم نیست و گویائی او بلب و کام و دهان و زبان نیست کلام او

۱۱ - ك : در مصاحف ۱۲ - م : قراءت ۱۳ - م : - آن همه

۱۴ - اصل : مقروء (بتشدید واد) ، م : مقروء (بتخفیف) ۱۵ - م : - آن

۱۶ - ك : + است ۱۷ - رسم الخط اصل تثبیت شد

۱۸ - ق ، م ، ك : گردانید ۱۹ - ك : - این ۲۰ - م : تا ازین

منزل گاه دنیا

و او ان فرصتست<sup>۱</sup> و مزرعه آخرتست ، زاد راه سعادت<sup>۲</sup> ابدی بردارند<sup>۳</sup>  
 و بی زاد و بدرقه قصد بادیه قیامت نکنند<sup>۴</sup> . || و هر چه بر السنه انبیا  
 ﷺ بخلق فرستاد از آجال و ارزاق<sup>۵</sup> و عذاب قبر<sup>۶</sup> و رؤیت حق و  
 درجات بهشت و درکات دوزخ و شفاعت انبیا و اولیا و علماء دین و مؤمنان  
 همه حق است و ایمان بهمه واجبست<sup>۷</sup> .

و بهترین خلق پیغمبران اند و افضل انبیا رسل اند و افضل رسل  
 اولوالعزم اند و آن پنج کس اند : نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد<sup>۸</sup>  
 صلوات الله علیهم اجمعین . و حضرت مصطفی<sup>۹</sup> سید و مهتر و بهتر<sup>۱۰</sup>  
 همه انبیا است . و چون درجه نبوت بوجود محمدی بکمال رسید ، مراتب  
 نبوت را بوجود شریف او ختم کردند<sup>۱۱</sup> . و صحابه کرام<sup>۱۲</sup> بعد از او بهترین  
 خلق بودند و بهترین ایشان خلفاء الراشدین بودند<sup>۱۳</sup> : ابوبکر و عمر  
 و عثمان و علی رضوان الله علیهم اجمعین<sup>۱۴</sup> .

۱ - م ، ک : - است ۲ - م - سعادت ، ولی بالای «راه» علامت  
 سقط هست بدون آنکه در حاشیه نوشته باشد ۳ - ک : بردار  
 ۴ - ک : نکند ۵ - ق : - علیهم السلام ۶ - ق : از آجال اعمال و  
 ارزاق ۷ - ق ، ک : + و سوال منکر و نکیر و برانگیختن از گور در روز  
 قیامت و حشر و نشر و ترازو و حساب و صراط ۸ - م : - است  
 ۹ - م : و این ۱۰ - ق : + مصطفی ۱۱ - ق : + صلی الله علیه وسلم ،  
 م ، ک : و محمد علیه السلام ۱۲ - ک : - و بهتر ۱۳ - ک : گردانید  
 ۱۴ - ک : + او ۱۵ - ق : خلفاء راشدین بودند ، م : خلفاء  
 الراشدین اند ، ک : خلفاء راشدین اند ۱۶ - ک : رضوان الله علیهم و علی  
 جمیع المهاجرین و الانصار ، در ق بجای «ابوبکر و عمر . . . اجمعین» آمده ،  
 خصوصاً علی مرتضی علیه الصلاة والسلام ، م : + و علی جمیع المهاجرین و الانصار

معرفت این مقدار از اصول ایمان بر سیل اجمال بر همه مسلمانان واجبست و هر که این قدر از حقایق ایمان نداند ایمان او بر خطرست . و چون معلوم شد که عمل صالح رکنی از ارکان کمال ایمانست و ازین جهت است<sup>۱</sup> که حق جلّ و علا هر جا که<sup>۲</sup> در قرآن ذکر ایمان فرمود عمل<sup>۳</sup> صالح را بدان<sup>۴</sup> مقرون گردانید<sup>۵</sup> : **انّ الذّین آمنوا و عملوا الصّالحات**، و چون اقسام اعمال صالحه بسیارست رسول ﷺ امت خود<sup>۶</sup> را ازان آگاه گردانید<sup>۷</sup> و فرمود که ایمان هفتاد و چند بابست - و در بیان این اقسام احادیث بسیار واردست و هر حدیثی اشارتست<sup>۸</sup> بقسمی از اقسام اعمال و<sup>۹</sup> بعضی از ان<sup>۱۰</sup> اعمال<sup>۱۱</sup> امثال اوامر از واجبات و مندوباتست و بعضی اجتناب از محظورات و مکروهاتست<sup>۱۲</sup> - و<sup>۱۳</sup> درین مختصر بعضی از احادیث<sup>۱۴</sup> که مشیرست بامهات آن<sup>۱۵</sup> اقسام ایراد کرده آید<sup>۱۶</sup> ان شاء الله تعالی<sup>۱۷</sup> .

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ<sup>۱۷</sup> قَالَ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : **الإِيمَانُ بَضْعٌ وَسَبْعُونَ شُعْبَةً ، فَأَفْضَلُهَا<sup>۱۸</sup> قَوْلُ**

- ۱ - ق : و ازینجاست      ۲ - ك : هر جا که      ۳ - ك : و عمل  
 ۴ - م : بآن      ۵ - ق ، ك : + که      ۶ - م ، ك : - خود  
 ۷ - م : کرد      ۸ - م : اشارتست      ۹ - م : - و  
 ۱۰ - م : - ازان      ۱۱ - م ، ك : - است      ۱۲ - «و» در ك خوانده  
 نشد و ظاهرا زائد است      ۱۳ - م ، ك : ازان احادیث  
 ۱۴ - ك : - آن      ۱۵ - م : بامهات و اقسام آن ذکر کرده آید  
 ۱۶ - م : - تعالی      ۱۷ - ق : - رضی...      ۱۸ - افضلها (بدون «فا»)

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَدْنَاهَا إِمَاطَةُ الْأَذَى عَنِ الطَّرِيقِ<sup>۱</sup>. وَالنَّجْيَاءُ شُعْبَةٌ مِنَ الْإِيمَانِ<sup>۲</sup>. بضع<sup>۲</sup> عددی را<sup>۳</sup> گویند که میان سه و ده بود<sup>۴</sup>. ابوهریره<sup>۵</sup> روایت کند<sup>۶</sup> که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که ایمان هفتاد و چند قسمست، فاضلترین همه اقسام قول شهادتست و فروترین<sup>۷</sup> آن<sup>۸</sup> پاک کردن راهست یعنی هر چه<sup>۹</sup> سبب مضرت بندگان حق بود اگر<sup>۱۰</sup> از نفس آن کس بود ازان اجتناب کند و اگر از دیگری بود در منع آن<sup>۱۱</sup> بقدر<sup>۱۲</sup> طاقت بکوشد، || و آن راه که میان او و حضرت صمدیت است از خار موانع<sup>۹</sup> و خاشاک شواغل پاک گرداند چنانچه<sup>۱۳</sup> هیچ چیز او را<sup>۱۴</sup> از بندگی<sup>۱۵</sup> حق مشغول نکند<sup>۱۵</sup>. پس فرمود که حیاقسمی از ایمانست یعنی هر که<sup>۱۶</sup> ازان حضرت شرم دارد مخالفت<sup>۱۷</sup> رضاء<sup>۱۸</sup> آن حضرت روا ندارد.

و<sup>۱۹</sup> عن فضالة بن عبيد رضى الله عنه قال، قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: المسلم من سلم المسلمون من لسانه ويده، والمؤمن من آمنه الناس على دماءهم وأموالهم، والمجاهد من جاهد نفسه في طاعة الله عز وجل<sup>۲۰</sup>. فضالة بن عبید روایت می کند<sup>۲۱</sup> که

۱ - متن اصل: عن طريق المسلمين ۲ - ك: و بضع

۳ - ق: عدد را ۴ - م: باشد ۵ - ك: + رضی الله

۶ - م، ك: میکند ۷ - م: و فروترین ۸ - م: - آن

۹ - ك: + آن ۱۰ - ك: + این ۱۱ - م: - آن

۱۲ - ك: بمقدار ۱۳ - م: چنانکه ۱۴ - م، ك: ویرا

۱۵ - ق: مشغول نگرداند ۱۶ - م: یعنی باید که ۱۷ - م، ك:

و مخالفت ۱۸ - م: - رضاء ۱۹ - م: - و

۲۰ - م، ك: - عزوجل ۲۱ - ق، ك: روایت کرد

رسول ﷺ فرمود که مسلمان آنست که<sup>۱</sup> مسلمانان از دست و زبان او<sup>۲</sup> سلامت باشند، و مؤمن آنست که<sup>۳</sup> مردم<sup>۴</sup> از وی<sup>۵</sup> ایمن باشد<sup>۶</sup> از قصد<sup>۷</sup> خونها و مالها<sup>۸</sup> ایشان، و غازی آنست که<sup>۹</sup> با نفس خود غزا کند در بندگی<sup>۱۰</sup> حق.

و<sup>۱۱</sup> عن أنس بن مالك رضي الله عنه قال<sup>۱۱</sup>، قلما خطبنا رسول الله صلى الله عليه وسلم إلا قال: لا إيمان لمن لا أمانته له ولا دين لمن لا عهد له. مراد از لفظ قلما پیش اهل حدیث نفی کل<sup>۱۲</sup> است. یعنی انس مالک<sup>۱۳</sup> روایت میکند که حضرت فرمودند، و هرگز<sup>۱۴</sup> بر منبر<sup>۱۵</sup> خطبه نکردی الا<sup>۱۶</sup> در اثناء سخن فرمودی که هر که امانت ندارد ایمان ندارد و هر که بر عهد وفا نمیکند دین ندارد.

و<sup>۱۷</sup> عن أنس بن عباس رضي الله عنه قال، قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: لا يزني الزاني حين يزني وهو مؤمن ولا يشرب الخمر حين يشرب وهو مؤمن ولا يقتل حين يقتل<sup>۱۸</sup> وهو مؤمن: فأياكم<sup>۱۹</sup>.

- ۱ - ك: آنکسی است که ۲ - م، ك: از بدی زبان و دست او  
 ۳ - ك: آنکسی است که ۴ - متن اصل: مؤمن ۵ - م، ك: بروی  
 ۶ - ق، م، ك: باشند ۷ - ك: قصد ۸ - ك: آنکسی است که  
 ۹ - ق: در بندگی حق ۱۰ - م، ك: و ۱۱ - اصل: + قال  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم ۱۲ - م: کلی ۱۳ - ق: انس بن مالک  
 ۱۴ - م: یعنی انس بن مالک گفت هرگز رسول علیه السلام، ك: یعنی انس بن مالک  
 رضع گفت هرگز رسول ۱۵ - ك: در منبر ۱۶ - ك: الا که  
 ۱۷ - م: و ۱۸ - اصل: تقتل ۱۹ - ق: و ایاکم

إِيَّاكُمْ . ابن عباس<sup>۱</sup> روایت میکند که رسول ﷺ فرمود که زنا نمیکند کسی که او مؤمن باشد در حالت زنا ، و خمر نمیخورد کسی که او مؤمن باشد در حالت خمر خوردن<sup>۲</sup> ، و نمی کشد شخصی را بناحق کسی که او مؤمن باشد در حالت کشتن . پس فرمود که<sup>۳</sup> فایاکم<sup>۴</sup> ایاکم . و تکرار لفظ ایاکم بجهت تأکید و مبالغه است، یعنی بر شما باد که بسبب ارتکاب این افعال محظوره گوهر ایمان که آن سرمایه سعادت ابدیست بیاد ندهید و متعرض عذاب<sup>۵</sup> و گرفتاری سرمدی شوید<sup>۶</sup> . چون<sup>۷</sup> در لفظ این حدیث آفتی دینی از آفتهای خمر ذکر کرده شد ، چند حدیث از احادیث نبوی که درین باب واردست نوشته آید **إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى . . .**  
**عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : إِنْ أَوْلَ مَا يَكْفَى الْإِسْلَامَ كَمَا يَكْفَى الْإِنَاءَ لَفِي الْخَمْرِ .**  
**قِيلَ: فَكَيْفَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ قَدْ بَيَّنَّ اللَّهُ ۥ فِيهَا مَا بَيَّنَّ . قَالَ :**  
**يُسْمَوْنَهَا بِغَيْرِ أَسْمَاهَا فَيَشْرَبُونَهَا . عايشه<sup>۸</sup> روایت میکند که رسول<sup>۹</sup>**

۱ - ك : + رضع ۲ - م ، ك : روایت کرد

۳ - م ، ك : در حالت خوردن خمر ۴ - ق : - كه

۵ - ك : ایاکم ( بدون فاء ) ۶ - م : + ابدی نکردید ( ؟ )

۷ - ك : یعنی بر شما باد که ازین رذایل مهلکه احتراز کنید و بترسید که مبادا ظلمت این معاصی نور ایمان را از باطن منطمس گرداند و بعداب جاودانی گرفتار شوید نمود بالله من غضب الله ۸ - از د چون ، تا آخر سه حدیث بعدی و

ترجمه آنها ، در ك موجود نیست ۹ - م : - تعالی ۱۰ - م : - لفي

۱۱ - م : + رضی الله عنها ۱۲ - ق : + صلی الله علیه وسلم ، م : +

فرمود که بدرستی که<sup>۱</sup> اول کبیره‌ای که نگویند سازگرداند اسلام خلق را هر آینه در خمر خوردن است.<sup>۲</sup> گفتند: ای رسول خدای چگونه خوردند مسلمانان<sup>۳</sup> خمر را و خدای تعالی<sup>۴</sup> در قرآن بیان فرموده<sup>۵</sup> و آنرا حرام گردانیده<sup>۶</sup>؟ پس<sup>۷</sup> خواجه فرمودند<sup>۸</sup> که آنرا نامهای دیگر کنند<sup>۹</sup> چون عرق، و سور<sup>۱۰</sup>، و بگنی، و بوزه، و نبیذ<sup>۱۱</sup>، و آنرا حلال دارند.

و<sup>۱۲</sup> «عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: كُلُّ مُسْكِرٍ خَمْرٌ وَكُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ.» ابن عمر رضی الله عنه<sup>۱۳</sup> روایت میکند<sup>۱۴</sup> که رسول ﷺ<sup>۱۵</sup> فرمود که هر چه مست کننده است خمر است و هر چه مست میگرداند حرام است.

و<sup>۱۶</sup> «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ<sup>۱۷</sup>، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَا أَسْكَرَ الْفَرْقَ<sup>۱۸</sup> مِنْهُ فَمِلْهُ<sup>۱۹</sup> الْخَمْفُ مِنْهُ حَرَامٌ.» عایشه<sup>۲۰</sup> روایت کرد<sup>۲۱</sup> که رسول ﷺ<sup>۲۲</sup> فرمود که هر چیزی که يك فرق

- ۱ - ق: - بدرستی که ۲ - م: در خوردن خمر خواهد بود
- ۳ - ق: مسلمان ۴ - م: و خدای عزوجل ۵ - م: بیان آن فرمود
- ۶ - م: گردانید ۷ - م: - پس ۸ - م: رسول علیه السلام فرمود
- ۹ - م: که آنها نامهای کنند ۱۰ - م: سوزمه ۱۱ - «و نبیذ» در
- ۱۲ - م: بعد از «عرق» آمده ۱۳ - م: - و ۱۴ - م: - رضی...  
 ۱۵ - م: روایت کرد ۱۶ - ق: - «ابن عمر... روایت... السلام»
- ۱۷ - م: - و ۱۸ - ق: قال ۱۹ - الفرق در اصل بفتح فا و کسر راء، و در ق بفتح فا و سکون را ضبط شده است ۲۰ - اصل: فملاء
- ۲۱ - م: + رضی الله عنها ۲۲ - م: روایت میکند
- ۲۳ - ق: - «عایشه روایت... السلام»



ازان کسی<sup>۱</sup> بخورد و مست شود، پری يك كف ازان<sup>۲</sup> حرامست. و يك  
فرق ازان<sup>۳</sup> شانزده رطلست که هشت من شرع است<sup>۴</sup>.

و عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ  
وَسَلَّمَ: كُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ وَإِنَّ عَلَى اللَّهِ عَهْدًا لِمَنْ يَشْرَبُ الْمُسْكِرَانَ  
يَسْقِيَهُ مِنْ طِينَةِ الْخَبَالِ<sup>۵</sup>. فَقَالُوا<sup>۶</sup>: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا طِينَةُ الْخَبَالِ؟<sup>۷</sup>  
قَالَ: عَصَاةُ أَهْلِ النَّارِ. جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ انصاری روایت میکند<sup>۸</sup> که  
رسول ﷺ فرمود که هر چه مست میگرداند حرامست و هر که چیزی  
خورد که او را مست گرداند حق است بر خدای<sup>۹</sup> که آنکس را در دوزخ<sup>۱۰</sup>  
از طینت خباله<sup>۱۱</sup> بخوراند. گفتند: ای رسول خدای طینت خباله<sup>۱۲</sup>  
چیست؟ فرمود<sup>۱۳</sup> که ریم و زردابه دوزخیانست. و در روایتی دیگر<sup>۱۴</sup>  
فرمود که بدان خدای<sup>۱۵</sup> که جان تجر در قبضه قدرت اوست که اگر يك  
قطره ازان ریم و زردابه دوزخیان در دنیا افتد<sup>۱۶</sup>، همه اهل دنیا از  
گندگی<sup>۱۷</sup> و مرداری آن هلاک شوند<sup>۱۸</sup>.

- ۱- م: کس ۲- م: ازان ۳- م: ازان ۴- م: باشد  
۵- م: و ۶- م، ک: + بن عبدالله ۷- الخبال در اصل  
بکسر خ نوشته شده است ۸- م: قالوا (بدون فاء) ۹- «الخبال» در  
اصل بکسر خ نوشته شده ۱۰- م: روایت کرد ۱۱- ق: + تعالی،  
م: + عزوجل ۱۲- م: در دوزخ ۱۳- م: خبال  
۱۴- م: خبال ۱۵- م، ک: رسول علیه السلام فرمود  
۱۶- م، ک: و در روایت دیگر ۱۷- ق: که بدان خدای  
۱۸- م: که اگر ازان ریم و زردابه دوزخیان قطره در دنیا افتد  
۱۹- ک: - اهل ۲۰- ک: از گند ۲۱- ک: + صدق رسول الله

وَأَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : مَنْ أَطْعَمَ شَارِبَ الْخَمْرِ لُقْمَةً سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِ حَيَّةً وَعَقْرَبًا فِي قَبْرِهِ ، وَ مَنْ قَضَى حَاجَتَهُ فَقَدْ آعَانَ عَلَيَّ هَدْمَ الْإِسْلَامِ ، وَ مَنْ جَالَسَهُ حَشَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى لِاحْتِجَةِ لَهُ . عايشه<sup>۱</sup> روایت میکند<sup>۲</sup> که رسول ﷺ فرمود که هر که یک لقمه در دهان او مدّ من<sup>۳</sup> خمر نهد خدای تعالی<sup>۴</sup> ماری و کژدمی در گور او بر وی<sup>۵</sup> گمارد تا او را می گزند و عذاب می کنند، و هر که حاجت خمر خواره ای<sup>۶</sup> را بر آورد<sup>۷</sup> بویران<sup>۸</sup> کردن<sup>۹</sup> مسلمانان<sup>۱۰</sup> یار شده باشد، و هر که با وی نشیند<sup>۱۱</sup> خدای عزوجل<sup>۱۲</sup> روز قیامت او را از گور برانگیزد کور<sup>۱۳</sup> و نزد حق جل و علا<sup>۱۴</sup> او را<sup>۱۵</sup> هیچ حاجت<sup>۱۶</sup> نباشد .

وَأَنَّ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : مَنْ سَلَّمَ عَلَيَّ<sup>۱۷</sup> شَارِبِ الْخَمْرِ أَوْ صَافِحَهُ ، أَحْبَبْتُ

- ۱ - م ، ک : و ۲ - ق : سلط علیه ۳ - م ، ک : +  
 رضی الله عنها ۴ - م ، ک : روایت کرد ۵ - ک : منمن (۴)  
 ۶ - م ، ک : خدای عزوجل ۷ - م : برود ۸ - م : خمر خواره  
 ۹ - م : - را ۱۰ - م ، ک : بر آورد ۱۱ - م ، ک : بویران  
 ۱۲ - م : + دین ۱۳ - ک : اسلام ۱۴ - م ، ک : بنشیند  
 ۱۵ - م : خدای ... او را در روز قیامت کور برانگیزاند ، ک : خدای ... او را  
 روز قیامت کور برانگیزد ۱۶ - ق : حق تعالی ، م : حق عزوجل  
 ۱۷ - م : او را ۱۸ - ک : او را حاجتی ۱۹ - م : - و  
 ۲۰ - ک : - علی

اللَّهُ عَمَلَهُ أَرْبَعِينَ سَنَةً . ابوهریره روایت کرد که رسول ﷺ فرمود که هر که سلام کند بر خمر خوارهای<sup>۴</sup> یا مصافحه کند او را، خدای تعالی<sup>۵</sup> طاعت چهل ساله او را ناچیز گرداند.<sup>۶</sup> این تهدیدها که شنیدی<sup>۷</sup> در حق کسی<sup>۸</sup> است که بر خمر خواره سلام کرده باشد<sup>۹</sup>، یا ویرا طعام داده باشد<sup>۱۰</sup>، یا حاجت او را روا کرده باشد<sup>۱۱</sup>، یا با او نشسته باشد. اینجا از سر انصاف نظر کن<sup>۱۲</sup> تا حال خمار<sup>۱۳</sup> و خمر خواره چگونه<sup>۱۴</sup> باشد .

و<sup>۱۵</sup> عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ<sup>۱۶</sup> عَلَيْهِ السَّلَامُ<sup>۱۷</sup> قَالَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَ قَدْ كَتَبَ مَقْعَدَهُ<sup>۱۸</sup> مِنَ النَّارِ وَمَقْعَدُهُ مِنَ الْجَنَّةِ . قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَفَلَا تَنْتَكِلُ<sup>۱۹</sup> عَلَيَّ كِتَابِنَا وَ تَدْعُ الْعَمَلَ . قَالَ: اَعْمَلُوا فَكُلَّ مَيْسَرٍ<sup>۲۰</sup> لِمَا خُلِقَ لَهُ أَمَا مَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ السَّعَادَةِ فَسَيَسَّرُ لِعَمَلِ أَهْلِ السَّعَادَةِ وَأَمَا مَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ

۱- م : - الله ۲- م : + رضی الله عنه ۳- ق : روایت کند

۴- م ، ك : بر خمر خواره ۵- ق ، م : خدای عزوجل

۶- ق : ناچیز کند ۷- ك : که شنودی ۸- م ، ك : کسانی

۹- م ، ك : باشد ۱۰- م ، ك : باشد ۱۱- م : یا حاجتی ازان وی

گزارده ۱۲- م : + که ۱۳- ق : خماره ، ك : - خمار

۱۴- ق : چون ۱۵- م : - و ۱۶- «علی» در اصل بالای سطر و با

مرکب سیاه نوشته شده و مشخص نیست که بخط ناسخ است یا دیگری

۱۷- ق : ... علیه الصلاة والسلام ، م : رضی الله عنه وکرم الله وجهه ، ك :

و عن علی بن ابی طالب کرم الله وجهه ۱۸- اصل : مقعده ( منصوبا )

۱۹- ق : افلاتنتکل ۲۰- اصل : ميسر (بکسر سین مشدد)

الشَّقَاوَةِ فَيَسِيرُ لِعَمَلِ أَهْلِ الشَّقَاوَةِ. امير المؤمنين<sup>۱</sup> على<sup>۲</sup> عليه السلام روایت میکند<sup>۳</sup> که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که نیست هیچکس از شما<sup>۴</sup> الا که نوشته<sup>۵</sup> شده است جایی<sup>۶</sup> از آن او در دوزخ و جایی<sup>۷</sup> از آن او در بهشت . گفتند : ای رسول خدای<sup>۸</sup> پس بر آنچه تقدیر<sup>۹</sup> رفته<sup>۱۰</sup> اعتماد کنیم و سعی و کوشش نکنیم ؟ فرمود که<sup>۱۱</sup> در بندگی سعی کنید که مقادیر ازلی را در دنیا نشان نیست، هر که را آنجا تقدیر سعادت رفته است نشان آن<sup>۱۲</sup> آنست که در دنیا رنج طاعت و مشقت بندگی بر وی آسان گردانند<sup>۱۳</sup> و راه معاصی<sup>۱۴</sup> و مخالفت<sup>۱۵</sup> بر وی مسدود کنند ، و هر که را در ازل شقاوت تقدیر کرده اند<sup>۱۶</sup> نشان<sup>۱۷</sup> آنست که اسباب طاعت بر وی متعذر شود و اداء حقوق عبودیت بامثال<sup>۱۸</sup> او امر و اجتناب نواهی<sup>۱۹</sup> بر وی دشوار آید<sup>۲۰</sup> ، شیطان<sup>۲۱</sup> و نفس و هوا ارتکاب مناهی و معاصی را<sup>۲۲</sup> در دل او

- ۱- ك : - امير المؤمنين ۲- باز هم در اصل د علی ، بالای سطر نوشته شده و مشخص نیست که بخط ناسخ است یا دیگری ، ق : - علی
- ۳- ك : رضی الله عنه ، م : کرم وجهه ۴- ك : روایت کرد ، م : روایت کند
- ۵- م : نوشته ۶- ق : ك : جای ۷- ق ، م ، ك : و جای
- ۸- م ، ك : ای پیغمبر خدای ۹- ق : - تقدیر ۱۰- م ، ك : + است
- ۱۱- ق : - که ، م ، ك : + شما ۱۲- ق ، م ، ك : نشان او
- ۱۳- ك : گرداند ۱۴- م : عصیان ۱۵- ك : و مخالفت
- ۱۶- م : کردند ۱۷- ق ، م : + او ، ك : + آن
- ۱۸- م : برامثال ۱۹- م : مناهی ۲۰- م : دشوار شود
- ۲۱- م ، ك : و شیطان ۲۲- م ، ك : - را

شیرین گردانند تا بشقاوت ابدی گرفتار شود<sup>۱</sup>.

۱۴ وَعَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ<sup>۲</sup>، || قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: سِتَّةٌ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَ لَعَنْتُهُمْ وَ كُلُّ نَبِيٍّ مُجَابٍ<sup>۳</sup>:  
الزَّائِدُ فِي كِتَابِ اللَّهِ<sup>۴</sup>، وَالْمُكَذِّبُ بِقَدْرِ اللَّهِ<sup>۵</sup>، وَالْمَتَسَلِّطُ بِالْجَبْرُوتِ  
لِيُعْزِزَ مَنْ أَذَلَّ اللَّهُ وَ يَذِلَّ مَنْ أَعَزَّهُ اللَّهُ، وَ الْمُسْتَحِلُّ لِحَرَمِ اللَّهِ<sup>۶</sup>،  
وَ الْمُسْتَحِلُّ مِنْ عَيْتَرَتِي<sup>۷</sup> مَا حَرَّمَ اللَّهُ، وَ التَّارِكُ لِسُنَّتِي. عايشه<sup>۸</sup> روایت  
کرد که رسول ﷺ فرمود که شش کس اند که خدای تعالی<sup>۹</sup> بر ایشان  
لعنت کرد<sup>۱۰</sup> و من هم بر ایشان<sup>۱۱</sup> لعنت میکنم<sup>۱۲</sup> و همه پیغمبران<sup>۱۳</sup> مستجاب  
الدعوه بر ایشان لعنت میکند<sup>۱۴</sup>: یکی آنک در کتاب خدای تعالی<sup>۱۵</sup>  
زیادت کند یعنی چیزی که حضرت صمدیت فرموده باشد<sup>۱۶</sup> وی<sup>۱۷</sup> خلق  
را گوید که خدای<sup>۱۸</sup> چنین فرموده است و عامه<sup>۱۹</sup> خلق را<sup>۲۰</sup> بدان بفریبد

۱- م: گردد ۲- ك: و عن ابی سعید الخدری رضع قال

۳- د مجاب، در ق مرفوع است و متن با ترجمه فارسی مطابق است

۴- ك: + تعالی ۵- م: بقدره الله ۶- ك: اذله ۷- ك: اعزه

۸- ق: لحرَم (بفتح حاء و كسر راء) ۹- اصل، ق: لعترتی

۱۰- م: + رضی الله عنه، ك: ابوسعید خدری رضع ۱۱- م: - تعالی

۱۲- ك: لعنت کرده ۱۳- م: - برایشان ۱۴- م، ك: لعنت کردم

۱۵- م، ك: و همه پیغمبران (بفك اضافه) ۱۶- م، ك: لعنت کرده اند

۱۷- م: - تعالی ۱۸- ك: نكفته باشد ۱۹- م: - وی

۲۰- ك: + تعالی ۲۱- ق: و عامه خلق را (بفك اضافه)، م، ك: و

عامه را

و دران شهرت خود جوید ، دیگر آنک کسی<sup>۱</sup> تقدیرات<sup>۲</sup> الهی را باور ندارد<sup>۳</sup> و غیر حق را تصرف<sup>۴</sup> اثبات کند ، دیگر حاکمی که بسبب تکبر و بزرگی گرامی کند کسی را که<sup>۵</sup> فرمان حق را<sup>۶</sup> خوار میدارد و خوار گرداند کسی را که<sup>۷</sup> فرمان حق را عزیز میدارد<sup>۸</sup> ، دیگر آنک حلال میدارد آنچه خدای تعالی<sup>۹</sup> آنرا حرام گردانیده است ، و<sup>۱۰</sup> دیگر آنک<sup>۱۱</sup> در اهل بیت<sup>۱۲</sup> من خیانت روا دارد ، و<sup>۱۳</sup> دیگر آنک سنت مرا ترک کند و اظهار بدعت کند .

وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ<sup>۱۳</sup> صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : وَ أَلَدِي نَفْسِي  
بِيَدِهِ لِذِيؤْمِنُ عَبْدٌ حَتَّى يُحِبَّ لِأَخِيهِ<sup>۱۴</sup> مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ . رسول ﷺ<sup>۱۵</sup>  
فرمود که<sup>۱۶</sup> بدان خدای که<sup>۱۷</sup> جان من در قبضه قدرت اوست ، که مؤمن  
نباشد هیچ بنده ای<sup>۱۸</sup> تا آنکه که<sup>۱۹</sup> برادر مسلمان<sup>۲۰</sup> همان<sup>۲۱</sup> خواهد که

۱- م : و یکی آنکس که ، ك : دیگر آنکس که ۲- م : تقدیر

۳- م : باور نکند ۴- م ، ك : + او ۵- ق : - را

۶- م ، ك : + او ۷- ترجمه فارسی با عبارت عربی موافق نیست و ظاهراً

مؤلف کلمه «الله» را در متن عربی منصوب خوانده ۸- م ، ك : عزوجل

۹- ك : - و ۱۰- این کلمه در نسخه اصل مشخص نیست که « آنک » است

یا « آنکه » ۱۱- اصل ، م : در اهل و بیت ۱۲- م ، ك : - و

۱۳- ك : و قال النبی ۱۴- ك : + المسلم ۱۵- م ، ك : - رسول

علیه السلام ۱۶- ق ، ك : - که ۱۷- م ، ك : خدایی که

۱۸- م : هیچ بنده ۱۹- ق ، م : تا آنگاه که ۲۰- ك : تا آنکه از

برای برادر مسلمان ۲۱- ك : آن

بنفس خود میخواهد<sup>۱</sup>.

و<sup>۲</sup> عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : تَرَى الْمُؤْمِنِينَ فِي قَرَاهِمِهِمْ وَتَوَائِبِهِمْ وَتَعَاطِفِهِمْ كَمَثَلِ الْجَسَدِ ، إِذَا اشْتَكَى عَضُو قَدَاعِي<sup>۳</sup> لَهُ سَآئِرُ الْجَسَدِ بِالسَّهْرِ وَالْحُمَى . انس بن مالک روایت میکند که رسول ﷺ فرمود که مثال<sup>۴</sup> مؤمنان در رحمت بر<sup>۵</sup> یکدیگر<sup>۶</sup> و دوستی و شفقت میان همدیگر همچنانست که اعضا و جوارح یک تن که چون یک عضو شخصی را دردی والمی رسد، جمله اعضا<sup>۷</sup> دیگر به تب و بیداری شب در رحمت با آن<sup>۸</sup> عضو شریک گردند<sup>۹</sup>. همچنین نشان صحت ایمان آنست که چون بیند که مؤمنی را رنجی<sup>۱۰</sup> رسد، الم و اندوه و حزن آن<sup>۱۱</sup> در خود مشاهده کند<sup>۱۲</sup> || .

۱۴

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : آيَةُ الْمُنَافِقِ ثَلَاثٌ وَ إِنْ صَامَ وَصَلَّى<sup>۱۳</sup> وَزَعَمَ أَنَّهُ مُسْلِمٌ : إِذَا حَدَّثَ كَذِبًا ، وَ إِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ<sup>۱۴</sup> ، وَ إِذَا اتُّمِّنَ خَانَ . وَ فِي

۱- ك : که بنفس خود خواهد ۲- ق ، م ، ك : - و

۳- ق : مثل المؤمنین ، م ، ك : تری المؤمنین ۴- م : كمثل جسد

۵- ق : تراعی ۶- م ، ك : + رضع ۷- م : صلّم

۸- م : - مثال ۹- م : - بر ۱۰- ك : همدیگر

۱۱- ق : جمله اعضا (باضافه) ۱۲- م : بان ۱۳- م : میگردند

۱۴- م : + یا مصیبتی ۱۵- م : او ۱۶- ق : و عن

۱۷- م : وان صلی و صام ۱۸- ك : خلف

روایة عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا<sup>۱</sup> : وَإِذَا خَاصَمَ فَجَرَ .  
 ابوهریره رضی الله عنه<sup>۲</sup> روایت کرد<sup>۳</sup> که رسول ﷺ فرمود که نشان  
 منافق سه چیزست و هر که در وی این سه نشان باشد<sup>۴</sup> منافق است اگر چه  
 روزه دارد و نماز گزارد و گمان برد که مسلمانست : چون سخن گوید  
 دروغ گوید ، و چون وعده کند<sup>۵</sup> خلاف کند، و چون ویرا بر چیزی امین  
 گردانند خیانت کند . و بروایت<sup>۶</sup> عبدالله عمرو<sup>۷</sup> چهارم آنکه چون  
 خصومت کند دروغ گوید و درستی کند .

عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ  
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: يُسَلِّطُ عَلَى الْكَافِرِ فِي قَبْرِهِ تِسْعَةٌ وَتِسْعُونَ تَيْنِيًا كَتَنَّهُ<sup>۱۱</sup>  
 وَقَلَدَعُهُ<sup>۱۲</sup> حَتَّى تَقُومَ<sup>۱۳</sup> السَّاعَةُ لَوْ أَنَّ تَيْنِيًا مِنْهَا تَفَخَّ فِي الْأَرْضِ مَا  
 أَتَبَّتْ خَضِرًا<sup>۱۴</sup>. تئین مار پرزهر<sup>۱۵</sup> را گویند که بغایت بزرگ و کلان  
 باشد . ابوسعید خدری روایت کند<sup>۱۶</sup> که رسول صلی الله علیه وسلم  
 فرمود که نود و نه مار کلان پرزهر در گور بر کافر گمارند، و بر کسانی که

۱- اصل ، م ، ك : عبدالله بن عمر ۲- م ، ك : - رضی ...

۳- ق ، م ، ك : - رضی ... ۴- م : روایت میکند ۵- م : بود

۶- م : اگر چه نماز گزارد و روزه دارد ۷- م : وعده دهد

۸- م ، ك : و در روایت ۹- اصل ، م : عبدالله عمر ، ق ، ك : عبدالله بن عمر

۱۰- ك : و عن ۱۱- م : تنهش ۱۲- م : تلذغه

۱۳- ك : يقوم ۱۴- اصل ، ك : خضرا (بضم اول و سکون ثاني)، م : خضراء

۱۵- م : + کلان ۱۶- م ، ك : روایت کرد



در دنیا خود را<sup>۱</sup> مسلمان داشته باشند بزبان و خلاف فرمان حضرت کرده باشند<sup>۲</sup> و در ارتکاب معاصی ایمان بیاد داده باشند<sup>۳</sup>، تا در وی می‌پیچند و می‌گزند و زهر در وی می‌دمند تا روز قیامت، که اگر<sup>۴</sup> یکی ازان ماران<sup>۵</sup> نود و نه زهر در زمین دمیدی<sup>۶</sup> هرگز در زمین گیاه سبز فرستی .

رَوِيَ عَنْ<sup>۷</sup> عَبْدِ اللَّهِ بْنِ<sup>۸</sup> عَمْرِو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يَكُونَ هَوَاهُ قَبْعًا لِمَا جِئْتُ بِهِ . عبدالله بن عمر<sup>۹</sup> روایت میکند<sup>۱۰</sup> که رسول ﷺ فرمود که مؤمن نباشد یکی از شما تا آنکه مراد او تابع آن شود که من بدان آمده‌ام ، یعنی حقیقت کمال ایمان حاصل نشود کسی را تا مرادهای خود<sup>۱۱</sup> را<sup>۱۲</sup> در رضای حق تعالی<sup>۱۳</sup> در نیازد و هوای نفس را محکوم فرمان حق نگرداند که ما را برسانیدن آن<sup>۱۴</sup> بخلق فرستاده‌اند . پس هر که در احکام شرع و اختلافات فقها طلب رخصتی میکنند که موافق مراد او

- ۱- ك : و بر کسانی که خود را در دنیا م - ۲ : و خلاف فرمان حق کرده ، ك : و خلاف حق کرده م - ۳ ، ك : باشند  
 ۴- ك : و اگر م - ۵ : یکی ازان نود و نه مار زهر در روی زمین دمیدی، ك : یکی ازان مار نفس در زمین دمیدی م - ۶ : در زمین  
 ۷- ك : و عن ، م : - روی م - ۸ : بن م - ۹ : عبدالله عمر ، ك : + رضع م - ۱۰ ، ك : روایت کرد م - ۱۱ : تا مرادات خود  
 ۱۲- م ، ك : - را م - ۱۳ ، ك : - تعالی م - ۱۴ ، ك : + فرمان

بود و ترك اصح<sup>۱</sup> و احوط و اتقى<sup>۱</sup> ميکند از اين سعادت محروم است .  
 اى عزيز حقيقت ايمان<sup>۱</sup> نور خورشيد عالم جبروتست که از مشرق  
 عنايت بر جانها<sup>۲</sup> سالکان منازل اخلاص مي تابد، فيض بحار اسرار ملکوتست  
 که || بواسطه<sup>۳</sup> سحاب هدايت بر رياض صدور مخلصان و ادى صدق مي بارد،  
 لباب<sup>۴</sup> اسرار هويتست که نقاشان عالم علوي باشارت<sup>۵</sup> اَوْ لَيْسَ كَتَبَ فِي  
 قُلُوبِهِمُ الْاِيْمَانَ باقلام الهام بر الواح افهام ملازمان مدرسه تقوى  
 مي نگارند<sup>۶</sup>، گوهر درياي وحدتست که بواسطه<sup>۷</sup> تلاطم امواج توفيق از  
 قعر بحر صدر<sup>۸</sup> بصور اعمال صالحه بر سواحل جوارح و اعضا بظهور  
 مي آيد، لَمَعَةُ نَارٍ مَحَبَّتِست که از شجره<sup>۹</sup> وجود سوختگان باديۀ رياضت  
 مي افروزد، برق<sup>۱۰</sup> انوار ولايتست که از وادي ايمن قدس<sup>۱۱</sup> بر آيينه دل سايران  
 يقين جلوه ميکند، و اين معاني کسی فهم کند که چشم شيطان وهم را  
 به تير توحيد دوخته باشد<sup>۱۲</sup>، و خاشاک حرص و حسد را<sup>۱۳</sup> با آتش شوق  
 سوخته، و عقل معاش را بمقراض اعراض زبان فضول بریده، و نفس  
 رعنا را در ميدان غيرت پاي مال رياضت کرده، و<sup>۱۴</sup> سر هوا را بردار  
 ادب آويخته<sup>۱۵</sup>، و لشکر شهوت<sup>۱۶</sup> را بصوات عشق شکسته، و<sup>۱۷</sup> آيينه

۱- متن م : صفت ايمان    ۲- م : + طالبان و    ۳- م : کتاب

۴- ق : مي نگارد    ۵- م : صدور    ۶- ق : و برق

۷- نسخه بدل اصل ، ق ، م : قدوسی    ۸- م : - باشد    ۹- ك : - را

۱۰- ك : - و    ۱۱- متن م : کشته ، نسخه بدل م : کرده ، ك : بردار

ارادت کرده    ۱۲- م : شهوات    ۱۳- ك : - و

دل را به صیقل صدق زدوده، و<sup>۱</sup> روضه روح را بر<sup>۲</sup> وُح و ریحان معارف  
مزین کرده، از ننگ اذبار نفس و طبع خسیس رسته، شبنم وجودش  
ببحر احدیت پیوسته تردامنان مغرور را که<sup>۳</sup> روح مُنکَس ایشان  
بادناس زخارف اموال فانی<sup>۴</sup> محبوب است، و عقل مکدر ایشان در  
هاویه هوا مقید و نفس مُدَنَس ایشان بلشکر<sup>۵</sup> عشوّه غوایل دنیا آشفته،  
و تقلید ایمان نمای ایشان از کشاکش هواجس نفسانی و وساوس شیطانی  
در اضطراب مانده، از جمال تجلی انوار ایمان و کمال تجلی اسرار  
عرفان چه خیر. رباعی<sup>۵</sup>:

تا بادیه درد پایان نبری      از هیچ طرف راه بدرمان نبری

تا بر سر نام و کام گامی نزنی      بویی ز نسیم وصل جانان نبری

ای عزیز توفیق این آیت شریف که قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ  
وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ  
فَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ كَرِهُنَّهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَ  
جِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرْتَضُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ  
الْفَاسِقِينَ بیان می فرماید که مادر و پدر و برادر و زن و فرزند و مال  
وجاه و مملکت و سلطنت همه خار و خس راه سعادت ابدیست. تا طالب  
این دولت بحکم جاهد<sup>۱</sup> و<sup>۲</sup> ا<sup>۳</sup> فی الله حق جهاد<sup>۴</sup> راه سعادت را از جمله

۱- ك: - و ۲- م: - که ۳- م، ك: امور فانی

۴- م، ك: بسکر ۵- م، ك: بیت ۶- م، ك: و جاهدوا

این موانع پاک نکنند، ۱۱ نسیمی از نفحات لطایف<sup>۱</sup> اسرار ایمان و بوی<sup>۲</sup> از روایح عطر عالم عرفان بمشام جان او نرسد. و تا مشاطه<sup>۳</sup> تجرید و مزین<sup>۴</sup> تفرید<sup>۳</sup> نقاب علایق از جمال ایمان نگشاید، گفتار آن نامؤمن<sup>۵</sup> حقا<sup>۶</sup> از قایل درست نیاید. و من اظلم ممن کذب علی الله و کذب بالصّدق<sup>۷</sup> إذ جاءه.

از انس بن مالک رضی الله عنه روایتست<sup>۸</sup> که رسول الله ﷺ فرمود که لا یزال قول لا اله الا الله یرفع<sup>۹</sup> سخط الله عن العباد حتی<sup>۱۰</sup> نزلوا<sup>۱۱</sup> بالمنزل الذي یبأون<sup>۱۲</sup> ما نقص من دینهم إذا سلمت لهم ذبیاهم. و إذا قالوها عند ذلک، قال الله تعالی: کذبتم - کذبتم لستم بصادقین. فرمود که پیوسته قول لا اله الا الله خشم خدای تعالی<sup>۱۱</sup> از بندگان<sup>۱۱</sup> باز میدارد<sup>۱۲</sup> تا از غفلت و حرص<sup>۱۳</sup> کار ایشان بجایی<sup>۱۳</sup> رسد که از نقصان و زیان دین خود<sup>۱۴</sup> پاک ندارند و همه شادی و فرح ایشان بسلامتی دنیا باشد. پس دران حالت چون کلمه لا اله الا الله بگویند<sup>۱۵</sup>،

۱- م، ک: - لطایف ۲- ق: و بوی

۳- م: و تا مشاطه تجرید و تفرید، ک: و تا مشاطه تفرید و تجرید

۴- ک: و انس بن مالک ... روایت می کند ۵- ق، م، ک: یدفع، مطابق

ترجمه نیز باید و یدفع، باشد ۶- م، ک: + اذا ۷- م: زلوا

۸- م، ک: لم یبالوا ۹- م، ک: فاذا قالوا

۱۰- اصل بالای سطر: + را، م: خدای عزوجل ۱۱- م: از بنده

۱۲- ک: + فاما ۱۳- ق: بجای ۱۴- م، ک: - خود

۱۵- م، ک: چون کلمه بگویند

حضرت صمدیّت جلّ جلاله<sup>۱</sup> در جواب ایشان گوید: دروغ میگوید -  
 دروغ میگوید که<sup>۲</sup> در ایمان صادق نیستید زیرا که<sup>۳</sup> نور ایمان با  
 ظلمت کبر و حرص و هوا در يك جا<sup>۴</sup> جمع نشود. و از خوف این خطر  
 عظیم دل‌های انبیا و صدیقان خون‌گشته است و هیچکس را معلوم نیست  
 که این بضاعت مزجات که آنرا ایمان تصور کرده‌اند شایسته<sup>۵</sup> قبول  
 آنحضرت هست یا نیست<sup>۶</sup>. روایتست که<sup>۷</sup> حضرت رسالت علیه افضل  
 الصلوات<sup>۸</sup> بر جنازه طفلی نماز گزارد و<sup>۹</sup> از قایلی شنید که میگفت خنک  
 جان این طفل که بی‌گناه از دنیا برفت<sup>۱۰</sup>، مرغکی از مرغکان<sup>۱۱</sup> بهشت  
 خواهد بود<sup>۱۲</sup>. رسول ﷺ غضب کرد و گفت چه میدانی<sup>۱۳</sup> که باوی چه  
 خواهند کرد؟ بخدای که من که<sup>۱۴</sup> پیغمبر خدایم<sup>۱۵</sup> نمیدانم که با من<sup>۱۶</sup>  
 چه خواهند کرد، ابودردا<sup>۱۷</sup> رضی الله عنه سوگند میخوردی و میگفتی<sup>۱۸</sup>  
 بخدای که هیچکس ایمن نشد بر ایمان<sup>۱۹</sup> خود الا که<sup>۲۰</sup> در حالت نزع

- ۱- م، ك: جل و علا ۲- م: - دروغ میگوید که  
 ۳- م: زیرا چه ۴- م: در یکجای ۵- ك: - شایسته  
 ۶- م، ك: یا نه ۷- م: در خیرست که، ك: روایتست از  
 ۸- ق: صلی الله علیه وسلم، ك: + و اکمل التحیات  
 ۹- م، ك: - و ۱۰- م، ك: از دنیا رفت ۱۱- م: مرغی از مرغان  
 ۱۲- ك: بهشت است ۱۳- ك: چه میدانید ۱۴- م: - که  
 ۱۵- ك: + من ۱۶- ك: که باوی ۱۷- م: و ابوالدردا، ك:  
 و ابودردا ۱۸- م، ك: سوگند خوردی و گفتی که ۱۹- م: بایمان  
 ۲۰- م: - که

ایمان او<sup>۱</sup> باز شدند و<sup>۲</sup> در خبر است که عیسی<sup>۳</sup> پیغمبر ﷺ<sup>۴</sup> حواریان را دید که<sup>۵</sup> میگریستند، از حال ایشان پرسید<sup>۶</sup>. گفتند ای پیغمبر خدای برگناهان خود می گرییم<sup>۷</sup>. عیسی<sup>۸</sup> فرمود که<sup>۹</sup> شما از گناه می گریید<sup>۱۰</sup> و ما که پیغامبرانیم<sup>۱۱</sup> از کفر می ترسیم.

روایتست که یحیی<sup>۱۲</sup> پیغامبر<sup>۱۳</sup> چندان گریسته بود که رخسارهای مبارکش<sup>۱۴</sup> || چون دوجوی شکافته شده<sup>۱۵</sup> بود<sup>۱۶</sup> و دندانهای او<sup>۱۷</sup> می نمود<sup>۱۸</sup>. پدرش زکریا<sup>۱۹</sup> گفت: ای فرزند، من از خدای عزوجل<sup>۲۰</sup> فرزندی طلب کردم که چشم من بیدار او روشن شود، تو بدین نوحه و گریستن<sup>۲۱</sup> جهان بر چشم من تاریک کردی. گفت: ای پدر، مرا جبرئیل<sup>۲۲</sup> خیر کرده است<sup>۲۳</sup> که میان بهشت و دوزخ عقبه ایست که ازان خلاص نیابد

- 
- ۱- م، ك: ایمان وی      ۲- م: - و      ۳- م، ك: - پیغمبر  
 ۴- ق: صلوات الله وسلامه علیه      ۵- ك: - که  
 ۶- ق: + که چرا میگریید      ۷- ق: می گریید      ۸- ق: علی نبینا  
 و علیه الصلاة والسلام      ۹- ق: گفت (بدون « که »)  
 ۱۰- ق: میگریید، م: می ترسید      ۱۱- م: پیغامبرانیم  
 ۱۲- م: که یحیی پیغمبر علیه السلام، م: از یحیی علیه السلام  
 ۱۳- م: که رخساره مبارکش، ك: که رخساره های مبارکش  
 ۱۴- ك: - شده      ۱۵- ق: بودی      ۱۶- م: که دندانهای وی  
 ۱۷- م، ك: + روزی      ۱۸- ق: + الصلاة و  
 ۱۹- م: گریستن و نوحه      ۲۰- م، ك: جبرئیل مرا  
 ۲۱- ك: خیر داده است

مگر<sup>۱</sup> کسی که<sup>۲</sup> پیوسته گریان<sup>۳</sup> باشد. زکریا<sup>عَلَيْهِ السَّلَامُ</sup> گفت<sup>۴</sup>: ای پسر، بگری چندانکه توانی<sup>۵</sup> پیش ازان روز<sup>۶</sup> که گریستن سود ندارد. و همو فرمود که هر چیزی را نشانست و نشان ترس خدای<sup>۷</sup> و اشتیاق بهشت صبرست برمشقت طاعت.

در<sup>۸</sup> خبر است که ابراهیم<sup>عَلَيْهِ السَّلَامُ</sup> در عمر خود سه دروغ گفته بود بجهت مصلحت دین، هرگاه که آنرا<sup>۹</sup> یادکردی از خوف<sup>۱۰</sup> بیهوش شدی و بیفتادی چنانکه<sup>۱۱</sup> آواز طپیدن دل او از دور شنیدندی<sup>۱۲</sup>. جبرئیل<sup>عَلَيْهِ السَّلَامُ</sup> نزول کرد و گفت: حضرت<sup>۱۳</sup> حق جل<sup>۱۴</sup> و علا ترا<sup>۱۵</sup> درود رسانید و فرمود<sup>۱۶</sup> که هرگز دیدی که دوست از دوست ترسد؟ بگریست و گفت: الهی هرگاه که<sup>۱۷</sup> گناه خود یاد میکنم خلت<sup>۱۸</sup> و دوستی<sup>۱۹</sup> بر من پوشیده می شود.

- ۱- م: الا ۲- م، ك: + در دنیا از خوف حق تعالی  
 (م: - تعالی) ۳- ك: + بوده ۴- ق: علی نبینا و علیه الصلاة  
 و السلام ۵- م: پس زکریا گفت ۶- م: چندان که توانی بگری،  
 ك: ... می توانی ۷- م: پیش از آنکه ۸- ك: + تعالی، م:  
 ترس خدا ۹- ك: و در ۱۰- ق: که ابراهیم پیغمبر علی نبینا و  
 علیه الصلاة و السلام ۱۱- م: - را ۱۲- ك: + حق  
 ۱۳- ك: چندانکه ۱۴- م، ك: بشنیدندی ۱۵- ك: جبرئیل  
 ۱۶- م: - حضرت ۱۷- م، ك: - ترا ۱۸- ك: می رساند و  
 می فرماید ۱۹- م: هرگاه که من، ك: هروقت که من  
 ۲۰- ق، م: خلت (بتشدید) ۲۱- ك: خلت دوستی، ك: خلت دوستی  
 (بتشدید)

نقلست که عمر<sup>۱</sup> کاه برگی<sup>۲</sup> دید بر راه افتاده<sup>۳</sup>، برگرفت و<sup>۴</sup>  
 بگریست و گفت: چه بودی که عمر این کاه برگ بودی و از خوف<sup>۵</sup>  
 حساب ایمن شدی<sup>۶</sup>. (و ابو عبیده جراح رضع گریستی و گفتی: چه بودی  
 که من گوسفندی بودم که مرا سر بریدندی و بخوردندی و از عذاب  
 گور و گرفتاری قیامت خلاص یافتی<sup>۷</sup>. و نقلست که عطاء سلمی قدس<sup>۸</sup>  
 سر<sup>۹</sup> از خوف حق تعالی چهل سال در آسمان نظر نکردی و نخندیدی  
 و طعام سیر نخوردی<sup>۱۰</sup> و هر گاه که قحطی یا بلائی بخلق رسیدی گفتی<sup>۱۱</sup>:  
 این همه از شومی<sup>۱۲</sup> من است<sup>۱۳</sup>. ای کاشکی عطا بمردی تا خلق از شومی<sup>۱۴</sup>  
 وی<sup>۱۵</sup> برستندی<sup>۱۶</sup>). چون<sup>۱۷</sup> احوال انبیا و صحابه و تابعین با جلال قدرت<sup>۱۸</sup>  
 و بزرگی ایشان این است که شنیدی<sup>۱۹</sup>، ولی سنت الهی چنین<sup>۲۰</sup> رفته  
 است که اکابر دین و ارباب یقین پیوسته (بر<sup>۲۱</sup>) مراقبه انفس و اوقات و  
 محاسبه ایام و ساعات مواظبت نمایند و اوان عمر را<sup>۲۲</sup> با انواع طاعات

۱- ق، م، ک: + رضی الله عنه ۲- ک: + را

۳- ک: + بود ۴- م، ک: - برگرفت و ۵- اصل: + و

۶- م، ک: ک: خلاص یافتی ۷- این اقوال در پایان کتاب نیز مذکور است

۸- م: - و ۹- در د ک، م، این کلمه بتشدید میم ضبط شده

۱۰- م: نظر نکرد و نخندید و طعام سیر نخورد ۱۱- م: او گفتی که

۱۲- م: + و گفتی که ۱۳- م: از شومی او ۱۴- اصل، ق: -

داخل پارانتز ۱۵- م، ک: - چون ۱۶- ق: با جلال قدرت

۱۷- ک: که شنودی ۱۸- م: چنان ۱۹- د بر، یا کلمه ای دیگر

در اصل حکم شده ۲۰- م: - را



و اصناف عبادات معمور دارند و ابدان زاکیه و نفوس مرضیه را در بوتهٔ مجاهدات و ریاضات<sup>۱</sup> گذازند و با این همه سیلاب حسرت<sup>۲</sup> ازدیده رانند<sup>۳</sup> و خود را برین<sup>۴</sup> درگاه ازعاصیان جافی کمتر دانند<sup>۵</sup>، و هوا پرستان مغرور و تیره روزگاران مشهور همگی عمر در مخالفت حق آینهٔ دل را<sup>۶</sup> سیاه کرده و کمر مطاوعت نفس و شیطان<sup>۷</sup> بر میان<sup>۸</sup> جان<sup>۹</sup> بسته و لذات دنیا فانی<sup>۱۰</sup> مکدر<sup>۱۱</sup> را قبلهٔ دل<sup>۱۲</sup> خود ساخته و دواعی هوا<sup>۱۳</sup> نفس<sup>۱۴</sup> را معبود خود گردانیده<sup>۱۵</sup> و<sup>۱۶</sup> خود را مسلمان حقیقی شمرند و بنماز و روزه رسمی مغرور گردند و بتقلید مزور مباحات کنند و لاف<sup>۱۷</sup> انا مؤمن حقاً بفلک رسانند، حضرت<sup>۱۸</sup> صمدیت<sup>۱۹</sup> || بجهت تنبیه غافلان خطاب میفرماید که

۱۷  
 اَلَمْ أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يَتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْعَادِينَ . جناب حضرت<sup>۱۸</sup> جباری خطاب میفرماید و قسم یاد میکند<sup>۱۹</sup> :

بعظمت و جلال ما که مردم گمان می برند که ما ایشانرا بگذاریم بدین مقدار که میگویند که ما مؤمنانیم و ایشانرا بر محک امتحان نزنیم .

۱- م : ریاضات و مجاهدات ۲- م : + و ندامت

۳- ك : از دیده بارانند ۴- ق ، ك : بدین ، م : درین

۵- ك : دارند ۶- م ، ك : را ۷- ك : شیطان و نفس

۸- م : در میان ۹- م ، ك : جان ۱۰- ك : و لذات فانی دنیا

۱۱- م : + مردار ۱۲- م ، ك : دل ۱۳- م ، ك : نفس

۱۴- ك : ساخته ۱۵- م ، ك : و ۱۶- م ، ك : + تقلید

۱۷- م ، ك : و حضرت ۱۸- م ، ك : جناب عز ۱۹- م ، ك : + که

بدرستی که آزمودیم آنکسانرا که پیشتر ازین<sup>۱</sup> بودند. و هر اینه  
 بیازماییم ایشانرا نیز<sup>۲</sup> تا صادقان محق را<sup>۳</sup> از کاذبان مبطل جدا گردانیم.<sup>۴</sup>  
 ای عزیز<sup>۵</sup> اگر حاکم<sup>۶</sup> بنده ای را<sup>۷</sup> امر کند که فلان کار بکن و  
 فلان کار مکن و اگر مخالفت کنی ترا بکشم، و یکی را بر وی موکل  
 گرداند تا تجسس احوال وی میکند<sup>۸</sup>، چون آن<sup>۹</sup> بنده موکل<sup>۱۰</sup> را  
 می بیند<sup>۱۱</sup> و سیاست حاکم متیقن است<sup>۱۲</sup> بی شک ترک مخالفت و امتثال  
 فرمان کند. پس چون بامتثال فرمان حق رسد می شنود که حق<sup>۱۳</sup> تعالی  
 امر کرده است<sup>۱۴</sup>:

أَقِمْوَا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ ، وَ لْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى  
 الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ ، وَ لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ  
 بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ ، إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصَابُ وَ الْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ  
 عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ، وَ دُو مَلِكٍ رَا از ملائکه  
 کرام بر وی موکل کرده باشد<sup>۱۴</sup> تا شاهد احوال او<sup>۱۵</sup> می باشند<sup>۱۶</sup> - و<sup>۱۷</sup>

- ۱- م ، ك : که پیش از ایشان ۲- م : نیز ۳- م : - را  
 ۴- ق ، ك : جدا کنیم ۵- م : ای عزیز ۶- ق ، ك : اگر حاکمی  
 ۷- م : بنده را ۸- م : تا تجسس احوال وی کند ۹- ك : - آن  
 ۱۰- ق : بنده موکل ( باضافه ) ۱۱- ك : موکل را بیند  
 ۱۲- م ، ك : بود ۱۳- م : + که ۱۴- م ، ك : - باشد  
 ۱۵- ق : حال او ۱۶- م : باشد ( می ) ، ك : باشند ( می )  
 ۱۷- م ، ك : + او

این همه<sup>۱</sup> می‌شنود و با آن هیچ کار نمیکند<sup>۲</sup>، این ازانست که علم او  
 سیاست حاکم هست<sup>۳</sup> و علم بخدای<sup>۴</sup> که آنرا ایمان خوانند نیست و  
 آنچه بزبان میگوید دروغست و در دل او ازان هیچ<sup>۵</sup> اثر نیست. اگر<sup>۶</sup>  
 یقین دانستی که حق تعالی<sup>۷</sup> در وعده<sup>۸</sup> و وعید صادقست و در انفاذ حکم  
 قادر، و هر چه فرموده<sup>۹</sup> خواهد کرد، و عذاب آخرت سخت‌ترست از عذاب  
 دنیا<sup>۱۰</sup> و هلاک ابدی مشکلتر از هلاک دنیویست<sup>۱۱</sup>، هرگز مخالفت فرمان  
 حق<sup>۱۲</sup> نکردی. و چون این معنی محقق گردانی<sup>۱۳</sup> بدانی که بیشتر خلق  
 را ایمان نیست إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ. وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ  
 الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ، و مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ.  
 نقلست که شیخ ابوبکر کتانی را قدس سره<sup>۱۴</sup> بعد از وفات<sup>۱۵</sup>  
 دیدند بر سرگوری<sup>۱۶</sup> ایستاده و<sup>۱۷</sup> میگریست، گفتند: ای بزرگوار<sup>۱۸</sup>  
 چرا می‌گری؟ گفت چگونه نگریم<sup>۱۹</sup> که از هزار<sup>۲۰</sup> جنازه که بگورستان

- ۱- م: + را      ۲- م: و با ان همه عمل نمیکند، ك: و با آن  
 هیچ عمل نمیکند      ۳- اصل، ق: نیست      ۴- ك: بخدایی  
 ۵- م، ك: هیچ ازان      ۶- م: چه اگر      ۷- م، ك: حق جل و علا  
 ۸- م: در وعده      ۹- م، ك: فرمود      ۱۰- م: سخت تر از عذاب  
 دنیا، ك: سخت تر از عذاب دنیاست      ۱۱- ك: - است  
 ۱۲- ك: گردانیدی      ۱۳- ق: قدس الله سره را، ك: را قدس الله سره  
 ۱۴- ك: + بخواب      ۱۵- م: بر سرگور      ۱۶- ك: - و  
 ۱۷- م، ك: + دین      ۱۸- م: چرا گریان نباشم، ك: چگونه گریان  
 نباشم      ۱۹- م: که از هر هزار

مسلمانان می آرند<sup>۱</sup> نهصد و نود و نه بی ایمانند .

و از ابوسعید<sup>۲</sup> خدری رضی الله عنه روایتست که رسول || فرمود  
 ﷺ که<sup>۳</sup>؛ إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: يَا آدَمُ أَخْرِجْ بَعَثَ  
 النَّارَ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ، قَالَ: وَمَا بَعَثُ النَّارِ. قَالَ: مِنْ كُلِّ آلِفٍ تِسْعِمَائَةٍ  
 وَ تِسْعَةٍ وَ تِسْعُونَ<sup>۴</sup> فَعِنْدَ ذَلِكَ يَشِيبُ الصَّغِيرُ وَ تَضَعُ<sup>۵</sup> كُلُّ ذَاتِ حَمَلٍ  
 حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سَكَرَى وَ مَا هُمْ بِسَكَرَى . فرمود که روز قیامت  
 حضرت صمدیت خطاب فرماید که ای آدم<sup>۶</sup> قسم دوزخ<sup>۷</sup> از فرزندان  
 خود جدا کن<sup>۸</sup> . گوید : الهی چند بیرون کنم . فرمان آید<sup>۹</sup> که از  
 هر<sup>۱۰</sup> هزار، نهصد و نود و نه قسم دوزخست و این آن<sup>۱۱</sup> قومند که  
 ایشانرا بی حساب در دوزخ اندازند زیرا که در دنیا محاسبه نفس  
 نکرده اند<sup>۱۲</sup> و هوای نفس را بر رضای<sup>۱۳</sup> حق<sup>۱۴</sup> مقدم داشتند<sup>۱۵</sup> لاجرم  
 بشومی رسوخ هوای نفسانی آن بی دولتان<sup>۱۶</sup>، در روز جزا بی حساب

- ۱- ق : می برند ، ك : می آورند ۲- بر روی «ابوسعید» در اصل  
 کاغذ الصاق شده ۳- م : روایتست از ابوسعید خدری رضه که رسول  
 علیه السلام فرمود ۴- ق ، ك : که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود  
 ۵- هر سه کلمه اخیر در صحیح مسلم منصوب آمده ۶- حرف اول «یشیب»  
 در اصل نقطه ندارد ۷- حرف اول «تضع» در اصل نقطه ندارد ، م : یضع  
 ۸- م : که یا آدم ۹- ك : + را ۱۰- م ، ك : بیرون کن  
 ۱۱- م ، ك : فرمان شود ۱۲- م ، ك : هر ۱۳- م : آن  
 ۱۴- م ، ك : نکرده اند ۱۵- م : برضای ۱۶- ق : داشته اند  
 ۱۷- اصل ، م : + را ( «را» در اصل خارج از متن قرار دارد )

نفوس خبیثه ایشانرا به اویه ابدی کشند<sup>۱</sup>.

از شیخ داود طایبی قدس سره<sup>۲</sup> پرسیدند که ایمان چیست .  
گفت<sup>۳</sup>: مَا يُورِيكَ النُّورَ بَعْدَ الظُّلْمَةِ<sup>۴</sup> وَاللَّيْنَ بَعْدَ الْقَسْوَةِ وَالسُّنَّةَ  
بَعْدَ الْبِدْعَةِ وَالتَّلَذُّذَ بِالْعِبَادَةِ بَعْدَ الْمَجَاهِدَةِ. فرمود که ایمان آنست  
که دل<sup>۵</sup> را از تاریکی معصیت پاک گرداند و بنور محبت و معرفت روشن  
سازد و سختی دل را بر نرمی رحمت و شفقت مبدل گرداند<sup>۶</sup> و از بدعت  
بسنت خواند، چنانکه<sup>۷</sup> نفس و هوا معاصی را در چشم (تو)<sup>۸</sup> شیرین  
میگرداند نور ایمان طاعت و عبادت حق را در دل تو شیرین گرداند<sup>۹</sup>.

۱- ك : کشید      ۲- ق ، ك : - قدس سره      ۳- م : فرمود که  
۴- ق : بعد ظلمته      ۵- ك : + تاریک      ۶- ق ، م : و بنور معرفت و  
محبت      ۷- م ، ك : مبدل کند      ۸- م : و چنانکه ، ك : و چنانکه  
۹- اصل ، ق : - تو      ۱۰- م : + و الله الموفق



## باب دوم

### در اداء حقوق عبودیت

و اقسام این نوع بسیارست و افضل همه نمازست که آن ستون دینست و ترک آن ویرانی دینست چنانکه لفظ حدیث نبوی بدان ناطق است که الصَّلَاةُ عِمَادُ الدِّينِ فَمَنْ اَقَامَهَا فَقَدْ اَقَامَ الدِّينَ وَ مَنْ تَرَكَهَا فَقَدْ هَدَمَ الدِّينَ . بعد از نماز زکات است و<sup>۱</sup> ازین جهت حضرت<sup>۲</sup> حق جل و علا نماز را بر همه طاعات<sup>۳</sup> مقدم داشت و هر جا که بنماز امر فرمود<sup>۴</sup> زکات را قرین آن گردانید<sup>۵</sup> که اَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ . بعد ازان روزه<sup>۶</sup> که سد مجاری شیطان و سپر آتش حرمانست . پس این باب بسه قسم آمد<sup>۷</sup> :

---

۱- م : و  
۲- م ، ك : حضرت  
۳- م ، ق ، ك : همه طاعات ( بفسك اضافه )  
۴- م : امر فرموده ، ك : امر کرد  
۵- م : گردانیده  
۶- ق : + را  
۷- م : پس این باب  
سه قسم آمد

قسم اول نماز است<sup>۱</sup>

و درین قسم چند حدیث که متعلق است بوجوب ، صحت<sup>۲</sup> ، استحباب<sup>۳</sup> ، وقت<sup>۴</sup> ، و سر و حقیقت نماز ایراد کرده شود و بجهت ایضاح هر قسمی ازین اقسام بر سبیل ایجاز اشارتی<sup>۵</sup> کرده آید تا طالبان سعادت اخروی را تذکره ای<sup>۶</sup> بود و قاصدان مقاصد دینی را تمسکی گردد  
 إِنَّ شَاءَ اللَّهُ<sup>۷</sup> الْعَزِيزُ.

عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ، قَالَ ۥ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : لَيْسَ بَيْنَ الْعَبْدِ وَبَيْنَ التَّكْفِيرِ فَرْقٌ إِلَّا تَرَكَ<sup>۸</sup> الصَّلَاةَ . رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ ( وَ ) التِّرْمِذِيُّ . جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ انصاری<sup>۹</sup>  
 روایت کرده که رسول ﷺ فرمود که نیست میان بنده و میان کفر<sup>۱۰</sup> نشانی الا<sup>۱۱</sup> ترک نماز . یعنی مواظبت بنده بر نماز ، با محافظت اوقات و اتمام ارکان و خشوع ، نشان ایمان اوست و ترک این معانی نشان بی ایمانست.  
 وَعَنْ بُرَيْدَةَ الْأَسْلَمِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ۥ : الْعَهْدُ الَّذِي بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمُ الصَّلَاةُ ، فَمَنْ

۱- م ، ك : قسم اول در نماز ۲- م : + آن

۳- ق : استحباب ، م : و استحباب ۴- ك : - وقت ۵- ق : اشارت

۶- اصل ، م : تذکره ۷- م : + وحده ۸- م : الانصاری

۹- م : میان بنده و کفر ، ك : میان بنده مومن و کفر ۱۰- م ، ك : مکر

۱۱- م : بريدة بن الاسلم رضى ... گفت که رسول صلى ... فرمود



تَرَكَهَا فَقَدْ كَفَرَ . الْعَهْدُ أَيُّ الْفَرْقِ . فرمود که فرقی که میان ما و میان کافرانست<sup>۲</sup> ، نمازست . پس هر که ترک نماز کرد<sup>۳</sup> بدرستی که کافر شد ، یعنی بکفر نزدیک شد و نفس خود را متعرض<sup>۴</sup> زوال ایمان گردانید زیرا که شجره طیبه ایمان بتسقیه طاعت<sup>۵</sup> قوت می یابد و چون شجره ضعیف در زمین خشک نهالی<sup>۶</sup> افتد و تسقیه نیابد<sup>۷</sup> هر آینه<sup>۸</sup> حیات نهالی<sup>۹</sup> از وی منتفی<sup>۱۰</sup> شود .

وَعَنْ عِبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ<sup>۱۱</sup> رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : خَمْسُ صَلَوَاتٍ آفَتَرَضَهُنَّ اللَّهُ تَعَالَى ، مَنْ أَحْسَنَ وَضُوءَهُ هُنَّ ، وَصَلَا هُنَّ لِيُوقِتِهِنَّ ، وَآتَمَّ رُكُوعَهُنَّ وَسُجُودَهُنَّ<sup>۱۲</sup> وَخَشُوعَهُنَّ كَانَ لَهُ عَلَى اللَّهِ عَهْدٌ<sup>۱۳</sup> أَنْ يَغْفِرَ لَهُ ، وَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ لَيْسَ لَهُ عَلَى اللَّهِ عَهْدٌ : إِنْ شَاءَ غَفَرَ لَهُ وَ إِنْ شَاءَ عَذَّبَهُ . عِبَادَةُ بْنُ صَامِتٍ<sup>۱۴</sup> روایت کرده که رسول ﷺ فرمود که پنج نمازست که فرض گردانیده است خدای تعالی<sup>۱۵</sup> بر بندگان ، هر که در طهارت آن نمازها احتیاط کامل

- ۱- « ای » در م کاملا خوانده نشد ۲- ك : فرق میان ما و کافران است  
 ۳- ك ، م : ترک کرد نماز را ۴- م : + خطر  
 ۵- م : بتسقیه طاعات ، ك : بتسقیه نماز و طاعت ۶- ك : خشک نهال ، م : خشک نهاد ۷- م : افتاد و تسقیه نیافت ۸- م : + حرارت  
 ۹- اصل : حیات نهانی ، م : حیات نباتی ، ك : قوت نباتی  
 ۱۰- ق : منفی ، م : منتفی ۱۱- م : عن عبادۀ بن صامت  
 ۱۲- م ، ك : - و سجودهن ۱۳- م : كان له عهد على الله  
 ۱۴- ك : + رضع ۱۵- ك ، م : خدای عزوجل

کند و آن نمازها را در اوقات مستحبّه ادا کند و رکوع و سجود آنرا تمام بجای آورد<sup>۱</sup> و بیچارگی و شکستگی خود را دران مراعات کند او را عهدی بود نزد خدای تعالی<sup>۲</sup>. یعنی آن طاعت، او را وسیله آمرزش گردد بحضرت صمدیت<sup>۳</sup>، و هر که این<sup>۴</sup> شرایط نماز را<sup>۵</sup> رعایت نکند ویرا نزد خدای تعالی<sup>۶</sup> هیچ وسیله نبود اگر خواهد بفضل خود<sup>۷</sup> او را بیامرزد و اگر خواهد عقوبت کند.

عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ<sup>۸</sup> رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ، سَأَلْتُ<sup>۹</sup> رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ؟ قَالَ؟ الصَّلَاةُ لَوْ قَتَبْتَهَا. قُلْتُ: كَيْفَ أَيُّ؟ قَالَ: بَرُّ الْوَالِدَيْنِ. قُلْتُ: ثُمَّ أَيُّ؟ قَالَ: الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللهِ. عبدالله مسعود<sup>۱۱</sup> گفت: پرسیدم از رسول ﷺ که کدام عمل نزد خدای تعالی بهتر و دوستر است<sup>۱۲</sup>؟ گفت: نماز در اوّل وقت. گفتیم: پس از نماز کدام عمل فاضلتر؟ گفت: نیکی با مادر و پدر. گفتیم: بعد از آن کدام فاضلتر<sup>۱۳</sup>؟ گفت: غزا برای<sup>۱۴</sup> رضای حق تعالی<sup>۱۵</sup>.

- 
- ۱- م: بجای آورد ۲- م: خدای عزوجل ۳- م: بحضرت صمدیت گردد ۴- ق: این ۵- ک، م: این شرایط را در نماز ۶- ک: نزد الله تعالی ویرا، م: وی را نزد حق تعالی ۷- ک: بنزد خود ۸- م: عن عبدالله بن مسعود ۹- م: سئلت ۱۰- ک: + رضع ۱۱- م: + که ۱۲- م: بر خدای عزوجل دوسترست ۱۳- م: کدام عمل بهتر، ک: کدام عمل بهتر است ۱۴- ک: از برای ۱۵- ک: خدای تعالی، م: خدای عزوجل

۴۰ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ۱۱ قَالَتْ: مَا صَلَّيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَلَاةً لَوْ قَتَلَهَا الْآخِرُ مَرَّتَيْنِ حَتَّى قَبِضَهُ اللَّهُ تَعَالَى. عایشه<sup>۲</sup> روایت کرد که رسول ﷺ در عمر خود دوبار نماز در آخر وقت<sup>۳</sup> نکرارد تا حق جل و علا او را از دنیا بیرون برد.

عَنْ أَبِي بَرزَةَ الْأَسْلَمِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّي الْهَجِيرَةَ<sup>۴</sup> الَّتِي تَدْعُونَهَا الْأُوَلَى حِينَ تَدْحَضُ الشَّمْسُ وَيُصَلِّي الْعَصْرَ، ثُمَّ يَرْجِعُ أَحَدَنَا إِلَى رَحْلِهِ فِي أَقْصَى الْمَدِينَةِ وَالشَّمْسُ حَيْثُ. ابوبرزه الاسلمی گفت<sup>۵</sup>: رسول ﷺ نماز پیشین که شما آنرا اول میخوانید وقتی گزاردی که آفتاب زوال کردی و نماز دیگر گزاردی، و پس ازان یکی از ما بخانه خود رفتی در اقصای نخلستان مدینه و آن چهار میلست و آفتاب هنوز بلند بودی.

عَنْ أَبِي عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا<sup>۶</sup> قَالَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: الْوَقْتُ الْأَوَّلُ مِنَ الصَّلَاةِ رِضْوَانُ اللَّهِ وَالْوَقْتُ الْآخِرُ عَفْوُ اللَّهِ. عبدالله عمر<sup>۸</sup> روایت کرد که رسول ﷺ فرمود که نماز در اول وقت موجب رضاء حق است و در آخر وقت<sup>۹</sup> موجب عفو. وشك

۱- اصل: + قال ۲- ك، م: رضعها ۳- م: آخر وقت

در عمر خود دوبار نماز ۴- م: الهجرة ۵- ك، م: ابوبرزه اسلمی

رضع گفت که، ك: + که ۶- ك: رسول صلعم، از اینجا تا رسول

علیه السلام، در آغاز ترجمه حدیث بعدی از ك افتاده ۷- م: عن عبدالله عمر

رضی الله عنه ۸- م: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما ۹- م: و در وقت آخر

نیست که ظهور اثر عفو در محل<sup>۱</sup> تقصیر می باشد و ظهور اثر رضا در محل<sup>۲</sup> احسان. و صاحب تقصیر در محل<sup>۳</sup> خطر مشیتست.

و<sup>۱</sup> عَنْ أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : كَيْفَ بَعَا إِذَا كَانَ عَلَيْكَ أَمْرَاءُ يُمِيتُونَ الصَّلَاةَ أَوْ<sup>۲</sup> يُوَخَّرُونَ الصَّلَاةَ<sup>۳</sup> ؟ قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا قَامَرُنِي<sup>۴</sup> ؟ قَالَ : صَلَّ الصَّلَاةَ لَوَقْتِهَا فَإِنْ أَدْرَكَتَهَا مَعَهُمْ فَصَلَّ فَإِنَّهَا نَافِلَةٌ. ابوذر غِفَارِيُّ<sup>۵</sup> روایت کرده که رسول ﷺ فرمود<sup>۱</sup> که<sup>۲</sup> ای<sup>۳</sup> اباذر چگونه باشد حال تو در آن وقت که حاکمان غافل بر تو مسلط گردند و نماز را از<sup>۴</sup> اول وقت تأخیر کنند؟ گفتم: ای رسول خدای چه فرمایی<sup>۵</sup> مرا؟ فرمود که تو<sup>۶</sup> نماز را بوقت بگزار<sup>۷</sup> پس چون ایشانرا در نماز دریابی<sup>۸</sup> با ایشان نیز بگزار که آن ترا<sup>۹</sup> تطوع گردد.

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : الصَّلَاةُ<sup>۱۰</sup> الْخَمْسُ وَالْجُمُعَةُ إِثْمَانُ الْجُمُعَةِ وَرَمَضَانُ

- ۱- ق، م: - و ۲- م: + النغاری ۳- ك، م: كانت  
 ۴- ق: و ۵- م: + شك راو، ك: + شك راویست  
 ۶- م: و ما تامرونی ۷- م، ك: + لك ۸- م: ابی ذر  
 ۹- ك، م: + رضع ۱۰- ك، م: مرا گفت ۱۱- م: - كه  
 ۱۲- ك: - ای ۱۳- ك: در ۱۴- ك، م: چه میفرمایی  
 ۱۵- ك: - تو ۱۶- م: بوقت گزار ۱۷- ق: در نماز یابی  
 ۱۸- م: كه ترا آن ۱۹- ق، ك: و عن ۲۰- ك: الصلوات، این  
 كلمه هم مفرد روایت شده و هم جمع

إِلَى رَمَضَانَ مَكْفُرَاتٌ لِمَا بَيْنَهُنَّ إِذَا اجْتَنِبَ التَّبَاكُيرُ. ابوهیره<sup>۲</sup> روایت کرد که رسول ﷺ فرمود که نماز پنج گانه و نماز آدینه تا نماز آدینه<sup>۳</sup> و روزه رمضان تا روزه رمضان<sup>۴</sup> پاک کننده گناهان صغیر است که درین میان<sup>۵</sup> از بنده صادر می شود هر گاه که بنده<sup>۶</sup> ارتکاب کبایر روا ندارد.

و اکابر صحابه و تابعین در عدد گناهان کبیره اختلاف کرده اند.

۴۱ ابن مسعود || میگوید<sup>۷</sup>: عدد<sup>۸</sup> کبایر چهارست. و بعضی از اصحاب<sup>۹</sup> بر آنند که عدد کبایر نه است. و ابن عمر گفت که هفت است<sup>۱۰</sup>. و عبدالله عباس گفت<sup>۱۱</sup>: کبایر بهفتاد نزدیکتر است که بهفت. و شیخ ابوطالب مکی قدس سره<sup>۱۲</sup> فرمود که جمیع احادیث وارده<sup>۱۳</sup> درین معنی جمع کردم عدد کبایر هفده<sup>۱۴</sup> یافتیم، ازان چهار در دلست، و چهار در زبان<sup>۱۵</sup>، و سه در شکم، و دو در فرج<sup>۱۶</sup>، و دو در دست، و یکی در پای، و یکی در جمیع اعضا.

۱- ك: الى الرمضان ۲- ك: + رضع

۳- م، ك: + دیگر ۴- م، ك: + دیگر ۵- م، ك: که در میان آن

۶- ك: + از ۷- م: نزد ابن مسعود، ك: نزد ابن مسعود رضع

۸- م: - عدد ۹- م، ك: صحابه ۱۰- م: و ابن عمر گفت هفت است،

ك: و ابن عمر رضع گفته هفده است، مطابق قوت القلوب نیز «هفت» صحیح است

۱۱- م: و عبدالله بن عباس گفت عدد، ك: و عبدالله بن عباس رضع گفت که عدد

۱۲- م: - قدس سره، ك: قدست اسراره ۱۳- ك: که واردست

۱۴- ق: هفت ده ۱۵- م: چهار ازان در دل و چهار ازان در زبان

۱۶- ك: + است

اما آن چهار که در دلست اول شرکست ، دوم نیست اصرار  
بر معصیت ، سیم نو میدی از رحمت حق<sup>۱</sup> ، چهارم ایمن بودن از مکر  
الله تعالی<sup>۲</sup> .

اما آن چهار که در زبانتست اول شهادت زور ، دوم قذف  
مُحَصَّن: مرد با زن و زن با شوهر<sup>۳</sup> ، سیم سوگند بدروغ<sup>۴</sup> ، چهارم سحر .  
اما آن سه که در شکم است اول شرب خمر ، دوم اکل مال  
یتیم ، سیم اکل مال ربا .

اما آن دو که در فرجست اول زنا ، دوم لواطه .

اما آن دو که در دست است اول قتل ناحق ، دوم سرّ قه .

اما آن یکی که<sup>۵</sup> در پای است فرار نمودنست از غزاه<sup>۶</sup> ، یکی از  
دو و ده از بیست .

فاما آنکه شاملست بجمیع<sup>۷</sup> بدن عقوق والدین<sup>۸</sup> است . این<sup>۹</sup>  
قول شیخ ابوطالب مکئی<sup>۱۰</sup> است .

وصحیح آنست که اسم کبیره لفظی مبهم است و در احادیث مأثوره

۱- ك : از رحمت خدای تعالی ، ق : از حضرت حق

۲- م : - تعالی ، ك : خدای تعالی ۳- م ، ك : - مرد با زن و زن

با شوهر ۴- م ، ك : سوگند دروغ ۵- م ، ك : و اما

۶- م ، ك : و اما ۷- م : و اما انك ، ك : و اما آن يك که

۸- م ، ك : فرار نمودن در غزا ۹- م ، ك : و اما ۱۰- م : مجموع

بدن ، ك : جمیع بدن را ۱۱- ك : الوالدین ۱۲- ك : و امن

۱۳- م : - مکئی

لفظی قطعی در عدد کبایر وارد نیست بلکه اخبار وارده درین باب متعارض است. و ازینجا معلوم می شود که قصد حضرت رسالت علیه افضل الصلوات<sup>۱</sup> ابهام بوده است نه حصر، بجهت تحذیر خلق، چنانکه ابهام شب قدر و اسم اعظم بجهت ترغیب<sup>۲</sup> عامه، تا در طلب آن بقیام طاعات<sup>۳</sup> انجاء<sup>۴</sup> جد نمایند<sup>۵</sup> و از خوف و سخط حق اینجا از انواع معاصی حذرکنند.

و اصح<sup>۶</sup> وجوه آنست که هر چه نهی آن<sup>۷</sup> بنص<sup>۸</sup> کتاب ثابتست، یا بر السنه انبیا<sup>۹</sup> جزای آن بآتش دوزخ وعده کرده شده است<sup>۱۰</sup>، یا ارتکاب آن سبب وجوب حد<sup>۱۱</sup>ست، در شرع آن از جمله کبایر است. و درجات کبایر<sup>۱۲</sup> متفاوتست و شرح آن در کتاب مرآة التائبین ذکر<sup>۱۳</sup> کرده شده است<sup>۱۴</sup>.

عَنْ<sup>۱۳</sup> أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَجُلًا دَخَلَ الْمَسْجِدَ وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جَالِسٌ فِي نَاحِيَةِ الْمَسْجِدِ فَصَلَّى فَأَخْفَأَ صَلَاتَهُ ثُمَّ جَاءَ ۥ ۥ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :  
 وَعَلَيْكَ السَّلَامُ أَرْجِعْ فَصَلِّ فَإِنَّكَ لَمْ تَصَلِّ . فَرَجَعَ فَصَلَّى ثُمَّ جَاءَ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ فَقَالَ : وَعَلَيْكَ السَّلَامُ أَرْجِعْ فَصَلِّ فَإِنَّكَ لَمْ تَصَلِّ . فَقَالَ : عَلَّمَنِي

۷۷

۱- ق : صلى الله عليه وسلم ، ك ، م : علم ۲- م : رغبت

۳- ق : - طاعات ، م ، ك : طاعت ۴- م : اینجا ۵- ك : نماید

۶- م ، ك : نهی ازان ۷- ق : + الصلاة و ۸- م ، ك : جزای آن

آتش وعده کرده شده است ۹- م ، ك : + هم ۱۰- م : - ذکر

۱۱- م : کرده شد ۱۲- ك : و عن

يا رَسُولَ اللَّهِ. فَقَالَ: إِذَا قُمْتَ إِلَى الصَّلَاةِ فَاسْبِغِ الوُضُوءَ ثُمَّ اسْتَقْبِلِ  
 الْقِبْلَةَ فَكَبِّرْ ثُمَّ اقْرَأْ مَا تيسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ مَعَكَ ثُمَّ ارْكَعْ حَتَّى تَطْمِئِنَّ  
 رَأْسًا ثُمَّ ارْفَعْ حَتَّى تَسْتَوِيَ<sup>۲</sup> قَائِمًا ثُمَّ اسْجُدْ حَتَّى تَطْمِئِنَّ سَاجِدًا ثُمَّ  
 ارْفَعْ حَتَّى تَطْمِئِنَّ جَالِسًا ثُمَّ اسْجُدْ حَتَّى تَطْمِئِنَّ سَاجِدًا ثُمَّ ارْفَعْ حَتَّى  
 تَطْمِئِنَّ<sup>۳</sup> قَائِمًا<sup>۴</sup> ثُمَّ افْعَلْ ذَلِكَ فِي صَلَاتِكَ تَسْتَوِيَ<sup>۵</sup> كُلِّهَا<sup>۶</sup>. ابوهريره<sup>۷</sup>  
 روايت كرد كه<sup>۸</sup> رسول ﷺ در گوشه مسجد نشسته بود مردی در آمد و  
 نماز گزارد سبک، و<sup>۹</sup> رکوع و سجود تمام بجای نياورد، پس بيامد و<sup>۱۰</sup>  
 بر رسول ﷺ سلام كرد. رسول ﷺ فرمود كه<sup>۱۱</sup> عليك<sup>۱۲</sup> السلام، باز  
 گردد و نماز بگزار<sup>۱۳</sup> كه<sup>۱۴</sup> نماز نكردى<sup>۱۵</sup>. پس آن شخص بازگشت و  
 نماز گزارد همچنان سبک. پس بيامد و بر رسول ﷺ سلام كرد<sup>۱۶</sup>. رسول  
 ﷺ فرمود كه<sup>۱۸</sup> عليك السلام. باز گردد و نماز گزار<sup>۱۹</sup> كه تو نماز

۱- م ، ك : معك من القرآن ۲- اصل : يستوي

۳- م : تستوي ۴- م : + ثم اسجد حتى تطمئن ساجدا ثم ارفع حتى

تستوي ( حرف اول كلمه اخير نقطه ندارد ) قائما ۵- ك ، م : - تستوي

۶- ق : كلها ( مجرورا ) تستوي ( منصوبا ) ۷- ك : + رضع

۸- م ، ك : + روزی ۹- م : - و ۱۰- م : - و

۱۱- ق ، م : - كه ۱۲- م : و عليك ۱۳- ك : و نماز گزار

۱۴- م ، ك : + تو ۱۵- م : نكزاردی ۱۶- م : - بر رسول ،

ق : بر رسول ۱۷- ك : پس برفت و نماز گزارد و بيامد و سلام كرد

( خلاصه تر از متن ) ۱۸- ق ، م : - كه ۱۹- متن ، ق : - گزار ،

و با وجود علامت سقط در متن اگر در حاشيه نوشته شده عكس ندارد ، م : بگزار



نکردی<sup>۱</sup>. گفت: ای رسول خدا، مرا بیاموز. رسول ﷺ فرمود که<sup>۲</sup> چون نماز بر خاستی طهارت کامل کن، پس روی بقبله آور<sup>۳</sup>، پس تکبیری گوی<sup>۴</sup>، پس آنچه از قرآن می‌دانی بخوان، پس برکوع رو و در رکوع آرام گیر<sup>۵</sup>، پس بقیام باز آی تا راست ایستاده شوی<sup>۶</sup>، پس بسجود رو و آرام گیر<sup>۷</sup>، پس سر بر آر<sup>۸</sup> و در میان دو سجده بنشین و در وی آرام گیر<sup>۹</sup>، پس سجده دوم کن<sup>۱۰</sup> و در<sup>۱۱</sup> آرام گیر<sup>۱۲</sup>، پس برکعت دوم برخیز و در همه نماز همچنین<sup>۱۳</sup> کن. و این حدیث دلیل قاطعست بر آنکه اطمینان در رکوع و سجود و اعتدال و جلسسه میان<sup>۱۴</sup> دو سجده از ارکان نمازست که<sup>۱۵</sup> نماز تارککِ ارکان باطل است.

عَنْ<sup>۱۱</sup> أَبِي مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : لَا يَجُزِي<sup>۱۳</sup> صَلَاةَ لِأَيِّكُمْ الرَّجُلُ فِيهَا صَلَبَهُ فِي الرَّكُوعِ وَالسُّجُودِ . عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ<sup>۱۴</sup> رَوَيْتَ كَمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فرمود که درست نیست نمازی که شخص در آن نماز پشت خود را راست ندارد در رکوع و سجود . یعنی در باز آمدن از رکوع و نشستن میان دو سجده .

- ۱- ك : که تو نماز نکردی      ۲- ق : که      ۲- ك ، م : آر  
 ۴- ق ، م ، ك : پس تکبیر گوی      ۵- م ، ك : + در وی  
 ۶- م : بردار      ۷- م : بکن      ۸- م ، ك : و در وی  
 ۹- ق ، م : چنین      ۱۰- ق ، ك : جلسه میان ( باضافه ) ، م : و جلسه  
 در میان      ۱۱- ك ، م : و      ۱۲- ك ، م : و ع  
 ۱۳- ك : بکسر زاء      ۱۴- ك : + رضع

و'مشکلتر ازین هر<sup>۲</sup> دو حدیث در تخویف و تهدید || آنست که امام ابو حامد غزالی رحمه الله علیه<sup>۳</sup> در کتاب احیاء العلوم آورده است که رسول ﷺ فرمود که مَنْ صَلَّى الصَّلَاةَ لِيُوقِتَهَا فَأَسْبَغَ<sup>۴</sup> وَضُوءَهَا وَأَقَمَ رُكُوعَهَا وَسُجُودَهَا وَخَشُوعَهَا خَرَجَتْ<sup>۵</sup> وَهِيَ بَيْضَاءُ مَسْفِرَةٌ<sup>۶</sup> قَقُولُ: حَفِظَكَ اللَّهُ كَمَا حَفِظْتَنِي، وَمَنْ صَلَّى لِيُغَيِّرَ وَقْتَهَا فَلَمْ<sup>۷</sup> يُسْبِغْ وَضُوءَهَا وَكَمْ يُتِمُّ رُكُوعَهَا وَلَا سُجُودَهَا وَلَا خَشُوعَهَا خَرَجَتْ<sup>۸</sup> وَهِيَ سَوْدَاءُ مُظْلِمَةٌ قَقُولُ<sup>۹</sup>: ضَيَعْتَ اللَّهُ كَمَا ضَيَعْتَنِي حَتَّى إِذَا كَانَتْ حَيْثُ مَا<sup>۱۰</sup> شَاءَ اللَّهُ<sup>۱۱</sup> لُفَّتْ كَمَا يَلْفُ الثُّوبُ الْخَلِيقُ<sup>۱۲</sup> فَيُضْرَبُ بِهَا وَجْهَهُ<sup>۱۳</sup>. رسول ﷺ فرمود که هر که<sup>۱۴</sup> نماز گزارد در اوّل وقت و وضوی آن نماز کامل سازد و رکوع و سجود آنرا تمام بجای آورد<sup>۱۵</sup> و بیچارگی و عجز خود را<sup>۱۶</sup> در آن نماز بحضرت پروردگار<sup>۱۷</sup> عرضه کند، آن نماز بحضرت صمدیت رفع شود روشن<sup>۱۸</sup> و درخشنده و گوید: خدای<sup>۱۹</sup> حافظ و معین تو باد

- ۱- م : \_ و ۲- ك : \_ هر ۳- ق : قدس سره ، م : رحمه الله  
 ۴- احیا ، صلی صلاة ۵- احیا ، و اسبغ ۶- احیا ، عرجت ، مغنی :  
 عرضت ۷- مسفرة در اصل منصوب نوشته شده ۸- احیا ، ولم  
 ۹- احیا ، عرجت ۱۰- در اصل ، م : حرف اول این کلمه نقطه ندارد  
 ۱۱- ك : ، م : احیا ، \_ ما ۱۲- ك : + ثم ۱۳- این کلمه در ك  
 بفتح خاء و لام آمده ۱۴- این کلمه در ك منصوب است  
 ۱۵- م : ( بلافاصله بعد از وجهه ) ، یعنی هر که ۱۶- م : بجای آرد  
 ۱۷- م ، ك : \_ را ۱۸- م ، ك : پروردگاری ۱۹- م ، ك : سفید  
 ۲۰- م : خدا ، ك : + عزوجل

چنانکه مرا محافظت کردی . و هر که نماز گزارد نه در وقت مستحب<sup>۲</sup> و در طهارت احتیاط نکند و رکوع و سجود و خشوع آنرا بجای نیاورد<sup>۳</sup>، آن نماز بر میشود سیاه و تاریک و میگوید : ضایع کردی مرا خدای ترا ضایع کناد ، و میرود تا آنجا که حق جل<sup>۴</sup> و علا خواسته باشد پس درهم پیچیده شود چنانکه جامه<sup>۵</sup> کهنه ، پس بروی<sup>۶</sup> او باز<sup>۷</sup> زنند .

ای عزیز بدانکه نماز از روی تمثیل مثال آدمی<sup>۸</sup> است و چنانکه انسان<sup>۹</sup> مرکبست از اعضای باطن<sup>۱۰</sup> و جوارح ظاهر و روح و جسم ، و آدمی را کامل نکویند الا<sup>۱۱</sup> بسلامتی این جمله ، و مراتب اعضا و جوارح متفاوتست چه بعضی ازین اعضا آن است که بعدم آن آدمی منعدم میگردد<sup>۱۲</sup> چون اعضا رئیسه که آن دل و جگر و دماغست ، و بعضی ازین<sup>۱۳</sup> آنست که آدمی<sup>۱۴</sup> بعدم آن منعدم نمی شود ولی بغوت آن آدمی ناقص و بی قیمت<sup>۱۵</sup> میگردد<sup>۱۶</sup> و مقاصد حیات از وی فوت می شود چون چشم و گوش و زبان و دست و پای که اگر شخصی را چشم برکنده شود و گوش و زبان و دست و پای بریده<sup>۱۷</sup> ، بعدم این اعضا حیات از وی<sup>۱۸</sup> منقطع نمیشود و او را آدمی خوانند اما<sup>۱۹</sup> بی قدر و بی حاصل که نی کسی<sup>۲۰</sup> را از وی حظی

۱- م ، ك : نیارد ۲- ق ، ك ، م : بر روی

۳- م ، ك : - باز ۴- م ، ك : آدمی ۵- ك : - و

۶- ق : آدمی ۷- م : از اجزای باطن ۸- ق : منعدم گردد

۹- م ، ك : ازان ۱۰- ق : آدم ۱۱- م : بی همت (؟)

۱۲- ك : می شود ۱۳- ك : + شود ۱۴- م : از وی حیات

۱۵- ك : ولی ، م : + آدمی ۱۶- م : که نه کس ، ك : که نه کسی

بشود<sup>۱</sup> و نه او را از حیات خود بهره‌ای باشد، همچنین نماز را هیأت<sup>۲</sup> معنوی است که صاحب شرع آنرا بامرحق و درایت<sup>۳</sup> نور نبوت<sup>۴</sup> تصویر کرده است و ما را باقامت و اکتساب تشخیص کمال آن فرموده<sup>۵</sup>: || پس نیت و اخلاص و حضور دل و خشوع، نماز را بمثابة روح است و رکوع و سجود و تمامی ارکان<sup>۶</sup> بمثابة دل و جگر و دماغ که بعدم آن نماز منعدم می‌شود یعنی باطل می‌گردد، و سنتهای نماز چون دعاء استفتاح<sup>۷</sup> و<sup>۸</sup> قنوت و تشهد اول و اذکار<sup>۹</sup> بمثابة چشم و گوش و زبان و دست و پای<sup>۱۰</sup>. و مثال نمازگزارنده<sup>۱۱</sup> که رعایت ارکان و حضور دل و خشوع نمی‌کند همچنانست که پادشاهی قاهر با شوکت<sup>۱۲</sup> شخصی را بتجارت<sup>۱۳</sup> فرستد و او را امر کند که غلامی هنرمند با کمال با جمال<sup>۱۴</sup> که لایق مجلس پادشاهی<sup>۱۵</sup> باشد بجهت پادشاه<sup>۱۶</sup> بیاورد<sup>۱۷</sup> و این شخص برود و مرده‌ای را چشم برکند<sup>۱۸</sup> و گوش و زبان<sup>۱۹</sup> و دست و پای بریده بیاورد<sup>۲۰</sup> و در

۲۴

- ۱- م ، ك : بود      ۲- ق ، ك : هیأت ، م : هیاتی  
 ۳- ك : + فهم      ۴- ك : تصور      ۵- م : فرمود ، ك : فرموده است  
 ۶- ك : و اتمام ارکان      ۷- ك : + یعنی سبحانك اللهم  
 ۸- م : + چون      ۹- م : و ارکان (؟)      ۱۰- ك : + است  
 ۱۱- م ، ك : نمازکننده      ۱۲- ك : با تجارت      ۱۳- م : می‌فرستد  
 ۱۴- ك : هنرمند و با جمال ، م : هنرمند با جمال      ۱۵- ك : - ما  
 ۱۶- م : - ما باشد بجهت پادشاه      ۱۷- ق ، م : بیاور ، ك : بیارد  
 ۱۸- ق : و مردی چشم برکنده ، م : و مرده چشم برکنده  
 ۱۹- م ، ك : - و زبان      ۲۰- ك : بریده بیارد

حضرت پادشاه بیندازد. در حقیقت<sup>۱</sup> این شخص بدان<sup>۲</sup> فعل بر پادشاه افسوس کرده باشد و با این همه از حضرت پادشاه چشم خلعت و انعام همی دارد.<sup>۳</sup> چگونگی<sup>۴</sup> این بی‌دولت بدین فعل<sup>۵</sup> مستحیق<sup>۶</sup> خلعت و تشریف بود یا مستحیق ضرب و حبس و قتل؛ ازین جهت بود که رسول صلی الله علیه و سلم<sup>۷</sup> فرمود که مَنْ كَمِ يَنْهَهُ<sup>۸</sup> صَلَاتَهُ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ كَمْ يَزِدُّهُ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا. فرمود که هر که<sup>۹</sup> نماز او باز نمی‌دارد<sup>۱۰</sup> او را از غفلت و خاطرهای<sup>۱۱</sup> پریشان<sup>۱۲</sup>، او را ازان نماز<sup>۱۳</sup> از حضرت صمدیت جز دوری و حرمان نیفزاید.

<sup>۱۴</sup> عَنْ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ<sup>۱۵</sup> قَالَ: رَأَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَجُلًا صَلَّى فَأَخَفَ صَلَاتَهُ، قَالَ: أَتَرَوْنَ هَذَا؟<sup>۱۶</sup> كَوْمَاتٍ عَلَى هَذَا كَمَا تَعَلَى غَيْرِ مِثْلِهِ مُحَمَّدٍ<sup>۱۷</sup>. عمرو بن العاص<sup>۱۸</sup> روایت کرد که رسول ﷺ شخصی را دید که سبک نماز<sup>۱۹</sup> گزارد و رعایت ارکان نکرد<sup>۲۰</sup>

۱- م، ك: و در حقیقت ۲- م: برین (ظ: بدین)

۳- م، ك: میدارد ۴- حرف چهارم این کلمه در اصل فاقد همزه و نقطه

است ۵- م: فعل ۶- م: و ازین ۷- م، ك: علیه السلام

۸- ك: تنه ۹- م: (بلافاصله بعد از «بعدا») یعنی هر که

۱۰- م، ك: باز ندارد ۱۱- ك: و خاطرهای ۱۲- ق: فرمود که

هر نماز او او را از غفلت و خاطرهای پریشان باز نمیدارد

۱۳- م، ك: ازان نماز او را ۱۴- ق: و

۱۵- م: + رضی الله عنه ۱۶- م: - هذا، + قال ۱۷- م: علی‌مله

غیر محمد ۱۸- م: عمرو بن عاص، ك: عمرو بن عاص

۱۹- م، ك: که نماز سبک ۲۰- م، ك: + رسول علیه السلام

فرمود که می بینید این را؟ که<sup>۱</sup> اگر این مرد<sup>۲</sup> برین<sup>۳</sup> حال بمیرد، بر غیر دین محمد<sup>۴</sup> مرده باشد.

هر که را<sup>۵</sup> ذرّهای ایمان بود این مقدار تهدید کافست.

ای عزیز نشان طالب سعادت اخروی آنست که ازین تنبیهات غافل نباشد و درمرعات شرایط و ارکان نماز اهمال جایز ندارد.<sup>۶</sup> چون آواز اذان مؤذن بشنود ازمنادی عَرَض درمجمع قیامت یادکنند و یقین داند که هر که در دنیا در اجابت این ندا<sup>۷</sup> مسارت نماید، دران روز بندهای لطف خوانده شود و<sup>۸</sup> از هول فزع اکبر ایمن گردد. و درطهارت از تطهیر دل که منظور نظر حقست غافل نباشد و بداند که طهارت را چهار مرتبه است: اول طهارت تن است و جامه و مکان<sup>۹</sup> از فضلات و احداث<sup>۱۰</sup> و اخبث و این طهارت عامّه خلق است، مرتبه دوم طهارت جوارح و اعضاست از ادناس جرائم و معاصی و این طهارت ابرارست، مرتبه سوم طهارت نفس است از کدورات صفات ذمیمه و این طهارت سالکانست، مرتبه چهارم طهارت دلست ازغیر حق و این طهارت صدیقان است.<sup>۱۱</sup>

۲۵

- ۱- م : - که      ۲- م ، ک : - این مرد      ۳- ق ، م ، ک : بدین  
 ۴- م : و هر که را      ۵- م ، ک : روا ندارد      ۶- م ، ک : + برغبت  
 ۷- ک : - و      ۸- م ، ک : مرتبه اول طهارت تن و جامه و مکان است  
 ۹- م : + و ازینجا بود که شیخ ابویزید قدس سره فرمود که لوخطر ببالی الدنيا لتوضیّت و لوخطر ببالی الاخره لاغتسلت . یعنی اگر دنیا در خاطر م خطور کند طهارت سازم و اگر آخرت در سرم آید و گذر کند بر خود غسل واجب گردانم

اما در<sup>۱</sup> ستر عورت که پوشیدن فضایح عَوْرَات ظاهر بدنست<sup>۲</sup> و آن<sup>۳</sup> منظور نظر خلقست، از رسواییها (ی<sup>۴</sup>) عورات باطن و فضایح سر<sup>۵</sup> از حرص و حسد و بخل و عجب و کبر و ریا<sup>۶</sup> و غیر آن که منظور نظر حقیقت بیندیشد و یقین داند که فضایح و رسوایی<sup>۷</sup> باطن را از نظر حق پوشیدن<sup>۸</sup> ممکن نیست مگر بتوبه و ندامت و خوف و حیا<sup>۹</sup> و خجالت و شکستگی. پس در حضرت صمدیت چنان ایستد که بنده گریخته گنه کار.

و در استقبال قبله که آن اعراضست از جهات مختلفه و روی آوردن بجهت کعبه، آینه دل را از غبار ما سیوی الله پاک گرداند و جناب<sup>۱۰</sup> حضرت صمدیت را قبله دل سازد و دران حضرت نیاز و مسکنت را شعار خود سازد<sup>۱۱</sup>.

و در تکبیر، اصنام هواهای نفس<sup>۱۲</sup> را بسطوت شهود کبریاء احدیت بشکند.

و در سبحانک اللهم و بحمدک<sup>۱۳</sup> اشراق سبعات تنزیه و پاکیزه و حضرت قدوسی مشاهده کند، و در اَعُوذُ بِاللّٰهِ از شرور مکاید و

۱- د در، در ق خط خورده، ك: - در ۲- م: فضایح عوراتست

نسبت بظاهر بدن ۳- ك: و این ۴- اصل، ق: - ی

۵- ك: + و اضرار ۶- ك: رسواییها ۷- م: پوشیدن از نظر حق

۸- ك: - و حیا ۹- م: + عز ۱۰- م، ك: گرداند

۱۱- م، ك: هوای نفس ۱۲- م، ك: - و بحمدک

اضلال اعلاء نفس و هوا<sup>۱</sup> بحصن عصمت فاطر کاینات پناه گیرد .  
 و در قرائت<sup>۲</sup> اسم<sup>۳</sup> ، بسم الله ، ذات مقدس مسمی که قیوم کاینات  
 است متجلی داند و جمیع اشخاص و افراد و خود را<sup>۴</sup> بقوت فیض  
 قیومی قائم بیند ، و در الرحمن الرحیم عموم<sup>۵</sup> امطار الطاف جمالی  
 و خصوص<sup>۶</sup> آثار<sup>۷</sup> انوار کمالی بر خواطر مظاهر<sup>۸</sup> و سرائر مفاخر متوالی  
 یابد ، و در الحمد لله<sup>۹</sup> فیضان انعام و افضال و سریان<sup>۱۰</sup> جود و نوال آن  
 حضرت در جداول اعیان وجود جاری بیند ، و در تکرار الرحمن الرحیم  
 مشاهده تجدد امواج بحار رحمت<sup>۱۱</sup> بر حقایق علویات و سفلیات او را  
 در دریای توحید غرق گرداند<sup>۱۲</sup> و بدایت دایره ازل با<sup>۱۳</sup> نهایت نقطه ابد  
 پیوندد . و<sup>۱۴</sup> اینجا جمال طلعت<sup>۱۵</sup> مالک<sup>۱۶</sup> یوم<sup>۱۷</sup> الدین<sup>۱۸</sup> از منظر عرفان  
 جلوه گیری کند<sup>۱۹</sup> پس حقارت حدوث<sup>۲۰</sup> طالب را در آستانه نیاز اندازد و  
 ملازمت آداب عبودیت بر خود واجب داند ، ایباک<sup>۲۱</sup> تعبّد خلعت<sup>۲۲</sup> ۱۱  
 وقت او شود . پس چون صولت خواطف<sup>۲۳</sup> عزّت سایه هستی عابد را در  
 اشعه<sup>۲۴</sup> انوار معبود محو گرداند و از مفازه فنا به عین الحیاة بقا رساند ،

۶۶

۱- م : و اضلال اعدا از نفس و هوا ۲- م ، ك : و در مرآت

۳- ق : - اسم ۴- ق : - و خود را ، م ، ك : وجود را

۵- م : و حظوظ آثار ۶- م ، ك : بر ظواهر مظاهر

۷- م : + رب العالمین ۸- م : سیران ۹- م ، ك : غرق گرداند

۱۰- اصل : تا ۱۱- ك ، م : - و ۱۲- م : خلعت

۱۳- ك : از منظره عرفان جلوه کند ۱۴- م : خواطر



غیر جناب احدیت را حولی و قوتی نهیند و جز حضرت صمدیت را  
 ناصری و معینی نداند، حقیقتِ اِیَاکَ<sup>۱</sup> نَسْتَعِیْنُ<sup>۲</sup> از صفحهٔ صدق<sup>۳</sup>  
 و یقین برخوردارند. (پس<sup>۴</sup>) در آئینهٔ فَاَسْتَقِیْمُ<sup>۵</sup> کَمَا اُمِرْتُ<sup>۶</sup> اَخْطَا  
 دواعی اوهام فاسده و آفات بواعث تصوّرات باطله که مزاحم منهج صواب  
 و موقد نیران حجاب اند مشاهده افتد، زبان اخلاص در طلب تایید  
 ربّانی بدعای اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیْمَ<sup>۷</sup> گویا<sup>۸</sup> گردد. پس افتقار  
 مبارزان<sup>۹</sup> صفوف استقامت و سابقان منازل کرامت را که مهتران بارگاه  
 نبوت و سردران عرصه ولایت اند تمنّی کند، صِرَاطَ الَّذِیْنَ اَنْعَمْتَ  
 عَلَیْهِمْ<sup>۱۰</sup> بگوید. پس رقاب هم مردودان بساط قرب<sup>۱۱</sup> را بیند که باغلال  
 دواعی هوا قید کرده و صدمات عواصف غیرت اقدام سعی مطرودان  
 عرصه کرامت را به بند شهوات بسته و سطوات خواطف عزّت جناح  
 سیر مخذولان تیه حرمان را بیرق مشیت سوخته غَیْرِ الْمَغْضُوبِ  
 عَلَیْهِمْ<sup>۱۲</sup> وَلَا الضَّالِّیْنَ<sup>۱۳</sup> بضورت<sup>۱۴</sup> گفته آید.

میخواستیم که بجهت تحقیق کلمات فاتحه شرحی نوشته شود که  
 لایق فهم تو باشد ولی زبان وقت این املا کرد و اللّهُ غَالِبٌ عَلَی  
 اَمْرِهِ . جهدکن تابود که از سعادت روایح این معانی بویی بمشام جان

۱- م ، ک : و ایاک ۲- ک : از صحیفهٔ صدق

۳- اصل ، ق : - پس ۴- م : گویان ۵- م ، ک : پس اقتفاء آثار

مبارزان ۶- ق ، ک : قربت ۷- ک : - بیند که

۸- اصل : بضورت

تو<sup>۱</sup> رسد<sup>۲</sup> اگر دریاقتی<sup>۳</sup> طوبی<sup>۴</sup> لک<sup>۵</sup> وا گر نه مرغان فضای وحدت  
در پس پرده<sup>۶</sup> غیباند که این حقایق قوت حوصله<sup>۷</sup> ایشان خواهد بود .  
نظم :

پادشاهی ذوق معنی بردنست

نی<sup>۸</sup> بزور و ظلم دنیا خوردنست

هر سگی را جیفه<sup>۹</sup> دنیا دهند

دولت آنکس یافت کش عقبی<sup>۱۰</sup> دهند

ای عزیز اگر قوت آن نداری که بتایید صفای فهم مهر موانع  
از خزانه اسرار برداری و از حقایق گنج عرفان غنیمت ابدی<sup>۱۱</sup> بدست  
آری ، باری در وقت نماز جهدکن تا در حضرت پروردگار<sup>۱۲</sup> ، حضور دل  
نگاه داری و خواطرهای پریشان را با پس گذاری<sup>۱۳</sup> ، و درظواهر<sup>۱۴</sup> کلمات  
کلام<sup>۱۵</sup> ربّانی چشم بر فرمان داری ، و از قبایح افعال و فضایح احوال  
خود ازان حضرت شرم آری<sup>۱۶</sup> ، و نفس امّاره را از راه جفا<sup>۱۷</sup> بوقفا و  
عذر آری . و چون باوج درجات<sup>۱۸</sup> || اهل عرفان که ملوک خطه ایقان

۱- ق : - تو ۲- ك : برسد ۳- م : اگر یافتی

۴- م ، ك : فطوبی ۵- ق ، م ، نه ۶- م ، ك : معنی

۷- م : و از حقایق که گنج عرفان و غنیمت ابدیست ۸- م ، ك : پروردگاری

۹- م ، ك : و خاطرهای پریشان را پس گذاری ۱۰- م : و در ظهور

۱۱- ك : - کلام ۱۲- ق ، م ، ك : شرم داری ۱۳- ق : از راه

حقایق ۱۴- ك : و چون بدرجات

وسلاطين عرصه<sup>۱</sup> عيانند نمى توانى<sup>۲</sup>، باری جهدکن تا از ملازمت<sup>۳</sup>  
آستانه<sup>۴</sup> عبوديت محروم نمائى . فَإِنْ كَمْ يُصِبْهَا وَاجِلٌ فَظَلُّ<sup>۵</sup>.

روایت است که<sup>۶</sup> طلحة بن عبیدالله<sup>۷</sup> رضی الله عنه<sup>۸</sup> در بوستان  
نماز میکرد<sup>۹</sup>، بازی دید که<sup>۱۰</sup> قصد مرغی کرده بود و آن مرغ در میان  
آن شاخهای<sup>۱۱</sup> درختان می پرید<sup>۱۲</sup> و خلاصی می جست<sup>۱۳</sup>، خاطرش بدان  
مشغول شد<sup>۱۴</sup> ندانست که چند رکعت نماز کرده<sup>۱۵</sup> است<sup>۱۶</sup>، بحضرت رسالت  
صلوات الله و سلامه علیه<sup>۱۷</sup> آمد و اذان حالت شکایت<sup>۱۸</sup> کرد و<sup>۱۹</sup> گفت:  
یا رسول الله من آن بوستان<sup>۲۰</sup> در راه خدای<sup>۲۱</sup> صدقه کردم کفارت آن  
نماز را<sup>۲۲</sup>. رسول صلی الله علیه و سلم آن<sup>۲۳</sup> بوستان<sup>۲۴</sup> را بهزار درم<sup>۲۵</sup>  
بفروخت و بمستحقان صرف کرد.

نقلست که امام زین العابدین ابن الحسین علیهما السلام<sup>۲۶</sup> چون

- ۱- م، ک: + عالم ۲- ک: نمیتوان ۳- م: از ملازمان  
۴- ک: از ۵- م، ک: طلحة بن عبدالله ۶- م: - رضی ...  
۷- م، ک: در بوستان نماز میکند، م: + و ۸- م: و بازی  
۹- م، ک: و آن مرغک در میان شاخهای ۱۰- اصل: می پزید (بازی  
نقطه دار) ۱۱- م: + و ۱۲- م، ک: گشت و  
۱۳- م، ک: نماز گزارده ۱۴- ک: - است ۱۵- م، ک: -  
صلوات ... ۱۶- م، ک: حکایت ۱۷- م: - و  
۱۸- م، ک: آن بوستانرا ۱۹- م، ک: در راه حق ۲۰- م: کفارة  
نماز را ۲۱- م: - آن ۲۲- م، ک: بوستان ۲۳- م، ک:  
بدویست هزار درم ۲۴- م: نقلست که زین العابدین بن حسین علی  
علیهم السلام، ک: و نقلست که زین العابدین علی بن الحسین

طهارت نماز کردی ، رخساره مبارکش زرد گشتی و حال بر وی متغیّر گشتی<sup>۱</sup>. گفتندی<sup>۲</sup>: ای فرزند رسول خدای<sup>۳</sup> این چه حالت است؟ گفت: هیچ میدانید که در حضرت که ایستادم<sup>۴</sup>؟

و<sup>۵</sup> روایت است از عایشه<sup>۶</sup> رضی الله عنها که گفت<sup>۷</sup>: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَحَدُّثُنَا وَنُحَدِّثُهُ وَيُلَاعِبُنَا وَفُلَايِبُهُ فَإِذَا حَضَرَتِ الصَّلَاةُ فَتَأْتِيهِ ثُمَّ يَعْرِفُنَا وَثُمَّ نَعْرِفُهُ<sup>۸</sup>. فرمود که رسول ﷺ با ما سخن<sup>۹</sup> گفتی و مزاح کردی، چون وقت نماز در آمدی حال چنان<sup>۱۰</sup> بر وی متغیّر شدی که گویی هرگز ما را نشناخته است.

و<sup>۱۱</sup> در خبرست که حق جل و علا وحی کرد بموسی<sup>۱۲</sup> که يَا مُوسَى إِذَا ذَكَرْتَنِي فَأَذْكُرْنِي وَأَنْتَ تَنْتَفِضُ أَعْضَاءَكَ<sup>۱۳</sup> وَكُنْ عِنْدَ ذِكْرِي خَاشِعًا مَطْمَئِنًّا وَإِذَا ذَكَرْتَنِي فَاجْعَلْ لِسَانَكَ وَرَاءَ قَلْبِكَ وَإِذَا قَمْتَ بَيْنَ يَدَيَّ فَقُمْ كَالْعَبْدِ الذَّلِيلِ<sup>۱۴</sup>. فرمود که ای موسی چون یاد حضرت جناب ما<sup>۱۵</sup> کنی، چنان باش که در حالت یاد ما همه اعضای تو لرزان

۱- نسخه بدل اصل، ق، م: شدی ۲- ق، ك، م: گفتند

۳- م: ای امیر المؤمنین ۴- م: ایستاده خواهم شد، ك: استاده خواهم شد ۵- م، ك: - و ۶- ك: از عایشه صدیقه ۷- ق: -

رضی... که گفت ۸- ك: - ولم نعرفه، + عایشه رضعها ۹- ك: سخنی

۱۰- م، ك: چنان حال ۱۱- ق، م: - و ۱۲- ك: + علیه السلام

۱۳- با توجه به ترجمه فارسی و لازم بودن «تنتفض»، «اعضاء» باید مرفوع

باشد ۱۴- نسخه بدل اصل، م، ك: فقم قیام العبد الذلیل

۱۵- م: جناب حضرت ما

باشد از هیبت جناب کبریای<sup>۱</sup> ما<sup>۲</sup>، و بیچارگی<sup>۳</sup> خود بین<sup>۴</sup> و با یاد ما آرام گیر. و در وقت یادکردن حضرت جباری ما زبان را در پس دل دار یعنی غفلت و پریشانی از خود دور دار<sup>۴</sup> و<sup>۵</sup> اول بزبان دل سخن گوی پس بزبان سر. و چون بر بساط بندگی خواهی ایستاد<sup>۶</sup> چون بنده ذلیل ایستاده<sup>۷</sup> شو. و این نوع<sup>۸</sup> عبادت از کسی متصور شود که جمیع هموم خود را<sup>۹</sup> بهم<sup>۱۰</sup> تدبیر آخرت باز آرد، و از هر چه اندیشه آن او را از حضرت صمدیت<sup>۱۱</sup> مشغول میگرداند دل از اهتمام آن خالی گرداند<sup>۱۲</sup>، و جلال و عظمت حضرت<sup>۱۳</sup> جباری<sup>۱۴</sup> نصب<sup>۱۵</sup> عین خود<sup>۱۶</sup> گرداند، و از هول و قوف روز قیامت و<sup>۱۷</sup> حساب آن یاد کند<sup>۱۸</sup>، و مجاری شهوات<sup>۱۹</sup> را بسد<sup>۲۰</sup> عفت به بندد<sup>۲۱</sup>، و آتش حرص را بآب قناعت بنشاند. و یقین داند که تا يك ذره میل دل<sup>۲۲</sup> او بمحبت دنیا باقیست که زیادت از قدر

۶۸

- ۱- ق ، م ، ك : کبریائی ۲- م ، ك : در حالت یادکردن ما همه  
اعضای تو از هیبت ( ك : + جناب ) کبریائی ما لرزان شود  
۳- ق : و بیچارگی خود بین ۴- م ، ك : دور کن ۵- ك : - و  
۶- ك : خواهی استاد ۷- ك : استاده ۸- ك : و این انواع  
۹- ك : - را ۱۰- ق : + جل و علا ۱۱- م : خالی کند  
۱۲- ك : - حضرت ۱۳- م : + را ۱۴- رسم الخط اصل تثبیت  
شد و گرنه « نصب » در لغت بضم یا بضم تین آمده ۱۵- م ، ك : - خود  
۱۶- ك : و از هول روز حساب یاد کند ، م : و از وقوف روز حساب یاد کند (در م  
بعد از « و از ، علامت افتادگی هست ) ۱۷- ك : مجاری شهوت  
۱۸- ك : بر بندد ۱۹- م ، ك : خاطر

حاجت بود یابد بدانکه<sup>۱</sup> تزود<sup>۲</sup> آخرت کند<sup>۳</sup>، و طمع دارد که در نماز صفای لذت مناجات که آن<sup>۴</sup> غایت نعیم اکابر اولیاء و نهایت آمال افاضل اتقیاست بیابد، در غلط است و حال او مثال کسی است که خود را به پلیدی می آید و میخواند که مکس بروی نشیند و این محالست.

رُوی<sup>۵</sup> عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا<sup>۶</sup> قَالَتْ: أَهْدَىٰ أَبُوجَهْمٍ<sup>۷</sup> بِنِ حَذِيفَةَ إِلَىٰ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ( خَمِيصَةَ شَامِيَةَ كَمَا عَلِمَ فَشَهِدَ فِيهَا الصَّلَاةَ فَلَمَّا أَنْصَرَفَ قَالَ: رَدِّي<sup>۸</sup> هَذِهِ الْخَمِيصَةَ إِلَىٰ أَبِي جَهْمٍ<sup>۹</sup> فَإِنِّي نَظَرْتُ إِلَىٰ عِلْمِهَا فِي الصَّلَاةِ فَكَادَيْفَتَنِي<sup>۱۰</sup> . عایشه<sup>۱۱</sup>

روایت میکند<sup>۱۲</sup> که ابوجهم بن حذیفه<sup>۱۳</sup> جامه صوف سیاه که بروی علم سفید<sup>۱۴</sup> بود بهدیه نزد رسول ﷺ آورد<sup>۱۵</sup>. بپوشید و باوی نماز کرد<sup>۱۶</sup>. چون از نماز بازگشت آن جامه<sup>۱۷</sup> از تن مبارک خود<sup>۱۸</sup> برکشید و گفت:

- ۱- ظ : یا بدان ( بجای « یابد بدانکه » ) ۲- متن اصل : زاد  
 ( « بجای ، تزود » ) ۳- ق ، م ، ك : که زیادت از قدر حاجت بود که ( م : تا ، ك : یا ) بدان تزود آخرت کند ۴- م : - آن ، ك : از  
 ۵- ق : اکابر انبیا ۶- م : و روی ۷- ق : - رضی ...  
 ۸- ابوجهم در اصل بضم جیم نوشته شده ۹- « ردی » در اصل بفتح راء نوشته شده ۱۰- ابی جهم در اصل بضم جیم ثبت شده ۱۱- « یفتننی » در ق بفتح یاء مضارع نوشته شده ، م : تفتننی ۱۲- ك ، م : + رضها  
 ۱۳- ق ، م ، ك : روایت کرد ۱۴- ق : ابی جهم حذیفه  
 ۱۵- م : علمی سفید ۱۶- م ، ك : + رسول علیه السلام  
 ۱۷- م : و در وی نماز گزارد ، ك : و بر وی نماز گزارد  
 ۱۸- م ، ك : + را ۱۹- م : - خود

ای عایشه این را بازگردان با بوجهم<sup>۱</sup> که من در نماز نظر بروی<sup>۲</sup> افکندم  
مرا از حق مشغول خوا هست<sup>۳</sup> کرد.

روایتست<sup>۴</sup> که یکبار دوال نعلین مبارکش کهنه شده بود شخصی  
از صحابه آن<sup>۵</sup> دوال نعلین<sup>۶</sup> بیرون کرد<sup>۷</sup> و دوالی نو<sup>۸</sup> درکشید. چون  
رسول ﷺ آن نعلین را<sup>۹</sup> در پای کرد و<sup>۱۰</sup> نظرش بدان<sup>۱۱</sup> دوال افتاد،  
بفرمود تا آن دوال نو<sup>۱۲</sup> بیرون کردند و آن<sup>۱۳</sup> دوال کهنه<sup>۱۴</sup> باز<sup>۱۵</sup> در  
کشیدند و گفت<sup>۱۶</sup>: چون نظر بران انداختم در نفس<sup>۱۷</sup> فرحی پدید آمد  
از خشم و غیرت حق ترسیدم.

صاحب بصیرت باید که اینجا<sup>۱۸</sup> بنظر انصاف تأمل کند که چون  
حال سید انبیا<sup>۱۹</sup> با کمال نبوت اینست که بیک دوال از نقصان دین  
می ترسد و پوشیدن جامه پشمین او را از حق باز میدارد، امروز هوا-  
پرستان مغرور<sup>۲۰</sup> بزرگی و حرمت در جامه هاء ابریشمین و انکشتری  
زرین<sup>۲۱</sup> می طلبند و دیو سیرتان<sup>۲۲</sup> مشایخ نام بکثرت اسباب و تجمل

- ۱- م : بابی جهم      ۲- م : بوی      ۳- م : خواست ، ك : -  
خواست      ۴- ك : و در خیرست      ۵- م : - آن      ۶- م ، ك :  
دوال کهنه      ۷- م : - کرد      ۸- م ، ك : و دوال نو      ۹- م ، ك : -  
را      ۱۰- م : - و      ۱۱- م ، ك : بران      ۱۲- م ، ك : - نو  
۱۳- م : و همان      ۱۴- ق : + را      ۱۵- م : - باز  
۱۶- م : + که      ۱۷- م ، ك : + من      ۱۸- م ، ك : اینجا باید که  
۱۹- ك : سید کائنات      ۲۰- ق : انکشتترین زرین ، م : انکشتترین زر

مباهات می کنند و جاهلان عالم صورت عز اسلام<sup>۱</sup> در اسبان<sup>۲</sup> فاخر و غلامان فاجر میجویند و تیره روزگاران<sup>۳</sup> ظلمات حرص و هوا شمس الدین و نورالدین اند. پس نزد ارباب بصیرت معلوم است که دین این طایفه دین شیاطین<sup>۴</sup> است نه || مذهب ارباب یقین.

۲۹

در خبرست<sup>۵</sup> که اَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى مُوسَى: قُلْ لِعِصَاةِ أُمَّتِكَ أَنْ لَا يَذْكُرُونِي<sup>۶</sup> فَإِنِّي أَكْتُبُ عَلَى نَفْسِي أَنْ مَنْ ذَكَرَنِي ذَكَرْتَهُ فَإِذَا ذَكَرُونِي (بِالْمَعْصِيَةِ) ذَكَرْتَهُمْ بِاللَّعْنَةِ. فرمود که حق جل و علا وحی فرمود بموسی عليه السلام که<sup>۷</sup> گنه کاران امت خود را بگوی که<sup>۸</sup> مرا یاد نکنند که ما بکرم خود<sup>۹</sup> واجب گردانیده ایم<sup>۱۰</sup> که هر که ما را یاد کند ما او را یاد کنیم، و چون بآلایش معصیت ما را<sup>۱۱</sup> یاد کند ما او را<sup>۱۲</sup> بلعنت یاد کنیم.

این در حق عاصیانست که<sup>۱۳</sup> ذکر او با غفلت نبود، چه گویی در حق کسی که نجاست معصیت با خبیث<sup>۱۴</sup> غفلت جمع کند و بآلایش این

۱- م : + را ۲- ق : در اسباب ۳- م : + را از

۴- ق : دین شیطان ۵- ك : و در خبرست ۶- م ، ك : + علیه السلام

یا موسی ۷- اصل : ان لا تذكروني ۸- در ق این فعل بصورت

مجهول آمده ، م ، ك : آلیت ۹- م ، ك : + ای موسی

۱۰- م : تا ۱۱- م ، ك : بر کرم خود ۱۲- م ، ك : گردانیدیم

۱۳- ك : مرا ۱۴- م : یاد کنند ما ایشانرا ۱۵- ق : عاصیانست که،

ك : عاصی ایست که ، م : عاصی است که ۱۶- م ، ك : با خبیثت



دو مرداری در حضرت جباری خواهد که<sup>۱</sup> بی واسطه سخن گوید. و از خطر این معانی<sup>۲</sup> جهانهای<sup>۳</sup> صدیقان پای مال حسرت<sup>۴</sup> گشته است و از دیده‌های<sup>۵</sup> مقرر بان سیلاب حیرت<sup>۶</sup> ریخته، زیرا که هیچ آدمی از شایبه<sup>۷</sup> ظلمت این دو صفت خالی نیست مگر مجذوبان جذبات عنایت و مخطوفان<sup>۸</sup> خطافات هدایت.

و ازین جهت بود که سابق میدان عنایت ازلی و هادی راه هدایت هر ولی امیر المؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَام چون وقت نماز در آمدی مضطرب گشتی و رخسار<sup>۹</sup> مبارکش متغیر شدی. گفتندی: یا امیر المؤمنین<sup>۱۰</sup> چه رسید ترا؟ گفت: وقت<sup>۱۱</sup> امانتی در آمد که آسمان و زمین طاقت آن نداشت<sup>۱۲</sup>. فی الجمله<sup>۱۳</sup> هر که را روشنایی چشم بیدار زن و فرزند و حشم و خدم<sup>۱۴</sup> بُوَد و شادی و فرح او بسلامتی اسباب مال و جاه باشد، هرگز ذوق شربت انس طاعت بکام جانش<sup>۱۵</sup> نرسد و بر بساط عبودیت<sup>۱۶</sup> رَوْح مخاطبات و لذت مناجات حضرت صمدیت نیابد. و علاج این مرض<sup>۱۷</sup>

- 
- ۱- ك : خواهد که در حضرت جباری ۲- م ، ك : این معنی  
 ۳- م : + همه ۴- م ، ك : حیرت ۵- ك : + همه  
 ۶- م ، ك : حسرت ۷- ك : و محفوظان ۸- ق : علیه الصلاة والسلام  
 ۹- م : کرم الله وجهه ۱۰- ق : و رخساره ، م : و روی ، ك : و رنگ روی  
 ۱۱- م ، ك : گفتندی ای امیر المؤمنین ۱۲- ك : + ادا کردن  
 ۱۳- ك : نداشتند ۱۴- م ، ك : و فی الجمله  
 ۱۵- م ، ك : و خدم و حشم ۱۶- م ، ك : + لذت  
 ۱۷- م ، ك : + مهلك

که در بواطن<sup>۱</sup> اهل روزگار مزمن<sup>۲</sup> شده است<sup>۳</sup> و اصول آن در دلها<sup>۴</sup> رسوخ یافته است، جز قطع<sup>۵</sup> ماده زن و فرزند و قلع<sup>۶</sup> شجره حب مال و جاه نیست. و این علاج بغایت دشوار است<sup>۷</sup> و دارویی<sup>۸</sup> سخت تلخ است و ناگوار<sup>۹</sup>، و از تلخی این دارو و دشواری این<sup>۱۰</sup> علاج بود<sup>۱۱</sup> که بیشتر بزرگان امت هر چند سعی کردند که دو رکعت نماز بگزارند<sup>۱۲</sup> که در آن غیر حق در خاطر نگذرانند، ازان عاجز گشتند و نتوانستند. از امثال ما کجا این<sup>۱۳</sup> سعادت تصور توان کرد، اما فَاِنَّكُمْ يَصِيبُهَا وَاَجِلٌ فَظَلُّ. اگر آن سعادت دست ندهد باری جهدکن تا<sup>۱۴</sup> نصفی یا ثلثی از<sup>۱۵</sup> نماز از وسوس سلامت ماند تا ازان || جمله بود که<sup>۱۶</sup> خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَاٰخِرَ سَيِّئًا عَمِيَ اللّٰهُ اَنْ يَّتُوبَ عَلَيْهِمْ اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ.

۳۰

- ۱- ك: بر بواطن، م: در باطن ۲- اصل: مدمن، ك: مزین  
 ۳- ك: است ۴- م، ك: در دلهاى خلق ۵- م: رسوخ یافته جز  
 بقطع ۶- م: و قطع ۷- م، ك: است ۸- ق، ك: و  
 داروی ۹- م: سخت تلخ گوار است، ك: بس تلخ است  
 ۱۰- ق: این ۱۱- «بود» در اصل بفتح و او ثبت شده  
 ۱۲- م، ك: نماز گزارند ۱۳- م، ك: آن ۱۴- ك: یا  
 ۱۵- م، ك: از ۱۶- ك: باشد که

## قسم دوم

در شرایط و آداب زکات و احادیثی که متعلق است  
بمعانی و حقایق و اسرار آن

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى  
اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : مَا مِنْ صَاحِبِ ذَهَبٍ وَلَا فِضَّةٍ لَا يُؤَدِّي<sup>۱</sup> مِنْهَا حَقَّهَا  
إِلَّا إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ صَفَّحَتْ لَهُ صَفَائِحَ ( مِنْ نَارٍ ) فَأُحْمِيَ عَلَيْهَا  
فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَيَكْوَى<sup>۲</sup> بِهَا جَنْبَهُ وَجَبِينَهُ وَظَهْرَهُ . كُلَّمَا بَرَدَتْ أُعِيدَتْ  
كَهُ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ حَتَّى يُقْضَى<sup>۳</sup> بَيْنَ الْعِبَادِ  
فِي تَرَى<sup>۴</sup> سَبِيلَهُ إِلَى الْجَنَّةِ وَإِنَّمَا إِلَى النَّارِ . ابوهريره<sup>۵</sup> روایت کرد که  
رسول ﷺ فرمود که نیست هیچکس که<sup>۶</sup> او را زر یا نقره بود<sup>۷</sup> و زکات  
آن ندهد الا<sup>۸</sup> که روز قیامت آنرا تخته‌ها گردانند<sup>۹</sup> و در آتش دوزخ  
می‌تابند و بر<sup>۱۰</sup> پهلو و پیشانی و پشت ( ویرا<sup>۱۱</sup> بدان داغ کنند<sup>۱۲</sup> . و<sup>۱۳</sup>  
در خبر است که پیشانی ) ویرا چنان داغ کنند که از قفای او بیرون

۱- ق : - رضی ... ۲- ك : ولا يؤدى ۳- اصل ، ق ، ك :

فتکوی ، در م حرف مضارع فاقد نقطه است ۴- «يقضى» در اصل بفتح یاء

مضارع نوشته شد ۵- م : فتری ۶- ك : + رضع

۷- م : هیچکسی که ۸- م : باشد ۹- م : سازند

۱۰- ق ، م ، ك : - بر ۱۱- ك : و پهلو و پیشانی او

۱۲- م ، ك : داغ می‌کنند ۱۳- م : - و

می آید<sup>۱</sup> و از پشت بسینه<sup>۲</sup> و از پهلو بپهلوی دیگر می آید<sup>۳</sup>. و هر گاه که آن لوحها سرد میگردد<sup>۴</sup> باز می تابند و داغ میکنند در روزی که<sup>۵</sup> درازی آن روز مقدار<sup>۶</sup> پنججاه هزار سال دنیاست تا آن گاه که خلائق از حساب خلاص یابند<sup>۷</sup> آن گاه بر ایشان حکم کنند اگر خواهد بفضل خود از ایشان عفو کنند و اگر خواهد بعدل خود ایشانرا بدوزخ باز فرستد<sup>۸</sup>.

عَنْ أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَا مِنْ رَجُلٍ يَكُونُ لَهُ إِبِلٌ أَوْ بَقَرٌ أَوْ غَنَمٌ<sup>۹</sup> لَا يُؤَدِّي حَقَّهَا إِلَّا أَتَى<sup>۱۰</sup> (بِهَا<sup>۱۱</sup>) يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْظَمَ مَا يَكُونُ (وَأَسْمَنَهُ<sup>۱۲</sup>) تَطْوُهُ<sup>۱۳</sup> بِأَخْفَافِهَا وَتَنْطَعُهُ<sup>۱۴</sup> بِقُرُونِهَا كُلَّمَا جَلَّتْ عَلَيْهِ أُخْرَاهَا رُدَّتْ عَلَيْهِ أَوْلَاهَا حَتَّى يُقْضَى بَيْنَ النَّاسِ. ابوزرغيفلاری<sup>۱۵</sup> روایت کرد که رسول صلی الله علیه و سلم<sup>۱۶</sup> فرمود که نیست هیچ شخصی<sup>۱۷</sup> که ویرا اشتران یا گاوان یا گوسفندان باشند<sup>۱۸</sup> و زکات مال ندهند<sup>۱۹</sup> الا<sup>۲۰</sup> که

- ۱- م، ك: بیرون آید      ۲- م، ك: + بیرون آید  
 ۳- ق، م: بیرون آید      ۴- م، ك: سرد می شود      ۵- م: دران روزی که  
 ۶- ك: - مقدار      ۷- ك: فارغ شوند  
 ۸- م، ك: بدوزخ فرستد      ۹- ك: + غفاری      ۱۰- ك: او غنم او بقر  
 ۱۱- اصل: اتی ( معلوما )      ۱۲- اصل، ق: - بها، ك: به  
 ۱۳- اصل، ق: - و اسمنه      ۱۴- اصل، ق: و تطوؤه، ك: يطوؤه  
 ۱۵- اصل: تنطعه      ۱۶- ك: + رضع      ۱۷- م، ك: علیه السلام  
 ۱۸- ك: هیچ کس      ۱۹- م: که او را اشتران باشد یا گاوان یا گوسفندان  
 ۲۰- م، ك: و وی زکات آن ندهد      ۲۱- م، ك: + آورده شود

روز قیامت آن حیوانات<sup>۱</sup> درغایت بزرگی و فریبی<sup>۲</sup> ویرا لکدها می زنند و پای مال میکنند و شاخها می زنند و بر وی<sup>۳</sup> میگذرند. چون آخرین<sup>۴</sup> آن حیوانات ویرا می زنند و می گذرند<sup>۵</sup>، او لین بازگردد<sup>۶</sup> و ویرا می زنند تا آنکه که خلائق از حساب خلاص یابند<sup>۷</sup>.

و<sup>۸</sup> عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ آتَاهُ<sup>۹</sup> اللَّهُ تَعَالَى مَالًا فَلَمْ يُؤَدِّ زَكَاتَهُ، مِثْلُ<sup>۱۰</sup> مِائَةٍ<sup>۱۱</sup> يَوْمَ الْقِيَامَةِ سُجَاعًا || أَقْرَعَ لَهُ زَبِيبَتَانِ<sup>۱۲</sup> يَطْوِفُهُنَّ<sup>۱۳</sup> ثُمَّ يَأْخُذُ مِنْهُ بِلِهْزِمَتَيْهِ ثُمَّ يَقُولُ: أَنَا مَالِكٌ، أَنَا كَنْزُكَ<sup>۱۴</sup>».

۳۱

اقرع ماری را گویند که ازغایت تیزی زهر، موی سر او ریخته باشد<sup>۱۳</sup>. ابوهیره روایت کرد که رسول ﷺ فرمود که حق<sup>۱۴</sup> تعالی هر که را مالی داده است پس اوزکات آن مال نمیدهد<sup>۱۵</sup>، آن مال بصورت ماری بزرگ گردانیده شود<sup>۱۶</sup> با زهر بسیار، بالای دو چشم وی دونقطه سیاه باشد و این گزنده ترین انواع مارانست، پس آن مار طوق کرده شود<sup>۱۷</sup>.

- ۱- م ، ك : + را ۲- م : + و ، ك : + تا ۳- م : و بر و  
 ۴- ك : چون آخر ۵- م : بزند و بگذرد ، ك : بزند و بگذرند  
 ۶- قی : بازگردند ۷- م : خلاص شوند ۸- قی : - و  
 ۹- م ، ك : آتاه ۱۰- م : + له ۱۱- ماله ، در اصل منصوب  
 نوشته شده ۱۲- م : زبیتان ، ك : زبیتان ۱۳- م ، ك : ریخته بود  
 ۱۴- م : + تبارک و ۱۵- م ، ك : نهد ۱۶- ك : بصورت ماری  
 شود بزرگ ۱۷- م ، ك : طوق شود

در گردن وی و اعضای ویرا<sup>۱</sup> بدن<sup>۲</sup> آن میگزرد و میگوید: من آن مال<sup>۳</sup> توام، من آن گنج توام<sup>۴</sup> که در دنیا بدان بخیلی کردی<sup>۵</sup>. پس رسول ﷺ این آیت بر خواند<sup>۶</sup>: وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا أَتَيْهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخَلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

حضرت<sup>۹</sup> حق جل و علا<sup>۱۱</sup> می فرماید که گمان مبرای محمد آنکس را<sup>۱۱</sup> که بخیلی میکنند بر آنچه<sup>۱۲</sup> حضرت خداوندی داده است ایشانرا و از راه رضای حق<sup>۱۳</sup> دریغ میدارند که آن بخیلی نیکست ایشانرا یا آن مال که بران<sup>۱۴</sup> بخیلی میکنند نیکست ایشانرا، بلکه آن مال و آن بخیلی سبب گرفتاری ایشان خواهد گشت<sup>۱۵</sup>. زود خواهد بود که آن مال و آن<sup>۱۶</sup> بخیلی ایشانرا<sup>۱۷</sup> ماری گردانند روز قیامت و در گردنهای ایشان طوق گردانند<sup>۱۸</sup> تا عالمیان بدانند که مال دنیا را<sup>۱۹</sup> بجهت زاد

- ۱- م، ك: او را ۲- اصل، ق: بدان ۳- م، ك: آن  
 ۴- م: من آن گنج توام، ك: و من گنج توام ۵- م، ك: میگردی  
 ۶- ك: - علیه السلام ۷- ك: + که ۸- بعضی از قاریان این فعل را بصیغه مخاطب، و غالب آنها آنرا بصیغه غایب خوانده اند و در قرآن مجید بصیغه غایب ضبط شده است ۹- م، ك: - حضرت ۱۰- ك: حق تعالی  
 ۱۱- ق، ك: آنکسانی را ۱۲- م، ك: بدانچه  
 ۱۳- ك: + تعالی ۱۴- ك: با آن مال که بدان ۱۵- م: خواهد بود  
 ۱۶- م، ك: - آن ۱۷- م: انسانرا ۱۸- م، ك: طوق سازند  
 ۱۹- م، ك: - را

آخرت آفریده‌ایم نه برای مباحات و بزرگی.

وَعَنْهُ قَالَ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : إِيْتَقُوا  
الشَّحَّ فَإِنَّ الشَّحَّ أَهْلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ فَحَمَلَهُمْ عَلَى أَنْ يَسْفِكُوا دِمَاءَهُمْ  
وَاسْتَحَلُّوا مَحَارِمَهُمْ . ابوهریره<sup>۲</sup> روایت کرد که رسول ﷺ فرمود که  
پرهیز کنید از بخل که بدرستی که بخل هلاک کرد آفکسانرا که پیش  
از شما بودند<sup>۵</sup>، بخل ایشانرا بران<sup>۶</sup> داشت که خونها بریختند<sup>۷</sup> و حرامها  
حلال داشتند و بدان سبب بدوزخ رفتند .

وَعَنْهُ أَنْ رَجُلًا قَالَ<sup>۸</sup> : يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيُّ صَدَقَةٍ أَعْظَمُ أَجْرًا ؟  
قَالَ : أَنْ تَصَدَّقَ<sup>۹</sup> ، وَأَنْتَ صَاحِبُ شَيْءٍ أَشْجَعُ<sup>۱۰</sup> تَخْشَى الْفَقْرَ وَتَأْمَلُ  
الْغِنَى وَ لَا تَهْمِلُ<sup>۱۱</sup> حَتَّى إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ قُلْتِ لِفُلَانٍ كَذَا و لِفُلَانٍ  
كَذَا<sup>۱۲</sup> وَ هَدَمْتِ لِفُلَانٍ . ابوهریره رضی الله عنه<sup>۱۳</sup> روایت کرد که مردی  
از رسول ﷺ پرسید که<sup>۱۴</sup> ای رسول خدای کدام صدقه است که ثواب  
آن بزرگترست ؟ رسول ﷺ فرمود که آن صدقه که بوقت<sup>۱۵</sup> تن درستی<sup>۱۶</sup>

- ۱- ك : هلك ۲- صحيح مسلم : ان سفكوا ۳- ك : هم  
ابوهریره ۴- م ، ك : - که ۵- ك : بوده اند + زیرا که  
۶- ك : بدان ۷- م ، ك : که خونها ریختند ۸- م ، ك : و عنه قال  
رجل ۹- م ، ك : ای الصدقة ۱۰- م ، ك : ان تصدق  
۱۱- م ، ك : - اشجع ۱۲- متن اصل : ولا تهمل ، ك : و لا توهل  
۱۳- ك : - و لفلان كذا ۱۴- ق ، م ، ك : - رضی ...  
۱۵- م : پرسید گفت ۱۶- ك : که در وقت ، م : که وقت  
۱۷- رسم الخط اصل تثبیت شد

بدهی که دران حال نفس تو || بدان بخیلی میکند و از احتیاج می نرسد و لزمال توانگری و بزرگی می جوید<sup>۲</sup> و نگذاری تا وقتی که جان بحلق رسد و<sup>۳</sup> بعد ازان وصیت کند<sup>۴</sup> که فلان را چندین بدهید<sup>۵</sup> و آن خود ازان فلان شده است<sup>۶</sup>، ترا دران چه ثواب خواهد بود.

وَعَنْ أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ<sup>۲</sup> قَالَ : انْتَهَيْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ جَالِسٌ فِي ظِلِّ التَّعْبَةِ . فَلَمَّا رَأَيْتِي قَالَ : « هُمُ الْإِخْسَرُونَ ، وَرَبُّ التَّعْبَةِ » . فَقُلْتُ : فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي ! مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ<sup>۳</sup> ؟ قَالَ : « هُمُ الْإِخْسَرُونَ أَمْوَالًا ، إِلَّا مَنْ قَالَ هَذَا وَهَذَا » مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ<sup>۴</sup> . وَمِنْ خَلْفِهِ وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ<sup>۵</sup> . وَفَلِيل<sup>۶</sup> مَاهِبٍ . ابوزرغفاری<sup>۱۳</sup> روایت کرد<sup>۱۵</sup> که<sup>۱۶</sup> قصد زیارت رسول ﷺ کردم تا بحضرت رسیدم<sup>۱۷</sup> ، در سایه کعبه نشسته بود چون مرا بدید گفت : ایشان زیان کارانند بخدای کعبه . گفتم : پدر و مادر من فدای تو باد<sup>۱۸</sup> ای رسول خدای کدام قوم اند ایشان؟ رسول صلی الله

- ۱- م ، ک : - بدان      ۲- م ، ک : و مال و بزرگی و توانگری  
 ۳- م : - و      ۴- م ، ک : وصیت کنی      ۵- م ، ک : +  
 و- فلان را چندین بدهید      ۶- ک : بنده است      ۷- م : - رضی ...  
 ۸- م : - یا رسول الله      ۹- ک : هم الا خسرون اموالا      ۱۰- ق : فعل  
 ۱۱- ق : من یدیه      ۱۲- ق : و عن شمائله      ۱۳- م : و قلیلا  
 ۱۴- م : + رضی الله عنه      ۱۵- م ، ک : گفت      ۱۶- ک : - که  
 ۱۷- م : تا بحضرت رسالت رسیدم ، ک : و حضرت رسالت علم  
 ۱۸- ک : - باد



علیه و سلم<sup>۱</sup> فرمود که آنها مال دارانند که مالها بسیار دارند<sup>۲</sup> مگر آن کسان که همچنین کنند و همچنین کنند<sup>۳</sup> از پیش و از پس<sup>۴</sup> و از راست و از چپ. یعنی توانگران همه زیان کار<sup>۵</sup> خواهند بود در آخرت مگر آنکس که مال خود<sup>۶</sup> چون خاک می افشاند<sup>۷</sup> از پیش و از پس و از راست و از چپ<sup>۸</sup> و در هیچ محل<sup>۹</sup> از راه رضای حق تعالی<sup>۱۰</sup> دریغ ندارد<sup>۱۱</sup>، و آنکس رستگار بود. پس فرمود که<sup>۱۲</sup> «وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ». یعنی این چنین کسان<sup>۱۳</sup> اندک باشند و<sup>۱۴</sup> در هر روزگار<sup>۱۵</sup> بیشتر مردم در دوستی<sup>۱۶</sup> آن ایمان بیاد دهند<sup>۱۷</sup>.

ای عزیز طالبان<sup>۱۸</sup> سعادت اخروی را، در معرفت دقیق<sup>۱۹</sup> و خوب صدقه و زکات<sup>۲۰</sup> و محافظت آداب باطن آن، رعایت<sup>۲۱</sup> هشت چیز واجبست<sup>۲۲</sup> :  
 شرط اول : فهم معنی و خوب زکات .  
 دوم : مبادرت ادای آن پیش از وقت (و خوب<sup>۲۳</sup>) .

- ۱- ک : علیه السلام      ۲- م : فرمود که آنها که مال بسیار دارند ،  
 ک : فرمود آنها که مالهای بسیار دارند      ۳- ک : + و همچنین کنند .  
 ۴- ک : از پس و از پیش      ۵- م ، ک : زیان کاران      ۶- ک : - خود  
 ۷- م : چون خاک افشاند      ۸- م ، ک : از پس و پیش و راست و چپ  
 ۹- ک : ندارند      ۱۰- م ، ک : - و      ۱۱- م : - که  
 ۱۲- ق : این چنین کس      ۱۳- م : - و      ۱۴- م ، ک : در هر روزگاری و  
 ۱۵- ک : در دوستی مال ایمان بیاد میدهند  
 ۱۶- ک : طالب      ۱۷- اصل ، ق : در معرفت و حقایق  
 ۱۸- م ، ک : زکات و صدقه      ۱۹- م : - رعایت      ۲۰- م : واجب آید  
 ۲۱- اصل ، ق : - و خوب

سیم : رعایت سیر از خوف ریا .  
 چهارم : اظهار بجهت رغبت خلق و اقتدا بدو .  
 پنجم : احتراز از امانت و ایذا .  
 ششم : استصغار عطا .  
 هفتم : اخراج احب و اجود و اطیب .  
 هشتم : طلب اهل استحقاق (از اتقیا و صلحا) .  
 شرط اول : فهم معانی وجوب زکات و دانستن آنکه از چه وجه  
 اداء زکات محک امتحان<sup>۱</sup> صدق مؤمنانست<sup>۲</sup> و بچه سبب از جمله مبانی  
 اسلام گشت با آنکه زکات از عبادت بدنی<sup>۳</sup> نیست .  
 بدانکه اهل بصیرت را در رعایت این شرط سه معنی<sup>۴</sup> مفهوم  
 گشته است :  
 معنی اول : ارباب قلوب طاهره<sup>۵</sup> بصفای فهم معلوم کرده اند که  
 تلفظ بکلمه شهادت التزام توحید است و اثبات و حدانیت معبود<sup>۶</sup> و  
 شهادت بفردانیت محبوب<sup>۷</sup> . || چه هر چه محبوبست بحقیقت معبودست  
 و ازینجا گفته اند : «که هر چه در بند آئی ، بنده آئی» . وهم اصناف  
 خلائق<sup>۸</sup> در قید بندگی محبوبات صوری و معنوی متفاوتست و با این

۱- ق : - از ۲- ک : محل امتحان ۳- م ، ک : مؤمنان  
 آمد ۴- م ، ک : از عبادات بدنی ۵- اصل ، ق : دو معنی  
 ۶- اصل ، ق ، ک : ظاهره (باطاء نقطه دار) ۷- م : و توحید اثبات  
 وحدانیت معبودست ۸- م : + است ، ک : و شهادت فردانیت محبوب  
 ۹- اصل ، ق : احسان خلائق ، م : انصاف خلائق

علائق همه دعوی محبت حق میکنند، و تفاوت درجات محبت بمفارقت  
 محبوبات [حق<sup>۲</sup>] محقق میگردد<sup>۳</sup>، پس حکمت ذات متعالیه آن اقتضا  
 کرد که مال فانی را محبوب خلق گرداند تا بواسطه بذل و امساک آن<sup>۴</sup>،  
 محققان صادق از مبطلان کاذب ممیز گردند، خسیس طبعان<sup>۵</sup> هاویه  
 هوا، جاه و مال مکدر فانی را قبله دل سازند و مجتبان عالی همت  
 محبوبان مجازی فانی را در راه محبوب حقیقی در بازند و عمل بمقتضای  
 کُنْ قَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ غنیمت دارند و در مطالعه  
 اشارت **إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ**،  
 دل از جان<sup>۶</sup> و مال بردارند. و اهل ایمان درین معنی **بسه**<sup>۷</sup> قسم اند:

اول<sup>۸</sup>: صادقان عرصه تحقیق و سابقان خطه توفیق<sup>۹</sup> اند که بادای  
 حقوق عهد توحید وفا نمودند<sup>۱۰</sup> و هم شریف را<sup>۱۱</sup> متعرض وجوب زکات  
 نکردند و از خساست حساب عشر حبوب و ربع عشر نقود تنزیه  
 کردند<sup>۱۲</sup> و هر چه در دار فنا در دست همت داشتند نثار راه دوست<sup>۱۳</sup>  
 ساختند.

نقلست که چون ابوالقاسم جنید<sup>۱۴</sup> و ابوالحسن<sup>۱۵</sup> نوری را قدست

۱- ق: و با این همه علائق ۲- م، ک: - حق  
 ۳- م، ک: محقق گردد ۴- ق: - و امساک آن ۵- م، ک: و  
 خسیس طبعان ۶- ق: جاه ۷- م، ک: برسه ۸- ک: قسم اول  
 ۹- م: تدقیق ۱۰- م: نموده اند ۱۱- ق: - را  
 ۱۲- م، ک: تنزه کردند ۱۳- م: نثار نقد راه دوست  
 ۱۴- م: نقلست که شیخ ابوالقاسم و شیخ جنید (؟) ۱۵- ق: ابوالحسن

اسرارهما<sup>۱</sup> بتهمت گرفته بودند<sup>۲</sup>، خواستند که بر ایشان حجتی گیرند .  
 ابوالحسن<sup>۳</sup> را پرسیدند که در زکات چگویی<sup>۴</sup>؟ گفت : در مذهب عامه  
 از دوست درم پنج درم و در مذهب ما اگر همه دنیا در ملک درویشی  
 بود و آن همه<sup>۵</sup> بشکرانه نعمت معرفت<sup>۶</sup> و محبت<sup>۷</sup> دريك لحظه<sup>۸</sup> ايتار  
 نکنند مقصر باشد<sup>۹</sup> . و ازینجا بود که چون این آیت نزول کرد که  
 مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا ، ابوبکر رضی الله عنه<sup>۱۱</sup> جمیع  
 مال خود را<sup>۱۲</sup> بحضرت رسالت<sup>۱۳</sup> آورد و<sup>۱۴</sup> عمر رضی الله عنه<sup>۱۵</sup> نیمه مال  
 خود بیاورد و رسول ﷺ<sup>۱۶</sup> از ابوبکر پرسید که<sup>۱۷</sup> مَاذَا أَجَبْتِ يَعِيَاكُ؟  
 یعنی<sup>۱۸</sup> چه چیز از برای عیال خود گذاشتی<sup>۱۹</sup>؟ گفت : اللّٰهُ وَ رَسُوْلُهُ<sup>۲۰</sup> .  
 و از عمر پرسید . گفت : مِثْلُهَا<sup>۲۱</sup> . یعنی<sup>۲۲</sup> این مقدار که آوردم<sup>۲۳</sup> همچندین

- ۱- ك : قدست اسرارهما را ، م : قدست اسرارهم  
 ۲- متن ق : گرفتند ۳- ق : ابوالحسین ۴- م ، ك : چه میگوی  
 ۵- ك : - و آن ۶- م ، ك : + را ۷- م ، ك : شکرانه نعمت  
 معرفت ( بدون « و » ) ۸- ك : + حضرت صمدیت ۹- ق : - و  
 محبت در يك لحظه ۱۰- م ، ك : ايتار کند هنوز مقصر باشد  
 ۱۱- ق ، م : - رضی ... ۱۲- م ، ك : - را ۱۳- ق : + صلی الله  
 علیه وسلم ۱۴- م : - و ۱۵- ق ، م : - رضی ...  
 ۱۶- م : صلعم ۱۷- م : - که ۱۸- ك : - یعنی  
 ۱۹- م : چه ماندی از برای عیال خود ، ك : چه گذاشته ای برای عیال خود  
 ۲۰- « الله و رسوله » را منصوب نیز می توان خواند ۲۱- « مثلها » را نیز  
 می توان منصوب خواند ۲۲- م : گفت ( بجای « یعنی » )  
 ۲۳- ك : آورده ام

مقدار<sup>۱</sup> بجهت عیال ماندم<sup>۲</sup>. رسول ﷺ فرمود که الفَرْقُ بَيْنَكُمَا بِكَلِمَتَيْكُمَا<sup>۳</sup>.  
گفت: فرق میان شما هر دو<sup>۴</sup> همچنانست که میان سخن شما. یعنی<sup>۵</sup>  
ترا نزد حق جل و علا نیمه مرتبه<sup>۶</sup> ابوبکرست زیرا که || وفا باتمام صدق  
محبت آنست که محب<sup>۷</sup> غیر محبوب ذخیره نسازد<sup>۸</sup> مگر آنچه وسیله  
او شود بقرب محبوب.

قسم دوم: دون این قوم اند که ایشان حوصله وفا باتمام<sup>۹</sup> صدق  
محبت نداشتند و ذخیره اموال حلال بجهت فراغت طاعت روا دارند  
وید خود را در محافظت آن ید امانت دانند<sup>۱۰</sup> و مراقب مواسم و مواقع<sup>۱۱</sup>  
خیرات باشند و اوقات ارباب حاجات جویند و<sup>۱۲</sup> چون محل استحقاق  
یابند، صرف فاضل را در محل غنیمت دارند<sup>۱۳</sup> و بر مقدار زکات اقتصار  
نکنند<sup>۱۴</sup> و این قسم متوسطانست.

قسم سیم: مرتبه عوام اهل اسلام است که ایشان بر قدر واجب

- ۱- م، ك: همین مقدار ۲- م، ك: ماندهام ۳- ك: ...  
گفت، م: گفت رسول علیه السلام ۴- این عبارت در اصل دارای نسخه بدل  
بوده لیکن بجهت پاره یا فاسد شدن کناره صفحه، بر روی قسمت اول آن کاغذ  
الصاق کرده اند و آنچه از نسخه بدل خوانده می شود این است: خ: ... بین  
کلمتیکما، ق، م: الفرق بینکما کما بین کلمتیکما، ك: ما بینکما ما بین کلمتیکما،  
احیاء: بینکما ما بین کلمتیکما ۵- ق: - هر دو ۶- م: - یعنی  
۷- ك: محبت ۸- م: نسازند ۹- ك: تمام ( بجای د باتمام )  
۱۰- ك: دارند ۱۱- ك: مراسم مواقع ۱۲- م: - و  
۱۳- م: غنیمت شمرند ۱۴- ق: اختصار نکنند

اقتصار کنند<sup>۱</sup> و زیادت از آنک بر ایشان واجب گردانیدمانند، بنذل نکردند و نقصان این هم<sup>۲</sup> را نداشتند. و این ادعای مراتبست که حکمت حکیمی بواسطه غلبه بخل و شدت میل ایشان بمال و ضعف محبت (و<sup>۳</sup>) ایمان ایشان را<sup>۴</sup> بآخرت، درحق ایشان باین مقدار پسند کرده و از راه مسامحت زیادت از تحصیل مرتبه ادنی، ایشان را تکلیف نفرمود که **إِنْ يَسْأَلْكُمْوهَا فَيُخْفِمْ قَبْخَلُوا وَيُخْرِجْ أَضْغَانَكُمْ**. کجا اوج سده درجات عنقا صفتان قاف قرب که<sup>۵</sup> بمقتضای علوهمت و قوت عرفان و محبت که<sup>۶</sup> مامور باینار جان و مال گشتند و مشرف بتوقیع **إِنَّ اللَّهَ أَشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ** جان لهم الجنة یفآقیلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون، و دناات مرتبه بوم صفتان چاه طبیعت که ازخساست همت ایشان این حکایت کنند<sup>۷</sup> که **إِنْ يَسْأَلْكُمْوهَا فَيُخْفِمْ قَبْخَلُوا**؟ و<sup>۸</sup> بدین سبب بود که **خواجه علیه السلام** فرمود که **کیس شیء خیراً من ألفٍ** <sup>۹</sup> **مثلہ إلا المؤمنون**.<sup>۱۰</sup>

۱- م، ک: اقتصار کردند ۲- م، ک: آن هم

۳- اصل، ق: - و ۴- ق، م، ک: - را ۵- م، ک: بسنده کرده

۶- م، ک: - که ۷- م، ک: - که ۸- ک: این حکایت باشد که

می کنند ۹- م، ک: - که ۱۰- ک: - و ۱۱- م، ک: بدین

سبب رسول علیه السلام فرمود که ۱۲- ک: شیء من خیر الف

۱۳- خارج از متن اصل: المؤمنین، ک: المؤمن، ک: قد: + یعنی نیست هیچ

چیزی بهتر از هزار مانند خود (ک: مال خود) مکر مؤمن

معنی دوم: تطهیر آینه دلست از خبائث<sup>۱</sup> بخل که آن<sup>۲</sup> از علل مهلکه است<sup>۳</sup> چنانکه حضرت صمدیّت فرمود که<sup>۴</sup> وَمَنْ يُّوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. یعنی هر که پاکیزه گرداند نفس<sup>۵</sup> خود را از خبث بخل او از رستگارانست.

و خواجه<sup>۶</sup> فرمود که<sup>۷</sup> ثَلَاثٌ مَهْلِكَاتٌ: شُحُّ مَطَاعٌ... فرمود که سه چیز هلاک کننده شخص است در آخرت و ویران کننده ایمانست: یکی ازان بخل غالبست... چون<sup>۸</sup> بخل مرضی || معنوی<sup>۹</sup> است که تأثیر هلاک آن در قیامت ظاهر خواهد شد و این شخص را بهلاک ابدی خواهد<sup>۱۰</sup> کشید<sup>۱۱</sup>، ازاله<sup>۱۲</sup> این مرض بمعالجه واجبست<sup>۱۳</sup>. و علاج این مرض<sup>۱۴</sup> بذل مالست. پس بقدر آنکه ببذل مال<sup>۱۵</sup> و عطا و<sup>۱۶</sup> اخراج آنچه در ملک اوست شاد می شود، از خطر این<sup>۱۷</sup> خلاص می یابد.

معنی سیوم: شکر نعمت مالیست<sup>۱۸</sup>. چون حضرت صمدیّت یکی از بندگان را<sup>۱۹</sup> بمالی و نعمتی مخصوص می گرداند و آن کس همچون<sup>۲۰</sup>

- 
- ۱- ق: از خبائث ۲- ق، م: آن ۳- م: + و  
 ۴- م: که ۵- ق: نفس ۶- م، ک: و رسول  
 ۷- م: که ۸- م، ک: و چون ۹- ق، ک: مرض معنوی  
 ۱۰- ق: خواهد ۱۱- ک: بهلاک ابدی کشند ۱۲- ک: از ازاله،  
 م: از الم ۱۳- م، ک: واجب گشت ۱۴- م، ک: و علاج آن  
 ۱۵- ق، م، ک: مال ۱۶- م: و ۱۷- م، ک: + مرض  
 ۱۸- م: مال است ۱۹- م، ک: یکی را از بندگان  
 ۲۰- م: همچو

خود بنده دیگر را<sup>۱</sup> می بیند که بقوت روز محتاج است و بسختی میگذراند و اوصاف متقاضی<sup>۲</sup> او نمی شود که از فضل آن<sup>۳</sup> نعمت که حضرت<sup>۴</sup> حق جل<sup>۵</sup> و علا بدو داده است سد<sup>۶</sup> فاقه آن محتاج کند<sup>۷</sup>، درحقیقت<sup>۸</sup> مدبر است<sup>۹</sup> که به بیرحمی کفران نعمت کرده است<sup>۱۰</sup>.

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: يُؤْتَى بِالْعَبْدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: عَبْدِي قَدْ اسْتَطَعَمْتِكَ فِي الدُّنْيَا فَلَمْ تَطْعِمْنِي<sup>۱</sup> وَاسْتَكْسَيْتَكَ فَلَمْ تَكْسِنِي<sup>۲</sup> فَيَقُولُ: إلهي كَيْفَ ذَلِكَ، يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: مَرِيكَ فَلَانَ جَائِعٌ وَفُلَانٌ عَارٍ<sup>۳</sup> فَلَمْ تُعِدَّهُ<sup>۴</sup> مِنْ فَضْلِكَ وَجَلَّيكَ<sup>۵</sup> الَّذِي أَنْعَمْتَ بِهِ<sup>۶</sup> عَلَيَّكَ، وَعَزَّيَّ وَجَلَّيَّ لَأَمْنَعَنَّكَ الْيَوْمَ مِنْ فَضْلِي كَمَا مَنَعْتَهُ.

ابوهریره<sup>۱۴</sup> روایت کرد که رسول ﷺ فرمود که روز قیامت بنده ای را<sup>۱۵</sup> بموقف<sup>۱۶</sup> حاضر گردانند حضرت صمدیت گوید که<sup>۱۷</sup> ای بنده من<sup>۱۸</sup> در دنیا از تو طعام طلب کردم مرا<sup>۱۹</sup> ندادی! از تو<sup>۲۰</sup> جامه

- ۱- ق: بنده ای را ۲- م: آن ۳- م، ك: حضرت  
 ۴- ق: نکند، م: بکند ۵- م: بحقیقت ۶- ك: مدبرست  
 ۷- م، ك: + و مستحق خشم و سخط حق است، م (علاوه بر عبارت پیشین)، +  
 نمود بالله ۸- اصل: فلم تطعمنی (بفتح تا وعین) ۹- اصل، ك: فلم  
 تكسني (بفتح تا وكسر سین) ۱۰- ق: عادي ۱۱- ك: فلم تفقده (بتشديد قاف)  
 ۱۲- م، ك: - و جلالك ۱۳- م، ك: بها ۱۴- ك: + رضع  
 ۱۵- م، ك: بنده را ۱۶- ك: + عرصات ۱۷- م، ك: - که  
 ۱۸- ك: - من، م: ای بنده من ۱۹- م، ك: + طعام ۲۰- ك: واز تو



طلب کردم مرا<sup>۱</sup> ندادی! بنده گوید: الهی تو ازین همه<sup>۲</sup> منزهی این چگونه باشد؟ خطاب رسد<sup>۳</sup> که فلان گرسنه<sup>۴</sup> در دنیا بر تو بگذشت<sup>۵</sup> و از تو طعام خواست و تو او را طعام<sup>۶</sup> ندادی و فلان برهنه از تو جامه خواست<sup>۷</sup> و تو ندادی! بعزت و جلال ما که<sup>۸</sup> چنانکه بندگان ما را از نعمت ما<sup>۹</sup> محروم گردانیدی، ما ترا از رحمت خود محروم گردانیم<sup>۱۰</sup>.  
 شرط دوم: مبادرت اداء زکات است<sup>۱۱</sup>. و در تعجیل اداء زکات چند فایده است:

اول اثبات رغبت مؤدیست<sup>۱۲</sup> در امتثال فرمان. و آن علامت صحت ایمانست.

دوم ادخال سرور در دل<sup>۱۳</sup> مستحقان از فقرا و مساکین که آن<sup>۱۴</sup> بهتر از عمل<sup>۱۵</sup> نقلین است چنانکه حدیث نبوی بدان ناطق است که<sup>۱۶</sup>  
 إِدْخَالُ السُّرُورِ فِي قَلْبِ الْمُؤْمِنِ بِنَوَازِي عَمَلِ الثَّقَلَيْنِ .

سیم || مبادرت موانع و حوادث<sup>۱۷</sup> روزگار.

- ۱- م، ك: + جامه      ۲- م، ك: ازین جمله      ۳- م، ك: این چگونه است خطاب شود      ۴- ك: که گرسنه‌ای      ۵- م: بر تو گذشت، ك: بتو گذشت      ۶- م، ك: - او را طعام      ۷- ك: ندادی و از تو جامه طلبید      ۸- م: - که      ۹- ك: - ما      ۱۰- ك: گردانیدیم      ۱۱- ك: - است      ۱۲- م: مراد پست (با علامت نسخه بدل ولی نسخه بدل آن نوشته نشده)      ۱۳- م، ك: در دل‌های      ۱۴- ق: - آن      ۱۵- م، ك: اعمال      ۱۶- ك: - که      ۱۷- م: حوادث و موانع

چهارم اجابت دعوت داعی خیر که آن، لَمَّةٌ<sup>۱</sup> ملکی از ملائکه کرامت<sup>۲</sup> است. چون خاطر این خیر در دل پدید آید، طالب آخرت باید که این وقت فرصت غنیمت داند<sup>۳</sup> و از کمین گاه<sup>۴</sup> الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمْ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ ایمن نباشد. و اگر بجهت<sup>۵</sup> اداء زکات وقتی تعیین خواهد کرد باید که آن وقت در افضل ایام و شهر بود<sup>۶</sup> چون ماه محرّم که اول سالست و ماه رمضان و رجب و ذوالحجه که در وی فضل ایام معلومات و حج اکبر و ایام معدودات جمع است.

شرط سیم: رعایت سرّ است در وقت رسانیدن زکات بمستحق. و رعایت سرّ در ایصال صدقه حصار است از آفات<sup>۷</sup> ربا و سمعه، و دلیل<sup>۸</sup> بر اخلاص معطی، و وسیله بمحل قبول. و در خیر است که<sup>۹</sup> أَفْضَلُ الصَّدَقَاتِ جَهْدُ الْمُقِلِّ إِلَىٰ تَقْيِيرِ فِي سِرِّ<sup>۱۰</sup>. و هم<sup>۱۱</sup> رسول<sup>۱۲</sup> فرمود که إِنَّ الْعَبْدَ لَيَعْمَلُ عَمَلًا فِي السَّرِّ فَيَكْتَتِبُ اللَّهُ<sup>۱۳</sup> لَهُ سِرًّا. فَإِنْ أَظْهَرَهُ، نُقِلَ<sup>۱۴</sup> مِنَ السَّرِّ وَ كُتِبَ<sup>۱۵</sup> فِي الْعَلَانِيَةِ. فَإِنْ كَفَّتْ بِهَا، نُقِلَ<sup>۱۶</sup> مِنَ السَّرِّ

۱- در اصل « لمة » بعنوان نسخه بدل « ملکی » در حاشیه نوشته شده

۲- م، ك: از ملائکه کرام ۳- م، ك: وقت این فرصت غنیمت دارد

۴- ك: کمین (بدون « گاه ») ۵- ق: از جهت ۶- ك: — آن

وقت ۷- م: باشد ۸- م: از آفت ۹- ك: — و

۱۰- م، ك: + است ۱۱- ك: — که ۱۲- م: فی السر

۱۳- م: — و هم ۱۴- م، ك: + علیه السلام ۱۵- م: فکتب الله،

ق: + تمالی ۱۶- ق، ك: نقل (معلوما)، اصل، م: فاقد حرکه و

اعراب است ۱۷- ق، ك: کتب (معلوماً) ۱۸- ق، ك: نقل (معلوما)

وَالْعَلَانِيَةِ وَكُتِبَ<sup>۱</sup> رِئَاءَ<sup>۲</sup> . فرمود که<sup>۳</sup> بدرستی که بنده کار خیری<sup>۴</sup> میکند و آنرا نهان میدارد<sup>۵</sup> حضرت<sup>۶</sup> حق جل<sup>۷</sup> و علا<sup>۸</sup> آنرا در دیوان سر<sup>۹</sup> یعنی در محل قبول ثبت می فرماید<sup>۱۰</sup>. و اگر<sup>۱۱</sup> آشکارا کند بنوعی از اعلامات، حضرت حق جل<sup>۱۲</sup> و علا<sup>۱۳</sup> آن عمل از<sup>۱۴</sup> دیوان سر<sup>۱۵</sup> که محل قبولست نقل کند و در دیوان آشکارا که دیوان خطر مشیتست ثبت کند<sup>۱۶</sup>. پس چون معطی بدان حکایت کند<sup>۱۷</sup> که من چنین کردم، از دیوان سر<sup>۱۸</sup> و علائیه محو شود<sup>۱۹</sup> و در دیوان ریا ثبت شود.

و در خبر مشهور است که هفت کس در روز قیامت درسایه لطف حق باشند: یکی ازان هفت گروه<sup>۲۰</sup> کسی بود که در دنیا صدقه چنان<sup>۲۱</sup> داده باشد که آنچه بدست راست میدهد دست چپ را ازان خبر نباشد... و جمعی از اکابر تابعین صدقه در صر<sup>۲۲</sup> بستندی و بر ره گذار مستحق<sup>۲۳</sup> انداختندی که مستحق<sup>۲۴</sup> هم معطی را ندانستی<sup>۲۵</sup>. و بعضی که<sup>۲۶</sup> از ریا ایمن بودند<sup>۲۷</sup> بوکیل تسلیم نموده اند و از مواجهه بمستحق<sup>۲۸</sup> از آفت

۱- ق ، ك : كتب ( معلوما ) ۲- ك : كه ۳- م ، ك :

کار خیر ۴- م : پنهان میدارد ۵- م ، ك : حضرت

۶- م : ثبت فرماید ۷- م ، ك : پس اگر ۸- م ، ك : حضرت...

و علا ۹- ك : در ۱۰- م ، ك : ثبت شود ۱۱- ك : حکایت کرد

۱۲- م ، ك : محو گردد ۱۳- م ، ك : گروه ۱۴- م : + نهان،

ك : + نهان بکسی ۱۵- ق ، ك : بره ای ۱۶- ك : مستحقان

۱۷- م ، ك : تا مستحق هم معطی را نداند ۱۸- م ، ك : كه

۱۹- م : بوده اند ۲۰- م ، ك : و از مواجهه مستحق

مشت احتراز کرده اند<sup>۱</sup>. و آن قوم که بر ره گذر<sup>۲</sup> مستحق<sup>۳</sup> می انداختند<sup>۳</sup>  
از آفت ریا ترسیده اند<sup>۴</sup>.

و چون دانستی<sup>۵</sup> که مقصود از<sup>۶</sup> اداء زکات<sup>۷</sup> ازاله مرض بخل  
است و اظهار آن<sup>۸</sup> موجب ریا، و بخل و ریا هر<sup>۹</sup> دو صفت مهلکه اند<sup>۱۰</sup>  
که در آخرت سبب عذاب خواهند بود<sup>۱۱</sup> و<sup>۱۲</sup> باخبار نبوی معلوم گشته  
است که صفت بخل در گور بصورت<sup>۱۳</sup> عقرب ظاهر شود<sup>۱۴</sup> و صفت<sup>۱۵</sup> ریا  
بصورت مار، و آلم زخم مار سختر از الم زخم عقربست<sup>۱۶</sup>، لاجرم بجهت  
ازالت این دو صفت در اعطا و اخفا مبالغه کرده اند. ||

۳۷

شرط چهارم: اظهارست بجهت اقتداء و ترغیب عامه. و این  
وظیفه اقویا و اکابر دینست که نفس امّاره را سالها در بوتّه ریاضت گذاخته  
باشند و آینه دل را از ادناس صفات زعیمه پاک کرده و وجود و عدم  
خلق نزد ایشان مساوی گشته و از آفات<sup>۱۷</sup> عوارض عجب و ریا رسته،  
حق<sup>۱۸</sup> جل<sup>۱۸</sup> و علا وجود ایشانرا به مقتدایی در میان خلق ظاهر گردانیده

- 
- ۱- م : اند ۲- ق : راه گذر ۳- م : انداختند ( بدون  
می ) ، ك : انداخته اند ۴- م ، ك : ترسیدند ۵- م ، ك :  
دانسته اند ۶- ق : از ۷- م ، ك : + و صدقه  
۸- ك : آن ۹- م ، ك : هر ۱۰- م : مهلک اند  
۱۱- م ، ك : سبب عذاب او خواهد بود ۱۲- م : و ۱۳- ك :  
بصفت ۱۴- م ، ك : ظاهر خواهد شد ۱۵- م : و صورت  
۱۶- ك : سخت تر از زخم کژدم و عقربست ۱۷- م : و از ازالت  
۱۸- م : و حق

و در اظهار خیرات و میرات این طایفه ، بواسطه ترغیب خلق و اقتداء عامه باعمال ایشان ، اجر اعمال ایشان مضاعف میگردد که مَنْ سَنَّ سُنَّةَ حَسَنَةٍ فَلَهُ أَجْرُهَا وَأَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا. و اگر مستحق ازان جمله بود که از اظهار معطی خجالت می یابد اخفا بهمه حال واجب بود .

شرط پنجم : احتراز از<sup>۲</sup> منت<sup>۳</sup>. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى<sup>۴</sup> : لَا تَبْتَغُوا صَدَقَاتِكُمْ بِإِثْمٍ وَ الْأَذَى . حضرت صمدیت<sup>۵</sup> می فرماید که ای آنکسانی که ایمان آورده اید صدقه هاء خود را به منت و ایذا باطل مگردانید . و در حقیقت منت اختلافست علما را<sup>۶</sup> : بعضی گفته اند که<sup>۷</sup> منت آنست که معطی مستحق را خدمت فرماید بسبب عطا، و ایذا آنست که مستحق را عیب کند<sup>۸</sup> و از وی<sup>۹</sup> عار دارد بسبب درویشی . و بعضی گفته اند که منت آنست که با وی<sup>۱۰</sup> تکبر کند ، و ایذا آنست که با مستحق سخن درشت گوید . و بعضی گفته اند که منت آنست که در خاطر آرد که با وی نیکی کرده است<sup>۱۱</sup> ، و ایذا آنست که بزبان آرد<sup>۱۲</sup> ، و این اصح اقوال است . و این جمله عکس واجب است چه<sup>۱۳</sup> وظیفه معطی آنست که از

- ۱- اصل : فلها ۲- ق ، ك : - از ۳- ق ، م ، ك : +  
و ایذا ۴- م : + یا ایها الذین آمنوا ۵- ك : + عز شانه  
۶- م ، ك : - که ۷- م : و در حقیقت منت و ایذا اختلافست ، ك : و در  
حقیقت منت علما را اختلافست ۸- م : - که ۹- اصل ، ق ، ك :  
غیبت کند ، نکا: قوت القلوب ج ۲ ص ۱۰۷ ، احیا : ج ۱ ص ۲۱۶ س ۲۳  
۱۰- ك : و ازو ۱۱- م ، ك : که بر وی ۱۲- م : نیکی کردم  
۱۳- م ، ك : بزبان آنرا حکایت کند ۱۴- م : پس ( بجای د چه )

مستحق<sup>۱</sup> منت قبول کند از وجوه :

وجه<sup>۱</sup> اول آنست که<sup>۲</sup> مستحق<sup>۳</sup> بسبب اخذ ، ذمه<sup>۴</sup> معطی را از خطر گرفتاری منع خلاص میکند .

دوم آنکه رسول ﷺ فرمود که الصدقة<sup>۵</sup> تقع<sup>۶</sup> بید الله قبل<sup>۷</sup> أن تقع<sup>۸</sup> بید السائل<sup>۹</sup> . حضرت<sup>۱۰</sup> فرمودند که<sup>۱۱</sup> صدقه پیش از آنکه بدست مستحق<sup>۱۲</sup> رسد در قبضه قبول حق می افتد. پس مستحق<sup>۱۳</sup> آنرا بنیابت حق قبول میکند . پس چون مستحق<sup>۱۴</sup> نایب حق است در قبول صدقه و ابراء ذمه<sup>۱۵</sup> معطی از خطر مواخذه ، دین<sup>۱۶</sup> لازم آید ، هر اینه<sup>۱۷</sup> معطی بمنّت داشتن سزاوارتر .

سیم آنک حق جل<sup>۱۸</sup> و علا می فرماید که ما عند<sup>۱۹</sup> کم ینفد<sup>۲۰</sup> و ما عند<sup>۲۱</sup> الله باقی . یعنی آنچه نزد شماست همه فانی است و ناچیز خواهد بود<sup>۲۲</sup> و آنچه بواسطه احسان و خیرات در خزانه کرم ما می نهید باقی خواهد ماند<sup>۲۳</sup> .

و بحقیقت مستحق<sup>۲۴</sup> || و کیلی مشفق است<sup>۲۵</sup> که بوکالت حق اموال معطی را<sup>۲۶</sup> که بر راه گذر<sup>۲۷</sup> سیل فناست از راه شفقت قبض میکند و

۱- م ، ك : - وجه ۲- م ، ك : اول انكه ۳- اصل : يقع  
 ۴- اصل ، ك : أن يقع ۵- م ، ك : - حضرت ۶- م ، ك : فرمود  
 كه ۷- ق ، م : مواخذة دین (باضافه) ۸- م : لاجرم هر اینه ( بجای  
 د لازم آید هر اینه ) ، ك : لازم هر اینه ( - آید ) ۹- م : همه فانی و  
 ناچیز خواهد شد ۱۰- م : خواهد بود ۱۱- م ، ك : و کیل ناصح  
 مشفق است ۱۲- ك : - را ۱۳- م ، ك : ره گذر

در خزانه حفظ پروردگار<sup>۱</sup> ودیعت می نهد<sup>۲</sup> تا روز درماندگی فریادرس معطی گردد، شك نیست که او بمنّت نهادن بر معطی سزاوارترست<sup>۳</sup>. و بجهت این معانی<sup>۴</sup> جماعتی از صلحاء سلف رَحِمَهُمُ اللّٰهُ<sup>۵</sup> زکات را بر دست<sup>۶</sup> نهادندی با تواضع و نیاز، و درپیش مستحق<sup>۷</sup> عرضه کردند تا در اخذ دست مستحق<sup>۸</sup> بلندتر از دست معطی بود. عمر<sup>۹</sup> و امّ سلمه و عایشه رضی الله عنهم چون مستحق<sup>۱۰</sup> دعا کردی، ایشان نیز مستحق<sup>۱۱</sup> را دعا کردند و اخذ و قبول صدقه را از مستحق<sup>۱۲</sup> منت داشتندی.

شرط ششم: استصغار عطاست. زیرا که از استعظام آن رذیله عجب متولد می گردد که آن مُحَبِّط اعمالست و از جمله صفات مهلکه<sup>۱</sup> است. و علماء دین گفته اند که طاعت را خاصیتی است که چندانکه آنرا خرد داری بزرگ شود و معصیت را خاصیتی است که<sup>۱۱</sup> چندانکه او را<sup>۱۲</sup> بزرگ داری<sup>۱۳</sup> خرد شود. و حق صاحب مال آنست که در اداء واجب خود را مقصر داند از سه وجه:

- ۱- ق، م، ك: پروردگاری
- ۲- ك: می کند
- ۳- م:
- ۴- م، ك: این معنی
- ۵- م: رَحِمَهُمُ اللّٰهُ
- ۶- م، ك: بدست
- ۷- م، ك: و با تواضع و نیاز پیش مستحق
- ۸- م، ك: و عمر، از «عمر» تا شرط ششم در ق نیست
- ۹- م: و باخذ
- ۱۰- م، ك: و قبول صدقه از فقیر، ك: و اخذ و قبول صدقه از فقیر
- ۱۱- ك: خاصیت آنست که
- ۱۲- ق، م، ك: آنرا
- ۱۳- م: بزرگ دانی

وجه<sup>۱</sup> اول آنک او واین خانه و مسکن<sup>۲</sup> و مال<sup>۳</sup> همه بر ممر<sup>۴</sup> سیل حوادث و فناست و خداوند عز<sup>۵</sup> شأنه<sup>۶</sup> او را خانه<sup>۷</sup> باقی محکم تعیین کرده است و فرموده است که هر چه دارد<sup>۸</sup> بدان خانه فرستد و آنجا ذخیره کند تا از خطرات<sup>۹</sup> حوادث<sup>۱۰</sup> و فنا ایمن گردد و در وقت انتقال ابدالاً باد بثمره<sup>۱۱</sup> آن در نعیم و رَوْح و راحت بود. و او از چهل<sup>۱۲</sup> یکی بیش نمی فرستد<sup>۱۳</sup> هر اینکه در حق خود ظلم کرده باشد و بی شک در شرط حقوق مقصر بود.

وجه دوم آنکه بحکم اخبار الهی معطی یکی فانی<sup>۱۴</sup> بمستحق<sup>۱۵</sup> که وکیل حق است تسلیم میکند<sup>۱۶</sup> و در عوض آن از حضرت صمدیت<sup>۱۷</sup> هفتصد<sup>۱۸</sup> باقی چشم میدارد. اگر معطی بعقد این معامله ایمان درست داشتی، بایستی که این معامله<sup>۱۹</sup> غنیمت شمردی و هر چه داشتی<sup>۲۰</sup> صرف این عقد کردی. چون از دو بیست پنج و از چهل یکی بیش<sup>۲۱</sup> درین<sup>۲۲</sup> معامله صرف نمی کند، باید که تفسیر خود را بداند و استعظام آن روا ندارد<sup>۲۳</sup>.

- ۱- ك : - وجه ۲- مسکن ، در اصل فاسد است ۳- م :  
 او و خانه و مال و مسکن ۴- ك : عزوجل ۵- م ، ك : و فرمود که  
 ۶- ك : دارند ۷- م ، ك : از خطر ۸- رسم الخط اصل ، ق ، م ، ك :  
 از چهل ۹- م : نمی دهد ۱۰- م ، ك : + را ۱۱- ك :  
 تسلیم کند ۱۲- م : از حضرت عزت ۱۳- ق ، ك : هفتصد ، م : هفتاد  
 ۱۴- ك : + را ۱۵- م : دارد ۱۶- ك : بس ۱۷- م ، ك :  
 در چنین ۱۸- ك : و استعظام آن رذیله ازان وجه



وجه سیم آنکه هر چه در عالم است از مال و نعمت همه بحقیقت  
ملک حقست و هیچکس را<sup>۱</sup> با استقلال ملکی<sup>۲</sup> نیست و هر چه در دست  
بندگانست همه بوجه<sup>۳</sup> عاریت و امانت است. پس حضرت خداوندی  
مستحقان را که و کلاء حقاند به معطی می فرستد و طلب امانت میکند  
و معطی<sup>۴</sup> در اداء امانت از دو دست پنج<sup>۵</sup> || بیش تسلیم مستحق<sup>۶</sup> نمیکند،  
پس باید که شرمندگی و خجالت و تقصیر از فعل خود در خود بیابد و  
اگر نمی یابد از آنست که بحقیقت امر جاهلست.

۳۹

شرط هفتم: اخراج احب<sup>۷</sup> و اجود و اطیب است. و در حدیث  
نبوی آمده که<sup>۸</sup> ان الله طيب لا يقبل الا طيباً. رسول ﷺ فرمود که حق  
جل و علا<sup>۹</sup> پاکست، قبول نمی کند الا آنچه<sup>۱۰</sup> از عیب و شبهه و ریا پاک  
باشد. و حق جل و علا می فرماید که اَنْفِقُوا مِنْ طَيْبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ. یعنی  
از آن چیزهای پاکیزه که شما آنرا دوست میدارید در راه رضای ما از آن  
صرف کنید. و<sup>۱۱</sup> قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : وَ لَا تَقِيمُوا الصَّلَاةَ مِنْهُ كُنْفُونَ  
وَ كَسْتُمْ بِأَخْدِيهِ إِلَّا أَنْ تُعْضُوا فِيهِ. یعنی بقصد آنچه فروترین مال<sup>۱۲</sup>  
شماست در راه رضای ما صرف کردن روا مدارید و حال آنکه اگر آنرا

۱- م : و هیچکسی را ۲- م ، ك : ملک ۳- م ، ك : بر وجه

۴- م : و بعضی ۵- ق ، م ، ك : + که وکیل حق است ۶- م ، ك :

آمده است که ۷- ك : که خدای عزوجل ۸- م : مگر آنچه

۹- م ، ك : پاک باشد از عیب و ریا و شبهه ۱۰- م : - که

۱۱- م : - و ۱۲- م ، ك : مالهای

بشما دهند<sup>۱</sup> آنرا کاره باشید .

و علامت صحت ایمان محبت حق است و نشان محبت حق آنست که حق نزد مؤمن از همه<sup>۲</sup> عزیزتر باشد چنانکه رسول ﷺ فرمود که<sup>۳</sup> لِدُؤْمِنٍ أَحَدِكُمْ حَتَّى يَكُونَ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا . یعنی که<sup>۴</sup> ایمان هیچکس کامل نبود تا آنگاه که خدای<sup>۵</sup> و رسول را<sup>۶</sup> از همه دوستر ندارند<sup>۷</sup> . و علامت این معنی آنست که در وقت صدقه آنچه بهتر و گزیده تر<sup>۸</sup> باشد<sup>۹</sup> در راه<sup>۱۰</sup> خدای صرف کند . و در صفت منافقان می فرماید<sup>۱۱</sup> : وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ . فرمود که صفت منافق<sup>۱۲</sup> آنست که در وقت صدقه آنچه فروترین مالهای ایشانست آنرا در راه حق صدقه کند<sup>۱۳</sup> .

ای عزیز اگر کسی شخصی را بمهمانی برد<sup>۱۴</sup> آنچه بهترین طعامهاست<sup>۱۵</sup> در خانه<sup>۱۶</sup> ، آنرا<sup>۱۷</sup> پیش مهمان<sup>۱۸</sup> می آورد و شرم میدارد که آنچه فروترین و باز مانده ترست<sup>۱۹</sup> پیش آرد<sup>۲۰</sup> . و چون صدقه

- ۱ - ق : + شما      ۲ - م : + چیز      ۳ - م : - که  
 ۴ - م ، ك : فرمود که      ۵ - م : + تعالی      ۶ - م ، ك : و رسول خدا را  
 ۷ - ق ، م ، ك : از همه دوستر ( م ، ك : دوست تر ) دارد      ۸ - م ، ك :  
 و عزیزتر      ۹ - م ، ك : + آنرا      ۱۰ - ك : + رضای  
 ۱۱ - م : + که      ۱۲ - ق ، م : منافقان      ۱۳ - م ، ك : صدقه کند  
 ۱۴ - م ، ك : میهمانی میکند      ۱۵ - م ، ك : آنچه بهترین طعامست  
 ۱۶ - م : - در خانه      ۱۷ - ك : - در خانه آنرا      ۱۸ - ك : در پیش  
 مهمان      ۱۹ - م ، ك : که آنچه فروتر و باز پس مانده ترست  
 ۲۰ - م : نزد او آورد

می‌دهد آنچه فروتر و باز پس مانده ترست<sup>۱</sup> آنرا بمستحق<sup>۲</sup> می‌دهد که وکیل و نائب حق است و از حق شرم نمی‌دارد. چگویی ایمان چنین کس را که<sup>۳</sup> از مخلوق<sup>۴</sup> شرم می‌دارد و از خالق مخلوقات شرم نمی‌دارد و قدر مخلوقی نزد او از قدر خالق بیشترست<sup>۵</sup>؟ این چنین ایمان در آخرت هیچ دست گیرد<sup>۶</sup>؟ وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَيَالِيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ.

شرط هشتم: طلب اهل استحقاق است از اتقیا و صلاحا. بر معطی واجبست که در وقت اداء زکات جمعی از مستحقان<sup>۷</sup> طلب کند که به پنج صفت موصوف باشند: || اول تقوی، دوم علم، سیم عفت، چهارم ضرورت، پنجم قرابت.

صفت<sup>۸</sup> اول تقویست. معطی باید که حق الله را<sup>۹</sup> بمستحق<sup>۱۰</sup> تسلیم کند که پرهیزگار بود و تارکک صلات نباشد و از مباشرت بدعت و مناهای محترز باشد<sup>۱۱</sup>.

زیرا که مقصود از وجوب زکات سد<sup>۱۲</sup> فافه ارباب قلوب و تحصیل فراغت اهل الله است که مجموع اوقات خود بر مواظبت انواع طاعات

۱- ك: و باز پس مانده تر مالست ۲- م، ك: این چنین کس که  
 ۳- م، ك: از مخلوقی ۴- م، ك: بیشتر بود ۵- ك: دست نگیرد،  
 م: + قال الله تعالی ۶- ك: جمعی را از استحقاق ۷- ق: - صفت  
 ۸- ك: - را ۹- اصل، ك: بمستحق ۱۰- م، ك: محترز بود  
 ۱۱- ق: سد (بضم سین)

از اذکار و اوراد مصروف داشته‌اند و ظاهر و باطن خود را مستغرق  
 عبادات گردانیده‌اند<sup>۱</sup> و در اسباب کسب<sup>۲</sup> و تجارت و اختلاط بر خود  
 بسته، رجال لا قلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله. پس حکمت  
 ذات متعالیه آن اقتضا کرد که بجهت فراغت بال<sup>۳</sup> و بجمع هم<sup>۴</sup> این قوم،  
 بر ذمه ارباب اموال و اهل دنیا زکات<sup>۵</sup> واجب گردانید<sup>۶</sup> تا بهره‌ای از  
 حق الله<sup>۷</sup> بدین قوم رسانند تا هم ایشان از پریشانی فاقه محفوظ ماند و  
 بجمع هم<sup>۸</sup> و فراغت خاطر<sup>۹</sup> بحق مشغول گردند و اصحاب زکات در عبادات  
 این قوم شریک گردند<sup>۱۰</sup> و آثار مشارکت<sup>۱۱</sup> طاعات آن مقبولان<sup>۱۲</sup> سبب  
 نجات این قوم<sup>۱۳</sup> گردد. و ازین جهت بود که رسول<sup>۱۴</sup> گفت<sup>۱۵</sup> :  
 اطعموا طعامکم الاقرباء . یعنی طعام خود بمردم پرهیزگاران دهید<sup>۱۶</sup> .  
 زیرا که طعام دادن قوت دادوستد و هر که شخصی را طعام می‌دهد<sup>۱۷</sup>

- 
- ۱- ك: گردانیده، م: کرده باشند ۲- ق، م: و در اسباب و کسب  
 ۳- ك: - کسب و ۴- ق: - و ۵- در اصل حرف اول و دوم  
 «بجمع» تنها يك نقطه در زیر دارد و باین جهت ممکن است که «بجمع» یا «تجمع»  
 خوانده شود، م: و جمع هم، ك: و جمع هم ۶- ق: - و ۷- م، ك:  
 + را ۸- م: واجب گرداند ۹- ق، م: تا بهره از حق الله  
 ۱۰- ك: و بجمع هم فراغت خاطر ۱۱- ك: شریک شوند  
 ۱۲- ك: مشارک ۱۳- م: طاعات و عبادات مقبولات ۱۴- ك:  
 بسبب نجات آن قوم ۱۵- ق: که حضرت رسول ۱۶- م، ك:  
 فرمود که ۱۷- ك: یعنی طعام خود پرهیزگاران دهید، م: یعنی طعام  
 خود را پرهیزگاران دهید ۱۸- ق: طعامی می‌دهد، م: طعامی دهد، ك:  
 طعام دهد

چندانکه قوت آن طعام در وی است<sup>۱</sup> هر عملی که ازان شخص صادر می‌شود از طاعت و معصیت، این طعام دهنده در ثواب و عقاب آن شریکست. زیرا که طعام دهنده معاون او شده است بقوت طعام .

و در اخبار<sup>۲</sup> آمده است که موسی علیه السلام از دنیایی هیچ نداشتی<sup>۳</sup> و بنی اسرائیل هر روز<sup>۴</sup> بنوبت<sup>۵</sup> او را طعام دادندی<sup>۶</sup>. روزی موسی علیه السلام ازین حال ملول گشت، گفت: إلهي ما هذه الذبّة أدللتني بين عبادة كَ يُغدّيني هذا كَيْلَةً<sup>۷</sup> وَيُعْشِينِي<sup>۸</sup> هَذَا كَيْلَةً؟ فَأَوْحَى<sup>۹</sup> إِلَهُهُ تَعَالَى إِلَيْهِ: يَا ابْنَ عِمْرَانَ هَذَا أَفْعَلُ بِأَوْيَاسِي أَفْتَرُقُ أَرْزَاقَهُمْ عَلَيَّ أَيَدِي الْبَطَّالِينَ<sup>۱۰</sup> لِيُوجِرُوا فِيهِمْ. موسی<sup>۱۱</sup> گفت: الهی این چه خواری است که مرا خوار گردانیدی در میان بندگان<sup>۱۲</sup>، این یکی مرا چاشتی میدهد و آن دیگری مرا شام میدهد<sup>۱۳</sup>؟ حضرت<sup>۱۴</sup> حق جل و علا<sup>۱۵</sup> وحی فرمود که ای موسی<sup>۱۶</sup> ما با دوستان خود چنین<sup>۱۷</sup> میکنیم<sup>۱۸</sup>، سنت ما چنین<sup>۱۹</sup>

- ۱- م : چندانکه قوت طعام او در بدن اوست ، ك : چنانك قوت آن طعام دروست  
 ۲- ك : + است ۳- ك : از دنیا هیچ نداشتی  
 ۴- م : - هر روز ۵- ك : بنوبت هر روز یکی ۶- ك : دادی  
 ۷- ق : اذلتی ۸- م ، ك : یوما ۹- م : و ینشینی  
 ۱۰- م : ادحی (بدون فا) ۱۱- متن م : الطالبین ۱۲- م ، ك : +  
 علیه السلام ۱۳- ق ، ك : + خود ، م : که مرا در میان بندگان خود خوار گردانیدی ۱۴- ك : و آن دگر مرا شامی میدهد ، م : و آن دیگر شام می‌دهد ۱۵- م ، ك : - حضرت ۱۶- م : حق تعالی  
 ۱۷- م ، ك : که ای پسر عمران ۱۸- م ، ك : همچنین ۱۹- ك :  
 + که ۲۰- م : چنان

رفته است که روزی دوستان خود را در دست<sup>۱</sup> بطلان و غافلان دنیا<sup>۲</sup> پراکنده می‌گردانیم تا آن بطلان تیره روزگار بسبب رسانیدن روزی بدوستان ما بسعدت<sup>۳</sup> مشرف گردند .

صفت دوم علم است که<sup>۴</sup> این مستحق<sup>۳</sup> را با صلاح و تقوی علم هم باشد ، بی شك ثواب || صدقه مضاعف گردد. و مراد ازین علم، علم توحید است و معرفت حقایق آداب و اصول بنده است بجناب قرب حضرت<sup>۵</sup> صمدیت ، نه علوم رسمی<sup>۶</sup> از مجادلات و خصومات که مترسمان روزگار آنرا علم نام کرده‌اند و تحصیل آنرا<sup>۷</sup> ماده حرم و حسد و کبر و عجب گردانیده . و علامت توحید موحد آنست که در وقت اخذ عطا مشاهده الطاف و عنایت حق - در تسلط داعیه خیر بر باطن<sup>۸</sup> رساننده<sup>۹</sup> - سیر<sup>۱۰</sup> او را چنان مستغرق گرداند که اسباب و وسایط را فراموش کند، زبان<sup>۱۱</sup> وقت او<sup>۱۱</sup> همه<sup>۱۲</sup> بحمد و ثناء حق گویا<sup>۱۳</sup> گردد . و باز چون تلاطم امواج حکمت سر<sup>۱۴</sup> او را از لجه<sup>۱۴</sup> دریا و وحدت بساحل صحو و تمیز<sup>۱۴</sup> اندازد، و چون<sup>۱۵</sup> وسایط را معتبر یابد ، متقاضی<sup>۱۵</sup> مجازات زبان او را بشکر

- ۱- م : که ما روزی دوستان خود بر دست ، ك : که ما روزی دوستان خود بدست ۲- ق : و غافلان ابد دنیا ۳- ق ، م ، ك : + ابدی ۴- م ، ك : اگر ۵- ك : - حضرت ۶- م : نه علم رسمی ۷- ك : و تحصیل اثر ۸- م : در باطن ۹- ك : رساننده ۱۰- م ، ك : و زبان ۱۱- ق : - او ۱۲- در اصل «همه» بصورت «نیمه» ولی بدون دو نقطه یاء نوشته شده ۱۳- م : گویان ۱۴- م : تمیز ۱۵- م : وجود ، ك : و وجود ۱۶- م : - متقاضی

منهم مجازی که معطی است مشغول گرداند .

روایت است که (رسول ﷺ) <sup>۱</sup> از وجه صدقه چیزی نزدیک یکی از فقراء <sup>۲</sup> اهل صفه فرستاد و آن رساننده را فرمود که در حالت <sup>۳</sup> رساندن هر چه آن درویش گوید <sup>۴</sup> یادگیر . چون آن درویش عطای رسول بدید و قبول کرد ، گفت : <sup>۵</sup> الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يُؤْتِي مَن يَشَاءُ مِنْ ذَكَرِهِ وَ لَا يُضِيعُ <sup>۶</sup> مَن شَكَرَهُ اللَّهُمَّ لَوْ كُنْتُ سَائِلًا <sup>۷</sup> فَأَجْعَلْنِي مِمَّنْ لَا يَنْسَاكَ . یعنی حمد و ثنا آن خداوندی را که فراموش نمیکند آن را که بیاد او مشغولست ، و ضایع نمیگذارد <sup>۸</sup> آنرا که بشکر نعمت او قیام می نماید . خدا یا تو فراموش نمیکنی مرا <sup>۹</sup> ، پس مرا ازان بندگان مخلص گردان که ترا فراموش نمیکنند . آن شخص بیامد و رسول <sup>۱۰</sup> را ازان خبر داد <sup>۱۱</sup> . رسول ﷺ شاد شد <sup>۱۲</sup> و گفت : دانستم که او این سخن <sup>۱۳</sup> خواهد گفت . و این اشارتست به فرح روح <sup>۱۴</sup> نبوی و سرور قلب مصطفوی <sup>۱۵</sup> باطلاع بر حال مؤمنان موحد <sup>۱۶</sup> از اولیاء امت که بتصفیه سر <sup>۱۷</sup> از رؤیت شرک <sup>۱۸</sup> و سابط و

- ۱- ق : صلی الله علیه وسلم ، م : علیه الصلاة و السلام ۲- م ، ك : بنزدیک فقرا ۳- ك : گفت که در وقت ۴- ق ، م ، ك : رسانیدن ۵- م ، ك : بگوید ۶- م ، ك : رسول علیه السلام بدید قبول کرد و گفت ۷- ك : و لا یضیع (بتشدیدایه) ۸- م ، ك : اللهم انك لم تنس (م : لم تنس)؛ ۹- م : و ضایع نمی گرداند ۱۰- م : تو مرا فراموش نمیکنی ۱۱- م ، ك : + علیه السلام ۱۲- م ، ك : خبر کرد ۱۳- م ، ك : شاد گشت ۱۴- ك : این چنین سخن ۱۵- ك : - روح ۱۶- م : + علیه السلام ، ق : + صلی الله علیه وسلم ۱۷- م ، ك : بر حال موحدی ۱۸- اصل ، ق : شك

اسباب<sup>۱</sup> مبر<sup>۲</sup> آگشته اند<sup>۳</sup>، و التفات از ماسوی الله منقطع کرده اند<sup>۴</sup>، و عقد توحید او از کدورت شرک و شوایب شک صفا یافته، و روح مقدس او بولادت حقیقی از مادر طبیعت زاده، و از مضایق ظلمات آثار حوادث رسته، بر و ح<sup>۵</sup> ریاض انس پیوسته ذیك<sup>۶</sup> فضل الله یؤتیه من یشاء<sup>۷</sup>.

صفت سیم عفت است. و عقیف کسی را گویند که حال خود را<sup>۸</sup> از نظر جاهلان پوشیده دارد و هر تردامنی را بر حال خود اطلاع ندهد و پیش هر خسیس از فقر و فاقه خود شکایت نکند<sup>۹</sup> و پرده مروت از روی تحمل نکشاید<sup>۱۰</sup> چنانکه حضرت صمدیت از حال این قوم ||

۴۶

حکایت می فرماید<sup>۱۱</sup> که لِيَلْفُقَرَاءَ الَّذِينَ أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعْقُفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْتَلُونَ إِلَّا حَافًا. میفرماید که این زکاتی که در ذمه<sup>۱۲</sup> توانگران واجب گردانیده ایم<sup>۱۳</sup> حق درویشانست<sup>۱۴</sup> که ایشان نفسها خود را بجهت طاعت حق محبوس گردانیده اند و از جهت<sup>۱۵</sup> حظ<sup>۱۶</sup> نفس بر درهر خسیس نمی روند

۱- م : - و سابط و اسباب ، ك : - و اسباب ۲- م ، ك : كشته

است ۳- م : و التفات او از ماسوی الله منقطع شده ، ك : و التفات او بما

سوی الله منقطع شده ۴- م ، ك : و بروج ۵- ك : + والله ذوالفضل

العظیم ۶- م ، ك : - را ۷- ك : حکایت نکند ۸- م ، ك :

پرده تحمل از روی مروت نکشاید ۹- م : خیر میفرماید ۱۰- ك :

بر ذمه ۱۱- م : گردانیدیم ۱۲- ك : درویشانست

۱۳- م ، ك : و بجهت



و آب روی خویش<sup>۱</sup> پیش هر نااهلی<sup>۲</sup> نمی ریزند و چنان فقر و فاقه<sup>۳</sup> و احتیاج خود را<sup>۴</sup> پوشیده میدارند که<sup>۵</sup> نادانان جاهل ایشانرا توانگر تصور میکنند. يك درم در حق این طایفه صرف کردن فاضلتر از انك صد هزار درام<sup>۶</sup> بگدایان بی‌دیانت دهند.<sup>۷</sup>

صفت چهارم اهل اضطرارند که بواسطه<sup>۸</sup> (تصاریف<sup>۹</sup>) روزگار و صولت امراض و اسقام و کثرت عیال<sup>۱۰</sup> و عدم قدرت بر اسباب (و ضیق<sup>۱۱</sup>) معیشت مضطرب گشته<sup>۱۲</sup>. و<sup>۱۳</sup> بر حاکم و ارباب اموال واجبست که<sup>۱۴</sup> هر سال مقدار حاجت از حق الله بدیشان رسانند<sup>۱۵</sup>. در خبرست که كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُعْطِي الْعَطَاءَ عَلَى قَدْرِ الْغَيْلَةِ. یعنی رسول خدا بود که<sup>۱۶</sup> هر که را از وجه زکات چیزی دادی بر قدر مؤنت و عیال<sup>۱۷</sup> او دادی.

صفت پنجم قربانست. معطی باید که در وقت اداء زکات اقرب و احق<sup>۱۸</sup> را رعایت کند. چه اگر<sup>۱۹</sup> در قربان او<sup>۲۰</sup> یا همسایگی او مستحق<sup>۲۱</sup>

- ۱- م : و آب روی خود ۲- م ، ك : هر نااهل ۳- م :-  
 ۴- ك :- را ۵- م : تا ۶- ق ، م ، ك : درم ، م :  
 + که ۷- م : صدقه کند، ك : صدقه کردن ۸- در اصل بجای «تصاریف»،  
 خارج از متن نوشته شده : ظ : شدت ۹- م :- و ۱۰- اصل، ق :-  
 وضیق ۱۱- م ، ك : مضطرب گشته اند ۱۲- ق ، م ، ك :- و  
 ۱۳- ك : + در ۱۴- ك : بر ایشان برساند ۱۵- احیا : علی مقدار  
 ۱۶- م ، ك :- بود که ۱۷- م : عیال و مؤنت ۱۸- ك : چه اگر چه  
 ۱۹- م ، ك :- او ۲۰- م : مستحق

باشد که بدین صفات موصوف باشد ویرا بر دیگران تقدیم کند . زیرا که درین معنی بسبب<sup>۱</sup> صلۀ رحم و اداء حقوق جوار، ثواب (صدقه) مضاعف میکنند.<sup>۲</sup> و<sup>۳</sup> اگر معطی بمساعدت سعادت دینی مستحق<sup>۴</sup> یابد که آن صفات<sup>۵</sup> مذکوره در وی جمع<sup>۶</sup> بود هر چه بدو تسلیم کند آن<sup>۷</sup>، غنیمت بی نهایت و ذخیره<sup>۸</sup> بی غایت است که در دار آخرت وسیله<sup>۹</sup> ملک ابدی و پادشاهی<sup>۱۰</sup> دولت<sup>۱۱</sup> سرمدی او<sup>۱۲</sup> خواهد شد<sup>۱۳</sup>. چه<sup>۱۴</sup> برکات هم ارباب قلوب و اهل صلاح را در تحصیل سعادت دنیوی و اخروی اثری عظیم<sup>۱۵</sup> است .

نقلست که در زمان شیخ جنید قدس سره<sup>۱۶</sup> عزیزى بود که صدقه بغیر از<sup>۱۷</sup> اهل تصوف و کسانی که بتقوی و صلاح معروف بودند بکسی دیگر ندادی . ویرا<sup>۱۸</sup> پرسیدند که سبب چیست که این طایفه را به احسان مخصوص میگردانی و دیگرانرا محروم می مانی ؟ گفت : این، قومى اند که بجز حق هیچ مقصودی<sup>۱۹</sup> ندارند و همت خود را بغیر از رضای حضرت<sup>۲۰</sup> حق مصروف نمیگردانند و بسبب<sup>۲۱</sup> || فاقه خاطر هاء ایشان

۴۳

- ۱- ق : نسبت ، ك : سبب      ۲- ق ، م : مضاعف میگردد ، ق : مضاعف میگردد      ۳- م : - و      ۴- م ، ك : مستحقى  
 ۵- م : که این صفات ، ك : که بدین صفات      ۶- ك : - جمع  
 ۷- م : - آن ، ك : از      ۸- م ، ك : - دولت      ۹- ق : + کرده  
 ۱۰- م : خواهد بود      ۱۱- ك : - چه      ۱۲- ك : اثر عظیم  
 ۱۳- ك : قدس الله سره      ۱۴- ك : - از      ۱۵- م ، ك : از  
 ۱۶- م : این قوم اند که بجز حق هیچ مقصود      ۱۷- م ، ك : - حضرت

پریشان میشود<sup>۱</sup>، پس خاطر یکی از ایشان ( بسدّ فاقه ) جمع کردن<sup>۲</sup> تابعق مشغول گردد فاضلتر از آنکه هزار دینار بدیگران تصدّق کردن<sup>۳</sup>. این سخن بشیخ رسانیدند عجب داشت و گفت این ولی<sup>۴</sup> از اولیاء حق است .

### قسم سیوم

در آداب و حقایق صوم و ذکر احادیثی<sup>۵</sup>

که متعلق است بمعانی<sup>۶</sup> آن

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ<sup>۷</sup> قَالَ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : إِذَا دَخَلَ<sup>۸</sup> رَمَضَانَ فَتَحَتْ<sup>۹</sup> أَبْوَابُ الْجَنَّةِ وَغُلِقَتْ<sup>۱۰</sup> أَبْوَابُ النَّارِ وَصَفَّتْ<sup>۱۱</sup> مَرَدَّةُ<sup>۱۲</sup> الشَّيَاطِينِ . ابوهریره<sup>۱۳</sup> روایت کرد<sup>۱۴</sup> که رسول ﷺ فرمود که چون ماه رمضان درآید ، درهای بهشت گشاده گردد<sup>۱۵</sup> و دره‌ها دوزخ بسته گردد<sup>۱۶</sup> و قدمه‌ها دیوان بند کرده شود .

۱- م ، ك : پریشان می‌کردد ۲- م ، ك : جمع گردانیدن

۳- م ، ك : صدقه دهند ۴- م ، ك : این سخن ولی ۵- ق : و

ذکر احادیث ۶- م ، ك : + و اسرار ۷- ق : - رضی ...

۸- مسلم : جاء ۹- اصل ، ق : فتحت ( بتخفیف حرف دوم )

۱۰- اصل ، ق : صفت ( بتخفیف فا ) ۱۱- مسلم : - مرده

۱۲- م ، ك : + وضع ۱۳- م : روایت میکند ۱۴- م ، ك : گشاده

شود ۱۵- م : بسته شود

ای عزیز هر کسی را میدانی است و میدانی که محل<sup>۱</sup> جولان (و)<sup>۱</sup> تردد<sup>۲</sup> شیطانست<sup>۳</sup> در وجود آدمی، شهواتست. و قوت شهوات شکسته نمی شود مگر<sup>۴</sup> بصورت گرسنگی، و مجاری میدان شیطان<sup>۵</sup> مسدود نمی گردد<sup>۶</sup> مگر بر ریاضت صوم. پس<sup>۷</sup> طالب سعادت دینی (تا<sup>۸</sup>) میدان صدر<sup>۹</sup> را که محل<sup>۱۰</sup> خواطر ملکی والهامات ربانی است از ظلمات و ساوس شیطانی و نجاسات شهوات نفسانی بتصفیل ظمأ<sup>۱۱</sup> هواجر و سهر<sup>۱۲</sup> دیاجر پاک و صافی نکرداند، قابل تجلی<sup>۱۳</sup> اسرار جناب حضرت صمدیت نکردد. و آنک<sup>۱۴</sup> حضرت رسالت<sup>۱۵</sup> فرموده باشد که<sup>۱۶</sup> كَوْلَا أَنْ الشَّيَاطِينَ يَحْمُونَ<sup>۱۷</sup> عَلَيَّ قُلُوبَ بَنِي آدَمَ كَتَنظُرُوا إِلَيَّ مَلَكُوتِ السَّمَاءِ، اشارت بدین معنی است. یعنی اگر نه آن بودی که دیوان گمراه کننده مستولی گشته اند بر دلها<sup>۱۸</sup> فرزند آدم<sup>۱۹</sup>، اسرار ملکوت آسمانرا<sup>۲۰</sup> مشاهده کردند.

و خاصیت روزه آنست که راه شیاطین که موافق این سعادتست<sup>۲۱</sup>

۱- اصل، ق، ک، : - و ۲- م : محل تردد و جولان

۳- م، ک : شیاطین است ۴- م : الا ۵- م، ک : شیاطین

۶- م : نمی شود ۷- م : + تا، ک : + با ۸- «تا» در این محل

تنها در ق هست ۹- ک : صور ۱۰- اصل، ق، م، ک : ظمأ (= ظمأ)

۱۱- اصل : سهر (بفتح سین و سکون ها) ۱۲- م، ک : + علیه السلام

۱۳- ق، م، ک : فرموده ۱۴- م : لیحومون ۱۵- م : فرزندان

آدم، ک : فرزندان بنی آدم ۱۶- ک : اسرار ملکوت را ۱۷- م، ک :

بر بنده می‌بندد، و افعی نفس امّاره را که دشمن دینست بمضربۀ جوع و عطش سرکوفته میدارد، و قوای غضبی و شهوانی را که غولانِ ناخر عقلند<sup>۱</sup> بقوت ریاضت مقهور می‌گرداند، و آیینۀ دل را<sup>۲</sup> بصفای<sup>۳</sup> مجاهده مستعدّ قبول واردات غیبی میگرداند<sup>۴</sup>. و بدین<sup>۵</sup> جهتست که حق تعالی<sup>۶</sup> این رکن را از جمیع ارکان اسلام بشرف اختصاص مخصوص گردانیده<sup>۷</sup> و بر وفاء حقوق آن ثواب بی‌نهایت وعده فرموده<sup>۸</sup> چنانکه در اخبار<sup>۹</sup> واردست :

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ<sup>۱۰</sup> قَالَ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى : كُلُّ حَسَنَةٍ بَعَثْتَنِي بِعَشْرٍ<sup>۱۱</sup> أَمْثَالِهَا إِلَيَّ سَبْعِمِائَةٍ ضِعْفٍ إِلَّا الصَّيَامَ<sup>۱۲</sup> فَإِنَّهُ لِي وَأَنَا أَجْرِي بِهِ . حضرت<sup>۱۳</sup> حق جل و علا میفرماید :<sup>۱۴</sup> ||  
هر نیکی که از بنده ما صادر میشود<sup>۱۵</sup> یکی را ده عوض خواهیم داد، و بعضی را<sup>۱۶</sup> بحسب نیّت و اخلاص و اصابت محلّ استحقاق یکی را هفتصد<sup>۱۷</sup>

۱- ق : که غولانِ داخل نور عقلند ، م ، ک : که غولانِ نور عقلند

۲- ق ، م ، ک : - را ۳- م ، ک : بواسطه صفای ۴- م ، ک :

میگردد ۵- ق : و ازین ۶- م ، ک : که حق جل و علا

۷- م ، ک : مخصوص گردانید ۸- ق ، م ، ک : وعده فرمود

۹- م ، ک : + قدسی ۱۰- م ، ک : + رضع ۱۱- اصل ، ق :

بعشرة ( بسکون شین ) ، قیاساً : بعشر ( بفتح شین ) ۱۲- در اصل «الصيام»

مرفوع است ۱۳- م ، ک : - حضرت ۱۴- م : میفرماید که ، ک :

فرمود که ۱۵- م ، ک : از بنده صادر می‌شود ۱۶- م ، ک : - را

۱۷- ق ، م ، ک : هفتصد

عوض خواهیم داد مگر روزه دار را که<sup>۱</sup> خاصه حضرت ماست و جزای بی‌منتهای روزه دار را نامتناهی خواهیم داد<sup>۲</sup>.

و<sup>۳</sup> قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَخَلُوفُ فَمِّ الصَّائِمِ أَطْيَبُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ رِيحِ الْمِسْكِ . فرمود که هر اینه بوی دهان روزه‌دار نزد حضرت صمدیت خوش بوی ترست از بوی مشک<sup>۴</sup>.

ای عزیز بدان که حق جل و علا با کمال حکمت دو نوع ادراک در وجود انسان تعبیه فرموده است :

یک نوع را ادراک صوری خوانند<sup>۵</sup> چون قوت سمع و بصر و شمس و لمس و ذوق<sup>۶</sup>. و این نوع<sup>۷</sup> ادراک ثمره لطایف عناصرست .  
نوع<sup>۸</sup> دوم ادراک معنویست چون قوای عقلی و قلبی<sup>۹</sup> و سرتی و روحی و حقی که آن<sup>۱۰</sup> نتیجه آثار حقایق قدرت قادرست . و هر قوتی را<sup>۱۱</sup> ازین قوی<sup>۱۲</sup> بحسب خاصیت وجود او از مشاهده مدركات خود لذتی

۱- متن ق ، م : مگر روزه که ، ك : مگر روزه را که

۲- ق : جزای بی‌منتهای روزه را دیدار نامتناهی خواهیم داد ، م ، ك : جزای بی‌منتهای روزه دار را ( ك : - را ) بذات نامتناهی خود خواهیم فرمود

۳- ك : - و ۴- م : خوش بوی تر از بوی مشک است ، ك : بهتر از بوی

مشك است ۵- ق : يك نوع ادراک را ادراک صوری خوانند ، م ، ك : يك

نوع را ادراک صوری خوانند ۶- م ، ك : و ذوق و لمس ۷- ك : و

این ادراک ۸- ق : - نوع ۹- م ، ك : چون قوای قلبی و عقلی

۱۰- م ، ك : و آن ۱۱- م : و هر قدرتی را

و المی است . و در حدیث نبوی آمده است که مَا مَثَلُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا كَمَا يَغْمِسُ أَحَدُكُمْ إصْبَعَهُ فِي الْيَمِّ فَلْيَنْظُرْ بِمِمَّ يَرْجِعُ .  
 یعنی نسبت عالم صوری با عالم معنوی<sup>۲</sup> همچنانست که یکی از شما انگشت  
 در دریا زند . پس به بین<sup>۳</sup> که ازان دریا چه آب بانگشت او بازمی آید<sup>۴</sup> .  
 پس چنانکه مضیق عالم صوری را با سعت<sup>۵</sup> عالم معنوی<sup>۶</sup> نسبتی نیست ،  
 همچنین<sup>۷</sup> آثار لذات و آلام مدرکات این عالم را با آثار لذات و آلام آن  
 عالم هیچ نسبت<sup>۸</sup> نیست . ولذات و الم<sup>۹</sup> باصره بحسب مشاهده کمال حسن  
 و قبح صور و الوانست<sup>۱۰</sup> ، ولذات و الم قوت<sup>۱۱</sup> سامعه بحسب حسن<sup>۱۲</sup> و  
 قبح اصواتست<sup>۱۳</sup> ، ولذات و الم قوت<sup>۱۴</sup> شامه بحسب خوشی و ناخوشی  
 روایحست<sup>۱۵</sup> ، ولذات و آلام<sup>۱۶</sup> قوای معنوی را همچنین میدان که  
 باضعاف [و] آثار آنست<sup>۱۷</sup> . و چون قلب و سیر<sup>۱۸</sup> و روح که قوای معنوی اند  
 هر یکی<sup>۱۹</sup> سرّی اند<sup>۲۰</sup> از اسرار ذات متعالیه جلّت عظمته ، پس

۱- م ، ك : فانظر ۲- م ، ك : با سعت عالم معنوی

۳- م : - پس به بین ۴- م ، ك : که ازان دریاچه مقدار آب بانگشت او

برمی آید ۵- م : - سعت ۶- ك : عالم معنی ۷- م ، ك :

همچنان ۸- ك : هیچ نسبتی ۹- م ، ك : + قوت ۱۰- ق :

حسن و قبح مبصرانست ۱۱- ق : - قوت ۱۲- ق : بحسب کمال حسن

۱۳- م ، ك : - است ۱۴- ق : - قوت ۱۵- م ، ك : - است

۱۶- م : ولذات و الم ، ك : ولذات و آلام ۱۷- ق : همچنین میدان

باضعاف و آثار آنست ، م : همچنین میدان تا اضعاف آثار ، ك : همچنین میدان

باضعاف آثار ۱۸- م ، ك : هر يك ۱۹- ق : سراند (بتشديد راء)

هرچه از مدرکات معنوی مقبول آن حضرت آمد شهود آن سبب لذات (این<sup>۱</sup>) قوی گشت<sup>۲</sup> و هرچه<sup>۳</sup> مردود حضرت صمدیت گشت<sup>۴</sup> سبب تالم و عذاب ایشان آمد. و چون صفات صایم در بوته مجاهده بتصفیه صوم مصفی<sup>۱</sup> گردد<sup>۵</sup>، [ و ] تنزه بانقطاع<sup>۶</sup> از لوث لذات سر<sup>۷</sup> سایر را<sup>۸</sup> از خبیث<sup>۹</sup> شهوات مطهر می گرداند، و آتش امساک کدورت عود وجود را<sup>۹</sup> در مجمر ریاضت می سوزد، و فوایح عطر قَخَلَقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ که سر<sup>۱۰</sup> مراد حضرت موجودیت<sup>۱۱</sup> است || از ایجاد موجودات، بجناب عز<sup>۱۲</sup> کبریایی واصل می گردد.

۴۵

و خلاصه این جمله، چنانچه<sup>۱۱</sup> بفهم هر کس رسد، آنست که بدانی که<sup>۱۲</sup> آثار طاعات را عطریست که رایحه آن عطر<sup>۱۳</sup> مرغوب ملائکه کرام است. و هرچه مرغوب مقرر<sup>۱۴</sup> بانست، مقبول آنحضرت است. و آثار معاصی را نتنیست که از گند آن<sup>۱۵</sup> وجود ملائکه<sup>۱۶</sup> متنفر می گردد<sup>۱۷</sup>. و هر طاعتی که آثار صفای آن در باطن مطیع قوی تر، فوایح عطر آن

۱- اصل، ق: - این ۲- م: سبب این لذت قوی گشت

۳- ك: + مقبول نیامد ۴- ك: + و ۵- م، ك: مصفی میگردد

۶- م، ك: و تنزه انقطاع ۷- م: سر سایر را ۸- م، ك: از

خیانت ۹- ق، م، ك: عود وجود مؤمن را ۱۰- اصل: موحدیت،

ق: موجودیت ۱۱- ك: چنانکه ۱۲- م، ك: که بداند که

۱۳- م: که از رایحه گند آن، ك: که از رایحه آن ۱۴- م: وجود

ملائك ۱۵- ك: متنفر می شود



بطبقهٔ اعلا از ملائکه<sup>۱</sup> مقرب<sup>۲</sup> که حاجبان حضرت جلال اند نزدیکتر .  
 و چون هیچ نوع از عبادات را در تنویر و تصفیهٔ باطن عابدان<sup>۳</sup>  
 آن اثر نیست که صوم را، چه اثر این عبادت آینهٔ قلب عابد را از  
 زنگار شهوات خلاص میدهد<sup>۴</sup> و سر<sup>۵</sup> او را از رؤیت وسایط اسباب و  
 تکلیف<sup>۶</sup> بازمی‌رهند و اتصاف او بصفت<sup>۷</sup> صمدیت حقیقت صایم را بیساط  
 قرب و مقعد صدق می‌رساند<sup>۸</sup>، پس بحقیقت تعبیق<sup>۹</sup> همت<sup>۱۰</sup> و استعداد<sup>۱۱</sup>  
 صایم که عبارت از ان بوی دهن اوست بحضرت صمدیت بهتر از بوی  
 مشک باشد . و بدین سبب است که حضرت پروردگار<sup>۱۲</sup> جمال حقیقت  
 صایم را در معرض مباهات بر ملائکهٔ عالم علوی جلوه می‌فرماید :

عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ<sup>۱</sup> رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ  
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَبَاهِي الْمَلَائِكَةَ<sup>۲</sup> بِالشَّابِّ  
 الْعَابِدِ . وَ فِي رِوَايَةٍ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى : يَا مَلَائِكَتِي انظُرُوا<sup>۳</sup>  
 إِلَيَّ عِبْدِي اجْتَلَيْتُهُ فِي الدُّنْيَا بِالطَّعَامِ وَالشَّرَابِ وَالشَّهَوَاتِ فَتَرَكَ

۱- م : ملائک ۲- م ، ک : باطن عابد ۳- در بالای دو حرف

آخر « میدهد » ناسخ قی بعد از نوشتن آن « ند » افزود ۴- م ، ک :  
 وسایط و تکالیف اسباب ۵- ق : + حضرت ۶- م : می‌نشانند

۷- ک : بعشق ۸- م : - و ۹- از « بیساط قرب » تا « استعداد »  
 در ک مهان « جمال حقیقت صایم را » و « در معرض » در چند سطر بعد قرار گرفته

۱۰- م ، ک : حضرت پروردگاری ۱۱- م : - بن مالک ۱۲- احیاء  
 م ، ک : بیاهی ملائکه ۱۳- احیاء : + یا ملائکتی

شَهْوَقَهُ وَطَعَامَهُ وَشَرَابَهُ وَ لَذَّةَهُ مِنْ أَجْلِي. انس مالك روایت كند<sup>۲</sup> كه رسول ﷺ فرمود كه حق جل و علا مباحات ميكند با ملايكه بجواني<sup>۴</sup> كه بعبادت مشغولست<sup>۵</sup>. و در روایتی ديگر<sup>۶</sup> حق تعالى<sup>۷</sup> بملايكه<sup>۸</sup> خطاب مي فرمايد كه<sup>۹</sup> ای فرشتگان نظر فرمايد<sup>۱۰</sup> به بنده من كه او را در دنيا بخوردن و آشامیدن مبتلا گردانيدم<sup>۱۱</sup> و انواع شهوات بر وی مسلط گردانيدم<sup>۱۲</sup>، پس او بجهت رضای ما ترك آرزوهای خود کرده<sup>۱۳</sup> و خوردن و آشامیدن و لذت نفس را گذاشته<sup>۱۴</sup> و مطيع فرمان ما رفته<sup>۱۵</sup>.

عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : « مَا مِنْ عَبْدٍ يَصُومُ يَوْمًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِذْ بَاعَدَ<sup>۱۶</sup> اللَّهُ بَيْنَكَ الْيَوْمِ وَجْهَهُ عَنِ النَّارِ سَبْعِينَ خَرِيفًا » .

ابوسعید خدری<sup>۱۷</sup> روایت کرد كه<sup>۱۸</sup> رسول ﷺ فرمود كه نيست هيچ بنده كه<sup>۱۹</sup> يك روز از<sup>۲۰</sup> برای خدای عز و جل<sup>۲۱</sup> روزه دارد، ||

- ۱- م : - من ۲- ك : + رضع ، م : انس رضی الله عنه  
 ۳- ق ، م ، ك : روایت كرد ۴- م : با جوانی ۵- م ، ك : بعبادت او مشغول باشد ۶- ق ، م ، ك : و در روایت ديگر ۷- م ، ك : حق جلا و علا ۸- م : با ملايكه ۹- ك : خطاب كرد كه ۱۰- ق ، م ، ك : ای فرشتگان من نظر كنيد ۱۱- م : مبتلا گردانيدم ۱۲- م : ملسط كردم ، ك : ملسط کرده ام ۱۳- م ، ك : + است ۱۴- ك : + است ۱۵- نسخه بدل اصل ، م : و مطيع فرمان ما كشته ك : - و مطيع ... ۱۶- ق : بعد ۱۷- م ، ك : + رضع ۱۸- م : روایت كند كه ۱۹- ق ، ك : هيچ بنده ای كه ۲۰- م ، ك : - از

مکرکه<sup>۱</sup> حق جل و علا او را بدین<sup>۲</sup> يك روز هفتاد ساله راه از دوزخ دورگرداند .

و<sup>۳</sup> عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ<sup>۴</sup> قَالَ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : مَنْ صَامَ رَمَضَانَ ثُمَّ أَتْبَعَهُ بِسِتِّ<sup>۵</sup> مِنْ شَوَّالٍ<sup>۶</sup> كَانَ كَصِيَامِ الدَّهْرِ<sup>۷</sup> . ابویوب انصاری<sup>۸</sup> روایت کرد که رسول ﷺ فرمود که هر که ماه رمضان روزه دارد پس شش روز از شوال<sup>۹</sup> در پی آن<sup>۱۰</sup> بدارد، همچنان بود که همه سال روزه داشته بود<sup>۱۱</sup> .

و<sup>۱۲</sup> عَنْ أَبِي قَتَادَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ<sup>۱۳</sup> قَالَ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : صَوْمُ يَوْمِ عَاشُورَاءَ يُكَفِّرُ السَّنَةَ الْمَاضِيَةَ وَصَوْمُ يَوْمِ عَرَفَةَ يُكَفِّرُ السَّنَتَيْنِ<sup>۱۴</sup> الْمَاضِيَةَ وَالْمُسْتَقْبَلَةَ<sup>۱۵</sup> . ابوقتاده روایت کرد که<sup>۱۶</sup> رسول ﷺ فرمود که روزه روز عاشورا گناه سال گذشته را<sup>۱۷</sup> پاک می گرداند<sup>۱۸</sup> و روزه روز<sup>۱۹</sup> عرفه گناه دو ساله را<sup>۲۰</sup> پاک می گرداند :

۱- م : - ، كه ، ك : - مکرکه ۲- م ، ك : بدان

۳- ق ، م ، ك : - و ۴- ق : - رضی ... ۵- صحیح مسلم : ستا

( بنشدند تاء ) ۶- ك : من الشوال ۷- ك : كصائم الدهر

۸- م : ابویوب الانصاری ۹- ك : روزه بدارد ۱۰- م : از پی آن

۱۱- م ، ك : روزه داشته باشد ۱۲- ق ، م ، ك : - و

۱۳- ق : - رضی ... ۱۴- ك : السنین ۱۵- د الماضيه ، و

د المستقبله ، هر دو در اصل مكسور است ۱۶- ك : گفت که

۱۷- م : - را ۱۸- ك : روزه روز عاشورا كفارت می شود گناهان يكسال را

۱۹- ق : - روز ۲۰- م ، ك : - را

سال گذشته و سال آینده .

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : يُعْرَضُ الْأَعْمَالُ عَلَى اللَّهِ يَوْمَ الْإِثْنَيْنِ وَ يَوْمَ الْخَمِيسِ وَ أَحَبُّ أَنْ يُعْرَضَ عَمَلِي وَ أَنَا صَائِمٌ . ابوهریره روایت کرد که رسول ﷺ فرمود که عرضه کرده می شود عملهای بندگان را بحضور صمدیت در روز دوشنبه و در روز پنجشنبه ، و من میخواهم که در آن روز که عمل عرضه کرده شود روز دوازدهم باشم .

وَ عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : مَنْ كَفَرَ بِدَعْوَةِ الْقَوْلِ الزُّورِ وَ الْعَمَلِ بِهِ فَلَيْسَ إِلَيْهِ حَاجَةٌ فِي أَنْ يَدَعَ طَعَامَهُ وَ شَرَابَهُ . قول زور سخن دروغ<sup>۱۱</sup> و باطل<sup>۱۲</sup> را گویند که قایل را بمعصیت کشد . سهل<sup>۱۳</sup> بن سعد<sup>۱۴</sup> روایت کرد که رسول ﷺ فرمود که هر که ترك نکند سخن دروغ و غیبت و بهتان را ، خدای تعالی<sup>۱۵</sup> حاجت ندارد بر روز<sup>۱۶</sup> و گذاشتن طعام و شراب وی .

- ۱- م ، ك : و عن ۲- ق : - رضی ... ۳- م ، ك : تعرض  
 ۴- ك : + رضع ۵- م ، ق : عرض کرده می شود ۶- م ، ك : -  
 در روز ۷- م : و من دوست میدارم که ۸- ق : عرض کرده شود ، م :  
 عرض کرده می شود من ۹- ك : من بی روزه نباشم ۱۰- اصل :  
 سهل بن سعید ۱۱- ك : سخن بدروغ ۱۲- م : - و باطل  
 ۱۳- م ، ك : و سهل ۱۴- اصل : سهل بن سعید ، م : سهل بن عبدالله  
 رضی الله عنه ، ك : + انصاری رضع ۱۵- م ، ك : خدای عزوجل  
 ۱۶- م ، ك : بروزه وی

وَأَنَّ زَيْدَ بْنَ خَالِدٍ الْجَهَنِّيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ، قَالَ رَسُولُ  
اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَنْ فَطَرَ صَائِمًا فَلَهُ مِثْلُ أَجْرِهِ، غَيْرَ  
أَنَّهُ لَا يَنْقُصُ مِنْ أَجْرِ الصَّائِمِ.<sup>۳</sup> زيد بن خالد<sup>۴</sup> روایت کرد که رسول ﷺ

فرمود که هر که روزه داری را طعام دهد در وقت افطار<sup>۵</sup>، او همچندان  
ثواب دارد که آن روزه دار<sup>۶</sup>، بی آنکه از ثواب روزه دار چیزی کم شود.

عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ

صَلَّمَ: خَمْسٌ يَفْطَرْنَ<sup>۷</sup> الصَّائِمَ: التَّعَذُّبُ<sup>۸</sup> وَالْغَيْبَةُ وَالنَّمِيمَةُ وَ

الْيَمِينُ التَّاذِبُ<sup>۹</sup> وَالشَّظْرُ بِشَهْوَةٍ. انس مالک<sup>۱۰</sup> رضی الله عنه<sup>۱۱</sup> روایت

کرد که رسول ﷺ فرمود که پنج چیز روزه را باطل می کند<sup>۱۲</sup>: دروغ

و غیبت و سخن چینی و سوگند دروغ و نظر بنا محرم.

و طایر همت مفتی بدین درجه نمی رسد و (حکم<sup>۱۳</sup>) فقیه جز

در ولایت عموم که ادنی درجاتست نفوذ ندارد. و این معانی<sup>۱۴</sup> وقتی

دریابی که بدانی که صوم را سه درجه است:

۱- م: - و ۲- م: غیران ۳- م: من اجر صائم شيء، ك

نیز: + شیئا ۴- م، ك: + رضع ۵- م، ك: در وقت افطار

طعام دهد ۶- م، ك: او را همچندان ثواب بود که روزه دار را

۷- ك: و عن ۸- ك، مصباح الهدایه: يفطرن (بتحذف طا از باب افعال)

۹- احیا، مصباح الهدایه: الكاذبة ۱۰- م، ك: انس بن مالك

۱۱- ق: - رضی ... ۱۲- متن اصل: میگرداند، ك: كند ( - می )

۱۳- اصل، ق: - حکم ۱۴- ك: و این معنی

اول<sup>۱</sup> مرتبه عامه خلق است. و درین مرتبه صحت صوم مشروط است بنگاه داشت<sup>۲</sup> بطن و فرج<sup>۳</sup> از خوردن و آشامیدن و شهوت راندن از وقت طلوع صبح تا غروب آفتاب. و این ادنی مرتبه است<sup>۴</sup> و نفوذ احکام فقیه و مفتی درین مرتبه بیش نیست.

درجه دوم مرتبه اتقیا و صلحا و ابرار است. و صحت صوم درین مرتبه مشروط است بنگاه داشتن چشم و گوش و زبان و دست و پای و شکم و فرج<sup>۵</sup>. و دست و پای تابع چشم و گوش و زبانست. هر که چشم را از دیدن ناشایست و گوش را از شنیدن نابایست و زبان را از گفتن دروغ و غیبت باز دارد، از دست و پای او هم<sup>۶</sup> خلاف شرع صادر نشود. و تیزترین بریدی<sup>۷</sup> شیطانرا در وجود آدمی<sup>۸</sup> چشم است. زیرا که حواس<sup>۹</sup> دیگر در محل<sup>۱۰</sup> خود ساکن اند و تا چیزی بدیشان نمی رسد، با استدراک آن مشغول نمی تواند شد<sup>۱۱</sup>. ولی چشم حاسه است که ابتلا و آتام از دور<sup>۱۲</sup> صید می کند و بجهت این بود که رسول ﷺ فرمود که  
النَّظَرُ سَهْمٌ مَسْمُومٌ مِنْ سَهَامِ إِبْلِيسَ فَمَنْ قَرَرَهَا خَوْفًا مِنَ اللَّهِ آتَاهُ<sup>۱۳</sup>

۱- م ، ك : درجه اول ۲- ق : بنگاشتن ، م ، ك : بنگاه داشتن

۳- م ، ك : و این ادنی مراتبست ۴- م : - و ۵- ك : باز دارد

تا از ۶- ق : برید ، ك : مریدی ، م : و تیز تر بریدی

۷- م ، ك : انسان ۸- ق : نمیتوان شد ، م ، ك : نمی تواند شد

۹- م : حاسه است که ۱۰- م ، ك : + و نزدیک ۱۱- هر چهار نسخه :

اتاه ، متن مطابق احیا است

اللَّهُ إِيمَانًا يَجِدُ حَلَاوَتَهُ فِي قَلْبِهِ . فرمود خواجه عليه السلام که نظر کردن بنامحرم تیريست<sup>۱</sup> زهر آلود از تیرهاء شيطان<sup>۲</sup> . هر که نظر<sup>۳</sup> از نامحرم نگاه دارد از خوف حق جل<sup>۴</sup> وعلا ، خدای<sup>۵</sup> او را علمی بخشند<sup>۶</sup> که لذت ثمره<sup>۷</sup> صفای آن<sup>۸</sup> در دل خود بیابد .

و دون آن زبانست که آن عاصی ترین عضو است بر عامه خلق . و نگاه داشت<sup>۹</sup> زبان<sup>۱۰</sup> از دروغ و غیبت و نمیمه و فحش و خصومت و هذیان از آداب اهل صلاح و ارباب قلوبست . روایتست<sup>۱۱</sup> از ابن عمر رضی الله عنه<sup>۱۲</sup> که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که مَنْ كَفَّ لِسَانَهُ سَتَرَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ وَمَنْ مَلَأَ غَضَبَهُ وَفَاهَهُ ۥ ۥ اللَّهُ عَذَابُهُ . یعنی هر که باز دارد زبان خود را از گفتن ناشایست و نابایست ، حق جل<sup>۱۳</sup> وعلا از زشتیها<sup>۱۴</sup> او را<sup>۱۵</sup> در دنیا و آخرت پوشیده دارد . و هر که خشم خود را فروخورد<sup>۱۶</sup> ، خدای عز و جل<sup>۱۷</sup> او را از عذاب خود ایمن گرداند .

عَنْ مَعَاذِ بْنِ جَبَلٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ<sup>۱۸</sup> قَالَ ، قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ

- ۱- م ، ك : فرمود که نظر تیريست ۲- ك : شیطانی  
 ۳- م : + را ۴- ق : + تعالی ، م ، ك : - خدای ۵- ك : باشد  
 ۶- م : که لذت و ثمره آن ۷- ق ، م ، ك : و نگاه داشتن  
 ۸- ك : + را ۹- ك : و روایتست ۱۰- م : عنهما ، ق : -  
 رضی ... ۱۱- م : + تعالی ۱۲- ق : زشتیهای  
 ۱۳- م ، ك : حق جل وعلا زشتیهای او را ۱۴- م : و هر که فروخورد  
 خشم خود را ۱۵- ك : و عن ۱۶- ق : - رضی ...

أَخْبِرْنِي بِعَمَلٍ يَدْخِلُنِي الْجَنَّةَ وَيَبَاعِدُنِي مِنَ النَّارِ . فَذَكَرَ رَسُولُ  
 اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَضَائِلَ الْأَعْمَالِ كُلَّهَا . ثُمَّ قَالَ : أَلَا  
 أَدُلُّكُمْ بِمِلَاكِ ذِيكَ كُلِّهِ؟ قُلْتُ : بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ . فَأَخَذَ بِلِسَانِهِ  
 وَ قَالَ : كَفَّ عَلَيْكَ هَذَا . قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ وَإِنَّا لَمُوْأَخِدُونَ<sup>۱</sup>  
 بِمَا نَتَتَلَّمُ بِهِ؟ قَالَ : فَكَلِمَتِكَ<sup>۲</sup> أُمِّكَ يَا مُعَاذُ وَ هَلْ يَكْبُ النَّاسُ فِي  
 النَّارِ عَلَى مَنَاحِرِهِمْ إِلَّا حَصَائِدُ أَلْسِنَتِهِمْ . معاذ بن جبل<sup>۳</sup> روایت کرد<sup>۴</sup>  
 که<sup>۵</sup> از حضرت رسالت<sup>۶</sup> سوال کردم ، گفتم : ای رسول خدای مرا خبر ده  
 از عملی که بدان از آتش دوزخ نجات یابم<sup>۷</sup> . رسول ﷺ فضیلتها را  
 را<sup>۸</sup> شرح کرد<sup>۹</sup> از نماز و روزه<sup>۱۰</sup> و حج<sup>۱۱</sup> و غزا ، پس گفت ترا دلالت  
 کنم بچیزی که محکم کننده همه طاعتهاست و از همه فاضلتر و بهترست؟  
 گفتم : بلی یا رسول الله<sup>۱۲</sup> . رسول ﷺ انگشت بر زبان<sup>۱۳</sup> مبارک خود<sup>۱۴</sup>  
 نهاد و گفت : این را<sup>۱۵</sup> از بسیار گفتن باز دار<sup>۱۶</sup> . گفتم یا رسول الله<sup>۱۷</sup> ما

- ۱- م ، ك : ادلك ۲- م : لمواخذونا ۳- اصل ، م ، ك :  
 بفتح حرف دوم ( كاف دوم ) ۴- ك : + علی وجوههم أو  
 ۵- ق : معاذ جبل ، م ، ك : + رضع ۶- م ، ك : گفت  
 ۷- ق ، م ، ك : - که ۸- ق : + صلى الله عليه وسلم ، م : + عليه افضل  
 الصلوات ، ك : + عليه السلام ۹- م ، ك : خلاص یابم ۱۰- م : - را  
 ۱۱- م ، ك : شرح فرمود ۱۲- م ، ك : + و زكات ۱۳- م ، ك :  
 ای رسول خدای ۱۴- م ، ك : بزبان ۱۵- ك : - خود  
 ۱۶- ك : این زبان را ۱۷- م : باز آر ۱۸- م ، ك : ای رسول  
 خدا ( ك : خدای )



را باز خواست خواهند کرد ازین سخنها که میگوییم ؟ رسول ﷺ فرمود که<sup>۱</sup> ای معاذ هیچ بر روی<sup>۲</sup> کشیده خواهند شد مردم در آتش دوزخ مگر<sup>۳</sup> بشومی آنچه بزبان<sup>۴</sup> کِشت کرده باشند<sup>۵</sup> ؟

و دون آن آفت گوش است . صایم باید که (انچنانچه<sup>۶</sup>) چشم و زبان را از دیدن و گفتن<sup>۷</sup> ناشایست<sup>۸</sup> نگاه میدارد ، گوش را هم از شنودن<sup>۹</sup> دروغ و غیبت و بیهوده باز دارد . و هرچه<sup>۱۰</sup> گفتن آن حرامست ، شنودن آن نیز حرامست<sup>۱۱</sup> و مستمع روز عقوبت<sup>۱۲</sup> با قایل برابر است چنانکه رسول ﷺ فرمود که الْمُعْتَابُ وَالسَّامِعُ<sup>۱۳</sup> شَرِيحَتَانِ فِي الْإِثْمِ . یعنی غیبت کنند<sup>۱۴</sup> و شنونده درگناه برابرند . بلکه<sup>۱۵</sup> اغلب احوال مستمع غیبت<sup>۱۶</sup> باعث قایل میگردد بر سخن گفتن ، پس بحقیقت مستمع استفتاح شر کرده باشد و بمواخذه و عقوبت<sup>۱۷</sup> او سزاوارترست از قایل<sup>۱۸</sup> .

۱- ق : - که ۲- م ، ك : بر وی ۳- ك : الا

۴- م : آنکه بر زبان ۵- م ، ك : کسب کرده باشند ۶- م ، ك :

چنانکه ۷- از این کلمه بعد تا اول « ای بنده خدا چه نام داری » در

داستان برخ ( يك ورق ) در ق خوانان نیست ۸- م : + و نابایست

۹- ك : از شنیدن ، م : + بهتان ۱۰- م ، ك : چه هرچه

۱۱- م : شنیدن آن هم حرامست ، ك : شنیدن آن حرام است

۱۲- م : و مستمع در وزر و عقوبت ، ك : و مستمع در قدر عقوبت

۱۳- م ، ك : و المستمع ۱۴- م ، ك : یعنی غیبت گوینده

۱۵- م ، ك : + در ۱۶- م : رغبت مستمع ( از مستمع غیبت ) یا

« رغبت مستمع » تا « مستمع » بعدی از ك افتاد

۱۷- م : او سزاوارتر از قایل بود ، ك : او سزاوارتر از قایل باشد

اما درجهٔ سیوم مرتبهٔ مقربان و صدِّ یقانت . و صحت صوم این طایفه مشروطست بمحافظت آینهٔ دل از غبار خواطر نفسانی و دعای لذات<sup>۱</sup> جسمانی و هموم تصاریف امور فانی، و بازکشیدن عنان التفات<sup>۲</sup> از هر چه غیر حقست ، و سدِّ طُرُق<sup>۳</sup> شواغل بدوام مراقبه ، و غیبت سرِّ محقق از رویت تفصیل متفرقات بملازمت آداب محاضره<sup>۴</sup>، و اقبال بصیرت عارف بکنهٔ همت<sup>۵</sup> بجناب عز ذات متعالیه جلَّتْ عَظَمَتُهُ . و ملاحظهٔ حدود<sup>۶</sup> شین جمال احوال این طایفه آمد<sup>۷</sup>، و روایت و سایطه<sup>۸</sup> اسباب نقصان کمال ایشان گشت ، و التفات غیر<sup>۹</sup> لوث وجود این قوم شد ، و تعلق الوان<sup>۱۰</sup> جنابت<sup>۱۱</sup> سر این فریق آمد . و ازینجا بود که ابویزید<sup>۱۲</sup> قدس سره<sup>۱۳</sup> می گفت : کَوْخَطَرَ جِبَالِي الدُّنْيَا لَتَوْضِيْتُ وَكَوْخَطَرَ جِبَالِي الْآخِرَةِ لَاغْتَسَلْتُ . یعنی اگر خاطر دنیا در سرم گذرد<sup>۱۴</sup> وضو بر خود واجب دادم ، و اگر آخرت بر دل من<sup>۱۵</sup> گذر کند<sup>۱۶</sup> غسل بر خود واجب گردانم .

- ۱ - ک : ازاله ، ولی بالای ، نفسانی ، و ازاله ، علامتی بچشم  
میخورد که ظاهرا دلیل آنست که ناسخ خواسته چنین خوانده شود ، و ازاله دعای  
جسمانی ۲ - ک : طریق ۳ - م : محاصره (۴) ۴ - ک : آمده  
۵ - م ، ک : + و ۶ - م : اکوان ۷ - اصل : جنایت ، م ، ک :  
خیبایت ۸ - م ، ک : + بسطامی ۹ - ک : قدس الله سره  
۱۰ - م : در سر من ۱۱ - م ، ک : گذر کند ۱۲ - ک : بدل من  
۱۳ - م : گذرد

و<sup>۱</sup> در اخبار آمده است که در زمان موسی عليه السلام پنج سال باران نبارید<sup>۲</sup>، خلق بسیار بقحط هلاک شدند، و<sup>۳</sup> موسی عليه السلام چندین نوبت<sup>۴</sup> با بنی اسرائیل<sup>۵</sup> باستسقا بیرون آمد<sup>۶</sup> اجابت نشد، و بنی اسرائیل شمات میگردند<sup>۷</sup>. موسی<sup>۸</sup> مناجات کرد و گفت: الهی چه حکمتست که دعاهای بندگان<sup>۹</sup> مستجاب نمیگردانی. حق جل<sup>۱۰</sup> و علا<sup>۱۱</sup> وحی فرمود که ای موسی چگونه اجابت کنم دعای قومی را که ابدان خود را بالوا<sup>۱۲</sup> معاصی آلوده اند، و زبانها<sup>۱۳</sup> بکندگی دروغ و غیبت نجس کرده اند<sup>۱۴</sup>، و دستها بناشایست کشیده، و شکم خزانه<sup>۱۵</sup> حرام<sup>۱۶</sup> گردانیده؟ ولی ما را بنده ایست که اگر یمن<sup>۱۷</sup> افلاس او را وسیله<sup>۱۸</sup> دعا گردانید، شما را ازین سختی فرج دهیم<sup>۱۹</sup>. گفت: الهی آن بنده چه نام دارد<sup>۲۰</sup> و صفت او چگونه است؟ خطاب رسید که نام او بر<sup>۲۱</sup>خ است، بنده ای سیاه است<sup>۲۲</sup> با جامه<sup>۲۳</sup> کهنه و موی<sup>۲۴</sup> ژولیده<sup>۲۵</sup> و روی گرد آلود<sup>۲۶</sup>. موسی عليه السلام روزی در صحرا<sup>۲۷</sup> میگذشت

۱- م: - و ۲- م، ك: + و ۳- م: - و

۴- م: - چندین نوبت ۵- ك: با بنی اسرائیل چند نوبت

۶- ك: بیرون آمدند، م: بیرون رفتند ۷- ك: اضطراب کردند

۸- م، ك: + علیه السلام ۹- ك: دعاء بندگان ۱۰- ك: بالوث،

م: بالوان ۱۱- م: + را ۱۲- م، ك: کرده

۱۳- م، ك: و شکمها خزینه حرام ۱۴- ك: - یمن ۱۵- م، ك:

فرجی دهیم ۱۶- م، ك: چه نام دارد آن بنده ۱۷- م، ك:

بنده سیاه است ۱۸- ك: و موی ژولیده ۱۹- م، ك: و روی

گرد آلوده ۲۰- ك: در صحرای

آن شخص را بدید و بشناخت<sup>۱</sup>، پیش او<sup>۲</sup> رفت و گفت: ای بنده خدای چه نام داری؟ گفت: برخ. موسی عليه السلام گفت: ترا می جویم<sup>۳</sup>. گفت: ای کلیم خدای<sup>۴</sup> چه حاجت داری؟ گفت: دعایی کن باشد که حق سبحانه و<sup>۵</sup> تعالی خلایق را ازین سختی باز رهاند. گفت: ای کلیم الله<sup>۶</sup> تو دور شو از میان<sup>۷</sup> تا من با پروردگار<sup>۸</sup> سخنی گویم<sup>۹</sup>. موسی<sup>۱۰</sup> بر يك طرف بایستاد، برخ روی بآسمان کرد<sup>۱۱</sup> و گفت: مگر<sup>۱۲</sup> خزانه<sup>۱۳</sup> تو خالی گشته است<sup>۱۴</sup> یا باها مخالفت تو کرده اند<sup>۱۵</sup> یا ابر<sup>۱۶</sup> از فرمان تو بیرون رفته است یا ترسیدی که فرصت عقوبت فوت شود<sup>۱۷</sup> که<sup>۱۸</sup> تعجیل کردی در عقوبت<sup>۱۹</sup> بندگان؟ چون ازینها<sup>۲۰</sup> منزهی روزی به بندگان<sup>۲۱</sup> بفرست. در حال ابر بر آمد و باران بارید و در يك روز آب<sup>۲۲</sup> بزانو رسید و

- ۱- م: دید بشناخت، ك: بدید بشناخت و ۲- م، - ۳- ك: ترا میخوام ۴- ق: یا کلیم الله ۵- م، ك: - سبحانه و ۶- م، ك: ای کلیم خدای ۷- م: + ما ۸- ق: به پروردگار، ۹- ك: سخنی بگویم ۱۰- م، ك: + علیه السلام ۱۱- م، ك: از روی سوی آسمان کرد ۱۲- ق: مگر که ۱۳- م، ك: خالی شده است ۱۴- م، ك: کرده است ۱۵- م: یا ابرها ۱۶- این جمله (ترسیدی که . . .) در ك پیشتر (بعد از جمله «مگر خزانه تو خالی گشته است») آمده ۱۷- م: که، ك: و ۱۸- م: بمقوبت ۱۹- م، ك: ازین همه ۲۰- م، ك: روزی بندگان ۲۱- بعد از «روز» در اصل «گیاها» نوشته شده و سپس خط خورده و بالای آن «اب» نوشته شده، ق، م، ك: گیاها

- دیگر روزگیاها رست<sup>۱</sup>. موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ از غیرت || متغیر شد، جبریل عَلَيْهِ السَّلَامُ<sup>۲</sup> نزل کرد و گفت: يَا مُوسَى إِنَّ اللَّهَ قَبَارِكُ وَآتَعَالَى يُقَرِّكُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ: نِعَمَ الْعَبْدُ لِي هَذَا إِلَّا أَنْ فِيهِ عَيْبًا. قَالَ: وَمَا عَيْبُهُ يَا رَبِّ؟ قَالَ: يُعْجِبُهُ<sup>۳</sup> نَسِيمُ الْأَسْحَارِ فَيَسْكُنُ إِلَيْهِ وَمَنْ أَحْبَبَنِي فَلَا يَسْكُنُ إِلَيَّ شَيْءٌ. وحی فرمود که نیک بنده ایست<sup>۴</sup> این بنده ولی در وی یک عیبست. گفت: الهی چه عیب دارد؟ فرمود که نسیم صبح را دوست میدارد و با باد (صبحگاهی<sup>۵</sup>) اندکی آرام میگیرد<sup>۶</sup>، و سلطان محبت ما<sup>۷</sup> در هر دلی که سرا پرده عزت بر کشد<sup>۸</sup> هیچ چیز را<sup>۹</sup> در آن جای نماند<sup>۱۰</sup>.

- ۱- ق، م، ك: - و دیگر روزگیاها رست  
 ۲- م، ك: - تبارك و  
 ۳- ق، ك: - يجب  
 ۴- م، ك: - و (م: - و) با باد صبح  
 ۵- ق، م، ك: - آرام گرفته  
 ۶- م، ك: - و (م: - و) بر کشید، ك: - بر کشیده  
 ۷- م، ك: - + را  
 ۸- م، ك: - + و الله الموفق و المعين  
 ۹- م، ك: - + را  
 ۱۰- م، ك: - + را



## باب سیوم

در مکارم اخلاق<sup>۱</sup> و حسن خلق و وجوب تمسک حاکم  
و پادشاه بسیرت خلفاء راشدین<sup>۲</sup> که پیشوای سلاطین  
اهل<sup>۳</sup> اسلام و مقتدای حکام و ملوک انام اند

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ.  
از رسول ﷺ تفسیر این آیت پرسیدند<sup>۴</sup>، فرمود که هُوَ أَنْ قَصَلَ مَنْ  
قَطَعَكَ وَتَعْطَى مَنْ حَرَمَكَ وَتَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَكَ. یعنی تفسیر این آیت  
آنست که هر که به بی‌رحمی از تو بریده شود تو از راه<sup>۵</sup> شفقت بدو  
پیوندی، و هر که ترا از خیر خود محروم کند آنچه مقدور تو باشد  
ایثار او کنی، و هر که بر تو جفا کند تو بمهر و وفا پیش آیی.

وَعَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ  
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: أَوْلُ مَا يَوْضَعُ<sup>۶</sup> فِي الْمِيزَانِ حَسَنُ الْخُلُقِ

---

۱- ق : - اخلاق      ۲- م : خلفاء الراشدين      ۳- ك : - اهل

۴- ق ، م : پرسیدن ، ك : پرسیدند تفسیر این آیت      ۵- م : + رحمت و

۶- م ، ك : محروم گرداند      ۷- ق : - و      ۸- ق : بوضع

وَالسَّخَاءِ . وَكَمَا خَلَقَ اللَّهُ الْإِيمَانَ قَالَ : اللَّهُمَّ قَوِّنِي . فَقَوَّاهُ بِحَسَنِ الْخَلْقِ وَالسَّخَاءِ . وَكَمَا خَلَقَ اللَّهُ الْكُفْرَ قَالَ : اللَّهُمَّ قَوِّنِي . فَقَوَّاهُ بِالْبُخْلِ وَسَوْءِ الْخَلْقِ . ابودردا رضی الله عنه روایت کرد که رسول ﷺ فرمود که اول چیزی که در ترازوی اعمال بندگان<sup>۲</sup> نهاده شود روز قیامت، حسن خلق و سخاوت باشد . و چون حضرت<sup>۳</sup> حق جل و علا ایمان را بیافرید، ایمان گفت: الهی مرا قوی گردان . حق جلّت قدرته<sup>۴</sup> ایمان را به حسن خلق و سخاوت<sup>۵</sup> قوی گردانید . و چون کفر<sup>۶</sup> بیافرید، کفر<sup>۷</sup> گفت : خدایا<sup>۸</sup> مرا قوی گردان . خدای عز و جل<sup>۹</sup> کفر را ببخل و بد خلقی<sup>۱۰</sup> قوی گردانید .

عَنْ<sup>۱۱</sup> أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : كَرَمَ الْمَرْءَ دِينُهُ وَمُرُوقَةُ عَقْلُهُ وَحَسَبُهُ خَلْقُهُ . ابوهريره<sup>۱۲</sup> روایت کرد که رسول ﷺ فرمود که کرم مرد بر قدر دین ویست ، یعنی هر چند دیانت وی بیشتر بود<sup>۱۳</sup> نزد حق گرامی تر بود<sup>۱۴</sup> . و مروّت هر کس بقدر<sup>۱۵</sup> عقل ویست ، هر چند عقل<sup>۱۶</sup> کاملتر<sup>۱۷</sup> مروّت

- ۱- م ، ك : + عزوجل ۲- م : اعمال بنده ۳- م ، ك : -  
 حضرت ۴- م : جلّت عظمته ، ك : حق جل و علا ۵- م ، ك : و سخا  
 ۶- م ، ك : + را ۷- ق ، م ، ك : - کفر ۸- ق ، ك : الهی  
 ۹- ك : حق عزوجل م : - خدای عزوجل ۱۰- م : ببد خلقی و بخل  
 ۱۱- م ، ك : و عن ۱۲- م ، ك : + رضع ۱۳- م ، ك : - بود  
 ۱۴- م ، ك : - بود ۱۵- م : بر قدر ۱۶- م ، ك : + وی  
 ۱۷- متن قی : بیشتر



- ۹۱ و احسان او بیشتر . زیرا که بکمال قدرت و<sup>۱</sup> عقل میدانده که || هر چه بر سبیل احسان بذل میکند، آن در دیوان سعادت ابدی او ثبت می شود.<sup>۲</sup> و بزرگی و شرف هر کس بقدر خلق آنکس است هر که بعلم و حلم و تقوی و وفا و عفت آراسته تر، دردلهای خلائق مقبول تر .

وَعَنْ أَسَامَةَ بْنِ شَرِيحٍ قَالَ، سَمِعْتُ الْأَعْرَابِيَّ يَسْأَلُونَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُونَ: مَا خَيْرٌ مَا أُعْطِيَ الْعَبْدُ؟ قَالَ: حَسَنُ الْخُلُقِ .

اسامه بن شريك روايت كرد كه<sup>۴</sup> جمعی از اعراب از رسول ﷺ سوال میکردند و<sup>۵</sup> من حاضر بودم . گفتند : ای رسول خدای بهترین چیزی که بنده را ازان حضرت<sup>۶</sup> داده شود چیست ؟ رسول ﷺ فرمود که حسن خلق<sup>۷</sup> .

عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: ثَلَاثٌ مَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ وَاحِدٌ مِنْهُنَّ فَلَا يُعْتَدُ بِشَيْءٍ مِنْ عَمَلِهِ : قَقْوَى يَحْجِزُهُ<sup>۱۳</sup> عَنْ مَعَاصِي اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ ، أَوْ حِلْمٌ يَكْفُ بِهِ السَّفِيهَةَ ، أَوْ خُلُقٌ يَعْيشُ بِهِ فِي النَّاسِ .

- ۱- م ، ك : - قدرت و ۲- م ، ك : میكردد ۳- ك :
- ۴- ك : روايت می كند كه ۵- ك : - و
- ۶- م : كه ازان حضرت بنده را ۷- ك : رسول ... گفت حسن خلق
- ۸- م : و عن ۹- ق : عنهما ۱۰- احيا : تكن
- ۱۱- ق ، م ، ك ، احيا : واحده ۱۲- احيا : فلا تمتدوا ۱۳- احيا :

ابن عباس<sup>۱</sup> روایت کرد که رسول ﷺ فرمود که سه چیز است که هر که او را یکی ازین سه چیز نباشد<sup>۲</sup>، هیچ چیز<sup>۳</sup> از اعمال او محسوب نیست<sup>۴</sup> یعنی هیچ عمل<sup>۵</sup> از اعمال خیر او را سود ندارد: پرهیزگاری که او را از معصیت باز دارد، یا<sup>۶</sup> تحملی که سپر جهل جاهل گردد، یا خلقی نیک<sup>۷</sup> که بدان در میان خلق زندگانی تواند کرد<sup>۸</sup>.

و<sup>۹</sup> عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ<sup>۱۰</sup> رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ<sup>۱۱</sup> قَالَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: **إِنْ حُسِنَ الْخُلُقُ كِيدِبُ الْخَطِيئَةِ كَمَا يَدِيْبُ<sup>۱۲</sup> الشَّمْسُ الْجَلِيدَ<sup>۱۳</sup>.** روایت کرد که رسول ﷺ فرمود که نیکوییها<sup>۱۴</sup> گناهان را می‌گدازد چنانکه آفتاب برف و یخ را<sup>۱۵</sup> می‌گدازد. وَعَنْهُ قَالَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: **إِنْ الْعَبْدَ كَيْبَلُغُ بِحَسَنِ خُلُقِهِ عَظِيمَ دَرَجَاتِ الْآخِرَةِ وَشَرَفٍ<sup>۱۶</sup> الْمَنَازِلِ وَ**

- ۱- م، ك: + رضع  
 ۲- م: در وی  
 ۳- ك: که هر که درو  
 ۴- ك: - چیز  
 ۵- م، ك: محسوب نبود  
 ۶- م، ك: هیچ عملی  
 ۷- م: و یا  
 ۸- ك: یا تحملی که باز دارد  
 ۹- نسخه بدل اصل، م، ك: زندگانی کند  
 ۱۰- ق: - و  
 ۱۱- م: - بن مالك  
 ۱۲- ق: - رضی ...  
 ۱۳- جامع صغیر: كما تدیب  
 ۱۴- م: انس مالك، ك: انس بن مالك  
 ۱۵- ق: فرمود که خلق خواش نیکو، م، ك: فرمود که خوی نیکو  
 ۱۶- ك: برف را و یخ را  
 ۱۷- « شرف » در اصل، م فاقد حرکه است و در ق بضم اول و در ك بفتحتین . شرف ( بفتحتین ) بمعنی شریف نیز آمده

إِنَّهُ لَضَعِيفٌ فِي الْعِبَادَةِ<sup>۱۰</sup> . وهم<sup>۲</sup> انس روایت میکنند که رسول ﷺ فرمود که<sup>۴</sup> بدرستی که بنده بسبب خلق نیک<sup>۵</sup> در آخرت بدرجه‌ها بزرگ می‌رسد و در حضرت صمدیت منزلتهاء شریف<sup>۶</sup> می‌یابد و<sup>۷</sup> اگر چه عبادات<sup>۸</sup> او اندک باشد .

عَنْ عِكْرَمَةَ بِنِ وَهْبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ<sup>۱۱</sup> قَالَ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ الْجَوَاطِظُ وَلَا<sup>۱۲</sup> الْجَعَثْرِيُّ .  
عکرمه روایت کرد که رسول ﷺ فرمود که در بهشت درنیاید هر<sup>۱۳</sup> بخیل و بدخلق<sup>۱۳</sup> درشت‌گوی .

عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ<sup>۱۴</sup> رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : إِنَّ أَكْفَلَ شَيْءٍ يَوْضَعُ فِي مِيزَانِ الْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَسَنُ الْخُلُقِ ، وَإِنَّ اللَّهَ يَبْغِضُ<sup>۱۵</sup> الْفَاحِشَ الْبَلْبِيَّ . ابودرداء<sup>۱۶</sup> روایت کرد که رسول ﷺ

- ۱- م ، ك : لضعيف العبادة ۲- ك : - وهم ۳- م : انس روایت کرد که ، ك : انس رضع روایت کرد که ۴- ك : - که ۵- م : خلق نیکو ۶- م ، ك : منزههای شریف ۷- م : - و ۸- م ، ك : عبادت ۹- «وہب» در اصل فاقد حرکه است و در ك بفتحین آمده ولی در ق ، م بفتح اول و سکون ثانی ۱۰- م ، ك : - رضی ... ۱۱- ق : - ولا ۱۲- در اصل در بالای « هر » خ نوشته شده و ظاهراً نسخه بدل است که ناسخ آنرا وارد متن کرده . ق ، م ، ك : - هر ۱۳- م ، ق : و نه بدخلق ، ك : و بدخوی ۱۴- م : و عن ابی الدرداء ، ك : و عن ابی ذر ۱۵- « یبغض » در اصل بفتح اول وسوم ، و در ق ، ك بضم اول و کسر سوم آمده ۱۶- ك : ابوذر رضع

فرمود که<sup>۱</sup> بدرستی<sup>۲</sup> || که<sup>۳</sup> گران تر<sup>۴</sup> چیزی که در ترازوی مومن نهاده شود روز قیامت<sup>۵</sup> ، خلق نیکست . و بدرستی که خدای تعالی<sup>۶</sup> دشمن میدارد درشت سخن<sup>۷</sup> بسیارگوی را .

عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : إِنَّ الْمُؤْمِنَ كَيْدَرِكُ بِيْحَسَنِ خُلُقِهِ<sup>۱</sup> دَرَجَةً قَائِمِ اللَّيْلِ وَصَائِمِ النَّهَارِ . عايشه<sup>۱۱</sup> روایت کرد که رسول ﷺ فرمود که<sup>۱۲</sup> بدرستی که مومن بواسطه خلق نیکو در می یابد درجه کسانی را<sup>۱۳</sup> که شب را<sup>۱۴</sup> بعبادت حق پیای<sup>۱۵</sup> می دارند و روز بروزه می باشند<sup>۱۶</sup> .

عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ ، كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَتَكَبَّرُ فِي دُعَائِهِ<sup>۱۸</sup> : اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الصَّحَّةَ وَالْعَافِيَةَ وَحَسَنَ الْخُلُقِ .

ابن عمر رضی الله عنه<sup>۱۸</sup> روایت کرد که رسول الله صلی الله علیه

- ۱- ك : - که      ۲- ق : - که بدرستی      ۳- م : که بدرستی و راستی که  
 ۴- م ، ك : گران ترین      ۵- م : در روز قیامت ، ك : در قیامت  
 ۶- م ، ك : خدای عزوجل      ۷- م : زشت سخن  
 ۸- م : و عن      ۹- ق : - رضی ...      ۱۰- ك : بحسن الخلق  
 ۱۱- ك : + رضعها      ۱۲- ك : - که      ۱۳- ق ، م ، ك : - را  
 ۱۴- ق ، م ، ك : - را      ۱۵- م ، ك : بر پای      ۱۶- م ، ك : و روز روزه میدارند  
 ۱۷- م ، ك : و عن      ۱۸- ك : تكبر في الدعاء  
 ۱۹- م : - رضی ...

و سلم<sup>۱</sup> در دعا بسیار گفتی که<sup>۲</sup> ای بار خدای<sup>۳</sup>، من از تو تن درستی و عافیت و خلق نیکو میخواهم .

و نقلست که روزی<sup>۴</sup> امیرالمؤمنین علی<sup>علیه السلام</sup> بنده خود را چند نوبت<sup>۵</sup> آواز داد ، او<sup>۶</sup> جواب نداد . علی رضی الله عنه برخاست<sup>۷</sup> و ایرا دید که بروی<sup>۸</sup> افتاده بود<sup>۹</sup> و بازی میکرد . گفت : آواز مرا نمی شنوی<sup>۱۰</sup> ؟ گفت : بلی . چرا جواب ندادی ؟ گفت : دانستم که مرا عقوبت نخواهی کرد ، ازان<sup>۱۱</sup> کاهلی کردم . علی رضی الله عنه<sup>۱۲</sup> گفت : برو که<sup>۱۳</sup> ترا از جهت<sup>۱۴</sup> رضای حق آزاد کردم .

نقلست که روزی عمر رضی الله عنه بر منبر میگفت<sup>۱۵</sup> : لَأَعْبَأُوا فِي صَدَاقِ النَّسَاءِ فَإِنَّهَا لَوَكَاتَتْ مَتْرَمَةً لَعَانَ<sup>۱۶</sup> رَسُولَ اللَّهِ ضَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَوْكِي بِيهَا . یعنی کابین زنان<sup>۱۷</sup> گران مکنید که اگر<sup>۱۸</sup>

- ۱- م ، ك : عليه السلام      ۲- ق ، م : - که      ۳- ك : ای  
 خدایا ، م : خدایا      ۴- م ، ك : - و      ۵- ق : و نقلست ... ( خوانده  
 نمی شود ) از      ۶- ق : عليه الصلاة و السلام ، م : کرم الله وجهه ، در ك  
 عبارتی که بوده ياك شده      ۷- ق : چند بار ، ك : چند كرت  
 ۸- م ، ك : - او      ۹- ق ، ك : امیرالمؤمنین ( ق : + عليه السلام )  
 برخاست ، م : علی کرم الله وجهه برخاست      ۱۰- م ، ك : بر روی  
 ۱۱- م : - بود      ۱۲- م : نمی شنودی      ۱۳- م : - ازان ، ك : ازان  
 سبب      ۱۴- ق : حضرت علی عليه الصلاة و السلام ، م : علی کرم الله وجهه ،  
 ك : امیرالمؤمنین      ۱۵- م : - که      ۱۶- م : بجهت ، ك : جهت ( - از )  
 ۱۷- ق : گفت      ۱۸- ق : كان      ۱۹- م ، ك : + را  
 ۲۰- م ، ك : که اگر آن

سبب شرف و بزرگی<sup>۱</sup> بودی، رسول ﷺ بدان اولیت بودی. زنی بر خاست و گفت: خطا کردی<sup>۲</sup> یا عمر<sup>۳</sup>، نشنیدی که خدای عز و جل<sup>۴</sup> فرمود: **وَإِنْ... آفَيْتُمْ إِحْدَيْهِنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا بِمِنهٖ شَيْئًا**. یعنی اگر زنی را هزار مثقال زر داده باشید، ازان چیزی باز مگیرید. عمر گفت: **سُبْحَانَ اللَّهِ أَصَابَتْ أَمْرًا وَ أَخْطَأَ رَجُلٌ**. یعنی عجب ازانک زنی درین مسئله صواب کرد<sup>۵</sup> و مردی خطا کرد.

و<sup>۶</sup> نقلست که<sup>۷</sup> روزی عمر عبدالعزیز<sup>۸</sup> شخصی را بجهت امری نامشروع<sup>۹</sup>، که کرده بود، تعزیر فرمود. آن شخص او را<sup>۱۰</sup> دشنام داد. عمر<sup>۱۱</sup> گفت: **بگذارید**. گفتند: یا امیر او<sup>۱۲</sup> باستحقاق تعزیر، ترا هم دشنام داد چگونه میگذاری او را؟ گفت: من او را از برای حق می‌زدم<sup>۱۳</sup>. چون مرا<sup>۱۴</sup> دشنام داد، غضب کردم. می‌ترسم که اگر این ساعت او را<sup>۱۵</sup> بزخم، بهوای نفس خود<sup>۱۶</sup> زده باشم.

و در اخبار آمده است<sup>۱۷</sup> که فرزند لقمان حکیم از پدر<sup>۱۸</sup> پرسید ||

- ۱- ق: بزرگی و شرف ۲- م: خطا گفתי ۳- ك: ای عمر  
 ۴- ق: خدای تعالی ۵- م، ك: زنی این مسئله فهم کرد  
 ۶- ق، م، ك: - و ۷- ق: - که ۸- م: + رحمه الله، ك:  
 ۹- ق: امر نامشروع ۱۰- م، ك: عمر را  
 ۱۱- ق، م، ك: - عمر ۱۲- م، ك: + او را ۱۳- م، ك:  
 ای امیر المؤمنین وی، ق: ای ... او ۱۴- م: از برای حق تعزیر می‌کردم  
 ۱۵- ق: - مرا ۱۶- م: اگر او را این زمان ۱۷- م، ك: -  
 خود ۱۸- م، ك: و در اخبار است ۱۹- م: + خود

که اگر بنده‌ای را<sup>۱</sup> در يك نعمت مخیر کنند<sup>۲</sup>، کدام<sup>۳</sup> نعمت اولیتر که اختیار کند؟ گفت: نعمت دین. گفت: اگر دو باشد؟ گفت: دین و مال حلال تا دین خود را<sup>۴</sup> از آفت طمع نگاه دارد. گفت: اگر سه بود<sup>۵</sup>؟ گفت: دین و مال حلال و سخاوت تا بدان اساس سعادت محکم گرداند. گفت: اگر چهار باشد<sup>۶</sup>؟ گفت: دین و مال حلال و سخاوت و حیا تا بواسطه آن<sup>۷</sup> مال خود را در ریا و مخالفت حق صرف نکند. گفت: اگر پنج باشد<sup>۸</sup>؟ گفت: دین و مال حلال و سخاوت و حیا و خلق نیکو<sup>۹</sup>. گفت: اگر شش باشد؟ گفت: ای فرزند هر که را این پنج چیز دادند، او از دوستان و برگزیدگان حق است.

ای عزیز بدانك حق جل<sup>۱۰</sup> و علا آدمی را از دو حقیقت<sup>۱۱</sup> آفریده است: یکی صورت ظاهر، و<sup>۱۲</sup> دوم سیرت<sup>۱۳</sup> باطن. صورت را خلق گویند، و سیرت<sup>۱۴</sup> را خُلق گویند<sup>۱۵</sup>. و هر یکی<sup>۱۶</sup> را ازین دو حقیقت حسنی و قبحی است<sup>۱۷</sup>. چنانك حسن صورت کامل نباشد مگر متناسب جمیع اعضاء ظاهر<sup>۱۸</sup> از چشم و ابرو و رخسار<sup>۱۹</sup> و لب و دهان و دست

- ۱- ق، م، ك: كه اگر بنده را      ۲- ك: مخیر گردانند  
 ۳- م: بكدام      ۴- م، ك: + بدان      ۵- ك: اگر سه باشد  
 ۶- م، ك: اگر چهار بود      ۷- ك: تا بواسطه حیا      ۸- ك: اگر  
 پنج بود      ۹- ك: و خلق نيك      ۱۰- ك: از دو صفت  
 ۱۱- ك: - و      ۱۲- م: سرت      ۱۳- م، ك: خوانند  
 ۱۴- م، ك: و هر يك      ۱۵- ك: هست      ۱۶- ك: ظاهره  
 ۱۷- م، ك: و رخساره

و پای<sup>۱</sup>، همچنين حسن سيرت<sup>۲</sup> را<sup>۳</sup> که آنرا حُسن خلق گویند<sup>۴</sup> کمال نباشد<sup>۵</sup> مگر باعتدال صفات حمیده چون علم و حکمت و تقوی و سخاوت و شجاعت و حلم<sup>۶</sup> و تواضع و اناعت<sup>۷</sup> و عفت<sup>۸</sup> و عدل. این صفات<sup>۹</sup> از حد<sup>۱۰</sup> افراط و تفریط باید که<sup>۱۱</sup> نگاه داشته آید<sup>۱۲</sup>. زیرا که ازین صفات هر کدام که بحد<sup>۱۳</sup> افراط و تفریط<sup>۱۴</sup> رسد<sup>۱۵</sup>، قبح و شین جمالِ سيرت<sup>۱۶</sup> گردد<sup>۱۷</sup>. همچنانک طرف افراط سخاوت را اسراف و تبذیر خوانند، همچنين طرف تفریط را امساک و تقتیر<sup>۱۸</sup> گویند. و هر دو طرف مذمومست و نقصان حسن سيرتست<sup>۱۹</sup>. و کمال حسن سيرت<sup>۲۰</sup> در حد<sup>۲۱</sup> اعتدالست میان افراط و تفریط و در همه صفات همچنين میدان. پس حسن سيرت<sup>۲۲</sup> که آنرا حسن خُلُق خوانند<sup>۲۳</sup> عبارتست از هیأتی در نفس که بواسطه آن تقرب شخص بحد<sup>۲۴</sup> اعتدال آسان گردد.

و جمعی از جهال ملاحظه و زنادقه<sup>۲۵</sup> از کلمات بصیرت این معنی فهم نکردند و از غایت غباوت گمان بردند که حسن خلق آنست که صفات

- 
- ۱- م، ک: + و قامت ۲- م: سرت ۳- م، ک: - را  
 ۴- م: خوانند ۵- م: کامل نباشد، ک: کمال نیابد ۶- ک: -  
 و حلم ۷- اناعت در قی بفتح اول نوشته شده م: - و اناعت، ک: و اناعت  
 ۸- ک: + را ۹- ک: - باید که ۱۰- م: - باید که نگاه داشته  
 آید ۱۱- م، ک: یا تفریط ۱۲- م: رسید، ک: + و  
 ۱۳- م: جمال این سرت ۱۴- ک: + و ۱۵- ق: و تغییر  
 ۱۶- م: سرتست ۱۷- م: سرت ۱۸- م: سرت ۱۹- ق:  
 گویند ۲۰- م: ملاحظه زنادقه



شهوایی<sup>۱</sup> و غضبی، که منشأ صفات ذمیمه است و مصدر اخلاق ردیه<sup>۲</sup>، از باطن منقطع گردد<sup>۳</sup> - و این ممکن نیست (و اشتغال بدفع آنچه ازالت آن ممکن نیست)، تضييع وقتست - پس استرسال عنان نفس درمیدان اباحت روا داشتند و اوامر احکام و حدود شرع را پس پشت انداختند<sup>۴</sup> و در تیه ضلالت گم گشتند || و خلقی از بی‌دولتان جاهل بر پی<sup>۵</sup> خود گمراه کردند فَضَّلُوا وَ أَصَلُّوا كَثِيرًا. و نزد اهل بینش و ارباب بصیرت امکان تغییر<sup>۶</sup> صفات و رد آن از مهاوی افراط و تفریط به حد اعتدال بدلائل عقلی و نقلی مبرهن گشته است - و اگر نه چنین بودی؟ جمیع نصایح و مواظب باطل شدی و همه سیاسات شرعی و تادیبات نبوی عبث بودی و رسول ﷺ می فرماید: **حَسِّنُوا أَخْلَاقَكُمْ** . یعنی خلقهای خود<sup>۷</sup> نیکوگردانید.

و قوت شهوت و غضب [را<sup>۸</sup>] اگر چه از صفات مهلکه است<sup>۹</sup> اما بقاء قاعده بنیه انسانی بوجود ایشان منوط است. چه اگر قوت شهوت نباشد، جذب غذا<sup>۱۰</sup> که ماده حیات است آدمی را<sup>۱۱</sup>، ازهیچ قوت

- ۱- م : + شیطانی      ۲- ق ، ك : + اند      ۳- م : که منشأ صفات ذمیمه و اخلاق ردیه از باطن منقطع گردد  
 ۴- م ، ك : و حدود شرع واپس گذاشتند      ۵- م : جاهل را در پی  
 ۶- م : تغییر      ۷- ك : فرمود که  
 ۸- م ، ك : + را  
 ۹- م ، ك : - : را      ۱۰- م ، ك : مهلکه اند      ۱۱- متن م : خوردن غذا  
 ۱۲- م ، ك : که ماده حیات آدمی است ، م : - آدمی را

دیگر<sup>۱</sup> متصور نشود. و اگر قوت غضبی<sup>۲</sup> نباشد، دفع اسباب هلاک بهیچ قوت دیگر<sup>۳</sup> ممکن نگردد. ولی این دو قوت را حسنی و قبحی و صلاحی و فسادیست. قبح و فساد این قوی افراط و تفریط است، و حسن و صلاح<sup>۴</sup> ایشان حد اعتدال است. و حد اعتدال این دو صفت آنست که بآداب شرع مؤدب گردد<sup>۵</sup>، و حرکت و سکون ایشان بموجب فرمان و رضای خداوندی باشد.

و طالبان سعادت اخروی مامورند که این صفات را از مهلکه افراط و تفریط بدان<sup>۶</sup> مقام باز آورند<sup>۷</sup> نه بدان معنی که ماده آنرا بکلی از باطن قلع کنند<sup>۸</sup>. و ازین معنی است که حضرت حق جل و علا فرمود<sup>۹</sup>:  
وَالْمُحَاطِمِينَ الْغَيْظِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ، و نفرمود که وَالْقَائِعِينَ وَالْفَاقِدِينَ. بیان فرمود که کمال در رد این صفاتست. بحد اعتدال<sup>۱۰</sup> -  
بیان فرمود که کمال در حد<sup>۱۱</sup> اعتدالست<sup>۱۲</sup> نه قمع<sup>۱۳</sup>. چنانکه<sup>۱۴</sup> در حقیقت

- ۱- ك: قوتی دیگر ۲- م، ك: قوت غضب ۳- ك: قوتی  
دیگر ۴- ك: و حسن صلاح ۵- م، ك: مودب گردند  
۶- م، ك: بدین ۷- ك: باز دارند، م: باز آرند ۸- ك: قلع کند، م، ك: + و این معنی ممکن نیست (ك: ممکن است)  
۹- م، ك: و ازینجاست که حق جل و علا ۱۰- ك: + که  
۱۱- م، ك: - و العافین عین الناس ۱۲- ق: - بیان فرمود ... ظاهراً  
این عبارت یا عبارت بعدی نسخه بدل است و وارد متن اصل شده  
۱۳- ق: - حد ۱۴- م، ك: - بیان فرمود که کمال در حد اعتدال است  
۱۵- ق، م، ك: + آن ۱۶- ق، ك: و چنانکه، م: و چنانکه

دانه خرما و انگور قوتی تعبیه کرده‌اند که ممکنست که بتدریج و تربیت آن دانه درخت<sup>۱</sup> مثمر<sup>۲</sup> گردد، همچنین در وجود هر<sup>۳</sup> مؤمن سر<sup>۴</sup>ی ودیعت نهاده‌اند که ممکنست که مؤمنان<sup>۵</sup> بواسطه تأیید و عنایت و ملازمت تربیت بدرجه حکمت و ولایت<sup>۶</sup> رسند<sup>۷</sup>. و خلق درقبول تأثیر تربیت و تعلیم<sup>۸</sup> بر سه مرتبه‌اند:

مرتبه اول طفلی که هنوز حق را<sup>۹</sup> از باطل تمییز نکرده باشد و نیک از بد ندانسته، و آینه دل او بقیار [ی] آراء فاسده و ظلمات اعتقادات باطله تاریک نگشته، و نفس او<sup>۱۰</sup> بر متابعت شهوات مستمر نشده. دل این چنین کس بنصیحت فاضح زودتر<sup>۱۱</sup> مؤثر<sup>۱۲</sup> گردد و ارشاد مرشد باسانی در باطن او رسوخ می‌یابد<sup>۱۳</sup>.

مرتبه دوم آنک نیک از بد تمییز<sup>۱۴</sup> کرده باشد اما بسبب غلبه شهوات بر کار خیر ملازمت نمی‌تواند کرد و رنج طاعت نمی‌تواند کشید ولی بتقصیر خود معترفست. امر این کس بیک درجه مشکلت‌رست از اول<sup>۱۵</sup>. زیرا که<sup>۱۶</sup> این را اول قلع ماده فساد از باطن<sup>۱۷</sup> می‌باید کرد،

- ۱- ق: آن دانه درخت (باضافه) ۲- م، ک: درختی مثمر  
 ۳- م: هر ۴- م، ک: که مؤمن ۵- ق: حکمت ولایت  
 ۶- م، ک: رسد ۷- م، ک: و تغییر ۸- م، ک: را  
 ۹- ق، م، ک: بقیار ۱۰- ق: او ۱۱- م، ک: زود  
 ۱۲- ق، م، ک: متأثر (بتشدید ثاء) ۱۳- م، ک: رسوخ یابد  
 ۱۴- م: تمییز ۱۵- م: از اول، ک: مشکلت‌رست از اول است  
 ۱۶- ک: زیرا چه ۱۷- م: + او

آنگاه غرس صفتی کرده که<sup>۱</sup> او را بر عبارت و صلاح مشغول<sup>۲</sup> || گرداند<sup>۳</sup>.  
 مرتبه سیوم آنکه<sup>۴</sup> شخصی<sup>۵</sup> بر رای<sup>۶</sup> فاسد و اعتقادی باطل نشو  
 یافته باشد و<sup>۷</sup> آن باطل را حق تصور کرده<sup>۸</sup> و آن بد را نیک دانسته و  
 باظهار شرور<sup>۹</sup> مباحات نموده. امر<sup>۱۰</sup> این کس مشکلترین امورست و  
 کوه بناخن کردن و آهن سرد کوفتن بعقل نزدیکترست از ارشاد و  
 اصلاح<sup>۱۱</sup> این چنین کس را<sup>۱۲</sup>. در<sup>۱۳</sup> امثال عرب گفته اند که *مِنَ اَشَدِّ التَّعْدِيبِ*  
*تَأْدِيبِ الدُّنْبِ*<sup>۱۴</sup>. یعنی سختترین عذابی ادیب را ادب آموختن گرگست.  
 ای عزیز نزد اهل تحقیق حسن خلق صحت روح و دلست.  
 چنانکه<sup>۱۵</sup> هر عضوی را از اعضای آدمی صحتی و مرضی هست - علامت<sup>۱۶</sup>  
 مرض هر عضوی آنست که صدور آن فعل که مخصوصست بدان عضو از  
 وی<sup>۱۷</sup> متعذر شود چون چشم از دیدن و گوش از شنیدن و زبان از گفتن -  
 همچنین خاصیت و قوت دل معرفت و محبت حق است و نشان مرض  
 دل آنست که از خاصیت خود باز ماند و از قوت خود متنفر و منتفی<sup>۱۸</sup>

- ۱- ك : غرس صفتی گیرد که ۲- نسخه بدل اصل : معول (بفتح میم و ضم عین) ، ق : معود (بشددید واو) ۳- م : که او را در عبادت دارد و  
 بصلاح معود (بشددید واو) گرداند ۴- م : - آنکه ۵- ق : شخص ،  
 م : + که ، ك : + را که ۶- م : بر رای ۷- ك : - و  
 ۸- ق : کرده باشد ۹- ك : شرورات ۱۰- ك : و امر  
 ۱۱- اصل : و صلاح ۱۲- ق ، م ، ك : - را ۱۳- م : و در  
 ۱۴- م ، ك : تهذیب ۱۵- م : و چنانك ، ك : و چنانکه  
 ۱۶- م : و علامت ۱۷- م ، ك : ازو ۱۸- م ، ك : - و منتفی

گردد<sup>۱</sup> و محبت محبوبات رسمی و مألوفات صوری بر وی مستولی گردد<sup>۲</sup>.  
 و مثال این کس چون بیمارست<sup>۳</sup> که بواسطه استیلاء مرض از طعام و شراب  
 متنفر گردد<sup>۴</sup> و بر خوردن گل و خاک که سبب هلاک است<sup>۵</sup> حریص گردد<sup>۶</sup>.  
 و هر که این معنی محقق گرداند، بداند که دل‌های<sup>۷</sup> بیشتر خلق بدین<sup>۸</sup>  
 بیماری گرفتارست<sup>۹</sup> «لَوْ مَا شَاءَ اللَّهُ» و ازان خبر ندارند تا چون این  
 بیماری بهلاک ابدی انجامد و کشف غطا بورود اجل<sup>۱۰</sup> حاصل شود، آنجا  
 بدانند<sup>۱۱</sup> که این بیماری بود که ایشانرا بهلاک ابدی کشید و<sup>۱۲</sup> خبر  
 نداشتند. و بعضی که ازین بیماری خبر دار گشتند، طیب حاذق نیافتند.  
 و اطباء امراض قلوب، علماء دین و مشایخ اهل یقین اند. و چون علما<sup>۱۳</sup>  
 و مشایخ این روزگار از همه بیمار ترند، معالجه دیگری چگونه<sup>۱۴</sup>  
 کنند؟ و چون آنها<sup>۱۵</sup> که راه بران دین اند خود را گم کرده اند، دیگری  
 را کی براه آرند<sup>۱۶</sup>؟ و بعضی از خسیس همستان که حوصله ریاضت و قوت  
 مخالفت نفس نداشتند اگر چه طیب یافتند اما طاقت تلخی دوا نداشتند،

- ۱- ك : شود      ۲- م : مستولی شود      ۳- م : بیمارست  
 ۴- م ، ك : متنفر شود      ۵- ك : هلاکت ، و پیدا است که « هلاکت » تحریف  
 شده « هلاکتست » است      ۶- « گردد » در اصل فاسد است  
 ۷- ك : و      ۸- م : دل‌های      ۹- « خلق » و « بدین » در اصل  
 فاسد است      ۱۰- م : گرفتارند      ۱۱- اصل : بورود و اجل  
 ۱۲- م ، ك : بداند      ۱۳- ك : و ایشان      ۱۴- ق : و علما ( - چون )  
 ۱۵- ق : چون      ۱۶- م : + را      ۷- ك : و چون آنها که راه بران  
 دین خود گم گردیده اند دیگری را کی بر آرند

از معالجه دست برداشتند<sup>۱</sup>. بدین سبب طبیبان دین دامن همت ازین نردامنان درچیدند و روی<sup>۲</sup> در نقاب غیرت کشیدند و حقایق علوم دین از میان خلق<sup>۳</sup> مندرس شد<sup>۴</sup> و انوار ارشاد منطقی گشت<sup>۵</sup> و اعلام آداب عبودیت از میان جهال بی ادب برخاست و هوا پرستان زمانه این<sup>۶</sup> مرض فراموش کردند و انکار این علم معنوی<sup>۷</sup> روا داشتند و بر محبت<sup>۸</sup> جاه و مال<sup>۹</sup> تکالب کردند و در طلب شهوات و لذات<sup>۱۰</sup> دین خود<sup>۱۱</sup> بیاد دادند و این<sup>۱۲</sup> طایفه که صلحا و ابرار و ابناء<sup>۱۳</sup> روزگارند سرمایه<sup>۱۴</sup> عمر<sup>۱۵</sup> بر ملازمت اعمالی که<sup>۱۶</sup> بصورت عبادت و در حقیقت رسم<sup>۱۷</sup> ریا<sup>۱۸</sup> و عادتست در باختند<sup>۱۹</sup>. و این جمله از علامات مرض<sup>۲۰</sup> || معنوی است که علامات<sup>۲۱</sup> ظهور صحت دل آنست که داعیه<sup>۲۲</sup> معالجه بر باطن طالب سعادت غالب گردد و از سر انصاف و شفقت در غلبه<sup>۲۳</sup> علت نظر کند و ماده<sup>۲۴</sup> هر علت را بصد<sup>۲۵</sup> آن معالجه کند<sup>۲۶</sup> چنانک مرض بخل را به بذل و حرص را بقناعت و کبر را

۵۶

- ۱- ك : دست برداشتند ۲- م : وزر ۳- م : از میانه خلق  
 ۴- م ، ك : مندرس گشت ۵- م ، ك : منطقی شد ۶- م : ازین  
 ۷- م : این مرض علم معنوی ، ك : این علم ۸- ق : و در محبت  
 ۹- م : مال و جاه ۱۰- م : + را ۱۱- م ، ك : و آن  
 ۱۲- در اصل بالای « ابناء » « خ » نوشته شده و ظاهرا نسخه بدل « ابرار »  
 است که وارد متن اصل شده . ق ، م ، ك : - و ابناء ۱۳- م : + عزیز  
 ۱۴- م : بر ملازمت اعمال که ۱۵- م : رسم ، در اصل فاسد است  
 ۱۶- ق ، ك : - ریا ، م : رسم دنیا ۱۷- م : در باختن ۱۸- م ، ك :  
 « اما علامت ، بجای « که علامت » ۱۹- م : معالجه کنند

بمواضع و غضب را بحلم و جهل را بعلم و حسد را بنصیحت و ریا را  
باخلاص .

و در معالجه از رعایت<sup>۱</sup> حد<sup>۲</sup> اعتدال غافل نباشد چه همچنانک<sup>۳</sup>  
این صفات<sup>۴</sup> مرض دل است، اضداد این صفات هم بیماری دلست. وصحت  
دل دراعتدالست میان این صفات و اضداد این<sup>۳</sup>. و<sup>۴</sup> ترجیح<sup>۵</sup> اَحَدًا لِجَانِبَيْنِ  
موجب میل دلست و میل دل حجابست از حضرت صمدیت و هر چند این  
میل بیشتر حجاب محکم تر . و صراط مستقیم که در فاتحه میخوانی  
حقیقت این اعتدال است و صراط جهنم روح این صراط است. و حقیقت  
این اعتدال از موی باریکترست و از شمشیر تیزتر<sup>۵</sup>. و هر که در دنیا  
برین<sup>۶</sup> صراط استقامت یافت<sup>۷</sup> فردا بران<sup>۸</sup> صراط چون برق خاطف بگذرد<sup>۹</sup>،  
و هر که امروز طلب استقامت نکرد آنجا بر صراط راه نیابد . شعر<sup>۱۰</sup> :

ای که در دنیا نرفتی بر صراط مستقیم

در قیامت بر صراط جای تشویرست و بیم<sup>۱۱</sup>

قلب روی اندوده<sup>۱۲</sup> نستانند در بازار حشر

خالصی باید که از آتش برون آید سلیم

- ۱ - ك : رعایت      ۲ - م ، ك : چه همچنانچه      ۳ - م ، ك :  
و اضداد آن      ۴ - ك : - و      ۵ - م ، ك : از موی باریکتر و از شمشیر  
تیزترست      ۶ - ك : بدین      ۷ - و هر که در دنیا بر صراط استقامت راه  
یافت      ۸ - ك : بدان      ۹ - م ، ك : گذرد ( - ) ( )      ۱۰ - م ، ك :  
بیت      ۱۱ - ق : جای تشویرست بیم ، م : جای تشویش است و بیم  
۱۲ - م ، ك : روی اندود

و بسبب صعوبت و دقت و حدت این صراط در روزی<sup>۱</sup> هفده بار بر جهانیان فرض گردانیدند<sup>۲</sup> که *إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ* گویند<sup>۳</sup>. چون<sup>۴</sup> هیچکس در استقامت<sup>۵</sup> این صراط از میلی خالی نیست، لاجرم هیچکس را از ورود آتش دوزخ چاره نیست. و ازین جهت حضرت صمدیت در قرآن فرمود که<sup>۶</sup> *وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا* *ثُمَّ نَنْجِي الَّذِينَ آتَقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جثيًا*. فرمود که هیچکس نیست که او را در دوزخ ورود نخواهد بود بلکه همه را در دوزخ حاضر گردانیم<sup>۷</sup>. بعد ازان<sup>۸</sup> این<sup>۹</sup> پرهیزگارانرا<sup>۱۰</sup>، که آینه دل را<sup>۱۱</sup> از غبار میل بغیر نگاه داشته باشند، سعادت فلاح و نجات<sup>۱۲</sup> مشرف گردانیم و هواپرستان تیره روزگار را در آنجا بمانیم.

نقلست که ابو میسره قدس سره<sup>۱۳</sup> یکی<sup>۱۴</sup> از اکابر تابعین بود سی و دو سال<sup>۱۵</sup> پهلو بر زمین نهاد. و چون شب درآمدی، تا روز<sup>۱۶</sup> نوحه کردی و رخساره مبارکش از بسیاری گریستن ریش گشته بود<sup>۱۷</sup>.

- ۱- ق : در روز ، م : هر روزی ۲- ق : گردانید ، ك : گردانیده اند  
 ۳- م ، ك : بگویند ۴- م ، ك : و چون ۵- م : از استقامت  
 ۶- ك : - که ۷- م : خواهیم کرد ۸- م : و بعد ازان  
 ۹- م ، ك : - این ۱۰- ق : - را ۱۱- ك : - را  
 ۱۲- م ، ك : فلاح و نجات ۱۳- ك : رضع ، ق : + که  
 ۱۴- م ، ك : - یکی ۱۵- م : و سی سال ، ك : سی سال  
 ۱۶- م ، ك : + بر خود ۱۷- م : از بسیار گریستن ریش شده بود



روزی مادرش گفت : ای فرزند از خردی تا این غایت از تو هیچ گناهی صادر نشد<sup>۱</sup> و همه عمر در طاعت حق و ریاضت گذرانیدی<sup>۲</sup> و حق جل<sup>۳</sup> و علا سر<sup>۴</sup> ترا بشرف اسلام و علم مشرف گردانیده است این چنین<sup>۵</sup> نوحه چرا میکنی؟ گفت : ای مادر چون نوحه نکنم که حضرت<sup>۶</sup> حق جل<sup>۷</sup> و علا مرا<sup>۸</sup> خبر داده است که همه<sup>۹</sup> بدوزخ در خواهیم آمدن<sup>۱۰</sup> و نمی دانم که من از آنها خواهم بودن<sup>۱۱</sup> که ازان<sup>۱۲</sup> نجات یابند<sup>۱۳</sup> یا نه<sup>۱۴</sup>؟ و این<sup>۱۵</sup> ازان<sup>۱۶</sup> گفت که || حقیقت استقامت بر رفتن<sup>۱۷</sup> صراط عدالت مقدر<sup>۱۸</sup> نوع بشر نیست مگر بتوفیق عنایت ربانی و تأیید هدایت یزدانی .

۵۷

فی الجملة هر که آئینه سر<sup>۱۹</sup> خود را از خبیث<sup>۲۰</sup> اخلاق زمیمه پاک گردانید و خلیفه روح را بحلل صفات حمیده محلی<sup>۲۱</sup> کرد<sup>۲۲</sup>، بحد<sup>۲۳</sup> استقامت نزدیک شد و بقدر تحصیل این کمال جواز بر صراط آسان کرد<sup>۲۴</sup>. و اُمّهات اوصاف کمالی<sup>۲۵</sup> که اصول مکارم اخلاق انسانیست ده است و

- ۱- م ، ك : هیچ گناه نیامد ۲- م ، ك : در طاعت و ریاضت گذاشتی
- ۳- م ، ك : سر ۴- ك : این چندین ۵- م ، ك : - حضرت
- ۶- م ، ك : ما را ۷- ك : + را ، م : - همه
- ۸- م : در خواهیم آمد ، ك : در خواهیم آورد ۹- ق ، م ، ك : خواهیم بود
- ۱۰- ك : که ازانجا ۱۱- ق ، ك : نجات یابم ۱۲- ك : یا نی
- ۱۳- ك : و این سخن ۱۴- م ، ك : بر متن ۱۵- م ، ك : از خبیات
- ۱۶- م : محلی گردانید ، ك : محلی (بتشدید لام) کرد ۱۷- ق : جواز صراط بر خود آسان گردانید ، م ، ك : جواز صراط بر خود آسان کرد
- ۱۸- م : اوصاف کمال

مجموع صفات حمیده ازین ده صفت متفرع میگردد و آن علم است و حلم و حیا<sup>۱</sup> و سخاوت و تقوی و شجاعت و عدل و صبر و صدق و یقین . و کمال این صفات جز ذات مطهر محمدی<sup>۲</sup> را نبوده<sup>۳</sup> و هر کس را از انبیا و اولیا و صلحا و علماء دین بقدر حصول این حقایق با روحانیت احمدی رابطه معنوی ثابت میگردد<sup>۴</sup> و آن رابطه وسیله قربت حضرت<sup>۵</sup> صمدیت می شود . و هر که بحقایق کمال این صفات متصف گردد ، ذات<sup>۶</sup> شریف او منظور نظر الهی و برکشیده عنایت<sup>۷</sup> نامتناهی است ملکیت که<sup>۸</sup> در صورت بشر<sup>۹</sup> یگانه روزگار و مقتدای اهل دهور و اعصار است . و هر که وجود خبیث او از فضایل این صفات عاری<sup>۱۰</sup> و احکام اضداد آن در نهاد او جاری است ، شیطان لعین است که<sup>۱۱</sup> در کسوت انسان<sup>۱۲</sup> ظاهر شده و بمکاید اغرا و اغوا<sup>۱۳</sup> مقتن عباد و مغرب بلاد گشته مستحق<sup>۱۴</sup> طرد و بعدست چنانکه آن<sup>۱۵</sup> اول مستحق محبت و قربت<sup>۱۶</sup> .

ای عزیز نزد ارباب قلوب و اهل تحقیق حسن خلق عبارت از ایمانست و سوء خلق عبارت از نفاق . و هر یکی را<sup>۱۷</sup> ازین دو صفت معیار<sup>۱۸</sup>

۱ - ک : و حیا و حلم ۲ - حاشیه اصل ، ق : + صلح

۳ - ق ، م ، ک : نبود ۴ - م : رابطه معنویست ۵ - م ، ک : بحضرت

۶ - ک : و ذات ۷ - م ، ک : + ذات ۸ - م ، ک : - که

۹ - ق : ملکی است در صورت بشر ۱۰ - ق : + است ۱۱ - م ، ک : - که :

که ۱۲ - م ، ک : انسانی ۱۳ - م : اغوا و اغرا ۱۴ - م ، ک :

و مستحق ۱۵ - م ، ک : - آن ۱۶ - م : قربت و محبت است ، ک :

محبت و قربت است ۱۷ - م ، ک : و هر یک را ۱۸ - م ، ک : معیاری

و محکمیست و حضرت<sup>۱</sup> حق جلّ و علا محنتها دنیوی را محک امتحان حسن خلق محبان آن حضرت گردانیده است که و کَنَبَلُواكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَ الصَّابِرِينَ وَ نَبَلُوا أَخْبَارَكُمْ<sup>۲</sup> . هر که در موقع محنت و جفا بر اثبات قدم<sup>۳</sup> و وفا اقدام نماید و ظهور سوابق قضا را بنزل<sup>۴</sup> رَوْح و رضایش آید، از مؤمنان صادق و موحدان<sup>۵</sup> سابقست و خلعت حسن خلق و تشریف مکارم اخلاق<sup>۶</sup> قامت معنوی آن مقبول مقبل<sup>۷</sup> را لایق . و بجهت تبیین<sup>۸</sup> محک این امتحان بود<sup>۹</sup> رسول ﷺ فرمود که الْمُؤْمِنُ بَيْنَ خَمْسٍ شَتَائِدٍ : مُؤْمِنٌ يَحْسُدُهُ ، وَ مُنَافِقٌ يَبْغِضُهُ<sup>۱۰</sup> ، وَ كَافِرٌ يَهْتَكِلُهُ ، وَ شَيْطَانٌ يَضِلُّهُ ، وَ نَفْسٌ يَنْزِعُهُ<sup>۱۱</sup> . فرمود که مؤمن ۵۸ پیوسته میان<sup>۱۲</sup> پنج سختی روزگار می گذراند<sup>۱۳</sup> : اول مؤمنی که برو<sup>۱۴</sup> حسد میکند، دوم<sup>۱۵</sup> منافقی که او را دشمن میدارد، سیم کافری که با او جنگ میکند، چهارم شیطانی که میخواهد که او را<sup>۱۶</sup> گمراه کند و او مخالفت او میکند<sup>۱۷</sup>، پنجم نفسی که او را هر لحظه<sup>۱۸</sup> بهواء نفسانی

۱- م ، ك : - حضرت ۲- م : - و نبلوا اخباركم

۳- قدم ، در قی بکس اول و فتح دوم نوشته شده ۴- ك : ك : بنزل

۵- م : و محبان ۶- م : و تشریف بمکارم اخلاق ۷- م ، ك : آن

مقبل مقبول ۸- م : تعیین ۹- ق ، م ، ك : + که ۱۰- و بینه،

در قی بضم یاء و کسرغین آمده ۱۱- ك : تنازعه ۱۲- م ، ك : در میان

۱۳- م : میگزارد ۱۴- م ، ك : بروی ۱۵- ق : و دؤم

۱۶- ك : که او را میخواهد تا ۱۷- ق : - و او مخالفت او میکند

۱۸- ق ، ك : هر لحظه او را

میکشد و او نفس را بموجب فرمان حق باز می آرد<sup>۱</sup>. و تحمل این سختیها وسیلت سعادت ابدی و پادشاهی سرمدی او میگردد. شیخ<sup>۲</sup> ابوبکر و راق<sup>۳</sup> قدس سره<sup>۴</sup> گفتی: **مَنْ أَرَخَى عِنَانِ الْجَوَارِحِ فِي الشَّهَوَاتِ<sup>۵</sup>**، فَقَدْ غَرَسَ فِي قَلْبِهِ شَجَرَ النَّدَامَاتِ . یعنی هر که عنان اعضا در دست شهوات<sup>۶</sup> فروگذارد<sup>۷</sup>، بحقیقت تخم درخت حسرت و ندامت در دل خود می کارد و رسوایی و گرفتاری که بر آنست<sup>۸</sup> در مجمع قیامت بر میدارد<sup>۹</sup>.

و<sup>۱۱</sup> وهب<sup>۱۲</sup> بن الورد<sup>۱۳</sup> رحمة الله علیه<sup>۱۴</sup> که از اکابر تابعین بوده<sup>۱۵</sup> است می فرماید<sup>۱۶</sup> که<sup>۱۷</sup> **مَنْ أَرَادَ شَهَوَاتِ الدُّنْيَا فَلْيَتَّهَبِهَا<sup>۱۸</sup> لِيُنْذَلْ**. یعنی هر که شهوات دنیا میخواهد، بگوی<sup>۱۹</sup> تا<sup>۲۰</sup> نفس خود را مهیأ گرداند<sup>۲۱</sup> بکشیدن خواری و رسوایی در دنیا و آخرت .

- 
- ۱- م ، ك : باز می دارد      ۲- م : و شیخ      ۳- ك : رواق  
 (بتشدیدواو)      ۴- ك: قدس الله سره (بتشديد دال وراء)      ۵- م: بالشهوات  
 ۶- م : شجرة      ۷- م : هر که عنان اعضا بشهوات ، ك : هر که عنان اعضا در شهوات      ۸- ق ، م : فرومیگذارد      ۹- ك : که بدانست  
 ۱۰- م: بردارد      ۱۱- م، ك: و      ۱۲- ك: وهيب (بفتح واو وياء). وپیدا است که محرف وهيب بصيغة تصغير است      ۱۳- ق : بن الوردی      ۱۴- ق ، ك : قدس سره ، م : رحمه الله      ۱۵- م ، ك : - بوده      ۱۶- ك : میفرمود  
 ۱۷- م : - که      ۱۸- « فليتهبها » در اصل منصوب و در ق مرفوع است  
 ۱۹- ق ، ك : بگو      ۲۰- ك : - تا      ۲۱- م : آماده سازد

۱ و روایتست که<sup>۲</sup> عزیز مصر زلیخا را بسبب اظهار محبت یوسف  
 ۳ عَلَيْهَا طلاق داد. هر که<sup>۴</sup> نام یوسف عَلَيْهَا بر زبان<sup>۵</sup> راندی<sup>۶</sup>، زلیخا  
 هر چه حاضر داشتی بدو<sup>۷</sup> دادی. تا چنان محتاج شد که بر سر راه نشستی  
 و گدایی کردی. چون<sup>۸</sup> یوسف عَلَيْهَا به پادشاهی رسید و<sup>۹</sup> او را عقد  
 کرد، گفت<sup>۱۰</sup>: ای یوسف مرا درین واقعه تجربه<sup>۱۱</sup> عظیم افتاد. گفت:  
 بگوی<sup>۱۲</sup>. گفت: تحقیق کردم که شومی حرص و هوا پادشاهانرا<sup>۱۳</sup> به بندگی  
 می اندازد و یمن اقبال صبر و تقوی بندگانرا بیادشاهی می رساند.

و تقوی اسمیست که جمیع صفات حمیده را شاملست. و متقی کسی  
 را گویند که خود را بجمیع اوامر شرعی مامور گردانیده باشد<sup>۱۴</sup> و از  
 جمیع فواهی<sup>۱۵</sup> اجتناب کرده<sup>۱۶</sup> و این چنین کس<sup>۱۷</sup> از مقربان حضرت  
 صمدیت است<sup>۱۸</sup> که **إِنْ أكرمَكُمُ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقِيكُمْ**. و ازینجاست که از  
 عایشه رضی الله عنها<sup>۱۹</sup> از خلق رسول<sup>۲۰</sup> پرسیدند<sup>۲۱</sup>، گفت: **كَانَ خُلُقُهُ**

- ۱- م : - ، و ، ك : و در  
 علیه السلام ۲- ق : که هر که  
 ۳- م : بزبان ۴- ق : رندی  
 ۵- م : یوسف علیه السلام چون ۶- م : - و  
 ۷- م : بگو ۸- ق : مناهی  
 ۹- م : پادشاهی را ۱۰- ك : - باشد  
 ۱۱- م : کسی ۱۲- ك : + در قرآن بدان امر فرموده  
 ۱۳- ق : - رضی ... ۱۴- ق : + صلعم ، م : + علیه السلام  
 ۱۵- ق : پرسیدن

الْمُقْرَأُنُ . فرمود که خلق رسول ﷺ قرآن بود . یعنی هر چه حضرت صمدیت در قرآن بدان<sup>۱</sup> فرموده است ، رسول ﷺ آنرا خلق و عادت خود گردانیده بود چنانکه ازان<sup>۲</sup> نمی شکفتی . و هر چه حضرت<sup>۳</sup> آحق عز<sup>۴</sup> اسمه در قرآن ازان<sup>۵</sup> نهی فرموده است ، ازان چنان بیگانه گشته بود که آنرا نمی توانست دید . و ازین جهت بود که حضرت رسالت علیه أَفْضَلُ الصَّلَوَاتِ را ( چون<sup>۶</sup> ) اندوهی رسیدی ، گفتی : يَا بِلَالُ أَرِحْنَا بِالصَّلَاةِ . || ای بلال ما را ازین اندوه باز رهان و بنماز راحت ده . راحت خود<sup>۷</sup> در بندگیء حق جستی و روشنایی چشم در نماز یافتی . امروز<sup>۸</sup> کسانی که خود را مسلمان میخوانند ، راحت<sup>۹</sup> در معاصی می جویند و روشنایی چشم<sup>۱۰</sup> در محظورات می یابند و بزینت زنان<sup>۱۱</sup> مباحات میکنند . آیین<sup>۱۲</sup> مخشئی را<sup>۱۳</sup> دین محمدی نام کرده اند و لقلقه زبان را ایمان دانسته<sup>۱۴</sup> و رسوم عوام کالانعام را اسلام تصور کرده . نظم<sup>۱۵</sup> :

سر عشق از سر زبان دورست

شرح این آیت از بیان دورست

- ۱- ك : - بدان ، م : + امر ۲- ك : چنانکه هرگز ازان  
 ۳- م ، ك : - حضرت ۴- ق : - ازان ۵- م ، ك : که هرگاه که  
 حضرت رسالت را علیه افضل الصلوات ۶- ك : اندوه رسیدی  
 ۷- ق : و راحت خود ۸- م ، ك : و امروز ۹- م : + خود  
 ۱۰- م : - چشم ۱۱- ك : و بزینت زمانه ۱۲- م : و آیین  
 ۱۳- ق : - را ۱۴- م : ایمان داشته اند ۱۵- م ، ك : بیت

هر خسی کی رسد باوج کمال

طالب کام<sup>۱</sup> ازین نشان دورست

ای بجرص و هوا کمر بسته

این حکایت ازان میان دورست

حضرت رسالت ﷺ می فرماید که **إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا**

**بَصَّرَهُ بِعُيُوبِ نَفْسِهِ**. فرمود که خدای عز و جل<sup>۲</sup> چون به بنده ای نیکی

خواهد، آن بنده را بعیبها<sup>۳</sup> خود بینا گرداند. پس نشان سعادت بنده

آنست که بعیبهای خود که آن نقصان دینست بینا گردد. زیرا که تا آن

عیبها را نداند و نبیند<sup>۴</sup>، نفس خود را ازان نقصان پاک نتواند کرد. و این

چنین کسان در هر روزگاری اندک باشند و بیشترین خلق<sup>۵</sup> بعیب خود

جاهلند و بعیب دیگران<sup>۶</sup> عارف. ازانکه غلبه رمد شهوات و غمص<sup>۷</sup>

لذات دیده بصیرت خلق را پوشیده است و موانع مألوفات حسنی و

حواجز محبوبات نفسی<sup>۸</sup> میان عین انصاف و رذائل اخلاق خود حایل

گشته.

و طالبان که بقدم صدق قطع عقبات صفات نفسانی میکنند و

۱- م : طالب نام ۲- م : علیه افضل الصلوات ۳- م ، ك :

فرمود که (م: -) که هر گاه که خدای عز و جل به بنده ۴- رسم الخط اصل :

نداند و نه بیند ۵- م ، ك : و بیشتر خلق ۶- ق : و بعیب دیگر

۷- ق ، م ، ك : عمش ، دغمش ، در ق بکسر اول و فتح دوم آمده ، ظ : غمص

(بفتح تین) ۸- ك : و خولطر حواجز بمحبوبات نفسی

بمساقل<sup>۱</sup> تزکیه، آینه دل<sup>۲</sup> از خباث<sup>۳</sup> اوصاف ردیه پاک میگردانند، متفاوتند:

بعضی آنند که وجود شیخ کامل ناصح را آینه روزگار خود سازند<sup>۴</sup> که هر چه<sup>۵</sup> شیخ بنظر تحقیق ایشانرا منع فرماید، ازان اجتناب کنند<sup>۶</sup>. و این نوع تصرف شیخی را رسد<sup>۷</sup> که باحکام شریعت عالم باشد و بآداب طریقت عارف<sup>۸</sup> و بر اسرار حقیقت واقف<sup>۹</sup>. و وجود این چنین شیخ درین روزگار عزیز و کم یافتست، ازین سبب<sup>۱۰</sup> بیشتر طالبان<sup>۱۱</sup> در تیه غفلت و جهالت سرگشته اند و راه مطلوب گم کرده و از مقصود محروم مانده. و جمعی که<sup>۱۲</sup> از ادراک وجود مقتدای عارف عاجز گشتند<sup>۱۳</sup> دوستی<sup>۱۴</sup> بصیر متدین مشفق ناصح طلب کردند و او را بر نفس خود نگه بان گردانیدند، تا ملاحظه نقائص افعال و احوال<sup>۱۵</sup> ایشان میکنند و ایشانرا از آفات اوصاف ذمیمه آگاه میگردانند. چنانکه عَمَر رَضِيَ اللهُ عَنْهُ پیوسته از حُدُیْفَه و سلمان و ابوذر و غیرهم از عیوب || صفات (خود) پرسیدی و<sup>۱۶</sup> گفתי: رَحِمَ اللهُ امْرَأَآ اَهْدَىٰ اِلَیَّ عِیُوبِی<sup>۱۷</sup>. یعنی رحمت

۶۰

- ۱- م: و بمساقل ۲- م: تزکیه آینه دل ( باضافه تزکیه و بفک اضافه آینه ) ، ك: و بمساقل ذکر تزکیه آینه دل ۳- م: از خباث ۴- ك: بسازند ۵- م: و هر چه ، ك: و از هر چه ۶- ك: كند ۷- م ، ك: شاید ۸- م: واقف ۹- م: عارف ۱۰- م: و ازینجهت ۱۱- ك: بیشتر خلق که طالبان اند ۱۲- م: - که ۱۳- ك: عاجز گشته ۱۴- م: و دوستی ۱۵- ك: اقوال و احوال ۱۶- م ، ك: - و ۱۷- ك: عیوب نفسی



خدای بران مردی<sup>۱</sup> باد که عیبهای مرا بمن هدیه آرد. و این چنین  
دوستان و برادران دینی که عیب این کس را بی شایبه غرض و حسد و  
مداهنت کما هو حقّه ادا کنند، هم<sup>۲</sup> کم یافت و نادرست. شعر<sup>۳</sup>:

دریغ این درد را مرهم ندیدم

امید وصل بودن<sup>۴</sup> هم ندیدم

ازان کار مرا سستست بنیاد

که عهد دوستان محکم ندیدم

وقومی دیگر وجود عامه خلق را آینه روزگار خود سازند که

المؤمنین میرآة المؤمنین و هر قولی و فعلی<sup>۵</sup> نامرضی که از خلق مشاهده

کنند نفس خود را از آثار خیابث<sup>۶</sup> آن پاک کنند<sup>۷</sup>. و<sup>۸</sup> در خبرست که

از عیسی عليه السلام پرسیدند<sup>۹</sup> که ادب را<sup>۱۰</sup> از که آموختی؟ گفت: از

بی ادبان. گفتند: چگونه؟ گفت: هر چه از جهال در نظرم ناپسندیده<sup>۱۱</sup>

آمد، ازان اجتناب کردم.

و جمعی از طالبان صادق بدین<sup>۱۲</sup> مقدار اکتفا نکردند بلکه

عداوت اعدا<sup>۱۳</sup> غنیمت شمردند، چه دانستند که نظر دوست عیب پوشد

۱- م: بران مرد ۲- م: هم ۳- م: نظم، ك: بیت

۴- م، ك: بود آن ۵- م، ك: و هر فعل و قول ۶- م، ك:

خیابث ۷- م، ك: پاک گردانند ۸- ك: - و ۹- م، ك:

صلوات الله علیه ۱۰- ق: پرسیدن ۱۱- م، ك: - را

۱۲- م: ناپسند ۱۳- ك: برین ۱۴- ك، م: + را

و دیده دشمن همه در عیب<sup>۱</sup> کوشد . پس السنه دشمنانرا شاهد افعال و احوال خود کردند<sup>۲</sup> و نقایص دین خود را از زبان اعدا باز یافتند<sup>۳</sup> و در ازاله آن کوشیدند و از اهتمام بهم<sup>۴</sup> دین<sup>۴</sup> بحقد و انتقام و عداوت عدو نپرداختند .

نقلست که شخصی سلمانرا رضی الله عنه<sup>۵</sup> دشنام داد . گفت<sup>۶</sup> : ای برادر اگر در موقف قیامت ترا زوی من ببیدی گران گردد من بدتر از انم که تو میگوی ، و اگر ترا زوی من به نیکی گران آید<sup>۷</sup> بدانکه آنچه تو میگوی<sup>۸</sup> مرا هیچ<sup>۹</sup> زیان نخواهد داشت<sup>۱۰</sup> . و یکی ابوبکر<sup>۱۱</sup> را<sup>۱۲</sup> دشنام داد . گفت : مَا سَتَرَ اللَّهُ عَنْكَ أَكْثَرَ . یعنی آنچه<sup>۱۳</sup> حق جل و علا بر تو پوشیده است از<sup>۱۴</sup> عیبها من ، بیشتر از انست<sup>۱۵</sup> که تو میگوی . نقلست که یکی مالک دینار را گفت که<sup>۱۶</sup> ای<sup>۱۷</sup> مرایی . مالک قُدَس سِرُّهُ . گفت : در بصره مرا هیچکس<sup>۱۸</sup> نشناخت جز تو . آن طایفه<sup>۱۹</sup> نضادان

- ۱- ق ، م ، ک : در عیب جوئی  
 ۲- م : شاهد احوال و افعال گردانیدند  
 ۳- ک : از زبان اعدا یافتند  
 ۴- م ، ک : بهم (بتشدد بهم)  
 ۵- م : که سلمانرا شخصی  
 ۶- م : سلمان رضی الله عنه گفت ،  
 ۷- م ، ک : گران گردد  
 ۸- ق : با اینکه تو میگوئی ،  
 ۹- ک : — هیچ  
 ۱۰- این حکایت در ک بعد از حکایت بعدی ( حکایت ابوبکر ) آمده  
 ۱۱- ک : + رضع  
 ۱۲- م : + رضی الله عنه  
 ۱۳- م : اینکه ،  
 ۱۴- ک : — آنچه  
 ۱۵- ک : از  
 ۱۶- ق ، ک : — که  
 ۱۷- م : — که ای  
 ۱۸- م ، ک : هیچکس مرا  
 ۱۹- م : این طایفه ، ک : و آن طایفه

نقود اقوال و صرافان مصارف احوال بودند که اهتمام امور دینی این طایفه را<sup>۱</sup> چنان مشغول کرده بود که از دوستی اصدقا و عداوت اعدا خبر نداشتند و پیوسته در آرزوی آن بودند که کسی ایشانرا از عیوب ایشان آگاه گرداند و آنرا<sup>۲</sup> منت میداشتند. امروز<sup>۳</sup> نوبت بامثال ما هواپرستان تیره روزگار رسیده است که دشمن ترین کسی<sup>۴</sup> (زرد ما آن) بود که<sup>۵</sup> ما را بعیب ما<sup>۶</sup> بینا گرداند و خواهد<sup>۷</sup> که ما را از گرفتاری<sup>۸</sup> آن نقصان باز رها کند. و این، علامت ضعف ایمانست بلك نشان عدم ایمانست. چه در ظاهر می بینیم که اگر ماری یا عقربی در جامعه کسی خزیده باشد<sup>۹</sup> و آن کس ازان خبر ندارد چون شخصی او را ازان آگاه میکند آنکس آنرا منت میدارد. و در حقیقت اوصاف ذمیمه و اخلاق سیئه<sup>۱۰</sup> چون کبر و حرص و بخل و عجب<sup>۱۱</sup> و حسد و حقد و ریا همه ماران و کژدمان معنوی اند که ابدالآباد این کس را در گور و دوزخ<sup>۱۲</sup> عذاب خواهند کرد. پس شخصی<sup>۱۳</sup> این کس را از آفات این صفات آگاه کند و این کس آنرا منت ندارد<sup>۱۴</sup> بلکه بجفا و مخاصمت و عداوت

- 
- ۱- نسخه بدل اصل، م، ک: این قوم را ۲- ک: و این را  
 ۳- م، ک: و امروز ۴- م: - کسی ۵- م: انکس است که، م:  
 آنست که ۶- م، ک: بعیوب ما ۷- م: از آفات گرفتاری، ک:  
 از آفات و گرفتاری ۸- م: خزیده ( یا اول نقطه ندارد ) است، ک:  
 خزیده است ۹- ق، م، ک: و اخلاق شکیمه ۱۰- ک: - و عجب  
 ۱۱- م، ک: - و دوزخ ۱۲- م، ک: پس چون شخصی  
 ۱۳- ک: منت نداند

مشغول شود، دلیل آنست که<sup>۲</sup> ایمان ندارد. چه اگر چنانچه بمضرت مار و کژدم صوری که (نتیجه ان سبب<sup>۳</sup>) زوال حیات فانی است متیقن است اگر<sup>۴</sup> بمضرت ماران و کژدمان معنوی که نتیجه آن زوال حیات ابدی و هلاک و<sup>۵</sup> گرفتاری سرمدی است متیقن بودی، ازان بیشتر منت داشتی. و ازینجاست که حضرت صمدیت عزشأنه<sup>۶</sup> در حق این طایفه<sup>۷</sup> فرمود که يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ .

جَعَلْنَا اللَّهُ مِمَّنْ حَقَّقَ إِيمَانَهُ فَعَمِلَ بِمُقْتَضَاهُ وَحَسَّنَ<sup>۸</sup> إِسْلَامَهُ<sup>۹</sup>  
فَقَازَ بِرِضَاهُ<sup>۱۰</sup> مَوْلَاهُ إِنَّهُ قَرِيبٌ مُّجِيبٌ<sup>۱۱</sup> .

- 
- ۱- نسخه بدل اصل، ق، م، ك: پیش آید ۲- م، ك: از انست که ( بجای « دلیل آنست که » ) ۳- م، ك: و کژدم صوری که آن ۴- م، ك: - اگر ۵- ك: - و ۶- م: - عزشأنه ۷- م، ك: این قوم ۸- سین «حسن» در اصل فاقد حرکه و تشدید است و در ق مضموم ۹- « اسلامه » در ق مرفوع است ۱۰- ق، ك: برضی ۱۱- ك: - انه قریب مجیب

## باب چهارم

در حقوق والدین و زوج و زوجه<sup>۱</sup>

و اولاد و عبید و اقارب و اصدقا

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَكَفَىٰ رَبُّكَ الْأَعْبَادُوا إِلَّا إِنِّيَّاهُ وَبِأَلْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا. حضرت صمدیت عز شأنه می فرماید که ما که خداوندیم<sup>۲</sup> حکم کردیم بر شما بندگان که<sup>۳</sup> غیر جناب کبریایی ما را<sup>۴</sup> بندگی نکنید و در حق مادر و پدر نیکو باشید .

عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: إِنَّ رِضًا أَوْ سَطًا أَوْ سَطًا أَوْ سَطًا أَوْ سَطًا فَإِنَّ شَيْئًا فَحَافِظَ عَلَى الثَّابِتِ أَوْ ضَيْعًا. ابودردا روایت کرد که<sup>۵</sup> از رسول ﷺ شنیدم که میگفت: بدرستی<sup>۶</sup> که رضای پدر<sup>۷</sup> بزرگترین درست

۱- ك: و زوجه و زوج ۲- ك: که ما خداوندیم و پروردگاریم

۳- م، ك: بر شما که بندگانید که ۴- م، ك: کبریای ما را

۵- ق: - رضی ... ۶- م، ك: - ان رضا، رسم الخط اصل: ان رضا

۷- م، ك: اوسط ۸- م: ابودردا رضی الله (عنه) روایت کرد و گفت، ك:

ابودردا گفت ۹- ك: - بدرستی ۱۰- م: که میگفت که پدر یعنی رضای پدر

از درهای بهشت<sup>۱</sup>، اگر بهشت میخواهی برین<sup>۲</sup> در محافظت نمای و اگر میخواهی<sup>۳</sup> آنرا فروگذار.

وَعَنْ حَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ<sup>۴</sup> قَالَ ، قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ أَيْرٌ<sup>۵</sup>؟ قَالَ : أُمَّكَ . قُلْتُ : ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ : أُمَّكَ . قُلْتُ : ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ : أُمَّكَ . حَكِيمُ بْنُ حِزَامٍ<sup>۶</sup> كَفَتْ :<sup>۷</sup> از رسول ﷺ پرسیدم که با که یکی کنم؟ گفت : با مادر. گفتم : پس ازان<sup>۸</sup>؟ گفت : با مادر. گفتم : پس ازان<sup>۹</sup>؟ گفت : با مادر. گفتم : پس ازان<sup>۱۰</sup>؟ گفت : با پدر.

چون بدلائل شرعی حقوق قرابت و<sup>۱۱</sup> رحم متأکدست، بضرورت<sup>۱۲</sup> هر چند این نسبت باختصاص<sup>۱۳</sup> نزدیکترست<sup>۱۴</sup> حقوق متأکدتر. و اخص<sup>۱۵</sup> نسبت<sup>۱۶</sup> نسبت و لادنتست، لاجرم رجحان حقوق او<sup>۱۷</sup> از همه بیشتر

۶۲

۱- م ، ك : بزرگترین درهای بهشتست ۲- ك : بدین

۳- م : و اگر نخواهی ، ك : و اگر دوزخ میخواهی ۴- ق : - رضی ...

۵- « ابر » در ق ، ك بفتح همزه و باء و ضم راء مشدد آمده ، و مصدر آن که « بر » (بکسر باء و تشدید راء) است از باب سمع و ضرب و نصر هزسه آمده (نك ، النهاية ابن اثیر ، منتهی الارب ، اقرب الموارد ) و چون فعل امر آن نیز در ورق ۶۹ ( حدیث اول « قسم سیوم ازین باب » ) « بر » بکسر اول آمده ناگزیر « ابر »

را نیز بکسر باء قید کردیم ۶- ك : + رضع ۷- م : + که

۸- م ، ك : + با که ۹- م ، ك : + با که ۱۰- م ، ك : + با که

۱۱- م : - و ۱۲- م : بصورت ۱۳- م ، ك : - است

۱۴- م ، ك : و اخص آن ۱۵- ق ، م ، ك : حقوق آن

آمدست<sup>۱</sup>. و چون با وجود ضعف و عجز والده مشقت حمل و رضاعت و تربیت و شفقت و محبت از جهت او بیشترست، هر آینه حقوق او بر حق والده متضاعف بود.

وَعَنْ مَالِكِ بْنِ رَبِيعَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ<sup>۲</sup> قَالَ: بَيْنَا نَحْنُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذْ جَاءَهُ<sup>۳</sup> رَجُلٌ مِنْ بَنِي سَلِيمَةَ فَقَالَ<sup>۴</sup>: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَلْ بَقِيَ مِنْ بِرِّ<sup>۵</sup> أَبِي شَيْءٌ أَيْرُهُمَا<sup>۶</sup> بِهِ جَعَدَ وَفَاتِهِمَا؟ قَالَ: نَعَمْ! الصَّلَاةُ عَلَيْهِمَا وَالِاسْتِغْفَارُ لَهُمَا وَإِنْفَاذُ عَهْدِهِمَا وَإِكْرَامُ صَدَيْقَيْهِمَا. مالک بن ربیعہ روایت کرد که<sup>۱</sup> نزد رسول نشستہ بودم، عَلَيْهِ السَّلَامُ، با جمعی از صحابہ، شخصی<sup>۲</sup> از بنی سلمہ بحضورت رسالت آمد<sup>۳</sup> و رسول را گفت<sup>۴</sup>: ای رسول خدای هیچ حقی از ان مادر<sup>۵</sup> و پدر من بر من مانده است<sup>۶</sup> بعد از آنکہ وفات یافتہ اند؟ رسول عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود کہ<sup>۷</sup>

۱- ق: بیشتر آمده است، م: بیشتر است، ك: بیشتر آمد

۲- ق، م، ك: رضی ... ۳- ك: بیننا ۴- اصل، ق: اذا جاء

۵- اصل، ك: سلمه (بفتح سین و لام) ۶- ك: قال ۷- م: -

۸- در ق، ك «ابر» بفتح همزه و باء آمده، نك: حدیث بر

آخر از ورق پیشین (۶۱) ۹- ك: گفت ۱۰- م، ك: + من

۱۱- در م، ك «علیه السلام»، و در ق «صلی...» بعد از رسول آمده

۱۲- م، ك: كه شخصی ۱۳- اصل: آمدند ۱۴- اصل: گفتند، م، ك:

آمد و سوال کرد و گفت ۱۵- ق: حقی از مادر ۱۶- ك: مانده

است بر من ۱۷- ق: - كه

بلی دعاء خیر<sup>۱</sup> بر ایشان<sup>۲</sup>، و آمرزش خواستن ایشان<sup>۳</sup>، و وصیت ایشان  
بجای آوردن و دوستان ایشانرا گرامی داشتن .

قَالَ<sup>۴</sup> رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : دُعَاءُ الْوَالِدَةِ أَسْرَعُ  
إِجَابَةً . قِيلَ : وَ لِمَ ذَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ : هِيَ أَرْحَمُ مِنَ الْأَبِ  
وَ دَعْوَةُ الرَّحِيمِ لَا تَسْقُطُ<sup>۵</sup> . فرمود که دعاء مادر زودتر مستجاب  
میکردد<sup>۶</sup> از دعاء پدر . گفتند : چرا یا رسول الله<sup>۷</sup>، گفت : زیرا که مادر  
مهربان ترست و دعای مهربان رد نمی شود .

و<sup>۸</sup> قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : مَنْ أَصْبَحَ مَرْضِيًّا لِأَبَوَيْهِ  
أَصْبَحَ لَهُ بَابَانِ مَفْتُوحَانِ إِلَى الْجَنَّةِ ، وَ مَنْ أَمْسَى مِثْلَ ذَلِكَ ، وَ إِنْ  
كَانَ وَاحِدًا فَوَاحِدًا ، وَ مَنْ أَصْبَحَ مُسْخِطًا لِأَبَوَيْهِ أَصْبَحَ لَهُ بَابَانِ  
مَفْتُوحَانِ إِلَى النَّارِ ، وَ مَنْ أَمْسَى مِثْلَ ذَلِكَ ، وَ إِنْ كَانَ وَاحِدًا فَوَاحِدًا .  
فرمود که هر که بامداد برخیزد و<sup>۹</sup> بر حالی بود که مادر و پدر از  
وی<sup>۱۰</sup> خشنود باشند آن روز<sup>۱۱</sup> دو در از بهشت<sup>۱۲</sup> بر روی او<sup>۱۳</sup> بگشایند

۱- ق : دعائی خیر ۲- ك : برایشان کردن ۳- م : ایشانرا

۴- ق ، ك : و قال ۵- م : لا يسقط ۶- م : اجابت میگردد

۷- م : یا رسول الله ۸- ك : و ۹- م : و

۱۰- م : ازو ۱۱- م ، ك : آن روز ۱۲- ق : دو در بهشت

۱۳- م ، ك : بر وی



و اگر از مادر و پدر او<sup>۱</sup> یکی<sup>۲</sup> زنده باشند یکی<sup>۳</sup> در<sup>۴</sup> بگشایند، و هر که بامداد برخیزد و برحالی بود که<sup>۴</sup> مادر و پدر<sup>۵</sup> از او<sup>۶</sup> ناخشنود باشند دو در از دوزخ بر روی او<sup>۷</sup> بگشایند و اگر یکی از ایشان زنده بود<sup>۸</sup> يك در بگشایند .

وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : الْجَنَّةُ يُوجَدُ رِيحُهَا مِنْ مَسِيرَةِ خَمْسِ مِائَةِ عَامٍ وَلَا يَجِدُ رِيحَهَا عَاقٌ وَلَا قَاطِعٌ رَحِمٍ . فرمود که بوی بهشت را خاصیتی است که از پانصد ساله راه آن بوی<sup>۱۱</sup> شنوده شود<sup>۱۰</sup> و عاق هرگز آن بوی<sup>۱۱</sup> نشنود . یعنی عاق چنان باشد که<sup>۱۲</sup> از رحمت حق دور باشد<sup>۱۳</sup> در قیامت که پانصد ساله راه به<sup>۱۴</sup> پیرامن بهشت راه نیابد .  
وَفِي الْخَبَرِ أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى<sup>۱۵</sup> إِيَّيْ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا مُوسَى مَنْ بَرَّ وَالِدَيْهِ وَعَقْنِي كَتَبْتَهُ بَارًا وَمَنْ بَرَّنِي وَعَقَّ وَالِدَيْهِ كَتَبْتَهُ عَاقًا . در خبرست<sup>۱۶</sup> که حق جل<sup>۱۷</sup> و علا وحی فرمود بموسی عليه السلام که ای موسی || هر که با داء حقوق مادر و پدر قیام نماید و در اداء

۶۳

- ۱- م ، وی      ۲- ك : و اگر یکی از ایشان      ۳- ق ، م ، ك :  
يك در      ۴- م ، ك : باشد که      ۵- م : که پدر و مادر  
۶- م ، ك : از وی      ۷- م ، ك : بر وی      ۸- ق ، ك : زنده باشند  
۹- متن اصل : ریحانه      ۱۰- م : بوی آن      ۱۱- م ، ك : شنیده  
می شود      ۱۲- ق : — باشد که      ۱۳- م ، ك : یعنی چنان از رحمت حق  
( ك : خود ) دور باشد      ۱۴- ك : — راه به      ۱۵- م ، ك : ان الله  
تعالی اوحی      ۱۶- م ، ك : در اخبارست

حقوق بندگیء ما تقصیر کند، ما او را از نیکوکاران نویسیم و هر که حقوق بندگیء ما بجای آورد<sup>۱</sup> و در حقوق<sup>۲</sup> مادر و پدر تقصیر کند، ما او را از بدکرداران<sup>۳</sup> نویسیم.

آورده اند که<sup>۴</sup> در قرون ماضیه در مصر عادت بودی که هر پادشاهی که بجهت<sup>۵</sup> احترام کسی بر خاستی گفتندی او از سر ملك برخاست، او را از سلطنت معزول کردند<sup>۶</sup>. چون یعقوب عليه السلام بدیدن یوسف آمد، عليه السلام<sup>۷</sup>، خواست که<sup>۸</sup> بر خیزد، نگذاشتند که بر خیزد<sup>۹</sup> و گفتند<sup>۱۰</sup>: درین بر خاستن خطر ملکست. یوسف عليه السلام بر نخاست. حضرت<sup>۱۱</sup> حق جل و علا یوسف<sup>۱۲</sup> و وحی فرستاد که<sup>۱۳</sup> ای یوسف بجهت مصلحت ملك فانی حرمت پدر فرو گذاشتی، بعزت و جلال ما که بعد ازین از پشت تو هیچ پیغمبر بیرون نیاریم.

و ازینجاست<sup>۱۴</sup> که علما گفته اند که احتساب را پنج مرتبه است: اول<sup>۱۵</sup> تعریف، دوم نصیحت بوعظ<sup>۱۶</sup>، سیم منع بفعل، چهارم عنف و سب<sup>۱۷</sup>،

- ۱- م: بجای آورد ۲- م: و در حق ۳- ق، م، ك: از بدکاران ۴- م، ك: و آورده اند که ۵- ك: جهت ۶- م، ك: و او را از سلطنت عزل کردند ۷- ق، ك: بدیدن یوسف علیه السلام آمد ۸- ك: یوسف خواست که، م: بدیدن یوسف آمد. یوسف علیه السلام خاست (غلط نویسی کاتب) که ۹- م، ك: - که بر خیزد ۱۰- ك: + ترا ۱۱- م، ك: - حضرت ۱۲- ك: - یوسف ۱۳- م، ك: وحی فرمود که ۱۴- ق: و از انجاست ۱۵- ك: - بوعظ

پنجم ضرب. و فرزندان را<sup>۱</sup> در دومرتبه بر مادر و پدر احتساب جایزست. مرتبه<sup>۲</sup> چهارم<sup>۳</sup> و پنجم که دشنام و زدندست از فرزندان<sup>۴</sup> روا نیست، اما<sup>۵</sup> در<sup>۶</sup> مرتبه<sup>۷</sup> سیم که آن منع است بفعل<sup>۸</sup> علما را نظرست که<sup>۹</sup> از فرزند فعلی صادر شود که آن<sup>۱۰</sup> سبب ایذاء ایشان گردد چنانک عود و رباب و آلات معاصی<sup>۱۱</sup> ایشان را بشکنند، یا خمر ایشان را<sup>۱۲</sup> بریزد، یا جامه<sup>۱۳</sup> حرام از ایشان برکشد و بخداوند دهد، یا مال غضب از خانه<sup>۱۴</sup> ایشان بیرون آورد<sup>۱۵</sup> و بمستحق<sup>۱۶</sup> رساند اگر چه ایشان برین<sup>۱۷</sup> افعال خشمگین شوند. اصح<sup>۱۸</sup> آنست که فرزندان<sup>۱۹</sup> بدین افعال عاق نشوند<sup>۲۰</sup> و خشم ایشانرا اعتبار نماند. زیرا که وجوب اداء حقوق فرمان حضرت صمدیت بر حقوق ایشان مقدم<sup>۲۱</sup> است و ازینجاست که حق جل<sup>۲۲</sup> و علا درقرآن<sup>۲۳</sup> میفرماید که<sup>۲۴</sup> يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَاتَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ. فرمود که ای آنکسانی که<sup>۲۵</sup> ایمان آورده اید بدوستی<sup>۲۶</sup> مگیرید مادران و پدران و برادران خود را<sup>۲۷</sup> چون باطل را بر حق

۱- م، ك : و فرزند را ۲- م، ك : و مرتبه<sup>۲</sup> چهارم

۳- م، ك : از فرزند ۴- ك : و اما ۵- م : - در

۶- م، ك : چه اگر ۷- ك : - آن ۸- ك : مناهی

۹- ق : - را ۱۰- م، ك : بیرون آرد ۱۱- ق، ك : باین، م :

بدین ۱۲- متن اصل : اصلح، ك : و اصح ۱۳- ك : که فرزند

۱۴- ك : نشود، م : اصح آنست که بدین افعال فرزند عاق نشود

۱۵- م : - در قرآن ۱۶- ك : - که ۱۷- م : ای کسانی که

۱۸- م : + که، ك : ای آنکسانی که ایمان آورده اید بدوستی که نکیرید مادران

و پدران و برادران خود را بدوستی انک دوستر دارند کفر را بر ایمان

اختیار کنند و از فرمان حق گردن برتابند. اما والدین را چون مطیع فرمان حق باشند و مخالفت شرع روا ندارند، طلب رضای ایشان افضل عبادت است.<sup>۳</sup> چنانکه حضرت رسالت ﷺ فرمودند که <sup>۵</sup>بِرُّ الْوَالِدَيْنِ أَفْضَلُ مِنَ الصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ وَالْجِهَادِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ تَعَالَى.<sup>۶</sup> یعنی نیکویی کردن با مادر و پدر فاضلتر از نماز و روزه و حج و عمره و غزاست در راه خدای عزوجل.<sup>۷</sup>

و چون ذات والدین در سببیت وجود<sup>۸</sup> فرزند اول مصدریست که وجود حسنی فرزند ازان مصدر بعالم محسوس صادر میگردد، اول<sup>۹</sup> مظهری که ذات و صفات فرزند - که اثری از آثار صفات و ذات<sup>۱۰</sup> حضرت صمدیت<sup>۱۱</sup> و<sup>۱۲</sup> ربوبیتست - بواسطه تربیت ایشان بظهور می آید<sup>۱۳</sup>، و در حالت صغر مولود که از غایت اضطراب، ضعف و عجز او را از خود هیچ حرکتی و قدرتی و اختیاری نیست آثار مهر و شفقت و رأفت و رحمت ایشان جابر کسر و<sup>۱۴</sup> ضعف او می شود، پس وجود ایشان اول مظهریست

۶۴

- ۱- ق : و اما ۲- م ، ك : - را ۳- م : افضل طاعانست ،  
 ك : افضل عبادتست ۴- م : - عليه السلام ۵- ق ، م ، ك : فرمود که  
 ۶- ك : من الصلوات ۷- ق ، م ، ك : - تعالی ۸- م ، ك : - کردن  
 ۹- م : فاضلترست از نماز و ... ۱۰- ك : خدای تعالی ۱۱- ك :  
 در سبب وجود ۱۲- م : در اول ، ك : و اول ۱۳- م : ذات و صفات  
 ۱۴- م ، ك : - صمدیت و ۱۵- م ، ك : بظهور می پیوندد  
 ۱۶- ق : - و

که آثار صفات موجدیت<sup>۱</sup> و ربوبیت و رحمت و رأفت<sup>۲</sup> حضرت صمدیت در آینه ذات انسان<sup>۳</sup> ظهور می‌رسد و نتایج این صفات وجود مولود را از درکه نقصان بدرجه کمال میرساند، لاجرم حضرت صمدیت عز شأنه طاعت ایشانرا قرین طاعات خود گردانید و بعد از اداء شکر نعمت آن حضرت شکر ایشانرا بر فرزند<sup>۴</sup> واجب گردانید: **أَنْ أَشْكُرُ لِيْ وَيُؤَايِدُنِيْكَ.**

### اما قسم دوم ازین باب

#### در آداب نکاح<sup>۵</sup> و حقوق زوج بر زوجه و حقوق زوجه بر زوج<sup>۶</sup>

**قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَ جَعَلْنَاهُمْ أَزْوَاجًا وَ ذُرِّيَّةً. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ: مَنْ فَتَحَ لِلَّهِ وَ أَنْتَحَ لِلَّهِ اسْتَحَقَّ وِلايَةَ اللَّهِ. فرمود که هر که زن خواهد**

۱- اصل، ق: موجودیت ۲- ق، م، ک: و رأفت و رحمت

۳- ق، م، ک: ایشان ۴- ک: بر فرزندان ۵- ق، م، ک: + که

۶- ق: در اداء نکاح ۷- م، ک: و حقوق زوجه بر زوج و حقوق زوج بر زوجه ( و از نظر ترتیب مطالب در متن صحیح است ) ۸- م، ک:

۹- حرف اول « ولایت » در اصل، م فاقد حرکه است و در ک

برای خدای تا دین خود را در حصار آورد و نفس خود را از ارتکاب حرام محفوظ دارد<sup>۱</sup> یا دختر و خواهر خود را بمسلمانی متدین<sup>۲</sup> دهد - برای خدای - تا دین ایشان محفوظ ماند ، آنکس مستحق<sup>۳</sup> قربت و دوستی<sup>۴</sup> حضرت صمدیت گردد .

وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ<sup>۳</sup> : مَنْ رَغِبَ عَن سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي وَالنِّكَاحُ سُنَّتِي فَمَنْ أَحْبَبَنِي فَلَيْسَ سُنَّتِي بِسُنَّتِي . رسول ﷺ فرمود که هر که از سنت من روی گرداند<sup>۵</sup> از من نیست و نکاح سنت من است ، هر که مرا دوست دارد<sup>۶</sup> گو بر سنت من ثابت<sup>۷</sup> باش .

وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : إِذَا آتَاكُمْ مَنْ تَرْضَوْنَ دِينَهُ وَآمَانَتَهُ فَزَوِّجُوهُ إِنْ لَاتَفْعَلُوا كُنْتُمْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ . فرمود که هر گاه که کسی ، بر دین و امانت وی شما را اعتماد بود ، نزد شما آید و طلب نکاح کند او را نکاح کنید . یعنی اگر این<sup>۸</sup> چنین کس درویش بود از درویشی<sup>۹</sup> فنکح مدارید و تقوی و دیانت او را غنیمت شمردید و اگر نکنید فتنه ای در زمین<sup>۱۰</sup> انگیخته باشید<sup>۱۱</sup>

۱- ك : محفوظ ماند      ۲- ق : بمسلمان متدین ، ك : بمسلمان ( - متدین )      ۳- م ، ك : و قال عليه السلام      ۴- م : فليستن ، ك : فليسن ( بسكون لام و نون مشدد و فتح ساير حروف )      ۵- ك : روی تابد      ۶- ك : دوست می دارد      ۷- ك : ثابت      ۸- اصل : ممن ( بتشديدميم )      ۹- ق : وان لا يفعلوا ، ك : لا تفعلوا      ۱۰- ق : - این      ۱۱- ق ، م : + او ، ك : + وی      ۱۲- م : فتنه در روی زمین ، ك : فتنه در زمین      ۱۳- م : برانگیخته باشید

و فساد بزرگ کرده .

و چون امر نکاح از محاسن امور دینست<sup>۱</sup> و مصارف چند شیاطین و سبب ابقاء وجود انام و تکثیر<sup>۲</sup> سواد اسلام است<sup>۳</sup> ، بر جمیع متأهلان اهل اسلام معرفت شرایط و حقوق<sup>۴</sup> احکام مقاصد و آداب آن واجبست . و آنچه طالب حق را در رعایت حقوق نکاح از دانستن و عمل کردن بدان چاره ای نیست<sup>۵</sup> هفت شرط است : شرط اول معاشرت ، دوم سیاست ، سیم غیرت ، چهارم نفقه ، پنجم || تعلیم ، ششم قسمت ، هفتم تأدیب .

۶۰

شرط اول معاشرتست . قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : وَعَاشِرُوهُنَّ بِمَا مَعْرُوفٍ . حضرت<sup>۶</sup> حق جل و علامی فرماید که با زنان زندگانی کنید به نیکی و خلق خوش . و آخرین وصیتی که رسول ﷺ فرمود در حالت وفات<sup>۷</sup> این بود که<sup>۸</sup> : الصَّلَاةُ<sup>۹</sup> وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَ آتَقُوا اللَّهَ فِي النِّسَاءِ فَإِنَّهُنَّ عَوَانٍ فِي أَيْدِيكُمْ<sup>۱۰</sup> . یعنی بر شما باد که نمازیبای دارید و بر بندگان شفقت کنید و از خدای بترسید و حقوق زنان را رعایت کنید که ایشان اسیرانند در دستهای شما . پس از حقوق معاشرت مرد

۱- م ، ك : - و ۲- م ، ك : - است ۳- ك : تکثیر

۴- م ، ك : + است ۵- م ، ك : + و ۶- ق ، م ، ك : چاره نیست

۷- م ، ك : - حضرت ۸- م : و آخرین وصیتی که رسول علیه السلام در

حالت وفات کرد این که ۹- ق ، م ، ك : - گفت ۱۰- « الصلاة » در

اصل ، ق ، ك مرفوع و در م فاعل اعراب است ۱۱- اصل : عون فی دینکم ،

ق : عود فی دینکم ، « عوان » در ك بتشدید واو و مرفوع آمده

بر اهل آنست که<sup>۱</sup> اهل خود را بخشونت قول و فعل ایذا نرساند<sup>۲</sup> بلکه بدخویی و سبکی و افعال ناقصه ایشانرا بقوت حلم و صبر تحمل کند و ترش روی نباشد .

روایتست که رسول ﷺ عایشه را گفت که<sup>۳</sup> ای عایشه من رضای ترا و غضب تو<sup>۴</sup> میدانم<sup>۵</sup> . عایشه گفت : از کجا میدانی؟ رسول ﷺ فرمود که هر گاه<sup>۶</sup> که از من راضی میکردی، درسوگند میگویی: بخدای محمد. و هر گاه که از من در خشم باشی<sup>۷</sup>، میگویی: بخدای ابراهیم . عایشه رضی الله عنها<sup>۸</sup> بخندید و<sup>۹</sup> گفت : راست گفתי .

و<sup>۱۰</sup> در خبرست که عایشه<sup>۱۱</sup> یکبار در خشم شد دست بر سینه مبارک رسول ﷺ زد<sup>۱۲</sup> و گفت : تویی که دعوی<sup>۱۳</sup> [پیغمبری]<sup>۱۴</sup> میکنی که من پیغمبر<sup>۱۵</sup> خدایم؟ رسول ﷺ تبسم کرد و از غایت کرم و رحمت آنرا تحمل کرد . پس مؤمن باید که در معاشرت و مؤانست اهل، اقتدا بدان حضرت بزرگوار<sup>۱۶</sup> کند<sup>۱۷</sup> و خود را بحد<sup>۱۸</sup> عقول ایشان بازآرد .

۱- م ، ك : پس از حقوق معاشرت اهل بر مرد یکی آنست که

۲- م : ایذا نکند ۳- م ، ك : - که ۴- ك : و غضب ترا

۵- م : من رضای ترا از غضب میدانم ۶- م ، ك : گفت هر گاه

۷- م ، ك : بخشم می باشی ۸- ق : - رضی ... ۹- م : - رضی ...

بخندید و ۱۰- م : - و ۱۱- ك : + رضاء ۱۲- ك : زد

۱۳- ق : دعوت ۱۴- م ، ك : - پیغمبری ۱۵- م : پیغامبر

۱۶- م ، ك : - بزرگوار ۱۷- اصل ، ق ، م : کنند ۱۸- اصل :

بازآرند ، ك : بازدارد



و ملاحظه<sup>۱</sup> و مزاح خاطر ایشانرا خوش میگرداند. نقلست<sup>۲</sup> از لقمان حکیم<sup>۳</sup> که گفت: يَنْبَغِي لِلْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ فِي أَهْلِهِ كَالصَّبِيِّ فَإِذَا<sup>۴</sup> كَانَ فِي الْقَوْمِ وَجِدَ رَجُلًا . یعنی عاقل باید که پیش اهل خود چون کودکی باشد در مزاح و ملاحظه و چون در مجلسی<sup>۵</sup> حاضر شود<sup>۶</sup> اثر وقار<sup>۷</sup> مردی بروی ظاهر شود<sup>۸</sup>.

و عایشه<sup>۹</sup> روایت کرد که رسول ﷺ خوش خلق ترین بود<sup>۱۰</sup> با زنان خود. روزی مرا<sup>۱۱</sup> گفت که<sup>۱۲</sup> ای عایشه<sup>۱۳</sup> بیا تا بدویم تا معلوم شود که، که بهتر میدود. چون دویدیم<sup>۱۴</sup> من از رسول<sup>۱۵</sup> در پیش رفتم<sup>۱۶</sup>. بعد از مدتی فرمود<sup>۱۷</sup> که<sup>۱۸</sup> بیا تا بدویم<sup>۱۹</sup> رسول ﷺ در پیش شد فرمود که هَذِهِ بَيْتُكَ . یعنی برابر شدیم.

شرط دوم سیاست است. مؤمن غیور باید که در احتمال و حسن خلق، متابعت هوای ایشان نکند و انبساط با ایشان بحدی نرساند<sup>۲۰</sup>

- ۱- ق، م، ك: و ملاحظه ۲- ك: و نقلست ۳- ك: +  
 علیه السلام ۴- احیا: و اذا ۵- ق، م، ك: در مجلس  
 ۶- ك: حاضر گردد ۷- م: + و ۸- م: ظاهر گردد  
 ۹- م، ك: + رضها ۱۰- م، ك: خوش خوی ترین خلق بود  
 ۱۱- م: - مرا ۱۲- م: - که ۱۳- ك: - که ای عایشه  
 ۱۴- م، ك: چون بدویدیم ۱۵- ق: + صلی الله علیه وسلم، ك: +  
 علیه السلام ۱۶- ك: در پیش شدم، م: پیش رفتم ۱۷- م: بعد از آن  
 مدتی باز فرمود ۱۸- ق: - که ۱۹- ق: + و، م، ك: + چون  
 بدویدیم ۲۰- ق: و انبساط با ایشان بحدی رساند

که بفساد انجامد و هیبت از دل ایشان بیفتد و ایشانرا بکستاختی کشد .  
هر گاه که چیزی نامشروع از ایشان <sup>۱</sup> به <sup>۱</sup> بیند در زجر و تهدید و تهذیب <sup>۲</sup>  
و ادب تقصیر نکند <sup>۳</sup> و ایشانرا بقوت سیاست و صولت حمیت <sup>۴</sup> زیر دست  
خود گرداند و مأمور ایشان نگردد ، خاصه در امور دین بمشاورت <sup>۵</sup>  
ایشان کار نکند چه در خبرست که <sup>۶</sup> و <sup>۶</sup> شاوروهن و خالیفوهن فان فی  
خلافین البرکة . یعنی که <sup>۷</sup> با ایشان مشاورت <sup>۸</sup> کنید تا دلهای ایشان  
بر آن <sup>۹</sup> خوش شود <sup>۱</sup> ، پس مخالفت رای ایشان کنید که برکت در خلاف  
رای ایشانست .

نقلست که عمر رضی الله عنه عزم کاری کرد ، ضعیفه او ، او را <sup>۱۱</sup>  
منع کرد . بانکه بر وی زد و <sup>۱۲</sup> گفت : مَا أَنْتَ إِلَّا لُعْبَةٌ <sup>۱۳</sup> فِي الْبَيْتِ <sup>۱۴</sup>  
إِنْ كَانَتْ لَنَا حَاجَةٌ <sup>۱۵</sup> وَإِلَّا جَلَسْتَ كَمَا أَنْتَ . یعنی تو آلت بازی <sup>۱۶</sup> بیش  
نیستی در خانه <sup>۱۷</sup> . هر گاه که ما را <sup>۱۸</sup> حاجت باشد با تو <sup>۱۹</sup> بازی کنیم و

- ۱ - ك : - به ۲ - م ، ك : - و تهذیب ۳ - م ، ك : تقصیر  
روا ندارد ۴ - ق ، م ، ك : + مقهور و ۵ - م : بمشورت  
۶ - ق ، م ، ك : - و ۷ - ق ، م ، ك : - که ۸ - م : مشورت  
۹ - ق : - بر آن ، م ، ك : بدان ۱۰ - م ، ك : خوش گردد  
۱۱ - م ، ك : + ازان ۱۲ - ق : - و ۱۳ - و لعبة ، در اصل بفتح  
اول آمده ۱۴ - احیا : فی جانب البیت ۱۵ - احیا : لنا الهلك حاجة  
۱۶ - م ، ك : آلت بازی ۱۷ - م : - در خانه ۱۸ - م : - ما را  
۱۹ - م : بتو

اگر نه در خانه همچنان می‌باش<sup>۱</sup>.

ورسول ﷺ فرمود که<sup>۲</sup> لَا يَفْلِحُ<sup>۳</sup> قَوْمٌ قَمَلِكِهِمْ امْرَأَةٌ . یعنی هرگز نجات نیابند<sup>۴</sup> آن قوم که بحکم زن کار کنند. فی الجمله قیام جمیع مَكُونَات<sup>۵</sup> بر عدلست و مجاوزت هر چیز از حد<sup>۶</sup> اعتدال موجب فساد و نقصانست .

شرط سیم غیرتست . قَالَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : إِنْ اللَّهُ يَغَارُ<sup>۷</sup> وَالْمُؤْمِنُ يَغَارُ<sup>۸</sup> وَغَيْرَةُ اللَّهِ أَنْ يَأْتِيَ الْمُؤْمِنُ مَا حُرِّمَ عَلَيْهِ . یعنی بدرستی که خدای تعالی<sup>۹</sup> غیرت میکند و مؤمن غیرت میکند و غیرت حق جل<sup>۱۰</sup> و علا بر آنکس است که فعلی کند که آن فعل بر وی<sup>۱۱</sup> حرام گردانیده شده است<sup>۱۲</sup>.

وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ<sup>۱۳</sup> : إِنِّي لَغَيُّورٌ وَمَا مِنِّ امْرِئٍ لَوْ غَارَ<sup>۱۴</sup> إِلَّا مَنَّتْهُ قَلْبُهُ . مراد از قلب اینجا عقل است. فرمود که من غیورم و هر مردی که او را غیرت نباشد عقل او مگونسازست. و شرط غیرت مؤمن آنست که دخول غیر محرم در حرم روا ندارد

۱- م ، ك : و اگر نه همچنان در خانه افتاده می‌باش

۲- م : - که ۳- م : لا تفلح ۴- م : نیابد ۵- م ، ك : +

مبنی ۶ و ۷- « یغار » در اصل ، ك بضم یا ( مجهولا ) آمده

۸- « المؤمن » در اصل منصوب آمده ۹- م ، ك : خدای عزوجل

۱۰- م : برو ۱۱- م ، ك : حرام گردانیده است ۱۲- م ، ك : وقال

۱۳- ۱۴- « یغار » در اصل ، ق ، ك : بضم یا آمده

و حرم خود را از زیارت گورستان و مساجد و مجالس<sup>۱</sup> و لائمه<sup>۲</sup> و معازی<sup>۳</sup> که مردان و زنان<sup>۴</sup> در يك مجلس جمع شوند منع کند. و مع ذلك بدگمانی در حق ایشان از حد<sup>۵</sup> در نگذرانند و در تجسس اخبار نهانی ایشان مبالغه نکنند و عیبهاء ایشانرا<sup>۶</sup> نجوید<sup>۷</sup>. رسول ﷺ فرمود که  
 الْمَرْأَةُ كَالضَّلْعِ<sup>۸</sup> إِنْ اسْتَمْتَعَتْ بِهَا اسْتَمْتَعَتْ بِجِهَا عِوَجٌ وَإِنْ أَقْوَمَتْهَا<sup>۹</sup>  
 كَسَرَتْهَا<sup>۱۰</sup>. فرمود که زن چون<sup>۱۱</sup> استخوان پهلوست اگر خواهی که از  
 وی<sup>۱۱</sup> تمتع گیری باکثری او<sup>۱۲</sup> ازو تمتع گیر و اگر خواهی که او را  
 راست کنی شکسته شود. اشارتست بدانکه<sup>۱۳</sup> عاقل باید که از<sup>۱۴</sup> نقصان  
 افعال و اقوال ایشان بقدر || امکان تغافل نماید<sup>۱۵</sup> و بتلطف و مدارا و  
 نصیحت<sup>۱۶</sup> ایشانرا بحق راغب گرداند<sup>۱۷</sup>. و چنانچه از<sup>۱۸</sup> گرفتاری آخرت  
 در خلاص نفس خویش<sup>۱۹</sup> می کوشد در خلاص ایشان هم<sup>۲۰</sup> کوشش نماید

۶۷

۱- م ، ك : - مجالس ۲- ق : - و لائمه ۳- م : معازی، ظ :

تمازی ( جمع تمزیه ) نك ، نسخه بدل همین کلمه در سطر آخر ورق ۱۴۶

۴- م ، ك : که زنان و مردان ۵- ق ، م : - را

۶- ك : و عیبهاء نجوید که ۷- اصل : کالهنلع ، م : کالضالع

۸- م ، ك : و ان قومتها ، در ك و ، مشدد است ۹- ق ، ك : كسرتها

( بتخفیف ) ۱۰- م ، ك : همچون ۱۱- م ، ك : که ازو

۱۲- م ، ك : باکثری وی ۱۳- ك : اشارت بدانست که

۱۴- ق : - از ۱۵- م ، ك : تغافل کند ، دکنده ، در ك دکنده ، نیز خوانده

می شود ۱۶- م : - و نصیحت ۱۷- م : راغب کند

۱۸- ك : در ۱۹- م ، ك : خود ۲۰- ك : - هم

و ایشانرا از خطرهای آن جهانی آگاه گرداند .  
 شرط چهارم نفقه است . قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَ الَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا  
 كَمْ يُسْرِفُوا وَ كَمْ يَقْتُرُوا وَ كَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا<sup>۲</sup> . یعنی اهل نجات  
 و ارباب درجات آن کسانی که<sup>۳</sup> در نفقه حد<sup>۴</sup> اعتدال رعایت کنند<sup>۵</sup> و  
 چنان تنگ نگیرند که بخت و بخل انجامد و چنان اسراف نکنند<sup>۶</sup>  
 که بحد<sup>۷</sup> تبذیر و بطر و طغیان کشد . و در تحصیل نفقه و کسوت عیال  
 از جمع حرام و شبهات<sup>۸</sup> احتراز کند ، و هر چه زیادت از قدر حاجت  
 بود<sup>۹</sup> بمستحقان و محتاجان رساند<sup>۱۰</sup> . و اگر در تحصیل نفقه و کسوت  
 بعضی از حلال میسر گردد<sup>۱۱</sup> و بعضی<sup>۱۲</sup> از شبهات مبتلا شود<sup>۱۳</sup> ، و ازان  
 چاره نباشد، حلال را در وجه قوت صرف کند و شبهه را در وجه کسوت<sup>۱۴</sup> .  
 چه<sup>۱۵</sup> هر گوشت که از حرام و شبهات<sup>۱۶</sup> رسته شود، مستحق آتش شود<sup>۱۷</sup> .  
 شرط پنجم تعلیم است . قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا  
 قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَارًا . حق جل و علا میفرماید که ای آن کسانی

- ۱- ك: آن جهان      ۲- م ، ك: - و كان بين ...  
 ۳- ك: آن کسانی اند که      ۴- ك: رعایت کند      ۵- ك: اسراف نکند  
 ۶- م: از جمع حرام و شبهت      ۷- م: زیادت از کفایت بود ، ك: زیادت  
 از کفایت بود      ۸- م ، ك: ایشانرا کند      ۹- ك: میسر شود  
 ۱۰- ك: و در بعضی      ۱۱- ك: مبتلا گردد ، م: از شبهات حرام مبتلا  
 شود      ۱۲- م ، ك: + نهد      ۱۳- ك: - چه      ۱۴- م: از وجه  
 شبهات و حرام ، ك: از شبهات و حرام      ۱۵- م ، ك: بود

که ایمان آورده‌اید چنانکه نفسهای خود را از آتش دوزخ<sup>۱</sup> می‌رهاید  
نفسهای اهل خود را هم برهاید. بر هر<sup>۲</sup> مؤمنی واجبست که اهل خود  
را آنچه معتقد اهل سنت است از امور دین تعلیم کند و ایشانرا از  
عذاب و گرفتاری آخرت<sup>۳</sup> بترساند و از خطر تساهل در بندگی و عقوبت<sup>۴</sup>  
مخالفت<sup>۵</sup> آگاه کند و احکام طهارت و غسل و نماز و روزه و حیض و نفاس  
و استعاذه ایشانرا تعلیم کند. و اگر درین معانی<sup>۶</sup> تقصیر کند عاصی و  
آثم باشد و این<sup>۷</sup> ضعیفه را واجب باشد<sup>۸</sup> که بی‌اذن او از خانه بیرون  
آید و از اهل علم سؤال کند.

شرط ششم قسمتست. و<sup>۹</sup> این شرط بر کسی است<sup>۱۰</sup> که او را  
زیادت از یک زن باشد. بر وی واجبست که در محافظت و مجاملت  
رعایت عدل<sup>۱۱</sup> کند و در نفقه و کسوت و مضاجعت و بیتوت میان<sup>۱۲</sup> ایشان  
سویقت نگاه دارد<sup>۱۳</sup>.

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ<sup>۱۴</sup> قَالَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ  
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : إِذَا كَانَ عِنْدَ الرَّجُلِ أَمْرَانِ فَلَمْ يَغْدِلْ بَيْنَهُمَا جَاءَ  
يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَشِقَّةٌ<sup>۱۵</sup> سَاقِطَةٌ . ابوهریره<sup>۱۶</sup> روایت کرد که رسول ﷺ

۱- م، ك: - دوزخ ۲- م: پس بر هر ۳- م: و گرفتاری  
دوزخ ۴- اصل، ق: + و ۵- م، ك: + حق ۶- م، ك: :  
درین معنی ۷- م، ك: و آن ۸- م: واجب بود ۹- م: - و  
۱۰- م: بر کسی واجب بود ۱۱- م: - عدل ۱۲- ق: در میان  
۱۳- ك: - مضاجعت... نگاه دارد ۱۴- ق: - رضی... ۱۵- «شقه»،  
در اصل بفتح اول آمده ۱۶- ك: + رضع

فرمود که هر گاه که مردی را دو زن باشد و میان ایشان عدل نکند<sup>۱</sup> ، روز قیامت می آید و نیمه<sup>۲</sup> او<sup>۳</sup> افتاده باشد . و رسول ﷺ در قسمت شب و نفقه و || کسوت میان<sup>۴</sup> ازواج سویت نگاه داشتی و عایشه را از همه ۶۸ دوستر داشتی و گفتی : **اَللّٰهُمَّ هٰذَا جُهْدِيْ فَيَمَا اَمَلِكُ فَلَا قَلَمْنِيْ فَيَمَا قَمَلِكُ وَ لَا اَمَلِكُ** . یعنی خدایا آنچه<sup>۵</sup> بجهد من میسر می شود اینست که<sup>۶</sup> در بودن شب و نفقه و کسوت رعایت میکنم ولی دل در قبضه قدرت تست و محبت دل باختیار من نیست و<sup>۷</sup> اگر یکی را دوستر دارم<sup>۸</sup> مرا بدان مکیر .

شرط هفتم تأدیب است . **قَالَ اللّٰهُ قَعَالِيْ : وَ اَلَا تَلِي تَخَافُوْنَ نُسُوْرَهُنَّ فَعِيْظُوْهُنَّ وَاَهْجُرُوْهُنَّ فَيِ الْمَضَاجِعِ وَاَضْرِبُوْهُنَّ فَاِنْ اَطَعْتُمْ فَلَا تَبْغُوْا عَلَيْهِنَّ سَبِيْلًا** . حضرت<sup>۹</sup> حق جل<sup>۱۰</sup> و علامیفرماید که آن زنانی که زیادتى و بزرگ نشینی میکنند<sup>۱۱</sup> با شما ، اول ایشانرا وعظ گوید و نصیحت کنید و<sup>۱۲</sup> اگر نصیحت<sup>۱۳</sup> سود ندارد ، ایشانرا از جای خواب دور کنید<sup>۱۴</sup> و اگر آن هم فایده نکند<sup>۱۵</sup> ایشانرا بزید و ادب کنید چنانچه

۱- م : عدل نگاه ندارد ۲- م ، ك : و يك نیمه او

۳- م : در میان ۴- م : یعنی با نیچه ۵- م : آنست که

۶- م : - و ۷- ك : دوستر میدارم ۸- م ، ك : - حضرت

۹- م ، ك : و بزرگ منشی کنند ۱۰- م ، ك : - و ۱۱- ك : -

نصیحت ۱۲- م ، ك : از جای خواب ایشانرا دور کنید ۱۳- ك :

(از<sup>۱</sup>) اعضای ایشان<sup>۲</sup> چیزی نشکنند و ناقص نشود<sup>۳</sup> و چون بطاعت و صلاح باز آیند برایشان زیادتی مکنید. و اگر کسی بجهت مصلحت دین<sup>۴</sup> ده روزه یا يك ماهه<sup>۵</sup> با زوجه خود<sup>۶</sup> سخن نگوید و او را مهجور کند، روا باشد<sup>۷</sup> که در خبرست که رسول ﷺ در خانه یکی از ازواج بود طعام آوردند رسول ﷺ ازان<sup>۸</sup> چیزی پیش زینب فرستاد. زینب<sup>۹</sup> غیرت کرد و آنرا<sup>۱۰</sup> باز فرستاد. آن زن رسول را ﷺ<sup>۱۱</sup> گفت: زینب ترا اهانت کرد بدین رد کردن<sup>۱۲</sup>. رسول ﷺ در خشم شد و گفت: شما نزد حق تعالی<sup>۱۳</sup> ازان خوار ترید که مرا اهانت توانید کرد<sup>۱۴</sup>. پس يك ماه همه زنان<sup>۱۵</sup> را مهجور گردانید<sup>۱۶</sup> و با هیچکس از ازواج سخن نگفت. این حقوق زوجه است بر زوج.

اما حقوق زوج بر زوجه بسیارست. و در حقیقت نکاح نوعی از رقیست<sup>۱۷</sup> چه در شرع ملك دو نوع است: یکی ملك یمین است، دوم ملك نکاح. و<sup>۱۸</sup> چنانچه طاعت سیّد بر بنده واجب است، طاعت

- ۱- اصل، ق: - از ۲- م: چنانك از اعضای او ۳- ك: و نقصان نشود ۴- ك: - بجهت مصلحت دین، م: ... دینی ۵- م، ك: یکماه ۶- ك: بر زوجه خود ۷- ك: + بجهت مصلحت دین ۸- م، ك: - که ۹- ك: ازان طعام ۱۰- ك: و زینب ۱۱- ق: و آتش را ۱۲- ك: - علیه السلام ۱۳- ك: بدین رد کردن طعام ۱۴- ق: - تعالی ۱۵- ق: توانید کردن ۱۶- ك: - زنان ۱۷- ك: مهجور کرد ۱۸- ك: نوعی از رقبه است ۱۹- م: - و



زوج بر زوجه نیز واجبست و ازینجا بود<sup>۱</sup> که حضرت<sup>۲</sup> رسول<sup>۳</sup> ﷺ فرمود که<sup>۴</sup> «كُوِّمَرْتُ أَحَدًا أَنْ يَسْجُدَ لِأَحَدٍ لِمَرَّتِ الْمَرْأَةُ أَنْ تَسْجُدَ لِزَوْجِهَا مِنْ عِظَمِ حَقِّهِ عَلَيْهَا» . یعنی اگر یکی را فرمودمی که سجده کسی کند، هرآنکه زنی را فرمودمی<sup>۵</sup> تا سجده شوهر خود کردی از بزرگی<sup>۶</sup> حق شوهر<sup>۷</sup> بر وی<sup>۸</sup> .

و<sup>۹</sup> در خبرست که شخصی سفر کرد و زوجه خود را فرمود<sup>۱۰</sup> که<sup>۱۱</sup> «تا آمدن او<sup>۱۲</sup> از خانه بالا بخانه زیر فرود نیاید<sup>۱۳</sup> . و مادر<sup>۱۴</sup> و پدر این زن در خانه زیر<sup>۱۵</sup> بود<sup>۱۶</sup> و پدرش<sup>۱۷</sup> بیمار شد . آن زن نزدیک رسول کسی فرستاد<sup>۱۸</sup> و اجازت خواست که از بالا بیاید پدر فرود آید<sup>۱۹</sup> . رسول ﷺ فرمود که<sup>۲۰</sup> «فرمان شوهر<sup>۲۱</sup> بجای آر . پس آن شخص وفات یافت . آن زن باز اجازت خواست که فرود آید ، رسول

۶۹

- ۱- ك : و ازینجاست ۲- م ، ك : - حضرت ۳- ك :
- رسول الله ۴- م : - که ۵- ك : لامرت ان يسجد ۶- «عظم»  
در ق بضم اول و سکون ثانی آمده ۷- ك : + که ۸- م : تا سجده  
شوی ... حق شوی ۹- ق : برو ۱۰- م ، ك : - و  
۱۱- ك : امر کرد ۱۲- م : - که ۱۳- ك : تا آمدن من  
۱۴- م : بخانه زیرین فرود نیاید ۱۵- م ، ك : - مادر ۱۶- م :  
در خانه زیرین ۱۷- ق : بودند ۱۸- م ، ك : - و پدرش  
۱۹- ق : آن زن کسی نزد رسول صلی ... فرستاد ، م ، ك : ( و ) آن  
زن نزد رسول علم فرستاد ۲۰- م : که از بالا بدر بزیر آید ، ك : که فرود  
آید از خانه بالا بدیدن پدر ۲۱- م ، ك : شوی

عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود که<sup>۱</sup> فرمان شوهر<sup>۲</sup> بجای آر . پس آن شخص را دفن کردند و زن<sup>۳</sup> از خانه بالا فرود نیامد<sup>۴</sup> . حضرت<sup>۵</sup> رسول ﷺ فرمودند که<sup>۶</sup> إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ غَفَرَ لِأَبِيهَا بِطَاعَتِهَا يُزَوِّجَهَا . یعنی بدرستی که خدای تعالی<sup>۷</sup> آمرزید پدر او را بیکت طاعت داشتن آن زن شوهر<sup>۸</sup> خود را .

و از حقوق زوج بر زوجه یکی آنست که هرگاه که<sup>۹</sup> زوج را رغبت او باشد بهر حال که باشد<sup>۱۰</sup> منع نکند مگر در وقت<sup>۱۱</sup> حیض<sup>۱۲</sup> . دوم آنکه زن<sup>۱۳</sup> در<sup>۱۴</sup> خانه شوی چیزی بی‌اذن او<sup>۱۵</sup> بکسی ندهد . سیوم آنکه روزه تطوع بی فرمان شوی ندارد . چهارم آنکه بی‌اجازت شوی پای از خانه بیرون ننهد<sup>۱۶</sup> . پنجم آنکه عیب<sup>۱۷</sup> شوی پیش خویشان<sup>۱۸</sup> نکوید . ششم آنکه زیادت از قدر<sup>۱۹</sup> حاجت از شوی طلب نکند . هفتم آنکه بشادی شوی شاد باشد و بانده او اندوهگین<sup>۲۰</sup> باشد<sup>۲۱</sup> .

- 
- ۱- م : گفت ۲- ک : شوی ۳- م ، ک : و آن زن  
 ۴- م : فرو نیامد ، ک : بزیر نیامد ۵- م ، ک : - حضرت  
 ۶- ق ، م ، ک : فرمود که ۷- م : خدای عزوجل ، ک : حق جل و علا  
 ۸- م ، ک : شوی ۹- ک : - که ۱۰- ک : - بهر حال که باشد  
 ۱۱- ک : در حال ۱۲- م : - مگر در وقت حیض ۱۳- م ، ک : -  
 زن ۱۴- م ، ک : از ۱۵- متن ق : بی‌اذن شوی ، ک : بی‌اذن او  
 چیزی ۱۶- م : بی فرمان شوی از خانه بیرون نرود ۱۷- م : غیبت  
 ۱۸- م ، ک : + خود ۱۹- م : - قدر ۲۰- ق ، ک : اندوهگین  
 ۲۱- م : گردد

هشتم آنکه بسیار بر شوی غیرت نکند.<sup>۱</sup>  
 نهم آنکه خود را پاکیزه دارد و فعلی که شوی ازان<sup>۲</sup> کاره باشد  
 نکند .  
 دهم آنکه بر فرزندان دعای بد نکند .

### قسم سیوم ازین باب

#### در حقوق فرزندان

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ<sup>۱</sup> قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ أَجْرُهُ؟ قَالَ: بِرُّ<sup>۲</sup> وَالِدَيْكَ. فَقَالَ: لَيْسَ لِي وَالِدَانِ. فَقَالَ: بِرُّ<sup>۳</sup> وَلَدِكَ كَمَا أَنْ لِي وَالِدَيْكَ عَلَيْكَ حَقًّا<sup>۴</sup> فَتَدْلِكُ لِي وَلَدِكَ عَلَيْكَ حَقًّا<sup>۵</sup>. ابوهریره<sup>۱۱</sup> روایت کرد که شخصی پیش رسول<sup>۱۲</sup> آمد و گفت: ای رسول خدای نیکی با که کنم؟

- 
- ۱- م ، ك : بر شوی بسیار غیرت نبرد ۲- م : نهم آنکه پیوسته خودر ، ك : نهم آنکه خود را پیوسته ۳- م ، ك : آنرا ۴- ق : رضی ... ۵- «ابر» در ق ، ك بفتح باء آمده ، نك ، ورق ۶۱ ح ( حدیث مروی از حکیم بن حزام ) ۶ و ۷- نك : شماره پیشین ۸- م : حق ۹- ك : - لولدك ۱۰- ك : حقا ۱۱- ك : + رضع ۱۲- ق : + صلی ... ، م ، ك : + علیه السلام

گفت : با مادر و پدر خود<sup>۱</sup> . گفت : مادر و پدر ندارم . گفت : با فرزند خود ، چنانکه مادر و پدر را بر تو حقست فرزند را هم<sup>۲</sup> بر تو حق است .

وَعَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ<sup>۳</sup> قَالَ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: الْغُلَامُ يُعْقَى<sup>۴</sup> عَنْهُ يَوْمَ السَّابِعِ<sup>۵</sup> وَيَمَاطُ عَنْهُ الْأُذَى فَإِذَا بَلَغَ سِتِّ سِنِينَ أَدَبَ فَإِذَا بَلَغَ سَبْعَ سِنِينَ عَزَلَ عَنْهُ<sup>۶</sup> فِرَاشُهُ فَإِذَا بَلَغَ ثَلَاثَ عَشْرَةَ<sup>۷</sup> سَنَةً ضُرِبَ عَلَى الصَّلَاةِ فَإِذَا بَلَغَ سِتَّةَ عَشْرَ<sup>۸</sup> سَنَةً زَوْجَهُ<sup>۹</sup> ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِهِ وَقَالَ قَدْ أَدَّبْتُكَ<sup>۱۰</sup> وَعَلَّمْتُكَ وَانْتَحَتِكَ<sup>۱۱</sup> أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ فِتْنَتِكَ فِي الدُّنْيَا وَعَذَابِكَ فِي الْآخِرَةِ .

انس بن مالک<sup>۱۵</sup> روایت کرد<sup>۱۶</sup> که رسول ﷺ فرمود که فرزندان را روز هفتم<sup>۱۷</sup> عقیقه کنید<sup>۱۸</sup> و موی او پاک کنید<sup>۱۹</sup> ، و چون بشش سالگی<sup>۲۰</sup>

- ۱- ك : - خود ۲- م ، ك : همچنان فرزند را ۳- ك :  
 عن انس ۴- ق ، ك : - رضی . . . ۵- م ، ك : للغلام  
 ۶- «یعق» دراصل بفتح یا و عین آمده، م: یعق (بتشدید سوم) ۷- احیا: +  
 و یسمی ۸- م : و اذا ۹- احیا : تسع سنین ۱۰- احیا: - عنه  
 ۱۱- اصل ، ق ، ك : ثلاث عشر ( بفتح شهن ) ۱۲- م : ستة عشر ، ك :  
 ست عشر ، احیا : ست عشرة ( مثل ثلاث عشرة ) ۱۳- احیا : + ابوه  
 ۱۴- ك : + و ادبتك ۱۵- ك : + رضع ، م : انس مالک  
 ۱۶- ك : گفت ، م : روایت میکند ۱۷- ق : روز عقیقه ۱۸- م :  
 فرزند را روز هفتم عقیقه کند ۱۹- م : پاک کند ۲۰- م : شش سالگی  
 ( - ب )

رسد او را ادب کنید<sup>۱</sup>، و چون هفت ساله شود جای خواب او جدا کنید<sup>۲</sup>، و چون سیزده ساله شود بجهت ترك نماز او را بزنید<sup>۳</sup>، و چون شانزده ساله شود برای او زن خواهید<sup>۴</sup>، پس دست او بگیرید<sup>۵</sup> و گویند<sup>۶</sup>: ترا ادب کردم و تعلیم کردم و تزویج کردم پناه می گیرم بخدای عزوجل<sup>۷</sup> از فتنه تو در دنیا و عذاب تو در آخرت<sup>۸</sup>.

ای عزیز بدانك فرزند امانت حقست نزد مادر و پدر، و مطالبه حقوق<sup>۹</sup> این امانت در مجمع قیامت خواهد بود. و چون<sup>۱۰</sup> این امانت آینه است<sup>۱۱</sup> که صور جمیع نقایص و کمالات را<sup>۱۲</sup> قابلست و جوهر حقیقت او را بهر چه میل دهند بدان مایل گردد، اگر مادر و پدر و استاد<sup>۱۳</sup> و معلم او از اهل خیر و صلاح باشند آثار صلاح ایشان در وی راسخ گردد و ازدیاد علم و تقوی سنجیه او شود<sup>۱۴</sup> و نیکبخت دوجهان<sup>۱۵</sup> شود<sup>۱۶</sup> و مادر و پدر و استاد و معلم در ثواب او شریک شوند<sup>۱۷</sup>، و اگر مادر و پدر و استاد و معلم<sup>۱۸</sup> فاسق و غافل و جاهل<sup>۱۹</sup> باشند آثار ظلم

- ۱- م : ادب کند      ۲- م : جدا کند      ۳- م : بزند  
 ۴- م : بخواهد      ۵- ك : + بدو      ۶- م : بگیرد، ك : گیرد  
 ۷- م ، ك : و گویند      ۸- ك : و از عذاب آخرت      ۹- ك : و مطالب  
 تو در حقوق ، م : - حقوق      ۱۰- م : وجود، ك : و وجود  
 ۱۱- ق ، م ، ك : آینه ایست      ۱۲- م : نقصان و کمال را  
 ۱۳- م : - و استاد      ۱۴- ك : و از آثار علم و تقوی نتیجه او شود  
 ۱۵- م : دوجهانی      ۱۶- ق ، م ، ك : گردد      ۱۷- م ، ك : شریک  
 ۱۸- م ، ك : + او      ۱۹- ك : - و غافل و جاهل

و فسق<sup>۱</sup> و غفلت و جهل ایشان در نهاد فرزند مستحکم گردد و مباشرت فسق و ظلم و فتنه و عجب و کبر<sup>۲</sup> طبع او شود و بدبخت دو جهان<sup>۳</sup> گردد و مادر و پدر و استاد و معلم جمله<sup>۴</sup> در اثم او<sup>۵</sup> شریک باشند. و از اینجا<sup>۶</sup> بود که حضرت رسالت علیه افضل الصلوة و التَّحِيَّةِ گفت که<sup>۷</sup> كَلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ فَأَبْوَاهُ يَهُودَانِيهِ وَيَنْصَرَانِيهِ وَيَمَجْسَانِيهِ. یعنی هر فرزندی که<sup>۸</sup> تولد میکند در حالت ولادت بر آفرینش پاکست، و دین و مذهب و سیرت<sup>۹</sup> نیک و بد از مادر و پدر میگردد<sup>۱۰</sup> اگر ایشان جهودانند<sup>۱۱</sup> او را جهود میگردانند و اگر ترسانند<sup>۱۲</sup> ترسا میگردانند و اگر مُنغانند او را<sup>۱۳</sup> مُنغ میگردانند.

و چون مادر و پدر بحکم شفقت فرزند را در حالت صغر از آفات آب و آتش نگاه میدارند تا هلاک نشود، از هلاکت<sup>۱۴</sup> آتش آن جهانی وقایت کردن تا بهلاکت ابدی گرفتار نشود اولتر. و این وقایت

۱- م : آثار ظلمت و فسق ، ك : آثار ظلمت فسق

۲- م : + و طمع ۳- م : دو جهانی ۴- م : جمله

۵- ق : - او ۶- ق : و از اینجا ۷- ق ، ك : صلی . . . ، م : علیه

افضل الصلوات ۸- م ، ك : فرمود که ، ق : - که ۹- م : بمجسانه

وینصرانه (بتشدیدجیم وصاد) ۱۰- ق : یعنی که هر فرزندی که، م : یعنی فرزندی که

۱۱- م : و سرت ۱۲- ق ، م ، ك : میگوید ۱۳- ك : جهودانند

۱۴- م : و اگر ایشان ترسانند او را ۱۵- م : - او را ، ك : آن فرزند را

۱۶- م : - هلاکت ، ك : و از هلاک

آن باشد که فرزند را از خردی بمحاسن<sup>۱</sup> اخلاق تعلیم کنند<sup>۲</sup> و از مخالطت فرناء سوء نگاه دارند<sup>۳</sup>، و بزینت دنیا او را نفرینند و تنعم را عادت او نسازند، و در اوّل نشأت<sup>۴</sup> رضاعت او را<sup>۵</sup> بشیر زنی که بی نماز و حرام خواره<sup>۶</sup> باشد نکنند، و لقمه حرام را غذای او نسازند که هر طفلی که<sup>۷</sup> بدن او در خردی<sup>۸</sup> بلقمه و بشیر<sup>۹</sup> حرام تربیت یافت<sup>۱۰</sup>، ظلمت خبایت<sup>۱۱</sup> آن حرام طبع او را تاریک و مکدر گرداند و در حالت جوانی میل او<sup>۱۲</sup> بشرور و معاصی باشد.

و چون طفل بحد<sup>۱۳</sup> تمیز رسد باید که<sup>۱۴</sup> مراقب حال او<sup>۱۵</sup> باشند<sup>۱۶</sup> که اوّل نشانی<sup>۱۷</sup> از آثار سعادت در طفل<sup>۱۸</sup> حیاست، چون در حال<sup>۱۹</sup> تمیز<sup>۲۰</sup> طفل شرمگین بود<sup>۲۱</sup> این نشان سعادت را غنیمت شمرند و در تربیت او سعی<sup>۲۲</sup> نمایند. و || اوّل صفتی از صفات ذمیمه که در فرزند<sup>۲۳</sup> طفل ظاهر میشود شرّه است بر خوردن، باید که آداب طعام خوردن<sup>۲۴</sup>

۷۱

- ۱- م ، ك : محاسن ۲- اصل : تعلیم کند ۳- م : نگاه دارد ۴- ك : - را ۵- م ، ك : حرام خوار ۶- م : چه هر طفل که ، ك : چه هر طفل ۷- م : در طفلی ۸- ق : بلقمه و بشیر ، م ، ك : بشیر و لقمه ۹- ق : تربیت یافته ، م ، ك : تربیت یابد ۱۰- م : ظلمت و خبایت ، ك : ظلمت خبایت ۱۱- م ، ك : + همه ۱۲- ك : + کل ۱۳- ق : - او ، م : حال وی ۱۴- اصل ، ق : باشد ۱۵- اصل : نشاتی ۱۶- م : - در طفل ۱۷- ك : در حالت ۱۸- م : و چون در حالت تمیز ۱۹- م : شرمگین باشد ۲۰- ك : + بلیغ ۲۱- م ، ك : - فرزند

اورا تعلیم کنند<sup>۱</sup> و بسیار خوردن را<sup>۲</sup> در چشم او زشت گردانند<sup>۳</sup> و از ذخیره کردن طعام منع کنند<sup>۴</sup> و باینار فرمایند و کودکان بسیارخوار را پیش او<sup>۵</sup> سرزنش کنند به بسیار خوردن، تا آن صفت در وی شکسته شود. و از پوشیدن جامه‌های رنگین و ابریشمین منع کنند و او را آگاه کنند که این<sup>۶</sup> پوشش زنان و مختثان است، و فرزندان را<sup>۷</sup> از صحبت کودکان که بجامه‌های رنگین پوشیدن<sup>۸</sup> و تنعم کردن عادت کرده باشند البته البته<sup>۹</sup> نگاه دارند که فساد اخلاق بیشترین اطفال<sup>۱۰</sup> ازینست و بدین سبب<sup>۱۱</sup> بیشتر صفات مهلکه از دروغ و نیمه و حسد و عجب و کبر و حرص و بخل و مکر و غدر در نهاد کودک رسوخ می‌یابد<sup>۱۲</sup>.

چون<sup>۱۳</sup> بحد<sup>۱۴</sup> تعلیم رسد بجهت تعلیم قرآن استادی طلب کند<sup>۱۵</sup> که بصلاح و تقوی موصوف باشد و در علم محتاج<sup>۱۶</sup> استاد بود و بعد از قرآن به تعلیم<sup>۱۷</sup> احادیث و مواعظ و حکایات مشایخ و صلحا و اولیا مشغول گرداند<sup>۱۸</sup> تا محبت اهل صلاح در باطن او منغرس شود<sup>۱۹</sup> و از

- ۱- اصل: تعلیم کند      ۲- ق، م: را      ۳- م: -  
 گردانند      ۴- م: و از ذخیره کردن او را منع کنند      ۵- م: در پیش او  
 ۶- م، ك: كه آن      ۷- م، ك: و فرزندان را      ۸- ك: از صحبت  
 کودکانی كه جامه‌های رنگین و ابریشمین پوشیدن      ۹- م، ك: البته  
 ۱۰- ق: بیشترین کودکان، م، ك: بیشتر اطفال      ۱۱- ق: و بدین صفت  
 ۱۲- ك: رسوخ یابد      ۱۳- م، ك: و چون      ۱۴- ك: طلب کنند  
 ۱۵- م، ك: و در علم مخارج      ۱۶- م، ك: + اخبار و  
 ۱۷- م، ك: مشغول گردانند      ۱۸- م، ك: منغرس گردد



خواندن غزلها که<sup>۱</sup> دران ذکر عشق است و زلف و خال، منع کند<sup>۲</sup> که آن تخم فساد را<sup>۳</sup> در دل اطفال رسته میگرداند. و در اوان<sup>۴</sup> تعلیم هر روز يك ساعت طفل را در لعب و بازی رخصت می دهند<sup>۵</sup> تا عیش بر و منغص نکرده و طبع او بر اعتدال بود<sup>۶</sup> و قوت ذکا<sup>۷</sup> او باطل نشود<sup>۸</sup>. و از دشنام دادن و فحش و لعنت<sup>۹</sup> بسیار گفتن و خیو انداختن<sup>۱۰</sup> و بسیار خندیدن<sup>۱۱</sup> منع کنند<sup>۱۲</sup>. و در حرمت<sup>۱۳</sup> پیران و بزرگان و در ادب نشستن<sup>۱۴</sup> و خاستن<sup>۱۵</sup> و راه رفتن تأکید کنند. و در هفت سالگی او را بترك نماز و طهارت<sup>۱۶</sup> مسامحه نکنند<sup>۱۷</sup> و آنچه بدان محتاج است از حدود احکام<sup>۱۸</sup> بیاموزند. و چون بحد<sup>۱۹</sup> بلوغ رسد او را تنبیه کنند که طعام داروییست چون داروهای دیگر<sup>۲۰</sup> و چنانچه<sup>۲۱</sup> هر دوایی برای رنجی خاص<sup>۲۲</sup> است، همچنین طعام داروی<sup>۲۳</sup> رنج گرسنگی است. و این دوا از برای

- 
- ۱- ق، م : غزلهایی که ۲- م، ك : ذکر عشق و زلف و خال باشد  
 منع کنند ۳- م، ك : - را ۴- ق : و در اول ۵- م، ك :  
 رخصت دهند ۶- م، ك : بر وی ۷- م : بر اعتدال بماند، ك : در  
 اعتدال بماند ۸- ك : باطل نکرده ۹- م : + و ۱۰- ك :  
 و انداختن خیو ۱۱- م : + او را ۱۲- اصل، ق : منع کند  
 ۱۳- م : و بخدمت ۱۴- م : و ادب در نشستن ۱۵- م، ك :  
 و برخاستن ۱۶- م، ك : طهارت و نماز ۱۷- م : بکنند  
 ۱۸- م : از حدود احکام شرع، ك : از حدود و احکام شرع  
 ۱۹- م، ك : دوا بیست چون دواهای دیگر ۲۰- ق : - و  
 ۲۱- م : و چنانکه ۲۲- ق : برای رنج خاص، ك : بران رنجی خاص  
 ۲۳- م : همچنین طعام دوا ... ، ك : همچون طعام دوا گرسنگی است

آن<sup>۱</sup> آفریده‌اند که<sup>۲</sup> تا رنج<sup>۳</sup> گرسنگی را<sup>۴</sup> از مرکب بدن بردارد  
 تا روح بقوت<sup>۵</sup> مرکب بدن بار طاعت حق تواند کشیدن<sup>۶</sup> و صید معرفت  
 و محبت<sup>۷</sup> حضرت صمدیت تواند کرد و تخم سعادت ابدی در مزرعه دنیا  
 تواند انداخت و<sup>۸</sup> دنیا رباطیست بر سر بازار قیامت<sup>۹</sup> نهاده و خانه ایست  
 که آنرا<sup>۱۰</sup> هیچ قدری و اصلی<sup>۱۱</sup> و بقایی<sup>۱۲</sup> نیست، و همه نعمت و دولت  
 این خانه خاشاکیست بر رهگذر (فنا) افتاده<sup>۱۳</sup> و آن جمله بیک اجل<sup>۱۴</sup>  
 فانی و ناچیز خواهد شد و در هر ساعتی ممکنست که اجل در رسد<sup>۱۵</sup>،  
 و عاقل آنست که از دنیا || توشه آخرت بردارد و نعمت فانی را تخم  
 دولت باقی گرداند.

۷۲

چون طفل را از اول نشاءت برین<sup>۱۵</sup> ترتیب که گفته آمد تربیت  
 کند، چون بحد<sup>۱۶</sup> بلوغ رسد برکات آثار آن بر ظاهر و باطن او ظهور  
 کند و جز با اهل خیر و صلاح انس نگیرد و از صحبت اهل شر و فساد

- 
- ۱- م: و این دوا را برای آن، ک: و این دوا را از برای آن  
 ۲- ق، م، ک: - که ۳- م، ک: + ضعف ۴- م، ک: - را  
 ۵- م، ک: : تواند کشید ۶- ک: : محبت و معرفت ۷- ک: : - و  
 ۸- م، ک: : بادیه قیامت ۹- ک: : که ویرا ۱۰- م: هیچ اصلی  
 و قدری ۱۱- ک: : و بقائی و اصلی ۱۲- م، ک: : بر رهگذر سیل فنا  
 ۱۳- م، ک: : بباد اجل ۱۴- م: و اجل آدمی در هر ساعت ممکن است که  
 در رسد، ک: : و اجل آدمی در هر ساعتی ممکن است که در رسد  
 ۱۵- م: در اول نشاءت بدین، ک: : از اول نشاءت بدین

متنفر شود. و اگر نشو او<sup>۱</sup> بر خلاف این بود که گفته شد<sup>۲</sup> و<sup>۳</sup> از اوان صبی<sup>۱</sup> با اهل غفلت و جهالت انس گیرد و بازی<sup>۴</sup> و فحش و بی‌شرمی و مکر و حرص و شره خوردن و زینت پوشیدن و تفاخر عادت او گردد، در سن<sup>۵</sup> بلوغ از قبول حق بیگانه شود<sup>۶</sup> و وعظ و نصیحت در دل او جای نگیرد و<sup>۷</sup> کار نکند و همه همت او برفسق و شرور و معاصی بود<sup>۸</sup> و بشقاوت ابدی گرفتار شود<sup>۹</sup> و اثم و وبال آن همه<sup>۱۰</sup> بدیوان مادر و پدر<sup>۱۱</sup> بازگردد.

نقلست از شیخ<sup>۱۱</sup> سهل بن عبدالله تستری قدس سره<sup>۱۲</sup> که گفت: سه ساله بودم و خال من محمد بن سوار<sup>۱۳</sup> شبها عبادت کردی و من برخاستمی و او را می‌دیدمی<sup>۱۴</sup> که چه میکند. روزی مرا گفت: ای سهل آن خدای را که<sup>۱۵</sup> ترا آفریده است یاد کن. گفتم: چگونه یاد کنم؟ گفت<sup>۱۶</sup>: هر گاه که از خواب بیدار شوی<sup>۱۷</sup>، سه بار در دل خود

- ۱- در م بجای « او » « بر » نوشته شده که هر دو حرف آن فاقد نقطه است  
 ۲- ك : که گفته شد  
 ۳- م : که گفته شد و  
 ۴- م : در بازی  
 ۵- ك : بیگانه گردد  
 ۶- م ، ك : جای نگیرد و  
 ۷- م : و همه همت بر فسق و فجور و معاصی بود ، ك : و همت او برفسق و فجور باشد و شرور و معاصی  
 ۸- م ، ك : گرفتار گردد  
 ۹- م : همه  
 ۱۰- م ، ك : پدر و مادر  
 ۱۱- م ، ك : شیخ  
 ۱۲- ق ، م : -  
 ۱۳- م : برخاستمی او را دیدمی  
 ۱۴- ك : آن خدایی که  
 ۱۵- ك : + که  
 ۱۶- م ، ك : +  
 در شب

بگوی که خدای با منست و مرا<sup>۱</sup> می بیند چنانک زبان<sup>۲</sup> حرکت نکند<sup>۳</sup>.  
گفت: چند شب سه بار<sup>۴</sup> بگفتم<sup>۵</sup> و او را خبر کردم. گفت<sup>۶</sup> بعد ازان<sup>۷</sup>:  
هر شب هفت بار بگوی. بعد از چند روز<sup>۸</sup> فرمود که هر شب<sup>۹</sup> پانزده بار  
بگوی. بعد از<sup>۱۰</sup> چند روز حلاوت<sup>۱۱</sup> در دل من پیدا شد و خاطر<sup>۱۲</sup>  
از صحبت خلق متنفر شد<sup>۱۳</sup> و پیوسته جایی خلوت<sup>۱۴</sup> جست می تا مرا  
بمکتب فرستادند، ترسیدم که بسبب صحبت<sup>۱۵</sup> کودکان خاطر<sup>۱۶</sup> پریشان  
گردد، پدرم را گفتم که<sup>۱۷</sup> معلم را بگوی تا هر روز يك ساعت مرا تعلیم  
کند<sup>۱۸</sup> و بگذارد. و چون تعلیم گرفتمی باز گشتمی و جایی خلوت<sup>۱۹</sup>  
بذکر مشغول گشتمی<sup>۲۰</sup>. چون شش ساله شدم قرآن یاد گرفتم و روزه  
داشتمی<sup>۲۱</sup>. و<sup>۲۲</sup> چون سیزده ساله شدم مرا مشکلی افتاد از مادر و پدر  
درخواست کردم<sup>۲۳</sup> تا<sup>۲۴</sup> به بصره فرستادند، از علما<sup>۲۵</sup> پرسیدم جواب

- ۱- م، ك: خدای با منست خدای مرا ۲- م، ك: + تو  
۳- م: حرکت کند ۴- م، ك: - سه بار ۵- م: گفت  
۶- م: خبر کردم و گفت ۷- م، ك: بعد ازین ۸- ق: بعد از چند  
شب، ك: - دیگر ۹- م: - هر شب ۱۰- م: بعد ازان  
۱۱- ك: حلاوت آن ۱۲- م، ك: و خاطر من ۱۳- م: متنفر  
می شد ۱۴- ق، م، ك: جای خلوت ۱۵- م: که سبب صحبت  
۱۶- م، ك: خاطر من ۱۷- م، ك: - که ۱۸- م، ك: تعلیم  
من کند ۱۹- ق، ك: و جای خلوت، م: و در جایی خلوت  
۲۰- م، ك: مشغول شد می ۲۱- ك: میداشتم ۲۲- ك: - و  
۲۳- م: درخواست گرفتم ۲۴- م، ك: + مرا ۲۵- م، ك: از  
همه علما پرسیدم

شافی نیافتم بعبادان<sup>۱</sup> رفتم و از حمزه ابن عبدالله عبادانی پرسیدم<sup>۲</sup>  
 جواب شافی داد. مدتی در صحبت او بماندم و<sup>۴</sup> آینه دل را بسخنهای  
 او روشن کردم<sup>۵</sup> و آداب طریقت ازو کسب میکردم<sup>۶</sup>. پس بشهر خویش<sup>۷</sup>  
 باز آمدم و هر سال بیکدم جو می خریدم و آس<sup>۸</sup> میکردم تا سال دیگر<sup>۹</sup>  
 آنرا قوت می ساختم<sup>۱۰</sup> تا بیست سال بدین نوع بسر می بردم<sup>۱۱</sup>.

غرض آنکه کودک در<sup>۱۲</sup> اول نشأت آینه ایست قابل، هر<sup>۱۳</sup> صورت  
 که در<sup>۱۴</sup> برابر آن می داری<sup>۱۵</sup> عکس آن صورت در وی<sup>۱۶</sup> ظاهر گردد. ||  
 و<sup>۱۷</sup> اگر در صحبت عارفی کامل محقق تربیت یابد امید بود که ولیسی  
 از اولیاء الله<sup>۱۸</sup> وقت گردد، و اگر در صحبت فاسق<sup>۱۹</sup> جاهل شریر<sup>۲۰</sup> تربیت  
 یابد شیطانی مرید گردد<sup>۲۱</sup> که المرء علی دین خلیله .

۷۳

- ۱- عبادان ، در ق بضم عین آمده      ۲- ك : پرسیدم ، م : از  
 حمزه عبادانی پرسیدم      ۳- م ، ك : - شافی      ۴- ك : - و  
 ۵- م ، ك : جلا می دادم      ۶- ك : - می      ۷- م ، ك : - خویش  
 ۸- ق : و اش      ۹- ق : تا سالی دیگر ، م : و تا سال دیگر  
 ۱۰- م : میکردم      ۱۱- م ، ك : بسر بردم      ۱۲- ك : - در  
 ۱۳- م ، ك : که هر      ۱۴- م : - در      ۱۵- م ، ك : بداری  
 ۱۶- ك : درو      ۱۷- ك : - و      ۱۸- م ، ك : - الله  
 ۱۹- م ، ك : فاسقی      ۲۰- ق : جاهل فاسق شریر ، شریر ، در ق ، ك  
 بتشدید راء نخستین آمده      ۲۱- م ، ك : شود

قسم چهارم<sup>۱</sup> ازین بابدر حقوق خادم و بنده و زبردستان<sup>۲</sup>

عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا<sup>۳</sup> قَالَتْ، آخِرُ مَا أَوْصَى بِهِ رَسُولُ  
 اللَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: الصَّلَاةُ<sup>۴</sup> وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانَكُمْ . یعنی  
 آخرین چیزی که رسول ﷺ بدان وصیت فرمود این بود که نماز را  
 پیای دارید و زبردستانرا نیکو دارید<sup>۵</sup>. وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اتَّقُوا  
 اللَّهَ فِيمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ أَطْعِمُوهُمْ مِمَّا قَاتَلُونَ وَآكُسُوهُمْ مِمَّا كَسَبُوا<sup>۶</sup>  
 وَلَا تَكْلَفُوهُمْ مِنَ الْعَمَلِ مَا لَا يُطِيقُونَ فَمَا أَحْبَبْتُمْ فَأَمْسِكُوا وَمَا كَرِهْتُمْ  
 فَبَيِّعُوا وَلَا تَعْدَبُوا خَلْقَ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ مَلَكَتْكُمْ<sup>۷</sup> إِيَّاهُمْ وَ لَوْ شَاءَ  
 لَمَلَكْتَهُمْ<sup>۸</sup> إِيَّاكُمْ . فرمود که بترسید از خدای عزوجل<sup>۹</sup> در حق  
 آنکسانی که در ملک و تصرف شما اند یعنی بندگان<sup>۱۰</sup> ، بخورانید ایشانرا

- ۱- ك : قسمی چهارم      ۲- م : -      ۳- ق : - و بنده و  
 زبردستان      ۴- ق : - رضی      ۵- م : - به      ۶- « الصلاة » در اصل ،  
 ق ، ك مرفوع و در م فاقد حركه و اعراب است      ۷- ترجمه حدیث در م  
 نیامده      ۸- «تکسون» در اصل ، ق ، ك بفتح تاء و سکون کاف و ضم سین  
 آمده ، احیا : تلبسون ، التاج ( ج ۵ ص ۱۲ ) در حدیثی قریب بهمین مفهوم ،  
 تکسون      ۹- «ملککم» در اصل ، م بتخفیف لام آمده ، ك : ملکهم (بتشدیدلام)  
 ۱۰- « لملککم » در اصل ، م بتخفیف لام آمده      ۱۱- م : - عزوجل  
 ۱۲- ق : + خود را نیکو دارید

از<sup>۱</sup> آنچه شما میخورید و بیوشانید ایشانرا<sup>۲</sup> از<sup>۳</sup> آنچه شما می پوشید و ایشانرا کاری میفرمایید<sup>۴</sup> که شما طاقت آن ندارید<sup>۵</sup>، آنچه<sup>۶</sup> از ایشان میخواهید نگاه دارید و آنچه از ایشان<sup>۷</sup> نمی خواهید بفروشید و بندگان حق را عذاب مکنید. بدرستی که خدای عز و جل<sup>۸</sup> ایشانرا ملک شما گردانیده است اگر<sup>۹</sup> خواهد شما را ملک ایشان گرداند، قادرست. هر چه خواست کرد، و<sup>۱۰</sup> هر چه خواهد، کند<sup>۱۱</sup>. و<sup>۱۲</sup> قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ<sup>۱۳</sup>: لِيَدْخُلَ الْجَنَّةَ حَب<sup>۱۴</sup>ٌ وَلَا خَائِن<sup>۱۵</sup>ٌ وَلَا سَيِّئ<sup>۱۶</sup>ٌ الْمَلَكَةِ. رسول ﷺ فرمود که در بهشت در نیاید فریبنده<sup>۱۷</sup> مردم بمکر و نه<sup>۱۸</sup> خیانت کننده و نه کسی که جور کند بر بندگان و زیرستان خود<sup>۱۹</sup>.

عَنْ<sup>۱۸</sup> أَبِي عَمْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ<sup>۱۹</sup> قَالَ، جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَمْ نَعْفُو<sup>۲۰</sup> عَنِ الْخَادِمِ؟ فَصَمَّتْ رَسُولُ اللَّهِ<sup>۲۱</sup> كُمْ قَالَ: اعْفُ<sup>۲۲</sup> عَنْهُ كُلَّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً.

- 
- ۱- ك: - از ۲- م: - ایشانرا ۳- ك: - از ۴- ك: کار میفرماید  
 ۵- م، ك: که طاقت آن ندارند ۶- ك: و آنچه ۷- م: - از ایشان  
 ۸- ك: خدای تعالی ۹- م، ك: و اگر ۱۰- ك: - و  
 ۱۱- م: هر چه خواهد کند و هر چه خواست کند ۱۲- ك: - و  
 ۱۳- ق: صلی ... ۱۴- د خب، در قی بکسر خاء آمده ۱۵- ك: ولا خائبن  
 ۱۶- ك: و نی ۱۷- م: - خود ۱۸- م، ك: و عن  
 ۱۹- ق: - رضی ۲۰- د نعفو، در اصل منصوب است  
 ۲۱- ق، م، ك: + صلی ... ۲۲- م، ك: اعفوا

ابن عمر<sup>۱</sup> روایت کرد که شخصی نزد رسول ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدای چند بار عفوکنم<sup>۲</sup> از بندگان<sup>۳</sup>؟ رسول ﷺ خاموش گشت، پس فرمود که هر روز هفتاد بار از ایشان عفوکن<sup>۴</sup>.

عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الْإِنصَارِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ، بَيْنَمَا أَنَا أُضْرِبُ غُلَامًا لِي فَسَمِعْتُ صَوْتًا مِنْ خَلْفِي: «يَا أَبَا مَسْعُودٍ». فَالْتَفَتُ فَإِذَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَالْتَقَيْتُ النَّوْطَ. فَقَالَ: وَاللَّهِ اللَّهُ أَقْدَرُ عَلَيْكَ مِنْكَ عَلَيَّ هَذَا. فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ هُوَ حُرٌّ لِيُوجِهَ اللَّهُ. فَقَالَ: لَوْ لَمْ تَفْعَلْ لَسَفَعَتْ<sup>۵</sup> وَجْهَكَ النَّارُ.

ابومسعود<sup>۱۵</sup> انصاری<sup>۱۶</sup> گفت که || روزی<sup>۱۷</sup> بنده خود را می زدم آوازی شنیدم<sup>۱۸</sup> از پس خود<sup>۱۹</sup> که «ابا مسعود<sup>۲۰</sup>». چون نظر کردم، رسول ﷺ

۷۴

۱- ك : + رضع ، م : + رضی الله عنها ۲- م : گفت

۳- ك : پیش ۴- م ، ك : عفوکنیم ۵- ك : از بنده

۶- م : که در هر روز ، ك : که هر روزی ۷- م ، ك : عفوکنید

۸- اصل : عن ابن مسعود ، م : و عن ابی سعید ، ك : و عن ابن مسعود

۹- ك : - الانصاری ۱۰- ق ، ك : بیننا ۱۱- م : - انا

۱۲- اصل ، ق : یا ابن مسعود ، م : یا بامسعود ۱۳- م : + نظرت

۱۴- ه : لسفعت ، در اصل بکس فاء آمده ۱۵- ق : ابن مسعود ، ك :

ابا مسعود ۱۶- ق : - انصاری ، م : الانصاری رضی الله عنه

۱۷- م ، ك : گفت من روزی ۱۸- ك : آواز شنیدم ۱۹- م : -

از پس خود ۲۰- ق ، ك : که ای ابا مسعود ، م : که یا ابا مسعود



بود<sup>۱</sup> (پس انداختم تازیانه را ، پس)<sup>۲</sup> فرمود که بخدای که خدای<sup>۳</sup> قادرترست بر تو<sup>۴</sup> از تو بر وی<sup>۵</sup>. گفتم : ای رسول خدای من<sup>۶</sup> او را آزاد کردم برای خدای . فرمود که اگر چنین نمی کردی ، آتش دوزخ روی ترا سیاه می گردانید .

روایتست که ابودردا<sup>۷</sup> را<sup>۸</sup> کنیزکی بود که خدمت او کردی . روزی ابودردا را<sup>۹</sup> گفت که يك سال شد که من ترا زهر دادم<sup>۱۰</sup> و در اثر نمیکنند<sup>۱۱</sup>. گفت<sup>۱۲</sup>: چرا چنین کردی ؟ گفت : خواستم تا<sup>۱۳</sup> از ذل<sup>۱۴</sup> بندگی تو<sup>۱۵</sup> خلاص یابم . گفت : هر جا که خواهی برو<sup>۱۶</sup> که من ترا آزاد کردم از برای رضای خدای تعالی<sup>۱۷</sup>.

نقلست که عوف<sup>۱۸</sup> بن عبدالله غلامی داشت بدسیرت<sup>۱۹</sup> ، بی ادبی<sup>۲۰</sup> بسیار کردی . و هرگاه که عوف<sup>۲۱</sup> را خشم آمدی ، گفتمی که<sup>۲۲</sup> این غلام مانند خواجه خودست . چنانچه خواجه او در خدای تعالی<sup>۲۳</sup> عاصی

۱- م ، ك : رسول بود عليه السلام ۲- اصل ، ك : - پس انداختم تازیانه را پس ۳- م : فرمود که بخدایی که خدای ، ك : فرمود بخدایی که ۴- ك : بر تو قادرترست ۵- ق : بر تو ۶- م : من ۷- م ، ك : + رضع ۸- ق : ابودردا را ۹- ق : ابودردا را ۱۰- م : دادم ۱۱- م ، ك : اثر نکرد ۱۲- م ، ك : ۱۳- م ، ك : که ۱۴- م ، ك : - تو ۱۵- م : رو ۱۶- م : برای رضای خدای عزوجل آزاد کردم ، ك : - از برای رضای خدای تعالی ۱۷- ق : عفو ، م ، ك : عون ۱۸- م : ... عبدالله را غلامی بدسیرت بود که ۱۹- ق : عفو ، م ، ك : عون ۲۰- ق ، م ، ك : - که ۲۱- م : - تعالی ، ك : در خداوند

میشود، او نیز درخواجه خود عاصی میشود<sup>۱</sup>. و چون او را ملامت کردند<sup>۲</sup> که چرا این غلام را<sup>۳</sup> نمی فروشی، گفتی<sup>۴</sup>: من میخواهم که نفس خود را به بدخویی این<sup>۵</sup> غلام سرکوفته دارم.

فی الجملة هر که را بنده ایست یا جاریه ای<sup>۶</sup>، او را در موقوف عرض از حقوق ایشان خواهند پرسید. و بنده را<sup>۷</sup> بر خواجه هفت حقست: اول آنک او را در خوردن و پوشیدن<sup>۸</sup> با خود برابر دارد، دوم آنکه<sup>۹</sup> زیادت از طاعت کار نفرماید<sup>۱۰</sup>، سیوم آنکه آنچه از حدود احکام شرع<sup>۱۱</sup> بر وی واجب است او را تعلیم کند، چهارم<sup>۱۲</sup> چون در<sup>۱۳</sup> روز وظیفه خدمت<sup>۱۴</sup> بجای آورده باشد<sup>۱۵</sup> بشب او را کار<sup>۱۶</sup> نفرماید، پنجم آنکه او را بنظر حقارت<sup>۱۷</sup> نبیند، ششم آنکه در وقت اداء فرض<sup>۱۸</sup> او را کار نفرماید چنانچه بسبب آن کار فرض از وی<sup>۱۹</sup> قضا شود<sup>۲۰</sup>، هفتم آنکه

۱- م، ك: عاصی میگردد ۲- م، ك: ملامت کردند

۳- ق: - را ۴- م: گفت ۵- م: - این ۶- م، ك:

بنده ای یا جاریه ایست ۷- ق: و هر بنده ای را ۸- ك: در خوردن

و پوشیدن او را ۹- م، ك: + او را ۱۰- م: در م بعد از «اول آنک»

موضوع حق دوم (زیادت از ...) و بعد از «دوم آنکه» موضوع حق اول (او را

در خوردن ...) آمده ۱۱- م: از حدود و احکام شرع، ك: از حدود و احکام

شرعی ۱۲- م، ك: + آنکه ۱۳- ق، ك: - در ۱۴- م:

+ خود ۱۵- ك: بجا آورده باشد ۱۶- م: بشب او را کاری دیگر

۱۷- م: بیچشم حقارت ۱۸- م: ادای فریضه، ك: اداء فرایض

۱۹- م: - از وی، ك: فرض او ۲۰- ق: قضا نشود

هر زلتی که در وی نقصان دین نباشد از وی عفو کند .

### قسم پنجم<sup>۱</sup> ازین باب

در حقوق صحبت و اخوت و شرایط صداقت

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا. وَ<sup>۲</sup> عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ<sup>۳</sup> قَالَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ حَوْلَ الْعَرْشِ مَنَابِرَ مِنْ نُورٍ عَلَيْهَا قَوْمٌ<sup>۴</sup> لِيَسَاهُمُ نُورٌ وَوَجْهُهُمْ نُورٌ لَيْسُوا بِأَنْبِيَاءَ وَلَا شُهَدَاءَ يَغِيظُهُمُ النَّبِيُّونَ وَالشُّهَدَاءُ<sup>۵</sup>. فَقَالُوا<sup>۶</sup>: يَا رَسُولَ اللَّهِ صِفْهُمْ لَنَا. قَالَ<sup>۷</sup>: الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ وَالْمُتَجَالِسُونَ فِي اللَّهِ وَالْمُتَزَاوِرُونَ فِي اللَّهِ. ابوهريره<sup>۸</sup> روایت کرد که رسول ﷺ فرمود که گرد<sup>۹</sup> برگردد عرش منبرهاست از نور . روز قیامت بران منبرها قومی باشند از نور ، جامه‌های ایشان از نور<sup>۱۰</sup> و ایشان پیغمبران نباشند<sup>۱۱</sup> و شهیدان<sup>۱۲</sup> نباشند ولی پیغمبران و شهیدان<sup>۱۳</sup> ۱۱ ۱۲ ۱۳

۷۵

۱- اصل : شرط پنجم      ۲- ك : و      ۳- ق : - رضی ...  
 ۴- ق ، م : - علیها قوم      ۵- ق : - یغیظهم ...      ۶- م : فقال  
 ۷- م ، ك ، احیا : + هم      ۸- ك : + وضع      ۹- م : - گرد  
 ۱۰- م : و جامه‌های ایشان از نور ، ك : و لباس ایشان از نور و رویهای ایشان  
 از نور      ۱۱- ك : - نباشند      ۱۲- م : و شهدا      ۱۳- ك : - و  
 شهیدان ، م : و شهدا

بر مرتبهٔ ایشان رشك برند. گفتند: ای رسول خدای صفت کن ایشانرا. گفت: ایشان آنکسانی اند که<sup>۱</sup> با صلحا و اتقیا دوستی کنند برای<sup>۲</sup> خدای تعالی<sup>۳</sup>، و با ایشان نشینند برای خدای تعالی<sup>۴</sup>، و ایشانرا زیارت کنند برای خدای تعالی<sup>۵</sup>. وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ<sup>۶</sup>: مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا رَزَقَهُ خَلِيلًا صَالِحًا إِنْ نَسِيَ ذِكْرَهُ<sup>۷</sup> وَإِنْ ذَكَرَهُ<sup>۸</sup> أَعَانَهُ. رسول ﷺ فرمود که هر که را<sup>۹</sup> خدای عزوجل<sup>۱۰</sup> بدو<sup>۱۱</sup> نیکی<sup>۱۲</sup> خواسته باشد، او را دوستی<sup>۱۳</sup> مردم<sup>۱۴</sup> صالح<sup>۱۵</sup> روزی کند<sup>۱۶</sup> تا هر گاه که او را کاری<sup>۱۷</sup> از کارهای دین فراموش شود<sup>۱۸</sup> یادش دهد<sup>۱۹</sup> و چون یاد کند، او را دران یاری دهد<sup>۲۰</sup> تا کار دین او راست گرداند<sup>۲۱</sup>.

و<sup>۲۱</sup> فِي الْأَخْبَارِ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَوْحَىٰ إِلَىٰ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

۱- م، ك: آنکسانند که

۲- ك: از برای

۳ و ۴ و ۵- م: تعالی

۶- ق: رسول الله، ك: + النبي

۷- ق، ك: صلى . . .

۸- « ذكروه » در ك بتشديد كاف آمده

۹- ق: و ان نكر

۱۰- ك: را

۱۱- م: - بدو

۱۲- م: نيك

۱۳- در اصل بالای كلمه « مردم » « خ » نوشته شده

و ظاهراً نسخه بدل است و بوسیلهٔ ناسخ اصل وارد متن آن شده

۱۴- ق: دوست صالحی، م، ك: دوستی صالح

۱۵- م: روزی گرداند

۱۶- م: تا هر گاه که او کار کند، ك: تا هر گاه که کاری

۱۷- م، ك: فراموش کند

۱۸- ق: دهند

۱۹- ك: یاری کند

۲۰- م، ك: آراسته گرداند

۲۱- ق: - و

فَقَالَ : يَا دَاوُدُ مَا لِي أَرَاكَ مُنْتَبِذًا<sup>۱</sup> وَحَدَانًا<sup>۲</sup> ؟ قَالَ : إِلَهِي قَلَيْتُ  
 انْخَلَقَ مِنِّي أَجَلِكُ<sup>۳</sup>. فَقَالَ<sup>۴</sup>: يَا دَاوُدُ كُنْ يَتَقَطَّنَ<sup>۵</sup> وَارْقُدْ لِنَفْسِكَ أَحَدَانًا<sup>۶</sup>  
 ( فَكَلَّمُ خِدْنِي<sup>۷</sup> ) لَا يُؤَا فِئِكَ عَلَيَّ مَسْرُوقِي<sup>۸</sup> فَلَا تَقْصِبْنِي<sup>۹</sup> فَإِنَّهُ لَكَ عَدُوٌّ  
 يَقْسِي<sup>۱۰</sup> قَلْبَكَ وَيَبَاعِدُكَ مِنِّي<sup>۱۱</sup>. در<sup>۱۲</sup> اخبارست که حضرت<sup>۱۳</sup> حق جل  
 وعلا وحی فرمود به داود عليه السلام که ای داود چونست که ما ترا می بینیم<sup>۱۴</sup>  
 در گوشه ای<sup>۱۵</sup> تنها افتاده با کسی<sup>۱۶</sup> نمی آمیزی؟ گفت: الهی خلق را  
 دشمن داشتم<sup>۱۷</sup> از برای رضای تو. خطاب آمد<sup>۱۸</sup> که ای داود هشیار باش  
 و از برای خلاص<sup>۱۹</sup> نفس خود را<sup>۲۰</sup> در روز درماندگی، برادران دینی  
 و دوستان حقیقی کسب کن و هر دوستی که در رضای ما با تو موافقت  
 نکند با او صحبت مدار که آنکس دشمن تست و صحبت او دل ترا سیاه

- ۱- حرف سوم (تاء) منتبذا در م قاف نوشته شد و حرف چهارم آن (باء)
- ۲- وحدان بضم اول جمع «واحد» است، احیا: وحید، ظ:
- وحدانیا، ولی در قوت القلوب (ص ۴۴۴ ج ۲) نیز «وحدانا» آمده که ظاهراً
- غلط چایی است ۳- م: لاجلك ۴- ك: قال ۵- این کلمه در
- اصل ابتدا «اخذان» نوشته شده و سپس به «اخوان» تبدیل شده، م: اخوانا
- ۶- خارج از متن اصل با اشاره به متن آمده: ظ: كل اخوان
- ۷- ك: علی شدتی ۸- «یقسی» در اصل، ك: بفتح یای مضارعت آمده
- ۹- ك: - منی ۱۰- ك: و در ۱۱- م، ك: - حضرت
- ۱۲- م: + که ۱۳- ق: در گوشه ۱۴- ك: و با کسی
- ۱۵- م: دشمن گرفتم ۱۶- م: خطاب رسید ۱۷- ق: خلاصی
- ۱۸- م، ك: - را

و سخت میگرداند و ترا از رحمت ما دور میدارد.

أَوْحَىٰ ۱ الدُّهُ تَعَالَىٰ ۲ إِلَىٰ عِيسَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا عِيسَىٰ لَوْ أَنَّكَ  
عَبَدْتَنِي بِعِبَادَةِ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَأَهْلِ الْأَرْضِ ۴ وَتَمَّ يَكُنْ فِيهِ حُبٌ فِي  
اللَّهِ وَبَغْضٌ فِي اللَّهِ مَا أَعْنَىٰ عَنْكَ [مِنْ] ۵ ذَلِكَ ۶ شَيْئًا. یعنی حضرت ۷  
حق جل و علا وحی فرمود بعیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ که ای عیسی اگر تو حضرت ما  
را چندان بندگی کنی که همه ۸ اهل آسمان و زمین، و دران همه دوستی  
مردم ۹ صالح ۱۰ نباشد ۱۱ برای رضای ما و دشمنی ۱۲ فاسق ۱۳ یا مبتدعی برای  
رضای ما، آن همه ترا ۱۴ سود ندارد.

وَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ۱۴: عَلَيْكُمْ بِالْإِخْوَانِ فَإِنَّهُمْ عُدَّةٌ  
فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ أَلَا تَسْمَعُونَ ۱۵ إِلَىٰ قَوْلِ أَهْلِ النَّارِ: فَمَا لَنَا مِنْ  
شَافِعِينَ وَ لِصَدِيقٍ حَمِيمٍ. امیرالمؤمنین علی ۱۶ فرمود که بر شما باد

- ۱- م : دور می کند ، ك : دور می اندازد ۲- م ، ك : واوحی  
۳- م : - تعالی ۴- م : لوعبدتني عبادة اهل السماء و الارض  
۵- م ، ك : - من ۶- م : - من ذلك ۷- م ، ك : - حضرت  
۸- م : - همه ۹- در اصل بالای « مردم » « خ » نوشته شده و ظاهرا  
نسخه بدل است و بوسیله ناسخ اصل وارد متن آن شده ۱۰- ق : دوستی  
۱۱- م ، ك : دوستی صالحی « نباشد » در م ، ك بعد از « یا  
مبتدعی برای رضا ما » آمده ۱۲- م ، ك : و دشمنی فاسقی  
۱۳- م ، ك : + هیچ ۱۴- ق : علی علیه الصلاة و السلام ، م : علی بن  
ابی طالب کرم الله وجهه ، ك : علی کرم الله وجهه ۱۵- م ، احیا : ألا تسمع  
۱۶- ق : + علیه الصلاة و السلام ، م ، ك : + کرم الله وجهه

که برادران دینی را<sup>۱</sup> کسب کنید که ایشان یاری ده دینند<sup>۲</sup> در دنیا و فریادرس اند<sup>۳</sup> در آخرت . نمی بینید که حضرت<sup>۴</sup> حق جل و علا از حال دوزخیان خبر می کند<sup>۵</sup> که<sup>۶</sup> چون از ایشان پرسند که چرا<sup>۷</sup> از عذاب خلاص نمی بایید و در گرفتاری ابدی<sup>۸</sup> مانده اید ، ایشان در<sup>۹</sup> جواب گویند: از انك ما<sup>۱۰</sup> در دنیا دوستی صالح و برادری دینی<sup>۱۱</sup> کسب نکردیم که امروز شفاعت ما کند<sup>۱۲</sup> و ما را ازین عذاب خلاص دهد<sup>۱۳</sup>.

۷۶ نقلست که || هارون الرشید<sup>۱۴</sup> پیش از خلافت پیوسته<sup>۱۵</sup> با صلحا و ارباب قلوب صحبت داشتی و خدمت اهل دین<sup>۱۶</sup> کردی و با سفیان ثوری عقد مؤاخات بسته بود . و چون<sup>۱۷</sup> موسی بن محمد - الهادی - وفات یافت او را بخلافت بنشانند ، جمیع<sup>۱۸</sup> علما و مشایخ عراق بتهنیت خلافت آمدند مگر سفیان<sup>۱۹</sup> . روزی هارون<sup>۲۰</sup> مکتوبی نوشته بود<sup>۲۱</sup> و مضمون آن این بود که<sup>۲۲</sup> برادر - سفیان - معلوم کند<sup>۲۳</sup> که مرا<sup>۲۴</sup> هرگز

- ۱- م : - را      ۲- ك : یاری دهنده دینند      ۳- م ، ك : - اند  
 ۴- م ، ك : - حضرت      ۵- م ، ك : حکایت میکند      ۶- ك : - که  
 ۷- م ، ك : که چونست که شما      ۸- ق ، ك : گرفتاری ابد  
 ۹- ك : - در      ۱۰- م : - ما      ۱۱- ق : و برادر دینی ، ك : و  
 برادران دینی      ۱۲- ك : کند      ۱۳- ك : دهند      ۱۴- ك :  
 هارون رشید      ۱۵- ك : همیشه      ۱۶- م : و خدمت اهل دنیا ، ك : +  
 و خدمت اهل دنیا      ۱۷- ق : - چون      ۱۸- م : جمع  
 ۱۹- ك : + که نیامد      ۲۰- ك : + رشید      ۲۱- م ، ك : مکتوبی  
 نوشت      ۲۲- ك : مضمون این بود که      ۲۳- م : معلوم داند  
 ۲۴- م ، ك : که ما را

رغبت ملڪ و خلافت نبود ولی حضرت<sup>۱</sup> حق جل و علا بی سعی و اختیار  
 ما ولایت اهل اسلام را بما تفویض فرمود و ما میخواستیم که<sup>۲</sup> بادای حقوق  
 این معنی قیام نماییم و این بی معاوت<sup>۳</sup> علماء دین میسر نمی شود<sup>۴</sup> باید  
 که آن برادر حق برادری رعایت کند و درین کار خیر مدد<sup>۵</sup> ما گردد.  
 سفیان در جواب نوشت که ما عقد برادری با تو بشرطی<sup>۶</sup> بسته بودیم که  
 هوا را معبود خود نسازی و جیفه دنیا را قبله<sup>۷</sup> دل خود نگردانی و خدمت  
 شیطانرا بر طاعت حق نکزینی . چون تو<sup>۸</sup> این شرایط<sup>۹</sup> ضایع کردی ما  
 هم قطع برادری<sup>۱۰</sup> کردیم و در دنیا و آخرت از تو بیزار گشتیم باید  
 که بیش ازین ما را یاد نکنی و نام ما بر زبان نرانی . چون هارون آن  
 مکتوب بخواند<sup>۱۱</sup> ، بگریست . و<sup>۱۲</sup> چون شب در آمد ، جامه کهنه در پوشید<sup>۱۳</sup>  
 و بدر<sup>۱۴</sup> خانه سفیان رفت و بنشست تا وقت<sup>۱۵</sup> نماز صبح . چون سفیان  
 از خانه بیرون آمد ، هارون<sup>۱۶</sup> بر خاست و سلام کرد . سفیان روی  
 بگردانید و گفت : من از تو بیزارم . هارون بگریست و گفت : ترا از

- ۱- م ، ك : - حضرت ۲- م : تفویض فرموده ما میخواستیم که  
 ۳- م : بی اعانت ۴- ك : میسر (بتشدید یاء) نیست ۵- م ، ك : مدد  
 ۶- ك : بشرط ۷- م ، ك : دل ۸- م : - تو  
 ۹- ك : + را ۱۰- ك : قطع عقد برادری ۱۱- م : چون هارون  
 این بخواند ، ك : چون هارون رشید این بخواند ۱۲- م ، ك : - و  
 ۱۳- م ، ك : جامه کهنه پوشید ۱۴- م ، ك : و بر در ۱۵- م :  
 تا بوقت ۱۶- م : - هارون



من بیزار شدن آسانست زیرا که ترا از دنیا گزیر هست<sup>۱</sup> ولی مرا از تو بیزار شدن بهیچ روی ممکن نیست<sup>۲</sup> بجهت آنک<sup>۳</sup> مرا از آخرت گزیر نیست .

و آورده‌اند که<sup>۴</sup> ملک<sup>۵</sup> صالح که<sup>۵</sup> از صلحاء پادشاهان<sup>۶</sup> شام بود شبها با يك غلام بیرون آمدی و در مساجد و مقابر و بازارها<sup>۷</sup> گشتی و احوال<sup>۸</sup> هر کس تفحص کردی. شبی در سمرام<sup>۹</sup> سرد<sup>۱۰</sup> می گشت<sup>۱۱</sup>، بمسجدی رسید<sup>۱۲</sup>، درویشی را دید که از برهنگی و سرما می لرزید و میگفت: الهی اگر در قیامت این پادشاه<sup>۱۳</sup> غافل را که نعمت ترا سرمایه<sup>۱۴</sup> حظوظ نفس و هوا ساخته<sup>۱۵</sup> و دولت فانی را تخم تکبر و تجبر<sup>۱۶</sup> گردانیده و از احوال ضعیفان غافل شده<sup>۱۷</sup> به بهشت راه دهی، بعزت و جلال تو که من قدم در بهشت ننهم: ملک صالح جامه‌ای<sup>۱۸</sup> با يك بدره زر پیش درویش بنهاد<sup>۱۹</sup> و بگریست و گفت: شنیدم که<sup>۲۰</sup> رسول<sup>ﷺ</sup> فرموده است که<sup>۲۱</sup> پادشاهان بهشت کسانی باشند که ایشانرا در دنیا قوتی و پوششی

- ۱- ك: گزیرست ۲- م: بهیچ وجه ممکن نیست، ك: بهیچ روی نیست ۳- م، ك: زیرا که ۴ و ۵- م: که ۶- ق: از صلحا و پادشاه ۷- م: و هزارها ۸- م، ك: و از احوال ۹- م، ك: در سرمای زمستان ۱۰- م: میگذاشت ۱۱- ك: رسیده بود ۱۲- م، ك: این پادشاهان ۱۳- م: ساختند ۱۴- م: تخم تکبر و هوا و تکبر، ك: تجبر و تکبر ۱۵- ك: غافل شده‌اند ۱۶- م: جامه ۱۷- م: پیش درویش نهاد، ك: پیش نهاد ۱۸- م: شنودم که ۱۹- م: فرمود که

نباشد و ایشان بدان از حق راضی باشند، امروز<sup>۱</sup> که نوبت پادشاهی  
ماست من بر در صلح آمده‌ام<sup>۲</sup> فردا که نوبت پادشاهی شما خواهد بود  
در خصومت بر ما مگشای و سایه همای حمایت از حال ما باز مگیر  
و فیض فضل شفاعت<sup>۳</sup> از ما دریغ مدار. ||

۷۷

ای عزیز چون شرف رتبت اخوت و صحبت<sup>۴</sup> دانستی، بدانک  
نه هر که خود را برادر<sup>۵</sup> خواند بر ادری دین را شاید و نه<sup>۶</sup> خلعت حب<sup>۷</sup>  
فی الله بر قامت هر مصاحب راست آید. اسرار سایه همای المتحابون  
فی ظلّی جز دیده محقق متورّع نه بیند<sup>۸</sup> و عنقواء مواصلت معنوی بر  
جیفه مکدر هر<sup>۹</sup> فاسق جاهل<sup>۱۰</sup> نه نشیند. و ازین سبب اکابر دین گفته‌اند  
که عاقل باید که با پنج کس صحبت ندارد: اول احمق جاهل، دوم  
بد خوی متکبر، سیوم فاسق مصر، چهارم مبتدع معاند، پنجم حریص  
بخیل<sup>۱۱</sup>.

و<sup>۱۲</sup> فرق میان جاهل و احمق آنست که جاهل کسی را گویند  
(که راه بمقصود نداند<sup>۱۳</sup> و احمق کسی را گویند) که عکس مقصود  
را مقصود تصور کند. پس هر که با احمق صحبت دارد، هر روز از حق

- ۱- م، ک: و امروز ۲- م: آدمم ۳- ک: فضل و شفاعت،  
م: از حال ما ... شفاعت ۴- م: و صحبت ۵- م، ک: + تو  
۶- ک: نه ۷- ک: نه بینند ۸- ک: همه ۹- م: بر جیفه  
هر فاسق و جاهل ۱۰- ک: بخیل حریص ۱۱- م: و  
۱۲- ک: ندارد

دورتر افتد. و ازین سبب بود که شیخ حسن بصری قدس سره<sup>۱</sup> فرمود که *مُقَاتِعَةُ الْأَحْمَقِ قُرْبَانٌ إِلَى اللَّهِ*<sup>۲</sup>. یعنی بریدن از احمق بیوستنست بحق. و سفیان ثوری رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ<sup>۳</sup> فرمود که *النَّظْرُ إِلَيَّ وَجْهَ الْأَحْمَقِ حَظِيئَتُهُ*. یعنی نظر کردن بر روی احمق گناهست.

اما بدخلق، درباب سابق ذکر شده<sup>۴</sup> که حقیقت خلق نیک حسن سیرت است. و بد خلق کسی را گویند که صفات ذمیمه بر وی غالب بود و این چنین کس هر گاه که خواهد که<sup>۵</sup> تدبیر امری کند از امور دین<sup>۶</sup>، چون صفتی از صفات ذمیمه بر وی غلبه کند ظلمت اثر آن صفت<sup>۷</sup> دیده<sup>۸</sup> تدبیر عقل او را تاریک گرداند و از مقصود محروم ماند. و اما صحبت فاسق مصرا<sup>۹</sup> اعتماد را نشاید و آخر بفضیحت کشد. چه هر که از حق ترسد و بر مخالفت اصرار نماید<sup>۱۰</sup>، در دین و دنیا صحبت را نشاید.

و<sup>۱۱</sup> اما صحبت<sup>۱۲</sup> مبتدع را خطر سرایت بدعتست که *يُخْشَرُ الْمُرْتَدُ*

- ۱- م : قدست اسراره ، ك : قدس الله سره      ۲- كاتب اصل ابتدا  
 این کلمه را « قربان » نوشته سپس آنرا « قربات » کرده      ۳- ك : + تعالی  
 ۴- ك : - و      ۵- م : رحمه الله      ۶- ق ، م : بروی  
 ۷- ق ، م ، ك : ذکر کرده شد      ۸- م ، ك : - که      ۹- ك : امری از  
 امور دین کند      ۱۰- ك : - صفت      ۱۱- م ، ك : چه هر که از حق  
 ترسد بر مخالفت اصرار ننماید و اگر از حق ترسد ، ق : هر که از حق ترسد  
 بر مخالفت اصرار ننماید و هر که از حق ترسد و      ۱۲- م ، ك : - و  
 ۱۳- ك : - صحبت

عَلَى دِينَ خَلِيلِهِ .<sup>۱</sup> چون صاحب شرع مؤمن را باهانت مبتدع فرموده است<sup>۲</sup> ، چگونه<sup>۳</sup> صحبت او اختیار کند .

و امام<sup>۴</sup> جعفر صادق عَلَيهِ وَ عَلَى آبَائِهِ السَّلَامُ فرمود که با پنج کس صحبت مدارید: اول با دروغ گوی صحبت مدارید که دروغ گوی چون سراست که چیزی می نماید و ترا بدان<sup>۵</sup> می فریبد و در حقیقت هیچ نیست ، دوم صحبت احمق که بحماقت خود<sup>۶</sup> هر چند که خواهد که ترا سود کند آخر<sup>۷</sup> ترا در زیان اندازد ، سیم بخیل که<sup>۸</sup> اگر سالها بدو پیوندی در حال<sup>۹</sup> احتیاج روی از تو بگرداند ، چهارم مردم بددل<sup>۱۰</sup> که در حادثه<sup>۱۱</sup> بجهت خلاص خود ترا بدشمن سپارد ، پنجم فاسق که ترا بلقمه ای بفروشد<sup>۱۲</sup> .

و عبدالله بن هارون<sup>۱۳</sup> - مأمون<sup>۱۴</sup> - که خلیفه هفتم بود از بنی عباس گفتی که<sup>۱۵</sup> خلق بر سه<sup>۱۶</sup> قسم اند : اول<sup>۱۷</sup> بمثابه غذا اند که<sup>۱۸</sup> از صحبت ایشان چاره ای نیست و این<sup>۱۹</sup> ارباب قلوب اند که وجود شریف<sup>۲۰</sup> ایشان

- ۱- م : - و ۲- ق : - است ۳- م ، ک : + مومن  
 ۴- م : - امام ۵- م : بآن ۶- م : - که بحماقت خود  
 ۷- ک : و آخر ۸- ک : - که ۹- م : در حالت ۱۰- م ، ک :  
 چهارم بی زهره ترسنده ۱۱- ق : که در حادثه ای ، ک : که در حال حادثه  
 ۱۲- م : بلقمه بفروشد ۱۳- م : - بن هارون ۱۴- ک : - مأمون  
 ۱۵- ک : - که ۱۶- ک : سه ۱۷- ک : قسم اول  
 ۱۸- م : بمثابه غذا که ۱۹- م : چاره نیست و آن ، ک : چاره نباشد و آن  
 ۲۰- م : - شریف ۲۱- اصل : + که

۷۸ مجموعه علم و تقوی است و دلها را مرده غافلان به || تسقیه نصیحت ایشان زنده میگردد<sup>۱</sup>، قسم دوم بمثابة دوا اند که در حالت عارضه مرض بدیشان<sup>۲</sup> احتیاج می افتد، قسم سیوم بمثابة مرض اند که هرگز بدان<sup>۳</sup> احتیاج نمی افتد ولی گاه گاه بدان مبتلا می گردند. و چون عقد اخوت و صحبت دینی شریف ترین رابطه است<sup>۴</sup> میان مؤمنان، معرفت حقوق آن شیوه اهل وفا و قیام بآداء حقوق آن نتیجه<sup>۵</sup> اهل صفاست. و حقوق صحبت و اخوت هفت است:

حق اول در مال است. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : وَ يُؤْمِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ<sup>۶</sup>. حضرت صمدیت جل و علا<sup>۷</sup> ثنا میگوید بران کسانی که<sup>۸</sup> با وجود احتیاج آنچه دارند ایثار میکنند بر برادران دینی. و رسول ﷺ فرمود که مَثَلُ الْأَخَوَيْنِ مَثَلُ الْيَتِيمَيْنِ يَفْعَلُ<sup>۹</sup> إِحْتِجَاهُمَا الْأُخْرَى. یعنی دو برادر دینی از روی مثل<sup>۱۰</sup> چون دو دست اند که هر يك دیگری را<sup>۱۱</sup> می شویند. همچنین حق برادر دینی آنست<sup>۱۲</sup> که مهم برادر را<sup>۱۳</sup> بر مهم خود تقدیم نهد<sup>۱۴</sup>.

۱- ك: زنده شود ۲- م: بایشان ۳- م، ك: بدیشان

۴- م، ك: رابطه است ۵- م: شیمه، ك: سبیه ۶- م: — در

۷- ق: — ولو ... ۸- م، ك: — جل و علا ۹- م: ثنا می کند

۱۰- ك: بران کسان که ۱۱- احیا: تغسل ۱۲- م، ك: از روی

مثال ۱۳- ق: — را، م: دیگر را ۱۴- م: حق برادر حقیقی

آنست، ق: حق برادری آنست ۱۵- م: که مهم برادران

۱۶- م، ك: تقدیم کند

نقلست که حیثمه<sup>۱</sup> رَحِمَهُ اللهُ<sup>۲</sup> از اکابر تابعین بود و بغایت سخی بود. سالی در بصره قحط افتاد هفتاد هزار درم آدین کرد و بمساکین داد و با مسروق برادری داشت و<sup>۳</sup> مسروق هم دینی گران کرده بود<sup>۴</sup>. آخر حیثمه<sup>۵</sup> پیش از اداء دین خود دین مسروق را قضا کرد چنانکه<sup>۶</sup> مسروق را ازان خبر نبود و مسروق هم پیش از اداء دین خود دین حیثمه<sup>۷</sup> را قضا کرد<sup>۸</sup> چنانکه<sup>۹</sup> او را<sup>۱۰</sup> ازان خبر نبود.

نقلست که شخصی پیش ابوهریره آمد و گفت<sup>۱۱</sup>: میخواهم که با تو برادری کنم. ابوهریره<sup>۱۲</sup> گفت: می دانی که حق برادری چیست؟ گفت: بگویی<sup>۱۳</sup>. گفت: حق برادری آنست که تصرف من در مال تو از تصرف<sup>۱۴</sup> تو بیشتر باشد<sup>۱۵</sup>.

و حکماء عرب در مثل گفته اند که مَقَادِيرُ النِّفَقَةِ<sup>۱۶</sup> مَوَازِينُ الْمَحَبَّةِ. یعنی بذل کردن محب<sup>۱۷</sup> مال خود را در رضای محبوب، میزان محبت اوست. زیرا که حق جل<sup>۱۸</sup> و علا دنیا را محبوب خلق گردانیده

۱- ق: خثیمه (مصنرا) ، ك: خثیمه ۲- ك: رحمة الله عليه

۳- ق، ك: او هفتاد هزار درم ، م: و هفتاد هزار درم ۴- م: - و

۵- ك: و مسروق را هم دینی گران بود ۶- ق: خثیمه (مصنرا) ، ك:

خثیمه ۷- ق: چنانچه ۸- ق: خثیمه (مصنرا) ، ك: خثیمه

۹- م: ادا کرد ۱۰- ق: چنانچه ۱۱- ك: + هم

۱۲- ك: + که من ۱۳- ق: - ابوهریره ۱۴- م: گفت بگو

۱۵- ك: - تصرف ۱۶- م: بود ۱۷- اصل: مقادیر الفتنة

است و آدمی<sup>۱</sup> با این<sup>۲</sup> علایق دعوی محبت فی الله میکند . پس نشان صدق او این بود که محبوب فانی را<sup>۳</sup> فدای محبوب باقی کند<sup>۴</sup> .  
 حق دوم معاونتست بنفس در قضای حاجات با بشاشت و استبشار و قبول منت . امیرالمؤمنین<sup>۵</sup> علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود که أَحَبُّ الْقُلُوبِ إِلَيَّ اللَّهُ أَرْقَاهَا عَلَيَّ الْإِخْوَانِ . فرمودند که<sup>۶</sup> دوسترین دلها نزد خدای تعالی<sup>۷</sup> آنست که بر برادران نرم تر و مشفق تر<sup>۸</sup> باشد<sup>۹</sup> . و ابوالحسن<sup>۱۰</sup> بصری قدس سره<sup>۱۱</sup> گفت<sup>۱۲</sup> : إِخْوَانُنَا أَحَبُّ إِلَيْنَا<sup>۱۳</sup> مِنْ أَهْلِينَا وَأَوْلَادِنَا<sup>۱۴</sup> ( لِأَنَّ أَوْلَادِنَا ) يَذْكُرُونَ<sup>۱۵</sup> الدُّنْيَا || وَ إِخْوَانُنَا يَذْكُرُونَ<sup>۱۶</sup> الْآخِرَةَ . یعنی برادران دینی<sup>۱۷</sup> عزیزتر و دوسترند<sup>۱۸</sup> از فرزندان ما<sup>۱۹</sup> . زیرا که فرزندان، ما را دنیا یاد می دهند و برادران دینی<sup>۲۰</sup> ، ما را آخرت

۷۹

- ۱- اصل : + را ۲- م : بدین ۳- م ، ك : پس نشان صدق این محبت آنست که محبوبات فانی را ۴- م : محبوبات باقی کند ، ك : محبوب باقی گرداند ۵- م : امیرالمؤمنین ۶- ق : علیه الصلاة و السلام ، م : رضی الله عنه ، ك : کرم الله وجهه ۷- ق : فرمودند که ، م : فرمود که ، ك : یعنی ۸- ك : حق تعالی ۹- ك : و مشفق ۱۰- ق : باشند ، م : بود ۱۱- ك : و شیخ حسن ۱۲- م : قدس اسرازه ، ك : قدس الله سره ۱۳- م : گفتم ، ك : گفتم که ۱۴- ق : و اخواننا ۱۵- ك : الینا احب ۱۶- ق : - و اولادنا ۱۷ و ۱۸- ك : یذکروننا (بتشدید ذال) ۱۹- م ، ك : + بر ما ۲۰- ق : دوست تر و عزیز ترند ۲۱- ك : عزیز تر و دوستر از فرزندان ما اند ۲۲- م ، ك : - دینی

یاد می دهند . و در زمان تابعین بعضی از اکابر بعد از وفات برادر دینی<sup>۱</sup> چهل سال بر درخانه برادر دینی تردد می کرده اند<sup>۲</sup> و مؤنت اهل و اولاد او را کفایت کردند و آنرا واجب دانستند<sup>۳</sup>.

حق سیوم بزبانست . و آن آنست که در غیبت و حضور برادر ذکر عیبهای او نکنند و سرهای او فاش نکنند<sup>۴</sup> و هر خلل<sup>۵</sup> و خطا که در سخن برادر واقف شود بممارات<sup>۶</sup> و مجادله پیش نیاید و ذکر مسای<sup>۷</sup> از زبان مردم بدو نرساند و محاسن او را نپوشد . و<sup>۸</sup> در خبرست که عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ حواریان را گفت که<sup>۹</sup> چون برادر شما خفته باشد و بینید که باد جامه او را دور میکند و عورت او را برهنه میکند<sup>۱۰</sup> چه کنید؟ گفتند : باز پوشیم<sup>۱۱</sup> و او را بیدار گردانیم<sup>۱۲</sup> . گفت : نه بلکه عورت او را کشف کنید . گفتند : سبحان الله این را کسی چگونه<sup>۱۳</sup> روا دارد ! گفت : یکی از شما عیبی دارد و می بیند<sup>۱۴</sup> و آنرا آشکارا میکند<sup>۱۵</sup> ازین

- 
- ۱- م ، ك : - دینی ۲- م ، ك : تردد کردند ۳- م : -  
 و آنرا ... ۴- م : و اسرار او را افشا نکنند ، ك : و سرهای (بتشدید راء)  
 او را افشا نکنند ۵- م ، ك : و در خلل ۶- ق ، م ، ك : واقع شود  
 ۷- ق : بمبارات ۸- ق ، ك : + او ، م : + او را  
 ۹- م ، ك : - و ۱۰- م : - که ۱۱- م : و عورت او را میکشاید ،  
 ك : و عورت ویرا می کشاید ۱۲- م : باز به پوشیم ۱۳- ك : بیدار  
 کنیم ۱۴- م : چگونه کسی ۱۵- ق : یکی از شما عیبی از برادر  
 دینی می بیند و می شنوید ، م : یکی از شما که عیبی از برادر می بیند و می شنود ،  
 ك : یکی از شما عیبی از برادری می بیند و یا می شنود ۱۶- ق : میکیند



زشتتر و بزرگترست .

حق چهارم نصرت و حمایت است . علامات<sup>۱</sup> صحت<sup>۲</sup> محبت<sup>۳</sup> دینی و موذت<sup>۴</sup> حقیقی آنست که مؤمن لایزال مراقب و مراعی غیبت برادر دینی باشد و چون جمعی قصد غیبت او کنند بر آنچه<sup>۵</sup> ممکن بود از تعریض و تصریح و تغلیظ<sup>۶</sup> منع کند و در مخالفت و رد تقصیر نکند و سکوت و تحمل در چنین محل<sup>۷</sup> روا ندارد . و مثال کسی که غیبت برادر دینی<sup>۸</sup> از دیگری می شنود و خاموش می باشد، همچنانست که یکی برادر خود را می بیند که در میان سگان آدمی خوار افتاده است و آن سگان او را می خایند<sup>۹</sup> و پوست و گوشت او را می درند و او ایستاده است<sup>۱۰</sup> و هیچ نمی گوید و شفقت برادری باعث او نمی شود که آنرا<sup>۱۱</sup> ازان برادر منع کند<sup>۱۲</sup> . و شك نیست که تمزیق عرض و آب روی بر نفس دشوارترست از تمزیق گوشت و پوست<sup>۱۳</sup> . و ازینجاست که حضرت<sup>۱۴</sup> حق جل<sup>۱۵</sup> و علا غیبت را با کُل میته تشبیه فرموده است<sup>۱۶</sup> که **أَيُّجِبُ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكَلَ**

- ۱- م ، ك : علامت ۲- اصل : صحبت ۳- م ، ك : و محبت  
 ۴- م ، ك : بدانچه ۵- ك : و تغلیظ ۶- م ، ك : برادر دین  
 ۷- م : او را میدرند و میخایند ۸- م : و گوشت و پوست او را از هم  
 میکنند و او ایستاده است ، ك : + و می بیند ۹- ق ، م ، ك : - نمی گوید و  
 ۱۰- م : که آن سگانرا ، ك : - را ۱۱- ق : ازان برادر دفع کند و هیچ  
 نمی گوید ۱۲- م ، ك : دشوارتر از تمزیق گوشت و پوستست  
 ۱۳- م ، ك : - حضرت ۱۴- م : تشبیه کرده فرموده ، ك : تشبیه کرده است  
 و فرمود

لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ .

حق پنجم تعلیم و نصیحت دینی<sup>۱</sup> است . بر مؤمن شفیق<sup>۲</sup> واجب است که چنانک<sup>۳</sup> مواسات در مال (با<sup>۴</sup>) برادر دینی بر خود واجب میدارد<sup>۵</sup>، همچنان تعلیم و ارشاد برادر در امور اخروی و نصیحت<sup>۶</sup> بر خود لازم داند و او را از عیوب نفسانی آگاه گرداند و از اقوال شنیعه و افعال قبیحه باز دارد و از اکتساب مخالفات<sup>۷</sup> و ارتکاب<sup>۸</sup> شهوات مهلکات منع کند . و در حالت نصیحت و ارشاد<sup>۹</sup> وظیفه<sup>۱۰</sup> اسرار و تلطّف را رعایت کند و از افصاح برادر<sup>۱۱</sup> بر ملاء خلق احتراز واجب داند<sup>۱۲</sup> . عمر رضی الله عنه<sup>۱۳</sup> گفت<sup>۱۴</sup>: رحمت خدای بر آنکس باد که عیب مرا بمن<sup>۱۵</sup> هدیه آورد<sup>۱۶</sup> یعنی عیب مرا بمن<sup>۱۷</sup> نماید و هر مؤمنی که از برادر عیبی بیند که آن بدین تعلق دارد و او را ازان آگاه نکند، در دین او خیانت کرده باشد و روز قیامت بدان مؤاخذ باشد<sup>۱۸</sup>.

حق ششم عفو از هفوات و زلات . و این معنی از دو حال خالی

۱- م ، ك : - دینی ۲- م : شفقت ۳- ك : چنانچه

۴- اصل ، ق : - با ۵- ك : واجب میداند ۶- م ، ك : و نصیحت

دینی ۷- م : و انکیات (؛) ۸- ك : - و ۹- ق : + خود

۱۰- ك : احتراز کند ، در ق نیز بعد از « احتراز » « کند » نوشته شده و خط

خورده و بعد از آن « واجب داند » نوشته شده ۱۱- م ، ك : گفتی

۱۲- متن ق : با من ۱۳- ك : هدیه آورد ۱۴- ق : با من

۱۵- م ، ك : مؤاخذ بود

نمود<sup>۱</sup> : یا بسبب تقصیر بود در حقوق اخوت ، یا بواسطه تساهل امور  
 دینی .  
 از قسم اول بهمه حال عفو اولی<sup>۲</sup> ، اما در قسم دوم<sup>۳</sup> اکابر صحابه  
 و تابعین را دران خلاف است<sup>۴</sup> . ابوذر رَغِيفَارِی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ<sup>۵</sup> گفتی :  
 إِذَا انْقَلَبَ أَخُوكَ عَمَّا كَانَ عَلَيْهِ فَأَبْغِضَهُ مِنْ حَيْثُ أَحْبَبْتَهُ . یعنی چون  
 برادری را بجهت صلاح و علم برای خدای<sup>۶</sup> دوست گرفتی چون ازان  
 حال برگردد و بمخالفت حق مشغول گردد<sup>۷</sup> ، برای خدای او را دشمن  
 گیر تا دوستی و دشمنی تو از<sup>۸</sup> برای خدای بود . و امیرالمؤمنین علی  
عليه السلام و ابودردا<sup>۹</sup> و اکثر بزرگان امت خلاف این اختیار کرده اند .  
 ابراهیم نجفی<sup>۱۰</sup> رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ<sup>۱۱</sup> گفتی<sup>۱۲</sup> : لَا تَهْجُرْ أَخَاكَ عِنْدَ الذَّنْبِ  
 فَإِنَّهُ يَرْكَبُهُ<sup>۱۳</sup> الْيَوْمَ وَيَتْرَكُهُ غَدًا . یعنی برادر خود را بسبب<sup>۱۵</sup> گناه  
 مهجور مکن که اگر امروز گناه کند<sup>۱۴</sup> فردا توبه کند . و حضرت حق

۱- م ، ك : خالی نباشد ۲- م : عفو اولیتر ، ك : + بود

۳- م : اما قسم دوم ۴- م ، ك : اختلاف است ۵- م : - رضی ...

۶- ك : + تعالی ۷- م ، ك : مشغول شود ۸- م : - از

۹- ق : و امیرالمؤمنین رضی الله عنه ( بر روی آن خط کشیده شده )

۱۰- م ، ك : و عمر و علی و ابوالدردا ( ك : ابودردا )

۱۱- ك : و ابراهیم نجفی ۱۲- ق : قدس سره ، م : - رحمة ...

۱۳- م : گفت ۱۴- ك : یرتکبه ۱۵- ك : سبب

۱۶- م ، ك : گناه کرد

جلّ و علا بجهت تنبیه امت بر رسول علیه افضل الصلوات و التحیة<sup>۱</sup>  
 خطاب می فرماید که<sup>۲</sup> فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا قَعَمَلُونَ . یعنی  
 اگر در فرمان<sup>۳</sup> و نصیحت تو عاصی شوند<sup>۴</sup> ، بگوی من بیزارم از آنچه  
 شما می کنید . و فرمود که ازیشان بیزار شو . و ازینجا بود که از  
 ابودردا<sup>۵</sup> رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ پرسیدند که فلان برادر تو<sup>۶</sup> بمعاصی مشغول  
 است او را دشمن میداری یا نه ؟ گفت : آن فعل او را<sup>۷</sup> دشمن میدارم  
 ولی او همچنان برادر منست . و این طریق<sup>۸</sup> الطّف و اّفقه از طریق  
 ابوذر<sup>۹</sup> است<sup>۱۰</sup> زیرا که بسبب استمالت ، تَلَطَّف و رَفَق<sup>۱۱</sup> و شفقت و  
 نصیحت برادری غالباً او را بنجالت و حیا بتوبه کشد<sup>۱۲</sup> و مقاطعت او  
 سبب اصرار او گردد بر فعل مذموم و بهلاکت<sup>۱۳</sup> انجامد . دیگر آنک  
 چون عهد<sup>۱۴</sup> اخوت<sup>۱۵</sup> قرابت معنویست پس اداء حقوق آن متأكدست و  
 وفا بموجب عقد<sup>۱۶</sup> واجب . و شرط وفا آنست که در حالت<sup>۱۷</sup> فقر و

- ۱- ق : صلى الله عليه وسلم      ۲- م : و حق جل و علا می فرماید ،  
 ك : و حق جل و علا بر رسول خطاب می کند که      ۳- م : + ما  
 ۴- م ، ك : عاصی کردند      ۵- ق : که ابودردا را      ۶- ق ، ك : -  
 رضی ...      ۷- ك : - تو      ۸- م : گفت که آن فعل او را ، ك : گفت  
 از فعل بد او ، او را      ۹- ك : و این طریق      ۱۰- ك : + غفاری  
 ۱۱- م : الطّف و اّفقه است از طریق ابوذر (بتشدید راء)  
 ۱۲- م : بلطف و رفق ، ك : تَلَطَّف رفق      ۱۳- م ، ك : بنجالت و حیا  
 و توبه کشد      ۱۴- م ، ك : و بهلاکت      ۱۵- ق ، م : - عهد ، ك : عقد  
 ۱۶- اصل ، ق : + و      ۱۷- ق : عهد      ۱۸- م ، ك : در حال

حاجت برادر دینی را فرو نگذارند . و سد<sup>۱</sup> احتیاج اخروی<sup>۱</sup> اولیتر<sup>۲</sup>  
از سد<sup>۳</sup> احتیاج دنیوی، و مصیبت دینی سختتر از مصیبت مالی و بدنی .  
پس باید که<sup>۴</sup> افعال مراعات درین باب<sup>۴</sup> روا ندارد و معاونت || او بر  
خلاص<sup>۵</sup> ازین<sup>۶</sup> دو<sup>۷</sup> حال برخوردار لازم داند<sup>۸</sup> .

حق هفتم وفاست بحقوق اخوت بدعاء خیر در حیات و بعد از  
میات<sup>۹</sup> ، و احسان در حق اهل و اولاد او<sup>۱۰</sup> . و<sup>۱۱</sup> شرط اخوت آنست  
که هر دعا که بجهت نفس خود کند، برادران را<sup>۱۲</sup> در آن شریک گرداند<sup>۱۳</sup>  
و بعد از وفات<sup>۱۴</sup> او را بدعاء خیر و استغفار<sup>۱۵</sup> مخصوص گرداند . و<sup>۱۶</sup>  
رسول علیه الصلاة و<sup>۱۷</sup> السلام فرمود که إِذَا دَعَا الرَّجُلُ لِأَخِيهِ فِي ظَهْرِ  
النَّفْسِ ، قَالَ أَمْلَكَ : وَ لَكَ مِثْلُ ذَلِكَ . فرمودی که چون شخصی<sup>۱۸</sup>  
در غیبت<sup>۱۹</sup> برادر دینی را دعا کند ، فرشتگان گویند<sup>۲۰</sup> : ترا نیز<sup>۲۱</sup>

- ۱- م : بر سد احتیاج اخروی وی      ۲- ك : + است  
۳- م : - که      ۴- م ، ك : درین حال از برادر      ۵- اصل ، ق : خلاف ،  
متن مطابق نسخ دیگر و احياء العلوم ( ج ۲ ص ۱۸۴ س ۲۳ ) است ، عبارت  
احیا این است ، لیماں علی الخلاص من تلك الوقعة التي المت به  
۶- در اصل کاتب « ازین » نوشته و بعد خود یا دیگری « ز » را خط زده  
۷- م ، ك : - دو      ۸- ك : لازم دان      ۹- ك : و بعد میات  
۱۰- م : - او      ۱۱- ك : - و      ۱۲- م : برادر را  
۱۳- ك : برادران را شریک خود گرداند      ۱۴- م : + او  
۱۵- م ، ك : بدعا و استغفار      ۱۶- م : - و      ۱۷- م : - الصلاة و  
۱۸- م ، ك : فرمود که چون شخص      ۱۹- ق : فرشتگان گویند ، م ، ك :  
فرشته گوید که      ۲۰- م ، ك : - نیز

همچنین باد که در حق او<sup>۱</sup> دعا کردی . و محمد بن یوسف اصفهانی<sup>۲</sup> گفتی : کجاست همچون برادر صالح که بعد از تو اهل و اولاد تو مالها را ترا قسمت میکنند و بدان<sup>۳</sup> تنعم میکنند و برادر دینی<sup>۴</sup> روز و شب در احوال تو تفکر میکند و اندوه تو میدارد و در شبها تاریک دعای خیر بتو<sup>۵</sup> هدیه می فرستد و ترا در زیر خاک ازان رَوْح و راحت می افزاید . و اگر برادر ازان جمله بود که در حال حیات سد<sup>۶</sup> فاقه او بر خود لازم میداشت، بعد از وفات<sup>۷</sup> اهمال سد<sup>۸</sup> فاقه اهل و اولاد او را<sup>۹</sup> روا ندارد . و<sup>۱۰</sup> بعضی از علماء سلف رَحِمَهُمُ اللهُ بعد وفات<sup>۱۱</sup> برادر دینی<sup>۱۲</sup> چهل سال بر در خانه دوست<sup>۱۳</sup> تردد کرده اند<sup>۱۴</sup> و تعهد اولاد و اهل<sup>۱۵</sup> او بر خود واجب داشتندی . نقلست که سفیان بن عیینه<sup>۱۶</sup> را<sup>۱۷</sup> از پدر خود پنجاه هزار دینار میراث رسید<sup>۱۸</sup> و<sup>۱۹</sup> همه را بر دوستان و برادران دین نفقه کرد<sup>۲۰</sup> ، گفتند : بجهت عیال خود چرا چیزی<sup>۲۱</sup> ازان مال ذخیره

- ۱- م ، ك : كه در حق برادر ۲- م : + رحمه الله ، ك : رحمة الله عليه  
 ۳- ك : و بران ۴- م ، ك : و برادر دین ۵- م : نزد تو ، ك : بنزد تو  
 ۶- م ، ك : سد فاقه بر خود ۷- م : + او  
 ۸- م ، ك : را ۹- م : - و ۱۰- ق ، م ، ك : بعد از وفات  
 ۱۱- م ، ك : برادر دین ۱۲- نسخه بدل اصل ، ق : بر در خانه او ، م ، ك : بر در خانه برادر ۱۳- م ، ك : كردندی ۱۴- م ، ك : اهل و اولاد ۱۵- ك : سفیان بن علینه ( مصفرا ) ۱۶- م : + رحمهم الله ، ك : + رحمة الله عليه ۱۷- م : رسیده بود  
 ۱۸- م ، ك : - و ۱۹- ك : بدوستان و برادران دینی نثار کرد  
 ۲۰- م : چیزی چرا

نکردی؟ گفت: از حق تعالی<sup>۱</sup> از برای برادران بهشت میخواستم مختصر<sup>۲</sup>  
 دنیا را چرا ازیشان دریغ دارم<sup>۳</sup>. این نشان صدق محبت است که بقول  
 و فعل تنبیه غافلان و ترغیب طالبان میکند.  
 و<sup>۴</sup> در خبرست که عیسی علیه السلام فرمود که<sup>۵</sup> تَحَبَّبُوا إِلَى اللَّهِ بِبُغْضِ  
 أَهْلِ الْمَعَاصِي وَ تَقَرَّبُوا إِلَى اللَّهِ بِالتَّبَاعِدِ مِنْهُمْ وَ التَّمِسُّوا رِضَاءَ  
 اللَّهِ بِسَخَطِهِمْ. قَالُوا: يَا رُوحَ اللَّهِ فَمَنْ نَجَالِسُ؟ قَالَ: جَالِسُوا  
 مَنْ يَذْكُرُكُمْ<sup>۶</sup> اللَّهُ رُؤْيَتَهُ<sup>۷</sup> وَ يَزِيدُ فِي عَمَلِكُمْ كَلَامَهُ وَ يُرَغِّبُكُمْ  
 فِي<sup>۸</sup> الْآخِرَةِ عَمَلَهُ<sup>۹</sup>. فرمود که دوست گردانید خود را نزد حق تعالی<sup>۱۰</sup>  
 بدشمنی عاصیان و نزدیک گردانید خود را بحق بدوری ازیشان و طلب  
 رضای حق کنید بخشم ایشان. گفتند: ای روح الله با که نشینیم؟ فرمود  
 که با کسی<sup>۱۱</sup> که دیدن او<sup>۱۲</sup> لطف و قهر حق جل و علا<sup>۱۳</sup> شما را یاد  
 دهد و از نصیحت سخنها او عمل شما زیادت شود و عمل او شما را در

- ۱- م ، ك : گفت من از حق جل و علا ۲- م : محقر ، ك : و محقر  
 ۳- م ، ك : ازیشان چگونه دریغ ( ك : - دریغ ) دارم ۴- م : - و  
 ۵- م : - که ۶- رسم الخط اصل ، ق : رضا ۷- متن اصل ، ق :  
 اجلسوا ، حاشیه اصل : ظ : جالسوا ، متن مطابق احیا نیز هست  
 ۸- یاد کر کم ، در اصل بدون تشدید است ، احیا : تذکر کم  
 ۹- در رؤیته ، در اصل منصوب است ۱۰- ۱۰- «یرغیبکم» در اصل تشدید ندارد  
 ۱۱- م : - فی ۱۲- اصل ، ق : علمه ، متن مطابق احیا نیز هست  
 ۱۳- ك : بنزد خدای ، م : نزد خدای تعالی ۱۴- ق ، م ، ك : + نشینید  
 ۱۵- م : + از ۱۶- ك : حق تعالی

آخرت راغب گرداند .

ای عزیز<sup>۱</sup> ، نزد اهل تحقیق<sup>۲</sup> محبت حقیقی آنست که مقرون بصیحت و تقوی بود و هر مودت که مقرون بتقوی باشد ، آخر آن بصدائوت کشد که<sup>۳</sup> *الْإِخْلَافُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ* .  
 و حاصل<sup>۴</sup> ۱۱ مصاحبت اشرا در مجالست فجّار در موقف فزع اکبر جز فریاد *يَا لَيْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ بَعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ* نخواهد بود و در محشر قیامت<sup>۵</sup> حسرت و ندامت *يَا وَيْلَتَا لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ خَلِيلًا* فریاد رس بود .  
 و نشان صدق محبت اهل الله آنست که مصاحبت و مؤانست بحلیه نصیحت دین<sup>۶</sup> محلی<sup>۷</sup> باشد . و شرط آنست که ارشاد راه سعادت ابدی برادر دینی<sup>۸</sup> بر خود واجب داند و اهمال اعلام اسباب نجات روا ندارد . و چون نوع انسانی را<sup>۹</sup> در اکتساب مطالب و اجتناب مآرب و استیفاء لذات و استیفاء خیرات از مصاحب چاره نیست - خاصه حاکم و پادشاه که امور مملکت و ولایت بی نواب مهان و حجاب معاون<sup>۱۰</sup> و عمال متدین و کتاب متفطن میسر نمی شود - پس بر حاکم و پادشاه<sup>۱۱</sup> واجب است که بجهت

۸۲

۱- م ، ك : + بدانکه ۲- م : اهل حقیقت ۳- م : - که

۴- ك : + آن ۵- ك : - و در محشر روز قیامت ۶- م : که در

مصاحبت و مواصلت بحلیه نصیحت دینی ، ك : که مصاحبت و مجالست و مواصلت

بحلیه نصیحت دینی ۷- ك : بسعادت ابدی بر آورد یعنی ۸- م ، ك :

نوع انسان را ۹- م : بی نواب معارف و حجاب مهان ، ك : بی نواب معادن

و حجاب مهان ۱۰- م : پس حاکم و پادشاه را



تدبیر امور معاش و استصلاح احوال معادکسانی را اختیار کند<sup>۱</sup> که ظاهر ایشان از شین اعمال نامحمود<sup>۲</sup> و باطن از کدورت<sup>۳</sup> اعمال نامقبول<sup>۴</sup> مبر<sup>۵</sup> بود تا در عموم احوال از هجوم احوال ایمن بود. و یقین داند<sup>۶</sup> که از اشتغال بمصاحبت جهال و مجالست اهل فسق و ضلال قواعد امور دین مختل و مراسم ملك و ملك داری مهمل بماند<sup>۷</sup> و بشومی مخالطت اشرار اصول دین و دنیا خلل پذیرد. نظم<sup>۸</sup>:

شاخ امل بزنی که چراغیست زردمیر

بیخ هوس بکن که درختیست بی بها<sup>۹</sup>

از کوی ره زنان طبیعت بریده شو<sup>۱۰</sup>

وز خوی ره روان طریقت طلب صفا<sup>۱۱</sup>

---

۱- م : اختیارکنند ۲- اصل : نامقبول محمود ۳- م ، ك : كدورت  
 ۴- م : نامقصود ۵- م ، ك : و یقین داند ۶- اصل : مهمل نماند ، م ، ك : مهمل ماند ۷- ك : بیت ۸- نسخه بدل اصل ، متن ق : كم بها ، نسخه بدل ق ، م ، دیوان خاقانی : كم بقا ، ك : كم لقا  
 ۹- دیوان خاقانی : بپر قدم ، ق : + مصرع ۱۰- دیوان خاقانی : طلب وفا ، م : + و السلام

1. The first part of the paper discusses the importance of the research and the objectives of the study.

2. The second part of the paper discusses the methodology used in the study, including the data collection and analysis methods.

3. The third part of the paper discusses the results of the study, including the findings and conclusions.

4. The fourth part of the paper discusses the implications of the study and the limitations of the research.

5. The fifth part of the paper discusses the future research directions and the contributions of the study.

6. The sixth part of the paper discusses the conclusions and the overall findings of the study.

7. The seventh part of the paper discusses the acknowledgments and the references.

8. The eighth part of the paper discusses the appendices and the supplementary materials.

9. The ninth part of the paper discusses the index and the table of contents.

10. The tenth part of the paper discusses the overall structure and the organization of the document.

11. The eleventh part of the paper discusses the final conclusions and the overall findings of the study.

## باب پنجم

در احکام ولایت و سلطنت و امارت و حقوق  
رعایا و شرایط حکومت و خطر عهده آن<sup>۱</sup> و  
وجوب عدل و احسان

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ  
ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ  
تَذَكَّرُونَ . مضمون<sup>۲</sup> خطاب این آیت شریف آنست که حضرت<sup>۳</sup> حق  
جل<sup>۴</sup> و علا بندگان خود را از راه ستم و جور و ظلم<sup>۵</sup> بمنهج شفقت و عدل  
و احسان میخواند و از قبایح اقوال و فضایح منکرات افعال منع  
میکند<sup>۶</sup> خاصه ملوک و حکام را که ایشان بدین عبادت مخصوص و  
مامورند و از اداء حقوق<sup>۷</sup> مسئول .

عَنْ سَلْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ

---

۱- اصل ، ق : عده آن (بتشديد دال) ، نك ، ورق ۲ (مقدمه كتاب) ،  
فهرست ابواب ، عنوان همین باب ۲- م : و مضمون ۳- م ، ك : -  
حضرت ۴- م ، ك : از راه ستم و ظلم و جور ۵- م ، ك : منع  
می فرماید ۶- م ، ك : + آن ۷- م ، ك : و عن

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : مَا مِنْ وَالٍ يَلِيَّ شَيْئًا مِنْ أُمُورِ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا أَتَى  
 (بِهِ) <sup>۲</sup> يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَدَاهُ مَغْلُوبَتَانِ إِلَى عُنُقِهِ لَا يَفْتَكُمَا إِلَّا عَدْلٌ <sup>۳</sup>  
 ۸۳ إِذْ يَتَوَقَّفُ عَلَى جَسْرِ مِنَ النَّارِ فَيَنْتَفِضُ بِهِ || ذَلِكَ الْجَسْرُ إِنْتِفَاضًا <sup>۴</sup>  
 يُزِيلُ كُلَّ عَضْوٍ مِنْ <sup>۵</sup> مَوْضِعِهِ ثُمَّ يَعَادُ فَيَحَاسِبُ فَإِنْ كَانَ مُحْسِنًا نَجَا  
 بِإِحْسَانِهِ وَإِنْ كَانَ مُسِيئًا يَتَخَرَّقُ <sup>۶</sup> بِهِ ذَلِكَ الْجَسْرُ فَيَهْوِي فِي النَّارِ  
 سَبْعِينَ خَرِيفًا . سلمان فارسی <sup>۷</sup> روایت کرد که رسول ﷺ فرمود که  
 نیست هیچ حاکمی که عهده حکومت چیزی کند از امور مسلمانان الا <sup>۸</sup>  
 آورده شود روز قیامت و هر دو دست ، او را در گردن <sup>۹</sup> بسته بود و  
 هیچکس و هیچ چیز دستهای او <sup>۱۰</sup> نگشاید مگر عدل او . پس او را بر  
 پلی از آتش بدارند ، پس آن پل او را بیفشاند <sup>۱۱</sup> افشاندنی که <sup>۱۲</sup> همه  
 اعضای او <sup>۱۳</sup> از هم جدا گردد ، پس اعضاها او را <sup>۱۴</sup> باز بجای خود برند ،  
 پس او را حساب کنند اگر نیکوکار بوده باشد به نیکی خود خلاص  
 یابد ، و اگر بدکار و ظالم و عاصی و فاسق <sup>۱۵</sup> بوده باشد آن پل دریده

- ۱- ك : ولی (بتشديدلام ، بصيغته معلوم) ۲- اصل، ق، م، ك : -  
 به ، المغنى ، اتى الله ۳- م ، ك ، احيا : الا عدله ۴- م : فينتفض  
 به ... انتعاضا ۵- م ، ك : عن ۶- ق : فيتخرق ، ك : ينخرق  
 ۷- ك : + رضع ۸- م : الا كه او را ، ك : الا او را ۹- م :  
 و هر دو دست او برگردن ، ك : و هر دو دست او درگردن ۱۰- م : + را  
 ۱۱- م ، ك : بیفشاند او را ۱۲- ق : افشاندن كه ۱۳- ك :  
 اعضاهاى او ۱۴- م : پس اعضاى او را ، ك : و او را ( - پس اعضا )  
 ۱۵- م : و اگر بدکردار و ظالم و فاسق و عاصی ، ك : و اگر بدکردار و فاسق  
 و ظالم و عاصی

شود و او در چاهی افتد که هفتاد سال باید که بقعر آن چاه برسد.<sup>۱</sup>  
 ۲ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ ، قَالَ رَسُولُ  
 اللَّهِ : أَيْدِمَا رَاعٍ لَمْ يَرْحَمْ رَعِيَّتَهُ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ . ابوسعید  
 خدری<sup>۲</sup> روایت کرد که رسول ﷺ فرمود که هر حاکمی که بر رعیت  
 خود رحم نکند<sup>۳</sup> ، خدای عز و جل<sup>۴</sup> بهشت را<sup>۵</sup> بر وی حرام گرداند .  
 ۳ وَعَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى  
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : مَنْ وُلِّيَ أَمْرًا مِنْ أُمُورِ الْمُسْلِمِينَ ثُمَّ أَغْلَقَ بَابَهُ  
 دُونَ الضَّعِيفِ وَ ذَوِي الْحَاجَةِ ، أَغْلَقَ اللَّهُ دُونَهُ بَابَ رَحْمَتِي عِنْدَ  
 حَاجَتِهِ وَ فَقَرِهِ . ابن عمر<sup>۶</sup> روایت کرد که رسول ﷺ فرمود که هر که  
 حاکم گردد بر کاری از کارهای مسلمانان پس درِ خانه خود را<sup>۷</sup> بر  
 روی ضعیفان و محتاجان به بندد ، حق جل و علا درِ رحمت خود را<sup>۸</sup>  
 بر روی او<sup>۹</sup> به بندد در روز احتیاج و درماندگی او<sup>۱۰</sup> .  
 ۱۱ وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغْفَلِ<sup>۱۱</sup> رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ<sup>۱۲</sup> قَالَ ، قَالَ

۱ - م : که تا بقعر آن چاه رسد ، ك : تا بقعر آن چاه رسد

۲ - ق ، م ، ك : - و ۳ - ك : + رضع ۴ - م ، ك : رحمت نکند

۵ - ك : - را ۶ - ق : - رضی ... ، ك : رضع ۷ - م : + رضی الله

عنهما ، ك : + رضع ۸ - م ، ك : - را ۹ - م : - خود را ، ك : - را

۱۰ - م ، ك : ری ۱۱ - م : - او ۱۲ - م : ... بن مغفل

۱۳ - ق : - رضی ...

رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : مَا بَاتَ رَاعٍ غَاشًا<sup>۱</sup> لِرِعِيَّتِهِ لَيْلَةً حَتَّى يُصْبِحَ  
إِلَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ . عبدالله بن المغفل<sup>۲</sup> روایت کرد که رسول  
ﷺ فرمود که هیچ حاکمی يك شب با ظلم رعیت خواب نکند<sup>۳</sup> الا<sup>۴</sup>  
که<sup>۵</sup> خدای عزوجل<sup>۶</sup> بهشت را<sup>۷</sup> بر وی حرام گرداند .

و عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ ، قَالَ رَسُولُ  
اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : إِنْ أَهَوَّنَ الْخَلْقَ عَلَى اللَّهِ مِنْ وَلِيِّ  
( مِنْ ) أُمُورِ الْمُسْلِمِينَ<sup>۸</sup> شَيْئًا فَلَمْ يَعْدِلْ فِيهِمْ . ابو موسی اشعری<sup>۹</sup>  
روایت کرد که رسول ﷺ فرمود که بدرستی که خوارترین خلق نزد  
خدای عزوجل<sup>۱۰</sup> کسی است که حاکم گردد || بر چیزی از امور مسلمانان  
پس در میان ایشان عدل نکند :

۸۴

وَعَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ<sup>۱۱</sup> قَالَ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ  
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : إِنْ لِي عَلَى قَرِيْشٍ حَقًّا وَ لَهُمْ عَلَى النَّاسِ حَقًّا مَا  
أَسْتَرْحِمُوا فَرَحِمُوا وَ اسْتَحْكَمُوا فَعَدَلُوا وَ اذْتَمِنُوا فَأَدُّوا . وَمَنْ<sup>۱۲</sup> لَمْ

۱- م : غاش ۲- ق ، ك : عبدالله بن مغفل ، م : عبدالله بن مفضل

۳- ق : ... با ظلم رعیت خود کار نکند ، م ، ك : هیچ حاکمی نیست که يك شب  
با ظلم رعیت خواب کند ۴- ق : - که ۵- م ، ك : - را

۶- ك : - و ۷- اصل ، ق : ولی (بتشديدلام ، بصيغة معلوم) امور المسلمين ،  
م ، ك : ولی من امر المسلمين ۸- م : ابو موسی اشعری ۹- ق :

خدای تعالی ۱۰- ق : علیه الصلاة والسلام ، م : کرم الله وجهه ، ك :

رضع وكرم الله وجهه ۱۱- م ، ك : فمن

يَفْعَلُ ذَلِكَ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ لِأَقْبَلَ  
 اللَّهُ مِنْهُ صَرْفًا وَلَا عَدْلًا . امیر المؤمنین علی<sup>۱</sup> روایت کرد که رسول ﷺ  
 فرمود که<sup>۲</sup> بدرستی که مرا بر قریش حق است و قریش را بر مردم  
 حقست ، یعنی کسانی که حاکم باشند ایشانرا بر مردم حقست ، مادام که  
 چون ازیشان رحمت جویند رحمت کنند و چون ایشانرا حاکم گردانند  
 عدل کنند و چون ایشان را امین گردانند حق بمستحق<sup>۳</sup> رسانند . هر که  
 همچنین<sup>۴</sup> نکند لعنت خدای و لعنت فرشتگان<sup>۵</sup> و آدمیان<sup>۶</sup> بروی باد<sup>۷</sup>  
 (و قبول نکند خدای عزوجل ازو فریضه و نافله<sup>۸</sup>) .

وَعَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ<sup>۹</sup> قَالَ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ  
 وَسَلَّمَ : أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ شَهِيدٌ ، وَ عَبْدٌ مَمْلُوكٌ أَحْسَنَ عِبَادَةَ  
 رَبِّهِ وَ نَصَحَ لِسَيِّدِهِ ، وَ رَجُلٌ عَفِيفٌ مُتَعَفِّفٌ ذُو عِيَالٍ . وَ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ  
 النَّارَ أَمِيرٌ مُتَسَلِّطٌ لَمْ يَعْدِلْ ، وَ ذُو ثَرْوَةٍ مِنَ الْمَالِ لَمْ يُعْطِ مِنَ  
 الْمَالِ حَقَّهُ . امیر المؤمنین علی<sup>۱۰</sup> روایت کرد که رسول ﷺ فرمود که  
 اول کسی که در بهشت درآید<sup>۱۱</sup> شهید بود ، و بنده که<sup>۱۲</sup> عبادت خدای<sup>۱۳</sup>

۱- ق : + علیه الصلاة و السلام ، م ، ك : + كرم الله وجهه

۲- م ، ك : - که ۳- ك : برسانند ۴- م : چنین

۵- ق : لعنت فرشتگان ، م : لعنت همه فرشتگان ۶- ك : لعنت خدای

بروی باد و لعنت همه فرشتگان و آدمیان ۷- داخل پادشاه از ك است

۸- ق : علیه الصلاة و السلام ، م ، ك : كرم الله وجهه ۹- ق : - علی ،

ك : + كرم الله وجهه ، م : وعلی كرم الله وجهه ۱۰- ق : در بهشت آید

۱۱- ق : شهید بود و بنده ای که ، ك : شهیدی بود و بنده ای که ۱۲- م ، ك : حق

بجای آورد<sup>۱</sup> و در خدمت خواجه خود<sup>۲</sup> تقصیر نکنند، و درویش صاحب عیال پرهیزگار . و اول کسی که در دوزخ درآید حاکمی بود که بتسلط بر مسلمانان حکم کند بهوای نفس و عدل نکنند، و توانگری که<sup>۳</sup> حق الله<sup>۴</sup> از مال خود<sup>۵</sup> ندهد .

وَعَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَمُرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : مَا اسْتَرَعَى اللَّهُ عَبْدًا عَلَيَّ<sup>۸</sup> رِعِيَّتِهِ فَلَمْ يَحْفَظْهَا بِنَصِيحَتِهِ إِلَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ . عبدالرحمن سمره<sup>۸</sup> روایت کرد که رسول الله ﷺ فرمود که<sup>۱۱</sup> حاکم نگردانید خدای عز و جل<sup>۱۱</sup> بنده ای را بر جمعی از رعیت و حال آنکه آن حاکم نگاه داشت آن رعیت<sup>۱۱</sup> نکرد بنصیحت دین و شفقت در امور دنیا، مگر که<sup>۱۲</sup> حرام گردانید خدای عز و جل<sup>۱۲</sup> بهشت را<sup>۱۳</sup> بر وی .

وَعَنْ عَلِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ<sup>۱۴</sup> قَالَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ

- ۱- ق : آورده ، ك : آورده باشد ۲- م : - خود ۳- م :  
و توانگری که ۴- م ، ك : حق خدای ۵- م ، ك : - خود  
۶- ق ، ك : - رضی ... ۷- در ك پیش از این حدیث ، حدیث مروی از ابوهریره ( چهارمین حدیث بعد از این حدیث ) بروایت عبدالرحمن بن سمره آمده و بعد از آن همین حدیث بروایت ابوهریره (وعن ابی هریره رضع قال ، قال رسول الله صلى ...) نوشته شده ۸- م : - علی ۹- ك : ابوهریره رضع ، نك ، دومین حاشیه پیش از این ۱۰- م : - که ۱۱- ك : - رعیت ۱۲- م ، ك : الا که ۱۳- م : - را ۱۴- ق ، م ، ك : كرم الله وجهه



عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : يُؤْتَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِالْإِمَامِ الْجَائِرِ ، وَ لَيْسَ مَعَهُ نَصِيرٌ<sup>۱</sup> وَلَا عَازِزٌ ، فَيُلْقَى فِي جَهَنَّمَ فَيَدُورُ كَمَا يَدُورُ الرَّحَى كُمْ يَرْتَبِطُ<sup>۲</sup> فِي قَعْرِهَا . عَلَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ<sup>۳</sup> روایت کرده رسول ﷺ فرمود که آورده شود روز قیامت پادشاه ظالم را و با او هیچ نصرت کننده‌ای و عذر خواهنده‌ای<sup>۴</sup> نباشد ، پس در چاه دوزخ انداخته شود چنانکه از سختی آن عذاب سرگردان<sup>۵</sup> شود چون آسیا ، پس<sup>۶</sup> در قعر چاه<sup>۷</sup> بسته شود .

۸۰ وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ ، قَالَ ۥ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : وَجِلٌ لِلْأَمْرَاءِ لَيَتَمَنِينَ أَقْوَامٌ لَوْ أَنَّ ذَوَابَّهُمْ كَانَتْ مَعْلُوقَةً فِي الثَّرِيَّا يَتَدَجِدُونَ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَ أَنَّهُمْ<sup>۸</sup> لَمْ يَلُوكَا<sup>۹</sup> عَمَلًا . ابوهریره روایت کرده رسول ﷺ فرمود که دای برحاکمان<sup>۱۰</sup> هر اینه آرزو کنند جمعی از حکام که کاشکی ایشان بموی س از ثریا آویخته بودندی میان آسمان و زمین و دران عذاب<sup>۱۱</sup>

- ۱- ق : - . يوم القيامة ۲- ك : نصر ۳- ك : ثم يريط  
 (بصيفة مجهول) ۴- ق : اميرالمومنين عليه الصلاة والسلام ، م ، ك :  
 اميرالمومنين على كرم الله وجهه ۵- ق : نصرت كئنده و عذر خواهنده ، م :  
 نصرت كئنده و عذر آورنده ، ك : نصرت كئنده‌ای و عذر آورنده‌ای  
 ۶- م : بسرگردان ۷- ق : - پس ۸- ك : در قعر آن چاه  
 ۹- ق : - رضی . . . ۱۰- اصل ، ك : و انهم ( بفتح همزه )  
 ۱۱- م : لم يعملوا ۱۲- م : + كه ۱۳- م ، ك : و میان آسمان و زمین دران عذاب

می‌طپیدندی و ایشانرا برهیچکس حکم نبودى .

وَعَنْ عُمَرَ بْنِ الْعَوْفِ الْمَزْنِيِّ<sup>۱</sup> عَنِ أَبِيهِ<sup>۲</sup> قَالَ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : <sup>۳</sup> «إِنْ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي بَعْنِي مِنْ أَعْمَالٍ<sup>۴</sup> ثَلَاثٍ<sup>۵</sup> . قَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا هَذِهِ ؟ قَالَ : زَلَّةٌ عَالِمٍ ، وَحَاكِمٌ جَائِرٌ ، وَهَوَى مُتَّبِعٌ .» عمر بن عوف<sup>۶</sup> از پدر خود روایت کرد که رسول ﷺ فرمود که سخت‌ترین ترسى مرا بر امت من پس از من سه<sup>۷</sup> چیزست . گفتند<sup>۸</sup> : کدام است آن سه چیز ؟ گفت : گناه عالم ، و حاکم ظالم ، و هوای نفس غالب .

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ<sup>۹</sup> قَالَ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : <sup>۱۰</sup> «إِنَّ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَى اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَأَقْرَبَهُمْ مِنْهُ مَجْلِسًا إِمَامٌ عَادِلٌ ، وَإِنْ أَبْغَضَ النَّاسَ إِلَى اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَأَشَدَّهُمْ عَذَابًا إِمَامٌ جَائِرٌ .» ابوهریره روایت کرد که رسول ﷺ فرمود که دوستان مردم نزد خدای تعالی روز قیامت<sup>۱۱</sup> و نزدیکترین

۱- م : و عن عمرو بن عوف المرى ، ك : و عن عمرو بن عوف المدنى

۲- م : + رحمه الله ۳- م : - ان ۴- ك : على امة بعدى من

الاعمال ۵- م ، ك : ثلاثة ۶- م : - و ۷- م ، ك : عمرو بن

عوف ۸- م ، ك : سه ۹- م ، ك : + اى رسول خدای

۱۰- ق : - رضى ۱۱- این حدیث در ك پیش از سه حدیثی که قبل از این

حدیث روایت شده آمده ۱۲- م : خدای عزوجل

ایشان حاکم عادلست ، و دشمن ترین مردم<sup>۱</sup> نزد خدای عز و جل<sup>۲</sup> روز قیامت و گرفتارترین خلق<sup>۳</sup> در عذاب سخت پادشاه ظالم است .  
 ای عزیز نزد ارباب بصائر و علما و حکما<sup>۴</sup> مقرر<sup>۵</sup> و محقق<sup>۶</sup> است که نفوس و طبایع نوع انسان<sup>۷</sup> در اوّل خلقت<sup>۸</sup> و بدایت فطرت بسبب تنوع خصوصیات و اختلاف استعدادات در قابلیت فیضان انوار تجلیات جمالی و جلالی متفاوت افتاده است ، و بدین سبب مطالب و مقاصد و اغراض خلائق مختلف گشته<sup>۹</sup> و تباین در اقوال و افعال و عقاید امم<sup>۱۰</sup> ظاهر شده و صفات ردیبه و اخلاق خبیثه چون جور و ظلم و بنی و حقد و حسد و بخل در جبلت آدمی مرکوز گشته<sup>۱۱</sup> . پس کمال (حکمت) ذات متعالیه آن اقتضا کرد که در میان خلائق حاکم<sup>۱۲</sup> عادل<sup>۱۳</sup> و مصلحی<sup>۱۴</sup> کامل باشد که اعمال عمال<sup>۱۵</sup> اولاد آدم و احکام اشتغال<sup>۱۶</sup> اهل عالم را بر نهج صواب<sup>۱۷</sup> بقوت فصل خطاب محفوظ و مسلوك دارد ، و در تنفیذ احکام شرع غایة الامکان سعی نماید ، و بجهت حفظ حدود<sup>۱۸</sup> قواعد اسلام

- ۱- م : مردمان      ۲- ق، م، ك : خدای تعالی      ۳- ق : خلقی  
 ۴- م ، ك : نزد اکابر و ( ك : - و ) علما و ارباب بصائر از حکما  
 ۵- ك : - و محقق      ۶- ق : نوع انسانی ، ك : انواع انسان  
 ۷- اصل : خدمت      ۸- م : متفاوت گشته      ۹- م : و افعال هم  
 ۱۰- ك : مرکوز شده      ۱۱- م ، ك : حاکمی      ۱۲- ك : عادلی  
 ۱۳- ق : و مصلح      ۱۴- ك : - عمال      ۱۵- ق ، م ، ك : اشتغال  
 ۱۶- م : + و      ۱۷- م ، ك : + و

میان خاص و عام تسویت نگاه دارد، و بزواجر سیاسی<sup>۱</sup> و موانع حکمی<sup>۲</sup> دست تعدی اقویا از ضعفاء مظلوم کوتاه گرداند تا نظام عالم حسنی برقرار ماند، و خلل ظلم<sup>۳</sup> و بدع بحماء حدود شرعی<sup>۴</sup> راه نیابد، و طبیعت بهایم و انعام در میان خاص و عام ظاهر نگردد. و اول کسی که منصب سلطنت قبول کرد و باداء حقوق این امر رفیع قیام نمود، آدم بود صلوات الله علیه.

و<sup>۵</sup> در خیزست که در ایام حیات آدم عليه السلام اولاد و احفاد او بچهل هزار رسیده بودند<sup>۶</sup> و او فرمان حق بدیشان رسانیدی و ضبط قانون معاش ایشان کردی و تسویه<sup>۷</sup> میان ایشان نگاه داشتی<sup>۸</sup> و از<sup>۹</sup> طعام سیر نخوردی و جامه<sup>۱۰</sup> دوخته<sup>۱۱</sup> نپوشیدی و نخندیدی و سخن جز بضرورت نکفتی و از غایت ضعف و هزال استخوانها پهلوی او چون درج سلم<sup>۱۲</sup> گشته بود و اکثر اوقات مراقب نشستنی و اولاد<sup>۱۳</sup> او از مرد و زن می آمدندی و پای بر پهلوهای او نهادندی<sup>۱۴</sup> و بردوش<sup>۱۵</sup> او می شدندی و بر سر او می نشستندی و از طرف دیگر فرود آمدندی<sup>۱۶</sup> و اوسر بر-

۱- م، ك: سیاسی ۲- م: ظلمی ۳- م، ك: حدود شرع

۴- م: - و ۵- ق: صلوات الله علیه ۶- م: رسیده بود

۷- م، ك: و سویت (بتشدید یاء) ۸- ك: نگاه داشتی ۹- ك: و او

۱۰- م: و جامه دوخته (بفك اضافه) ۱۱- ق: چون درج نردبان چوبین،

م: چون درخت سلم ۱۲- ك: + و احفاد ۱۳- م، ك: می نهادندی

۱۴- م: و بدوش ۱۵- م: - می ۱۶- ك: فرومی آمدندی، م:

و از طرفی دیگر فرود آمدندی

نمی‌داشتی<sup>۱</sup> و سخن نمی‌گفت<sup>۲</sup>. بعضی او را ازان معنی ملامت کردند<sup>۳</sup>،  
گفتی<sup>۴</sup>: ای فرزندان آنچه من دیده‌ام، شما ندیده‌اید. مرا بیک حرکت  
از مناصب نعیم جنان بمعاطب دار هوان انداختند، می‌ترسم که اگر بیک  
حرکت دیگر بکنم<sup>۵</sup> در اسفل سافلینم اندازند<sup>۶</sup>. و وجود شریف<sup>۷</sup> آدم  
ﷺ جامع دو منصب بود: یکی منصب نبوت<sup>۸</sup>، دوم منصب<sup>۹</sup> سلطنت.  
و حکومت و تصرفات نفس و هوا و غضب<sup>۱۰</sup> را بمنصب نبوت راه نیست،  
لاجرم حقیقت این منصب هرگز ظهور نکرد<sup>۱۱</sup> مگر در اجسام زاکیه و  
ابدان طاهره<sup>۱۲</sup> صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین<sup>۱۳</sup>. اما مناهج منصب  
سلطنت و حکومت چون لگدکوب تصرفات نفس و هواست و این دو  
حقیقت<sup>۱۴</sup> ذمیمه را که واسطه اضلال و اغواء خلائق‌اند<sup>۱۵</sup> ازین منصب  
حظی وافرست، بدین سبب ازین<sup>۱۶</sup> منصب در اغلب ازمنه و دهور در  
مظاهر مکدّره و ابدان مدنّسه از جیابره و اشقیاء و ظلمه و اغیاء<sup>۱۷</sup>  
ظهور میکنند. و از زمان<sup>۱۸</sup> آدم ﷺ الی الآن چند کس معدود بیش

- ۱- م: سر بر نمی‌داشت ۲- ك: نمی‌گفتی ۳- م: ملامت کردند  
۴- م، ك: گفت ۵- م، ك: که اگر حرکتی دیگر کنیم  
۶- م: در اسفل السافلین مرا بندکنند، ك: در اسفل سافلین در بندگردانندم  
۷- م: شریف ۸- ك: + خلافت و ۹- م، ك: - و غضب  
۱۰- ك: هرگز ظهور کرده ۱۱- ق، م: و ابدان طاهره انبیا  
۱۲- ك: صلوات الله علیهم اجمعین، م: علیهم السلام ۱۳- م: و این  
دو صفت ۱۴- م: خلائق است ۱۵- م: و بدین سبب این  
۱۶- ق، م، ك: و اغیاء ۱۷- ك: و از ابام (بتشدید باء)  
۱۸- م: از زمان آدم

نبودند از اکابر انبیا چون<sup>۱</sup> یوسف و موسی و داود و سلیمان و محمد  
 علیهم السلام<sup>۲</sup>، و از خلفاء راشدین<sup>۳</sup> چون ابوبکر و عمر و عثمان و علی  
 رضوان الله علیهم اجمعین<sup>۴</sup> که سر<sup>۵</sup> این منصب در وجود شریف ایشان  
 ظهور کرد<sup>۶</sup> و ایشان بآداء حقوق آن چنانکه می بایست قیام نمودند و  
 سیرتهاء ایشان را<sup>۷</sup> بر ظالمان جافی و جاهلان عاصی حجّت گردانیدند.  
 پس بجهت تنبیه ظالمان فاجر و فاسقان جابر که حکومت و سلطنت<sup>۸</sup>  
 اهل اسلام را سرمایه تجبر و تکبر<sup>۹</sup> || ساخته اند و امارت و ولایت را  
 دام شهوت نفس گردانیده اند<sup>۱۰</sup> و ظلم و شرور را آیین سلطنت پنداشته اند<sup>۱۱</sup>  
 و فسق و فجور را رسم بندگی<sup>۱۲</sup> دانسته، حکایتی چند از احوال سلطنت  
 و ولایت انبیا و آثار حکومت و خلافت اتقیاء<sup>۱۳</sup> خلفاء راشدین<sup>۱۴</sup> درین  
 باب<sup>۱۵</sup> ایراد کرده آید تا تذکره ای بود<sup>۱۶</sup> طالبان سعادت آن جهانی را  
 و حجّت گردد<sup>۱۷</sup> بر تابعان و ساوس شیطانی و عاکفان<sup>۱۸</sup> مهاوی نفسانی

- ۱- ك: - چون ۲- ق: و محمد مصطفى عليهم الصلاة والسلام،  
 ك: و سليمان عليهم السلام و محمد صلى الله عليه وسلم ۳- م: خلفاء  
 الراشدين ۴- ق: و از خلفاء راشدین چون امیر المؤمنین علی علیه الصلاة  
 والسلام ۵- م: ظاهر شد ۶- ك: - را ۷- م، ك: كه  
 سلطنت و حکومت ۸- م: - و ۹- ق، م، ك: دام شهوت نفس و  
 هوا گردانیده ۱۰- ق، م، ك: پنداشته ۱۱- ق، ك: رسم بزرگی،  
 م: رسمی از بزرگی ۱۲- ق: + و ۱۳- ك: - راشدین  
 ۱۴- م: و آثار حکومت خلفا درین باب ۱۵- م: تا تذکره بود  
 ۱۶- م: و حجتی گردد ۱۷- م: و عالمان

إِنْ شَاءَ اللَّهُ<sup>۱</sup>.

در خبرست که موسی را<sup>۲</sup> عَلَيْهِ السَّلَام بعد از هلاک فرعون<sup>۳</sup> سلطنت و نبوت بدو<sup>۴</sup> جمع گشت<sup>۵</sup>، حضرت<sup>۶</sup> حق جل<sup>۷</sup> وحی فرمود که لشکر بنی اسرائیل را بطرف اریحا<sup>۸</sup> برد و با عمالقه حرب کند و ولایت بیت المقدس را از ایشان خالی گرداند. چون لشکر عرض شد دوازده فوج بودند<sup>۹</sup> هر فوجی صد و بیست هزار مرد بود<sup>۱۰</sup> غیر از زنان<sup>۱۱</sup> و کودکان. و نقیبان لشکر<sup>۱۲</sup> دوازده نقیب بودند<sup>۱۳</sup> و هر نقیبی را بر صد و بیست هزار مرد حاکم کرد<sup>۱۴</sup> چنانکه حق جل<sup>۱۵</sup> و علا در کلام قدیم خود میفرماید که<sup>۱۶</sup>  
وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا.  
موسی<sup>۱۷</sup> عَلَيْهِ السَّلَام بروایتی سی و شش<sup>۱۸</sup> سال و بروایتی سی و نه سال برین<sup>۱۹</sup> لشکر حاکم بود و<sup>۲۰</sup> درین مدت او را نه مرکبی بود و نه جامه ای<sup>۲۱</sup> بلکه درین مدت مالک قوت هم نکشت، پوستینی<sup>۲۲</sup> باژگونه<sup>۲۳</sup> پوشیدی

- ۱- ك: + تعالی ۲- ق، ك: - را ۳- م: - بعد از هلاک فرعون ۴- م: - بدو ۵- ك: - برو جمع شد ۶- م، ك: - حضرت ۷- م: + بدو ۸- م: اریحا ۹- م: بود، ك: بود و ۱۰- م: بود ۱۱- م، ك: غیر زنان ۱۲- م، ك: + او ۱۳- ك: دوازده بود ۱۴- ق: حاکم کرده بود، م، ك: و هر نقیبی بر صد و بیست هزار مرد حاکم بود ۱۵- م، ك: در قرآن فرمود که ۱۶- م، ك: و موسی ۱۷- م: سی و سه ۱۸- ك: بران ۱۹- ك: - و ۲۰- ق، ك: و نه خانه ای، م: و نه خانه ۲۱- م: پوستین ۲۲- رسم الخط اصل، ك: باژگونه، م: باشکونه

و کلاهی نمود<sup>۱</sup> بر سر نهادی و نعلین چرم خام<sup>۲</sup> در پای کردی و عصای  
دوشاخ بدست گرفتی و هر جا که شب رسیدی هم آنجا<sup>۳</sup> مقام کردی و  
بنی اسرائیل او را بنوبت<sup>۴</sup> طعام دادندی<sup>۵</sup>. در خبرست که روزی در سبط  
لاوی<sup>۶</sup> بود و نوبت طعام بشخصی<sup>۷</sup> رسیده بود و آن شخص در آوردن  
طعام ساعتی تقصیر کرد<sup>۸</sup>، گرسنگی بر موسی<sup>۹</sup> غالب شد<sup>۱۰</sup> گفت: الهی  
این چه مذلت است که مرا بدان<sup>۱۱</sup> مبتلا کرده‌ای<sup>۱۲</sup>؟ یکی مرا چاشت  
میدهد و دیگری شام. حق جل<sup>۱۳</sup> و علا بدو وحی کرد که<sup>۱۴</sup> ای پسر عمران  
دل تنگ مدار<sup>۱۵</sup> که ما روزی دوستان خود را<sup>۱۶</sup> بردست بظالان پراکنده  
گردانیده‌ایم<sup>۱۷</sup> تا آن مدبران بظال<sup>۱۸</sup> بسبب رسانیدن آن روزی بدوستان  
ما بسعادت ابدی رسند.

و<sup>۱۸</sup> روایتست که چون یوسف عليه السلام در مصر پادشاهی بنشست<sup>۱۹</sup>،

- ۱- ق، م: و کلاه نمود، ك: و کلاهی از نمود ۲- ك: و نعلین  
از چرم خام ۳- ك: هم برانجا ۴- ك: و بنی اسرائیل بنوبت او را  
۵- ق، م، ك: + یکی (ك: + طعام) چاشت دادی (م، ك: + و)  
دیگری شام دادی ۶- ق: لاوا، ك: آلاوی ۷- م: طعام شخصی  
۸- م: + و ۹- ك: + علیه السلام ۱۰- م، ك: غالب گشت  
بنالید و ۱۱- ك: بآن ۱۲- م: مبتلا کردی ۱۳- م، ك:  
وحی فرمود که ۱۴- ك: دلتنگ (در م نیز «دل تنگ» سرهم نوشته  
شده) مکن ۱۵- م: - را ۱۶- م، ك: پراکنده می گردانیم  
۱۷- ك: مدبران بظالان ۱۸- م: - و، ك: + در ۱۹- م، ك:  
پادشاهی نشست



هر روز ضعیف‌تر و نزارتر شدی . ازین حال<sup>۱</sup> ازو سؤال کردند هیچ نکفت . روزی الحاح کردند وگفتند : این ضعف اگر<sup>۲</sup> از<sup>۳</sup> جهت مرضی نهانی<sup>۴</sup> است ، حکما بمعالجه مشغول گردند . گفت : علاج<sup>۵</sup> مرض ما حاضرست . گفتند : چگونه ؟ گفت : هفده سالست که در پادشاهی<sup>۶</sup> ، نفس من در آرزوی آنست که يك شکم نان جو او را<sup>۷</sup> سیر دهم و ندادم<sup>۸</sup> . گفتند : این همه مشقت بر نفس خود چرا می نهی<sup>۹</sup> ؟ گفت : موافقت گرسنگان و محتاجان میکنم<sup>۱۰</sup> و می ترسم که یکی گرسنه باشد در ولایت مصر<sup>۱۱</sup> و مراد در موقف || قیامت گرفتار کنند که بملك مشغول گشتی و از حال ضعیفان و محتاجان خبر نداشتی .

و<sup>۱۲</sup> در خبرست که<sup>۱۳</sup> دیوان بجهت مطبخ سلیمان عليه السلام دیکها از سنگ تراشیده بودند که در هر يك دیک<sup>۱۴</sup> ده شتر فرورفتی چنانکه در<sup>۱۵</sup> قرآن ازان خبر داد<sup>۱۶</sup> که وَ جِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَ قُدُورٍ رَاسِيَاتٍ . و<sup>۱۷</sup> هر روز ازان هزار دیک در مطبخ سلیمان<sup>۱۸</sup> پربار<sup>۱۹</sup> شدی و بخلق<sup>۲۰</sup>

- ۱- ق : - حال ۲- م : و گفتند اگر ضعف ۳- ق : - از  
 ۴- م : پنهانی ۵- م : + این ۶- ك : در پادشاهی ام  
 ۷- م ، ك : که او را از نان جو ۸- ك : و نداده ام ۹- م : می نهید  
 ۱۰- ك : - و ۱۱- م ، ك : که یکی در ولایت مصر گرسنه باشد  
 ۱۲- م ، ك : - و ۱۳- ك : در روایتست که ۱۴- م : که در هر یکی ،  
 ك : که در هر يك ۱۵- م ، ك : - در ۱۶- ق : + و فرمود  
 ۱۷- م ، ك : - و ۱۸- ك : + علم ۱۹- م : در بار  
 ۲۰- ك : و بخلق

دادی و خود روزه داشتی و همه روز بر تخت<sup>۱</sup> زنبیل بافتی<sup>۲</sup> و چون شب درآمدی آن<sup>۳</sup> زنبیل بفر وختی و از بهای آن دو قرص جو خریدی<sup>۴</sup> و سر در گلیم کشیدی<sup>۵</sup> و در گورستان می<sup>۶</sup> گشتی تا مسکینی<sup>۷</sup> بیافتی و<sup>۸</sup> با او آن قرص جو<sup>۹</sup> افطار کردی . و آورده اند که دیوان<sup>۱۰</sup> بجهت او میدانی از نقره ریخته بودند که طول و عرض آن<sup>۱۱</sup> يك فرسنگ بودی<sup>۱۲</sup> و تختی از زر در<sup>۱۳</sup> میان آن<sup>۱۴</sup> نهاده و بر راست<sup>۱۵</sup> او شش هزار کرسی از زر و بر دست چپ او شش هزار کرسی<sup>۱۶</sup> از نقره و برابر آن شش هزار محراب ساخته بود<sup>۱۷</sup> . چون سلیمان عليه السلام بران تخت نشست، [و]<sup>۱۸</sup> اولاد انبیا بران کرسیهای زرین<sup>۱۹</sup> نشستندی و علما بر کرسیهای سیمین و عبّاد بنی اسرائیل دران محرابها بنماز ایستادندی<sup>۲۰</sup> و آدمیان و پریان و وحوش و طیور<sup>۲۱</sup> بر ترتیب صفها زدندی<sup>۲۲</sup> و مرغان در هوا بالای میدان صف کشیدندی و بر سر خلق<sup>۲۳</sup> سایه افکندندی و باد این

- ۱- ق، م، + : نشسته، ك : + نشسته بود ۲- ك : و زنبیل  
 بافی کردی ۳- م : - آن ۴- م : بخردی ۵- م، ك :  
 و گلیمی در سر کشیدی ۶- م، ك : - می ۷- ك : + را  
 ۸- م، ك : - و ۹- م : - جو ۱۰- م : - دیوان  
 ۱۱- م، ك : + میدان ۱۲- ق، ك : بود، م : - بودی  
 ۱۳- م : - در ۱۴- ك : - آن ۱۵- م، ك : و : بر دست راست  
 ۱۶- م : + دیگر ۱۷- م، ك : - بود ۱۸- م، ك : - و  
 ۱۹- م : کرسیهای زر ۲۰- ق، ك : ایستادندی ۲۱- م : - و طیور  
 ۲۲- م، ك : صف زدندی ۲۳- م : و بر خلق

همه را هر بامداد<sup>۱</sup> برداشتی و از بیت المقدس بملك فارس<sup>۲</sup> بردی ، يك ماهه راه ، و شب باز آوردی چنانك در<sup>۳</sup> قرآن ازان خبر دادكه غدوؤها شهر و رواحها شهر . روزی سلیمان عليه السلام<sup>۴</sup> از شخصی شنیدكه<sup>۵</sup> میگفت : حق جل و علا سلیمانرا ملكی عظیم داده است كه هیچ آفریده را نبود<sup>۶</sup> و نخواهد بود . سلیمان عليه السلام گفت : ای نادان بخدای كه<sup>۷</sup> يك تسبیح از سر صدق و<sup>۸</sup> اخلاص در دیوان مؤمن<sup>۹</sup> موحد<sup>۱۰</sup> بهتر ازین ملك كه بسلیمان داده اند<sup>۱۱</sup> ، زیرا كه این ملك فانیت و سعادت ثواب<sup>۱۲</sup> آن تسبیح<sup>۱۳</sup> باقی خواهد بود .

و<sup>۱۴</sup> در خبرست كه رسول عليه السلام و التَّحِيَّةُ<sup>۱۵</sup> ، دو لشكر بطرف نجد فرستاد . علی را بر يك<sup>۱۶</sup> لشكر امیر كرد و خالد بن ولید را بر دیگری<sup>۱۷</sup> . فرمودكه اگر هر دو لشكر جمع شوند<sup>۱۸</sup> علی<sup>۱۹</sup> بر هر دو<sup>۲۰</sup> امیر بود<sup>۲۱</sup> و چون متفرق گردند هر يك بر لشكر خود امیر باشند . و دران

- ۱- م : - هر بامداد      ۲- ك : پارس      ۳- م ، ك : - در  
 ۴- م : - عليه السلام      ۵- م : شنیده كه      ۶- ق : ملك عظيم  
 ۷- م : نبوده      ۸- م : بخدایی كه      ۹- ك : - صدق و  
 ۱۰- م : مؤمنی      ۱۱- م ، ك : - موحد      ۱۲- م : - اند  
 ۱۳- م : و ثواب سعادت      ۱۴- ك : - تسبیح      ۱۵- ك : - و  
 ۱۶- ك : و التحية ، ق ، م : صلى الله عليه وسلم      ۱۷- ق : امير المؤمنين  
 علی عليه الصلاة و السلام بر يك      ۱۸- م : بر دیگر و ، ك : بر دیگر  
 ۱۹- م : جمع شود      ۲۰- ق : + عليه السلام      ۲۱- م ، ك : بر همه  
 ۲۲- م ، ك : باشد

مدت فاطمه<sup>۱</sup> بیمار شد. رسول ﷺ عمران بن حصین را گفت بیا تا بیادت فاطمه رویم.<sup>۲</sup> عمران گفت با رسول ﷺ به در<sup>۳</sup> خانه فاطمه<sup>۴</sup> شدیم، رسول ﷺ دست بر در زد.<sup>۵</sup> فاطمه گفت کیست؟ گفت پدرتست. گفت درای یابنی<sup>۶</sup> الله.<sup>۷</sup> گفت عمران هم درآید؟ گفت: یابنی<sup>۸</sup> الله عمران چگونه درآید که بر همه تن<sup>۹</sup> من يك گلیم || کهنه بیش نیست اگر<sup>۱۰</sup> سر بدان پیوشم<sup>۱۱</sup> پای گشاده می شود و اگر پای می پوشم سر گشاده می شود.<sup>۱۲</sup> رسول ﷺ رِ دای مبارك<sup>۱۳</sup> که<sup>۱۴</sup> بردوش<sup>۱۵</sup> داشت پیش فاطمه<sup>۱۶</sup> انداخت گفت<sup>۱۷</sup>: بدان گلیم تن خود<sup>۱۸</sup> پیوش و این را<sup>۱۹</sup> در سر کش. پس رسول ﷺ در آمد و بنشست و من نیز در آمدم و نزد رسول ﷺ بنشستم.<sup>۲۰</sup> فاطمه را رضی الله عنها<sup>۲۱</sup> دیدم که<sup>۲۲</sup> زرد شده<sup>۲۳</sup> و بر<sup>۲۴</sup> سر و روی او<sup>۲۵</sup>

۸۹

- ۱- ق : + علیها السلام      ۲- ك : برویم      ۳- م ، ك : بر در  
 ۴- ق : + علیها السلام      ۵- ك : عمران گفت یا رسول الله سمعا و طاعا  
 چون بر در خانه فاطمه شدند      ۶- ك : رسول علم در بزد  
 ۷- م ، ك : - یا نبی الله      ۸- م ، ك : یا رسول الله      ۹- ق ، م ، ك :  
 همه تن (بفك اضافه)      ۱۰- م : که اگر      ۱۱- م ، ك : می پوشم  
 ۱۲- م : میگردد      ۱۳- م : ردای مرقع ، ك : ردای مرقع مبارک  
 ۱۴- م ، ك : - که      ۱۵- م : در دوش      ۱۶- م : + رضی الله عنها  
 ۱۷- م ، ك : و گفت      ۱۸- ك : + را      ۱۹- م ، ك : - را  
 ۲۰- ك : عمران میگوید من نیز بنشستم نزد رسول علیه السلام  
 ۲۱- م : رضی ... الله عنها      ۲۲- م : - که      ۲۳- ك : فاطمه را دیدم  
 ۲۴- ق : و در      ۲۵- م : - و روی او

خاك نشسته و درخانه او<sup>۱</sup> غير<sup>۲</sup> گلیم كهنه<sup>۳</sup> كه در خود پیچیده بود دیگر هیچ<sup>۴</sup> نبود. پس رسول ﷺ گفت: ای فرزند چگونه ای؟ گفت: ای رسول خدای بر من حال<sup>۵</sup> سختست<sup>۶</sup>، یکی از مرض دیگر<sup>۷</sup> از گرسنگی، سه روزست که هیچ طعام نیافته‌ام<sup>۸</sup>. رسول ﷺ بگریست و من نیز بگریستم. پس رسول ﷺ گفت: بخدای ای فرزند که<sup>۹</sup> سه روزست که هیچ طعام دنیا<sup>۱۰</sup> بخلق من نرسیده است<sup>۱۱</sup> و من نزد خدای تعالی<sup>۱۲</sup> از تو گرامی ترم. اگر خواستی بدادی و برادرم<sup>۱۳</sup> جبرئیل علیهما السلام کلیدهای جمله<sup>۱۴</sup> گنجهای<sup>۱۵</sup> روی زمین پیش من آورد و گفت: حضرت<sup>۱۶</sup> (حق)<sup>۱۷</sup> جل<sup>۱۸</sup> جلاله<sup>۱۹</sup> می فرماید که اگر میخواهی، همه گنجها را<sup>۲۰</sup> در فرمان تو<sup>۲۱</sup> کنم تا هر کجا تو<sup>۲۲</sup> باشی<sup>۲۳</sup> با تو روانه شود<sup>۲۴</sup>. من از حق تعالی

- ۱- م : - و در خانه او      ۲- م : بغیر از      ۳- ك : گلیم  
 كهنه ای      ۴- ق : هیچ دیگر      ۵- م : حال بر من      ۶- ك : گفت  
 ای رسول خدای بر حالت سخت      ۷- ق، م : و دیگر      ۸- م : نیافتم  
 ۹- م : - پس      ۱۰- م : گفت که بخدای که ، ك : گفت بخدای که  
 ۱۱- م : که هیچ از طعام دنیا ، ك : که هیچ از طعام      ۱۲- متن اصل : که  
 هیچ طعام دنیا نیافته‌ام      ۱۳- ق ، م : - تعالی ، ك : خدای عزوجل  
 ۱۴- م ، ك : - برادرم      ۱۵- ك : جمله کلیدهای      ۱۶- م : کلید  
 گنجهای جمله      ۱۷- م : - حضرت      ۱۸- ك : پیش آورد که حق  
 ۱۹- م ، ك : جل و علا      ۲۰- ق : - را      ۲۱- م : این همه گنجها را  
 فرمان کنم ، ك : این همه گنجهای روی زمین را فرمان تو کنم  
 ۲۲- ق : - تو      ۲۳- م : که هر جا که تو باشی ، ك : تا هر جا که روی  
 ۲۴- م : روان شوند

درخواستم<sup>۱</sup> که پیغمبری درویش<sup>۲</sup> باشم ، روزی گرسنه باشم و روزی سیر .

ابوهریره<sup>۳</sup> رَضِيَ اللهُ عَنْهُ<sup>۴</sup> می گفت<sup>۵</sup> : وَ اللهُ مَا شَبِعَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : يَوْمَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ خُبْرِ شَعِيرٍ حَتَّى قَبِضَ . سوگند خورد<sup>۶</sup> که هرگز<sup>۷</sup> رسول ﷺ دو روز پیاپی سیر نخورد از نان جو تا وفات کرد<sup>۸</sup> . و انس بن مالک<sup>۹</sup> رَضِيَ اللهُ عَنْهُ<sup>۱۰</sup> گفت : گاه<sup>۱۱</sup> بودی که<sup>۱۲</sup> يك ماه و چهل روز بگذشتی که در حجره های رسول ﷺ دود نکرده ای و دیگر در آتش دان<sup>۱۳</sup> نهاده ای و در حجره ها از طعام<sup>۱۴</sup> هیچ نبودی مگر آنچه از خانه هاء انصار کسی طعام فرستادی<sup>۱۵</sup> ، بدان گذرانیدندی و کس را ازان<sup>۱۶</sup> حال خبر نبودی .

ابن عباس<sup>۱۷</sup> رَضِيَ اللهُ عَنْهُ<sup>۱۸</sup> روایت کرده که مات رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ<sup>۱۹</sup> فِي قَمِيصٍ مِنْ صُوفٍ عَلَيْهِ أَكْنَاعَشْرَ<sup>۲۰</sup>

- ۱- ك : و من از حق جل و علا درخواست کردم ۲- ق ، م : پیغمبر
- درویش ۳- م ، ك : و ابوهریره ۴- ق ، م ، م : - رضی ...
- ۵- م : گفت ۶- ق : ابوهریره سوگند خورد ۷- م : - هرگز
- ۸- م ، ك : تا وفات یافت ۹- ك : و ۱۰- م : و انس مالک
- ۱۱- م ، ك : - رضی ... ۱۲- م : گاه گاه ۱۳- م ، ك : - که
- ۱۴- م : بر آتش ، ك : بر آتش دان ۱۵- ق : و در حجره های او طعام
- ۱۶- ك : مگر آنچه از انصار کسی طعام میفرستادندی ۱۷- ق : ازین
- ۱۸- م ، ك : و ابن عباس ۱۹- م : - رضی ... ۲۰- م : - رسول ...
- ۲۱- م : اثناعشرة

رُقْعَةً بَعْضُهَا مِنْ أَدِيمٍ وَ عَلَيْهِ سَبْعُونَ أَلْفًا<sup>۲</sup> بِمَا كَانَ يَسْتَفْرِضُ  
وَيُنْفِقُ عَلَى الْفُقَرَاءِ قَضَاهَا عَنْهُ عَلِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ<sup>۳</sup> . ابن عباس  
رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ<sup>۴</sup> روایت کند که<sup>۵</sup> آن روز که رسول ﷺ وفات یافت<sup>۶</sup>  
بر تن<sup>۷</sup> مبارك او پیرهنی<sup>۸</sup> پشمین بود و بر وی دوازده پیوند دوخته  
بود<sup>۹</sup> ، بعضی<sup>۱۰</sup> ازان پیوندها از پوست گوسفند بود . و هفتاد هزار درم  
دین داشت<sup>۱۱</sup> که دین کرده بود<sup>۱۲</sup> و بدرویشان و مستحقان<sup>۱۳</sup> داده<sup>۱۴</sup>  
آن دین را علی ﷺ ادا کرد .

و نقلست که چون ابوبکر<sup>۱۵</sup> را بخلافت بنشانند<sup>۱۶</sup> روز دوم  
سبّد کرباس<sup>۱۷</sup> برگرفت و بیازار رفت و || بنشست ، و پیش<sup>۱۸</sup> ازان  
کرباس فروشی کردی و قوت عیال<sup>۱۹</sup> ازان حاصل کردی ، صحابه را  
ازان ناخوش آمدی<sup>۲۰</sup> . گفتند : این کار لایق منصب خلافت نیست . گفت :

۹۰

- ۱- ك : + ای من الدرهم  
۲- م ، ك : مما  
۳- ق :  
عليه الصلاة والسلام ، م : كرم الله وجهه  
۴- ق : - رضی . . .  
۵- ك : ابن عباس رضع گفت ، م فقط ، یعنی  
۶- م : وفات کرد  
۷- ك : بتن  
۸- ق ، م : پیرهن ، ك : پیراهن  
۹- م ، ك : بود  
دوازده پیوند بر وی ( ك : بدان ) دوخته  
۱۰- ق : و بعضی  
۱۱- م ، ك : دین گذاشت  
۱۲- م : که گرفته بود  
۱۳- ق : و  
بمستحقان درویش  
۱۴- ك : و بمستحقان رسانیده  
۱۵- م : ك :  
كرم الله وجهه  
۱۶- ك : + صدیق رضع  
۱۷- ق : بنشانندن ، ك :  
نشانندن  
۱۸- ك : سیدی کرباس  
۱۹- ك : که پیش  
۲۰- ق :  
عیالان  
۲۱- ق ، م ، ك : ناخوش آمد

تحصیل قوت عیالان<sup>۱</sup> بر من واجبست اگر در اداء حقوق ایشان تقصیر روا دارم پس نفس من بتقصیر اداء حقوق عادت کند<sup>۲</sup> و در اداء حقوق مسلمانان مقصر گردم پس صحابه اتفاق کردند که قدر کفایت عیال ابوبکر از بیت‌المال بدهند تا او بفراغت بقضا و حکومت<sup>۳</sup> مشغول تواند بود<sup>۴</sup>، هر روز يك<sup>۵</sup> درم و نیم بجهت نفقه عیال او<sup>۶</sup> تعیین کردند. چون وفات او نزدیک شد مزرعه‌ای<sup>۷</sup> داشت فرزند خود را - عبدالرحمن<sup>۸</sup> - وصیت کرد که<sup>۹</sup> تا<sup>۱۰</sup> آن مزرعه را<sup>۱۱</sup> بفروخت و حساب کرد هر چه از بیت‌المال بجهت عیال نفقه کرده بود<sup>۱۲</sup> باز گردانید.

نقلست<sup>۱۳</sup> که چون عمر را، رَضِيَ اللهُ عَنْهُ<sup>۱۴</sup>، بخلافت پشاندند، اتفاق کردند که نفقه<sup>۱۵</sup> عیال او از بیت‌المال بدهند. قبول نکرد و گفت<sup>۱۶</sup>: قوت کسب دارم مرا بدان حاجت نیست. چون نماز اشراق بگزاردی، بدیوان نشستی و میان مسلمانان حکومت کردی تا چاشت بلند<sup>۱۷</sup>. چون<sup>۱۸</sup>

- ۱- م، ك : عیال      ۲- ك : پس نفس من باداء حقوق تقصیر عبادت کند  
 ۳- م : بقضای حکومت      ۴- م، ك : تواند شد  
 ۵- م، ك : دو      ۶- م : او      ۷- م : مزرعه      ۸- م، ك :  
 فرزند خود عبدالرحمن را      ۹- ك : که      ۱۰- م : تا  
 ۱۱- م : را      ۱۲- م : بجهت نفقه گرفته بود، ك : بجهت نفقه عیال گرفته بود  
 ۱۳- م : و نقلست      ۱۴- م : که چون عمر رضی ... را  
 ۱۵- م، ك : + او و      ۱۶- م : + من      ۱۷- م : + برآمدی  
 ۱۸- م، ك : و چون



از دیوان برخاستی، کلند<sup>۱</sup> برداشتی و بسوی بقیع بیرون شدی<sup>۲</sup> و آنجا خیشت زدی. چون<sup>۳</sup> وقت نماز ظهر شدی<sup>۴</sup>، طهارت کردی و بمسجد آمدی و امامت مسلمانان کردی<sup>۵</sup> و<sup>۶</sup> باز بسر<sup>۷</sup> خشت زدن<sup>۸</sup> رفتی تا نماز دیگر<sup>۹</sup> و قوت خود و عیالان<sup>۱۰</sup> ازان حاصل کردی<sup>۱۱</sup>.

روزی<sup>۱۲</sup> ابوموسی اشعری<sup>۱۳</sup> خزانه<sup>۱۴</sup> بیت المال را جاروب میکرد يك درم<sup>۱۵</sup> یافت. کودکی<sup>۱۶</sup> دید از فرزندان عمر<sup>۱۷</sup>، بدو داد<sup>۱۸</sup>. عمر رَضِيَ اللهُ عَنْهُ<sup>۱۹</sup> آن درم در دست کودک دید<sup>۲۰</sup>، گفت: از کجا آورده‌ای<sup>۲۱</sup>؟ گفت: ابوموسی<sup>۲۲</sup> بمن داد. ابوموسی را طلب کرد و گفت: در میان خلق از فرزندان عمر<sup>۲۳</sup> دشمن تر کسی نبود ترا که این درم بدو<sup>۲۴</sup> دادی؟ میخواستی که در قیامت همه مستحقان<sup>۲۵</sup> امت محمد<sup>۲۶</sup> دست<sup>۲۷</sup>

- ۱- ك : كلنگ  
 ۲- م ، ك : و بطرف بقیع بیرون رفتی  
 ۳- م ، ك : و چون  
 ۴- م : در آمدی  
 ۵- ك : و امامت کردی  
 ۶- م : و  
 ۷- م ، ك : بر سر  
 ۸- م : زدن  
 ۹- م ، ك : تا نماز عصر  
 ۱۰- ك : و قوت عیال خود  
 ۱۱- م :  
 ۱۲- ق : روزی  
 ۱۳- م ، ك : ابوموسی اشعری  
 ۱۴- ك : خزینه  
 ۱۵- ق : یکی درم  
 ۱۶- ق ، ك ، م : + را  
 ۱۷- ك : + رضع  
 ۱۸- ق ، م ، ك :  
 ۱۹- ق : آن درم ( ك : + را ) بدست ( م : + آن ) کودک داد  
 ۲۰- ق :  
 ۲۱- م ، ك : رضی ...  
 ۲۲- م : + اشعری  
 ۲۳- ق : از فرزندان من  
 ۲۴- م ، ك :  
 ۲۵- ق : همه مستحقان ( باضافه )  
 ۲۶- ك : + صلح  
 ۲۷- م ، ك : دست

در عمر زنند<sup>۱</sup> برای يك درم<sup>۲</sup> و آن درم را ازان طفل باز گرفت<sup>۳</sup> و به -  
 بيت المال باز<sup>۴</sup> فرستاد. بعد از چند سال<sup>۵</sup> بسبب كبر سن<sup>۶</sup> ضعيف گشت ،  
 بر منبر شد و گفت : ای مسلمانان من ضعيف گشتم و ديگر طاقت كار  
 ندارم ، اگر مصلحت می<sup>۷</sup> بينيد مقدار كفايت عيال من از بيت المال<sup>۸</sup>  
 تعيين كنيد ، مثل كفايت يكي از مسلمانان<sup>۹</sup> نه<sup>۱۰</sup> زيادت از حال ايشان  
 و نه کم، تا عيال عمر<sup>۱۱</sup> از بيت المال مسلمانان ميخورند<sup>۱۲</sup> و عمر بمصلحت  
 ايشان مشغول می باشد .

و<sup>۱۳</sup> نقلست که<sup>۱۴</sup> عمر ابودردا را، رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا<sup>۱۵</sup> ، بحکومت  
 بشهر<sup>۱۶</sup> حِمص فرستاد و ابودردا<sup>۱۷</sup> مدت<sup>۱۸</sup> دران شهر حکومت کرد و<sup>۱۹</sup>  
 درين مدت<sup>۱۹</sup> درخانه او غير حصير کهنه<sup>۲۰</sup> و شمشيري و مصحفی<sup>۲۱</sup> و کاسه ای  
 خزف چیزی ديگر نبود. و هر روز از شهر بيرون<sup>۲۲</sup> رفتی و در صحرا

- ۱- م ، ك : در عمر آویزند      ۲- م : ازان طفل بستد ، ك : ازان  
 طفل بگرفت      ۳- ك : - باز      ۴- م ، ك : + و چون  
 ۵- ق : چندین سال ، م : پنج سال      ۶- ك : - بسبب كبر سن  
 ۷- م : - می      ۸- م ، ك : + مسلمانان      ۹- م ، ك : يكي از جمله  
 مسلمانان      ۱۰- ك : نی      ۱۱- ق : تا عيال من      ۱۲- م : ميخورند  
 ۱۳- م ، ك : - و      ۱۴- م : + چون      ۱۵- ق : - رضی ... ، ك :  
 نقلست که عمر رضع ابودردا را      ۱۶- ق ، م : بحکومت شهر  
 ۱۷- م ، ك : + رضع      ۱۸- م ، ك : - و      ۱۹- م : دران  
 ۲۰- ك : حصیری کهنه      ۲۱- م : غير شمشیری و مصحفی و حصير کهنه ،  
 ق ، م ، ك : + و مطهره ای      ۲۲- ق : برون

۹۱. طهارت کردی<sup>۱</sup> و باز بجای خود<sup>۲</sup> || آمدی و ازان معنی در رنج بود<sup>۳</sup>.  
 روزی<sup>۴</sup> بفرمود تا از بیت المال یکدرم و نیم نسی<sup>۵</sup> خریدند<sup>۶</sup> و یکدرم  
 اجرت مزدوری دادند<sup>۷</sup> تا در پس خانه او طهارت جایی<sup>۸</sup> ساختند. عمر  
 رَضِيَ اللهُ عَنْهُ<sup>۹</sup> آن بشنید<sup>۱۰</sup> و<sup>۱۱</sup> نامه<sup>۱۲</sup> نوشت<sup>۱۳</sup> با بودردا که يَا عُوَيْمُ  
 بَلَّغْنِي أَتَاكَ بَنِيَّتَ كَنِيْفًا وَأَنْفَقْتَ فِيهَا دِرْهَمَيْنِ وَنِصْفًا مِنْ بَيْتِ الْمَالِ  
 لِلْمُسْلِمِينَ<sup>۱۴</sup>. أَمَا كَانَ يَتَفَيْكَ بِقَايَا عَمْرَانَ<sup>۱۵</sup> الرُّومَ حَتَّى تَشْتَغِلَ بِعِمَارَةِ  
 الدُّنْيَا. فَإِذَا أَتَاكَ كِتَابِي فَأَعْلَمْ أَنِّي سَيَّرْتُكَ إِلَى دِمَشْقَ<sup>۱۶</sup> فَكُنْ  
 (بِهَا) إِلَى أَنْ يَأْتِيكَ الْمَوْتُ. گفت: ای عویم<sup>۱۷</sup> بمن رسید که تو  
 طهارت جایی<sup>۱۸</sup> بنا کردی<sup>۱۹</sup> و<sup>۲۰</sup> دو درم و نیم از بیت المال مسلمانان  
 بران<sup>۲۱</sup> خرج کردی. آن عمارتهایی که<sup>۲۲</sup> از جباران روم مانده است ترا

- ۱- ك: و در صحرا کار خود ساختی  
 ۲- م، ك: و باز جای خود  
 ۳- ك: می بود  
 ۴- م: يك روز  
 ۵- ك: خرید  
 ۶- م: داد، ك: میداد  
 ۷- ق، ك: طهارت جای  
 ۸- ق: — رضی ...  
 ۹- ق: شنید  
 ۱۰- م، ك: — و  
 ۱۱- ك: نامه ای  
 ۱۲- ق: نو پشت  
 ۱۳- م، ك: یا عویم، در اصل حرف آخر عویم  
 ۱۴- م، ك: من بیت مال المسلمین  
 ۱۵- « عمران » در  
 اصل، ك: بکسر عین آمده  
 ۱۶- میم « دمشق » در اصل حرکه ندارد و در  
 ك: بفتح اول و کسر دوم آمده  
 ۱۷- م، ك: ای عویم  
 ۱۸- ك: طهارت جای  
 ۱۹- ق: بنا کرده ای  
 ۲۰- م: + درو  
 ۲۱- م: — بران  
 ۲۲- م، ك: آن عمارتها که

بسنده<sup>۱</sup> فکر کرد که تو بعمارت دنیا مشغول میشوی؟ چون این مکتوب  
 بتو رسد<sup>۲</sup>، بدانک من ترا عزل کردم<sup>۳</sup> و فرمان کردم که بدمشق روی  
 وهم آنجا ساکن گردی<sup>۴</sup> تا اجلت در رسد. ابودردا رَضِيَ اللهُ عَنْهُ<sup>۵</sup>  
 چون مکتوب بخواند، برخاست و پیاده بدمشق شد<sup>۶</sup> و هم آنجا وفات  
 یافت.

و از ابن عباس<sup>۷</sup> روایتست که چون علی رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا<sup>۸</sup>  
 بخلافت بنشست، حسن و حسین را از صحبت خود جدا کرد بدان سبب  
 که حسن و حسین<sup>۹</sup> مانده ترین خلق بودند<sup>۱۰</sup> بر رسول<sup>۱۱</sup> ﷺ در سیرت  
 و صورت<sup>۱۲</sup> و علی<sup>۱۳</sup> ایشانرا بدان سبب<sup>۱۴</sup> حرمت داشتی و سخن  
 ایشان<sup>۱۵</sup> رد نکردی، ترسید<sup>۱۶</sup> که در کاری از امور احکام شفاعت کنند

- ۱- اصل، ق، ک، بسنده ۲- م : برسد ۳- م ، ک : معزول  
 کردم ۴- م : ساکن باشی ، ک : ساکن شوی ۵- ق ، م : - رضی...  
 ۶- م ، ک : رفت ۷- ق ، ک : + رضع ، م : + رضعهما  
 ۸- ق : که چون امیرالمؤمنین علی علیه الصلاة والسلام ، م : که چون علی  
 کرم الله وجهه ، ک : که گفت چون امیرالمؤمنین علی علیه السلام ( بعد روی  
 « علی علیه السلام » خط کشیده شده و در حاشیه نوشته شده : « ... کرم الله  
 وجهه ، و کلمه ای که پیش از « کرم الله وجهه » در حاشیه نوشته شده « ظ :  
 علی ، عکس ندارد ) ۹- ق : و حسین را رضی الله عنهما از خود  
 ۱۰- م ، ک : - و حسین ۱۱- ک : بود ، این کلمه از م افتاده  
 ۱۲- م ، ک : بر رسول ۱۳- م : در صورت و سیرت ۱۴- ق :  
 و امیرالمؤمنین ، م ، ک : و علی ( ک : + رضع و ) کرم الله وجهه  
 ۱۵- م : بدان سبب ایشانرا ۱۶- م ، ک : + را ۱۷- ک : بترسید

و او<sup>۱</sup> تواند رد کردن<sup>۲</sup>. و<sup>۳</sup> خلق بخدمت او بسیار<sup>۴</sup> رغبت کردند و ملوک<sup>۵</sup> و اشراف از اطراف نزد او<sup>۶</sup> هدایا و اموال فرستادند و علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در يك هفته<sup>۷</sup> يك صاع جو آرد کردی و در کدویی<sup>۸</sup> کردی و سر آنرا<sup>۹</sup> بیستی و مهر کردی و گاه<sup>۱۰</sup> گاه<sup>۱۱</sup> ازان يك قرص جو<sup>۱۲</sup> پختی و در وقت روزه گشادن<sup>۱۳</sup> افطار کردی و گاه بودی که در وقت افطار يك کف ازان آردها<sup>۱۴</sup> در دهان کردی و باز بیستی و مهر کردی، و جامه<sup>۱۵</sup> کهنه<sup>۱۶</sup> پرییوند پوشیدی و نعلینی<sup>۱۷</sup> ازلیف خرما در پای کردی، گفتند: ای امیرالمؤمنین چرا این<sup>۱۸</sup> مهر میکنی؟ گفت: می ترسم که فرزندانم<sup>۱۹</sup> حسن و حسین چیزی بدان<sup>۲۰</sup> بیامیزند. روزی شخصی از ملوک عرب بزیارت حسن آمد، بعد از نماز شام رسید مردم فرض ادا کرده بودند و متفرق شده<sup>۲۱</sup>، بمسجد درآمد تا اداء فرض کند، علی<sup>۲۲</sup> فرض ادا کرده بوده و نشسته<sup>۲۳</sup> و آن کدو پیش خود نهاده و پاره ای ازان جو که بدان

۱- م : - . او ۲- ق ، م ، ك : نتواند که آنرا رد کند

۳- م : - . و ۴- ك : و خلق بسیار بخدمت او ۵- م : - . و

۶- ك : نزد او از اطراف ۷- ق : و حضرت علی علیه الصلاة و السلام ،

م ، ك : و علی کرم الله وجهه ۸- ك : در هفته ای ، م : در هفته

۹- ك : و در کدوی ۱۰- م ، ك : + خود ۱۱- م : و گاه

۱۲- م : - جو ۱۳- ق : روزه گذاشتن ۱۴- م : ازان آرد

۱۵- م ، ك : و نعلین ۱۶- ك : + کدو را ۱۷- م ، ك : - فرزندانم

۱۸- م : بآن ، ك : با آن ۱۹- م ، ك : و متفرق گشته ۲۰- ق :

امیرالمؤمنین علی مرتضی علیه الصلاة و السلام ۲۱- م ، ك : علی کرم الله

وجهه نشسته بود

افطار می‌کرد.<sup>۱</sup> چون آن شخص از نماز فارغ شد، علی<sup>۲</sup> او را بخواند و مشتی اذان آرد بدان شخص داد.<sup>۳</sup> آن آرد را در گوشه دستار بست و علی را<sup>۴</sup> نشناخت. چون بصحبت حسن<sup>۵</sup> رسید، الوان نعمت<sup>۶</sup> پیش او<sup>۷</sup> بنهادند، آن شخص<sup>۸</sup> قدری<sup>۹</sup> اذان طعام<sup>۱۰</sup> برداشت و گفت: درویشی در گوشه<sup>۱۱</sup> مسجدست<sup>۱۲</sup> و از گرسنگی آرد جو می‌خورد<sup>۱۳</sup>، مرا بروی رحمت آمد<sup>۱۴</sup> اگر اجازت باشد این طعام را<sup>۱۵</sup> بدو رسانم. امیر المؤمنین<sup>۱۶</sup> حسن بگریست و گفت: آن درویش که تو دیدی خلیفه وقتست<sup>۱۷</sup>، امیر المؤمنین است، و او آنرا اختیار کرده است.<sup>۱۸</sup>

و هم ابن عباس رَضِيَ اللهُ عَنْهُ<sup>۱۹</sup> روایت کرد که روز جمعه بمسجد<sup>۲۰</sup> در آمدم، علی را دیدم<sup>۲۱</sup> بر منبر<sup>۲۲</sup> در خطبه بود<sup>۲۳</sup> جماعه

- 
- ۱- ق، م : و پاره‌ای اذان آرد جو افطار می‌کرد، ك : و بآرد جو افطار می‌کرد ۲- م : و چون ۳- ق : علی مرتضی علیه الصلاة والسلام ۴- بدو داد آن شخص ۵- ق : و امیر را ۶- ق : + رضی الله عنه ۷- م، ك : الوان طعام ۸- م : - پیش او ۹- م : پاره‌ای، ك : لختی ۱۰- م : - طعام ۱۱- م، ك : - گوشه ۱۲- م : در مسجد نشسته است ۱۳- م : + و ۱۴- م، ك : رحم آمد ۱۵- م، ك : - را ۱۶- م، ك : - امیر المؤمنین ۱۷- م، ك : - است ۱۸- م : - است ۱۹- ق : عنهما، م : - رضی ... ۲۰- م : + آدینه ۲۱- ق : علی مرتضی کرم الله وجهه دیدم، م، ك : علی را ( ك : + رضع و ) کرم الله وجهه دیدم ۲۲- م : که در منبر ۲۳- م، ك : + و

کهنه<sup>۱</sup> پر پیوند پوشیده و شمشیری<sup>۲</sup> حمایل آن بند لیف خرما بافته<sup>۳</sup>  
 در دست ، و میگفت : لَقَدْ رَفَعْتُ مَرْفَعَتِي هَذَا<sup>۴</sup> حَتَّى اسْتَحْيَيْتُ مِنْ  
 رَأْفِعِهَا، مَا لِعَلِيَّ وَزِينَتِهِ<sup>۵</sup> الدُّنْيَا ، كَيْفَ أَفْرَحَ بِلَدَّةٍ كَفَنِي<sup>۶</sup> وَ نَعِيمٍ<sup>۷</sup>  
 لِأَيْبَقِي<sup>۸</sup> وَ كَيْفَ أَشْبَعُ وَ حَوْلَ الْحِجَارِ بَطُونِ غُرْمِي وَ كَيْفَ أَرْضِي بِأَنْ  
 أَسْمِيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَا أَشَارَ كُهُم<sup>۹</sup> فِي خُشُونَةِ الْعَيْشِ وَ شَدَائِدِ الضَّرِّ<sup>۱۰</sup>  
 وَ الْبَلْوَى . یعنی چندان<sup>۱۱</sup> پیوند برین<sup>۱۲</sup> کهنه دوختن فرمودم<sup>۱۳</sup> که<sup>۱۴</sup>  
 از دوزندگان<sup>۱۵</sup> شرم داشتم ، علی را چه کار با زینت<sup>۱۶</sup> دنیا ، چگونه  
 شاد باشم بلدتی<sup>۱۷</sup> که<sup>۱۸</sup> باندک زمانی ناچیز خواهد شد یا بنعمتی<sup>۱۹</sup> که<sup>۲۰</sup>  
 آن باقی نخواهد ماند و چگونه سیر خورم و در ولایت حجاز<sup>۲۱</sup> شکمها  
 گرسنه<sup>۲۲</sup> باشد یا چگونه<sup>۲۳</sup> راضی باشم که مرا مؤمنان امیر خوانند<sup>۲۴</sup>

- ۱- ك : - کهنه      ۲- م : و شمشیر      ۳- م ، ك : حمایل  
 ( ك : + آن ) از لیف خرما بافته      ۴- م ، ك : - هذا  
 ۵- م ، ك : و زهره      ۶- « تفنی » در اصل بصیغه مجهول آمده ، ك : یعنی  
 ۷- ك : و بنعیم      ۸- یاء مضارع « لایبقی » در اصل فاقد حرکه است  
 ۹- ك : بأن ( مخففا ) أسمى ( متکلم از تسمیه ) امیر ( منصوبا ) المؤمنین که  
 مطابق ترجمه فارسی نیز هست      ۱۰- ك : چندانک      ۱۱- ك : بر تن  
 ۱۲- م : یعنی چندان کهنه دوختن فرمودم      ۱۳- ك : - که  
 ۱۴- م : دوزنده آن      ۱۵- ك : بزینت      ۱۶- ك : + آن  
 ۱۷- ق : یا نعمتی که ، م : یا تبعمی که ( ظ : یا بنعمی که ) ، ك : و با نعمتی که  
 ۱۸- م : - حجاز      ۱۹- ق ، م ، ك : شکمهای گرسنه  
 ۲۰- م ، ك : و چگونه      ۲۱- ق : که مرا مؤمنان امیر المؤمنین خوانند ،  
 ك : که مرا امیر مؤمنان خوانند

و در دشواریها زندگانی ایشان شريك نباشم و در گرسنگی و سختی<sup>۱</sup> با ایشان<sup>۲</sup> موافقت نکنم. ابن عباس<sup>۳</sup> گفت خلق بسیار بگریستند<sup>۴</sup> و من نیز بگریستم، گفتم<sup>۵</sup>: ای امیر المؤمنین چه شود اگر جامه نوپوشی<sup>۶</sup>؟ گفت: *إِنَّ اللَّهَ أَخَذَ الْعَهْدَ عَلَيَّ وَوَلَاةِ الْأَمْرِ أَنْ يَكُونُوا فِي زِيٍّ (أَذْنَى) أَهْلِ* *الرَّعِيَّةِ لِيَقْتَدِيَ بِهِمُ الْأَقْوِيَاءُ وَلَا يَتَأَسَّفَ الضَّعَفَاءُ*. فرمود که بدرستی که خدای عز و جل<sup>۷</sup> امر<sup>۸</sup> فرموده است مرپادشاهان اهل اسلام را که خوردن و پوشیدن ایشان مانند خوردن و پوشیدن فروترین کسی از رعیت باید که<sup>۹</sup> باشد تا توانگران در زندگانی اقتدا بدیشان کنند و ضعیفان و محتاجان<sup>۱۰</sup> بسبب فقر و فاقه اندوهگین<sup>۱۱</sup> نباشند.

و<sup>۱۲</sup> روایتست که ابوامامه الباهلی<sup>۱۳</sup> را بحکومت بصره<sup>۱۴</sup> فرستاد، بعد از مدتی شخصی را از اهل بصره از احوال ابوامامه پرسید، گفت: او را در ضیافتی دیدم. مکتوب<sup>۱۵</sup> بنزد او نوشت<sup>۱۶</sup> که ای حنیف

۱- م: و سختیها (ی) زندگانی

۳- ك: + رضع ۴- م: بگریست ۵- م: گفت ۶- م:

چه شاید ۷- م: اگر جامه نوپوشی ۸- اصل، ق: - ادنی

۹- ك: خدای تعالی ۱۰- م: - امر ۱۱- م، ك: - باید که

۱۲- م: - و محتاجان ۱۳- ك: اندوهگین ۱۴- م: - و، ك: + در

۱۵- م، ك: ابوامامه باهلی، نك، توضیحات آخر کتاب ۱۶- م، ك:

بحکومت بصره ۱۷- ك: مکتوبی ۱۸- م، ك: نوشت نزد



شنیدم که تو در ضیافت‌نہاء اہل بصرہ حاضر می‌شوی و الوان نعمت<sup>۱</sup> پیش تو می‌آرند<sup>۲</sup>، کسی کہ<sup>۳</sup> طعام قومی خورد کہ ایشان توانگران را بتکلف<sup>۴</sup> میخوانند و محتاجان را بجفا میرانند، حق<sup>۵</sup> از باطل تمیز نتواند<sup>۶</sup> کرد<sup>۷</sup>. و او را بعد ازان<sup>۸</sup> از ولایت عزل کرد.

ابوہریرہ<sup>۹</sup> رَضِيَ اللهُ عَنْهُ<sup>۱۰</sup> روایت کرد کہ روز عید ضعفا و مساکین در خانہ علی<sup>۱۱</sup> جمع گشتند علی<sup>۱۲</sup> بیرون آمد و ابوموسی را || ۹۳  
بفرمود تا در خانہ بیت المال را<sup>۱۳</sup> بگشود و سیصد ہزار درم بردرویشان  
نفقہ کرد<sup>۱۴</sup>، پس بعیدگاہ رفت و نماز گزارد<sup>۱۵</sup>. چون بخانہ بازگردید<sup>۱۶</sup>  
با ابوبخانہ رفتیم، درخانہ<sup>۱۷</sup> آرد ہالہ<sup>۱۸</sup> پختہ بودند از آرد جو بی روغن.  
گفتم: اگر فرمودی<sup>۱۹</sup> تا ازین مال يك درم نان می‌خریدندی چه  
می‌شدی<sup>۲۰</sup>؟ گفت: یا اباہریرہ<sup>۲۱</sup> میخواہی کہ در مجمع قیامت مرا

- ۱- م، ك: و الوان طعام ۲- م: می‌آورند ۳- ك: + او  
۴- م: بتکلیف ۵- م: + را ۶- اصل، ك: نتوانند  
۷- م: نمی‌تواند کرد، د کرد، و جملہ بعدی از ك افتادہ ۸- م: -  
بعد ازان ۹- م، ك: و ابوہریرہ ۱۰- ق، م: - رضی . . .  
۱۱- ق: در خانہ علی مرتضی علیہ الصلاة و السلام، م، ك: بر در علی  
۱۲- ق: امیر، م، ك: علی کرم اللہ وجہہ ۱۳- ك: - را  
۱۴- م، ك: بدرویشان تفرقہ کرد ۱۵- ق: و نماز کرد  
۱۶- م، ك: و (م: -) چون بازگشت ۱۷- م: + او  
۱۸- اصل: آردها کہ، ق: نانہا ۱۹- ق، م، ك: اگر فرمودی  
۲۰- ك: چه می‌شد، د شد، یا د شدی، از م افتادہ ۲۱- م: ای  
ابوہریرہ، ك: ای اباہریرہ

شرمنده گردانی و داغ خیانت بر ناصیه علی کشی، و الله که علی را هیچ نعمتی ازان بزرگتر<sup>۱</sup> نیست که در موقف قیامت از خجالت و رسوایی<sup>۲</sup> ایمن گردد.

و<sup>۳</sup> نقلست که عمر<sup>۴</sup> عبدالعزیز از میراث پدر مال بسیار یافته بود و در ایام امارت در تنعم افراط کردی. چون خلافت یافت، بفرمود تا ایتام و مساکین بغداد را جمع کردند و جمیع اموال خود بریشان قسمت کرد. پس از عمال شهر پرسید که مزدوری را در بغداد<sup>۵</sup> هر روز<sup>۶</sup> چه مقدار اجرت میدهند، گفتند: چهار درم. گفت: مرا هر روز چهار درم اجرت مزدوری از بیت المال مسلمانان بدهید تا عیال من بدان زندگانی میکنند<sup>۷</sup> و من بمصلحت مسلمانان مشغول می باشم. و در روایتست که<sup>۸</sup> او را نوزده فرزند بود، آن روز که وفات میکرد بغیر از مصحفی و شمشیری در خانه<sup>۹</sup> او نبود، شخصی از اقربای او برخاست و گفت: ای امیر<sup>۱۰</sup> کاری کردی که هیچکس نکرد. گفت: چگونه<sup>۱۱</sup>؟ گفت: اموال خود<sup>۱۲</sup> تلف کردی و فرزندان خود را محتاج گذاشتی. گفت: من روزی کسی بفرزندان خود نتوانم داد و روزی فرزندان خود

۱- م، ك: بزرگتر ازان

۲- م، ك: خیانت

۳- م، ك: در بغداد

۴- م، ك: + بن

۵- م، ك: در بغداد

۶- م، ك: روزی

۷- م، ك: + می کند

۸- م، ك: و نقلست که

۹- م، ك: + هیچ

۱۰- م، ك: ای امیر المؤمنین

۱۱- م، ك:

۱۲- م، ك: + را، ك: اموال را

بکسی نداده‌ام<sup>۱</sup> و فرزندان من پس از [حال]<sup>۲</sup> من از دو حال بیرون نباشند: یا صالح باشند یا فاسق. اگر صالح باشند حضرت<sup>۳</sup> خداوند جل<sup>۴</sup> جلاله<sup>۴</sup> بندگان صالح خود را فرونگذارد، و اگر فاسق باشند خود دشمن حق‌اند من غم دشمنان خدا<sup>۵</sup> چرا خورم.

نقلست<sup>۶</sup> که مکتوبی می<sup>۷</sup> نوشت نزد حسن بصری قدس سر<sup>۸</sup> که مرا از سیر<sup>۹</sup> عمر خطاب خبر کن<sup>۱۰</sup> که<sup>۱۱</sup> میخواهم که بر سیرت او باشم. شیخ جواب نوشت که تو در زمان عمر نیستی و کسان تو چون کسان عمر نیستند<sup>۱۲</sup> ولی<sup>۱۳</sup> اگر تو درین زمان<sup>۱۴</sup> در میان این خلق چون عمر باشی و آن کنی که عمر کرد تو از عمر بهتر<sup>۱۵</sup> باشی.

ای عزیز چون ازین جمله که گذشت معلوم کردی که انبیا و خلفاء راشدین<sup>۱۶</sup> - صلوات الله علیهم اجمعین<sup>۱۷</sup> - در سلطنت و پادشاهی چگونه زندگانی کردند و با وجود قدرت و پادشاهی و خزاین چگونه بر نفس خود تنگ می گرفتند و در محنت دنیا بصر زندگانی میکردند<sup>۱۸</sup>

- ۱- م ، ك : ندادم      ۲- م ، ك : حال      ۳- م ، ك : -  
 حضرت      ۴- م : خدای عزوجل ، ك : خدای تعالی      ۵- م ، ك :  
 دشمنان حق      ۶- ك : و نقلست      ۷- ق ، م ، ك : - می  
 ۸- م : قدست اسراره      ۹- م ، ك : از سیرت      ۱۰- م : خبری ده  
 ۱۱- م : + من      ۱۲- ك : نیند      ۱۳- ك : و لیکن  
 ۱۴- م ، ك : زمانه      ۱۵- م ، ك : تو بهتر از عمر      ۱۶- م :  
 خلفاء الراشدین      ۱۷- ق : - صلوات ... ، م : - اجمعین ، ك : صلوات الله  
 ۱۸- م ، ك : و بر محنت دنیا صبر می کردند

و در نشر<sup>۱</sup> آثار معدلت و احسان و شفقت<sup>۲</sup> بر خلق می کوشیدند<sup>۳</sup> و با این همه از خطر ولایت<sup>۴</sup> و حکومت ایمن نبودند، بدانی که<sup>۵</sup> مباشرت ولایت مسلمانان کاری عظیم است و اشتغال بحکومت امری خطیر<sup>۶</sup> و حاکم<sup>۷</sup> و پادشاه چون بر نهج عدل و احسان بود و در اقامت حدود شرع و نفاذ<sup>۸</sup> احکام دین کوشد<sup>۹</sup>، وی<sup>۱۰</sup> در زمین نایب و برگزیده<sup>۱۱</sup> حق و سایه<sup>۱۲</sup> الهی و خلیفه<sup>۱۳</sup> رحمن است. و چون طریق معدلت<sup>۱۴</sup> و احسان بگذارد و بر بندگان حق شفقت نکند و متابعت نفس و هوا کند و اهمال اقامت حدود شرع روا دارد، وی<sup>۱۵</sup> بحقیقت نائب دجال و دشمن خدا و رسول و خلیفه شیطانست. و گوی سعادت ابدی از میدان کسی برسد که حکومت و سلطنت<sup>۱۶</sup> از سر انصاف<sup>۱۷</sup> و تأمل کند و بداند که<sup>۱۸</sup> از کجا آمده است و<sup>۱۹</sup> بکجا خواهد رفت و از آمدن او بدین<sup>۲۰</sup> عالم مقصود چیست. پس از شواهد کتاب و سنت معلوم کند که هر کس که<sup>۲۱</sup>

۹۴

- ۱- م : و در بیشتر ۲- م ، ك : و شفقت و احسان  
 ۳- م ، ك : می گشوند ۴- ق : اینجا بدانی که ۵- ق : امر خطیر ،  
 م ، ك : کاری عظیم و اشتغال بحکومت امری خطیر است ۶- م : - و حاکم  
 ۷- اصل ، ق : نفاذ ۸- م : کوشید ۹- ك : - وی  
 ۱۰- م : + است ۱۱- م ، ك : و سایه الهی ۱۲- م : عدل  
 ۱۳- ك : - وی ۱۴- م ، ك : از میدان سلطنت و حکومت کسی برد که  
 ۱۵- م ، ك : - و ۱۶- م : و نیک بداند که ۱۷- م : و باز ، ك :  
 و آخر ۱۸- ق : باین ، م ، ك : درین ۱۹- م ، ك : که هر که

درین عالم است مسافرت و این سفر را منازل معدود است : منزل اول پشت پدرست<sup>۱</sup> ، منزل دوم رحم مادرست<sup>۲</sup> ، سیوم<sup>۳</sup> فضای دنیا ، چهارم<sup>۴</sup> لحد ، پنجم<sup>۵</sup> موقف قیامت ، ششم<sup>۶</sup> بهشت یا دوزخ . و<sup>۷</sup> هر کسی<sup>۸</sup> کسب سعادت منزل بهشت و شقاوت منزل دوزخ در منزل دنیا میکند ، و مرکب عمر درین<sup>۹</sup> منزل علی الدوام در سیرست و این کس خبر ندارد ، و هر نفسی<sup>۱۰</sup> چون قدمی است و هر روزی<sup>۱۱</sup> چون میدانی و هر ماهی چون میلی و هر سالی چون فرسنگی<sup>۱۲</sup> ، و هر نفسی که این کس میزند خستی از خانه عمرش<sup>۱۳</sup> ویران میشود و قدمی با آخرت نزدیک میشود و از دنیا دور میگردد . پس بحقیقت دنیا پلی است بر راه گذر آخرت و رباطیست بر سر بادیه قیامت نهاده و عاقل کسی بود که بر سر پل بعمارت مشغول نشود و دل در وی<sup>۱۴</sup> نه بندد و از رباط دنیا<sup>۱۵</sup> زاد بادیه قیامت<sup>۱۶</sup> بردارد و بزینت آن فریفته نشود و زیادت از قدر حاجت<sup>۱۷</sup> زهر قاتل داند و یقین داند که همه پادشاهان روی زمین فردا خاک

- ۱ و ۲- م ، ك : - است ۳- م : منزل سوم ، ك : منزل سیوم  
 ۴- م ، ك : منزل چهارم ۵- م ، ك : منزل پنجم ۶- م ، ك :  
 منزل ششم ۷- م : - و ۸- ك : + که ۹- ك : بدین  
 ۱۰- ك : و هر نفس ۱۱- ك : و هر روز ۱۲- م ، ك : فرسخی  
 ۱۳- م ، ك : عمر او ۱۴- م : درو ، ك : در ویرانه ۱۵- ك : -  
 دنیا ۱۶- م : زاد راه ابد ، ك : زاد بادیه آخرت ۱۷- م ، ك :  
 و هر چه زیادت از قدر حاجت است

حسرت بر سر خواهند بیخت و فریاد خواهند کرد که کاشکی<sup>۱</sup> همه خزاین دنیا<sup>۲</sup> خاک بودی و در وی هیچ زر و سیم نبودی .  
 نقلست که چون عمرو بن عاص<sup>۳</sup> در مصر بیادشاهی بنشست<sup>۴</sup> ، پسر او عبدالله رضی الله عنه<sup>۵</sup> از صلحاء<sup>۶</sup> صحابه بود<sup>۷</sup> ترك صحبت پدر کرد و بعبادت مشغول شد . چون عمرو بن عاص وفات میکرد<sup>۸</sup> ، پسر را طلب کرد و گفت : ای عبدالله آن<sup>۹</sup> صندوق<sup>۱۰</sup> برادر که پر زرست<sup>۱۱</sup> . عبدالله گفت : مرا بدان حاجت نیست<sup>۱۲</sup> . عمرو بن عاص بگریست و گفت : کاشکی<sup>۱۳</sup> آن صندوق پر خاک بودی .

چون ازین<sup>۱۴</sup> مقدمه<sup>۱۵</sup> خطر حکومت و ولایت دانستی ، بدانکه پادشاهی || را شرایط است<sup>۱۶</sup> که بی آن شرایط امور سلطنت در دین و دنیا نظام نگیرد ، و رعایای<sup>۱۷</sup> مملکت را بر پادشاه حقوق<sup>۱۸</sup> است که بی اداء آن حقوق پادشاه از عذاب اخروی نجات نیابد و آن جمله درین باب بر سهیل ایجاز ذکر<sup>۱۹</sup> کرده شود<sup>۲۰</sup> و بحقیقت هر يك اشارتی کرده شود.

۹۵

- ۱- اصل : + ، که ، ق : کاجکی      ۲- م : خزاین دنیا همه  
 ۳- ك : عمر بن عاص      ۴- م ، ك : نشست ( - - ب )      ۵- ك :  
 از صالحان      ۶- ك : + و      ۷- ك : چون پدر او وفات می‌یافت  
 ۸- ك : این      ۹- م : + را      ۱۰- م ، ك : - که پر زرست  
 ۱۱- م ، ك : + گفت بر گیر که پر زر است گفت مرا بدان حاجت نیست  
 ۱۲- ق : کاجکی      ۱۳- ق : - ازین      ۱۴- م ، ك : شرایطی است  
 ۱۵- م : و رعایت      ۱۶- م ، ك : حقوقی      ۱۷- اصل ، ق : + آن  
 ۱۸- م ، ك : ذکر کرده آید

اما شرایط سلطنت و پادشاهی ده چیزست<sup>۱</sup>:

شرط اول آنست که<sup>۲</sup> در واقعه‌ای که<sup>۳</sup> پیش آید، پادشاه و حاکم<sup>۴</sup> خود را دران واقعه یکی از رعایا تصور کند و دیگری را<sup>۵</sup> بر خود حاکم بیند و دران حال هر حکم که از دیگری بر خود روا نمی‌دارد مثل آن از خود بر دیگری روا ندارد و هر چه بخود<sup>۶</sup> نمی‌پسندد بر هیچ<sup>۷</sup> مسلمان<sup>۸</sup> نپسندد.

شرط دوم آنکه<sup>۹</sup> قضای حاجت<sup>۱۰</sup> مسلمانان را افضل طاعات شمرد چه<sup>۱۱</sup> در خبرست که<sup>۱۲</sup> «إِدْخَالُ السُّرُورِ فِي قَلْبِ الْمُؤْمِنِ»<sup>۱۳</sup> یَوَازِي أَعْمَالَ<sup>۱۴</sup> الثَّقَلَيْنِ . یعنی رسول ﷺ<sup>۱۵</sup> فرمود که شاد کردن دل مؤمنی<sup>۱۶</sup> برابرست با همه طاعات<sup>۱۷</sup> پریشان و آدمیان. پس شرط<sup>۱۸</sup> پادشاه مسلمان<sup>۱۹</sup> آنست که پیوسته منتظر حاجات محتاجان باشد و<sup>۲۰</sup> چون داند که مسلمانی بر در او<sup>۲۱</sup> منتظر و محتاج است تا حاجت او کفایت نکند بهیچ عبادتی<sup>۲۲</sup>

- ۱- م : ده است      ۲- م : آنکه      ۳- م : در هر واقعه که ، ك :  
در هر واقعه‌ای که      ۴- ك : حاکم و پادشاه      ۵- ك : را  
۶- م : بر خود      ۷- م ، ك : بهیچ      ۸- م : کس      ۹- ك : -  
آنکه      ۱۰- م ، ك : حاجات      ۱۱- م : - چه      ۱۲- م : - که  
۱۳- م ، ك : ادخال سرور فی قلب مؤمن      ۱۴- ق ، م : عمل  
۱۵- ق ، م : صلعم      ۱۶- ك : مؤمن      ۱۷- م : بر همه طاعت‌های،  
ك : با همه طاعات ، در هر دو بفق اضافه      ۱۸- م : - شرط  
۱۹- ك : پادشاهی مسلمانان      ۲۰- م : - و      ۲۱- ق : - او  
۲۲- م : عبادت

مشغول نشود و بجهت راحت نفس خود<sup>۱</sup> اهمال حاجت<sup>۲</sup> مسلمانان روا ندارد .

شرط سیوم آنکه در خوردن و پوشیدن اقتدا بسیرت خلفاء راشدین کند و نفس را بطعامهای خوش خوردن و جامه‌ها<sup>۳</sup> بتکلف پوشیدن عادت نکند . روایتست که آن روز که<sup>۴</sup> امیرالمؤمنین<sup>۵</sup> علی علیه السلام بخلافت بنشست<sup>۶</sup>، بیازار رفت و پیراهنی<sup>۷</sup> خرید بسه درم<sup>۸</sup> و آستین و دامن آن آنچه از دست<sup>۹</sup> و شتالنگ<sup>۱۰</sup> فرود<sup>۱۱</sup> بود بکارد<sup>۱۲</sup> بیرید<sup>۱۳</sup> . گفتند : چرا چنین کردی ؟ فرمود که این بطهارت نزدیکترست و بتواضع لایقتر و باقتداء مؤمنان سزاوارتر .

شرط چهارم آنکه در حکم سخن بمدارا گوید و بی موجب درشتی نکند و از شنیدن حجت<sup>۱۴</sup> بسیار ملول نگردد و از<sup>۱۵</sup> سخن گفتن با ضعیفان و مسکینان<sup>۱۶</sup> ننگ ندارد . و<sup>۱۷</sup> نقلست که یکی در ایام مأمون

- ۱- م : - خود      ۲- م ، ك : حاجات      ۳- ق : + حضرت  
 ۴- م ، ك : - امیرالمؤمنین      ۵- ق : علیه الصلاة والسلام ، م : کرم الله  
 وجهه ، در ك علیه السلام خط خورده و بخاشیه ارجاع شده ولی حاشیه عکس ندارد  
 ۶- م ، ك : نشست      ۷- م ، ك : و پیراهنی      ۸- ك : بسه درم  
 ۹- م ، ك : از سر دست      ۱۰- يك نقطه حرف دوم « شتالنگ » ( تاء ) در  
 اصل خط خورده ، ق : شتالنگ      ۱۱- ق : فزوده ، م : فزون ، ك : فرو  
 ۱۲- م : - بکارد      ۱۳- ق ، ك : بیرید (بتشدید راء)      ۱۴- م : -  
 حجت      ۱۵- م : ملول نشود و در      ۱۶- ك : با مسکینان و ضعیفان  
 ۱۷- م ، ك : - و



گناهی کرده بود و فرار نموده، برادر او را پیش مأمون حاضر کردند. مأمون<sup>۱</sup> بفرمود که برادر خود را حاضر کن<sup>۲</sup> و گرنه<sup>۳</sup> او را قتل کنی<sup>۴</sup>. آن شخص گفت: ای امیر<sup>۵</sup> اگر عامل تو خواهد که مرا بکشد تو بدو نشانی فرستی<sup>۶</sup> که فلانرا بگذار، آن عامل مرا بگذارد یا نی<sup>۷</sup>؟ گفت: بلی<sup>۸</sup> بگذارد. گفت: من حکمی آورده‌ام<sup>۹</sup> از حضرت<sup>۱۰</sup> خداوندی که ترا بر جهانیان حاکم گردانیده است که *وَلَا تَقْرُرُ وَآزِرَةَ وَزَرَ أَخْرَى*. مأمون گفت: او را بگذارید که حجّت خود یافت<sup>۱۱</sup>.

۹۶ شرط پنجم آنکه بجهت رضاء<sup>۱۲</sup> || خلق در حکم سستی و مدهانت<sup>۱۳</sup> نکند و برای خشنودی هر کس مخالفت حق و شرع روا ندارد و بداند که خاصیت حکومت آنست که پیوسته نیمه<sup>۱۴</sup> خلق از حاکم ناخشنود باشند زیرا که دو<sup>۱۵</sup> خصم را بحق خشنود نتوان کرد و حصول رضای جمیع خلق از حاکم عادل ممکن نیست. و چون حکم حاکم بی‌غرض و میل<sup>۱۶</sup> بود و در حکم طلب رضاء حق کند و از خشم خلق نه اندیشد<sup>۱۷</sup>،

- ۱- م : - مأمون    ۲- م ، ك : حاضر کند    ۳- ق ، م ، ك :  
و اگر نه    ۴- م : قتل کنند    ۵- ق ، م ، ك : ای امیر المؤمنین  
۶- م : نشانی بفرستی    ۷- ق ، م : یانه    ۸- ك : - بلی  
۹- م : حکم آوردم ، ك : حکم آورده‌ام    ۱۰- ك : + آن  
۱۱- م ، ك : یافته است    ۱۲- ك : - و مدهانت    ۱۳- م ، ك : -  
دو    ۱۴- ك : بی‌میل و غرض    ۱۵- ك : نیندیشد ، از « حکم حاکم »  
تا « نه اندیشد » در م نیست

حق جلّ و علا از وی<sup>۱</sup> راضی گردد و<sup>۲</sup> خلق را هم از وی راضی گرداند  
چنانک رسول ﷺ فرمود که<sup>۳</sup> مَنْ طَلَبَ رِضَاءَ اللَّهِ بَسَطَ النَّاسَ  
رِضَى اللَّهِ عَنْهُ وَ أَرْضَى النَّاسَ عَنْهُ .

شرط ششم آنک از خطر حکومت و ولایت غافل نباشد و یقین  
داند که منصب حکومت و امارت<sup>۵</sup> آلتی است که بدان آلت هم سعادت  
و نیک نامی آخرت می توان کسب کرد<sup>۶</sup> و هم شقاوت و بدنامی و گرفتاری<sup>۷</sup>  
ابدی بدان حاصل میشود . و بیشتر ملوک<sup>۸</sup> روزگار ازین قبیل اند که  
بدولت مکدر فانی مغرور شده اند و از پی<sup>۹</sup> هواء نفس دین خود را<sup>۱۰</sup>  
ویران کرده اند<sup>۱۱</sup> و از برای ناموس ایمان بیاد داده اند<sup>۱۲</sup> إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ .  
پس امروز که زمام اختیار در دست اوست ، جهد کند تا دولت دنیوی  
را تخم گرفتاری اخروی<sup>۱۳</sup> نسازد و مسارعت<sup>۱۴</sup> منهج صواب و ملازمت  
راه معدلت را غنیمت شمرد . و<sup>۱۵</sup> در خبرست که هر روز عدل حاکم عادل  
را باطاعات<sup>۱۶</sup> مجموع رعایا موازنه کنند برابر بود<sup>۱۷</sup> ، بکوشد تا خود

۱- ك : ازو ۲- م : و ۳- ق : - که

۴- رسم الخط اصل : رضاً ، ق : رضی ۵- م ، ك : امارت و حکومت

۶- م : بجای « می توان کسب کرد » ، گردد ، ك : کسب میتوان کرد

۷- م ، ك : و گرفتاری و بدنامی ۸- م : + و حکام این ، ك : + و حکام

۹- ك : شد و پی ۱۰- ك : - را ۱۱- م : کردند ، ك : کرده

۱۲- م : بیاد دادند ، ك : بیاد داده ۱۳- ق : - اخروی

۱۴- ق : مصارعت ۱۵- ك : - و ۱۶- م : عدل حاکم را باطاعت

۱۷- ق : برابر شود ، م ، ك : برابر آید

را ازین سعادت محروم نگرداند .

شرط هفتم آنکه در زیارت<sup>۱</sup> و صحبت صلحا و علماء دین<sup>۲</sup> راغب بود. اگر چه این قوم درین روزگار کم یافت و عزیزند خاصه درین دیار، اگر بمساعدت توفیق اتفاق افتد بر دیدن ایشان حریص باشد و نصیحت این قوم را سعادت روزگار خود داند و از صحبت جاهلان دجال<sup>۳</sup> - سیرت و فاسقان صالح صورت - که درین زمان<sup>۴</sup> خود را بصورت علما و مشایخ بمخلوق می نمایند و هر خسیس ظالم را بطمع حطام دنیا دعا و ثنا میگویند - احتراز کند چه این طایفه ویران کننده دین اند اگر چه صورت علما و مشایخ دارند . نقلست که هارون الرشید شقیق بلخی را طلب کرد<sup>۵</sup> ، گفت : مرا پندی ده . شقیق گفت : ای امیر المؤمنین<sup>۶</sup> خدای را سرایی<sup>۷</sup> است که آنرا دوزخ خوانند<sup>۸</sup> و<sup>۹</sup> ترا دربان آن سرای<sup>۱۰</sup> گردانیده است و ترا سه چیز داده است<sup>۱۱</sup> تا بدان سه چیز خلق را از دوزخ باز داری : مال و شمشیر و تازیانه . باید که بمال سد<sup>۱۲</sup> فاقه محتاجان کنی تا بسبب اضطرار ، اقتحام شبهات نکنند و ظالمان را بشمشیر قمع کنی و فاسقان را بتازیانه ادب کنی . اگر همچنین کردی هم خود نجات

۱- م : بزیارت ۲- ك : علما و صلحاء دین ۳- ك : + دیو

۴- ق ، م : زمانه ۵- م : - دعا و ۶- م : - اگر

۷- م ، ك : + و ۸- ق : ای امیر ۹- ك : سرای

۱۰- ك : میخوانند ۱۱- م ، ك : - و ۱۲- م ، ك : آن سرا

۱۳- م ، ك : - است

یافتی و هم خلق را نجات دادی || و اگر بخلاف این باشی تو پیش از همه بدوزخ خواهی رفت و دیگران در پی تو<sup>۱</sup>.

شرط هشتم آنکه بسبب تجبر و تکبر خلق را از خود مستوحش نگرداند بلکه بعدل و احسان و شفقت بر ضعفا و زیردستان<sup>۲</sup> خود را محبوب<sup>۳</sup> رعایا گرداند. رسول ﷺ فرمود که خَيْرَ أُمَّتِكُمْ الَّذِينَ يَجِبُونَكُمْ وَيَجِبُونَ لَهُمْ<sup>۴</sup>، وَشَرُّ أُمَّتِكُمُ الَّذِينَ يَبْغِضُونَكُمْ<sup>۵</sup> وَتَبْغِضُونَهُمْ<sup>۶</sup>.

فرمود که بهترین پادشاهان شما<sup>۷</sup> آنکسانند که شما را دوست میدارند و شما هم<sup>۸</sup> ایشانرا دوست میدارید<sup>۹</sup>، و بدترین پادشاهان<sup>۱۰</sup> شما آنکسانی اند که<sup>۱۱</sup> شما را دشمن می‌دارند و شما هم<sup>۱۲</sup> ایشانرا دشمن میدارید.

شرط نهم آنکه از تجسس خیانت نو<sup>۱۳</sup> اب و ظلم عمال غافل نباشد و گرگ سیرتان ظالم را بر رعایاء مظلوم مسلط نکند. و چون ظلم و خیانت یکی از ایشان ظاهر شود<sup>۱۴</sup>، او را بمواخذة و عقوبت عبرت دیگران گرداند<sup>۱۵</sup>. و در سیاست پادشاهی مساهلت روا ندارد و ارباب

- ۱- م : از پی      ۲- ك : - تو      ۳- م : و شفقت برضعیفان  
 ۴- اصل : مجبور      ۵- اصل ، ق : و یجوبونهم      ۶- اصل ، ك :  
 یبغضونکم ( بفتح یاء و ضم غین )      ۷- اصل : و یبغضونهم ( بفتح یاء و ضم غین )  
 ۸- م ، ك : - شما      ۹- م : آنکسانی اند که  
 ۱۰- ق ، م : - هم      ۱۱- ق : دوست میداری      ۱۲- م ، ك : حاکمان  
 ۱۳- ك : آنکسانند که      ۱۴- م ، ك : - هم      ۱۵- م ، ك : و خیانت  
 یکی ظاهر شد      ۱۶- ك : سازد

دولت را بنصیحت و سیاست<sup>۱</sup> مهذب گرداند.

شرط دهم فراستست. بر حاکم و پادشاه واجبست که درمبانی<sup>۲</sup> حدود حوادث و معانی<sup>۳</sup> وقوع وقایع بامعان<sup>۴</sup> نظر کند و در محضر فهم و عقل حقیقت هر حکم را مشخص گرداند و بعین بصیرت در لوازم و حقایق<sup>۵</sup> و عوارض آن نظر کند. پس اگر آن<sup>۶</sup> از واضحات جلیه بود بمسایل شرعی فصل کند و اگر (از)<sup>۷</sup> معضلات خفیه باشد<sup>۸</sup> سر آنرا بنور فراست درک کند. و درین معنی اعتماد بر قول ناقلان<sup>۹</sup> نکند زیرا که حدود حوادث<sup>۱۰</sup> غیر متناهیست و صور مسائل مذکوره<sup>۱۱</sup> متناهی، و متناهی به<sup>۱۲</sup> بیان غیر متناهی وفا نتواند نمود. و<sup>۱۳</sup> در خبرست که دو ضعیفه پیش سلیمان<sup>۱۴</sup> عليه السلام در کودکی دعوی کردند و هر دو از اثبات عاجز گشتند. سلیمان عليه السلام<sup>۱۶</sup> فرمود<sup>۱۷</sup> تا طفل را بشمشیر دو نیم کنند و<sup>۱۹</sup> هر ضعیفه را<sup>۲۰</sup> يك<sup>۲۱</sup> نیمه بدهند. چون شمشیر بر کشیدند<sup>۲۲</sup>

- ۱- ك : و سیاست ۲- ق ، م : که در میان ۳- م : -  
 میان ۴- م ، ك : امعان ۵- م ، ك : و لواحق ۶- م : آن  
 اگر ، ك : - آن ۷- اصل ، ق : - از ۸- ك : بود  
 ۹- ك : ناقل ۱۰- ك : حدود حادث ۱۱- م : مذکور  
 ۱۲- م : - و متناهی به ۱۳- ك : - و ۱۴- ك : + نی  
 ۱۵- م : + رفتند و ، ك : + آمدند و ۱۶- م : - علیه السلام  
 ۱۷- ك : بفرمود ۱۸- م ، ك : دو نیمه ۱۹- ك : - و  
 ۲۰- ق ، ك : و هر ضعیفه ای را ، م : و هر ضعیفه ۲۱- م : - يك  
 ۲۲- م : کشیدند

ازان دو ضعیفه یکی بقرار گشت<sup>۱</sup> و بگریست و گفت: ویرا مکشید که من<sup>۲</sup> از حق خود گذشتم، و دران دیگر هیچ اثر پیدا نیامد<sup>۳</sup>. سلیمان<sup>۴</sup> بفرمود<sup>۵</sup> تا آن طفل را بدو<sup>۶</sup> دادند. و حق جل<sup>۷</sup> و علا<sup>۸</sup> حکومت و پادشاهی را باستنباط حقایق که آن<sup>۹</sup> نتیجه فهم درآگست<sup>۱۰</sup> و نور فراست<sup>۱۱</sup>، مشروط گردانیده است و فرموده است که<sup>۱۲</sup> «وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ»<sup>۱۳</sup>. و چون معاشرت و مخالطت خلق حاکم و پادشاه را از امور ضروریست، پس تفرس احوال خلق از لوازم احوال<sup>۱۴</sup> ایشان باشد<sup>۱۵</sup>. و [چون] فراست دو قسم است: فراست شرعی و فراست حکمی.

فراست شرعی عبارتست از نور یقین که بواسطه تزکیه نفس از اخلاق ردیه و تصفیه قلب از صفات ذمیمه، غطاء جهالت و حجاب غفلت از عین بصیرت مرتفع میگرداند تا مؤمن حقیقی بنور الله بینا گردد<sup>۱۵</sup>، بلکه || حق عز آسمه عین سمع و بصر بنده محبوب مقبول<sup>۱۶</sup> میگردد  
 ۹۸  
 إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ . و این معانی

- ۱- م، ك: بقرار شد ۲- ك: - من ۳- م، ك: پدید نیامد ۴- ق، ك: + علیه السلام ۵- م: فرمود ۶- م: باول ۷- ق: + که ۸- ق: - آن ۹- ق: - است ۱۰- م: فهم دراك و نور فراستست، ك: فهم ادراك و نور فراستست که ۱۱- م: و فرموده که، ك: و فرمود که ۱۲- ك: - لعلمه ... ۱۳- م، ك: حال ۱۴- م: ایشانست ۱۵- ك: می گردد ۱۶- ك: + محبوب

شیوهٔ سیمرغان<sup>۱</sup> قاف قربت و شیمة شاهبازان عالم وحدتست<sup>۲</sup> و جناب عز این درجهٔ علیا ازان رفیع ترست که دست تمنای هر تیره روزگار بقباب قدس<sup>۳</sup> آن رسد و منهج این<sup>۴</sup> سعادت ازان خطیرتر است که لاشهٔ هر کج<sup>۵</sup> بهجول حماء آن راه یابد .

قسم دوم فراست حکمی است . و آن آنست که حکما بتجربه<sup>۶</sup> آنرا دریافته‌اند و ادلهٔ آنرا در نفس متفلس<sup>۷</sup> مشاهده کرده و کسب معرفت این نوع هر کس را ممکنست<sup>۸</sup> . و درین باب از<sup>۹</sup> علامات و خواص خلقت آدمی از<sup>۱۰</sup> اقوال حکما آن مقدار که عقل فطین<sup>۱۱</sup> بواسطهٔ مشاهدهٔ آن برسریرت<sup>۱۲</sup> هر کس بقدر فهم و قوف یابد، ایراد کرده شود : ای عزیز بدانک حکما در مقالات خود<sup>۱۳</sup> گفته‌اند که لون بیاض<sup>۱۴</sup> با کبودی و سبزی چشم دلیلست بر سخت رویی و بی‌شرمی و خیانت<sup>۱۵</sup> و فسق و خفتِ عقل . و<sup>۱۶</sup> اگر با این علامات باریک زنج و کوسج<sup>۱۷</sup> و تیز نظر و پیشانی پهن<sup>۱۸</sup> و بر سر موی بسیار دارد ، حکما گفته‌اند

۱- ق ، ك : سیمرغ ۲- ك : است ۳- ك : قدس

۴- م ، ك : آن ۵- م : هر کج رفتار ، ك : هرگز رفتار

۶- م : بتجربه ۷- اصل : متفلس ۸- ك : ممکن نیست

۹- م : از ۱۰- ك : را ( بجای « از » ) ۱۱- ق : عقل فطن ،

م ، ك : عاقل فطن ۱۲- ك : بر سیرت ۱۳- م : خود

۱۴- م ، ك : + مفراط ۱۵- ك : و خیانت ۱۶- ك : و

۱۷- ك : باریک زنج باشد و کوسج بود ۱۸- م : + بود

که نگاه داشت و حذر کردن از<sup>۱</sup> چنین کس اولیتر که<sup>۲</sup> از صحبت مار  
افعی .

موی : حکما گفته اند که موی نیکوی معتدل<sup>۳</sup> نشان شجاعت و  
صحت دماغ است<sup>۴</sup> ، موی<sup>۵</sup> نرم نشان بی دلی و ترسندگی است<sup>۶</sup> و کم -  
فهمی<sup>۷</sup> ، و بسیاری موی بر کتفها و گردن نشان حماقتست ، و بسیاری موی  
بر سینه و شکم<sup>۸</sup> نشان وحشت طبع و کم فهمی و جورست<sup>۹</sup> ، زردی<sup>۱۰</sup> موی  
نشان حماقتست و تسلط و زود خشم بودن<sup>۱۱</sup> ، و موی سیاه نشان عقل  
و امانت بود<sup>۱۲</sup> ، و موی متوسط میان سرخی و سیاهی نشان اعتدال  
صفات بود .

حکما<sup>۱۳</sup> گفته اند<sup>۱۴</sup> : پیشانی فراخ که بر وی خطوط و غصون<sup>۱۵</sup>  
نباشد نشان خصومت و لاف زنی<sup>۱۶</sup> بود ، پیشانی<sup>۱۷</sup> باریک و نحیف نشان  
فرومایگی و خساست و عاجزی بود ، پیشانی<sup>۱۸</sup> متوسط که بر وی<sup>۱۹</sup> غصون

- ۱- م : + جنس ۲- ك : - که ۳- ق ، ك : نیکو معتدل  
۴- م : نشان شجاعتست و صحت دماغ ۵- م ، ك : و موی ۶- ك :  
بی دلیست و ترسندگی ۷- م : و ترسندگی و کم فهمی است ۸- ك :  
بر شکم و سینه ۹- ك : و خردست ۱۰- م ، ك : و زردی  
۱۱- ق : و زود خشمی ، م ، ك : نشان حماقت و تسلط ( ك : و تسلیط ) و زود خشم  
بود ۱۲- ك : عقل است و امانت ۱۳- پیش از « حکما ، در م ، ك :  
دیشانی ، اضافه هست ۱۴- م ، ك : + که ۱۵- م : غصون و  
خطوط ۱۶- ك : لاف زدن ۱۷ و ۱۸- م ، ك : و پیشانی  
۱۹- ك : + نشان



باشد نشان صدق و محبت و فهم بود و علم و هشیاری<sup>۱</sup> و تدبیر<sup>۲</sup>.  
 گوش بزرگ نشان حفظ و فهم است و<sup>۳</sup> لیکن غالباً تندخو<sup>۴</sup> بود،  
 گوش خرد نشان احمقی و دزدی بود<sup>۵</sup>، گوش متوسط نشان فهم و  
 ادراک بود<sup>۶</sup>.

ابروی<sup>۷</sup> بزرگ بسیار موی نشان درشتی بود در سخن، ابروی<sup>۸</sup>  
 کشیده تا صدغ نشان لاف و تکبر بود<sup>۹</sup>، ابروی<sup>۱۰</sup> سیاه متوسط در کوتاهی  
 و درازی نشان فهم و دیانت است.

بدترین<sup>۱۱</sup> چشمها ازرق است، چشم کلان تیز نظر نشان حسودی  
 و خایفی<sup>۱۲</sup> و کاهلی بود، و خمودت<sup>۱۳</sup> چشم و قلت حرکت آن نشان  
 نادانی و کند طبعی بود، و سرعت حرکت چشم و تیزی نظر نشان حیلت  
 و مکر و دزدی بود، سرخی<sup>۱۴</sup> چشم نشان شجاعت و دلیری || بود،

۹۹

- ۱- ق: هوشیاری ۲- م: نشان صدق محبت و فهم و علم و تدبیر  
 بود، ك: نشان صدق و محبت و فهم و علم و هشیاری و تدبیر بود  
 ۳- م، ك: - و ۴- م، ك: تندخوی ۵- این جمله در ك بعد از  
 جمله بعدی و بصورت « گوش خرد نشان احمقی بود و دزدی » آمده  
 ۶- این جمله ( گوش متوسط . . . ) در م نیامده ۷- پیش از « ابروی »  
 در م « ابرو » اضافه است ۸- م، ك: و ابروی ۹- ك: نشان  
 دناعت بود و لاف تکبر ۱۰- م، ك: و ابروی ۱۱- پیش از  
 « بدترین » در م « چشم » اضافه هست ۱۲- م: خائنی، اصل، ق: +  
 است ( در اصل است « خط خورده ») ۱۳- م، ك: و جمودت  
 ۱۴- م، ك: و سرخی

نقطه‌ها<sup>۱</sup> زرد برگردا گرد<sup>۲</sup> حدقه چشم<sup>۳</sup> نشان شر<sup>۴</sup> و فتنه انکیختن<sup>۵</sup> بود،  
چشمی که متوسط بود<sup>۶</sup> میان بزرگی و خردی و سیاهی و سرخی و  
زردی یعنی شهلا<sup>۷</sup> نشان فهم و هشیاری و راستی و دیانت و محبت<sup>۸</sup> بود.  
بینی باریک نشان نرمی و مدهانت بود، بینی کج نشان شجاعت  
بود<sup>۹</sup>، بینی پهن نشان شهوت دوستی بود، فراخی سوراخ بینی نشان<sup>۱۰</sup>  
حسودی بود، سطبری میان بینی با پهنی سر بینی<sup>۱۱</sup> نشان بسیار سخنی  
و دروغ گوئی بود، بینی<sup>۱۲</sup> متوسط در سطبری<sup>۱۳</sup> و باریکی و درازی  
و پهنی نشان فهم و عقل بود.

دهن فراخ نشان شجاعت بود.

سطبری<sup>۱۴</sup> لب نشان حماقت بود، اعتدال<sup>۱۵</sup> لب با سرخی نشان  
رای صواب بود.

دندانهای<sup>۱۶</sup> کج و<sup>۱۷</sup> ناهموار نشان مکر و حیل و خیانت بود،

۱- رسم الخط نسخ تثبیت شد زیرا «نقطها» ممکن است جمع الجمع باشد،

م، ک: و نقطه‌های ۲- م: برگرد ۳- م، ک: - چشم

۴- م، ک: نشان فتنه و شر انکیختن ۵- م: و چشم متوسط، ک: و

چشمی که متوسط بود ۶- «و زردی یعنی شهلا» تنها در حاشیه اصل بعنوان

نسخه بدل افزوده شده و سایر نسخه‌ها فاقد آن است ۷- در بالای محبت در

اصل علامت نسخه بدل هست، م، ک: - و محبت ۸- ق: - بود

۹- م: فراخ بینی دلیل ۱۰- ک: - سر بینی، م: و سطبری بینی میان پهنی

۱۱- ک: و بینی ۱۲- م: سطبری ۱۳- م، ک: و سطبری

۱۴- م، ک: و اعتدال ۱۵- پیش از «دندانهای» در م «دندان»

۱۶- م: - و اضافه هست

دندانهای گشاده هموار<sup>۱</sup> نشان عدالت و امانت<sup>۲</sup> و تدبیر بود .  
 رخساره<sup>۳</sup> پر گوشت منتفخ<sup>۴</sup> نشان جهل و درشتی خوی<sup>۵</sup> بود، نزاری<sup>۶</sup>  
 و زردی رخساره بی‌علتی نشان خبث باطن بود و قبح سیرت<sup>۷</sup>، و متوسط<sup>۸</sup>  
 میان<sup>۹</sup> این معانی نشان اعتدال بود .

آواز بلند نشان شجاعت بود، آواز<sup>۱۰</sup> باریک نشان بدگمانی و  
 توهم بود، آواز<sup>۱۱</sup> معتدل نشان حسن کفایت<sup>۱۲</sup> و تدبیر بود، غنّه<sup>۱۳</sup> در  
 آواز نشان حماقت و کبر و کم فهمی بود<sup>۱۴</sup>، و وقار در سخن و نشستن  
 و<sup>۱۵</sup> تدارك لفظ و حرکت دست در سخن نشان زیرکی و تدبیر بود .

گردن کوتاه نشان مکر و خبث بود، گردن<sup>۱۶</sup> دراز<sup>۱۷</sup> باریک نشان  
 بی‌دلی و حماقت بود، گردن<sup>۱۸</sup> سطبر نشان جهل و حلق بود و جبن و  
 پر خوردن<sup>۱۹</sup>، گردن<sup>۲۰</sup> متوسط نشان صدق و عدل و تدبیر بود<sup>۲۱</sup> .

- ۱ - م، ك : و دندانهای گشاده و همواره ۲ - ك : - و امانت  
 ۳ - اصل : منتفخ ( با حاء مهمله ؛ ) ، م : منتفخ ( ؛ )  
 ۴ - م : نشان درشت خوبی ۵ - م ، ك : و نزاری ۶ - م ، ك : نشان  
 خبث باطن و قبح سیرت ( ك : سیرت ) بود ۷ - م ، ك : - میان  
 ۸ و ۹ - م ، ك : و آواز ۱۰ - م : و آواز حسن نشان کفایت  
 ۱۱ - ق : عنه ، م ، ك : و غنه ۱۲ - م : نشان حماقت بود و کبر و کم  
 فهمی و توهم نیز ، ك : نشان حماقت و کبر بود و کم فهمی ۱۳ - ك : - و  
 ۱۴ - م : و گردن ۱۵ - م : + و ۱۶ - م : و گردن  
 ۱۷ - م : نشان جهل و پر خوردن بود ۱۸ - م : و گردن  
 ۱۹ - یادارگراف اخیر در ك در پایان مبحث فراست و پیش از حقوق رعایا قرار  
 دارد ، ك : و عدل بود با تدبیر

شکم بزرگ نشان جهل و حمق و جبن بود، لطافت<sup>۱</sup> شکم و  
 سینه در اعتدال نشان حسن رای<sup>۲</sup> و صفای عقل بود.  
 عرض<sup>۳</sup> کتفین و پشت نشان شجاعت و خفت عقل بود، نزاری<sup>۴</sup>  
 کتفین نشان قبح سیرت<sup>۵</sup> و سوء مذهب بود.  
 کف و انگشتان دراز نشان زیرکی در صنعتها و تدبیر کارها بود.  
 غِلَطْ<sup>۶</sup> ساق نشان نادانی و سخت رویی بود.  
 این<sup>۸</sup> مقدار از علامات فراست حکمی، عاقل را<sup>۹</sup> در نفرس احوال  
 خلق کفایت بود.

اما حقوق رعایا دو نوع است زیرا که رعیت از دو نوع بیرون  
 نباشند<sup>۱۰</sup>: مؤمن و کافر، و احکام<sup>۱۱</sup> حقوق ایشان بحسب کفر و ایمان<sup>۱۲</sup>  
 مختلف میگردد، اما رعیت مسلمانان<sup>۱۳</sup> را بر حاکم و پادشاه<sup>۱۴</sup> بیست  
 حق است و قیام باداء این<sup>۱۵</sup> حقوق بر حاکم و پادشاه<sup>۱۶</sup> واجب است.

۱- م، ک، و لطافت ۲- ک: نشان جستن رای صواب بود

۳- پیش از «عرض» در م کلمه «کتف» اضافه هست ۴- ک: و نزاری

۵- م: سریرت ۶- م: و سوئی مذهب است ۷- پیش از «غلط»

در م کلمه «ساق» اضافه هست ۸- ک: و این ۹- ق: عاقل راد

(ظاهراً سهواً القلم کاتب است که حرف اول «در» را مکرر نوشته)

۱۰- ق: نباشد، م، ک: از دو قسم بیرون نبود ۱۱- م: + و

۱۲- م، ک: و اسلام ۱۳- م: مسلمان ۱۴- م، ک: بر پادشاه

و حاکم ۱۵- م: - این ۱۶- م: بر پادشاه و حاکم

حق او آنکه با همه مسلمانان متواضع باشد، بسبب حکومت و ولایت بر هیچ مسلمان تکبر نکند و یقین داند که حق جل و علا دشمن میدارد متکبران را<sup>۲</sup> و جباران را. و رسول ﷺ فرمود که<sup>۳</sup> **إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَوْحَىٰ إِلَيَّ أَنْ تَوَاضَعُوا حَتَّىٰ لَا يَفْخَرَ أَحَدٌ عَلَيَّ أَحَدٍ**.

یعنی<sup>۴</sup> بدرستی که خدای عز و جل<sup>۵</sup> || بمن وحی کرد که بگوی امت خود را تا فروتنی کنند و هیچ کس بر دیگری فخر نکند. و در خبرست که<sup>۶</sup> **لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنَ الْكِبْرِ**. رسول ﷺ فرمود که در بهشت در<sup>۷</sup> نیاید هر که در دل او يك ذره کبر باشد<sup>۸</sup>.

حق دوم آنکه سخنان عوام را<sup>۹</sup> در حق یکدیگر نشنود چه آخر<sup>۱۰</sup> آن بفتنه و ندامت کشد خاصه سخنان فاسقان را و صاحب غرضان را<sup>۱۱</sup>. زیرا که طماع خلقی را بطمع لقمه‌ای<sup>۱۲</sup> بر نجانند و حسود<sup>۱۳</sup> جمله هنرها را<sup>۱۴</sup> عیب داند<sup>۱۵</sup>. **قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: إِنَّ جَاءَ كُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا**<sup>۱۶</sup>.

۱- م، ك: و بسبب ۲- ق، م، ك: - را ۳- ق: - و  
 ۴- م: - که ۵- ك: - یعنی ۶- م، ك: نکند ۷- م: -  
 که ۸- ق، م: صلعم ۹- ق: - در ۱۰- م، ك: بود  
 ۱۱- م، ك: عامه را ۱۲- ك: چه در آخر ۱۳- م، ك: خاصه  
 سخن فاسقان و صاحب غرضان و حسودان و طماعان (ك: طامعان)  
 ۱۴- م: بطمع لقمه، ك: بلمقه‌ای ۱۵- ك: و حسودان ۱۶- م:  
 جمله هنرها را ۱۷- ك: دانند ۱۸- ك: + أن تصيوا. قوما

حکما گفته اند : مَنْ نَقَلَ إِلَيْكَ نَقَلَ عَنْكَ . یعنی هر که عیب دیگری را  
 بتو رساند ، بی شک عیب ترا<sup>۴</sup> بدیگران رساند . نقلست که شخصی  
 پیش علی علیه السلام<sup>۵</sup> بید گفتن مسلمانی<sup>۶</sup> مشغول گشت . علی گفت<sup>۷</sup> : ای  
 مرد ما<sup>۸</sup> این سخن را<sup>۹</sup> خواهیم<sup>۱۰</sup> پرسید اگر راست گفتی بسبب سخن -  
 چینی ترا دشمن خواهیم<sup>۱۱</sup> گرفت و اگر دروغ گفتی<sup>۱۲</sup> عقوبت خواهیم<sup>۱۳</sup>  
 کرد ، و اگر تو<sup>۱۴</sup> توبه خواهی کرد<sup>۱۵</sup> عفو کنیم<sup>۱۶</sup> . گفت : توبه کردم ای  
 امیر المؤمنین<sup>۱۷</sup> . و از محمد بن کعب قرظی<sup>۱۸</sup> رحمه الله<sup>۱۹</sup> پرسیدند  
 که از<sup>۲۰</sup> خصلتهای پادشاهان کدام نکوهیده تر ؟ گفت : بسیار گفتن ، و  
 سر<sup>۲۱</sup> مملکت با هر کس در میان نهادن ، و سخن هر کس شنیدن .  
 حق سیوم آنکه چون بجهت زلتی یا تقصیری بر مسلمانی غضب

- ۱- م : غیبت ۲- ق ، م ، ک : - را ۳- ق : - بی شک  
 ۴- م : غیبت ۵- ک : - را ۶- ق : + حضرت امیر المؤمنین  
 ۷- ق : علیه الصلاة و السلام ، م : رضی الله عنه ، در ک « علیه السلام » پاک شده  
 و خارج از سطر « رضی الله عنه » نوشته شده ۸- م : بر بد گفتن مسلمانی ،  
 ک : آمد و بر بد گفتن مسلمانان ۹- م : + کرم الله وجهه ، ک : +  
 علیه السلام ( که خط خورده و خارج از سطر « رضی الله عنه » نوشته شده )  
 ۱۰- ق : امیر فرمود ۱۱- م : - ما ۱۲- م ، ک : - را  
 ۱۳ و ۱۴- م : خواهم ۱۵- م : + ترا ۱۶- م : خواهم  
 ۱۷- م ، ک : - تو ۱۸- م : توبه کنی ۱۹- م : عفو خواهیم کرد  
 ۲۰- ک : + بخشید ۲۱- ق ، م ، ک : قرظی ( با طاء بی نقطه )  
 ۲۲- م : - رحمه الله ، ق : قدس سره ، ک : رحمه الله علیه  
 ۲۳- ک : - که از

کند، وجه<sup>۱</sup> امکان عفو باشد، از سه روز تأخیر عفو نکند مگر غضب  
 بجهت آن<sup>۲</sup> کرده باشد که دران نقصان دین بود چه درین معنی اگر<sup>۳</sup>  
 همه عمر او را مهجور گرداند روا بود، اما در امور دنیوی<sup>۴</sup> عفو اولیتر.  
 رسول ﷺ فرمود<sup>۵</sup>: مَنْ أَفَالَ مُسْلِمًا<sup>۶</sup> عَثَرَتْهُ آفَاتُهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.  
 یعنی هر که عفو کند<sup>۸</sup> گناه<sup>۷</sup> برادر مؤمن را، خدای عز و جل<sup>۹</sup> عفو کند  
 گناهان او را روز قیامت<sup>۱۰</sup>. در<sup>۱۱</sup> خبرست که اَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى (إِلَى)  
 يُوسُفَ<sup>۱۲</sup> عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا يُوسُفُ بَعِّفْكَ عَلَى<sup>۱۳</sup> إِخْوَتِكَ رَفَعْتُ ذِكْرَكَ.  
 یعنی حق جل<sup>۱۴</sup> و علا وحی کرد بیوسف<sup>۱۵</sup> که ای یوسف بدانکه تو<sup>۱۶</sup> از  
 برادران خود عفو کردی، نام ترا بلند گردانیدیم<sup>۱۷</sup>.

حق چهارم آنکه فیض عدل و احسان بر جمیع رعایا عام گرداند  
 و در نشر آثار احسان میان اهل و نااهل تمییز نکند. زیرا که پادشاه  
 سایه<sup>۱۸</sup> حقست، چنانکه رحمت حق عز<sup>۱۹</sup> اسمه کافر و مؤمن را شامل است  
 همچنین عدل و احسان حاکم باید که نیک و بد را شامل بود<sup>۲۰</sup>. حسین-

۱- ق، م، ک، و وجه ۲- م، ک: بجهت امری

۳- ق: + را ۴- م، ک: دنیوی ۵- ک: + که ۶- ک: قال

۷- م: مؤمنان ۸- ک: + برای خدای تعالی ۹- ک: - گناه

۱۰- ک: خدای تعالی عفو کند او را در روز قیامت ۱۱- م: و در

۱۲- د یوسف، در اصل بفتح سین بی نقطه آمده، و این کلمه به سه حرکت سین

مهمله آمده و مشهوراً بضم آن است (آندراج) ۱۳- م، ک: عن

۱۴- م، ک: + علم ۱۵- م، ک: - تو ۱۶- ک: گردانیدم

۱۷- م: باشد

ابن علی علیهما السلام<sup>۱</sup> روایت کرد که رسول ﷺ فرمود که رَأْسُ الْعَقْلِ بَعْدَ الدِّينِ التَّوَدُّدُ إِلَى النَّاسِ ، وَاصْطِنَاعُ الْمَعْرُوفِ إِلَى كُلِّ بَرٍّ<sup>۲</sup> وَفَاجِرٍ . یعنی فاضلترین عقل بعد ایمان<sup>۳</sup> دوستی کردنست با خلق<sup>۴</sup> و نیکی کردنست<sup>۵</sup> با نیکان و بدان .

۱۰۱

حق پنجم آنکه بسبب تجبیر<sup>۶</sup> حکومت و پادشاهی - باستیلا - نظر در حرم مسلمانان نکند و بی استیذان در منازل و مخازن رعایا نرود . رسول ﷺ با جلالت حکم<sup>۷</sup> نبوت چون بر در خانه مسلمانان<sup>۸</sup> شدی ، سه بار آواز دادی اگر اجازت<sup>۹</sup> دادندی در آمدی و اگر نه بازگشتی و فرنجیدی . ابوهریره<sup>۱۰</sup> رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ<sup>۱۱</sup> روایت کرد که رسول ﷺ فرمود که<sup>۱۲</sup> الْأَسْتِذَانُ ثَلَاثَةٌ : فَأُولُوئِیَ يَسْتَنْصِتُونَ<sup>۱۳</sup> ، وَ الثَّانِيَةَ يَسْتَصْلِحُونَ ، وَ الثَّالِثَةَ يَأْذَنُونَ أَوْ يَرُدُّونَ . یعنی که<sup>۱۴</sup> سه بار اجازت باید خواست : بار<sup>۱۵</sup> اول بشنوند ، بار دوم خود را و جای را راست سازند ، بار سیوم بجهت<sup>۱۶</sup> مصلحت یا اجازت دهند یا

۱- م ، ك : حسین رضع ۲- « بر » در اصل، ك بكسر باء آمده

و در ق ، م حرف اول آن حرکه ندارد ۳- م ، ك : بعد از ایمان

۴- م ، ك : است ۵- ك : + و ۶- م : و رسول

۷- م ، ك : + و ۸- ك : مسلمانی ۹- م : اجابت

۱۰- ك : و ابوهریره ۱۱- ق : - رضی ... ۱۲- ك : - که

۱۳- م : يستنبطون ۱۴- م ، ك : فرمود که ۱۵- م : - بار

۱۶- م ، ك : بحسب



منع کنند .

حق ششم آنکه مخاطبه<sup>۱</sup> و معامله باصناف خلق بر قدر مراتب و درجات هر کس بود از اجلاف و او باش عبارت لطیف چشم ندارد و از جهال عامه فصاحت و بلاغت نجوید و از کوهی و بیابانی آداب مجلس اشراف نطلبد و تکلیف هر کس بقدر حال او کند و هر قوم را در مرتبه<sup>۲</sup> او معذور دارد و از مواجعت هیچکس<sup>۳</sup> استنکاف نکند . در<sup>۴</sup> خبرست که داود<sup>۵</sup> عَلَيْهِ السَّلَامُ مناجات کرد و گفت : الهی<sup>۶</sup> چه کار کنم که خلق مرا دوست دارند و از جوار قرب تو محروم نمانم . حق جل و علا<sup>۷</sup> وحی فرمود که خَالِقِ النَّاسِ بِأَخْلَاقِهِمْ وَأَحْسِنْ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَكَ . یعنی زندگانی با خلق باندازه عقل ایشان کن و آنچه میان من و تست نیکو رعایت کن .

حق هفتم آنک در مجالس<sup>۸</sup> و محاضرات<sup>۹</sup> پیرانرا محترم دارد خاصه پیران متدین را<sup>۱۰</sup> ، و طفلانرا بچشم شفقت نکرد . رسول ﷺ و التَّحِيَّةُ<sup>۱۱</sup> فرمود که لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُوقِّرْ كِبِيرَنَا وَ<sup>۱۲</sup> لَمْ يَرْحَمْ صَغِيرَنَا . یعنی از ما نیست آنکه پیران امت<sup>۱۳</sup> مرا حرمت ندارد و بطفلان<sup>۱۴</sup> امت

۱- ق : مخاطبه ؛ ( با حاء بی نقطه ) ۲- م ، ك : در مرتبه خود  
 ۳- ك : هر کس ۴- ق ، ك : و در ۵- ك : + نی  
 ۶- م : - الهی ۷- ق : + بدو ، ك : + برو ۸- ك : مجلس  
 ۹- م : و محاشر ۱۰- م ، ك : - را ۱۱- م ، ك : - و التحية ،  
 ق : صلی الله علیه و سلم ۱۲- ك : + من ۱۳- ك : - امت  
 ۱۴- م ، ك : و بر طفلان

من<sup>۱</sup> رحم نکند<sup>۲</sup>. و<sup>۳</sup> در خبرست که مَا أَكْرَمَ شَابٌ شَيْخًا مِنْ أَجْلِ سِنِّهِ<sup>۴</sup>  
إِلَّا قَيْضٌ<sup>۵</sup> اللَّهُ لَهُ عِنْدَ سِنِّهِ<sup>۶</sup> مَنْ يُكْرِمُهُ . یعنی هیچ جوانی<sup>۷</sup> پیری را  
بجهت<sup>۸</sup> پیری او حرمت ندارد الا<sup>۹</sup> که<sup>۱۰</sup> در پیری او حق جل<sup>۱۱</sup> و علا کسی  
را بر و گمارد<sup>۱۲</sup> تا او را<sup>۱۳</sup> حرمت دارد. و درین حدیث اشارتست بدانکه  
هر که پیران را<sup>۱۴</sup> حرمت دارد غالباً به پیری<sup>۱۵</sup> رسد<sup>۱۶</sup>.

حق هشتم آنکه هر مسلمانی را<sup>۱۷</sup> که بچیزی وعده دهد<sup>۱۸</sup>، با<sup>۱۹</sup>  
آن وعده وفا کند و خلاف آن البته<sup>۲۰</sup> روا ندارد. و حضرت<sup>۲۱</sup> رسول  
ﷺ فرمود که الْعِدَّةُ<sup>۲۲</sup> دَيْنٌ . یعنی وعده از مؤمن دین<sup>۲۳</sup> لازم است .  
دیگر<sup>۲۴</sup> فرمود که آيَةُ الْمُنَافِقِ ثَلَاثٌ<sup>۲۵</sup> : إِذَا حَدَّثَ كَذَبًا ، وَإِذَا وَعَدَ  
أَخْلَفَ ، وَإِذَا أَمِنَ<sup>۲۶</sup> خَانَ . یعنی نشان منافق سه چیزست : چون ||

۱۰۲

۱- م : - من ، ك : مرا ۲- م ، ك : رحمت نکند

۳- ك : - و ۴- اصل : من اهل سنه ، م : من اجل شبیه

۵- اصل . ك : قبض ، م : فیض ۶- م : عند کبر سنه ۷- م ، ك :

هیچ جوان ۸- ك : بجرمت ۹- ك : - که ۱۰- م : کسی را

بر گمارد ، ك : کسی بر گمارد ۱۱- م : - او را ۱۲- ق : پیری را

۱۳- ك : بسن (بتشدید نون) پیری ۱۴- م : غالب آنست که به پیری برسد

۱۵- م : هر مسلمانانرا ، ك : هر مسلمان را ۱۶- م ، ك : وعده کند

۱۷- ق ، م ، ك : - با ۱۸- م : - البته ۱۹- م : - و حضرت ،

ك : - حضرت ۲۰- اصل ، ق : العدة (بتشدید ذال بی نقطه)

۲۱- م : دینی ۲۲- م ، ك : و ۲۳- ك : ثلاثة

۲۴- ق ، م ، ك : ، جامع صغیر : ائمن

سخن گوید دروغ گوید ، و چون وعده دهد خلاف کند ، و چون امین گردانند خیانت کند . و در آنراست که <sup>۲</sup> **إِنْ ذَا الْقَرْيَيْنِ أُعِطِيَ مَا أُعِطِيَ بِيَثَلَاتٍ خِصَالٍ** : <sup>۳</sup> **إِنَّهُ** <sup>۴</sup> **كَانَ إِذَا قَتَلْتُمْ صَدَقَ ، وَإِذَا وَعَدَ وَفَى ، وَ تَمَّ يَخْزُنُ شَيْئًا لِعَدِي .** یعنی بدرستی که ذوالقرنین آن پادشاهی که یافت به <sup>۵</sup> **خصلت یافت** : اول آنکه چون سخن گفتمی راست گفتمی ، و چون <sup>۶</sup> **وعده دادی** <sup>۷</sup> **خلاف نکردی** ، و هر مال که پیش او آوردندی در وقت آنرا <sup>۸</sup> **صرف کردی** <sup>۹</sup> **و بفردا نکذاشتی** و در خزانه <sup>۱۰</sup> **نهادی** .

**حق نهم** <sup>۱۱</sup> **در حکم سخن بعنف نگوید** و با وضع و شریف روی گشاده دارد و با ضعیفان سخن برفق گوید <sup>۱۲</sup> **که** <sup>۱۳</sup> **رسول ﷺ فرمود که** **إِنْ فِي الْجَنَّةِ لَعْرَافٌ** <sup>۱۴</sup> **يُرَى بَطُونَهَا مِنْ ظُهُورِهَا . قِيلَ : لِمَنْ هِيَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ فَقَالَ** <sup>۱۵</sup> **: لِمَنْ طَيَّبَ الْكَلَامَ وَأَطْعَمَ الْطَّعَامَ وَصَلَّى بِاللَّيْلِ وَالنَّاسُ نِيَامٌ .** یعنی <sup>۱۶</sup> **در بهشت کوشکهایست** <sup>۱۷</sup> **از جواهر**

۱- **ك** : گرانندش برجیزی      ۲- **م ، ك** : و در اثرست که

۳- **ك** : بثلاثة      ۴- **ك** : أنه ( بفتح همزه )      ۵- رسم الخط اصل :

وفا      ۶- **يَخْزُنُ** ، در ق ، **ك** بفتح خاء آمده      ۷- **م** : بسبب سه

۸- **م** : + کسی را      ۹- **م ، ك** : وعده کردی      ۱۰- **ك** : - آنرا

۱۱- **م** : در حال صدقه کردی      ۱۲- **م ، ك** : و خزینه      ۱۳- **م** : +

آنکه ، **ك** : + آنك      ۱۴- **م** : - و با ضعیفان ...      ۱۵- **ك** : - که ،

**م** : و      ۱۶- **ك** : اغرفا      ۱۷- **ك** : قيل لمن هي قال

۱۸- **م** : + به      ۱۹- **ك** : بدرستی که      ۲۰- **م** : کوشکهاست

که از غایت صفا اندرون آن از بیرون آن می نماید . گفتند : ای رسول  
خداى ازان کیست آن کوشکها؟ گفت : ازان کسی که<sup>۱</sup> سخن با بندگان  
خداى خوش گوید و گرسنگانرا طعام دهد و شب نماز گزارد وقتی که مردم  
خفته باشند .

حق دهم آنکه در منصب حکومت رعایت انصاف کند و چنانکه  
انصاف خود از خلق طلب میکند انصاف خلق نیز<sup>۲</sup> از نفس خود طلب  
کند ، و با مسلمانان چنان معامله کند که اگر آن معامله با او کنند  
پسندند . رسول ﷺ فرمود که<sup>۳</sup> مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَزْحَرَ<sup>۴</sup> عَنِ النَّارِ وَ  
يُدْخَلَ<sup>۵</sup> الْجَنَّةَ فَلْيَأْتِ إِلَى النَّاسِ مَا يَجِبُ أَنْ يُؤْتَى<sup>۶</sup> إِلَيْهِ . یعنی هر که  
خواهد که از آتش دوزخ<sup>۶</sup> خلاص یابد و بکرامت بهشت برسد<sup>۷</sup> ، با  
خلق همان کند که دوست دارد<sup>۸</sup> که با او کنند .

حق یازدهم آنکه مبادرت اصلاح ذات البین بر خود واجب داند  
و تأخیر در فصل خصومت مسلمانان روا ندارد ، و در حکم مخاصمات  
جلیه<sup>۹</sup> توقف نکند<sup>۱۰</sup> که آن ماده حقد و عداوت گردد و بفساد انجامد .  
رسول ﷺ فرمود که<sup>۱۱</sup> أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِمَا فَضَّلَ مِنْ دَرَجَةِ الصِّيَامِ وَالصَّلَاةِ

۱- م : + در ۲- م : - نیز ۳- م : و رسول ... فرمود

۴- « يزحزح » در اصل ، ك بكسر زای دوم ( بصیغه معلوم ) آمده

۵- « يدخل » در اصل بضم یاء مضارع و کسر خاء و در ك بفتح یاء و ضم خاء آمده

۶- م ، ك : - دوزخ ۷- م ، ك : رسد ۸- م : دارند

۹- ك : جلیه ۱۰- م : توقف روا ندارد

وَالصَّدَقَةَ؟ قَالُوا: بَلَىٰ يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: إِصْلَاحُ ذَاتِ الْآبِئِينَ.  
یعنی<sup>۲</sup> خبر کنم شما را از عملی که آن بهتر از روزه و نماز و صدقه<sup>۳</sup>  
است؟ گفتند: بلی<sup>۴</sup>. گفت: صلح کردن میان دو مسلمان.

حق دوازدهم آنکه در استکشاف گناهان مسلمانان سعی نکند،  
و بهر زلتی رعیت ضعیف را نرنجانند، و از هفوات خلق بقدر امکان  
تجاوز کند، و عیبهای خلق را پوشیده دارد که رسول ﷺ فرمود که ۱۰۳  
مَنْ سَتَرَ مُسْلِمًا سَتَرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ . یعنی هر که عیب و  
گناه مسلمانی<sup>۵</sup> بپوشد، خدای عز و جل<sup>۶</sup> گناهان او را در دنیا و آخرت<sup>۷</sup>  
پوشیده دارد. نقلست که عمر رضی الله عنه شبی در مدینه میگشت<sup>۸</sup>  
از خانه‌ای<sup>۹</sup> آواز سرودی<sup>۱۰</sup> شنود<sup>۱۱</sup>، از دیوارخانه بالا رفت، نظر کرد<sup>۱۲</sup>،  
شخصی را دید با زنی اجنبی<sup>۱۳</sup> و خمر پیش نهاده<sup>۱۴</sup>، گفت<sup>۱۵</sup>: ای دشمن  
خدای گمان بردی که خدای عز و جل<sup>۱۶</sup> ترا رسوا نکند؟ گفت: ای  
امیر المؤمنین شتاب مکن، اگر من يك گناه کردم تو سه گناه کردی.

۱- م، ك: - یا رسول الله ۲- م، ك: فرمود که

۳- م: و صدقه و نماز ۴- م: + یا رسول الله ۵- م، ك: - که

۶- ك: عیب گناهان مسلمانی را ۷- ق: - در دنیا و آخرت، ك:

خدای تعالی در دنیا و آخرت گناهان او را ۸- م، ك: میگشت

۹- ك: - از خانه‌ای ۱۰- ق، ك: آواز سرود ۱۱- ق، م، ك:

شنید ۱۲- ك: - نظر کرد، م: و نظر کرد ۱۳- ق، م، ك: +

نشسته ۱۴- م: نهاد ۱۵- م: عمر گفت ۱۶- م: رسوا

نگرداند

گفت چگونه؟ گفت خدای عزوجل فرمود که <sup>۱</sup> و لَاتَجَسَّسُوا و تَوَتَجَسَّسَ کردی، و گفت <sup>۲</sup> : وَ أَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا و تو از دیوار خانه در آمدی، و فرمود که لَقَدْ خَلُّوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى قَسَتَانِسُوا و تو بی اجازت در آمدی. عمر گفت: راست گفتمی اگر ترا عفوکنم ازین کار <sup>۳</sup> توبه کنی؟ گفت: بلی. عمر ازو عفو کرد.

حق سیزدهم آنک بار تکاب <sup>۴</sup> شبهات <sup>۵</sup> خلق را بر معاصی دلیر نکرداند <sup>۶</sup> و بجهت دفع <sup>۷</sup> ریب <sup>۸</sup> از مواضع تهمت احتراز کند <sup>۹</sup> و اگر احياناً بمعصیتی <sup>۱۰</sup> مبتلا گردد آنرا مستور و پوشیده دارد. چه عامه خلق در صلاح و فساد تابع حاکم و پادشاهاند اگر حاکم را بر نهج صلاح بینند <sup>۱۱</sup> همه در صلاح رغبت نمایند و ثواب آن همه بدیوان او راجع شود <sup>۱۲</sup> و اگر ازو فساد واقع شود <sup>۱۳</sup> همه در فسق و فجور <sup>۱۴</sup> و فساد کوشند و آن اثم همه <sup>۱۵</sup> بدیوان او بازگردد که <sup>۱۶</sup> رسول ﷺ فرمود که <sup>۱۷</sup> مَنْ سَنَّ سُنَّةَ حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرُهَا وَأَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا، وَ مَنْ سَنَّ سُنَّةً <sup>۱۸</sup>

۱- ق: او گفت، م: و فرمود که ۲- م، ک: - خانہ

۳- ک: ازین گناه ۴- ک: + مناهی و شهوات و ۵- م: شهوات

۶- ک: نسا زد ۷- ق: رفع ۸- ک: ریب ۹- م: حذر کند

۱۰- ک: - و ۱۱- م: بمعصیت ۱۲- ک: بیند ۱۳- ق:

جمع شود، م: راجع گردد ۱۴- م، ک: مشاهده کنند ۱۵- م:

همه در فجور و شرور، ک: همه در شرور و فجور ۱۶- م، ک: و اثم

آن همه ۱۷- م: - که، ک: و ۱۸- م: - که

۱۹- م: - سنه

سَيِّئَةٌ فَلَهُ وِزْرُهَا وَوِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا . یعنی هر که رسمی<sup>۱</sup> نیک نهد<sup>۲</sup> ثواب آن او را بود و ثواب هر که بآن رسم نیک<sup>۳</sup> کار کند ، و هر که رسم<sup>۴</sup> بد بنهد<sup>۵</sup> وبال آن بدی او را بود<sup>۶</sup> و وبال هر که بدان<sup>۷</sup> بدی کار کند در دیوان او نویسند<sup>۸</sup> .

حق چهاردهم آنکه چون قضاء حاجت مسلمانی بکلمه شفاعت حاکم موقوف بود ، بشفاعت آن مهم را<sup>۹</sup> کفایت کند و اهمال آن روا ندارد . و از خاصیت حکومت<sup>۱۰</sup> یکی آنست که<sup>۱۱</sup> کارهای خطیر و مهمات بزرگ بیک سخن ایشان کفایت شود و سعادت این<sup>۱۲</sup> ثواب را<sup>۱۳</sup> غنیمت شمرد که<sup>۱۴</sup> رسول ﷺ و التَّحِيَّةُ<sup>۱۵</sup> فرمود که مَا مِنْ صَدَقَةٍ أَفْضَلُ<sup>۱۶</sup> مِنْ صَدَقَةِ اللِّسَانِ قِيلَ : وَ كَيْفَ ذَلِكَ ؟ قَالَ : أَلْشَّفَاعَةُ تُحَقِّنُ<sup>۱۷</sup> بِهَا أَلدَّمَاءَ وَ تَجْرُ<sup>۱۸</sup> بِهَا أَلْمَنْفَعَةَ إِلَى الْآخِرِ<sup>۱۹</sup> وَ يَدْفَعُ بِهَا أَلْمَكْرُوهَ

۱- ك : رسم      ۲- م ، ك : بنهد      ۳- ك : بدان نیکی

۴- م : رسمی      ۵- ك : نهد      ۶- م ، ك : - او را بود

۷- م : بآن      ۸- م : بنویسند      ۹- م ، ك : - را      ۱۰- م : +

حاکم      ۱۱- م ، ك : + بسیار      ۱۲- ك : بآن      ۱۳- م : - را

۱۴- م ، ك : - که      ۱۵- م ، ك : - و التحیه ، ق مثل سایر موارد ، صلی ...

۱۶- بنابراین لغت حجاز و نجد و تهامه لام « افضل » باید مفتوح (منسوب) خوانده

شود زیرا خبر ما مشبه به لیس است . ولی در لغت تمیم باید مضموم (مرفوع)

باشد زیرا در آن لغت « ما » نافیة مهمله و ما بعد آن مبتدا و خبر است . نك :

جامع الدروس شیخ مصطفی الغلابینی چاپ دوم ج ۲ ص ۲۹۸

۱۷- اصل ، ق : تحصن ( بفتح تاء و ضم صاد )      ۱۸- اصل ، ق : و تجر

( بفتح تاء و ضم جیم )      ۱۹- ك : الى آخر

عَنِ الْآخِرِ<sup>۱</sup> . فرمود که (هیچ) صدقه فاضلتر از صدقهٔ زبان نیست .  
گفتند : چگونه ؟ گفت : آن شفاعت‌یست<sup>۲</sup> که خونها بدان محفوظ ماند  
و منفعت بدیگری رساند و بدی از دیگری باز دارد .

۱۰۴ حق پانزدهم آنکه جانب مساکین و ضعفا را<sup>۳</sup> بر جانب اهل  
دنيا از اقویا و اغنیا راجح دارد و بیشتر مجالست با فقرا و اهل الله  
دارد و هر روز یکبار آینهٔ دل خود را بمواعظ و نصایح صلحا جلا دهد  
چه مباشرت حکومت و اختلاط خلق دل را تاریک میگرداند<sup>۴</sup> . چون  
این دو<sup>۵</sup> تاریکی بر دل مستمر گردد<sup>۶</sup> خوف<sup>۷</sup> و خطر دین بود که موجب  
گرفتاری ابدی و حرمان سرمدی است چنانکه حق جل<sup>۸</sup> و علا میفرماید  
كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ . یعنی این بدبختان که  
گرفتار عذاب ابدی گشته اند سبب<sup>۹</sup> آن تاریکیهاست که<sup>۱۰</sup> از ارتکاب<sup>۱۱</sup>  
غفلت و غبار محبت دنیا و مصاحبت غافلان جاهل<sup>۱۲</sup> آینهٔ دل ایشان<sup>۱۳</sup>  
تاریک و<sup>۱۴</sup> سیاه<sup>۱۵</sup> گردانیده<sup>۱۶</sup> ، و ظلمتِ اصرار<sup>۱۷</sup> استعداد<sup>۱۸</sup> ایمان ایشانرا

- ۱- « الاخر » در ق بکسر خاء آمده ۲- اصل ، ق : - هیچ  
۳- م ، ك : شفاعتست ۴- ك : - را ۵- م : + و مجالست اغنیا و  
اهل دنیا هم دل را تاریک می گرداند ۶- م : - دو ۷- م : می گردد  
۸- م : - و ۹- م : فساد ۱۰- اصل ، ق : بسبب  
۱۱- م : - که ۱۲- ك : از زنکار ۱۳- م : غافلان و جاهلان  
۱۴- م ، ك : + را ۱۵- ك : - تاریک و ۱۶- ق ، م : سیاه و  
تاریک ۱۷- ك : گرداند ۱۸- م : استمدادات



باطل کرده ، و ادخنة تقلیدِ رسوم و عادات<sup>۱</sup> دیده دل ایشانرا کور گردانیده<sup>۲</sup>، لاجرم در دار آخرت از مجروران مطرود و منهومان مردود گشتند که بسعادت لقا نرسیدند و لذات نعیم دار بقا نچشیدند . و ازین جهت بود که رسول ﷺ و التحیه<sup>۳</sup> فرمود که إِيَّاكُمْ وَمَجَالِسَهُ<sup>۴</sup> أَلْمَوْتَى . قِيلَ : وَمَنْ أَلْمَوْتَى يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ : الْإِعْنِيَاءُ . یعنی بامردگان منشینید . گفتند: ای رسول خدای مردگان کیستند؟ گفت: توانگران . در خبرست که سلیمان بن داود<sup>۵</sup> چون از تخت برخاستی، بمسجد درآمدی و نظر کردی هر جا که مسکینی نشسته بودی پیش او رفتی و بنشستی و گفتی : مسکینی با مسکینی نشسته<sup>۶</sup> .

حق شانزدهم آنک از احوال اهل فاقه غافل نباشد و در سد فاقه ضعیفان و فروماندگان تقصیر روا ندارد<sup>۷</sup> ، و تفقد احوال ایتام<sup>۸</sup> بر خود واجب داند و از بازخواست روز<sup>۹</sup> قیامت بپندیشد<sup>۱۰</sup> که روزی که مال و ملک فریادرس نباشد این همه مستحقان از حاکم طلب حقوق

۱- در ك از کلمه « عادات » پنج ورق بخط دیگر است

۲- م : کور کرده ، ك : - دیده دل ایشانرا کور گردانیده

۳- م ، ك : - و التحیه ، ق مثل موارد دیگر ، صلی . . .

۴- « مجالسه » در اصل ، ق مرفوع است ۵- م ، ك : کدامند

۶- م : فرمود که ۷- ق ، م ، ك : - بن داود ۸- ق : علیهما السلام

۹- م : نشیند ۱۰- م : و فرومایگان تقصیر نکند ۱۱- م : و تفقد

احوال ارامل و ایتام ، ك : و نفقه ایتام ۱۲- م ، ك : - روز

۱۳- م ، ك : + در

خود خواهند کرد ، امروز که می تواند در خلاص ذمت خود کوشد .  
 ابوهریره رَضِيَ اللهُ عَنْهُ<sup>۱</sup> روایت کرد که رسول ﷺ فرمود که  
 يَوْمَئِذٍ بِالْعَبْدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى<sup>۲</sup> : اسْتَطَعْتَك فِي  
 الدُّنْيَا فَلَمْ تَطْعَمْنِي وَاسْتَسَيْتَكَ فَلَمْ تَسْنِي . يَقُولُ : كَيْفَ  
 ذَلِكَ يَا رَبِّ؟ يَقُولُ : فَلَنْ كَانَ فِي جِوَارِكَ جَائِعًا<sup>۳</sup> وَفَلَنْ عَارِيًا<sup>۴</sup>  
 فَلَمْ كَعَدَّ<sup>۵</sup> عَلَيْهِمْ مِنْ فَضْلِكَ ، فَوَعِزَّتِي<sup>۶</sup> وَجَلَالِي لَأَمْنَعَنَّكَ الْيَوْمَ  
 مِنْ فَضْلِي كَمَا مَنَعْتَهُمْ<sup>۷</sup> . فرمود که بنده ای را<sup>۸</sup> حاضر کنند در قیامت<sup>۹</sup> ،  
 حضرت جبّاری خطاب کند که ای بنده من در دنیا از تو نان و جامه  
 خواستم مرا طعام و جامه ندادی . گوید : الهی این چگونه است؟ گوید:  
 فلان کس در همسایگی تو گرسنه بود و فلانکس برهنه بود<sup>۱۱</sup> و تو  
 تمهد<sup>۱۲</sup> و<sup>۱۳</sup> نفقده<sup>۱۴</sup> حال ایشان نکردی ، بعزّت و جلال ما که امروز ترا  
 محروم گردانیم چنانکه ایشانرا محروم گردانیدی<sup>۱۵</sup> .

حق هفدهم<sup>۱۵</sup> آنکه راههای مسلمانان<sup>۱۶</sup> || از خوف راه زنان و

۱۰۹

- ۱- ق، م: - رضی ... ۲- م: - تعالی ۳- م: - فی الدنيا  
 ۴- اصل، ق، م: جانی ۵- اصل، ق، م: عار ۶- ظ: فلم يعد  
 ( بصیغه غایب ) ، نك، ص ۸۶ س ۹ ۷- م: فیعزتی ۸- م:  
 كما منعه ۹- م، ك: بنده را ۱۰- م: روز قیامت  
 ۱۱- م، ك: - بود ۱۲- م: - تمهد و ۱۳- ق: - و نفقد  
 ۱۴- م، ك: محروم گذاشتی ۱۵- ق: هفدهم ۱۶- ك: - را

دزدان بسطوت سیاست ایمن دارد و هر که در راهی بایضا و تعدی متعرض مسلمانان گشته باشد<sup>۱</sup> بنکال و عقوبت او را عبرت دیگران کند<sup>۲</sup>، و در ولایت هر جا که محل<sup>۳</sup> خوف و خطر<sup>۴</sup> بود اگر امکان عمارت بود عمارت کند و اگر محل<sup>۵</sup> عمارت نبود نگهبانان<sup>۶</sup> باز دارد. و در آثارست که

أَيُّمَا وَالِ آهْتَمَّهُ<sup>۷</sup> (؟) أَمِنْ طُرُقَاتِ الْمُسْلِمِينَ بِدَفْعِ<sup>۸</sup> آلرذی و رفع آلرذی نَمَامَ وَ سَيِّفُهُ يَسْتَغْفِرُ لَهُ، وَ مَنْ لَمْ يَفْعَلْ لَعَنَهُ سَيِّفُهُ . یعنی حاکم که<sup>۹</sup> همت بران دارد که راهها<sup>۱۰</sup> مسلمانان<sup>۱۱</sup> ایمن گرداند<sup>۱۲</sup> از دزدی و بدی، او در خواب باشد و شمشیر او آمرزش میخواهد برای او. و<sup>۱۳</sup> هر که ازین مصلحت غافل باشد<sup>۱۴</sup> و درین مهم<sup>۱۵</sup> تقصیر کند، شمشیر او یعنی امر سیاست که سر حکومتست بروی لعنت کند. نقلست که عمر رضی الله عنه<sup>۱۶</sup> ابوذر را طلب کرد و گفت: ای ابازر چه میگوی در حق من و آنکه مردم مرا خلیفه میگویند<sup>۱۷</sup>؟ ابوذر<sup>۱۸</sup> گفت: اگر<sup>۱۹</sup> بره گوسفندی<sup>۲۰</sup>

- ۱- ك: متعرض مسلمانان شود  
 ۲- م، ك: گرداند  
 ۳- م، ك: - و خطر  
 ۴- م، ك: نگهبان  
 ۵- م، ك: همت، ظ:  
 اهمه یا اهته (بتشدیدمیم در هر دو کلمه)  
 ۶- ق، م: يدفع  
 ۷- ك: هر حاکمی که  
 ۸- م: + را  
 ۹- ك: ایمن دارد  
 ۱۰- ك: - و  
 ۱۱- م: غافل گردد  
 ۱۲- ق، م: - رضی ...  
 ۱۳- م، ك:  
 ۱۴- م: ابوذر را، ك: + رض  
 ۱۵- ك: - اگر  
 ۱۶- ق، ك: بره گوسفندی، در اصل نیز ظاهراً باضافه بوده و علامت اضافه معوضه  
 شده، م: بره یا گوسفندی

بر کنار فرات ضایع شود و نو ازان غافل مانی<sup>۱</sup>، ترا خلیفه نتوان گفت .

حق هجدهم<sup>۲</sup> آنکه در ولایت هر جا که به پل و رباط حاجت بود<sup>۳</sup>، در عمارت آن خیر<sup>۴</sup> بقدر امکان بکوشد و اهمال روا ندارد . و<sup>۵</sup> در خبرست که من بنی فتنرة لیسهل<sup>۶</sup> عبور المسلمین ، سهل الله جوازہ علی الصراط . یعنی هر که پلی<sup>۷</sup> بنا کند بر راه<sup>۸</sup> تا مسلمانان بران آسان بگذرند<sup>۹</sup>، خدای تعالی جل جلاله<sup>۱۰</sup> آسان گرداند بر وی گذشتن بر صراط<sup>۱۱</sup> .

حق نوزدهم آنکه در هر بقعه‌ای از بقعه‌های<sup>۱۲</sup> مسلمانان مسجدی بنا کند و امام و مؤذن آن را تعیین کند و اسباب<sup>۱۳</sup> معیشت ایشانرا مهیا گرداند تا<sup>۱۴</sup> بفرات مواظبت اوقات نماز توانند کرد<sup>۱۵</sup>، بجهت طلب قوت اقامت این امر برایشان متعذر نشود که<sup>۱۶</sup> رسول ﷺ فرمود

۱- م ، ك : غافل باشی      ۲- ق : هجدهم ، م ، ك : هزدم

۳- م ، ك : رباط و پل حاجت باشد      ۴- م : این خیرات ، ك : این خیر

۵- م ، ك : - و      ۶- « لیسهل » در ق بتحقیف و از باب افعال و در اصل

بفتح یاء مضارع و ها آمده      ۷- ق : پل      ۸- م : بر راه

۹- م : بر وی      ۱۰- ك : بر راه مسلمانان که آسان بر وی بگذرند

۱۱- م ، ك : خدای عزوجل      ۱۲- م ، ك : گذشتن صراط را

۱۳- م : در هر بقعه از بقاع ، ك : در هر بقعه از بقعه‌های

۱۴- ق : + و      ۱۵- ك : که      ۱۶- ق : تواند کرد ، ك : بتوانند

کرد و      ۱۷- م ، ك : - که

كَمْ مَن بَنَىٰ مَسْجِدًا لِلَّهِ، بَنَى اللَّهُ لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ . یعنی هر که مسجدی برای خدای تعالی<sup>۲</sup> بنا کند، خدای تعالی<sup>۳</sup> در بهشت خانه‌ای او را<sup>۴</sup> بنا کند .

حق بیستم آنک امر معروف و نهی منکر ترك نکند و نصیحت در دین<sup>۵</sup> از خاص و عام دریغ ندارد و رعایای مملکت خود را بطاعت<sup>۶</sup> فرماید و از معاصی باز دارد<sup>۷</sup> و از<sup>۸</sup> مناهی سیاست منع کند . رسول<sup>۹</sup> فرمود که مَن رَأَىٰ مِنْكُمْ مُنْكَرًا فَلْيُغَيِّرْهُ بِيَدِهِ . فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِهِ . فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ . لَيْسَ وَرَاءَ ذَلِكَ الْإِسْلَامُ<sup>۱۰</sup> . فرمود که هر که از شما منکری را<sup>۱۱</sup> بیند که مخالفت<sup>۱۲</sup> شریعت<sup>۱۳</sup> باشد باید که آن را بدست دور کند یعنی سیاست و<sup>۱۴</sup> شمشیر ، و این مرتبه بر حکام و ملوک واجبست . ( پس اگر بدست منع نتواند کرد بزبان منع کند ، و این مرتبه بر علما واجبست . پس اگر بزبان منع نتواند کرد بدل آنرا دشمن دارد ، و این مرتبه بر ضعیفان عامه<sup>۱۵</sup> واجب

۱- م : لله مسجدا ۲- م : - تعالی ، ك : خدای عزوجل

۳- م ، ك : عزوجل ۴- م ، ك : خانه برای او ۵- م ، ك : و

نصیحت دینی ۶- م ، ك : + حق ۷- م ، ك : - باز دارد

۸- م ، ك : - از ۹- ك : و رسول ۱۰- ق ، م ، ك : اسلام ، در

اصل نیز ابتدا د اسلام ، بوده و بعد بصورت متن اصلاح شده

۱۱- م ، ك : - را ۱۲- ق ، م ، ك : مخالف ۱۳- م : شرع

۱۴- م : - و ۱۵- ك : بر ضعیفان عامه خلق

است. ۱) پس فرمود که لَيْسَ وَرَاءَ ذَلِكَ الْإِسْلَامُ. یعنی هر که از منع کردن بدست و زبان عاجز گردد و بدل آنرا دشمن ندارد، آنکس ۱۰۶ از مسلمانی هیچ نصیب ندارد. ابوهریره<sup>۲</sup> رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ<sup>۳</sup> روایت کرد که رسول ﷺ فرمود که الدِّينُ النَّصِيحَةُ - ثَلَاثَ مَرَّاتٍ - قِيلَ: لِمَنْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: لِلَّهِ وَ لِكِتَابِهِ وَ لِأُمَّتِهِ الْمُسْلِمِينَ وَعَامَّتِهِمْ. لام<sup>۴</sup> بمعنی علی است. یعنی<sup>۵</sup> رسول ﷺ سه بار فرمود که دین نصیحتست. گفتند: نصیحت بر که واجبست<sup>۶</sup> ای رسول خدای؟ گفت: اول باید که بجهت اطاعت حق باشد و بجهت فرمان برداری کتاب خدای عز و جل<sup>۷</sup>، اول بر حاکمان و پادشاهان واجبست پس بر عامه خلق<sup>۸</sup>. و<sup>۹</sup> در خبرست که مَا مِنْ عَبْدٍ يَسْتَرْعِيهِ اللَّهُ رِعْيَةً فَلَمْ يَحْفَظْهَا بِنَصِيحَةٍ<sup>۱۰</sup> إِلَّا لَمْ يَجِدْ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ. یعنی نیست هیچ بنده ای که<sup>۱۱</sup> حق جل و علا او را بر رعیتی<sup>۱۲</sup> حاکم گرداند و<sup>۱۳</sup> ایشانرا بطاعت حق نفرماید و در مصالح معاش ایشان<sup>۱۴</sup> نکوشد، الا<sup>۱۵</sup> که بوی بهشت نشنود.

- ۱- اصل، ق: - عبارت داخل پارانتز ۲- ق، م، ك: اسلام  
 ۳- م: و ابوهریره ۴- ق، م: - رضی ... ۵- م: صلعم، ق نیز  
 مثل سایر موارد، صلی ... ۶- ك: - لله و ۷- مراد لام د لمن،  
 است ۸- م: پس ۹- ك: گفت که ۱۰- م، ك: نصیحت واجب  
 بر کیست ۱۱- نك: و اواخر ورق ۱۲۹ متن اصل ۱۲- م: - و ۱۳- ق:  
 د بنصیحة، از ق افتاده ۱۴- م: هیچ بنده که ۱۵- ك: بر رعیتی  
 ۱۶- م: + او ۱۷- ق: و در نصایح ایشان، ك: و در مصالح ایشان

این همه<sup>۱</sup> حقوق رعیتی<sup>۲</sup> است که از اهل اسلام باشد<sup>۳</sup>.  
 اما رعیت کفار و اهل ذمّت را حکمی دیگرست و آن رعایت  
 آن شرایط است که<sup>۴</sup> عمر (رضیَ اللهُ عَنْهُ<sup>۵</sup> بجهت) تفریر مجوس  
 و اهل کتاب در عهدنامه خود ثبت کرده است و اهل ذمّت را بدان شرایط  
 امان داده است<sup>۶</sup>. بر<sup>۷</sup> حاکم و والی<sup>۸</sup> واجب است که اهل ذمّه دیار خود  
 را بران<sup>۹</sup> شرایط تکلیف کند<sup>۱۰</sup> و دماء و اموال ایشان را بوفاء آن منوط  
 گرداند و آن بیست شرط است :

شرط<sup>۱۱</sup> اوّل آنکه در ولایتی که متصرف آن ولایت<sup>۱۲</sup> حاکمی  
 مسلمان<sup>۱۳</sup> باشد، دیر و بقعه<sup>۱۴</sup> و بتخانه جدید بنا نکنند.  
 دوم آنکه ازین نوع عمارتها قدیم که ویران شود، تجدید نکنند.  
 سیوم آنک مسافران اهل<sup>۱۵</sup> اسلام را از نزول دیر و بتخانه منع  
 نکنند.

چهارم آنکه هر مسلمان که<sup>۱۶</sup> در منازل ایشان نزول کند اگر

۱- م : و این جمله ، ك : و اینهمه

۲- ك : رعیت

۳- م : باشند . ۴- ق : آن شرایطیست که

۵- ق : - رضی . . .

۶- عبارت داخل پارانتز دراصل محو شده

۷- م ، ك : - است

۸- م ، ك : و بر

۹- م ، K : + هر ولایت

۱۰- ك : کنند

۱۱- ۱۲- ك : - شرط

۱۲- ۱۳- م ، K : حاکم مسلمان

۱۴- م ، K : و بیمه

۱۵- م ، K : هر مسلمانی که ، ق : هر مسلمانان که

۱۶- م : - اهل

او را اتفاق مکث بود، سه روز در ضیافت او تقصیر نکنند .  
 پنجم آنکه جاسوسی دیار اهل<sup>۱</sup> اسلام نکنند و جاسوس را راه<sup>۲</sup>  
 نهند .  
 ششم آنکه اگر خویشان ایشان در اسلام رغبت کنند ، ایشانرا<sup>۳</sup>  
 منع نکنند .  
 هفتم آنک مسلمانان را حرمت دارند .  
 هشتم آنکه چون در مجلسی<sup>۴</sup> نشسته باشند ، چون مسلمانان  
 حاضر شوند مجلس بایشان<sup>۵</sup> گذارند .  
 نهم آنک در لباس بمسلمانان تشبه نکنند<sup>۶</sup> .  
 دهم آنکه نامهای مسلمانان بر یکدیگر نهند<sup>۷</sup> .  
 یازدهم آنک بر<sup>۸</sup> اسب بازین و لجام<sup>۹</sup> سوار نشوند .  
 دوازدهم آنکه شمشیر و تیر بردارند .  
 سیزدهم<sup>۱۰</sup> «انگشتی» با نکین و مهر در انگشت نکنند .  
 چهاردهم آنکه خمر نروشد و آشکارا نخوردند .

- ۱- ق ، م ، ک :- اهل ۲- نسخه بدل اصل و م ، ک : جای  
 ۳- ق :- ایشانرا ۴- ق ، م ، ک : چون در مجلس ۵- ق ، م :  
 با ایشان ۶- م ، ک : تشبه بمسلمانان نکنند ۷- م : دهم نامها  
 بر یکدیگر نهند ۸- م ، ک :- بر ۹- م : لجام ، ک : لجام  
 ۱۰- ق ، م ، ک : + آنکه ۱۱- م ، ک : انگسترین ، ولی در ق هم «انگستری»  
 خوانده می شود و هم «انگسترین»



پانزدهم آنکه لباسهایی که<sup>۱</sup> در رسم جاهلیت داشته باشند<sup>۲</sup>، ترك  
نکنند تا از مسلمانان ممیز<sup>۳</sup> باشند.

شانزدهم<sup>۴</sup> رسوم و عادات مشرکانرا در میان اهل اسلام ظاهر<sup>۵</sup> || ۱۰۷  
نکنند<sup>۶</sup>.

هفدهم آنکه در همسایگی مسلمانان خانه بنا نکنند.

هجدهم<sup>۷</sup> آنکه مردگانرا<sup>۸</sup> بنزدیک<sup>۹</sup> مقابر مسلمانان نبرند.

نوزدهم آنکه در عزاهای مردگان آواز بلند نکنند.

بیستم آنکه بنده مسلمان<sup>۱۰</sup> نخرند.

و در آخر عهد نامه نوشته<sup>۱۱</sup> است که<sup>۱۲</sup> "فَإِنْ خَالَفُوا شَيْئًا مِمَّا

شَرَطُوهُ فَلَا ذِمَّةَ لَهُمْ وَ قَدْ حَلَّ لِلْمُسْلِمِينَ مِنْهُمْ مَا يَحِلُّ مِنْ أَهْلِ

الْمَعَانِدَةِ وَ الشَّقَاقِ"<sup>۱۳</sup>. یعنی اگر در چیزی ازین شرایط مخالفت کنند،

ایشانرا امان نیست و خونها و مالها<sup>۱۴</sup> ایشان بر مسلمانان حلال است

چنانکه خون و مال کافران محارب. و السلام<sup>۱۵</sup>.

۱- ق : لباسهای که ۲- م : داشتند ، ك : داشته اند

۳- م ، ك : متمیز ۴- م ، ك : + آنکه ۵- اصل : نکند

۶- م ، ك : هژدهم ۷- م : + خود را ، ك : + خود

۸- ك : نزدیک ۹- ق ، ك : مسلمانان ۱۰- ك : - نوشته

۱۱- م : - که ۱۲- م : و الشقاوة ۱۳- م : - و السلام ، ك : +

Let  $f: \mathbb{R} \rightarrow \mathbb{R}$  be a function. Suppose that  $f$  is differentiable at  $a$  and  $f'(a) = L$ . Let  $g: \mathbb{R} \rightarrow \mathbb{R}$  be a function such that  $g(x) = f(x) + c$  for some constant  $c$ . Show that  $g$  is differentiable at  $a$  and  $g'(a) = L$ .

Let  $f: \mathbb{R} \rightarrow \mathbb{R}$  be a function. Suppose that  $f$  is differentiable at  $a$  and  $f'(a) = L$ . Let  $g: \mathbb{R} \rightarrow \mathbb{R}$  be a function such that  $g(x) = f(x) + c$  for some constant  $c$ . Show that  $g$  is differentiable at  $a$  and  $g'(a) = L$ .

Let  $f: \mathbb{R} \rightarrow \mathbb{R}$  be a function. Suppose that  $f$  is differentiable at  $a$  and  $f'(a) = L$ . Let  $g: \mathbb{R} \rightarrow \mathbb{R}$  be a function such that  $g(x) = f(x) + c$  for some constant  $c$ . Show that  $g$  is differentiable at  $a$  and  $g'(a) = L$ .

Let  $f: \mathbb{R} \rightarrow \mathbb{R}$  be a function. Suppose that  $f$  is differentiable at  $a$  and  $f'(a) = L$ . Let  $g: \mathbb{R} \rightarrow \mathbb{R}$  be a function such that  $g(x) = f(x) + c$  for some constant  $c$ . Show that  $g$  is differentiable at  $a$  and  $g'(a) = L$ .

Let  $f: \mathbb{R} \rightarrow \mathbb{R}$  be a function. Suppose that  $f$  is differentiable at  $a$  and  $f'(a) = L$ . Let  $g: \mathbb{R} \rightarrow \mathbb{R}$  be a function such that  $g(x) = f(x) + c$  for some constant  $c$ . Show that  $g$  is differentiable at  $a$  and  $g'(a) = L$ .

Let  $f: \mathbb{R} \rightarrow \mathbb{R}$  be a function. Suppose that  $f$  is differentiable at  $a$  and  $f'(a) = L$ . Let  $g: \mathbb{R} \rightarrow \mathbb{R}$  be a function such that  $g(x) = f(x) + c$  for some constant  $c$ . Show that  $g$  is differentiable at  $a$  and  $g'(a) = L$ .

Let  $f: \mathbb{R} \rightarrow \mathbb{R}$  be a function. Suppose that  $f$  is differentiable at  $a$  and  $f'(a) = L$ .

Let  $f: \mathbb{R} \rightarrow \mathbb{R}$  be a function. Suppose that  $f$  is differentiable at  $a$  and  $f'(a) = L$ . Let  $g: \mathbb{R} \rightarrow \mathbb{R}$  be a function such that  $g(x) = f(x) + c$  for some constant  $c$ . Show that  $g$  is differentiable at  $a$  and  $g'(a) = L$ .

## باب ششم

در شرح سلطنت معنوی و اسرار خلافت انسانی ،  
و کیفیت سیاست روحانی ، و اطلاع بر صلاح و  
فساد مملکت جسمانی ، و مشابهت تصاریف ولایت  
حسی با مقادیر اسرار خلافت نفسی

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ  
كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرَهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِلَّا مَقْتًا .  
حضرت صمدیت جلّت قدرته آزشان متعالیه خود خبر میدهد<sup>۳</sup> که اوست  
آن خداوندی که شما را هر یک در مملکت بدن خود خلیفه گردانید  
و هر چه در اسباب مملکت مجازی<sup>۴</sup> در عالم آفرید ، نمودار آن<sup>۵</sup> در  
شهر<sup>۶</sup> وجود شما مهیّا کرد . پس هر که در کفران این نعمت کوشد و  
آفتاب دولت دین را<sup>۷</sup> بگلیم ادبار و<sup>۸</sup> جهل و غفلت بپوشد ، آخر وبال

---

۱- م : - اسرار ۲- م ، ك : جلت عظمته ۳- م : می فرماید  
آزشان متعالیه خود ۴- م : - مجازی ۵- ك : نموداری ازان  
۶- م : - شهر ۷- م ، نسخه بدل ك : و آفتاب این دولت را  
۸- م ، ك : - و

كفر<sup>۱</sup> او<sup>۲</sup> بدو<sup>۳</sup> بازگردد .

عَنْ<sup>۴</sup> ابْنِ عَمْرِو رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ، قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : أَلَا كَلُّكُمْ رَاعٍ وَكَلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رِعِيَّتِهِ . ابن عمر رَضِيَ اللهُ عَنْهُ<sup>۵</sup> روایت کرد که رسول ﷺ فرمود که هر اینکه شما - یعنی هر يك از شما - حاكم و پادشاه شهر<sup>۶</sup> وجود خودید و هر يك را از حقوق رعایاء مملکت وجود خود<sup>۷</sup> خواهند پرسید .

ای عزیز بدانکه وجود آدمی نسخه آفرینش است و ازین جهت حکما آنرا عالم صغیر میخوانند<sup>۸</sup> . زیرا که حق جل و علا هر چه<sup>۹</sup> از عرش تا ثری آفریده است ، نمودار آن در وجود آدمی تعبیه فرموده است . بلکه آنچه در عرش و فرش و آسمان و زمین ننگجد<sup>۱۰</sup> ، در عرصه دل انسانی<sup>۱۱</sup> گنجانید<sup>۱۲</sup> که مَا وَسِعَنِي أَرْضِي وَآسْمَانِي وَ وَسِعَنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ النَّقِيِّ الْتَقِيِّ<sup>۱۳</sup> . حق جل و علا می فرماید که عظمت اسرار معیت و معرفت ما در آسمان و زمین ننگجید<sup>۱۴</sup> و در دل پاک

۱- م : كفران ۲- ق : او ۳- م : باو ۴- م ، ك :

و عن ۵- ق : - رضی ... ، م : رضی الله عنهما ۶- م : - الا

۷- ق : - رضی ... ، م : رضی الله عنهما ۸- م : + همه

۹- م : - شهر ۱۰- م : - خود ۱۱- ق : عالم صغیرا خوانند

۱۲- م ، ك : زیرا که هر چه حق جلا و علا ۱۳- م : ننگجید

۱۴- ك : آدمی ۱۵- م : گنجید ، ك : گنجانیده ۱۶- م ، ك :

التقى النقي ۱۷- ك : ننگجد

مؤمن پر هیزگار گنجید<sup>۱</sup>. پس مملکت وجود انسانی اگر چه بصورتِ ظاهر عالم صغیر است، اما از جهت حقیقت و معنی جهان || کبیر است. ۱۰۸  
 وسعت عرصه عالم انسانی کامل<sup>۲</sup> و جلال اسرار تصاریف<sup>۳</sup> روح قدسی را که خلیفه و پادشاه این عالم است در چنین مختصر شرح نتوان کرد، اما غرض ما درین باب شرح مضامین<sup>۴</sup> سلطنت صوری و معنویست و دانستن آنکه چنانچه پادشاهی راندن هر<sup>۵</sup> شخصی در ولایتی<sup>۶</sup> محدود منقرض فانی بی تهیته<sup>۷</sup> اسباب و ارکان دولت از وزیر و نایب و دبیر و شحنه و جابی<sup>۸</sup> و برید و عاملی<sup>۹</sup> و مشرف و قاضی میسر نمی شود، همچنین خلافت راندن روح قدسی را در مملکت بدن که آثار سعادت و شقاوت آن ابدی و باقیست بی این اسباب و اعوان ممکن نیست. و طالب سعادت ابدی<sup>۱۰</sup> را<sup>۱۱</sup> دانستن حقایق این جمله و کیفیت صلاح و فساد هر يك بضرورت واجبست. چه والی ولایت تانصح مصلحانرا از مکر مفسدان تمیز<sup>۱۲</sup> نکند، خطه ملک را از آفات غوغا و قتن اعدا رعایت نتواند کرد. پس بجهت ایضاح این معنی<sup>۱۳</sup> بحقیقت هر صنف از اصناف قوای حیوانی و<sup>۱۴</sup> روحانی - که<sup>۱۵</sup> انصار و اعوان<sup>۱۶</sup> جوارح و اعضا - که

۱- ك: گنجید ۲- م: انسان کامل ۳- ك: - تصاریف

۴- ق: مضافات ۵- در ك باز از کلمه « هر » بخط نخستین است

۶- ك: ولایت ۷- م: - و جابی ۸- ق، م، ك: و عامل

۹- م: - ابدی ۱۰- م: + از ۱۱- ك: تمیز (بتشدید یاء)

۱۲- م، ك: این معانی ۱۳- م: - حیوانی و ۱۴- ك: + از

۱۵- م، ك: + و

سدنه رعایا و خلیفه روح<sup>۱</sup> انسانی اند، بحسب مقتضاء وقت<sup>۲</sup> اشارتی کرده خواهد شد **إِنْ شَاءَ اللَّهُ الْعَزِيزُ**<sup>۳</sup>.

ای عزیز - **وَفَقَكَ اللَّهُ لِدَرْكِ الْأَسْرَارِ وَ الْوَحْمَانَا وَ إِيَّاكَ**  
**بِالصَّالِحِينَ أَعْمَارِ فَيَنْ الْأَخْيَارِ** - بدانکه<sup>۴</sup> حق جل و علا لطیفه روح  
 انسانی را، که سری از اسرار ربانیت، در خطه مملکت بدن خاکی  
 حاکم و خلیفه گردانید و در وسط این مملکت موضعی بجهت استقرار  
 این خلیفه تعیین فرمود بر **زُعْمٍ**<sup>۵</sup> آن کسانی که او را متحیز میخوانند  
 یا خود بجهت ورود او امر و نواهی و تصرفات احکام او بقول آن کسانی  
 که<sup>۶</sup> او را غیر متحیز می دانند<sup>۷</sup>. و دران محل<sup>۸</sup> اختلافست و اظهر از  
 جهت تنبیه شرعی آنست که آن<sup>۹</sup> محل<sup>۱۰</sup> دلست و لفظ نبوی شاهد این  
 معنیست که **إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَلَا إِلَى أَعْمَالِكُمْ وَ لَنْ يَنْظُرَ**  
**إِلَى قُلُوبِكُمْ وَ نِيَّاتِكُمْ** . فرمود که بدرستی که حق جل و علا  
 بصورتها و کارها و شما نظر نمی کند ولی بدلها و نیتهای شما نظر میکند<sup>۱۱</sup>.  
 زیرا مستخلف را پیوسته<sup>۱۲</sup> نظر بر محل<sup>۱۳</sup> تصرفات خلیفه خود باشد.

۱- م ، ك : که سده و رعایای ( ك : + خلیفه ) روح

۲- م : - بحسب ... ۳- ك : الله تعالی ۴- م : + چون ، ك : +

کچون ۵- م : برغم ، ك : بر رغم ۶- م ، ك : آنکس که

۷- م ، ك : میداند ، ق : که او را متحیز نمیداند ۸- م : - آن

۹- ق : - لا الی ۱۰- ك : نیتها نظر می کند ۱۱- ك : - پیوسته

و اینجا مراد از دل نه آن گوشت پاره است<sup>۲</sup> که در پهلوی چپ بود، چه آن جمله حیوانات<sup>۳</sup> را هست، بلکه مراد از دل لطیفه است که آن لطیفه<sup>۴</sup> جامع اسرار ملك و ملكوتست و حامل اخبار<sup>۵</sup> غیب و شهادتست<sup>۶</sup> و این گوشت پاره محل<sup>۷</sup> تصرف و تدبیر آن لطیفه<sup>۸</sup> است. و این لطیفه از ازدواج نفس و روح ناطقه متولد شده است<sup>۹</sup> و او را بجهت مشاکلت عارضی با مادر نفس مشابهتست<sup>۱۰</sup> و بجهت مجانست اصلی با پدر روح مؤانست<sup>۱۱</sup> چون توجه بجهت روح قدسی کند نسمات انوار روحانی و نفحات اسرار ربانی حقیقت او را منور و معطر گرداند و احکام و تصرفات روحانی را بر وجه صواب قبول کند و آثار آن معانی بر صفحات جوارح و اعضا بظهور پیوندد و مجموع اعمال عمال مملکت جسم بصلاح آید، و چون بطرف مادر نفس التفات کند ظلمات قوای حیوانی و کدورات هوای نفسانی آینه استعداد<sup>۱۲</sup> او را مظلم و تیره گرداند تا بسبب حجب تغییر و تدنیس صفای قابلیت از او<sup>۱۳</sup> زایل شود و از استفاضه انوار روحانی محروم ماند و تصرفات سرئی و روحی را برعکس تصور کند و اثر اعوجاج آن بر رعایاء بدن ظاهر شود و جمیع عمال جوارح و اعضا بدان سبب بفساد آیند، چنانکه<sup>۱۴</sup> رسول ﷺ فرمود که *إِنَّ فِي الْجَسَدِ*

۱- ق: و از اینجا

۲- م: گوشت پاره است ۳- م، ك: جمله حیوانات (بفك اضافه)

۴- ق: - آن لطیفه، م: - ایست که ... ۵- م: و جامع اسرار

۶ و ۷ و ۸- م: - است ۹- اصل، ق: نفحات ۱۰- م: استعدادات

۱۱- م: از وی ۱۲- م: - چنانکه، م: و آنکه

لَمُضَغَةً إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ بِهَا سَائِرُ الْجَسَدِ وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ بِهَا سَائِرُ  
 الْجَسَدِ أَوْ وَهِيَ أَلْقَلْبُ أَشَارَتْ بِدَانٍ<sup>۴</sup> معنی است . فرموده<sup>۵</sup> که بددرستی  
 که در<sup>۶</sup> تن گوشت پاره است<sup>۷</sup> که هر گاه<sup>۸</sup> آن<sup>۹</sup> بصلاح آید همه تن بصلاح  
 آید و هر گاه که آن<sup>۱۰</sup> بفساد آید مجموع تن<sup>۱۱</sup> بفساد آید و آن دلست .  
 و چون مملکت<sup>۱۲</sup> پادشاه<sup>۱۳</sup> بی رای صواب و تدبیر وزیر لیبیب  
 نظام نگردد و حاکم را در پادشاهی<sup>۱۴</sup> از وزیر مدبّر<sup>۱۵</sup> چاره نبود<sup>۱۶</sup> ،  
 همچنین خلیفه روح را در مملکت بدن وزیر است که آنرا عقل خوانند<sup>۱۷</sup>  
 و ملکه<sup>۱۸</sup> گویند<sup>۱۹</sup> و او مصلح<sup>۲۰</sup> اسباب دولت ابدی و مدبّر امور<sup>۲۱</sup>  
 نعیم<sup>۲۲</sup> سرمدیست و حق جل<sup>۲۳</sup> و علا بر اعلا منازل<sup>۲۴</sup> مملکت بدن بجهت  
 قرا و این وزیر<sup>۲۵</sup> روشن رای قصری بنا کرده است که آنرا دماغ خوانند .  
 و چون اقسام موجودات عالم شهادی حسّی<sup>۲۶</sup> پنج قسم است : مَبْصَرَات

- ۱- در اصل ، ق د مضغه ، مرفوع است ۲ و ۳- ك : - بها  
 ۴- م ، ك : بدین ۵- ق : + صلی ... ۶- ك : - بددرستی که در  
 ۷- م : گوشت پاره است ۸- ق ، م ، ك : + که ۹- م : - آن  
 ۱۰- م : - آن ۱۱- م : همه تن ۱۲- م : + و  
 ۱۳- ك : و چون هیچ مملکت ۱۴- ك : + راندن ۱۵- م : وزیر  
 ۱۶- ك : چاره نیست ۱۷- م ، ك : گویند ۱۸- مملکه ،  
 در اصل بعنوان کلمه ساقط مقابل سطر و با علامت « ط » نوشته شده  
 ۱۹- م ، ك : - و ملکه گویند ۲۰- م ، ك : محصل  
 ۲۱- م ، ك : - امور ۲۲- ق : نعم ۲۳- ك : بر اعلا منازل  
 ۲۴- ك : + گاه ، ظ : وزیر آگاه ۲۵- م : - حسّی



و مسموعات و مسمومات و مذوقات و ملموسات ، و از عرش تا ثری هر چه هست ازین پنج قسم بیرون نیست ، پس حکمت ذات متعالیه آن اقتضا کرده که در قصر دماغ پنج منظر مهیبا گرداند (و)<sup>۱</sup> وزیر عقل از هر منظری ازین مناظر بر<sup>۲</sup> اسرار ولایتی از ولایات اقسام پنج گانه<sup>۳</sup> استشراف کند و بر اخبار جمله ولایات واقف گردد . چنانک<sup>۴</sup> ملوک و سلاطین صوری را بر هر ولایتی مشرفی خاص باشد که اموال آن ولایت جابت<sup>۵</sup> میکند و بغزافه<sup>۶</sup> خاص میرساند ، همچنین حضرت خلافت روح قدسی را پنج مشرف خاصند که هر مشرفی را بر ولایتی از ولایات عالم حسّی موکّل گردانیده<sup>۷</sup> و حل<sup>۸</sup> و عقد آن عالم<sup>۹</sup> را بدو موقوف داشته و هر ولایتی ۱۱۰ ازین ولایات پنجگانه عالمی<sup>۱۰</sup> نامتناهیست که غرایب و عجایب محصولات آن عالم نهایت پذیر نیست . پس بحقیقت هر مشرفی ازین مشرفان<sup>۱۱</sup> پادشاه<sup>۱۲</sup> عالم بی نهایتست و حس<sup>۱۳</sup> مشترک را ، که در پیشگاه دهلیز دماغ ساکنست ، برین<sup>۱۴</sup> پنج<sup>۱۵</sup> مشرف حاکم گردانیده است<sup>۱۶</sup> تا اخبار و اموال<sup>۱۷</sup> مجموع این عالمها را بحضرت او میرساند<sup>۱۸</sup> و آنرا ازیشان

۱- م ، ك : تا ۲- م : - بر ۳- رسم الخط حاصل تثبیت شد

۴- م ، ك : و چنانکه ۵- ك : صیانت ۶- م : که اموال آن ولایت

را خیانت نکند ۷- م : + است ۸- ك : - عالم ۹- م ، ك :

عالم ۱۰- ك : + را ۱۱- ك : بدین ۱۲- ك : + حس ، از

کلمه و حس ، باز در ك بخط دیگر است ۱۳- م : - است

۱۴- ك : تا احوال ۱۵- ك : میرسانند

قبض میکند و در خزانه خیال که در مرتبه دوم دماغ است مخزون میگردداند<sup>۱</sup>. و قوت حافظه - که در منزل سیم از دهلیز دماغ متوطن است - امین حضرت است که آنچه در خزانه خیال مخزونست بقوت حفظ از آفت زوال و نسیان محافظه میکند. و قوت زاکره - که<sup>۲</sup> نازل منزل چهارم است - حاجب<sup>۳</sup> دیوان وزیر عقلست که آنچه در ضبط حافظه ثبت یافته است بر حضرت وزیر عقل عرضه میکند. و وزیر عقل قاضی عدل را میفرماید تا<sup>۴</sup> آن جمله را بقوت تسدید و تأیید<sup>۵</sup> در میزان ذکا و هدی<sup>۶</sup> می نهد و بکمال فطنت نقود حق را از زیف باطل افعال<sup>۷</sup> تمیز میکند و صفای اموال<sup>۸</sup> مقبوله<sup>۹</sup> را از کدورت<sup>۱۰</sup> افعال مردوده جدا می گرداند و خلاصه آن معانی<sup>۱۱</sup> بر طبق اخلاص نهاده بر حضرت خلافت عرضه<sup>۱۲</sup> میکند. پس روح بزرگوار آن هدایای اعمال را بجناب حضرت صمدیت و سیله<sup>۱۳</sup> قربت<sup>۱۴</sup> می سازد. و چون در محل قبول ثبت شود، خازنان خزانه غیب - که حاجبان<sup>۱۵</sup> اعمالاند - آن تحفه<sup>۱۶</sup> مقبول<sup>۱۷</sup>

۱- ك : میگرداندند ۲- م : - که ۳- ق : حاجبان ، م :

صاحب ۴- م : - تا ۵- ك : تسدید (حرف اول و چهارم فاقد نقطه)

است بدو تأیید ۶- م : در میزان دهی و زکی (ناسخ نون را در کلمه اخیر

بعده الحاق کرده ) ، ظ : در میزان دها و ذکی ۷- م ، ك : - افعال

۸- م : + افعال ۹- ك : مقبول ۱۰- ق ، م ، ك : کدورت

۱۱- م : + را ، ك : آن معنی را ۱۲- ق : عرض ۱۳- ك : قرب

۱۴- م ، ك : حاجبان ۱۵- ك : مقبوله

را قبض کنند و در خزانه علم قدیم که غیب مجهولست ودیعت نهند تا در روز *لَيَسْتَفْعُ مَالًا وَلَا يَنْوُونَ سَبَبَ نِجَاتٍ وَنَجَاحٍ وَسِرْمَايَهُ فَوْزٍ وَفَلَاحٍ* عامل گردد.

ای عزیز هر عملی<sup>۱</sup> از اعمال صالحه که از بنده صادر میشود از بدو فطرت<sup>۲</sup> ظهور تا حد<sup>۳</sup> وصول بمحل<sup>۴</sup> قبول برده عالم از عوالم غیب و شهادت گذر میکنند و در<sup>۵</sup> عبور هر عالمی ازین عالمها در تصرف سلطنت ملکی از ملائکه مقرر<sup>۶</sup> که حاکم و پادشاه آن عالمست درمی آید و به احکام تصرفات آن عالم *مُنْصَبِیغ* میگردد و از آثار<sup>۷</sup> آن احکام صفتی کسب میکنند و بحسب آن صفت<sup>۸</sup> خلعت اسمی از اسماء<sup>۹</sup> می یابد. و<sup>۱۰</sup> شرح بعضی<sup>۱۱</sup> ازین معانی بر سبیل ایجاز آنست که حقایق اعمال چون در ولایت حواس<sup>۱۲</sup> *خمسه* آید<sup>۱۳</sup> چون قوای<sup>۱۴</sup> *سامعه* و *باصره* و *ذایقه* و *شامه* و *لامسه* - که<sup>۱۵</sup> آنرا *مقرر* قات خوانند زیرا که این قوای پنجگانه هر یک *مدرك* اخبار عالم خود<sup>۱۶</sup> اند و هیچ کدام کار دیگری<sup>۱۷</sup> نتوانند<sup>۱۸</sup> چه نزد اهل تحقیق هر یک ازین قوی ملکیت از ملکوت سفلی و خاصیت ملائکه آنست که هر یکی را بجهت کاری که<sup>۱۹</sup> آفریده اند<sup>۲۰</sup>

- ۱- ق: هر عمل ۲- م، ک: - فطرت ۳- ک: و از  
 ۴- م: + صفت ۵- م: - صفت ۶- م: از اسمی  
 ۷- ک: - و ۸- ک: بعض ۹- ک: *خمسه* اند ۱۰- م: قوت  
 ۱۱- م: - که ۱۲- ق: - خود ۱۳- ق: کاری دیگری  
 ۱۴- م: نتواند کرد، ک: نتواند کرد ۱۵- م، ک: - که  
 ۱۶- ک: آفریده است

۱۱۱ غیر آن نتوانند کرد و ندانند<sup>۱</sup> مثلاً چنانك چشم كار گوش نتواند ||  
 كرد گوش<sup>۲</sup> هم كار چشم نتواند كرد تنبيه<sup>۳</sup> ربانی كه و مَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ  
 مَعْلُومٌ اشارت بدین معنیست - و چون موكلان حواس<sup>۴</sup> از اعمال  
 جبايت<sup>۵</sup> خود فارغ گشتند و آن بر حس<sup>۶</sup> مشترك كه مشرف ایشان است  
 رسانیدند، درین عالم آنرا محسوسات خوانند. و او را<sup>۷</sup> حس<sup>۸</sup> مشترك  
 ازان جهت گویند كه در ادراك اعمال<sup>۹</sup> پنج حواس<sup>۱۰</sup> شریكست. و چون  
 از فیض<sup>۱۱</sup> حس<sup>۱۲</sup> مشترك درخزانه<sup>۱۳</sup> خیال مخزون گشت<sup>۱۴</sup>، متخیلات گویند.  
 و این هر دو ملك از ملكوت برزخاند<sup>۱۵</sup> كه آن<sup>۱۶</sup> عالم واسطه است  
 میان غیب و شهادت. پس چون قوت حافظه این اعمال را كه درخزانه<sup>۱۷</sup>  
 خیالست ضبط گرداند<sup>۱۸</sup>، محفوظات خوانند. و چون قوت ذاكره آنرا  
 بحضرت وزیر عقل رفع گرداند<sup>۱۹</sup>، آنرا مذكورات گویند<sup>۲۰</sup>. و چون در  
 قبض وزیر عقل قرار یافت، آنرا معقولات نامند. و چون قاضی عدل  
 حق آن اعمال را از باطل جدا گرداند<sup>۲۱</sup>، آنرا زاكیات خوانند<sup>۲۲</sup>. و  
 این چهار ملك از ملكوت علوی اند. پس چون<sup>۲۳</sup> آن اعمال زاكیه<sup>۲۴</sup>

۱- م : و غیر آن نتوانند و ندانند ، ك : و غیر آن ندانند و نتوانند

۲- م : مثال آن ۳- ك : و گوش ۴- م ، ك : و تنبيه

۵- م : خاصه ۶- م : و آنرا ۷- م : - اعمال ۸- اصل :

قبض ، م : قبض ۹- م ، ك : + آنرا ۱۰- م : - اند ۱۱- م : این

۱۲- ك : كرد ، م ، ك : + آنرا ۱۳- م : رفع كرد ، ك : رفع كند

۱۴- م : خوانند ۱۵- م ، ك : جدا كرد ۱۶- ك : نامند

۱۷- ك : - چون ۱۸- م : پس آن اعمال زاكیه چون

از دیوان وزیر عقل بحضرت خلیفه روح قدسی<sup>۱</sup> رسد<sup>۲</sup>، آنرا روحانیات گویند<sup>۳</sup>. پس در محل عرض عبودیت ملائکه کرام - که حاجبان حضرت صمدیت اند - قبض گردند<sup>۴</sup>، آنرا ملکوتیات گویند. و چون در خزانه غیب احدیت مخزون گشت، آنرا اسرار نامند<sup>۵</sup> ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ. و این ترقی در اعمالی<sup>۶</sup> بود که میان بنده و حق باشد و در وی حق گیری نباشد<sup>۷</sup>.

اما اعمالی که بحقوق عباد متعلق باشد هر چه بمظلمه گیری مشوب باشد<sup>۸</sup> اگر چه همه کلمه‌ای یا خطرهای<sup>۹</sup> بود<sup>۱۰</sup>، آن اعمال را<sup>۱۱</sup> در خزانه خیال - که فلك ائیرست - مجبوس گردانند و ابواب ملکوت بر وی بسته گردد<sup>۱۲</sup> و راه ترقی نیابد چنانکه حضرت صمدیت جل جلاله<sup>۱۳</sup> میفرماید که لَا تَفْتَحْ لَهُمْ أَبْوَابَ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّىٰ يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ. این<sup>۱۴</sup> حکم اعمال است. اما علوم را حکمی دیگرست<sup>۱۵</sup> چه علم از سه حال خالی نباشد

۱ - م : روح قدس ۲ - م ، ك : رسید ۳ - م : خوانند

۴ - م : قبض کرد، ك : قبض کردن ۵ - م ، ك : خوانند

۶ - م ، ك : در اعمال ۷ - م ، ك : نبود ۸ - ك : آمیخته باشد

۹ - ك : همه ۱۰ - ك : قطره‌ای ، م : کلمه یا خطرهای

۱۱ - م : باشد ۱۲ - م ، ك : آن عمل را ۱۳ - م : مسدود گردد

۱۴ - م ، ك : چنانکه حق جل و علا ۱۵ - ك : و این

۱۶ - ق ، م ، ك : حکم دیگرست

یا متعلق آن معلومات عالم سفلی باشد<sup>۱</sup>، یا لطایف<sup>۲</sup> ملکوتی، یا حقایق ذات و صفات عالم لاهوتی و هر قسمی ازین علوم بمعلومات خود منتهی می شود<sup>۳</sup>. علوم متفرقات عالم حسّی را بمعلومات ملکوتی راه نیست چه هر علمی بمعلوم خود مقید است و ترقّی هر علمی از علوم لطایف ملکوتی در منازل علوی بمرتبّه حقیقت معلوم آن منتهی می گردد<sup>۴</sup> الا علم<sup>۵</sup> باللّه که هیچ مرتبه از مراتب علویات و سفلیات مانع عروج آن نتواند شد و صعود آن جز بجناب حضرت کبریایی منتهی نگردد. زیرا که مجموع علوم کلیّات و جزئیّات عالم ملکوتی و ملکوتی از شایبه حدوث و امکان خالی نیست و جز علم مقدّس از شوایب نقایص<sup>۶</sup>، بجناب قدّوسی واصل نگردد. و چون هر عالم<sup>۷</sup> بمرتبّه علم<sup>۸</sup> خود مقیدست، پس علم اسرار ذات و صفات حضرت<sup>۹</sup> که از شوایب حدثان منزّه و (از)<sup>۱۰</sup> نقایص امکان مقدّس است هر اینه آن عالم را که مصدر اوست بصفّت خود موصوف گرداند و از ذلّ درکات تقیید<sup>۱۱</sup> باوج عز<sup>۱۲</sup> درجات اطلاق رساند که و مَا<sup>۱۳</sup> یَسْتَوِی الْأَعْمَىٰ وَ الْبَصِيرُ وَلَا الْأَظْلَمَاتُ وَلَا النُّورُ وَلَا الظِّلُّ وَ الْحَرُورُ. قُلْ هَلْ یَسْتَوِی الْتَّیْدِینَ یَعْلَمُونَ وَ

۱۱۲

- ۱- م : بود      ۲- ق : لطایفی      ۳- م ، ک : منتهی شود  
 ۴- م ، ک : منتهی گردد      ۵- ک : نقایض (۴)      ۶- ق : هر عالمی  
 ۷- متن ق : بمرتبّه علوم      ۸- م ، ک : + صمدیت  
 ۹- اصل ، ق ، ک : از      ۱۰- م : تقید      ۱۱- م : - عز  
 ۱۲- در ق ، م ، ک : بجای « و ما » « لا » آمده

الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولَئِكَ بِالْآلِئَابِ . و از اینجا بود که یحیی بن معاذ<sup>۱</sup> رازی<sup>۲</sup> فرمود که **إِنَّ لِلتَّوْحِيدِ نُورًا كَمَا أَنَّ لِلشَّرِكِ نَارًا** و **إِنَّ نُورَ التَّوْحِيدِ أَحْرَقُ<sup>۳</sup> لِّلسَّيِّئَاتِ مِثْلَ نَارِ<sup>۴</sup> الشَّرِكِ لِلْحَسَنَاتِ** . فرمود<sup>۵</sup> بدرستی که توحید را نور است چنانکه شرک را آتشی است و نور توحید نقایص<sup>۶</sup> موحد را سبکتر می‌سوزد از آتش شرک<sup>۷</sup> محامد شرک را . و بحقیقت مقصود از ایجاد خلیفه روح انسانی تحصیل این علمست و مراد از آفرینش آدمی اکتساب این سعادتست<sup>۸</sup> که **وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ** .

و در تورات آمده است<sup>۹</sup> : **يَا ابْنَ آدَمَ خَلَقْتُ الْإِنْسِيَاءَ لَكَ وَ خَلَقْتُكَ لِي فَلَاتَهْتِكْ<sup>۱۰</sup> مَا خَلَقْتُ مِنْ أَجْلِي<sup>۱۱</sup> فِيمَا خَلَقْتُ مِنْ أَجْلِكَ** . میفرماید که ای فرزند آدم ما همه عالم را برای نزل تو<sup>۱۲</sup> آفریدیم و همه اشیا<sup>۱۳</sup> را بجهت نثار راه تو مهیّا ساخته‌ایم و<sup>۱۴</sup> وجود ترا خاص بجهت خود آفریده‌ایم تا عرش و فرش و هر چه دروست<sup>۱۵</sup> خادم تو باشند<sup>۱۶</sup> و تو خلاصه<sup>۱۷</sup> ملازم درگاه ما باشی و در دولت خانه<sup>۱۸</sup> محبت

- ۱- ق : یحیی معاذ      ۲- م : + قدس سره ، ك : + قدس الله سره  
 ۳- ق : اخف حرقا      ۴- ق : - نار      ۵- م ، ك : + كه  
 ۶- م : نقایص      ۷- م : - است      ۸- م : + كه      ۹- م : فلانهك  
 ۱۰- م : لاجلی      ۱۱- ك : از برای تو      ۱۲- ق ، ك : و همه اشیا  
 ( بفك اضافه )      ۱۳- ك : - و      ۱۴- ك : دروِست ، م : + تا  
 ۱۵- ك : باشد      ۱۶- ق ، م ، ك : خاصه

ما زنی و در اکتساب خلعت معرفت حضرت ماکوشی. پس ترا<sup>۱</sup> ما بجهت حضرت خاص خود آفریده‌ایم در طلب آنچه طفیل تو گردانیده‌ایم صرف مکن و جوهر عمر شریف را<sup>۲</sup> در تحصیل بضاعت مزجات فانی ضایع مگردان و منصب اهلیت مقدس خود را از ظلمت غبار غیریت<sup>۳</sup> صیانت کن و دامن همت روح مطهر را که خلیفه ممالک عالم ملکوتست به نتن جیفه مزبله دنیا میالای و آینه دل را بظلمات هوا تاریک مکن و انسان عین بصیرت را از مشاهده جمال حضرت ما<sup>۴</sup> محروم مگردان و بافسوس و افسانه<sup>۵</sup> نفس مکسار<sup>۶</sup> فریفته شو و مکر دوستی<sup>۷</sup> دشمنان ما<sup>۸</sup> بر میان جان مبند و در مهاوی تبه غفلت سرگشته مباش و از ظهور سطوات آتش حرمان بیندیش.

از کعب الأخبار<sup>۹</sup> روایتست که **إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى ذَكَرَ فِي التَّوْرَةِ يَا ابْنَ آدَمَ إِنَّ رَضِيْتَ بِمَا قَسَمْتُ لَكَ أَرَحْتَ قَلْبَكَ وَ بَدَنَكَ وَ أَنْتَ مَحْمُودٌ عِنْدِي وَ إِنْ لَمْ تَرْضَ بِمَا قَسَمْتُ لَكَ سَلَطْتُ عَلَيْكَ الدُّنْيَا حَتَّى تَرْضَى<sup>۱۰</sup> فِيهَا رِخْصَ الْوَحْشِ فِي الْبَرِّيَّةِ كُمْ وَ عِزِّي وَ جَلَالِي لِأَنَّكَ مِنْهَا إِلَّا مَا قَدَّرْتُ<sup>۱۱</sup> || لَكَ وَ أَنْتَ مَذْمُومٌ عِنْدِي .** یعنی حق جل و علا

۱۱۳

- ۱- م : پس بر آنچه ، ك : پس تو آنچه  
 ۲- م ، ك : و جوهر شریف عمر را  
 ۳- م ، ك : غیرت  
 ۴- ك : - ما ۵- م : و بافسوس و بافسانه  
 ۶- ك : نفس لمن مکاره  
 ۷- ك : + حق  
 ۸- اصل ، ق ، ك : کعب الاخبار ۹- ك : سلط ۱۰- « ترکض » در اصل ، ق بفتح کاف آمد ۱۱- « قدرت » در اصل ، م ، ك بتخفیف آمده



در تورات میفرماید که ای فرزند آدم اگر راضی شدی بآنچه<sup>۱</sup> ما قسمت تو کردیم<sup>۲</sup>، ما ابواب رحمت و<sup>۳</sup> رَوْح و راحت بر دل و چشم تو بگشاییم و ترا از مقبولان حضرت خود گردانیم و اگر بمقسوم ما خرسند نباشی<sup>۴</sup>، حوادث روزگار<sup>۵</sup> بر تو گماریم تا از خوف<sup>۶</sup> صولت صواعق<sup>۷</sup> فقد<sup>۸</sup> (و)<sup>۹</sup> الم آتش حرص در مجاری<sup>۱۰</sup> مکاید دنیا می طبی<sup>۱۱</sup> چنانک وحوش در بیابانها و<sup>۱۲</sup> داغ ندامت<sup>۱۳</sup> و خسران<sup>۱۴</sup> و رقم شقاوت و حرمان<sup>۱۵</sup> بر ناصیه<sup>۱۶</sup> روزگار تو کشیم<sup>۱۷</sup>. پس فرمود که بعزت و جلال ما که با این<sup>۱۸</sup> همه کوشش<sup>۱۹</sup> از حظوظ دنیوی نخواهی یافت مگر آنچه ما مقدّر کرده ایم. زیرا که عالم اجسام ظلّ عالم ارواحست و محبوبات حسّی ظلال محبوبات عقلی اند که<sup>۲۰</sup> بواسطه عکوس تجلّی وجودی بر بساط کون بحرکت اغرا تحریک عزایم اعیان میکنند چنانک خطاب ربّانی سید انبیا را<sup>۲۱</sup> ازان خبر می دهد که اَلَمْ تَرَ اِلٰی رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ اَلظِّلَّ وَ لَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا<sup>۲۲</sup>.

- ۱- م، ك: بدانچه ۲- ك: قسمت کرده ایم ۳- م، ك: -  
 رحمت و ۴- م، ك: نیستی ۵- م، ك: + را ۶- م: تا  
 از فوق ۷- م: فقر ۸- اصل، ق: - و ۹- ك: و مجاری  
 ۱۰- ق: دنیا که میطلبی ۱۱- ق: - و ۱۲- م: مذمت، ك:  
 ذمت ۱۳- م: و حرمان ۱۴- م: و خسران ۱۵- م: كشم  
 ۱۶- ك: آن ۱۷- م، ك: + و شقاوت ۱۸- م: زیرا که عالم  
 اجسام ظلال مطلوبات حسّی اند که ۱۹- ك: بر سید انبیا  
 ۲۰- م: - و لو شاء ...

فرمود که نمی بینی ای محمد پروردگار خود را که<sup>۱</sup> چگونه ظلال<sup>۲</sup> مراتب اکوان را بر بساط عرصه<sup>۳</sup> عالم امکان<sup>۴</sup> بگسترانید و رشاش امطار وجودی را<sup>۵</sup> بر اراضی قابلیتات و استعدادات بارانید و مطالب و مدارج معقول و محسوس را محرک<sup>۶</sup> دواعی نفوس<sup>۷</sup> گردانید و اگر خواستی همه را در خزانه غیب ساکن گردانیدی<sup>۸</sup> و در کتم عدم بقدرت<sup>۹</sup> مستور داشتی ولی حکمت ازلی آن اقتضا کرد که اعیان مظاهر ارادات<sup>۱۰</sup> در منازل مراتب عوالم غیب و شهادت دایم در سیر و سلوک باشند مَا شَاءَ اللّٰهُ كَانَ وَ مَا لَمْ يَشَأْ لَمْ يَكُنْ .

و چون معلوم شد که امور شهادی ظلال حقایق غیبی اند، بدانکه خاصیت ظل آنست که چون بر اثر آن روان شوی هر چند سعی بیش<sup>۱۱</sup> کنی ازان زیادت از مقدار قدم در زیر قدم نتوانی آورد<sup>۱۲</sup> و چون روی ازان بگردانی چندانکه ازان دوری جوئی همان مقدار ازو در زیر قدم حاصل بود و آنکه در احادیث<sup>۱۳</sup> قدسی وارد گشته است<sup>۱۴</sup> که يَا دُفْيَا أَخْدُمِي مِّنْ خَدَمَنِي وَ أَتَعْبِي مِّنْ خَدَمِكَ اِشَارَت بیدین معنیست که<sup>۱۵</sup>

- 
- ۱- ك : - که  
 ۲- اصل : ظلال ( به طاء بی نقطه ) ، ق : ضلال  
 ۳- ق : - عرصه  
 ۴- م : - امکان  
 ۵- م ، ك : - را  
 ۶- ق : دواعی نفسانی  
 ۷- ك : ساکن کردی  
 ۸- م : - بقدرت  
 ۹- ق ، م ، ك : ارادت  
 ۱۰- م : بیشتر  
 ۱۱- ك : نتوان آورد  
 ۱۲- ك : در حدیث  
 ۱۳- م : - است  
 ۱۴- ك : - که  
 ۱۵- م ، ك : - که

حق جلّ و علا بدنيا خطاب میکند<sup>۱</sup> که ای دنیا هر که خدمت درگاه ما کند<sup>۲</sup> تو خادم او باش و هر که خدمت تو کند پیوسته او را رنجه دار<sup>۳</sup>.  
 ای عزیز بدانکه جوهر جود<sup>۴</sup> مفتاح خزانه<sup>۵</sup> وجودست و هر چه در عرصه وجود خلعت هستی یافت و می‌یابد<sup>۶</sup> از آثار فیض<sup>۷</sup> سلطنت جودست و لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْنَا وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنَّا أَحَدٌ أَبَدًا.  
 یعنی اگر نه فیض<sup>۸</sup> تموّج بحار کرم ما بودی هیچکس از شما خلعت وجود نیافتی و || اگر نه در عرصه وجود تجدد رشحات جود ما<sup>۹</sup> دستگیر شما ۱۱۴  
 گشتی هیچکس بشرف سعادت مکارم اخلاق مشرف نکشتی. و چون مرتبه خلافت و سلطنت<sup>۱۰</sup> ظلّ حضرت<sup>۱۱</sup> پروردگار است، پس این خلعت<sup>۱۲</sup> خاص از لوازم خلیفه و پادشاه بود.

چون<sup>۱۳</sup> این مقدمه معلوم شد<sup>۱۴</sup>، بدانک خلفا و سلاطین صوری از چهار حال خالی نباشند چه پادشاه و حاکم یا بخیل بود در حق نفس خود و<sup>۱۵</sup> در حق رعیت، یا سخی بود بهر دو طرف، یا بخیل بود در حق رعیت و سخی بود در حق نفس<sup>۱۶</sup> خود، یا سخی<sup>۱۷</sup> در حق رعیت و بخیل در حق نفس خود<sup>۱۸</sup>.

۱- م : خطاب کرد ۲- ك : میکند ۳- ك : رنجه داری

۴- ك : خزاین ۵- م ، ك : + همه ۶- م : + رحمت

۷- م : - ما ۸- م : - و سلطنت ۹- م : ظل مرتبه

۱۰- م ، ك : صفت ۱۱- م ، ك : و چون ۱۲- م : معلوم کردی

۱۳- م ، ك : + بخیل ۱۴- م : - نفس ۱۵- م : + بود

۱۶- ك : از چهار حال خالی نباشد چه پادشاه و حاکم یا بخیل بود در حق نفس خود یا بخیل بود در حق رعیت یا سخی بود در حق نفس خود یا سخی در حق رعیت

و افضل خلفا و ملوك آنست که آثار سخا و احسان او طرفین را<sup>۱</sup> شامل بود<sup>۲</sup> و اخس<sup>۳</sup> و اذل سلاطین آنک<sup>۴</sup> برعکس این معنی بود<sup>۵</sup> چنانک در حدیث ربّانی واردست که **إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ إِنِّي جَوَادٌ كَرِيمٌ وَ لَا يُجَاوِرُنِي لَيْثِيمٌ** . میفرماید که صفت خداوندی ما<sup>۶</sup> کرم و احسانست پس هر که ذیل همت خود را بلوث بخل و خست آورده گرداند فر<sup>۷</sup> همای لطف حضرت ما هرگز<sup>۸</sup> نه بیند<sup>۹</sup> و در سایه<sup>۱۰</sup> حمای<sup>۱۱</sup> رحمت ما ننشیند. همچنین روح قدسی که خلیفه<sup>۱۲</sup> عالم معنویست ازین چهار حال خالی نیست. علم<sup>۱۳</sup> و عمل<sup>۱۴</sup> که دو<sup>۱۵</sup> مقام جمع و تفرقه است<sup>۱۶</sup> جود و احسانست<sup>۱۷</sup>. چه زینت ظاهر او عملست و صفای<sup>۱۸</sup> سیرت باطن<sup>۱۹</sup> او علم. و رعیت ممالک این خلیفه همچون رعیت مملکت<sup>۲۰</sup> صوری دو قسم است: بادی<sup>۲۱</sup>، و حاضر<sup>۲۲</sup>. و بادی این مملکت دو قسم است: منفصل، و متصل. بادی منفصل عالم شهادت خارجی<sup>۲۳</sup> است و بادی متصل عالم جسم او که تصرف<sup>۲۴</sup> او بی واسطه<sup>۲۵</sup> در وی جاریست و بواسطه<sup>۲۶</sup> او در عالم شهادت که بادیه<sup>۲۷</sup>

- ۱- ك : هر دو طرف را      ۲- ك : -      ۳- ك : آنست که  
 ۴- م : باشد، ك : باشد      ۵- م : -      ۶- م : -      ما  
 ۷- م ، ك : - هرگز      ۸- ك : حمایت      ۹- م : و علم  
 ۱۰- ك : و عمل و علم      ۱۱- م ، ك : در      ۱۲- م : آمده است  
 ۱۳- م ، ك : جود و احسان این خلیفه است      ۱۴- م : -      صفای  
 ۱۵- ق : -      باطن، ولی در بالای کلمه قبلی (سیرت) علامت افتادگی هست  
 ۱۶- م ، ك : ملوك      ۱۷- ك : +      غایب      ۱۸- م : و      حاضری  
 ۱۹- ك : خارج      ۲۰- ق : بواسطه

منفصل اوست<sup>۱</sup>، تصرف میکند. گاه احکام سلطنت معنوی در اطراف مملکت بدن می‌راند و<sup>۲</sup> گاه آیات اسرار الهی<sup>۳</sup> بر صفحات الواح آفاق میخواند و در مقام جمع هر دو را آئینهٔ جمال مطلق<sup>۴</sup> میداند که سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ وَ فِي اَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ اَنَّهُ الْاَحَقُّ و چون نظر بلندتر میکند خود را از قید ملاحظهٔ خود و غیر می‌راند و حق را<sup>۵</sup> بحق میداند<sup>۶</sup>. نظم<sup>۷</sup>:

تو مرا مونس روان بودی

لیک از چشم من نهان بودی

از تو می‌یافتم خبر بگمان

چون شدم بیخبر عیان بودی

جانم اندر جهان ترا می‌جست

تو خود اندر میان جان بودی

من خود اندر حجاب خود بودم

ورنه با من تو در میان بودی

و رعیت حاضر هم برد و قسمت: قوای روحانی چون عقل و فهم و حفظ و ذکر و عدل و رشد و حزم و حیا و صدق و وفاء، و قوای نفسانی چون<sup>۸</sup>

۱- ك : كه بادی متصل است ۲- م : و ۳- ك : + را

۴- ك : - مطلق ۵- م : - را ۶- م ، ك : + و میگوید

۷- ك : - نظم ، م : شعر ۸- م : - چون

۱۱۹ جهل و بلادت و نسیان و غفلت و جور و ححق و کسّال و وقاحت || و کذب و خیانت، و اهل این قوی اصحاب الشمال اند . و اهل قوای روحانی دو قسم اند : اصحاب یمین<sup>۱</sup> ، و سابقان . اصحاب یمین ارباب مناصب و<sup>۲</sup> مقامات اند<sup>۳</sup> ، و سابقان مجذوبان خواطف محبت و مسلوبان هوائف غیرت اند که کشتی وجود ایشان در دریای قدم غرق<sup>۴</sup> گشته است و از ننگ ادبار حدوث رسته<sup>۵</sup> ، در سیر الی الله قدم بر سر ما سوی الله زده ، دست همت بجناب کبریا رسانیده ، چشم غیرت از رویت اغیار بردوخته ، رخت هستی موهوم بآتش فنا سوخته ، بر وجوه<sup>۷</sup> ادراک وجود جز نام دوست نخواند<sup>۸</sup> ، و در عرصه شهود راه جز بکوی<sup>۹</sup> دوست نداند<sup>۱۰</sup> . لاجرم دست غیرت دیده های عمیان عامه<sup>۱۱</sup> از ملاحظه آثار آن محبوبان حضرت بحکم کما قدین<sup>۱۲</sup> کدان<sup>۱۳</sup> بردوخت و راه جناب<sup>۱۴</sup> آن سلاطین عالم حقیقت بر تابهان بادیه غفلت مسدود گردانید تا غیر آنحضرت جمال حال آن<sup>۱۵</sup> پاکان نه بیند و غبار نظر هر ناپاک<sup>۱۶</sup> بر چهره

- ۱- م : اصحاب الیمین    ۲- م : -    ۳- ک : و مقالات اند  
 ۴- م ، ک : غرقه    ۵- ک : + است    ۶- م : -    الله  
 ۷- اصل : بر وجود ، ق : -    وجوه ، ک : و بر وجوه    ۸- م ، ک :  
 نخوانند    ۹- ق : -    و    ۱۰- ک : بجز کوی    ۱۱- م ، ک :  
 ندانند    ۱۲- م ، ک : +    را    ۱۳- « قدین » در اصل ، ق بضم اول  
 ( از باب افعال ) آمده    ۱۴- ک : و راه خیانت و راهی جناب ( ظاهراً  
 « و راه جناب » در نسخه مأخذ ک مکرر نوشته بوده است )  
 ۱۵- م : -    آن    ۱۶- ک : نظر غیر و هر ناپاکی

کمال ایشان ننشینند که **أَوْلِيَايَ قَحْتِ قِبَابِي** <sup>۱</sup> لَا يَعْرِفُهُمْ غَيْرِي <sup>۲</sup> .  
 ای عزیز چون معلوم کردی که ملوک در سخا و لوم بر چهار  
 قسم اند و دانستی که سخا و لوم خلیفه روح بحسب علم و عمل و عدم  
 علم و عمل <sup>۳</sup> است ، بدانکه این خلیفه از چهار حال خالی نبود <sup>۴</sup> :  
 اول آنکه عالم باللّه بود بنفسه و عامل لله بود <sup>۵</sup> بجوارحه . و  
 این اکمل خلفاء معنویست و در هر عصر و زمان وجود شریف چنین <sup>۶</sup>  
 کس کم یافت و نادر بود و هر که بدولت نظر او مشرف <sup>۷</sup> گردد <sup>۸</sup> سعادت  
 ابدی یابد .

دوم <sup>۹</sup> آنکه ازین هر دو حال بکلی <sup>۱۰</sup> عاری بود و این چنین کس  
 شیطان روزگار بود در صورت آدمی و هر که بدو پیوندد <sup>۱۱</sup> بشقاوت ابدی  
 گرفتار شود .

سیوم <sup>۱۲</sup> آنک خود <sup>۱۳</sup> بنفسه مزین بود بزینت علم <sup>۱۴</sup> و لیکن  
 رعایای جوارح و اعضا را بقصور اهمال از تأثیر ثمره اعمال منجیه <sup>۱۵</sup> عاری

- ۱- « قبابی » در اصل ، ك بضم قاف آمده و در م حرف چهارم آن فاقد  
 نقطه و احیانا همزه است ۲- ك : + یعنی دوستان من در زیر قبابی مانند  
 نمی شناسد ایشان را کسی غیر من ۳- م ، ك : - و عدم علم و عمل  
 ۴- م : خالی نیست ، ك : بیرون نبود ۵- ق ، م ، ك : - بود  
 ۶- ك : اینچنین ۷- ك : مشرف شود ۸- ك : حال دوم  
 ۹- م : - بکلی ۱۰- ك : پیوندد ۱۱- ك : حال سیوم  
 ۱۲- اصل ، ق : چون ۱۳- ك : مزین بزینت علم بود  
 ۱۴- ك : + نجات دهند ( ظ : نجات دهنده ، که معنی « منجیه » است و وارد  
 متن شده )

میدارد و اهل بادیه مملکت را با کتساب سعادت ابدی دلالت نمیکند و این خلیفه یوم تشهد علیهم<sup>۱</sup> استنتهم<sup>۲</sup> و ایدیهم<sup>۳</sup> و أرجلهم<sup>۴</sup> بحقوق رعایا در محل<sup>۵</sup> بازخواست و خطر عقاب خواهد بود که **إِنْ أَلْسَمَ وَ أَلْبَصَرَ وَ الْفَوَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا**.

چهارم<sup>۱</sup> آنک در تسدید<sup>۲</sup> و ارشاد رعایای ملک ساعی و ناصح بود ولی بنفس خود از نور<sup>۳</sup> جواهر حقایق علمی خالی باشد<sup>۴</sup> و از مسابقه صفوف مبارزان عرصه علم<sup>۵</sup> بالله عاجز. و این خلیفه ظالم نفس خودست چه سخاوت او رعایا را شاملست<sup>۶</sup> و او در حق نفس خود لئیم، و از خطر تشویر حرمان قربت و تقصیر خذلان غفلت ایمن نبود **إِلَّا أَنْ يَتَذَكَّرَ كَهُ آتَهُ بِرَحْمَتِهِ**.

پس ازین جمله معلوم شد که افضل صفات این خلیفه وفا و سخاست که آثار آن مشعل انوار صفا و شیمه انبیا || و اولیاست و ازین جهت **۱۱۶** بود که رسول<sup>۱</sup> ﷺ فرمود که **إِنْ بَدَلَا<sup>۲</sup> أُمَّتِي لَمْ يَدْخُلُوا<sup>۳</sup> الْجَنَّةَ بِصَلَاةٍ وَ لَا صِيَامٍ وَ لَكِنْ دَخَلُوهَا بِسَخَاوَةٍ الْاَلْفُسُ وَ سَلَامَةِ الصُّدُورِ**. فرمود که بدرستی که اولیاء امت من بنماز بسیار و بروزه<sup>۴</sup> بسیار در

۱- م : - چهارم، ك : حال چهارم ۲- اصل، ق : تشدید

۳- م، ك : از زیور ۴- م : خالی نباشد ۵- ك : شامل بود

۶- ك : که حضرت رسالت ۷- م : اولیاء ۸- ق : لم یدخل، م :

لایدخلون ۹- ك : و روزه، م : بنماز و روزه



بهشت نمیروند ولیکن بسخاوت<sup>۱</sup> و سلامت باطن بغور درجات می‌رسند .  
و افضل سخاوت این خلیفه (آن) است که هر چه نه در ملك و تصرف  
اوست ازان نگوید و صفات ملك جلیل از عبد ذلیل نجوید و بحقیقت  
بداند که او را از خود وجود نیست (و)<sup>۲</sup> در<sup>۳</sup> عرصه هستی او را اختیار  
نابود و بود<sup>۴</sup> نیست<sup>۵</sup> .

چیزی که وجود او بخود نیست

هستیش نهادن از خرد نیست

هستی که بحق قیام دارد

او نیست و لیک نام دارد<sup>۶</sup>

و<sup>۷</sup> در اخبار آمده است که **إِنْ هَذَا الدِّينَ أَرْقَضْتَهُ لِنَفْسِي وَ لَنْ  
يُصْلِحَهُ إِلَّا السَّخَاءُ وَ حَسُنَ الْخُلُقُ فَأَكْرَمُوهٗ** <sup>۸</sup> **بِهِمَا** <sup>۹</sup> **مَا اسْتَطَعْتُمْ .**  
حق جل<sup>۱۰</sup> و علا میفرماید که بدرستی که این دین را که<sup>۱۱</sup> ما بحضرت خود  
منصوص گردانیدیم، رعایت حمای حدود آن نمی‌توان کرد الا<sup>۱۲</sup> بسخاوت<sup>۱۳</sup>

۱- ك : و لکن بسخاوت نفس ۲- اصل ، ق : - و

۳- م ، ك : و در ۴- م ، ك : بود و نابود ۵- م : نه ، ق : +

نظم ، م ، ك : + شعر ۶- م : آن ۷- در اصل بعد از این بیت

مصراع اول بیت نخست و مصراع دوم بیت دوم ( همین مصراع ) بعنوان بیت سوم

درج شده و در پایان آن د الی ، نیز نوشته شده است ۸- م ، ك : - و

۹- م ، ك : + ربانی ۱۰- اصل ، ق ، م ، ك : فاكرموا

۱۱- اصل : بها ۱۲- م ، ك : - که ۱۳- م ، ك : مکر

۱۴- ق : سخاوت

وسیرت نيك. زیرا که سخاوت موجب محبتست و محبت موجب مودت<sup>۱</sup> و مودت موجب قربت<sup>۲</sup> و قربت منتج و وصلت<sup>۳</sup> و وصلت مقتضی جمع و جمعیت معاون نصرت دین. و حقیقت<sup>۴</sup> سخاوت راد و طر فست و وسطی که آن حد اعتدال سخاوتست و آن از موی باریکتر است و از شمشیر تیزتر<sup>۵</sup>. و هر کس حقیقت آنرا نداند و بیشتر اغیار<sup>۶</sup> در وی افراط کنند تا بحد<sup>۷</sup> تبذیر رسانند<sup>۸</sup> و آن مذموم است و خلاف فرمان حقست که حق جل<sup>۹</sup> و علا حبیب<sup>۱۰</sup> خود را می فرماید که<sup>۱۱</sup> وَلَا تَبْذُرُوا مَالَكُمْ بَيْنَ يَدَيْكُمْ كَمَا تَبْذُرُونَ مَالَكُمْ بَيْنَ يَدَيْكُمْ كَمَا تَبْذُرُونَ مَالَكُمْ بَيْنَ يَدَيْكُمْ. یعنی در عطایی که نه برای حق بود اسراف ممکن چه آنکسان<sup>۱۲</sup> که در سخا<sup>۱۳</sup> ب موجب هوای نفسانی در ریا و سمعه میکوشند ایشان برادران شیطانند. و حقیقت سخا بذل فضلست در محل<sup>۱۴</sup> استحقاق بقدر حاجت مستحق<sup>۱۵</sup>، و بخل عکس این معنیست و زیادت از<sup>۱۶</sup> آن افراط است که آنرا تبذیر خوانند و نقصان آن<sup>۱۷</sup> تفریط است که آنرا تقمیر گویند و هر دو طرف مذموم است و خیر در اعتدالست که آن حد<sup>۱۸</sup> وسط است

۱- م : و محبت مورث قربت ۲- م : - و مودت موجب قربت

۳- ك : زیرا که سخاوت موجب محبت است و محبت پیدا کننده مورث قدیم (قدیم

فاقد نقطه است) قربت (حرف اول کلمه اخیر فاقد نقطه است) و قربت

۴- م : - حقیقت ۵- م ، ك : - و از شمشیر تیزتر ، سه چهار سطر اخیر

در ك مشوش و مقدم و مؤخر است ۶- م ، ك : اغتیا ۷- ك : برسانند

۸- م : پیغمبر ، ك : پیغامبر ۹- م : - که ۱۰- م : آنکسانی

۱۱- م : سخاوت ۱۲- ق : - از ۱۳- ك : + طریق ظفر

و از اینجا<sup>۱</sup> گفته اند<sup>۲</sup>. الشعر<sup>۳</sup>:

تَوَسَّطَ إِذَا مَا شِئْتَ أَمْرًا فَإِنَّهُ

كَلَامًا طَرَفِي قَصِدِ الْأُمُورِ ذَمِيمٌ<sup>۴</sup>

و انك رسول ﷺ فرمود كه خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا<sup>۵</sup> اشارت بدینست<sup>۶</sup>.

و از جابر بن عبدالله انصاری<sup>۷</sup> روایتست كه بَيْنَنَا نَحْنُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى

اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذْ جَاءَهُ<sup>۸</sup> صَبِيٌّ فَقَالَ: إِنَّ أُمَّيْ تَسْتَسْبِكُ دِرْعًا.

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ<sup>۹</sup>: مِنْ سَاعَةِ إِيَّيْ سَاعَةٍ قَطْرُهُ عُدَّ إِلَيْنَا. فَذَهَبَ

إِلَى أُمِّهِ فَقَالَ<sup>۱۰</sup> أُمُّهُ: قُلْ إِنَّ أُمَّيْ تَسْتَسْبِكُ<sup>۱۱</sup> || أَلَدَّرَعَ الَّذِي عَلَيْكَ. ۱۱۷

فَدَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَارَهُ فَفَنَزَعَ قَمِيصَهُ وَأَعْطَاهُ وَفَعَدَ عُرْيَانًا

فَأَذَنَ<sup>۱۲</sup> بِلَالٍ وَأَهَامَ وَنَمَّ يَسْتَطِيعُ أَنْ<sup>۱۳</sup> يَخْرُجَ مِنَ الْعُرَى فَنَزَلَتْ<sup>۱۴</sup>

قَوْلُهُ تَعَالَى: وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ

الْبَسِطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا<sup>۱۵</sup>. جابر روایت میکند<sup>۱۶</sup> كه<sup>۱۷</sup> ما نزد

۱- ق: و اینجا ۲- ق: - گفته اند، ك: + كه ۳- ك: -

الشعر، ق، م: شعر ۴- در اصل مصراع اخیر پیش از مصراع قبلی نوشته

شده است ۵- م: اوساطها ۶- ك: بدین معنی است

۷- م: الانصاری، م، م، ك: + رضی الله عنه ۸- اصل، م، م، ك: اذا

۹- م: جاء ۱۰- ق: فقال صلى الله عليه وسلم ۱۱- ق، ك: فقالت

۱۲- م: يستسبك ۱۳- «فأذن» در اصل بكسر همزه و

بتخفيف ذال آمده ۱۴- ك: - ان ۱۵- م، ك: فنزل

۱۶- در م، ك بعد از «عنقك» نوشته شده، الايه. و قسمت اخیر آیه در آن

نوشته نشده ۱۷- ك: روایت کرد ۱۸- در م بجای «جابر روایت

میکند كه، آمده، یعنی

رسول ﷺ نشسته بودیم کودکی بیامد و گفت: یا رسول الله! مادر من از تو پیرهنی<sup>۲</sup> میخواهد. رسول ﷺ فرمود که ساعتی صبر کن و<sup>۳</sup> باز آی. پس<sup>۴</sup> آن<sup>۵</sup> کودک بر رفت. مادرش گفت: بگوی که مادر من از تو پیراهنی<sup>۶</sup> می طلبد که خود<sup>۷</sup> پوشیده‌ای. رسول ﷺ در خانه شد و پیراهن<sup>۸</sup> خود<sup>۹</sup> بیرون کرد و بیرون آورد<sup>۱۰</sup> و بدو داد<sup>۱۱</sup> و<sup>۱۲</sup> برهنه نشست و بلال اذان و قامت<sup>۱۳</sup> بگفت<sup>۱۴</sup> و<sup>۱۵</sup> رسول ﷺ از برهنگی بیرون نتوانست آمد<sup>۱۶</sup>. جبرئیل<sup>۱۷</sup> ﷺ نازل کرد<sup>۱۸</sup> و این آیت آورد<sup>۱۹</sup>:

وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا<sup>۲۰</sup>. یعنی<sup>۲۱</sup> ای محمد در حالت ظهور استحقاق، فضل نعمت ما<sup>۲۲</sup> از بندگان مستحق<sup>۲۳</sup> منع مکن و دست همت را بحبل بنخل بر گردن حرص میند<sup>۲۴</sup> و کف<sup>۲۵</sup> عطا را چنان گشاده مدار که آنچه بر

- ۱- م : - یا رسول الله ۲- م : پیراهنی ۳- م ، ك :  
 ۴- ك : - پس ۵- م : - پس آن ۶- ق : پیرهنی  
 ۷- م : مادر من پیراهنی میخواهد که تو ، ك : و مادرش گفت برو و بگوی که  
 مادر من آن پیراهن میخواهد که تو ۸- ق : و پیرهن ۹- م ، ك : -  
 خود ۱۰- م ، ك : - و بیرون آورد ۱۱- ق : - و بدو داد  
 ۱۲- ك : - و ۱۳- م ، ك : و اقامت ۱۴- م : گفت  
 ۱۵- م ، ك : - و ۱۶- م ، ك : بیرون نتوانست آمدن ۱۷- م : پس  
 جبرئیل ، ك : و جبرئیل ۱۸- ك : نازل فرمود ۱۹- م : + که ،  
 ك : بیاد که ( ظ : بیاورده ) ۲۰- ق : - و لا تبسطها ...  
 ۲۱- م ، ك : حق جل و علا می فرماید که ۲۲- م ، ك : + را  
 ۲۳- م ، ك : بسته مدار

وی بود بیسکبار ریخته شود - یعنی چنانکه مالابد<sup>۱</sup> خود<sup>۱</sup> بدیگری دهی  
و در اندوه و فاقه متحیر گردی و از فراغت طاعت<sup>۲</sup> محروم مانی - وحدت<sup>۲</sup>  
اعتدال را که منزلکه سلامت<sup>۳</sup> است ملازم باشی<sup>۴</sup>.

ای عزیز سنت الهی چنین<sup>۵</sup> رفته است که هر نعمتی را از نعمتهای  
[اخروی و<sup>۶</sup>] دنیوی<sup>۷</sup> قرین محنتی سازد و هر دولتی را مشوب بافتی  
گرداند تا مدبران جاهل بدوام نعمت طاغی نشوند و مفروران غافل  
بامتداد<sup>۸</sup> دولت یاغی<sup>۹</sup> نگردند. چه غنا و استغنا غالباً موجب ظلم و  
طغیانست و مورث جفا و عصیان<sup>۱۰</sup> چنانکه حضرت صمدیت میفرماید که  
وَ تَوَبَّسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لِيُبَغَّوْا فِي الْأَرْضِ، إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ  
أَن رَّءَاهُ أَسْتَفْنَى<sup>۱۱</sup>. در آیت اوّل میفرماید که اگر حق جل و علا  
روزی بندگان خود پیوسته<sup>۱۲</sup> فراح گردانیدی، همه در روی زمین  
طاغی و یاغی<sup>۱۳</sup> گشتندی. و در آیت دوم فرمود که<sup>۱۴</sup> بدرستی که آدمی  
طاغی و گردن کش گردد چون پیوسته خود را از دیگری مستغنی بیند.

- ۱- ك : + را      ۲- م : و ازفراغت ما ، ك : و ازفراغت طاقت ما  
۳- م ، ك : منزل سلامت      ۴- م ، ك : ملازم باش      ۵- م ، ك :  
چنان      ۶- ق ، م ، ك : - اخروی و      ۷- ك : دنیایی ، م : چنان رفته که  
هر نعمتی از نعمتهای دنیوی را      ۸- ق : بامتداد ، م : بامتداد  
۹- ق ، م ، ك : باغی      ۱۰- م ، ك : موجب ظلم و طغیان و مورث جفا و  
عصیانست      ۱۱- م : + الى ربك الرجعی      ۱۲- ك : روزی پیوسته بر  
بندگان      ۱۳- ق ، م ، ك : و باغی      ۱۴- ك : میفرماید

پس بحقیقت بلا و عنا و محنت اعدا نازیانه است<sup>۱</sup> که حضرت جبّاری بهیمه صفتان غافل<sup>۲</sup> را بدان مؤدّب میدارد و دیوسیرتان جاهل را بدان از راه جفا بیساط وفا می آرد<sup>۳</sup> و قفل انس دنیوی را<sup>۴</sup> که ماده شقاوتست از دل مؤمنان صادق برمیدارد. چنانچه<sup>۵</sup> هیچ مملکتی از ممالک صوری از دشمن<sup>۶</sup> مفسد ایمن نیست و هیچ سلطنتی از منازعی<sup>۷</sup> قاصد خالی نه، همچنین خلیفه<sup>۸</sup> روح را در مملکت جسمانی دشمنیست قاصد و منازعی<sup>۹</sup> قاهر که او را هوا خوانند. و چنانک<sup>۱۰</sup> خلیفه<sup>۱۱</sup> روح را وزیر است که او را<sup>۱۲</sup> عقل خوانند و نایبی که او را حزم خوانند<sup>۱۳</sup> و حاجبی که او را عزم خوانند و قاضی<sup>۱۴</sup> که او را عدل خوانند و مشرفی که ( او را ) فکر خوانند و کاتبی که او را حفظ خوانند و جایی<sup>۱۵</sup> که او را ذکر خوانند و بریدی که او را صدق خوانند و ندیمی که او را قلب خوانند و لشکری که ایشانرا<sup>۱۶</sup> قوای روحانی خوانند، همچنین امیر هوی را که<sup>۱۷</sup> منازع خلیفه<sup>۱۸</sup> روحست وزیر است که او را وهم خوانند<sup>۱۹</sup> و نایبی که او را مکر گویند<sup>۲۰</sup> و حاجبی که او را تسویف خوانند<sup>۲۱</sup> و قاضی<sup>۲۲</sup>

۱۱۸

- ۱- ك : نازیانه است ، م : نازیانه آنست      ۲- ك : + مال  
 ۳- م : می آورد      ۴- م : - را      ۵- م ، ك : و چنانکه  
 ۶- م ، ك : دشمنی      ۷- ق : از منازعت      ۸- م : + است  
 ۹- م : که آنرا      ۱۰- م : نامند      ۱۱- ق : و قاضیء  
 ۱۲- اصل ، ق : و حاجبی ، ك : و جائی      ۱۳- م : که او را  
 ۱۴- م : + او را      ۱۵- ك : گویند      ۱۶- م : خوانند  
 ۱۷- م ، ك : گویند      ۱۸- ق ، م ، ك : و قاضی

که او را کید<sup>۱</sup> خوانند<sup>۲</sup> و مشرفی که او را غدر خوانند<sup>۳</sup> و جایی<sup>۴</sup> که او را حرص گویند<sup>۵</sup> و کاتبی که او را امل گویند و بریدی که او را کذب گویند و ندیمی که او را عجب گویند و لشکری که ایشانرا قوای حیوانی گویند<sup>۶</sup>. و نزد اهل کشف و تحقیق ملایکه و شیاطین بحقیقت این دو لشکرند و این دو لشکر در شهر وجود انسانی از اوان بلوغ تا بعد<sup>۷</sup> لحد پیوسته در محاربت و منازعت اند و هر يك ازین دو لشکر نفاذ<sup>۸</sup> امر پادشاه خود می طلبند<sup>۹</sup> و قمع<sup>۱۰</sup> دیگری می خواهند<sup>۱۱</sup> و خلق در غالبیت و مغلوبیت این دو لشکر بر پنج قسمند: مؤمن محفوظ، و کافر مشرک، و منافق غادر، و عاصی مصر، و فاسق متلون.

اما مؤمن محفوظ بتأیید و عنایت ربانی از جهاد لشکر نفس و هوا<sup>۱۲</sup> پرداخته<sup>۱۳</sup> و بر اعداء شهر وجود ظفر یافته و روح و عقل را که پادشاه و وزیر مطلق اند حاکم حاضر و بادی<sup>۱۴</sup> مملکت<sup>۱۵</sup> ساخته و قوای روحانی<sup>۱۶</sup> که حزب الله و بدرقه راه سعادتند مظفر و منصور گردانیده و اعداء شهر وجود را که چند شیاطین<sup>۱۷</sup> و داعی<sup>۱۸</sup> راه شقاوتند منهزم

- ۱- ق: حرص      ۲- م، ک: گویند. در ق جمله بعدی مقدم بر این جمله ( و قاضی ... ) است      ۳- م، ک: گویند      ۴- اصل: و حاجبی، ک: و جهانی      ۵- ق: - و جایی ...      ۶- ق: خوانند
- ۷- ق: نفاذ      ۸- م: می طلبد      ۹- ک: + شکست      ۱۰- م: می خواهد      ۱۱- م: نفس خود      ۱۲- م، ک: + است      ۱۳- م: و پادشاه      ۱۴- م: + بدن      ۱۵- م، ک: + را      ۱۶- م: شیطان      ۱۷- ق، ک: و دعای

و مقهور گردانیده<sup>۱</sup> و صولت هوا را که باغی<sup>۲</sup> حضرت خلافتست پای مال غیرت کرده و<sup>۳</sup> دارالملک بدن را بعدل و علم و طاعت و احسان<sup>۴</sup> معمور گردانیده ذَلِکَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ<sup>۵</sup>.

و اما کافر مشرک [که]<sup>۶</sup> قمع حزب الله<sup>۷</sup> کرده است<sup>۸</sup> و عقل و روح را اسیر و مسخر هوا گردانیده و اطراف ممالک جسم را بجهت تصاریف احکام<sup>۹</sup> لشکر شیاطین مهیا ساخته و نفس خبیث را مجاری<sup>۱۰</sup> اسباب شقاوت گردانیده و ابواب سعادت ابدی را بخار خذلان<sup>۱۱</sup> مسدود کرده ذَلِکَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْأَمْبِينُ .

و<sup>۱۲</sup> اما منافق<sup>۱۳</sup> جاحد هوا را بر عمال قلبی و سرّی و روحی که حاضر<sup>۱۴</sup> ملک اند حاکم گردانیده است و جوارح ظاهر<sup>۱۵</sup> را که بادیّه مملکت و منظور نظر خلقند بعقل<sup>۱۶</sup> سپرده و بدنیس<sup>۱۷</sup> تلبیس خود را قرین ابلیس<sup>۱۸</sup> گردانیده که إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ .

- ۱- م ، ک : و مقهور کرده ۲- ق ، ک : باغی ۳- ک : - و  
 ۴- م ، ک : + و طاعت ۵- م : + و الله ذوالفضل العظيم  
 ۶- م ، ک : - که ۷- م ، ک : جندالله ۸- م : - است  
 ۹- ق : تصاریف حکام ۱۰- ق ، ک : مجاری ۱۱- م ، ک : ضلالت  
 ۱۲- م ، ک : - و ۱۳- ک : + عادر ( ظ : غادر ) ۱۴- در  
 اصل بعد از «حاضر» حرفی بشکل میم کوچک هست و ظاهرا ناسخ ابتدا «حاضر»  
 نوشته سپس هاء را خط زده است ، م : حاضرة ۱۵- م : ظاهره  
 ۱۶- م : بعقل ۱۷- م ، ک : و بدنیس ۱۸- ک : + لعین



وامّا عاصی مصّر عقل و روح را بردار الملک دل که اصل ولایتست  
حاکم گردانیده است و بادیه ملک را بهوا تسلیم کرده<sup>۱</sup> و جوارح و اعضا  
را در مراتع لذات نفسانی و تمتعات جسمانی مهمل<sup>۲</sup> گذاشته ذرّهم  
یَأْكُلُوا وَ يَتَمَتَّعُوا وَ يُلْهِبِهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ .

وامّا عاصی<sup>۳</sup> متلوّن که اغلب اقسام است دایم میان غالبیت و  
مغلوبیت این دو لشکر || مترّدست که<sup>۴</sup> وءآخرونَ اعترفوا بذنوبهم<sup>۵</sup>  
۱۱۹ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وءآخَرَسَيِّئًا . و اشارت عسیّ الله أن يتوبَ عليهم  
درخت امید این قوم را مویذ<sup>۵</sup> میگرداند و بدرقه عنایت جانهای تائهان  
بادیه معصیت را بدریای عضو میرساند و حاجب کرم بیماران علت<sup>۶</sup>  
غفلت<sup>۷</sup> را بداروخانه لطف میخواند .

از ابوهریره رَضِيَ اللهُ عَنْهُ<sup>۸</sup> روایتست که رسول ﷺ فرمود که<sup>۹</sup>  
يَنْزِلُ اللهُ قَبَارِكًا وَّ تَعَالَى كُلُّ لَيْلَةٍ<sup>۱۰</sup> إِلَهُ السَّمَاءِ الدُّنْيَا حِينَ  
يَبْقَى كَلْتُ اللَّيْلِ<sup>۱۱</sup> الْآخِرُ فَيَقُولُ : مَنْ يَدْعُونِي فَأَسْتَجِبَ لَهُ ؟  
مَنْ<sup>۱۲</sup> يَسْأَلُنِي فَأُعْطِيَهُ ؟ مَنْ يَسْتَغْفِرُنِي<sup>۱۳</sup> فَأَغْفِرَ لَهُ ؟ فرمود که هر

۱- ك : + است ۲- ك : مهلك ۳- م : فاسق ، نك ، آغاز  
این مطالب ۴- ك : - که ۵- م : مويذ . در ك حرف سوم این كلمه  
فاقد نقطه است ۶- ق : - علت ۷- اصل : محبت ۸- ق : -  
رضی ... ۹- م : - که ۱۰- ك : - تبارك و ۱۱- م ، ك : -  
كل ليله ۱۲- م : - اللیل ۱۳- مسلم : و من ۱۴- اصل :  
من يستغفرلی

شب چون دو پاس از شب بگذرد در اوّل پاس آخر که مجموع مخلوقات در خواب غفلت ساکن کردند مگر زنده دلان بیدار<sup>۱</sup> و عاشقان بیقرار که از شوق حضرت جباری<sup>۲</sup> متأله و بیدار و در معرض واردات اسرار بسرگردان چو پرگار باشند، رحمت و الطاف حضرت پروردگار<sup>۳</sup> جلّت عظمته از افق اعلیٰ باسمان دنیا نزول فرماید خطاب<sup>۴</sup> لطف و عنایت<sup>۵</sup> تشریف سرگشتهگان ظلمت آباد خطّه خاک گرداند و از حضرت قدم نداء کرم میفرماید<sup>۶</sup> که ای خاکیان مهجور و ای غافلان مغرور ابواب رحمت گشاده‌ایم کیست که بزبان حال و صدق مقال حاجتی خواهد تا حاجت او را روا گردانیم؟ کیست که از خزانه کرم ما تمنا کند تا او را بخلعت عطاء بی منتها مسرور گردانیم؟ کیست که از تشویر فضایح اعمال و قبايح احوال<sup>۷</sup> خود در پناه ستاری ما گریزد تا ما رسوایی افعال او را بیرده<sup>۸</sup> حلم بیوشیم؟

از درویشی از مراقبان درگاه نقلست که<sup>۹</sup> شبی در حضرت بار یافتیم خطاب بیچون در رسید که بدرگاه ما چه تحفه آوردی؟ بعضی از اعمال در خاطر من<sup>۱۰</sup> بگذشت<sup>۱</sup> عتاب کردند که ای مسکین آنجا که جناب

۱- م، ک: هشیار ۲- م، ک: حضرت جبار ۳- م، ک:

پروردگاری ۴- م، ک: و خطاب ۵- اصل: + و، ک: - و عنایت

۶- م: نداء کدم فرماید، ک: نداء کرم فرماید ۷- ک: و قبايح اقوال،

م: کیست که از تشویر فضایح اقوال ۸- م: نقلست از درویشی از مراقبان

درگاه که گفت ۹- م، ک: در خاطر م ۱۰- ک: آمد

بارگاه کبریاست<sup>۱</sup> بضاعت مزجات بس<sup>۲</sup> بی بهاست<sup>۳</sup> و آنچه اندیشیده‌ای<sup>۴</sup>  
خطاست . تحفه این درگاه آه سردست و هدیه این بارگاه رخساره زرد<sup>۵</sup>  
و توشه این راه دل پردرد<sup>۶</sup> . عرایس ابکار انوار روحانیان درین حضرت  
بسیارست و نفایس آثار<sup>۷</sup> کروی بیان بی شمار، اما<sup>۸</sup> شربت عنایت ماخستگان  
بادیه هجران را می‌طلبد و مرهم حمایت ما شکستگان زخم عصیانرا  
می‌جوید (و)<sup>۹</sup> داروی لطف ما سوختگان تیه حرمانرا می‌خواهد. نظم<sup>۱۰</sup>:

هرسحر کاتش شوقم ره بالا گیرد

قوت جانم همه از نور تجلا گیرد

سوز او مجلس سکنان فلک گرم کند

نور او مملکت عالم بالا<sup>۱۱</sup> گیرد

گرچه انوار فلک<sup>۱۲</sup> از همه بالاست ولیک<sup>۱۳</sup>

سوز دردم ره بالاتر بسالا گیرد

چه اثر یابد آخر<sup>۱۴</sup> دل هر بیخبری

زانچه از عکس تجلی<sup>۱۵</sup> تو در ما گیرد

۱- ك : کبریاست      ۲- م ، ك : بضاعت مزجات تو

۳- ك : - است      ۴- ك : + تو ، ق : اندیشه      ۵ و ۶- ك : + است

۷- م ، ك : + اسرار      ۸- ق : - اما      ۹- اصل ، ق : - و

۱۰- اصل : بیت ، ك : - نظم ، م : شعر      ۱۱- م ، ك : و الا . کلمه قافیه

بیت بعدی نیز « بالا » است      ۱۲- ك : ملك      ۱۳- نسخه بدل اصل :

ولی      ۱۴- م : چه اثر یابد و آخر ، ك : چه اثر یابد ازان سر

۱۵- م ، متن ك : برما

ای عزیز ملوك و سلاطین صوری را رسمیت که جهد الامکان در استمداد بقاء صوری سعی نمایند و (از) <sup>۱</sup> اسباب اسقام و آلام بدنی احتراز کنند و در محافظت صحت جسمانی رعایت قانون حکمت بر خود لازم دارند <sup>۲</sup> (و) در هر فصلی از فصول <sup>۳</sup> اربعه در دفع امراض بر غذایی <sup>۴</sup> که درین فصل مناسب مزاج و موافق علاج بود مواظبت نمایند <sup>۵</sup>، همچنین علامت تسدید و رشد خلیفه روح که پادشاه معنویست آنست که در هر فصلی ازین فصول <sup>۶</sup> در <sup>۷</sup> تحصیل غذایی از اغذیه <sup>۸</sup> روحانی که مزکتی و مطهر ذات شریف و مزاج لطیف او گردد از ادناس امراض جهالت و ارجاس غفلت غافل نباشد.

مثلاً طبع فصل ربیع گرم و ترست و این معنی طبیعت حیاست و زمان این فصل در جمیع حیوانات و نباتات اقتضاء حرکت طبیعی کند (و) <sup>۹</sup> در نفس حیوانی اهتزاز حرکت و طلب سیر و تفریح ریاض و انهار و ریاحین و ازهار پدید آید، باید <sup>۱۰</sup> که زمام اختیار بدست هوای غافل و نفس مکاره ندهد <sup>۱۱</sup> و وزیر عقل را خطاب فرماید تا مشرف مفکر <sup>۱۲</sup> را امر کند تا در معانی مرموزات نبوی و تئیهات الهی که در دیوان کاتب حافظه ثبت شده <sup>۱۳</sup> است تأمل کند و جواهر حقایق آن معانی

۱- اصل، ك: - از ۲- م: لازم دانند ۳- ق: در غذایی  
 ۴- م، ك: دران ۵- م، ك: مواظب باشند ۶- م: - ازین فصول  
 ۷- م، ك: از ۸- م: - از اغذیه ۹- اصل، ق: - و  
 ۱۰- م: - باید ۱۱- م: ندهند ۱۲- م: معلومات  
 ۱۳- م: - شده

را مقوی قواء روحانی و مصفی صفا تجلیات ربانی گرداند<sup>۱</sup> و درمیدان افکار<sup>۲</sup> بقوت نظر اعتبار مرکب همت از مصاید زخارف کثرت درمقاصد معارف وحدت راند و دواعی نفسی وحشی<sup>۳</sup> را از رؤیت غرابت مصنوع بشهود قدرت صانع خواند چنانکه حق جل و علا بجهت تعلیم طالبان و تفهیم راغبان منازل اعلی میفرماید<sup>۴</sup> **إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَوَةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنَّ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازْبَيَّتْ وَظَنَّ أَهْلِهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَيْنَاهَا أَمْرًا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَبْ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ** . میفرماید که بدرستی که سکون<sup>۵</sup> مفردان غافل بلذات<sup>۶</sup> زندگانی<sup>۷</sup> دنیای غدا<sup>۸</sup> از همچنانست که سکون احمقان عاطل، باطراوت سبزی فصل<sup>۹</sup> بهار که ما بقدرت خود [چون] زمین مرده مظلم<sup>۱۰</sup> باب رحمت روزی چند مزین و خرم میگردانیم و خاک بی عاقبت<sup>۱۱</sup> را خلعت عاریت می پوشانیم و مواید ارزاق عام و انعام بر بساط کون می نهیم و هر بر<sup>۱۲</sup> و فاجر را

۱- م : گردد ۲- در ك در بالای « افکار » دو کلمه اضافی نوشته

شده که قسمتی از آن دو عکس ندارد و تقریباً « عنان تفکر » خوانده می شود

۳- اصل ، ق ، ك ، و : حسی ۴- م ، ك ، + : که ۵- م ، ك ، : رکون

۶- م : با لذات ، ك : با لذت ۷- ك : - زندگانی ۸- ك : - فصل

۹- م : + ، را ، ك : مظلمه را ۱۰- ق : نی عاقبت ۱۱- ق : - را

۱۲- اصل ، ق : بد

از خوان کرم نواله<sup>۱</sup> می‌دهیم تا از غایت<sup>۲</sup> متابع کرم و کثرت سوابغ نعم پنداشتند که ذخایر<sup>۳</sup> این خزاین هلك ایشانست و ندانستند که آن<sup>۴</sup> همه بیک صاعقه قهر چون خاک پریشانست. بر<sup>۵</sup> امثال این تصاریف که ما بکمال حکمت و بلاغ<sup>۶</sup> قدرت بر بساط ازمه و امکانه بظهور میرسانیم ارباب بضاير و افکار و غواصان<sup>۷</sup> دریای حقایق و اسرار (را)<sup>۸</sup> دلالاتی واضح و مبرهن و علاماتی<sup>۹</sup> هویدا و روشنست. پس بر طالب<sup>۱۰</sup> صادق واجب آنست که<sup>۱۱</sup> در مطالعه آثار ریاح بهاری و تشمیم<sup>۱۲</sup> روائح نسیمات اسحاری<sup>۱۳</sup> که طبع<sup>۱۴</sup> حیات دارد، از<sup>۱۵</sup> دوام نسیم دارالحيوان که<sup>۱۶</sup> و فیها ما تشتهیه الؤنفس و قلند الؤعین و آنتم فیها خالیدون یاد آرد<sup>۱۷</sup> و رخت<sup>۱۸</sup> الفت آمال کاذبه از مجاری سیل فنا بردارد و مرداری مزبله دنیا را با سگان حرص و حسد بگذارد و از منزل جفا<sup>۱۹</sup> روی همت بیساط<sup>۲۰</sup> وفا آرد. غذای<sup>۲۱</sup> روحانی خلیفه معنوی در فصل بهار اینست. اما فصل صیف که آنرا تابستان خوانند طبیعت آتش دارد و آن

۱۲۱

- ۱- م : نواله ای ۲- ق : عایت ۳- اصل : زخایر (بازاء)،  
 ق : ذخایر ۴- ك : که این ۵- م ، ك : و در ۶- م : و بلاغت  
 ۷- ق : و عواصان ۸- اصل ، ق : را ۹- م : دلالات واضح ...  
 و علامات ۱۰- ك : بر طالبان ۱۱- م : واجیست که  
 ۱۲- م : و نسیم ۱۳- ك : نسیمات اشجای ۱۴- ق : از ، م : و از  
 ۱۵- م : دارالحيوان که ۱۶- م : یاد آرد ۱۷- م : و درخت  
 ۱۸- م : فنا ۱۹- ق : + هوا ۲۰- ق : و غذای

گرم و خشکست . و درین فصل زمام اهتمام وزیر عقل و پادشاه روح بتأمّل احوال پیری و عاجزی و غلبه ضعف و عدم قدرت بر اتیان اعمال صالحه مصروف بود و در احوال درکات جهنّم و اشتعال نیران غضب جباری و گرما<sup>۱</sup> و تشنگی<sup>۲</sup> قیامت<sup>۳</sup> و الهام<sup>۴</sup> خلائق در عرف و رذّ اشقیاء و منع اهل شرک و نفاق از ورود حوض کوثر و زفیر دوزخ تفکّر کند و از ساختگی<sup>۵</sup> ورود آن احوال<sup>۶</sup> غافل نباشد .

اما طبع فصل خریف که آن تیر ماهست<sup>۷</sup> سرد و خشکست و این طبع مرگست . غالباً<sup>۸</sup> تفکّر سعید<sup>۹</sup> مقبل درین فصل در احوال مرگ و احوال سکر است بود و از تلخی<sup>۱۰</sup> جان کندن و رؤیت ملک الموت و خوف<sup>۱۱</sup> خاتمت و نزول ملائکه رحمت بيشلالت رضوان یا ورود ملائکه عذاب بشقاوت<sup>۱۲</sup> گرفتاری و خسران (ایمن نکردد)<sup>۱۳</sup> .

اما طبع شتا<sup>۱۴</sup> که آن زمستانست سرد و ترست و این برزخست که آن مدتی است که متوسط میان<sup>۱۵</sup> دفن و حشرست<sup>۱۶</sup> . تأمل<sup>۱۷</sup> عاقل

- ۱- م : - و گرما ۲- ك : + اندیشد ۳- اصل ، ق : و انجام ( در اصل « انجام » بکسر اول نوشته شده ) ، ك : و الهام  
 ۴- ك : احوال ۵- ق : که آن پائیز است ۶- م ، ك : غالب  
 ۷- م : + و ۸- رسم الخط اصل ، ق : تلخ ۹- اصل : و خوف  
 ( با حاء بی نقطه ) ۱۰- م : + و ۱۱- اصل ، ق : - ایمن نکردد  
 ۱۲- ك : و اما طبع فصل شتا ۱۳- از « سرد و ترست » تا این کلمه از  
 م افتاده ۱۴- ك : و این طبع برزخست زیرا که این فصل مدتیست متوسط  
 میان دفن و حشر ، م : - است ۱۵- م ، ك : و تأمل

لیب<sup>۱</sup> درین فصل همه در احوال بزرخ بود که آن منزل بی زاد و بادیه  
 بی فریادست<sup>۲</sup> و چندین دهور و اعصار و حوادث روزگار خواهد گذشت  
 که<sup>۳</sup> جسم لطیف او اسیر طبقات خاک و محبوس ظلمات لحد<sup>۴</sup> مفاک خواهد  
 بود نه<sup>۵</sup> مخلوقات را از نام او خبری و نه در دفتر کاینات از نشان او  
 اثری. اگر در ایام حیات از اخلاق حسنه و اعمال صالحه حظی یافته  
 است که هر ساعت<sup>۶</sup> بسبب مصاحبت و مؤانست آن مسرور و مُنعم<sup>۷</sup>  
 گردد<sup>۸</sup> فَطَوْبَىٰ لَهُ<sup>۹</sup>، و اگر جامه وجود را با وساخ اوصاف خبیثه و  
 افعال رذیله ملوث و مدنس گردانیده است که آثار ظلمت آن<sup>۱۰</sup> هر لحظه  
 آتش حسرت و عذاب<sup>۱۱</sup> از درون جان او<sup>۱۲</sup> مشتعل میگرداند که «النَّارُ  
 يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا»، فَوَيْلٌ لَهُ لَمَّ وَوَيْلٌ لَهُ<sup>۱۳</sup> . نظم<sup>۱۴</sup>:

ای هم نفسان تا اجل آمد بسر من

از پای در افتادم و<sup>۱۵</sup> خون شد جگر من

رفتم نه چنان کامدم را بود امید<sup>۱۶</sup>

نه هست امیدم<sup>۱۷</sup> که کس آید پیر من

۱- ك : + آنست که ۲- م : بی فریاد بود ۳- ك : و

۴- م : لحد ۵- م : و نه ۶- ك : که هر ساعتی

۷- ق : منعم (بتشدید عین) ۸- م ، ك : میگردد ۹- م : لك

۱۰- م : آن ۱۱- ك : و عذابی ۱۲- م : - او

۱۳- ك : - نظم ، م : شعر ۱۴- ك : - و ۱۵- م : رفتم بچنان

جای که باز آمدنم نیست ۱۶- ك : نی هست امیدى



گر خاک زمین جمله بفرمال به بیزند<sup>۱</sup>

يك ذره نیابند نشان و<sup>۲</sup> اثر من

از خون کفتم تر شد و از خاک تنم خشک

اینست کنون زیر زمین خشک و تر من<sup>۳</sup>

دردا و دریفا که درین درد ندارید

يك ذره دوا از من و از<sup>۴</sup> خیر و شر من<sup>۵</sup>

در بادیه‌ای<sup>۶</sup> تا بقیامت شدم اینک

۱۲۲ نی مرکب و<sup>۷</sup> نی زاد<sup>۸</sup> دریفا سفر من ||

ای عزیز سعت مملکت معنوی و سلطنت روحانی ازان بیشترست

که در چنین مختصر شرح آن<sup>۹</sup> توان داد<sup>۱۰</sup> ولی این مقدار بجهت تشبیه

عاقلان<sup>۱۱</sup> طالب و زیرکان راغب<sup>۱۲</sup> نوشته شد تا مرکب عزم<sup>۱۳</sup> بر مسالك

امور فانی مقصور ندارند<sup>۱۴</sup> و از<sup>۱۵</sup> سعادت ابدی محروم نمانند. و اگر چه

جمعی از احمقان جاهل و کوردلان غافل انکار این معانی<sup>۱۶</sup> روا دارند

۱- ك : بویزند ۲- ق ، ك : - و ۳- این بیت در م ، ك

نیامده ۴- اصل : و وز ۵- م ، ك : دردا و دریفا که بیک آه ( ك :

باد ) جهان سوز درخاک لحد ریخته شد خشک و ( ك : - و ) تر من

۶- ق : در بادیه خود ۷- ك : - و ۸- م : بی مرکب و بی زاد

۹- ك : - آن ۱۰- م ، ك : توان کرد ۱۱- اصل : غافلان

۱۲- م : راهب ۱۳- م : - عزم ۱۴- ك : مقصور ندانند

۱۵- م ، ك : + طلب ۱۶- ك : معنی

و از غایت ادبار این حقایق را اعتبار نکنند، همان به که آن مدبران کج رفتار دران بی دولتی جان میکنند و خاک ادبار بر فرق روزگار خود میکنند. چه نزد اکابر اولیا و فحول علما این جمله از آفتاب روشنترست اما کوردلان در هر دو سرای کورند<sup>۱</sup> و مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ اَعْمَى فَهُوَ فِي الْاٰخِرَةِ اَعْمَى وَاَضَلُّ سَبِيْلًا<sup>۲</sup> . و اگر میخواهی که از عظمت سلطنت معنوی و سعت مملکت روحانی چیزی فهم کنی، بدانک حق جل و علا ملکی از جمله ملایکه<sup>۳</sup> که جنود ملک روحانی اند بر زمین موکل گردانیده است و رگه‌ء اقلیم<sup>۴</sup> زمین را در قبضه او نهاده. چون خواهد که قومی را از خواب غفلت بیدار کند، آن ملک را فرمان شود تا رگ آن اقلیم<sup>۵</sup> را<sup>۶</sup> بجنباند و آشوب و<sup>۷</sup> زلزله در آن قوم اندازد<sup>۸</sup>. اکنون اندیشه کن که چون آن مَلَك را باشارت تحريك<sup>۹</sup> بر قومی گمارد<sup>۱۰</sup> و کوه و صحراء آن اقلیم را<sup>۱۱</sup> بیک اشارت در زلزله می آورد<sup>۱۲</sup>، اگر<sup>۱۳</sup> همه سلاطین جهان<sup>۱۴</sup> با مجموع لشکرهای روی زمین بکوشند تا بیک گوشه<sup>۱۵</sup> ازان نگاه دارند تا نجنبند نتوانند و همه بعجز و بیچارگی درمانند.

۱- م : + که ۲- م : - د ۳- م : ملائک

۴- ك : اقليم ۵- ك : + از اقاليم ۶- م ، ك : - را

۷- م ، ك : - و ۸- م : بیندازد ۹- م ، ك : که چون آن ملک

اشارت تحريك ۱۰- م : بر قومی می گمارد ، ك : بر قوم گذارد

۱۱- ك : آن قوم را ۱۲- م : می آورد ۱۳- ك : که اگر

۱۴- م : - جهان ۱۵- ك : تا بیک گوشه‌ای

این يك ملكست<sup>۱</sup> از ملائکه سفلی که<sup>۲</sup> در قوت<sup>۳</sup> و سطوت بايك ملك<sup>۴</sup> از ملائکه علوی مقاومت نمی تواند کرد<sup>۵</sup> و عدد ایشانرا نهایت نیست که و مَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ . چون درین معانی نيك تأمل کنی، ترا یقین گردد که همه سلطنتها صورتی و ممالک خیالی فانی<sup>۶</sup> در جنب سلطنت معنوی و مملکت روحانی چون ذره<sup>۷</sup> در جنب آفتاب رخشان و قطره<sup>۸</sup> در جنب دریای بی کران بیش نیست . و ازینجا بود که رسول ﷺ فرمود که مَا مِثْلُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مِثْلُ مَا يَجْعَلُ أَحَدُكُمْ إِبْصَعَهُ فِي أَلِيمٍ فَلْيَنْظُرْ يَمِ يَرْجِعُ . دنیا اشارتست بامور جسمانی و آخرت عبارتست از عالم روحانی . فرمود که مثال<sup>۹</sup> حقارت دنیا با جلالت آخرت که مملکت معنویست همچنانست که یکی از شما انگشت در دریای بیکران زند و بردارد و گمان برد که بدان قدر آب که بانگشت بر میدارد<sup>۱۱</sup> نقصانی<sup>۱۲</sup> در سعت دریا پدید می آرد یا آن قطره مرفوع را در جنب دریا وجودی<sup>۱۳</sup> می شمارد . مثنوی<sup>۱۴</sup> :

ای تن آخر که عین تقصیری

وقت نامد که پند پذیری

- ۱- ق ، ك : و این يك ملكست  
 از ملائک سفلی و جمیع ملائک سفلی بقوت  
 ملكی  
 ۲- ك : که  
 ۳- ق : با یکی ، ك : با يك  
 ۴- م : نتواند کرد  
 ۵- ك : فانی خیالی  
 ۶- ق : ذره ای  
 ۷- ق : و قطره ای  
 ۸- ك : می بردارد  
 ۹- ق : نقصان  
 ۱۰- ك : تا آن قطره در جنب  
 ۱۱- م : نظم ، ك : شعر

خیز ازین خاکدان جسمانی

تا رسی در ریاض روحانی ||

اهل دنیا بجمله مغرورند

زانکه از سر<sup>۱</sup> حرف بس دورند<sup>۱</sup>

بهر این خاکدان بی معنی

داده بر باد ملک<sup>۲</sup> عقبی

چکنی این جهان ویران را

این لگدکوب وحش و حیوان را

خیر منشین که مرگ بی باکست

مرکت باد و منزلت خاک<sup>۳</sup> است

از جهان<sup>۴</sup> زود زاد خود برگیر

جهد کن کار دینت<sup>۵</sup> از سرگیر

ای عزیز بدانک بر هر<sup>۶</sup> صنف از اصناف موجودات صفتی از صفات

حمیده یا ذمیمه غالبست و هر نوع از انواع حیوانات بصفتی<sup>۷</sup> مخصوص

است<sup>۸</sup> و هر فردی از افراد وجود بسبب کمال و نقصان خصوصیت او در

دنیا مستحق<sup>۹</sup> مدح یا ذم<sup>۱۰</sup> میگردد و در آخرت مستوجب نوال یا نکال

۱- در ك این بیت پیش از بیت قبلی آمده ۲- م : مملکت

۳- این بیت در م نیست ۴- م ، ك : زین جهان ۵- اصل ، ق :

کار و نیت ۶- ق : بهر ، ك : از هر ۷- ق : + از صفاتی ، م : +

از صفات ۸- ك : - است

میشود و آن صفت غالبه را در دار بقا صورت او میگردانند. و چون بیشتر خلق از صفت غالبه خود بیخبرند، تنزیل ربّانی بجهت تنبیه بیخبران میفرماید که <sup>۱</sup> «وَنُنشِئُكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ». یعنی شما نمیدانید که شما را در آخرت<sup>۲</sup> در چه صورت حشر خواهیم کرد زیرا که در دنیا از خود و صفات خود<sup>۳</sup> بیخبر بوده‌اید.

اکنون بدانکه چنانکه بر ملائکه صفت طهارت و نزاهت<sup>۴</sup> غالبست و<sup>۵</sup> بر انبیا علیهم السلام صفت امتثال و ابلاغ اوامر و نواهی غالبست و بر اولیا صفت محبت و شوق و ثبوت<sup>۶</sup> و رضا و توحید غالب است، همچنین هر حیوانی از انواع حیوانات بصفتی مخصوص است چون پلنگ، و بر وی<sup>۷</sup> صفت فتك<sup>۸</sup> و تهتك<sup>۹</sup> غالبست، و بر شیر استیلا و بی باکی، و بر روباه حيله و مکر، و بر سگ آزار و قاحت، و بر خوک شره، و بر مور و موش حرص، و بر مار ریا، و بر کژدم ایذا، و بر گاو خورد و خواب، و بر خر بلاد و حمق. و مجموع<sup>۱۰</sup> این صفات و غیر این<sup>۱۱</sup> در طینت آدمی معجونست و در جبلت انسانیت او مرکوز و جمله این<sup>۱۲</sup>

- ۱- م : - که      ۲- ك : و در آخرت شما را      ۳- ق ، م : و از صفات خود ، ك : و صفات خود      ۴- م : - و نزاهت      ۵- ك : - و  
 ۶- م ، ك : - و ثبوت      ۷- م : که در وی ، ك : که بر وی  
 ۸- در ك كلمه‌ای که در محل «فتك» نوشته شده کاملا خوانده نشد  
 ۹- ك : - و      ۱۰- م : و جمیع      ۱۱- م : و غیران  
 ۱۲- ك : - این

صفات را در شهر وجود او تعبیه کرده‌اند و او را بر همه حاکم و پادشاه<sup>۱</sup> گردانیده و فرموده<sup>۲</sup> که هر يك از این صفات را<sup>۳</sup> در مرتبه خود بر حد<sup>۴</sup> اعتدال بدارد و از آفات افراط و تفریط احتراز کند و از ائمه<sup>۵</sup> اشجار این صفات<sup>۶</sup> زاد سفر آخرت بردارد و نتایج حاصل آنرا وسیلت تحصیل سعادت ابدی سازد و آثار حقایق آنرا آلات و ادوات راه مقصود گرداند و بضیاء رعایت اعتدال آن، راه سوی<sup>۷</sup> گنج حقیقی برد. اگر بدین شرایط قیام نماید آثار حقایق آن جمله در دار<sup>۸</sup> آخرت وسیله کمال و استکمال او گردد و در دیوان جزا سبب فوز و فلاح او شود، و اگر از این جمله يك صفت بر وی غالب گشته است در موقف<sup>۹</sup> آخری تصاریف و احکام آن صفت در شهر وجود او جاری شود و آثار حسن و قبح آن بر صحیفه صورت او بظهور پیوندد. تا اگر صفت ایذا و استیلا بر وی غالب بود در نشأت حشر<sup>۱۰</sup> بصورت<sup>۱۱</sup> گرگی یا سگی حشر شود، و اگر صفت<sup>۱۲</sup> بهیمی غالب بود در صورت<sup>۱۳</sup> گاوی یا خری برانگیخته شود، و اگر صفت شره و حرص غالب بود صورت<sup>۱۴</sup> خوکی یا موشی<sup>۱۵</sup> گیرد<sup>۱۶</sup>،

۱۲۴

- ۱- ك: پادشاه و حاکم ۲- م، ك: و فرمود ۳- م، ك: که هر يك را از این صفات ۴- ق: در مرتبه خود در حد ۵- اصل، ق: + و ۶- م: آن صفات، ك: - این صفات ۷- ك: بسوی ۸- م: - دار ۹- م، ك: در موطن ۱۰- ق: در نشأت حشر ۱۱- اصل، ق: و اگر بصفت ۱۲- ك: بصورت ۱۳- م: + یا موری ۱۴- ك: بصورت خوکی یا موشی گردد

و اگر صفت طهارت و نزاهت و محبت<sup>۱</sup> و شوق و رضا و توحید بر وی غالبست آثار کمال<sup>۲</sup> این صفات کامله زیب حال و نور جمال او گردد .  
 و نور روی مبتدیان این طایفه<sup>۳</sup> در عرصه<sup>۴</sup> نشور چون نور ستاره درفشان<sup>۵</sup> بود ، و نور متوسطان چون ماه تابان ، و نور کاملان چون آفتاب تابد و نور کاملان مکمل از صد<sup>۶</sup> یقان و مقربان نور آفتاب را خیره کند<sup>۷</sup> .  
 چون این معانی مقرر شد بدانکه بعضی از مردم اگر چه بصورت آدمی نمایند<sup>۸</sup> اما بحقیقت سگ یا خوک یا مور یا موش باشند و حقیقت آن بر عامه خلق یوم<sup>۹</sup> تبلی<sup>۱۰</sup> آسرا<sup>۱۱</sup> آشکارا شود اما ارباب قلوب این<sup>۱۲</sup> معانی را<sup>۱۳</sup> هم در دنیا در شخص موصوف بنور فراست مشاهده کنند چه معرفت و شهود این قوم از قید ماضی و مستقبل رسته است و در فضاء احدیت بمعاینه سرمدی پیوسته . این طایفه را در استکشاف احوال اسرار ، حاجت<sup>۱۴</sup> بقیام<sup>۱۵</sup> قیامت نیست<sup>۱۶</sup> " لَوْ كُنْیَ الْغِیْطَاءُ مَا أَرْدَدْتُ یَقِیْنَآ .  
 پس هر آدمی را که کمال این صفات حاصل شود<sup>۱۷</sup> ، آنکس منظور نظر الهی و برکشیده حضرت نامتناهی است و مجموع آسمانیان و زمینیان

- ۱- ك : + و شفقت ۲- م : - کمال ۳- م : این گروه ،  
 ك : - این طایفه ۴- ق : درخشان ، م : چون نور ستاره درفشان (باضافه) ،  
 ك : چون نور ستاره تابان (باضافه) و درخشان ۵- م ، ك : تیره گرداند  
 ۶- ك : مینمایند ۷- م : آن ۸- ك : - را ۹- م ، ك : در  
 استکشاف اسرار ، احتیاج ۱۰- م : بر قیام ۱۱- م ، ك : + که  
 ۱۲- م ، ك : پس هر آدمی که کمال این صفات حاصل کرد

محكوم احكام سلطنت و مقهور تصاريف جلالت اويند<sup>۱</sup> و سَخَّرَ لَكُمْ مَا  
 فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ . و هر كه كسوت وجود خود  
 را بخبايت<sup>۲</sup> نقايص اين صفات ملوث گردانيد ، از سَك و خوك و  
 جميع<sup>۳</sup> حيوانات كمتراست كه<sup>۴</sup> لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ  
 لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ  
 أَضَلُّ<sup>۵</sup> .

جَعَلْنَا لِلَّهِ مِنَ الشَّاكِرِينَ لِإِفْضَالِهِ وَإِنْعَامِهِ الْفَائِزِينَ بِرَحْمَتِهِ  
 وَ رِضْوَانِهِ إِنَّهُ قَرِيبٌ مُجِيبٌ .

۱- م : اواند ، ك : اواند كه      ۲- ك : خبايت      ۳- ك : و از  
 جميع . از د و از جميع ، در ك باز بخط نخستين است      ۴- م : - كه  
 ۵- ق ، م : + و اولئك هم الغافلون



## باب هفتم

در بیان وجوب امر معروف و نهی منکر و فضایل  
و شرایط و آداب آن ، و بیان تفصیل عادات  
مألوفه و رسوم معتاده که در میان خلق متداول  
و متعارف گشته و آن جمله از منکرات است و منع  
از آن جمله واجب<sup>۱</sup>

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : وَ لَتَعْنُ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ  
يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ .  
حق جل<sup>۲</sup> و علا بندگان مؤمن را درین آیت از سه امر از امور دین خیر  
میدهد : اول وجوب امر معروف و نهی منکر<sup>۳</sup> ، دوم بیان آنکه اقامت  
این امر از فروض کفایست<sup>۴</sup> اگر در شهری يك کس بدان قیام نماید  
خرج<sup>۵</sup> از دیگران ساقط شود<sup>۵</sup> و اگر همه درین امر اهمال کنند و<sup>۶</sup> روا

---

۱- ك : + است      ۲- م ، ك : - و نهی منکر      ۳- م : از

فروض کفایست      ۴- م ، ك : + آن      ۵- م ، ك : ساقط گردد

۶- م ، ك : - کنند و

دارند در مجمع عرض<sup>۱</sup> اکبر و محل<sup>۲</sup> بازخواست حضرت جباری ||  
 همه در اتم و گرفتاری<sup>۳</sup> حق باین<sup>۴</sup> داخل باشند و سطوات<sup>۵</sup> عقاب قهاری  
 همه را شامل گردد، سیوم بیان آنکه حصول سعادت خلاص و نجات و  
 وصول بدرجات فوز و فلاح باقامت این امر شریف<sup>۶</sup> و استحکام ارکان  
 این حصن<sup>۷</sup> منیع منوطست .

عَنْ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ  
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : مَا مِنْ قَوْمٍ عَمِلُوا بِالْمَعَاصِي وَ فِيهِمْ مَنْ يَقْدِرُ أَنْ  
 يَنْتَرِعَ عَلَيْهِمْ فَلَمْ يَفْعَلْ إِلَّا يُوشِكُ أَنْ يَعْمَهُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ .

ابوبکر<sup>۱</sup> رضع<sup>۱۱</sup> روایت کرد که رسول ﷺ فرمود که نیست هیچ قومی  
 که مخالفت حق روا دارند و ارتکاب معاصی و مناهی کنند، و در میان  
 ایشان کسی باشد که بر افعال ایشان انکار تواند کرد و ایشان را<sup>۱۲</sup> ازان  
 معاصی باز تواند داشت و<sup>۱۳</sup> انکار نکند و اهل شرور را ازان معاصی<sup>۱۴</sup>  
 منع نکند، الا<sup>۱۵</sup> که حق جل<sup>۱۶</sup> و علا نیکان و بدان آن قوم را بعذاب  
 گرفتار کند و عذاب خود را<sup>۱۷</sup> بر همه<sup>۱۸</sup> عام گرداند .

- ۱- ك : - عرض      ۲- م ، ك : و گرفتاری بحق آن  
 ۳- ق ، م ، ك : و سطوات      ۴- اصل ، ق : + است      ۵- ك : این  
 حصنی      ۶- ق : - رضی ...      ۷- ك : و منهم      ۸- م : + ان  
 ۹- ك : یوشك ( بصیغه مجهول )      ۱۰- ك : + صدیق      ۱۱- ق : -  
 رضع      ۱۲- م : و در میان ایشان کسی باشد که این افعال ایشان را  
 ۱۳- ق : - و      ۱۴- م ، ك : - معاصی      ۱۵- م ، ك : - را  
 ۱۶- ك : بهمه

وَعَنْ حَدِيثِهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :  
 وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَتَأْمُرُنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ  
 أَوْ لَيُوشِكَنَّ اللَّهُ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ عِنْدِهِ ثُمَّ لَتَدْعُنَّهُ  
 فَلَا يَسْتَجَابُ لَكُمْ<sup>۵</sup> . حذيفة بن اليمان<sup>۶</sup> رضع<sup>۷</sup> روایت کرد که رسول ﷺ  
 فرمود که بدان خدایی که<sup>۸</sup> جان محمد در قبضه قدرت اوست که شما را  
 از دو چیز آگاه گردانم<sup>۹</sup> کی<sup>۱۰</sup> البته<sup>۱۱</sup> خواهد بود: یا آنکه امر معروف  
 کنید و اهل معاصی را از منکرات بازدارید، یا آنکه حق جلّت عظمت<sup>۱۲</sup>  
 عذابی از نزد خود بر شما گمارد و هر چند<sup>۱۳</sup> دعا کنید اجابت نکند<sup>۱۴</sup> .  
 وَعَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ<sup>۱۵</sup> قَالَ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :  
 مِنْ رَأَى مِنْكُمْ مُنْكَرًا فَلْيُغَيِّرْهُ بِيَدِهِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ

۱- ق : - رضی ... ۲- اصل ، ق ، م : لتامرون

۳- ك : و تنهون ۴- م ، ك : و ۵- این حدیث در اصل فاقد شکل

و اعراب است ۶- اصل : حذيفة بن اليماني ، ق ، م : حذيفة اليماني ، ك :

حذيفة يمانی ۷- ق : - رضع ۸- ق : بدان خدای که

۹- م ، ك : - آگاه گردانم ۱۰- كی ، در اصل ابتدا « یکی » نوشته

بوده و بعد حرف اول آن حك شده و بجای آن در سایر نسخ « یکی » آمده ، ظ :

که شما را آگاه گردانم از دو چیز یکی البته خواهد بود، یا ، که شما را از دو چیز

یکی البته خواهد بود آگاه گردانم ۱۱- ك : البته یکی ( البته ، بر

« یکی ، مقدم است ) ۱۲- ك : حق جل و علا ۱۳- م : + که

۱۴- م : مستجاب نشود ۱۵- م ، ك : + رضع

فَبَلِّسَانِهِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَعِظْ فَبِقَلْبِهِ وَ ذَلِكَ أَوْعَفُ الْإِيمَانِ . ابوسعید  
 خدری<sup>۱</sup> روایت کرد که رسول ﷺ فرمود که هر که<sup>۲</sup> از شما منکری را  
 به بیند<sup>۳</sup> ، باید که بدست آنرا منع کند . پس اگر بدست نتواند ، بزبان  
 منع کند . پس<sup>۴</sup> اگر بزبان<sup>۵</sup> نتوانست<sup>۶</sup> بسبب وقوع فتنه ، آنرا بدل<sup>۷</sup>  
 دشمن دارد<sup>۸</sup> و این ضعیفترین<sup>۹</sup> مراتب ایمانست . و مفهوم حدیث آنست  
 که اگر از<sup>۱۰</sup> منع کردن بدست و زبان<sup>۱۱</sup> عاجز گردد و بدل<sup>۱۲</sup> دشمن  
 ندارد ، آنکس را از ایمان هیچ نصیب نیست .

و عَنْ عُرْسٍ<sup>۱۳</sup> بِنِ عَمِيرَةَ<sup>۱۴</sup> رَضِعَ<sup>۱۵</sup> قَالَ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ  
 صَلَّى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : إِذَا عَمِلْتَ الْخَطِيئَةَ فِي الْأَرْضِ مِنْ شَهْدَاهَا فَأَفْكَرَهَا فَتَأْتِمَا  
 غَابَ عَنْهَا وَمَنْ غَابَ عَنْهَا فَرَضِيهَا كَانَ كَمَنْ حَضَرَهَا . عرس<sup>۱۶</sup> بن عمیره  
 روایت کرد که رسول ﷺ فرمود که چون در روی زمین گناهی کرده  
 شود هر که حاضر باشد و بران<sup>۱۷</sup> انکار کند همچنان بود<sup>۱۸</sup> که گویی<sup>۱۹</sup>

- ۱- م ، ك : + رضع ۲- ك : هر کس ۳- م ، ك : منکری  
 ۴- ك : - پس ۵- م : + هم ۶- م ، ك : نتواند  
 ۷- م ، ك : بدل آنرا ۸- م : دشمن گیرد ۹- ك : و این اضعف  
 ۱۰- ق : - از ۱۱- م : بزبان و دست ۱۲- م ، ك : + هم  
 ۱۳- « عرس » در قیافتح عین و سکون راء نوشته شده ، ك : غرس ( بفتح غین  
 و سکون راء ) ۱۴- « عمیره » در اصل ، م فاقد شکل است ، ظ : عمیره  
 بر وزن کریمه ( بفتح اول و کس فانی ) ، نك ، اعلام ۱۵- ق ، م : - رضع  
 ۱۶- ك : غرس ۱۷- ك : ویرا ۱۸- ك : باشد ۱۹- م : +  
 آنرا ، ك : + آن

ندیده است و هر که ازان غایب بود<sup>۱</sup> و بدان راضی باشد<sup>۲</sup> همچنان باشد  
که || آن معصیت<sup>۳</sup> او کرده است<sup>۴</sup>.

۱۴۶

و<sup>۵</sup> قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : لَتَأْمُرُنَّ<sup>۶</sup>  
بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ<sup>۷</sup> عَنِ الْمُنْكَرِ أَوْ لِيَسْلُطَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ شِرَارَكُمْ  
ثُمَّ يَدْعُوا خِيَارَكُمْ<sup>۸</sup> فَلَا يَسْتَجَابُ لَهُمْ . رسول ﷺ فرمود که هر اینه  
بفرمایید مردم را بکارهای خیر و باز دارید<sup>۹</sup> ایشانرا از مخالفت فرمان  
حق، اگر نی<sup>۱۱</sup> حق جل<sup>۱۰</sup> و علا بدان<sup>۱۱</sup> شما را بر نیکان<sup>۱۲</sup> مسلط گرداند<sup>۱۳</sup>  
تا بظلم و جور شما را عذاب میکنند بعد ازان چون نیکان شما<sup>۱۴</sup> دعا  
کنند دعای ایشانرا<sup>۱۵</sup> اجابت نکنند.

و قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : مَا أَعْمَالُ الْبَرِّ<sup>۱۶</sup> عِنْدَ الْجِهَادِ فِي  
سَبِيلِ اللَّهِ<sup>۱۷</sup> إِلَّا كَتَبَتْهُ<sup>۱۸</sup> فِي بَحْرِ نَجِيِّ ، وَمَا جَمِيعُ<sup>۱۹</sup> أَعْمَالِ الْبَرِّ<sup>۲۰</sup>

۱- ك : باشد ۲- ك : بود ۳- م : که این معصیت را

۴- م : کرده باشد ۵- ك : - و ۶- اصل ، م : لتأمرون

۷- د لتنهون ، در اصل ، ك بسكون واو و تخفیف نون آمده ، م : و تنهون

۸- ك : ثم تدعوا اخیاركم ۹- ق : بفرمایند ۱۰- ق : باز دارند

۱۱- ق ، م ، ك : اگر نه ۱۲- ك : بر شما ۱۳- م : مسلط کند

۱۴- ك : + را ۱۵- ك : - دعای ایشانرا ۱۶- د البر ، در اصل

بفتح باء آمده ۱۷- ك : + عند الامر بالمعروف ۱۸- اصل :

کتفیه ، ق : کسقیه ، م : لثقبه ، ك : کتفیه (بتشدین غین) ۱۹- ك : - جمیع

۲۰- د البر ، در اصل باز بفتح باء آمده

(وَ الْجِهَادُ) <sup>۱</sup> فِي سَبِيلِ اللَّهِ عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ إِلَّا كَنْفَتَهُ <sup>۲</sup> فِي بَحْرِ لُجِّي <sup>۳</sup> . فرمود که <sup>۴</sup> مجموع طاعات نزد خدا در راه خدای عز و جل <sup>۵</sup> همچنانست که جرعه‌ای در دریای بی کران . و مجموع طاعات با غزا <sup>۶</sup> نزد امر معروف همچنان که <sup>۷</sup> جرعه‌ای در دریای بی پایان .

وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : إِيَّاكُمْ وَالْجُلُوسَ فِي الطَّرَفَاتِ <sup>۱</sup> . قَالُوا مَا لَنَا مِنْهُ بَدَأٌ <sup>۱۱</sup> إِنَّمَا <sup>۱۲</sup> هِيَ مَجَالِسُنَا نَتَحَدَّثُ فِيهَا . قَالَ : فَإِذَا أَبَيْتُمْ إِلَّا ذَلِكَ <sup>۱۳</sup> فَأَعْطُوا الطَّرِيقَ حَقَّهَا . قَالُوا : وَمَا حَقُّ الطَّرِيقِ ؟ قَالَ : غَضُّ الْبَصَرِ وَ كَفُّ الْأَذَى وَ رَدُّ السَّلَامِ وَ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيُ عَنِ الْمُنْتَهَى . رَسُولٌ عَلَيْهِ أَفْضَلُ الصَّلَوَاتِ <sup>۱۴</sup> صحابه را وصیت <sup>۱۵</sup> فرمود که بر شما باد که بر سر راهها نشینید . گفتند : ما را ازین <sup>۱۶</sup> گزیر نیست نشستگاه ماست که آنجا حکایتی می‌گوییم <sup>۱۷</sup> . فرمود که <sup>۱۸</sup> اگر چنانست پس <sup>۱۹</sup> راه را حق بگذارید <sup>۲۰</sup> .

- ۱- الجهاد ، از ك بمتن افزوده شده ۲- اصل : كنفیه ، ك : كنفية (بتشدیدین) ۳- ق ، م : - وما جميع... ۴- م ، ك : رسول عليه السلام فرمود که ۵- م : جرعه ۶- م : + در راه خدای عز و جل ۷- م ، م ، ك : چنانست که ۸- اصل ، م : جرعه ۹- در اصل بعد از این کلمه (علیه) خارج از سطر «واله» نوشته شده و کاملا معلوم نشده که از کاتب است یا دیگری ۱۰- م : فی طرفات ۱۱- ق : بده ۱۲- اصل ، م : لما ، ق : الما (بکسر لام) ۱۳- م : فاذا اتيتم ذلك ۱۴- ق : صلى الله عليه وسلم ، ك : عليه السلام ۱۵- م ، ك : + کرد و ۱۶- م ، م ، ك : ازان ۱۷- م : حکایتی میکنیم ۱۸- م : - که ۱۹- ك : - پس ۲۰- م ، ك : حق راه بگذارید

گفتند: راه را<sup>۱</sup> حق چیست؟ گفت که<sup>۲</sup> چشم از نامحرم نگاه داشتن و آزار خلق ناجستن و جواب سلام دادن و امر معروف کردن و مردم را از منکرات بازداشتن<sup>۳</sup>.

وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: كَلَامَ ابْنِ آدَمَ كُلُّهُ عَلَيْهِ لَا لَهُ إِلَّا<sup>۴</sup> أَمْرٌ بِالْمَعْرُوفِ<sup>۵</sup> أَوْ نَهْيٌ عَنِ الْمُنْكَرِ<sup>۶</sup> أَوْ ذِكْرُ اللَّهِ تَعَالَى<sup>۷</sup>. فرمود که سخن فرزند آدم همه بر وی و بالست و او را دران هیچ فایده‌ای<sup>۸</sup> نیست مگر امر معروف و<sup>۹</sup> نهی منکر یا ذکر الله تعالی<sup>۱۰</sup>.

وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ اللَّهَ لَا يَعْذِبُ أَعْمَاءَ بَدُنُوبِ الْخَاصَّةِ حَتَّى يَرَى الْمُنْكَرَ بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ<sup>۱۱</sup> وَ هُمْ قَادِرُونَ عَلَى أَنْ يَنْتَبِرُوهُ فَلَا يَنْتَبِرُونَهُ<sup>۱۲</sup> فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ عَذَّبَ اللَّهُ أَعْمَاءَهُ وَ الْخَاصَّةَ. فرمود که حق جل<sup>۱۳</sup> و علا عذاب نمیکند عامه خلق را بگناه قومی خاص تا آنگاه که معصیت در میان به<sup>۱۴</sup> بینند و ایشان توانند که عاصی را از معصیت باز دارند و ندارند، پس چون بران<sup>۱۵</sup> تقصیر ملازم

۱- « را » در اصل خارج از سطر نوشته شده و خط خورده

۲- م ، ك : حق راه ۳- م ، ك : فرمود که ۴- م : باز آوردن

۵- ك : علیه وبال ۶- م : - الا ۷- م ، احیا : امر بمعروف

۸- م ، ك : - تعالی ۹- ق ، م ، ك : فایده ۱۰- م : یا ، ك : و یا

۱۱- م : یا ذکر حق عزشانه ، ك : یا ذکر حق جل و علا ۱۲- ك : بینهم

۱۳- م : - فلا ینتبرونه ۱۴- ك : - به ۱۵- م ، ك : بدین

كشتمند حضرت<sup>١</sup> حق جل<sup>٢</sup> وعلا خاص و عام را بيلا<sup>٣</sup> مبتلا گرداند .  
 وَ عَنْ أَبِي أَمَامَةَ<sup>٤</sup> رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ<sup>٥</sup> قَالَ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ  
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا طَغَى نِسَاؤُكُمْ وَ فَسَقَ شَبَابُكُمْ<sup>٥</sup>  
 وَ تَرَكْتُمْ جِهَادَكُمْ؟ قَالُوا: وَ<sup>٦</sup> إِنْ<sup>٦</sup> ذَٰلِكَ لَتَكَايُنُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟  
 قَالَ: نَعَمْ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ وَ أَشَدُّ مِنْهُ . || قَالُوا: وَ مَا أَشَدُّ مِنْهُ  
 يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا رَأَيْتُمْ لِمَ تَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ  
 لِمَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ؟ قَالُوا: وَ كَايُنُ<sup>٩</sup> ذَٰلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟  
 قَالَ: نَعَمْ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ وَ أَشَدُّ<sup>١١</sup> مِنْهُ . قَالُوا: وَ مَا أَشَدُّ<sup>١١</sup>  
 مِنْهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا رَأَيْتُمُ الْمَعْرُوفَ مُنْكَرًا وَ  
 رَأَيْتُمُ الْمُنْكَرَ مَعْرُوفًا؟ قَالُوا: وَ كَايُنُ<sup>١٢</sup> ذَٰلِكَ<sup>١٣</sup>؟ قَالَ: نَعَمْ  
 وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ فَعِنْدَ ذَٰلِكَ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى<sup>١٤</sup>: حَلَقْتُ<sup>١٥</sup>  
 بِي لَأَبِيحَنَ<sup>١٦</sup> لِهِمْ فِتْنَةً يَصِيرُ الْحَلِيمُ<sup>١٧</sup> فِيهِمْ<sup>١٨</sup> حَيْرَانًا<sup>١٩</sup> .

١٢٧

- ١- م ، ك : - حضرت  
 ٢- م ، ك : بمذاب  
 ٣- ك : +  
 ٤- ق : - رضی ...  
 ٥- ك : شبانکم  
 ٦- ك : - و  
 ٧- ق : او ان  
 ٨- ك : - لم  
 ٩- ك : فكأئن  
 ١٠- ١١ و ١٠ - دأشه  
 ١١- م ، ك : + یا رسول الله  
 ١٢- ك : فكأئن  
 ١٣- م ، ك : + یا رسول الله  
 ١٤- م : عزوجل  
 ١٥- ق ، م ، ك : خلقت  
 ١٦- ق ، م : لا یبحن  
 ١٧- م ، ك : الحکیم  
 ١٨- حاشیه اصل ، م ، ك : فيها  
 ١٩- ك : حیرانا



ابوامامه<sup>۱</sup> رَضِيَ اللهُ عَنْهُ<sup>۲</sup> روایت کرد که رسول ﷺ فرمود که چگونه باشید<sup>۳</sup> شما آن زمان که زنان<sup>۴</sup> گردن کشی کنند<sup>۵</sup> و بر شما فرمان دهی کنند<sup>۶</sup> و جوانان شما بفسق و فجور مبتلا شوند<sup>۷</sup> و شما ترك غزا کنید و بلذات نفسانی مشغول شوید<sup>۸</sup>؟ گفتند: این خواهد بود ای رسول خدای؟ گفت: بلی بدان خدای که<sup>۹</sup> جان من بدست<sup>۱۰</sup> اوست و<sup>۱۱</sup> ازین بدتر. گفتند: چه باشد ازین بدتر؟ گفت: چگونه باشید<sup>۱۲</sup> آن زمان که ترك امر معروف کنید و مردم را از منکرات منع نکنید؟ گفتند: این خواهد شد<sup>۱۳</sup> ای رسول خدای؟ گفت: بلی بدان خدای که جان من بدست<sup>۱۴</sup> اوست و ازین بدتر و<sup>۱۵</sup> مشکلتر<sup>۱۶</sup>. گفتند: ازین بدتر<sup>۱۷</sup> چه<sup>۱۸</sup> باشد؟ گفت: چگونه باشد<sup>۱۹</sup> حال شما آن زمان که<sup>۲۰</sup> معروف را<sup>۲۱</sup> منکر دانید و منکر را معروف خوانید؟ گفتند: این خواهد شد ای رسول خدای؟ گفت: بلی بدان خدای که<sup>۲۲</sup> جان من بدست<sup>۲۳</sup> اوست.

- ۱- م ، ك : + باهلی      ۲- ق : - رضی ...      ۳- م : باشد  
 ۴- ق ، م ، ك : + شما      ۵- م ، ك : گردن کشر کردند      ۶- اصل :  
 نکنند (ظ : بکنند) ، ق : - و بر شما ...      ۷- ك : مبتلا گردند  
 ۸- م ، ك : مشغول گردید      ۹- ق ، ك : بدان خدائی که      ۱۰- ق :  
 در دست ، م : در قبضه      ۱۱- م : که      ۱۲- م : باشد      ۱۳- ك :  
 خواهد بود      ۱۵- ك : + قدرت      ۱۶- م : - بدتر و  
 ۱۷- ك : - و مشکلتر      ۱۸- م : مشکلتر      ۱۹- م : چگونه  
 ۲۰- ق : باشید      ۲۱- ك : + امر      ۲۲- م : - را  
 ۲۳- ك : بدان خدایی که      ۲۴- ق : در دست

پس حضرت<sup>۱</sup> حق جل و علا قسم یاد کند<sup>۲</sup> بعزت و جلال خود که آن قوم را بیلاها مبتلا گردانم<sup>۳</sup> که نیکن و دانایان ایشان دران بلیات متحیر گردند .

وَعَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ<sup>۴</sup> قَالَ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَا يَنْبَغِي لِإِمْرِي شَهِدٍ مَقَامًا فِيهِ حَقٌّ إِلَّا تَكَلَّمْتُ بِهِ<sup>۵</sup> فَإِنَّهُ لَمْ يَقْدَمْ<sup>۶</sup> أَجَلَهُ وَلَنْ يَحْرِمَهُ<sup>۷</sup> رِزْقًا هُوَ لَهُ . ابن عباس<sup>۸</sup> روایت کرده که رسول ﷺ فرمود که نشاید که کسی حاضر شود در مقامی که<sup>۹</sup> دران مقام حقی بود<sup>۱۰</sup> و نگوید بلکه حق گفتن لازم بود. چه حق گفتن اجل او را نزدیک نماید<sup>۱۱</sup> و او را روزی که مقدر کرده اند<sup>۱۲</sup> محروم نمی گرداند .

وَعَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ<sup>۱۳</sup> رَضِعَ<sup>۱۴</sup> قَالَ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيَّ مَلَكَ أَنْ أَقْلِبَ<sup>۱۵</sup> مَدِينَةَ كَذَا وَكَذَا

۱- م ، ك : - حضرت ۲- م : یاد کرده ۳- م ، ك :

مبتلا گردانم ۴- ق : - رضی ... ۵- « مقاما » در ق ، ك : بفتح

میم آمده ۶- م : لایتکلم به ۷- احیا : لن یقدم ۸- م ، ك :

و لم یحرمه (بتشدیدراء) ۹- م ، ك : + رضع ۱۰- ك : که کسی در مقامی

حاضر شود که ۱۱- ك : باشد ۱۲- م : نزدیک نمی آورد ، ك : نزدیک

نمی آرد ۱۳- م : از روزی که مقدر کردند ۱۴- م : + الانصاری

۱۵- ق ، ك : - رضع ۱۶- م ، ك : أن قلب (بتشدید لام)

عَلَىٰ أَهْلِهَا . فَقَالَ : يَا رَبِّ إِنَّ فِيهِ عَبْدَكَ فَلَنَا لَمْ يَعْصِكَ . [فی] ۲  
 طَرَفَهُ عَيْنٍ . قَالَ : أَقْلِبِيهَا ۳ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ فَإِنْ وَجَّهَهُ لَمْ يَتَمَعَّرْ ۴  
 فِي ۵ سَاعَةٍ قَطُّ . جابر بن عبدالله انصاری ۶ روایت کرد که رسول ﷺ  
 فرمود که حق جل و علا وحی فرمود بملکی از ملائکه ارضی که فلان  
 شهر را با اهل آن برگردان . گفت : الهی فلان کس از بندگان خاص  
 تو ۷ دران شهرست که یکدم در تو عاصی نگشته است . فرمود که ۸ آن  
 شهر را با او و ایشانرا همه ۹ بر ۱۰ گردان که هرگز يك ساعت با آن  
 فاسقان عاصی بجهت رضای ما روی ترش نکرده است ۱۱ .

۱۲۸

وَعَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ۱۱ قَالَتْ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى  
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : عَذَّبَ اللَّهُ قَرْيَةً فِيهَا ثَمَانِيَةَ عَشَرَ أَلْفًا عَمَلْتَهُمْ  
 عَمَلُ الْأَنْبِيَاءِ . قَالُوا : كَيْفَ ۱۳ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ : لَمْ  
 يَكُونُوا يَعْصُونَ اللَّهَ وَ لَكِنَ ۱۴ لَا يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَلَا يَنْهَوْنَ عَنِ  
 الْمُنْكَرِ . عائشه ۱۵ روایت کرد که رسول ﷺ فرمود که حق جل و علا

۱- م ، ك : ان فيهم ۲- د فی ، در ق ، م ، ك و احيا نيست .

۳- م ، ك : قلبها (بتشديدلام) ۴- متن مطابق احيا است . متن اصل : لم ينعم ، خارج

از متن اصل : لم يتمعر ، ق : لم يتعبس ، ك : لم يتغير ۵- م : لم يتمعرنى

۶- م : الانصارى ، م ، ك : + رضعه ۷- م : فلان بنده خاص تو

۸- م : گفت ۹- م ، ك : - را ۱۰- ك : + را ، م : - همه

۱۱- م : نكرد ۱۲- ق : - رضى ... ۱۳- م ، ك : قالوا و كيف

۱۴- م : - لكن ۱۵- م ، ك : + رضعها

شهری را بعد از هلاک گردانید که در آن شهر هژده<sup>۲</sup> هزار مردم صالح<sup>۳</sup> بودند<sup>۴</sup> که عمل ایشان چون عمل پیغمبران بود. گفتند: یا رسول الله<sup>۵</sup> با آن عملها صالح چگونه هلاک شدند؟ فرمود که عملهای صالح داشتند ولی امر معروف نمی کردند و دیگرانرا از کارها بد<sup>۶</sup> باز نمی داشتند بدان سبب هلاک شدند.

وَعَنْ عُرْوَةَ<sup>۸</sup> عَنْ أَبِيهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا<sup>۱۰</sup> قَالَ<sup>۱۱</sup> ، قَالَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ<sup>۱۲</sup> : إلهي أَيُّ عِبَادِكَ أَحَبُّ إِلَيْكَ ؟ قَالَ جَلَّتْ عَظَمَتُهُ : الَّذِي يَتَسَرَّعُ إِلَيَّ هَوَايَ كَمَا يَتَسَرَّعُ الْبَشَرُ<sup>۱۳</sup> إِلَيَّ هَوَاهُ ، وَالَّذِي يَتَلَفُ<sup>۱۴</sup> بِعِبَادِي الصَّالِحِينَ كَمَا يَتَلَفُ<sup>۱۵</sup> الصَّبِيُّ بِأُمَّهِ<sup>۱۶</sup> ، وَالَّذِي يَغْضَبُ<sup>۱۷</sup> إِذَا ارْتَكَبَ<sup>۱۸</sup> مَحَارِمِي كَمَا يَغْضَبُ<sup>۱۹</sup> النَّمْرُ لِنَفْسِهِ . عُرْوَةَ بْنِ

- ۱- م : - بعد از هلاک  
 ۲- ق : هجده ، ك : هیجده  
 ۳- م ، ك :  
 ۴- ق ، م : بود . در اصل ، ك نیز در قلم اول « بود » نوشته شده  
 ۵- م ، ك : ای رسول خدای  
 ۶- ك : - با آن عملها صالح  
 ۷- م : از کار بد  
 ۸- ك : + بن زبیر  
 ۹- ق ، م ، ك : - رضی ...  
 ۱۰- ك : - قال  
 ۱۱- م : صلی الله علیه وسلم ، ك : صلوات الله علیه  
 ۱۲- احیا : النسر  
 ۱۳- اصل : یكلف ( بصیغه مضارع معلوم از تفعلیل ) ، ق : یكلف ( بتخفیف و کسر لام ) ، ك : یكلف ( بصیغه مضارع معلوم از افعال )  
 ۱۴- نك ، حاشیه قبلی  
 ۱۵- احیا : بالثدی  
 ۱۶- « یغضب » در اصل ، ق ، ك بکسر ضاد آمده  
 ۱۷- « ارتکب » در اصل ، ق ، ك بصیغه لازم آمده ، احیا : أتیت  
 ۱۸- نك . یغضب قبلی

زیر<sup>۱</sup> روایت کرد از پدر خود که موسی عليه السلام گفت : الهی کدام بنده<sup>۲</sup> دوستر نزد تو؟ حق جل<sup>۳</sup> و علا فرمود که آنکس که در تحصیل رضای ما چنان کوشد که دیگران در تحصیل آرزوی خود کوشند ، دیگر آنک<sup>۴</sup> در هر مهمتی و حادثه‌ای<sup>۵</sup> در<sup>۶</sup> بندگان صالح ما می‌گریزند<sup>۷</sup> و از انفس مبارك اتقیا استمداد همت میکنند<sup>۸</sup> چنانکه طفل رضیع در مادر گریزد و مراد خود<sup>۹</sup> از وی<sup>۱۰</sup> میجوید<sup>۱۱</sup> ، دیگر ( آنکه )<sup>۱۲</sup> در وقت<sup>۱۳</sup> دیدن معصیت<sup>۱۴</sup> غضب بر وی مستولی میگردد بجهت رضای ما چنانکه پلنگ بجهت<sup>۱۵</sup> نفس خود غضب میکند . یعنی خاصیت پلنگ آنست که چون غضب کند از اندک و بسیار خلق نه اندیشد<sup>۱۶</sup> و از زدن و کشتن باک ندارد . پس مؤمن باید که در حال معاینه معاصی و مناهی در<sup>۱۷</sup> امر معروف و در رد و رفع<sup>۱۸</sup> منکرات بجهت تحصیل رضای<sup>۱۹</sup> حضرت<sup>۲۰</sup> جباری ، ( از )<sup>۲۱</sup> غیرت دین ، غضب و حمیت<sup>۲۲</sup> چنان بر وی مستولی گردد که از کثرت و قوت مخالفان حق نه اندیشد و بمهابت<sup>۲۳</sup> وسطوت

- ۱- م : عروة بن زهیر      ۲- م : + تو      ۳- م : و حادثه  
 ۴- م ، ك : + پناه      ۵- م ، ك : گریزد ( - می )      ۶- م : طلید  
 ۷- م : + را      ۸- م : ازو      ۹- ك : در پناه بندگان صالح ما گریزد  
 و مراد خود از وی میجوید چنانکه طفل رضیع در مادر      ۱۰- اصل ، ق : -  
 آنکه      ۱۱- م : - وقت      ۱۲- م ، ك : معاصی      ۱۳- م : +  
 رضای      ۱۴- ك : نیندیشد      ۱۵- ك : از      ۱۶- م ، ك : و ردو  
 دفع      ۱۷- ك : + جناب      ۱۸- م : - حضرت      ۱۹- م ، ك : -  
 از      ۲۰- م ، ك : و غضب حمیت      ۲۱- م : و بمهابت

ملوك و سلاطين الثقات نكند و در نصرت<sup>۱</sup> حق و ابطال باطل مال و جان  
شكرانه داند .

عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ (بْنِ) <sup>۳</sup> الْجَرَّاحِ <sup>۴</sup> رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ <sup>۵</sup> قَالَ ، قُلْتُ  
يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيُّ <sup>۶</sup> الشُّهَدَاءِ أَكْرَمَ عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ ؟ قَالَ : رَجُلٌ  
قَامَ إِلَهُمْ وَالْجَائِرُ فَأَمَرَهُ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَاهُ عَنِ الْمُنْتَكِرِ فَقَتَلَهُ فَإِنْ  
لَمْ يَقْتُلْهُ فَإِنَّ أَلْقَلَمَ لِيَجْعِرِي عَلَيْهِ بَعْدَ ذَلِكَ <sup>۷</sup> وَإِنْ عَاشَ <sup>۸</sup> مَا عَاشَ .

ابوعبيده جراح<sup>۳</sup> گفت<sup>۱۱</sup> : پرسیدم از رسول ﷺ<sup>۱۱</sup> که ای رسول خدای  
از شهیدان کدامی<sup>۱۲</sup> گرامی تر نزد خدای تعالی<sup>۱۳</sup> ؟ فرمود که<sup>۱۴</sup> مردمی  
که<sup>۱۵</sup> در پیش حاکم جائر<sup>۱۶</sup> || ظالم سخن حق<sup>۱۷</sup> گوید<sup>۱۸</sup> و او را بطاعت  
حق بخواند<sup>۱۹</sup> و از عذاب آخرت بترساند<sup>۲۰</sup> و از ظلم و معاصی باز دارد .

۱۲۹

۱- ك : و تصرف ۲- ق ، م ، ك : و عن

۳- اصل ، ق ، م ، ك : - بن . ولی اعراب عبیده در همه آنها مطابق متن است  
یعنی تای گرد مفتوح است ۴- ك : جراح ( بدون حرف تعریف )

۵- ق : - رضی ... ۶- م : ایها ۷- م : - بعد ذلك

۸- « عاش » در ق نیست یا عکس ندارد زیرا « وان » در انتهای حاشیه قرار

دارد ۹- ق : - جراح ، م ، ك : + وضع ۱۰- م : + که

۱۱- ق : - علیه السلام ۱۲- م : کدام ۱۳- ك : از شهیدان گرامیتر

نزد خدای تعالی که باشد ۱۴- م ، ك : - که ۱۵- ك : + انکس

۱۶- م ، ك : - جائر ۱۷- ك : - حق ۱۸- م ، ك : بگوید

۱۹- م ، ك : خواند ۲۰- م : ترساند

پس اگر<sup>۱</sup> آن ظالم او را بکشد آنکس فاضلترین<sup>۲</sup> شهیدانست نزد  
خدای عزوجل<sup>۳</sup> و اگر<sup>۴</sup> نکشد پس ازان قلم بر وی نرود و اگر چه  
بسیار عمر<sup>۵</sup> یابد.

عَنْ<sup>۶</sup> ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ<sup>۸</sup> قَالَ: قِيلَ<sup>۹</sup> يَا رَسُولَ اللَّهِ  
أَتَهْلِكُ الْقَرْيَةَ<sup>۱۰</sup> وَفِيهَا الصَّالِحُونَ؟ قَالَ: نَعَمْ. قِيلَ بِمَ يَا رَسُولَ  
اللَّهِ؟ قَالَ: بِتَهْوَانِهِمْ<sup>۱۱</sup> وَسُكُوتِهِمْ<sup>۱۲</sup> عَنْ<sup>۱۳</sup> مَعْصِيَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ.

عبدالله بن عباس<sup>۱۳</sup> روایت کرد که از رسول ﷺ پرسیدند<sup>۱۴</sup> که  
شهری که در آن<sup>۱۵</sup> صالحان باشند حضرت<sup>۱۶</sup> حق جل و علا<sup>۱۷</sup> آن شهر  
را هلاک گرداند؟ گفت: بلی. گفتند<sup>۱۸</sup>: بچه سبب؟ فرمود که بسبب  
خوار داشتن معاصی و خاموش بودن بر منکرات.

عَنْ<sup>۱۹</sup> ابْنِ عَمْرٍو أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا<sup>۲۰</sup> قَالَا، قَالَ

- ۱- م، ك: - اگر  
 ۲- م: فاضلتر. در ق چهار حرف آخر  
 ۳- ق: - نزد خدای عزوجل، ك: خدای  
 ۴- ك: پس اگر  
 ۵- م: عمر بسیار  
 ۶- ك: باشد  
 ۷- ق، م، ك: و عن  
 ۸- ق: - رضی ...  
 ۹- ك: قلت  
 ۱۰- «تهلك» در اصل بصیغه معلوم آمده و «القرية» در آن منصوب است  
 ۱۱- ق: بتهاورهم  
 ۱۲- احیا: علی  
 ۱۳- ك: عبدالله عباس رضع  
 ۱۴- ق، ك: پرسیدم. در م در قلم اول، «پرسیدم» و در قلم دوم، «پرسیده  
 شد»  
 ۱۵- م، ك: + شهر  
 ۱۶- م، ك: - حضرت  
 ۱۷- ك: حق تعالی  
 ۱۸- م: گفتم  
 ۱۹- ق، م، ك: و عن  
 ۲۰- ق: - رضی ...

رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : الدِّينُ نَصِيحَةٌ <sup>۱</sup> ، ثَلَاثَ مَرَّاتٍ قَالُوا لِمَنْ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ : لِلَّهِ وَ لِجَنَابِهِ وَ لِأَيُّمَةِ الْمُسْلِمِينَ وَ عَامَّتِهِمْ <sup>۲</sup> . عبدالله عمر <sup>۳</sup> و ابوهريره روايت كردند كه رسول ﷺ سه نوبت فرمودند <sup>۴</sup> كه دين نصيحت است . گفتند: اي پيغمبر <sup>۵</sup> خدای برای كه؟ فرمود كه بجهت رضاء حق <sup>۶</sup> و بجهت نفاذ فرمان او و بجهت اصلاح حكام <sup>۷</sup> اهل اسلام و عامه خلق <sup>۸</sup> . و قيام باقامت نصيحت دينی كه <sup>۹</sup> از كلام الهی و اخبار نبوی مستفادست اول بر علماء دين واجبست و چون اكثر علماء اين روزگار <sup>۱۰</sup> خود در تيه <sup>۱۱</sup> غفلت كم گشته اند و زمام اختيار بدست نفس و هوا داده اند <sup>۱۲</sup> و غبار حقد و حسد آيينه دلهايشان را <sup>۱۳</sup> تيره گردانیده و بواطن بظلمات حرص و آمال كاذبه مظلّم شده و زخارف امور فانی را قبله خود ساخته و علوم رسمي را وسيله شهرت و رياست گردانیده <sup>۱۴</sup> ، اين طایفه بنصیحت ديگران محتاج اند ديگر انرا چگونه نصيحت كنند .

عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ

۱- ق ، ك : النصيحة ( چنانكه پيش از اين آمده ) ، نك ، صفحه ۲۸۴

۲- م ، ك : عبدالله بن عمر ۳- م ، ك : فرمود ۴- ك : رسول

۵- م ، ك : رضای حضرت پروردگاری ۶- ك : - حکام ۷- اين

حديث و ترجمه آن پيش از اين آمد ، نك ، صفحه ۲۸۴ ۸- م : + آن

۹- م : و چون اكثر اين علمای روزگار ۱۰- م : در مرتبه

۱۱- م : داده ، ك : باز داده ۱۲- ق : - را ۱۳- م ، ك : کرده



عَلَيْهِ وَسَلَّمَ<sup>۱</sup> : مَا بَعَثَ اللَّهُ<sup>۲</sup> نَبِيًّا إِلَّا وَلَّهُ حَوَارِيًّا<sup>۳</sup> فَيَمُوتُ  
النَّبِيُّ بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ مَا شَاءَ اللَّهُ يَعْمَلُ فِيهِمْ كِتَابَ اللَّهِ وَيَأْمُرُهُ  
( حَتَّى إِذَا قَبَضَ اللَّهُ نَبِيَّهُ مَكَتَ الْخَوَارِجُونَ يَعْمَلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَ  
بِأَمْرِهِ )<sup>۵</sup> وَيَسْتَعِ نَبِيَّهُمْ<sup>۶</sup> فَأَذَا أَنْقَرَضُوا كَانَ قَوْمٌ<sup>۷</sup> يَرْكَبُونَ الْمَنَابِرَ  
يَقُولُونَ مَا يَعْرِفُونَ<sup>۸</sup> وَ يَعْمَلُونَ مَا يُنْكِرُونَ<sup>۹</sup> فَأَذَا رَأَيْتُمْ ذَلِكَ  
فَحَقَّ<sup>۱۰</sup> عَلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ جِهَادُهُمْ بِيَدِهِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِهِ فَإِنْ<sup>۱۱</sup>  
لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ لَيْسَ وَرَاءَ ذَلِكَ إِسْلَامٌ . از ابن مسعود روایتست  
که<sup>۱۲</sup> رسول ﷺ فرمود که حق جل و علا هیچ پیغامبری<sup>۱۴</sup> نفرستاد  
مگر که<sup>۱۵</sup> او را خواص اصحاب بودند<sup>۱۶</sup> . پس آن پیغامبر<sup>۱۷</sup> تا در میان **۱۳۰**  
اصحاب خود<sup>۱۸</sup> زنده بود ، بکتاب و فرمان حق عمل میکرد . چون او  
وفات یافت آن خواص<sup>۱۹</sup> اصحاب بر سیرت پیغامبر<sup>۲۰</sup> خود بودند . چون

۱ - م ، ک : و از ابن مسعود ( ک : از ابن مسعود رضع ) روایتست که

رسول علیه السلام فرمود که ۲ - م ، ک ، احیا : + عزوجل

۳ - ک : حواریون ۴ - اصل ، ق : بما ۵ - اصل ، ق : - داخل

پارانتز ۶ - م : و سنة نبیه ۷ - م : كانوا قوما ۸ - ک : ما

تعرفون ۹ - م : ما تنكرون ۱۰ - ک : حق ۱۱ - ک : وان

۱۲ - م ، ک : - از ابن مسعود روایتست که ۱۳ - م : علیه افضل الصلوات

۱۴ - م ، ک : پیغمبری ، ق : پیغمبر را ۱۵ - م ، ک : - که

۱۶ - ک : بود ۱۷ - ق ، م ، ک : پیغمبر ۱۸ - م : تا در میان ایشان

۱۹ - م : - آن خواص ۲۰ - ق ، م ، ک : پیغمبر

ایشان منقرض گشتند ، قومی سخنهاى ایشان<sup>۱</sup> یاد گرفتند و بر سر منبرها بر آمدند و سخنهاى پسندیده<sup>۲</sup> گفتند و کارهای ناشایسته کردند . پس از<sup>۳</sup> من نیز همچنین باشد<sup>۴</sup> . پس هر که ایشانرا به<sup>۵</sup> بیند ، بر وی واجبست که با ایشان بدست بیرون آید<sup>۶</sup> . یعنی غزا کند و قتل کند<sup>۷</sup> . و اگر بدست فتواند ، بزبان برایشان انکار کند . و اگر بزبان هم نتواند ، بدل ایشانرا دشمن دارد . و هر که بدل دشمن ندارد ، او را از اسلام هیچ نصیب نیست .

ای عزیز چون بدلائل آیات و اخبار و جوب امر معروف و نهی منکر معلوم شد ، اکنون بدانك هر شخص<sup>۸</sup> که خود را در میان خلیق باقامت این امر شریف<sup>۹</sup> مشهور گردانید<sup>۱۰</sup> او را<sup>۱۱</sup> محتسب خوانند . و آن<sup>۱۲</sup> عمل را که از وی<sup>۱۳</sup> صادر میشود احتساب نامند و آن شخص مأمور را که مستحق<sup>۱۴</sup> احتسابست<sup>۱۵</sup> علیه گویند و آن عمل را که آن شخص بسبب آن مستحق<sup>۱۶</sup> احتساب گشته<sup>۱۷</sup> است محتسب<sup>۱۸</sup> فیه خوانند .

۱- م : + را ۲- م ، ك : ناپسندیده ۳- م ، ك : و پس از

۴- نسخه بدل اصل ، ق ، م : خواهد شد ، ك : خواهد بود

۵- ق ، م ، ك : - به ۶- م : که با ایشان غزا کند ، ك : که ایشان را

بدست غزا کند ۷- م ، ك : یعنی ایشانرا قتل کند ۸- ك : هر شخصی

که ۹- م ، ك : منسوب و ۱۰- ق : گرداند ۱۱- م : ویرا

۱۲- ك : و این ۱۳- م ، ك : که ازو ۱۴- م ، ك : که مستحق

احتساب گشته است ۱۵- م ، ك : - گشته

پس امر معروف را چهار رکن باشد: اول محتسب، دوم احتساب، سیم محتسب علیه، چهارم محتسب فیه. و صحت هر رکنی ازین ارکان موقوفست بحصول شرایط و آداب آن.

رکن اول محتسب است. و شرایط و آداب<sup>۱</sup> این رکن آنست که این شخص موصوف باشد<sup>۲</sup> باسلام و تکلیف و قدرت. زیرا که کافر را اهلست احتساب نیست و برکودک اقامت امور شرعی واجب نیست<sup>۳</sup>. ولی اگر کودکی ممیز<sup>۴</sup>، انکار منکری کند آن<sup>۵</sup> ازو جایزست و بر آن<sup>۶</sup> مثناب بود و دیگری را نرسد که منع او کند و دیوانه و عاجز را بر اقامت آن قدرت نیست.

و بعضی از اهل علم اذن حاکم و عدالت را<sup>۷</sup> از شرایط<sup>۸</sup> احتساب داشته‌اند و این فاسدست. چه در احادیث نبوی آمده است که أَفْضَلُ أَلْجِهَادِ كَلِمَةٌ حَقٌّ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ. یعنی فاضلترین غزا آنست که سخن حق نزد پادشاه ظالم گفته شود. و استمرار عادات علماء دین و صحابه بر انکار ملوک و حکام<sup>۹</sup> و اجماع سلف بران<sup>۱۰</sup>، دلیل قاطع است بر استغناء اذن حاکم در امر معروف. بلکه هر که بنصیحت دین مشغول شود<sup>۱۱</sup> و

۱- م، ك: و شرایط و جوب ۲- م: بود ۳- م: واجب نه  
 ۴- ق، م، ك: كودك ممیز ۵- م، ك: - آن ۶- م، ك: و بدان  
 ۷- م: اذن حاکم بر عدالت ۸- ك: اذن حاکم و عادل و عدالت آن شرایط  
 ۹- ك: - و ۱۰- م: بدان ۱۱- م: مشغول می‌شود، ك: مشغول

بندگان حق را از معاصی و مناهی منع کند<sup>۱</sup> و اگر حاکم و پادشاه راضی باشد<sup>۲</sup> در ثواب آن شریک بود و اگر<sup>۳</sup> کاره آن<sup>۴</sup> بود آن کراهیت<sup>۵</sup> از جمله منکرات است و انکار بر حاکم واجبست . پس چون در<sup>۶</sup> مباشرت<sup>۷</sup> منکرات انکار بر<sup>۸</sup> || نفس حاکم واجبست اذن او چگونه شرط باشد<sup>۹</sup> .

۱۳۱ و در صحیح اخبار<sup>۱۰</sup> است که از زمان رسول ﷺ تا بزمان<sup>۱۱</sup> مروان در عیدگاه منبر نبود و رسول ﷺ در صحرا نماز کردی<sup>۱۲</sup> پس برخاستی و روی بقوم کردی و خطبه خواندی . بعد از آن<sup>۱۳</sup> خلفاء راشدین هم چنین<sup>۱۴</sup> کردند . چون نوبت ملک بمروان رسید در مصلی منبر بنا کرد و چون<sup>۱۵</sup> روز عید بر منبر<sup>۱۶</sup> شد<sup>۱۷</sup> ابوسعید خدری رضی الله عنه<sup>۱۸</sup> برخاست و گفت : يَا مَرْوَانَ مَا هَذِهِ الْبِدْعَةُ<sup>۱۹</sup> ؟ قَالَ : مَا هَذَا<sup>۲۰</sup> بِيَدْعَةٍ أَرَدْتُ أَنْ أَبْلِغَ الْقَوْمَ صَوْتَ الْخُطْبَةِ . فَقَالَ : وَاللَّهِ لَأُصَلِّيَ<sup>۲۱</sup> وَرَأَيْكَ . ابوسعید خدری رضی الله عنه<sup>۲۲</sup> گفت<sup>۲۳</sup> : ای مروان<sup>۲۴</sup> این چه

- ۱- م : منع میکند      ۲- ق ، م ، ك : - و      ۳- ق ، ك :  
 باشند      ۴- ق ، م ، ك : + حاکم      ۵- م : - آن      ۶- ك : كه  
 کراهیت او      ۷- ك : از      ۸- م : مباشرت      ۹- م ، ك : بود  
 ۱۰- ك : + آمده      ۱۱- م : تا زمان      ۱۲- ق ، م ، ك : نمازگزاردی  
 ۱۳- م : و بعد از او ، ك : و بعد از آن      ۱۴- رسم الخط اصل و نسخه های  
 دیگر ، همچنین      ۱۵- م : - چون      ۱۶- م : بمنبر      ۱۷- ك : +  
 كه خطبه کند      ۱۸- ق ، ك : - رضی ...      ۱۹- م : + قال ما هذه  
 البدعة      ۲۰- م : هذه      ۲۱- م : ما اصلی      ۲۲- م : بجای  
 « ابوسعید ... گفت ، یعنی      ۲۳- از « ابوسعید ، اخیر تا « مروان ، در  
 ق عکس ندارد و احيانا افتاده

بدعتست که پیدا کردی؟ مروان گفت: این بدعت نیست این بدان جهت کردم تا آواز خطبه بخلق برسانم<sup>۱</sup>. ابوسعید برخاست و بر رفت و گفت: والله که از پس تو نماز ن گزارم.

نقلست که شیخ ابوالحسن<sup>۲</sup> نوری قدس سیر<sup>۳</sup> با خلق مخالفت نکردی و<sup>۴</sup> هر چه نه از امور دین بودی ازان نپرسیدی و هر گاه که منکری بدیدی ازان منع کردی اگر چه<sup>۵</sup> بیم<sup>۶</sup> کشتن بودی. روزی بر کنار<sup>۷</sup> دجله رفت بجهت طهارت نماز، زورقی بر کنار دجله<sup>۸</sup> دید دران<sup>۹</sup> زورق سی خم بمهر کرده<sup>۱۰</sup> و<sup>۱۱</sup> بر هر يك<sup>۱۲</sup> نوشته<sup>۱۳</sup> که<sup>۱۴</sup> لطف<sup>۱۵</sup>. شیخ ازان عجب داشت چه در مبیعات و تجارات هیچ چیز<sup>۱۶</sup> نمی دانست که آنرا لطف<sup>۱۷</sup> خوانند<sup>۱۸</sup>. از ملاح سؤال کرد که درین خمها چیست؟ ملاح<sup>۱۹</sup> گفت: تو درویشی خود را دان چه کار داری<sup>۲۰</sup>. شیخ را تعطش<sup>۲۱</sup>

- ۱- ق، م، ک: بخلق رسانم ۲- م: ابوالحسین ۳- ک: قدس الله اسراره ۴- م: و ۵- م: و اگر چه، ق: - چه ۶- م: دم ۷- ق: بکنار، م: برکناره ۸- م، ک: - برکنار ۹- ک: و دران ۱۰- ق، م: سی خم مهر کرده، ک: سه خم ۱۱- ک: - و ۱۲- ق: نویسته ۱۳- ک: - که ۱۴- م: - که لطف. ولی بالای «نویسته» علامت حذف هست. «لطف» در ق بضم لام و فتح طا نویسته شده ۱۵- م، ک: - چیز ۱۶- «لطف» در ق بضم لام و فتح طا نویسته شده، ک: لطیف ۱۷- م: خواندندی ۱۸- م: - ملاح ۱۹- م، ک: چه کار داری تو درویشی خود را دان ۲۰- م: تعطش شیخ

بمعرفت آن زیادت گشت<sup>۱</sup>، ملاح را گفت: میخوام که مرا بگوی  
 که درین خمها چیست؟ ملاح گفت: تو درویشی فضولی! درین خمها  
 خمرست که<sup>۲</sup> بجهت خلیفه آورده اند و امیر المؤمنین میخواهد که مجلس  
 خود را بدان بیاراید<sup>۳</sup>. چوبی گران<sup>۴</sup> در زورق افتاده بود شیخ ملاح را  
 گفت: آن چوب<sup>۵</sup> بدست من ده. ملاح در خشم شد شاگرد خود را  
 گفت: آن<sup>۶</sup> بدست او ده<sup>۷</sup> تا به بینم<sup>۸</sup> چه خواهد کرد. شاگرد ملاح  
 برخاست و آن چوب بدست شیخ<sup>۹</sup> داد. شیخ آن چوب<sup>۱۰</sup> بدست مبارک  
 گرفت<sup>۱۱</sup> و آن خمها را<sup>۱۲</sup> يك يك می شکست<sup>۱۳</sup> و ملاح فریاد میکرد  
 تا یونس بن افلح<sup>۱۴</sup> که شهنه جسر بود با کسان خود برسد<sup>۱۵</sup> و شیخ  
 را بگرفت<sup>۱۶</sup> و پیش خلیفه برد<sup>۱۷</sup>. و خلیفه وقت معتضد بود و او<sup>۱۸</sup>  
 بغایت غیور بود و شمشیر او بیشتر از<sup>۱۹</sup> سخن بودی. و جمیع اهل بغداد  
 ازان اندوهگین<sup>۲۰</sup> گشتند<sup>۲۱</sup> چه شك نداشتند<sup>۲۲</sup> که البته<sup>۲۳</sup> شیخ را شهید

- ۱- م: زیادت شد    ۲- م، ك: كه    ۳- م: بیالاید  
 ۴- ق: چوب گران    ۵- م: شیخ گفت ملاح را که آن چوب را  
 ۶- ق: + چوب را، م، ك: + چوب    ۷- ك: بده    ۸- م: + که  
 ۹- ق: بدست او    ۱۰- ك: + را    ۱۱- ك: بگرفت  
 ۱۲- ك: - را    ۱۳- ك: بشکست    ۱۴- م، ك: یونس افلح  
 ۱۵- ك: در رسید با کسان خود    ۱۶- ك: بگرفتند    ۱۷- ك:  
 بردند    ۱۸- ك: - او    ۱۹- م، ك: بیش از    ۲۰- ق:  
 اندوهگین، م: اندهگین    ۲۱- ق: گشتن، ك: شدند    ۲۲- م: که  
 بی شك دانستند    ۲۳- م: - البته

۱۳۲ خواهد کرد. چون شیخ را بیاوردند<sup>۱</sup> معتضد بر کرسی آهن نشسته || بود  
و گرز در دست میکردانید بانگ بر شیخ زد<sup>۲</sup> و گفت: تو کیستی که  
این<sup>۳</sup> چنین گستاخی میکنی؟ شیخ<sup>۴</sup> فرمود که من محتسبم. گفت: بامر  
که احتساب میکنی؟ گفت: بامر خدا و رسول<sup>۵</sup>. گفت: ترا که محتسب  
گردانید؟ شیخ فرمود که آنکه ترا پادشاهی داد مرا محتسبی داد<sup>۶</sup>.  
معتضد ساعتی سر در پیش کرد. پس سر بر آورد و گفت ترا چه چیز  
برین داشت که این خمها<sup>۷</sup> شکستی؟ شیخ گفت<sup>۸</sup>: شفقت<sup>۹</sup> در حق تو کردم  
که<sup>۱۰</sup> منکری که<sup>۱۱</sup> در ازاله آن تقصیر<sup>۱۲</sup> روا داشتی<sup>۱۳</sup> آنرا از تو منع  
کردم و<sup>۱۴</sup> ترا از گرفتاری آن در<sup>۱۵</sup> قیامت خلاصی<sup>۱۶</sup> دادم. معتضد گفت:  
ترا اجازت دادم<sup>۱۷</sup> بعد ازین هر منکری که بینی تغییر کن<sup>۱۸</sup> و هیچکس  
ترا ازان منع نکند. شیخ فرمود که ما<sup>۱۹</sup> این معنی بامر حق میکردیم<sup>۲۰</sup>.

۱- ق: بیاوردن، م: در آوردند، ك: حاضر آوردند

۲- ق: بانگ بر شیخ زد ۳- ك: این ۴- ك: شیخ

۵- م: + خدا ۶- م: داد ۷- م: + را ۸- ك: گفت

شیخ ۹- ك: شفقتی ۱۰- ق، م، ك: کردم که. «کردم که» در

اصل نیز در قلم اول نوشته نشده و بعد در حاشیه افزوده شده

۱۱- ق، م، ك: + تو. «تو» در اصل نیز در قلم اول نوشته شده سپس حك

شده ۱۲- ك: تقصیر ۱۳- ك: روا نداشتی ۱۴- م: - و

۱۵- ك: - آن در ۱۶- م، ك: خلاص ۱۷- م: دادیم، ك: +

که ۱۸- ك: تعزیر کنی ۱۹- ك: من ۲۰- ك: میکردم

چون فرمان تو شد بعد ازین<sup>۱</sup> یکی از عمال تو خواهم بود<sup>۲</sup> که بفرمان تو خلق را می رنجانند<sup>۳</sup>، این<sup>۴</sup> نتوانم کرد.

و امثال این حکایات از صحابه و تابعین و علما و مشایخ سلف رضوان الله علیهم اجمعین<sup>۵</sup> که بر خلفا و سلاطین انکار کرده اند بسیار نقلست<sup>۶</sup> و آن جمله دلیل است بر آنک در اقامت امر معروف و اذن حاکم و پادشاه شرط نیست مگر جایی که این معنی بقتنه خواهد کشید<sup>۷</sup>، آنجا محل<sup>۸</sup> نظرست.

و کشف غطا از تحقیق این<sup>۹</sup> مسئله آنست که بداند که محتسب را در احتساب پنج حالتست: اول حالت تعریف، دوم وعظ بتلطف و سخن دلپذیر، سیم درستی و عنف و دشنام چنانچه گوید ای جاهل، ای احمق، ای بی شرم، چهارم منع از منکر<sup>۱۰</sup> بر سیل مباشرت فعل چون شکستن اوانی خمر و آلات ملامی و کشیدن جامه های ابریشمین<sup>۱۱</sup> از تن مردان و ربودن اشیاء مقصوب<sup>۱۲</sup> و باز گردانیدن بصاحب آن، پنجم تهدید و تخویف بزدن با<sup>۱۳</sup> مباشرت ضرب. اینجا و<sup>۱۴</sup> اگر داند که در زجر و نصیحت و ابلاغ، از طرفین بمعاونت و نصرت محتاجست و

۱- م : - بعد ازین ۲- م : خواهیم بود ، ك : باشم

۳- ك : می رنجانم ۴- ك : من این ۵- م : - اجمعین

۶- م : بسیارست ۷- م : خواهد انجامید ۸- ك : - این

۹- م ، ك : از منکرات ۱۰- م : جامه ابریشم ، ك : جامه ابریشمین

۱۱- ق : مقصوب ۱۲- ك : یا ۱۳- م ، ك : - و



این<sup>۱</sup> معنی بغوغا و فتنه خواهد کشید، بی اذن حاکم و پادشاه<sup>۲</sup> نشاید .  
 زیرا که امر حاکم در انفاذ<sup>۳</sup> امثال این امور سد<sup>۴</sup> فتنه و تسکین غلیان<sup>۵</sup>  
 تعصبات عامه است .

اما شبهه آن قوم که عدالت را<sup>۶</sup> شرط احتساب داشته‌اند از دو  
 وجه خاسته است: نقلی، و عقلی<sup>۷</sup>. نقلی<sup>۸</sup> چنانک قوله تعالی: أَتَأْمُرُونَ  
 النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ، و<sup>۹</sup> يَا عِيسَىٰ عِظْ نَفْسَكَ فَإِنِ اتَّعَظْتَ  
 فَعِظِ النَّاسَ . و این تنبیه است که ترك اهم<sup>۱۰</sup> و اشتغال بهمم<sup>۱۱</sup> علامت  
 حماقتست . و امثال این<sup>۱۲</sup> آیات و اخبار وارده دالتست<sup>۱۳</sup> بر افضلیت  
 احکام احتساب و اولویت احوال محتسب نه بر اسقاط وجوب<sup>۱۴</sup>. و آنچه  
 بطریق قیاس<sup>۱۵</sup> استدلال کرده‌اند که اصلاح و استصلاح<sup>۱۶</sup> زکات نصاب  
 صلاحست<sup>۱۷</sup> و تقویم غیر<sup>۱۸</sup> فرع استقامت<sup>۱۹</sup> موقوف است || [ و ]<sup>۲۰</sup> این  
 (همه)<sup>۲۱</sup> خیالات بی حاصلست و جواب این جمله آنست که ازین قایل  
 سؤال کنیم که عصمت از شرایط احتساب هست یا نی<sup>۲۲</sup>؟ اگر گوید هست ،

۱۳۳

- ۱- م : و ازین      ۲- م : بی اذن پادشاه و حاکم      ۳- ق :
- انفاذ ، م : +      ۴- ك : غلیان      ۵- م : -      ۶- را      ۷- م : دست ،
- در ك : اینست ، ضبط شده ، ق ، م : خواسته است      ۷- ك : عقلی و نقلی
- ۸- م ، ك : -      نقلی      ۹- م ، ك : -      و      ۱۰- م : +      کردن
- ۱۱- م ، ك : +      از      ۱۲- م : وارده است      ۱۳- م : +      است
- ۱۴- ك : فلاح است      ۱۵- م : -      و      ۱۶- اصل ، ق : -      همه
- ۱۷- ق ، ك : یا نه

این قایل بدین<sup>۱</sup> قول مخالفت اجماع امت میکند و باب احتساب را بجهل مسدود میگرداند. چه صحابه کرام را که افضل امت اند باتفاق عصمت نیست **فَضَلًا عَمَّنْ دُونَهُمْ**، خطاب<sup>۲</sup> ربانی که **وَعَصَىٰ اٰدَمَ رَبَّهُ فَغَوَىٰ** دلیل صریحست بر نسبت آدم **عَلَيْهِ السَّلَام** که اول انبیا بود<sup>۳</sup> بمعصیت<sup>۴</sup>، همچنین<sup>۵</sup> حکایات جماعتی از اعیان انبیا و رسل صلوات الله علیهم اجمعین<sup>۶</sup> دالست برین معنی. وسعید بن جبیر که از اکابر تابعین بود گفتی که اگر عصمت شرط احتساب بودی هیچ کس احتساب نکردی.

و حق درین مسئله آنست که عصمت شرط احتساب نیست و فاسق را می شاید<sup>۷</sup> که فاسقی دیگر<sup>۸</sup> را از فسق منع کند. مثلاً لابس حریر را می شاید<sup>۹</sup> که بر شارب خمر و زانی انکار کند چه شرب خمر و زنا نسبت<sup>۱۰</sup> با جامه حریر کبیره است. و شارب<sup>۱۱</sup> و زانی را می شاید<sup>۱۲</sup> که قاتل نفس را از قتل منع کند بلکه بر شارب خمر<sup>۱۳</sup> واجب است که خدم و حشم خود را از شرب خمر منع کند. زیرا که آنها و باز ایستادن<sup>۱۴</sup> از معصیت واجبست<sup>۱۵</sup> بر آسه و نهی کردن دیگری<sup>۱۶</sup> ازان واجب دیگر<sup>۱۷</sup>.

- ۱- م : باین      ۲- م ، ك : و خطاب      ۳- ق : — که اول  
انبیا بود      ۴- م : بزلت      ۵- م ، ك : و همچنین      ۶- م ، ك : —  
اجمعین      ۷- م : میرسد      ۸- ق ، ك : فاسق دیگر      ۹- م : میرسد  
۱۰- م : بنسبت      ۱۱- م ، ك : + خمر      ۱۲- م : میرسد  
۱۳- ك : — خمر      ۱۴- م : زیرا که احتساب آنها ، ك : زیرا که احتساب  
اینها      ۱۵- م ، ك : واجب است      ۱۶- م : و نهی دیگری ، ك : و نهی  
دیگران      ۱۷- ك : واجب دیگر

و از ترك واجبی، ترك واجبی دیگر لازم نمی آید و بارتکاب معصیتی، معصیتی دیگر<sup>۱</sup> مباح نمی شود<sup>۲</sup> و باقتحام حرام، واجب حرام<sup>۳</sup> نمی شود. ولیکن بسبب مآلوفات رسمی و مقالات<sup>۴</sup> عادی<sup>۵</sup> تصورات باطله<sup>۶</sup> و خیالات فاسده بر نفوس عامه<sup>۷</sup> خلق مستولی گشته است و دیده بصایر جهال را از مطالعه دقایق شرع بر<sup>۸</sup> دوخته و طبایع<sup>۹</sup> کور دلان عماء شقاوت را از قبول اوامر متنفر گردانیده. چنانچه شخصی از شخصی اسبی با لجام غضب کرده است آن شخص از غاصب لجام می طلبد و ذکر اسب نمیکند، یا شخصی از آحاد خلق دفع ظلم میکند و پدر خود را در میان مظلومان مهمل میگذارد و نفوس عامه<sup>۱۰</sup> خلق از امثال این افعال متنفر میشود و این نفرت و استبعاد که در نفوس جهال عامه<sup>۱۱</sup> خلق<sup>۱۲</sup> راسخ گشته است دلیل نیست بر آنکه ترك اهم علت نفی وجوب مهم است.

بلی مرتبه<sup>۱۳</sup> و عطف<sup>۱۴</sup> که مرتبه دوم احتسابست از فاسق ساقط است

۱- ك : معصیت دیگر ۲- م ، ك : مباح نمی گردد

۳- در اصل در بالای « واجب » خ و در بالای « حرام » م نوشته شده و ناساخ خواسته بگوید که در نوشتن اشتباه کرده و صحیح عبارت چنین است ، « و باقتحام حرام ، حرام واجب نمیشود » در صورتیکه متن مطابق سایر نسخ و ترجمه عبارت «ومن الغریب أن یصیر الواجب حراما بسبب ارتکاب حرام آخر» از احیاء العلوم

است که این فصل ملخصی از آنست ، نك ، احیاء ج ۲ ص ۳۱۳ س ۵ - ۲۴

۴- ك : و مقالات ۵- م : عادی ۶- م : - باطله ۷- م : -

بر ۸- ك : - طبایع ، م : طبایع ۹- م ، ك : - خلق

۱۰- ك : دیگر و عطف ( بجای ، بلی مرتبه و عطف )

زیرا که وعظ فاسق غالباً در دیگری اثر نکند و بزبان انکار آب روی و عرض او ریخته شود<sup>۱</sup>. پس عدالت در مرتبه واعظی شرط بود فقط بخلاف مراتب دیگر.

چون این مسائل معلوم کردی<sup>۲</sup>، بدانك احتساب بر سه نوع است: نوع اول احتساب امثال بر امثال چون احتساب عوام بر عوام و ا|| خواص بر خواص<sup>۳</sup>. و کیفیت آن از بحث سابق معلوم است.

۱۳۴

نوع دوم احتساب اعلی بر ادنی چون احتساب سلطان بر رعایا و والد<sup>۴</sup> بر فرزند و زوج بر زوجه و سید بر بنده. و این نوع احتساب را مجال<sup>۵</sup> و سعت تمام است و احکام آن در مراتب خمس<sup>۶</sup> جاری و اصلاح مستصلح بهر نوع که خواهد<sup>۷</sup> غالباً میسرست.

نوع سیم احتساب ادنی بر اعلی چون احتساب آحاد رعایا بر سلطان<sup>۸</sup> و تلمیذ بر استاد و فرزند بر پدر و زوجه بر بنده بر سید. و این نوع احتساب<sup>۹</sup> در مرتبه سیم و پنجم که دشنام و زدنت<sup>۱۰</sup> ساقط است و در مرتبه اول و دوم واجب و در مرتبه چهارم اختلافست. چه<sup>۱۱</sup> فرزند صالح را بر پدر فاسق در مرتبه اول و دوم که تعریف و

۱- م ، ك : ریخته گردد      ۲- م ، ك : معلوم شد      ۳- ك : و خاص

بر خاص      ۴- م : و والدین      ۵- م : مجال      ۶- م : در مرتبه

خمس      ۷- م : + بود      ۸- م : بر سلاطین      ۹- ق : - احتساب

۱۰- م ، ك : - که دشنام و زدنت      ۱۱- م : - چه

و عظم است احتساب واجبست، و در مرتبه سیم که تهدید<sup>۱</sup> و سب<sup>۲</sup> و عنفست<sup>۳</sup>  
و در مرتبه پنجم که ضربت حرام بود، و در مرتبه چهارم که مباشرت<sup>۴</sup>  
تقییرست چون شکستن مزامیر و ریختن خمر و کشیدن جامه ابریشم<sup>۵</sup>  
از تن پدر و ربودن متاع غضب و رد کردن بخداوند آن<sup>۶</sup> و ستردن  
صورت از دیوارخانه و شکستن اوانی ذهب و فضه<sup>۷</sup> و امثال این که پدر  
بسبب آن متاؤدی و متاؤم خواهد شد اختلافست و اظهر واضح آنست  
که فرزند را در امثال این احتساب<sup>۸</sup> رخصت است بلکه بر وی واجبست.  
چه فعل فرزند در مباشرت این نوع احتساب طاعت است و تاؤم و خشم  
پدر بسبب محبت باطل و حرام که در نفس امارة او راسخ گشته است  
مصیبتست و آنرا در حقیقت اعتبار نیست.

اما احتساب فرزند پدر را<sup>۹</sup> بعنف و سب<sup>۱۰</sup> و مباشرت ضرب حرام  
است. زیرا که در حقوق والدین بتخصیص آیات و اخبار شتی<sup>۱۱</sup> واردست  
که<sup>۱۲</sup> آن جمله موجب استثناء عموم میگردد. و جمهور اهل علم  
برافند که جلاد را نمی‌شاید<sup>۱۳</sup> که پدر خود را قتل کند در حق قصاص<sup>۱۴</sup>،

۱- ك : + است ۲- م : - که تهدیدست و سب و عنف

۳- ك : + است ۴- م : ابریشمین ۵- اصل ، ق ، ك : بخداوندان

۶- م : زر و نقره ۷- ق : - احتساب ۸- اصل : پدر ۹- م ، ك : و اخباری

که وارد است که ( م : - که ) ۱۰- م : نمیرسد ۱۱- م ، ك : در

حد و قصاص ، احیاء : ( ج ۲ ص ۳۱۸ س ۱۹-۱۶ ) لاخلاف فی ان الجلاد لیس

له أن یقتل أباه فی الزنا حدا ، و لا له أن یبأسر اقامة الحد علیه ، بل لایبأسر

قتل ابیه الکافر، بل لو قطع یده لم یلزمه قصاص و لم یکن له أن یؤذیه فی مقابلته

اگر چه<sup>۱</sup> کافر بود. پس چون ایذا رسانیدن فرزند پدر را بعقوبتی که آن حق جنایت سابق<sup>۲</sup> است جایز نیست، منع جواز<sup>۳</sup> ایذا و عقوبتی که مانع جنایت متوقع است در مستقبل بطریق<sup>۴</sup> اولی. و حکم زوجه و عبد در احتساب زوج و سید بحکم ولد و والد نزدیکست. و حکم احتساب احاد رعیت با سلطان سختر از همه. چه جرأت آحاد خلق در احتساب حاکم و پادشاه بغیر تعریف و تلطّف و وعظ و نصیحت ممکن نگردد.

اما قدرت که از شرایط محتسبست چنانکه در اوّل باب ذکر کرده شد، بر هیچ عاقل پوشیده نماند که بر عاجز احتساب واجب نیست || مگر کراهیت منکر بدل چنانکه در حدیث نبوی ذکر کرده شد. و درین محل محتسب را بحسب عجز و قدرت چهار حالت<sup>۵</sup>: اوّل وجوب، دوم سقوط وجوب، سیم استحباب، چهارم تخییر<sup>۵</sup>.

۱۳۵

حالت اوّل قدرت مطلقست و آن آنست که یقین داند که با احتساب او تغییر منکر خواهد شد و بدان سبب هیچ زیان از عرضی و مالی و نفسی بدو نخواهد رسید. اینجا احتساب واجبست باتفاق علما. حالت دوم آنکه داند که احتساب<sup>۶</sup> مفید نخواهد بود و او را

۱- ك : و اگر چه ۲- م : سابقه ۳- ق : منع چون از

۴- ق ، م ، ك : چهار حالتست ۵- ك : تخییر ۶- ق : + او

۷- ك : - او

بدان سبب مضرت<sup>۱</sup> خواهد رسید و این حالت سقوط وجوبست .  
 حالت سیم آنکه داند که احتساب مفید نخواهد بود و لیکن  
 خوف<sup>۲</sup> ضرر نبود. اینجا اگر چه احتساب واجب نیست ولی بجهت اظهار<sup>۳</sup>  
 شعار اسلام مستحبست . و محتسب<sup>۴</sup> چون بعلم و ورع موصوف باشد و  
 داند که احتساب او را در دفع منکر<sup>۵</sup> یا در کسرت جاه فاسق یا در تقویت  
 قلوب<sup>۶</sup> اهل دین اثریست ، باید که از زوال مال و جاه اندیشه نکند و  
 از ضرب و قتل ترسد و اهمال نصیحت دین روا ندارد<sup>۷</sup> . مگر داند که  
 بسبب<sup>۸</sup> احتساب او دیگری<sup>۹</sup> را از اصحاب و اقارب او ضرری خواهد  
 رسید آنگاه نشاید که احتساب کند زیرا که احتساب او در دفع منکر  
 بمنکری دیگر<sup>۱۰</sup> میکشد اقیح و افحش از او<sup>۱۱</sup> . و این همچنانست که<sup>۱۲</sup>  
 ظالمی متغلب<sup>۱۳</sup> گوسفندی<sup>۱۴</sup> بظلم ذبح<sup>۱۵</sup> میکند و اگر محتسب آن ظالم  
 را ازان منع میکند<sup>۱۶</sup> درخشم میشود و بدان سبب آدمی را ذبح خواهد  
 کرد<sup>۱۷</sup> امثال این احتساب حرام است . اما اگر شخصی خواهد که عضوی  
 سلیم را از اعضای خود قطع کند و او را ازان منع نمیتوان کرد<sup>۱۸</sup> مگر

- 
- ۱- م : سبب ضرر      ۲- ك : + و      ۳- م : - اظهار  
 ۴- م : + و مستحب      ۵- م : منكرات      ۶- ك : - قلوب  
 ۷- م : + و اهمال نصیحت دین نکند      ۸- ق : بحسب      ۹- ك : - بر دیگری  
 ۱۰- ق : بمنکر دیگر ، ك : در دفع منکری بمنکری دیگری  
 ۱۱- ك : + از      ۱۲- م : گوسفندی      ۱۳- ك : دفع  
 ۱۴- ك : منع کند      ۱۵- م : + و بدان سبب آدمی ذبح خواهد شد  
 ۱۶- م : منع نمی توان کردن

بقتل<sup>۱</sup> و ممکنست که آن بقتل او کشد اصح<sup>۲</sup> آنست که او را ازان منع کردن واجبست و اگر چه آن بتلف او و عضو او<sup>۳</sup> می کشد. چه غرض حفظ نفس<sup>۴</sup> او نیست غرض سد<sup>۵</sup> سبیل منکرات و معاصی است و قتل او بدین سبب معصیت نیست و قطع کردن<sup>۶</sup> او عضو خود را معصیتست. و این همچنانست که<sup>۷</sup> و جوب دفع صایل بر مال مسلمانی و اگر چه بیک درم بود و این<sup>۸</sup> دفع بتلف صایل کشد. نه بدان معنی که<sup>۹</sup> نفس مسلمانی در مقابل یک درم داشته میشود، چه آن محالست بلکه بدان معنی که قصد مال مسلمانان معصیتست و تلف قاصد مال بسبب دفع از معصیت، معصیت<sup>۱۰</sup> نیست<sup>۱۱</sup> و مقصود شارع دفع معاصی است. و جمله معاصی<sup>۱۲</sup> به سه نوع باز گردد<sup>۱۳</sup>: معصیت<sup>۱۴</sup> گذشته، و حال، و آینده متوقع.

اول<sup>۱۵</sup> معصیت گذشته چون زنا و خمر که گذشته باشد<sup>۱۶</sup> و آثار آن منقطع شده باشد، عقوبت آن بحد<sup>۱۷</sup> و تعزیر متعلقست<sup>۱۸</sup> || بمصلحت حکام<sup>۱۹</sup> و ولات امر<sup>۲۰</sup>، آحاد<sup>۲۱</sup> رعیت را دران مدخل نیست.

۱۳۶

۱- م، ك: مكر بقتال ۲- م: او ۳- م، ك: + و عضو ۴- ق: سد ۵- م: وقتل کردن ۶- ك: كه ۷- م، ك: و آن ۸- م: كه ۹- م: معصیت ۱۰- ك: - نیست ۱۱- ق، ك: و جمله معاصی (باضافه) ۱۲- م، ك: باز میگردد ۱۳- ق: معصیت ۱۴- م، ك: - اول ۱۵- م، ك: - باشد ۱۶- م: + و ۱۷- ك: - حکام ۱۸- اصل، ق: حکام ولایت امر، احیا (ج ۲ ص ۳۲۴ ص ۷-۶) ، فالعقوبة علی ما تصرم منها حد أو تعزیر و هو الی الولاية لا الی الاحاد ۱۹- ق: - آحاد، م: و آحاد



دوم معصیت حال و آن آنست که صاحب آن مباشر آن فعل بود چون داشتن اوتار و مزامیر و خمر و پوشیدن جامهٔ حریر . و ابطال این نوع معاصی<sup>۱</sup> بهر چه ممکنست<sup>۲</sup> واجبست و تارك آن آثم و آحاد اهل اسلام در آن مشترك اند<sup>۳</sup> مادام که آن بمعصیتی اقبیح و افحش نکشد .

سیوم آنکه عین معصیت متوقع بود چون تزیین مجلس بجهت شرب خمر و تهیة اسباب زنا پیش از حضور خمر و زانی<sup>۴</sup> . و این امری مشکوک<sup>۵</sup> است و ممکن که حضور<sup>۶</sup> عین معصیت میسر نگردد بحسب عایقی<sup>۷</sup> یا مانعی . کس را بران<sup>۸</sup> احتساب نرسد مگر بسببی که<sup>۹</sup> آن حریم حرام بود که حکم حرام بران<sup>۱۰</sup> مُنْسَحِب<sup>۱۱</sup> گردد چون ایستادن<sup>۱۲</sup> اجلاف و اوباش بر در حمامات زنان یا بر راه گذر ایشان بجهت نظاره<sup>۱۳</sup> زنان و خلوت اجنبی با اجنبیه<sup>۱۴</sup> که آن مظنهٔ وقوع معصیت<sup>۱۵</sup> است و تحصیل مظنهٔ وقوع معصیت<sup>۱۶</sup> ، معصیتست و دفع آن احتسابست بر

- ۱- م : - معاصی      ۲- م : بهر وجه که ممکن بود ، ك : بهر چه  
 ممکن بود      ۳- م : + رعیت      ۴- م : - اند      ۵- ق : - خمر و  
 ۶- م ، ك : و زانیین      ۷- ك : امر مشکوک      ۸- م : که حصول  
 ۹- م : بسبب عانقی ( حرف چهارم کلمه دوم در م نقطه ندارد ، ظ : عایقی ، یا  
 عانقی ) ، ك : بسبب قاطمی      ۱۰- ك : بدان      ۱۱- م ، ك : مگر  
 بسببی که      ۱۲- ك : بدان ، م : - حکم حرام بران      ۱۳- م : منصحت  
 ( بصاد ) ، ك : مستحب      ۱۴- ك : ایستادن      ۱۵- ك : نظاره ( بتخفیف )  
 ۱۶- م : اجنبی با جنبیء ، ك : اجنبی یا اجنبیه      ۱۷ و ۱۸- م : - معصیت

معصیت راهنه و معصیت مُنْتَظَرٌ<sup>۱</sup>.

رکن دوم: نفس احتساب است<sup>۲</sup>. و ادب<sup>۳</sup> این رکن را هفت درجه است: اول معرفت منکر، دوم تعریف بوعظ و نصیحت، سیم عنف، چهارم تغییر، پنجم تهدید بضرب، ششم مباشرت ضرب، هفتم استظهار باعوان و مقابله.

درجه اول معرفت منکر: و ادب این درجه آنست که بتجسس<sup>۴</sup> طلب منکر نکند و بر در و روزن و خانه‌ها مردم گوش ندارد و بتکلف<sup>۵</sup> استنشاق روائح خمر نکند و اگر کسی چیزی از مزامیر در زیر جامه گرفته باشد چنانک شکل آن نمی نماید<sup>۶</sup> بدست استکشاف آن نکند و از همسایه و رفقاء فاسق استخبار فسق او نکند. و اگر دو بنده یا يك مرد عدل گواهی دهند<sup>۷</sup> که در خانه فلانکس خمر میخورند<sup>۸</sup> اصح<sup>۹</sup> آنست که بی اذن او هجوم کردن بر مسکن او نشاید زیرا که حق ثابت مسلمان جز<sup>۱۰</sup> بشهادت دو عدل<sup>۱۱</sup> ساقط نمیگردد. و در اخبار آمده است که نقشِ خاتمِ لقمان عَلَيْهِ السَّلَامُ این بود: **السُّتْرُ لِمَا عَايَنْتَ أَحْسَنُ**<sup>۱۲</sup>

- ۱- م، ك: منتظره ۲- ق: است ۳- م، ك: و آداب  
 ۴- ق: را ۵- م: که محتسب ۶- ك: گرفته بود ۷- ك:  
 می نماید ۸- ك: گواهی دهد ۹- م: که در خانه فلانکس خمر میخورد  
 ۱۰- اصل: حر (بضم حاء و راء بدون نقطه)، احیا: و لا یسقط حق المسلم  
 عما ثبت علیه حقه الا بشاهدین ۱۱- ك: دو گواه عدل ۱۲- ك:  
 احسنت (بصیغه مفرد مذکر مخاطب معلوم)

مِنْ إِذَاعَةِ مَا ظَنَنْتَ. یعنی پوشیدن آنچه مشاهده کردی بهتر از فاش کردن آنچه بگمان دانستی.

درجهٔ دوم تعریف است. و آداب محتسب درین درجه آنست که ابتداء تعریف بوجه احسن کند<sup>۱</sup> و در موعظه و نصیحت<sup>۲</sup> بتلطیف حق<sup>۳</sup> شفقت اخوت<sup>۴</sup> بجای آرد. چه علت اکثر اقدام عامهٔ خلق بر منکرات جهلست بحقیقت آن، و غالب آن بود که چون بر حقیقت آن منکر واقف گردند ترك کنند مادام که بسبب ایذاء تحمیق و تجهیل<sup>۵</sup> بلجاج و ستیزه نکشد. و چون بلجاج و تعصب کشید و غط و نصیحت سود ندارد.

و<sup>۶</sup> خاصیت جبلتی انسان<sup>۷</sup> || چنان افتاده است که از نقصان و ۱۳۷ زشتی و کشف عورت خود استنکاف کند. و جهل و حماقت عورت باطنست و رسوایی عورت باطن<sup>۸</sup> زشتتر از عورت ظاهرست و<sup>۹</sup> ازین جهتست که طبایع خلق بر ستر عورت جهل حریص ترست از ستر بر عورت ظاهر. و ازینجاست که ارباب نفوس از طلبهٔ علم چون<sup>۱۰</sup> در مجلس تخطیهٔ یکی کنند، غضب بر آنکس مستولی گردد و با وجود معرفت حقیقت آن در ابطال حق دخول<sup>۱۱</sup> کل<sup>۱۲</sup> مداخل میکند تا عورت جهل او

۱- م : آنست که ابتدای آداب تعریف است بوجه حسن کند

۲- ك : و در موعظه نصیحت ۳- م : آخرت ۴- م : بسبب اذای

تحمیق و جهل ۵- م : - و ۶- ك : + آنست که آن

۷- ك : + سخت تر ۸- ك : - و ۹- م : - چون

آشكارا نشود و مردم بر فضیحت<sup>۱</sup> حماقت او اطلاع نیابند. و ازاله این مرض غالباً<sup>۲</sup> بحسن نصیحت و تلطّف میسر گردد.<sup>۳</sup> و<sup>۴</sup> دیگر آنکه تحمیق و تجهیل<sup>۵</sup> ایذاست و چنانك تقریر<sup>۶</sup> مسلمانی بر مُنكَر<sup>۷</sup> محذورست<sup>۸</sup>، (ایذاء مؤمن بی ضرورت هم<sup>۹</sup> حرام و محذورست<sup>۱۰</sup>).<sup>۱۱</sup> و اجتناب سکوت از محذور<sup>۱۲</sup> مُنكَر و اظهار ایذاء محذور<sup>۱۳</sup>، علف<sup>۱۴</sup> پیش از تلطّف<sup>۱۵</sup> و عطف و نصیحت همچنانست که شستن خون بیول<sup>۱۶</sup>. محتسب باید که درین محل<sup>۱۷</sup> سخن بموعظه و تخویف از عذاب آخرت گوید و اخباری که درین باب واردست بر<sup>۱۸</sup> ایراد کند و او را<sup>۱۹</sup> از سیرتهاء سلف و اکابر امت آگاه کند و اظهار شفقت و نصیحت<sup>۲۰</sup> و تلطّف را در ایراد سخن رعایت کند و جنایت جانی را جنایت خود شمرد<sup>۲۱</sup>. چه اهل اسلام همه چون يك نفس اند چنانك رسول ﷺ

- ۱- ك : بفضیحت      ۲- م ، ك : + جز      ۳- م ، ك : میسر  
 نشود      ۴- م ، ك : - و      ۵- م ، ك : تجهیل و تحمیق  
 ۶- اصل : تعزیر      ۷- م ، ك : محذور است      ۸- ك : همه  
 ۹- م ، ك : و محذور است . احیا ( ج ۲ ص ۳۳۳ س ۴ ) : فان ایذاء المسلم  
 حرام محذور كما أن تقریره علی المنكر محذور      ۱۰- داخل پارانتز از  
 اصل ، ق افتاده      ۱۱- م : محذور      ۱۲- م : و اظهار و ایذاء محذور  
 ۱۳- م : و علف      ۱۴- م : + و      ۱۵- احیا ( ج ۲ ص ۳۲۰  
 س ۶ - ۵ ) : و من اجتنب محذور السكوت علی المنكر و استبدل عنه محذور  
 الإیذاء للمسلم مع الاستغناء عنه فقد غسل الدم بالبول      ۱۶- م : که درین  
 مجلسی      ۱۷- م : بزوی      ۱۸- م : - او را      ۱۹- م : - و  
 نصیحت      ۲۰- م : و جنایت جانی را خرد شمرد

فرمود که الْمُؤْمِنُونَ<sup>۱</sup> كَجَسَدٍ وَاحِدٍ إِذَا أَشْتَكَى عَضُوٌّ مِنْهَا كَدَأَعَى<sup>۲</sup>  
 لَهُ سَائِرُ الْجَسَدِ بِالْحَمَى وَالسَّهْرِ . فرمود که مؤمنان همه چون يك  
 تن اند و خاصیت تن آنست که چون يك عضو ازان الم یابد همه اعضا  
 در تب و بیداری شب با آن<sup>۲</sup> عضو<sup>۳</sup> شريك گردند<sup>۴</sup> . همچنین<sup>۵</sup> علامت  
 صحت ایمان آنست که چون مؤمنی را رنجی ومصیبتی<sup>۶</sup> رسد، هر مؤمن  
 که ازان خبر یابد باید که اثر الم<sup>۷</sup> آن درخود یابد . ومصیبت مصیبت  
 دین است و آن سختر از مصیبت دنیویست .

درجه سیوم تعریف و تغلیظ<sup>۸</sup> بسخن<sup>۹</sup> درشت<sup>۱۰</sup> و دشنام غیر فحش .  
 و ادب درین درجه آنست که چون از منع فاسق و عاصی بطریق تَلَطُّف  
 و نصیحت و وعظ عاجز گردد و می بیند که<sup>۱۱</sup> در حال<sup>۱۲</sup> نصیحت بر معاصی  
 اصرار می نماید و بر مواعظ و نصایح استهزا میکند واجب گردد که  
 او را بسخن درشت و تهدید و دشنام ازان منع کند و در دشنام از فحش  
 احتراز کند و لفظی گوید که آن<sup>۱۳</sup> در واقع کذب نباشد چنانکه ای  
 فاسق ، ای جاهل ، ای احمق<sup>۱۴</sup> . چه هر که در متابعت هوای<sup>۱۵</sup> نفس

- ۱ - ق : المؤمن ، م : المنون    ۲ - ق ، م : تراعی    ۳ - م :  
 بآن    ۴ - ق : - با آن عضو    ۵ - م : شريك اند    ۶ - ك : و  
 همچنین    ۷ - ك : و فضیحتی    ۸ - م : - الم    ۹ - م : + است  
 ۱۰ - اصل ، ق : و تغلیظ سخن    ۱۱ - ك : - درشت    ۱۲ - م : + و  
 ۱۳ - ك : در حالت    ۱۴ - ك : - آن    ۱۵ - م : و ای جاهل و ای  
 احمق    ۱۶ - ك : - هوای

مخالفت حق روا دارد او<sup>۱</sup> احمق است چنانکه حضرت رسالت علیه افضل الصلوات<sup>۲</sup> فرمود که **الْأَحْمَقُ مَنْ آتَبَعَ نَفْسَهُ هَوَاهَا** || **وَقَمِنَىٰ عَلَيَّ اللَّهُ الْتَمَقِيرَةَ** . یعنی احمق آنکس است که در پی<sup>۳</sup> هوای نفس<sup>۴</sup> می رود و از حق جل<sup>۵</sup> و علا<sup>۶</sup> غفو و آمرزش آرزو میکند .

۱۳۸

ادب دوم آنکه آنچه گوید حق گوید<sup>۷</sup> و بر قدر ضرورت اختصار کند<sup>۸</sup> و درشتی از قدر حاجت در نگذرانند . و اگر داند که علف در وی اثر نمی کند و باآزار و استحقار<sup>۹</sup> و غضب<sup>۱۰</sup> منتر<sup>۱۱</sup> جیر خواهد شد<sup>۱۲</sup> ، غضب و استحقار لازم شود . و اگر میداند که بسبب استحقار و غضب<sup>۱۳</sup> او را خواهند زد<sup>۱۴</sup> و از روی ترش کردن او را ضرری نیست ، روی ترش کردن<sup>۱۵</sup> واجبست .

درجه چهارم تغییر منکر است بدست<sup>۱۶</sup> چون کسر آلات ملامی<sup>۱۷</sup> از طنبور و عود و دوتاره و چنگک و رباب و غیره، و ریختن خمر و خلع جامه حریر و غضب ، و کشیدن غاصب را از خانه<sup>۱۸</sup> مفسوب<sup>۱۹</sup> و جامه مفسوب از تن غاصب و امثال آن . و احتساب این درجه را دو ادب است:

- ۱- ق : - او      ۲- ق : صلی الله علیه وسلم      ۳- م ، ك :  
 که بر پی      ۴- م : - نفس      ۵- م ، ك : + و برای حق گوید  
 ۶- م ، ك : اقتصار کند      ۷- م : و باآزار و بااستحقار ، ك : و بااستحقار  
 ( - آزار و )      ۸- م ، ك : خواهد گشت      ۹- م : - و غضب  
 ۱۰- م : خواهد زد      ۱۱- ق : - کردن ، م : + بر وی  
 ۱۲- م : - بدست      ۱۳- ق : مناهی      ۱۴- م : مفسوبه

اول آنکه تا<sup>۱</sup> از تکلیف محتسب<sup>۲</sup> علیه بر ازاله آن عاجز  
نگردد بدست<sup>۳</sup> خود مباشرت آن نکند .

دوم آنکه در<sup>۴</sup> تغییر بر قدر حاجت اکتفا کند<sup>۵</sup> . چون تواند  
که دست غاصب بگیرد و از خانه مقصوب بیرون آرد<sup>۶</sup> دست در ریش و  
گریبان او تزند ، و چون آلات ملامی را<sup>۷</sup> بشکستن باطل می توان کرد<sup>۸</sup>  
آنها نسوزد . و حد<sup>۹</sup> شکستن آلات ملامی آنست که تعب اصلاح آن  
با تعب استیناف مساوی باشد . و در ریختن خمر اگر اوانی را صلاحیت  
غیر خمر بود و امکان دارد که صاحب آن آنها وعای چیزی دیگر سازد  
نشاید که بشکند<sup>۱۰</sup> و اگر میداند که بعد از ریختن باز وعای خمر خواهد  
ساخت شکستن واجب بود . چه در عهد رسول ﷺ اوانی خمر شکسته  
شد و آن حکم منسوخ نگشت . چون در زجر و انفطام فساق احتیاج  
بدان موکد گردد امضای حکم<sup>۱۱</sup> لازم شود . و<sup>۱۲</sup> دیگر آنکه<sup>۱۳</sup> در زمان  
رسول ﷺ اوانی خمر بسبب<sup>۱۴</sup> شدت حاجت بجهت زجر و انفطام  
شکسته شد و بعد ازان بسبب عدم احتیاج متروک ماند باز چون احتیاج  
افتد تجدید حکم مقرر شود<sup>۱۵</sup> چه هر حکم که بزوال علت زائل گردد

- |                         |                        |           |
|-------------------------|------------------------|-----------|
| ۱- م : تا               | ۲- ك : و بدست          | ۳- م : در |
| ۴- ق : اکتفا نکند       | ۵- ك : بیرون آورد      | ۶- م : را |
| ۷- م ، ك : می تواند کرد | ۸- م ، ك : نشاید شکستن | ۹- ك : +  |
| ۱۰- م ، ك : و           | ۱۱- م ، ك : + چون      | ۱۲- م :   |
| ۱۳- م : -               | بجهت                   |           |

ببني شك بسبب عودِ علتِ عودِ کند . و اگر اثناء خمر ضيق الزان بود و در اراقت خمر ازان زمانی خواهد کشید و امکان بود<sup>۱</sup> که فساق او را دریابند و ازان منع کنند یا خود روزگار او بدان سبب<sup>۲</sup> ضایع می شود و اشغال<sup>۳</sup> او معطل می ماند رواست که آنرا بشکنند زیرا که ابطال<sup>۴</sup> منکر بر وی واجبست و بر و لازم نیست که جهت<sup>۵</sup> محافظت ظرف خمر منفعت و مصلحت نفس خود را ضایع گذارد . و اگر ظرف خمر بر جایی بود<sup>۶</sup> که دست محتسب بدان نمی رسد و می تواند<sup>۷</sup> که سنگ بیندازد و آنرا بشکنند شکستن واجب بود و قیمت ظرف ساقط گردد || ۱۳۹

بسبب آنکه حایل گشته است میان ما و میان وصول بر یختن خمر . چه اگر شارب خمر بیدن خود میان محتسب و خمر حائل شدی<sup>۸</sup> دفع وی بضر و جرح واجب<sup>۹</sup> آمدی . چون نفس صاحب ظرف بسبب منع<sup>۱۰</sup> مستحق زدن و کشتن می گردد حرمت ظرف خمر بر حرمت نفس صاحب ظرف<sup>۱۱</sup> زیادت نیست . و این مسائل از جمله دقایق فقهی است که محتسب را از دانستن آن گزیر نیست .

درجه پنجم تهدید و تخویف<sup>۱۱</sup> فاسق است . چنانکه محتسب

- ۱- ك : و امکان دارد ۲- م : - سبب ، ق : روزگار او بسبب  
 ۳- م : و اشغال ۴- ق : ابطا ۵- ق ، م ، ك : که بجهت  
 ۶- ق : بر جای بود ۷- ق ، ك : ولی میتواند ، م : ولی تواند  
 ۸- م ، ك : + قصد و ۹- م : لازم ۱۰- م : حرمت ظرف خمر بر  
 صاحب خمر ۱۱- ك : درجه پنجم تهدید و تهدید



محتسب<sup>۱</sup> علیه را گوید<sup>۱</sup> این کار بگذار<sup>۲</sup> و اگر نه سرت بشکنم یا ترا  
تغزیر کنم یا حد<sup>۳</sup> بر تو برانم. (و ادب) این درجه آنست<sup>۴</sup> که محتسب<sup>۱</sup> -  
علیه را بوعیدی که تخویف آن<sup>۵</sup> در شرع جایز نباشد تهدید نکند  
چنانکه گوید خانه<sup>۶</sup> ترا خراب کنم یا زن و فرزندان ترا<sup>۷</sup> اسیر کنم و  
امثال این. چه امثال این تهدید اگر از سر عزم گوید این حرامست<sup>۸</sup>  
و اگر در<sup>۹</sup> تهدید غیر عازم بود دروغ گفته باشد و دروغ<sup>۱۰</sup> حرام است.  
اما اگر<sup>۱۱</sup> در وعید بضر و استحقاق<sup>۱۱</sup> تعرض کند و او بران عازم بود  
تا حدی معلوم<sup>۱۲</sup> بحسب<sup>۱۳</sup> مقتضاء حال و وقت<sup>۱۴</sup>، روا بود. و اگر داند  
که فاسق بر مباشرت فسق مصرست و شدت زجر مانع او خواهد شد<sup>۱۵</sup>  
و مبالغه<sup>۱۶</sup> تهدید او را از فسق باز خواهد داشت، شاید که<sup>۱۷</sup> در وعید  
از حد<sup>۱۸</sup> معلوم زیادت کند<sup>۱۹</sup>. و این از جمله کذب محذور<sup>۲۰</sup> نیست<sup>۲۱</sup>  
چه مبالغه در مثل این حال<sup>۲۲</sup> همچنانست که مبالغه<sup>۲۳</sup> در اصلاح ذات البین

- ۱- م، ک، + : که  
۲- م : این کار را بگذار  
۳- اصل، ق : - و ادب  
۴- اصل، ق : این درجه آنست. متن مطابق  
احیا نیز هست، نک، ج ۲ ص ۳۳۲  
۵- ک : که تحقیق آن  
۶- ق، م، ک : و فرزند ترا  
۷- م، ک : این حرام بود  
۸- ق، م، ک، - : در  
۹- م، ک، + : در شرع  
۱۰- ق : - اگر  
۱۱- م : و استخفاف  
۱۲- ق : تا حد معلوم، م : یا بحدی معلوم که  
۱۳- ک : بسبب  
۱۴- م : + است  
۱۵- ک : نافع او نخواهد شد  
۱۶- م : + او را  
۱۷- م : - کند  
۱۸- م : محذور  
۱۹- ک : از جمله کذب محبوبست  
۲۰- ق : این چنین حال  
۲۱- م : - مبالغه

و تألیف زوجین و این معنی بجهت<sup>۱</sup> شدت حاجت از مَرخصاتست و علماء سلف پیوسته آنرا مندوب داشته‌اند و بران مواظب<sup>۲</sup> بوده‌اند.<sup>۳</sup>  
 درجه ششم مباشرت ضربت بدست و پای و غیر آن و درین درجه دو شرطست :

یکی آنکه زدن بحسب ضرورت بود و آن آنست که اصرار فاسق و ظالم بمناباتی باشد که تعریف و وعظ و نصیحت و عنف و زجر مانع او از فسق و ظلم نمی‌گردد و<sup>۴</sup> ضرورت در دفع منکر زدن واجب شود .

شرط دوم آنکه زدن از حد در نگذراند<sup>۵</sup> و بر قدح حاجت اقتصار کند<sup>۶</sup> و چون از مباشرت منکر دست برداشت در رنجاندن او نکوشد . و چنانچه بر قاضی الزام مدیون میسور بر اداء حق واجبست به حبس و ضرب ، همچنین بر محاسب رعایت این تدبیر<sup>۷</sup> واجبست . و اگر در دفع منکر بسلاح<sup>۸</sup> حاجت افتد ، تشهیر<sup>۹</sup> سلاح<sup>۱۰</sup> واجب شود . چنانچه فاسق<sup>۱۱</sup> زنی اجنبیه را گرفته باشد یا<sup>۱۲</sup> زمزاری در دست دارد

- ۱- ق : از جهت      ۲- ق : مواظبت      ۳- م : بوده ، ك : می‌بوده  
 ۴- ق ، م ، ك : - و      ۵- م : از حد نگذراند  
 ۶- ق : اختصار کند      ۷- ك : - تدبیر ، م : تدریج      ۸- اصل ، ق : بصلاح  
 ۹- ك : بستن      ۱۰- اصل ، ق : صلاح      ۱۱- م ، ك : فاسقی  
 ۱۲- اصل : با . متن مطابق احیاً نیز هست . ك : ج ۲ ص ۳۳۲  
 س آخر

ومیزند و میان او و محتسب آبی<sup>۱</sup> یا سقفی حایل بود تیر و کمان بردارد و گوید<sup>۲</sup>  
این منکر را بگذار و گرنه<sup>۳</sup> ترا تیر<sup>۴</sup> خواهم زد و اگر دست ازان باز  
ندارد بزند<sup>۵</sup> ولیکن دست بر ساق پای و ران دارد و قصد اعضاء با خطر  
نکند. و معتزله میگویند که هر چه متعلق<sup>۶</sup> || حقوق الله<sup>۷</sup> است احتساب  
۱۴۰ آحاد در وی جز بوعظ و تعریف و نصیحت جایز نیست و<sup>۸</sup> مباشرت  
ضرب و جرح<sup>۹</sup> جز حاکم را نمی رسد. و لیکن نزدیک جمهور علما و  
اهل سنت<sup>۱۰</sup> آنست که هیچ فرق نیست میان احتساب در آنچه<sup>۱۱</sup> متعلق  
است بحقوق الله یا متعلق بحقوق العباد<sup>۱۲</sup>، چه احتساب در همه بر همه  
واجبست<sup>۱۳</sup>.

درجه هفتم آنست که محتسب ضعیف بود و فاسق قوی، در<sup>۱۴</sup>  
تغییر منکر بحمل<sup>۱۵</sup> سلاح و اعوان و انصار<sup>۱۶</sup> محتاج بود و باشد که  
فاسق نیز بامداد و اعوان و انصار مقابله کند<sup>۱۷</sup>. و این درجه<sup>۱۸</sup> محل<sup>۱۹</sup>  
اختلاف است: بعضی<sup>۲۰</sup> از علما گفته اند که<sup>۲۱</sup> آحاد رعیت را درین درجه

۱- ق: بایی ۲- ك: + که ۳- ق، م، ك: و: اگر نه

۴- م: ترا به تیر ۵- اگر دست ازان باز دارد نزند ۶- م:

حدود الله ۷- م: - و ۸- جرح، در ق: بضم اول نوشته شده

۹- ك: علماء اهل سنت ۱۰- ق: در احتساب میان آنچه

۱۱- م، ك: بحقوق عباد ۱۲- ك: در همه امور واجبست

۱۳- م، ك: و در ۱۴- ك: بتحمل ۱۵- م: + مقاتل

۱۶- م، ك: مقاتله کند ۱۷- درجه، تنها در اصل علامت اضافه دارد

۱۸- م، ك: و بعضی ۱۹- ك: + احتیاج باذن که

استقلال نیست و بی‌اذن حاکم مباشرت این امر نشاید کرد چه این امر  
بمحرک فتنه و تهییج فساد و تخریب بلاد کشد، و بعضی از علما گفته‌اند  
که احتیاج باذن حاکم نیست و این قول بقیاس نزدیک‌ترست<sup>۲</sup>. زیرا که  
چون باتفاق، از آحاد رعیت امر معروف جایز داشته‌اند<sup>۳</sup> بلکه وجوب  
آن<sup>۴</sup> بنص کتاب ثابت گشت، شک نیست که اوایل درجات آن بدو<sup>۵</sup>  
کشد و دوم بسیم تا منتهی شود بدین درجه که اقتضاء معاونت و مقابله<sup>۶</sup>  
میکند. و این از لوازم امر معروفست از هر که بدین طاعت قیام نماید<sup>۷</sup>  
باید که از لوازم آن باک ندارد و تجنید<sup>۸</sup> جنود در رضای حق و دفع  
معاصی بجهت نصرت اسلام و اقامت شرع از افضل طاعات و احب<sup>۹</sup> قربات  
داند. و چون ما<sup>۱۰</sup> آحاد رعیت را جائز میداریم که اجتماع کنند و  
بجهت قمع اهل کفر با هر فرقه<sup>۱۱</sup> از فرق کفار که خواهد حرب کند<sup>۱۲</sup>  
مقتول<sup>۱۳</sup> کفار<sup>۱۴</sup> هدر<sup>۱۵</sup> و مقتول اهل اسلام را حکم<sup>۱۶</sup> شهادتست، همچنین<sup>۱۷</sup>  
از آحاد رعیت قمع اهل<sup>۱۸</sup> فساد جایزست و اگر فاسق معلین و<sup>۱۹</sup> مصر

۱- م : بآن      ۲- م : نزدیک است      ۳- م : داشته شد

۴- م : این      ۵- م : + و مقاتله      ۶- م ، ك : پس هر که

۷- م ، ك : می‌نماید      ۸- م ، ك : تجنید (؟)      ۹- م ، ك : - ما

۱۰- م : یا هر فرقی      ۱۱- م ، ك : که خواهند حرب کنند. در احیا نیز

این دو فعل بصیغه جمع آمده، نك، ج ۲ ص ۳۳۳      ۱۲- م ، ك : و مقتول

۱۳- م : + را      ۱۴- اصل : دهد، ق : شود، م : + بود

۱۵- م ، ك : - حکم      ۱۶- م : پس همچنین      ۱۷- ك : - اهل

۱۸- م ، ك : - و

در مقابلهٔ دافع منکر کشته گردد هدرست نزد اکثر علما<sup>۱</sup> و لَابَأْسَ بِقَتْلِهِ  
عِنْدَ الْجُمْهُورِ و اگر محتسب محق<sup>۲</sup> کشته شود مظلوم و شهیدست . و  
چون انتهاء<sup>۳</sup> امر معروف تا این حد از نوادرست و نادر از مجاری جریان  
احکام خارج است ، پس قانون قیاس شرعی بسبب تصویر نوادر تغییر<sup>۴</sup>  
نپذیرد . و هر که بر تغییر<sup>۵</sup> منکر قادر بود بزبان و دست و نفس<sup>۶</sup> و  
سلاح و اعوان ، جایزست که دفع کند و این مسئله از محتملات<sup>۷</sup> فقهی  
است باید که دقایق آنرا نیک<sup>۸</sup> فهم کند .

رکن سیم محتسب علیه است . و آن عبارتست از شخصی که بسبب  
ترك مأمور یا ارتکاب منهی مستوجب عقاب احتساب گشته است . و شرط  
این رکن آنست که محتسب علیه بصفتی باشد که فعل ممنوع منه در  
حق او منکر بود . و اسم انسانیت درین معنی کافیتست و شرط نیست  
که مکلف باشد ، و همچنین عقل و حریت و اسلام درین معنی شرط  
نیست . چه اگر طفلی خمر خورد یا دیوانه‌ای<sup>۹</sup> زنا کند منع او ازان  
واجبست . و اگر چه<sup>۱۰</sup> منع بهیمة که افساد زرع مسلمانی میکند هم<sup>۱۱</sup>  
واجبست چنانکه منع دیوانه از زنا ، ولیکن آنرا احتساب نخوانند .

۱- م : نزدیک اکثر علما ۲- ق ، ك : بحق ۳- م : آیتهای

۴- م ، ك : تغییر ۵- م ، ك : در تغییر ۶- م : - و نفس

۷- م : مجملات ، م ، ك : + احکام ۸- م : نیکو ۹- م : دیوانه

۱۰- ك : اگر چه ، ق : و اگر ۱۱- م : - هم

و احتساب عبارتست از منع منکری که متعلق آن حق الله باشد بجهت صیانت ممنوع از اقتران<sup>۲</sup> منکر که آن در حق او معصیتست .  
و سبب وجوب احتساب دو حقست: یکی<sup>۳</sup> حق الله که تزییع آن معصیتست ، دوم تزییع حقوق عباد که آن مظالمست . پس در منع بعضی از منکرات دو حق مرعی بود و در بعضی یکی . چنانکه شخصی<sup>۴</sup> اتلاف مال غیر می کند اینجا دو حق مرعیست: یکی حق الله که خلاف فرمانست و در حق فاعل معصیت ، دوم حفظ مال غیر . و اگر عضو<sup>۵</sup> غیر<sup>۶</sup> باذن او قطع میکند<sup>۷</sup> حق<sup>۸</sup> مجزی<sup>۹</sup> علیه بسبب اذن او<sup>۱۰</sup> ساقط شود<sup>۱۱</sup> و لیکن فعل جانی معصیت بود که تزییع حق الله است و حکم احتساب اینجا ثابتست و منع كودك و دیوانه از شرب خمر و زنا ازین قبیل است. و اخراج بهیمه را از زرع مسلم این حکم نیست زیرا که منع بهیمه نه ازان جهت است که آن<sup>۱۲</sup> فعل در حق آن<sup>۱۳</sup> بهیمه معصیتست بل که بجهت محافظت مال مسلمانست<sup>۱۴</sup> ، فقط ازین<sup>۱۵</sup> سبب آنرا احتساب نمی خوانند ، چه اگر آن بهیمه نجاستی<sup>۱۶</sup> یا خمر<sup>۱۷</sup> بجای آب خورد

۱- م ، ك : چه      ۲- م : افتراق      ۳- م : اول

۴- م : - شخصی      ۵- ق ، م : عضوی      ۶- م : - : غیر

۷- ك : می کنند      ۸- م : چون      ۹- ق : - : او      ۱۰- م :

ساقط می شود      ۱۱- م : - آن      ۱۲- م ، ك : - آن

۱۳- م ، ك : مسلمانانست      ۱۴- م ، ك : ازان      ۱۵- ك : نجاست

۱۶- م : یا خمری

منع کرده نشود. و منع دیوانه و کودك از شرب خمر و اتیان بهیمه نه از جهت ضنّت است بخمر و بهیمه بل که بجهت صیانت نفس و احترام انسانیت ایشانست<sup>۱</sup> و این معنی<sup>۲</sup> از لطایف احکام احتسابست که جز اهل فطنت بر حقایق آن<sup>۳</sup> واقف نگردند.

چون این مسائل معلوم کردی<sup>۴</sup> بدانك حفظ مال غیر بر دو<sup>۵</sup> نوعست: یکی<sup>۶</sup> آنکه بسبب آن تعبی و نقصانی و خسرانی<sup>۷</sup> بتن و مال و جاه او ملحق نمی‌گردد و این مقدار در رعایت حقوق مسلمانان<sup>۸</sup> از اقل<sup>۹</sup> درجات و جوہست و کثرت ادله‌ای که<sup>۱۰</sup> واردست در ایجاب رعایت حقوق اهل اسلام، درین معنی کافیت. و این معنی بایجاب اولیتر از ردّ جواب<sup>۱۱</sup> سلام، زیرا که ایذا در ترک رعایت حقوق بیشترست از ایذا در ترک ردّ سلام. و علما را اتفاقست که چون مال مسلمانی بسبب ظلم ظالمی در محل<sup>۱۲</sup> تلف افتد و نزد شخصی شهادتی باشد که بشهادت او<sup>۱۳</sup> آن حق بمستحق<sup>۱۴</sup> راجع شود<sup>۱۵</sup>، اداء شهادت بر وی واجب<sup>۱۶</sup> شود و ۱۴۴ در کتمان آن عاصی بود. و ترک دفع هر منکرى که بسبب مباشرت دفع آن

۱- ك : - است ، م : انسانست ۲- م ، ك : - معنی

۳- م : این ۴- ك : معلوم شد ۵- م : بدو ۶- م : اول

۷- م : تعبی و خرابی و نقصانی ، ك : تعبی و خسرانی و نقصی

۸- ك : مسلمانى آن ۹- ق ، م ، ك : ادله كه ( م : - كه )

۱۰- ك : - جواب ۱۱- م : كه بآن شهادت ، ك : كه با شهادت

۱۲- م : راجع گردد

ضرری بدافع نمی‌رسد همین حکم دارد. و اگر بسبب دفع منکر تعبیه یا خسروانی بتن و مال و جاه او ملحق خواهد شد، احتساب لازم نبود زیرا که حق او نیز در منفعت بدن و مال و جاه مرعی است چنانکه حق غیر او<sup>۲</sup>. برو<sup>۳</sup> لازم نیست که حق خود را<sup>۴</sup> فدای حق غیر کند ولی اگر<sup>۵</sup> بر سیل ایتار حق خود را ایتار حق برادر مسلمان<sup>۶</sup> کند این از جمله مستحبات و مندوبات است. و نظر بر تفاوت قلت و کثرت خسران از جانبین مرعی نیست. چنانکه اگر کسی گوید که چون دافع را در مدت اشتغال اخراج بهایم یک درم نقصان منفعت بیش نیست و بترك آن صاحب زرع را مال بسیار تلف می‌شود پس جانب کثرت خسران<sup>۷</sup> راجح بود و دفع لازم، و نه چنین است. بلکه صاحب یکدرم مستحق<sup>۸</sup> حفظ یکدرم خودست چنانکه صاحب مال کثیر مستحق<sup>۹</sup> حفظ مال خودست<sup>۱۰</sup>. و جهت لزوم و وجوب دفع را هیچ وجهی<sup>۱۱</sup> بنصی<sup>۱۲</sup> و قیاسی ثابت نیست<sup>۱۳</sup>.

و<sup>۱۴</sup> اما اگر<sup>۱۳</sup> فوت مال بطریق معصیت باشد چون<sup>۱۴</sup> غصب و

۱- م : - بدن و ۲- م ، ك : - او ۳- م : و برو

۴- م : - را ۵- ك : - اگر ۶- ق ، م ، ك : برادر مسلمان

۷- م : کثرت نقصان ۸- ك : مستحق حفظ کثرت مال خود، م : بلکه

صاحب یکدرم مستحق حفظ کثیره مال خود است ۹- م : هیچ جهتی نیست

۱۰- م : و نصی ، ك : بنص ۱۱- م : نه ۱۲- م : - و

۱۳- ق : - اگر ۱۴- م : - چون



نهب و ظلم، منع آن واجبست - اگر چه بی احتمال مشقت و تعب میسر نشود. چه اینجا مقصود حق شرع و نصرت دینست و بر هر مؤمنی<sup>۱</sup> واجبست که در دفع معاصی احتمال مشقت کند چنانکه در ترك معاصی و مجموع ترك معاصی مبنی بر تعب است بل که مدار جمیع طاعات بر مخالفت نفس است و آن غایت تعب است.

چون معلوم کردی که قلت و کثرت تعب را در وجوب و عدم وجوب<sup>۲</sup> اثرست<sup>۳</sup>، اکنون بدانکه<sup>۴</sup> تعب را دو طرف است و وسطی: طرف اول قلت تعب است که بدان مقدار تعب بی شک و وجوب رعایت حق برادر مسلمان<sup>۵</sup> ساقط نمی شود<sup>۶</sup> چون<sup>۷</sup> تعب حضور شاهد در مجلس حکم چون حاکم در جوار او بود. چه<sup>۸</sup> این مقدار تعب که بخطوه ای چند<sup>۹</sup> بدو میرسد بجهت اقامت شهادت یا اداء امانت<sup>۱۰</sup> از تعب نشمرند.

اما طرف دوم روی در کثرت دارد و سقوط وجوب این<sup>۱۱</sup> بن هیچ محصل پوشیده نمائند چنانکه تکلیف شاهد بارتحال از شهری بشهری دیگر بجهت اقامت شهادت. چه هیچ عاقل را درین شک نیست که احتمال

- ۱- م: + منع آن    ۲- م، ك: + دفع    ۳- ق: در وجود  
و عدم تعب اثرست    ۴- م، ك: + دفع    ۵- ك: برادر مسلمانی  
۶- م، ك: ساقط نمی گردد    ۷- م: و چون    ۸- م، ك: - چه  
۹- م: و: این مقدار تعب که تن او بخطوه چند    ۱۰- ك: بجهت اقامت  
شهادت بداء امانت    ۱۱- ك: آن

این نوع مشقت بر شاهد لازم نیست .

و میان این دو طرف وسطی است که ( محل<sup>۱</sup> ) جریان احکام طرفین و محتمل حکمین است<sup>۲</sup> و این از شبهات مزمن<sup>۳</sup> است که حل<sup>۴</sup> عقده آن<sup>۵</sup> مقدور بشر<sup>۶</sup> نیست . زیرا که اینجا هیچ علتی بین<sup>۷</sup> نیست که میان اجزای متقاربه آن فارق بود . اینجا بر || اهل علم و ارباب ورع واجب بود که آنچه بنهج رشد و صواب نزدیکتر و از خطر اثم و عقاب دورتر ، آنرا اختیار کنند والله اعلم<sup>۸</sup> .

۱۴۳

رکن چهارم : محتسب فیه است<sup>۹</sup> . و آن عبارت است از عملی که عامل آن مستوجب عتاب و عقاب<sup>۱۰</sup> و مستحق<sup>۱۱</sup> احتساب میگردد . و این رکن را چهار شرطست :

شرط اوّل آنکه حقیقت فعل منکر بود . ( و منکر<sup>۱۲</sup> فعلی را گویند که وقوع آن در شرع محذور باشد<sup>۱۳</sup> اعم<sup>۱۴</sup> از آنکه مباشرت آن فعل از فاعل معصیت بود یا نبود<sup>۱۵</sup> . چه<sup>۱۶</sup> بسیار فعل باشد که آن در واقع منکر بود و منع از آن واجب بود و آن از فاعل معصیت نباشد

۱- اصل ، ق : - محل ۲- م : طرفین است و محتمل حکمین

۳- اصل ، ق ، ك : از شهادت مؤمن . متن مطابق احیا نیز هست ، نك ، ج ۲

ص ۳۲۹ س ۷-۸ ۴- م : عقد آن ، ك : + در ۵- ق : - بشر

۶- اصل ، ق ، م ، بتن ۷- ك : - و الله اعلم ۸- ك : - است

۹- ك : عقاب و عتاب ۱۰- اصل ، ق : - و منکر ۱۱- م : محذور

است ۱۲- م : یانه ۱۳- ك : جو

چنانکه خمر خوردن و زنا کردن طفل و مجنون . چه این دو کس  
بار تکاب این دو کبیره عاصی نمیگردند و وجود<sup>۱</sup> معصیت بی عاصی محالست.  
پس لفظ منکر اعم از لفظ معصیت باشد<sup>۲</sup> و جمیع معاصی از صفائز و  
کبائر در تحت عموم این لفظ بود و حکم احتساب بر جمیع مراتب و<sup>۳</sup>  
درجات صفائز و کبائر جاریست .

شرط دوم آنک منکر موجود بود در حال<sup>۴</sup> . زیرا که بعد از  
فراغ<sup>۵</sup> از امر منکر آحاد رعیت را نشاید که بدان احتساب کنند<sup>۶</sup> و  
چون معصیت منقرض شد جز حاکم را اقامت حد<sup>۷</sup> و تعزیر نرسد . و  
معصیتی که فاسق<sup>۸</sup> در استقبال<sup>۹</sup> عازم آنست اگر<sup>۱۰</sup> عازم مقرست بدان  
معصیت، احتساب بر و جز بر سبیل وعظ نشاید و اگر منکرست احتساب  
بر و بوعظ<sup>۱۱</sup> هم روا نبود چه این معنی با ساءت ظن کشد و آن حرامست.  
شرط سیم آنکه منکر<sup>۱۲</sup> بی تجسس<sup>۱۳</sup> ظاهر باشد. و هر که منکری  
در خانه خود<sup>۱۴</sup> پوشیده میدارد<sup>۱۵</sup>، تجسس<sup>۱۶</sup> اظهار آن کردن<sup>۱۷</sup> روا نیست  
و تستر آنچه فاسق مستور میدارد واجب است .

نقلست<sup>۱۸</sup> که عمر رضی الله عنه<sup>۱۹</sup> شبی در مدینه پاس میداشت

- ۱- ك : و چون      ۲- ك : است      ۳- ك : - و  
 ۴- م : فی الحال      ۵- ك : + فاسق      ۶- م ، ك : که بران احتساب  
 کند      ۷- م : + را      ۸- ك : که اگر      ۹- م : - بوعظ  
 ۱۰- م : و هر که منکر خانه خود      ۱۱- ك : و هر که منکری کند در خانه  
 خود      ۱۲- م ، ك : بتجسس      ۱۳- م : اظهار کردن آن  
 ۱۴- ك : در خیرست      ۱۵- ق : - رضی ...

و میگشت مردی را با زنی در حالت فاحشه بدید. روز دیگر بر منبر شد و روی بصحابه<sup>۱</sup> کرد و گفت: چه میگویید در آنچه حاکم<sup>۲</sup> دوکس را در زنا بیند شاید که اقامت حد کند؟ گفتند: تو حاکمی و امور احکام بمصلحت و رأی تو منوطست. علی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ<sup>۳</sup> گفت: ای عمر ترا این سخن نشاید گفت و اگر اظهار این امر کنی حد<sup>۴</sup> بر تو رانده شود. زیرا که این امریست که حق جل<sup>۵</sup> و علا بجهت<sup>۶</sup> تأکید تستر بشهادت چهار شاهد موقوف گردانیده است، شهادت<sup>۷</sup> يك كس در اجراء حکم کافی نیست. نقلست<sup>۸</sup> که عمر با عبدالرحمن بن عوف رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا<sup>۹</sup> شبی در حراست<sup>۱۰</sup> مدینه می گشتند در خانه ای روشنایی<sup>۱۱</sup> چراغ دیدند، نزدیک شدند. در بسته بود و از خانه اصوات الفاظی که<sup>۱۲</sup> عادت اهل شرب بود بشنیدند. عمر<sup>۱۳</sup> عبدالرحمن را گفت<sup>۱۴</sup>: میدانی که این<sup>۱۵</sup> خانه کیست؟ گفت: نی<sup>۱۶</sup>. عمر گفت: این خانه ربيع<sup>۱۷</sup> است پس اُمِّيَه بن خَلَف و ایشان بشرب خمر معتادند اکنون درین امر چه میگوی<sup>۱۸</sup>ی؟ عبدالرحمن گفت: من میگویم که ما مخالفت امر حق

۱۴۴

- ۱- م: باصحاب ۲- ق: - حاکم ۳- ق: حضرت  
 امیرالمؤمنین علی علیه الصلاة والسلام ۴- ك: جهت ۵- م، ك:  
 شهود ۶- ك: در خبرست ۷- ك: با عبدالرحمن عوف رضع، ق:  
 با عبدالرحمن بن عفو ۸- ك: - حراست ۹- م، ك: روشنی  
 ۱۰- م: الفاظ که ۱۱- ك: می گفت ۱۲- ك: - گفت نی، م: -  
 نی ۱۳- م: ربيع ۱۴- ك: چکوئی

کرده‌ایم<sup>۱</sup>. گفت: چگونه؟ گفت: حق جل<sup>۲</sup> و علامی فرماید که وَلَا تَجَسَّوْا  
و ما تجسس کردیم. عمر از آنجا باز گشت.  
و حد<sup>۳</sup> ستر<sup>۴</sup> آنست که فاسق در خانه خود نشسته است<sup>۵</sup> و در  
بسته باشد و آواز سرود و رقص<sup>۶</sup> و مزامیر و اوتار و اصوات و کلمات  
نامنظوم چنانچه<sup>۷</sup> عادات<sup>۸</sup> اهل فسق بود ازان خانه مرتفع نشود. در  
چنین حال تجسس کردن و از بام و روزن درآمدن<sup>۹</sup> خلاف شرعست.  
اما چون این نوع<sup>۱۰</sup> اصوات مرتفع شود چنانکه هر که در بیرون باشد<sup>۱۱</sup>  
بشنود، بر هر که بشنود واجب گردد که از<sup>۱۲</sup> هر جا که باشد در آید و  
تغییر منکر کند<sup>۱۳</sup>. و اگر شخصی وعایی دارد و ازان رائحه<sup>۱۴</sup> خمر فایح  
میگردد اگر احتمال دارد که<sup>۱۵</sup> از مشروبات محترمه باشد<sup>۱۶</sup> چون خل<sup>۱۷</sup>  
و غیره قصد ریختن آن نشاید کرد. و<sup>۱۸</sup> اگر بقرینه<sup>۱۹</sup> حال معلوم کند  
چنانکه حامل را<sup>۲۰</sup> می‌داند که از<sup>۲۱</sup> آلف<sup>۲۲</sup> خمرست، درین خلاف است.  
واصح آنست که احتساب جایزست زیرا که این علامت مفید ظن<sup>۲۳</sup> میشود  
و غلبه<sup>۲۴</sup> ظن<sup>۲۵</sup> در امثال این امور قائم مقام علمست. و همچنین اگر فاسقی

۱- م: که مخالف امر حق کردیم ۲- م: و حد تستر

۳- م، ك: - است ۴- ك: - و رقص، م: و زفير ۵- م:

چنانکه ۶- ق، م، ك: عادت ۷- ك: تجسس کردن از بام و روزن

۸- ق: - نوع، ك: این انواع ۹- ق، م: بود ۱۰- م: - از

۱۱- م، ك: بکند ۱۲- م: اگر اعتماد دارد که آن ۱۳- م:

نباشد ۱۴- م: - و ۱۵- م: - را

طنبوری<sup>۱</sup> یا عودی در زیر جامه گرفته باشد<sup>۲</sup> و شکل آن ظاهرست ،  
احتساب واجبست چه هرچه<sup>۳</sup> دلالت آن ظاهر شد آنرا مستور نگویند  
حکم آن حکم مکشوفانست<sup>۴</sup>. و ما<sup>۵</sup> مأموریم بدانکه<sup>۶</sup> آنچه حق تعالی<sup>۷</sup>  
مستور میدارد ستر کنیم و آنچه ظاهر میگردد انکار کنیم<sup>۸</sup>.

و درجات ظهور متنوعست گاه بحاسته<sup>۹</sup> بصر ظاهر گردد و گاه  
بحاسته<sup>۱۰</sup> سمع و گاه بحاسته<sup>۱۱</sup> شم<sup>۱۲</sup> و گاه بحاسته<sup>۱۳</sup> لمس<sup>۱۴</sup> چون مراد حصول  
علمست و این حواس<sup>۱۵</sup> مفید علمند . و نشاید که گوید که<sup>۱۶</sup> بنمای  
تا بدانم که درین وعایشست و این<sup>۱۷</sup> معنی<sup>۱۸</sup> تجسس<sup>۱۹</sup> باشد . و تجسس<sup>۲۰</sup>  
طلب امارانست<sup>۲۱</sup> که<sup>۲۲</sup> معروف<sup>۲۳</sup> بود چون<sup>۲۴</sup> امارات بی طلب حاصل  
گشت و آن مورش علم شد عمل بمقتضاء آن جاریست<sup>۲۵</sup>. اما در طلب  
امارات رخصت نیست .

شرط چهارم آنکه منکر<sup>۲۶</sup> در محل<sup>۲۷</sup> اجتهاد نباشد . و هر  
فعلی که یکی از مجتهدان امت جایز داشته باشد<sup>۲۸</sup>، دیگری را نشاید

- 
- ۱- ك : طنبور      ۲- ك : م : در زیر جامه دارد  
۳- ك : واجب بود و هرچه      ۴- م : مكشوف است      ۵- م : ما  
۶- ك : برانکه      ۷- م ، ك : حق جل و علا      ۸- م : اظهار کنیم  
۹- م : لمس      ۱۰- م : شم      ۱۱- م ، ك : + جمله  
۱۲- م ، ك : - که      ۱۳- م ، ك : چه این      ۱۴- ك : - معنی  
۱۵- م : - تجسس      ۱۶- م ، ق : امارت نیست      ۱۷- م ، ك : + آن  
۱۸- م : معرف      ۱۹- ك : و چون      ۲۰- م ، ك : جایز است  
۲۱- ك : - منکر      ۲۲- ق : جایز داشته اند

که انکار آن کند . مثلاً حنفی را نشاید که انکار شافعی کند<sup>۱</sup> در اکل  
 ضَبَّ و ضَبَّع و متروک تسمیه<sup>۲</sup> . و شافعی را نشاید که انکار کند بر حنفی  
 در انکاح بلا ولی<sup>۳</sup> و اخذ<sup>۴</sup> شَفْعُهُ جوار و شرب نبیذ غیر مسکر و امثال  
 آن . بلی شافعی را شاید که بر حنفی انکار کند بر اکل ضَبَّ و متروک  
 تسمیه<sup>۵</sup> و حنفی را رسد که<sup>۶</sup> بر شافعی<sup>۷</sup> انکار کند<sup>۸</sup> بر نکاح بی ولی<sup>۹</sup> و اخذ  
 شَفْعُهُ جوار و غیره . || زیرا که بر هر کس متابعت هر مجتهدی که معتقد<sup>۱۰</sup>  
 مجتهد<sup>۱۱</sup> اوست واجبست و مخالفت آنچه صوابست باعتقاد هر کس ، در  
 حق<sup>۱۲</sup> او معصیتست<sup>۱۳</sup> و اگر چه آنچه اوصواب<sup>۱۴</sup> اعتقاد کرده است عندالله  
 غیر صوابست . و این معنی در احکام فروع و افعال شایع است نه در  
 اصول و صفات . و احتمالات این مسئله متعارضست و آن<sup>۱۵</sup> در دو صورت  
 مبین گردد :

و<sup>۱۶</sup> مثال احتمال اوّل آنکه محتسب<sup>۱۷</sup> اصمّی را بیند که با زنی  
 بقصد زنا مجامعت میکند و در واقع آن زن زوجه اصمّ است که در

۱- م ، ك : که بر شافعی انکار کند ۲- م : و متروک التسمیه

۳- م ، ك : - اخذ ۴- م : و متروک التسمیه ۵- م : - حنفی را رسد

که ۶- ك : و حنفی بر شافعی ۷- م ، ك : - انکار کند

۸- ك : بلا ولی ۹- اصل ، ق : معتقد ( بفتح قاف ) ، م ، ك : فاقد حرکه

۱۰- اصل : مجتهد ( بکسر هاء ) ، ق ، فاقد حرکه ، م ، ك : - مجتهد

۱۱- م : - است ۱۲- م : - صواب ۱۳- ك : و این

۱۴- م : - و ۱۵- ك : - محتسب

حالت صغر<sup>۱</sup> پدرِ اصم<sup>۲</sup> آن زن را بجهت اصم<sup>۳</sup> عقد کرده و اصم<sup>۴</sup> ازان خبر ندارد و محتسب آنرا می‌داند و از تعریف او<sup>۱</sup> بسبب صمم<sup>۵</sup> عاجزست یا خود زبان او نمیداند. پس اصم<sup>۶</sup> در اقدام بر مباشرت آن زن با اعتقاد<sup>۲</sup> اجنبیت او عاصیست با آنکه آن زن زوجه اوست و در علم الله حلالست. این مثال صورت اولست .

اما مثال<sup>۳</sup> دوم عکس این صورتست . و آن اینست که<sup>۴</sup> شخصی تعلیق طلاق زوجه خود بحصول صفتی در باطن محتسب کرد از غضب و حسد و ریا و غیره<sup>۵</sup> . و این<sup>۶</sup> صفت در باطن محتسب حادث گشت<sup>۷</sup> و محتسب بسبب موانع از تعریف زوجین بحدوث آن صفت عاجزست و در وقوع طلاق متیقن . چون در حالت مجامعت ایشانرا بیاید منع ازان بر وی واجب گردد<sup>۸</sup> و حال آنکه زانی را بوقوع طلاق علم نیست . و عدم حکم<sup>۹</sup> معصیت بر ایشان بسبب جهل<sup>۱۰</sup> حکم<sup>۱۱</sup> انکار ازان فعل منتفی نمیگرداند . و از عکس این صورت عکس<sup>۱۲</sup> حکم لازم میشود<sup>۱۱</sup> و آن آنست که هر فعل که آن<sup>۱۳</sup> عندالله منکر نیست ازان منع جایز نبود<sup>۱۳</sup> اگر چه<sup>۱۴</sup> آن فعل نزد فاعل منکر بود بسبب جهل او بحقیقت آن چنانکه

- 
- ۱- ق : - او ۲- ك : با اعتقاد ۳- م : + صورت  
 ۴- م : چنانکه ( بجای ، و آن اینست که ) ۵- ك : و غیر  
 ۶- م ، ك : و آن ۷- ك : صادر گشت ۸- ك : واجب است  
 ۹- ك : + است ۱۰- م : - حکم ۱۱- م ، ك : لازم شود  
 ۱۲- م : - آن ۱۳- ق : جایز نیست ۱۴- ك : و اگر چه



در مثال اوّل گذشت<sup>۱</sup>. و از لوازم این مسئله یکی آنست که شافعی را نشاید که بر حنفی اعتراض کند بر اکل ضَبّ<sup>۲</sup> و متروك تسمیه<sup>۳</sup>، و حنفی را هم نشاید که انکار کند بر شافعی<sup>۴</sup> بر نکاح بی‌ولی<sup>۵</sup> و اخذ شفعه جوار. و بر حنفی<sup>۶</sup> واجبست که انکار کند بر حنفی در اکل ضَبّ و متروك تسمیه<sup>۷</sup>، و شافعی را<sup>۸</sup> بر شافعی در نکاح بی‌ولی<sup>۹</sup> و اخذ شفعه جوار باتفاق معتقدِ محتسب و محتسب علیه. و این مسایل از شبهات مزمنه است<sup>۱۰</sup> بسبب ثبوت احتمالات متعارضه از وجهین، و عدم قابلیت قطع حکم بر خطاء مخالف. و هر مجتهدی را بحسب تأثیر<sup>۱۱</sup> اجتهاد و رجحان ادلّه و غلبه ظن وجهی روی نماید ولی گوی دولت نیلِ ثواب آن<sup>۱۲</sup> برد که جناب عزّ هدی را از لوث ادناس هوا وقایت کند، و صدر<sup>۱۳</sup> مسندِ حسن مآب آن<sup>۱۴</sup> یابد که منهج رضا را از ظلمت غبار ریا<sup>۱۵</sup> پاک گرداند و روی آفتاب یقین<sup>۱۶</sup> بسحاب<sup>۱۷</sup> تلبیسات نپوشد و دولت || اخروی را بجیفه دنیوی نفرشد و بسبب عمارت خانه عاریتی

۱۴۶

۱- م ، ك : - چنانکه در مثال ... ۲- م : متروك التسمیه

۳- ق : - بر شافعی ۴- ك : بلاولی ۵- ك : و شافعی را

۶- م : و متروك التسمیه ۷- ك : و حنفی را ۸- ك : بلاولی

۹- م : - است ۱۰- م : + احتمال ۱۱- ك : + کس

۱۲- م : و صدور ۱۳- م : مسند آن حسن مآب ۱۴- م : - ریا

۱۵- م : + را ۱۶- « بسحاب » در م « بسیجات » و « بسیجات » نیز

در ویرانی دین نکوشد .

چون<sup>۱</sup> ارکان و شرایط و آداب احتساب معلوم کردی بدانکه عدد منکرانی که<sup>۲</sup> درین روزگار مألوف عامه شده است و در مجاری رسوم و عادات<sup>۳</sup> خلق جاری گشته، بسیارست. و احصای آن بطریق تفصیل ممکن نیست مگر باحصای تفصیل شرع و لیکن مجموع آن بهفت قسم باز گردد<sup>۴</sup>: قسم اول منکرات مساجد، دوم منکرات اسواق، سیم منکرات شوارع، چهارم منکرات حمامات، پنجم منکرات ضیافت و مجالس، ششم منکرات عمارات و نفقات<sup>۵</sup>، هفتم منکرات عامه. و در هر قسمی ازین<sup>۶</sup> اقسام آنچه اصول و اُمّهات آن<sup>۷</sup> قسمت، ذکر کرده آید<sup>۸</sup> تا شعب و تفاریع<sup>۹</sup> آنرا بران<sup>۱۰</sup> قیاس کرده شود<sup>۱۱</sup>.

قسم اول منکرات مساجد و افحش منکرات این قسم اساءات صلواتست<sup>۱۲</sup> بترك طمانینه در رکوع و سجود، و آن مبطل نمازست بنص<sup>۱۳</sup> حدیث و نهی ازان واجبست. و ازان جمله قراءت<sup>۱۴</sup> قرآنست بلحن و تلقین آن بر وجه صحیح واجبست و همچنین منع خواننده<sup>۱۵</sup> لحن از لحن خواندن هم<sup>۱۶</sup> واجبست و سکوت بران<sup>۱۷</sup> معصیت فاحش. زیرا که قرآن بلحن

- ۱- م : و چون      ۲- م : منکرات که      ۳- در اصل الف دوم  
 ۴- عادات ، خط خورده      ۴- ك : باز می گردد      ۵- ق ، م : و بقعات  
 ۶- ك : - این      ۷- م : این      ۸- ك : ذکر کرده شود  
 ۹- م : و تفاریق      ۱۰- م : بدان      ۱۱- ك : - تا شعب و ...  
 ۱۲- م ، ك : اساءات صلوات      ۱۳- م : قرات      ۱۴- ك : - هم  
 ۱۵- م : بدان

خواندن با وجود قدرت بر تعلیم معصیتست و سکوت بر معصیت هم معصیت<sup>۱</sup>. و اگر زبانِ قاریِ لحن از اداءِ مخارج عاجزست اگر بیشتر قراءت<sup>۲</sup> او لحن است ترك کند و بر تصحیح فاتحه اقتصار<sup>۳</sup> کند، و اگر اکثر قراءت<sup>۴</sup> او صحیح است و لیکن از تصحیح جمله عاجزست علما<sup>۵</sup> گفته‌اند: *لَوْبَأْسَ يَقْرَأُ قَبْلَهُ* و لیکن<sup>۶</sup> باید که<sup>۷</sup> در خواندن آواز بلند<sup>۸</sup> نکند. و ازان جمله یکی آنست که خطیب جامه‌ای پوشد که ابریشم دران غالب باشد یا شمشیری بدست گیرد که بند آن زر یا نقره بود. نزدیک<sup>۹</sup> او نشاید نشست و انکار آن واجبست بر هر که آن بداند. و از جمله منکرات حلقه قصه خوانانست که جمعی درین روزگار خود را واعظ نام کرده‌اند که بحقائق علوم<sup>۱۰</sup> تفسیر و حدیث جاهلند و از آثار دقایق تعویف و تحذیر عاطل<sup>۱۱</sup>، بحکایات مزخرف و الفاظ مسجع<sup>۱۲</sup> مرّجی<sup>۱۳</sup> و ایراد اشعار و ابیات مله‌ی<sup>۱۴</sup>، جهال و فسّاق عامه را بر معاصی دلیر میگرداند<sup>۱۵</sup> و اجلاف احمق غبی را بر ارتکاب مخالفات گستاخ میکنند<sup>۱۶</sup>. انکار ایشان واجبست و

- ۱- ك: + است ۲- م: قراءت ۳- ق، م: اختصار  
 ۴- م: قراءت ۵- ك: علماء اسلام ۶- م، ك: ولی  
 ۷- م: می‌باید که ۸- ق: - بلند ۹- ك: نزدیک  
 ۱۰- م، ك: + و ۱۱- م: غافل ۱۲- ك: مشجع  
 ۱۳- ك: - مرّجی، م: مرّجو ۱۴- م: و ایراد ابیات و اشعار که، ك: و ایراد ابیات و اشعار مله‌ی که  
 ۱۵- ق، ك: می‌گرداند ۱۶- ق، م، ك: گستاخ میکنند

احتساب<sup>۱</sup> ایشان بمنع ازین<sup>۲</sup>، لازم. چه از شرائط واعظ آنست که  
 علامات<sup>۳</sup> ورع بر ظاهر او باین<sup>۴</sup>، و بر هیئت او سکینه و وقار غالب،  
 و سیماء اهل صلاح صورت او را لازم، و از ادناس<sup>۵</sup> بدعت و هوا پاک.  
 هر که این صفات درو موجود نبود فساد و عطف و سخن او در میان خلق<sup>۶</sup>  
 بیشتر از<sup>۷</sup> صلاح باشد. و از جمله منکرات حضور زنانست در مجالس  
 و عطف و تذکیر در مشافهه رجال. منع ایشان از حضور مساجد و مقابر  
 و معازی<sup>۸</sup> و تهانی<sup>۹</sup> || واجبست. اگر<sup>۱۰</sup> عجایز با جامه کهن<sup>۱۱</sup> در مجلس  
 و عطف در<sup>۱۲</sup> پس حجاب بنشینند<sup>۱۳</sup> لا بئس است<sup>۱۴</sup>. و از جمله منکرات  
 حلقه هاء<sup>۱۵</sup> اهل شعبده و تلبیسات و اطباء طریقه است در ایام جمعه<sup>۱۶</sup>  
 بر درهء جوامع و بیع ادویه و معاجین و تعویذات و اطعمه و انشاد<sup>۱۷</sup>  
 قصائد و اشعار. و این همه حرام<sup>۱۸</sup> و منع همه واجب<sup>۱۹</sup>. و از جمله  
 منکرات مسجد دخول مجائین و سکاری<sup>۲۰</sup> است مگر دیوانه ای که<sup>۲۱</sup>  
 طهارت و سکوت بر حال او غالب بود، و<sup>۲۲</sup> همچنین دخول صبیان بجهت

۱۴۷.

۱- م : و اجتناب ۲- م ، ك : اذان ۳- م : علامت

۴- ق : باهر ، ك : باشد ، م : + باشد ۵- م : + ظلمت

۶- ق : - در میان خلق ۷- م ، ك : پیش از ۸- م ، ك : تمازی ،

نك ، نسخه بدل همین کلمه در صفحه ۱۷۰ ۹- م ، ك : و اگر

۱۰- م : با جامه های کهنه ، ك : بجامه های کهنه ۱۱- م : - در

۱۲- م : نشینند ۱۳- م ، ك : لا بئس به ۱۴- رسم الخط اصل ، ق :

حلقه هاء ، م ، ك : حلقه های ۱۵- م : در ایام جمعات ۱۶- ق : و انشاء

۱۷ و ۱۸- م ، ك : + است ۱۹- م : مکر دیوانه که ۲۰- م : - و

لعب و مداومت بران<sup>۱</sup>، چه<sup>۲</sup> منع و انکار آن<sup>۳</sup> همه واجبست .  
 قسم دوم منکرات اسواق و اصول منکرات این قسم ده است<sup>۴</sup> که  
 اقسام منکرات دیگر تفاریح این دهست .  
 اول<sup>۵</sup> کذب در مَرَأَبَحَه چنانک شخصی متاعی بده دم خریده  
 است<sup>۶</sup> میگوید بدوازده دم خریده‌ام و ربح<sup>۷</sup> یکدم بتو می‌فروشم . و  
 این بائع درین سخن هم کاذبست و هم فاسق . و هر که بکذب این سخن  
 عالم بود بر وی واجبست که مشتری را از دروغ بائع آگام کند<sup>۸</sup> ،  
 اگر<sup>۹</sup> تقصیر کند در اِثْم و فسق با او شریک بود<sup>۱۰</sup> .

منکر دوم اخفاء عیب مبیع است . روایتست که<sup>۱۱</sup> و ائله بن  
 اسقع<sup>۱۲</sup> رَضِيَ اللهُ عَنْهُ<sup>۱۳</sup> ایستاده بود<sup>۱۴</sup> و شخصی شتری می‌فروخت .  
 و ائله بن اسقع<sup>۱۵</sup> مشغول شد شخصی آن شتر را<sup>۱۶</sup> بسیصد دم بخرد و  
 برفت . چون وائله ازان خیر یافت بر اثر آن شخص بدوید<sup>۱۷</sup> و گفت :  
 این شتر<sup>۱۸</sup> برای<sup>۱۹</sup> ربح<sup>۲۰</sup> خریده‌ای یا برای رکوب؟ گفت : برای رکوب .

- 
- ۱- م : بدان      ۲- ق : بر آنچه      ۳- ك : - آن ، م : این  
 ۴- م : و این اصول این منکرات ده قسم است      ۵- م : منکر اول  
 ۶- م : + و      ۷- م : و ربح      ۸- م : خیر دهد      ۹- م ، ك :  
 و اگر      ۱۰- ك : شریک باشد      ۱۱- ك : از      ۱۲- م : وائله بن  
 اسقع      ۱۳- ق : - رضی ...      ۱۴- ك : ایستاده بود      ۱۵- م : - و  
 ۱۶- م ، ك : - بن اسقع      ۱۷- م ، ك : - را      ۱۸- م : - و  
 ۱۹- م ، ك : + را      ۲۰- ك : از برای      ۲۱- م ، ك : ذبح

گفت: در پای این شتر سوراخ‌یست بسبب<sup>۱</sup> آن راه بسیار و منزل گران نمی‌تواند رفت. آن شخص بازگشت و صد درم از بها نقصان کرد. بائع گفت: بیع مرا بزبان آوردی. گفت: من از رسول ﷺ شنیدم<sup>۲</sup> که لَا يَحِلُّ لِأَحَدٍ يَبِيعُ بَيْعًا إِلَّا بَيْنَ مَا فِيهِ ، وَ لَا يَحِلُّ لِمَنْ يَعْلَمُ ذَلِكَ إِلَّا بَيْنَ . یعنی حلال نیست کسی را که چیزی می‌فروشد تا آنکه عیب آن چیز را<sup>۳</sup> نکوید ، و حلال نیست کسی را که آن عیب بیند<sup>۴</sup> مگر آنکه مشتری را ازان آگاه کند و اگر نکند عاصی بود .

منکر سیم نجش<sup>۵</sup> است . و نجش<sup>۶</sup> آنست که شخصی در بازار متاعی می‌خرد و شخصی دیگر<sup>۷</sup> می‌آید و بر بهاء آن زیادت میکند تا مشتری فریفته شود . و<sup>۸</sup> این فعل حرامست و فاعل آن عاصی و منع آن واجب .

منکر چهارم سَوَمَ است . و سوم آنست که شخصی متاعی خرید و بیع کرد و بعد از<sup>۹</sup> قراری<sup>۱۰</sup> ثمن شخصی او را میگوید<sup>۱۱</sup>: این متاع بازرگردان تا من بهتر ازین و ارزان‌تر ازین بتو<sup>۱۲</sup> فروشم ، یا خود بائع

۱- م ، ك : و بسبب      ۲- م ، ك : شنیدم      ۳- م ، ك : +  
 فرمود      ۴- م : - را ، ك : تا آنکه عیب او      ۵- م : میدانند ، ك :  
 كه آن میدانند      ۶ و ۷- اصل ، ك : بخش ، م : بخش      ۸- ق : و  
 شخص دیگر      ۹- م : - و      ۱۰- ك : + ان      ۱۱- ق ، م ، ك :  
 قرار      ۱۲- م : + كه      ۱۳- ك : با تو

را میگوید<sup>۱</sup> : این متاع<sup>۲</sup> بازگردان تا من بیهاء بیشتر ازین<sup>۳</sup> بخرم .  
 اگرچه این ۱۱ بیع در ظاهر شرع صحیح است اما این شخص بدین  
 فعل آثم و عاصی است و انکار آن واجب .  
 منکر پنجم تفاوت مکیال و میزان و ذراع اهل بازارست<sup>۴</sup> . و  
 هر که از اهل سوق<sup>۵</sup> دوسنگ یا دوکیل دارد که یکی می خرد و یکی<sup>۶</sup>  
 می فروشد ، آثم و عاصی و فاسق است و<sup>۷</sup> بر محاسب لازم<sup>۸</sup> که در هر  
 ماهی<sup>۹</sup> یکبار تفحص این معنی بکند و بر هر<sup>۱۰</sup> مسلمان که بر نقصان  
 آن واقف گردد واجبست که حاکم را ازان اعلام کند . و بعد از اعلام  
 بر حاکم واجب<sup>۱۱</sup> که آن شخص را تعزیر فرماید و اصلاح آن فساد  
 کند<sup>۱۲</sup> .

منکر ششم ترك ایجاب و قبولست در معاطات خطیره<sup>۱۳</sup> .  
 منکر هفتم شرط فاسد<sup>۱۴</sup> از ربویات و غیره که در میان عامه  
 متداولست و بر اهل اسواق غالب و آن جمله مفسد عقودست و منع و  
 انکار آن واجبست<sup>۱۵</sup> .

۱- م ، ك : + که ۲- ق ، م : + را ۳- م ، ك : +

از تو ۴- ك : تفاوت مکیال است و میزان و ذراع اهل بازار

۵- ك : بازار ۶- م ، ك : و بدیگری ، ق : و یکی ۷- ك : - و

۸- ك : + است ۹- م : که در هر ماه ۱۰- م : و بهر

۱۱- ك : + است ۱۲- م ، ك : بکند ۱۳- ك : ترك ایجاب و

قبول در معاطات خطیره است ۱۴- م : شروط فاسده ، ك : شروط فاسده است

۱۵- ك : - است

منكر هشتم بيع اشكال حيوانات مصوره<sup>۱</sup> كه در ايام عيد بجهت  
كودكان خريده و فروخته<sup>۲</sup> مي شود و همچنين آلات ملاهي<sup>۳</sup>. كسر آن  
همه<sup>۴</sup> واجب<sup>۵</sup> و انكار آن لازمست<sup>۶</sup>.

منكر نهم بيع اواني زر و نقره و جامه هاي ابريشم مردانه منكر  
محدورست<sup>۷</sup> و منع آن جمله واجب<sup>۸</sup>.

منكر دهم بيع جامه هاي كهنة قصارت کرده و فوطه هاي رفون  
کرده<sup>۹</sup> كه<sup>۱۰</sup> اين جمله از تلبیساتست و فعل آن حرامست و منع ازان  
جمله<sup>۱۱</sup> واجبست.

قسم سيم منكرات شوارع و مجامع و آن هم ده است : اول وضع  
ستونها و غرس اشجار چنانكه راه را<sup>۱۲</sup> تنگ گرداند ، دوم بناء دكانچه  
برای جلوس چنانچه<sup>۱۳</sup> راه گذري<sup>۱۴</sup> ازان ضرر يابد منكرست و تغيير و  
تخریب آن واجبست<sup>۱۵</sup> ، سيم اخراج ناودان كه ازان آبهاء مستعمل  
در راه مي ريزد و جامه هاي مردم ملوث ميشود ، چهارم بيع اطعمه  
و غيره در<sup>۱۶</sup> راهي كه<sup>۱۷</sup> تنگ باشد و گذرنده ازان ضرر يابد<sup>۱۸</sup> ، پنجم

- ۱- م ، ك : مصور ۲- ق : خريد و فروخت ، م ، ك : فروخته و  
خريده ۳- حاشيه اصل : ماهي ۴- ق : منع آن همه  
۵- م : + است ۶- م : و انكار ازان همه لازم ۷- ك : منكر و  
محدور است ۸- م ، ك : + است ۹- م ، ك : رفو کرده  
۱۰- م : - كه ۱۱- ق ، م : و منع آن جمله ۱۲- ك : - را  
۱۳- م ، ك : چنانكه ۱۴- م : راه گذر ۱۵- م ، ك : - است  
۱۶- نسخه بدل اصل و ك : بر ۱۷- ق : در راه كه ، م : براي كه  
۱۸- ق : ظرر يابند



وضع حَطَب و خار زیادت از مدت نقل ، ششم ربط دواب<sup>۲</sup> بر راه گذر که تنگ باشد<sup>۱</sup> مگر مقدار حمل و رکوب که ضرورتست . و همچنین<sup>۲</sup> حمل دواب<sup>۳</sup> زیادت از قدر طاقت از جمله منکرات محظوره<sup>۴</sup> است و منع ازان<sup>۵</sup> واجبست و همچنین مرور بحمل خار چنانچه<sup>۶</sup> جامه‌ها مردم می‌درد منکرست ، هفتم مذابح قصابان و انداختن آرواث<sup>۷</sup> و دِما بر راه که طبایع آنرا مستکرمه میدارد و بر هر قصابی<sup>۸</sup> واجبست که مذبحی بنا کند که از نظر خلق پوشیده باشد<sup>۹</sup> ، هشتم القاء قمامه بر راه چون خاک روبه و خاکستر و قشر بَطِّيخ و غیره چنانچه<sup>۱۰</sup> خوف تزلُّق اقدام بود منکرست و منع ازان<sup>۱۱</sup> لازم<sup>۱۲</sup> ، نهم القاء جیفه<sup>۱۳</sup> میته بر راه گذر که<sup>۱۴</sup> مردم راه گذر<sup>۱۵</sup> از نتن<sup>۱۶</sup> آن ضرر یابند<sup>۱۷</sup> منع و ازاله<sup>۱۸</sup> آن واجبست ، دهم کلب عقور بر در خانه که بر راه گذر بود داشتن. این جمله از منکرات محظوره است که منع آن جمله واجبست

۱- م : بر رهگذری که تنگ است ، ك : بر گذرگاه تنگ

۲- م : - همچنین      ۳- ك : و جمله را دواب      ۴- م ، ك : محظور

۵- ك : و منع آن      ۶- م : چنانکه      ۷- م ، ك : اوراث ( ؛ )

۸- ق : و بر هر قصاب      ۹- م : - باشد ، ك : پوشیده بود

۱۰- م ، ك : چنانکه      ۱۱- ك : و منع آن      ۱۲- م : + و واجب

۱۳- م ، ك : جیفه ، م : + و      ۱۴- م : بر رهگذری که

۱۵- ك : - مردم راه گذر      ۱۶- م ، ك : از بوی و نتن      ۱۷- ك :

ضرر باشد      ۱۸- م : و منع و ازاله ، ك : و منع از ازاله

و سکوت بران اثم و معصیتست<sup>۱</sup>.

قسم چهارم منکرات حمامات و اُمّهات آن هشت است: اول<sup>۱</sup> صورتهاست که بر درهائ<sup>۱۱</sup> حمامات نقش میکنند هرچه<sup>۲</sup> صورت آدمی و ملک و جن و حیواناتست امحا و ازاله آن<sup>۳</sup> واجبست و دخول دران حمام که درو صورت بود حرامست مگر نقوش<sup>۴</sup> اشجار و آنچه غیر حیوانست<sup>۵</sup> که آن جایزست، دوم کشف عورتست و نظر بر عورت دیگری چه در خبرست که لَعَنَ اللّٰهُ النَّاِظِرَ وَ الَّذِي يَنْظُرُ اِلَيْهَا<sup>۶</sup>، سیم اذخال دست دلاک<sup>۷</sup> در زیر ازار و خاریدن و مالیدن افغاز و ماتحت السُرّة، چهارم انبطاح<sup>۸</sup> بر روی<sup>۹</sup> و تغمیز<sup>۱۰</sup> اعجاز خاصه کسی را که محرک شهوت گردد، پنجم تغمیس دست و آینه نجس<sup>۱۱</sup> در حوضی که<sup>۱۲</sup> آب آن<sup>۱۳</sup> اندک بود، ششم ریختن آب زیاده<sup>۱۴</sup> از قدر حاجت، هفتم آب سدر<sup>۱۵</sup> و صابون بر<sup>۱۶</sup> راه گذر<sup>۱۷</sup> ریختن و ناشسته<sup>۱۸</sup> گذاشتن. اگر یکی<sup>۱۹</sup> خود را بسدر و صابون بشوید و همچنان بگذارد و شخصی بدان سبب بیفتد

۱۴۹

- ۱- ق، م، ک: - است ۲- ک: و هرچه ۳- م، ک: +  
 جمله ۴- م: نقش ۵- ق: و آنچه غیر حیواناتست  
 ۶- ک: الیه ۷- م: + است ۸- اصل: انبطاخ، ق، م: انبطاح،  
 ک: - انبطاح ۹- م: در روی ۱۰- اصل: تغمیز  
 ۱۱- ق، م: و آینه نجس، ک: و آینه نجس ۱۲- ق: در حوض که  
 ۱۳- ک: - آن ۱۴- ق، م: زیادت، ک: زیاد ۱۵- ق: آب  
 بصدر ۱۶- ق: در ۱۷- ک: بر راه گذر ۱۸- ق: و ناشسته  
 ۱۹- ک: + جامه

و عضوی از او شکسته شود ضمان مترددست میان تارك و حمّامی زیرا که بر تارك تنظیف آن واجبست و<sup>۲</sup> بر حمّامی هم<sup>۴</sup> واجبست. هشتم وضع سنگ املس در فرش حمام که سبب سقوط گذرنده می گردد قطع<sup>۵</sup> آن واجب است و بسبب سقوط ضمان لازم<sup>۶</sup> و احتساب و انکار<sup>۷</sup> بران جمله واجبست<sup>۸</sup>.

قسم پنجم منکرات ضیافت و مجالس و اصول آن هم ده است: اول فرش بساطهای حریرست بجهت جلوس رجال و آن حرام است، دوم تبخّر<sup>۹</sup> بخورد در مجمر زر یا نقره یا شرب مشروبات در ادانی زر و نقره، سیم استبدال<sup>۱۱</sup> پرده‌هایی که بران<sup>۱۱</sup> صورت حیوانات<sup>۱۲</sup> بود اما اگر صورت<sup>۱۳</sup> بر بالشها<sup>۱۴</sup> بود<sup>۱۵</sup> و زلالی و فرش بود<sup>۱۶</sup> لابس<sup>۱۷</sup> به، چهارم<sup>۱۶</sup> حضور سماع اوتار از<sup>۱۷</sup> چنگ و رباب و عود<sup>۱۸</sup> و غیره، پنجم اجتماع<sup>۱۹</sup> زنان بر سقف و ابنیه بجهت نظاره مردان که آن از منکرات محظوره<sup>۲۰</sup> است و منع آن<sup>۲۱</sup> واجبست، ششم آنکه طعام حرام بود یا

- 
- ۱- م، ك: ازان او      ۲- م، ك: + چنانکه  
 ۳- م، ك: - و      ۴- م: نیز  
 ۵- م: و قلع، ك: قلع  
 ۶- ق: - لازم      ۷- ك: - و انكار، م: و انكار و احتساب      ۸- م: - است  
 ۹- ك: تنحو (بتشديد و او)، احياء: تبخیر      ۱۰- م، ك: اسدال  
 ۱۱- م، ك: كه بر وی      ۱۲- ك: صور حیوانی      ۱۳- م، ك: صور  
 ۱۴- ق: بر بالشهای      ۱۵- م، ك: - بود      ۱۶- م: + جهت  
 ۱۷- م: - از      ۱۸- م، ك: + و طنبور      ۱۹- ك: اجماع  
 ۲۰- م: محذور      ۲۱- م: و منع ازان

جای مقصوب باشد چه درین<sup>۱</sup> جای نشستن از اشد<sup>۲</sup> منکر است ، هفتم<sup>۳</sup> آنکه در مجلس چیزی از مشروبات منکر<sup>۴</sup> بود چه مجالست فاسق در حالت<sup>۵</sup> مباشرت فسق حرام است ، هشتم آنکه در ضیافت مبتدعی حاضر بود که سخن بدعت<sup>۶</sup> میگوید اگر بر منع و رد سخن او قادرست حضور جایز بود و اگر نه حرام بود<sup>۷</sup> و انکار<sup>۸</sup> واجب ، نهم آنکه در مجلس مسخره‌ای بود که بسخنان فحش و کذب مردمان<sup>۹</sup> می‌خنداند حضور آن حرامست و انکار<sup>۱۰</sup> لازم اما اگر<sup>۱۱</sup> در مزاح او کذب و فحش نبود آن مباحست بشرط آنکه دران مبالغه نکنند ، دهم آنک در مجلس عیب<sup>۱۲</sup> مؤمنی کرده میشود و این کس از منع<sup>۱۳</sup> عاجزست حضور آن مجلس حرام بود و انکار<sup>۱۴</sup> واجب بود<sup>۱۵</sup> و ساکت از منع و انکار<sup>۱۶</sup> مع القدره عاصی .

قسم ششم منکرات نفقات<sup>۱۷</sup> و این<sup>۱۸</sup> بر<sup>۱۹</sup> دو قسمست : اول در اسراف<sup>۲۰</sup>

۱۵۰ ملبس و مطاعم ، دوم اسراف در<sup>۲۱</sup> اینیه || و مساکن .

۱- م ، ك : در چنین ۲- م : نستم ۳- ك : مسكر

۴- م ، ك : در حال ۵- ك : كه سخن فسق و بدعت ۶- م ، ك :

حرام است ۷- م : + آن ۸- م ، ك : مردم را ۹- م : +

آن ۱۰- ك : و اگر ( بجای « اما اگر » ) ۱۱- م ، ك : غیبت

۱۲- م ، ك : + آن ۱۳- م : + آن ۱۴- ق ، م ، ك : ۲- بود

۱۵- ق : بقمات . منکرات نفقات در احیا بخشی از منکرات ضیافت است

۱۶- ق : و آن ۱۷- م ، ك : - بر ۱۸- م ، ك : اول اسراف در

۱۹- ك : بر

اما منكرات مال پنج نوعست: اول اضاعت مال چنانكه اخراق  
 امتعه و اقمشه و القاء آن در بحر، دوم نفقه در معاصی ظاهره<sup>۱</sup> چون  
 اتفاق بزنا<sup>۲</sup> و خمر و مطرب و نائحه، سیم نفقه بریا چون اتفاق بجهت  
 صیت و شهرت، چهارم معامله ربا، پنجم اسراف در مباحات<sup>۳</sup> چنانكه  
 شخصی صد دینار دارد و معیشت او و عیال او<sup>۴</sup> بدانست و او بدان صد  
 دینار جامه گران بها میخرد و می پوشد یا (در)<sup>۵</sup> و لیمه ای<sup>۶</sup> (آن)<sup>۷</sup> صد  
 دینار نفقه میکند<sup>۸</sup>، مسرف است و منع او ازان واجبست، یا شخصی  
 هزار دینار دارد و آن جمله را در نقوش دیوار مسجد خرج میکند  
 یا<sup>۹</sup> در نقوش<sup>۱۰</sup> دیوار و سقف خانه خود صرف میکند و عیال خود را  
 ضایع میگرداند<sup>۱۱</sup> و<sup>۱۲</sup> این جمله اسراف<sup>۱۳</sup> حرام است<sup>۱۴</sup> و بر حاکم  
 حَجْر او واجبست و انکار و احتساب لازم.

قسم هفتم منكرات عام<sup>۱۵</sup> است بسبب عموم حکم و<sup>۱۶</sup> هیچکس نیست<sup>۱۷</sup>  
 درین روزگار که او از منکری خالی بود، إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ، اِمَّا از

- ۱- اصل: طاهره  
 ۲- ق، م: بزنا، ك: در زنا  
 ۳- ك: مباحات ۴- م: - او  
 ۵- اصل، ق: - در  
 ۶- اصل، ق: نیمه، ك: یا درو نیمه  
 ۷- اصل، ق: - آن  
 ۸- احیا: فانفق الجميع فی ولیمه ۹- ق: با ۱۰- از «نقوش»  
 قبلی تا این «نقوش» از م، ك افتاده ۱۱- م، ك: ضایع می گذارد  
 ۱۲- ق، م، ك: - و ۱۳- م: + و ۱۴- ك: اسرافست و حرام  
 ۱۵- م: عامه ۱۶- م، ك: چه ۱۷- «نیست» در ك بعد از «خالی»  
 بود، بمدی آمده

جهت تقصیر در تحصیل احکام شرع و اِمّا از جهت تقاعد از تعریف و تعلیم و نصیحت و ارشاد خلق . و<sup>۱</sup> چون درین زمان جهل چنان بر اهل روزگار غالبست که در شهرهای معظم<sup>۲</sup> که مجمع علما و مقرر فضیلت اکثر خلق با حکام صلاح و فساد<sup>۳</sup> افروض اعیان جاهلند ، فَضْلًا عَنِ الْفُرَىٰ وَ اَلْجِبَالِ وَ اَلْبَوَادِی ، برولات<sup>۴</sup> و حکام عصر واجبست که در هر قریه‌ای<sup>۵</sup> از قراء ولایت و در هر محله<sup>۶</sup> از محلتهاء شهر معلّمی فقیه<sup>۷</sup> نصب کنند تا عامه خلق را تعلیم امور دین کنند و فرایض شرع بیاموزند و بتحصیل معرفت احکام و اجباب و محظورات<sup>۸</sup> فرمایند ، و صلحا و اتقیا را بلطایف مواعظ و دقایق نصایح ممد<sup>۹</sup> و مقوی باشند و فسّاق و فجّار را بزواجر شرعی از مناهی و فجور منع کنند ، و اولاد اهل اسلام را بلطف تعلیم و حسن تادیب مؤدّب بر آرند<sup>۱۰</sup> و اهل هوا و بدع را از فساد بصلاح خوانند و ظلمت جهل و عسائرا بسطوت نور علم و عرفان منهزم گردانند . و بر هر متعلّم و فقیه ، که از تحصیل فرض عین خود فارغ شده است و بفروض کفایات<sup>۱۱</sup> پرداخته ، واجبست که اقارب و جوار و اهل محلّت و شهر خود را تعریف فروض اعیان بکنند و بعد ازان<sup>۱۲</sup> قصد قرّی<sup>۱۳</sup> و

۱- م : - و ۲- م : معظم ( بتخفیف ) ۳- ك : + و  
 ۴- م : و بر ولات ۵- م : که در هر قریه ۶- ق : و در هر محله ای ،  
 م : و در هر محلتی ، ك : و هر محلتی ۷- م : معلّم فقیه ، ك : معلّمی فقیهی  
 ۸- م : نصب کند ۹- ق : و تحصیل ۱۰- م : و محظورات  
 ۱۱- م ، ك : مؤدّب بدارند ۱۲- ك : و بفروض کفایت ۱۳- ك :  
 و بعد ازیں

جیبّال و بوادی کند و اهل رَسَاتِیق را بحق دعوت کند و وظائف مذکوره بجای آرد . و اگر درین معنی تقصیر روا دارد<sup>۱</sup> حکم حَرَجِ اَعَامِ شود و حکام و فقها و عامه همه آثم و عاصی باشند<sup>۲</sup> و درمجمع قیامت بتقصیر آن مُؤَاخَذ و از اضاعت حقوق آن مسئول و السلام<sup>۳</sup> .

۲- اصل ، ق ، ک : جرح ، احیا :

۳- ق : و عامه هم عاصی باشند

۱- م ، ک : روا دارند

و الاعم الحرج العامة اجمعين

۴- م : + علی من اتبع الهدی

The first part of the question asks us to find the value of  $x$  for which the expression  $2x^2 - 5x + 3$  is equal to zero. This is a quadratic equation, and we can solve it by factoring. We need to find two numbers that multiply to give  $2 \times 3 = 6$  and add to give  $-5$ . These numbers are  $-2$  and  $-3$ . Therefore, we can factor the equation as follows:

$$2x^2 - 5x + 3 = (2x - 3)(x - 1) = 0$$

Setting each factor equal to zero, we get:

$$2x - 3 = 0 \implies x = \frac{3}{2}$$

$$x - 1 = 0 \implies x = 1$$

Thus, the values of  $x$  that satisfy the equation are  $x = \frac{3}{2}$  and  $x = 1$ .

The second part of the question asks us to find the value of  $x$  for which the expression  $3x^2 - 7x + 2$  is equal to zero. This is also a quadratic equation, and we can solve it by factoring. We need to find two numbers that multiply to give  $3 \times 2 = 6$  and add to give  $-7$ . These numbers are  $-2$  and  $-5$ . Therefore, we can factor the equation as follows:

$$3x^2 - 7x + 2 = (3x - 2)(x - 1) = 0$$

Setting each factor equal to zero, we get:

$$3x - 2 = 0 \implies x = \frac{2}{3}$$

$$x - 1 = 0 \implies x = 1$$

Thus, the values of  $x$  that satisfy the equation are  $x = \frac{2}{3}$  and  $x = 1$ .



## باب هشتم

۱۵۱

در بیان فضیلت شکر<sup>۱</sup> و حقیقت و اقسام آن و  
شرح || و ذکر<sup>۲</sup> نموداری<sup>۳</sup> از انواع انعام و  
افضال حضرت صمدیت عزشأنه بر بندگان  
علی التوالی، خاصه بر ملوک و حکام که وجود  
ایشان را<sup>۴</sup> مفاتیح نعم و مقالید تقم<sup>۵</sup>  
گردانیده اند<sup>۶</sup>

قَالَ اللَّهُ تَع : وَ إِن تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ. حضرت ربوبیت جلّت عظمته در اظهار اسرار این آیت  
شریف بندگان غافل و تیزبینان عاقل را از تجدّد انعام بی غایت و توالی<sup>۷</sup>  
افضال بی نهایت تنبیه می فرماید که ای محظوظان انواع افضال و احسان  
ما و ای ممنونان اصناف اکرام و امتنان ما اگر جمیع مخلوقات از

---

۱ - ق : در بیان حقایق شکر نعمت و ذکر اصناف انعام و افضال حضرت  
صمدیت جل جلاله ۲- ك : و شرح و ذکر ۳- ق : نمودار  
۴- ق : - را ۵- ك : و مقالید هم ۶- ق : گردانیده  
۷- م : + و

ملائكه و جن<sup>۲</sup> و انس ثناء كمال<sup>۱</sup> خالقیت ما گویند و جمله مرزوقات<sup>۲</sup> از آنعام و هوام<sup>۳</sup> و وحوش و طیور<sup>۴</sup> كُنْه جمال افضال رازقیت ما جویند هر چه جویند و گویند و شنوند و بینند و دانند همه لایق حوصله ایشان بود و حول سُرَادِقَاتِ جلال عز<sup>۵</sup> ما ازان همه منزله و سُدّه اوج کبریای<sup>۶</sup> ما ازان همه مَبْرَاسْت اما اعراض<sup>۷</sup> ازان و نسیان ازان مطلقا موجب خسران و حرمانست و ملاحظه و مذاکره ماتیسر ازان مورث از دیاد فضل و احسان که<sup>۸</sup> لَتِّينُ شَكَرْتُمْ لَا زِيْدَتْكُمْ وَ لَتِّينُ كَفَرْتُمْ اِنْ عَذَابِي لَشَدِيْدٌ .

عَنْ<sup>۹</sup> عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ<sup>۱۰</sup> قَالَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى يَا ابْنَ آدَمَ مَا تَنْصِفُنِي<sup>۱۱</sup> أَجْحَبُ إِلَيْكَ بِالنِّعْمَةِ<sup>۱۲</sup> وَ تَتَمَقَّتُ إِلَيَّ<sup>۱۳</sup> بِالْمَعْصِيَةِ ، خَيْرِي إِلَيْكَ مِنْزَلٌ<sup>۱۴</sup> وَ شَرُّكَ إِلَيَّ صَاعِدٌ . امیر المؤمنین<sup>۱۵</sup> علی<sup>۱۶</sup> روایت کرد از رسول

- ۱- اصل ، ق : ثنا و کمال ، ک : - کمال  
 ۲- مرزوقات ( باضافه ) م : - از  
 ۳- ک : کبریائی  
 ۴- ق : اعرامن م ، ک : و نسیان آن  
 ۵- م : - که  
 ۶- ق : + حضرت امیر المؤمنین ۹- ق : علیه الصلاة و السلام ، م :  
 ۷- کرم الله وجهه ، ک : رضع ۱۰- « تنصفتی » در اصل بفتح تاء مضارع و کسر  
 ۸- صاد نوشته شده ۱۱- م ، ک : بالنعم ۱۲- م : و تمقت لی  
 ۹- م ، ک : نازل ۱۳- م ، ک : - امیر المؤمنین ۱۴- ق : +  
 ۱۵- علیه الصلاة و السلام ، م : + کرم الله وجهه ، ک : + رضع

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالتَّحِيَّةُ<sup>۱</sup> که حضرت صمدیت میفرماید که ای فرزند آدم انصاف حضرت ما نمی‌دهی، و بر بساط عبودیت ما<sup>۲</sup> قدم اخلاص نمی‌نهی، و قدو تشریف فرمان ما نمی‌دانی، و ننگ انقیاد شیطان لعین را نمی‌مائی. و پیوسته مرکب همت را برای نفس<sup>۳</sup> و هوا می‌رانی، و خاک بدبختی بر سر سعادت ابدی می‌افشانی<sup>۴</sup>. چندانکه ما تخم محبت و احسان در شورستان وجود تو می‌پاشیم<sup>۵</sup> تو بتمرد و عصیان پیش می‌آیی، و هر چند آثار نیکی و برّ و امتنان حضرت ما بیش می‌بینی جرأت و بدی و زشتی خود بیش می‌نمایی.

وَعَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَبْدِ الْعَاصِ<sup>۶</sup> قَالَ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : كَمْ مِنْ نِعْمَةٍ لِلَّهِ<sup>۷</sup> عَزَّوَجَلَّ فِي عِرْقِ سَاكِنٍ<sup>۸</sup> .  
عُقْبَةَ روایت کرد که رسول ﷺ فرمود که ای بسا<sup>۹</sup> نعمت از نعمتهای حضرت صمدیت از اسباب سلامت و حفظ و صحت که در هر رگی از رگهای آدمی ساکن و نهانست. و دقائق آثار آن خارج<sup>۱۰</sup> دایره شرح

۱- ق ، م : از رسول صلی الله علیه و سلم ، ك : از حضرت رسالت صلّم

۲- م ، ك : ما ۳- م : و پیوسته مرکب بر بی نفس ، ك : و پیوسته

مرکب همت بر بی نفس ۴- ك : می‌پاشی ۵- م ، ك : می‌اندازیم

۶- م ، ك : - و ۷- ق : عقبه بن العامر ، م ، ك : عقبه بن عبدالغافر

رضع ۸- ق : کم من نعمة الله ۹- ك : فی كل عرق

۱۰- ساکن ، در اصل ، ق مکسور نوشته شده ، م : ساکن

۱۱- م : ای بسیار ۱۲- م : + از

و بیانست و جز صاحب بصیرت و ذکا<sup>۱</sup> حقیقت آن ندانست و آنکس که بعضی ازان دانست او هم قدر آن ندانست .

۱۵۲ وَعَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِعَ<sup>۲</sup> قَالَ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : ثَلَاثٌ مَنْ أُعْطِيَهُنَّ فَقَدْ أُعْطِيَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ : قَلْبًا شَاكِرًا وَ لِسَانًا ذَاكِرًا وَ نَفْسًا عَلَيَّ الْبَلَاءِ صَابِرَةً . ابن عباس<sup>۳</sup> روایت کرد که رسول ﷺ فرمود که سه صفتست از صفات مسعیده<sup>۴</sup> که آن هر<sup>۵</sup> سه اصل سعادت دنیوی و اخرویست و هر که را آن سه صفت دادند مجموع سعادتها و نیکیهای دنیا و آخرت را<sup>۶</sup> بدو دادند : اول دل<sup>۷</sup> شاکر یعنی دل<sup>۸</sup> هوشیار که شناسای نعمت منعم بود، دوم زبانی که از یاد حق غافل نگردد، سیوم نفسی که بر صدمات بلیات پای‌دار و صابر باشد .

وَعَنْ بَكْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَمْزَنِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ<sup>۹</sup> قَالَ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : مَنْ أُعْطِيَ ( خَيْرًا فَيُرَى عَلَيْهِ سَمِيًّا<sup>۱۰</sup> حَبِيبَ اللَّهِ تَعَالَى مُحَدَّثًا بِنِعْمَةِ اللَّهِ ، وَ مَنْ أُعْطِيَ )<sup>۱۱</sup> خَيْرًا

۱- ذکا ، در اصل بضم ذال نوشته شده ۲- ك : - رضع ، م :

رضیها ۳- ك : + رضع ۴- متن اصل : سعد ۵- م ، ك : -

هر ۶- م : - و ۷- ق ، م ، ك : - را ۸ و ۹- ك : دلی

۱۰- ق ، م : - رضی ... ۱۱- ك : فتری علیه اثره سمی

۱۲- اصل ، ق : فاقد داخل پارانتز است

فَلَمْ يَرِ عَلَيْهِ سَمِيَّ بَغِيضِ اللَّهِ مُعَادِيًا لِنِعْمَةِ اللَّهِ . بكر بن عبدالله  
 روایت کرد که رسول ﷺ فرمود که هر که<sup>۲</sup> را نعمتی داده شد و او  
 رشاش آثار آن نعمت بر مستحقان می‌باشد و باحفظا بندگان حق از  
 آثار آن مسرور می‌باشد و از تجدّد آثار آن توالی فیض فضل منعم  
 می‌شناسد، او از دوستان حضرت ربّانی و ثناگویان جناب یزدانی است.  
 و هر که او را نعمتی داده شد و او آن نعمت<sup>۳</sup> را بکفران اخفا و کتمان  
 می‌پوشد و بشکر و ثناء منعم در اظهار آن نمی‌کوشد، او از دشمنان  
 مردود و دشمن داران نعمت معبودست .

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ<sup>۵</sup> قَالَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى  
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : إِنْ اللَّهُ يُحِبُّ أَنْ يَرَى أَكْرَمَ<sup>۶</sup> نِعْمَتِهِ عَلَى عَبْدِهِ .  
 ابوهریره روایت کرد که رسول ﷺ فرمود که حضرت<sup>۷</sup> حق جلّ و علا  
 دوست میدارد که آثار انعام و افضال او<sup>۸</sup> از احوال و اقوال بنده نماینده  
 بود . بسبب<sup>۹</sup> اداء حقوق شکر، فیض<sup>۱۰</sup> نعمت بر او پاینده بود<sup>۱۱</sup> .

عَنْ<sup>۱۲</sup> ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ<sup>۱۳</sup> قَالَ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ

۱- ك : فلم ترد ( بفتح تاء و كسر راء ) عليه اثره ۲- ق ، م :

صلعم ۳- ك : + او ۴- م ، ك : - نعمت ۵- ق : - رضی ...

۶- « یری اثره » در جامع صغیر بصورت فعل مجهول و نایب فاعل آمده

۷- م ، ك : - حضرت ۸- ك : - او ۹- م ، ك : و بسبب

۱۰- م : - فیض ۱۱- م ، ك : - بود ۱۲- ق ، م : و عن

۱۳- ق : - رضی ...

صَلِّعُمْ : أَوَّلُ مَنْ يُدْعَى إِلَى آلِجَنَّةِ الَّذِينَ يَحْمَدُونَ<sup>١</sup> اللَّهُ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ . ابن عباس<sup>٢</sup> روایت کرد که رسول ﷺ فرمود که اول گروهی که بریاض جنان خوانده شوند آنکسان باشند که دل و زبانرا درحالت تنگی و فراخی از ملاحظه و مذاکره حمد و ثناء حضرت صمدیت فارغ و خالی ندارند .

وَعَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ<sup>٣</sup> قَالَ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : التَّوْحِيدُ تَمَنُّ آلِجَنَّةِ وَالْحَمْدُ وَفَاءٌ<sup>٤</sup> شُكْرُ كُلِّ نِعْمَةٍ . انس بن مالک<sup>٥</sup> روایت کرد که رسول ﷺ فرمود که<sup>٦</sup> توحید بهاء دارالسلام است و رساننده مؤمن بمنازل کرامت<sup>٧</sup> ، و ملازمت حمد و ثناء حق جل و علا<sup>٨</sup> وفا نمودنت بشکر جمیع نعمتها .

وَعَنْهُ<sup>٩</sup> رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ<sup>١١</sup> قَالَ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ مِنْ<sup>١٢</sup> نِعْمَةٍ مِنْ أَهْلِ وَمَالٍ<sup>١٣</sup> وَوَلَدٍ فَيَقُولُ مَا شَاءَ اللَّهُ لِأَحْوَالٍ<sup>١٤</sup> وَ<sup>١٥</sup> لَأَقْوَةِ إِلَّا بِاللَّهِ فَلَا يَرَى<sup>١٦</sup> فِيهِ آفَةَ دُونَ

- ١- د یحمدون ، در اصل بکسر میم آمده  
 ٢- م : + رضهما ،  
 ٣- ق : - رضی ...  
 ٤- ک : - وفا  
 ٥- م ، ک : + رضع  
 ٦- ق ، م : صلعم  
 ٧- م ، ک : + نور  
 ٨- م ، ک : بهاء دارالسلام و رساننده مؤمن بمنازل کرامت است  
 ٩- م ، ک : - جل و علا  
 ١٠- ق : و هم انس بن مالک  
 ١١- ق ، م : - رضی ...  
 ١٢- م ، ک : - من  
 ١٣- ک : أو مال  
 ١٤- م : - لاحول  
 ١٥- ک : - لاحول و  
 ١٦- م ، ک : فیری

أَمْوَاتٍ . و هم انس بن مالك<sup>۱</sup> روایت کرد که رسول ﷺ فرمود که هیچ نعمتی حق جل و علا بر بنده ای<sup>۲</sup> عطا نکرد از اهل و مال و فرزند پس آن بنده گوید مَا شَاءَ اللَّهُ لِأَحْوَالٍ ۱۱ و<sup>۳</sup> لِقُوَّةٍ إِلَّا بِاللَّهِ پس بعد از<sup>۱۵۴</sup> گفتن این کلمه آفتی غیر مرگ در آن نه بیند . و معنی مَا شَاءَ اللَّهُ آنست که بنده حقیقت و سر آنرا به بیند بعین بصیرت<sup>۵</sup> ، و بزبان خال گواهی دهد که هر نعمت که به بنده میرسد آن همه<sup>۶</sup> بمشیت و عنایت حقست و هیچکس را در تحصیل نعمت بی عنایت و مشیت آن حضرت از خود حولی و قوتی نیست مگر آنچه قوی<sup>۷</sup> متین عطا کند :

و عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ<sup>۸</sup> رَضِعَ<sup>۹</sup> قَالَ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى<sup>۱۰</sup> أَيُّمَا عَبْدٍ مِنْ عِبَادِي أَنْعَمْتُ عَلَيْهِ بِنِعْمَةٍ عَلِيمٍ<sup>۱۱</sup> أَكْبَأَ مِنِّي فَقَدْ شَكَرَنِي ، وَ مِنْ أَنْعَمْتُ عَلَيْهِ بِنِعْمَةٍ فَقَالَ عَلَيْهَا الثَّحْمَدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ فَقَدْ أَدَى شُكْرَهَا وَإِنْ عَظَمَتِ النِّعْمَةُ . اميرالمؤمنین<sup>۱۲</sup> علی<sup>۱۳</sup> روایت کرد که رسول

- ۱ - ق : انس مالك ، ك : + رضع ۲ - م : به بنده ، ك : بر بنده  
 ۳ - م ، ك : - لاجول و ۴ - م : - بعد ۵ - م ، ك : بعین بصیرت  
 به بیند ۶ - م ، ك : - همه ۷ - ق : + حضرت امیرالمؤمنین  
 ۸ - م ، ك : - بن ابی طالب ۹ - ق : علیه الصلاة و السلام  
 ۱۰ - ق : - تعالی ۱۱ - ك : و قد علم ۱۲ - ق : حضرت امیرالمؤمنین ،  
 ك : - امیرالمؤمنین ۱۳ - م : كرم الله وجهه ، ك : رضع

عليه الصلاة والسلام<sup>۱</sup> فرمود که حضرت صمدیت عز شأنه می فرماید که هر بنده‌ای<sup>۲</sup> از بندگان ما که بفضل خود نعمتی بر وی انعام کرده‌ایم و او دانسته است که آن نعمت فیض عطا و احسان و رش<sup>۳</sup> نوال و امتنان ماست، بدرستی که شکر نعمت ما گزارده است. و هر که نعمتی<sup>۴</sup> بوی عطا کرده‌ایم<sup>۵</sup> و آن نعمت را وسیله حمد و ثناء ما کرد و گفت الحمد لله رب العالمین، بدرستی که اداء شکر نعمت ما<sup>۶</sup> کرد هر چند<sup>۷</sup> نعمت بزرگ بود.

وَعَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ<sup>۸</sup> قَالَ، قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: يَقُولُ اللهُ تَعَالَى إِنِّي وَالْجِنُّ وَالْإِنْسُ فِي نَبَأِ<sup>۹</sup> عَظِيمٍ أَخْلَقُوا وَيَعْبُدُونِي وَأَرْزُقُوا وَيَشْكُرُونِي. ابودردا<sup>۱۱</sup> روایت کرده رسول ﷺ فرمود که حق جل و علا می فرماید که بدرستی که ما را با جن<sup>۱۰</sup> و انس یعنی پری و آدمی کاری بزرگ افتاده است: ما آفریده‌ایم<sup>۱۲</sup> و دیگری<sup>۱۳</sup> پرستیده شود و ما روزی دهیم ایشانرا<sup>۱۴</sup> و دیگری را<sup>۱۵</sup> شکر کرده شود. این کار بزرگ را<sup>۱۶</sup> دران روز بزرگ خواهیم پرسید

- ۱- ك، متن م: - الصلاة و ۲- م: هر بنده ۳- ق: نعمت  
 ۴- م: عطا کردیم ۵- م: - و ۶- ك: - ما، م: ادای شکر منعم  
 ۷- م، ك: + که آن ۸- ق: - رضع ۹- م: مع الجن  
 ۱۰- رسم الخط اصل و سایر نسخ، نباء ۱۱- م، ك: + رضع  
 ۱۲- م: ما آفرینیم ۱۳- ك: + را ۱۴- م: - ایشانرا  
 ۱۵- ق: و دیگری، م: - را ۱۶- م: - را



که ستیزندگان را جز عفو ما پناه نبود و گریزندگانرا جز رحمت ما گریزگاه نبود.<sup>۲</sup>

فِي الْأَخْبَارِ<sup>۳</sup> أَنْ<sup>۴</sup> اللَّهُ تَعَالَى أَوْحَى إِلَيَّ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا دَاوُدَ أَحِبَّنِي وَ أَحِبْ أَوْلِيَائِي وَ حَبِّبْنِي<sup>۵</sup> إِلَيَّ<sup>۶</sup> عِبَادِي . قَالَ : يَا رَبُّ هَذَا أَحِبُّكَ وَ أَحِبْ أَوْلِيَائِكَ فَكَيْفَ أَحْبَبْتُكَ<sup>۷</sup> إِلَيَّ<sup>۸</sup> عِبَادِكَ؟ قَالَ : ذَكَرْتَهُمْ بِالْإِلَاءِ وَ الْتَعَمُّاءِ<sup>۹</sup> فَابْتِغَاهُمْ لِأَيِّدُكُرُونَ مِنِّي إِلَّا كُلُّ حَسَنٍ . در اخبار آمده است که حضرت<sup>۱۰</sup> حق جل<sup>۱۱</sup> و علا وحی فرمود بداد<sup>۱۲</sup> که ای داود جمال حضرت ما را دوست دار<sup>۱۳</sup> و دوستان ما را<sup>۱۴</sup> دوست دار و بندگان حضرت ما را بخلمت دوستی<sup>۱۵</sup> مشرف گردان . گفت : الهی<sup>۱۶</sup> اینک دل خود را مقرر<sup>۱۷</sup> محبت تو گردانیدم<sup>۱۸</sup> و دوستان ترا محبوب خود<sup>۱۹</sup> ساختم<sup>۲۰</sup> اما سرادقات عزت و بقاء و مودت<sup>۲۱</sup> جناب کبریای<sup>۲۲</sup>

۱- ك : جز برحمت ما ۲- م ، ك : نباشد ۳- م : و فی

۴- محل کتابت « فی الاخبار » در ك سفید است ۵- ك : ان (بکسر همزه)

۶- اصل : احبني ، م ، ك : احبيني ۷- اصل ، ق : الی (بتشديد ياء)

۸- اصل ، ق : احبك (بتشديد ياء) اليك ، م : احبك الی ۹- م : و نعماني

۱۰- م ، ك : - حضرت ۱۱- ق ، ك : + عليه السلام ۱۲- م : -

دار ۱۳- م : و دوستان مرا ۱۴- ق ، م ، ك : + ما

۱۵- ك : - الهی ۱۶- ك : گردانیده ام ۱۷- م : - خود

۱۸- م : ساختیم ، ك : ساخته ایم ۱۹- م ، ك : بقاء مودت ، ك : + و

۲۰- ق ، م : کبریائی

محبت<sup>۱</sup> ترا چگونه در دلها تنگ تیره روزگارانِ غافل گنجانم؟  
فرمود که ایشانرا از تجدّد بر<sup>۲</sup> و احسان و توالی جود و امتنان ما یاد  
ده که این معانی آتش محبت در دلها می افروزد و شرر آن<sup>۳</sup> آتش،  
ادبار حجاب و غفلت ایشان می سوزد.

وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ<sup>۴</sup>: أَحْسِنُوا جِوَارَ  
نِعْمِ اللَّهِ فَإِنَّهَا قَلَمًا || زَالَتْ عَنْ قَوْمٍ فِعَادَتُ إِلَيْهِمْ . فرمود که  
نیکو دارید همسایگی نعمت حق را، یعنی بآداء حقوق شکر قیام نمایید  
که نعمت حق چون از قومی برگردد نادر و کم<sup>۵</sup> باشد که بار دیگر آن  
نعمت بدیشان<sup>۶</sup> بازگردد.

۱۵۴

قَالَ<sup>۷</sup> رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَنْ عَظَمَتْ نِعْمَتَهُ  
اللَّهُ عَلَيْهِ عَظَمَتْ مَوَاقِفُهُ<sup>۸</sup> النَّاسِ عَلَيْهِ فَمَنْ لَمْ يَحْتَمِلْ قِلَّةَ الْمُؤَنَةِ<sup>۹</sup>  
عَرَضَتْ<sup>۱۰</sup> النَّعْمَةُ لِلزَّوَالِ . فرمود که<sup>۱۱</sup> هر که انعام و افضال حضرت  
صمدیت در حق او بسیار شود، وجوب احتمال مؤنت بندگان حق<sup>۱۲</sup> بر  
وی بسیار بود. زیرا که وجوب سد<sup>۱۳</sup> فیاقه محتاجان بر قدر وجود<sup>۱۴</sup>

۱- م : - محبت      ۲- ق : و شور آن ، م : و شرور آن

۳- م : - و      ۴- م : رسول صلعم فرمود      ۵- م ، ك : و ( ك : - و )

کم و نادر      ۶- ك : بر ایشان      ۷- م ، ك : و قال

۸ و ۹- رسم الخط هر چهار نسخه چنین است      ۱۰- ( عرضت ، دُر

ق بفتح عین و راء و در ك بفتح عین و کسر راء نوشته شده      ۱۱- ك : - که

۱۲- م : - حق      ۱۳- اصل ، م : وجوب

نعمت است پس هر که مؤنت خلق را تحمل نکند و در حالت قدرت  
قضاء حاجت محتاجانرا غنیمت نداند<sup>۱</sup>، آن نعمت روی بزوال<sup>۲</sup> آرد و  
باران ذل<sup>۳</sup> احتیاج<sup>۴</sup> بر روزگار<sup>۴</sup> او بارد.

وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: الطَّاعِمُ الشَّاكِرُ  
بِمَنْزِلَةِ الصَّائِمِ الصَّابِرِ. حضرت رسول ﷺ فرمود که ثواب خورنده  
نعمت که باداء حقوق<sup>۶</sup> آن قیام می نماید همچنانست که ثواب روزه -  
داری<sup>۷</sup> که بر محنت گرسنگی صبر میکند.

وَسُئِلَ<sup>۸</sup> رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لِمَا نَزَلَتْ آيَةُ  
الْاْتْمَتْنِ: أَيُّ الْأَمَالِ فَتَّخِذْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ<sup>۹</sup>: لِيَتَّخِذَ<sup>۱۰</sup> أَحَدُكُمْ  
قَلْبًا شَاكِرًا وَ لِسَانًا ذَاكِرًا. چون آیت کنز نزول کرد پرسیدند که  
ای رسول خدای کدام نوع از انواع اموال<sup>۱۱</sup> رعایت کنیم؟ فرمود که  
دل شاکر و زبان ذاکر. زیرا که دل شاکر پیوسته قرع باب استزاده  
نعمت میکند<sup>۱۲</sup> و زبان ذاکر بیخ ذل<sup>۱۳</sup> حاجت<sup>۱۳</sup> بغیر، از دل میکند<sup>۱۴</sup>.

۱- ك: غنیمت ندارد ۲- م: در زوال ۳- م: ذل و احتیاج

۴- ك: بر روزگار ۵- م، ك: - حضرت رسول علیه السلام

۶- م، ك: + شکر ۷- ق: روزه دار ۸- م: و قال

۹- م، ك: فقال ۱۰- همه نسخهها، لیتخذ (منصوبا) ۱۱- م: اقوال

۱۲- م، ك: كند ۱۳- حاجت در اصل بكسره اضافه نوشته شده

۱۴- م، ك: بر کند

اول گنج لايزال ، دوم دولت بی زوال<sup>۳</sup>.

چون از مفهومات الفاظ نبوی فضیلت شکر معلوم شد ، بدانك  
شکر مقامی از مقامات اولیاست و جمیع مقامات سالکان از سه اصل  
منتظم میگردد : علم و حال و عمل . در بدایت سلوك اصل علم بود<sup>۴</sup> و  
حال نتیجه آن و عمل ثمره حال ، اما در نهایت امر شکل قضیه منعکس  
گردد و<sup>۵</sup> انجا عمل اصل باشد و حال ثمره عمل و علم حاصل هر دو .  
این<sup>۶</sup> معنی از دقایق علم سلوكست و آنرا جز ارباب قلوب طاهره<sup>۷</sup> و  
اصحاب نفوس زاکیه فهم نکند<sup>۸</sup>.

اما<sup>۹</sup> اصل اول که آن علمست ، مدار این اصل هم بر سه  
اصلت :

اصل<sup>۱۱</sup> اول معرفت نعمت<sup>۱۲</sup> .

۲- دانستن آنکه این نعمت خاص در حق او نعمتست اگر<sup>۱۳</sup> در  
حق غیر<sup>۱۴</sup> او نعمت نیست . چنانکه<sup>۱۵</sup> شخصی دشمنی دارد و آن<sup>۱۶</sup> دشمن  
هلاک میشود آن هلاکت دشمن درحق او نعمتست نه درحق دشمن او<sup>۱۷</sup> .

۱- ك : و دوّم ۲- م : + سلطنت ۳- م ، ك : + است

۴- م ، ك : علم اصل بود ۵- م : كمل ، ك : كل ۶- م ، ك : - و

۷- م ، ك : و این ۸- ق ، م : ظاهره ۹- ق ، ك : فهم نکند

۱۰- ك : - اما ۱۱- م : - اصل ۱۲- م : - نعمت

۱۳- م ، ك : اگرچه ۱۴- م : - غیر ۱۵- م : چنانچه

۱۶- م : و این ۱۷- ك : - او

۳- معرفت ذات و صفات منعم که آن مصدر انعام و افضال<sup>۳</sup> و متمم آثار جود<sup>۴</sup> و اکرامست. و این اصل بدایت معراج سالکانست و آنرا چهار درجه است: درجه ۱- معرفت تفرّد ذات منعم عزّ شأنه بنعوت و صفات کمال و مطالعه تنزیه ذات متعالیه از صفات نقصان و زوال، ۱۱ و حصول این سعادت<sup>۵</sup> معنی<sup>۶</sup> سبحان الله است. درجه ۲- ۱۰۰ ملاحظه تفرّد ذات مقدّسه است بافاضت انعام و افضال<sup>۷</sup> امتنانی که آن نعمت وجودست<sup>۸</sup> بی علت استحقاق و وسیله استعداد به مقتضای فیض اقدس و استمطار امطار مواهب فضل و نوال از مسرّات روحانی و جسمانی بوسیله استعداد<sup>۹</sup> که تبّع وجودست از بحر جود بمقتضای فیض مقدّس، و شهود این حقایق سرّ و معنی الحمد لله است. درجه ۳- مشاهده تفرّد ذات منزّه منعم است جلّت عظمته بجلال صمدیت<sup>۱۰</sup> و عظمت الوهیت باستغراق و استهلاك ذرات مراتب کثرت در سطوت اشعه آفتاب وحدت و استیلاء اشراق انوار فردانیت بر مملکت وحدانیت. و شهود این معانی تجلّی جمال حقیقت لا اله الا الله است. درجه ۴- اعتراف کل<sup>۱۱</sup>

۱- م: اصل سیم، ك: اصل سیوم

۲- م: - آن

۳- ق، م، ك: افضال و انعام ۴- اصل: آثار وجود ۵- م: اول

۶- ك: - و ۷- حاشیه اصل، ق، م: معارف، ك: معانی

۸- م: و این معنی ۹- ك: و افعال ۱۰- ق: که آن نعمت جود است

۱۱- ك: استعدادات ۱۲- م: - صمدیت و ۱۳- م: اعتراف کمال،

ك: اعتراف کمال

است بتقصیر و عجز از معرفت کنه کبریای<sup>۱</sup> ذات ، و وفا بشکر<sup>۲</sup> و ثنای صفات چه جناب عز<sup>۳</sup> ذات متعالیه قدیم مقدس تعالی کبریاؤمه<sup>۴</sup> ازان رفیع تر است که بقوت نطق زبان به پیرامن جناب عز<sup>۵</sup> او توان رسید و سرادقات عظمت و کبریای او ازان بزرگترست که بوسیله فهم و بیان صفت<sup>۶</sup> کبریای<sup>۷</sup> آنحضرت توان کرد. و ظهور این حال سر<sup>۸</sup> تفسیر الله اکبر است. و آنکه حضرت رسالت<sup>۹</sup> فرموده است که<sup>۱۰</sup> «لَا أَقُولُ «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ» أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ» ، اشارت بظهور این حقایق است. زیرا که منصب نبوت ازان عالیترست که بر زبان ایشان کلمه ای رود که عین بصیرت از شهود<sup>۱۱</sup> اسرار و حقایق آن عاطل بود. و آنچه از کثرت فضایل این کلمات در متن احادیث نبوی واردست، آن همه نمره حقایق و معانی در مرتبه عرفانیست<sup>۱۲</sup>. چه لقلقه زبانی و تردید مخارج نفسانی را آن قدر و مجال<sup>۱۳</sup> نیست که موجب آن ثوابت تواند شد و استحضار این حقایق منفی<sup>۱۴</sup> ظلمت شرك و مثبت نور توحیدست. زیرا که فرح عارف موحد در ورود نعمت بعنایت منعم حمید و معطی مجیدست و

۱- ق : کبریائی      ۲- م : و وفای شکر      ۳- م ، ک : وصف  
 ۴- ق ، ک : کبریائی      ۵- ق : + صلی الله ...      ۶- م ، ک : و آنکه  
 رسول علم فرمود که      ۷- اصل : + و      ۸- م : عرفانست  
 ۹- حاشیه اصل ، ق ، م ، ک : و محل      ۱۰- ظ : بر وزن منجم (بتشدید  
 جیم) (ستاره شمر) ، نک ، صفحه ۴۲۷ ، ق : نافی

محب<sup>۱</sup> و اِله را ضرب محبوب خوشتر از لطف رقیب طریدست . و در امثله<sup>۲</sup> محسوس ظاهرست که اگر شخصی را بتوقیع پادشاه نعمتی رسد، اگر<sup>۳</sup> فرح او بحصول نعمت بود فقط یا بقلم و کاغد<sup>۴</sup> و کاتب و وکیل و خازن که وسایط اتصال آن نعمت اند نه<sup>۵</sup> بعنایت منعم، آنکس جاهل و کافر نعمتست<sup>۶</sup> و باثبات وسایط کفران نعمت منعم کرده است . همچنین هر که بر جریان مشیت ازل<sup>۷</sup> و اسرار مجازی<sup>۸</sup> قدرت اطلاع یافت ، بعین بصیرت و<sup>۹</sup> عیان مشاهده کرد که شمس و قمر و نجوم و ارض و افلاک و ملائکه || و جن<sup>۱۰</sup> و انس همه در قبضه قدرت همچنان<sup>۱۱</sup> مسخّر ۱۵۶ و مقهورند<sup>۱۲</sup> که قلم در دست کاتب . و این مقام توحید افعالست و مؤمن تا بدین مقام نرسد ، از شوایب شرك خفی خلاص نیابد .

و هر که بدین مقام رسید بداند که نوع انسان اگر چه فاعل مختار است ، اما در عین اختیار مسخّر و مجبور دواعی است . و چون وارد غیبی ، که آن داعی<sup>۱۱</sup> فعلست باذن الله ، بر دل مسلط گردد و<sup>۱۲</sup> فاعل در مباشرت فعل مضطر شود و فعل بظهور پیوندد اگر خواهد و اگر نه ، اینجا بدانی که فاعل خیر و احسان بواسطه تسلط داعیه حقانی

۱- در اصل ، م : د امثله ، فاقد علامت اضافه است ۲- م : که

۳- م : - و کاغد ۴- ق : - نه ۵- م : - است ۶- م ، ک :

مشیت ازلی ۷- ک : مجازی ۸- م : - بصیرت و ۹- م ، ک :

چنان ۱۰- م : مسخراند و مقهور ۱۱- م : دواعی ، ک : + و

۱۲- م ، ک : - و

در ایصال احسان بمحسنن الیه مضطر<sup>۱</sup> و مستخسرست چنانك قلم در دست  
 كاتب. چه اگر محسن یقین نكردی كه ایصال احسان بمحسنن الیه<sup>۱</sup>  
 سبب حصول<sup>۲</sup> نفع اوست در دنیا و آخرت، در ایصال احسان نكوشیدی.  
 پس بحقیقت معطی و محسن حقیقی جز حضرت صمدیت نیست<sup>۳</sup> و حصول  
 این علم حقیقت شكرست چنانكه در اخبار آمده است كه موسى عليه السلام  
 در مناجات گفتی<sup>۴</sup>: إلهي خَلَقْتَ آدَمَ بِيَدِكَ وَ اصْطَفَيْتَهُ عَلَيَّ خَلْقِكَ  
 وَأَسْجَدْتُ<sup>۵</sup> لَهُ أَمْلَأْنِيكَ<sup>۶</sup> وَأَسْكَنْتَهُ دَارَ كَرَامَتِكَ وَ زَوْجَتَهُ حَوَاءَ أُمَّتِكَ  
 فَكَيْفَ شَكَرَكَ؟ فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: عَلِيمٌ<sup>۷</sup> أَنْ كُلَّ ذَلِكَ مِنِّي، كَأَنْتَ مَعْرِفَتُهُ  
 بِيَدِكَ شُكْرًا لَهُ. موسى عليه السلام<sup>۸</sup> گفت: الهی آدم را بدست قدرت آفریدی  
 و او را از جمیع خلائق<sup>۹</sup> برگزیدی و ملایكه<sup>۱۰</sup> را بسجده<sup>۱۱</sup> او<sup>۱۲</sup> فرمودی<sup>۱۳</sup>  
 و دار کرامت<sup>۱۴</sup> بهشت را منزل او ساختی و حوا<sup>۱۵</sup> کنیزك خود را زوج  
 او<sup>۱۶</sup> گردانیدی چگونه بشكر این جمله قیام توانست<sup>۱۷</sup> نمود؟ خطاب

۱- از « محسن الیه » قبلی تا این « محسن الیه » از م ، ك افتاده

۲- م : سبب وصول ۳- در م بجای « پس بحقیقت ... صمدیت نیست » چنین

آمده : پس تحقیق معطی نفع اوست ۴- م : گفت ، ك : گفت كه

۵- م : و سجدت ۶- م ، ك : ملائكتك ۷- م : علم

۸- ك : - علیه السلام ۹- م : از جمله خلائق ، ك : از جمله خلائق

۱۰- م : + كرام ، ك : + كرام خود ۱۱- م ، ك : سجده او

۱۲- ق : بسجده او امر فرمودی ۱۳- م ، ك : زوجة او

۱۴- م ، ك : - توانست



رسید<sup>۱</sup> که دانست که آن همه از حضرت ماست بی واسطه ، و<sup>۲</sup> آن دانستن  
او حقیقت شکر بود از<sup>۳</sup>.

اصل دوم حال است<sup>۴</sup> که آن نتیجه علم است . و آن حصول فرح  
است بمُسْتَعْم<sup>۵</sup> ، و آن از سه حال خالی نبود : ۱- آنکه فرح واجد  
بر حصول<sup>۶</sup> نعمت مقصود<sup>۷</sup> بود ، بغیر اختلاط<sup>۸</sup> و انتفاع بدان نعمت او  
را هیچ اهتمام دیگر نباشد و طایر همت او بدام و دانه نعمت چنان بند  
گردد که عکس عنایت منعم را در مجال خیال او<sup>۹</sup> مجال<sup>۱۰</sup> نماند و نزد  
او هیچ<sup>۱۱</sup> فرق نبود میان آنکه این نعمت در بیابانی یا بد از پادشاهی<sup>۱۲</sup>  
بدو رسد ، غرض او<sup>۱۳</sup> حصول نعمتست کَيْفَ مَا كَانَ فَقَطْ ، و این کس را  
در شکر نعمت هیچ نصیب نیست . حال<sup>۱۴</sup> ۲- آنک فرح او نه از جهت  
حصول نعمت بود بلکه ازان جهت بود<sup>۱۵</sup> که بحصول آن استدلال میکند  
بر عنایت منعم و شفقت او در حق منعم علیه . وقوت میل فرح او بدین  
معنی چنان باشد که اگر آن<sup>۱۶</sup> نعمت در صحرائی<sup>۱۷</sup> یافتی ، او را از

۱- م ، ك : خطاب فرمود ۲- م : و ۳- ك : - از

۴- م ، ك : - است ۵- ق : بمنع ۶- م : حالت اول

۷- م : بحصول ۸- م : مقصود ۹- م ، ك : و بغیر احتفاظ

۱۰- م : - او ۱۱- ك : مجال ۱۲- م : همه ۱۳- ق : از

پادشاه ، م ، ك : از دست پادشاهی ۱۴- م ، ك : چه غرض او

۱۵- م ، ك : حالت ۱۶- م ، ك : - بود ۱۷- م ، ك : این

۱۸- ق : در صحرای

یافتن آن هیچ فرح حاصل نشدی بسبب استحقاق<sup>۱</sup> آن نعمت و استغناء او<sup>۲</sup> ازان. چه<sup>۳</sup> غرض او<sup>۴</sup> حصول معرفت عنایت منعم است نه عین نعمت. و صاحب این حال در او<sup>۱</sup> و ادناء مراتب شکر د<sup>۵</sup>خلی دارد و شکر او از شائبه نقصان خالی || نیست زیرا که این شخص بجهت تهی<sup>۶</sup>ا<sup>۷</sup> حظوظ نفسانی<sup>۸</sup> خود نظر بر عنایت منعم دارد. حال<sup>۹</sup> ۳- آنست که فرح واجد ازان جهتست که بمعانیت نعمت<sup>۱۰</sup> به حقوق و آداب خدمت<sup>۱۱</sup> منعم قیام می تواند نمود و بصرف<sup>۱۲</sup> آن رضاء منعم حاصل می تواند کرد و بوسیله آن بمرتبه<sup>۱۳</sup> قرب منعم می تواند رسید و بدوام مشاهده جمال منعم محبوب محظوظ می تواند گشت. و این معنی اعلا<sup>۱۴</sup>ی مراتب این اصلست و هیئات کجا<sup>۱۵</sup> د<sup>۱۶</sup>عانت و خست آنکه منعم را برای نعمت میطلبد و علو<sup>۱۷</sup> همت آنکه نعمت را<sup>۱۸</sup> برای تحصیل رضای منعم میخواهد.

اصل سیوم عملست بموجب حال که آن نتیجه علم است و حکم این اصل بر سه قسمت : قسم<sup>۱۹</sup> ۱- قلبی و آن قصد و نیت و اجدهست بر صر<sup>۲۰</sup>ف نعمت موجود در مصارف رضای منعم و عزم بر امتثال اوامر و اجتناب مناهی<sup>۲۱</sup> و اضمار اصناف خیرات و انواع مبر<sup>۲۲</sup>ات و اشتعال

۱- اصل : استحقاق . متن مطابق احیا نیز هست ۲- ك : و استغناء

آن ۳- رسم الخط اصل ، ق : از آنچه ۴- م : + ازان

۵- م ، ك : تهی<sup>۶</sup>ا ۶- م ، ك : - نفسانی ۷- م ، ك : حالت

۸- ق : عفت ۹- ق : بخدمت ۱۰- اصل ، ق : + و

۱۱- م : - را ۱۲- م : - قسم ۱۳- م ، ك : نواهی

نایرهٔ محبت و شوق<sup>۱</sup> و تعظیم و تعطش بجناب قرب منعم بواسطهٔ شهود  
 تابع انعام و ترادف اکرام، قسم دوم عمل زبانی بدوام اظهار محامد و  
 محاسن منعم و ملازمت حمد و ثناء او، قسم سیوم عمل جوارح و آن  
 استعمال نعمتست در طاعت منعم، و وقایت از استعانت بران<sup>۲</sup> بر مخالفت  
 او<sup>۳</sup>، و مشغول داشتن هر عضوی را از اعضا بطاعتی که بدان عضو مخصوصست  
 و آن عضو بدان طاعت مأمورست<sup>۴</sup>، مثلاً طاعت چشم آنست که نظر در<sup>۵</sup>  
 مخلوقات بعبرت کند و درضعفاً<sup>۶</sup> و زیردستان بشفقت و در صلحا و علما<sup>۷</sup>  
 بحرمت و در عیوب مسلمانان بغض<sup>۸</sup> و تستر<sup>۹</sup>، و طاعت گوش استماع  
 کلام الهی و اخبارات نبوی<sup>۱۰</sup> و اخلاق و سنن انبیا و سیرت<sup>۱۱</sup> سلف  
 صالح<sup>۱۲</sup> و سماع مواعظ و تعریفات و تنبیهاش شرعی و تنزه<sup>۱۳</sup> از سماع  
 ملامهی و کذب و غیبت و فحش و نیمه و غیره، و طاعت زبان دوام  
 ذکر و تلاوت و امر معروف و نهی منکر و اظهار شکر و حمد و ثناء  
 منعم عز شأنه و امساک از شکوی و کذب و غیبت و غیره، همچنین هر  
 عضوی را طاعتی<sup>۱۴</sup> خاصست که ملازمت آن بر او<sup>۱۵</sup> واجبست و معصیتی

- ۱- م: - و شوق ۲- م، ك: بدان ۳- م: - او، احیا  
 ( ج ۴ ص ۸۴ س ۱۱ ) : فاستعمال نعم الله تعالى فی طاعته و التوقی من الاستعانة  
 بها علی معصيته ۴- م، ك: - است ۵- م: بر ۶- م: و بر  
 ضعفا، ك: و درضعیفان ۷- ك: و در علما و صلحا ۸- م: -  
 غض و ۹- ك: - و ۱۰- م: و اخبار نبوی ۱۱- م، ك: و  
 و سیر ۱۲- م: صالحه ۱۳- ق: - و ۱۴- ق: طاعت  
 ۱۵- م: بر وی

که مجانبت آن برو لازم<sup>۱</sup> . و امری که جامع تفاسیل طاعات و رافع درجات است اعتکاف و اجدست بر بساط شهود با ملازمت حفظ حرمت<sup>۲</sup> حدود و<sup>۳</sup> اعتراف بعجز از قیام باداء حقوق شکر معبود .

چون این مقدمه معلوم کردی<sup>۴</sup> ، اکنون بدانک نعمت بدو اعتبار منقسم میگردد : یکی باعتبار نفع و ضرر<sup>۵</sup> در حال و مآل ، دوم باعتبار خصوص و عموم .

اما قسم اول بسه قسم منقسم میشود :

اول آنچه نافع است و باقی در دنیا و آخرت<sup>۶</sup> چون علم و حسن سیرت<sup>۷</sup> . و این دو نعمت حقیقی است که لذات آثار آن در دنیا و آخرت قابل زوال و فنا نیست و اجتناء اثم آن<sup>۸</sup> ابدالآباد منقطع نمیگردد و اغنیاء و جهال ازین دولت || محرومانند و در موطن<sup>۹</sup> دنیوی و اخروی مذموم .

۱۵۸

قسم دوم آنچه ضرر<sup>۱۰</sup> و مؤلم<sup>۱۱</sup> است در حال اما در مآل نافعست . و این نعمت مجازیست ازان روی که آن موصل طالبست بنعمت حقیقی

۱- م ، ک : برو واجب و معصیتی که مجانبت آن برو لازم است

۲- اصل ، ق : خدمت ، احیا ( ج ۴ ص ۵ - ۸۴ ) و قول الشاعر ، ان الشکر هو الاعتکاف علی بساط الشهود بادامة حفظ الحرمة . جامع لاكثر الشکر لايشد منه الاعمل اللسان ۳- ک : - و ۴- ک : معلوم شد ۵- ک : ضرر

۶- ک : در دنیا و عقبی ۷- م : سرت ۸- م : نیست و آثار آن

۹- ک : و اغنیاء ۱۰- م : و در موطن ۱۱- ک : و مذموم

و این قسم یا دنیوی و جسمانی باشد چنانکه تحمل بیمار و صبر او بر  
تجرع داروی<sup>۱</sup> ناخوش<sup>۲</sup>، یا اخروی و آروحانی باشد چنانکه قمع شهوات  
و مخالفت نفس و این قسم نزد انبیا و اولیا و ارباب بصیرت نعمتی<sup>۳</sup>  
حقیقی است اگرچه جهال و اهل غفلت و ارباب نفوس آنرا بلا و محنت  
شمرند. و در حقیقت این<sup>۴</sup> هر دو راحت و نعمتست<sup>۵</sup> در کسوت بلا و  
شدت، چه این یکی<sup>۶</sup> مزیل امراض و اسقامست و آن دیگری<sup>۷</sup> منفی<sup>۸</sup>  
اوزار<sup>۹</sup> و آتام، این یکی مورش صحت و سلامت و آن دیگری<sup>۱۰</sup> موجب  
منازل کرامت. نه بینی که<sup>۱۱</sup> کودک جاهل بیمار را چون تکلیف خوردن  
داروی تلخ<sup>۱۲</sup> کنند<sup>۱۳</sup> او آنرا محنت شمرد و خوردن آنرا بلا داند و  
عاقل لبیب آنرا نعمت می بیند و مَهَبَتِ<sup>۱۴</sup> اسباب آنرا بر خود منت  
می داند<sup>۱۵</sup>، همچنین مادر<sup>۱۶</sup> بسبب نقصان عقل فرزند را از حجامت منع  
میکند و آنرا شفقت<sup>۱۷</sup> می داند و پدر بکمال عقل<sup>۱۸</sup> ملاحظه عافیت

- ۱- ك : + تلخ و ۲- م : چنانکه تحمل بیمار بر صبر و برداری  
تلخ ۳- ك : - و ۴- ك : نعمت ۵- م : - این  
۶- م : - است ۷- م : چه این يك ، ك : چه ازین یکی  
۸- م ، ك : و آن دیگر ۹- ظ : بر وزن منجم (بتشدید جیم) (ستاره شمر)  
نك ، صفحه ۴۲۰ ۱۰- ق : منفی او را ۱۱- م ، ك : و آن دیگر  
۱۲- ك : + چون ۱۳- رسم الخط اصل ، ق : تلخ ۱۴- ق : کند ،  
در اصل نیز در قلم اول « کند » نوشته شده ۱۵- م : تهیی ، ك : منهیء  
۱۶- م : منت داند ۱۷- ك : و مادر ( بجای ، همچنین مادر ) . این  
عبارت در ك بعد از عبارت « و پدر ... » که خواهد آمد ، قرار دارد  
۱۸- ك : مشقت ۱۹- م : - از حجامت ... بکمال عقل

میکند و می‌داند که مشقتِ امراضِ سخت‌ترست از محنتِ حجامت<sup>۱</sup>، و از اینجاست که گفته‌اند که دشمنِ عاقل به از دوستِ جاهل. و جمله خلقِ دوستِ نفسِ خودند اما بیشتر خلقِ دوستِ جاهلند که بشومیِ جهل و نادانیِ نفسِ عزیزِ خود را بهلاکِ ابدی و گرفتاریِ سرمدی میکشند. قسمِ سیومِ نعمتِ وهمی است و آن چیز است که در حال لذیذ و نافع است و در مآلِ مضر<sup>۲</sup> و مهلك<sup>۳</sup>. این<sup>۲</sup> قسم هم بر<sup>۳</sup> دو نوع است:

۱- دنیوی جسمانی چون<sup>۴</sup> خوردنِ شهدی<sup>۵</sup> که در وی زهر باشد<sup>۶</sup> و شخصی آنرا بر غبتی<sup>۷</sup> تمام می‌خورد و نمی‌داند که در وی زهر است و بجهلِ خود آنرا نعمت می‌شمرد<sup>۸</sup> اما مضر<sup>۹</sup> و بلای آن<sup>۹</sup> خواهد کشید، بعد از فراغت<sup>۱۰</sup> لذتِ معلوم خواهد کرد. نوع دومِ اخروی روحانی چون ارتکابِ مناهی از زنا و لواطه و شربِ خمر و غیره که بسببِ آن<sup>۱۱</sup> لذتِ حالی<sup>۱۲</sup> نزد اهلِ فجور نعمت می‌نماید اما نزد اربابِ بصیرت محنتِ مطلق و بلای محض است زیرا که یقین<sup>۱۳</sup> دانستند که آن<sup>۱۴</sup> بعد از پشیمانی و گرفتاریِ آن جهان<sup>۱۵</sup> خواهد کشید **إِلَّا أَنْ يَتَذَكَّرَ**

۱- م، ك: سخت‌تر از محنتِ حجامتست ۲- م، ك: و این

۳- م، ك: - بر ۴- م، ك: چنانچه ۵- م: شهد

۶- ك: است ۷- م: بر غبت ۸- ك: نعمت میدانند

۹- ق: + را، م، ك: + که ۱۰- م، ك: بعد از فراغ

۱۱- ك: که آن بسبب ۱۲- م: و غیره که بنسبتِ حالی ۱۳- م:

زیرا که یقین ۱۴- م، ك: دانسته‌اند که ۱۵- ق: انجهانی، م، ك: -

و گرفتاریِ آن جهان

اللَّهُ بِرَحْمَتِهِ .

اما اعتبار دوم که آن انعام<sup>۱</sup> نعمتست باعتبار خصوص وعموم<sup>۲</sup> ، بدان ای عزیز اَسْبَغَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَ عَلَيكَ اِنْعَامَهُ<sup>۳</sup> وَ اِحْسَانَهُ وَ اَتَمَّ فَضْلَهُ وَ اَمْتِنَانَهُ که نعمت عبارتست از هر چه لذیذ است فی ذاته و مرغوب<sup>۴</sup> فی نفسه . و لذات مرغوبه از وجه<sup>۵</sup> اختصاص و اشتراك<sup>۶</sup> نوعست : یکی عقلی ، و<sup>۷</sup> دوم بدنی . عقلی چون علم و حکمت که آن خاصه<sup>۸</sup> نوع انسانست و هیچ نوع<sup>۹</sup> از حیوانات با او درین قسم<sup>۱۰</sup> شریک نیست .<sup>۱۱</sup> اما لذات<sup>۱۲</sup> بدنی دونوعست : اول<sup>۱۳</sup> آنکه || جمله حیوانات<sup>۱۴</sup> را دران با آن<sup>۱۵</sup> شرکتست چون لذت بطن و فرج که آن اخس<sup>۱۶</sup> مراتب لذات و اعم<sup>۱۷</sup> آنست ، نوع<sup>۱۸</sup> دوم آنکه بعضی از حیوانات با او دران شرکت دارند چون لذت غلبه و استیلا که سباع را دران با انسان شرکتست . و نهایت مراتب بهیمی بدایت سبعی است و تجاوز نهایت سبعی بدایت ظهور انوار<sup>۱۹</sup> عقلیست . و مقهور گردانیدن صفات سبعی که

- ۱- م ، ك : انقسام      ۲- ك : و عوام      ۳- « انعام » درق  
بفتح همزه نوشته شده      ۴- م : لذیذ است فی نفسه      ۵- م : از جهت  
۶- م : سه      ۷- م : - و      ۸- ك : نوعی      ۹- م ، ك : درین  
قسم با او      ۱۰- م : نیستند      ۱۱- ق ، ك : لذت ، م : لذیذ  
۱۲- م ، ك : یکی      ۱۳- ق ، ك : جمله حیوانات (باضافه)  
۱۴- ق : بان ، م ، ك : با انسان      ۱۵- م : - نوع      ۱۶- اصل ، ق :  
انواع ، نك : سطور بعدی ، احیاج ۴ ص ۲ - ۱۰۱

حب<sup>۱</sup> ریاست نتیجه آنست کار صدیقانست و چون این صفت مغلوب گردد انوار حقایق عقلی<sup>۱</sup> از پرده غیب جلوه‌گری کند. و علامت طلوع صبح این سعادت آن بود که لذت علم و حکمت بر همه لذات<sup>۲</sup> غالب گردد و لذت معرفه الله و معرفت اسرار ذات و صفات و افعال حضرت صمدیت<sup>۳</sup> لذات را مقهور گرداند، اینجا حقیقت روح و قلب از امراض غفلت و حجاب روی بصحت نهد و لذات<sup>۴</sup> سمع و بصر و بطن و فرج در لذت قلبی و روحی مندرج گردند و سطوت شرف<sup>۴</sup> لذت علم حقیقی همه لذات را پست و مغلوب<sup>۵</sup> گرداند و این لذت اگرچه از روی رتبت اعظم لذاتست اما از روی وجود اقل<sup>۶</sup> موجوداتست زیرا که لذت معرفت و علم و حکمت جز عارف و عالم و حکیم نیابد و این طایفه چون کبریت احمرند و عزیز<sup>۶</sup> و کم‌یابند<sup>۷</sup> و اگرچه جمعی<sup>۸</sup> از خود نمایان جاهل خود را عارف و عالم نامند و قومی از مغروران عاقل خود را<sup>۹</sup> در صورت انسان<sup>۱۱</sup> بخلق<sup>۱۰</sup> نمایند اما از صورت تا معنی چندان تفاوتست که از عرش تا ثری.

و از اقل<sup>۱۰</sup> درجات شرف علم آنست که عز<sup>۱۱</sup> و شرف آنرا در دنیا

۱- اصل، ق: انوار حقایق و تجلی (بتشدید لام)

۲- ق، م، ك: بر همه لذات (بفك اضافه) ۳- م: - حضرت صمدیت،

م، ك: + جمیع ۴- م، ك: - شرف ۵- م: - و مغلوب

۶- ق: - و عزیز ۷- م: چون کبریت احمر عزیز و کم‌یابند، ك: جز

کبریت احمر عزیز و کم‌یافت‌اند ۸- م، ك: - و ۹- ك: جمع

۱۰- ق: - خود را ۱۱- م، ك: ایشان ۱۲- م: - بخلق



و آخرت<sup>۱</sup> انقطاع نیست و لذت اسرار آن ابدیست که قابل فنا و زوال نیست ، و ملالت از لذت طعام و شراب<sup>۲</sup> و شهوت وقاع که اعم<sup>۳</sup> شهواتست ممکنست اما ملالت عالم از علم<sup>۴</sup> ابداً متصور نیست، گنجیست که در محافظت آن باعوان و احراس<sup>۵</sup> حاجت نیست و بکثرت انفاق نقصان نمی پذیرد و دست سُرُاق و غُصَّاب بدان نمی رسد و بعزل پادشاه و حاکم معزول نمیگردد. و هر قسمی از<sup>۶</sup> اقسام نعمت بصفتی مخصوصست چه اکثر آنچه در حال لذیذست در مآل مضر<sup>۷</sup>ست و آنچه در مآل نافع<sup>۸</sup> است<sup>۹</sup> در حال کربیه است اما نعمت علم لذیذ و نافع و جمیلست هم در حال و هم در مآل و این صفات حمیده از ذات شریف او ابداً منفک<sup>۱۰</sup> نیست. و هر بیچاره که<sup>۱۱</sup> نعمت علم<sup>۱۲</sup> لذیذ<sup>۱۳</sup> نافع شریف باقی را بمنقرض مضر<sup>۱۴</sup> خسیس فانی فروشد<sup>۱۵</sup> و روی آفتاب دولت بگل حرمان می پوشد و بحماقت در خسران ابدی می کوشد ، از نعم سعادت ابدی محرومست و بشقاوت خود مغبون و بادبار جهل و غفلت مفتون. و ماده این شقاوت<sup>۱۶</sup> از امراض عقولست که فی کُلُوْبِهِمْ مَرَضٌ فَرَّادَهُمُ اللّهُ مَرَضًا یا از<sup>۱۷</sup>

- ۱- م : - و آخرت ۲- م : - و شراب ۳- م : علم از عالم  
 ۴- ق ، م : و حراس ، ك : و حواس ۵- م : + این ۶- م : مضر  
 ۷- ك : - است ۸- م : و بیچاره که ، ك : و بیچاره ای که  
 ۹- م ، ك : - علم ۱۰- م : + و ۱۱- م : بمنقص (بتشدیدغین) مصر ، ك :  
 بمنقص مضر ۱۲- م ، ك : میفروشد ۱۳- ق : + که ، م : + باز ،  
 ك : + یا ۱۴- م : تا از ، ك : باز

۱۶۰ موت قلوب بمرگ جهل و غفلت چنانچه حق جل و علا || بعضی زندگان صوری را مرده<sup>۱</sup> معنوی میخواند که إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَىٰ. و<sup>۲</sup> متابعت شهوات مرض عقلست، و استیلاء<sup>۳</sup> جهل و غفلت موت دل<sup>۴</sup>. و هر که دل او<sup>۵</sup> باستیلاء جهل و غفلت مرده است او نزد حق از مردگانست اگرچه جاهل<sup>۶</sup> غافل او را بحیات بدنی زنده می بیند<sup>۷</sup>، و هر نیکبخت مقبول که دل او بحیات عرفان و نور محبت و ایقان زنده است او در حضرت پروردگار<sup>۸</sup> از زندگان نیکوکار و مقرر بان بر خوردارست اگرچه عمیان عامه او را از مقبوران مقبره موتی شمرند چنانچه حضرت عزت<sup>۹</sup> جلّت عظمته در حق بعضی از شهدا میفرماید که وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ . فَرِحِينَ بِمَا آتَيْنَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ<sup>۱۰</sup> . حضرت صمدیت میفرماید که ای محمد گمان مبر که بندگان جان باز عاشق<sup>۱۱</sup> تن گداز حضرت خداوندی ما مرده اند یا نقوش هستی از لوح وجود سترده اند<sup>۱۲</sup> بلکه آن محبتان صادق و مخلصان موافق که مال و جان در راه محبت و رضای ما درباخته اند<sup>۱۳</sup>

۱- ك : مردگان ۲- م : + لاتسمع ( آغاز ۲۷/۸۱ : النحل )

۳- « و استیلاء » در ق کاملاً خوانا نیست ۴- ق : دل ۵- ق : و

هر که را دل ۶- م ، ك : جاهلان ۷- م ، ك : زنده بینند

۸- م : در حضرت پروردگاری ۹- م ، ك : حضرت صمدیت

۱۰- ق : + یستبشرون ... و لاهم یحزنون، م : - بما آتیهم ... ك : - فرحین...

۱۱- م ، ك : و عاشقان ۱۲- م : - اند ۱۳- م ، ك : درباختند

و بساط قرب را از لوٹ هوا پاك ساخته<sup>۱</sup> و سرا پرده<sup>۲</sup> دل را از كدورت<sup>۳</sup>  
اغیار پیرداخته<sup>۴</sup>، بحیات جاودانی زنده‌اند<sup>۵</sup> و بتور عنایت ربّانی بر فلک  
سعادت تابنده‌اند و از تابع ارزاق روحانی و نوال<sup>۶</sup> الطاف رحمانی بدوام  
رَوْح و راحت مبرور<sup>۷</sup> و محفوظند اگر چه غافلان جاهل<sup>۸</sup> آن طایفه  
را از مقبوران<sup>۹</sup> مقبره<sup>۱۰</sup> موتی شمرند و بدیده<sup>۱۱</sup> اعوری<sup>۱۲</sup> در فنای بشریت  
ایشان تکرند. نظم<sup>۱۳</sup>:

بروز مرگ چو<sup>۱۳</sup> تابوت من روان باشد

گمان مبرکه مرا میل<sup>۱۴</sup> این جهان باشد

جنازه‌ام چو بهیمنی مگو دریغ، دریغ<sup>۱۵</sup>

بدام<sup>۱۶</sup> دیو در افتی دریغ آن باشد<sup>۱۷</sup>

تمم بخاک سپاری مگو<sup>۱۸</sup> فراق، فراق

که خاک پرده<sup>۱۹</sup> اسرار عارفان<sup>۲۰</sup> باشد

۱- م، ك: پاك ساختند ۲- د ساخته و سرا، در قی خوانا نیست

۳- م، ك: كدورات ۴- اصل: + و، ق: پیرداخته، م، ك: پیرداختند

۵- م، ك: - اند ۶- م، ك: و توالی ۷- ق، م، ك: مسرور

۸- م: جاهلان غافل ۹- م: مقربان ۱۰- ك: مقابر

۱۱- ك: و بدیده اعور ۱۲- ك: بیت ۱۳- ق: چون، م: دران

زمانه که، ك: دران زمان که چو ۱۴- م، ك: دیوان شمس (چاپ فروزانفر،

غزل شماره ۹۱۱): درد ۱۵- دیوان شمس: فراق فراق. این مصراع در

چاپ مذکور مصراع اول بیت سوم است ۱۶- دیوان شمس: بدوغ

۱۷- این مصراع در چاپ مذکور مصراع دوم بیت دوم است ۱۸- م، ك:

سپار و مگو ۱۹- م، ك: عاشقان ۲۰- دیوان شمس:

مرا بگور سپاری مگو وداع وداع که گور پرده جمعیت جنان باشد

ای عزیز تفاوت<sup>۱</sup> مراتب خلق در حیات و موت<sup>۲</sup> معنوی، و قرب و بُعد افراد و اشخاص نوع انسانی<sup>۳</sup> بسعادت حقیقی غیر متناهیست اما مجموع آن بچهار<sup>۴</sup> قسم متفرّع میگردد :

اول دل مطهر<sup>۵</sup> مسلوبی از مجذوبان عنایت و محبوبی از محظوظان<sup>۶</sup> هدایت که غریق بحر عرفان و حریق نار هیسمان گشته اند<sup>۷</sup> و در بادیه دَهَش<sup>۸</sup> و حیرت سرگشته، سطوت غیرت نقوش اغیار از لوح ضمیر او شسته و رشحه شعور او ببحر<sup>۹</sup> احدیث پیوسته، غیر محبت آنحضرت را در دل او جای و مقام نی<sup>۱۰</sup> و بغیر از<sup>۱۱</sup> ذکر محبوب او را راحت و آرام نی<sup>۱۲</sup>، محبوب حضرت ذوالجلال و پادشاه ملک بی زوالست. و وجود شریف این چنین کس اگر چه ممکن الوجود است اما از مدارك (علوم) علما مستورست<sup>۱۳</sup> و از سرحد<sup>۱۴</sup> عقول بغایت دورست.

دوم مدبری<sup>۱۵</sup> از مردودان بادیه حرمان و مکدّری از مطرودان تیه شقاوت و<sup>۱۶</sup> خسران که هرگز لذت شربت انس نچشیده و جمال معرفت محبوب حقیقی ندیده و<sup>۱۷</sup> جز<sup>۱۸</sup> مال و جاه نمیداند و مرکب

۱- م : + در ۲- م : و ممت ، ك : + صوری و

۳- م ، ك : نوع انسان ۴- ق ، م ، ك : از چهار ۵- م ، ك :

منظوفان ۶- م : - بحر ۷- م ، ك : - اند ۸- ك : دهشت

۹- م : شعور را در بحر ۱۰- م : نه ۱۱- م ، ك : - از

۱۲- م : نه ۱۳- م ، ك : - است ۱۴- ق : مدبر

۱۵- ق : - و ۱۶- م ، ك : - و ۱۷- ق ، م ، ك : + لذت

همتت جز در میدان || شهوت نمی راند ، گرفتار غضب و شهوت ، و  
 نکونسار چاه جهل و غفلت ، بسته بند بخل و ریا ، اسیر<sup>۱</sup> صولت نفس  
 و هوا ، معاتب توبیخ *يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا* ، بدی را  
 بر نیکی مقدم دارد ، و احسانرا اساءت<sup>۲</sup> پندارد ، باخلاق مَرَامه و  
 اوصاف شیاطین موصوف ، معروف نزد او منکر و منکر<sup>۴</sup> معروف . این  
 مدبرست<sup>۵</sup> که هر که بدو پیوندد از مردودان گردد و هر که روی او  
 بیند غبار ادبار<sup>۶</sup> بر دل او نشیند .

سیوم دلی که غالب<sup>۸</sup> احوال او طلب سبیل و وصول<sup>۹</sup> بود<sup>۱</sup> بجوار  
 قرب و اکثر انس او باطاعت حق<sup>۱۱</sup> و لذت او بزیادت<sup>۱۲</sup> معرفت و  
 روشنایی چشم او بمناجات ، اما در بعضی احوال علایق جسمانی و عوایق  
 نفسانی ازان ( حال ) مانع او میشود و اوصاف بشری سد<sup>۱۳</sup> راه مزید او  
 میگردد. و این طایفه هم نادرند و وجود شریف ایشان عزیز و کم یافتست  
 زیرا که ( این ) خواص مبادی سلطنت اخریست و وجود مستعدان  
 سلطنت در هر عصر اندک باشند<sup>۱۴</sup> .

- ۱- م ، ك : و اسیر      ۲- م : + و هم عن الاخرة هم غافلون  
 ۳- م : و خست را بر اناعت      ۴- متن اصل : نکیر ، م : + نزد او  
 ۵- ق ، م ، ك : مدبريست      ۶- ق : - بدو      ۷- م : - ادبار  
 ۸- م : - غالب      ۹- اصل : سبیل وجوب      ۱۰- ك : - بود  
 ۱۱- م : + بود      ۱۲- ك : بادب      ۱۳- م ، ك : باشد

چهارم دلی که غالب احوال<sup>۱</sup> او اهتمام<sup>۲</sup> بتصاریف امور جسمانی و تلذذ<sup>۳</sup> بصفات بشری است ولی در<sup>۴</sup> بعضی احوال از مذاکره علم و حکمت راحتی می یابد و نفرتی از امور فانی درو ظاهر میشود. و امثال این طایفه در هر عصر<sup>۵</sup> بسیار باشند.

و چون ترتیب این مراتب در نشأت<sup>۶</sup> دنیوی معلوم کردی، در موطن<sup>۷</sup> اخروی همین<sup>۸</sup> میدان. زیرا که دنیا آینه<sup>۹</sup> آخرت و صورت مجازی دنیوی عکوس حقایق اخرویست و عالم شهادت تابع عالم غیبت در وجود نه در عرفان. چه ترتیب عرفانی عکس ترتیب وجودیست چنانچه صورت آینه که در مرتبه<sup>۱۰</sup> وجودی تابع صورت اصلست چه<sup>۱۱</sup> او را در<sup>۱۲</sup> رتبت وجود مرتبه دوم است اما در حق<sup>۱۳</sup> رؤیت رایی حکم اولیست دارد چه تا<sup>۱۴</sup> اول رایی<sup>۱۵</sup> عکس صورت خود را در آینه نمی بیند کیفیت قبح و حسن<sup>۱۶</sup> صورت خود را نمی داند. پس در مرتبه<sup>۱۷</sup> عرفانی تابع متبوع میگردد و متاخر<sup>۱۸</sup> وجودی متقدم<sup>۱۹</sup> عرفی میشود و این نوعی از انعکاس احکام است. و ارباب بصیرت هر صورتی را از صور<sup>۲۰</sup> مجازی

- ۱- « احوال » از ك افتاده      ۲- م : احوال و اهتمام او  
 ۳- م ، ك : + او      ۴- م : - در      ۵- ك : در هر عصری  
 ۶- رسم الخط اصل : نشأت      ۷- ك : درموطن      ۸- م ، ك : همچنین  
 ۹- م : و اگرچه ، ك : اگرچه      ۱۰- م : - در      ۱۱- ق : - تا  
 ۱۲- م ، ك : چه رایی تا اول      ۱۳- م : حسن وقبح      ۱۴- ك : و در  
 متاخر ( ظ : و هر متاخر )      ۱۵- م : هر صورتی از صورت

که در عالم شهادتست چون<sup>۱</sup> احساس کنند، ازان صورت بحقیقتی از حقایق ملکوتی عبور نمایند و ازان حقیقت سرتی از اسرار ربوبیت مشاهده کنند و شهود آن سر<sup>۲</sup> را<sup>۳</sup> وسیله منازل قرب<sup>۴</sup> سازند، اما کور دلان بادیه غفلت و محبوسان حبس طبیعت از اسرار عبور خبر ندارند و نظر همت جز بر امور ظاهر نکمارند، همه ملازمت جیفه دنیا کنند و دربندگیء نفس و هوا کوشند تا آنگاه که بکلید هوا دری از هاویه جهنم درگور آن کور دلان گشاده گردد و تلهب نار الله || اَلْمَوْقَدَةُ ۱۶۲

اَلَّتْبِي قَطْلِعُ عَلٰی الْاَلْفَيْدَةِ شَعْلَه زدن گیرد، فریاد<sup>۵</sup> بی فایده بر آرد<sup>۶</sup> که رَبِّنَا اٰخِرِ جَنَّا تَعْمَلُ عَمَلًا صَالِحًا. و هیات<sup>۷</sup> ایام مهلت گذشت و اوان فرصت منقضی گشت و روزگار عمل<sup>۸</sup> ضایع شد<sup>۹</sup> و این نشأت<sup>۱۰</sup> جزا و<sup>۱۱</sup> گرفتاریست اِصْبِرُوا اَوْ لَا تَصْبِرُوا سَوَاءٌ عَلَیْكُمْ اِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ .

چون از فضائل شکر و شاکر و دقائق اسرار و اقسام آن شمه‌ای نموده شد<sup>۱۲</sup>، بکیفیت و کمیت اصناف انعام و افضال<sup>۱۳</sup> حضرت ذوالجلال

- ۱- م، ك : - شهادتست چون ۲- ك : - را ۳- م : قربت  
 ۴- ك : و فریاد ۵- م، ك : برارند ۶- م : + غیر الذی كنا  
 ( بتشدید نون) نعمل ( ۷/۵۳ ، الاعراف ) ۷- م : + که  
 ۸- م، ك : + صالح ۹- ك : ضایع گشت ۱۰- رسم الخط اصل ،  
 م، ك : نشاعت ۱۱- ك : + نوبت ۱۲- م، ك : نموده آمد  
 ۱۳- ك : و افعال

هم ایمائی کرده آید تا عاقلان شاکر را تنبیهی بود و راغبان متأمل را مقیاسی گردد. ای عزیز بدانکه جمیع انواع و افراد مراتب وجود فیضی<sup>۱</sup> از نعمت<sup>۲</sup> واجب الوجود است که بسبب تموج دریا جود بساحل شهود می رسد و اخس<sup>۳</sup> اقسام وجود نعمت محسوساتست و اکثف اقسام محسوسات نعمت مطعوماتست که اغذیه و ادویه جسمانیست و اعم<sup>۴</sup> و اهم<sup>۵</sup> قوتست که اصل معاش انسانیست و احتیاج بدان ضرورتست<sup>۶</sup>. و درین باب<sup>۷</sup> نبذی<sup>۸</sup> از ترتیب<sup>۹</sup> تربیت جنوب که<sup>۱۰</sup> اصل معاش و ماده قوام حیوان و انسانست از تدبیرات ربّانی و تصاریف ملکی و تسخیرات اسباب سماوی و ارضی از آفتاب و ماه و کواکب و باد<sup>۱۱</sup> و هوا و آب و خاک<sup>۱۲</sup>، و دقایق اسباب جسمانی و قوای حیوانی در تربیت انسانی ذکر کرده شود تا طالب فطین و سالک تیزبین بداند که هر یک ازین وسایط و اسباب نعمتی خطیر و حکمتی بی نظیرست که اگر یکی ازین جمله منعدم شود<sup>۱۳</sup>، جمیع مخلوقات از ملائکه و جن<sup>۱۴</sup> و انس از اصلاح (و)<sup>۱۵</sup> ابدال<sup>۱۶</sup>

۱- ق: وجود را فیض ۲- م، ک: فیض نعمت

۳- م، ک: + همه ۴- م، ک: ضرورتست ۵- ق: + آنکه

۶- متن مطابق م است، اصل: نبذۀ پاره، ق: بند پاره، ک: بنده. ظاهراً نبذۀ، بند، بنده محرف «نبذی» است و «پاره» معنی آنست که در کنار آن در

نسخه منسوخ عنه اصل، ق نوشته بوده و در آن دو وارد متن شده است

۷- ک: - ترتیب ۸- م: + آن ۹- ک: و آتش

۱۰- م: و کواکب و باد و خاک و آب ۱۱- م، ک: منعدم گردد

۱۲- اصل، ق: - و ۱۳- اصل: ابدان



آن عاجز گردند و نظام وجود خلل پذیرد .

اکنون بدانکه حضرت ربوبیت جلّت عظمته بکمال حکمت در ذات حبوب بجهت ابقاء اقوات بندگیان قوای متغذیه ایجاد فرموده است ، چنانکه در نوع حیوان ، تا عروق نبات بواسطه آن قوت جذب غذا می تواند کرد . و چنانکه نوع حیوان بهر چیزی اغتذا نمی تواند کرد بلکه در اغتذا محتاجست بطعام مخصوص ، همچنین حبوب را نیز<sup>۱</sup> بهر چیز<sup>۲</sup> تغذیه کردن ممکن نیست و در نشو و نما بغذایی مخصوص<sup>۳</sup> محتاجست . اگر<sup>۴</sup> يك من گندم در خانه ای<sup>۵</sup> اندازی یا در آب یا در زمین خشک<sup>۶</sup> ، دران بهیچ نوع نشو و نما<sup>۷</sup> حاصل نشود . بل که در استزادت و<sup>۸</sup> نشو و نما آن زمینی باید که خاک آن بواسطه باران یا آب عیون و انهار امتزاج یافته بود<sup>۹</sup> و بواسطه حرارت متخلخل گشته و هوا در اجزای آن نفوذ کرده و بسبب شعاع آفتاب عفونت<sup>۱۰</sup> سخونت دران پدید آمده و بسبب هبوب ریاح لطایف هوا در مزاج خاک<sup>۱۱</sup> اثر کرده<sup>۱۲</sup> و *وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ .* و القاح عبارت از ازدواج || عنصر

۱۶۴

- ۱- ق : - نیز ۲- ق ، م ، ك : چیزی ۳- ق ، م : بغذای  
 مخصوص ۴- م ، ك : چه اگر ۵- ق : خمره ای ۶- ك : چه  
 اگر یکمن گندم یا در آب یا زمین خشک اندازی ۷- م ، ك : هیچ نشو  
 و نما ۸- م : - و ۹- م : یافته باشد ۱۰- ق ، م ، ك : -  
 عفونت ۱۱- ك : - خاک ، م : خاکی ۱۲- ك : + که

خاکی و آبی و بادبست چنانکه<sup>۱</sup> حضرت صمدیت<sup>۲</sup> میفرماید که<sup>۳</sup>  
 فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ  
 شَقًّا<sup>۴</sup>. و این جمله در ازدیاد قوت و استکمال نشو نباتی کافی نیست  
 پس کمال حکمت آن اقتضا کرد که نوبت هر دوری از ادوار بتحصیل<sup>۵</sup>  
 و حصول اغذیه متجدده منقسم<sup>۶</sup> شود بفصول اربعه<sup>۷</sup>، تا بوقت<sup>۸</sup> القاء بذر  
 بواسطه<sup>۹</sup> برودت و رطوبت هوای شتا صلابت و بیوست حبوب شکسته  
 گردد و اجتماع<sup>۱۰</sup> بخارات ارضی قوت<sup>۱۱</sup> نامیه را قابل حرکت گرداند.  
 و چون قوت<sup>۱۲</sup> نامیه قابل<sup>۱۳</sup> حرکت نشوی یافت، بسبب حرارت و رطوبت  
 هواء ربیع<sup>۱۴</sup> و کثرت امطار و تصاعد<sup>۱۵</sup> بخار قوت<sup>۱۶</sup> جاذبه نباتی بحد<sup>۱۷</sup>  
 اعتدال رسد و اجسام نبات بقوت<sup>۱۸</sup> (نشوی)<sup>۱۹</sup> منبسط شود. و چون  
 اجسام نباتی بکمال رسید، بواسطه<sup>۲۰</sup> حرارت و بیوست هواء صیف<sup>۲۱</sup>  
 لطایف عناصر که اجسام نباتی در هواء ربیع جذب کرده نضج یابد و  
 حبوب و اثمار در اجسام نباتی منعقد گردد و الوان و روایح و طعوم در

- ۱- ك : چنانچه      ۲- ك : حضرت عزت (بتشدید زاء) ، ق : +  
 جل جلاله      ۳- م : - که      ۴- م : - ثم شققنا ...      ۵- م ، ك :  
 تحصیل ( - - ب )      ۶- اصل : متقسم      ۷- م ، ك : چهارگانه  
 ۸- ق : تا وقت ، م ، ك : تا در وقت      ۹- اصل ، ق : و از اجتماع  
 ۱۰- ق ، م ، ك : قابلیت . ولی در ق در قلم اول « قابل » نوشته شده و خط  
 خورده      ۱۱- ك : هوای گرم ربیع      ۱۲- اصل : و تساعد  
 ۱۳- نسخه بدل اصل ، م ، ك : بحرکت ، ق : بقوت حرکت  
 ۱۴- اصل ، ق : - نشوی      ۱۵- اصل : هواء ضعیف

ائمار بکمال رسد و از آفت اغراق و طوفان<sup>۱</sup> ایمن گردد. و بسبب حرارت و بیبوست هواء خریف صفت قوام و نبات<sup>۲</sup> و بقا در ائمار و حبوب و مولدات بکمال رسد و از آفت احراق و بطلان تراکیب ایمن گردد. و چنانکه هر فصلی را از فصول اربعه در اصول خلقت نباتی و حیوانی اثری خاص است، همچنین هر کوكبى را از کواکب ثوابت و سیارات در تدبیر تحریک و تسکین و تحلیل و تجمید و تصعید و تقطیر و تألیف و ترکیب و تصویر و تخلیط و تمزیج<sup>۳</sup> اجسام معدنی و نباتی و حیوانی و انسانی عملی و اثری خاص است که در دیگران<sup>۴</sup> آن موجود نیست. چنانچه تسخین اجزای عالم بمعاونت<sup>۵</sup> آثار خاصیت آفتابست، و تسکین و نبات<sup>۶</sup> ذرات<sup>۷</sup> موجودات بمعاونت آثار خاصیت زحل، و تحلیل عنصر آبی و سیلان<sup>۸</sup> و جریان آن در مجاری افراد وجود بمعاونت آثار<sup>۹</sup> مشتری، و تلطیف عنصر بادی و نفوذ<sup>۱۰</sup> لطایف هوا در منافذ اجسام محسوسات بمعاونت آثار خاصیت مریخ، و تقطیر<sup>۱۱</sup> رکن بخار

- ۱- ك : و از آفت احراق و بطلان تراکیب ( با عبارتی که بعداً می آید اشتباه شده )  
 ۲- ك : صفت قوام نبات ۳- اصل : تمزیج . در م با راء بی نقطه نوشته و دو حرف آخر آن فقط يك نقطه در زیر دارد ، نك ، مورد بعدی ( صفحه بعد سطر اول )  
 ۴- م ، ك : در دیگری ۵- م : + و  
 ۶- ق : و تسکین نبات ۷- ك : ذوات ۸- ك : و سیلاب  
 ۹- م ، ك : + قوت ۱۰- اصل ، ق ، ك ، م : نفوذ ( با دال بی نقطه )  
 ۱۱- م : و تقطر

رَطْب و نزول امطار بمعانوت آثار قوت زهره، و تمزیج رکن بخار  
یابس برکن بخار رطب و حصول اعتدال در اجسام نباتات و حیوانات  
بمعانوت خاصیت عطارد، و<sup>۱</sup> ترطیب امزجه و وقایت از استیلاء عنصر  
ناری و امداد قوای نشوی در مولدات بمعانوت خاصیت قمر، همچنین  
هر جزوی را<sup>۲</sup> از اجزاء فلکی اثری، و هر جرمی را از اجرام ثوابت  
فعلی، و هر نفسی را از نفوس ملایکه ارضی و سمایی<sup>۳</sup> عملی خاص  
است که از دیگری آن عمل متصور نیست || که و مَا مِنَّا اِلَّا لَهٗ  
مَقَامٌ مَّعْلُومٌ .

۱۶۴

و چون جواهر و<sup>۴</sup> حبوب در معادن آبی و خاکی تربیت یافت و  
بدست کلای<sup>۵</sup> نفوس فلکی و تصرفات اجرام سماوی بکمال رسید و  
مستعد<sup>۶</sup> تغذیه نوع انسان گشت و از حد<sup>۷</sup> تصرفات عمال<sup>۸</sup> آفاقی گذشت  
و بسر حد<sup>۹</sup> عالم نفوس انسانی رسید، از بدو تناول آن درین عالم<sup>۹</sup> تا  
بحد<sup>۹</sup> تشکیل و تصویر که نهایت ظهور<sup>۹</sup> خلقت<sup>۹</sup> انسانیت باز بچندین  
هزار عامل و مهندس و قهرمان از قوای طبیعی و حیوانی و نفسانی  
محتاج است و شرح اسرار اسباب آن جمله مقدر بشر نیست . اما  
نموداری ازان بر سبیل ایجاز آنست که [ چون ] حکمت ذات متعالیه

۱- اصل : + در      ۲- ك : - را      ۳- ك : و سماوی

۴- م ، ك : - و      ۵- م : و خاکی بتربیت و دستکاری

۶- م ، ك : + عالم      ۷- م : - آن درین عالم      ۸- م : - ظهور

۹- م ، ك : + عالم

آن اقتضا کرد که هر موجود که<sup>۱</sup> آنرا قابلیت نوعی از کمالات صوری و معنوی باشد، آنرا بخلعت آن کمال مُحَلَّتی و مکمل گرداند. و کمال اطعمه و اغذیه نوع انسانی موقوف بود به حصول چهار<sup>۲</sup> صفت که آن نعومت، و بوی، و طعم، و لونست. و ادراک هر قسمی ازین اقسام بقوت حاسه‌ای<sup>۳</sup> از حواس<sup>۴</sup> انسانی مخصوص است که آن قوت در حقیقت ملکی از ملائکه ارضی است. و درجات تصرفات و تدبیرات این گروه همچنان مرتبست<sup>۵</sup> که ترتیب درجات ملائکه سماوی و چنانکه هر ملکی را<sup>۶</sup> از ملائکه سماوی عملی خاص است که دیگری کار از نتواند کردن<sup>۷</sup>. و او کار دیگری نتواند کرد<sup>۸</sup>، ملائکه ارضی را نیز<sup>۹</sup> همچنین میدان. زیرا که اشخاص سفلی عکوس اعیان علوی‌اند.

اکنون بدانکه تصرفات این ملائکه که مدرك منافع و مضارند، در نوع انسان و حیوان بر ترتیب<sup>۱۰</sup> بظهور می‌آیند<sup>۱۱</sup>. مثلاً اول ادراک که در حیوان ظاهر میشود حاسه لمس است و این اذل<sup>۱۲</sup> و ادنی مرتبه حواس<sup>۱۳</sup> است. و ادنی و انقص مرتبه حیوانی آنست<sup>۱۴</sup> که جز این حاسه

۱- ق: که هر موجودی که ۲- ك: چهارگانه ۳- م: حاسه

۴- م: قریب است ۵- م: - را ۶- ق، م، ك: نتواند کرد

۷- ق، ك: - و او کار دیگری ... ۸- م، ك: - نیز

۹- م: - بر ترتیب ۱۰- م، ك: می‌آید ۱۱- م، ك: اول

۱۲- ك: مرتبه حیوانی است

درو موجود<sup>۱</sup> نبود چون کرم خراطین . و این حاسه واسطه<sup>۲</sup> امتیازست میان نبات و حیوان . چه هر موجود که از نهایت درجات نباتی گذشت (و)<sup>۳</sup> بسرحد<sup>۴</sup> عالم حیوانی<sup>۵</sup> رسید ، این حاسه درو ظهور کرد<sup>۶</sup> . و این حاسه مدرك<sup>۷</sup> نعمت و خشونت و حرارت و برودتست .

بعد ازان حاسه ذوق پدید آید<sup>۸</sup> زیرا که این حاسه را باحاسه لمس از روی تلقی ادراك<sup>۹</sup> مناسبتی هست و این حاسه مدرك<sup>۱۰</sup> مطعومانست از حلاوت و مرارت<sup>۱۱</sup> و حموضت و ملوححت و دسومت و عذوبت و غیر آن .

پس حاسه شم<sup>۱۲</sup> بظهور آید و آن مدرك<sup>۱۳</sup> روایح طیبه و کریهه است . و فرق میان این حاسه و آن دو حواس<sup>۱۴</sup> آنست که حس<sup>۱۵</sup> لمس و ذوق را بی ملامسه مدرك<sup>۱۶</sup> ادراك<sup>۱۷</sup> ممکن نیست<sup>۱۸</sup> و حس<sup>۱۹</sup> شم<sup>۲۰</sup> را در ادراك<sup>۲۱</sup> اشیایی که ملایم و منافی طبع اوست بلامسه حاجت نیست اما<sup>۲۲</sup> قرب مدرك<sup>۲۳</sup> شرطست چه این حس<sup>۲۴</sup> را || این قوت نیست که از بعد مفراط<sup>۲۵</sup> ادراك<sup>۲۶</sup> آن<sup>۲۷</sup> روایح تواند کرد .

۱۶۵

بعد ازین ظهور نور بصرت و این حس<sup>۲۸</sup> مدرك<sup>۲۹</sup> صور و اشکالست

۱- م : در وجود ۲- همه نسخ ، واسطه ( بدون علامت اضافه )

۳- اصل ، ق : - و ۴- ق : عالم حیوان ۵- م : ظاهر کرد

۶- م ، ك : ظاهر شود ۷- ق : مرادت ۸- م ، ك : ممکن نکرده

۹- م : و حس سیوم ۱۰- م ، ك : - آن

و الوان<sup>۱</sup>. و<sup>۲</sup> اگر آدمی را این حس<sup>۳</sup> نبودى لذت<sup>۴</sup> حسن و جمال ندانستى و از عالم<sup>۵</sup> الوان و اشكال خبير نيافتى و مطالب<sup>۶</sup> نفس<sup>۷</sup> را از دور ادراك نتوانستى كرد. پس كمال حكمت پروردگارى اين نعمت را در ذات او موجود گردانيد تا بدان مشاهده اسرار آيات غرائب و عجائب عالم اشكال و الوان تواند كرد و لذت<sup>۸</sup> ملاحظه آثار حسن و جمال محظوظ تواند شد و صور منافع و مضار جسمانى را از نزديك و دور<sup>۹</sup> ادراك<sup>۱۰</sup> تواند كرد. و چون بعضى از مطالب و مكاره حسى بسبب حجب جسمانى از محل<sup>۱۱</sup> تصرفات اين حاسه خارج بود، مهندس حكمت حاسه سمع را ايجاد فرمود تا آنچه وراى حجاب بود بدان ادراك كند و ميان صلاح و فساد آن فارق گردد و حواس ظاهر انسانى را<sup>۱۲</sup> بايجاد اين حاسه بكمال رسانيد و نوع انسانرا بشرف فهم دقايق كلام از ديگر حيوانات ممتاز گردانيد.

و چون تصرفات ادراك هر حس<sup>۱۳</sup> از اين حواس<sup>۱۴</sup> خنسه بعالمى از عوالم محسوسات مخصوص بود و هر يك كار ديگرى<sup>۱۵</sup> نمى توانست كرد چنانكه قوت سامعه از ادراك عالم الوان عاجزست و نور باصره از

- ۱- م ، ك : و اشكال و الوانست  
 ۲- م : و  
 ۳- ك :  
 ۴- م : و اشكال  
 ۵- ك : نفسى  
 ۶- م : از دور و نزديك  
 ۷- اصل : ادراك  
 ۸- اصل ( خارج از  
 ۹- م : را  
 ۱۰- م : مجال ، ك : مجال ، ق : + مجال  
 ۱۱- ق : كاري ديگرى  
 ۱۲- ق : كاري ديگرى

ادراك عالم اصوات ، و شامه از مذوقات<sup>۱</sup> ، و ذایقه از مسمومات ، پس<sup>۲</sup>  
 بمقتضای کمال حکمت قوت حس مشترک را در پیشگاه دماغ تعبیه  
 فرمود<sup>۳</sup> و او را ریس و مشرف این پنج حواس گردانید و او را در  
 تجسس اخبار و ادراك اسرار با هر پنج شرکت داد تا حاوی الاخبار  
 و جامع الاسرار جمله کرد<sup>۴</sup> . مثلاً رنگ آب بصر در می یابد ، و آواز  
 آب (سمع ، و بوی آب) شم<sup>۵</sup> ، و طعم آب ذوق ، و سردی آب لمس ،  
 و حس مشترک این جمله را در می یابد و او را ازین جهت حس مشترک  
 می نامند<sup>۶</sup> .

و چون حس مشترک قوت حافظه نداشت تا بدان خازن اخبار  
 و حافظ اسرار تواند شد ، قوت خیال را بداشت در برابر او<sup>۷</sup> تا امثال<sup>۸</sup>  
 صور منافع و مضار در خزانه خیال از امحاق و اضمحلال محفوظ و  
 محروس ماند و در حالت وصول بعد فصول معرف<sup>۹</sup> اصول گردد . و  
 اگر این دو قوت در جبلت انسان و حیوان مرکوز نبودی هر عین از  
 اعیان نفعه و ضاره که بدو رسیدی<sup>۱۰</sup> او بدان عین متنعم و متالم  
 گشتی ، چون<sup>۱۱</sup> باز آن عین عود کردی باز نشناختی و کار او دراز

- 
- ۱- م : از مذاق ۲- م ، ك : - پس ۳- ك : تعبیه فرموده  
 ۴- م ، ك : تا حاوی اخبار و جامع اسرار جمله گردد ۵- ق : - و بوی  
 آب شم ۶- م : حس مشترك خوانند ، ك : حس مشترك گویند  
 ۷- م : - و ۸- م ، ك : در برابر او بداشت ۹- م ، ك : تا امثال  
 ۱۰- م : معرفت ۱۱- م : - و ۱۲- ق : - چون



گشتی<sup>۱</sup> و پیوسته درین تعب بماندی.

و چون آدمی چنانکه در جذب منافع و دفع مضار<sup>۲</sup> باخذ و حفظ صورت<sup>۳</sup> محسوسات احتیاج دارد باخذ و حفظ معانی محسوسات هم محتاج است و قوت حس<sup>۴</sup> مشترك و خیال ازین درجه عاطلت، بکمال قدرت<sup>۵</sup> وهم و حافظه<sup>۶</sup> را در وسط<sup>۷</sup> دماغ تعیین کرد تا وهم مدرك معانی گردد و حافظه خازن. مثلا حس مشترك || صورت دوست<sup>۸</sup> و دشمن<sup>۹</sup> را ادراك میکند و خیال آن صورت را نگاه میدارد و هم معنی دوستی را<sup>۱۰</sup> در<sup>۱۱</sup> دوست و دشمنی را<sup>۱۲</sup> در<sup>۱۳</sup> دشمن ادراك می کند و حافظه این<sup>۱۴</sup> معنی را نگاه میدارد، حس<sup>۱۵</sup> مشترك صور اغذیه مرغوبه و مرهوبه<sup>۱۶</sup> را درمی یابد و خیال آن صور<sup>۱۷</sup> را محافظت میکند و هم معانی اغذیه مرغوبه<sup>۱۸</sup> و مرهوبه<sup>۱۹</sup> را<sup>۲۰</sup> درمی یابد و قوت حافظه آنرا نگاه می دارد. و جمیع حیوانات درین قوای مذکور<sup>۲۱</sup> با انسان<sup>۲۲</sup> شرکت دارند<sup>۲۳</sup>

۱- م، ك: و كار دراز کشیدی

۲- م، ك: صور

۳- م، ك: بکمال حکمت، ق، م، ك: + قوت

۴- م: و محافظه

۵- م، ك: در اوسط

۶- م: صور دوست

۷- م، ك: معنی دوست را

۸- ك: بر

۹- م، ك: و معنی دشمن را

۱۰- ك: بر

۱۱- م، ك: آن

۱۲- م، ك: مهروبه، نك: صفحه ۴۵۰

۱۳- ق: صورت

۱۴- م: مرهوبه

۱۵- م: مهروبه، نك:

صفحه ۴۵۰. از «درمی یابد» اخیر تا «درمی یابد» بعدی از ك افتاده

۱۶- م: - را

۱۷- م، ك: مذکور

۱۸- م: با انسان

۱۹- م، ك: شرکت دارد

و اگر آدمی را جزاین قوای دیگر نبودی، در درک<sup>۳</sup> نقصان با حیوانات<sup>۱</sup> دیگر برابر بودی. چه حیوانات را از این حواس<sup>۲</sup> هست و مع هذا چون او را بحیل میگیرند و او را آن درک<sup>۲</sup> و اهتدا<sup>۳</sup> نیست که دفع آن حیل تواند کرد و خود را خلاص تواند کرد<sup>۴</sup>. و هر چه او را در حال خوش آید در تناول آن شرم نماید و مضرت آن<sup>۵</sup> در ثانی الحال نداند و از هلاک استقبال اندیشه نتواند کرد زیرا که این حواس<sup>۲</sup> مذکور<sup>۶</sup> که حیوان بانوع<sup>۷</sup> انسان دران شریکست جز احساس حال حاضر نمی توانند کرد<sup>۸</sup>. پس حق جل<sup>۹</sup> و علا نوع انسانرا بشرف نور عقل که مدرك<sup>۱۰</sup> عواقبست از دیگر حیوانات ممتاز گردانید تا بدان<sup>۱۱</sup> نور در معانی و نتایج و آثار اطعمه و اغذیه و غیره نظر کند و منافع و مضار<sup>۱۲</sup> حال و مآل آنرا بداند. و این اخس<sup>۱۳</sup> و ادنی مراتب فوائد عقلست<sup>۱۴</sup> و فایده<sup>۱۵</sup> اعلا و اعظم او آنست که مطالعه اخبار<sup>۱۶</sup> الهی و مشاهده اسرار ذات نامتناهی کند.

و با این همه ادراك<sup>۱۷</sup> حواس<sup>۱۸</sup> و آلات اگر در ذات انسان میل و رغبت باطعمه و اغذیه نباشد، این<sup>۱۹</sup> همه در حق اومفید نبود<sup>۲۰</sup> و مجموع قوی و ادراکات<sup>۲۱</sup> معطل گردند و هیچ حس<sup>۲۲</sup> از حواس<sup>۲۳</sup> جذب منفعت

۱- م: بحیوانات ۲- ق، ک: از ۳- م: - و اهتدا

۴- م، ک: تواند داد ۵- ک: و ذهن آن ۶- م: مذکور

۷- م: بانواع ۸- م، ک: نمی تواند کرد ۹- م: تا دران

۱۰- م، ک: عقلی است ۱۱- م، ک: اخبارات ۱۲- م، ک: آن

۱۳- ک: مفید بود ۱۴- م: ادراك ۱۵- م: و هیچ حس

و دفع مضرت نتوانستی کرد . چه بیمار را این ادراکات هست اما چون بسبب انحراف مزاج میل و رغبت او با اطعمه<sup>۱</sup> نیست تناول آن ازو متعذرست . پس کمال حکمت<sup>۲</sup> صفت ارادت را که ملکی از ملایکه<sup>۳</sup> ارضی است بر آدمی موکّل گردانید<sup>۴</sup> تا بقدر حاجت بر تناول طعام<sup>۳</sup> متقاضی او باشد . و اگر این ملک از عمل خود ساکن نگردد ، آدمی در تناول طعام<sup>۴</sup> چندان مبالغه کند که بهلاک کشد چون نباتی که بسبب فقد این صفت در حال طغیان آب<sup>۵</sup> پیوسته جذب میکند تا مزاج نبات<sup>۶</sup> بفساد آید و تباه شود . پس حکمت حکیم صفت کراهت را بر انسان موکّل گردانید تا زیادت از قدر حاجت تناول نکند<sup>۷</sup> و آن ، هر وقت سبب هلاک او نگردد . و<sup>۸</sup> بعد از<sup>۹</sup> کمال و استکمال این صفت اگر صفت قدرت ممد<sup>۱۰</sup> او نبودی ، مقصود بحصول نه پیوستی چون شخصی که زمین است و<sup>۱۱</sup> راغبست<sup>۱۲</sup> بر چیزی<sup>۱۳</sup> که ازو<sup>۱۴</sup> دورست ، یا کاره است از چیزی که ملاقی اوست و او بسبب عدم قدرت نه تناول مرغوب می تواند کرد و نه از مکرره فرار می تواند نمود . پس<sup>۱۵</sup> حکمت ازلی بعد از کمال<sup>۱۵</sup>

۱- ق ، م ، ك : باطعمه ۲- ك : گردانیده ۳- م : — طعام

۴- ك : تناول در طعام ( بجای ، در تناول طعام ) ۵- م : + است

۶- م ، ك : نباتی ۷- ك : تا زیادت از قدر حاجت نخورد

۸- م : — و ۹- م ، ك : — از ۱۰- م ، ك : — زمین است و

۱۱- ك : — است ۱۲- م ، ك : در چیزی ۱۳- م : از وی

۱۴- ق : سر ( بتشدید راء ) ۱۵- م ، ك : بعد کمال

این صفات صفت || قدرت را بر وی موکل گردانید تا اعضا و جوارح آدمی را بموجب داعیه ارادت در تناول مرغوب و دفع مکروه گاه متحرک و گاه ساکن گرداند .

و چون ارادت و قدرت هر یکی<sup>۱</sup> حقیقتی از حقایق روحانی اند و از حقایق روحانی در عالم حسّی ظهور عملی بی آلت<sup>۲</sup> جسمانی ممکن نیست ، حکمت ربّانی چنانچه باطن انسانی را با آثار این صفات مزین گردانید ظاهر جسم او را هم بآلات اعضا و جوارح بکمال رسانید چون پای برای طلب مرغوب و هرب مهروب ، و فرج برای بقای نسل ، و شکم برای<sup>۳</sup> وعاء غذا ، و زبان بجهت تعریف معانی ، و دست بجهت تناول غذا .

و بجهت تشریف و تکریم نوع<sup>۴</sup> انسانی<sup>۵</sup> او را آلت اخذ و عطا و قبض و بسط مهیّا گردانید تا چون حیوانات دیگر بجهت تناول غذا سر بر زمین نباید نهاد<sup>۶</sup> . و مفاصل<sup>۷</sup> دست او را بحکمت چنان<sup>۸</sup> ترکیب فرمود<sup>۹</sup> که اگر خواهد دراز کند و اگر خواهد کوتاه<sup>۱۰</sup> سازد و بخود کشد و بهر طرف که آنرا حرکت دهد ، تواند . و کف دست<sup>۱۱</sup> را پهن

۱- ك : هر يك ۲- م ، ك : بی آلات ۳- م : بجهت

۴- ك : نوعی ۵- م : + و ۶- م ، ك : نباید آورد

۷- ك : و تفصیل ۸- م : چنان بحکمت ۹- ك : ترکیب کرد

۱۰- م ، ك : دوتاه ۱۱- م : + او

آفرید و بر آن پنج انگشت ترکیب کرد<sup>۱</sup> و هر انگشتی را بسه مفصل<sup>۲</sup> منقسم گردانید و چهار انگشت را بر يك<sup>۳</sup> صفت<sup>۴</sup> بداشت و ابهام را در مقابل هر چهار تعبیه کرد تا بر چهار انگشت<sup>۵</sup> میگردد و در قبض و بسط معاون همه باشد. و انگشتانرا چنان<sup>۶</sup> ترکیب فرمود که اگر خواهد بکشاید و بهم باز نهد و ازان طبق سازد، و اگر خواهد آنرا خم دهد و ازان<sup>۷</sup> مَغْرَفَه سازد، و اگر خواهد انگشتانرا جمع کند<sup>۸</sup> و استوار گیرد و سلاح سازد. پس ناخن را بر سر انگشتان ترکیب کرد<sup>۹</sup> تا انگشتانرا<sup>۱۰</sup> از نکبات و جراحات و قایت کند و چیزهای باریک و خرد بدان برگیرد<sup>۱۱</sup> و برچیند<sup>۱۲</sup>.

و با این همه اگر دهن و دندان و کام و زبان و حلق و مری و معده و امعا و مثانه و آلات جذب و هضم و دفع نبودی، مقصود حاصل نکستی و این همه معطل بودی. پس حکمت ربّانی دهن را بیافرید تا منفذ<sup>۱۳</sup> معده باشد و لَحْيِيَّيْنِ را بر مثال دو سنگ آسیا ساخت و

۱- م : ترکیب فرمود ۲- م : و هر انگشتی را سه مفصل

۳- م ، ك : در يك ۴- ق : صنف ، م : صف ۵- م : تا بر هر چهار،

ك : تا بر هر چهار انگشت انگشت ۶- م ، ك : - چنان

۷- ق ، م : و آنرا ۸- م : جمع سازد ۹- م ، ك : ترکیب فرمود

۱۰- ك : تا انگشتها را ۱۱- م : بدان گیرد ، ك : بدان بگیرد

۱۲- ك : - و برچیند ۱۳- همه نسخهها : منفذ ( با دال بی نقطه ) چنانکه

دندانها را بجهت آس کردن<sup>۱</sup> بر وی ترکیب کرد . و چون اطعمه بعضی بریدنی و بعضی شکستنی و بعضی آس کردنی بود<sup>۲</sup> ، دندانها را بسه قسم ترتیب فرمود<sup>۳</sup> : بعضی تیز چون رباغیات بجهت بریدن ، و بعضی مدور<sup>۴</sup> چون انیاب بجهت شکستن<sup>۵</sup> ، و بعضی پهن چون اضراس بجهت آس کردن . و زبان را بر مثال میجر<sup>۶</sup> آسیا در میان دهن بداشت تا در وقت تناول طعام را جمع میکند و در زیر طاحنه و اضراس می اندازد . و در زیر زبان دو چشمه آب<sup>۷</sup> آفرید<sup>۸</sup> و ملکی را بران<sup>۹</sup> موکل گردانید تا در وقت آس کردن طعام بقدر حاجت آب میریزد و طعام را بدان عجین می سازد تا خورنده آنرا آسان فرو تواند برد<sup>۱۰</sup> و چون طعام تمام شد باز آنرا مسدود می گرداند<sup>۱۱</sup> مگر آن مقدار که کام و زبان خشک نگردد . چه اگر آن آب پیوسته ، چنانک<sup>۱۲</sup> || وقت<sup>۱۳</sup> طعام خوردن ، جاری بودی<sup>۱۴</sup> سیلان<sup>۱۵</sup> لعاب پیوسته از دهان<sup>۱۶</sup> روان گشتی و نزد خلق فضیحت و رسوا

۱۶۸

۱- م : بجهت آسانی آن ، ك : جهت آسانی آس کردن

۲- م ، ك : بعضی بریدنی ( م : بریدن ) بود و بعضی شکستنی ( م : شکستن )

و بعضی آس کردنی ( م : کردن ) ۳- م : دندانها را نیز سه قسم ترکیب

فرمود ۴- م : بجهت شکستن چون انیاب ۵- اصل و سایر نسخهها

بجز ل ، مجرّفه ( با حاء بی نقطه ) . متن مطابق احیا ( ج ۴ ص ۱۱۲ س آخر )

نیز هست ۶- اصل ، ك : دو چشمه آب ( بفق اضافه ) ، م : - آب

۷- ك : بیافرید ۸- ك : بدان ۹- ق : - برد ، م ، ك : تواند

فروبرد ۱۰- م ، ك : مسدود میکند ۱۱- م : چنانکه در وقت

۱۲- ك : جاری بود ۱۳- ق ، م ، ك : سیلاب ۱۴- ك : دهن

شدی<sup>۱</sup>. و سری از اسرار غرایب اسرار<sup>۲</sup> در فطرت این آسیا آنست<sup>۳</sup> که وضع این آسیا بخلاف آسیاهاء مخلوقات نهاده است. چه آسیاهاء که<sup>۴</sup> مخلوقات<sup>۵</sup> بنا کنند سنگ سافل<sup>۶</sup> آن ساکن و<sup>۷</sup> ثابت و عالی<sup>۸</sup> آن گردان بود. اما فاطر حکیم این آسیا را<sup>۹</sup> چنان وضع فرموده است که عالی<sup>۱۰</sup> آن<sup>۱۱</sup> ثابت است و سافل آن گردان<sup>۱۲</sup> «سُبْحَانَهُ مَا أَعْظَمَ شَأْنَهُ»<sup>۱۳</sup> و «أَجَلٌ»<sup>۱۴</sup> «بُرْهَانَهُ وَ أَوْسَعَ إِحْسَانَهُ وَ أَمْتِنَانَهُ»<sup>۱۵</sup>.

و چون طعام در دهن معجون گشت<sup>۱۶</sup> بی واسطه آلات حنجره و مری و قوایی که بدان مخصوص اند با<sup>۱۷</sup> نال<sup>۱۸</sup> معده رسیدن متعذر است<sup>۱۹</sup>، حق جل<sup>۲۰</sup> و علا حنجره و مری را بیافرید و طبقات آن را بندبند تعبیه فرمود و قوتی از قوای روحانی را<sup>۲۱</sup> بران<sup>۲۲</sup> موکمل گردانید تا در<sup>۲۳</sup> وقت اخذ طعام آنرا می گشاید و چون طعام بدو رسید باز آنرا می فشارد<sup>۲۴</sup>

- ۱- م، ك : و رسوا گشتی ۲- ق، م : از غرایب اسرار، م : +  
 الهی، ك : و سری که از غایت اسرار الهی ۳- ك : این آسیاست  
 ۴- م : و آسیاهایی که، ك : چه آسیاهای که ۵- ق : مخلوق  
 ۶- ك : سافل ۷- م، ك : - ساکن و ۸- ك : و عالی، ق : و  
 سنگ عالی ۹- م، ك : این آسیای شریف را ۱۰- م : که اعلاء  
 آن، ك : که عالیء آن ۱۱- م : سافل بروگردان، ك : و سافل آن  
 بران میگردد ۱۲- احیا : + واعز (بتشدید زاء) سلطانه ۱۳- ق :  
 و جل ۱۴- م : - سبحانه ما اعظم ... ۱۵- م، ك : + و  
 ۱۶- ك : با<sup>۱۷</sup> نال ۱۷- م : + و چون ۱۸- م، ك : و قوتی را از  
 قوای روحانی ۱۹- م : بدان ۲۰- م، ك : - در  
 ۲۱- ك : می فشارد

تا قوت جاذبه طعام را از دهلیز مری با اِئال معده فرموی آرد<sup>۱</sup>. و معده را بر مثال دیگی آفریده<sup>۲</sup> و آنرا در میان چهار عضو بداشت<sup>۳</sup>: از راست آن جگرست، و از جانب چپ طحال، و از پیش گوشت ترائب<sup>۴</sup>، و از پس آن<sup>۵</sup> گوشت صلب<sup>۶</sup>. و قوت ماسکه را بفرمود تا مقدار طبخ و<sup>۷</sup> نضج، دهان معده را بر بندد تا طعام در اِئال<sup>۸</sup> معده بتصرف قوت هاضمه و حرارت این چهار عضو تمام نضج یابد و مایعی گردد مشابه الاجزاء و در لون و رقت مانند آب جو شود<sup>۹</sup> پس قوت دافعه ثقل<sup>۱۰</sup> آن طعام را باعما فرستد.

و از معده رگی بجگر پیوسته است که آنرا ماساریقا خوانند قوت جاذبه خلاصه آن طعام را ازان رگ بجگر کشد زیرا که ائال<sup>۱۱</sup> معده را آن قوت نیست که طعام را در لطافت نضج بدان درجه تواند رسانید<sup>۱۲</sup> که لایق تغذیه اعضا شود. پس کمال حکمت طینت جگر را از اصل خون<sup>۱۳</sup> جامد ترکیب فرمود و آنرا محل روح طبیعی گردانید، که قسام غذا در شهر بدن اوست، تا چون کیلوس طعام بدو می رسد<sup>۱۴</sup>

۱- م : فرود آرد، ك : فروز آرد ۲- م ، ك : آفرید

۳- حرف اول و دوم «بداشت» در اصل محو شده ۴- سه حرف اول «ترائب»

در اصل محو شده ۵- م ، ك : - آن ۶- « صلب » در ق بفتح صاد

نوشته شده ۷- « طبخ و » در اصل محو شده ۸- ق : آئال

۹- ق : مانند آب جو شد ۱۰- ظ : ثقل ، نك ، صفحه ۴۵۶

۱۱- ق ، ك : آئال ۱۲- ق : تواند رسید ۱۳- ك : بخون

۱۴- م : بدو رسد ، ك : بدو رسید



بمجاورت او<sup>۱</sup> و تصرف روح طبیعی رنگ خون گیرد و اجزای آن  
 متشابه اجزای حیوان گردد و آن زبده غذا درین محل<sup>۲</sup> بواسطه تلطیف  
 و تمضیح کبدی و تصرف روح طبیعی بچهار قسم شود:

اوّل آنچه کمال نضج یافت خون<sup>۳</sup> صاف معتدل گردد و این  
 افضل<sup>۴</sup> اخلاط اربعه است و طبیعت آن گرم و ترست و علامت اعتدال  
 (آن)<sup>۴</sup> آنست که سرخ و صاف<sup>۵</sup> و شیرین و بی بوی بود<sup>۶</sup> و فایده این<sup>۷</sup>،  
 تغذیه جمیع اجزاء بدنست.

دوم بلغم است که اجزای آن کمال نضج و طبع نیافته است و  
 طبیعت آن سرد و ترست و نشان<sup>۸</sup> اعتدال آن آنست که استحالت آن  
 متقارب خون باشد (و در رقت و غلظت و رنگ معتدل باشد.)<sup>۹</sup> و  
 فایده اش آن باشد<sup>۱۰</sup> که در حالت<sup>۱۱</sup> || فقد غذا خون گردد و غذای اعضا  
 شود و در وقت حرکات اعضا را تازم دارد تا بسبب حرارت حرکات،  
 پیوست بدان راه نیابد. و زبده آن تغذیه دماغ شود و<sup>۱۲</sup> آنچه ازان  
 زیادت<sup>۱۳</sup> ماند شش آنرا جذب کند و نگاه دارد.

۱- م : - او ۲- اصل : جون ۳- ك : الطف

۴- اصل، ق : - آن، ك : او ۵- ك : سرخ صاف ۶- م : سرخ و

صاف و شیرین گردد ۷- م، ك : آن ۸- م : و علامت

۹- داخل پانتز از اصل، ق افتاده ۱۰- م، ك : و فایده آن آنست

۱۱- دو حرف آخر « حالت » در اصل محو شده ۱۲- م : - و

۱۳- ك : زیاد

سیم صفر است که حرارت بران<sup>۱</sup> غالب گشته است و چون کفک<sup>۲</sup> بر سر کیلوس آمده و طبیعت آن<sup>۳</sup> گرم و خشکست . و نشان اعتدال (آن)<sup>۴</sup> آنست که سرخ رنگ و<sup>۵</sup> روشن و سبک و نیز باشد و آنرا سه فائده است : ۱- تلطیف و تنفیذ خونست در منافذ اعضا ، ۲- تغذیه ریه ، ۳- غسل امعا از نَسَن<sup>۶</sup> و کثافت نقل<sup>۷</sup> . و<sup>۸</sup> آنچه ازان زیادت ماند زهره آنرا جذب کند .

چهارم سوداست و آن دردی کیلوس<sup>۹</sup> است که در<sup>۱۰</sup> تحت اجزای آن رسوب کرده است<sup>۱۱</sup> و طبیعت آن سرد و خشکست<sup>۱۲</sup> و آنرا سه فایده است : ۱- آنکه خون رقیق را بقوام<sup>۱۳</sup> آرد تا لایق تغذیه اعضا گردد ، ۲- آنکه تغذیه عظام ازان حاصل میشود<sup>۱۴</sup> ، ۳- آنکه طبیعت هر روز جزوی ازان<sup>۱۵</sup> بر فم معده<sup>۱۶</sup> فرستد تا قوت شهوانی<sup>۱۷</sup> را متحرک گرداند . و آنچه ازان زیادت ماند طحال آنرا جذب کند .

و چون جوهر خون از آفات این اخلاط<sup>۱۸</sup> مصفأ گردد آنرا کیموس خوانند . آنچه زبده و خلاصه<sup>۱۹</sup> [ آن ] کیموس بود روح

- ۱- ق، م : بدان      ۲- م ، ك : كف ، ك : + كه      ۳- ق : او  
 ۴- ك : او      ۵- ك : - و      ۶- ق : نتره      ۷- م : نفل . و ظاهراً  
 همین صحیح است      ۸- م : - و      ۹- ق : درد کیکوس  
 ۱۰- م : - در      ۱۱- م : - است      ۱۲- م : - و طبیعت آن ...  
 ۱۳- ك : بقیام      ۱۴- م : حاصل شود      ۱۵- ق : جزو ازان  
 ۱۶- م : در معده      ۱۷- ك : شهوات      ۱۸- م : اختلاط  
 ۱۹- ك : و آنچه زبده خلاصه      ۲۰- م ، ك : - آن

نامیه گردد. و از جگر بجمیع اعضا رگها پیوسته است بجهت مجاری غذا و آن رگها را آورده خوانند. پس قوت قاسمه آن کیموس را از راه آن عروق بجمیع اعضا قسمت کند و این عروق را<sup>۱</sup> سواکن نیز گویند. پس<sup>۲</sup> قوت مصوره هر جزوی را از اجزای آن خون بشکل عضوی که بدان مخصوص شده است از تطویل و تدویر و تجویف، متشکل گرداند. پس قوت مؤلّده جوهر منی را بجهت ابقاء نسل<sup>۳</sup> از امشاج بدن منفصل گرداند و هر جزوی را از اجزاء منی قابلیت عضوی بخشد.

و چون آن خون لطیف که مستعد<sup>۴</sup> تغذیه بدن گشته است از مقعر<sup>۴</sup> جگر صعود کند و بعنق کبد رسد، کلیتین مائیت<sup>۵</sup> آن خون را جذب کند تا خون مصفی ازمفاسد، بعروق روانه گردد<sup>۶</sup>. و ازغرائب حکمت ربّانی و عجایب صنعت یزدانی یکی درین محل<sup>۷</sup> آنست که عنق کلیه را<sup>۸</sup> بعنق جگر پیوسته است تا خون رقیق از جگر متصاعد میشود<sup>۹</sup> و چون<sup>۱۰</sup> بحد<sup>۱۱</sup> سعت مجاری<sup>۱۲</sup> عروق میرسد کلیه مائیت<sup>۱۳</sup> آنرا بخود میکشد و خون را بقوام می آرد و بعروق می فرستد. و اگر نه<sup>۱۴</sup> عنق

۱- م از «خوانند» اخیر تا «عروق را» را ندارد

۲- م : پس ۳- م : بجهت بقای نسل ۴- ك : قمر

۵- رسم الخط اصل ؛ ق : مائیه ؛ م : مطابق متن ، سایر نسخه ها ؛ مائیه

۶- م : روان گردد ۷- م : - را ۸- م ، ك : تا خون رقیق [ از

کیموس جذب می کند قوت غذایه آن بقایاء خونرا (ك : آن بقایائی) که درانست

غذای کلیه ] از جگر متصاعد میگردد ۹- ك : و خون ۱۰- اصل :

مجاری ۱۱- رسم الخط اصل، ك مائیه، ق: ماهیه ۱۲- م ، ك : - نه

کلیه بجگر پیوسته بودی و مائیت<sup>۱</sup> خون را از وسط جگر جذب کردی، خون غلیظ گشتی و از عروق شعریه<sup>۲</sup> جگر صعود آن ممکن<sup>۳</sup> نگشتی و تغذیه اعضا میسر<sup>۴</sup> نشدی و<sup>۵</sup> جگر ورم کردی و بهلاک کشیدی. پس آن خونابه<sup>۶</sup> که کلیه از کیموس جذب میکند قوت غذایه آن بقایای<sup>۷</sup> خون را که در آنست غذای کلیه<sup>۸</sup> می سازد و قوت دافعه آب صافی<sup>۹</sup> را به مثانه می فرستد.

۱۷۰

پس اگر کلیه را آفتی رسد، ازان، امراض مایی چون سقوط شهوت و درد پشت و هزال بدن<sup>۱۰</sup> و استسقاء طبعی و زقی و لحمی متولد گردد. و اگر مَراره را آفتی رسد، ازان، علتهای صفراوی چون یرقان و دِق و بُشور و حُمه<sup>۱۱</sup> و غیره متولد گردد<sup>۱۲</sup>. و اگر طحال را آفتی رسد، ازان، علتهای سودایی چون جذام و بهتق و مایخولیا و غیره متولد شود.

پس چون روح نامیه<sup>۱۳</sup> بکمال صفای نما رسد<sup>۱۴</sup>، آنچه زبده و خلاصه آنست روح حیوانی شود و دل آنرا ازو جذب کند. و قوت<sup>۱۵</sup> و حرارت دل آنرا بار سیوم در دل نضح دهد و آنچه خلاصه آن بود روح

۱- اصل، ك: مائیه، ق: مائیه ۲- ك: متمکن ۳- م: م  
 ممکن ۴- م: - و ۵- ق: خون نابه، ك: خونابه ای  
 ۶- اصل، ق: غذا کلیه ۷- م، ك: صاف ۸- ك: - بدن  
 ۹- ق: حمزه ۱۰- م: متولد شود ۱۱- م: - نامیه  
 ۱۲- م: صفا و نما رسید ۱۳- م، ك: - و

نفسانی گردد و دماغ آنرا جذب کند. و ازدل رگها بجمیع اعضا پیوسته است و آنرا شرایین خوانند<sup>۱</sup> و این عروق مجاری حیاست در بدن و این عروق را ضواریب نیز خوانند<sup>۲</sup>. پس بقایای این روح حیوانی از دل بجمیع اعضا جاری<sup>۳</sup> گردد و قسام حیات در بدن این روحست. و از دماغ بجمیع اعضاء اعصاب<sup>۴</sup> پیوسته است پس روح نفسانی در دماغ بارچهارم نضج یابد و چون بغایت لطافت و صفا رسد ماده حس<sup>۵</sup> و حرکت گردد و انوار حس<sup>۶</sup> و حرکت را از راه گذر اعضا<sup>۷</sup> و جوارح جاری گرداند<sup>۸</sup> و قسام حس<sup>۹</sup> و حرکت در بدن این روحست. و این روح نفسانی را دو خادمست: ۱- محرکه، ۲- مدرکه. و قوت محرکه را دو خادمست: ۱- قوت فاعله که آن حرکت بی اختیارست<sup>۱۰</sup> چون رعشه و تشنج، و ۲- قوت باعنه. و او را<sup>۱۱</sup> هم دو خادمست: ۱- قوت شهوانی، ۲- قوت غضبی. اما قوت مدرکه<sup>۱۲</sup> ده قسم است پنج حواس<sup>۱۳</sup> ظاهره<sup>۱۴</sup> و پنج حواس<sup>۱۵</sup> باطنه<sup>۱۶</sup> چنانکه ذکر کرده آمد. و هر قوتی<sup>۱۷</sup>

۱- م : - و ۲- ك : گویند ۳- ق : گویند

۴- ك : - از دل بجمیع اعضا جاری ۵- ق : بجمیع اعصاب رگها

۶- ك : + و ۷- م : و انرا حس و حرکت از ره گذر اعصاب بجمیع اعضا

۸- م : - گرداند، م : + و قسام حس و حرکت گردد ۹- م :

بی اختیار است، ك : بی اختیار است ۱۰- م ، ك : - و ۱۱- م ، ك :

و قوت باعنه را ۱۲- ك : + که ۱۳- م ، ك : ظاهر

۱۴- م ، ك : باطن ۱۵- م : ذکر کرده شد و هر قوت

ازین قوای مذکوره<sup>۱</sup> ملکی از ملائکه ارضی اند .  
 پس کمال حکمت حکیم مطلق قبّه<sup>۲</sup> سر را بجهت استقامت روح  
 نفسانی که وعاء عقلست از پنجاه و پنج پاره استخوان ترکیب فرمود :  
 قبّه<sup>۳</sup> دماغ را با تخت<sup>۴</sup> آن از هفت پاره عظم مختلف ترکیب فرمود ، و  
 از چهارده پاره<sup>۵</sup> لَحْیِ اَعْلَا<sup>۶</sup> و دو پاره لَحْیِ<sup>۷</sup> زیر ، و سی و دو دندان<sup>۸</sup>  
 پاره<sup>۹</sup> رباعیات و انیاب و طواحن . و ستون گردن<sup>۱۰</sup> از هفت<sup>۱۱</sup> مهره<sup>۱۲</sup> مجوف  
 ترکیب فرمود . و رکن پشت را<sup>۱۳</sup> از بیست و چهار مهره<sup>۱۴</sup> مستدیر مطابق<sup>۱۵</sup>  
 متداخل ترکیب فرمود .

پس<sup>۱۶</sup> باقی اعضا را دویست و هشتاد پاره استخوان مختلف و  
 و هفتصد<sup>۱۷</sup> وسی و دو عروق و<sup>۱۸</sup> رباطات و اوتار [ و عضلاتست که در بدن  
 مرکوز<sup>۱۹</sup> است ]<sup>۲۰</sup> ، و سیصد و شصت عصب ، و پانصد و بیست و نه عضل  
 تألیف داد<sup>۲۱</sup> . و<sup>۲۲</sup> عظام و عروق و اعصاب و اوتار ( و عضلات<sup>۲۳</sup> که در

- ۱- م : مذکور ۲- م : وقبه ۳- ق : ما تحت ، م : بتحت ،  
 ك : با تحت ۴- م : چهار پاره ۵- اصل ، ق : لحای ، ك : لعی  
 ۶- اصل : امالی ۷- همه نسخهها ، لحای ۸- م ، ك : - دندان  
 ۹- ق : - پاره ۱۰- م ، ك : + را ۱۱- م : + پاره  
 ۱۲- م : - را ۱۳- ك : مطبق (بتشدید باء) ۱۴- م : - پس ، ك :  
 و همچنین پس ۱۵- اصل : هفصد ۱۶- ق : در  
 ۱۷- اصل : مذکور ۱۸- داخل گروه در م ، ك نیست  
 ۱۹- اصل ، ق : تألیف دارد ۲۰- م ، ك : + عدد  
 ۲۱- م : - و عضلات

بدن مرکوز است) <sup>۲</sup> هزار و نهصد و نود <sup>۳</sup> و سه عددست غیر رباطات و اغشیه و غضاریف . و بر هر یکی <sup>۴</sup> ازین اعداد ملکی هوکست که اسباب صحت آنرا نگاه می || دارند <sup>۵</sup> (و) از آفات <sup>۶</sup> تأثیرات اغذیه و اهوویه <sup>۱۷۱</sup> وقایت میکنند <sup>۷</sup> و از وسوسه و خزات <sup>۸</sup> جن <sup>۹</sup> و انس <sup>۱۰</sup> و شیاطین ممانع میگردند <sup>۱۱</sup> .

در هر يك <sup>۱۲</sup> ازین عضلات و عظام و عروق و اعصاب و غضاریف و اوتار و رباطات و اغشیه چندین حکمت و فوائد تعبیه کرده : بعضی ازان حار <sup>۱۳</sup> و ( بعضی <sup>۱۴</sup> بارد ) ، بعضی <sup>۱۵</sup> رطب و بعضی یابس ، بعضی <sup>۱۶</sup> متحرک و <sup>۱۷</sup> بعضی ساکن که اگر حرارت حار <sup>۱۸</sup> برودت باردی را بشکنند یا برودت باردی حرارت حار <sup>۱۹</sup> را منطفی گرداند ، یا رطوبت رطبی یابسی را غلبه کند یا یبوست یابسی بر رطبی غالب گردد ، یا عرقی <sup>۲۰</sup> متحرک ساکن شود یا عرقی <sup>۲۱</sup> ساکن در حرکت آید ، شخص

- 
- ۱- ك : مذکور ۲- داخل پارانتز در اصل ، ق نیست و ظاهرا در نسخه منسوخ عنه آنها در حاشیه بوده و ناسخان در محل ثبت آن سهو کرده و پیش از « اوتار » سابق نوشته اند ۳- ق : + و نه ۴- م ، ك : و بر هر يك ۵- م ، ك : نگاه میدارد ۶- م : از آفت ۷- اصل : رعایت میکند ، م : وقایت می دارد ، ك : وقایت میکند ۸- ق : و از وسوسه و همزات ، م : و از وخرات ، ك : و از احزاب ۹- م ، ك : - و انس ۱۰- م ، ك : مانع میگردد ۱۱- م ، ك : و هریك ۱۲- م : + ازان ۱۳- م ، ك : و بعضی ۱۴- م : و بعضی ۱۵- ك : - و ۱۶- م : - حاری ۱۷ و ۱۸- ق : یا عرق

بهلاك نزدیک و بیقرار گردد. و عام کالانعام ازین همه فارغ و بیخبر، و ازین همه جز آن نداند که چون گرسنه شود طعام خورد و چون شهوت غالب گردد وقاع کند و چون خشم گیرد ضعیفی را برنجاند و این قدر نداند که گاو و خر ازو خوردن بیش<sup>۱</sup> تواند<sup>۲</sup> و گنجشک ازو شهوت بیش<sup>۳</sup> راند. همه عمر انعام و افضال پادشاهی را<sup>۴</sup> سرمایه معصیت می سازد و رضای جناب ربانی را در هوای شوم نفسانی می بازد. هرگز يك ذره<sup>۵</sup> از افعال قبیحه خود شرم ندارد و يك لحظه نظر بر تجدد آثار جود نکمارد.

از شیخ ذوالنون قدس<sup>۶</sup> است<sup>۷</sup> اسرار<sup>۸</sup> نقلست که روزی بر کنار آبی<sup>۹</sup> وضو می ساختم<sup>۱۰</sup> کزدمی دیدم<sup>۱۱</sup> که از صحرا می دوید<sup>۱۲</sup> چون بکنار دریا<sup>۱۳</sup> رسید بایستاد. ضفدعی از آب بیرون آمد و آن کژدم بر پشت آن ضفدع سوار شد و آن ضفدع از آب بگذشت و آن<sup>۱۴</sup> کژدم از پشت او<sup>۱۵</sup> فرود آمد و روانه شد<sup>۱۶</sup>. شیخ تعجب کرد و گفت: این حال

۱- ق: بیشتر ۲- ق: داند، ك: تواند ۳- ق، ك:

بیشتر ۴- م: حضرت پروردگاری، ك: حضرت پروردگاری را

۵- ك: هرگز ذره ای ۶- ق: قدس سره، ك: قدس الله سره ۷- م:

نقلست که شیخ ذوالنون مصری ۸- م: برکناره آب ۹- م، ك:

وضو می ساخت ۱۰- م: کزدمی را دید، ك: کزدمی دید

۱۱- م: + و ۱۲- م، ك: بکنار آب ۱۳- م: - آن

۱۴- م: ضفدع ۱۵- م: + نظر بر کژدم گماشت کژدم می دوید



بی سر<sup>۱</sup> نباشد<sup>۲</sup>. شیخ ازان<sup>۳</sup> آب بگذشت و نظر بر کژدم گماشت. و شیخ کژدم می دید<sup>۴</sup> و<sup>۵</sup> بر اثر او میرفت تا بسایه درختی رسید جوانی را دید در سایه درخت خفته و ماری عظیم از طرفی دیگر<sup>۶</sup> می آمد و قصد هلاک آن جوان کرده بود. چون مار ازان طرف نزدیک آن<sup>۷</sup> جوان رسید کژدم ازین طرف برسد<sup>۸</sup> و زخمی بر سر مار زد و مار بر جای هلاک شد و کژدم بازگشت و بکنار آب<sup>۹</sup> آمد و<sup>۱۰</sup> باز آن ضفدع بیرون آمد و<sup>۱۱</sup> کژدم بر پشت او<sup>۱۲</sup> سوار شد و از آب بگذشت. شیخ با خود گفت که<sup>۱۳</sup> این جوان از اولیای حقست<sup>۱۴</sup> بازگشت و نزد<sup>۱۵</sup> آن<sup>۱۶</sup> جوان آمد. چون نزدیک<sup>۱۷</sup> جوان آمد<sup>۱۸</sup> او<sup>۱۹</sup> خمر خورده بود و مست خفته و رایحه خمر از او می دمید<sup>۲۰</sup>. شیخ را تعجب زیادت شد آوازی شنید که ای<sup>۲۱</sup> ذوالنون چند تعجب کنی؟ اگر بدرقه حفظ ما همه<sup>۲۲</sup> رعایت اتقیا و ابرار و معصومان کند، پس اشقیای<sup>۲۳</sup> و فجار و عاصیانرا که رعایت

- ۱- ق: بی سر ۲- م، ک: نیست ۳- ق، م، ک: - آن  
 ۴- م: - و نظر بر کژدم ... می دید ۵- ک: گماشت کژدم می دید و شیخ  
 ۶- ق: از طرف دیگر ۷- م: - آن ۸- م: رسید  
 ۹- م: و: و باز بکنار آب، ک: و: و برکنار آب ۱۰- م: - و  
 ۱۲- م، ک: بر پشت آن ضفدع ۱۳- م، ک: - که ۱۴- م: + و  
 ۱۵- م، ک: و: و نزدیک ۱۶- م: - آن ۱۷- ق: و نزدیک  
 ۱۸- م، ک: - چون نزدیک جوان آمد ۱۹- م: جوان، ک: و: آن  
 جوان ۲۰- م: می آمد ۲۱- ق: - ای ۲۲- ک: - همه  
 ۲۳- ک: + را

کنند؟ و اگر سیلاب عفو ما اوساخ آثام تیره روزگاران اشرا را نشوید،  
 که شوید؟ و اگر دریای رحمت ما سرگشتگان تیه ضلالت را دست  
 نگیرد، که گیرد؟ و اگر سحاب کرم ما امطار هدایت بر جان تایهان  
 بوادى || غفلت نبارد، که بارد؟ و اگر نسیم عنایت ما کشتی<sup>۱</sup> غرق -  
 شدگان<sup>۲</sup> دریای طبیعت و هوا را از غرقاب مخالفت<sup>۳</sup> بساحل توبه و  
 انابت<sup>۴</sup> نیارد، که آرد؟ شیخ را وقت خوش شده<sup>۵</sup>، گرد آن جوان میگشت  
 و میگفت . نظم<sup>۶</sup> :

۱۷۲

ای خفته‌ای که دوست نکهبان جان تست  
 تو مست و غافل و کرشم پاسبان تست  
 خوابت چگونه آید<sup>۷</sup> از شوق آن کریم  
 کش رحمت و عنایت<sup>۸</sup> بیش از گمان تست  
 چون<sup>۹</sup> جوان<sup>۱۰</sup> بیدار شد شیخ را بدید، خجل گشت<sup>۱۱</sup> و<sup>۱۲</sup> گفت : ای  
 بزرگوار دین این<sup>۱۳</sup> چه جای تست؟ شیخ قصه<sup>۱۴</sup> حال<sup>۱۵</sup> بگفت . جوان  
 نمره<sup>۱۵</sup> ای<sup>۱۶</sup> بزد<sup>۱۷</sup> و جامعه چاک کرد و بگریست و روی در بیابان نهاد و

- ۱- م : - کشتی      ۲- م : غرقه شدگان      ۳- م ، ک : مخالفت  
 ۴- م : - و انابت      ۵- م ، ک : خوش گشت ، م : + و      ۶- ک : -  
 نظم  
 ۷- م : می‌برد ، اصل ، ق : + و      ۸- م : + او  
 ۹- م ، ک : + آن      ۱۰- م : + از خواب      ۱۱- م : خجل ماند  
 ۱۲- م ، ک : - و      ۱۳- ک : اینجا      ۱۴- ک : قصه و حال  
 ۱۵- ق : نمره      ۱۶- م : نمره زد

باقیء عمر بطاعت حق مشغول گشت .

ای عزیز بدانك انواع انعام وافضال<sup>۱</sup> منعم عظیم واصناف احسان و نوال معطیء کریم را جلالت عظمت<sup>۲</sup> نهایت نیست . زیرا که هر شخص از اعیان<sup>۳</sup> ذرات وجود نعمتی اند از نعمتهای آنحضرت که از<sup>۴</sup> دریای قدم بمقتضای بدرقه کرم وتصاریف نسمات<sup>۵</sup> جود<sup>۶</sup> بساحل شهود آمده اند . و<sup>۷</sup> درهر نفس چندین هزار نعمت<sup>۸</sup> ظاهر وباطن<sup>۹</sup> از ایجاد واعدام اسباب و وسایط ، چنانکه چیزی<sup>۱۰</sup> ازان ذکر کرده شد ، بر<sup>۱۱</sup> هر عین از اعیان متجدد میگردد . و اخس<sup>۱۲</sup> اقسام<sup>۱۳</sup> انعام<sup>۱۴</sup> نعمت محسوسات<sup>۱۵</sup> و ارذل اقسام محسوسات نعمت اکلت که آن<sup>۱۶</sup> ماده شهوات و مناهی<sup>۱۷</sup> و مورث نجاسات و تباهی است .

و این جمله که ذکر کرده شد از تدبیر<sup>۱۸</sup> امور جبروتی و تصاریف سگان ملکوتی و تسخیرات اسباب سماوی و ارضی از آفتاب و ماه و ثوابت و سیارات و نفوس فلکی و طبایع عنصری و دقائق ادوات روحانی و آلات جسمانی و قوای طبیعی و حیوانی و نفسانی در اسرار اسباب

- ۱- م : + حضرت ۲- ك : کریم جلت عظمته را ۳- حاشیه  
 اصل ، ق ، م ، ك : هر يك از اشخاص و ( م : - ) و ) اعیان ۴- م ، ك : -  
 از ۵- ق ، م : نسمات وجود ۶- م : - و ۷- ك : + شهوات  
 ۸- م ، ك : ظاهره و باطنه ۹- م : نبذی ، ك : نيك ۱۰- ك : و بر  
 ۱۱- ق : قسام ۱۲- م ، ك : نعمت حس و محسوساتست ۱۳- ك : -  
 آن ۱۴- م : - و مناهی ۱۵- م ، ك : از تدبیرات

تحصیل<sup>۱</sup> اکل - که اخس<sup>۲</sup> اقسام نعمتهاست - شمه‌ای بیش نیست که آن بر سبیل اجمال و ایجاز نموده شد. چه اگر کیفیت انشعاب و ارتباط عظام و اعصاب و عروق و اوتار و اغشیه و رباطات و تفصیل احتیاج هر يك از آن بر دیگری<sup>۳</sup> تحریر افتد، مجلّدی کامل تحمل آن نتواند کرد. و نسبت دقایق و اسرار اسباب این قسم بنسبت با دیگر اقسام نسبت قطره‌ایست با دریای<sup>۴</sup> بی‌کران. و این همه<sup>۵</sup> بنسبت<sup>۶</sup> با بحار<sup>۷</sup> اسرار اطوار خلقت انسانی و کیفیت ازدواج لطائف روحانی با کثایف جسمانی و تصرف نفس روحانی<sup>۸</sup> در اثبات<sup>۹</sup> جواهر عقول و نفوس<sup>۱۰</sup> و تفرّع<sup>۱۱</sup> انشعاب ماهیات اعیان<sup>۱۲</sup> از ممکن<sup>۱۳</sup> اصل<sup>۱۴</sup> اصول، که ادراك حقایق و اسرار آن از مدرک<sup>۱۵</sup> عقول مقیّده و مصارف افهام مدنّسه خارج و غارج است<sup>۱۶</sup>، نسبت ذره‌ایست با آفتاب رخشان<sup>۱۷</sup>.

و ملاحظه بعضی از اسرار این حقایق موقوفست بنوری که آن نور در عالم نبوت و ولایت از مشرق عنایت طلوع کند و صفای عکس

- ۱- م، ك: + نعمت ۲- ق: به دیگری، ك: بر دیگر  
 ۳- م: با دریایی ۴- م: - همه ۵- م، ك: نسبت  
 ۶- متن اصل، ق: بایجاد، ك: بایجاز ۷- م، ك: رحمانی  
 ۸- م: انبساط، ك: اثبات ۹- م، ك: نفوس و عقول ۱۰- م:  
 متفرع (بجای و تفرع) ۱۱- اصل: + را ۱۲- حاشیه اصل،  
 ق، م: ممکن ۱۳- ك: - اصل ۱۴- ق، م، ك: از مدارك  
 ۱۵- متن اصل، ق: عاریست، حاشیه اصل: غارج است ۱۶- م، ك: -  
 نسبت ذره‌ایست ...

آن بر مریای قلوب طاهره و نفوس زاکیه سوختگان بادیه محبت  
 زند || وجانهای مخموران شراب عرفان را از لطایف نسמת آن رَوْح  
 ۱۷۳ و راحت رسد و شرر غلیان این نار مبارکه امزجهٔ فسرندگان برودت  
 جهل و غفلت را حرارتِ طلب بخشد و رشاش فیض افضال<sup>۱</sup> این دولت  
 مطرودان تیه<sup>۲</sup> بعد و حرمانرا بسعادت قرب رساند<sup>۳</sup>. و عجب از احوال  
 مغروران غافل و کوردلان جاهل که این همه انعام و افضال حضرت  
 ذوالجلال از انعام ظاهره: چون جسم و جان، و نبات و حیوان<sup>۴</sup>،  
 و کوه و بیابان، و زمین و آسمان، و جن<sup>۵</sup> و انسان، و نعمتهای باطنه:  
 چون علم و ایمان، و محبت و عرفان، و کشف و ایقان، و ذوق و  
 وجدان، و مسرات آثار رَوْح و رضوان می‌داند و می‌بیند و در پس  
 پردهٔ کفران<sup>۵</sup> می‌نشیند و خسران ابدی را بر دولت سرمدی می‌گزیند  
 و شب و روز در مخالفت آنحضرت می‌کوشد و روی خورشید سعادت  
 بگل شقاوت می‌پوشد. بیت:

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند

تا توانی بکف آری و بغفلت نخوری

۱- م، ک: فیض فضل ۲- م: تیه ۳- م: + ذره ایست

( بتشدید راء ) با آفتاب رخشان، ک: + نسبت ذره ایست با آفتاب رخشان.

این عبارت شش هفت سطر پیش از این آمده ولی در آن جا از م، ک افتاده.

نک، توضیح در آفتاب رخشان، صفحه ۴۶۶ پاروقی ۱۶ ۴- م، ک: - و

حیوان ۵- ک: و در پس دیوار کفران ۶- ق، م: نظم

همه از بهر تو سرگشته و فرمان بردار<sup>۱</sup>

شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

ای عزیز<sup>۲</sup> اگر پادشاهی بنده‌ای را<sup>۳</sup> مال و خلعت دهد و اسب و شمشیر<sup>۴</sup>، و او را فرماید که قدر حاجت تو ازان بردار و باقی بر دوستان و هواخواهان حضرت ما نفقه کن<sup>۵</sup> و این خلعت پیوش و اسب را<sup>۶</sup> سوار شو و این شمشیر را<sup>۷</sup> بگیر و با دشمنان ما حرب کن، آن مال را بدشمنان<sup>۸</sup> پادشاه داد<sup>۹</sup> و اسب را<sup>۱۰</sup> سوار شد و شمشیر برداشت و بر مخالفت پادشاه مصر شد، هیچ عاقل را شك نماند که این<sup>۱۱</sup> بنده کافر نعمتست<sup>۱۲</sup> و<sup>۱۳</sup> مستحق ضرب<sup>۱۴</sup> و قتلست. پس<sup>۱۵</sup> اینجا بدانی که بیشتر<sup>۱۶</sup> خلق بمخالفت امر، در کفران نعمت حضرت صمدیت می کوشند و سلطنت جاودانی را بتخیلات نفسانی می فرورهند. سکنان عالم علوی و سفلی<sup>۱۷</sup> انواع

- ۱- رسم الخط اصل، ق، م: تثبیت شد ۲- محل کتابت «ای عزیز» در ك در این جا نیز مثل موارد دیگر و کلماتی از قبیل «نظم» یا «بیت» پیش از اشعار سفید است ولی پیش از «اگر» «من» در آن اضافه هست
- ۳- م: بنده را ۴- م، ك: مال و خلعت و اسب و شمشیر دهد
- ۵- ك: صدقه کن ۶- م، ك: را ۷- ك: این
- ۸- م، ك: را ۹- ق: + بنده آن، م، ك: + بنده
- ۱۰- م: با دشمنان ۱۱- م: میدهد ۱۲- م: اسب را، ك: -
- ۱۳- م، ك: آن ۱۴- م، ك: - است ۱۵- ك: - و
- ۱۶- م: حبس ۱۷- م، ك: - پس ۱۸- م، ك: اکثر
- ۱۹- م: و سکنان عالم سفلی و علوی

و اصناف نعمت بران مدبر<sup>۱</sup> کافر<sup>۲</sup> می ریزند و آن خاکساران کج رفتار  
خاک ادبار<sup>۳</sup> و شقاوت بر فرق روزگار خود می بیزند . و ازینجاست که  
حضرت (صمدیت)<sup>۴</sup> می فرماید که<sup>۵</sup> وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشُّكُورُ .

قلت سالکان مسالك این مقام رفیع و ندرت واقفان اسرار این منزل  
منیع دلیلت بر عزت<sup>۶</sup> و شرف این مقام جلیل و اهل آن . و سنت الهی  
چنان رفته است که پیوسته وجود اهل کفر و ضلال عام بود و وجود  
شریف ارباب کمال همیشه<sup>۷</sup> گم نشان و نام<sup>۸</sup> . بیت<sup>۹</sup> :

عزت این در چنین کرد اقتضا

کز در مسأ دور باشد هر گدا

نهینی که همه کوهسار<sup>۱۰</sup> و بیابان و روی زمین پرسنگ و کلوخ است<sup>۱۱</sup>  
و آن هیچ قدر و قیمت ندارد اما لعل و یاقوت که کمال وجود یافته  
است کم یافت و نادرست . همچنین مقام شکر که اشرف<sup>۱۲</sup> مقامات  
سالکانست<sup>۱۳</sup> و موجب مزید انعام و احسان و معقب تعاقب فضل و امتنانست  
نادرست<sup>۱۴</sup> ، و مقبلان کارگاه ولایت و مقبولان || بارگاه عنایت که سالکان

۱۷۴

۱- ق ، م ، ك : مدبران ۲- م ، ك : بدکردار

۳- ك : - و ۴- اصل ، ق : - صمدیت ۵- م : - که

۶- م : - همیشه ۷- ك : + بود ۸- ق : نظم ، م : فرد

۹- م ، ك : ار ۱۰- م ، ك : کوهسار ۱۱- ك : - است

۱۲- م : اشرف ۱۳- م ، ك : - است ۱۴- ق : فضل را امتنان

مسالك این مقام شریف‌اند بغایت<sup>۱</sup> هم<sup>۲</sup> عزیز و کم‌یابند<sup>۳</sup>. شعر<sup>۴</sup>:  
 سالها باید که تا يك سنگك اصلی ز آفتاب  
 لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر بمن  
 ماهها باید که تا يك پنبه دانه ز آب و گل  
 شاهی<sup>۵</sup> را حله گردد یا شهیدی را کفن  
 ای عزیز سایر ان مناهج<sup>۶</sup> هدایت و ساکنان خطه عنایت که  
 ملازمان بساط شکر<sup>۷</sup> و قامعان آثار شرك و کفرند اگرچه در صورت  
 ظاهر اندک‌اند و کم‌یاب<sup>۸</sup> اما در عالم معنی بس<sup>۹</sup> بسیارند، اگرچه<sup>۱۰</sup>  
 در نظر جاهلان لثیم حقیر<sup>۱۱</sup> و بی‌مقدارند در حضرت<sup>۱۲</sup> جبار<sup>۱۳</sup> عظیم  
 بس خطیر<sup>۱۴</sup> و بزرگوارند، اگرچه<sup>۱۵</sup> نزد بوم صفتان تیره روزگار کم<sup>۱۶</sup>  
 از جهانند در مسند تصرف فیوض<sup>۱۷</sup> ربانی و افاضه آثار انفاس رحمانی  
 بحقیقت همه جهانند، و اگر برین<sup>۱۸</sup> معنی شاهی خواهی از قرآن

- ۱- م، ك: - بغایت ۲- ك: - هم ۳- م، ك: و  
 کم‌یافت‌اند ۴- ق، م: نظم، ك: بیت ۵- م: حوری  
 ۶- م، ك: منهج ۷- ك: بساط قرب. در ق نیز کاتب در قلم اول «قرب»  
 نوشته ۸- م، ك: در ظاهر صورت اندک و کم‌یافت‌اند ۹- م: + و  
 ۱۰- ك: - چه ۱۱- ق: + اند. در اصل نیز در قلم اول «حقیرند» نوشته  
 شده ۱۲- م، ك: در نظر ۱۳- م: جباری ۱۴- ق: حقیر  
 ۱۵- م، ك: - چه ۱۶- محتملا «کم» بکاف عربی نیز می‌توان خواند  
 ۱۷- م: فیض ۱۸- ق: بدین



بشنوکه<sup>۱</sup> **إِنْ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ** . حضرت صمدیت<sup>۲</sup> میفرماید که بدیده کوری و نظر اعوری در صورت بشری برکشیده حضرت جلیل<sup>۳</sup> ابراهیم خلیل صلوات الله<sup>۴</sup> علیه منگرید و او را یکی از ساکنان عالم صورت و مجبوسان حبس طبیعت مشمرید که ذات لطیف او گوهر صدق<sup>۵</sup> زمین و آسمانست<sup>۶</sup>، و برکات انفاس شریف او مدار نظام جهان و جهانیاست، و متابعت افعال و اخلاق مرضیه<sup>۷</sup> او سبب نیل ثواب ابناء روزگارست<sup>۸</sup>، و آثار<sup>۹</sup> سنن مرضیه<sup>۱۰</sup> او دلیل رشد و صواب اهل دهور و اعصارست، اگر<sup>۱۱</sup> بصورت بشری<sup>۱۲</sup> یکی از نوع<sup>۱۳</sup> انسانست اما رفعت و<sup>۱۴</sup> جلال<sup>۱۵</sup> سر<sup>۱۶</sup> و معنی او حقیقت همه جهانست .

همچنین در هر عصری و قرنی<sup>۱۶</sup> از قرون و اعصار حضرت صمدیت را بر بساط عبودیت ابراهیم صفتان هستند و خواهند بود که سلاطین عالم حقیقت و اساطین ارباب طریقتند، پیوسته منازل صفا را باقدام و فاسیر میکنند ( و بمعنوی نصایح خار شقاوت از اراضی نفوس اهل جفا میکنند )، یمن اقبال آن مقبلان، جافیان<sup>۱۷</sup> عاصی را<sup>۱۸</sup> از<sup>۱۹</sup> قعر

- ۱- م، ک : - که ۲- م، ک : + حنیفا ۳- ک : - صمدیت ، م ، ک : + عزشأنه (بتشدید زاء) ۴- ق ، م : - جلیل ۵- ک : + و سلامه ۶- ک : صدق ۷- م : - است ۸- م ، ک : - است ۹- م : + و ۱۰- م : پسندیده ۱۱- ق : + چه ۱۲- م : - بشری ۱۳- اصل، ق، م : یکی از انواع ۱۴- م : - و ۱۵- ق ، م ، ک : جلال ۱۶- م ، ک : قرنی و عصری ۱۷- ق : جافیان ۱۸- ک : - یمن اقبال ... عاصی را ۱۹- ک : و از

درکات شقاوت می‌رهاند<sup>۱</sup> و فیض اسرار آن کاملان<sup>۲</sup> مهجوران عاصی<sup>۳</sup>  
را بکمال<sup>۴</sup> سعادت می‌رساند<sup>۵</sup>، سر<sup>۶</sup> تجدد اوان و زمان و خلاصه و زبده  
کون و مکانند . بیت<sup>۷</sup> :

هر چه از گردون گردان میرسد

از طفیل جان مردان میرسد

گر نباشد نفس ارباب شهود

خود نکردد دور<sup>۸</sup> پرکار<sup>۹</sup> وجود

ای عزیز بدانک ملازمان بساط شکر را باشتغال<sup>۱۰</sup> بادهاء حقوق

شکر ده حالتست :

حالت اول : معرفت آغاز<sup>۱۱</sup> توالی نعمت و تتابع منت از حضرت

منعم ، بی‌استحقاق و<sup>۱۲</sup> موجب<sup>۱۳</sup> .

حالت دوم : رعایت حسن<sup>۱۴</sup> تواضع و اظهار تذلل بورود نعمت<sup>۱۵</sup>

حضرت منعم .

حالت سیم : تفکر<sup>۱۶</sup> و سایط حصول نعمت بحسن ثنار<sup>۱۷</sup> و اظهار<sup>۱۸</sup>

استبشار .

۱- اصل ، ك : می‌رهانند ۲- م : کاملان ۳- م : قاصی

۴- م ، ك : + درجات ۵- اصل : می‌رساند ۶- ق ، م : نظم

۷- ق : دو ۸- اصل : ارباب ۹- م ، ك : در اشتغال

۱۰- ك : - آغاز ۱۱- م : - و ۱۲- م : + منعم ، ك : + تفکر

۱۳- م : - حسن ۱۴- م ، ك : + در ۱۵- م : شکر

۱۶- ق ، ك : بحسن تناول ، م : بحسن ثنا ۱۷- ك : - و

۱۸- م : - و اظهار

حالت چهارم: محافظت حسن ادب با استعمال<sup>۱</sup> نعمت در رضای

منعم .

حالت پنجم: احتراز از آفات اعتراض بسبب<sup>۲</sup> تأخیر وصول

۱۷۵

نعمت .

حالت ششم: استعظام قلیل و<sup>۳</sup> حقیر برویت عنایت جبارکبیر .

حالت هفتم: حسن قبول نعمت بشهود مراد منعم از افاضه<sup>۴</sup> نعمت .

حالت هشتم: استیلاء حیا بر سر بنده از تسایع نعمتهای منعم

کریم و توالی منتهای معطی عظیم .

حالت نهم: رویت تقصیر و اعتراف بعبجز از اداء حقوق شکر .

حالت دهم: معرفت آنکه شکر بر نعمت نعمتی است متجدد

از حضرت منعم ازان روی که آن<sup>۵</sup> مفتاح مزید و مورث نعمت<sup>۶</sup> جدید

میگردد .

و سایر آن منازل این احوال را سه درجه است :

درجه اول شکرست<sup>۷</sup> بر حصول محبوبیات و وصول مطلوبات .

و این درجه مبتدیان راه ارادست و منتهیان حنیض شهادت<sup>۸</sup> . و آثار<sup>۹</sup>

احکام این درجه از روی معرفت اصل امتنان جمیع ارباب<sup>۱۰</sup> ملل<sup>۱۱</sup> و

۱- م، ک: باستعمال ۲- م، ک: و ۳- ک: از آفات

۴- م: آن ۵- م، ک: نعمتی ۶- م: و بنا بران

۷- م، ک: است ۸- م، ک: راه ارادت و منتهیان حنیض شهادتست

۹ و ۱۰- ک: + و ۱۱- ک: ملک

ادیانرا شاملست و این اخس<sup>۱</sup> و ادنای مراتب شکرست. و از کمال جود<sup>۱</sup> و رأفت حضرت الهی، و سعت<sup>۲</sup> رحمت نامتناهی آنست که این بضاعت مزجات را بمحل<sup>۳</sup> قبول رساند<sup>۲</sup> و بمقتضای<sup>۴</sup> وفای وعده<sup>۵</sup> لئن<sup>۵</sup> شکرتم<sup>۵</sup> لأزیدنکم<sup>۵</sup> آنرا مفتاح زیادت گرداند<sup>۶</sup> و بپشارت<sup>۶</sup> و سنجزی<sup>۶</sup> الشاکرین<sup>۶</sup> این فریق را از حریق<sup>۷</sup> سموم<sup>۷</sup> حرمان اخروی برهاند<sup>۸</sup>.

درجه<sup>۹</sup> دوم شکر بر مکاره و نعمات و سرور بظهور مصایب و نکبات. و این درجه<sup>۱۰</sup> سالکان منازل طریقت و طالبان مبادی عالم حقیقت است که مجردان صعلوک و مقتصدان اهل سلوکند، و اختیار ذل<sup>۱۱</sup> بر عز<sup>۱۱</sup>، و فقر بر غنا، و اندوه بر شادی، و رنج بر راحت، و خفا بر شهرت شیوه ایشانست، و مطرح نظر این طایفه عکس مطرح نظر خلقانست. چون خلق در ظاهر امور دنیا نگرند ایشان باطن آنرا بینند، و چون عامه بزخارف آن فریفته شوند ایشان بتحقیق غوایل عواقب آن ازان محترز باشند، و چون خلق در عمارت دنیا سعی کنند ایشان در ویرانی<sup>۱۲</sup> کوشند. هر چه تارك ایشان خواهد شد<sup>۱۳</sup> روی آن نه بینند، هر چه رقم فنا بر آنست دامن ازان برچینند<sup>۱۴</sup>. این طایفه<sup>۱۵</sup> محجوران<sup>۱۴</sup> اهل غفلت و

۱- م : کمال وجود      ۲- ك : + سعادت      ۳- م ، ك : رسانید

۴- م : رسانیده بمقتضای      ۵- اصل ، ق : و لكن      ۶- م ، ك : گردانید

۷- م : - حریق      ۸- ك : هموم      ۹- م : رهانید ، ك : برهانید

۱۰- م : + آن      ۱۱- م : - شد      ۱۲- ك : درچینند

۱۳- م : - طایفه ، ق ، ك : طایفه (باضافه)      ۱۴- م ، ك : محجوران

حرمان و مغبوطان از باب درجات جنانند چنانکه حضرت رسالت علیه  
 افضل الصلاة و التحية<sup>۱</sup> در وصف ایشان فرمود که <sup>۲</sup> اَهْلَ اَنْجَتِهِ  
 بَيْنَمَا هُمْ فِي نَعِيمِهِمْ<sup>۳</sup> اِذْ<sup>۴</sup> سَطَعَ لَهُمْ نُوْرٌ مِّنْ فَوْقِهِمْ اَضَاءَتْ مِنْهُ  
 مَنَارٌ لَهُمْ كَمَا تَضِيءُ<sup>۵</sup> الشَّمْسُ مَنَارِلَ اَهْلِ الدُّنْيَا فَيَنْظُرُونَ اِلَى  
 رِجَالٍ مِّنْ فَوْقِهِمْ فِي اَعْلَى<sup>۶</sup> عِلْيَيْنَ يَرَوْنَهُمْ كَمَا يَرَى الْكَوْكَبُ<sup>۷</sup>  
 اَلدَّرِيَّ فِي اَفْقِ السَّمَاءِ قَدْ فُضِّلُوا عَلَيْهِمْ بِالْاَنْوَارِ وَالْجَمَالِ وَالنَّعِيمِ  
 كَمَا فُضِّلَتْ<sup>۸</sup> الْقَمَرُ عَلَى سَائِرِ النُّجُومِ فَيَنْظُرُونَ اِلَيْهِمْ يَطْيِرُونَ<sup>۹</sup>  
 عَلَى نَجْبٍ تَسْرَحُ بِهِمْ<sup>۱۰</sup> فِي الْهَوَاءِ يَرَوْنَ ذَا اَلْجَلَالِ وَاَلْاِكْرَامِ  
 فَيُنَادُونَ<sup>۱۱</sup> هُوْلًا<sup>۱۲</sup> اِخْوَانًا<sup>۱۳</sup> مَا اَنْصَفْتُمُوْنَا كُنَّا نُصَلِّيْ كَمَا تَصَلُّونَ  
 وَ نَصُومُ<sup>۱۴</sup> كَمَا تَصُومُونَ<sup>۱۵</sup> فَمَا هَذَا الَّذِي فُضِّلْتُمْ<sup>۱۶</sup> عَلَيْنَا فَاِذَا  
 جَاءَ<sup>۱۷</sup> اَلنَّدَاءُ<sup>۱۸</sup> مِنْ قِبَلِ اللّٰهِ سُبْحٰنَهُ ۥ وَ تَعَالٰى<sup>۱۹</sup> اِنَّهُمْ كَانُوْا

۱۷۶

۱ - م : عليه افضل الصلوات ، ك : عليه افضل الصلوات و التحيات

۲ - ك : ان ۳ - ق : في نعيم ۴ - اصل ، ك : اذا

۵ - ك : يضيء ۶ - رسم الخط اصل : اعلا ۷ - اصل : كواكب ،

ق ، ك : كوكب ۸ - ق : فضل ۹ - ك : فيطيرون ( معلوما )

۱۰ - ك : + و طاروا ۱۱ - ك : فينادون ( بفتح دال مجهولا )

۱۲ - ك : + يا ۱۳ - ق : اخواننا ( بضم نون جمع - برفع )

۱۴ - م : و تصوم ۱۵ - اصل : يصومون ۱۶ - ك : - فضلتهم

۱۷ - ك : بلغ ۱۸ - ك : + فضلتهم ( مجهولا از مجرد ) قيل ( مجهولا )

۱۹ - ك : - و تعالی

يَجْعُونَ حِينَ كَسَبَعُونَ وَيَعْطَشُونَ<sup>۱</sup> حِينَ قَرَوُونَ<sup>۲</sup> وَ يَعْرُونَ<sup>۳</sup> حِينَ  
 تَكْسُونَ<sup>۴</sup> وَيَذْكُرُونَ حِينَ تَسْكُنُونَ وَيَبْكُونَ حِينَ قَضَحُونَ وَيَقْمُونَ  
 حِينَ قَتَامُونَ فَلَيْدَ لِكَ فَضَّلُوا عَلَيْكُمْ<sup>۵</sup> . فرمود که در حالتی که اهل  
 جنان بتمتع جواری<sup>۶</sup> و غلمان<sup>۷</sup> مشغول باشند ، از اعلاء درجات<sup>۸</sup> نوری  
 درخشان گردد و بساط عیش ایشان از شعاع آن نور<sup>۹</sup> در نوردد چنانکه  
 آثار ظلمت بنور آفتاب از منازل اهل دنیا محو میگردد . پس نظر  
 کنند قومی را بینند بر اعلا علیین<sup>۱۰</sup> مخصوص بدولت قرب رب العالمین ،  
 بنور و جمال ایشانرا بر خود چندان فضل بینند که از رشک ، چون  
 نجوم از ماه ، جلباب هستی در چینند . چون نظر کنند آن مقبولان بساط  
 قرب را بینند بر نخبه<sup>۱۱</sup> سعادت سوار ، در فضای هوای نقای جبار  
 چون مرغ<sup>۱۲</sup> بی آرام و قرار ، فارغ از کدورت<sup>۱۳</sup> آثار رقیب ، محظوظ

۱- يعطشون در اصل فاقد حرکه و در ق ، ك بکسر طاء آمده

۲- ق ، ك : ترون ( بفتح تاء و راء و سکون واو ) ۳- يعرون در اصل

فاقد حرکه و در ق ، ك بضم راء آمده ۴- تکسون در اصل فاقد حرکه و

در ق ، ك بضم سین آمده ۵- ك : + صدق رسول الله . از د فرمود که ،

سابق تا د فرمود که ، لاحق در م نیامده یعنی نسخه م فاقد متن عربی حدیث

است ۶- م : دران حالت که ۷- ق ، ك ، م : جواری

۸- م ، ك : و ولدان ۹- ق ، ك : از اعلی ( ك : اعلا ) درجات

۱۰- م : - نور ، ك : - از شعاع آن نور ۱۱- م ، ك : بر اعلا ( ك :

اعلاء ) علیین ۱۲- اصل: بر نخبه ، ق ، م : بر جنبتهای ، ل : بر نخبه

۱۳- م : - چون مرغ ۱۴- ق : کدورت

بمشاهده جمال حبیب<sup>۱</sup>، این قوم آب حسرت از دیده بیارند و از سر<sup>۲</sup>  
تأسف فریاد بر آرند که<sup>۳</sup> ای برادران مگر انصاف نداشتید که ما را  
ازین دولت محروم کردید<sup>۴</sup>، در دنیا با شما در نماز و روزه هم کاسه  
بودیم چه افتاد که ازین سعادت که شما یافتید<sup>۵</sup> ما اثری ندیده ایم<sup>۶</sup>؟ از  
حضرت صمدیست<sup>۷</sup> خطاب غیرت در رسد که سبب حصول این دولت  
آنست که<sup>۸</sup> شما در دنیا نفس خسیس خود را بالوان طعام می پروریدید<sup>۹</sup>  
ایشان گرسنگی می کشیدند، و<sup>۱۰</sup> چون شما با انواع اطعمه و<sup>۱۱</sup> اشربه  
تنعم می کردید ایشان بادیۀ تشنگی می بریدند<sup>۱۲</sup>، و چون شما باصناف  
لباس مفاخرت می کردید ایشان برهنگی می گزیدند، و چون شما از  
برودت غفلت می فرسردید ایشان از حرارت شوق یاد ما<sup>۱۳</sup> می جوشیدند،  
و چون شما از سر بطر و غفلت می خندیدید ایشان خونابه درد و<sup>۱۴</sup>  
اشتیاق از دیده می باریدند، و چون شما راحت نفس می جستید و بر  
بسترهای رفاق<sup>۱۵</sup> می خفتید<sup>۱۶</sup> ایشان باقدام صدق و نیاز<sup>۱۷</sup> اتقال عبودیت  
می کشیدند، ازین جهت امروز<sup>۱۸</sup> بفضل و<sup>۱۹</sup> نوال حضرت ما رسیدند و

- ۱- م: محبوب ۲- ق، م: - سر ۳- م: بر آورنده که  
۴- م، ک: محروم گذاشتید ۵- م، ک: یافته اید ۶- م، ک:  
ندیدیم ۷- م، ک: عزت ۸- ق، م، ک: + چون  
۹- م: می پروردند ۱۰- ک: - و ۱۱- م، ک: - اطعمه و  
۱۲- ک: می پریدند ۱۳- م: از حرارت یاد شوق ما ۱۴- ک: - و  
۱۵- اصل: ارفاق، ق: ارقاق ۱۶- م: می خسپیدید، ک: می خفتیدید  
۱۷- ک: - و نیاز ۱۸- م: - امروز ۱۹- م، ک: - و

شربت وصال ما چشیدند و جمال ملاطفات کرم ما دیدند .  
 درجهٔ سیوم شکر بر جریان احکام صفات متقابله و سریان آثار<sup>۱</sup>  
 آیات متداخله و استواء<sup>۲</sup> حالات بواسطه سطوت ظهور تجلی ذات متعالیه<sup>۳</sup>  
 و سقوط اضافات . و این درجهٔ محققان<sup>۴</sup> کامل و مقر بان واصلست که  
 محبوبان حضرت صمدیت و مقبولان جناب احدیت و محظوظان<sup>۵</sup>  
 جذبات هدایت و منظوران نظر<sup>۶</sup> عنایت اند که خواطف عزت<sup>۷</sup> رشحات  
 ارواح طاهرهٔ ایشان را ببحر صفا کشیده و حوارج قدرت<sup>۸</sup> اشباح زاکیه  
 ایشانرا خلعت<sup>۹</sup> وفا بخشیده<sup>۱۰</sup> ، در منازل راه وفا زهر فنا چشیده و در  
 حریم بزم لقا شربت بقا نوشیده ، قصار غیرت کسوت وجود آن قوم را  
 از آثار ادناس<sup>۱۱</sup> تلوین شسته || و از خم صیغة الله بدستکاری حکمت  
 رنگ تمکین بدان پیوسته ، از<sup>۱۲</sup> فنک دناعت<sup>۱۳</sup> لوث انتقال<sup>۱۴</sup> رسته و  
 بر سریر سلطنت ملک بی زوال نشسته ، نه از حوادث روزگار ایشانرا  
 خبری<sup>۱۵</sup> نه از محامد و<sup>۱۶</sup> مکاید<sup>۱۷</sup> اختیار و<sup>۱۸</sup> اشرار بر سر<sup>۱۹</sup> ایشان اثری<sup>۲۰</sup> ،  
 نه ظواهر طاهره<sup>۲۱</sup> ایشانرا از آلام جسمانی نفرتی نه<sup>۲۲</sup> خواطر عاطر<sup>۲۳</sup>

۱۷۷

- ۱- ك : اثمار ۲- م : استوار ۳- م ، ك : متعالیه  
 ۴- م : متحققان ۵- م ، ك : و مخطوفان ۶- م : نظرات  
 ۷- م : بخلعت ۸- حاشیة اصل : پوشیده ۹- م ، ك : ادناس  
 ۱۰- م : و از ۱۱- م : اناعت ۱۲- م : افعال ۱۳- م :  
 خبر ، ك : چیزی ۱۴- م : محامد و ۱۵- ك : و مکاید  
 ۱۶- م : اختیار و ۱۷- م : اثر ۱۸- ق : ظاهره  
 ۱۹- م ، ك : و نه ۲۰- ق : عواطر ، م ، ك : عطره



ایشان را در انعام و اکرام روحانی رغبتی، جز آثار تجلیات روی دوست نه بینند و جز بر زه گذر نفحات آثار لطف دوست<sup>۱</sup> نه نشینند، برکات انفس آن سابقان<sup>۲</sup> عرصه تحقیق مفاتیح ارزاق جهانیان، و بروق صفای اوقات آن مبارزان خطه توفیق<sup>۳</sup> رَوْح و راحت نفوس روحانیان است، جمال احوال آن یوسف صفتان از دیده های احوال<sup>۴</sup> نااهلان مستور، و اذیال کمال آن مسیح سیرتان از ایادی هم جاهلان مغرور دور که اُولیائی تَحْتَ قِیَابِی<sup>۵</sup> لَا یَعْرِیْهُمْ غَیْرِی.

ای عزیز این نوع شکر که شمه ای ازان ذکر کرده شد نموداری از رسوم و عادات سالکان موفق<sup>۶</sup> و کاملان محقق است و کوردلان عماء غفلت و جهالت<sup>۷</sup> را از ذوق این اسرار بویی نیست. و منهج شکر که اعلا مناهج<sup>۸</sup> منازل سعادتست بر عمیان عامه بسبب کوری جهل، بانواع نعمتهای ظاهره و باطنه و اصناف منتهای خاصه و عامه مسدودست. چه از نعمتهای مبذوله که آثار و فوائد آن همه را شاملست استنشاق رَوْح<sup>۹</sup> هواست که اگر یك ساعت دهان<sup>۱۰</sup> و بینی یکی را بگیرند یا در چاهی یا در حمامی گرم<sup>۱۱</sup> حبس کنند چنانکه هوا ازو منقطع

۱- م، ک: نفحات که آن آثار لطف اوست ۲- م: سابقه

۳- م: + که ۴- ق، م، ک: احوال. در اصل نیز در قلم اول «احوال»

نوشته شده ۵- قیابی در اصل بضم قاف نوشته شده ۶- ق: موافق،

ک: موقف ۷- م: - و جهالت ۸- م، ک: اعلا مناهج

۹- اصل: + و ۱۰- م، ک: دهن ۱۱- م، ک: یا حمام گرم

گردد، بمیرد. و اگر جاهلی از مثل این محنت خلاص یابد و باز روح  
 هوای لطیف استنشاق کند، آنگاه يك لحظه<sup>۱</sup> قدر این نعمت بداند و  
 چون يك ساعت بگذرد باز فراموش کند. همچنین<sup>۲</sup> نعمت صحت<sup>۳</sup> که  
 سر همه<sup>۴</sup> نعمتهاست، هیچکس از اهل غفلت قدر این<sup>۵</sup> نعمت نداند و  
 شکر آن<sup>۶</sup> بجای نیارد تا آنگاه که بمرضی مبتلا گردد. و مثال این قوم  
 مدبر چون بنده احمق گردن کش است که مستحق<sup>۷</sup> آنست که دائم او  
 را عذاب کنند تا چون يك ساعت ترك عذاب او<sup>۸</sup> کنند او<sup>۹</sup> آنرا منت  
 دارد<sup>۱۰</sup> و اگر بکلی ترك عذاب او کنند بطر و آس<sup>۱۱</sup> برو غالب گردد  
 و طافی و باغی<sup>۱۲</sup> شود. و این حال اکثر خلقت که ایشان جز کثرت  
 مال را نعمت ندانند<sup>۱۳</sup> و غیر شهوت بطن و فرج<sup>۱۴</sup> را لذت نخوانند<sup>۱۵</sup>،  
 و ندانند که هر نفسی<sup>۱۶</sup> در هر نفس که فرومی برد و برمی آرد<sup>۱۷</sup> حقیقت  
 انقباض و انبساط آن<sup>۱۸</sup> نفس<sup>۱۹</sup> دو نعمت است که بواسطه<sup>۲۰</sup> دو ملك بدو  
 میرسد چه يك ملك با انبساط نفس دخان محترق<sup>۲۱</sup> را از دل میکشد  
 و دیگری || با انقباض نفس روح<sup>۲۲</sup> و برودت هوا را<sup>۲۳</sup> جمع میکند

۱۷۸

۱- م : - يك لحظه ۲- ك : همچون ۳- م : - که

۴- م ، ك : جمع ۵- م : آن ۶- ق : این ۷- ك : - او

۸- م : - او ۹- ك : منت داند ۱۰- م : - و اشرف ۱۱- ك :

باغی ۱۲- ك : نخوانند ۱۳- م : ندانند ۱۴- م ، ك : + را

۱۵- م : که فرومیرود و برمی آید ۱۶- ك : این ۱۷- م ، ك : -

نفس ۱۸- اصل : محترق ، م : محرق ۱۹- م ، ك : - و

۲۰- ك : - را

و بدل می‌کشد تا بواسطهٔ رَوْح و برودتِ هوای تازهٔ دل از آلام حرارت<sup>۲</sup> بدن راحت می‌یابد. و اگر يك لحظه این دو ملك از کار خود غافل شوند مدد رَوْح هوا از دل منقطع شود و بهلاك كشد.

و چنانك قیام نَفَسِ بدهان<sup>۳</sup> و كام و حلق و مری است، همچنین قیام دهن بسر<sup>۴</sup>، و قیام سر بیدن، و قیام بدن بغذا<sup>۵</sup>، و قیام غذا بآب و باد و خاك<sup>۶</sup> و آفتاب و ماه و ابر و باران، و قیام این همه بآسمان و زمين<sup>۷</sup>، و قیام آسمان و زمين بملايكةٔ سماوی و ارضی. و در ارتباط، این جمله بعضی ببعضی چنان پیوسته است که ارتباط اعضای آدمی.

و چنانك چون بعضی از اعضاء آدمی را<sup>۸</sup> آفتی رسد مجموع اعضا در درد و الم با آن<sup>۹</sup> عضو شريك گردند، همچنین<sup>۱۰</sup> هر که يك نفس بارتكاب معصیت و مخالفت فرمان حق کفران نعمت کند کفران نعمت این جملهٔ مخلوقات<sup>۱۱</sup> کرده است، هیچ نفسی<sup>۱۲</sup> از نفوس ملكی و فلکی و عنصری و طبیعی و جمادی و نباتی و حیوانی از قعر ثری تا اوج ثریبا نماند که<sup>۱۳</sup> برو<sup>۱۴</sup> لعنت نکند<sup>۱۵</sup>. و از<sup>۱۶</sup> مطالعهٔ این معانی بود که موسی

۱- ك: و برودت هوا پاره‌ای ۲- ق: حرارت، م: راحت

۳- م، ك: بدهن ۴- م: + و قیام بدن بسر ۵- م: و قیام بدن

غذا ۶- م: و خاك و آب ۷- ك: + است ۸- م، ك: چون

عضوی را از اعضای آدمی ۹- م، ك: بآن ۱۰- ك: گردد و همچنین

۱۱- م: جملهٔ مخلوقات (بفك اضافه) ۱۲- ق: هیچ نفس، ك: هر نفسی

۱۳- م: نیست که ۱۴- ق: که بدو ۱۵- م، ك: لعنت نکنند

۱۹- م: و بر

عَلَيْهِ<sup>۱</sup> در مناجات گفتی<sup>۲</sup>: الهی چگونه شکر کنم نعمتهای بی نهایت<sup>۳</sup> ترا که کمال حکمت و تصرفات قدرت ترا در هر مویی که بر تن<sup>۴</sup> منست دو نعمت است: یکی آنک اصل آنرا بدوام صحت ثابت میداری، دوم آنکه سر<sup>۵</sup> آنرا از آفت برودت و یبوست هواهای مختلف<sup>۶</sup> محفوظ می داری. و این نوع نظر<sup>۷</sup> نظر تیزبینان عالم جان<sup>۸</sup> و خلوت تشینان خانقاه عرفانست که آثار غبار<sup>۹</sup> از آینه دل زدوده اند و گوی اسرار از میدان مجاهده<sup>۱۰</sup> ربوده اند<sup>۱۱</sup>، همای همت ایشان در جولان فضای معانی بال جلال گستریده<sup>۱۲</sup>، صفای سر ایشان بر ارایک روحانی در سایه طوبی کمال پروریده<sup>۱۳</sup>، مرکب صدق در خطه شهود رانده<sup>۱۴</sup> و اسرار آیات الهی بر صفحات<sup>۱۵</sup> وجود خوانده<sup>۱۶</sup>، و بعین عیان دیده و دانسته که هر نعمتی از نعمتهای دنیوی بصد محض مشوب<sup>۱۷</sup> و هر لذتی از لذتهای آن بتعاقب صد آفت مسلوب است<sup>۱۸</sup>، لذت<sup>۱۹</sup> فانی آن بالم فراق نمی ارزد و فرح ادراک آن با ترَح<sup>۲۰</sup> هلاک وفا نمی کند. و این قوم جز نعیم روحانی

- ۱- ك: صلوات الله و سلامه عليه ۲- م: گفت ۳- م: بی غایت ۴- م: در تن ۵- اصل، ق، م: سر (بتخفیف) ۶- م: و هواهای مختلف، ك: و هواء مختلف ۷- ق، م، ك: - نظر ۸- حاشیه اصل، ق، م، ك: عیان ۹- م: + اغیا(ر) را، ك: + را ۱۰- م: مشاهده ۱۱- م، ك: ربوده ۱۲- م، ك: گسترده ۱۳- م، ك: پرورده ۱۴- م، ك: در آورده ۱۵- م، ك: + الواح ۱۶- م: خوانده اند ۱۷- ك: منسوب ۱۸- ك: ملوئست ۱۹- م، ك: لذات ۲۰- م: بترح

را نعمت نخوانند و غیر لذت<sup>۱</sup> ادراك معانی را لذت ندانند .

اما عقول مریضه مغروران جاهل را که از ادراك این سعادت و ذوق لذت این نعمت<sup>۲</sup> محروم اند ، از معالجه<sup>۳</sup> (این) مرض مهلك چاره نیست . و علاج این قوم آنست که در احوال اهل بلا نظر کنند<sup>۴</sup> تا قدر نعمت<sup>۵</sup> بدانند و در احوال موتی<sup>۶</sup> تأمل کنند و نعمت عمر<sup>۷</sup> غنیمت شمرند . نقلست که یکی از مشایخ صوفیه رَحِمَهُمُ اللهُ هر روز بمقاب

و دارمرضی و دیوان سیاست حاضر شدی ، ازین معنی<sup>۸</sup> || پرسیدند ۱۷۹  
گفت : دارمرضی میروم و مشاهده انواع بلا و امراض می کنم تا نفس من قدر<sup>۹</sup> نعمت عاقبت بدانند ، و بدیوان سیاست حاضر میگردم<sup>۱۰</sup> و انواع عذاب ( اصحاب )<sup>۱۱</sup> جنایات را می بینم تا نفس من<sup>۱۲</sup> قدر نعمت عصمت ذات و<sup>۱۳</sup> امن<sup>۱۴</sup> بدانند ، و بمقاب میروم و باحوال<sup>۱۵</sup> موتی تأمل میکنم که دوسترین<sup>۱۶</sup> چیزی نزد ایشان آنست که ایشانرا يك روز بدنيا باز فرستند تا عاصی تدارك معصیت کند و مطیع در طاعت افزایش . چه روز قیامت که روز جزاست و موقف تغابن<sup>۱۷</sup> ، مطیع و عاصی مقبون سیلاب .

- ۱- ق : - لذت ، م : لذات ۲- م : نعیم ۳- م : نظر کند  
۴- م ، ك : + عاقبت ۵- م ، ك : + را ۶- ق ، م : - . رحمة الله  
۷- م ، ك : + ازو ۸- ك : + صحت و ۹- م : حاضر می شوم  
۱۰- اصل ، ق : - اصحاب ۱۱- م : - من ۱۲- ك : - عصمت  
ذات و ، م : - ذات و ۱۳- م : او ۱۴- م : و در احوال ، ك :  
و احوال ۱۵- ق : دوستری ۱۶- م ، ك : که روز جزا و موقف  
تغابن است

حسرت و مفتون<sup>۱</sup> دریایِ حیرت خواهند بود ، عاصی بدرد می نالد که چرا عمل صالح نکردم و مطیع دست بدنندان تأسف می خاید که بیشتر ازین توانایی داشتم چرا<sup>۲</sup> نکردم ، مطیع سیلاب حسرت<sup>۳</sup> ازدیده می بارد که چرا خود را از درجات عالی<sup>۴</sup> سابقان<sup>۵</sup> محروم گردانیدم<sup>۶</sup> ، عاصی در عذاب<sup>۷</sup> گرفتاری می زارد که چرا باران رسوایی و گرفتاری بروزگار<sup>۸</sup> خود بارانیدم . نقلست که ربیع بن خثیم<sup>۹</sup> قدّست<sup>۱۰</sup> اسراره<sup>۱۱</sup> از اکابر تابعین بود باکمال مجاهده که او را بود در خانه خود گوری کنده بود ، هر روز غلّی بر گردن نهادی و پلاسی<sup>۱۲</sup> بپوشیدی و دران گور رفتی<sup>۱۳</sup> و ساعتی پهلو بر زمین نهادی پس گفتی : الهی این آن گورست که ما را وعده فرموده بودی<sup>۱۴</sup> اکنون مرا يك روز دیگر<sup>۱۵</sup> بدنیا<sup>۱۶</sup> بازگردان تا باشد که<sup>۱۷</sup> عملی<sup>۱۸</sup> توانم کرد که آن دستگیر من گردد ، و<sup>۱۹</sup> برخاستی و گفتی؟ ای ربیع آنچه می جستی یافتی اکنون روز فرصت غنیمت شمر<sup>۲۰</sup>

- ۱- ق : و مستغرق ۲- ك : + عمل بیشتر ۳- م ، ك :  
 آب حسرت ۴- ك : عالیة ۵- م ، ك : + مجد ۶- مطیع  
 سیلاب حسرت . . . محروم گردانیدم ، در ق بعد از جمله آتی یعنی « عاصی در  
 عذاب گرفتاری . . . بارانیدم » آمده ۷- م : + و ۸- ك :  
 بر روزگار ، م : بر فرق روزگار ۹- م : ربیع ابن خثیم که ، ك : ربیع  
 خثیم ۱۰- م : - قدست اسراره ۱۱- ك : و پلاس ۱۲- م :  
 در آمدی ۱۳- ق : فرموده بوده ئی ۱۴- ق ، م : اکنون یکروز دیگر مرا  
 ۱۵- ك : - بدنیا ۱۶- نسخه بدل ك : زنده گردان ۱۷- ق : - که  
 ۱۸- م ، ك : که عمل صالح ۱۹- م ، ك : پس ۲۰- م : - شمر ،  
 ك : غنیمت دار

و قدر نعمت مهلت بشناس و در ساختگیء روز آمدنی<sup>۱</sup> تقصیر مکن  
پیش از آنکه این فرصت آرزو کنی و نیایی چه هیچ نعمت و رای نعمت  
عمر و صحت و امن<sup>۲</sup> نیست . و هر که قدر این نعمت نشناسد بدرجه  
زوال<sup>۳</sup> و گرفتاری نکال مبتلا گردد<sup>۴</sup> که<sup>۵</sup> **إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ**  
**يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ .**

**جَعَلْنَا اللَّهَ مِنْ الشَّاكِرِينَ لِإِنْعَامِهِ ، الْفَائِزِينَ بِنَيْلِ مَزِيدِ**  
**فَضْلِهِ وَ إِكْرَامِهِ<sup>۶</sup> إِنَّهُ قَرِيبٌ مُجِيبٌ .**

---

۱- ك : روز آمدن      ۲- ك : و امن و صحت      ۳- م ، ك :  
 ۴- م : کرد      ۵- ق ، م : - که      ۶- م : - لانعامه  
 الفائزین ... و اکرامه





## باب نهم

در<sup>۱</sup> بیان<sup>۲</sup> فضیلت صبر و حقیقت آن، و ذکر تفصیل مقام صبر و شکر، و<sup>۳</sup> اختلاف علما<sup>۴</sup> در ترجیح و تفضیل هر يك ازین دو مقام بر دیگری، و ذکر اختلاف اسامی صبر بحسب اختلاف متعلقات آن، و بیان مراتب و درجات و اقسام آن بحسب قوت و ضعف، و ذکر احتیاج بدان، و تدبیر تحصیل [از]<sup>۵</sup> حقایق آن که<sup>۶</sup> ملازمت شرائط این مقام از لوازم احوال اصحاب ثروت و ارباب دولتست. چه هر که بتجدد انعام و افضال حضرت صمدیت مخصوص تر رعایت حقوق و<sup>۷</sup> آداب عبودیت بر و لازم تر، و هر که در مباشرت احکام و ولایت و امارت<sup>۸</sup> دنیوی که محل حوادث و نوایب و منزل وقایع و مصایب است ممکن || تر<sup>۹</sup>

۱۸۰

۱- ق پیش از « در » اضافه دارد : در حقیقت صبر بر مکاره و مصائب

دنیوی که از لوازم امور ولایت و سلطنت است ۲- ق : بیان

۳- م : و ۴- ك : علماء دین ۵- « از » در اصل خط خورده

۶- م : که ۷- م ، ك : و ۸- م : احکام امارت و ولایت

۹- ك : متمکن تر

و جوب<sup>۱</sup> استقبال رسل مکاره و محن بنزل صبر و رضا  
 بر ذمه<sup>۲</sup> او<sup>۳</sup> مؤکد تر . و چون مجاری<sup>۴</sup> جریان حکمت الهی  
 چنان رفته است که اغلب مبارزان عرصه<sup>۵</sup> ولایت را خلعت  
 و لا<sup>۶</sup> در کسوت بلا دهند و اکثر محصلان<sup>۷</sup> ثروت<sup>۸</sup> دنیوی  
 گوی غنا بچوگان<sup>۹</sup> عنا برند سنه<sup>۱۰</sup> الله<sup>۱۱</sup> آتی قدخلت<sup>۱۲</sup> من  
 قبل<sup>۱۳</sup> و لن تجد<sup>۱۴</sup> سنه<sup>۱۵</sup> الله<sup>۱۶</sup> قبديلاً<sup>۱۷</sup> ، لاجرم اهل تحقیق  
 صبر بر بلا نشان عنایت و تحمل عنا علامت صحت  
 ولایت دانند

قَالَ اللهُ تَع: وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا.  
 حق جل<sup>۱</sup> و علا بجهت تفهیم طالبان جواهر معانی و تعلیم سائران منازل  
 عرفانی میفرماید که ما که خداوندیم بکمال حکمت خود جمعی را از  
 ملازمان بساط عبودیت و مراقبان<sup>۲</sup> آثار<sup>۳</sup> نفحات<sup>۴</sup> ربوبیت<sup>۵</sup> بیمن بدرقه  
 صبر و استقامت به اوج درجات مقتدایی و امامت<sup>۶</sup> رسانیدیم ، و نفوس  
 زاکیه<sup>۷</sup> آن مقبولان<sup>۸</sup> حضرت را بشرف خلعت کرامت مخصوص گردانیدیم ،  
 و مفتاح هدایت بدست تصرف<sup>۹</sup> آن هادیان مهدی<sup>۱۰</sup> دادیم ، و گنج درایت

۱- اصل : وجون      ۲- ق : - او      ۳- اصل : محاری

۴- « ولا » در ق بفتح واو نوشته شده      ۵- اصل ، م : مخلصان ، ك :

مباشران      ۶- اصل : ثرودت      ۷- ك : مراقبان      ۸- م : نفحات

آثار      ۹- م : - و امامت      ۱۰- م : مقبلان      ۱۱- ك : مهتدی

در قبضه همت ایشان نهادیم و نعیم اخروی و سلطنت معنوی<sup>۱</sup> را که نعمت بی‌غایت و دولت بی‌نهایتست جزای وفای صابران گردانیدیم که

إِنَّمَا يُوقَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ .

عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ<sup>۱</sup> رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ<sup>۲</sup> قَالَ<sup>۳</sup> :  
سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ الْإِيمَانِ ، قَالَ : الصَّبْرُ وَالسَّمَاحَةُ<sup>۴</sup> .  
جابر<sup>۵</sup> روایت کرد که از رسول ﷺ پرسیده شد از ایمان<sup>۶</sup>، فرمود که  
ایمان حبس نفس است در مضایق طاعات معنوی و ملازمت تحصیل  
سعادت<sup>۷</sup> اخروی و مساهلت اهتمام باسباب<sup>۸</sup> و<sup>۹</sup> امور دنیوی .

وَ<sup>۱۱</sup> عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ<sup>۱۲</sup> قَالَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا أَوْ<sup>۱۳</sup> أَرَادَ أَنْ يُصَافِيَهُ صَبَّ عَلَيْهِ الْبَلَاءُ<sup>۱۴</sup> صَبًّا<sup>۱۵</sup> فَإِذَا دَعَاهُ فَكَلَّتِ الْمَلَائِكَةُ : صَوْتُ مَعْرُوفٍ . فَإِنْ<sup>۱۶</sup> دَعَاهُ فَكَلِمًا فَقَالَ يَا رَبُّ ! قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : لَبَّيْكَ عَبْدِي وَسَعْدِيكَ لِأَسْأَلُنِي<sup>۱۷</sup> شَيْئًا إِلَّا أَعْطَيْتَكَ أَوْ<sup>۱۸</sup> دَفَعْتُ عَنْكَ

- ۱- م : و سلطنت اخروی و نعیم معنوی ۲- م ، ك : - بن عبدالله الانصاری ۳- ق : - رضی ... ۴- م : - قال ۵- د السماحة ، در اصل بکسر سین نوشته شده ۶- م ، ك : + بن عبدالله انصاری رضع ۷- ك : + رسول علیه السلام ۸- ق : سعادت ۹- م : اهتمام اسباب ، ك : باهتمام باسباب ۱۰- م : - و ۱۱- ق ، ك : - و ۱۲- ق : - رضی ... ۱۳- احیا : و ۱۴- د البلاء ، در اصل ، ق مرفوع نوشته شده ۱۵- احیا : + ووجه علیه ثجا ۱۶- احیا : وان ۱۷- د لاتسألنی ، در اصل ، ك مجزوم است ۱۸- ك : اذا

مَاهَوَ شَرٌّ<sup>۱</sup> أَوْ<sup>۲</sup> آذَحْرَتْ<sup>۳</sup> لَكَ عِنْدِي مَاهُوَ أَفْضَلُ مِنْهُ . انس بن  
 مالک<sup>۴</sup> روایت کرد که رسول ﷺ فرمود که چون<sup>۵</sup> حق جل و علا<sup>۶</sup>  
 خواهد که بنده ای<sup>۷</sup> را بدرجه<sup>۸</sup> اختصاص رساند و کسوت<sup>۹</sup> وجود او را از  
 ادناس اوصاف بشری پاک گرداند، باران بلا بروزگار<sup>۱۰</sup> او باراند. چون<sup>۱۱</sup>  
 ناله<sup>۱۲</sup> اضطرار بعالم علوی رساند، سکنان ملا<sup>۱۳</sup> اعلا از سرعت صعود  
 او<sup>۱۴</sup> فرومانند و از ذوق<sup>۱۵</sup> آثار آن آیت آشنایی خوانند. باز چون  
 برید<sup>۱۶</sup> جنانی را<sup>۱۷</sup> از راه نهانی بجناب ربانی رساند<sup>۱۸</sup>، حضرت جباری  
 بصفه پروردگاری تجلی فرماید و بدرقه کرم را باخلعت لبیک و تشریف  
 سعیدیک متوجه<sup>۱۹</sup> || حال<sup>۲۰</sup> بنده گرداند که ای بنده ما<sup>۲۱</sup> کمال حکمت<sup>۲۲</sup>  
 خود را رقیب حال تو گردانیدیم تا بحکم مصلحت حاجت ترا قضا کند  
 یا بلایی که<sup>۲۳</sup> متوجه تو گشته است بتأیید ما از تو دفع کند<sup>۲۴</sup> یا<sup>۲۵</sup>  
 بمقتضاء به بود<sup>۲۶</sup> تو اضعاف آن<sup>۲۷</sup> سؤال در خزانه بقا بجهت اکرام تو

۱۸۱

- ۱- اصل، ق: اشر، احیا: خیر ۲- احیا: و ۳- م: م  
 دخترت ۴- م، ك: + رضع ۵- ك: - چون ۶- م: حق تعالی  
 ۷- م، ك: بنده ۸- م: - و کسوت ۹- م، ك: بر روزگار  
 ۱۰- م، ك: تا چون ۱۱- رسم الخط اصل، ق، م: ملاء  
 ۱۲- م: آن ۱۳- ق، ك: و از ورق، م: و از ورق ۱۴- ك: +  
 باز ۱۵- م، ك: - را ۱۶- اصل، ق: رسانند ۱۷- م: +  
 آن ۱۸- ق: بنده ما (باضافه) ۱۹- م: ما بکمال حکمت  
 ۲۰- ك: تا بدانی که ۲۱- ك: - بتأیید ما ... ۲۲- ك: تا  
 ۲۳- رسم الخط اصل، م: تثبیت شد ۲۴- اصل: + از

در موطن جزا و مقام<sup>۱</sup> لقا ذخیره گردانیم .

و رَوِيَ أَنَّ رَجُلًا قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ذَهَبَ مَالِي وَ سَقَمَ جِسْمِي .  
 فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : لَأَخَيَّرَ فِي عَبْدٍ لَأَيِّدَهُ مَالُهُ وَلَا يَسْقُمُ<sup>۲</sup>  
 جِسْمُهُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا ابْتَلَاهُ ثُمَّ<sup>۳</sup> صَبَّرَهُ . در اخبار  
 نبوی<sup>۴</sup> آمده است که شخصی در حضرت رسالت علیه الصلاة و التحية<sup>۵</sup>  
 از ضعف حال خود شکایت کرد<sup>۶</sup> ، گفت : ای رسول خدای مرور سیل  
 حوادث اساس اموال مرا منهدم گردانید و هیكل جسمانی مرا<sup>۷</sup> بصوات  
 ضروب<sup>۸</sup> اسقام<sup>۹</sup> شکست آورد . رسول ﷺ بلسان بشارت بر سبیل<sup>۱۰</sup>  
 اشارت فرمود که این معانی که تو کاره آنی ، معالجه امراض روحانی  
 و مفاتحه سعادت آن جهانی است . چه هر<sup>۱۱</sup> بیمار<sup>۱۲</sup> که حکیم مطلق  
 علت او را باحتماء آفات سلب مالی ( و ) تسقیه شربت<sup>۱۳</sup> آلام حالی  
 تمهید نفرماید<sup>۱۴</sup> ، آن بنده را<sup>۱۵</sup> روی به بود<sup>۱۶</sup> نیست . و حضرت صمدیت

- ۱- م : در موطن و مقام      ۲- م ، ك : فقال عليه السلام  
 ۳- د یستم ، در ك بفتح قاف آمده      ۴- در احیا بجای د تم ، آمده ، و  
 اذا ابتلاه      ۵- ك : + عليه السلام      ۶- ق : صلى الله عليه وسلم ، م :  
 عليه افضل الصلوات ، ك : عليه السلام      ۷- م ، ك : + و      ۸- م ، ك :  
 جسمانی من      ۹- ك : - ضروب      ۱۰- د اسقام ، در ق بكسر اول  
 نوشته شده ، م : بضرب صولت اسقام      ۱۱- م : بسبیل      ۱۲- ق : - هر  
 ۱۳- ك : بیماری      ۱۴- م : شرب      ۱۵- م : فرماید      ۱۶- م : -  
 را      ۱۷- رسم الخط اصل ، م تشبیه شد

چون خواهد که بنده‌ای<sup>۱</sup> را بر سریر محبت نشاند ، وجود او را هدف سهام بلا گرداند و در عین بلا وجود او را خلعت صبر پوشاند و سر<sup>۲</sup> او را شربت رضا چشاند<sup>۳</sup>.

قَالَ<sup>۴</sup> رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : مَنْ سَلَبْتُ كَرِيمَتَهُ<sup>۵</sup> فَصَبَرَ ، جَزَاؤُهُ أَنْ خُلُودُ فِي دَارِي وَ أَلَنْظُرُ إِلَيَّ وَجْهِي . فرمود که حضرت<sup>۶</sup> حق جل و علا<sup>۷</sup> می فرماید که هر که<sup>۸</sup> بکمال حکمت<sup>۹</sup> روشنایی چشم او<sup>۱۰</sup> ربودیم ، او را بر محک امتحان<sup>۱۱</sup> آزمونیم . چون او<sup>۱۲</sup> دران محنت<sup>۱۳</sup> لباس صبر پوشید و عکس عنایت ما در آن<sup>۱۴</sup> آینه بلا دید ، ما نعيم دارالقرار را پیش کش او سازیم و دیده<sup>۱۵</sup> بینای او را بشرف لذت<sup>۱۶</sup> لقای خود بنوازیم .

وَ قَالَ<sup>۱۷</sup> رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، يَقُولُ اللَّهُ تَع : إِذَا وَجَّهْتُ إِلَيَّ عَبْدِي مِنْ عِبَادِي<sup>۱۸</sup> مُصِيبَةً فِي بَدَنِهِ أَوْ مَالِهِ أَوْ<sup>۱۹</sup> وَلَدِهِ كُنْتُ

۱- اصل ، م : بنده ۲- م : و سر (بتشديد راء) او را ...

۳- م ، ك : و قال . محل کتابت این کلمه در ق سفید است ۴- و سلبت

کریمته ، در ك بصیغه مجهول و نایب فاعل آمده ۵- م ، ك : حضرت

۶- م : حق تعالی ۷- م : + را ما ، ك : + ما ۸- ك : + خود

۹- م : او ۱۰- م : امتحان ۱۱- ك : و چون

۱۲- م : چون او را در محنت ۱۳- م ، ك : آن ۱۴- م ، ك :

دیده بینایی ۱۵- محل کتابت « و قال ، در ق سفید است

۱۶- م : من عبادی ، ك ، احیا : من عبیدی ۱۷- احیا : و

اسْتَقْبَلَ ذَٰلِكَ بِصَبْرٍ جَمِيلٍ، اسْتَحْيَيْتُ مِنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنْ أَنْصِبَ لَهُ  
 مِيزَانًا أَوْ أَنْشُرًا<sup>۱</sup> لَهُ دِيوَانًا . فرمود که حضرت صمدیت جلّت عظمته  
 میفرماید که چون باقتضای حکمت<sup>۲</sup> صدمت مصیبت را متوجه بندهای<sup>۳</sup>  
 گردانیم تا بتعاقب آفات بناء مال او را براندازد<sup>۴</sup> یا بترادف عاهات<sup>۵</sup>  
 جسم او را در بوته آلام و اسقام<sup>۶</sup> بگدازد<sup>۷</sup> یا خانه<sup>۸</sup> دل او را بفرق  
 اولاد و جراحت اکباد خراب سازد<sup>۹</sup> و این<sup>۱۰</sup> بنده با تصرف<sup>۱۱</sup> || بلای  
 ۱۸۲ ما در شکایت و جزع نکوشد و در ملاحظه قضای ما لباس وفای صبر  
 پوشد ما از کرم خود شرم داریم که در موقف فزع اکبر او را<sup>۱۲</sup> (در)<sup>۱۳</sup>  
 فضیحت ائفال<sup>۱۴</sup> اوزار<sup>۱۵</sup> بگذاریم یا قبیح افعال او را برو شماریم .  
 وَقَالَ<sup>۱۶</sup> رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ الرَّجُلَ لَيَكُونُ<sup>۱۷</sup> لَهُ الدَّرَجَةُ  
 عِنْدَ اللَّهِ لَا يَبْلُغُهَا بِعَمَلٍ حَتَّى يُبْتَلَىٰ بِبِلَاءٍ فِي جِسْمِهِ فَيَبْلُغُهَا  
 بِنَدِّ لَيْك . نزد ایمنه حدیث<sup>۱۸</sup> إِنَّ دَرِينَ مَحَلٌّ بِمَعْنَى رُبَمَا سَت . رسول

- ۱- « انشر » در اصل بکسر شین آمده  
 ۲- م ، ک : چون ما  
 ۳- ق ، م ، ک : بنده  
 ۴- م : براندازیم  
 ۵- م ، ک : + نهاد  
 ۶- م : - و اسقام  
 ۷- م : بگدازیم  
 ۸- متن اصل : جامه ، حاشیه اصل : خانه  
 ۹- م : - را  
 ۱۰- م :  
 ۱۱- م ، ک : و آن  
 ۱۲- م : - او را  
 ۱۳- م ، ک : با  
 ۱۴- ک : افعال  
 ۱۵- ک : او  
 ۱۶- محل کتابت « و قال » در ق  
 ۱۷- احیا : لشکون . متن کتاب مطابق المغنی نیز هست

﴿۱﴾ فرمود که ای بسا که<sup>۲</sup> حاجیان قضا<sup>۳</sup> بندمای<sup>۴</sup> را<sup>۵</sup> در حضرت صمدیت<sup>۶</sup> درجه‌ای رفیع تقدیر فرمایند<sup>۷</sup> و در سعادتی<sup>۸</sup> منیع بر وی بکشایند<sup>۹</sup> و آن بنده تواند که بعمل صالح خود را بدان منزل<sup>۱۰</sup> رساند تا آنکه که<sup>۱۱</sup> بیلاء جسمانی درماند و ریاضت ضرر نفسانی او را مستعد<sup>۱۲</sup> آن<sup>۱۳</sup> گرداند و ضرب سیاط حکمت او را بدان درجه رساند .

رَوَى<sup>۱۴</sup> أَنَّهُ لَمَّا نَزَلَ قَوْلُهُ تَعَالَى «مَنْ<sup>۱۵</sup> يَعْمَلْ سَوْءًا يَجْزِيهِ وَلَا يَجِدْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا<sup>۱۶</sup>» ، قَالَ أَبُو بَكْرٍ رَضِعُ<sup>۱۷</sup> : كَيْفَ أَتَفْرَحُ بَعْدَ هَذِهِ آيَةٍ ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : غَفَرَ اللَّهُ لَكَ يَا أَبَا بَكْرٍ أَلَسْتَ تَمْرَضُ<sup>۱۸</sup> ؟ أَلَيْسَ<sup>۱۹</sup> يَصِيبُكَ<sup>۲۰</sup> الْوَلْدِيُّ<sup>۲۱</sup> ؟ أَلَسْتَ تَمْرَضُ<sup>۲۲</sup> ؟ فَهَذَا مَا كَجَزْوَنَ<sup>۲۳</sup> . رَوَيْتُ<sup>۲۴</sup> أَنَّ فِي هَذِهِ آيَةٍ تَزُولُ كَرْدٌ<sup>۲۵</sup> «مَنْ<sup>۲۶</sup> يَعْمَلْ سَوْءًا يَجْزِيهِ<sup>۲۷</sup>» يَعْنِي هَرَكَةَ بَدَنِ كُنْدٌ<sup>۲۸</sup> بَدَانَ بَدِي

- ۱- ق ، م ، صلعم ۲- ك : - که ۳- ك : + که  
 ۴- م ، بنده ۵- م : - را ۶- م : فرماید ۷- ق ، م ، ك :  
 سعادت . در صورت صحت این نسخه‌ها « درجه‌ای رفیع » را نیز بقرینه « سعادت  
 منیع » باید باضافه ( درجه رفیع ) خواند نه با یای نکره ۸- م : بکشاید ،  
 ك : کشایند ۹- م ، ك : منزلت ۱۰- م ، ك : تا آنکه  
 ۱۱- م : او ۱۲- م ، ك : و روی ۱۳- همه نسخه‌ها ، و من  
 ۱۴- ق ، م ، ك : - و لایجدون ... ۱۵- ق : - رضع ۱۶- اصل ، ق :  
 تمرض ( بکسر راء ) ۱۷- ك : الست ۱۸- م : تصیبك  
 ۱۹- م ، ك : + به ۲۰- ق : - روایتست ۲۱- م ، ك : + که  
 ۲۲- همه نسخه‌ها ، و من ۲۳- ق : - یجزیه ۲۴- م ، ك : بدی کند



جزای او داده شود ، ابوبکر صدیق<sup>۱</sup> رَضِيَ اللهُ عَنْهُ<sup>۲</sup> گفت : چگونه شادی کند کسی پس ازین<sup>۳</sup> آیت ؟ زیرا که بدیهاء نفس اماره را غایت نیست و جسم ضعیف بشری را بر عذاب جزای آن جمله طاقت نیست<sup>۴</sup> . رسول ﷺ فرمود که آمرزش خدای بر تو باد ای ابوبکر<sup>۵</sup> نه آخر بیمار می گردی ؟ نه آخر بمصیبتها مبتلا میگردی<sup>۶</sup> ؟ نه هر وقتی از حوادث روزگار اندوهی می یابی<sup>۷</sup> ؟ این جمله جزای سیئات شماس که مؤمنانید .

و<sup>۸</sup> عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ<sup>۹</sup> رَضِعَ<sup>۱۰</sup> قَالَ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : مَا تَجَرَّعَ عَبْدٌ قَطُّ جُرْعَتَيْنِ أَحَبَّ إِلَيَّ اللَّهُ مِنْ جُرْعَةٍ غَيْظٍ رَدَّهَا بِحِلْمٍ وَ جُرْعَةٍ مُصِيبَةٍ يَصْبِرُ الرَّجُلُ<sup>۱۱</sup> لَهَا<sup>۱۲</sup> . جرعه آن مقدار شراب را گویند که قوت حنجره و مری<sup>۱۳</sup> شارب آنرا بیک دفعه فرومی تواند برد<sup>۱۴</sup> . رسول ﷺ فرمود که<sup>۱۵</sup> هیچ شاربی از شاربان صوری و معنوی<sup>۱۶</sup> شربتی از شراب<sup>۱۷</sup> روحانی و جسمانی تجرّع نکرد فاضلتر و محبوبتر نزد حق جل و علا<sup>۱۸</sup> از دو شربت : یکی تجرّع شربت خشم در حالت

- ۱- ق ، م ، ك : - صدیق      ۲- ق : - رضی ...      ۳- م ، ك :
- بعد ازین      ۴- م : نه      ۵- م ، ك : ابابکر      ۶- م : مبتلا می شوی
- ۷- م ، ك : اندوه می یابی      ۸- ق : - و      ۹- م ، ك : - بن مالک
- ۱۰- ق : - رضع      ۱۱- م : - الرجل      ۱۲- ك : بها
- ۱۳- م : و مرء ، ك : + و      ۱۴- م ، ك : فرو تواند برد
- ۱۵- م ، ك : می فرماید که      ۱۶- در ك بجای د و معنوی ، نوشته شده ،
- نیست که      ۱۷- م ، ك : از اشره      ۱۸- م : حق تعالی

قهر بقوت حلم<sup>۱</sup>، دیگر شربت تحمل مصیبت بقوت صبر.

عَنْ<sup>۲</sup> أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ<sup>۳</sup> رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ<sup>۴</sup> قَالَ، قَالَ رَسُولُ  
اللَّهِ صَلَّى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِذَا<sup>۵</sup> كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ جِيءَ<sup>۶</sup> بِأَهْلِ الْأَعْمَالِ فَوُفُوا<sup>۷</sup>  
أَعْمَالَهُمْ بِالْمِيزَانِ أَهْلُ الصَّلَاةِ وَالصِّيَامِ وَالصَّدَقَةِ وَالْحَجِّ، ثُمَّ  
يُؤْتَى بِأَهْلِ الْبَلَاءِ ۥ ۥ فَلَا يُنْصَبُ لَهُمْ مِيزَانٌ وَلَا يُنْشَرُ لَهُمْ دِيْوَانٌ  
وَيُصَبُّ عَلَيْهِمُ الْأَجْرُ صَبًّا كَمَا كَانَ يُصَبُّ عَلَيْهِمُ الْبَلَاءُ صَبًّا فَيَوَدُّ أَهْلُ  
الْعَفَافِيَةِ فِي الدُّنْيَا لَوْ أَنَّهُمْ كَانَتْ تَقْرَضُ<sup>۸</sup> أَجْسَامَهُمْ<sup>۹</sup> بِالْمَقَارِيضِ  
لَمَّا<sup>۱۰</sup> يَرَوْنَ مَا يَذْهَبُ بِهِ أَهْلُ الْبَلَاءِ<sup>۱۱</sup> . انس روایت میکند از حضرت  
رسالت<sup>۱۲</sup> که<sup>۱۳</sup> روز حشر عظمی<sup>۱</sup> چون خلائیق را بموقف جزا حاضر  
گردانند<sup>۱۴</sup>، اجور ارباب اعمال صالحه و اصحاب عبادات مرضیه را از  
نماز و روزه و زکات و حج<sup>۱۵</sup> بمیزان عدل موقفا گردانند. پس اهل بلا  
و مخصوصان جراحت عنا<sup>۱۶</sup> را حاضر گردانند و<sup>۱۷</sup> چنانچه اهل وفا امر روز

۱۸۴

۱- م : - بقوت حلم ، ك : بقوت و حلم ۲- ق ، م ، ك : و عن

۳- م ، ك : - بن مالك ۴- ق : - رضی ... ۵- احیا : فاذا

۶- رسم الخط اصل ، ق ، م : جیء ، ك : یؤتی ( بصیغه مجهول )

۷- « فوفوا » در اصل بفتح واو ( حرف اول فعل ) آمده ، ك : یوفوا ( بصیغه

مجهول و بتخفیف ) ۸- « تقرض » در اصل بفتح تاء آمده

۹- م ، ك ، احیا : اجسامهم ۱۰- اصل : كما ، ق : مما ، ك : لما

( بتشدید میم ) ۱۱- احیا : + من الثواب ۱۲- ق : + صلى الله

عليه وسلم ۱۳- م ، ك : انس ( ك : + بن مالك رضى ) روایت کرد که

رسول علیه السلام فرمود که ۱۴- م : حاضر کنند ۱۵- « عنا » در ق

بکسر عین نوشته شده ۱۶- م : - و

مرکب صبر در میدان بلا میرانند، فردا خازنان ملاً اَعْلَا باران اجر و ثواب بر نفوس طاهرهٔ ایشان بارانند و چندان رَوْحٌ<sup>۱</sup> و ریحان و مغفرت و رضوان بر فرق قابلیات ایشان ریخته شود که آسودگان مهد عافیت آرزو کنند که کاشکی ایشان نیز<sup>۲</sup> ارّهٔ بلا کشیدندی و اعضاء ایشانرا در دنیا بمقراض جفا بریدندی .

و<sup>۳</sup> عَنْ خَبَابِ بْنِ الْأَرْتِ<sup>۴</sup> رَضِعَ<sup>۵</sup> قَالَ ، أَتَيْنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ مَتَوَسَّدٌ بِرِدَائِهِ فِي ظِلِّ الْأَشْجَبَةِ فَشَكَّوْنَا إِلَيْهِ فَقُلْنَا : يَا رَسُولَ اللَّهِ (أ) لَا تَدْعُوا اللَّهَ لِيَبْسُطَ<sup>۶</sup> لَنَا ؟ فَجَلَسَ مُحَمَّرًا<sup>۷</sup> لَوْنُهُ ثُمَّ قَالَ : إِنْ مَنَّ كَانَ قَبْلَكُمْ لِيُؤْتِي<sup>۸</sup> بِالرَّجُلِ فَيُحْفَرُ<sup>۹</sup> لَهُ<sup>۱۰</sup> فِي الْأَرْضِ حُفْرَةً<sup>۱۱</sup> وَجَاءَ بِالْمِنْشَارِ فَيُوضَعُ<sup>۱۲</sup> عَلَى رَأْسِهِ فَيَجْعَلُ<sup>۱۳</sup> فِرْقَتَيْنِ مَا يَصْرِفُهُ ذَلِكَ<sup>۱۴</sup> عَنْ دِينِهِ . خَبَابُ بْنُ أَرْتِ<sup>۱۵</sup> روایت کرد که<sup>۱۶</sup> حضرت رسالت علیه افضل الصلاة والتحيه<sup>۱۷</sup> آمديم، رسول<sup>۱۸</sup>

۱- ك : + و راحت ۲- م : - نیز ۳- ق : - و

۴- م : الارث ۵- ق : - رضع ۶- احيا : اتيت

۷- اصل ، ق : - أ ۸- اصل ، ق : لاندع ، م : تدعون ، ك : تدعوا

۹- ك : ليتسلط ( بصينه معلوم ) ۱۰- م : محمرا ، احيا : محمرا

۱۱- « فيحفر » در اصل بفتح ياء و كسر فاء آمده و در ق بفتح ياء و فاء

۱۲- م : - له ۱۳- « حفرة » در اصل منصوب نوشته شده ، احيا : حفيرة

۱۴- « فيجعل » در اصل ، ق بصينه معلوم آمده ۱۵- م : - ذلك

۱۶- م : خباب الارث رضی الله عنه ۱۷- م ، ك : ك : گفت

۱۸- م : - عليه افضل ... ، ق : صلى الله عليه وسلم ، ك : عليه السلام

۱۹- م ، ك : و رسول

عَلَيْهِ السَّلَامُ<sup>۱</sup> ردای خود را<sup>۲</sup> زیر سر نهاده بود و در سایهٔ کعبه تکیه کرده پس از ضعف حال و قلت مال و جفاء اهل ضلال شکایت کردیم و گفتیم: ای پیمبر<sup>۳</sup> خدای چه باشد اگر از حضرت پروردگاری<sup>۴</sup> درخواست کنی تا در<sup>۵</sup> اسباب عیش بر ما گشاده گرداند<sup>۶</sup> و زمرهٔ مؤمنان را از شدت فاقه برهاند<sup>۷</sup>؟ حضرت رسالت<sup>۸</sup> چون این سخن بشنید<sup>۹</sup>، رنگ روی مبارکش سرخ گشت و<sup>۱۰</sup> فرمود که طایفه‌ای از اهل صفا که پیش از وجود شما کمر وفا بر میان جان داشتند، گروهی که<sup>۱۱</sup> راه خطا رفتندی در اهلاك<sup>۱۲</sup> آن مقبلان<sup>۱۳</sup> چاه جفا کردند و بارهٔ بلا اجسام زاکیهٔ ایشانرا دو نیم ساختندی و آن کاملان جانها<sup>۱۴</sup> عزیز را<sup>۱۵</sup> در قضا<sup>۱۶</sup> باختندی و از وفای دوست بجفاء دشمن نپرداختندی و روی از دین حق نتافتندی.

وَعَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ<sup>۱۵</sup> قَالَ<sup>۱۶</sup>: سَتَانِيْبِيْ مِنْ  
الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى<sup>۱۷</sup> فَقَالَ يَا رَبِّ الْعَبْدُ الْمُؤْمِنُ

- ۱- م: عليه الصلاة والسلام ( د و السلام ، در حاشیه نوشته شده )  
 ۲- م: - را ۳- ق: پیغمبر ، ك: رسول ۴- م: پروردگار  
 ۵- م ، ك: - در ۶- م ، ك: فراخ گرداند ۷- م ، ك: باز رهااند  
 ۸- ق: + صلى الله عليه وسلم ، ك: + عليه السلام ۹- م ، ك: +  
 بنشست و ۱۰- ك: - و ۱۱- ك: بی ۱۲- م: در هلاك  
 ۱۳- م ، ك: - را ۱۴- م: در فضای حق ، ك: در فضای حق  
 ۱۵- م: عنهما ، ق: - رضی ... ۱۶- ك: - قال ۱۷- احیا :  
 الی ربه (بتشدید باء)

يُطِيعُكَ وَيَجْتَنِبُ مَعَاصِيكَ كَزَوِي<sup>۱</sup> عَنْهُ الدُّنْيَا وَتَعْرِضُ<sup>۲</sup> لَهُ الْبَلَاءَ  
وَالْعَبْدُ<sup>۳</sup> التَّائِبُ لِطِيعِكَ وَيَجْتَرِي<sup>۴</sup> عَلَى مَعَاصِيكَ كَزَوِي<sup>۵</sup> عَنْهُ  
الْبَلَاءَ وَقَبَسُطُ<sup>۶</sup> لَهُ الدُّنْيَا . فَأَوْحَى اللَّهُ تَع ۥ ۥ إِلَيْهِ : إِنَّ<sup>۷</sup> الْعَطَاءَ<sup>۸</sup>  
لِي وَالْبَلَاءَ لِي وَ<sup>۹</sup> يَسْبَحُ بِحَمْدِي ، فَيَكُونُ الْمُؤْمِنُ عَلَيْهِ مِنَ الدُّنُوبِ  
فَأَزْوِي<sup>۱۰</sup> عَنْهُ الدُّنْيَا وَأَعْرِضُ<sup>۱۱</sup> لَهُ الْبَلَاءَ فَيَكُونُ كَفَّارَةً لِدُنُوبِهِ  
حَتَّى يَلْقَانِي فَأَجْزِيهِ<sup>۱۲</sup> بِحَسَنَاتِهِ ، وَ يَكُونُ<sup>۱۳</sup> التَّائِبُ لَهُ حَسَنَاتٌ  
فَأَبْسُطُ<sup>۱۴</sup> لَهُ<sup>۱۵</sup> الرِّزْقَ وَأَزْوِي<sup>۱۶</sup> عَنْهُ الْبَلَاءَ فَأَجْزِيهِ<sup>۱۷</sup> بِحَسَنَاتِهِ  
فِي الدُّنْيَا حَتَّى يَلْقَانِي فَأَجْزِيهِ<sup>۱۸</sup> بِسَيِّئَاتِهِ . ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ  
عَنْهُ<sup>۱۹</sup> روایت کرد که پیغامبری<sup>۲۰</sup> از جمله پیغمبران<sup>۲۱</sup> اعصار سالفه  
بحضرت صمدیت شکایت کرد و گفت : ای پروردگار هر حقیر و خطیر<sup>۲۲</sup> ،

۱- م : تروی . و غلط است اینکه چند سطر بعد « ازوی » آمده

۲- « تعرض » در قی بضم تاء مضارع و کسر راء آمده ۳- م : و عبد

۴- اصل : یجری ، ق : یجزی ، سایر نسخهها : یجتري ، احیا : + عليك و

۵- م : تروی . و غلط است بجهت آنکه چند سطر بعد « ازوی » آمده

۶- م : له ۷- اصل : أن ( بفتح همزه ) ۸- احیا : العباد

۹- م ، ك ، احیا : + كل ۱۰- ك : الى ۱۱- م : فاجزیه

۱۲- ق : فيكون ۱۳- « فابسط » در ك بفتح سین و طا آمده

۱۴- احیا : + فی ۱۵- « ازوی » در ك بفتح واو آمده

۱۶- م : فاجزیه ۱۷- م : فاجزیه ۱۸- م : عنهما ، ق : - رضی...

۱۹- م ، ك : پیغمبری ۲۰- اصل ، ق ، م : از جمله پیغمبران ( بفق

اضافه ) ۲۱- م ، ك : هر خطیر و حقیر

و ای آمرزگار هر صغیر و کبیر چه حکمتست که بنده مؤمن<sup>۱</sup> کمر  
 افتیاد بر میان دارد و مهر تبر<sup>۲</sup> ای معاصی<sup>۳</sup> بر جان ، اسباب دنیوی را  
 ازو<sup>۴</sup> در می کشی<sup>۵</sup> و آن سلیم طبع<sup>۶</sup> را به تیغ بلا<sup>۷</sup> می کشی و کافر طاغی<sup>۸</sup>  
 که آب روی اهل ایمان می ریزد و خاک عصیان بر فرق روزگار خود  
 می بیزد دنیا برو فراخ میگردانی<sup>۹</sup> و عوسج بلا<sup>۱۰</sup> از ریاض عیش او می کنی؟  
 از جناب حضرت صمدیت<sup>۱۱</sup> خطاب رسید که آری عطا عطاء ماست و  
 بلا بلای ماست<sup>۱۲</sup> و هر يك بر نزاهت قدس جناب عزت و عظمت ما<sup>۱۳</sup>  
 شاهدند . دنیاء فانی را از بنده مؤمن بسبب گناهان او در می کشم<sup>۱۴</sup> و  
 نفس امّاره او را بزهر بلا<sup>۱۵</sup> می کشم<sup>۱۶</sup> تا آن جمله<sup>۱۷</sup> کفارت گناهان  
 او بود<sup>۱۸</sup> و بر بساط قربت<sup>۱۹</sup> در میان اولیاء ما<sup>۲۰</sup> بآب روی بود ، و متاع  
 دنیوی را بر کافر طاغی بسبب حسنات او فراخ میگردانیم و او را روزی

- ۱- ك : + که ۲- م : تبرا از ( در کتابت « از » الف به زاء  
 چسبیده ) معاصی ۳- م ، ك : از وی ۴- ق : دور میکشی  
 ۵- ك : طایع ، م : طالع ۶- م : بتیغ جفا ۷- م : - طاغی ، ك : +  
 را ۸- م : و دنیا را بر وی فراخ میکنی ، ك : دنیا بر وی فراخ می کنی  
 ۹- ق : و گیاه تلخ عوسج بلا . و پیداست که « گیاه تلخ » معنی « عوسج »  
 است که بمتن راه یافته ۱۰- م ، ك : از جناب عزت ۱۱- م ، ك : -  
 است ۱۲- م : بر نزاهت و قدوسی عظمت ما ، ك : بر نزاهت قدوسی جناب  
 عظمت ما ۱۳- ك : در کشیم ۱۴- ك : بتیغ بلا ۱۵- ك :  
 می کشیم ۱۶- ك : تا از جمله ( باضافه ) ۱۷- ك : شود  
 ۱۸- م : قرب ۱۹- م ، ك : اولیای ( ك : اولیاء ) حضرت

چند در مراتب بهیمی بی مزاحمت بلا می مانیم تا در دنیا جزای حسنات خود می چشد و در عقبی نکال عذاب ابدی می کشد .

وَعَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ رَضِعَ قَالَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّعِم : الصَّبْرُ نِصْفُ الْإِيمَانِ ، وَ الْيَقِينُ الْإِيمَانُ كُلُّهُ . عبدالله بن مسعود<sup>۴</sup> روایت کرد که رسول ﷺ فرمود که صبر نیمه ایمانست و یقین همگی ایمانست<sup>۵</sup> . و حصول معرفت آنک از چه وجه صبر نیمه ایمانست موقوفست بتمهید مقدمه<sup>۶</sup> . و آن آنست که بدانند که بعضی<sup>۷</sup> اهل علم اطلاق اسم ایمان کنند و بدان تصدیق خواهند باصول دین ، و بعضی اطلاق کنند و مراد ایشان اعمال صالحه بود که آن نتایج تصدیقاتست ، و بعضی از علما از اطلاق اسم ایمان جمیع تصدیق و عمل خواهند . و این سه<sup>۸</sup> اعتبار<sup>۹</sup> اطلاق اسم ایمانرا شایع است و حقیقت ایمان مراتب جمله را شامل<sup>۱۰</sup> . و از شمول احکام آنست که رسول علیه الصلاة و<sup>۱۱</sup> السلام فرمود که الْإِيمَانُ بِيَضْعٍ وَ سَبْعُونَ شُعْبَةً . و معرفت آنکه صبر نیمه ایمانست باعتبار سیوم حاصل شود و از اطلاق شرط<sup>۱۲</sup> « جمیع » مفهوم گردد . و چون

۱- ق : + عبدالله ۲- م ، ك : - الايمان ۳- ق : - بن  
 ۴- ك : + رضع ۵- م : - است ۶- ق : مقدمه (مقدمه ای) ، ك :  
 مقدم (بشديد دال) ۷- م ، ك : + از ۸- م ، ك : و این هر سه  
 ۹- ق : - اطلاق ۱۰- ك : + است ۱۱- ك : - الصلاة و . در م  
 نیز « الصلاة » مثل موارد دیگر در حاشیه قرار دارد و « و » نیز در متن بعداً  
 اضافه شده

جمهور اصحاب حدیث و اهل تحقیق اطلاق اسم ایمان کنند و بدان جمیع تصدیقات و اعمال خواهند پس ایمانرا دو رکن باشد<sup>۱</sup> : یکی یقین ، دوم صبر . و مراد از یقین معارف قطعی است که بنده را بهدایت هادی مطلق عزّ شانه حاصل میشود<sup>۲</sup> باصول دین ، و مراد از صبر عملست بمقتضای معارف یقینی و غیر یقینی<sup>۳</sup> . معارف<sup>۴</sup> یقینی معرفت<sup>۵</sup> بنده است بدانچه معصیت<sup>۶</sup> مضرت و طاعت نافع . و ترك معاصی و مواظبت طاعات ممکن نگردد مگر بصبر . پس برین<sup>۷</sup> تقدیر صبر نصف ایمان بود<sup>۸</sup> وَ اللّٰهُ اَعْلَمُ<sup>۹</sup> .

۱۸۵

وَ قَالَ<sup>۱۰</sup> رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّعُمْ : مِنْ<sup>۱۱</sup> اَقَلِّ مَا اَوْقَيْتُمْ اَلْيَقِيْنَ وَ عَزِيْمَةَ الصَّبْرِ<sup>۱۲</sup> . مَنْ اَعْطِيَ حَظَّهُ<sup>۱۳</sup> مِنْهُمَا لَمْ يَبَالِ مَا فَاقَهُ مِنْ قِيَامِ اللَّيْلِ وَ صِيَامِ النَّهَارِ . رسول ﷺ فرمود که کمترین چیزی که در قسمت آباد قدم از خوان کرم بمشیت فسّام نعم بشما داده است جواهر انوار یقین و لالی اسرار صبرست . و هر بختیار که او را ازین<sup>۱۴</sup> نعمت حظی وافر داده شد جمال حال<sup>۱۵</sup> او را از فوت<sup>۱۶</sup> مکابده<sup>۱۷</sup> قیام شب و

- ۱- م : است ۲- م ، ك : حاصل میگردد ۳- ق ، م ، ك : -  
و غیر یقینی ۴- ق ، م ، ك : و معارف ۵- م ، ك : معرفت  
۶- م : + بدان ، ك : - معصیت ۷- ق ، م ، ك : بدین ۸- م :  
است ۹- م : - واللّه اعلم ۱۰- محل کتابت « و قال » در ق سفید  
است ۱۱- م : ما ۱۲- ق : - الصبر ۱۳- « اعطى » در ك  
بصیغه معلوم و « حظّه » مرفوع آمده ۱۴- م ، ك : + دو  
۱۵- م : - حال ۱۶- م : قوت ، ك : قوت ( بتشدید واو )  
۱۷- اصل ، ك : مکابده ، م : مکابد



مجاهدۀ صیام روز هیچ نقصان نیست .

وَقَالَ<sup>۱</sup> رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : الصَّبْرُ كَنْزٌ مِنْ كُنُوزِ الْجَنَّةِ .

فرمود که صبر بر مصائب این جهانی و تجرّع مرارات<sup>۲</sup> حوادث امور فانی گنجی<sup>۳</sup> از گنجهای درجات<sup>۴</sup> جنانی است .

و<sup>۵</sup> عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِعُ<sup>۶</sup> قَالَ دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى عَلَيْهِ عَلَيَّ

الْأَنْصَارِ فَقَالَ : أ<sup>۷</sup> مُؤْمِنُونَ أَنْتُمْ ؟ ( فَسَكَتُوا ) فَقَالَ عُمَرُ : نَعَمْ يَا

رَسُولَ اللَّهِ . قَالَ<sup>۸</sup> : وَمَا عَلَامَةُ إِيمَانِكُمْ ؟ فَقَالُوا : نَشْكُرُ عَلَى الرِّخَاءِ

وَنَصِيرُ<sup>۹</sup> عَلَى الْبَلَاءِ وَنَرْضَى<sup>۱۰</sup> بِالْقَضَاءِ . قَالَ : أَنْتُمْ<sup>۱۱</sup> مُؤْمِنُونَ<sup>۱۲</sup>

وَرَبِّ<sup>۱۳</sup> أَلْتَعَبْتَهُ ! عَبْدُ اللَّهِ عَبَّاسُ<sup>۱۴</sup> روایت کرد که رسول ﷺ روزی

بمجلس انصار درآمد و گفت: شما مؤمنان هستید؟ همه خاموش شدند.

عمر<sup>۱۵</sup> گفت: بلی ای پیغامبر<sup>۱۶</sup> خدای. رسول ﷺ فرمود که<sup>۱۷</sup> نشان

حقیقت ایمان شما چیست؟ گفتند: بر انعام و افضال حضرت منعم شکر

۱- محل کتابت « و قال » در ق سفید است ۲- م : مرارت

۳- م : گنجی ۴- م : درجات ۵- ق : و ۶- ق : -

رضع ، م : ... عنهما ۷- ك : - أ ( همزه استفهام ) ۸- م : - قال

۹- « نصير » در ق بضم باء آمده ۱۰- م : و نرجی ۱۱- م : -

انتم ۱۲- م : المومنون ، ك : مؤمنون انتم ۱۳- م : و بر ب

۱۴- ك : + رضع ، م : ابن عباس رضی الله عنهما ۱۵- م ، ك : + رضع

۱۶- ق ، م ، ك : پیغمبر ۱۷- ك : گفت

میکوییم و در حال<sup>۱</sup> ورود بلا بمفتاح صبر فتح باب فرج<sup>۲</sup> میجویم  
و در ظهور آثار قضا راه رضا را<sup>۳</sup> باقدام وفا می‌پوییم . رسول ﷺ فرمود  
که<sup>۴</sup> بخدای که<sup>۵</sup> شما مؤمنانید ! زیرا که این معانی صفات مؤمنانست  
و هر که بدین مقام<sup>۶</sup> متصف گشت<sup>۷</sup> ، از عذاب اخروی در امانست .

عَنْ<sup>۸</sup> عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ:  
لَوْ كَانَ الصَّبْرُ مِنَ الرِّجَالِ لَتَمَنَّاهُ كَرِيْمًا. عایشه<sup>۹</sup> روایت کرد که رسول  
ﷺ فرمود که اگر حقیقت صبر مردی از جمله مردان<sup>۱۰</sup> بودی ، فر<sup>۱۱</sup>  
اخلاق جوانمردان در طلعت جمال<sup>۱۲</sup> او بنمودی و از اقوال و افعال<sup>۱۳</sup>  
او کسی لفظ نامرضی نشنودی ، زیرا که نشر عطا صفت کرام است<sup>۱۴</sup>  
و ترك اذی سیرت خیار انام است .

وَعَنْ<sup>۱۵</sup> عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ<sup>۱۶</sup> قَالَ ، قَالَ  
رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَنْ صَبَرَ عَلَى الْمُصِيبَةِ حَتَّى يَرُدَّهَا بِحَسَنِ عَزَائِهِ<sup>۱۷</sup>

- ۱- ك: و در حالت ۲- ق، م: فرج ۳- م: رضا را  
۴- م، ك: كه ۵- ق، ك: بخدای كمه كه، م: بخدای كبه  
۶- ق: بدین صفت، م، ك: بدین صفات ۷- ك: مشرف است  
۸- م، ك: و عن ۹- ق: - رضی ... ۱۰- م، ك: + رضها  
۱۱- اصل، م: از جمله مردان ( بلك اضافه ) ۱۲- م: فرد ( ظ :  
فرو ) ۱۳- ك: جمال ۱۴- م، ك: افعال و اقوال  
۱۵- م، ك: - است ۱۶- ق: عن حضرت ۱۷- ق: علیه الصلاة  
والسلام، ك: رضع ۱۸- ق: غزائه ( بنین )، م: فدائه، ك: رعابة

كَتَبَ اللَّهُ لَهُ ثَلَاثَ مِائَةِ دَرَجَةٍ مَا بَيْنَ الدَّرَجَتَيْنِ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ  
وَالْأَرْضِ . صاحب مناصب و مناقب امیر المؤمنین<sup>۱</sup> روایت کرد که رسول  
ﷺ فرمود که هر که صبر کند بر مصیبت دنیوی تا آنرا بعدم شکایت و  
حسن<sup>۲</sup> رعایت بگذراند ، حق جلّ و علا او را سیصد درجه از درجات  
عالیات و غرفات جنّات کرامت گرداند<sup>۳</sup> و میان هر درجه‌ای از درجات  
آن جهانی چندان دوری بود که از زمین تا<sup>۴</sup> آسمان .

و<sup>۵</sup> عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِعَ قَالَ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : اِنْتَظِرُوا  
الْفَرَجَ بِالصَّبْرِ عِبَادَةَ . ابن عمر<sup>۶</sup> روایت کرد که رسول ﷺ فرمود  
که انتظار گشایش ابواب رَوْح<sup>۷</sup> و رضوان بکلید صبر و ایقان عبادت  
فریق اصفیا و رسم طریق اولیاست .

وَعَنْ أَنَسٍ<sup>۸</sup> رَضِعَ قَالَ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : النَّصْرُ مَعَ  
الصَّبْرِ وَالْفَرَجُ<sup>۹</sup> مَعَ الْكَرْبِ<sup>۱۰</sup> . انس<sup>۱۱</sup> روایت کرد که رسول ﷺ  
فرمود که محنت<sup>۱۲</sup> شکیبایی مورد دولت<sup>۱۳</sup> مقتدایی است و شدت اندوه

- ۱- ك : - امیر المؤمنین ، ق : + علی بن ابی طالب علیه الصلاة والسلام ،  
م : + علی ابن طالب کرم الله وجهه ، ك : + علی بن ابی طالب رضی الله عنه  
۲- ق ، ك : کرامت کند ۳- ق : و ۴- ق : - و ۵- ق : -  
رضع ۶- م : + رضعهما ، ك : + رضع ۷- ك : + و ریحان و  
نعیم ۸- م : + بن مالک ۹- اصل : الفرح ، م : الفرح  
۱۰- م : مع الکذب ۱۱- م ، ك : + بن مالک رضع  
۱۲ و ۱۳- م : + و

حیرت مفتاح فتوح و راحتست .

و<sup>۲</sup> عَنْ أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ<sup>۳</sup> قَالَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: دَوْلَةُ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّبْرِ، وَ نَصْرُهُ فِي كَثْمِ الْغَيْظِ، وَ عِزُّهُ<sup>۴</sup> فِي الْأَخْذِ بِالْفَضْلِ، وَ نُورُهُ فِي الْوَرَعِ<sup>۵</sup> عَمَّا نَهَى عَنْهُ . ابوزر غفاری<sup>۶</sup> روایت کرد که رسول ﷺ فرمود که دولت مؤمن در شکیبایی و آهسته - کاریست، و نصرت او در بردباری، و عزت او در نیکو کاری، و نور او در پرهیزگاری .

وَ رَوَى أَنَّ<sup>۷</sup> اللَّهَ تَعَالَى أَوْحَى<sup>۸</sup> إِلَيَّ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا دَاوُدُ فَتَخَلَّقْ بِأَخْلَاقِي<sup>۹</sup> إِنِّي أَنَا صَبُورٌ . در خبرست که حق جل و علا وحی کرد بداد ﷺ<sup>۱۰</sup> که ای داود اگر دولت قرب ما میخواهی نفس خود را بصفات حمیده<sup>۱۱</sup> متصف گردان و سر خود را بزینت مکارم اخلاق ما<sup>۱۲</sup> متجلی ساز، و برصورت حوادث صبر کن که حضرت جباری ما با آنکه با همه<sup>۱۴</sup> اشیا قادریم، در جمیع امور صابریم .  
ای عزیز بدانکه ارباب عقول سلیمه را معرفت مقامات دین

۱- م : مفتوح ، ك : منتج منهج ۲- ق : - و ۳- ق : -  
رضی ... ۴- م : و عزته ۵- م : بالورع ۶- م ، ك : +  
رضع ۷- ق : ان ( بکسر همزه و تشدید نون ) ، ك : أن ( بفتح همزه )  
۸- ك : اوحى الله تعالى ۹- م : باخلاق الله ۱۰- م : - عليه السلام  
۱۱- ق : - ما ۱۲- م ، ك : - ما ، ق : اخلاقي ما ۱۳- ق : متجلا ،  
م : متجلى ، ك : متخلق ۱۴- ك : بر همه

بدو نوع حاصل میشود<sup>۱</sup>: نقلی، و عقلی. اما بیان فضیلت صبر از جهت نقل<sup>۲</sup>، اهل زکا و فطنت را این مقدار که ذکر کرده شد کافی بود. چه ذکر تمامی آنچه در فضیلت این مقام آورده است<sup>۳</sup> تطویلی دارد<sup>۴</sup> و از شرف و فضیلت این مقام یکی آنست که حضرت<sup>۵</sup> حق جل و علا هفتاد و چند موضع در قرآن<sup>۶</sup> ذکر این مقام شریف کرده است و اکثر خیرات و اغلب درجات عالیات را بوجود آن اضافه فرموده است<sup>۷</sup>. اما نوع دوم که معرفت نظرست<sup>۸</sup> حصول آن ممکن نیست الا بفهم حقیقت آن. زیرا که معرفت فصل و ترتیب<sup>۹</sup> آن علم است بصفه، و حقیقت معرفت صفت موقوفست بمعرفت موصوف.

و<sup>۱۰</sup> چون این مقدمه معلوم شد، بدانکه صبر مقامی از مقامات دینست. و مجموع<sup>۱۱</sup> مقامات دین از علم و حال و عمل منتظم میگردد. و علم بمثابه<sup>۱۲</sup> اصول اشجارست، و حال بمثابه<sup>۱۳</sup> اغصان، و عمل بمثابه<sup>۱۴</sup> اثمار. همچنین<sup>۱۵</sup> تحصیل صبر<sup>۱۶</sup> میسر نشود مگر بمعرفت سابق و آن علم است بمضرت شهوات و متابعت هوا در مال<sup>۱۷</sup>، و حال قائم که عبارت

۱- م، ک: حاصل شود ۲- م: از جهت نقلی ۳- م، ک: ۳

وارد است ۴- ق: تطویلی دارد ۵- م، ک: - حضرت

۶- م: در قرآن هفتاد و چند موضع ۷- م، ک: - است

۸- ق، م، ک: معرفت نظرست ۹- سایر نسخهها، فضل و رتبت

۱۰- م، ک: - و ۱۱- م: + این ۱۲- م: و همچنین

۱۳- ق: - صبر ۱۴- ق، م، ک: در مال

ازان صبرست که آن<sup>۱</sup> نفرت<sup>۲</sup> باطنست از شهوات مضار<sup>۳</sup> در استقبال ،  
و عمل که<sup>۴</sup> ثمره<sup>۴</sup> حال است بمقتضای علم<sup>۵</sup> و حال . و معرفت این معانی  
موقوفست بحصول معرفت خلقت اصناف علویات و سفلیات و ترتیب  
مراتب<sup>۶</sup> ملکی و بهیمی و بشری . چه صبر از سگان ملاء<sup>۷</sup> اعلی که  
ملایکه کرام اند متصور نیست و همچنین از بهایم<sup>۸</sup> و انعام .

اما از<sup>۹</sup> ملایکه از انک عقول مجرد اند و<sup>۱۰</sup> از الواک شهوات  
نفسانی و ادناس لذات جسمانی مطهر و منز<sup>۱۱</sup> اند و درام شوق و ابتهاج  
بدرجه قرب آن حضرت قوت ایشانست و در ذرات ایشان ظلمات قوای  
طبیعی و کدورات آثار جسمانی نیست تا بمقتضای مضار<sup>۱۲</sup> تنازعت  
ظاهر گردد و بقوت صبر بمقاومت و مصادمت حاجت افتد .

اما<sup>۱۳</sup> بهایم بجهت<sup>۱۳</sup> نقصان درجه که بهیمة از انواع<sup>۱۴</sup> انوار عقلی  
بهره<sup>۱۵</sup> نیافته است و از شهوات<sup>۱۶</sup> محض مفضور گشته است<sup>۱۷</sup> و<sup>۱۸</sup> باعث  
این صنف<sup>۱۹</sup> بر حرکت و سکون جز شهوت نه . و<sup>۲۰</sup> در نفس این نوع ،

۱- م ، ك : و آن ۲- اصل : بفرط ، ق : نفرط

۳- م : مضار ۴- م ، ك : + آن ۵- « علم » از ق افتاده

۶- ك : - مراتب ۷- رسم الخط اصل : ملاء ۸- م : - « چه صبر... »

از بهایم ، ۹- م ، ك : - از ۱۰- م : - و ۱۱- ق ، ك :

مضارت (بتشديد راء) ۱۲- م ، ك : و اما ۱۳- ك : بحقیقت

۱۴- م ، ك : - انواع ۱۵- ك : بهره ( بهره ای ) ۱۶- م ، ك :

شهوت ۱۷- م ، ك : - است ۱۸- م : - و ۱۹- اصل :

صنف ، ك : ضعيف ۲۰- م : - و

باعث عقلی نه که مانع<sup>۱</sup> دواعی شهوات<sup>۲</sup> گردد تا ثبات<sup>۳</sup> آن مانع را<sup>۴</sup> در  
مقابله مقتضیات شهوانی صبر نامند .

و اما نوع انسان<sup>۵</sup> چون مجموعه علویات و سفلیاتست اگر چه  
در اول نشأت چون بهیمه ناقص است . چه درو جز<sup>۶</sup> شهوت غذایی<sup>۷</sup>  
نیست که او<sup>۸</sup> محتاج آنست، پس بتدریج شهوت لعب درو ظاهر میشود ،  
پس شهوت زینت ، پس شهوت نکاح ، پس شهوت مال ، پس شهوت جاه ،  
و<sup>۹</sup> در ایام<sup>۱۰</sup> صبیبی ازین معانی<sup>۱۱</sup> صبر نتواند کرد . زیرا که صبر عبارتست  
از ثبات حقیقی منازع در مقابله منازعی دیگر ، و وقوع ضرب<sup>۱۲</sup> و قتال  
بسبب مضار<sup>۱۳</sup> مقتضیات<sup>۱۴</sup> و اختلاف مطالبات ، و در کودک<sup>۱۵</sup> جز  
جند<sup>۱۶</sup> نفس و هوا نیست منازعت با چه<sup>۱۷</sup> کند ؟

اما<sup>۱۸</sup> کمال حکمت حضرت ربانی آن اقتضا کرد که در حالت  
بلوغ که سرحد کمال مرکب جسمانی است نوع انسان را بتصرف و تقویت  
دو ملک از ملایکه کرام مشرف گردانید<sup>۱۹</sup> و بظهور آثار تصرفات این

۱- م : موانع ۲- م : شهوت ۳- ك : با ثبات

۴- م : را ۵- ك : انسانی ۶- ك : جد ۷- م : جز شهوت

زینت غذا ۸- ك : او ۹- م : و ۱۰- م ، ك : در اوان

۱۱- ك : معانی ۱۲- حاشیه اصل ، ق ، م ، ك : حرب ۱۳- م : -

مضار ۱۴- م ، ك : - است ۱۵- م : و در کودکی

۱۶- ق : جند ۱۷- ك : تا چه ۱۸- م : پس ۱۹- م ، ك :

مشرف گرداند

دوملك آدمی از نوع حیوان ممتاز شود<sup>۱</sup>: ملك اوّل هادی، دوم مقوی. و انسان بمعاونت این ( دو ) ملك بدو صفت موصوف میگردد: اوّل هدایت<sup>۲</sup>، دوم قدرت بصفت هدایت. معرفت حضرت الهیّت<sup>۳</sup> و معرفت رسل و معرفت مصالحی<sup>۴</sup> که متعلقست بعواقب بتعریف ملك هادی حاصل میکنند و بدین مقدار از بهایم ممیز میگردد<sup>۵</sup>. و بهایم را هدایت بمصلحت عواقب نیست بلکه همگی همت او بمقتضای شهوت<sup>۶</sup> حالی و تحصیل لذّت<sup>۷</sup> وقتی مصروفست. و آدمی بسبب<sup>۸</sup> نور هدایت مضرت مالی<sup>۹</sup> را<sup>۱۰</sup> در شهوت<sup>۱۱</sup> حالی<sup>۱۲</sup> || مشاهده میکند. اما این نوع<sup>۱۳</sup> نور در دفع مضارّ شهبانی کافی نیست تا بمعاونت<sup>۱۴</sup> ملك مقوی قدرت با هدایت منتظم<sup>۱۵</sup> نگردد. نه بینی که بیمار را علم و هدایت بنزول مرض هست اما چون قدرت بر دفع<sup>۱۶</sup> آن ندارد، در قبضه قهر مرض اسیرست و از دفع تأثیرات آن عاجز. و چون بمعاونت ملك<sup>۱۷</sup> مقوی قدرت با هدایت منتظم<sup>۱۸</sup> گشت طالب صادق در میدان مجاهده دست

۱۸۸

- ۱- ك : ممتاز می شود      ۲- م : بهدایت      ۳- اصل ، ق :
- الهیست      ۴- م ، ك : مصالح      ۵- م : ممیز گردد      ۶- م ، ك :
- چه بهایم را      ۷- ك : شهوات      ۸- ك : + فانی      ۹- م ، ك :
- بقوت      ۱۰- ق ، م ، ك : مالی      ۱۱- ك : - را      ۱۲- ك :
- شهوات      ۱۳- ك : - حالی      ۱۴- م ، ك : - نوع      ۱۵- ق :
- معاونت ( بدون باء )      ۱۶- م ، ك : منضم      ۱۷- ك : - دفع
- ۱۸- م : - ملكی      ۱۹- م : منضم



همت بر روی شهوات تواند نهاد و بامداد<sup>۱</sup> و تأیید این دو ملک عدوان نفس اماره را از خود دفع تواند کرد .

و این دو ملک در وجود انسان از ملکوت علوی اند و نفس و هوا از ملکوت سفلی ، عزم آنها تطهیر لطیفه روحانی و قصد اینها تعمیر هیکل جسمانی . و این دو صنف<sup>۲</sup> از ملائکه دایم<sup>۳</sup> در مملکت بدن انسانی<sup>۴</sup> در منازعت و محاربه اند . و گاه ملائکه علوی که جنده الله اند بامداد حق غالب و قاهر گردند و نفس و هوا را<sup>۵</sup> مغلوب و مقهور دارند ، و گاه آن صنف سفلی که حزب شیطان<sup>۶</sup> اند بسبب غلبات و سادس شیطانی و دواعی نفسانی غالب گردند<sup>۷</sup> و حزب الله مغلوب و مقهور<sup>۸</sup> . و محل<sup>۹</sup> و مجال این جهاد<sup>۱۰</sup> دلست . و مدد باعث روحانی از ملائکه سماوی است که ناصر دین اند ، و مدد باعث نفسانی از مرده ارضی که شیاطین اند . و صبر عبارتست از ثبات باعث دینی در مقابله باعث شهوانی . اگر این باعث ثابت گردد تا<sup>۱۱</sup> دواعی شهوانی و بواعث نفسانی را مقهور و مغلوب گرداند و در قمع اعداء دین کوشد<sup>۱۲</sup> در نصرت حزب الله سعی کرده باشد او بزمره<sup>۱۳</sup> صابران صادق و مبارزان سابق<sup>۱۴</sup> ملحق گردد ، و اگر تهاون و کسالت

۱- م ، ك : و باهدا ۲- م : صفت ۳- م : - دایم

۴- م : انسانی ۵- م ، ك : - را ۶- م ، ك : - دارند

۷- م : شیاطین ، ك : شیطانی ۸- ك : غالب گردد ۹- م : - و

مقهور ۱۰- م ، ك : و معركة این جهاد ۱۱- م : - تا

۱۲- م ، ك : کوشش نماید ۱۳- ق : و او بزمره ، م ، ك : و بزمره

۱۴- ك : - سابق

و بددلی را<sup>۱</sup> داب خود سازد و از مجاهده<sup>۲</sup> دواعی نفس<sup>۳</sup> و هوا تقاعد روا دارد و بر شدت مجاهدت اعداء حق صبر نکند بحزب شیطان ملحق گردد .

و این دو ملك بر هر شخصی<sup>۴</sup> از اشخاص نوع انسان در هر فعل و قول<sup>۵</sup> که بسبب<sup>۶</sup> استعانت و استمداد از<sup>۷</sup> جانبین صادر میشود<sup>۸</sup>، شاهدند و جمیع افعال و اقوال انسان<sup>۹</sup> بر صحیفه<sup>۱۰</sup> روحانی ثبت میکنند<sup>۱۱</sup>. و این صحایف را دوبار نشر خواهند کرد : یکی در قیامت صغری که موت بدنست<sup>۱۲</sup>، دوم در<sup>۱۳</sup> قیامت کبری که جمع<sup>۱۴</sup> ام<sup>۱۵</sup> است. و آنکه حضرت<sup>۱۶</sup> حق جل و علا<sup>۱۷</sup> در کلام قدیم خود<sup>۱۸</sup> می فرماید که<sup>۱۹</sup> و إِنَّ عَلَیْكُمْ لِحَافِیْطِیْنَ کِرَامًا کَاتِبِیْنَ یَعْمَلُوْنَ مَا تَفْعَلُوْنَ<sup>۲۰</sup>، نزد اهل کشف و شهود<sup>۲۱</sup> و تحقیق اشارت بدین دو<sup>۲۲</sup> ملکست که آدمی بهدایت یکی راه بتحصیل سعادت ابدی می برد، و بتقویت یکی دیگر<sup>۲۳</sup> دفع اسباب خسران

۱- م ، ك : را - ۲- م : دواعی نفسانی - ۳- م : شخص

۴- م : فعلی و ترکی ، ك : فعلی و قولی - ۵- م ، ك : سبب

۶- ك : از - ۷- م : صادر شود - ۸- م ، ك : انسانی

۹- م ، ك : بر صحایف - ۱۰- ق : ثبت میکنند - ۱۱- متن ق : بدنی

است - ۱۲- ك : در - ۱۳- م : دوم موت کبری که جمیع

۱۴- ك : اصم (بتشدید میم) - ۱۵- م ، ك : حضرت - ۱۶- ك : حق

تعالی - ۱۷- م ، ك : در قرآن - ۱۸- م : که - ۱۹- م ، ك : -

یعملون ... - ۲۰- م ، ك : و شهود - ۲۱- ق : دو

۲۲- م : - دیگر

و شقاوت سرمدی میکند. و این معنی را ارباب یقین از روی استعمال آلات اکتساب سعادت<sup>۱</sup> اخروی، که هر يك نعمتی از نعمتهای دین است در محل<sup>۲</sup> استحقاق که آن موافق<sup>۳</sup> اتمام حکمست، شکر خوانند و از جهت اثبات باعث || حقانی در منازعت و مدافعت باعث شیطانی صبر نامند. نزد این طایفه<sup>۴</sup> صبر و شکر از اسامی يك مقامست که بحسب اختلاف عبارات<sup>۵</sup> اسامی مختلف میگردد.

۱۸۹

چون<sup>۶</sup> این مسئله مفهوم گشت، بدانکه اهل علم در تفضیل صبر و شکر اختلاف کرده اند. فضیل<sup>۷</sup> و حسن بصری و سفیان ثوری و جنید<sup>۸</sup> با جمعی کثیر<sup>۹</sup> از اکابر تابعین<sup>۱۰</sup> برانند که صبر افضلست از شکر<sup>۱۱</sup>، و اصحاب الرأی با جمعی شکر را افضل دانند، و ابن عطا در اول حال برین<sup>۱۲</sup> قول بود و آخر بمذهب جنید رجوع کرد، و بعضی هر دو را از اسامی يك حقیقت شمرند، و بعضی گفته اند<sup>۱۳</sup> که حکم آن بحسب اختلاف احوال مختلف میگردد. و هر طایفه بر صحت مذهب خود دلایل گفته اند<sup>۱۴</sup> و آن جمله از تصریح کشف حق قاصرست و کشف<sup>۱۵</sup>

- ۱- م : + ابدی      ۲- م ، ك : موافق      ۳- م : و نزد این  
 طایفه ، ك : و این طایفه      ۴- ك : اعتبارات      ۵- م ، ك : و چون  
 ۶- ك : + بن عیاض      ۷- ك : + بغدادی      ۸- ق : و جمع کثیر  
 ۹- م : + رحمهم الله      ۱۰- م ، ك : افضل از شکر است      ۱۱- م :  
 ۱۲- ك : گفتند      ۱۳- م ، ك : گفتند      ۱۴- م ، ك :  
 + غطا

از حقیقت آن بشرح دو اصل موقوفست :

اصل اول در<sup>۱</sup> بیان این مقام بر سبیل تساهل . و آن آنست که اجرای<sup>۲</sup> معانی بر ظواهر آیات و<sup>۳</sup> اخبار کنند<sup>۴</sup> و در تحقیق نکوشند<sup>۵</sup> . و این طریق لایق احوال اهل وعظ و تذکیرست<sup>۶</sup> که در مخاطبه عوام<sup>۷</sup> بر قدر فهم ایشان سخن گویند و بجهت قصور افهام خلق از ذکر حقایق غامضه احتراز کنند<sup>۸</sup> . زیرا که مقصود این قوم از مخاطبه عوام اصلاح حال ایشانست پس به قدر<sup>۹</sup> عقول ایشان سخن گفتن واجب بود . چنانکه مادر<sup>۱۰</sup> مشفق اول<sup>۱۱</sup> طفل رضیع را از مقاربت<sup>۱۲</sup> انواع مأكولات و تناول اصناف طیبات و قیامت میکند بجهت عدم احتمال و ضعف قوای طبیعی ، همچنین بر علماء دین واجبست که در مخاطبه عوام<sup>۱۳</sup> بر قدر افهام و عقول ایشان گویند . و ازینجا بود که رسول ﷺ میفرماید که نَحْنُ مَعَاشِرٌ<sup>۱۴</sup> أَلْوَنُ بِيَاهِ أَمِيرِكَا أَنْ تَتَكَلَّمَ النَّاسَ عَلَيَّ قَدَرِ عَقُولِهِمْ و افهام عوام خلق از احکام ظواهر شرع تجاوز نمی تواند کرد<sup>۱۵</sup> . و عموماً اخبار مقتضی تفضیل صبرست و اگر احادیثی که در فضیلت صبر واردست

۱- م ، ك : - در ۲- ق : اجزاء ، م ، ك : اجزای

۳- م : - و ۴- م ، ك : كند ۵- م ، ك : نکوشد ۶- ق :

تذکیر و وعظت ، م : و این طریق احوال سالکانست ۷- م ، ك : عام

۸- ك : احتراز کند ۹- م ، ك : بر قدر ۱۰- م : - مادر

۱۱- م ، ك : - اول ۱۲- م ، ك : مقاربت ۱۳- م ، ك : + سخن

۱۴- تصحیح قیاسی . تمام نسخهها « معاشر » را بضم راء ضبط کرده اند

۱۵- م : تجاوز تواند

با اخبار<sup>۱</sup> فضیلت شکر نسبت دهند، آنچه در فضیلت صبر واردست بیشتر بود بلك درین معنی الفاظ صریح واردست که آن جمله دالست بر رجحان فضیلت صبر.

روایتست<sup>۲</sup> از<sup>۳</sup> حضرت رسالت علیه افضل الصلوات والتحییه<sup>۴</sup> که فرمود<sup>۵</sup>: **يُؤْتَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِأَشْرَ أَهْلِ الْأَرْضِ فَيَجْزِيهِ اللَّهُ تَعَجُّزًا الشَّاكِرِينَ**، وَ يُؤْتَى بِأَصْبَرَ أَهْلِ الْبَلَاءِ<sup>۶</sup> فَيَقَالُ لَهُ: **أَقْرَضِي<sup>۷</sup> أَنْ تَجْزِيكَ<sup>۸</sup> كَمَا جَزَيْنَا هَذَا الشَّاكِرَ؟** فَيَقُولُ: **نَعَمْ يَا رَبِّ. فَيَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى<sup>۹</sup>: أَنْعَمْتُ<sup>۱۰</sup> عَلَيْهِ فَشَكَرَ<sup>۱۱</sup> وَأَبْتَلَيْتُكَ فَصَبَرْتَ لِأَضْعَفِ<sup>۱۲</sup> لَكَ الْأَجْرَ عَلَيْهِ فَتَعَطَى<sup>۱۳</sup> أضعاف جزاء الشَّاكِرِينَ.** فرمود که حاضر گردانیده شود روز جزا شاکرترین روی زمین را<sup>۱۴</sup> پس حق جل<sup>۱۵</sup> و علا او را جزاء شاکران کرامت<sup>۱۶</sup> فرماید، || پس صابرترین

۱۹۰

- ۱- ك : باخبار ۲- محل کتابت « روایتست » در ك سفید است  
 ۳- م ، ك : كه ۴- م : - و التحیه ، ق ، ك : صلّم ۵- م ، ك :  
 فرمود كه ۶- احیا : - يوم القيامة ۷- « فیجزیه » در ك بضم یاء  
 مضارع آمده ۸- م ، ك : اهل الارض ۹- احیا : اما ترضی  
 ۱۰- « تجزیك » در ك بضم نون متكلم آمده ، احیا : ان یجزیک ( ظ : غلط  
 جای ) ۱۱- احیا : + كلا (بتشدید لام) ۱۲- ك : لانمت  
 ۱۳- ك : فشكروا ۱۴- ك : لأضعف ( بضم همزه وكسر عین )  
 ۱۵- اصل : فتعطى ( بضم تاء و سكون عین و كسر طا و فتح عین ) ، ق ، ك :  
 فیمطى ( بصیئة مجهول ) ، م ، احیا : فیمطى ( بدون اعراب ) ۱۶- م : -  
 را ۱۷- م : - كرامت

اهل بلا را حاضر گردانند پس خطاب لطف<sup>۱</sup> از حضرت لطیف استقبال حال آن ضعیف کند که ای بنده از خوان کرم<sup>۲</sup> بتشریف نوالی<sup>۳</sup> چون خلعت این شاکر راضی هستی؟ فریاد از نهاد آن ضعیف برآید که الهی این حقیر بی مقدار را چه محل<sup>۴</sup> آنکه او را برین درگاه<sup>۴</sup> قدری باشد و افعال مشوب این معیوب چه لایق آنکه او خود را مستحق<sup>۵</sup> اجری<sup>۵</sup> شناسد؟ بیت<sup>۶</sup>:

هرج از تو<sup>۷</sup> آید خوش بود خواهی شفا<sup>۸</sup> خواهی الم

آرام جانم یسار تو<sup>۹</sup> من فارغ از شادی و غم

خطاب الطاف<sup>۱۰</sup> حضرت ربانی جابر کسر آن بیچاره گردد که نی<sup>۱۱</sup> ما نهال<sup>۱۲</sup> عیش او را بآب نعیم پروردیدیم<sup>۱۳</sup> و عصمت<sup>۱۴</sup> و عنایت را قرین حال او گردانیدیم<sup>۱۵</sup>، تو پیوسته<sup>۱۶</sup> در دنیا زهر بلا<sup>۱۷</sup> بجای شربت<sup>۱۸</sup> عطا نوشیدی و آثار جفا<sup>۱۹</sup> بلباس رضا و وفا پوشیدی سختی<sup>۲۰</sup> محنت روزگار از پیش و پس میکشیدی و تلخی ذل<sup>۲۱</sup> را هر کس و ناکس می چشیدی

- ۱- م : لطیف      ۲- م ، ك : + ما      ۳- م : نوال  
 ۴- م : برین درگاه او را      ۵- م : اجر      ۶- ق : نظم ، م : بیت ،  
 ك : مثل مواردی دیگر ندارد      ۷- ق : - از تو      ۸- م ، ك : عطا  
 ۹- م ، ك : یادتست      ۱۰- ك : - الطاف      ۱۱- م : كه نه نه  
 ۱۲- اصل : نهاد      ۱۳- م : پروردیدیم      ۱۴- م : - و  
 ۱۵- م ، ك : کردیم      ۱۶- ك : - پیوسته      ۱۷- م : - بلا  
 ۱۸- م : - شربت      ۱۹- م ، ك : + را      ۲۰- م : ذل و درد ، ك :  
 ذل زهر

امروز روزیست<sup>۱</sup> که جمال حال ترا بر جهانیان عرضه دهیم و اضعاف جزاء شاگردان در دامن همت تو نهیم و<sup>۲</sup> لواء عز<sup>۳</sup> ترا در منازل<sup>۴</sup> عاملان<sup>۵</sup> بلند گردانیم و وفای صبر ترا بدریای عطاء بی کران رسانیم که<sup>۶</sup> إِنَّمَا يُؤَقِّبِي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ .

و فِي الْخَبَرِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ : أَبْوَابُ الْجَنَّةِ كُلُّهَا مِصْرَاعَانِ إِلَّا بَابَ الصَّبْرِ فَسَائَةٌ مِصْرَاعٌ وَاحِدٌ ( و )<sup>۷</sup> أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُهُ<sup>۸</sup> أَهْلُ الْبَلَاءِ إِمَامُهُمْ أَيُّوبُ عَلَيْهِ السَّلَامُ . فرمود که جمله درهای<sup>۹</sup> بهشت دو طبقه است مگر در صبر که آن يك طبقه است و اوّل کسی که ازان در در آید<sup>۱۰</sup> اهل بلا باشند و پیشرو ایشان ایوب پیغمبر بود<sup>۱۱</sup> .

و هر چه در باب<sup>۱۲</sup> فضیلت فقر<sup>۱۳</sup> واردست ، آن جمله دلیلت بر فضیلت صبر . زیرا که چنانچه<sup>۱۴</sup> شکر متعلق نعمت و غناست ، همچنین صبر متعلق فقر و بلاست .

اصل دوم<sup>۱۵</sup> بیان<sup>۱۶</sup> این مقام بر قاعده<sup>۱۷</sup> قصد<sup>۱۸</sup> اهل علم و نظر و<sup>۱۹</sup>

- ۱- م ، ك : روز آنست    ۲- م : -    و    ۳- م ، ك : در میان  
 ۴- م : عالمیان    ۵- م : - : که    ۶- اصل ، ق : -    و    ۷- اصل ،  
 ق : بدخل    ۸- ق ، ك : جمله درهای ( باضافه )    ۹- اصل ، م :  
 درایند    ۱۰- م : - : بود ، ك : باشد    ۱۱- م ، ك : - : باب  
 ۱۲- م ، ك : فقر    ۱۳- م : - : چنانچه    ۱۴- محل کتابت «اصل دوم»  
 در ق سفید است    ۱۵- ق : در بیان    ۱۶- م ، ك : - : قصد  
 ۱۷- م ، ك : - : و

در تعریف حقایق امور بطریق کشف و ایضاح . ای عزیز بدانکه موازنه میان<sup>۲</sup> دو امر مبهم ممکن نگرود مگر بافرا<sup>۳</sup>د و<sup>۴</sup> آحاد آن (و) موازنه هر جزوی با جزوی دیگر تا رجحان یکی بر دیگری<sup>۵</sup> ظاهر شود . و علوم و<sup>۶</sup> احوال و اعمال آحاد مقامات دین اند . همچنین<sup>۷</sup> انتظام مقام صبر و شکر از جمله این حقایقست و چون آحاد<sup>۸</sup> مقام صبر را با آحاد مقام شکر نسبت دهند ، بحسب تنوع احوال گاه متساوی بود و گاه<sup>۹</sup> متفاوت . مثلاً آحاد حقایق علوم متفاوتست و ارفع و اشرف آن معرفت حضرت ربوبیت است که غایت سعادت<sup>۱۰</sup> انسانی و نهایت نعیم روحانیت و باقی علوم آلات و ادوات تحصیل این علم شریفست . بعضی از علوم بواسطه<sup>۱۱</sup> ای بدین علم واصل میگردد چون علم تفسیر و<sup>۱۲</sup> حدیث ، و بعضی به وسایط بسیار . و هر علم که وسایط میان آن علم و این علم شریف<sup>۱۳</sup> کمتر ، آن علم بشرف از دیگری<sup>۱۴</sup> نزدیکتر . و احکام<sup>۱۵</sup> احوال و اعمال همچنین میدان چه حال عبارتست از ورود حقیقی<sup>۱۶</sup> معنوی که آن روی دل را از ادناس شوایب امور دنیا<sup>۱۷</sup> و اساخ شواغل حضور

۱۹۱

- ۱- ك : + تحقیق و ۲- م : در میان ۳- م ، ك : - و  
 ۴- م ، ك : بر دیگر ۵- م : - و ۶- م ، ك : و همچنین  
 ۷- م ، ك : + حقایق ۸- م : و گاهی ۹- ك : سعادت  
 ۱۰- ق ، م : بواسطه ۱۱- ق : میان این علم و آن علم شریف ، ك : میان  
 این علم و علم شریف ، م : میان آن و این علم شریف ۱۲- م : از دیگر  
 علم ۱۳- اصل ، ق : + و ۱۴- ل : حقیقت ، ظ : حقیقتی  
 ۱۵- م : امور دین



خالق مطهر و مصفا گرداند و آینه دل را مستعد قبول تجلیات ربانی و قابل فیض<sup>۱</sup> واردات روحانی گرداند. و چنانکه حداد را در صنعت<sup>۲</sup> آینه و تصفیل بچند نوع عمل<sup>۳</sup> احتیاج است<sup>۴</sup> از تکسیر و تجلیل<sup>۵</sup> و تضریب و تقدیر<sup>۶</sup> و تدویر و تصفیح و تصفیل و<sup>۷</sup> هر عمل که بتصفیل نزدیکتر آن عمل از دیگری<sup>۸</sup> شریفتر، (تأثیرات احوال دل را<sup>۹</sup> همچنین میدان و هر حال که بتصفیه دل نزدیکتر از حالت دیگر<sup>۱۰</sup> شریفتر<sup>۱۱</sup>). اما اعمال را در تأکید (و)<sup>۱۲</sup> تقلیب<sup>۱۳</sup> صفات دل اثری عظیم است و تأثیر آن از یکی<sup>۱۴</sup> دو حال خالی نبود: یا قوت تأثیر آن موجب<sup>۱۵</sup> ظلمت و اسوداد قلب گردد تا بسبب آن بزخارف دنیا مایل شود و از لذات انوار مکاشفات محروم ماند و آنرا معصیت خوانند، یا خود عملی بود که تأثیر آن دل را از شوائب علایق مصفی<sup>۱۶</sup> و مزکی<sup>۱۷</sup> گرداند و قیود موانع را از جناح همت او بگسلاند و بتهیه اسباب صفا آینه دل را<sup>۱۸</sup> بمحل کشف رساند و آنرا طاعت نامند. و تأثیر آن<sup>۱۹</sup> طاعات و معاصی را در تنویر و تکدیر آینه دل درجات متفاوتست<sup>۲۰</sup>. بحسب

- ۱- ك: فیوض  
 ۲- م: حاجتست  
 ۳- م: م: ك: و تحلیل  
 ۴- م: م: و  
 ۵- م: از دیگر  
 ۶- م: م: ق: داخل پارانتر  
 ۷- م: م: ك: و  
 ۸- م: م: ك: و  
 ۹- م: م: ك: و  
 ۱۰- م: م: ك: و  
 ۱۱- م: م: ك: و  
 ۱۲- م: م: ك: و  
 ۱۳- م: م: ك: و  
 ۱۴- م: م: ك: و  
 ۱۵- م: م: ك: و  
 ۱۶- م: م: ك: و  
 ۱۷- م: م: ك: و  
 ۱۸- ق: تفاوتست  
 آن تأثیر

## اختلاف احوال .

و چون این معانی<sup>۱</sup> محقق گشت اکنون بدانک هر گاه که معرفت صابر را با معرفت شاکر مقابله کنند ، گاه رجحان یکی بر دیگری ظاهر شود و گاه دلیل مساوات پدید آید بسبب رجوع هر دو بحقیقت<sup>۲</sup> واحد . مثلاً صبر گاه بر طاعت بود و گاه از معصیت و این محل<sup>۳</sup> اقتضاء اتحاد صبر و شکر کند زیرا که صبر بر طاعت عین ( شکر )<sup>۴</sup> طاعتست پس این دو صفت متلازمان طاعت باشند و از<sup>۵</sup> اسامی يك مسمى<sup>۶</sup> باعتبارین مختلفین<sup>۷</sup> . چه حقیقت شکر صرف نعمت حقست بر آنچه<sup>۸</sup> مقصودست در حکمت ، و صبر عبارتست از اثبات<sup>۹</sup> باعث خیر در مقابله باعث شر<sup>۱۰</sup> . پس این دو اسم دو عبارت بود از يك معنی درین محل<sup>۱۱</sup> چنانک ذکر کرده شد . و تفضیل شی<sup>۱۲</sup> بر نفس همان شیء محالست و این که شنیدی وجه مساواتست بر سبیل ایجاز<sup>۱۳</sup> .

اما وجه رجحان شکر بر صبر . مثلاً علامت صحیح<sup>۱۴</sup> صبر اعمی<sup>۱</sup> آنست که اظهار شکوی نکند و بقضای حق راضی باشد و بسبب عمی<sup>۱</sup> در مباشرت بعضی معاصی رخصت نجوید . و شکر بصیر بر نعمت بینایی

۱ - ق : معنی      ۲ - م : و بحقیقتی      ۳ - م : - محل  
 ۴ - اصل ، ق : - شکر      ۵ - ك : و اول      ۶ - م : یکی از مسمى ، ك :  
 یکی مسمى      ۷ - ك : + و این دو      ۸ - م ، ك : + آن  
 ۹ - م : از ثبات      ۱۰ - ق : در محل      ۱۱ - اصل ، م : و تفضیل شیء ،  
 ك : و تفضیلش      ۱۲ - ك : اتحاد      ۱۳ - ق ، ك : - صحت

آنست که نور بصر را معاون معاصی نسازد و نعمت بینایی را در طاعت<sup>۱</sup> استعمال کند و این هر دو بی صبر ممکن نگردد. و این حکم تداخل است که صبر در حقیقت شکر<sup>۲</sup> دخل<sup>۳</sup> کرد و هر دو يك حقیقت گشتند<sup>۴</sup>.  
 اما<sup>۵</sup> چون بصیر جانب این هر دو<sup>۶</sup> شرط را مرعی داشت و<sup>۷</sup> بعد ازان شکرانه بینایی را<sup>۸</sup> نظر خود را بر عجایب صنع صانع کاینات جلّت عظمته گماشت<sup>۹</sup> و از مطالعه اسرار<sup>۱۰</sup> سَنَرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْاَوْثَاقِ وَ فِي اَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ اَنَّهُ الْحَقُّ<sup>۱۱</sup> نصیبی<sup>۱۲</sup> وافر یافت و بوسیله این شهود بدولت قرب رسید و جواذب خورشید عنایت شبنم وجود او را بیحر وحدت<sup>۱۳</sup> کشید، بی شك این شکر بدرجات<sup>۱۴</sup> بسیار افضل بود<sup>۱۵</sup> از صبر اعمی<sup>۱۶</sup>. و اگر نه این معنی بودی، درجات یعقوب<sup>۱۷</sup> و شعیب فوق درجات ابراهیم و موسی علیهم<sup>۱۸</sup> السلام<sup>۱۹</sup> بودی و ازینجا<sup>۲۰</sup> لازم آمدی که کمال انسانی<sup>۲۱</sup> در سلب مجموع اطراف او بودی<sup>۲۲</sup> و این محالست زیرا که هر عضوی از اعضای انسانی آلتی از آلات اکتساب

۱- ق: بطاعت ۲- م: شکر ۳- ك: دخل

۴- م: و هر دو در حقیقت یکی گشتند ۵- م: اما ۶- م: م: هر

۷- م: - و ۸- م: - را ۹- م: صنع کاینات گماشت

۱۰- ك: + آیت ۱۱- م: - حتی يتبين ... ۱۲- م، ك: نصیب

۱۳- ك: احدیت ۱۴- م: - بود ۱۵- ك: افضل از صبر اعمی

بود ۱۶- م: اسحق ۱۷- م: علیهما ۱۸- ق: الصلاة

۱۹- ق: و ارنجا ۲۰- « انسانی » در ق خوانده نمی شود

۲۱- م، ك: اوست

سعادت آن جهان نیست . این<sup>۱</sup> وجه رجحان شکرست بر صبر .  
 اما وجه رجحان صبر بر شکر . چنانچه<sup>۲</sup> غنی شاکر که<sup>۳</sup> نعمت  
 مال را معاون معصیت<sup>۴</sup> نگر داند و بدان مقدار که توفیق می یابد در وجوه<sup>۵</sup>  
 خیرات صرف میکند<sup>۶</sup> و باقی در<sup>۷</sup> وجوه اسباب تنعم و مباحات<sup>۸</sup> صرف  
 میکند، بی شك فقیر صابر بر محنت<sup>۹</sup> فاقه از امثال این غنی شاکر فاضلتر  
 و صبر درین محل<sup>۱۰</sup> افضلست<sup>۱۱</sup> از شکر<sup>۱۲</sup> . زیرا که فقیر در شدت  
 فقر و کسر نفس و تجرع مرارات ناکامی بحسن رضا استقبال ورود بلا  
 میکند و این معنی بقوتی<sup>۱۳</sup> تمام محتاج است . اما غنی که از ارتکاب  
 مناهای اجتناب میکند چون عنان<sup>۱۴</sup> نفس در میدان شهوات گذاشته است  
 و مال حلال را بجهت حصول مرادات مهیسا داشته است<sup>۱۵</sup> ، بسبب سعادت  
 مباحات<sup>۱۶</sup> از وقوع محرّمات<sup>۱۷</sup> مستغنیست . و اگر چه حال این غنی هم  
 از قوتی در صبر از حرام خالی نیست، اما آن قوت<sup>۱۸</sup> که صبر درویش  
 صابر ازان صادر میگردد در تنویر<sup>۱۹</sup> دل و قوت ایمان و نور ایقان اتم

- ۱- ك : و این ۲- م ، ك : چنانکه ۳- م : - ۳- ك : در وجوه خیرات  
 ۴- ك : معصیت ۵- م : توفیق یابد در وجه ۶- ك : در وجوه خیرات  
 میکوشد ۷- ك : - ۷- در ۸- اصل ، ق : مباحات ۹- ك : بر محبت  
 و بر محبت ( بجای : بر محنت ) ۱۰- ك : درین معنی ۱۱- ك : - ۱۱- ك : است  
 ۱۲- م : افضل از شکر است ۱۳- ق ، م ، ك : بقوت  
 ۱۴- اصل ، ق : غناء ۱۵- م ، ك : - ۱۵- ك : ق : مباحات ، م :  
 + و ۱۷- م : محرّمات ۱۸- م : + در ۱۹- م :

و اعلاست . و هر صفت که تأثیر آن در تقویت ایمان اکمل، آن صفت<sup>۱</sup> لامحاله افضل . و چون حقایق این معانی ملاحظه افتد ، معلوم شود که هر قولی را<sup>۲</sup> از اقوال ارباب کمال و جهی صحیح است اما در بعضی احوال . ای عزیز<sup>۳</sup> چون وجوه تفاوت<sup>۴</sup> درجات و اختلاف احوال فاضلی و مفضولی صبر و شکر را فهم کردی<sup>۵</sup> ، اکنون بدانکه اثبات<sup>۶</sup> باعث دین را - که عبارت از ان صبرست - در مقاومت و منازعت<sup>۷</sup> باعث هوا بحسب قوت<sup>۸</sup> و ضعف غالبیت و مغلوبیت سه حالت<sup>۹</sup> :

حال<sup>۱۰</sup> اول آنکه باعث دین دواعی هوا را مغلوب و مقهور گرداند چنانکه<sup>۱۱</sup> هوا را دیگر قوت مقاومت و مجال منازعت نماند و باعث دین بر حزب<sup>۱۲</sup> شیاطین که اعدای حقانند منصور<sup>۱۳</sup> گردد و شهر بدن را از غوغای لشکر هوا پاک گرداند . و این فتح بی دوام صبر میسر نشود<sup>۱۴</sup> و ازینجا گفته اند که مَنْ صَبَرَ ظَفَرَ . و این فتح جز || مبارزان

۱۹۳

- ۱- م : آن صفات      ۲- ق ، ك : را      ۳- ق : - ای عزیز .  
 در ك مثل مواردی دیگر محل کتابت « ای عزیز » سفید است      ۴- ق :  
 تفاوت      ۵- م : مفهوم کردی      ۶- م ، ك : ثبات . پیش از این در نظیر  
 این مورد « ثبات » و « اثبات » هر دو استعمال شده ، نك ، ص ۵۱۱ س ۱۲ و ص ۵۱۳ س ۴  
 غزالی نیز در این گونه موارد لفظ « ثبات » را بکار برده ، نك ، احیاء ج ۴ ص ۱۳۹  
 س ۱۶      ۷- م : - و منازعت      ۸- م : - و      ۹- م ، ك : سه  
 حالتست      ۱۰- م ، ك : حالت      ۱۱- م ، ك : + باعث  
 ۱۲- ق : حرب ، م : جذب      ۱۳- اصل : منصور      ۱۴- ك : میسر و  
 ممکن نگردد

معرکه ولایت و مخصوصان بارگاه عنایت را<sup>۱</sup> از مقربان و صدیقان دست نهد - طایفه‌ای که همه عمر ملازمت کوی استقامت<sup>۲</sup> کردند تا<sup>۳</sup> بخلعت کرامت و بشارت سلامت از خوف خزی<sup>۴</sup> و اندوه ندامت مخصوص گشتند و حضرت صمدیست عز<sup>۵</sup> اسمه از منقبت احوال این بزرگواران دین و<sup>۶</sup> سلاطین ارباب یقین تشبیه میفرماید که<sup>۷</sup> «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا<sup>۸</sup> تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ<sup>۹</sup>» و وجود این قوم شریف در میان خلایق<sup>۱۰</sup> عزیز و کم‌یافتست<sup>۱۱</sup> و در هر عصر و زمان چند کس معدود ازین کاملان بیش نباشند. و آن نیز که باشند غافلان تیره روزگار قدر ایشان نشناسند<sup>۱۲</sup> بلکه از ارشاد و نصیحت و هدایت<sup>۱۳</sup> ایشان هراسند. آثار وفای آن کاملان ناقصانرا تیغ جفا نماید، از<sup>۱۴</sup> تحمل<sup>۱۵</sup> جفای ایشان<sup>۱۶</sup> طالبان صادق را روح و صفا<sup>۱۷</sup> افزایش دهد، آتش<sup>۱۸</sup> غیرت ایشان مس<sup>۱۹</sup> نفوس جامدان کوی ارادت را در بوتۀ ریاضت بگدازد

۱- م: - را ۲- ق: کوی سعادت ۳- م: یا

۴- م: حزن ۵- م: - و ۶- م: - که ۷- اصل، ق، ك:

ان لا ۸- اصل: + نحن اولیاءکم ۹- م: در میان خلق

۱۰- ك: و کم یافتند ۱۱- در ك جمله « بلکه از ارشاد... » مقدم است

بر جمله « و آن نیز که باشند » ۱۲- م، ك: - و هدایت

۱۳- م، ك: و از ۱۴- م: - ایشان ۱۵- م: روح را صفا

۱۶- م: و آتش ۱۷- اصل، ق: حس

و دست همت ایشان بضاعت حقیر مستعد آنرا اکسیر سعادت سازد و  
انوار هدایت آن هادیان<sup>۱</sup> تاهیان تیه ضلالت را<sup>۱</sup> بذروه کمال رساند،  
و<sup>۲</sup> آثار عنایت آن واصلان تشنگان بادیه فراق را غرق زلال وصال  
گرداند. بیت<sup>۳</sup>:

زین خرابی گرتومیخواهی که<sup>۴</sup> آبادی شوی  
جهد کن تا بنده فرمان آزادی شوی  
در دل پر نور مردی جای گیر و غم مخور  
کز دل پر نور او ناگاه دلشادی شوی  
در وفای<sup>۵</sup> کاملان چون کوه ثابت کن قدم  
ورنه اندر راهشان<sup>۶</sup> ناگاه<sup>۷</sup> بر بادی شوی  
حالت دوم آنست که<sup>۸</sup> نفس و هوا چنان غالب گردد که باعث دین  
را مجال منازعت نماند و دواعی اسباب سعادت دینی بکلی از عمل معزول  
گردد و عنان نفس را در قبضه شیاطین نهاد و بواعث شرّ - که اعداء  
حق اند<sup>۹</sup> اعوان شیاطین اند<sup>۱۰</sup> - بر شهر بدن مستولی شوند و بواعث دین

- ۱- م، ک: تیه نقصانرا ۲- م، ک: و ۳- ق: نظم،  
م: شعر ۴- م: گره می خواهی که ۵- ق: در فوای ۶- ق:  
راه او ۷- م، ک: چون کاه ۸- م، ک: + دواعی  
۹- اعداء حق اند، در اصل درحاشیه ومصدر به «ضه» نوشته شده، ظ: + و  
۱۰- م، ک: - اعوان شیاطین اند، ق: که اعوان شیاطین که اعداء حق اند

که حزب الله‌اند از جهاد اعداء<sup>۱</sup> حق نومیگردند و این حال اکثر خلقت است  
 «لَا مَسَاءَ لِلَّهِ» و این قوم غافلان تیه جهالت و جاهلان بیداء غفلتند  
 که عقول مشوب ایشان اسیر نفس و هوا و نفوس معیوب ایشان بنده  
 زخارف دنیا گشته<sup>۲</sup>، مخائل شهوات نفسانی خانه دین ایشان برانداخته  
 و غوائل لذات<sup>۳</sup> جسمانی<sup>۴</sup> آن مدبرانرا در مهاوی حرمان انداخته ،  
 بفریب نفس امّاره از راه سعادت برگشته ، بعشوه شیطان لعین در تیه  
 ضلالت و<sup>۵</sup> شقاوت سرگشته ، نه از حقائق دین عقول مدنس ایشانرا  
 خبری و نه از زواجر شرع<sup>۶</sup> در نفوس مکدر ایشان اثری . و از جهت  
 عدم قابلیت این قوم حق || جل و علا از صحبت و نصیحت ایشان نهی<sup>۷</sup>  
 فرمود که<sup>۸</sup> «فَاعْرِضْ عَنْ مَن تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيٰوةَ  
 الدُّنْيَا ذٰلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِّنَ الْعِلْمِ» . و نشان جهل و حماقت<sup>۹</sup> این قوم  
 تیره روزگار آنست که بجهت قضاء شهوات همه عمر عقول منکس<sup>۱۰</sup>  
 خودرا در استنباط حیل استعمال کنند و بگویند<sup>۱۱</sup> که خدای کریم  
 است و از کرم آنچه بضمان و مامین دابّه فی الارض إلا علی الله  
 رزقها مقدار کرده است بی سعی و حیل ما خواهد رسید . و چون ناصحی

۱۹۴

۱- م : - اعداء ۲- م ، ک : + است ۳- ق : - لذات ،

ک : لذت ۴- م : - جسمانی ۵- م ، ک : - ضلالت و

۶- م ، ک : شرعی ۷- م ، ک : منع ۸- ک : - که

۹- ق : - و من لم یرد ... ۱۰- م : حماقت و جهل ۱۱- م ، ک :

منکس (بتشدید کاف) ۱۲- ق : و نکویند



ایشانرا بوعظ و ایراد<sup>۱</sup> در اکتساب سعادت اخروی ترغیب کند، گویند  
 خدای کریم و رحیم است. این<sup>۲</sup> مدبران تیره روزگار باعث حقانی<sup>۳</sup> را  
 مستخسر<sup>۴</sup> دواعی شیطانی کرده‌اند و عقول ملکی را اسیر تصرفات قوای بهیمی  
 و سبعی ساخته‌اند.<sup>۵</sup> و<sup>۶</sup> مثال این قوم چون کسی است که مؤمنی را اسیر  
 کافری کند بلکه این مدبر ظالمی است که بخیانت و جور قصد اعز<sup>۷</sup>  
 اولاد ولی نعمت<sup>۸</sup> خود کرده است و باعداء او تسلیم روا داشته چه نفس  
 و هوا دشمن ترین خلقند. بحضرت صمدیت<sup>۹</sup> و عقل عزیزترین موجوداتست<sup>۱۰</sup>  
 بر روی زمین. بیت<sup>۱</sup>:

گر سگک نفس تو بفرمان تست

تو بیقین<sup>۱</sup> دان که بهشت آن تست

دشمن تست این سگک و از سگک بتر

عشو<sup>۲</sup> دشمن تو ازین پس مخر

از جرس صبر بر آور غریو

بنده دین باش نه مزدور دیو

سر ز هوا نافتن از سروریت

ترک هوا قوت پیغمبریت

۱- ك، ل: و انذار ۲- ك: آن ۳- م، ك: باعث حقانی

۴- م، ك: ساخته ۵- م: و ۶- م: ولی نم ۷- ك:

بحضرت عزت ۸- م، ك: موجودیت ۹- ق: نظم

۱۰- م، ك: پس تو یقین

حالت سیوم آنست که این منازعت و مدافعت<sup>۱</sup> هرگز از<sup>۲</sup> باطن منقطع نگردد گاه هوا غالب گردد و باعث دین مغلوب و گاه باعث حقانی بتأیید ربانی غالب گردد و هوا مغلوب . و<sup>۳</sup> این طایفه متوسّطان راه سلوک اند که<sup>۴</sup> پیوسته با شیطان و نفس<sup>۵</sup> و هوا - که اعداء دین اند - جهاد میکنند نه قوت ظفر کلتی دارند و نه در<sup>۶</sup> شهر بدن را<sup>۷</sup> باعداء دین می گذارند . حق<sup>۸</sup> جل<sup>۹</sup> و علا در قرآن از حال این قوم خبر می دهد که<sup>۱۰</sup> « وَ آخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا عَسَىٰ اَللّٰهُ اَنْ يَّتُوبَ عَلَيْهِمْ<sup>۱۱</sup> » . فرمود که طایفه دیگر از طالبان سرمایه سعادت<sup>۱۲</sup> و متوسّطان راه ارادت که در میدان مجاهده با دواعی نفس و هوا می آویختند و در ظهورات صفات نفسانی آثار بروزات حقانی می انگیختند و تریاق طاعات با سموم سیئات<sup>۱۳</sup> می آمیختند ، هراینه سوابق جناب تو<sup>۱۴</sup> ابی ایشانرا مستحق<sup>۱۵</sup> غفران گرداند و عنایت حضرت وهابی آن مجاهدان صابر را بمنازل رحمت و رضوان رساند . و این قوم را (در) حالت غلبه باعث دینی<sup>۱۶</sup> بحسب قوت و ضعف دو حال است<sup>۱۷</sup> :

- ۱- م : مدافقه ( ظ : تصحیف و تحریف مدافعة ) ۲- در م میان د از ، و د باطن ، کلمه ای نوشته شده و کاملاً معلوم نیست که « ظهر » است یا در ، ۳- م : - و ۴- ك : - که ۵- م : با شایطین نفس ، ك : با نفس و شیطان ۶- م ، ك : - در ۷- م : - را ۸- م ، ك : و حق ۹- م : - که ۱۰- ق : - عسی الله . . . ۱۱- م ، ك : از اهل سعادت ۱۲- رسم الخط اصل ، ق ، ك : سیات ۱۳- م : غلبه دین ۱۴- م : دو حالتست

اول<sup>۱</sup> آنکه در وقت ظفر باعث دین بر دواعی هوا مر<sup>۲</sup> جمیع مناهی را مقهور و منهزم<sup>۳</sup> گرداند<sup>۴</sup> و مجموع ادناس آثام را از جامعه وجود بصایون انابت بشوید، باز چون نفس بسبب غفلت بحال خود عود کند ابتلا (در) پیوندد.

۱۹۰ حالت || دوم آنکه در وقت نصرت باعث دین بر چند شیاطین بر مخالفت بعضی از شهوات صبر تواند کرد و ترك بعضی مناهی تواند کرد و از ترك بعضی عاجز گردد. چنانك شخصی ترك زنا تواند کرد و ترك خمر نمی تواند کرد<sup>۵</sup>، یا ترك دروغ می تواند کرد و<sup>۶</sup> ترك غیبت نمی تواند کرد.

و<sup>۷</sup> تفاوت درجات صابران بحسب تفاوت قوت و ضعف صبرست بر افعال و احوال. زیرا که آدمی در هر فعلی و حالی بصبر محتاج است و جمیع افعال آدمی بر دو قسمت: طاعت، و معصیت. و<sup>۸</sup> طاعت هم<sup>۹</sup> دو قسمت: فرض، و نَفَل. و معصیت هم<sup>۱۰</sup> دو قسمت: محظور، و مکروه. پس صبر<sup>۱۱</sup> بر اتمام فرایض از طاعات، فرض بود و همچنین از محظورات معاصی. و صبر بر اتمام نوافل از طاعات، نفل بود و از مکروهات مندوب. و صبر بر اذایی که بجهت مندوب<sup>۱۲</sup> بدو می رسد،

۱- م : حالت اول، ك : یکی  
 ۲- م : مر  
 ۳- م : منهزم  
 ۴- ك : مقهور گرداند و منهزم کند  
 ۵- ك : نتواند کرد  
 ۶- ك : اما  
 ۷- ك : و  
 ۸- م : و  
 ۹- ق : + بر  
 ۱۰- ق، ك : + بر  
 ۱۱- م، ك : و صبر  
 ۱۲- ك : مکروه (۴)

مکروه بود و بر اذایی<sup>۱</sup> که بجهت محظور بدو میرسد، محظور. پس اقسام صبر پنج است: فرض، و نفل، و مندوب، و مکروه، و محظور. سه قسم<sup>۲</sup> (اول)<sup>۳</sup> ازان محمودست<sup>۴</sup> و دو قسم<sup>۵</sup> آخر<sup>۶</sup> صبر مذموم.

و چنانچه<sup>۷</sup> مطیع در حالت طاعت<sup>۸</sup> از صبر مستغنی نیست، در حالت معصیت نیز<sup>۹</sup> از صبر مستغنی نیست. اما<sup>۱۰</sup> مطیع<sup>۱۱</sup> را در طاعت سه حالتست و در هر سه حالت<sup>۱۲</sup> بصبر محتاج است<sup>۱۳</sup>:

حالت اول پیش از عمل و درین حال بنده بصبر<sup>۱۴</sup> محتاج است<sup>۱۵</sup> در تصحیح نیست و اخلاص، (و صبر از دخول شوائب ریا، و عقد<sup>۱۶</sup> عزم بر اخلاص)<sup>۱۷</sup>. و<sup>۱۸</sup> این صبر نزد اهل کشف و تحقیق و<sup>۱۹</sup> علماء راسخ که بر حقیقت نیست و اخلاص و آفات<sup>۲۰</sup> ریا و مکیاید نفس اطلاع یافته اند. مشکلترین انواع صبرست و ازینجا<sup>۲۱</sup> بود که حضرت<sup>۲۲</sup> رسول ﷺ و التَّحِيَّةُ<sup>۲۳</sup> صحت جمیع اعمال را بصحت نیست منوط گردانید و فرمود

- ۱- ك: و بر ایدایی ۲- م: + است ۳- اصل، ق: -  
 اول ۴- م، ك: - است ۵- ك: + از ۶- م، ك: و چنانکه  
 ۷- ك: طاعات ۸- م، ك: هم ۹- م: و اما ۱۰- ك: طبع  
 ۱۱- م: حال ۱۲- م: - است ۱۳- م: + تمام  
 ۱۴- اصل، م، ك: + و ۱۵- ك: - عقد ۱۶- اصل، ق: -  
 داخل یارانتز ۱۷ و ۱۸- م: - و ۱۹- ق: و آفت  
 ۲۰- ق: و ازینجا ۲۱- م، ك: - حضرت ۲۲- م، ك: -  
 و التَّحِيَّةُ، ق: ضلی ... (مثل موارد دیگر)

که 'الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَ لِكُلِّ أَمْرٍ مَّا نَوَى' یعنی بدرستی که اساس اعمال و روح آن، نیت است<sup>۳</sup> و هر کسی را از ثمره اعمال بر قدر صدق نیت و اخلاص و صحت<sup>۴</sup> عزیمت او بهره‌ای<sup>۵</sup> خواهد بود. و آنکه حق جل و علا در قرآن مجید<sup>۶</sup> فرمود که<sup>۷</sup> 'إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ صَبِرَ رَأْسُ الْعَمَلِ صَالِحٌ تَقْدِيمٌ فَرَمُودٌ'، اشارتست بصحت این حال.

حالت دوم در<sup>۱</sup> عملست و عامل را درین حال از صبر گزیر نیست بر محافظت ارکان و شرایط و آداب و ملازمت حضور دل تا آخر عمل، همچنین صبر از آفات تکاسل و دواعی فتور تا حد<sup>۱۱</sup> فراغ<sup>۱۲</sup>. درین معنائی عامل در ملازمت صبر بقوتی<sup>۱۳</sup> تمام محتاجست و اشارت نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ الَّذِينَ صَبَرُوا بشارت صابراست درین حال. یعنی این چنین جزایی (که) پسندیده حضرت ماست ازان عاملانست که<sup>۱۴</sup> بر محافظت آداب و مواظبت شرایط عمل صبر کردند تا اتمام آن. و ازین جهت رسول ﷺ فرمود که 'اسْتِمَامٌ' <sup>۱۵</sup> 'الْمَعْرُوفِ خَيْرٌ مِنْ ابْتِدَائِهِ

۱- ق: - که ۲- م، احیا: + انما ۳- م: نیاست، ك:

نیتهاست ۴- م: - صحت ۵- ق، م، ك: بهره

۶- م، ك: - مجید ۷- م: - که ۸- ك: - صالح

۹- م: مقدم گردانید ۱۰- م، ك: - در ۱۱- م: - و ملازمت

حضور دل ... تا حد فراغ ۱۲- ق، م، ك: و درین ۱۳- ق، م، ك:

بقوت ۱۴- م، ك: عاملانست که ۱۵- ك: اتمام

یعنی با تمام رسانیدن کار خیر || بهتر از آغاز کردن او<sup>۱</sup>.

حالت سیوم بعد از فراغت<sup>۲</sup> از عمل و درین حال عامل<sup>۳</sup> بصیر  
تمام محتاجست<sup>۴</sup> از آفت عجب بسبب بزرگ داشتن آن عمل، واحباط<sup>۵</sup>  
آن عمل باظهار آن بدوای ریا و سمعت، و محافظت نفس از افشاء  
آن (چه) اظهار طاعات<sup>۶</sup> محیط اجور<sup>۷</sup> و<sup>۸</sup> موجب و یل و تَبُور<sup>۹</sup> است.  
از امیرالمؤمنین<sup>۱۰</sup> علی بن ابی طالب<sup>۱۱</sup> کَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ<sup>۱۲</sup> روایتست که  
إِنَّ اللَّهَ تَع<sup>۱۳</sup> يَقُولُ لِلْعَبَادِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ<sup>۱۴</sup> : أَلَمْ تَكُونُوا تَتَوَقَّعُونَ<sup>۱۵</sup>  
السَّلَامَ أَلَمْ تَكُونُوا<sup>۱۶</sup> ) قَضَى<sup>۱۷</sup> لَكُمْ الْحَوَائِجَ<sup>۱۸</sup> ؟ لَا أَجْرَ<sup>۱۹</sup> لَكُمْ الْيَوْمَ  
قَدْ اسْتَوْفَيْتُمْ أَجُورَكُمْ . فرمود که حضرت<sup>۲۰</sup> حق جل و علا روز قیامت  
خطاب فرماید بعبادان مرا بی که شما آن کسانی که در دنیا طاعت<sup>۲۱</sup>  
ما را دام اغراض<sup>۲۲</sup> و وسیلت اغراض<sup>۲۳</sup> میکردید و بدان سبب از خلق

- ۱- ق، م، ك: - او ۲- م، ك: فراغت ۳- م: -  
عامل ۴- اصل، ق: + و ۵- اصل، م: و احتیاط ۶- م:  
از افشای اظهار طاعت ۷- ك: جور ۸- م: - محیط اجور و  
۹- ك: و شور ۱۰- ك: - امیرالمؤمنین ۱۱- م، ك: -  
بن ابی طالب ۱۲- ق: علیه الصلاة والسلام، ك: رضی الله عنه  
۱۳- م: - تع ۱۴- ق: - يوم القيامة ۱۵- م: تبدون ب، ك:  
یتوقع (بصیفة مضارع معلوم؟) ۱۶- ق: - تكونوا ۱۷- ك:  
یقضى (مضارع مجهول) ۱۸- الحوائج، در اصل منصوب است  
۱۹- م: الاجر (بجای: لا اجر) ۲۰- م، ك: - حضرت  
۲۱- ك: طاعات ۲۲- ق، ك: اغراض ۲۳- م: اغراض

توقع سلام و ثنا<sup>۱</sup> می داشتید و حاجات شما بدان سبب قضا می شد پس اجر عبادت خود<sup>۲</sup> در دنیا گرفتید امروز شما را هیچ نصیبی<sup>۳</sup> نیست .

قسم دوم از افعال بنده که معاصیست و احتیاج بنده بصبر ازین نوع<sup>۴</sup> پوشیده نیست. و<sup>۵</sup> از تتبع مقتضیات معاصی صبر کردن و برمدافعه بواعث هوا ثبات نمودن شیوه کاملان اتقیا و جهاد محققان اولیاست چنانکه رسول ﷺ فرمود که **الْمُهَاجِرُ مَنْ هَجَرَ السُّوءَ وَ اَلْمُجَاهِدُ مَنْ جَاهَدَ هَوَاهُ** . یعنی مهاجر آنست که از افعال و اقوال ناشایست و نابایست مهجور شود و مجاهد آنکه سر او بنصرت باعث دین و قمع چند شیاطین مسرور بود، و این نوع صبر از اقسام فرض است . و صبر از معصیتی<sup>۶</sup> که<sup>۷</sup> بعبادت مألوف گشته است از مشکلترین انواع صبرست چه نزد حکما عادت طبیعت پنجم<sup>۸</sup> است . و چون شهوت قرین این نوع معصیت گردد، لشکر شیطان ازین دو حال قوی گردد<sup>۹</sup> و<sup>۱۰</sup> باعث دین که حزب الله است از قمع آن عاجز آید. و<sup>۱۱</sup> اگر اسباب این<sup>۱۲</sup> معصیت معتاد که مقارن شهواتست<sup>۱۳</sup> مهیا بود یا در استعمال آن بر نفس مؤتمنی نبود چون<sup>۱۴</sup> غیبت و دروغ و نمیمه و مرا<sup>۱۵</sup> و ثنا، صبر<sup>۱۶</sup> ازین نوع

۱- م ، ك : - و ثنا      ۲- م ، ك : + را      ۳- ق ، م ، ك :

نصیب      ۴- م : - ازین نوع      ۵- م : که      ۶- م : معصیت

۷- م ، ك : + آن      ۸- م : پنج      ۹- ك : - گردد

۱۰ و ۱۱- م : - و      ۱۲- م ، ك : آن      ۱۳- م ، ك : شهوت

۱۴- م : و چون      ۱۵- ك : و مزاح      ۱۶- م : و صبر

معاصی جز صد یقان نتوانند کرد<sup>۱</sup>. و اشد<sup>۲</sup> انواع این معاصی غیبت است زیرا که اهل غفلت را ازان دو حظست: یکی نفی غیر<sup>۳</sup>، دوم اثبات خود. و اجتماع این دو حظ<sup>۴</sup> سبب تیسیر<sup>۳</sup> حرکت زبان میشود بغیبت<sup>۴</sup> و بتدریج عادت میگردد<sup>۵</sup> تا بحدی که صبر ازان متعذر شود. و استقباح و استنکار آن<sup>۶</sup> از دلهای اهل هوا محو گردد بسبب عموم این بدن و کثرت تکرار آن<sup>۷</sup> تا<sup>۸</sup> در محافل قرآ و مجالس فقهاء روزگار اگر شخصی جامعه ابریشمین پوشید<sup>۹</sup> همه استبعاد کنند و اکثر اوقات زینت مجالس<sup>۱۰</sup> ایشان غیبت و نیمت بود و آنرا کاره نباشند || و انکار نکنند با آنک حضرت<sup>۱۱</sup> رسول ﷺ میفرماید که الغیبة أشد من آثرنا. و هر که در مخالطت و مجاورت زبان خود را از غیبت و دروغ نگاه<sup>۱۲</sup> نتواند داشت و بر سکوت صبر نتواند کرد<sup>۱۳</sup>، عزلت و انفراد بر وی واجبست<sup>۱۴</sup>. چه صبر بر وحشت عزلت و انفراد آسان ترست<sup>۱۵</sup> از<sup>۱۶</sup> صبر بر سکوت با مخالطت<sup>۱۷</sup>، و صبر بر وحشت عزلت آسان تر از صبر بر آتش دوزخ. و حرکت خواطر باختلاج<sup>۱۸</sup> و سوس و افکار فاسده و تصوّرات باطله و

۱۹۷

- ۱- ك: نتواند کرد ۲- م: غیر ۳- ق: سبب تیسیر، ك: بسبب بیشتر ۴- م، ك: بر غیبت ۵- ق: میشود ۶- ك: آن ۷- م: تا ۸- م، ك: جامعه ابریشم پوشد ۹- م، ك: مجلس ۱۰- م، ك: حضرت ۱۱- م: و دروغ خود باز ۱۲- ك: کرد، ك: + و ۱۳- م، ك: واجب بود ۱۴- م، ك: با مخاطب ۱۵- ق: تا ۱۶- ق: است ۱۷- ك: با مخاطب ۱۸- ق، ك: باختلاط، م: باختلاف



آمال کاذبه بر نفس آسان تر از حرکت زبان . و این آفت بغزت منقطع نگردد بلکه زیادت شود و صبر ازان ممکن نگردد مگر بقوت یقین<sup>۱</sup>، اهتمام امری از امور دین بر دل مستولی گردد که مانع او شود ازان یا جاذبه‌ای از جذبات عنایت و خاطفه‌ای از خطفاف هدایت او را در بحر حیرت و هیمن غرق گرداند و او را از استغراق آن حال پروای هیچ نماند . و صبر ازین جمله فرض است .

اما صبر محظور - که بر اذاء<sup>۲</sup> محظور<sup>۳</sup> بود - چنانکه کسی قصد حرم او بخیانیت میکند و او بران<sup>۴</sup> صبر میکند<sup>۵</sup> یا یکی<sup>۶</sup> ضعیفی را<sup>۷</sup> بناحق میکشد و او می‌تواند که منع کند و نمی‌کند و بر ظلم و فعل آنکس صبر میکند . این صبر حرامست و صابر برین معنی عاصی<sup>۸</sup> . زیرا که برین کس واجبست که<sup>۹</sup> بر منازعت<sup>۱۰</sup> مخالفت شرع صبر کند<sup>۱۱</sup> . و چون محک صابر در صبر بهمه حال شرع بود<sup>۱۲</sup> صبر در هر حال<sup>۱۳</sup> نصف ایمان باشد .

ای عزیز بدانکه هر چه در حیات صوری بآدمی می‌رسد<sup>۱۴</sup> از دو

۱- م : - مکر ۲- م ، ك : + و ۳- م : اذاء

۴- ك : - که بر اذاء محظور ، احیا ( ج ۴ ص ۶۹ س ۸ ) : و الصبر علی

الاذی المحظور محظور ۵- م ، ك : چنانچه ۶- ك : بدان

۷- م : مینماید ۸- ك : یا آنکه ۹- م : یا ضعیفی را کسی

۱۰- ك : + اوست ۱۱- م : - که ۱۲- ك : مخالف شرع صبر

نکند ۱۳- ك : است ۱۴- م : درین حال ۱۵- م : بر آدمی رسد

قسم خالی نیست<sup>۱</sup> : یا مرغوب نفس اوست یا مکروه ، و آدمی در هر دو حال از صبر مستغنی نیست :

قسم اول آنچه مرغوب نفس است چون صحت و سلامت و مال و جاه و کثرت اتباع و اسباب<sup>۲</sup> . و آدمی در هر يك ازین جمله بصبر محتاجست و خاصیت آدمی آنست که از<sup>۳</sup> استمرار عنان نفس در مراتع شهوات و رکون خاطر بانواع راحت و طلب رخصت در مباحات و انهماك در اقسام لذات غالباً نفس اماره<sup>۴</sup> بتمرّد<sup>۵</sup> عصیان و بطرد<sup>۶</sup> طغیان کشد که *إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ أَكْفَرٌ* آن را آه استغنی<sup>۷</sup> . و بعضی از اهل معرفت گفته اند که بر بلا هر مؤمنی<sup>۸</sup> صبر تواند کرد اما صبر بر نعمت و عافیت مرتبه صدیقانست . و چون ملک عراق و شام و مصر<sup>۹</sup> فتح شد و صحابه در هر دیار بامارت مشغول گشتند می گفتند: *ابْتَلَيْنَا بِفِتْنَةِ السَّرَّاءِ*<sup>۱۰</sup> *فَصَبَرْنَا وَابْتَلَيْنَا بِفِتْنَةِ السَّرَّاءِ فَلَمْ نَصْبِرْ* . یعنی مبتلا گشتیم بیلای فقر و فاقه ، بران محنتها صبر کردیم پس مبتلا گشتیم بیلای شادی و نعمت ، بران صبر نتوانستیم کرد<sup>۱۱</sup> . و ازینجا بود که حق جل و علا بندگان خود را از آفات مال و فرزند<sup>۱۲</sup> حذر فرمود که<sup>۱۳</sup> *لَوْ قُلْتُمْ*

۱- ك : نبود ۲- ك : و اسباب ۳- ك : -

۴- م ، ك : نفس انسانرا ۵ و ۶- م ، ك : + و

۷- م ، ك : هر مؤمن ۸- م : و مصر و شام ۹- م : - و

۱۰- اصل ، ك : بصیغه معلوم ۱۱- م : الضر ۱۲- ك : صبر نکردیم

۱۳- م : و فرزندان ۱۴- م : - که

۱۹۸ اَمْوَالِكُمْ وَاَوْ لَاؤُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ . یعنی مبادا که || مشغول گرداند شما را مالها و فرزندان شما از یاد حضرت پروردگاری ماکه آن مفتاح ابواب سعادات و مصباح راه درجاست . و چون اکثر خلق<sup>۱</sup> بدین<sup>۲</sup> آفت مبتلا گشتند ، سابقه عنایت ایشانرا تشبیه فرمود که اَلْهَيْبَتُكَ اَلْتَّائِرُ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ . یعنی مشغول گردانید شما را کثرت<sup>۳</sup> مال و حرص بران ، از یاد حضرت ما<sup>۴</sup> ، تا آنکه که<sup>۵</sup> بکنار گور<sup>۶</sup> می رسید آنگاه<sup>۷</sup> بیدار می شوید . و این بیداری پیش ازین بایستی تا راه بری راه سعادت را شایستی . پس در حقیقت مرد کسی را شاید گفت که لعب و لهو دنیا<sup>۸</sup> فانی<sup>۹</sup> را چون کودکان بنازد و نعمت زخارف<sup>۱۰</sup> و کامرانی را<sup>۱۱</sup> سرمایه عصیان نسازد و بغوایل راحت و شادمانی خود را در مهالك تیه طغیان<sup>۱۲</sup> نه اندازد<sup>۱۳</sup> و در حالت<sup>۱۴</sup> عافیت بر محافظت حدود شرعی<sup>۱۵</sup> صبر کند و بر کثرت اموال اعتماد نکند و بزخارف دنیوی فریفته نشود و بلذات<sup>۱۶</sup> فانی انیس نگیرد و یقین داند که هر چه در دست اوست از متاع دنیوی

۱- ق : - خلق ۲- ك : برین ۳- اصل : اکثر . در م نیز

در قلم اول « اکثر » نوشته شده و سپس همزه خط خورده بدون آنکه « ت » بر آن اضافه شود ۴- م : و حرص از حضرت ما ۵- م : تا آنکه ، ك :

تا آنگاه که ۶- ك : گوری ۷- ك : آنکه ۸- م ، ك : + او

۹- ق ، م ، ك : و نعمت رخا ۱۰- ق : - را ۱۱- ك : تبع طغیان

۱۲- ق : ناندازد ، م : بیندازد ، ك : نیندازد ۱۳- م ، ك : و در حال

۱۴- م : حدود شرع ۱۵- م ، ك : و با لذات

آن همه عاریتست و عن قریب موکلان قضا دست تصرف او<sup>۱</sup> ازان عاریت خواهند برید و بعد از استرداد آن<sup>۲</sup>، عذاب حسرت مفارقت آن خواهد<sup>۳</sup> کشید یا بقطع تعلق آن بدولت ابدی خواهد رسید. و شربت بشارت این سعادت کسی چشد که پیوسته بار انتقال حقوق<sup>۴</sup> بحضرت<sup>۵</sup> کشد در مال بانفاق، و در تن باخلق بارفاق<sup>۶</sup>، و در زبان بصدق نصیحت، و در دل بفهم حقیقت. فی الجمله<sup>۷</sup> صبر بر سر<sup>۸</sup> « بسبب آنکه بقدرت مقرر نیست مشکلتیست از صبر بر محن فاقه. نه بینی که در حالت غیبت طعام صبر بر<sup>۹</sup> گرسنگی آسانتر از آنکه در حضور اطعمه طیبه. و ازینجاست که ارباب قلوب گفته اند که<sup>۱۰</sup> «وَمِنَ الْعِصْمَةِ أَنْ لَا تَقْدِرَ<sup>۱۱</sup>». یعنی عدم قدرت یکی از اسباب عصمتست.

قسم دوم آنچه مکروه نفس است از حوادث امور و آن دو

قسمت :

قسم ۱ - مرتبطست باختیار بنده<sup>۱۲</sup> چون طاعات و معاصی و آن

ذکر کرده شد.

- ۱- ق : اما ۲- ك : + را ۳- م : + باء ك : + تا  
 ۴- اصل ، ق ، ك : خواهند ۵- اصل ، ق : خواهند ۶- م : که  
 بار انتقال ۷- م ، ك : آنحضرت ۸- ك : با رفقا ( ظ : با رفیق )  
 ۹- م ، ك : و فی الجمله ۱۰- « بر سر » در اصل مکرر نوشته شده  
 ۱۱- ك : - بر ۱۲- م : - که ۱۳- اصل : لا یقدر ، م : لا یقدر  
 ۱۴- ك : - بنده

قسم ۲ - مصایب و نوائب و آن هم دو قسم<sup>۲</sup> است : ۱ - آنچه  
 ابتداءً آن با اختیار بنده نبود اما در ازاله بعد از وقوع<sup>۳</sup> اختیار دارد  
 چون<sup>۴</sup> عفو از ظالم در حالت<sup>۵</sup> قدرت و ترك انتقام مودی ، قسم ۲ - آنچه  
 اول و آخر آن با اختیار بنده نیست<sup>۶</sup> چون امراض و اوجاع و مصایب  
 نفسی و جسمی و مالی<sup>۷</sup> .

اما قسم اول که هجوم آن با اختیار نیست اما در دفع آن مختار است  
 چنانکه کسی در حق شخصی<sup>۸</sup> جنایتی کند<sup>۹</sup> یا<sup>۱۰</sup> نفسی یا مالی ، یا بفعل<sup>۱۱</sup>  
 او را ایذایی کند<sup>۱۲</sup> ، یا<sup>۱۳</sup> بسخن فحش او را بر تجماند . اینجا عفو مجنی<sup>۱۴</sup>  
 علیه بترك مكافات گاه واجب بود و گاه فضیلت . اما واجب چنانچه جاتی  
 والد او بود یا استاد او بود یا مالک او بود . و<sup>۱۵</sup> درین محل عفو واجب  
 بود . قسم ۲ - آنکه<sup>۱۶</sup> عفو فضل<sup>۱۷</sup> بود از<sup>۱۸</sup> مجنی<sup>۱۹</sup> علیه چون<sup>۲۰</sup> در مرتبه  
 مساوی او باشد یا دون او بود . و<sup>۲۱</sup> بجهت این حضرت<sup>۲۲</sup> صمدیت عز شأنه<sup>۲۳</sup>

۱۹۹

- ۱- ك : قسم سیوم ۲- ك : و این هم بر دو قسم ۳- م ، ك :  
 اما بعد وقوع در ( ك : از ) ازاله آن ۴- م : و چون ۵- ك : در  
 حال ۶- اصل : با اختیار بنده است . متن مطابق احیا نیز هست  
 ۷- م : و مالی و جسمی ۸- م : شخصی در حق کسی ۹- م : خیانتی  
 نکند ، ك : خیانت کند ۱۰- م : - یا ۱۱- م : یا فعلی ، ك : یا  
 بفعلی ۱۲- م : ایذای رساند ، ك : ایذایی رساند ۱۳- م : و یا  
 ۱۴- م ، ك : - و ۱۵- ك : - آنك ۱۶- م : فضیلت  
 ۱۷- م : و از ۱۸- م : - چون ، م ، ك : + جانی  
 ۱۹- ق ، م : - و ۲۰- م : - حضرت ۲۱- م : تمالی

حبيب خود را بجهت تعليم بنندگان خطاب مي فرمايد كه <sup>۱</sup> «وَاصْبِرْ عَلَيَّ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا. و از اینجا بود كه رسول عليه افضل الصلاة و التحية<sup>۲</sup> يكبار مالی از غنیمت قسمت میكرد یکی از اعراب برخاست و گفت : این قسمتیست كه <sup>۳</sup> رضای حق دران مرعی نیست . رسول ﷺ بشنید و از غضب رخساره مبارکش سرخ شد<sup>۴</sup> و فرمود كه رحمت خدای بر برادر من موسی باد كه امت او بیش ازین او را<sup>۵</sup> برنجانیدند<sup>۶</sup> و او بران صبر كرد . و صحابه رضوان الله علیهم اجمعین می گفتند كه <sup>۷</sup> «مَا كُنَّا نَعُدُّ<sup>۸</sup> إِيمَانَ الرَّجُلِ إِيمَانًا إِذَا لَمْ يَصْبِرْ<sup>۹</sup> عَلَيَّ الْاُدْيِ . یعنی <sup>۱۰</sup> هر كه بر ایذاء خلق صبر نمی كرد<sup>۱۱</sup> ، ما ایمان او را ایمان نمی شمردیم<sup>۱۲</sup> . و چون جبریل عليه السلام<sup>۱۳</sup> رسول عليه السلام<sup>۱۴</sup> را بر مكارم اخلاق تحریر میكرد ، رسول عليه السلام<sup>۱۵</sup> از مجامع<sup>۱۶</sup> مكارم اخلاق سؤال كرد جبریل عليه السلام<sup>۱۷</sup> گفت : <sup>۱۸</sup> «صِلْ مَنْ قَطَعَكَ وَاعْطِ مَنْ حَرَمَكَ وَاعْفُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ . فرمود كه اصول<sup>۱۹</sup> مكارم اخلاق آنست كه هر كه از تو بیرود<sup>۲۰</sup>

- ۱- ك : - كه  
 ۲- ق : صلعم ، م : عليه افضل الصلوات ، ك : علم  
 ۳- ك : این قسمی است كه  
 ۴- م : سرخ گشت ۵- م : - و  
 ۶- ق ، م ، ك : كه امت ( ق : + او ) او را بیش ازین  
 ۷- م : رنجانید ، ك : رنجانیدند  
 ۸- ق ، م ، ك : - كه  
 ۹- م : نعتند  
 ۱۰- م : لم صبر  
 ۱۱- م : - یعنی  
 ۱۲- م : نمیكند  
 ۱۳- م : نغی شمردیم  
 ۱۴- م : - عليه السلام  
 ۱۵- ك : - عليه السلام ،  
 م : رسول را عليه افضل الصلوات  
 ۱۶- م : از جامع  
 ۱۷- م : فرمود  
 ۱۸- م ، ك : ببرد ، م ، ك : + تو  
 ۱۹- م : وصول  
 ۲۰- م : وصول

بدو پیوندی ، و هر که ترا از خیر خود محروم گرداند تو او را بعبا  
 شاد گردانی<sup>۱</sup>، و هر که دست ظلم بتو رساند تو او را بنوال عفو رسانی<sup>۲</sup>.  
 قسم دوم از مصائب و نوائب که صبر در اوّل و آخر<sup>۳</sup> باختیار  
 بنده نیست<sup>۴</sup> چون مرگ اولاد و احباب و هلاک اموال و زوال صحت  
 بهجوم آلام و اسقام و سائر بلیّات . و صبر برین جمله از اعلا مقامات<sup>۵</sup>  
 و ارفع درجاتست . ابن عباس رضع فرمود که صبر در قرآن بر سه<sup>۶</sup>  
 مرتبه است: اوّل صبر بر اداء فرایض و این<sup>۷</sup> صابر را سیصد درجه است،  
 دوم صبر از محارم<sup>۸</sup> و او را ششصد<sup>۹</sup> درجه است ، سیوم صبر بر صدمت  
 اوّل<sup>۱۰</sup> مصیبت<sup>۱۱</sup> و این صابر را نهصد درجه است . و فضل این مرتبه  
 با آنکه از فضایل است<sup>۱۲</sup> بر مراتب دیگر که از فرایض است ازان  
 جهت است که هر مؤمن<sup>۱۳</sup> که صادق است<sup>۱۴</sup> بر اداء فرایض و اجتناب<sup>۱۵</sup>  
 محارم صبر نواند کرد، اما صبر بر اوّل سطوت ورود مصیبات جز بقوت  
 تحمل اقویای ارباب یقین و صحت تصرف اتقیاء اهل تمکین میسر  
 نکرده<sup>۱۶</sup> . و ازین جهت بود که رسول ﷺ<sup>۱۷</sup> در دعا می<sup>۱۸</sup> فرمود که<sup>۱۹</sup>

- ۱- م : شادگردان      ۲- م : رسان      ۳- م ، ک : + آن  
 ۴- اصل : باختیار بنده است . متن مطابق احیا نیز هست      ۵- م ، ک : از  
 اعلا مقامات      ۶- م : سه      ۷- م : این      ۸- م : + او  
 ۹- ک : ششصد      ۱۰- م ، ک : + از      ۱۱- م : مصایب ، ک : مصیبات  
 ۱۲- ک : از فضیلاتست      ۱۳- ک : هر مؤمنی      ۱۴- م ، ک : - که  
 صادق است      ۱۵- ق : و احباب      ۱۶- م : میسر نمیگردد  
 ۱۷- م : علیه افضل الصلوات      ۱۸- م ، ک : - می      ۱۹- ک : - که

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنَ الْيَقِينِ مَا كَهَوْنُ بِهِ عَلِيٌّ<sup>۱</sup> مَصَابِ الدُّنْيَا .  
 یعنی ای بار خدای من از تو<sup>۲</sup> یقینی<sup>۳</sup> میخواهم که<sup>۴</sup> بقوت آن یقین  
 مصیبتها دنیا را بر من آسان گردانی . رسول<sup>۵</sup> ﷺ فرمود که يَقُولُ  
 اللَّهُ تَعَالَى: <sup>۶</sup> إِذَا ابْتَلَيْتُ عَبْدِي بِبَلَاءٍ فَصَبْرٌ<sup>۷</sup> وَ<sup>۸</sup> لَمْ يَشْكُنِي ۥ ۥ إِلَى  
 عَوَادِهِ<sup>۹</sup> أَجْرًا<sup>۱۰</sup> أَجْرًا<sup>۱۱</sup> ، ثُمَّ خَيْرًا مِنْ نَحْمِهِ وَ دَمًا خَيْرًا مِنْ دَمِهِ فَإِنْ  
 أَجْرًا<sup>۱۲</sup> أَجْرًا<sup>۱۳</sup> وَ لَا ذَنْبَ لَهُ وَ إِنْ كَوَّيْتَهُ فَإِنِّي رَحِمْتِي . فرمود  
 که حق جل و علا می فرماید که<sup>۱۴</sup> چون حضرت خداوندی، ما بنده ای  
 را<sup>۱۵</sup> مبتلا گرداند<sup>۱۶</sup> پس آن بنده صبر را شعار<sup>۱۷</sup> خود سازد و  
 نزد هر پرستنده ای<sup>۱۸</sup> از ما شکایت نه آغازد ، ما گوشتی<sup>۱۹</sup> معنوی بهتر  
 از گوشت صوری درو پوشانیم<sup>۲۰</sup> و خونی<sup>۲۱</sup> روحانی بهتر از خون جسمانی  
 در باطن<sup>۲۲</sup> او روان گردانیم . پس اگر او را شفا دهیم او ساخ غبار آثام  
 را از دامن همت او بیفشانیم ، و اگر قبض روح او کنیم او را بمنزل

۲۰۰

- ۱- اصل ، ك : علي ( حرف جر ) ۲- م ، ك : از حضرت تو  
 ۳- ق ، م ، ك : یقین ۴- م ، ك : + تو ۵- م ، ك : و رسول  
 ۶- م : عليه افضل الصلوات ۷- م : - تع ، احیا : عزوجل  
 ۸- ك : فاصبر ۹- م : فصبروا ۱۰- د عواده ، در ك بتخفيف واو  
 آمده ، ق : إلى عواد ۱۱- احیا : فاذا ۱۲- م : ابرات ابرات  
 ۱۳- ك : - که ۱۴- م ، ك : بنده را ۱۵- م : بیلا  
 ۱۶- ك : مبتلا گردانیم ۱۷- ك : حال ۱۸- م : هر پرستنده که  
 ۱۹- ق ، م ، ك : گوشت ۲۰- م : درپوشانیم ۲۱- ق ، م ، ك :  
 ۲۲- م : بدن



رَوَّحَ وَ رَضَوَانَ رَسَانِمِ . رَوِيَ ١ أَنْ ٢ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : إِلَهِي ٣  
مَا جَزَاءُ الْعَزِيْزِ الَّذِي يَصْبِرُ عَلَيَّ الْمَصَائِبِ ٤ ابْتِغَاءَ مَرْضَاكَ ؟ قَالَ :  
جَزَاؤُهُ أَنْ أُنْبِسَهُ ٥ لِبَنَاتِ الْإِيمَانِ فَلَا أَنْزِعَهُ ٦ عَنْهُ أَبَدًا . روايتست  
که داود عليه السلام ٧ گفت الهی چیست جزای مسکین که ٨ با دل  
حزین و باطن پرسوز و اینین ٩ بر صدمات بلایی که از حضرت تست ١٠  
بر وفای رضاء تو صبر میکنند؟ حق جل ١١ و علا فرمود که جزای او ١٢  
آنست که دل سلیم ١٣ او را خلعت ایمان پوشانیم و عطای این نعمت  
بی نهایت هرگز ازو نستانیم ١٥ .

ای عزیز ١٦ صبر بر مصائب را ١٧ سه درجه است :

درجه اول آنکه اگر چه طبع صابر نفس مصیبت را کلاه باشد،  
أَمَّا بَشَقَّ ١٨ جِيُوبٍ وَ ضَرْبٌ ١٩ خَدُودٍ وَ جَزَعٌ ٢٠ مَبَالِغُهُ دَرِ شَكْوَى  
اظهار آن نکند و در مَفْرَشٍ وَ مَلْبَسٍ ٢١ وَ مَطْعَمٍ ٢٢ تغییر عادت نکند

١- ك : و روی      ٢- ك : عن      ٣- احميا : يارب

- ٤- ك : + الذي      ٥- « البسه » در اصل بفتح همزه و كسر باء و در ك  
بفتح همزه و باء آمده      ٦- م : انزع . « انزعه » در ق ، ك منصوب آمده ،  
بعلاوه زاء در ك بفتح نوشته شده      ٧- ك : + يغمبر      ٨- م : -  
عليه ...      ٩- م ، ك : + آن      ١٠- ك : - که      ١١- م : و آيين  
١٢- م ، ك : بر صدمات بليات ( ك : بلاء ) آنحضرت      ١٣- م ، ك :  
جزای آن بنده      ١٤- ق : که دل تسليم      ١٥- م ، ك : ازو بازستانیم  
١٦- ك : - ای عزیز ، ق : بدانکه ( بجای ، ای عزیز )      ١٧- ك : - را  
١٨- ك : اما شق      ١٩- ق : و ضروب      ٢٠- م : - و  
٢١- م : و در ملبس و مفرش      ٢٢- ك : و در ملبس و مطعم و مفرش

و باظهار علامات<sup>۱</sup> مصیبت خود را از دیگری ممیّز نکردند. و چون این<sup>۲</sup> امور را که در تحت اختیار او داخلست رعایت کرده و وجود کراهت<sup>۳</sup> که داخل اختیار او نیست او را از درجه صابران ساقط نکردند که در<sup>۴</sup> نقل صحیح است که چون ابراهیم فرزند رسول ﷺ وفات کرد<sup>۵</sup> دیده های<sup>۶</sup> رسول ﷺ پر آب شد<sup>۷</sup> و آب از دیده های رسول ﷺ ریختن گرفت<sup>۸</sup> عبدالرحمن<sup>۹</sup> عوف<sup>۱۰</sup> گفت: **أَمَا نَهَيْتَنَا عَنْ هَذَا؟ قَالَ: إِنَّ هَذِهِ<sup>۱۱</sup> رَحْمَةٌ مِنَ اللَّهِ وَإِنَّمَا يَرَحِمُ اللَّهُ<sup>۱۲</sup> مِنْ عِبَادِهِ<sup>۱۳</sup> أَلرُّحَمَاءَ.** عبدالرحمن<sup>۱۴</sup> گفت: **يَا نَبِيَّ اللَّهِ<sup>۱۵</sup> تَوَمَا رَأَى<sup>۱۶</sup> نَهَى<sup>۱۷</sup> كَرْدَه بُوْدَى<sup>۱۸</sup>.** رسول ﷺ<sup>۱۹</sup> فرمود که این نشان رحمت حقست که آثار آن از دل بدیده<sup>۲۰</sup> ظاهر میگردد. و آثار رحمت رحمانی را<sup>۲۱</sup> جز موصوفان بصفات رحمت از<sup>۲۲</sup> بندگان او<sup>۲۳</sup> در نیابند.

درجه دوم<sup>۲۴</sup> آنک صابر تأمل کند در نعمت صافی بی غایت و

- ۱- م: علامات      ۲- م، ك: و      ۳- م: - این  
 ۴- م: و چون کراهت      ۵- م، ك: - که در      ۶- ك: وفات یافت  
 ۷- ك: دیده مبارک      ۸- م، ك: آب ریختن گرفت      ۹- م، ك: -  
 و آب از دیده های . . .      ۱۰- ك: + بن      ۱۱- ق: عفو  
 ۱۲- م: - ان      ۱۳- م: هذا      ۱۴- م: عن      ۱۵- م: +  
 عوف، ك: + بن عوف      ۱۶- م، ك: - یا نبی الله      ۱۷- م، ك: -  
 نه تو ما را      ۱۸- ك: + ازین      ۱۹- م: ای رسول خدای  
 ۲۰- م، ك: از دل و دیده      ۲۱- م، ك: - را      ۲۲- ك: او  
 ۲۳- م: - او      ۲۴- م: نقلست

دولت باقیء بی نهایت که حق جل و علا درمقابله<sup>۱</sup> صبر برمصیبات وعده فرموده است و محنت حقیر را با آن<sup>۲</sup> نعمت خطیر نسبت دهد و چون بعین<sup>۳</sup> عیان<sup>۴</sup> بوجود عظیم<sup>۵</sup> ثواب و اجر<sup>۶</sup> بی حساب متیقن<sup>۷</sup> گردد. بفقده نعمت جسمانی و سلب<sup>۸</sup> راحت نفسانی راضی شود. و مثال آن<sup>۹</sup> چنانست که شخصی خرز<sup>۱۰</sup> زری<sup>۱۱</sup> بکسی دهد<sup>۱۱</sup> درحال تا دراستقبال<sup>۱۰</sup> جوهری با || ۴۰۹ قیمت<sup>۱۲</sup> بستاند و چون در حصول جوهر متیقن<sup>۱۳</sup> بود<sup>۱۳</sup> بی شك در دادن خرز<sup>۱۴</sup> راضی بود و از دادن آن هیچ کراهت بیاطن او راه نیابد<sup>۱۵</sup>.

درجه<sup>۱۶</sup> سیم<sup>۱۶</sup> آنکه آفتاب عنایت ازلی ذره<sup>۱۷</sup> وجود بنده را بلمعه<sup>۱۷</sup> اختصاص<sup>۱۷</sup> خطف<sup>۱۷</sup> کند و حاجب غیرت کسوت مجازی ازسر او برکشد<sup>۱۸</sup> و تلاطم امواج عزت<sup>۱۹</sup> رشحات شهوات و خطرات ارادات<sup>۲۰</sup> او را در دریای ارادت غرق گرداند، و دلیل هدایت آیین<sup>۲۱</sup>ه محبت<sup>۲۱</sup> را درمحاذات عین بصیرت او بدارد تا او دران آیین<sup>۲۱</sup>ه مراد محبوب می بیند<sup>۲۲</sup> و از

- ۱- ك: در مقابل ۲- م: بآن ۳- اصل: یقین  
 ۴- م: عنایت، اصل: + بود ۵- م: عظم ۶- م: و اجزای  
 ۷- اصل: متمین ۸- اصل، ق: و سبب ۹- م، ك: و مثال او  
 ۱۰- م: خرز ۱۱- م: دهد بکسی، ك: بکسی میدهد  
 ۱۲- م، ك: بی قیمت ۱۳- م: - بود ۱۴- ك: خرز، م: خرز  
 ۱۵- م: نرسد ۱۶- م: درجه دوم ۱۷- م، ك: بلمعه ای (م: بلمهان) از لوازم اختصاص ۱۸- م: بکشد ۱۹- م: غیرت  
 ۲۰- و قطرات ارادت، ك: و قطرات ارادات ۲۱- م، ك: آینه (بدون علامت اضافه) ۲۲- م: - می

كدورات<sup>۱</sup> مرادات نفسانی گوشه<sup>۲</sup> میگرد<sup>۳</sup> و مراد محبوب را عین مراد خود<sup>۴</sup> میداند و<sup>۵</sup> بر صفحه هر حادثه ای<sup>۶</sup> سر<sup>۷</sup> کُلِّ مَا یَفْعَلُ الْمَجْبُوبُ مَحْبُوبٌ میخواند. و این معنی شیمه<sup>۷</sup> صدیقانست و<sup>۸</sup> دوم شیوه زهدان و اول رسم طالبان.

و طالب را هیچ سلاحی<sup>۹</sup> در دفع اعداء دین چون مراقبه<sup>۱۰</sup> اوقات<sup>۱۱</sup> و<sup>۱۲</sup> محافظه<sup>۱۳</sup> طاعات نیست. و مثال جریان و ساس<sup>۱۴</sup> شیطانی و سیلان هوا جس نفسانی در دل چنانست که سیلان هوا در ظروف و ادانی. نه بینی که چون ظرف از آب پر شود هوا را<sup>۱۵</sup> گنج<sup>۱۶</sup> نماند و بقدر آنکه از آب<sup>۱۷</sup> خالی شود<sup>۱۸</sup> از هوا پر میشود معاً معاً<sup>۱۹</sup> بی توقفی، همچنین هر دل که مستغرق احکام معارف ربانیت و ساس شیطانی را دران مجال نیست و بقدر غفلت<sup>۲۰</sup> از معارف دین محل جولان شیاطین میگردد<sup>۲۱</sup> چنانک حضرت<sup>۲۲</sup> حق جل و علا میفرماید که<sup>۲۳</sup> وَمَنْ یَعْشُرْ

- ۱- م ، ك : كدورات ۲- ك : گوشه ای ۳- م ، ك : میگزیند  
 ۴- م : خود ۵- م : - و ۶- ق ، م ، ك : هر حادثه  
 ۷- م : شمه ، ك : شیوه ۸- م : - و ۹- م : صلاحی  
 ۱۰- اصل : مراقبه ۱۱- ق ، م ، ك : + و صبر ۱۲- م ، ك : بر  
 ۱۳- اصل : محافظه ( بدون همزه یا نقطه ) ، ق : محافظات ۱۴- م : -  
 ۱۵- م ، ك : + دران ۱۶- حاشیه اصل : گنجایش ، م :  
 گنجایی ، ك : گنجی ۱۷- م : ازان ۱۸- م ، ك : خالی می شود  
 ۱۹- « معاً » اول در ك خط خورده ، م : - معماً ۲۰- م ، ك : + و او  
 ۲۱- م : - میگردد ۲۲- م ، ك : - حضرت ۲۳- م ، ك : - که

عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نَقِيضٌ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ<sup>۱۰</sup> . فرمود که هر که يك لحظه دل از یاد ما بردارد و نفس خود را در ظلمت غفلت بگذارد، جلال عزت ما شیطانی<sup>۲</sup> برو گمارد تا او را در تیه بعد بیند غفلت بسته میدارد<sup>۳</sup> و باران ادبار و<sup>۴</sup> شقاوت برو<sup>۵</sup> می بارد و ازینجا بود که رسول علیه الصلاة والسلام<sup>۶</sup> فرمود که إِنَّ اللَّهَ يَبْغُضُ<sup>۷</sup> الشَّابَّ الْفَارِغَ<sup>۸</sup> . زیرا که دل شاب بواسطه فراغت از بواعث دین معشش<sup>۹</sup> شیاطین<sup>۱۰</sup> میگردد و تصرف قرناء شیاطین به آفت خذلان می پیوندد . نقلست که از حسین منصور حلاج قدست اسراره<sup>۱۱</sup> پرسیدند در حال<sup>۱۲</sup> صَلَب که مَا اَلْتَصَوْقُ<sup>۱۳</sup> اَقَالَ<sup>۱۳</sup> : هِيَ<sup>۱۴</sup> نَفْسُكَ<sup>۱۴</sup> اِنْ لَمْ تَشْغَلْهَا شَغَلْتَكَ . پس کمال صابر در<sup>۱۵</sup> صبر<sup>۱۶</sup> آنست که از هر<sup>۱۷</sup> حرکتی که آن مذموم است صبر کند، و بر هر<sup>۱۸</sup> حرکتی که آن محمودست صبر کند . و<sup>۱۹</sup> حرکت دو نوعست : ظاهر، و باطن . و<sup>۲۰</sup> صبر بر حرکت باطن اولی است<sup>۲۱</sup> زیرا

- ۱- ق : - فهو له ... ۲- م : شیطانا ۳- ك : در تیه بعد  
 به بند اسیر غفلت میگرداند ۴- م : - ادبار و ۵- م : بر وی  
 ۶- ق : صلعم، ك : علیه السلام . در م نیز مثل موارد دیگر علیه السلام بصورت متن  
 اصلاح شده ۷- « یبغض » در ق ، ك بضم یاء مضارع و كسر غین آمده  
 ۸- م : العاقل ۹- م : معشر ۱۰- ق : شیطان ۱۱- م : -  
 قدست اسراره ۱۲- م : در حالت ، ك : ز حالت ۱۳- م ، ك : ك گفت  
 ۱۴- ك : هیه ( امر از تفعیل ) ۱۵- ك : - صابر در ۱۶- م : -  
 در صبر ۱۷- م : - از هر ۱۸- م : - هر ۱۹- ق : - و  
 ۲۰- م : - و ۲۱- م ، ك : - است

که آن جند پیارست و حرکت ظاهر جند سیارست<sup>۱</sup>. و این صبر دایم است که جز بمفارقت روح انقطاع نپذیرد چه حرکت<sup>۲</sup> طالبان کمال در هر حالتی<sup>۳</sup> از احوال جز بصیر<sup>۴</sup> نیست. اما احوال بواسطه احکام تعاقب ازمنه و آثار تفاوت امکانه مختلف میگردد و اسامی این صفت || هم بحسب اختلاف حال مختلف میگردد و در هر محلی<sup>۵</sup> اسمی دیگر<sup>۶</sup> مناسب آن حال بر وی<sup>۷</sup> اطلاق کرده می شود. مثلاً اگر صبر بر مصیبت<sup>۸</sup> ظاهر بود آنرا صبر خوانند و از اسم حقیقی او درین محل<sup>۹</sup> عدول نکنند<sup>۱۰</sup>، و اگر از شهوات<sup>۱۱</sup> بطن و فرج بود آنرا عفت خوانند، و اگر در حال احتمال بود از غیر<sup>۱۲</sup> آنرا ضبط نفس خوانند و در مقابل آن بطرست، و اگر در حال حرب و مقاتله بود آنرا شجاعت خوانند و در مقابله<sup>۱۳</sup> آن جبین<sup>۱۴</sup> است، و اگر در فرو خوردن خشم است<sup>۱۵</sup> آنرا حلم خوانند و در مقابل آن<sup>۱۶</sup> تهتکست، و اگر (در)<sup>۱۷</sup> حالت ظهور نایبه ای از<sup>۱۸</sup> نوائب روزگار بود<sup>۱۹</sup> آنرا سعت صدر خوانند و در مقابله

۴۰۴

- ۱- م، ك: - است      ۲- م: مرکب      ۳- م، ك: ك: حالی  
 ۴- م، ك: ك: جز صبر      ۵- م، ك: ك: محل      ۶- م: + از، ك: -  
 دیگر      ۷- م، ك: ك: برو      ۸- م: شهوت      ۹- م، ك: ك: مصیبات  
 ۱۰- م: عدول نکند      ۱۱- م: شهوت      ۱۲- م: از غیرت  
 ۱۳- ك: و در مقابل      ۱۴- اصل: حبس      ۱۵- ك: بود. از آنرا  
 شجاعت خوانند، تا این کلمه از م افتاده      ۱۶- م: و در مقابله آن  
 ۱۷- اصل، ق: - در      ۱۸- ق: - نایبه ای از      ۱۹- م، ك: :

باشد

آن ضجرت ، و اگر در اخفاء کلام بود آنرا کتمان سر خوانند و در مقابل آن اذاعت<sup>۲</sup> است، و اگر صبر از فضول مال بود آنرا زهد خوانند و در مقابل آن حرص است ، و اگر صبر بر قدر<sup>۳</sup> یسیر بود از حظوظ آنرا قناعت خوانند و در مقابل آن شره است . و برین قیاس چون عارف بنظر بصیرت تأمل کند اکثر ابواب ایمان را<sup>۴</sup> درین صفت بیابد و<sup>۵</sup> ازین جهت بود که یکبار از رسول ﷺ و التَّحِيَّةُ از ایمان پرسیدند گفت: صبرست<sup>۶</sup> زیرا که حقیقت آن بیشتر از اخلاق، صفات ایمانرا شامل است<sup>۷</sup>.

و گروهی که از سیر منازل راه سعادت باز ماندند<sup>۸</sup> از آنست که بواسطه طیشِ نفسانی<sup>۹</sup> باستعمال<sup>۱۰</sup> حظوظ جسمانی<sup>۱۱</sup>، از استمداد این صفت غافل گشتند و قلت ملازمت ایشان علت معاطلت<sup>۱۲</sup> گشت و ترکیب معجون علم و عمل معالجه این علت نداشتند .

واقسام علل مانعه از تحقق بمقام صبر مختلفست و بسبب اختلاف مورد آن<sup>۱۳</sup>، علل معالجه مختلف میگردد . مثلاً کسی که او را شهوت

۱- م ، ك : و ( م : + آن ) در مقابل آن ۲- م : اضاعت

۳- اصل : قدر ۴- م ، ك : - را ۵- ك : - و ۶- ق : صلعم،

م ، ك : عليه السلام ۷- م : - است ۸- م : بیشتر اخلاص است و

صفت ایمانرا شامل بود ، ك : بیشتر اخلاق و صفاترا شامل بود ۹- م :

باز مانده اند ۱۰- م : طیش نفس ، ك : طیش نفسی ۱۱- م ، ك :

باستعمال ۱۲- م : نفسانی ۱۳- م : مقاطعه ، ك : مقاطعت

۱۴- م ، ك : مواد آن

وقاع غالبست و غلبه این شهوت او را از صبر بر مواظبت طاعات مانع میشود و بمعاصی میکشد، این کس در تضعیف این شهوت و تقویت صبر به پنج چیز محتاج است: سه بجهت تضعیف شهوت، و دو بجهت تقویت صبر.

اما آنچه بتضعیف شهوت تعلق دارد<sup>۱</sup> آنک در ماده قوت آن<sup>۲</sup> نظر کند و آن اطعمه طیبه است که محرک شهوتست، بدوام صوم و اقتصار در وقت افطار<sup>۳</sup> بر ادنی و اقل<sup>۴</sup> طعام، صولت آن ماده را بشکنند. دوم آنکه قطع اسباب تهیج<sup>۵</sup> آن کند در حال و مهیج شهوت نظرست<sup>۶</sup> در صور<sup>۷</sup> مشتهی<sup>۸</sup> که آن مظنه شهوتست چه نظر محرک دلست و دل محرک شهوتست و علاج این دوام عزلتست و احتراز از<sup>۹</sup> مواقع بصر<sup>۱۰</sup> از<sup>۱۱</sup> صور جمیله<sup>۱۲</sup>. و ازین سبب<sup>۱۳</sup> بود که حضرت<sup>۱۴</sup> رسول<sup>ص</sup> فرمود که *النظر سهم (مسموم) من سهام إبلیس*. یعنی نظرتیر است زهر آلود<sup>۱۵</sup> از تیرهای شیطان<sup>۱۶</sup> و این تیر را هیچ سپری<sup>۱۷</sup> نیست مگر محافظت<sup>۱۸</sup>

۱- م، ك: + اول ۲- م: - در ۳- م: + را

۴- م: + و ۵- اصل، ق: + و ۶- م: تهیج

۷- م: و تهیج شهوتست ۸- م: بصور، ك: در صورت

۹- م، ك: - آن ۱۰- م: - از ۱۱- ق، م، ك: بصبر

۱۲- م، ك: بر ۱۳- اصل: جمیله، احیا: و هذا يحصل بالعزلة و

الاحتراز عن مظان وقوع البصر على الصور المشتهاة ۱۴- م، ك: جهت

۱۵- م، ك: - حضرت ۱۶- م، ك: تیری زهر آلودست

۱۷- م: شیطان ۱۸- م: سپر ۱۹- م: - محافظت



نظر بعزلت و انفراد. سیوم آنکه نفس را بچیزی اندک<sup>۱</sup> از مباحات آن جنس که مطلوب نفس است تسلّی دهد و این انفع انواع معالجاتست در حق اکثر خلق. چه حال || بیشتر امزجه آن بود که در قطع غذا ۴۰۴ ضعیف شود و از طاعات باز ماند و ماده شهوت منقطع شود<sup>۲</sup>. و بدین سبب<sup>۳</sup> رسول ﷺ این علاج را بر دیگری تقدیم فرمود که عَلَيْتُمْ بِإِتْبَاءِ<sup>۴</sup> فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَعَلَيْهِ بِالصَّوْمِ . بآه<sup>۵</sup> در لغت جماع را گویند و مراد ازان تزویج است. یعنی بر شما باد که تزویج کنید و نفس خود را بدان از فساد باز دارید و اگر نمی‌توانید روزه دارید. پس معالجه اول چنانست که قطع علف از بهیمه جَمُوح تا بسبب تضعیف توسنی وی<sup>۶</sup> شکسته شود. و معالجه دوم چنانک نهان داشتن جو و پوشیدن علف تا بسبب دیدن آن مُنْزَعِج نگردهد. و معالجه سیوم چنانکه مشغول گردانیدن بعلف اندک آن مقدار که بقوت آن بر تأدیب صبر تواند کرد.

و اما تقویت باعث دین به دو نوع بود: یکی بترغیب نفس در فواید عفت و تقوی و حسن عواقب آن در دین و دنیا. و آن<sup>۷</sup> بامعان

۱- م : اندک بچیزی  
 ۲- م ، ك : منقطع نشود ، احیا ( ج ۴ ص ۹۵ ) : فأن قطع الغذاء يضعف عن سائر الاعمال ، ثم قد لا يقيم الشهوة في حق اكثر الرجال  
 ۳- ق : + حضرت  
 ۴- اصل ، م ، ك : بالياه ، ق : بالياء  
 ۵- اصل ، م ، ك : باه ، ك : باه  
 ۶- ك : شرة وی  
 ۷- م : بر دو نوع است ۸- م : - و آن

نظر و کثرت تأمل حاصل شود که نفکّر کند در اخبار و آثاری که<sup>۱</sup> در فضیلت<sup>۲</sup> صبر و درجات صابران وارد شده است، و در<sup>۳</sup> مناقب و مآثر اکابر امت تأمل کند از صلاح و اتقیا و خلفاء راشدین که روزی چند بر هواظبت طاعات و میحّن و<sup>۴</sup> بلیّات صبر کردند و بدان سبب پیادشاهی ابدی و نعیم سرمدی رسیدند و<sup>۵</sup> وصف حالات و آثار کمالات ایشان سبب هدایت جهان و جهانیان شد، و از احوال غافلان جبّار و هواپرستان تیره روزگار بیندیشد که روزکی چند<sup>۶</sup> بقوایل شیطانی و مخایل نفسانی فریفته شدند و بنیل لذّات و حصول اسباب شهوات مفرور گشتند آخر دست اجل به تیغ فنا<sup>۷</sup> خون آن خاکساران بریخت و بغربال<sup>۸</sup> بلاخاک حسرت و شقاوت بر فرق آن مدبران بیخت<sup>۹</sup>، غیرت جبّاری آن مخذولان را شربت هوان<sup>۱۰</sup> حرمانی<sup>۱۱</sup> چشاند و سطوت قهّاری<sup>۱۲</sup> آن غافلان را عبرت جهان<sup>۱۳</sup> گردانید. چون طالب سعادت دین در امثال این معانی<sup>۱۴</sup> نظر کند، باعث دین بی شک قوی گردد.

نوع<sup>۱۵</sup> دوم آنک باعث دین<sup>۱۶</sup> را که صبرست بتدریج بر مصارعت

۱- م : و آثار که ۲- م ، ک : در فضل ۳- ق : -

۴- م ، ک : - و ۵- م : - و ۶- ق : که روز چند

۷- ق : به تیغ خفا ۸- م ، ک : و بغربال ۹- ک : به بیخت

۱۰- م : هوار ۱۱- م ، ک : حرمان ۱۲- م : غفاری

۱۳- م ، ک : جهانیان ۱۴- م : معنی ۱۵- م ، ک : و نوع

۱۶- ک : باعث دینی

باعتِ هوا مَعْوَدَ گرداند و او را در حالِ غلبهٔ لذتِ شربتِ ظفر  
 [عقوبت] <sup>۲</sup> بچشاند <sup>۴</sup>. چه ممارست در کارهای سخت و ملازمتِ عادت  
 بر تعرضِ امورِ هایل موکد قوتِ شجاعتست و بدین سبب است که  
 قوتِ حمالان و ملاحان <sup>۷</sup> اضعافِ قوتِ فقها و صلحا بود زیرا که قوت  
 این طایفه بطولِ ممارست متاكد نگشته است .

و این معانی منهاجِ علاجِ عللِ موانع است از تصرفاتِ انواع  
 صبر بر حرکاتِ ظاهر . اما حرکاتِ باطن که اختلاجِ نفس و جولانِ  
 خاطرست در فایته <sup>۱۱</sup> غیر مدرك یا مستقبل غیر حاصل <sup>۱۱</sup>، آن تضييعِ زمان  
 و تکدیرِ آئینهٔ جنانست و آلتِ اکتسابِ کمالات <sup>۱۲</sup> بنده جوهرِ دل اوست  
 و بضاعتِ او عمرِ او . و <sup>۱۳</sup> جوهرِ دل را خاصیتست که در هر نفسی از  
 انقباسِ عمرِ سرّی از اسرارِ آثارِ افعال <sup>۱۴</sup> و صفاتِ حضرتِ صمدیت بوسیلت

- ۱- م : در حالت ۲- با توجه به احیا « غلبه » باید بدون علامت  
 اضافه باشد ۳- « عقوبت » تنها در اصل هست ۴- احیا : و الثانی  
 أن يعود هذا الباعث مصادرة باعث الهوى تدريجا قليلا قليلا حتى يدرك لذة الظفر بها  
 ۵- ق : در کار ، م ، ك : بر کارهای ۶- ك : + و ۷- م : فلاحان  
 و حمالان ، ك : حمالان و فلاحان ۸- م : حرکت ۹- م : اختلاف  
 ۱۰- اصل : فایده ، ق : قاعده ، م : وقایف ، ك : فایته . متن از احیا است ، ك ،  
 شماره بعدی ۱۱- ك : + غیر حال ، احیا ( ج ۴ ص ۷۴ س ۹ - ۸ ) :  
 و اكثر جولان الخواطر انما يكون في فائت لا تدارك له أو في مستقبل لا بد و  
 أن يحصل منه ما هو مقدر ۱۲- م ، ك : كمال ۱۳- م ، ك : - و  
 ۱۴- م : از آثار و افعال ، ك : از اسرار و افعال

۲۰۴ تأمل و تفکر کسب می‌توان کرد<sup>۱</sup> که آن مفتاح در دولت || خانه سعادت<sup>۲</sup> ابدی و سلطنت سرمدی او گردد. و چون این جوهر را بقبار خواطر<sup>۳</sup> نفسانی و آثار شهوات جسمانی مکدر و مدهتس گرداند و از اکتساب این سعادت محروم ماند، غبّنی بی‌غایت و حزنی<sup>۴</sup> بی‌نهایت بود. و خلاص ازین آفت ممکن نگردد مگر بدوام انفراد<sup>۵</sup> و حبس نفس در محاسبه انفس (و)<sup>۶</sup> اوقات و مراقبه آثار نفعات (و) قطع علایق بفرار از اهل و<sup>۷</sup> فرزند، وجه و مال، و ترك معارف و اخوان، و تبرّأ از اصداقا و اقران، و ازوا در گوشه‌ای<sup>۸</sup> از اهل زمان، و اعتزال (در) زاویه‌ای<sup>۹</sup> از زوایای بیوت، و اکتفا بقدر قوت، و اهتمام بذکر حیّ<sup>۱۰</sup> الّلیّ یوموت.

و بعد<sup>۱۱</sup> غلبه ذکر دوام<sup>۱۲</sup>، احتیاج افتد باستصحاب مجال فکر و سیر باطن در ملکوت زمینی و آسمانی<sup>۱۳</sup> و مشاهده عجایب صنع و اسرار قدرت حضرت خلاقی بر صفحات اکوان و اطلاع بر حقایق درجات ملایک<sup>۱۴</sup> و انس و جان. و<sup>۱۵</sup> چون جمال این فتح روی نمود

۱- ق، م، ك: می‌تواند کرد ۲- م، ك: سعادت

۳- م: خاطر ۴- زیر حرف اول این کلمه در م دو نقطه دیده می‌شود و

حرف دوم آن فاقد نقطه است. و بالای آن (حزنی) در ل نوشته شده، خسرا نی

صحیح است ۵- ق: - و ۶- اصل، ق: - و ۷- م: -

اهل و ۸- م: در گوشه ۹- م: در زاویه ۱۰- ق: + از

۱۱- م، ك: دوام ذکر ۱۲- اصل، ك: زمین و آسمانی، م: زمین

و آسمان ۱۳- م، ك: ملایکه ۱۴- م: - و

و در این سعادت گشود، بیمن آثار این معانی تخیلات نفسانی منقطع  
 شود و جیش<sup>۱</sup> تسویلات شیطانی منهزم گردد و نسیم نفحات الطاف<sup>۲</sup>  
 ربّانی از مهتاب<sup>۳</sup> بوادی کرم وزیدن گیرد و بروق انوار تعریفات حقّانی  
 بصیرت سالک را بتصاریف تجلیات انفاس رحمانی بیناگرداند و حدایق<sup>۴</sup>  
 ریاض قلبی بتلویحات واردات غیبی مزین گردد<sup>۵</sup> و صفای زلال برسد -  
 یقین غلیان قید<sup>۶</sup> هوا را بنشاند و آثار ظلال<sup>۷</sup> سحاب<sup>۸</sup> سکینه<sup>۹</sup> نفس  
 امّاره را مطمئن گرداند و تنزّلات انوار ملکوی قوای نفسانی را کسوت  
 روحانی پوشاند. و ظهور این حالات و بروز این سعادات بعد از حسن  
 رعایت بحسب توفیق عنایت است و آن بمشابت حصول صید و غنیمت  
 است که<sup>۱۰</sup> وفور و قصور حصول آن بحسب مقادیر ارزاقست. (بسا که  
 سعی و کوشش بسیار بود و یافت اندک و بسا که بسهل سعی غنیمت بسیار  
 دست دهد<sup>۱۱</sup>. چه ابواب خزائن ملکوتی جذبات جناب رحمانی است)<sup>۱۲</sup>  
 و مفاتیح آن ابواب، نفحات الطاف ربّانی و حصول آن در اختیار<sup>۱۳</sup> بنده  
 نیست. بلی آن مقدار با اختیار بنده بود<sup>۱۴</sup> که دل خود را بتصفیه و قطع

- ۱- م : + لشکر . ظاهراً معنی یا نسخه بدل «جیش» است که وارد متن  
 شده ۲- ق : - الطاف . در ك « الطاف » مکرر است ۳- ق : و  
 حقایق ۴- ق : قرین گردد ۵- م : + و ۶- اصل ، ق : خلال  
 ۷- ك : سحاب ۸- « سکینه » در اصل ، ق ، ك با همزه ( مضاف ) نوشته  
 شده ۹- ق : - را ۱۰- م : - که ۱۱- ك : دست داد  
 ۱۲- اصل ، ق : - داخل پارانتز ۱۳- ك : با اختیار ۱۴- م : بلی  
 این قدر در اختیار بنده است

شواغل از امور دنیوی و مراقبهٔ لحظات و محاسبهٔ اوقات متعرض آن گرداند. و اگر چه هیچ روز و هیچ ساعت از ورود جذبه‌ای از جذبات و هیوب نفحه‌ای از نفحات خالی نیست، اما کثرت و قلت حصول آنرا<sup>۱</sup> اسباب سماویست که کسی<sup>۲</sup> را بران<sup>۳</sup> اطلاع نیست و جز تقویت<sup>۴</sup> رجا در استئزال امطار مواهب در اوقات شریفه و حال اجتماع همبامحافظت شرایط، در وسع بنده نیست. و چنانچه قوت انتظار امطار را در ایام ربیع و حال تراکم غیوم<sup>۵</sup> اثری است، همچنین اثر<sup>۶</sup> انتظار نفحات رحمت در اوقات شریفه و اجتماع همببحکم سنت الهی و تقدیر ربانی بجهت استدرار امطار مکاشفات ملکوتی و لطایف مسامرات<sup>۷</sup> حضرات<sup>۸</sup> جبروتی ازان قوی‌تر و نتایج آثار آن بیشترست. زیرا که مجاری جریان این حالات<sup>۹</sup> دل طالب، و مطلع<sup>۱۰</sup> اشراق این سعادات<sup>۱۱</sup> روح راغبست که این هر دو ابواب خزاین معنویست اما قفل شهوات<sup>۱۲</sup> آنرا بسته است و طلب لذات<sup>۱۳</sup> سد<sup>۱۴</sup> آن ره<sup>۱۵</sup> گشته و تو بعلايق خود ازان محجوب شده‌ای<sup>۱۶</sup> و بشومی شهوات ازان<sup>۱۷</sup> محروم مانده‌ای. بیت<sup>۱۸</sup>:

۲۰۵

۱- م : آن حصول را      ۲- م : کسی      ۳- م ، ك : بدان

۴- م : - تقویت      ۵- م : قوت انتظار امطار در ایام ربیع و حال تراکم

غیوم را      ۶- م : آثار      ۷- اصل : سامرات      ۸- م ، ك : حضرت،

ظ : خطرات      ۹- م : حالت      ۱۰- ك : در مطلع

۱۱- م ، ك : سعادت      ۱۲- « سد » در ق بضم سین ضبط شده

۱۳- ك : راه      ۱۴- ق ، ك : شده . م کاملا خوانده نمی‌شود

۱۵- م ، ك : + دولت      ۱۶- ق ، م ، ك : مانده      ۱۷- ق : نظم .

در ك محل کتابت آن سفید است

میان آب حیاتی و آب میجویی  
 فراز گنجی و از فاقه درتیک و پویی  
 تو کوی دوست همی جوئی و امیدانی  
 که گر نظر بحقیقت کنی تو آن کویی  
 گلی ز گلشن وصلی فتاده اندر خاک

میان گلخن حرص و هوا چه میجویی<sup>۳</sup>

در خبرست که حق جیل<sup>۱</sup> و علا وحی فرمود بدادد بیت که<sup>۴</sup> ای داد  
 کوردلان عمای غفلت را بگوی تا نکویند<sup>۵</sup> که جواهر خزاین علم کشفی  
 در آسمانست که فرود آرند<sup>۶</sup> یا در<sup>۷</sup> زیر زمین<sup>۸</sup> که بر آرند<sup>۹</sup> که<sup>۱۰</sup> ما<sup>۱۱</sup>  
 بکمال حکمت دلهای شما را<sup>۱۲</sup> خزانه<sup>۱۳</sup> جواهر<sup>۱۴</sup> حقایق ملکوتی  
 گردانیده ایم و نقود اسرار جناب کبریایی را دران ودیعت نهاده<sup>۱۵</sup> اما  
 شما آنرا بخاک شهوات پوشیده اید و بخرسنگک علایق آنرا مسدود کرده،  
 جییف<sup>۱۶</sup> شهوات را در مزبله دنیا بمانید و نفوس خود را در حضرت  
 ما بآداب روحانیان موذب گردانید تا ما<sup>۱۷</sup> امطار لطایف مواهب بر ریاض

۱ و ۲ - ق : - و ۳ - م : می بویی ۴ - م : بدادد وحی

فرمود که ۵ - ك : تا گویند ۶ - م : که فرود آرد ۷ - ك : -

در ۸ - م ، ك : + است ۹ - م : برارد ۱۰ - ك : - که

۱۱ - ق : - ما ۱۲ - در م بعد از « شما را » « در » نوشته شده و کلاما

واضح نیست که خط خورده یا نه ۱۳ - م : خزاین ۱۴ - م : +

اسرار ۱۵ - م : نهاده ایم ۱۶ - م ، ك : جییف ۱۷ - م ، ك :

صدور شما بارانیم و زلال اسرار از ینبوع دل بر زبانهای شما جاری  
گردانیم .

جَعَلَنَا اللَّهُ مِنْ عِبَادِهِ الطَّاهِرِينَ وَرَزَقَنَا جَزَاةَ الصَّابِرِينَ  
بِفَضْلِهِ وَرَحْمَتِهِ إِنَّهُ قَرِيبٌ مُجِيبٌ<sup>۲</sup>

۱- م : و اردقنا . از ق زا ( حرف دوم ) « رزقنا » افتاده

۲- ق : - مجیب



## باب دهم

در مذمت کبر<sup>۱</sup> و غضب<sup>۲</sup> و فضیلت تواضع و عفو  
که<sup>۳</sup> از آفات و نوازم امور حکومت و ولایتست<sup>۴</sup> ،  
و اقسام کبر و علامات وجوده و حقیقت و آفت آن  
و بیان اسباب ظهور و کیفیت ازاله آن

قَالَ اللَّهُ تَع : سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ  
بِغَيْرِ الْحَقِّ . حَقِّ جَلِّ وَعَلَا بَجَهْتِ تَهْدِيدِ مَنْكُوسَانَ مَهَاوِي تَكْبَرٍ وَ  
تَوْبِيخِ مَنْكُوسَانَ مَسَاوِي تَجْبِيرِ مَيْفِرْمَايِدِ كِه زُود بُودَكِه بُرْگِرْدَانِيمِ بِعُنَى  
مُحْجُوبِ گِرْدَانِيمِ مُتَكَبِّرَانَ مَرْدُودِ رَا اِز لَذَاتِ مَشَاهِدَةِ آيَاتِ نَفْحَاتِ  
الطَّافِ رَبَّانِي ، وَ مُحْرُومِ گِرْدَانِيمِ مُتَجَبِّرَانَ مَطْرُودِ رَا اِز ذُوقِ مَطَالَعَةِ  
نَسَمَاتِ اَنْوَارِ رُوحَانِي<sup>۷</sup> ، وَ بِنْدِ گِرْدَانِيمِ رِقَابِ جِبَارَانَ مُخْذُولِ<sup>۸</sup> رَا بِسَلَّاسِلِ  
آلَامِ نِيرَانِي . وَ دَر لَفْظِ بِيغَيْرِ الْحَقِّ اِشَارَتِيست . بِعُنَى اَنْكَسَانِي كِه بُر

---

۱- ق ، م : تکبر ۲- ق : + و حقیقت آن و ختم کتاب

۳- م ، ک : + آن ۴- م ، ک : و امارتست ۵- م : - وجود

۶- م : مهاری ۷- م : - روحانی ۸- م : جباران مخذولان

بساط عبودیت بی کرامت تقوی بزرگی جستند و در میدان مبارزان  
 طریقت بی قوت معنی کمر دعوی بستند . و ازینجا بود که امام محقق  
 سابق<sup>۱</sup> جعفر صادق را<sup>۲</sup>، عَلَيْهِ السَّلَامُ و علی آباءه<sup>۳</sup>، گفتند : **إِنَّ فِيكَ كُلَّ فَضِيلَةٍ  
 إِلَّا أَنَّكَ<sup>۴</sup> مُتَكَبِّرٌ . قَالَ : لَسْتُ بِمُتَكَبِّرٍ وَ لَكِنَّ كِبْرِيَاءَ الْحَقِّ قَامَ مِنِّي**  
**مَقَامَ الْكِبْرِ<sup>۵</sup>** . یعنی طایفه ای که اخلاق نفسانی را<sup>۶</sup> در مقام فنا در بازند  
 و خانه وجود را از صفات بشری پیردازند و خاشاک هستی را در زاویه  
 نابود اندازند، هر اینه آن مقبولانرا بعد از تجرّع<sup>۷</sup> مرارات<sup>۸</sup> فنا شربت  
 بقا چشانند<sup>۹</sup> و در بارگاه لقا بعضی را لباس حلم و حیا پوشانند<sup>۱۰</sup> و جمعی  
 را بخلعت تعزیز<sup>۱۱</sup> و کبریا مخصوص گردانند<sup>۱۲</sup> . پس چون در مقام صحو  
 آثار این صفات را در وجود عزیز ایشان<sup>۱۳</sup> بظهور رسانند<sup>۱۴</sup> ، عام کالانعام  
 آنرا از ایشان تکبر<sup>۱۵</sup> دانند اما عارف محقق می داند که آن تعزیز بحق  
 و<sup>۱۶</sup> تجلی<sup>۱۷</sup> سلطنت کبریای<sup>۱۸</sup> مطلق است که در ابدان زاکیه و اجسام<sup>۱۹</sup>  
 طاهره<sup>۲۰</sup> ایشان بظهور می رسد نه ایشانرا نزد<sup>۲۱</sup> خود مقداری و نه با

۴۰۶

- ۱- م : سابق ۲- م : را ۳- ق : - علیه السلام و ... ، م ،  
 ك : علیه و علی آباءه السلام ( ك : الاكرام ) ۴- م : انك ، در ق بکسر  
 همزه نوشته شده ۵- م ، م ، ك : مقام التكبر ۶- ك : - را  
 ۷- ق : تجوع (بتشديد وار) ۸- م ، ك : مرارت ۹- م : چشانیدند  
 ۱۰- م : پوشانیدند ۱۱- م ، م ، ك : تعزیز ۱۲- م : گردانیدند  
 ۱۳- اصل : انسان ۱۴- م : بظهور رساند ۱۵- م : - و  
 ۱۶- م : + و ۱۷- ق : کبریائی ۱۸- م : - زاکیه و اجسام  
 ۱۹- ق : ظاهره ۲۰- م : بنرد

رد<sup>۱</sup> و قبول خلق آرامی<sup>۱</sup> و قراری و نه در ظهور این صفت اختیاری  
 بَلْ<sup>۲</sup> يَفْعَلُ اللّٰهُ بِهِمْ مَا يَشَاءُ وَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ . و آنکه در مدینه  
 علم و منبع کرم و حلم ، شهباز فضای ازلی<sup>۳</sup> امیرالمؤمنین علی کرم الله  
 وجهه<sup>۴</sup> فرمود که مَا أَحْسَنَ تَوَاضَعٍ<sup>۵</sup> الْغَنِيِّ<sup>۶</sup> فِي مَجَالِسِ<sup>۷</sup> الْفُقَرَاءِ  
 رَغْبَةً<sup>۸</sup> فِي ثَوَابِ اللّٰهِ وَ أَحْسَنَ مِنْ ذَلِكَ تَيْبُهُ<sup>۹</sup> الْفُقَرَاءِ عَلَى الْأَغْنِيَاءِ  
 ثِقَّةً<sup>۱۰</sup> بِاللّٰهِ قَع<sup>۱۱</sup> اشارت بدین معنیست . زیرا که تکبر اغنیا بسبب  
 نخوت نفسانی و عوارض امور فانی بود که آن یَغْيِرُ الْحَقَّ<sup>۱۲</sup> است  
 چنانکه در تنزیل فرقانی و خطاب ربّانی مذکورست، و تکبر درویش  
 عارف لله<sup>۱۳</sup> و<sup>۱۴</sup> بالله است و این<sup>۱۴</sup> احسن احوال<sup>۱۵</sup> فقیرست و این<sup>۱۶</sup>  
 معنی دالست بر قوت یقین او<sup>۱۷</sup> . اینجا<sup>۱۸</sup> بدانی که آنچه موجب نقصان  
 جاهل غافلست مورث کمال عارف کاملست .

و<sup>۱۹</sup> نقلست<sup>۲۰</sup> که یحیی<sup>۲۱</sup> معاذرازی قدس سره<sup>۲۲</sup> می فرمود که<sup>۲۳</sup>

- ۱- م : آرام      ۲- ك : بل      ۳- ق : + حضرت  
 ۴- ق : علیه الصلاة والسلام      ۵- « تواضع » در اصل مرفوع است  
 ۶- احیا : تواضع بالاغنیاء      ۷- م ، ك : فی مجلس      ۸- احیا : +  
 منهم  
 ۹- « تیه » در اصل منصوب است ، ك : تکبر      ۱۰- احیا : +  
 منهم  
 ۱۱- ك : - تعالی ، احیا : عزوجل      ۱۲- م : بغیر حق  
 ۱۳- م : - لله و      ۱۴- ق : - این      ۱۵- ك : + درویش  
 ۱۶- م ، ك : چه این      ۱۷- م ، ك : - او      ۱۸- م : و ازینجا  
 ۱۹- م : - و      ۲۰- محل کتابت « و نقلست » در ك سفید است  
 ۲۱- ق ، م ، ك : + بن      ۲۲- ك : قدست اسراره      ۲۳- م : - که

التَّكْبَرُ عَلَىٰ ذِي التَّكْبَرِ بِالْمَالِ قَوَّاضِعٌ . یعنی تکبر بر کسی که بسبب مال دنیوی تکبر میکند عین تواضع است. اینجا تکبر از عارف حکم عکس می‌گیرد. و در اخبار صحیح است که إِذَا رَأَيْتُمُ الْمُتَّكِبِينَ فَتَكَبَّرُوا عَلَيْهِمْ فَإِنَّ ذَٰلِكَ لَهُمْ مَذَلَّةٌ<sup>۲</sup> وَصَغَارٌ<sup>۳</sup> . فرمود که چون متکبران غافل را به بینید<sup>۴</sup> بر ایشان تکبر کنید که آن سورت<sup>۵</sup> تکبر ایشانرا می‌شکند. و اگر تکبر عارف محقق درین محل<sup>۶</sup> از طاعات رافعه نبودی، رسول ﷺ بدان امر فرمودی.

عَنْ<sup>۷</sup> أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِعَ<sup>۸</sup> قَالَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: يَقُولُ<sup>۹</sup> اللَّهُ تَعَالَى تَعَبُ الْكِبْرِيَاءِ رِدَائِي وَأَلْعَظَمَةُ إِزَارِي فَمَنْ نَازَعَنِي فِي وَاحِدٍ<sup>۱۰</sup> مِنْهُمَا أَلْقَيْتُهُ فِي جَهَنَّمَ . ابوهریره رضع<sup>۱۱</sup> روایت کرد که رسول ﷺ فرمود که حق جل<sup>۱۲</sup> و علا میفرماید که صفت کبریا، نقاب جمال ما<sup>۱۳</sup> و صفت عظمت پرده کمال ماست. هر که بحفظ نفسانی و تسویلات شیطانی در یکی ازین دو صفت با جناب عز<sup>۱۴</sup> ما منازعت کند، ما نفس خبیث او را در دریای غضب جباری اندازیم و جسم خسیس او را<sup>۱۵</sup> و قود

۱- م : اینجا تکبر ازین عارف ، ك : اینجا از معنی عارف

۲- م : مذلة لهم ۳- د صغار ، در ك بکسر صاد نوشته شده

۴- م : یعنی چون ۵- م ، ك : بینید ( - به ) ۶- اصل ، ق ، ك :

سورت ۷- م : وعن ۸- ق : - رضع ۹- ك : قال

۱۰- م : نازعنی واحدا ۱۱- ق ، م : - رضع ۱۲- م ، ك : - ما

۱۳- م : عزت ۱۴- ك : + در

آتش جهنم سازیم .

وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبِّهِ مِنْ خَرْدَلٍ<sup>۱</sup> مِنْ الْكِبْرِ<sup>۲</sup> كَبَّهُ<sup>۳</sup> اللَّهُ فِي النَّارِ عَلَيَّ وَجْهِي . عبدالله عمر روایت کرد که رسول ﷺ فرمود که هر خسیس کج رفتار<sup>۴</sup> که نفس تبه کار خود را بردگاه عزت ما<sup>۵</sup> يك ذره<sup>۶</sup> مقدار<sup>۷</sup> داند ، دست غیرت جبار<sup>۸</sup> جسم خبیث آن تیره روزگار را<sup>۹</sup> بعذاب قطیعت<sup>۱۰</sup> نار و فضیحت عار<sup>۱۱</sup> مبتلا گرداند . عَنْ<sup>۱۲</sup> أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِع<sup>۱۳</sup> قَالَ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :

لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبِّهِ مِنْ خَرْدَلٍ<sup>۱۴</sup> || مِنْ كِبْرِ<sup>۱۵</sup> . ۲۰۷ ابوهریره روایت کرد که رسول ﷺ فرمود که هر که<sup>۱۶</sup> نفس او<sup>۱۷</sup> بهم سنگ يك دانه خردل از خبیث کبر ملوث باشد و در ازاله آن نشتابد ، بیهشت عدن که آن خانه پاکانست راه نیابد .

- ۱- م : - بن ۲- ق : - رضهما . در المغنی راوی این حدیث عبدالله بن عمرو است ۳- م : - من خردل ۴- احیا : من کبر ۵- م : کب ، احیا : اکبه . متن مطابق المغنی نیز هست ۶- م ، ک : عبدالله بن عمر ۷- م : کز رفتار ۸- م ، ک : ما ۹- ک : يك ذره (باضافه) ۱۰- ک : + خردل دانه ۱۱- م ، ک : جباری ۱۲- ک : - را ۱۳- ق : قطیعت ، ظ : فظیعت ۱۴- ک : بعذاب قطیعت و نار فضیحت حار ۱۵- ق ، م ، ک : و عن ۱۶- ق : - رضع ۱۷- ق : - که ۱۸- م : - او ، ک : که هر نفس که

وَعَنهُ رَضِعٌ ۱ قَالَ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : يُحْشَرُ أَنْجَبَارُونَ ۲ وَ ۱ أَلْمُتَكَبِّرُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي صُورَةِ الذَّرِّ ۳ يَطْوُهُمْ ۴ النَّاسُ لِهَوَانِهِمْ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى . ابوهريره<sup>۵</sup> روايت كرد كه رسول ﷺ فرمود كه جباران بي نور و متكبران از دل دور ، روز<sup>۶</sup> قيامت بر صورت مور برانگيخته شوند تا چنانكه در دنيا بر بندگان حق<sup>۷</sup> بي استحقاق بزرگواري ميكرند فردا در زيرپاي خلائق پاي مال مذلت و خواري كردند .

و ۹ عَنْ عَمْرِو بْنِ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ۱۲ جَدِّهِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ۱۳ قَالَ : يُحْشَرُ الْأَمْتَكَبِرُونَ أَمْثَالَ الذَّرِّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۱۵ فِي صُورَةِ الرِّجَالِ ۱۶ يَغْشَاهُمْ الذَّلُّ مِنْ كُلِّ مَتَّانٍ يُسَاقُونَ ۱۷ إِلَى سِجْنٍ فِي جَهَنَّمَ ( يُسْمَى ) ۱۸ بُولِسَ ۱۹ يَعْلُوهُمْ ۲۰ نَارَ الْأَنْبِيَاءِ يُسْقَوْنَ مِنْ

- ۱- ق ، م : - رضع ۲- م : أو ۳- م : في صور الد  
 ۴- رسم الخط همه نسخه ها ، يطأهم ، احيا : تطؤهم ۵- ك : + رضع  
 ۶- ك : - از ۷- ق ، م ، ك : در روز ۸- م : - حق  
 ۹- ق : - و ۱۰- اصل ، ق : عمر . در م نیز « عمر » خوانده می شود  
 ۱۱- م : - بن ۱۲- م : عنه ۱۳- م ، ك : + انه  
 ۱۴- ق : - قال ۱۵- سنن ترمذی : يوم القيامة امثال الذر  
 ۱۶- سنن ترمذی : في صور الرجال ۱۷- سنن ترمذی : يساقون  
 ۱۸- اصل ، ق : - يسمى ۱۹- « بولس » در ق و النهاية يفتح لام آمده  
 ۲۰- اصل : يقولهم . حرف اول ( حرف مضارعت ) در اصل ، م فاقد نقطه است .  
 ترمذی بنقل مندری ( الترهيب و الترهيب ج ۵ ص ۱۵۸ ) : تعلموه

عَصَاةِ اهل النار<sup>۱</sup> . عمرو<sup>۲</sup> بن شعیب رضع<sup>۳</sup> روایت کرد از پدر خود از جد خود که رسول ﷺ فرمود که متکبران عنیف در روز قیامت بر مثال مورچه<sup>۴</sup> ضعیف برانگیخته شوند تا از هر کس و ناکس خواری میکشند و از هر طرف عذاب و<sup>۵</sup> گرفتاری می چشند . پس آن مدبرانرا چون مور و مکس می رانند تا بچاهی از چاههای دوزخ که آنرا بولس خوانند<sup>۶</sup> و هر لحظه ایشانرا از<sup>۷</sup> زردابه دوزخیان می خورانند و آتش<sup>۸</sup> آتשהا<sup>۹</sup> برایشان می افروزند<sup>۱۰</sup> و نفوس خبیثه ایشانرا بصوات قهر می سوزند<sup>۱۱</sup> . یعنی آتشی که جمیع آتשהاء اهل<sup>۱۲</sup> دوزخ بنسبت با آن<sup>۱۳</sup> چون آب بود نفوس<sup>۱۴</sup> خبیثه متکبران را<sup>۱۵</sup> بدان آتش عذاب بود .

وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَنْ فَارَقَ رُوحَهُ<sup>۱۶</sup> جَسَدَهُ وَهُوَ جَرِيءٌ مِنْ مَلَائِكَةٍ<sup>۱۷</sup> دَخَلَ الْجَنَّةَ : التَّيْبَرُ وَالدِّينُ وَالْغُلُولُ<sup>۱۸</sup> . فرمود که آثار ادناس کبر ، و ظلمت<sup>۱۹</sup> مظلمه ، و خبائث<sup>۲۰</sup> خیانت موانع راه و<sup>۲۱</sup>

- ۱- سنن ترمذی : + طينة الخبال  
 ۲- اصل ، ق ، ك : عمر  
 ۳- ق ، م ، ك : - رضع  
 ۴- م ، ك : مور  
 ۵- م ، ك : -  
 ۶- ك : جباری  
 ۷- ك : + رسند  
 ۸- م ، ك : - از  
 ۹- م : - آتشی  
 ۱۰- ك : - آتשהا  
 ۱۱- م : می سوزد  
 ۱۲- م : - اهل  
 ۱۳- م ، ك : نسبت با آن  
 ۱۴- ق : نفوسه  
 ۱۵- م : + من ، ك : + و  
 ۱۶- ق : - را  
 ۱۷- م : + من ، ك : + و  
 ۱۸- احیا : ثلاث . متن مطابق المعنی نیز هست  
 ۱۹- « الغلول » در ك  
 بفتح غین نوشته شده ، م : و الغول  
 ۲۰- م ، ك : - ظلمت  
 ۲۱- م ، ك : - خبائث  
 ۲۲- « راه » در م مکرر است و « و » در آن نیست

منزل کرامتست و هر که<sup>۱</sup> باطن او در حالت نقل از منزل دنیا از کدورت این سه صفت مبر است نفس سلیم او شایسته ریاض<sup>۲</sup> جنة المأوی است .  
 وَعَنْ كَثَابِ بْنِ قَيْسٍ<sup>۳</sup> الْأَنْصَارِيِّ رَضِعَ<sup>۴</sup> قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ  
 إِنَّ الرَّجُلَ يُحِبُّ أَنْ يَكُونَ<sup>۵</sup> كَوْبُهُ حَسَنًا وَنَعْلُهُ حَسَنًا. فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ  
 جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ . الْكِبْرُ بَطْرُ الْحَقِّ وَغَمَضُ<sup>۶</sup> النَّاسِ . ثابت بن  
 قیس انصاری<sup>۷</sup> از رسول ﷺ پرسید که ای رسول خدای شخصی دوست  
 میدارد که جامه او نیکو بود و کفش او نیکو بود . رسول ﷺ<sup>۸</sup> فرمود  
 که حضرت جمیل مطلق ، که منزله از شایسته نقصانست ، مرید ظهور  
 کمال و جمال نوع انسانست و تجمل مؤمن نه موجب تکبر و خسرانست  
 بلکه تکبر<sup>۹</sup> مذموم آنست که فرمان حق را خوار دارد<sup>۱۰</sup> . و برادران  
 مؤمن را || حقیر شمارد<sup>۱۱</sup> .

۴۰۸

و<sup>۱۲</sup> قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : أَهْلُ النَّارِ ( كُلُّ ) جَعِظْرِي<sup>۱۳</sup>  
 جَوَازٍ مُسْتَكْبِرٍ<sup>۱۴</sup> جَمَاعٌ مَنَاعٌ . فرمود که سکنان درکات نیران متکبران  
 ذلیل و حریصان بخیل باشند که<sup>۱۵</sup> همه عمر در جمع<sup>۱۶</sup> حطام<sup>۱۷</sup> می کوشند

۱- م : + را ۲- م : - ریاض ۳- م : القیس

۴- ق : - رضع ، م ، ك : + أنه ۵- ق : ان تكون ۶- م : غمض

۷- م ، ك : + رضع ۸- م : عليه افضل الصلوات ۹- م ، ك : - و

۱۰- م : - تکبر ۱۱- م ، ك : خوار داری ۱۲- م ، ك : حقیر

شماری ۱۳- م : - و ۱۴- اصل ، ق : - كل ، ك : کله

۱۵- اصل ، ق : متکبر ۱۶- م : - که ۱۷- ك : جميع

۱۸- ق : حطام (بتشديد طاء)



و نمتّع حقوق دین بدنیا می‌فروشند .

و<sup>۱</sup> عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِعٌ قَالَ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :  
 يَخْرُجُ مِنَ النَّارِ عُنُقُ لَهْ أذْنَانِ<sup>۳</sup> تَسْمَعَانِ<sup>۴</sup> وَ عَيْنَانِ تَبْصِرَانِ<sup>۵</sup> وَ لِسَانٌ  
 يَنْطِقُ يَقُولُ : وَ كَلْتُ<sup>۶</sup> بِكُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ وَ بِكُلِّ مَنْ دَعَاكَ اللَّهُ إِلَيْهَا  
 آخَرَ وَ بِالْمُصَوِّرِينَ . ابوهریره روایت کرد که رسول ﷺ فرمود  
 که در روز حشر و موقف نشر سری با گردنی<sup>۱</sup> از دوزخ پدید آید  
 چنانکه همه خلق را مهابت آن بنماید با دو گوش شنوا و دو چشم بینا  
 و زبان گویا ، گوید<sup>۲</sup> : مرا بر سه گروه گماشته‌اند که عنان نفس در  
 میدان جهل گذاشته‌اند: متکبران عاند، و کافران<sup>۱</sup> جاحد، و نکارندگان  
 صورت جامد .

وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ جَبَّارٌ وَ لَا يَجِيئُ وَ  
 لَا سِيَّءٌ أَلْمَلَكَةَ . فرمود که هر که بر بندگان حق فخر آرد<sup>۱۱</sup> یا خبایث<sup>۱۲</sup>  
 بخل بر خود گمارد<sup>۱۳</sup> یا زیر دستانرا بناحق بیازارد ، آنکس اثر رحمت

۱- م : - و ۲- ق : - رضع ۳- و اذنان ، در ك بسكون  
 ذال نوشته شده ۴- اصل ، ق : يسمعان ۵- اصل ، ق ، ك : يبصران .  
 این کلمه در ك بفتح حرف مضارع و کسر صاد نوشته شده ۶- احيا : +  
 بثلاثة ۷- م : عليه افضل الصلوات ۸- ق ، ك : با (ظ : تا) کردن ،  
 م : تا ( بدون دو نقطه ) بگردن ۹- م : + که ۱۰- م : و کافر  
 ۱۱- ق : فرمود که هر بندگان حق که فخر آرد ۱۲- م ، ك : خبایث  
 ۱۳- ك : بر خود روا دارد

نهیند و در سایه طویلی نه نشیند .

و<sup>۱</sup> قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: بَيْنَمَا رَجُلٌ يَتَبَخَّرُ فِي بُرْدِكِهِ<sup>۳</sup> قَدْ أَعْجَبَتْهُ<sup>۴</sup> نَفْسُهُ ، خَفَّ<sup>۵</sup> اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ فَهُوَ يَتَجَلَّجَلُ<sup>۶</sup> فِيهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ . فرمود که در حالتی که<sup>۷</sup> مدبری از تابهان بادیه جهل بجامه خوب مباحات<sup>۸</sup> می نمود و مرض عجب درداء ادبار<sup>۹</sup> ( او ) می افزود<sup>۱۰</sup> ، دست غیرت آن مدبر را بمهاوی قهر فرو برد و چراغ سعادت او بعواصف غضب جباری فرومرد و همچنان تا قیامت در درکات فرو<sup>۱۱</sup> می رود و روی اقبال<sup>۱۲</sup> او بظلمات بعد سیاه می شود .

و<sup>۱۳</sup> عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا<sup>۱۴</sup> قَالَ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : لَا يَنْتَظِرُ اللَّهُ إِلَى مَنْ جَرَّ إِزَارَهُ خِيَلًا . ابن عمر<sup>۱۵</sup> روایت کرد که رسول ﷺ فرمود که حق جل و علا نظر رحمت باز می دارد از جاهلی که بسبب تکبر<sup>۱۶</sup> جامه دراز می گرداند<sup>۱۷</sup> .

و قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : لَا يَزَالُ الرَّجُلُ يَذْهَبُ بِنَفْسِهِ حَتَّى

- ۱- ك : - و ۲- م : و عن ۳- م : يتبختر بردته ( تا در  
 « بردته » نقطه ندارد ) ، المغنى : فى برديه ۴- اصل : قد اعجبت  
 ۵- احيا ( ج ۳ ص ۴۲۰ ) : فخسف ۶- اصل ، ك : يتخلخل  
 ۷- ق : - كه ۸- م : + كند ۹- م : در ادای ادبار  
 ۱۰- ق : + و ۱۱- م ، ك : قهر ۱۲- ك : ادبار  
 ۱۳- ق : - و ۱۴- م : عنه ، ق : - رضی... ۱۵- م : + رضعهما  
 ۱۶- م ، ك : كبر ۱۷- م : ميگذارد

يُكْتَبُ فِي الْجَبَّارِينَ فَيُصِيبُهُ ۱ مَا أَصَابَهُمْ مِنَ الْعَذَابِ ۰ فرمود که پیوسته ۲ احمق غافل نفس خود را قدری میداند تا نام خود را در جریده جباران ثبت میکرداند و بمشابهت ۴ ایشان نفس اماره خود ۵ را عذاب اخروی بچشاند .

وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : كَلِمَاتٌ لَا يَكْتَلِمُهُمُ ۶ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۷ وَ لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ ۸ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ : شَيْخُ زَانَ ، وَ مَلِكٌ كَذَّابٌ ، وَ عَائِلٌ مُسْتَكْبِرٌ ۹ . فرمود که سه کس اند که حق جل و علا در روز عرض عظمی ۱۱ با ایشان سخن نکوید و ادناس آنانرا ایشانرا بآب زحمت نشوید و آن بی دولتانرا شربت عذاب ۱۲ بچشاند و بنکال عظیم مبتلا گرداند : پیر زناجوی ، و حاکم دروغ گوی ، و حاجتمند متکبر بد خوی .

وَ عَنِ أَسْمَاءَ بِنْتِ عُمَيْسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ۱۱ قَالَتْ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : بَيْتُ الْعَبْدِ عَبْدٌ تَخَيَّلَ ۱۳ وَ اخْتَالَ ۱۴ وَ نَسِيَ التَّكْبِيرَ ۱۵ .

۲۰۹

۱ - « فیصیبه » در اصل ، م فاقد اعراب و در ق ، ك مرفوع و در متن مطابق الترغیب و الترهیب است ۲ - ق : - پیوسته ۳ - ك : یا ۴ - م : و بمثابت ۵ - م ، ك : - خود ۶ - م : لا یتكلمهم ۷ - مسلم : + و لایزکیهم ۸ - م : - و ۹ - اصل ، ق : متکبر ۱۰ - ك : عرض اکبر ۱۱ - م ، ك : + الیم ۱۲ - ق ، م ، ك : - رضی ... ۱۳ - احیا : تجیر ۱۴ - ك : عبد بخیل اختال

وَأَبْنَسَ أَلْعَبْدُ عِبْدُ سَهَا وَ لَهَا<sup>۱</sup> وَ نَسِيَ أَلْمَقَابِرَ وَ أَلْبَيْلَى . اسماء بنت عمیس<sup>۲</sup> روایت کرد که رسول ﷺ فرمود که<sup>۳</sup> بد بنده ایست آن بنده که خود را مانند متکبران جاهل میگرداند و شجره خبیثه کبر را بر سوخ می رساند<sup>۴</sup> و از دولت قسرب پروردگار<sup>۵</sup> بزرگوار<sup>۶</sup> محروم می ماند ، بد بنده ایست آن بنده که گردن کشی از حد<sup>۷</sup> می گذراند و فرمان حضرت جباری را در نظر نمی آرد ، بد بنده ایست آن بنده که بر پریشانی و غفلت روزگار می گذارد و ریزیدن<sup>۸</sup> و پوسیدن گور یاد نمی آرد .

وَقَالَ عَلِيٌّ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ : إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُؤَكِّلُ<sup>۹</sup> عَلِيَّ (كُلُّ) <sup>۱۱</sup> عِبْدِي مَلَكًا إِذَا تَكَبَّرَ قَالَ <sup>۱۲</sup> لَهُ : أَخْسَأُ<sup>۱۳</sup> فَقَدْ وَضَعَكَ اللَّهُ ، فَهُوَ فِي نَفْسِهِ كَبِيرٌ وَ فِي أَعْيُنِ النَّاسِ أَحْقَرُ مِنْ أَلْخَيْرِ دِر . منبع فضایل و مجمع مناقب علی بن ابی طالب<sup>۱۴</sup> فرمود که حکمت ذات متعالیه بر هر بنده<sup>۱۵</sup> ملکی موکّل گردانیده<sup>۱۶</sup> تا آن بنده را از راه کبر و

- ۱- م ، احیا ، - و ۲- رسم الخط اصل و نسخه های دیگر ، سهی و لهی ، احیا : غفل و سها ، م : - و لها ۳- م ، ك : + وضعهما  
 ۴- ك : می فرمود که ۵- ك : برسوخ می سازد ۶- م ، ك : پروردگاری ۷- م : - بزرگوار ۸- م ، ك : + در  
 ۹- رسم الخط اصل : ریزیدن ، ك : + و بریزیدن ۱۰- م : موکل  
 ۱۱- اصل ، ق ، م : - کل ۱۲- م : فقال ۱۳- رسم الخط اصل ، ق : اخسأ ، م : اخسأ ۱۴- ق : + علیه الصلاة و السلام ، م ، ك : +  
 ۱۵- ق ، ك : بر هر بنده ( بنده ای) ۱۶- م ، ك : میگرداند

جفا بیساط. تواضع و وفا میخواند و چون نفس خبیث بنده عنان کبر و نخوت از راه وفا برگرداند آن ملک او را بزجر سگک از بساط قرب براند و مشام سر او را از تنسم روح و رضا محروم گرداند، پس نفس شوم آن مدبر در چشم او بزرگ می نماید<sup>۱</sup> اما در چشم مردم حقیرتر<sup>۲</sup> و مردارتر از خوک آید<sup>۳</sup>.

ای عزیز<sup>۴</sup> بدانک کبر صفتیست مذموم از صفات نفس اماره و آن دو قسمت: امر<sup>۵</sup> باطن که آنرا خُلُق گویند و آن اصل است، و ظاهر که آن اعمال جوارح است و آن فروع و انصاف و ثمرات اصل باطن است، و اصل باطن موجب حرکات و مصدر<sup>۸</sup> اعمال ظاهرست و حقیقت آن (از) استرواح و رکون رؤیت مرتبه نفس فوق رتبت دیگری متولد می شود. چه<sup>۱۰</sup> خود را مرتبه ای<sup>۱۱</sup> می داند و دیگری را<sup>۱۲</sup> هم مرتبه ای<sup>۱۳</sup> تصور<sup>۱۴</sup> می کند پس مرتبه خود را فوق آن مرتبه<sup>۱۵</sup> می بیند و ازین رؤیت حقیقت نفس منتفخ میگردد<sup>۱۶</sup> و بسبب آن افتخار دیگری نزد او حقیر می نماید. و بدین<sup>۱۷</sup> جهت بود که رسول ﷺ در دعا میگفت:

۱- ك: در چشم بزرگی می نماید ۲- م: حقیر ۳- م، ك:

نماید ۴- ك: عزیز من ۵- م: امر ۶- م: آن

۸- مصدر، در اصل قلم خوردگی دارد و خوانا نیست

۹- اصل، م: از ۱۰- ك: که ۱۱- م: مرتبه

۱۲- ق: ویکریرا ۱۳- ق، م، ك: مرتبه ۱۴- م: تصویر

۱۵- اصل: مرتبه ۱۶- م: میگردد ۱۷- ك: و ازین

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ نَفْخَةِ الْجَبْرِ بَاءً<sup>۱</sup> . نقلست که شخصی از عمر  
 رضع<sup>۲</sup> اجازت طلب کرد که بعد از نماز صبح جماعت را وعظی گوید ،  
 گفت : آخَشِي أَنْ تَنْتَفِخَ حَتَّى تَبْلُغَ الثَّرِيًّا . یعنی می ترسم که پیر باد  
 شوی<sup>۳</sup> تا خود را بر آسمان<sup>۴</sup> رسانی . و کبر بدین معنی از عجب ممیز  
 میگردد<sup>۵</sup> . چه ظهور صفت کبر بی رؤیت غیر متصور نمی شود و عجب  
 مستدعی رؤیت غیر نیست . و آنکس که کمالی از انواع کمالات دینی و  
 دنیوی در خود مشاهده میکند و از تخصیص عنایت ربّانی او را بدان  
 کمال<sup>۶</sup> ، از خوف<sup>۷</sup> زوال آن قطع نظر کرده است و فرح حصول آن بر  
 او غالب گشته است او معجب است و اگر چه<sup>۸</sup> با او هیچکس موجود  
 نباشد<sup>۹</sup> . اما کبر عبارتست از حالتی حاصل از اعتقاد آنکه<sup>۱۰</sup> از دیگری  
 بهترست و اول مرتبه این حال آن بود که دیگری را<sup>۱۱</sup> از خود حقیرتر  
 دارد<sup>۱۲</sup> و<sup>۱۳</sup> چون این صفت رسوخ یافت آنکس را در مرتبه خُدام و عبید  
 اعتقاد کند<sup>۱۴</sup> و قیام باداء حقوق<sup>۱۵</sup> خدمت بر و واجب داند . و چون این  
 صفت بکمال رسید<sup>۱۶</sup> از || خدمت او<sup>۱۷</sup> استنکاف کند و او را لایق خدمت

۲۱۰

- ۱- م ، ك : من نفخة الكبير ۲- ق : رضع ۳- ك : +  
 که ۴- م : باسمان ۵- م : ممیز گردد ، ك : بدین معنی از ممیز  
 حاصل می گردد ۶- ك : که او را بدان کمال رسانید و ۷- م : و خوف  
 ( بجای : از خوف ) ۸- ك : چه ۹- م ، ك : موجود نبود  
 ۱۰- م ، ك : + او ۱۱- ك : که آن دیگری را ۱۲- م ، ك : حقیرتر  
 داند ۱۳- ك : - و ۱۴- م : تصور کند ۱۵- ك : + این  
 ۱۶- م ، ك : بکمال رسد ۱۷- ق : - او

نہیند . و این نہایت تکبرست که حضرت صمدیت عز شانه با کمال عظمت عاصیان معیوب را<sup>۱</sup> و جافیان<sup>۲</sup> منکوب را بجناب عز خود می خواند که هَلْ مِنْ قَائِبٍ فَأَتُوبَ عَلَيْهِ، هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ فَأُغْفِرَ لَهُ<sup>۳</sup>، و این مدبر ضعیف عاجز با خبایت<sup>۴</sup> جهل و غفلت، و تعاریض<sup>۵</sup> عجز و ذلت از استخدام همچون<sup>۶</sup> خودی<sup>۷</sup> تنگ می دارد . و از آفات سایله<sup>۸</sup> آن صفت یکی آنست که از انتفاخ<sup>۹</sup> قوت نفسانی بواسطه نفخه شیطانی دخانی<sup>۱۰</sup> مظلوم متصاعد میگردد و از استیلاء آن دخان چشم دل پوشیده می شود و عین بصیرت از مطالعه مجموع ابواب ایمان که آن مفاتیح ابواب جنانست محجوب می ماند و بسبب عدم ادراک ابواب ایمان، ابواب<sup>۱۱</sup> جنان بر وی<sup>۱۲</sup> مسدود می گردد . و<sup>۱۳</sup> آنکه رسول ﷺ فرمود که<sup>۱۴</sup> لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنَ الْكِبْرِ<sup>۱۵</sup> سر این معنی است .

بدانک<sup>۱۶</sup> جمیع اخلاق ذمیمه از غضب و حقد و حسد و ربا و جدل و کذب و غیبت و نمیمه و بغضا و ممارات و بخل و عجب و طیش

- ۱- ك، م : - را ۲- متن م : - و جافیان ۳- م : غفرله  
 ۴- م، ك : خبائت ۵- ق، م، ك : و نقایص ۶- م، ك : همچو  
 ۷- ك : خدی ۸- ق : هایله، م، ك : هایل ۹- م، ك : این  
 ۱۰- م : استنفاخ ۱۱- م : نفخه شیطانی دخان ۱۲- م : - ابواب  
 ۱۳- م : - بر وی ۱۴- ك : - و ۱۵- م : علیه افضل الصلوات  
 ۱۶- م : می فرمود که، ك : می فرمود  
 ۱۷- م، ك : من کبر  
 ۱۸- م : بلکه

و صَلَفَ - که هر يك ازین (صفات) <sup>۱</sup> مفتاحی <sup>۲</sup> از مفاتیح <sup>۳</sup> جهنم است -  
 ازین متفرّع میگردد . و چون کبر ماده قوت غضبی است و قوت غضبی <sup>۴</sup>  
 شرر آتش قهر حضرت صمدیتست <sup>۵</sup> و خاصیت آتش آنست که از تولد  
 حرکت ذره ای جهانی مشتعل گردد ، لاجرم يك ذره کبر موجب اشتعال  
 آتش جهنم شد که اعظم عوالم نیران است <sup>۶</sup> که **إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ**  
**عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ** . پس اشد و اشر <sup>۷</sup> انواع کبر  
 آنست که از <sup>۸</sup> علم دین و قبول حق و انقیاد فرمان حضرت صمدیت مانع  
 گردد و ابواب سعادات <sup>۹</sup> ابدی بر وی مسدود گرداند و <sup>۱۰</sup> بواسطه استیلاء  
 آن نفوس خبیثه اشقیاء مستحق <sup>۱۱</sup> خطاب قهر <sup>۱۲</sup> حضرت جباری گردد که **إِ**  
**لْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ <sup>۱۳</sup> بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ**  
**و كُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ** . میفرماید که <sup>۱۴</sup> ملایکه ملاء <sup>۱۵</sup> اعلا  
 در موقف عرض عظمی با متکبران <sup>۱۶</sup> رسوا عتاب کنند که امروز جزای  
 شما بشومی بدکرداری ، عذاب و <sup>۱۷</sup> خواری و فضیحت و <sup>۱۸</sup> گرفتهاری

۱- اصل ، ق : - صفات ۲- ك : مفتاح ۳- م ، ك : +

ابواب ۴- ق : - و قوت غضبی ، م ، ك : و قوت غضب ۵- م : -

است ۶- م ، ك : نیرا نیست ۷- م : + استفادت ، ك : + استفادة

۸- ق ، م ، ك : سعادت ۹- ك : - و ۱۰- م : - قهر

۱۱- ق ، م ، ك : - که ۱۲- در م بجای بقیه آیه آمده ، الی قوله

تستکبرون ۱۳- م : یعنی ( بجای ، میفرماید که ) ۱۴- رسم الخط

اصل ، ق ، م : ملاء ۱۵- اصل ، ق : با منکران

۱۶ و ۱۷- ك : - و



است بدانك<sup>۱</sup> در دنیا پیوسته بزبانی که مجرای ذکر ما<sup>۲</sup> بود همه ناسزا می گفتید<sup>۳</sup> و بقدم نفسانی راه جهل و جفا می رفتید . و این اشارتست بدانکه علت کبر<sup>۴</sup> طغیانست که بسبب آن ، گاه تکبر بر حق کند بترك فرمان و گاه بر خلق بزور و بهتان و گاه بر انبیا بعدم ایمان چنانکه کفار مکه گفتند<sup>۵</sup> که<sup>۶</sup> نَوَلًا نَزَّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلٰی رَجُلٍ مِّنَ الْفَرِیْقَتَیْنِ عَظِیْمَ . از غایت<sup>۷</sup> عناد و حسد از رسالت یتیم ابوطالب استنکاف کردند و مقتدایی راه حق را بریاست جستند و شرف آخرت را<sup>۸</sup> در عز دنیا تصور<sup>۹</sup> کردند<sup>۱۰</sup> و از خساست همت ولید مغیره<sup>۱۱</sup> و ابومسعود ثقفی<sup>۱۲</sup> را برگزیدند و از غایت صمم صدای کوس محمدی را که در زمین و آسمان<sup>۱۳</sup> نمی گنجید نشنیدند ، لاجرم آن<sup>۱۴</sup> کور دلی صفت<sup>۱۵</sup> ایشان آمد که صُمُّ بَنُکُمُ عُمَى فَهَمُّ لَا یَرِجِعُونَ . و جمعی از غایت شقاوت و ضلال<sup>۱۶</sup> و تعزز<sup>۱۷</sup> به جاه و مال از مجالست اصفیاء امت و مؤانست اولیاء ملت چون عمّار و سلمان و بلال ننگ داشتند و باظهار

- ۱- ق : بدانید که ، ك : برانکه ۲- ق : بزبان که ۳- ق : ق : ما  
 ۴- م : ناسزا گفتید ( یاء نقطه ندارد ) ، ك : ناسزا می گفتند  
 ۵- م ، ك : + را ۶- م : می گفتند ۷- م ، ك : - که  
 ۸- ق : - غایت ۹- ك : - را ۱۰- م : تصرف ۱۱- م : - :  
 کردند ۱۲- اصل : بولید مغیره ، م ، ك : ولید بن مغیره ۱۳- ق :  
 ثقفی ۱۴- م ، ك : که در آسمان و زمین ۱۵- م ، ك : از  
 ۱۶- ك : کور صفتی ۱۷- م ، ك : + این آیت ۱۸- ك : از غایت  
 ضلال و تعزز شقاوت

آن پرده شرم و مروّت را<sup>۱</sup> از پیش برداشتند که أهولاء من الله علیهم  
 مِنْ بَيْنِنَا. چون حوصله شهود<sup>۲</sup> حقایق و معانی نداشتند، حصول زخارف  
 امور فانی را کمال حقیقی پنداشتند و احوال عمّیان عامه روزگار  
 همین است که<sup>۳</sup> همه شرف و بزرگی در جاه و مال<sup>۴</sup> دانند، و حصول  
 اسباب ریا و رعوت را کمال خوانند، و عز<sup>۵</sup> و نیک نامی را<sup>۶</sup> جز در  
 حظوظ نفسانی نه بینند، و چون مکس خسیس جز بر جیفه دنیا نشینند.  
 اگر<sup>۷</sup> بنظر استبصار در حال یکی از ادنای<sup>۸</sup> جهال و اشرف<sup>۹</sup> نظر کنی،  
 بحقیقت به بینی که<sup>۱۰</sup> احوال و<sup>۱۱</sup> اقوال و افعال<sup>۱۲</sup> و حرکات و سکنت<sup>۱۳</sup> و  
 نظر و جلوس و رفتار و جمیع شمایل او<sup>۱۴</sup> بر اضمار<sup>۱۵</sup> حقیقت فرعونى  
 شاهدست اما مجال اظهار آن نمی یابد.

و علامات<sup>۱۶</sup> اضمار تکبیر و اسباب ظهور آن بسیارست. اما  
 امتهات و اصول<sup>۱۷</sup> علامات اضمار آن ده است و اسباب ظهور و اظهار  
 آن هفت علامتست<sup>۱۸</sup>.

- ۱- م، ك: - را      ۲- م: + و      ۳- م: -      كه  
 ۴- م: در مال و جاه      ۵- م، ك: - را      ۶- م، ك: و اگر  
 ۷- م: بنظر ابصار در حال ادبار      ۸- م، ك: و اشار      ۹- م:  
 بحقیقت بینی که، ك: بحقیقت خود بینی که      ۱۰- ك: - احوال و  
 ۱۱- م: كه افعال و اقوال      ۱۲- م: - و سکنت      ۱۳- م: - او  
 ۱۴- ق: + و      ۱۵- م: و علامت      ۱۶- م: + و  
 ۱۷- م، ك: - علامتست

علامت اول<sup>۱</sup> آنست که در نشستن مرتب نشینند یا پای بر سر پای دیگر<sup>۲</sup> یا متکی<sup>۳</sup> نشینند و غالب<sup>۴</sup> اوقات قرنا و معارف و<sup>۵</sup> اخوان را تمکین نکنند و در جلوس شرایط ادب<sup>۶</sup> رعایت نکنند. و در خبرست که<sup>۷</sup> یکی از جمله<sup>۸</sup> اعراب بحضرت رسالت آمد، رسول ﷺ را دید که<sup>۹</sup> بر سر<sup>۱۰</sup> سفره<sup>۱۱</sup> بدو زانو نشسته بود، گفت<sup>۱۲</sup>: «مَا هَذِهِ الْجِلْسَةُ»<sup>۱۳</sup> يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ<sup>۱۴</sup> السَّلَامُ<sup>۱۵</sup>: «إِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ أَجْلِسُ كَمَا يَجْلِسُ الْعَبْدُ»<sup>۱۶</sup>.  
گفت: ای رسول خدای این چه<sup>۱۷</sup> نشستن است؟ رسول ﷺ فرمود که من بنده‌ام چنان می<sup>۱۸</sup> نشینم که بندگان می<sup>۱۹</sup> نشینند. و<sup>۲۰</sup> نقلست که شیخ ابو حفص حداد قدس سیر<sup>۲۱</sup> اصحاب خود را میفرمود که<sup>۲۲</sup> حسن ادب در ظاهر با خلق نشان حسن ادبست در باطن باحق. هر که در ظاهر با خلق رعایت حسن ادب نکند<sup>۲۳</sup> از برکات آثار<sup>۲۴</sup> آداب<sup>۲۵</sup> آداب<sup>۲۶</sup>

- ۱- ك: و اول علامات  
۲- م: آنکه  
۳- ك: + نهد  
۴- م: یا متکا، ك: یا بر متکا  
۵- ك: و قالب  
۶- ك: - و  
۷- ك: + را، م: شرایط و آداب را  
۸- ك: نقلست که  
۹- ق، م: جمله ( بدون علامت اضافه )  
۱۰- م: - که  
۱۱- ق: در سر، م: - سر  
۱۲- ك: - بر سر سفره  
۱۳- ك: + که  
۱۴- «الجلسة» در اصل، م: فاقد حرکه است و در ك  
بفتح جیم نوشته شده  
۱۵- م، ك: - الصلاة و  
۱۶- ق: قال صلی الله  
علیه و سلم  
۱۷- ق: العبد  
۱۸- م: چه این ( با تقدیم و تأخیر )  
۱۹ و ۲۰- ك: - می  
۲۱- ك: - و  
۲۲- ق، م: - قدس سره  
۲۳- م: فرمود که  
۲۴- م، ك: نتواند کرد  
۲۵- ك: + حسن  
۲۶- م: - آداب

عبودیت<sup>۱</sup> در باطن محروم هاند .

علامت دوم آنکه<sup>۲</sup> در راه رفتن می خرامد ، گاه<sup>۳</sup> دست بر خاصره می نهد . گاه<sup>۴</sup> دامن قبا بدست میگیرد گاه<sup>۵</sup> دست بر پشت نهاده می خرامد و این جمله نتیجه کبر<sup>۶</sup> و ثمرات عجب است و نشان خبث باطن<sup>۷</sup> . آورده اند<sup>۸</sup> که مطرف<sup>۹</sup> بن عبدالله که از اکابر (تابعین)<sup>۱۰</sup> بود<sup>۱۱</sup> مهلب<sup>۱۲</sup> را دید در ایام امارت جاهه های فاخر<sup>۱۳</sup> پوشیده<sup>۱۴</sup> میخرا مید ، گفت : ای بنده خدای این چه رفتارست<sup>۱۵</sup> که حضرت<sup>۱۶</sup> حق جل و علا آنرا دشمن می دارد؟ مهلب<sup>۱۷</sup> گفت : مگر مرا نمی شناسی؟ گفت : بلی . اول تو نطفه ایست بی مقدار<sup>۱۸</sup> ، و آخر تو جیفه مردار ، و در حال حامل نجاست و اقدار . مهلب<sup>۱۹</sup> عذر خواست و از آن<sup>۲۰</sup> توبه کرد .

علامت سیم آنکه خواهد که مردم پیش او ایستاده باشند<sup>۲۱</sup> . امیر المؤمنین<sup>۲۲</sup> علی کرم الله وجهه<sup>۲۳</sup> روایت کرد که رسول<sup>ص</sup> فرمود

- ۱- ق : عبودیت آداب (بقدم و تأخیر) ۲- ك : - آنکه ، م : آنست که ۳- م : و گاه ۴ و ۵- م ، ك : و گاه ۶- م ، ك : نتایج کبر ۷- م ، ك : و ثمرات عجب و نشان خبث باطن است ۸- م : و آورده اند ۹- « مطرف » در اصل ، ق ، م فاقد حرکت است و در ك بکسر میم و سکون طاء و فتح راء نوشته شده ۱۰- اصل ، ق : - تابعین ۱۱- ك : است ۱۲- م : خر ( ظ : خز ) ، ك : حریر ۱۳- م ، ك : + و ۱۴- م ، ك : رفتارست ۱۵- م : - حضرت ۱۶- ك : - مهلب ۱۷- ك : + ای بنده خدای ۱۸- ك : نطفه بی مقدار است ۱۹- ك : + صورت ۲۰- م ، ك : شوند ۲۱- ك : - امیر المؤمنین ، ق : حضرت امیر المؤمنین ۲۲- ق : علیه الصلاة والسلام ، ك : رضی الله عنه

که مِن آرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى رَجُلٍ مِّنْ أَهْلِ النَّارِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى رَجُلٍ  
 قَلْعِدٍ وَبَيْنَ يَدَيْهِ قَوْمٌ قِيَامٌ<sup>۱</sup> . و این حدیث موقوف و مرفوع روایت  
 کرده شده است . یعنی هر که خواهد که<sup>۲</sup> شخصی را از اهل دوزخ  
 به<sup>۳</sup> آیند، گو<sup>۴</sup> نظر کن<sup>۵</sup> بشخصی<sup>۶</sup> نشسته و قومی پیش او بر<sup>۷</sup> پای<sup>۸</sup> ایستاده<sup>۹</sup> .  
 ۲۱۲ وَ عَنْ أَنَسٍ رَضِعَ<sup>۱۰</sup> أَنَّهُ قَالَ : لَمْ يَكُنْ شَخْصٌ<sup>۱۱</sup> أَحَبَّ إِلَيْهِمْ  
 مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَكَانُوا إِذَا رَأَوْهُ لَمْ يَقُومُوا لَهُ لِمَا<sup>۱۲</sup> يَعْلَمُونَ<sup>۱۳</sup>  
 مِنْ كَرَاهَتِهِ لِذَلِكَ<sup>۱۴</sup> . انس<sup>۱۵</sup> گفت که<sup>۱۶</sup> هیچکس بر صحابه دستر<sup>۱۷</sup>  
 و عزیزتر از رسول ﷺ نبود<sup>۱۸</sup> و چون او را بدیدندی بر نخاستندی  
 از آنکه می دانستندی<sup>۱۹</sup> که او<sup>۲۰</sup> از آن گراحت<sup>۲۱</sup> میدارد .  
 علامت چهارم آنکه<sup>۲۲</sup> تنها رفتن در راه<sup>۲۳</sup> تنگ دارد و خواهد  
 که در عقب او<sup>۲۴</sup> کسی باشد<sup>۲۵</sup> . ابودردا رضع<sup>۲۶</sup> گفتی<sup>۲۷</sup> : يُوَدِّعُ الْوَالِدُ الْوَالِدَ

- ۱- م : قوم قائم ۲- م : که ۳- م ، ك : به  
 ۴- ك : گو ۵- ك : نظر کند ، م : نظر کن گو ۶- ق : بشخصی ،  
 ك : بر شخصی که ۷- م ، ك : بر پای ۸- ك : ایستاده  
 ۹- م : + بن مالک ۱۰- ق : رضع ۱۱- م : + و  
 ۱۲- اصل ، ق : مماء ، م : و لما ، متن مطابق احیا نیز هست ۱۳- ق : يعلمون  
 ۱۴- لام اول و لذلك ، در ق بفتح ( حرف تأکید ) نوشته شده  
 ۱۵- م : + بن مالک ، ك : + بن مالک رضع ۱۶- م ، ك : که  
 ۱۷- ق ، ك : دستر ۱۸- م ، ك : نبود ۱۹- ق ، م ، ك :  
 میدانستند ۲۰- م ، ك : او ۲۱- ك : گراحت  
 ۲۲- م ، ك : + از ۲۳- م : - در راه ۲۴- م : - او  
 ۲۵- م : بود ۲۶- ق : - رضع ۲۷- م : گفت ، ك : روایت کرده

بَزَدَادٍ مِنَ اللَّهِ بَعْدَ مَا مَشَى خَلْفَهُ<sup>۱</sup> . پیوسته او را<sup>۲</sup> از حضرت  
 صمدیت<sup>۳</sup> دوری می‌افزاید<sup>۴</sup> تا در باطن او<sup>۵</sup> این خواست باشد که در  
 عقب او کسی میرود [ و می‌آید ]<sup>۶</sup> . روزی<sup>۷</sup> قومی در عقب شیخ حسن  
 بصری قُدَسِ سِرِّهِ<sup>۸</sup> می‌رفتند چون<sup>۹</sup> شیخ ایشانرا دید<sup>۱۰</sup> منع کرد و  
 گفت : دل مؤمن درین حال برقرار نمی‌ماند . و از ابوامامه<sup>۱۱</sup> رضع<sup>۱۲</sup>  
 روایتست که گفت<sup>۱۳</sup> : كُنَّا مَشَى خَلْفَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَسَمِعَ خَفَّ  
 أَلْعَمَالِ فَوَقَفَ ثُمَّ قَالَ : آمَسُوا بَيْنَ يَدَيَّ . قُلْنَا : يَا رَسُولَ اللَّهِ  
 كَمْ مَشَى بَيْنَ يَدَيْكَ؟ قَالَ : نَعَمْ إِنِّي سَمِعْتُ خَفَّ نِعَالِكُمْ خَلْفِي فَخَشِيتُ<sup>۱۴</sup>  
 أَنْ يَدْخُلَ فِي قَلْبِي شَيْءٌ مِنَ الْكِبَرِ<sup>۱۵</sup> . ابوامامه باهلی<sup>۱۶</sup> گفت : روزی  
 در عقب رسول ﷺ می‌رفتیم<sup>۱۷</sup> چون آواز نعلینها را شنید<sup>۱۸</sup> بااستاد<sup>۱۹</sup>  
 و گفت : در پیش شوید . گفتیم<sup>۲۰</sup> : ای رسول خدای در پیش شما رویم<sup>۲۱</sup> ؟

- ۱ - ق : ما مشى ( بتخفيف ) خلقه ( بنصب ) ، ك : حتى اراد ان یمشى  
 خلفه احد . این حدیث در اصل ، م فاقد جرکه و اعراب است ۲ - م ، ك :  
 یعنی پیوسته بنده را ۳ - م : - صمدیت ۴ - ك : میفزاید  
 ۵ - ك : وی ۶ - داخل گروه در ل خط خورده و محتملا « می‌آید » نسخه  
 بدل « می‌رود » بوده و با « و » عطف وارد متن شده ۷ - ك : و روزی  
 ۸ - ق ، م ، ك : - قدس سره ۹ - ك : - چون ۱۰ - م ، ك : بدید  
 ۱۱ - م ، ك : + باهلی ۱۲ - ق ، م : - رضع ۱۳ - م ، ك : -  
 گفت ۱۴ - م ، ك : فخفت ۱۵ - م : - من الکبر  
 ۱۶ - م ، ك : + رضع ۱۷ - ق ، ك : میرفتیم ۱۸ - م : چون آواز  
 نعلین ما بشنید ، ك : چون آواز نعلینها بشنید ۱۹ - ق : بااستاد  
 ۲۰ - م : گفتیم ۲۱ - م ، ك : در پیش تو شویم

گفت: آری من آواز نعلینها را شنیدم<sup>۱</sup> ترسیدم که چیزی از کبر در دل من پدید آید.

علامت پنجم آنکه از زیارت اکابر دین از علما<sup>۲</sup> و ارباب قلوب<sup>۳</sup> (و)<sup>۴</sup> اولیا و صلحا استنکاف کند و نفس خود را بسبب رذیله کبر از نفع دنیوی، از<sup>۵</sup> فایده دینی و ثواب اخروی محروم گرداند و متابعت طریق<sup>۶</sup> سلف صالح<sup>۷</sup> نکند<sup>۸</sup>. در حکایت<sup>۹</sup> سلف<sup>۱۰</sup> آورده اند که چون سفیان ثوری رحمه الله علیه<sup>۱۱</sup> بر مکه<sup>۱۲</sup> رسید، ابراهیم ادم رحمه الله علیه<sup>۱۳</sup> نزد او کس<sup>۱۴</sup> فرستاد و گفت: باید که بیایی و چند حدیث پیش درویشان روایت کنی تا از لفظ تو بشنوند<sup>۱۵</sup>. سفیان بیامد و چند حدیث روایت کرد و هیچ خاطر او ازان متغیر نگشت. ابراهیم را گفتند: چنین بزرگواری را بدین نوع می طلبی؟ گفت: خواستم که<sup>۱۶</sup>

۱- م، ک: من آواز نعلین شما از عقب (ک: از پس) خود شنیدم

۲- ق: اکابر از علماء دین، م: از علما ۳- ک: و ارباب یقین

۴- اصل، ق: و ۵- م، ک: و ۶- م، ک: طریقت

۷- م: طریقت صلحا ۸- اصل: کند ۹- م: حکایات

۱۰- محل کتابت «در حکایت سلف» در ک سفید است ۱۱- م: رحمه الله

علیه، ق: قدس سره ۱۲- اصل: بر مکه، ق، م، ک: بمکه. متن

مطابق احیا (ج ۳ ص ۳۵۴) نیز هست. در ترجمه رساله قشیریه و نفحات الانس

جامی نیز صحبت ابراهیم و سفیان را در «مکه» نوشته اند ۱۳- ک: -

رحمة الله علیه، ق: قدس سره ۱۴- ک: - کس، ق: کسی

۱۵- م: - تا از لفظ تو بشنوند ۱۶- م: - که

تواضع او را بیازماییم .

علامت ششم آنکه از مجالست مسلمانان در جنب<sup>۱</sup> او و نزدیک او تنگک دارد<sup>۲</sup> و خواهد<sup>۳</sup> که پیش او نشینند<sup>۴</sup> چنانکه جلوس از باب حاجات ، و رسول ﷺ در میان صحابه هر جا که خالی یافتی بنشستی و او را جایی معین<sup>۵</sup> نبودی و همچنین مجلس خلفاء راشدین از دیگران معین<sup>۶</sup> نبودی و اعراب که از بادیه آمدندی ایشانرا از یکدیگر<sup>۷</sup> تمیز<sup>۸</sup> نتوانستندی کرد<sup>۹</sup> ، تا غیر سیدندی<sup>۱۰</sup> که خطیفه کدامت . و انس<sup>۱۱</sup> رضع<sup>۱۲</sup> روایت کرد که کان رسول الله صلعم تأخذه<sup>۱۳</sup> «أوليسه من ولأئيد ألميخته بيئده فلا ينزع<sup>۱۴</sup> يلمه منها<sup>۱۵</sup> حتى تذهب<sup>۱۶</sup>» چه<sup>۱۷</sup> حيث ما<sup>۱۸</sup> شقت . گفت کنیزکی از کنیزگان مدینه دست مبارك رسول ﷺ بگیرفتی ، رسول ﷺ<sup>۱۹</sup> دست<sup>۲۰</sup> خود را از او

- ۱- بق : دنجب ۲- اصل : ندارد ۳- اصل : و خواهند ، ق ، ك : و نخواهد ۴- م ، ك : + در ۵- اصل ، م : نشیند ، ك : بنشینند ۶- بق : هر کجا که ۷- ق ، ك : جای معین ۸- اصل : معیزی ، ك : حزمین ۹- م : - که ۱۰- م : از دیگری ، ك : از دیگران ۱۱- ك : تمیز (بتشبیها) ۱۲- م : نتوانستی کرد ، ك : نتوانستند کرد ۱۳- م : تا پرسیدندی ۱۴- م : + بن مالك ۱۵- ق ، م : - رضع ۱۶- م : تاخذ ۱۷- «ینزع» در اصل ، م : فاقدم حركه لست و در بق ، ك : بفتح زايه نوشته شده ۱۸- ك : یده بیده ۱۹- حرف اول د تذهب ، در م نقطه ندارد ۲۰- ك : - حتی تذهب به ۲۱- م ، ك : - ما ۲۲- م ، ك : و رسول ۲۳- م : - علیه السلام ۲۴- م ، ك : + مبارك



نکشیدی<sup>۱</sup> تا هر جا که خواستی برفتی و<sup>۲</sup> سخن او بشنیدی<sup>۳</sup>.

علامت هشتم آنکه از مجلس و مواکلت<sup>۴</sup> مَرَضی<sup>۵</sup> و معلولان

و ارباب عاهات وقایت کند و خود را از<sup>۶</sup> صحبت ایشان درکشد و از<sup>۷</sup> ۲۱۴  
رؤیت اهل بلا تنفر کند<sup>۸</sup>. در خبرست که<sup>۹</sup> شخصی نزد رسول ﷺ آمد  
در حالت<sup>۱۰</sup> طعام خوردن<sup>۱۱</sup> و او<sup>۱۲</sup> علت آبله داشت چنانکه جمله اعضاء او پوست  
باز گذاشته بود<sup>۱۳</sup>، نزدیک هر که می نشست آنکس خود را از او فراموش  
میکشید، رسول ﷺ او را پیش خود بنشانید<sup>۱۴</sup> و با او طعام خورد،  
یکی<sup>۱۵</sup> ازان میان از<sup>۱۶</sup> آن حال<sup>۱۷</sup> کراهت کرد<sup>۱۸</sup> حق جلد<sup>۱۹</sup> و علا او را  
بدان علت<sup>۲۰</sup> مبتلا گردانید و ابن عمر رضعها<sup>۲۱</sup> مجذوم و ابرص را از  
سفره خود منع نکردی.

علامت هشتم آنکه از<sup>۲۲</sup> مباشرت کارهایی که<sup>۲۳</sup> در خانه ازان چاره ای<sup>۲۴</sup>

نباشد<sup>۲۵</sup> ننگ دارد و از تعهد<sup>۲۶</sup> عیال و اولاد خود تنفر<sup>۲۷</sup> کند<sup>۲۸</sup> و این

۱- ك : ازو در نكشیدی. ۲- ك : + رسول صلى الله عليه و سلم

۳- م : شنیدی. ۴- ك : و مواصلت. ۵- ك : حفر کند. ۶- ك :

نقلست که ۷- م : در وقت. ۸- ك : در حالت طعام خوردن آمد

۹- م ، ك : - او. ۱۰- ك : + و. ۱۱- م : خواند. ۱۲- م :

و یکی. ۱۳- ك : - از. ۱۴- م : حالت + که. ۱۵- ك :

کراهت داشت. ۱۶- م : - علت. ۱۷- ق : - رضعها ، ك : رضع

۱۸- ك : در. ۱۹- م ، ك : کارها که. ۲۰- ق ، م ، ك : چاره

۲۱- م ، ك : نبود. ۲۲- م : و از تغذی. ۲۳- ك : تبرا کند.

نتیجه کبر و نشان جهل و حماقتست . ابوسعید<sup>۱</sup> خُدزوی رضع روایت کرد که كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَغْلِفُ النَّاصِحَ<sup>۲</sup> وَيَعْمَلُ<sup>۳</sup> الْبَعِيرَ وَيَقْمُ<sup>۴</sup> الْبَيْتَ وَيَحْلُبُ<sup>۵</sup> الشَّاةَ وَيَخْصِفُ<sup>۶</sup> النَّعْلَ وَيُرْقِعُ<sup>۷</sup> الثُّوبَ وَيَطْحَنُ<sup>۸</sup> مَعَ خَادِمِهِ إِذَا أَعْيَى<sup>۹</sup> وَيَأْكُلُ مَعَهُ<sup>۱۰</sup> . ابوسعید خدری<sup>۱</sup> روایت کرد که رسول ﷺ در خانه شتر را علف دادی و بستنی، و خانه رفتی<sup>۱۱</sup>، و گوسفند دوشیدی، و نعلین را<sup>۱۲</sup> پاره دوختی، و جامه را مرقع کردی<sup>۱۳</sup>، و با خادم دستاس کشیدی چون او مانده شدی<sup>۱۴</sup>، و<sup>۱۵</sup> با خادم<sup>۱۶</sup> طعام خوردی<sup>۱۷</sup> . و در اثر است که<sup>۱۸</sup> عمر عبدالعزیز را مهمانی<sup>۱۹</sup> بود<sup>۲۰</sup> و در شب چیزی کتابت میکرد<sup>۲۱</sup>، چراغ تاریک شد مهمان برخواست تا چراغ روشن کند نگذاشت و گفت<sup>۲۲</sup> : ضیف را خدمت فرمودن<sup>۲۳</sup> مروّت

- ۱- م ، ك : و ابوسعید ۲- اصل ، ق : الناطح ۳- ك :  
 يملق ( بفتح ياء و كسر لام ) ۴- « يقم » در ق ، ك بکسر قاف نوشته شده  
 ۵- « يحلب » در ق ، ك بکسر لام نوشته شده ۶- « يرقع » در اصل ، ق  
 فاقد حرکه و تشدید است و در ك بتخفيف بصيغة مضارع از افعال نوشته شده  
 ۷- « يطحن » در ك بضم حاء نوشته شده ۸- م : اعنى ، ك : اغيبى  
 ۹- احيا : و ياكل مع خادمه و يطحن عنه اذا أعيا ۱۰- م ، ك : + رضع  
 ۱۱- م ، ك : روفتى ۱۲- ك : - را ۱۳- ك : مرقع بستى ، م : -  
 و جامه را ... ۱۴- ك : + با او يارى کردى ۱۵- م : - و  
 ۱۶- م : با او ۱۷- ك : و طعام با خادم خوردى ۱۸- ك : نقلست  
 كه ، م ، ك : + روزى ۱۹- ك : ميهمانى ۲۰- م ، ك : ك : رسيد  
 ۲۱- م : + و ۲۲- م : نگذاشت كيف ۲۳- ق : ضيف خدمت  
 فرمودند ، م ، ك : + از

نیست . گفت : غلام را بیدارکنم . گفت : اول خوابست<sup>۱</sup> . عمر<sup>۲</sup> برخواست و چراغ را<sup>۳</sup> روشن کرد<sup>۴</sup> . ضیف گفت<sup>۵</sup> : خود برخاستی ؟ گفت : آری برخاستم و چراغ روشن کردم و عمر بودم و باز آمدم و همان عمر بودم<sup>۶</sup> و بدین مقدار<sup>۷</sup> هیچ از مرتبه<sup>۸</sup> من<sup>۹</sup> کم نشد .

علامت نهم آنکه از برداشتن حوائج خانه خود<sup>۱۰</sup> چون گوشت و شیرینی و سبزی و غیره<sup>۱۱</sup> استنکاف کند و این<sup>۱۲</sup> خلاف سیرت رسولست، ﷺ ، و صحابه و تابعین و اکابر امت<sup>۱۳</sup> . و در اخبار<sup>۱۴</sup> صحیح است که<sup>۱۵</sup> رسول صلعم<sup>۱۶</sup> مایحتاج خانه را<sup>۱۷</sup> از بازار بخردید و خود برداشتی و بخانه بردی و چون<sup>۱۸</sup> صحابه خواستندی که<sup>۱۹</sup> بردارند نگذاشتی<sup>۲۰</sup> . و<sup>۲۱</sup> علی<sup>۲۲</sup> کرم الله وجهه<sup>۲۳</sup> فرمود که<sup>۲۴</sup> لَيَنْقُصُ<sup>۲۵</sup> آ رَجُلٌ<sup>۲۶</sup> مِنْ كَمَالِهِ

- ۱- م ، ك : اول خواب اوست      ۲- ق ، ك : + خود  
 ۳- ق ، م ، ك : - را      ۴- ك : روشن ساخت      ۵- م : + ای امیر ،  
 ك : + ای امیر المؤمنین      ۶- ق ، م ، ك : - و      ۷- م ، ك : همان  
 عمر      ۸- م : - و بدین مقدار      ۹- ك : از مرتبه من هیچ  
 ۱۰- م ، ك : - خود      ۱۱- م : و غیرى      ۱۲- م : - این  
 ۱۳- م ، ك : رسول و صحابه و تابعین ( م : صحابه تابعین ) و اکابر امت است  
 ۱۴- م : و در خبر      ۱۵- ك : فرموده اند که صحیح است که ( بجای ، و  
 در اخبار ... )      ۱۶- م ، ك : علیه السلام      ۱۷- م ، ك : - را  
 ۱۸- م : - و چون      ۱۹- م ، ك : + آنرا      ۲۰- م : ندادی  
 ۲۱- ق : + حضرت ، م : + امیر المؤمنین      ۲۲- ق : + مرتضی  
 ۲۳- ق : علیه الصلاة و السلام ، ك : رضی الله عنه      ۲۴- م : گفت  
 ۲۵- م : لاتنقص      ۲۶- «الرجل» در ك مرفوع نوشته شده، احیا : + الکامل

مَا حَمَلَ<sup>۱</sup> مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِيَالَهُ<sup>۲</sup> . یعنی نقصان نمیکنند<sup>۳</sup> هیچ کاملی را<sup>۴</sup>  
از کمال خود بآنکه<sup>۵</sup> چیزی بر میدارد بجهت عیال خود . و ابو عبیده  
جراح رضع<sup>۶</sup> امیر شام بود چون بحمام رفتی ازار و سطل حمام خود  
برداشتی . و ثابت بن ابی مالک رضع<sup>۷</sup> گفت<sup>۸</sup> : ابوهریره را دیدم<sup>۹</sup> در  
ایام امارت پشته هیزم<sup>۱۰</sup> گرفته<sup>۱۱</sup> و<sup>۱۲</sup> در بازار می گذشت<sup>۱۳</sup> چون نزدیک  
رسیدم<sup>۱۴</sup> ، گفت<sup>۱۵</sup> : أَوْسَعِ الطَّرِيقَ لِلْأَمِيرِ يَا<sup>۱۶</sup> أَبْنَ أَبِي مَالِكٍ<sup>۱۷</sup> .  
یکی<sup>۱۸</sup> از صحابه روایت کرد که<sup>۱۹</sup> علی<sup>۲۰</sup> را<sup>۲۱</sup> دیدم در ایام خلافت که  
در بازار بیک درم<sup>۲۲</sup> گوشت خرید و در گوشه دستارچه پیچید . گفتم :  
ای امیر المؤمنین بمن ده تا بردارم . گفت : أَبْجُوا عِيَالِ أَحَقُّ أَنْ يَحْمَلَ .  
علامت دهم آنکه بر پوشیدن لباسها<sup>۲۳</sup> نفیس حریص باشد و  
در تحصیل الوان ثياب مبالغه کند و ملازمت آنرا شرف داند و از جامعه

- ۱- « حمل » در اصل بتشدید نوشته شده ۲- م : ما یحمل شی من  
عیاله ۳- ك : نمی بیند ۴- ك : را ۵- ق : با آنکه ، م ، ك :  
بدانکه ۶- ق : رضع ۷- م ، ك : ابی ۸- ق : رضع  
۹- م : گفت ۱۰- م : دید ۱۱- م : هیمه ، م ، ك : + بر پشت  
۱۲- ك : گرفته بود ۱۳- م : و ۱۴- ك : می گشت  
۱۵- م : رسید ، ك : رسیدی ۱۶- ك : گفتم ۱۷- م : یا  
۱۸- م : مالک ۱۹- م ، ك : و یکی ۲۰- ق : حضرت ، م :  
+ امیر المؤمنین ۲۱- ق : + مرتضی علیه الصلاة والسلام  
۲۲- ق : را ، ك : + رضع ۲۳- ك : در بازار یکدرم  
۲۴- م : + حریص و

۲۱۴ ریم گین<sup>۱</sup> و کهنه استنکاف دارد<sup>۲</sup> || و لباس دون را کاره باشد. و این ماده<sup>۳</sup> از فروع<sup>۴</sup> کبر<sup>۵</sup> و عجبست. حضرت رسول<sup>۶</sup> ﷺ فرمود که: **الْبِدَاةُ<sup>۸</sup> مِنَ الْإِيمَانِ**. یعنی پوشیدن دون یعنی کم قیمت از ایمانست. و در اثر است که<sup>۹</sup> امیرالمؤمنین<sup>۱۰</sup> علی<sup>۱۱</sup> کرّم الله وجهه<sup>۱۲</sup> در ایام خلافت بر منبر خطبه میخواند با جامه مرقع، بعضی از صحابه بدان با<sup>۱۳</sup> امیر عتاب کردند. گفت: باکی<sup>۱۴</sup> نیست که<sup>۱۵</sup> دران سه فایده است: ستر عورت که مقسودست بدان حاصل میشود، و دل را از خبث کبر پاک می گرداند<sup>۱۶</sup>، و مؤمنان بدان اقتدا میکنند. و عیسی<sup>۱۷</sup> ﷺ فرمود که<sup>۱۸</sup> **جَوْدَةُ الثَّيَابِ خَيْلَاءُ الْقَلْبِ**. یعنی نیکویی لباس<sup>۱۹</sup> کبر در دل پدید می آورد<sup>۲۰</sup>. و طاوس<sup>۲۱</sup> رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ<sup>۲۲</sup> میگفت: **إِنِّي لَأَغْسِلُ كَوْبِي فَأَنْكِرُ<sup>۲۳</sup> قَلْبِي مَا لَمْ يَتَسَخَّرْ<sup>۲۴</sup>**. یعنی چون جامه میشویم، در

۱- م: رنگین، ك: ریمکین ۲- م، ك: استنکاف کند

۳- م، ك: و این معنی ۴- م: فروع ۵- ك: + ماده

۶- م: + ثمرات ۷- م، ك: و رسول ۸- اصل، ق، ك: البداة

( در ق بکسر باء و سکون ذال، در ك: بفتح باء و سکون ذال، در اصل فاقد

حرکه) ۹- ك: نقلست که، ق: + حضرت ۱۰- ك: - امیرالمؤمنین

۱۱- ق: علیه الصلاة و السلام، ك: رضی الله عنه ۱۲- م: - یا

۱۳- م: - باکی ۱۴- م، ك: - که ۱۵- م: پاک میکند

۱۶- م: میفرماید که، ك: می فرمود که ۱۷- م: جامه ۱۸- م، ك:

پدید می آرد ۱۹- م، ك: + ایمانی ۲۰- ق: قدس سره

۲۱- ق، ك: فانکر (بصیغه ماضی)، اصل، م فاقد حرکه است

۲۲- م: لم يتسخر، ك: لم يسخر

دل خود تغییری می‌یابم<sup>۱</sup> تا آنکه که<sup>۲</sup> باز شوخکن<sup>۳</sup> میشود. و سعید - بن سوید گفت: عمر عبدالعزیز را دیدم که در مسجد جمعه<sup>۴</sup> امامت میکرد<sup>۵</sup> بعد از نماز بنشست پیرهنی پوشیده بود<sup>۶</sup> گریبان آن پیرهن<sup>۷</sup> از<sup>۸</sup> پیش و پس دو رقعہ بر<sup>۹</sup> دوخته، گفتم: ای امیر<sup>۱۰</sup> حق جل و علا ترا خلافت و<sup>۱۱</sup> پادشاهی داده است اگر جامه نو پوشی چه شود؟ ساعتی<sup>۱۲</sup> سر در پیش کرد<sup>۱۳</sup> پس<sup>۱۴</sup> گفت: **أَفْضَلُ الصَّبْرِ عِنْدَ الْحَدَّةِ<sup>۱۵</sup> ، وَأَفْضَلُ أَلْعَفْوِ عِنْدَ الْقُدْرَةِ** . یعنی بهترین صبر آنست که در حالت تیزی بود، و بهترین ترك آنست که در حالت توانایی بود. و رسول ﷺ<sup>۱۶</sup> فرمود که **مَنْ تَرَكَ زِينَتَهُ لِلَّهِ<sup>۱۷</sup> وَ وَضَعَ ثِيَابًا حَسَنَةً<sup>۱۸</sup> تَوَاضَعًا لِلَّهِ<sup>۱۹</sup> وَ أَجْتَنَعَاءَ وَجْهِهِ تَمَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَدْخِرَ لَهُ<sup>۲۰</sup> عَبَقَرِيَّ الْجَنَّةِ** . فرمود که هر که ترك زینت کند<sup>۲۱</sup> برای خدای تعالی<sup>۲۲</sup> و جامه‌های

- ۱- م : می‌شویم ... می‌یابیم ۲- م : تا انك ۳- خارج از متن اصل ، ظ : چرکن ، م : رنگین ، ك : ریمکین ۴- ك : مسجد جامع ۵- م ، ك : امامت کرد و ۶- ك : + و ۷- م : پیراهن ۸- ك : - از ۹- م : - بر ۱۰- ق : ای عمر ، م ، ك : ای امیرالمؤمنین ۱۱- م : - خلافت و ۱۲- ك : و ساعتی ۱۳- م : سر در پیش افکند ۱۴- م ، ك : و ۱۵- م : الحدة ۱۶- م : علیه افضل الصلوات ۱۷- اصل : زینة الله ، م : - لله ۱۸- م : حسنا ۱۹- م : تواضع الله ۲۰- اصل : ان يدخره الله له ، ق : ان يدخره ، ك : ان يدخله ( مضارع معلوم از افعال ) . اصل ، م فاقد حركه و تشدید است ۲۱- ق : - کند ۲۲- م ، ك : عزوجل

نیکو<sup>۱</sup> بیندازد و تواضع و فروتنی<sup>۲</sup> را ادب<sup>۳</sup> خود سازد و از رعونت نفس بطلب رضای حق<sup>۴</sup> پردازد و از تیه کبر<sup>۵</sup> و جفا براه تواضع و وفا آید، حقست بر کرم آنحضرت که او را بحله‌های بهشت بیاراید .

و این معانی که ذکر کرده شد امتهات و مواذ و شعب رذیله<sup>۶</sup> کبرست که در جبلت نفس مرکوزست<sup>۷</sup> و در تحت تصرف هوا مدفون و بموانع<sup>۸</sup> عجب<sup>۹</sup> مستترست<sup>۱۰</sup> . اما اسباب ظهور و اظهار ، و<sup>۱۱</sup> ان استعجاب نفسی و استعظام حسنی است چه اظهار تکبر متصور نشود<sup>۱۲</sup> مگر از کسی که بصفتی از صفات کمال در خود معجب گردد و سببی از اسباب استعظام نفس در خود احساس کند . و مجامع اسباب او<sup>۱۳</sup> هفت است، دو دینی و پنج دنیوی . اما دنیوی چون نسب و جمال و قوت و مال و جاه ، اما<sup>۱۴</sup> دینی چون علم و عمل . و درین محل شرح تفصیل این اسباب با معالجه دفع آن گفته آید<sup>۱۵</sup> . **اِنْ شَاءَ اللّٰهُ تَع .**

۱- م : و جامه‌های نیکو را از خود ، ك : و جامه‌های تکلف از خود

۲- ك : و فروتنی و تواضع ۳- ق : آداب ، م ، ك : داب

۴- م : و از رعونت بطلب حق ۵- م ، ك : تکبر ۶- م ، ك : - و

۷- م : شعب و ذیله ۸- م : - است ۹- م : مدخول و موانع

۱۰- م ، ك : عجز ۱۱- كاتب اصل ظاهراً « مستترست » را نتوانسته

بخواند و چیزی قریب به آنرا نقاشی کرده ، ق : مستور است ۱۲- ك : -

و ، م : - و اظهار و ۱۳- ق : متصور نیست ۱۴- م ، ك : - او

۱۵- م ، ك : و اما ۱۶- م : ذکر کرده شود ، ك : ذکر کرده آید

سبب اول تکبرست بنسب شریف<sup>۱</sup> چه هر که او را<sup>۲</sup> نسبی شریف باشد، غالباً کسانی را که مثل آن شرف نباشد استحقاق کند<sup>۳</sup> و اگر چه<sup>۴</sup> علم و عمل<sup>۵</sup> از وی شریفتر<sup>۶</sup> و عزیزتر باشند<sup>۷</sup>، و بعضی از جهال این گروه بیشتر مردم را چون<sup>۸</sup> موالی<sup>۹</sup> و عبید تصور کنند و از مخالطت و مجالست ایشان استنکاف کنند<sup>۱۰</sup> و چون نور بصیرت بسبب غلبات دخان غضبی منطقی گردد آثار<sup>۱۱</sup> خبت آن از ظروف<sup>۱۲</sup> خطاب و اوعیه عتاب<sup>۱۳</sup> ترشح<sup>۱۴</sup> کند چنانچه<sup>۱۵</sup> دیگری را گوید ای بی اصل، و ای هندو، و ای روستایی و امثال این<sup>۱۶</sup>. و علاج این مرض دو چیزست: یکی آنک بدانند که منشأ آن از<sup>۱۷</sup> حماقتست زیرا که تعزز بکمیل دیگری جهل محض است و در امثال عرب گفته اند، الشعر<sup>۱۸</sup>:

لَئِنْ فَخَرْتَ بِآبَاءٍ ذَوِي شَرَفٍ

لَقَدْ صَدَقْتَ وَلَئِنْ بَشَسْنَا وَلَدُوا

و آنکس که<sup>۱۹</sup> بنسب شریف و کمال<sup>۲۰</sup> آباء و اجداد تکبر میکند اگر

- ۱- ك : شریفه      ۲- ك : ویرا      ۳- اصل، ق : استحقاق کنند  
 ۴- م : - : چه      ۵- م : - : و عمل      ۶- م ، ك : رفیع تر  
 ۷- ك : بود      ۸- ق : جو      ۹- م : موالید      ۱۰- م : استنکاف  
 کند      ۱۱- ك : و آثار      ۱۲- اصل : طرف      ۱۳- ك : + او  
 ۱۴- اصل : ترشح      ۱۵- م ، ك : چنانچه      ۱۶- م : - : این  
 ۱۷- م ، ك : - : از      ۱۸- ك : - : الشعر ، ق : نظم      ۱۹- م : - : و  
 در امثال عرب گفته اند ... بشس ما ولدوا      ۲۰- م : و آنکه      ۲۱- م :  
 بنسبت شریف و



در ذات خود خسیس است و در صفات ناقص، شرف آبا و کمال اجداد  
 جبر<sup>۱</sup> خساست و<sup>۲</sup> نقصان<sup>۳</sup> او نخواهد کرد<sup>۴</sup> و احوال<sup>۵</sup> و افعال<sup>۶</sup> مرضیه<sup>۷</sup>  
 اهل کمال حرکات و سکنتات نامرضیه<sup>۸</sup> اهل نقصان را چه سود دارد.  
 بلك نسبت فرزند ناقص با آباء همچنانست که کرمی<sup>۹</sup> خوار، که از بول  
 مردار آدمی با وقار متولد میشود<sup>۱۰</sup> و هیچ فرقی نیست میان کرمی که  
 از بول آدمی متولد میشود<sup>۱۱</sup> و کرمی که از بول خری یا گاوی ظاهر  
 میگردد چه هر دو درخت و بی مقداری مساوی اند. و شرف<sup>۱۲</sup> مرتبه<sup>۱۳</sup>  
 انسانی راست<sup>۱۴</sup> بحسب صفات کمالیه<sup>۱۵</sup> نه صورت حسی<sup>۱۶</sup> کرم را،  
 علاج<sup>۱۷</sup> دوم آنکه در اصل خلقت خود نظر کند<sup>۱۸</sup> و نسبت حقیقی خود<sup>۱۹</sup>  
 بشناسد و بداند که والد قریب او<sup>۲۰</sup> نطفه<sup>۲۱</sup> مردارست و جد<sup>۲۲</sup> بعید او خاک  
 بی مقدار. و حضرت<sup>۲۳</sup> حق جل<sup>۲۴</sup> و علا<sup>۲۵</sup> بجهت این تعریف<sup>۲۶</sup> میفرماید که<sup>۲۷</sup>  
 وَ بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سَلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ .

۱- ق: جز      ۲- م: خساست و      ۳- ك: و نقصان

۴- ك: + تكبر می کند و او را هیچ سود نکند و غیر خساست و نقصان او

نخواهد کرد      ۵- ك: و اقوال      ۶- ق، م: و افعال و احوال

۷- م، ك: نامرضی      ۸- ك: + مردار      ۹- م، ك: متولد می گردد

۱۰- م: متولد شود      ۱۱- ك: رتبت      ۱۲- م: و زینت انسانی در

اسب      ۱۳- م: کمالیت، ك: کاملیه      ۱۴- م: مستی

۱۵- م، ك: - علاج      ۱۶- م، ك: تأمل کند      ۱۷- ق، م، ك: +

را      ۱۸- اصل: از، ق: + از      ۱۹- م، ك: - حضرت

۲۰- م: - و علا      ۲۱- اصل، ق: تفریق      ۲۲- ك: - که

پس هر که یقین<sup>۱</sup> داند که<sup>۲</sup> اصل او خاك خوار که آن پای مال فساق و فجارت و لگدکوب حیوان بی مقدار<sup>۳</sup>، او را مجال ترفع و پروای<sup>۴</sup> تکبر نماند و<sup>۵</sup> بحقیقت بدانند که شرف و فضل جز اهل معنی را نشاید و نزد<sup>۶</sup> و رفعت<sup>۷</sup> و کرامت<sup>۸</sup> جز اهل تقوی را نمی رسد.

در خبرست که<sup>۹</sup> روزی دو کس در<sup>۱۰</sup> نزد<sup>۱۱</sup> حضرت رسالت علیه - الصلاة والسلام<sup>۱۲</sup> بنسبت<sup>۱۳</sup> تفاخر<sup>۱۴</sup> میکردند، یکی دیگری را گفت<sup>۱۵</sup>:  
 أَنَا ابْنُ فُلَانٍ بَنِي فُلَانٍ فَمَنْ أَنْتَ؟ رسول الله<sup>۱۶</sup> فرمود که<sup>۱۷</sup> افْتَخَرَ رَجُلَانِ عِنْدَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ أَحَدُهُمَا : أَنَا فُلَانُ بَنُ فُلَانٍ حَتَّى عَدْتُ سَعَةً فَأَوْحَى اللَّهُ نَحْ إِلَيَّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ<sup>۱۸</sup>: قُلْ لِيذِي افْتَخَرَ بِآبَائِهِ إِنَّ كُلَّ سَعَةٍ فِي النَّارِ وَأَنْتَ عَاشِرُهُمْ . فرمود که دو کس نزد موسی عليه السلام<sup>۱۹</sup> با آباء خود فخر کردند، یکی دیگری را گفت: من پسر فلان بن فلان<sup>۲۰</sup> و فلان پسر فلانست<sup>۲۱</sup>، تا نه کس را<sup>۲۲</sup> از اجداد

- ۱- م : یقین      ۲- م ، ك : دانست که      ۳- م ، ك : فساق و  
 فجار ( م : فجار و فساق ) و لگدکوب حیوانات بی مقدارست      ۴- ك : و مجال  
 ۵- م : + هر که      ۶- م ، ك : جز اهل معنی را نمی نزد      ۷- ك : - و  
 ۸- ك : نقلست که      ۹- م : - در      ۱۰- ك : - نزد      ۱۱- م : -  
 ۱۲- عليه الصلاة ... ، ق ، ك : صلعم      ۱۳- ق ، ك : بنسب ، م : بنسب شریف  
 ۱۴- م : مفاخرت      ۱۵- ك : + که      ۱۶- ق : + صلعم ، م : رسول  
 ۱۷- عليه الصلاة و السلام ، ك : رسول عليه السلام      ۱۸- م : - که  
 ۱۹- م : - عليه السلام      ۲۰- ك : - بن فلانم      ۲۱- م : - من  
 ۲۲- م : - پسر فلان بن فلان که پسر فلان است      ۲۳- ق ، م : - را

خود بشمرد ، تو کیستی ؟ حضرت<sup>۱</sup> حق جل<sup>۲</sup> و علاوحي<sup>۳</sup> فرمود بموسی  
 ﷺ که بگوی<sup>۴</sup> آنکس را که باجداد<sup>۵</sup> خود فخر میکند که آن نه  
 کس را که بر شمردی همه در دوزخ اند و تو دهم ایشان<sup>۶</sup> خواهی بود .  
 و ازینجا بود که رسول ﷺ فرمود که لِيَدْعَنَّ<sup>۷</sup> قَوْمٌ آفْتَخَرَ<sup>۸</sup> بِآبَائِهِمْ  
 ۲۱۶ وَقَدْ صَارُوا فَخْمًا فِي جَهَنَّمَ<sup>۹</sup> ۱۱ أَوْ لِيَكُونَنَّ<sup>۱۰</sup> أَهْوَنَ عَلَيَّ اللَّهُ مِنْ  
 أَلْجِعْلَانَ<sup>۱۱</sup> أَلْتِي قَدُوقٌ<sup>۱۲</sup> بِآنَافِهَا<sup>۱۳</sup> أَلْقَدَرُ<sup>۱۴</sup> . فرمود که هر اینه  
 واجیست که بگذارند گروهی<sup>۱۵</sup> که با بآء خود فخر میکنند و حال آنکه  
 ایشان انکشت آتش<sup>۱۶</sup> دوزخ گشته اند یا<sup>۱۷</sup> حق تعالی<sup>۱۸</sup> بتجلی قهاری  
 ایشانرا خوارتر<sup>۱۹</sup> از جعل مردار گرداند که از خست و خواری اقدار  
 به بینی میکشند<sup>۲۰</sup> و نجاسات را قوت خود میدانند<sup>۲۱</sup> .  
 سبب دوم تکبرست بجمال و اکثر ( این ) نوع مفاخرت میان

- ۱- م ، ك : حضرت ۲- م : وحی ۳- م : - علیه السلام  
 ۴- م : بگو ۵- م : با بآء ۶- م : و با ایشان تو هم  
 ۷- « لیدعن » در اصل ، م فاقد حرکه و در ك بضم عین ( بصیغه جمع ) آمده  
 ۸- ك : یفتخر ، احیا : الفخر ۹- م : - فی جهنم ۱۰- « لیکونن »  
 در ك بضم نون اول آمده ۱۱- « جعلان » در ق ، ك : بضم جیم آمده  
 ۱۲- احیا : تذرف ۱۳- اصل ، ق : بانافها ، م : باناقها ، ك : بانفها  
 ۱۴- اصل : القدر ( فاقد حرکه ) ، م : القدر ، ك : القدره ( بفتح قاف و سکون  
 ذال ) ۱۵- م : + را ۱۶- م : - آتش ۱۷- م : تا ، ك :  
 و تا ۱۸- م ، ك : جل و علا ۱۹- اصل : خوار ( - تر )  
 ۲۰- م ، ك : می کشد ۲۱- ك : میدانند ، م : می سازد

زنان بود و ان مستدعی هَمَز و لَمَز و طَنَز گردد و مورث<sup>۱</sup> تنقیص<sup>۲</sup>  
 و<sup>۳</sup> حسد و غیبت<sup>۴</sup> شود و اشتغال این کس اکثر اوقات بذکر مساوی و<sup>۵</sup>  
 عیوب دیگران باشد. و علاج این مرض آنست که<sup>۶</sup> نظر بهیمی و صورت  
 پرستی را<sup>۷</sup> بگذارد و بدیده بصیرت از سر انصاف در باطن خود تأمل  
 کند [و] قبایح اوصاف بهیمی و سبعی و شیطانی را<sup>۸</sup> که آینه دل او<sup>۹</sup>  
 بی نور و تاریک میگرداند و<sup>۱۰</sup> از لذت قبول عکوس<sup>۱۱</sup> انوار ملکوتی  
 محروم می ماند<sup>۱۲</sup>. و<sup>۱۳</sup> بهینند<sup>۱۴</sup> قضایح انواع اقدار که جمیع اجزای  
 بدن او بدان<sup>۱۵</sup> آغشته است<sup>۱۶</sup> چون نجاست<sup>۱۷</sup> در امعا، و بول در مثانه،  
 و بلغم در<sup>۱۸</sup> دماغ، و خیو<sup>۱۹</sup> در دهان<sup>۲۰</sup>، و وسخ در گوش، و خون در  
 عروق، و زردابه در زیر پوست بشره. که<sup>۲۱</sup> اگر<sup>۲۲</sup> هر روز دو بار بقرود  
 قضا حاجت<sup>۲۳</sup> نجاست را از باطن خود دفع نکند و اثر پلیدی آنرا از  
 خود نشوید، رسوا گردد و بوی گندگی از او برآید و<sup>۲۴</sup> از زندگانی

۱- م : و موجب ۲- ك : تبغیض ۳- م : - تنقیص و

۴- ك : و کینه ۵- م : - و ۶- م ، ك : + این کس

۷- ق : - را ۸- ك : - را ۹- ق ، ك : + را

۱۰- م : + او را، ك : + او ۱۱- م : قبول و عکس ۱۲- ق :

محروم ماند، ك : محروم می سازد ۱۳- م : - و ۱۴- اصل : و

نهینند ۱۵- م : بران ۱۶- م : - است ۱۷- ك : نجاست

۱۸- م ، ك : + بینی و ۱۹- ق : و خیود ۲۰- م ، ك : دهن

۲۱- ق : بمرتبه ای که، ك : - که ۲۲- ق : - اگر ۲۳- ق : نزد

قضای حاجت ۲۴- ك : - و

خود متنفر گردد<sup>۱</sup>. و چون بحقیقت نظر کند اول او از<sup>۲</sup> نطفه خوار و در حال حامل افذار و در آخر جیفه مردار خواهد بود و این جمال او بحقیقت چون سبزه ایست بر روی مزبله ای<sup>۳</sup> که بیک باد مرضی وصاعقه<sup>۴</sup> علتی چون جذری<sup>۵</sup>، یا برصی<sup>۶</sup>، یا جذام از<sup>۷</sup> حسن بقیح مبدل شود<sup>۸</sup> و آن زین او<sup>۹</sup> بشین انجامد.

سبب سیم قوت است و تکثیر بشدت بطش. و علاج این<sup>۱۰</sup> آنست که در<sup>۱۱</sup> اسقام و امراض و اوجاع<sup>۱۲</sup> و انواع علل و اوجاع که برامزجه<sup>۱۳</sup> انسانی مسلطست تأمل کند که چون بیک رگ او در بدن بدردی مبتلا میگردد<sup>۱۴</sup> او را بیقرار میگردد و از دفع آن عاجز میگردد<sup>۱۵</sup>، و بقوت و مردانگی مکسی<sup>۱۶</sup> از خود دفع نمی تواند کرد و اگر موری در گوش یا بینی<sup>۱۷</sup> او رود بهلاک کشد، و اگر بیک روز تب گیرد آن همه<sup>۱۸</sup> قوت<sup>۱۹</sup> بضعف مبدل گردد و در تحمّل اثقال از<sup>۲۰</sup> خری و گاوی

- ۱- م، ك : شود      ۲- م، ك : از      ۳- م، ك : بر روی  
 مزبله رسته      ۴- ك : جذری      ۵- اصل : یا مرضی ، م : یا مرض، ك :  
 یا برص      ۶- م، ك : آن      ۷- م : مبدل گردد      ۸- ك : و این  
 زین ، م، ك : - او      ۹- م : + مرض      ۱۰- م : - در  
 ۱۱- ك : - و اوجاع ، م : و انواع امراض      ۱۲- م : مبتلا گردد و  
 ۱۳- ك : عاجز می شود      ۱۴- م : + زا      ۱۵- م : در گوش و بینی ،  
 ك : در بینی و گوش      ۱۶- م : - همه      ۱۷- م، ك : + او  
 ۱۸- ك : + اندك

بازماند . یقین داند که تکبر بجزی که بهیماه<sup>۱</sup> بر و سابق بود<sup>۲</sup> و بدان دفع پشه‌ای تواند<sup>۳</sup> غایت جهل و حماقت و نهایت طیش و وقاحتست .

سبب چهارم تکبر بمال است<sup>۴</sup> و این میان ملوک بود بکثرت خزاین و خیول و جنود، و<sup>۵</sup> میان دهاقین بسعت املاک و اراضی، و میان تجار بکثرت بضایع و نقود . و هر که ازین قوم<sup>۶</sup> قوی بود بر دیگری که دون او بود تکبر کند<sup>۷</sup> و در معرض تفاخر و مباحات گوید تو کیستی و چه قدر<sup>۸</sup> داری؟ و من اگر خواهم امثال ترا توانم خرید و جمیع ملک تو زکات مال من بر نیاید . و این همه نتیجه جهلست بسافت<sup>۹</sup> و قلت خطر دنیا<sup>۱۰</sup> و این اخس<sup>۱۱</sup> و اقبیح اقسام تکبرست چه اساس اسباب دنیوی || بر مهر سیل<sup>۱۲</sup> حوادثست و چون در هر لحظه<sup>۱۳</sup> بسبب حدوث حوادث زوال آن ممکن است و بعد از<sup>۱۴</sup> زوال اموال چون در نفس بخیل<sup>۱۵</sup> او هیچ نوع از انواع کمالات<sup>۱۶</sup> نیست، بی شک اذل<sup>۱۷</sup> خلق خواهد بود و اگر نیک تأمل کند چندین جهود و ترسا را<sup>۱۸</sup> بیند که بشروت<sup>۱۹</sup>

۲۱۷

۱- ق، م، ک : بهیماه

۲- م، ک : سابق شود

۳- ق، م، ک : + کرد

۴- م، ک : است

۵- م : - و

۶- م، ک : قوت

۷- م، ک : بر ( ک : و بر )

دون خود تکبر کند

۸- م، ک : قدرت

۹- م : + مال

۱۰- م، ک : + و فضیلت فقر

۱۱- ک : + فنا و

۱۲- ق : لحظه ( لحظه‌ای )

۱۳- م، ک : -

از

۱۴- م، ک : - بخیل

۱۵- ک : هیچ نوعی از انواع کمال

۱۶- م : - را

۱۷- م، ک : + و تجمل

و مال ازو زیادت‌اند . پس<sup>۱</sup> شرفی که بتغلب دزدی منعدم شود<sup>۲</sup> و بآتش بسوزد و شرف جهودی بران راجح گردد و با این همه در آخرت سبب مناقشه و حساب و گرفتاری و<sup>۳</sup> عقاب<sup>۴</sup> خواهد بود ، هیچ عاقل آنرا شرف نخواهد .<sup>۵</sup>

سبب پنجم تکبر<sup>۶</sup> بکثرت اولاد و اتباع و انصار و اقارب و عشائر ، و اکثر این معنی میان سلاطین و حکام بود . و مثال این کس<sup>۷</sup> چنان بود<sup>۸</sup> که شخصی در خواب می‌بیند که فایز گشته است بحکومت و امارت و قوت و شوکت و جمال ، و نفس او حایز<sup>۹</sup> خدم<sup>۱۰</sup> و چشم و استقلال جاه و مال<sup>۱۱</sup> و او بدین<sup>۱۲</sup> جمله مسرور و مباهی<sup>۱۳</sup> و مقتخر<sup>۱۴</sup> ، ناگاه بیدار می‌شود<sup>۱۵</sup> خود را در خانه تاریک<sup>۱۶</sup> خراب<sup>۱۷</sup> یا وادی<sup>۱۸</sup> موحش بی‌آب می‌یابد محبوس و متحیر<sup>۱۹</sup> و از جواب<sup>۲۰</sup> بهایم و سباع<sup>۲۱</sup> ضاری قصد او کرده و از نزدیک عقارب و حیات در میان نجاسات و اقدار روی

- ۱- م : زیادت اندیشد      ۲- م : منعدم گردد      ۳- م : -  
 ۴- م ، ك : + او      ۵- ك : نداند      ۶- ك : - تکبر ، م : + است  
 ۷- ك : این چنین کس      ۸- م ، ك : چنانست که      ۹- م : جایز  
 ۱۰- ق : و نفس و خزاین و خدم      ۱۱- ق : مال و جاه ، م : و مال و جاه  
 ۱۲- م : برین ، ك : با این      ۱۳- م : - و مباهی      ۱۴- م ، ك :  
 + که      ۱۵- ق ، م : - و      ۱۶- ك : + و      ۱۷- اصل :  
 خواب ، م : + ، و ، ك : + می‌بیند      ۱۸- ق ، م ، ك : یا وادی  
 ۱۹- م : - و      ۲۰- م : جانب      ۲۱- م : - و سباع

بدو نهاده و دست و پای او بسلاسل و اغلال بسته و از حرکت هر يك ازین سباع<sup>۱</sup> [نوع]<sup>۲</sup> هولی و خوفی<sup>۳</sup> بدو می رسد و از حمله هر ماری و هر کژدمی<sup>۴</sup> دهشتی<sup>۵</sup> می یابد و او در میان این همه<sup>۶</sup> مدهوش و متحیر و خایف، نه<sup>۷</sup> دست دفع دارد نه<sup>۸</sup> راه فرار<sup>۹</sup> میداند و نه حيلة خلاص می تواند. همچنین چون عاقل بدیده<sup>۱۱</sup> بصیرت نظر کند، بداند که جمیع قوت و شوکت و اسباب ثروت و تجمل دنیوی خوابی و خیالی بیش نیست که الناس نیام فاذا ماتوا آفتبهاوا. و هر حادثه ای<sup>۱۲</sup> از حوادث روزگار چون<sup>۱۳</sup> سبعی از سباع ضاری است که قصد تمزیق نظام عیش او میکند و هر ماده ای<sup>۱۴</sup> از مواد اسقام و آلام که بسبب<sup>۱۵</sup> امکان غلبه بعضی<sup>۱۶</sup> اخلاط<sup>۱۷</sup> در مزاج مهیا و مدفونست چون ماری و عقربی است که از میان نجاسات شهوات و لذات که در تحت اقدام طبیعی<sup>۱۸</sup> اوست قصد هلاک او میکنند<sup>۱۹</sup> و این کس را نه در جذب<sup>۲۰</sup> آن<sup>۲۱</sup> مسرات خواب<sup>۲۲</sup>

۱- م، ك: هر يك از سباع ۲- م، ك: - نوع، ق: نوع

۳- ق: و خوف ۴- ق، م، ك: و کژدمی ۵- م: نهشی

۶- م، ك: - در ۷- م: - همه ۸- ك: نی ۹- ق، م:

و نه، ك: و نی ۱۰- م: قرار ۱۱- م، ك: بنظر

۱۲- م: و هر حادثه که، ك: و حادثه ای ۱۳- ك: - چون

۱۴- م: و سر ماده ۱۵- م: که کسب ۱۶- ق، م، ك: + از

۱۷- م: اختلاط ۱۸- م: طبیعی ۱۹- م: می کند

۲۰- ك: جنب ۲۱- ق، م، ك: - آن ۲۲- م: خوابی و، ك:



حولي است و نه در دفع اين مضرات حالي<sup>۱</sup> قوتی. و چون اين معانی<sup>۲</sup> محقق گردد<sup>۳</sup> بی شك<sup>۴</sup> نخوت كبر<sup>۵</sup> منتفی شود و صولت عجب که فایده<sup>۶</sup> چند شیطانیست<sup>۷</sup> منهزم گردد.

سبب ششم علم است و این سبب اعظم<sup>۸</sup> تکبرست و اکثر علماء رسوم بدین آفت مبتلا باشند<sup>۹</sup> «إِلَّا مَنْ عَصَمَهُ اللَّهُ». زیرا که چون لسان شرع بفضایل آن ناطقست و عظم<sup>۱۰</sup> و قدر<sup>۱۱</sup> و منزلت علماء بالله<sup>۱۲</sup> بر افهام مترسّمان زمانه سابق، لاجرم با<sup>۱۳</sup> شعور جمال علم بی وفور کمال حلم نتوانند<sup>۱۴</sup> که بجز<sup>۱۵</sup> علم تعزّز نکنند<sup>۱۶</sup>، و بیشتر آن باشد<sup>۱۷</sup> که عامّه خلق را بنظر بهایم و انعام بینند و خدمت خود<sup>۱۸</sup> بریشان واجب دانند و از<sup>۱۹</sup> استخدام<sup>۲۰</sup> باك ندارند و از تقصیر در ایشان<sup>۲۱</sup> ۲۱۸ ۲۱۸  
باك ندارند<sup>۲۲</sup> و از تقصیر ایشان در خدمت عجب دارند و نفس خود را عندالله افضل و اعلا ازیشان دانند، و غلبه این صفات را دو سبب است:

- ۱- م: خیالی و ۲- ك: - و ۳- م: معنی ۴- م: م  
گشت ۵- ك: + برو ۶- م: كفر ۷- م: قاعده  
۸- ق، ك: شیطان است ۹- م: عظم، ق، م، ك: + اسباب  
۱۰- ق: شوند ۱۱- ق، م، ك: - و ۱۲- م: قدرت  
۱۳- اصل، ك: علماء بالله ۱۴- م: - با ۱۵- ق، م: نتواند،  
ك: + شد ۱۶- ك: بعلمت ۱۷- ق: تعزّزکنند  
۱۸- اصل، ق: باشند ۱۹- م: + را ۲۰- م: - از  
۲۱- ك: + ایشان ۲۲- ق: و از تقصیر خود در حق ایشان  
۲۳- م، ك: - و از تقصیر...

یکی آنکه اشتغال<sup>۱</sup> این قوم در بدایت این<sup>۲</sup> حال بلوم رسمی است<sup>۳</sup> چون علم صرف<sup>۴</sup> و نحو و شعر، و علم حساب و نجوم و طب<sup>۵</sup> و فصل خصومات<sup>۶</sup> و طرق<sup>۷</sup> مجادلات و این همه<sup>۸</sup> موجب حرص و حسد و کبر و مثر عجبست<sup>۹</sup>. و هر چند در تحصیل این علوم<sup>۱۰</sup> بیشتر کوشند، اصول خبایت<sup>۱۱</sup> این اخلاق در نفوس مدنسه<sup>۱۲</sup> ایشان راسخ تر گردد و عاء طبیعت از کبر و نفاق ممثلی تر<sup>۱۳</sup> شود. و علم حقیقی آنست که بنده حقیقت و ماهیت نفس و<sup>۱۴</sup> عیوب و آفات او را<sup>۱۵</sup> بداند و این معرفت را مفتاح معرفت پروردگاری گرداند<sup>۱۶</sup> و کیفیت سلوک راه رضای حق و قربت<sup>۱۷</sup> و اسباب آنرا بشناسد و از خطر<sup>۱۸</sup> حجاب و حرمان و آفت<sup>۱۹</sup> شقاوت و خذلان آگاه شود و بحقارت امور دنیوی متیقن گردد و از خوف و<sup>۲۰</sup> خطر خاتم<sup>۲۱</sup> عیش برو تلخ گردد. و ازینجاست که حضرت صمدیت<sup>۲۲</sup> علماء دین را بخوف و خشیت وصف فرمود که<sup>۲۳</sup> **إِنَّمَا يَخْشَى آلَهَهُ مِنَ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ**. و این علم آینه دل را از زنگار کبر و عجب

- ۱- اصل: استعمال ۲- ق، م، ك: - این ۳- م: - است  
 ۴- م، ك: علم لغت ۵- اصل: و فضل و خصومات ۶- ك: و طریق  
 ۷- ق: - همه ۸- م، ك: و این جمله موجب حرص و کبر و مثر حسد  
 و عجبست ۹- اصل: این علم ۱۰- ك: خبایت ۱۱- م، ك: -  
 مدنس ۱۲- م، ك: ممثلی ( - تر ) ۱۳- م: - نفس و  
 ۱۴- ق، م، ك: آنرا ۱۵- ق: داند ۱۶- م، ك: راه رضا و  
 قربت ( م: قرب ) ۱۷- ك: بطر ۱۸- م: + و  
 ۱۹- م، ك: - و ۲۰- م، ك: + عزشانه ۲۱- م: - که

ياك گرداند و محصل آنرا بر وَح و صفای تواضع و خشیت رساند .  
 سبب دوم<sup>۱</sup> آنکه شخصی<sup>۲</sup> در اصل فطرت ردی<sup>۳</sup> النفس وستی<sup>۴</sup> -  
 الاخلاق بود و قبل از آنکه<sup>۵</sup> بانواع مجاهدات و اصناف ریاضات تزکیه  
 نفس و تصفیه قلب<sup>۶</sup> کرده باشد<sup>۷</sup> ، باخبت<sup>۸</sup> جوهر نفس بتحصیل علم مشغول  
 شده<sup>۹</sup> . هر علم که در وعاء فهم و حفظ او قرار گیرد ، با آثار خبت<sup>۱۰</sup> متأثر  
 گردد چون<sup>۱۱</sup> آب<sup>۱۲</sup> باران که در اصل عذب و صافست<sup>۱۳</sup> اما چون  
 بواسطه جذب عروق نباتات در اجزاء اغصان اشجار (منتشر)<sup>۱۴</sup> میگردد ،  
 اگر<sup>۱۵</sup> جوهر طبیعت آن شجر مرست<sup>۱۶</sup> صفت مرادت بران<sup>۱۷</sup> آب عارض  
 میگردد و اگر صفت حلاوت بر جوهر<sup>۱۸</sup> شجره غالبست عذوبت و حلاوت  
 آن آب باران<sup>۱۹</sup> زیاده میشود چنانکه<sup>۲۰</sup> حضرت صمدیت عز شانه علم را  
 بآب باران تشبیه فرمود که آنزل من السماء ماء فسالت اودیته یقدرها  
 اشلات بدین معنی است . پس خاصیت علم که آب حیات معنوی است

۱- م : هفتم ۲- م : + اگر ۳- ك : شخص ۴- م :

و قبل تحصیل ، ك : قبل از تحصیل ۵- م : تصفیه نفس و تزکیه قلب

۶- م ، ك : نکرده باشد ۷- م : جنس ۸- م : علوم

۹- ق ، م ، ك : مشغول شود ۱۰- م ، ك : + او ۱۱- ك : و چون

۱۲- ق : - آب ۱۳- م ، ك : و صافست ۱۴- ق : متغیر

۱۵- ك : و اگر ۱۶- ق ، م ، ك : آن شجره مر ( در ق ، ك باضافه ،

در م بفاك اضافه ) است ۱۷- م : بدان ۱۸- م : - جوهر

۱۹- م ، ك : - باران ۲۰- م : وانکه

آنست که در هر وعایی از اوعیه<sup>۱</sup> [ از داعیه<sup>۲</sup> ] افهام اشخاص انسانی که<sup>۳</sup> قرارگیرد بصفه آن وعاء متصف شود. و در وعاء خبیث حریص متکبر، خبائث حرص و بخل و کبر و عجب زیاده گرداند و<sup>۴</sup> در اناه طیب ورع خاضع، قناعت<sup>۵</sup> و تواضع و کرم و حیاء او بدان مضاعف گردد<sup>۶</sup>. و از ابن عباس رضع<sup>۷</sup> روایتست که رسول ﷺ فرمود<sup>۸</sup>: سَيَكُونُ قَوْمٌ يَقْرَءُونَ الْقُرْآنَ لَا يَجَاوِزُ حَنَاجِرَهُمْ يَقُولُونَ قَدْ قَرَأْنَا فَمَنْ أَقْرَأَ مِنَّا وَ عَلِمْنَا فَمَنْ أَعْلَمَ مِنَّا أَوْلَيْتِكَ هُمْ وَقَوْلُ النَّبِيِّ<sup>۹</sup>. فرمود که بعد ازین گروهی باشند که قرآن خوانند و اثر قرآن<sup>۱۰</sup> از حلقهء ایشان در نگذرد یعنی بدان عمل نکنند و تحصیل علم دین بجهت لاف و مفاحرت کنند گویند: قرآن خواندیم که از ما بهتر میخواند؟ و علوم دانستیم که از ما<sup>۱۱</sup> || بهتر میداند؟ پس فرمود که این قوم هیزم آتش دوزخ خواهند بود. و علاج این آفت آنست که<sup>۱۲</sup> بدانند که خطر علم بیشترست<sup>۱۳</sup> از خطر جهل<sup>۱۴</sup> و حجّت آنحضرت بر اهل علم<sup>۱۵</sup> مؤکدترست<sup>۱۶</sup> که بر عامهء خلق، و سلاطین و ملوک بسیار زلات و

۲۱۹

- ۱- « اوعیه » در اصل فاقد همزه ( علامت اضافه ) است ۲- داخل کرده تنها در اصل هست ۳- ك : که ۴- م : — و ۵- ك : ورع و خضوع و قناعت ۶- م ، ك : مضاعف شود ۷- ق : — رضع ۸- م ، ك : + که ۹- م : — یقولون قد قرأنا ... ۱۰- م : — قرآن ۱۱- ك : اینست که ۱۲- ك : — است ۱۳- م : بیشتر از خطر جهلست ۱۴- ك : بر اهل علوم ۱۵- م ، ك : — است

هفوات<sup>۱</sup> از جهات رسائیق و اغیبا و اجلاف براری و جبال عفو کنند که عشر آن از نوآب و خواص<sup>۲</sup> حضرت عفو نکنند زیرا که مخالفت فرمان با حصول معرفت بی شک افحش و اقبیح<sup>۳</sup> است از مخالفت غیر عارف . و ازینجاست که حضرت صمدیت<sup>۴</sup> بلام<sup>۵</sup> باعور را<sup>۶</sup> که مقتدای عصر بود<sup>۷</sup> بسبب مخالفت<sup>۸</sup> حق و متابعت شهوات به سگ تشبیه کرد و فرمود که<sup>۹</sup> فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ كَحَمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ كَتَرَكُهُ يَلْهَثُ، و علمای یهود را بسبب اضاعت حق به خر مانند کرد و فرمود<sup>۱۰</sup> که مَثَلُ الَّذِينَ حَمَلُوا التَّوْرَةَ كَمَثَلِ الْيَهُودِ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ أَلَمَسْتُمُ الْيَهُودَ أَمْ لَمْ تَلْمَسْهُمْ أَمْ كُنْتُمْ خِزْيَانًا غَافِلِينَ<sup>۱۱</sup> است که طلب لذتی از لذات و متابعت شهوتی از شهوات نمیکند و کدام مجتهد<sup>۱۲</sup> خاضع است که اثر استرواح منصب علم در خود نمی یابد<sup>۱۳</sup> ، اما چون متقی خاشع<sup>۱۴</sup> صادق و عالم محقق و<sup>۱۵</sup> مخلص از غوایل هذیانات فلسفی و مجادلات نظری و مزخرفات رسمی اعراض کند و عموم اهتمام همت خود بفهم دقایق علوم دینی و درک حقایق اسرار<sup>۱۶</sup> یقینی مصروف گرداند و از خطر عهده علم<sup>۱۷</sup> غافل نباشد،

- ۱- م : - و هفوات ۲- م : اقبیح و افحش ۳- م : + عزشأنه  
 ۴- م : بلم ۵- ك : بلام و برصیصا و باعورا ۶- ك : بودند ،  
 م : - که مقتدای عصر بود ۷- م : - مخالفت ۸- م : - و فرمود که  
 ۹- م : - و فرمود ۱۰- م : عالم متورع ، ك : عالم با ورع  
 ۱۱- م : محب ، ك : + مجتنب ۱۲- م : نمی بیند ۱۳- م : ، ك :  
 + و طالب ۱۴- م ، ك : + عامل ۱۵- م : - اسران  
 ۱۶- م : و از عهده خطر علم

امیدست که صورت کبر و عجب در وی شکسته شود و کدورت اخلاق ردیه بصفاء صفات مرضیه مبدل گردد **أَوْ لِنِيكَ يَبْدَلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ** .

سبب هفتم<sup>۱</sup> عبادتست . و هر که<sup>۲</sup> پیش از تنسک<sup>۳</sup> بممارست<sup>۴</sup> علوم دین<sup>۵</sup> مشغول نشده باشد<sup>۶</sup> و معرفت<sup>۷</sup> آداب عبودیت و دقائق آفات آن حاصل نکرده و در صحبت شیخ کامل محقق<sup>۸</sup> نفس خود را مهذب نگردانیده و عقارب و حیات اخلاق ردیه<sup>۹</sup> او بمقامع جفاء<sup>۱۰</sup> پیر هادی سر کوفته نگشته<sup>۱۱</sup> و حرارت اوصاف بشری او بآب بردالقین نسکین نیافته، چون بعبادات بدنی<sup>۱۲</sup> مشغول گردد و از آثار اعمال قلبی و سرتی<sup>۱۳</sup> محروم بود هر روز<sup>۱۴</sup> باطن او بظلمت استیلاء صفات<sup>۱۵</sup> ذمیمه تاریکتر گردد و خار رذایل اخلاق ردیه<sup>۱۶</sup> در نفس او رستن گیرد ( و اصول اشجار خبیثه چون ریا و کبر و عجب و غرور در زمین طبع او راسخ گردد . و این چنین کس )<sup>۱۷</sup> پیوسته<sup>۱۸</sup> بتنسک<sup>۱۹</sup> بی حاصل تعزز میکند و باظهار عبادت غافلانه در استمالت قلوب اهل غفلت می کوشد و عامه

- ۱- م : هفتم ۲- ك : و هر کس ۳- اصل : تمسك . در ق  
این کلمه در حاشیه قرار دارد و عکس اش نیفتاده ۴- م : تنسك بممارات ،  
ك : تنسك ممارست ۵- ك : دینی ۶- اصل ، ق ، ك : مشغول شده  
باشد ۷- م : - و معرفت ۸- ق : خفاء ۹- م : + باشد  
۱۰- م : بدن ۱۱- م : + و روحی ۱۲- م : + در  
۱۳- م : استیلاء و صفات ۱۴- م ، ك : - ردیه ۱۵- اصل ، ق : -  
داخل پارانتن ۱۶- م : - پیوسته

مسلمانانرا بنظر حقارت می بیند و قیام بقضاء حوائج<sup>۱</sup> خود<sup>۲</sup> بر همه لازم می داند و توفیر<sup>۳</sup> و تقدیم و توسیع ذر مجالس و محافل از همه توقع می دارد. و چون سر او مسلوب اخلاق مهلکه گردد و عقل او مغلوب اوصاف خبیثه شود، آثار رذایل کبر و عجب و غرور از ظروف افعال و اقوال او ترشح کند و خوف از<sup>۴</sup> سطوت<sup>۵</sup> جباری از باطن او مرتفع شود و از مکر<sup>۶</sup> الله ایمن گردد و خود را ناجی و دیگرانرا هالك تصور کند. و این علامت هلاك ابدی است و رسول<sup>۷</sup> فرمود که<sup>۸</sup> إِذَا سَمِعْتُمْ

۴۲۰ || أَلْجُلَّ يَقُولُ هَلَكَ الْنَّاسُ فَهُوَ أَهْلَكُهُمْ<sup>۹</sup>. یعنی چون شنیدید<sup>۱۰</sup> که شخصی میگوید که خلق هلاك<sup>۱۱</sup> شده اند<sup>۱۲</sup>، او از همه هلاك ترست. چه این سخن و امثال این<sup>۱۳</sup> نتیجه عجب و غرور است<sup>۱۴</sup> و باشد که از غایت جهل و غیادت از وقایع گذشته [ و ] بحوادث<sup>۱۵</sup> سالفه مباهات کند و گوید<sup>۱۶</sup> فلان کس در حق من چنین کرد بفلان<sup>۱۷</sup> بلا گرفتار<sup>۱۸</sup> شد و آنرا کرامات<sup>۱۹</sup> داد. و این جاهل احمق این قدر ندانسته است که چندین

۱- م : + امر      ۲- ك : + را      ۳- ك : و توفیر

۴- ق ، م ، ك : - از      ۵- م ، ك : + قهر      ۶- م : علیه افضل

الصلوات      ۷- م : - که      ۸- م : فهو هالكهم      ۹- م : شنیدند

۱۰- ك : مهلك      ۱۱- م ، ك : + بدانید که      ۱۲- ك : آن ، م :

چه امثال این سخن      ۱۳- م : نتیجه عجبست و غرور      ۱۴- م ، ك :

از وقایع گذشته و حوادث      ۱۵- اصل : و گویند      ۱۶- م : و بفلان

۱۷- ك : مبتلا ، م : + و مبتلا      ۱۸- م : کرامت

هزار<sup>۱</sup> اغیبا<sup>۲</sup> و ملاحظه سب<sup>۳</sup> خدا و رسول خدا می کنند و چندین<sup>۳</sup> فریق از اشقیا و کفره با انواع جور و اهانت<sup>۴</sup> از سب<sup>۴</sup> و ضرب و قتل انبیا را صلوات الله علیهم اجمعین<sup>۵</sup> ایذا رسانیده اند<sup>۵</sup> و حق جل<sup>۶</sup> و علا ایشانرا مهلت داد و عقوبت نکرد و بلکه بعضی از (ایشان) ایمان یافتند و هیچ مکروه در دین و دنیا<sup>۷</sup> بدیشان نرسید. و این مدبر مفرور از غایت جهل و بلاغت<sup>۸</sup> نفس خبیث خود را از انبیا علیهم السلام فاضلتر میداند<sup>۸</sup> و جریان قضاء الهی را کرامت<sup>۹</sup> خود می شمرد<sup>۹</sup> و<sup>۹</sup> جای آنست که شیطان<sup>۱۰</sup> برسببت آن مدبر افسوس کند و رهایین<sup>۱۱</sup> یهود و نصاری از حاصل افعال او تنگ دارند<sup>۱۱</sup>. و اگر کسی بمثل عمر نوح در طاعت<sup>۱۲</sup> گذارد و دران مدت<sup>۱۳</sup> يك طرفه العین فترت و سستی روا ندارد پس يك لحظه<sup>۱۴</sup> خود را بدان مسرور گرداند و<sup>۱۵</sup> یا خود را بدان از احقر و افجر خلق بهتر داند، به حقیقت اساس سعادت دین خود را بمیعول جهل میکند و در احباط اعمال بقدم عجب سعی میکند. و<sup>۱۶</sup> در خبر است که چون این آیت نازل شد که<sup>۱۷</sup> **وَ الَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ**

- |                     |                    |                 |
|---------------------|--------------------|-----------------|
| ۱- م، ک: + از       | ۲- ک: اغیبا        | ۳- ک: + هزار    |
| ۴- اصل: اهان        | ۵- م، ک: - اجمعین  | ۶- م، ک: رسانند |
| ۷- م: در دنیا و دین | ۸- م: میدارد       | ۹- ک: کرامات    |
| ۱۰- م، ک: - و       | ۱۱- م: + لعین      | ۱۲- م: + و      |
| ۱۳- ق: تنگ دارد     | ۱۴- م: بطاعت       | ۱۵- م: وقت      |
| ۱۶- م، ک: + نفس     | ۱۷ و ۱۸- م، ک: - و | ۱۹- ق، م، ک:    |



أَتَتْهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ ، عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا<sup>۱</sup> از رسول صلعم<sup>۲</sup> پرسید که هُمُ الَّذِينَ يَسْرِ قُونَ وَيَشْرَبُونَ<sup>۳</sup> وَيَزْنُونَ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ<sup>۴</sup> لَا<sup>۵</sup> يَا أَبَنَةَ الصِّدِّيقِ<sup>۶</sup> هُمُ الَّذِينَ يَصَلُّونَ وَيَصُومُونَ وَيَتَصَدَّقُونَ وَيَخَافُونَ أَنْ لَا يَقْبَلَ<sup>۷</sup> مِنْهُمْ . نزد بعضی از اهل تفسیر یُؤَقُونَ اینجا بمعنی یَعْمَلُونَ است . یعنی حق جل و علا میفرماید که آنکسانی<sup>۸</sup> که میکنند آنچه میکنند و دل‌های ایشان ترسانست که باز گردش ایشان<sup>۹</sup> بحضورت ما خواهد بود . عایشه گفت : ای رسول خدای این<sup>۱۰</sup> آن کسانند<sup>۱۱</sup> که دزدی میکنند و خمر میخورند و زنا میکنند؟ رسول ﷺ گفت<sup>۱۲</sup> : نه ای عایشه<sup>۱۳</sup> این آن کسانند<sup>۱۴</sup> که نماز میگزارند و روزه می‌دارند و صدقه میدهند و ترسند<sup>۱۵</sup> که آن جمله از ایشان مقبول نگردد . ای عزیز آنجا که حضرت استغنا و بی‌نیازست<sup>۱۶</sup> طاعات همه<sup>۱۷</sup> مقدسان ملاً اعلا خیال‌بازست ، و آنجا که تموّج دریای قیدم است علوم و اعمال همه کاینات عدم است ، و آنجا که هبوب ریاح عواصف جبارست عزّ و شرف همه مقربان کامل رشحه ذل و خواریست ، و علاج

- ۱- ق : - رضی ... ۲- ك : علم ، م : - از رسول صلعم  
 ۳- م : - و یشربون ۴- ق : قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 ۵- ك : - لا ۶- م : لابنة الصديق ۷- م : و تخافون ان لا تقبل  
 ۸- م : آنکسان ۹- م : ایشان ۱۰- ق : - این  
 ۱۱- ك : کسانى اند ۱۲- م ، ك : فرمود که ۱۳- م : نه ای دختر  
 صديق ۱۴- ك : کسانى اند ۱۵- م ، ك : و میترسند  
 ۱۶- م : استغناى بی‌نیازست ۱۷- ك : + مقربان و

این درد جان‌گداز و زاد این راه بی‌بدرقه<sup>۱</sup> و ساز آنست که از خود و اعمال خود<sup>۲</sup> چشم‌همت بردوزد، و کرده و ناکرده بآتش تشویر و ندم<sup>۳</sup> بسوزد، و از معلم غیب علم<sup>۴</sup> و الله خلقکم<sup>۵</sup> و مَا كَعْمَلُونَ پیاموزد و شمع جائزا بنور محبت و عرفان بیفزوزد<sup>۵</sup>.

وَهَبْ بِنِ مُنَبِّهٍ رَحْمَةَ اللَّهِ عَلَيْهِ<sup>۶</sup> میفرماید که<sup>۶</sup> نشان کمال

۲۲۱ || عقل آنست که همه خلق را<sup>۷</sup> از خود بهتر داند. چون<sup>۸</sup> افضل از خود بیند<sup>۹</sup> امید بجناب کرم<sup>۱۰</sup> واثق گرداند که حضرت<sup>۱۱</sup> حق جل و علا او را بدرجه او ملحق گرداند، و چون ادنی از خود<sup>۱۲</sup> بیند<sup>۱۳</sup> گوید شاید که در سر او صفتی حمیده بود که آن سبب نجات او گردد<sup>۱۴</sup> و<sup>۱۵</sup> حال من معلوم نیست که چه<sup>۱۶</sup> خواهد بود<sup>۱۷</sup>، برسوخ این معانی رذیله کبر از باطن او زایل شود و تواضع صفت او گردد و آن رفعت که او<sup>۱۸</sup> برذیله کبر می‌جست و نمی‌یافت و بدان سبب عندالله مذموم گشت<sup>۱۹</sup> و

۱- م: و زاد راه بی‌بدرقه ۲- م، ك: و از اعمال خود

۳- م: و ندم ۴- م: علم ۵- م، ك: برافزود

۶- ق: قدس سره ۷- ك: می‌فرمود که ۸- ق: را

۹- ك: و چون ۱۰- م: چون افضل ... ۱۱- اصل: امید نجات

کرم، ق: امید نجات و کرم ۱۲- م، ك: حضرت ۱۳- م: ادناء

خود را ۱۴- م: بیند ۱۵- ق: بود ۱۶- م: که آن

سبب ... ۱۷- ك: چون ۱۸- م، ك: خواهد شد و

۱۹- م، ك: او ۲۰- م: مذموم می‌گشت

او را در درّ رکّه<sup>۱</sup> نقصان انداخت<sup>۲</sup> در حال تواضع بی‌خواست او را حاصل شود<sup>۳</sup> و محمود بود و سبب کمال او گردد چنانکه<sup>۴</sup> صاحب شرع<sup>۵</sup> (فرمود که مَا تَوَاضَعَ أَحَدٌ لِّهِ إِلَّا رَفَعَهُ اللَّهُ<sup>۶</sup>)<sup>۷</sup> فرمود که هیچکس فروتنی نکرد برای خدای تع<sup>۸</sup> که مگر خدای عزّوجلّ<sup>۹</sup> او را بر نکشید<sup>۱۰</sup>.

و قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : مَا مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَ مَعَهُ مَلَكَانِ<sup>۱۱</sup> يَمَسِكَانِي<sup>۱۲</sup> . فَإِنْ هُوَ رَفَعَ نَفْسَهُ جَبَدَاهُ<sup>۱۳</sup> ثُمَّ قَالَ<sup>۱۴</sup> : اللَّهُمَّ ضَعُهُ ، وَإِنْ وَضَعَ نَفْسَهُ قَالَ<sup>۱۵</sup> : اللَّهُمَّ أَرْفَعُهُ . فرمود که از ملائکه ابرار که امینان حضرت جبارند موکل هر بنده‌ای<sup>۱۶</sup> دو فرشته‌اند<sup>۱۷</sup> که جناح همت او را گرفته‌اند چون آن بنده نفس خود را بتکبر برکشد<sup>۱۸</sup> عنان او را<sup>۱۹</sup> باز کشند و گویند خداوند<sup>۲۰</sup> او را پست<sup>۲۱</sup> گردان و چون فروتنی

- ۱- م : و او را که در ۲- م : می‌انداخت ۳- م ، ك :  
 بیخواست بیابد ۴- م : چنانچه ۵- م : + علیه افضل الصلوات ،  
 ك : + علیه افضل الصلوات و اكمل التحيات ۶- م : فرمود که تواضع  
 احدا لله او لا و رضعه الله ۷- اصل ، ق : - داخل پارانتز ۸- م ، ك :  
 عزوجل ۹- م ، ك : - که ۱۰- م ، ك : حق جل و علا  
 ۱۱- م : برسید ، ك : برکشد ۱۲- احیا : + و علیه حمکه  
 ۱۳- اصل ، ق : یمسکان ، احیا : + بها ۱۴- جبذاه ، در اصل فاقد  
 نقطه است ، م : حذاه ، ك : حیداه ۱۵ و ۱۶- م : قال ۱۷- م ، ك :  
 هر بنده ۱۸- ق : دو فرشته‌اند ۱۹- ق : برکشید  
 ۲۰- م ، ك : - را ۲۱- م : خدا ۲۲- م : او راست

کند<sup>۱</sup> گویند خداوند<sup>۲</sup> او را بلند گردان .

وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : مَنْ قَوَّضَ لِيهِ رَفَعَهُ اللَّهُ وَمَنْ تَكَبَّرَ وَضَعَهُ اللَّهُ وَمَنْ آفَتَصَدَّ أَغْنَاهُ اللَّهُ وَمَنْ بَدَّرَ<sup>۳</sup> آفَقَرَهُ اللَّهُ وَمَنْ أَكْثَرَ ذِكْرَ اللَّهِ أَحَبَّهُ اللَّهُ<sup>۴</sup> . فرمود که هر که فروتنی کند حق جل و علا قدر او<sup>۵</sup> بلند گرداند ، و هر که تکبر کند او را خوار ماند ، و هر که در انفاق عدل کند او را بجز<sup>۶</sup> غنا رساند ، و هر که اسراف کند بذل<sup>۷</sup> احتیاج در ماند ، و هر که یاد آنحضرت بسیار کند او را محبوب خود<sup>۸</sup> گرداند<sup>۹</sup> .

و<sup>۱۰</sup> در خبرست که حق جل و علا وحی فرمود بموسی عليه السلام که<sup>۱۱</sup> :  
 إِنَّمَا<sup>۱۲</sup> أَقْبِلُ الصَّلَاةَ مِنْ<sup>۱۳</sup> قَوَّاضٍ لِعِظْمَتِي وَ لَمْ<sup>۱۴</sup> يَتَعَظَّمْ<sup>۱۵</sup> عَلَيَّ خَلْقِي وَ أَلْزَمَ<sup>۱۶</sup> قَلْبَهُ خَوْفِي وَ قَطَعَ النَّهَارَ<sup>۱۷</sup> بِذِكْرِي وَ كَفَّ نَفْسَهُ عَنِ الشَّهَوَاتِ مِنْ أَجْلِي . فرمود<sup>۱۸</sup> که ما نماز از<sup>۱۹</sup> کسی قبول کنیم که

۱- ك : فروتنی گویند ۲- م ، ك : + مرتبه ۳- « بدرد »

در ك بتخفيف نوشته شده و در اصل ، م نیز فاقد حرکه و تشدید است .

۴- ك : و من ذکر الله ۵- م : احب الله ۶- م ، ك : + را

۷- ك : محبوب حضرت ۸- م : او را محبوب حضرت بسیار گرداند شادان

۹- م ، ك : - و ۱۰- م : علیه افضل الصلوات ۱۱- م ، ك : - که

۱۲- م : انا ۱۳- م : فمن ، احيا : صلاة من ۱۴- ك : و من

۱۵- احيا : و لم يتعظم ۱۶- ك : و اکرم ، م : + علی

۱۷- احيا : نهاره ۱۸- م ، ك : + بدرستی ۱۹- م : - از

در مشاهده عظمت ما خود را بذلت و مسکنت آرد و بزرگی بر بندگان ما روا ندارد و آینه دل خود را بصیقل خوف روشن دارد و روز بیاد ما گذراند<sup>۲</sup> و نفس خود را بجهت رضای ما از آرزوها باز دارد.

و در اخبار آمده است که<sup>۳</sup> عیسی عَلَيْهِ السَّلَام می فرمود که<sup>۴</sup> طُوبَى لِمَتَوَاضِعِينَ فِي الدُّنْيَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَنَابِرِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، طُوبَى لِمُصْلِحِينَ بَيْنَ النَّاسِ فِي الدُّنْيَا هُمُ الَّذِينَ يَرْتَمُونَ الْفِرْدَوْسَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، طُوبَى<sup>۵</sup> لِمُطَهَّرَةِ قُلُوبِهِمْ<sup>۶</sup> فِي الدُّنْيَا هُمُ الَّذِينَ يَنْظُرُونَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ<sup>۷</sup> يَوْمَ الْقِيَامَةِ. فرمود که خوشا<sup>۸</sup> وقت فروتنان در دنیا ایشانند که<sup>۹</sup> در مجمع عظمی بر منبرها<sup>۱۰</sup> نشینند ، و<sup>۱۱</sup> خوشا وقت صلح کنندگان در دنیا<sup>۱۲</sup> ایشانند که در آخرت<sup>۱۳</sup> مناظر فردوس اعلا گزینند ، خوشا وقت پاک دارندگان آینه دل از غبار اغیار<sup>۱۴</sup> ایشانند که در دار بقا لقاء حق بیچون و بیچگونه بینند .  
و<sup>۱۵</sup> نقلست که<sup>۱۶</sup> ابن سَمَّاک<sup>۱۷</sup> بمجلس هارون الرشید در آمد ،

- ۱- ك : به بندگان ما را ۲- م ، ك : گذارد ۳- م ، ك :  
نقلست که ۴- م ، ك : علیه افضل الصلوات ۵- م : می فرماید  
۶- م : - الذین ۷- ك : طوبی ۸- ق ، ك : للمطهرین قلوبهم  
( بنصب قلوب ) ۹- م : + تعالی ۱۰- احیا : الی الله تعالی  
۱۱- ق : خوش ۱۲- م : + در آخرت ۱۳- ك : بر منبر  
۱۴- ق ، م ، ك : - و ۱۵- ك : + که ۱۶- ك : که در مجمع  
قیامت ۱۷- ك : - اغیار ۱۸- م ، ك : - و ۱۹- م :  
آورده اند که ۲۰- ق : ابن السماک

گفت<sup>۱</sup>: ای امیرالمؤمنین تواضع تو || در بزرگی<sup>۲</sup> و خلافت از پادشاهی تو شریفترست. گفت: چه نیکو<sup>۳</sup> گفתי<sup>۴</sup> زیادت کن. گفت: هر که حق جل<sup>۵</sup> و علا او را مالی (و جمالی<sup>۶</sup>) و بزرگی دهد و او در مال با بندگان حق مواسا کند و احسان<sup>۷</sup>، و در جمال پارسا باشد، و در بزرگی تواضع کند حق جل<sup>۸</sup> و علا او را<sup>۹</sup> از مخلصان مقرب گرداند<sup>۱۰</sup>. هارون بفرمود تا آن<sup>۱۱</sup> سخن را بزر نوشتند<sup>۱۲</sup>.

ای عزیز بدانک تواضع مقامی از مقامات دین و منزلی از منازل<sup>۱۳</sup> ارباب یقین است و چنانچه در باب<sup>۱۴</sup> حسن خلق معلوم کردی که هر مقامی را دو طرف مذموم است و وسطی<sup>۱۵</sup> او<sup>۱۶</sup> محمود، همچنین تواضع را دو طرفست طرف افراط و آنرا تکبر خوانند و طرف تفریط و آنرا تذلل و نخاس گویند<sup>۱۷</sup> و وسطی که آنرا تواضع نامند. و طرف افراط و تفریط مذموم است و محمود حد<sup>۱۸</sup> وسط است که آن تواضع است<sup>۱۹</sup>. و این معانی<sup>۲۰</sup> که ذکر کرده شد شرح طرف افراط است.

- ۱- م، ك: و گفت ۲- اصل: بزگی ۳- م: + سخنی،  
 ك: + دوستی ۴- ك: بر گفתי ۵- م: جمالی و مالی  
 ۶- م، ك: مواسا و احسان کند ۷- م، ك: در دیوان حق او را (بجای،  
 حق جل و ...) ۸- م، ك: نویسند ۹- م، ك: این  
 ۱۰- ق: بنویشتند، ك: نویسند ۱۱- م: از منزلت  
 ۱۲- اصل، ق: درجات ۱۳- ق، م، ك: و وسطی  
 ۱۴- م، ك: - او ۱۵- م: و آنرا تزل خوانند ۱۶- م: - و  
 طرف افراط و تفریط ... ۱۷- م: معنی

و چنانکه<sup>۱</sup> طرف اقراط - که آن تکبرست<sup>۲</sup> - مذموم است، طرف  
تفریط - که آن<sup>۳</sup> تخاس است - هم<sup>۴</sup> مذموم است. مثلا اگر کناسی یا  
دبأغی<sup>۵</sup> نزد عالمی از علماء دین رود<sup>۶</sup>، بر خیزد و او را بجای خود<sup>۷</sup>  
بنشاند و کفش او را بنهد و پیش او ایستاده شود<sup>۸</sup> این تخاس مذموم<sup>۹</sup>  
است و این<sup>۱۰</sup> و امثال این غایت تفریط است. و در اخبار نبوی آمده  
است که لَيْسَ لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يُدْبِلَ نَفْسَهُ<sup>۱۱</sup> اشارت بدین حالتست<sup>۱۲</sup> و  
محمود رعایت حد<sup>۱۳</sup> اعتدالت. و امثال<sup>۱۴</sup> این تواضع با اقران<sup>۱۵</sup> و اخوان  
محمودست و با احسا<sup>۱۶</sup> و اراذل خساست است و عدل آنست که بحسب  
مراتب اقدار خلق با هر کس بقدر حال او<sup>۱۷</sup> معامله کند. و تواضع عالم  
با کناس و دبأغ آنست که با وی<sup>۱۸</sup> روی گشاده دارد و سخن نرم  
گوید و سؤال او را جواب موافق<sup>۱۹</sup> گوید و در حاجت<sup>۲۰</sup> او سعی نماید  
و در باطن خود را ازو بهتر نداند<sup>۲۱</sup> و از خطر خاتمت ایمن نباشد.  
چون این معانی بی ثقل تکلف<sup>۲۲</sup> ازو بظهور آمد<sup>۲۳</sup> و رعایت این افعال

۱- م : و چنانچه ۲- ك : است ۳- ك : آن

۴- ك : هم ۵- اصل : ق : اگر کناسی نادان ك : اگر کناسی یا دبأغی

نادانی ۶- ك : زود ۷- ق : بر جای خود ، م : بجای خود

۸- ق : ایستاد شود ، م ، ك : ایستاده شود ۹- م : + او

۱۰- م ، ك : - و این ۱۱- م ، ك : بدین حال است ۱۲- ك : -

امثال ۱۳- م : باقران ۱۴- م - بقدر حال او

۱۵- م ، ك : با او ۱۶- م : برفق ۱۷- ك : حالت

۱۸- م : داند ۱۹- ك : تکلیف ۲۰- ق ، ك : آید

سهولت از نفس او صادر شد<sup>۱</sup> بعد<sup>۲</sup> وسط که صراط مستقیم است نزدیک<sup>۳</sup> شد<sup>۴</sup> و وضع امور چنانکه می باید در موضع خود میسر گشت<sup>۵</sup> ذکر ماهیت و کیفیت تکبر<sup>۶</sup> و تواضع بر سبیل ایجاز اینست<sup>۷</sup>.

اما شرح مذمت قوت غضبی و حقیقت آفات آن<sup>۸</sup> و اسباب تهیج<sup>۹</sup> و<sup>۱۰</sup> علاج ازاله (آن)<sup>۱۱</sup> و فضیلت<sup>۱۲</sup> عفو و حلم<sup>۱۳</sup> تطویلی تمام دارد اما درین باب بحقیقت هر يك بر سبیل اختصار ایما می کرده آید  
 إِنَّ شَاءَ اللَّهُ تَع<sup>۱۵</sup>

عَنْ<sup>۱۶</sup> ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا<sup>۱۷</sup> أَنَّهُ<sup>۱۸</sup> سَأَلَ<sup>۱۹</sup> رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : مَاذَا يَبْعِدُنِي<sup>۲۰</sup> مِنْ غَضَبِ اللَّهِ ؟ قَالَ : أَنْ<sup>۲۱</sup> لَا تَغْضَبَ .  
 ابن عمر<sup>۲۲</sup> روایت کرد که از رسول ﷺ پرسیدم که چه چیز غضب

- ۱- م، ك : صادر گشت ۲- م : و بعد ۳- ك : نزدیکی  
 ۴- م : - شد ۵- ق : + و ۶- ك : در مواضع ، م : در تواضع  
 ۷- ك : كبر ۸- م : - تکبر و ۹- م : - آن ۱۰- م :  
 تهیج ۱۱- ك : - و ۱۲- م : آن ، تنها در رق هست  
 ۱۳- م : + و ۱۴- م : علم ۱۵- ق : - تع ۱۶- م : و عن  
 ۱۷- ق : - رضی ... ك : رضع ۱۸- م : ان ۱۹- ق : انه قال سالت  
 ۲۰- احیا : یبعدنی . متن مطابق المعنی نیز هست ، ك : یبعدنی  
 ۲۱- احیا : - ان ۲۲- ك : + رضنهما



جَبَّازِي از من باز دارد؟ گفت: آنکه<sup>۱</sup> نفس تو بر هیچکس بناحق  
غضب نیارد.

عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ رَضِعَ قَالَ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : مَا  
تَعْدُونَ<sup>۲</sup> آلَ الصَّرَعَةِ<sup>۳</sup> فِيكُمْ<sup>۴</sup> ؟ قُلْنَا : أَلَيْدِي لِيَصْرَعَهُ<sup>۵</sup> أَلرَّجَالَ<sup>۶</sup> .

قَالَ : لَيْسَ ذَلِكَ وَ لَعِنَ الَّذِي يَمْلِكُ نَفْسَهُ<sup>۸</sup> عِنْدَ الْغَضَبِ . ابن مسعود<sup>۷</sup>  
روایت کرد که رسول ﷺ سؤال کرد از صحابه<sup>۱</sup> و گفت: مردانگی

نزد شما چیست؟ گفتیم: آنکه<sup>۱۱</sup> بقوت و دلیری کس را قوت<sup>۱۲</sup> انداختن

او نیست. فرمود که<sup>۱۳</sup> || این که شما تصور کرده‌اید<sup>۱۴</sup> امر مجازی

است و امور مجازی نزد اهل تحقیق<sup>۱۵</sup> خیال و بازی است و قوت و

مردانگی بحقیقت آنست که قوتِ حلم و رشد او را بر غول غضب

فرمانست.

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِعَ<sup>۱۶</sup> أَنَّ<sup>۱۷</sup> رَجُلًا قَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ دُلَّنِي<sup>۱۸</sup>

۱- م: - آنکه ۲- م، ق، ك، و عن ۳- م: تمددن

۴- و الصرعة، در اصل، م فاقد حرکه و در ق، ك بضم صاد و سکون راء است

۵- م: فيكن ۶- ك، احيا: لاتصرعه (در ك بصيغة معلوم از افعال)

۷- م: الرجل ۸- ك: لنفسه ۹- م، ك: + رضيع

۱۰- م، ك: از اصحاب سؤال کرد ۱۱- ك: آنكو ۱۲- م: قدرت

۱۳- ق: - که ۱۴- م: فرمود که این فکر که شما کرده‌اید، ك: فرمود

که شما آنچه تصور کرده‌اید ۱۵- م: اهل حقیقت ۱۶- ق: - رضيع

۱۷- و ان، در ك بکسر همزه است ۱۸- همچنین است در ق. اصل فاقد

حرکه است. احيا، م، ك: مرنى

يَعْمَلِ (و) <sup>۱</sup> أَقِيلُ <sup>۲</sup>. قَالَ <sup>۳</sup>: لَأَقْغُصَبَ . ثُمَّ أَعَادَ عَلَيْهِ . قَالَ : لَأَقْغُصَبَ <sup>۴</sup>.  
 ابوهریره <sup>۵</sup> روایت کرد از رسول ﷺ که شخصی <sup>۶</sup> گفت : ای رسول  
 خدای بیجهت نجات مرا کاری فرمای اندک و حقیر . رسول ﷺ فرمود  
 که خشم مکیر . پس بار دیگر <sup>۸</sup> همین سخن <sup>۷</sup> پرسید <sup>۱</sup> همین جواب  
 فرمود <sup>۱۱</sup> .

عَنْ <sup>۱۲</sup> ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا <sup>۱۳</sup> قَالَ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ  
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : مَنْ <sup>۱۴</sup> كَفَّ غَضَبَهُ سَتَرَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ . ابْنِ عُمَرَ <sup>۱۵</sup> رَوَيْتُ كَرْدَ كَه  
 رَسُولُ ﷺ فرمود که هر که خشم خود را از خلق باز دارد ، حضرت <sup>۱۶</sup>  
 حق جل و علا پرده ستر بروی <sup>۱۷</sup> زشتیها <sup>۱۸</sup> او فروگذارد .  
 وَ <sup>۱۹</sup> عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ رَضِعَ <sup>۲۰</sup> قَالَ ، قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ  
 دُنِّي عَنِّي عَمَلِي يَدْخُلُنِي الْجَنَّةَ . قَالَ : لَأَقْغُصَبَ . ابودردا <sup>۲۱</sup> گفت ،

- ۱- اصل ، ق : - و ۲- داخل ، در ق ، ك بصورت افضل مرفوع و  
 در اصل ، م فاقد حرکه است ، احیا : أقلل ( بفتح همزه و كسر لام اول )  
 ۳- م : + عليه السلام ۴- ق ، م : - ثم اعاد ... ۵- ك : + رضع  
 ۶- م ، ك : - از رسول عليه السلام ۷- م : - شخصی ۸- م ، ك :  
 باری دیگر ۹- م ، ك : همچنین ۱۰- م ، ك : + از حضرت رسالت  
 او را ۱۱- م : آمد ، ك : رسید ۱۲- ق ، م ، ك : و عن  
 ۱۳- ق : - رضی ... ، ك : رضع ۱۴- از من ، تا ما غضب احد  
 ( حدیث دوم بعد از این حدیث ) از م افتاده ۱۵- ك : + رضع  
 ۱۶- ك : - حضرت ۱۷- ق : بر سر ۱۸- ك : پرده ستر بر شیء  
 ۱۹- ق : - و ۲۰- ق : - رضع ۲۱- ك : + رضع

گفتم<sup>۱</sup>: ای رسول خدای مرا بکاری دلالت کن که مرا ببهشت درآرد.  
 فرمود که جهد کن تا نفس اماره تو غول غضب<sup>۲</sup> برهیچکس نگمارد.  
 وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَا غَضِبَ أَحَدٌ إِلَّا أَشْفَى<sup>۳</sup> عَلَى جَهَنَّمَ.  
 فرمود که هیچکس عنان نفس بدست غول<sup>۴</sup> خشم نسپارد<sup>۵</sup> که شرر نار  
 قهر، او را بکنار چاه دوزخ نیارد<sup>۶</sup>.

وَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيُّ شَيْءٍ أَشَدُّ<sup>۷</sup>؟ قَالَ: غَضَبُ اللَّهِ.  
 قَالَ: فَمَا<sup>۸</sup> يَبْعِدُنِي مِنْ<sup>۹</sup> غَضَبِ اللَّهِ؟ قَالَ: أَنْ<sup>۱۰</sup> لَا تَغْضَبَ.  
 شخصی از حضرت رسالت ﷺ پرسید که از دشواریهای قیامت کدام  
 سختترست؟ فرمود که خشم و غضب جباری<sup>۱۱</sup>. گفت: چه چیز نجات  
 دهد مرا ازان گرفتاری؟ فرمود: آنکه برهیچکس بناحق غضب<sup>۱۲</sup> نیاری.  
 وَ<sup>۱۳</sup> قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: الْغَضَبُ جَمْرَةٌ مِنَ النَّارِ<sup>۱۴</sup>، مَنْ  
 أَطْفَأَهَا كَانَ مَعِيَ<sup>۱۵</sup> فِي الْجَنَّةِ<sup>۱۶</sup>. فرمود که خشم پاره‌ای از آتش است<sup>۱۷</sup>

- ۱- ق : - گفتم      ۲- ك : + آن      ۳- ك : + را  
 ۴- اصل ، ق : اسفر ، م : شفی ، ك : اشقی      ۵- م ، ك : بنول  
 ۶- م : بسپارد ، ك : نساژد      ۷- م : مگر      ۸- م : آورد  
 ۹- ك : + يوم القيامة      ۱۰- احيا : + على (بتشديد ياء)      ۱۱- ك : فمن  
 ۱۲- ق ، احيا : عن      ۱۳- ك ، احيا : - ان      ۱۴- م ، ك :  
 عليه افضل الصلوات      ۱۵- م ، ك : خشم حضرت جباری      ۱۶- م ، ك :  
 خشم      ۱۷- ك : - و      ۱۸- م : - من النار      ۱۹- ياء معى ،  
 در ق مفتوح است      ۲۰- ك : كان مع الجنة      ۲۱- م ، ك : پاره ایست  
 از آتش دوزخ ( ك : - دوزخ )

هر که آن آتش را بآب حلم بنشانند، حق جل و علا او را با ما بدرجات<sup>۱</sup> اعلا رساند .

ای عزیز بدانکه غضب قوتی است آتشی که حق جل و علا بمقتضاء حکمت بجهت دفع مضرت در طبیعت نوع انسانی<sup>۲</sup> تعبیه فرموده است و حقیقت ناریه<sup>۳</sup> او<sup>۴</sup> در تحت مزاج طبیعی مدفونست چنانچه آتش در تحت رماد . وقوت این (قوت) تشفی<sup>۵</sup> و انتقام است ، و خاصیت این قوت آنست که چون مقصودی از مقاصد او قصد کرده شود از احساس<sup>۶</sup> نقصان آن غرض<sup>۷</sup> آتشی از حقیقت این قوت مشتعل گردد و خون دل و جمیع<sup>۸</sup> عروق او<sup>۹</sup> را در جوش آرد و باعالی بدن مرتفع گردد و اثر آن بر بشره که<sup>۱۰</sup> بمثابة زجاجه<sup>۱۱</sup> است ظاهر شود<sup>۱۲</sup> .

و ظهور این اثر بر سه نوع است<sup>۱۳</sup> : اول آنکه غضب بر کسی کند که دون او باشد و بر انتقام مغضوب علیه قادر بود و درین حال اثر خون<sup>۱۴</sup> مرتفع<sup>۱۵</sup> بر ظاهر بشره منتشر گردد<sup>۱۶</sup> ، اثر سرخی آن در چشم و روی پدید آید . و اگر صدور غضب بر<sup>۱۷</sup> کسی بود که فوق او

- ۱- م : - با ما      ۲- ق : بدرجه      ۳- م ، ك : در طینت نوع  
 انسان      ۴- م : + را      ۵- اصل : نفسی ، م : تشفی      ۶- ك : از  
 احسان      ۷- اصل ، ك : عرض      ۸- م : + و      ۹- م ، ك : - او  
 ۱۰- ق : بر بشره ای که      ۱۱- م : زجاج      ۱۲- م : ظاهر گردد  
 ۱۳- ك : بود      ۱۴- اصل : خوف      ۱۵- م ، ك : + و  
 ۱۶- م ، ك : از

باشد ، یأس از انتقام قرین غضب گردد و<sup>۱</sup> از اثر این حال آثارِ دم-  
مرنفع<sup>۲</sup> بجوف<sup>۳</sup> دل منقبض گردد و لون اصفر<sup>۴</sup> بر<sup>۵</sup> بشره ظاهر شود و  
این حال را خوف گویند و حال اول را قهر خوانند<sup>۵</sup> . و ۱۱ اگر غضب  
۷۷۴ بر نظیر خود باشد و در تشفی و انتقام متردد گردد و از اثر این حال  
تردد در خون<sup>۶</sup> ظاهر شود ، گاه منبسط میشود و گاه منقبض میگردد و  
بدین سبب رنگ گاه سرخ میشود و گاه زرد<sup>۷</sup> و او را مضطرب  
میگرداند .

و این قوت را چون صفات دیگر<sup>۸</sup> سه درجه است : افراط ، و  
تفریط ، و اعتدال :

اما افراط<sup>۹</sup> آنست که این<sup>۱۰</sup> صفت<sup>۱۱</sup> چنان غالب گردد که از  
حد<sup>۱۲</sup> سیاست شرع و عقل تجاوز کند و بصیرت شخص را بیوشاند و او  
را مسلوب الفکر و الاختیار<sup>۱۳</sup> گرداند و<sup>۱۴</sup> سبب این غلبه یا امری<sup>۱۵</sup>  
غریزی بود یا اعتباری<sup>۱۶</sup> . غریزی چنانکه شخصی<sup>۱۷</sup> در اصل فطرت بسبب

۱- ك : - و ۲- اصل ، ق ، ك : بخون ۳- ك : صفرا

۴- م ، ك : از ۵- م : - و حال اول ... ۶- م : در خوف

۷- م ، ك : + می گردد ۸- ق : - دیگر ۹- ك : + آن

۱۰- ك : - این ۱۱- م : صفات ۱۲- ك : و بی اختیار ، م :

مسلوب فکر و اختیار ۱۳- ق : + بدین ۱۴- م : این بامر

( بجای ، این غلبه ... ) ، ك : یا امر ۱۵- م : یا اعتبار ۱۶- م :

حرارت<sup>۱</sup> مزاج مستعد<sup>۲</sup> سرعت غضب باشد و علامت آن بر صورت<sup>۳</sup> ظاهر بود چنانکه هر که هیأت او را<sup>۴</sup> به بیند<sup>۵</sup> گوید که مگر در غضب است<sup>۶</sup> و ثورت<sup>۷</sup> این حال بتبرید<sup>۸</sup> مزاج شکسته شود. و اما سبب<sup>۹</sup> اعتباری<sup>۱۰</sup> آنکه با قومی مخالطت کند که ایشان باستیلاء این صفت مباحثات کنند و قوت سبمی را شجاعت و رجولیت نام نهند و در معرض فخر آنرا یاد کنند و چون جهال عامه<sup>۱۱</sup> آنرا بشنوند از جهل و غیبت آن را کمال تصور<sup>۱۲</sup> کنند و ارادت تقویت این صفت در باطن ایشان پدید آید و این قوت در باطن ایشان راسخ گردد. و بعضی را از شدت غلیان دم مذکور<sup>۱۳</sup> دخانی مظلم بدماغ<sup>۱۴</sup> - که محل فکر و عقلاست - متساعد شود و معادن فکر و حس<sup>۱۵</sup> را تاریک گرداند و صولت اضطرار<sup>۱۶</sup> آن چشم و گوش را از ادراك مصالح و استماع نصایح کور و کر گرداند. و گاه بود که<sup>۱۷</sup> از شدت غضب جهان بر چشم او تاریک گردد و چون نصیحت و وعظ شنود خشم او<sup>۱۸</sup> زیادت شود، و گاه بود که ناریت<sup>۱۹</sup>

- ۱- ك : فطرت ۲- م : + او ، ك : و علامت این صورت ازو  
 ۳- ق ، م : - را ۴- م ، ك : بیند ( - به ) ۵- م : گوید  
 غضبناست ، ك : گوید مگر عصیان است ۶- اصل ، ق ، م : و صورت ، ك :  
 ثورت ۷- ك : نیز بر ۸- م : - و ۹- ك : سبب  
 ۱۰- م ، ك : عادی ۱۱- م : جهال عام ۱۲- م : + نام  
 ۱۳- ك : مرکز ۱۴- م : با دماغ ۱۵- ق : - و  
 ۱۶- اصل : اضطرار ، م : اضطرار ۱۷- ك : - بود که ۱۸- م :  
 چشم آفت ۱۹- ق : - ناریت ، م : ناریه

این قوت چنان<sup>۱</sup> مستولی گردد که رطوبت غریزی را منتفی<sup>۲</sup> گرداند و بهلاک<sup>۳</sup> کشد و این در حالتی بود<sup>۴</sup> که خوف قرین غضب گردد .  
 اما تفریط یا بفقده<sup>۵</sup> این قوت<sup>۶</sup> بود یا بضعف آن و این هر دو مذموم است . چه<sup>۷</sup> ازین حال بی غیرتی و بی حمیتی تولد کند و هر که قوت<sup>۸</sup> غیرت و حمیت درو<sup>۹</sup> نیست ، او<sup>۱۰</sup> ناقص است . و ازینجا بود که رسول ﷺ فرمود که **إِنْ سَعَدَ<sup>۱۱</sup> لَغَيُورٌ وَ أَمَّا أَغْيَرٌ مِنْ سَعْدٍ وَ اللَّهُ أَغْيَرٌ مِنِّي** یعنی سعد بن عباده غیورست و من ازو غیور ترم<sup>۱۲</sup> و حضرت<sup>۱۳</sup> حق از من غیورترست<sup>۱۴</sup> ، و حق جل<sup>۱۵</sup> و علامی فرماید<sup>۱۵</sup> که **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفْرَ وَ الْمُنَافِقِينَ وَ اَغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَ مَا يُهِمُّ جَهَنَّمَ<sup>۱۶</sup>** .  
 و غلظت<sup>۱۷</sup> از آثار حمیت و غیرت است و عدم آن علامت خنوث<sup>۱۸</sup> است و علامت خنوث<sup>۱۹</sup> || عدم حمیت و<sup>۲۰</sup> سکونست در حال مشاهده<sup>۲۱</sup> منکرات<sup>۲۲</sup> از تعرض<sup>۲۳</sup> حرم و مادر و خواهر و احتمال ذل<sup>۲۴</sup> از اخسا ،

۲۲۵

۱- ق : جنین ۲- م : منطقی ۳- م ، ك : باشد

۴- ك : یا فقد ۵- م : حالت ۶- ك : - و این

۷- ك : چون ۸- م : + و ۹- ق : در وی ۱۰- ك : این

۱۱- م : ان السعد ۱۲- ك : غیورتر ۱۳- م : - حضرت

۱۴- ك : - و حضرت حق ... ۱۵- م : می فرماید ۱۶- م : دو مأویهم

جهنم ، تنها در اصل هست ۱۷- م : - و غلظت ۱۸- ق : خنوث ،

ك : جیوبت ۱۹- ق ، م : - علامت خنوث ، ك : جیوبت

۲۰- ق ، ك : - و ، م : و عدم حمیت ۲۱- م : منکرات

۲۲- م : تعرض

و این جمله اثر جمودت<sup>۱</sup> و خساست نفس و مهانت قدر و نقصان حالست. و معالجه جبر این نقصان واجبست و از مطالعه آفات این نقصان بود که حضرت رسالت علیه الصلاة و السلام<sup>۲</sup> فرموده‌اند که<sup>۳</sup> خیار<sup>۴</sup> امتی<sup>۵</sup> اجدأؤها الدین إذا غضبوا رجعوا . یعنی بهترین امت من تیز طبعانند<sup>۶</sup> یعنی<sup>۷</sup> آنها که زود غضب کنند<sup>۸</sup> و زود باز آیند . و هر که قوت غضبی در وی مفقود گردد ، از ریاضت نفس و سلوک راه سعادت آخرت<sup>۹</sup> محروم ماند . زیرا که سالک<sup>۱۰</sup> بصیر<sup>۱۱</sup> گاه بتسلط قوت غضبی بر قوای شهوانی ، عنان نفس را از میل بشهوات<sup>۱۲</sup> خسیسه<sup>۱۳</sup> باز می‌کشد و گاه بتسلط<sup>۱۴</sup> قوت شهوانی بر غضبی ، صولت<sup>۱۵</sup> این قوت را می‌شکنند . پس بحقیقت این دو قوت دو جناح طالبانست که باعتدال حرکت آن بجناب قرب می‌رسند و بوسیلت آن کمال معرفت کسب میکنند . پس چنانک افراط قوت غضبی مذموم است همچنان فقدان آن نیز<sup>۱۶</sup> مذموم است . و محمود حد<sup>۱۷</sup> اعتدالست .

و علامت اعتدال آنست که این قوت منتظر اشارت شرع و عقل

- ۱- م ، ك : + طبع      ۲- ق : صلعم ، م ، ك : - عليه الصلاة  
 و السلام      ۳- م : فرمودند که ، ك : فرمود که      ۴- م : اخيار ، و خیار ،  
 در قی بفتح خاء است      ۵- م : ترطبمان اند      ۶- م ، ك : - یعنی  
 ۷- م : خشم گیرند      ۸- م ، ك : - آخرت      ۹- ك : - سالک  
 ۱۰- ك : بصیر      ۱۱- ق : - شهوات ، م : از میل هوا و شهوات  
 ۱۲- ك : - خسیسه      ۱۳- ك : بر تسلط      ۱۴- م ، ك : سورت  
 ۱۵- م : فقد آن هم ، ك : فقدان هم



باشد. ۱ چون در محل "حمیت"، شرع و عقل<sup>۲</sup> او را منبعث گرداند  
 منبعث گردد<sup>۳</sup>، و چون در محل "حلم و عفو" شرع و عقل تسکین او  
 کند ثوران ناریت<sup>۴</sup> او منطقی گردد. و هر که فتور این قوت در خود  
 احساس کند بعدم غیرت و خست<sup>۵</sup> و احتمال ذل<sup>۶</sup> در غیر محل، بر وی  
 واجبست که بمعالجه<sup>۷</sup> قوت غضبی را قوی گرداند. و هر که افراط این  
 قوت را<sup>۸</sup> در خود مشاهده کند چنانکه از حد شرع تجاوز می کند و  
 بهتور و اقتحام فواحش می کشد، باید که بمعالجه<sup>۹</sup> سورت<sup>۱۰</sup> غضب را  
 بشکند و بحد اعتدال باز آرد<sup>۱۱</sup> و این بیچاره حال میسر شود<sup>۱۲</sup> :  
 ۱ - نظر بر رضا<sup>۱۳</sup>، ۲ - نظر بر حکمت، ۳ - غلبه توحید، ۴ - معالجه  
 بمعجون علم و عمل.

اما حالت اول نظر بر رضای حضرت صمدیت، و آن آنست  
 که بداند که رضای آنحضرت در آنست که [بداند که]<sup>۱۴</sup> بر بندگان  
 او غضب نکند. پس صدق<sup>۱۵</sup> طلب او در رضای آنحضرت<sup>۱۶</sup> ثوران آتش

- ۱ - م، ک : - و ۲ - م : - و عقل ۳ - م، ک : - منبعث  
 گردد ۴ - م، ک : - شرع و ۵ - م : نارینه ۶ - م : - او،  
 ک : آن ۷ - م، ک : + نفس ۸ - ق، ک : بمعالجه ( بمعالجه ای )  
 ۹ - م، ک : - را ۱۰ - ق، ک : بمعالجه ( بمعالجه ای )  
 ۱۱ - اصل، ق، م : سورت ۱۲ - ک : باز آورد ۱۳ - ک : میسر گردد  
 ۱۴ - م، ک : : حالت اول ۱۵ - م : بر رضای حضرت صمدیت، ک :  
 بر رضای حق ۱۶ - م : - بداند که ۱۷ - م : + طالب و  
 ۱۸ - ک : اما حالت اول ... که رضای آن حضرت دران بود و آن دانش

غضب را منطقی گرداند .

حالت دوم آنکه بدانند که هر چه خداوند حکیم تقدیر کند از حکمتی خالی نبود . و حکمت ذات متعالیه آن اقتضا میکند که آنچه مصالحت و به بود<sup>۲</sup> در آن بود آنرا بر بنده مقدّر گرداند و اگر چه آن تقدیر بهلاک صورتی انجامد که سبب حصول سعادت<sup>۳</sup> ابدی<sup>۴</sup> او<sup>۵</sup> گردد .  
 || پس مشاهده<sup>۶</sup> این معنی راه<sup>۷</sup> ثوران نار غضبی<sup>۸</sup> مسدود گرداند .

۲۲۶

حالت سیوم آنکه هر چه در عرصه وجود میرود از خیر و شر و صلاح و فساد و عز<sup>۹</sup> و ذل<sup>۱۰</sup> و محنت و نعمت (و) شادی و اندوه و سود و زیان (و) زیادت و نقصان همه بعین الیقین ازان حضرت بیند<sup>۱۱</sup> و مجموع افراد<sup>۱۲</sup> و اشخاص مراتب وجود را در قبضه قدرت چون قلم در دست کاتب مقهور و مسخر بیند<sup>۱۳</sup> . و این حال غلبه توحیدست و قوت این نظر استیلاء نار غضب را مندفع گرداند . ولی<sup>۱۴</sup> غلبه<sup>۱۵</sup> توحید تا این حد<sup>۱۶</sup> نادر بود و آنرا که این سعادت دست دهد<sup>۱۷</sup> چون برق خاطف بود و چون این حال بگذرد نفس بطبیعت خود باز گردد و التفات بوسایط<sup>۱۸</sup>

۱- م : و ۲- م ، ک : + بنده ۳- ک : سعادت

۴- م : - ابدی ۵- ک : - : او ۶- ک : شامد ۷- اصل : را ،

۸- م : خار غضب ، م ، ک : + را ۹- م : می بیند

۱۰- ک : افراط ۱۱- ک : داند ۱۲- م : و این

۱۳- م ، ک : + نور ۱۴- م : - و ۱۵- ک : دست داد

۱۶- م ، ک : و التفات وسایط

پدید آید<sup>۱</sup> و اگر دوام این حال<sup>۲</sup> متصور بودی حضرت رسالت<sup>۳</sup> بدان  
اولی بودی، و در خبر<sup>۴</sup> است که كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ  
يَغْضِبُ حَتَّى كَحْمَرٍ<sup>۵</sup> عَيْنَاهُ وَ وَجْنَتَاهُ<sup>۶</sup> وَ كَانَ يَقُولُ<sup>۷</sup>: اللَّهُمَّ أَنَا  
بَشَرٌ أَغْضِبُ كَمَا يَغْضِبُ الْبَشَرُ فَأَيُّمَا مُسْلِمٍ سَبَيْتَهُ<sup>۸</sup> أَوْ لَعَنْتَهُ<sup>۹</sup> أَوْ  
ضَرَبْتَهُ فَاجْعَلْهَا مِنِّي صَلَاةً . یعنی رسول ﷺ چنان خشم گرفتی که  
هر دو<sup>۱۰</sup> چشم و<sup>۱۱</sup> رخساره مبارکش سرخ گشتی و گفتی: خدایا من  
آدمی ام و<sup>۱۲</sup> خشم می گیرم چنانکه مردم دیگر خشم می گیرند پس<sup>۱۳</sup> هر  
مسلمانی<sup>۱۴</sup> که من در حالت خشم او را<sup>۱۵</sup> دشنام دهم یا لعنت کنم یا بزخم  
آنرا از من سبب آمرزش او گردان . و<sup>۱۶</sup> عَنْ<sup>۱۷</sup> عَلِيٍّ<sup>۱۸</sup> كَرَّمَ اللَّهُ  
وَجْهَهُ<sup>۱۹</sup> قَالَ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا يَغْضِبُ  
لِلدُّنْيَا فَإِذَا أَغْضِبَهُ أَحَقُّ لَمْ يَعْرِفْهُ أَحَدٌ وَ لَمْ يَقُمْ لِغَضَبِهِ شَيْءٌ

- 
- ۱- ك: + نار غضب مشتعل شود ۲- ك: و اگر این حال بر  
دوام ۳- ق، ك: + صلعم ۴- م: اخبار ۵- اصل: احمر،  
ك: یحمر ۶- د و حبتاه، در ك بفتح اول و دوم آمده، م: و جنباه  
۷- ق: - يغضب حتى ... يقول ۸- « سببته » در ك بتشديد ( از تفعیل )  
آمده ۹- م: سبته او لعنه ۱۰- م: هر دو ۱۱- ك: - هر دو  
چشم و ۱۲- م، ك: - و ۱۳- ك: + در ۱۴- م: + را  
۱۵- م: - او را ۱۶- ك: - و ۱۷- ق: + حضرت امیر المؤمنین  
۱۸- ق، م: + بن ابی طالب ۱۹- ق: علیه الصلاة والسلام، ك: رضع

حَتَّىٰ ۱ يَنْتَصِرَ ۲ لَهُ ۰ امیر المؤمنین<sup>۳</sup> روایت کرده که رسول ﷺ<sup>۴</sup> بجهت  
حظوظ دنیوی غضب نکردی اما چون چیزی دیدی<sup>۵</sup> که آن مخالف<sup>۶</sup>  
حق بودی چنان غضب کردی که کسی او را نشناختی و هیچ چیز مقاومت  
غضب او نتوانستی کرد تا آن باطل را دفع نکردی<sup>۸</sup>.

حالت چهارم آنکه در دفع سورت<sup>۹</sup> غضب بعلاج حاجت بود<sup>۱۰</sup>

و آن به پنج چیز مفید<sup>۱۱</sup> افتد :

اول آنکه نفس خود را از عقوبت و غضب حضرت جباری عظیم<sup>۱۲</sup>

بترساند (و گوید<sup>۱۳</sup> قدرت حق بر من<sup>۱۴</sup> بیشتر از قدرت من است برین<sup>۱۵</sup>

کس و غضب حضرت قهاری عظیم تر.)<sup>۱۶</sup> که<sup>۱۷</sup> اگر من این خشم<sup>۱۸</sup> برین

کس برانم شاید که<sup>۱۹</sup> موجب سطوت (غضب)<sup>۲۰</sup> جباری گردد و سبب

گرفتاری من شود و آن<sup>۲۱</sup> مصیبت بی نهایت و فضیحت بی غایت است . و

در حدیث قدسی آمده است که يَا اَبْنَ اَدَمَ اَذْكُرْنِي حِيْنَ قَغَضَبُ اَذْكُرْكَ

۱- م : حتی شيء (مقدم و مؤخر) ۲- اصل : تنتصر

۳- ق : حضرت امیر المؤمنین ، م : + علی کرم الله وجهه ، ك : + علی رضع

۴- ق ، ك : صلعم ، م : علیه افضل الصلوات ۵- ك : میدیدی

۶- م : - آن ۷- م ، ك : مخالفت ۸- م ، ك : دفع کردی

۹- ك : تورت ۱۰- ك : حاجت افتد ، م : - بود ۱۱- اصل ، ق : ق :

حاجت ، م : مقید ۱۲- م ، ك : - عظیم ۱۳- ك : + که

۱۴- ك : - بر من ۱۵- ك : بدین ۱۶- اصل ، ق : - داخل

پارانتز ۱۷- م ، ك : - که ۱۸- م : + را ۱۹- م ، ك : + :

آن ۲۰- اصل ، ق : - غضب ۲۱- ك : و این

حِينَ أَنْغَضَ فَلَا أَمْحَقَكَ فَيَمْنٌ<sup>۱</sup> أَمْحَقُ<sup>۲</sup> . حق جلّ و علا میفرماید که<sup>۳</sup>  
 ای فرزند آدم در حالت خشم حضرت جبّاری ما را یاد کن تا در وقت  
 گرفتاری تو در قبضه خشم ما ، بدرقه کرم و عفو ما ترا برحمت یاد کند.  
 دوم آنکه از عاقبت غضب بیندیشد و از آفات عداوت ، و<sup>۴</sup> از  
 مقابله خصم با انتقام<sup>۵</sup> و شتم<sup>۶</sup> و سعی در هدم<sup>۷</sup> || اغراض او<sup>۸</sup> حذر<sup>۹</sup> کند . ۲۲۷

و اگر چه این جمله از اعمال آخرت نیست و دران مستحق ثواب نمیگردد  
 اما چون نیت او در احتراز<sup>۱۰</sup> آن بود که امور معیشت او<sup>۱۱</sup> مشوش  
 نشود و فراغت طاعت از او<sup>۱۲</sup> فوت نکرده<sup>۱۳</sup> ، بدین<sup>۱۴</sup> مثاب بود .

سیوم آنکه تأمل کند دران سبب که او را از حلم و عفو مانع  
 میگردد و قوت غضبی<sup>۱۵</sup> را بر انتقام می دارد . و این<sup>۱۶</sup> اغراض<sup>۱۷</sup> و تساویل  
 (نفس و<sup>۱۸</sup>) شیطانست که این تحمل هر دو<sup>۱۹</sup> از تو بر عجز حمل کنند<sup>۲۰</sup>

۱- م : فلا امحك فيما ۲- ق: فيمن محق ۳- م: میفرماید  
 که ۴- ك: و ۵- ق: و از مقابله با انتقام ۶- م ، ك:  
 و شتم ۷- م : و ۸- ق ، م : اغراض او ، م : اغراض ازو ،  
 احیا ( ج ۳ ص ۱۷۳ ) : الثالث ، أن يحذر نفسه عاقبة العداوة و الانتقام و  
 تشر المدو لمقابله و السعی فی هدم اغراضه ... ۹- اصل ، م : جذب  
 ۱۰- اصل : اعتراز ۱۱- ق : و ۱۲- م ، ك: و فراغت طاعت او  
 ۱۳- م ، ك: فوت نشود ۱۴- م : بران ، ك: هم بران ۱۵- م :  
 و قوت غضب ۱۶- م ، ك: و آن ۱۷- ك: اغذا ۱۸- اصل ،  
 ق : و ۱۹- ظ : مردم . نك شماره بعدی ۲۰- ق : که این  
 تحمل از تو بر عجز مردم حمل می کند ، م : که این تحمل از مردم بر عجز حمل  
 کنند ، ك: که این تحمل از تو مردم بر ضعف و بی غیرتی حمل کند ، احیا ( ج ۳  
 ص ۱۷۳ ) : مثل قول الشيطان له ، ان هذا يحملك منك على العجز و صغر النفس  
 و المهانة و تصير حقيرا فی اعین الناس

و این بذلت و مهانت کشد<sup>۱</sup> و مردم ترا<sup>۲</sup> بچشم حقارت بیند<sup>۳</sup>. آنجا<sup>۴</sup> باید که بر نفس<sup>۵</sup> مقرر کند که خواری و فزاحت<sup>۶</sup> قیامت مشکلت<sup>۷</sup> است از فزاحت دنیوی، و حذر کردن از نقصان منزلت عندالله و ملایکه و انبیا اولیتر از احترام نقصان نزد خلق که از مدح و ذم<sup>۸</sup> ایشان در دنیا و عقبی هیچ نفع و ضرر<sup>۹</sup> بدین کس نخواهد رسید إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ أَمَا نقصان درجه<sup>۱۰</sup> دین<sup>۱۱</sup> (موجب) شقاوتیست<sup>۱۲</sup> که آنرا نهایت نیست<sup>۱۳</sup>.

چهارم آنکه بداند که غضب او بر جریان امریست ماضی<sup>۱۴</sup> بر وفق مراد حق نه بر وفق مراد او (و) این<sup>۱۵</sup> منازعت ربوبیت است که این کس مراد نفس خود را اولیتر از مراد حق می دارد<sup>۱۶</sup> و شك نیست که این کس بدین فعل سزاوار غضب<sup>۱۷</sup> جباری می گردد إِلَّا أَنْ يَتَذَكَّرَ اللَّهُ بِرَحْمَتِهِ.

پنجم آنکه در اخباری که<sup>۱۸</sup> در<sup>۱۹</sup> فضیلت کظم غیظ و احتمال (و)<sup>۲۰</sup> حلم آمده است تأمل کند و نفس را در ثواب آن ترغیب کند

- ۱- ك : و این مذلت و مهانت بخواری کشد ۲- م : و مردم را  
 ۳- م : و مردم را بچشم حقارت بیند، ق، ك : بینند ۴- م، ك : اینجا  
 ۵- ق : + خود ۶- ك : - و فزاحت ۷- م، ك : - است  
 ۸- م، ك : ضرر ۹- ق : + که ۱۰- اصل، ق : - موجب  
 ۱۱- ك : شقاوتیست ۱۲- ك : - که آنرا نهایت نیست ۱۳- اصل :  
 ماضی ۱۴- م : - این ۱۵- م : اولیتر می داند از مراد حق  
 ۱۶- م : + حضرت ۱۷- ك : در اخبار که ۱۸- م : - در  
 ۱۹- اصل، ق : - و ۲۰- م، ك : کظم غیظ و عفو و حلم و احتمال

تا بسبب حرص او بر ثواب اشتغال<sup>۱</sup> نار غضبی منطقی شود.

از<sup>۲</sup> امیرالمؤمنین<sup>۳</sup> علی کرم الله وجهه<sup>۴</sup> روایتست که رسول  
صلی الله علیه و سلم<sup>۵</sup> فرمود که<sup>۶</sup> «إِنَّ الرَّجُلَ أَلْمَسِمَ لَيَدْرِكُ بِأَلْحَمِ  
دَرَجَةَ الصَّائِمِ الْقَائِمِ<sup>۷</sup> وَإِنَّهُ<sup>۸</sup> لَيَكْتَبُ جَبَّارًا<sup>۹</sup> وَمَا يَمْلِكُ<sup>۱۰</sup> إِلَّا  
أَهْلَ بَيْتِهِ. امیرالمؤمنین علی علیه السلام<sup>۱۱</sup> روایت کرد که رسول الله صلی الله علیه و سلم<sup>۱۲</sup> فرمود  
که<sup>۱۳</sup> بدرستی که مسلمان<sup>۱۴</sup> بسبب<sup>۱۵</sup> حلم و احتمال، درجه آنکسانی  
می یابد<sup>۱۶</sup> که بروز روزه دارد و شب بنماز بیدار می دارد<sup>۱۷</sup> و اسامی<sup>۱۸</sup>  
متکبران غضوب در دیوان جباران نوشته می شود و اگر چه جز بر خانه  
خود حکم<sup>۱۹</sup> ندارد<sup>۲۰</sup>.

وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَنْ كَفَّ غَضَبَهُ  
كَفَّ اللَّهُ<sup>۲۱</sup> عَنْهُ عَذَابَهُ. فرمود که هر که خشم خود را از خلق باز  
دارد حضرت<sup>۲۲</sup> حق جل و علا عذاب خود را از او باز دارد<sup>۲۳</sup>.

- ۱- م، ك: اشتغال ۲- م، ك: و از، ق: + حضرت  
۳- م: - امیرالمؤمنین ۴- ك: رضع ۵- م، ك: علیه السلام  
۶- م: - که ۷- ك: + الغضوب ۸- ك: - و انه، ق: +  
غضوبه (بنصب غضوب) ۹- احیا: + عنیدا ۱۰- احیا: ولا یملك،  
م: و ما یهلك ۱۱- ق: علیه الصلاة والسلام، م، ك: کرم الله وجهه  
۱۲- ك: - که ۱۳- ك: مسلمانان ۱۴- م: + شرف  
۱۵- ك: می یابند ۱۶- م: که روز بروزه اند و شب در نماز بیدارند، ك:  
که روز بروزه و شب بنماز بیدارند ۱۷- م: حلم ۱۸- م، ك:  
ندارند ۱۹- م: غضب الله (سهو کاتب) ۲۰- ك: - حضرت  
۲۱- م: - حضرت حق ... باز دارد

وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : مَنْ كَثَمَ غَيْظًا وَ  
 لَوْ شَاءَ أَنْ يَمْضِيَهُ أَمْضَاهُ مَلَأَ اللَّهُ قَلْبَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمْنًا وَإِيمَانًا .  
 فرمود که هر که خشم خود را فروخورد و<sup>۱</sup> اگر خواهد که<sup>۲</sup> آن خشم  
 را<sup>۳</sup> براند تواند حضرت<sup>۴</sup> حق جل<sup>۵</sup> و علا در روز قیامت<sup>۶</sup> او را بشارت  
 امن و ایمان مسرور و منور<sup>۷</sup> گرداند. و مفهوم حدیث آنست که هر که  
 بوسیلت امارت و قوت<sup>۸</sup> حکومت سورت<sup>۹</sup> || غضب را بجور<sup>۱۰</sup> و ظلم بر  
 زیردستان و ضعیفان راند<sup>۱۱</sup> آثار ادبار این صفت<sup>۱۲</sup> راه سعادت ابدی او  
 را مسدود گرداند و در مجمع کبری به رسوایی بظلمت<sup>۱۳</sup> ظلم درماند .  
 نظم<sup>۱۴</sup> :

۲۲۸

ای که شدی در ره غفلت سوار<sup>۱۵</sup>

آخر ازان روز یکی شرم دار

ظلم شد امروز تماشای تو<sup>۱۶</sup>

وای برسوایی فردای تو<sup>۱۷</sup>

- ۱- ك : و ۲- م : را ۳- ق : را ، ك : - آن  
 خشم را ۴- ق ، م ، ك : - حضرت ۵- م ، ك : + دل  
 ۶- ك : و منوط ۷- اصل : و قرب ۸- اصل : صورت  
 ۹- ك : غضب خود ، م : غضب بجور ۱۰- م : براند ۱۱- م : صفات  
 ۱۲- ق ، م ، ك : ظلمت ( - به ) ۱۳- م : مثنوی ، ك : مثنویات  
 ۱۴- مخزن الاسرار چاپ وحید ص ۱۱۹ ، ای که از امروز نه ای شرمسار  
 ۱۵ و ۱۶- مخزن الاسرار ( ص ۸۱ ) ، من . این بیت در م سومین بیت و در  
 ك چهارمین بیت از این ابیات است



چند غبار ستم انگیختن  
 آب خود و خون کسان ریختن<sup>۱</sup>  
 چند غرور ای دغل<sup>۲</sup> خاکدان  
 چند منی ای دوسه من استخوان<sup>۳</sup>  
 ملک ضعیفان بکف آورده گیر  
 مال یتیمان بستم خورده گیر<sup>۴</sup>  
 روز قیامت که بود داوری  
 عذر بیاور<sup>۵</sup> که چه عذر آوری  
 ای عزیز<sup>۶</sup> ظلم و جور و بغی و غضب و اکثر صفات ردیه و اخلاق  
 خبیثه که قفل ابواب سعادت و قاید<sup>۷</sup> راه شقاوتست همه فروع و ثمرات  
 کبر و عجب است و این دو صفت از صفات مهلکاتست و ازاله این<sup>۸</sup> بر  
 همه فرض عین است . و ادویه قامعه در استیصال اصل کبر از بیخ<sup>۹</sup> نفس  
 آماده و قلع شجره<sup>۱۰</sup> عجب از مغرس قلب مکدر<sup>۱۱</sup> از دو اصل مرکب  
 بود<sup>۱۲</sup> : اصل اوّل معرفت عیوب نفس<sup>۱۳</sup> و ذلت و مهانت<sup>۱۴</sup> و حقارت<sup>۱۵</sup>

- 
- ۱- مخزن الاسرار ص ۸۱ . این بیت در م، ک دومین بیت از این ابیات  
 است ۲- اصل : غرور و دغل، ق : غرور دغل ۳- مخزن الاسرار  
 ص ۱۵۳ ۴- مخزن الاسرار ص ۷۹ ۵- مخزن الاسرار (ص ۷۹) : شرم نداری  
 ۶- ق : - ای عزیز، ک : محل کتابت «ای عزیز» سفید است ۷- م : و قایده  
 ۸- م ، ک : آن ۹- ق : - بیخ ، م : سنج، ک : شج ۱۰- م : ثمره  
 ۱۱- م ، ک : مکدره ۱۲- م ، ک : مرکب گردد ۱۳- ک : + اصل  
 ۱۴- م : - و مهانت ۱۵- ک : - و حقارت

و ضعف و عجز و آفات او<sup>۱</sup>، اصل دوم معرفت<sup>۲</sup> ربوبیت و عظمت و کبر یا  
 و عزت و جلال و بها و کمال حکمت و نفاذ تصرّفات<sup>۳</sup> آن حضرت . و  
 هر که بر اسرار و حقایق این دو اصل اطلاع یابد ، بی شک در نفس  
 او تواضع و انکسار و خضوع پدید آید و خوف و خشیت<sup>۴</sup> بر او غالب  
 گردد و بصفه حلم و حیا و رحمت<sup>۵</sup> و رأفت و شفقت متصف شود . و  
 چون طایر<sup>۶</sup> همت هر کس آن حوصله ندارد که ( در ) فضای هوای<sup>۷</sup>  
 ملکوتی و جبروتی طیران<sup>۸</sup> تواند کرد و از<sup>۹</sup> رشحات<sup>۱۰</sup> اسرار ذات و  
 صفات جناب<sup>۱۱</sup> عظمتی از بحار مکاشفات مستفیض تواند شد ، باید که  
 ( از ) استحضار اصل اوّل که<sup>۱۲</sup> معرفت عیوب و آفات نفس است<sup>۱۳</sup> - که  
 نزدیکترین اشیاست بدو - غافل نباشد . و حق جلّ و علا بجهت تنبیه  
 طالبان منهج هدایت و مستعدّان قبول فیض نفعات عنایت ، مراتب بدایت  
 و نهایت ( نفوس انسانی و آفات و<sup>۱۴</sup> عیوب و حقارت و مهانت )<sup>۱۵</sup> آنرا  
 در آیتی از آیات کلام مجید ذکر فرموده است که قَتَلَ الْإِنْسَانَ مَا  
 أَكْفَرَهُ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ مِنْ نَظْفِهِ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرَهُ

- ۱- م ، ک : آن ۲- م ، ک : + حضرت ۳- م ، ک : قدرت  
 ۴- م : و خشیت ۵- ک : - برو ۶- ک : و رشحت ۷- اصل :  
 ظاهر ۸- م : که در هوای فضای ، م ، ک : + عالم ۹- اصل : نظر  
 ۱۰- م ، ک : - از ۱۱- اصل : و از سحاب ۱۲- م : + حضرت  
 ۱۳- ک : + آن ۱۴- ک : - است ۱۵- م : - و  
 ۱۶- اصل ، ق : - داخل پارانتز

نَمَّ أَمَّاكَ فَأَقْبَرَهُ نَمَّ إِذَا سَاءَ أَكْثَرَهُ . درین آیت اشارتی واضح و بیانی  
 لایح است بکیفیت مراتب اول و اوسط و آخر<sup>۱</sup> احوال نفوس بشری .  
 پس عاقل فطین باید که بنور بصیرت در دقایق اسرار این آیت تأمل  
 کند و احوال اولیت و اوسطیت و آخریت خود را ازان مشاهده کند .  
 اما<sup>۲</sup> اولیت او<sup>۳</sup> آنست که بداند که<sup>۴</sup> || چندین<sup>۵</sup> هزار دهور و ۷۲۹  
 اعصار پیش از وجود موهوم بی مقدار او<sup>۶</sup> گذشته<sup>۷</sup> که وجود موهوم او  
 در کتم عدم بسطوت<sup>۸</sup> انوار قدم منعدم<sup>۹</sup> و ناچیز<sup>۱۰</sup> بود و بر صفحه<sup>۱۱</sup>  
 وجود از نام و نشان او هیچ نبود<sup>۱۲</sup> . و کیست حقیرتر از آنکه عدم او  
 سابق و غالب بود<sup>۱۳</sup> بر وجود او<sup>۱۴</sup> ؟ و چیست ذلیلتر از مهانت نیستی  
 و ظلمت<sup>۱۵</sup> نابود ؟ پس حکمت بیچون<sup>۱۶</sup> بقدرت کُنْ فَيَكُونُ اصل  
 وجود او را از کسوت خاك انشا فرمود که اخس<sup>۱۷</sup> و احقر موجودانست ،  
 پس اصل خاکی او را صورت نطفه خوار کریه دیدار داد<sup>۱۸</sup> ، پس اساس  
 جسم او را بعلقه<sup>۱۹</sup> مُرْدَار نهاد ، پس از علقه مضغه<sup>۲۰</sup> و اجزای آنرا

- |                            |  |                     |
|----------------------------|--|---------------------|
| ۱- ك : + و                 | ۲- م : و اما                               | ۳- م : - او         |
| ۴- م : - بداند که          | ۵- ق : - چندین                             | ۶- م : - او         |
| ۷- م ، ك : + است           | ۸- ق : بسوط                                | ۹- م : متعدم        |
| ۱۰- م : تا حیر             | ۱۱- م : و بر صفحات                         | ۱۲- ق ، م ، ك : هیچ |
| ۱۳- م ، ك : و غالبست       | ۱۴- ك : - او                               | ۱۵- اصل :           |
| ۱۶- م : + اقتضای آن کرد که | ۱۷- م : دارد                               |                     |
| ۱۸- م ، ك : بر علقه        | ۱۹- ق ، م ، ك : پس آن علقه را مضغه گردانید |                     |
| ۲۰- م : - و                |  |                     |

بقالب<sup>۱</sup> عظم رسانید و عظام را پیوست و گوشت<sup>۲</sup> پیوشانید . این بدایت احوال اوست که از عدم محض او را در اذل<sup>۳</sup> اشیا ایجاد فرمود و در اخس<sup>۴</sup> اوصاف و نعمت اصل وجود او را بخلق<sup>۵</sup> نمود تا بداند که اول فطرت او جمادی بود مرده که درو نه حیات بود و نه سمع و نه بصر و نه حس و نه حرکت ، نه نطق<sup>۶</sup> و نه بطش ، نه علم<sup>۷</sup> و نه قدرت . پس کمال حکمت خصایص نقایص نعمت<sup>۸</sup> او را بر مکرم و محاسن اوصاف<sup>۹</sup> تقدیم فرمود : چون<sup>۱۰</sup> تقدیم<sup>۱۱</sup> موت بر حیات او ، و جهل بر علم او ، و عجز بر قدرت او<sup>۱۲</sup> ، و ضعف بر قوت او ، و عما بر بینایی او ، و صمم<sup>۱۳</sup> بر شنوایی او ، و<sup>۱۴</sup> بکم بر گویایی او ، و فقر بر غنای<sup>۱۵</sup> او ، و ضلالت بر هدایت او . اینست معنی آنکه بجهت تنبیه فرمود که *مِنْ أَى شَيْءٍ خَلَقَهُ مِنْ نَفْسِهِ خَلَقَهُ فَقَدْرَهُ* ، تا آدمی بخساست و حقارت مرتبه خود در بدایت بینا گردد و بر عموم نعمت و امطار افضال بحار امتنان شکر گوید .

۱- ق ، م ، ك : بصلابت ۲- م ، ك : بگوشت و پوست

۳- م : که از عدم محض و اذل ۴- ك : تخلق ۵- ق ، م ، ك : و نه نطق . از « نطق » تا « و رنجهای » سوداوی ( تقریباً آخر ثلث اول ورق بمدی ) یعنی حدود يك صفحه از ك افتاده یا عکس ندارد ۶- م : و نه علم

۷- ق : - نعمت ، اصل : نقود ۸- م : + او ۹- م : همچون

۱۰- م : - تقدیم ۱۱- م : - او ۱۲- م : صم ۱۳- م : - و

۱۴- در ق نقطه غین « غنای » خط خورده

پس بشیوت احوال و ظهور اوصاف کمال او بعد از نقصان اشارت فرمود که <sup>۱</sup> «ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرَهُ» تا بداند که <sup>۲</sup> بعد از آن که میستی بی جان و معدومی بی نشان بود حضرت ربوبیت جلّت عظمته او را حیات بخشید، و <sup>۳</sup> پس از کزری<sup>۴</sup> او را شنوایی بخشید، و <sup>۵</sup> پس از کوری او را بینا کرد، و پس از گنگی او را گویا گردانید، و پس از فقر و احتیاج او را غنی ساخت، و پس از ضعف او را قوت داد<sup>۶</sup>، و <sup>۷</sup> پس از جهل او را علم بخشید<sup>۸</sup>، و پس از گرسنگی او را سیر گردانید<sup>۹</sup>، و پس از برهنگی او را بخلعت کسوت بنواخت، و پس از ضلالت او را بدرجه هدایت رسانید تا بیقین شناسای<sup>۱۰</sup> انعام و افضال حضرت ذوالجلال<sup>۱۱</sup> گردد<sup>۱۲</sup> و رعایت آداب عبودیت بر خود واجب داند و رذایل کبر و عجب را<sup>۱۳</sup> بنخود راه ندهد و بجور و ستم بر بندگان حق کفران نعمت نکند. و تحقیق کند که عز<sup>۱۴</sup> و ثنا و دوام و بقا جز جناب کبریا را نمی شاید و بطر و کبریا<sup>۱۵</sup> و فخر و خیل از اخس<sup>۱۶</sup> اخس<sup>۱۷</sup> || و اضعف ضعفا قبیح می نماید<sup>۱۸</sup>. و با این همه نقصان و خساست و ضعف و حقارت اگر در

۲۳۰

- ۱- م :- که      ۲- ق :- که      ۳- ق :- و      ۴- م :-  
از کزی      ۵- ق :- و      ۶- در م بجای د او را شنوایی بخشید ... او  
را قوت داد ، آمده ، شنوا و بینا گردانید و گویا گردانید و قوت داد  
۷- م :- و      ۸- م : علم بارزانی داشت      ۹- م : و پس از فقر و  
احتیاج او را غنی گرداند      ۱۰- م : تا بیقین بشناسد      ۱۱- م : حضرت  
صمدیت      ۱۲- م :- گردد      ۱۳- ق :- را      ۱۴- م : و کبر  
۱۵- م : قبیح می آید

حالت<sup>۱</sup> حیات<sup>۲</sup> امور معیشت بدو<sup>۳</sup> مفوض<sup>۴</sup> یا در اقامت<sup>۵</sup> وجود خود  
 اختیاری داشتی، عجب و طغیان و تکبر و کفران او را هم وجهی بودی.  
 و لیکن شهنه غیرت زمام اختیار بدست او نداد و مفتاح مراد در قبضه  
 همت<sup>۶</sup> او نهاد، بلك وجود او را هدف سهام آفات<sup>۷</sup> و مقهور تصاریف  
 حوادث و بلیات<sup>۸</sup> گردانید و امراض<sup>۹</sup> و اسقام مهلكه<sup>۱۰</sup> و عاهات مختلفه  
 و طبایع متضاده را بر و گماشت<sup>۱۱</sup> تا اگر خواهد و اگر نه بعضی از اجزای  
 او<sup>۱۲</sup> بعضی را منهدم میگرداند: گاه<sup>۱۳</sup> صفرا بر بلغم غالب می شود و  
 علت های صفرای<sup>۱۴</sup> چون دق و برفان و حمی<sup>۱۵</sup> و صداع ازان متولد  
 می شود<sup>۱۶</sup>، و گاه بلغم صفرا را غلبه میکند و مرض های بلغمی چون لقوه  
 و افلاج و بهق و برص<sup>۱۷</sup> غالب<sup>۱۸</sup> میشود، گاه<sup>۱۹</sup> یبوست بر برودت  
 غالب میشود<sup>۲۰</sup> و رنج های سودایی چون طحال<sup>۲۱</sup> و سرسام و مالیخولیا  
 پیدا می آید<sup>۲۲</sup>، و گاه برودت بر یبوست غلبه میکند و باسقام<sup>۲۳</sup> بارده

- ۱- م : در حال  
 ۲- م : - حیات  
 ۳- ق : باو  
 ۴- ق، م، + : بودی  
 ۵- م : یا در اقامت  
 ۶- متن م : قدرت  
 ۷- م : مهمام بلیات  
 ۸- م : و آفات  
 ۹- م : + هایلہ  
 ۱۰- ق : مهلكه  
 ۱۱- م : برو برگماشت  
 ۱۲- م : - او  
 ۱۳- م : و گاه  
 ۱۴- م : علت های صفرای وی  
 ۱۵- م : - و حمی  
 ۱۶- م : متولد می گردد  
 ۱۷- م : - و برص  
 ۱۸- م : عارض  
 ۱۹- م : و گاه  
 ۲۰- م : غالب آید  
 ۲۱- م : + و جنون  
 ۲۲- م : پیدا می شود، م : - و رنج های سودای ... پیدا می آید  
 ۲۳- ق : و اسقام بارده

چون استسقا و زکام<sup>۱</sup> و نَزْلُهُ و سَعَالٌ<sup>۲</sup> و داء الفیل و غیره مبتلا میگردد، نه او را بر جذب نفع و دفع ضرر<sup>۳</sup> قدرتی، و نه در کسب خیر و منع<sup>۴</sup> شرّ قوتی. چون خواهد<sup>۵</sup> (سیر بود<sup>۶</sup> گرسنه گردد، و چون<sup>۷</sup> خواهد) که رادی بود بکره تشنه<sup>۸</sup> گردد، و<sup>۹</sup> حقیقت چیزی را خواهد که داند<sup>۱۰</sup> نتواند، و<sup>۱۱</sup> طلب مراد کند و<sup>۱۲</sup> راه تحصیل آن نداند، چون چیزی مرغوب خواهد که یادگیرد فراموش کند، چون<sup>۱۳</sup> خواهد که مکررهی فراموش کند<sup>۱۴</sup> خیال آنرا هر لحظه<sup>۱۵</sup> برغم<sup>۱۶</sup> او تصویر کند، طعامی که او ازان لذت یابد<sup>۱۷</sup> مزاج او را نسازد، چون<sup>۱۸</sup> فهم<sup>۱۹</sup> خود را مصروف امری کند هواجس نفسانی او را<sup>۲۰</sup> در اودیة<sup>۲۱</sup> هموم اندازد، نه دل او در قبضه<sup>۲۲</sup> او<sup>۲۳</sup> باشد<sup>۲۴</sup> و نه نفس<sup>۲۵</sup> خود را شناسد، ای بسا که (چیزی<sup>۲۶</sup> آرزو کند که هلاک او دران باشد<sup>۲۷</sup> و ای بسا)<sup>۲۸</sup> از چیزی متنفر شود

- ۱- ك : - و زکام      ۲- ك : - و سعال      ۳- م : - و ضرر  
 ۴- م : - و منع      ۵- م ، ك : + و که      ۶- م : شود      ۷- م ، ك :  
 - چون      ۸- ق : تشنه تر      ۹- م : - و      ۱۰- م ، ك : که بداند  
 ۱۱- م : و چون      ۱۲- م : - و      ۱۳- ق ، م ، ك : و چون  
 ۱۴- م : فراموش گرداند      ۱۵- ق : خیال هر لحظه آنرا      ۱۶- اصل ،  
 ق : بزعم ( در قی بضم زاء ) ، م : بر رغم ، ك : بر رقم      ۱۷- ك : که او  
 را ازان لذت باشد      ۱۸- ق : و چون      ۱۹- اصل : مهم ، م ، ك : هم  
 ۲۰- ق : - و را      ۲۱- ك : اودیة      ۲۲- ك : دل      ۲۳- نه دل در  
 قبضه دل      ۲۴- م ، ك : + و او      ۲۵- ك : + و که      ۲۶- م ، ك :  
 درانست      ۲۷- م : + و که

که حیات او بدانت<sup>۱</sup>، در هر<sup>۲</sup> ساعت امکان سلب<sup>۳</sup> قوای<sup>۴</sup> و در هر لحظه ای<sup>۵</sup>  
 خطر افلاج اعضای او<sup>۶</sup>، عقل<sup>۷</sup> او را بیم اختلاس<sup>۸</sup> در هر<sup>۹</sup> زمانی، و<sup>۱۰</sup>  
 روح او را خوف اختطاف در هر ادانی<sup>۱۱</sup>، در حال<sup>۱۲</sup> صحت اسیر نفس  
 و هوا و<sup>۱۳</sup> در وقت مرض بسته بند آلام و عنا، خواب او متمر غفلت و  
 حرمان، و<sup>۱۴</sup> بیداری او مورد هموم و احزان، غنای او<sup>۱۵</sup> مقتضی<sup>۱۶</sup> بطر  
 و طغیان، فقر او مستدعی ذلت و هوان، دفع مگسی از خود تواند<sup>۱۷</sup>،  
 و اگر موری در گوش<sup>۱۸</sup> او رود بدان<sup>۱۹</sup> درماند، کدام افتاده ذلیست  
 ازو خوارتر، کدام مهین<sup>۲۰</sup> حقیرست ازو بی مقدارتر. این<sup>۲۱</sup> اوسط  
 حال او<sup>۲۲</sup> و اعلاى مراتب ظهور اوست.

اما<sup>۲۳</sup> آخر حال<sup>۲۴</sup> او آنست که || حق جل و علا<sup>۲۵</sup> در آخر  
 آیت بیان فرمود که<sup>۲۶</sup> كُمْ اَمَانَةٌ فَاَقْبِرُوْهُنَّ اِذَا سَاءَ اَنْشُرَهُ . یعنی

۲۳۱

۱- م : برانست      ۲- م : و هر      ۳- م : سلب

۴- م : + ، او ، ك : + او ممکن      ۵- ق ، م : -      ۶- ق ، م ، ك :

لحظه      ۷- ق ، ك : -      ۸- ق : و عقل      ۹- م : اختلاس

۱۰- م : و هر      ۱۱- م ، ك : -      ۱۲- م ، ك : در هر آنی

۱۳- ق ، م : در حالت      ۱۴- م : -      ۱۵- م ، ك : -      ۱۶- م :

۱۶- م : عناى او      ۱۷- اصل : مستغنی ، م : مقتضای ، ك : عناد اقتضاء

۱۸- م : + کرد      ۱۹- م : - گوش      ۲۰- ق : - بدان

۲۱- م ، ك : +      ۲۲- م : و این      ۲۳- م : - او

۲۴- ك : و اما      ۲۵- م : - حال      ۲۶- م : - حق جل و علا

۲۷- م : در آخر بدایت بیان فرموده شد



آخر امر<sup>۱</sup> وجود<sup>۲</sup> حسیء او آنست که نفس و عقل و روح و سمع و  
 بصر و علم و قدرت و حس<sup>۳</sup> و حرکت با جمیع قوای طبیعی و نفسانی  
 و حیوانی که بحکم تجلی وجود<sup>۴</sup> نزد او بودیمت و عاریت بود<sup>۵</sup> از  
 باز ستانند و او را چون حال اوّل جمادی مرده<sup>۶</sup> خوار بمانند . پس  
 چون جیفه‌ای کریه<sup>۷</sup> ، او را بظلمت خاک بیوشانند و آن جسم که<sup>۸</sup> با انواع  
 نعم<sup>۹</sup> می‌پرورد طعمه مور و مار گردانند و چشم<sup>۱۰</sup> نازک او در ظلمت<sup>۱۱</sup>  
 اطباق خاک اسیر ماند<sup>۱۲</sup> و دست روزگار<sup>۱۳</sup> همت او<sup>۱۴</sup> بسلاسل فنا بند  
 گرداند<sup>۱۵</sup> و چندین هزار دهور و اعصار و قرون بی‌شمار بر خاک او  
 بگذرد که کس نام او بر دفتر وجود نخواند بلکه هیچکس از موجودات  
 اثری از نام و نشان او نداند ، گاه کوزه‌گران از خاک او کوزه آب  
 می‌سازند و گاه آن کوزه می‌شکنند<sup>۱۶</sup> و<sup>۱۷</sup> درمزبله خراب می‌اندازند<sup>۱۸</sup> .  
 و کاشکی حاکم مشیت او را درین نیستی بگذاشتی و شحنه غیرت وجود  
 او<sup>۱۹</sup> عدم انگاشتی و قاضی<sup>۲۰</sup> عدل او را درموقف سؤال نداشتی و ملایکه

- ۱- محل کتابت د امر ، در ق سفید است  
 ۲- ك : وجودی  
 ۳- م ، ك : تجلی وجودی  
 ۴- م : + و  
 ۵- اصل ، م ، ك : مرده  
 ( بدون علامت اضافه )  
 ۶- ق ، ك : کریه  
 ۷- م ، ك : جسمی که ،  
 ق : چشم که  
 ۸- م ، ك : نعیم  
 ۹- ق ، م ، ك : و جسم  
 ۱۰- م ، ك : + حبس  
 ۱۱- ك : مانند  
 ۱۲- م ، ك : + جناح  
 ۱۳- م ، ك : + را  
 ۱۴- ق ، ك : بند گردانند ، م : بسلاسل جنبانند  
 ۱۵- م ، ك : میشکنند  
 ۱۶- ق : - د  
 ۱۷- اصل : می‌اندازد  
 ۱۸- م ، ك : + را

غلاظ<sup>۱</sup> شداد [او]<sup>۲</sup> را<sup>۳</sup> برو نکماشتی و در صحایف منشور<sup>۴</sup> فضایح اعمال خود ندیدی و خطاب قهر زبانی<sup>۵</sup> دوزخ نشیدی<sup>۶</sup> و احوال انتقال<sup>۷</sup> سلاسل<sup>۸</sup> نکشیدی و مرارت شراب صدید و زقوم نکشیدی، بلکه جایان وجود اجزای متفرقه<sup>۹</sup> او را جمع کنند<sup>۱۰</sup> و او را عریان و حیران از خاک برانگیزانند و صواعق خوف و هیبت برو بارانند و در مجمع محشر و موقف فرع اکبر رسواییها<sup>۱۱</sup> افعال او را برو خوانند<sup>۱۲</sup>. و اگر<sup>۱۳</sup> العیاذ<sup>۱۴</sup> بالله حضرت غفاری قطره ای<sup>۱۵</sup> از بحار رحمت دست گیر آن سرگشته نکرده اند، آن بیچاره بگرفتاری عذاب ابدی<sup>۱۶</sup> در ماند نه فریاد دسی می یابد<sup>۱۷</sup> که او را ازان<sup>۱۸</sup> عذاب برهاند<sup>۱۹</sup> و نه شفیمی که یک لحظه عذاب برو<sup>۲۰</sup> سبک گرداند تا (از)<sup>۲۱</sup> فضیحت و رسوایی عذاب کار او<sup>۲۲</sup> بجایی<sup>۲۳</sup> رسد<sup>۲۴</sup> که سگ و خوک را بصد درجه از خود بهتر داند زیرا که سگ و خوک در مهد نابود غنوده اند و از هیبت حساب و

- ۱- م، ک: + و ۲- ق، م، ک: - او ۳- ق، م: - را  
 ۴- ک: منشوره ۵- ق: زبانه ۶- م: نشدی ۷- م: +  
 اغلال ۸- ک: + و اغلال ۹- م: جمع گردانید، ک: جمع گردانند  
 ۱۰- م: رسوایی ۱۱- م: برخوانند ( بجای، برو خوانند)  
 ۱۲- م، ک: - و ۱۳- ق: عیاذا ۱۴- ق: قطره، م: + را  
 ۱۵- م: - ابدی ۱۶- ک: - می یابد ۱۷- ق، م: - ان  
 ۱۸- م، ک: باز رهاند ۱۹- م: بروی ۲۰- اصل، م، ک: - از  
 ۲۱- ق: - او، م: + را ۲۲- ک: جای ۲۳- م، ک: رساند

آلام عذاب آسوده‌اند . و<sup>۱</sup> اگر چه سگ و خوک را از بی‌مقداری کسی<sup>۲</sup>  
 نکوید که کیست و چیست ، از راه صورت<sup>۳</sup> ایشان<sup>۴</sup> خلق را وحشت  
 نیست<sup>۵</sup> . در آثار<sup>۶</sup> نبوی آمده است<sup>۷</sup> که اگر قبیح صورت عاصی بدکردار  
 و جافی گنه‌کار را بر اهل عالم عرضه کنند همه خلق<sup>۸</sup> از وحشت قبیح  
 و هیبت<sup>۹</sup> عذاب او مدهوش شوند<sup>۱۰</sup> ، و اگر جهانیان بوی گنده<sup>۱۱</sup> دوزخی<sup>۱۲</sup>  
 بشنوند همه از گند او<sup>۱۳</sup> بمیرند ، و اگر قطره‌ای ازان شرابه‌ای صدید  
 و زقوم<sup>۱۴</sup> که دوزخیانرا<sup>۱۵</sup> || (میخورانند) در دریاها ی عالم اندازند همه<sup>۱۶</sup>  
 دریاها<sup>۱۷</sup> تلخ<sup>۱۸</sup> و گنده<sup>۱۹</sup> (گردد) . کسی که احوال او<sup>۲۰</sup> و اوسط او اینست<sup>۲۱</sup>  
 که شنیدی و در (آخر چنین) خطری در پیش دارد ، او را<sup>۲۲</sup> چه جای  
 آنست که شادی و (فرح<sup>۲۳</sup> بخود) راه دهد یا نفس خود را بر دیگری  
 فضل نهد . و جمیع انبیا (و اولیا) از خوف این خطر از حظوظ نفسانی<sup>۲۴</sup>  
 بریده‌اند و به بود خود را ( در عدم) خود<sup>۲۵</sup> دیده‌اند . و ازینجا بود که

- ۱- م : - و ۲- م : کس ۳- م ، ک : اما از صورت  
 ۴- ک : انسان ۵- م : وحشت ۶- م ، ک : و در اخبار  
 ۷- رسم الخط اصل : آمدست ۸- ق ، ک : همه خلق ( باضافه )  
 ۹- م : از قبیح و هیبت (محملا ، از قبیح و وبیئت ) ۱۰- م ، ک : مدهوش  
 کردند ۱۱- ق ، م ، ک : کند ۱۲- م : - از گند او  
 ۱۳- ک : شرابه‌ای زقوم و صدید ۱۴- ق ، م ، ک : همه دریاها ( بقک  
 اضافه ) ۱۵- رسم الخط اصل : تلخ ۱۶- ک : و گند  
 ۱۷- م ، ک : آنست ۱۸- م : - او را ۱۹- م : + را  
 ۲۰- م ، ک : جسمانی ۲۱- ق : - خود

رسول عليه افضل الصلوات ... التسليمات<sup>۱</sup> با کمال نبوت گفتمی :  
 يَا لَيْتَ رَبَّ مُحَمَّدٍ لَمْ يَخْلُقْ ( مُحَمَّدًا ) . یعنی<sup>۲</sup> کاشکی<sup>۳</sup> پروردگار  
 محمد محمد را نیافریدی . و عمر رضی الله عنه<sup>۴</sup> گفتمی : کاشکی<sup>۵</sup>  
 من گاهی<sup>۶</sup> بودمی و مرا دهشت<sup>۷</sup> گور<sup>۸</sup> نیایستی<sup>۹</sup> کشید و هیبت و رسوایی  
 قیامت نیایستی دید . و ابو عبیده جراح<sup>۱۰</sup> گفتمی : کاشکی من گوسفندی<sup>۱۱</sup>  
 بودمی تا مرا سر<sup>۱۲</sup> پیریدندی و بخوردندی<sup>۱۳</sup> و مرا در قیامت<sup>۱۴</sup> نیارزدندی .  
 و در اخبار است که داود<sup>۱۵</sup> علیه السلام بر خود نوحه کردی و گفتمی : الهی  
 نفس ضعیف ما تاب<sup>۱۶</sup> تابش<sup>۱۷</sup> آفتاب رحمت تو نمی آرد ، تاب<sup>۱۸</sup> طاقت<sup>۱۹</sup>  
 آتش غضب تو چگونه آرد ؟ این<sup>۲۰</sup> احوال مهتران عرصه نبوت و  
 سروران صفوف ولایت است<sup>۲۱</sup> و امثال ما مفلسان تیره روزگار بدین

- ۱- ق : صلی الله علیه و سلم ، ك : علم ، م : علیه افضل الصلوات  
 ۲- ك : ای ۳- ق : - کاشکی ۴- ك : - و ۵- ق : -  
 رضی ... ۶- ق : + که ۷- اصل : + که ۸- ك : گیاهی ،  
 نك ، ص ۳۸ ۹- م ، ك : حبس ۱۰- ك : + نبودی و تنگی  
 ۱۱- « نیایستی » در اصل فاسد است ۱۲- م ، ك : + رضع  
 ۱۳- م : گوسفندی ۱۴- م ، ك : تا سر من ۱۵- « بخوردندی »  
 در اصل فاسد است ، م : - و بخوردندی ۱۶- ك : قیامتگاه  
 ۱۷- ك : نقلست که داود نبی ۱۸- م ، ك : طاقت ۱۹- « تابش » در  
 اصل کمی فاسد است ، ق : آتشی ۲۰- م ، ك : - تاب ۲۱- « طاقت »  
 ظاهراً در اصل ، ق زائد و نسخه بدل « تاب » است که وارد متن شده و در م ، ك  
 بجای آن نشسته ۲۲- « این » در اصل فاسد است ۲۳- « است » در  
 اصل فاسد است

معنی اولیتر و غلبه<sup>۱</sup> خوف و حیرت<sup>۲</sup> بحال ما لایق تر . اما غلبه<sup>۱</sup> خوف بحسب کمال معرفت و صفای قلوبست نه بشدت غضب<sup>۳</sup> و (کثرت ذنوب) . پرده غفلت دیده‌های<sup>۴</sup> دل<sup>۵</sup> ما را از ملاحظه<sup>۶</sup> این<sup>۷</sup> خطر (بردوخت ، و) استیلاء آتش مخالفات<sup>۸</sup> بضاعت یقین و استبصار<sup>۹</sup> (ما پاک) بسوخت<sup>۱۰</sup> ، (و تعاقب)<sup>۱۱</sup> تساویل<sup>۱۲</sup> شیاطین<sup>۱۳</sup> عقول مکدره<sup>۱۴</sup> ما را بفریفت ، (و توالی<sup>۱۵</sup> دواعی) شهوات<sup>۱۵</sup> نفسانی خاک شقاوت و ادبار بر روزگار ما<sup>۱۶</sup> بیخت<sup>۱۷</sup> ، (و کثرت) اقتران<sup>۱۸</sup> معاصی آب روی ما را<sup>۱۹</sup> بریخت .

نَسَأَلُ اللّٰهَ (الْعَفْوُ)<sup>۲۰</sup> اَلْغَفُورَ<sup>۲۱</sup> اَلْمَنَّانَ<sup>۲۲</sup> اَنْ يُّعَامِلَنَا بِمَا<sup>۲۳</sup>  
هُوَ اَهْلُهُ وَاَنْ يَّسْتَرْ<sup>۲۴</sup> (فَبَايِحَ اَعْمَالِنَا) كَمَا يَقْتَضِيهِ كَرَمُهُ وَفَضْلُهُ<sup>۲۵</sup>

- ۱- «غلبه» در اصل فاسد است ۲- م : - و حیرت  
 ۳- م ، ك : غفلت ۴- ق ، م ، ك : دیده ۵- م ، ك : دل‌های  
 ۶- م : - این ۷- ق : مخالفان ۸- «استبصار» در اصل فاسد است  
 ۹- م ، ك : + را ۱۰- م : سوخت ۱۱- اصل ، ق : - و تعاقب  
 ۱۲- «تساویل» در اصل کمی فاسد است ، ق : بتساویل ۱۳- م ، ك :  
 شیاطینی ۱۴- م ، ك : مکدر ۱۵- م : شهوانی ۱۶- ق : برفرق  
 روزگار ما ، م : بر روزگار ما ۱۷- «بیخت» در اصل فاسد است  
 ۱۸- م : اغتراف ، ك : افتراق ۱۹- ق ، م ، ك : - را ۲۰- ق :  
 العفو (بتخفیف و نصب) ، ق : + و هو ۲۱- «الغفور» در اصل نیز مثل  
 ق مرفوع است ۲۲- «المنان» در ق باعتبار وجود «و هو» مرفوع  
 است ۲۳- اصل ، ق : ما ۲۴- «یستر» در اصل کمی فاسد است  
 ۲۵- م ، ك : - و فضله

إِنَّهُ قَرِيبٌ مُجِيبٌ . وَ (أَلْحَمْدُ لِلَّهِ) وَحْدَهُ وَ السَّلَامُ عَلَيَّ مِنْ أَتْبَعِ  
الْهُدَى<sup>١</sup> .

تَمَّ<sup>٢</sup> اَلْحِتَابُ . . . اَلْمَسْمِيُّ بِاَلذَّخِيْرَةِ اَلَّتِي لَمْ

يُوجَدُ فِي خَزَائِنِ اَلْمُلُوكِ لِلسَّ... اَلْمُحَقِّقِ

اَلْمُرْشِدِ لِلسَّاطِلِيْنَ فِي السُّلُوكِ

وَ هُوَ اَلْمَعْرُوفُ . . . بِسَيِّدِ

عَلِيِّ اَلْهَمْدَانِيِّ

قَدَسَ اَللَّهُ سِرَّهُ

الصَّمْدَانِيُّ

وَالسَّلَامُ . . .

خَزَرَةُ اَلْعَبْسِيُّ اِبْرَاهِيْمُ بْنُ فَرَجِ اَللَّهِ . . .

أَحْسَنَ اَللَّهُ اَحْوَالَهُ

تحريرا ٨٥٢

١- م : - و الحمد لله وحده . . . ٢- از « تم » بيمد متعلق به

# تعليقات و توضيحات





شماره طرف راست ممیز نماینده صفحه  
و شماره سمت چپ آن نماینده ورق  
نسخه خطی اصل می باشد که در کنار  
صفحات کتاب حاضر نشان داده شده است

## توضیحات درباره متن

۴/۲ - و حقیقت اسلام مبنی بر پنج اصل است : ... ناظر است  
بحدیث « بنی الاسلام علی خمس : شهادة أن لا اله الا الله و أن محمدا  
رسول الله و اقام الصلاة و ایتاء الزکاة و الحج (جامع صغیر : و حج البيت)  
و صوم رمضان ». جامع صغیر ، التاج ، ج ۱ ص ۲۴ .

۷/۲ - لا راد لقضائه . ظاهراً ناظر است به آیه « و اذا اراد الله  
بقوم سوءاً فلا مرد له » ۳۰/۱۱ الروم . بعلاوه در قرآن کریم آمده « لا راد  
لفضله » ۱۰/۱۰۷ : یونس .

۱۶/۲ - و نقلست که عمر کاه برگی دید برداه افتاده بر گرفت ...  
غزالی گفتار عمر را یکی از اصحاب رسول خدا (بدون ذکر نام شخص  
معین) نسبت می دهد و می نویسد : و يأخذ الآخر تبنه من الارض و يقول  
یا لیتنی کنت هذه التبنه . احیاء ، ج ۳ ص ۳۶۳ . همین گفتار عمر در ۱/۲۳۲  
نیز آمده

۲۱/۱ - نظر ابوطالب مکی درباره کبائر از آغاز باب ۳۷  
قوت القلوب ترجمه شده است .

۲۵/۲ - سبحانک اللهم و بحمدک . آغاز دعای استفتاح است .

نك : اصطلاحات و تركيبات و لغات ، ذيل استفتاح .

۲۶/۱ - مبارزان صفوف استقامت . مراد از اين عبارت انبياء

اولوالعزم اند .

۲۹/۲ - وقت امامتی در آمد که آسمان و زمين طاقت آن

نداشت . ظاهرأ ناظر است به آيه « انا عرضنا الامانة على السموات و

الارض و الجبال فايين أن يحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان انه

كان ظلوما جهولا . ۳۳/۲۲ : الاحزاب .

۳۳/۱ - و از خست حساب عشر حبوب و ربع نقود ... مقدار

زكات حبوب که با آب رودخانه و باران آبياری شود عشر ( يك دهم )

از حد نصاب بيالا و مقدار زكات نقود ( زر و نقره ) ربع عشر ( يك

چهل ) از حد نصاب بيالا است .

۳۶/۲ - و در خبر مشهور است ... يکی ازان هفت گروه کسی

بود که در دنيا صدقه چنان داده باشد که آنچه بدست راست ميدهد

دست چپ را ازان خبر نباشد . ناظر است به حديث «سبعة يظلهم الله

في ظله يوم لا ظل الا ظله : ... و رجل تصدق بصدقة و اخفاها حتى

لا تعلم شماله ما تنفق يمينه . . . » مسلم ، ج ۲ ص ۹۱ ، احيا ، ج ۲ کتاب

آداب الالفة فضيلة الالفة ، التاج ، ج ۲ ص ۴۳ ، جامع صغير .

۳۷/۱-۲ - و در حقيقت منت اختلافست علما را ... سه قول

مذکور در متن در تفسير من\* و ايذا ذيل تفسير آيه « لا تبطلوا صدقاتكم

بالمن\* و الأذى » ۲/۲۶۴ : البقره ، در قوت القلوب ابوطالب مکی ج ۲

- ص ۱۰۷ س ۲۴-۲۱ و احیاء العلوم غزالی ج ۱ ص ۲۱۶ آمده .
- ۳۸/۲ - بحکم اخبار الهی معطی یکی فانی بمستحق که ...  
ناظر است به آیه «مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة  
انبتت سبع سنابل فی کل سنبله مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء والله  
واسع علیم» ۲/۲۶۱ : البقره .
- ۴۰/۲ - و در اخبار آمده است که موسی عَلَيْهِ السَّلَام ... در ص ۸۷/۲  
دوباره بهمین خبر اشاره شده است .
- ۴۲/۲ - زیرا که درین معنی بسبب صله رحم و اداء حقوق جوار  
ثواب مضاعف کنند . باین معنی در حدیث اشاره شده از جمله «صدقة  
ذی الرحم علی ذی الرحم صدقة وصلة - و الصدقة علی المسکین صدقة ،  
و هی علی ذی الرحم اثنتان: صدقة وصلة الرحم» .
- ۴۳-۴۲ - نقلست که در زمان شیخ جنید . . . این نقل در  
قوت القلوب ج ۲ ص ۱۱۳ س ۱۱-۵ و احیاء العلوم ج ۱ ص ۲۱۹ بصورت  
کامل آمده .
- ۵۲-۵۳ - و در اخبار آمده است که فرزند لقمان حکیم از  
پدر پرسید که ... نک : احیاء، ج ۳ ص ۵۲
- ۵۴/۱ - فضلوا و اضلوا کثیرا مقبیس است از آیه «ولاتتبعوا  
اهواء قوم قد ضلوا من قبل و اضلوا کثیرا و ضلوا عن سواء السبیل»  
۵/۲۷ : المائدة .
- ۵۶/۲ - میگویند چون هیچکس در «استقامت این صراط»

از میلی خالی نیست . مراد « استقامت در این صراط » است .

۲-۱/۵۸ - گفتار ابوبکر و راق ، وهیب بن الورد و حکایت  
زلیخا بهمین ترتیب در احیا، ج ۳ ص ۶۶ آمده ولی در احیا سخن ابوبکر  
و راق به ابویحیی و راق نسبت داده شده .

۱/۵۹ - « و روشنایی چشم در نماز جستی » ناظر است به  
حدیث « جعلت قرّة عینی فی الصلاة » جامع صغیر . نیز نك : احیا ، ج ۳  
ص ۵۸ .

۱/۶۵ - ... ای عایشه من رضای ترا و غضب تو می دانم . . .  
ناظر است به حدیث « انّی لاعرف غضبک من رضاک » (قالت و کیف تعرفه ؟  
قال ) اذا رضيت قلت لا واله محمد ، و اذا غضبت قلت لا واله ابراهيم  
(قالت صدقت انما اهجر اسمك ) . احیا ، ج ۲ ص ۴۳ .

۲-۱/۶۵ - و در خبرست که عایشه یکبار در خشم شد و دست  
بسینه مبارک رسول ﷺ زد ... در احیا، ج ۲ ص ۴۳ آمده و روی آنه  
دفعت احداهنّ فی صدر رسول الله صلی الله علیه وسلم فزبرتها امّها ؛  
فقال ﷺ : دعیها فاتهنّ یصنعن اکثر من ذلك . و صاحب المغنی (ذیل  
احیا) نوشته مأخذ این حدیث را پیدا نکردم . همچنین در همان صفحه  
احیا آمده : و قالت ( عائشة ) له مرة فی کلام غضبت عنده : أنت الذی  
ترعّم انک نبیّ الله ؛ فتبسّم رسول الله صلی الله علیه و سلم واحتمل ذلك  
حلما و کرماً .

۶۸/۱ - در خبر است که رسول ﷺ در خانه یکی از ازواج بود ... این خبر در احیا ( کتاب آداب النکاح باب ثالث ص ۶۳ چاپ قاهره ۱۳۸۷ هـ - ۱۹۶۷ م ) آمده و فرمایش پیامبر در آن چنین نقل شده : « اتنن أهون علی الله أن تقمئنی ، ثم غضب علیهن شهرًا الی أن عاد الیهن » .

۷۲/۱ - نقلست از شیخ سهل ابن عبدالله ... این حکایت مشروح تر در ترجمه رساله قشیریّه ص ۴۰ - ۳۹ و تذکرة الاولیاء عطار ص ۶ - ۳۰۵ آمده .

۷۶/۲ - و آورده اند که ملک صالح ... این حکایت را سعدی با اندک تفاوت در باب چهارم بوستان آورده :

ملک صالح از پادشاهان شام برون آمدی صبحدم با غلام ...

۷۷/۱ - المتحابون فی ظلّی . ظاهراً ناظر است به احادیثی از قبیل « انّ الله تعالی یقول یوم القيامة : این المتحابون بجلالی . الیوم اظلمهم فی ظلّی . یوم لا ظلّ الا ظلّی » مسلم ، ج ۴ ص ۱۹۸۸ ، التاج ج ۵ ص ۸۳ . و « سبعة یظلمهم الله فی ظلّه یوم لا ظلّ الا ظلّه : ... و رجالان تحاببا فی الله و اجتمعا علی ذلك و تفرقا علیه ... » هر دو حدیث در احیا کتاب آداب الالفة ، فضیلة الالفة ، جامع صغیر آمده .

۷۷/۱ - و ازین سبب اکابر دین گفته اند که ... ظاهراً مراد مؤلف از اکابر دین امام محمد غزالی است که در احیا ، ج ۲ ص ۱۷۰ این مطلب را آورده .

۷۷/۲ - «صاحب شرع مؤمن را باهانت مبتدع فرموده است»  
 در اسلام فرقه‌هایی از قبیل قدریه و مرجئه مبتدع بحساب آمده و  
 احادیثی در مورد پرهیز از قدریه نقل کرده‌اند که پیامبر فرموده :  
 ۱- «لاتجالسوا اهل القدر ولانفاتحوهم». ۲- «إن مرضوا فلا تعودوهم و  
 إن ماتوا فلا تشهدوهم». التاج، ج ۱ ص ۴۰ - ۳۹ .

۷۷/۲ - و امام جعفر صادق علیه و علی آباءه السلام فرمود ...  
 نك : احیاء، ج ۲ ص ۱۷۲ .

۷۷-۷۸ - عبدالله بن هارون مأمون گفتی ... نك : احیاء، ج ۲  
 ص ۱۷۲ .

۷۸/۱-۲ - نقل است که حیثمه (ظ : خیثمه) رحمه الله ...  
 نك : احیاء، ج ۲ ص ۱۷۴

۷۸/۲ - نقلست که شخصی پیش ابوهریره ... نك : احیاء، ج ۲  
 ص ۱۷۴ (در احیاء نیز این حکایت ذیل همین مبحث آورده شده) .

۸۱/۱ - و محمد بن یوسف اصفهانی گفتی ... نك : احیاء، ج ۲  
 کتاب الالفه ، الصفات المشروطة فی الصاحب ، حق السادس .

۸۷/۲ - در خیرست که روزی در سبط لای ... نك ص ۴۰/۲  
 ۹۲/۲ - و روایتست که ابوامامه باهلی را ... در نهج البلاغه  
 (آغاز جزء رابع بشرح محمد بن عبده) این روایت درباره عثمان ابن  
 حنیف آمده .

۹۷-۹۸ - تا مؤمن بنور الله بینا گردد و حق ... ناظر است

به حدیث: «ان الله تعالى قال: من عادى لي وليا فقد آذنته بالحرب»، و ما تقرب الي عبدی بشيء احب الي ممّا افترضت عليه، و ما يزال عبدی يتقرب الي بالنوافل حتى احبته، فاذا احبته كنت سمعه الذى يسمع به و بصره الذى يبصر به، و يده التى يبطش بها و رجله التى يمشى بها...» جامع صغير. اين حدیث با الفاظ ديگر در ترجمه رساله قشيره ص ۶-۱۲۵ چاپ فروزانفر آمده.

۱۱۳/۱ - «بحرکت اغرا» ظاهراً اضافه تخصصی یا بیانی است يعنى حرکت ناشی از اغرا یا حرکت اغرائی.

۱۱۴/۲ - «و چون نظر بلندتر میکند خود را از قيد ملاحظه خود و غير مير هاند و حق را بحق میداند». این عبارات تعريف جمع الجمع از اصطلاحات عرفانی است.

۱۲۱/۱ - اما طبع فصل خريف که آن تير ماهست. مقایسه

شود با:

پير شد طبع جهان از گردش گردون پير

تير زد برخيل گرما لشکر سرماي تير

امير معزی، دیوان ص ۲۱۹ چاپ عباس اقبال

روزه بسیار وعید خواهد بود تير ماه و بهار و تابستان

سعدی، قصائد ص ۷۲ چاپ محمد علی فروغی

تير ماهی: محصولی که در پاییز کشته باشند (سیستان). فهرست لغات و اصطلاحات مالک و زارع، تألیف لمتون، ترجمه منوچهر امینی.

مرحوم تقی زاده درگاہ شماری در ایران قدیم ص ۵۵ نوشته :  
 « سال با اول تابستان شروع می شد ولی نه با تیر ماه بلکه با فروردین  
 ماه . و این قول بیرونی است که اول سال ایرانیان را در فروردین و  
 انقلاب صیفی می شمارد ... » . در ص ۵۷ همان کتاب باز نوشته : « استعمال  
 لفظ تیر در فارسی بمعنی پائیز نیز که در کلام شعرای قدیم هم آمده  
 با آنکه در زمان خود آنها تیر درماه اول تابستان یا ماه آخر بهار بود  
 نیز ممکن است اثری ازین ترتیب بوده باشد » . در حاشیه ص ۵۷ نیز  
 بعد از نقل شواهدی از آیات عنصری و فردوسی می نویسد : « . . . از  
 طرف دیگر چون همین شعرا همیشه ماههای دیگر ایرانی را بآن معانی  
 که بمقتضای بودن فروردین در اول بهار آنجا که واقع میشوند استعمال  
 کرده و هیچوقت فروردین را بمعنی تابستان یا دی را بمعنی بهار بکار  
 نبرده اند لهذا بعید نیست استعمال لفظ تیر بمعنی پائیز اثر يك ترتیب  
 قدیمی دیگری بوده باشد ... » .

فردوسی گوید :

بهار و تموز و زمستان و تیر نیاسود هرگز یل شیرگیر

چاپ شوروی ج ۸ ص ۳۳۱ ، مهل ج ۶ ص ۲۸۴

۱/ ۱۵۴ - آیت کنز . مراد آیه ۳۴/ ۹ : البراءة است که در

آن آمده : «... والذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله  
 فبشرهم بعذاب الیم » .

۱/ ۲۰۶ - بل یفعل الله ما یشاء ویحکم ما یرید . مقتبس است



از دو آیه: «ويفعل الله ما يشاء». ۱۴/۲۷: البراهیم، «إنّ الله يحكم ما يريد» ۵/۱: المائدة.

۲۲۱-۲۲۲ - و نقلست كه ابن سماء بمجلس هارون الرشيد در آمد . . . نك: احيا، ج ۳، كتاب ذم الكبر و العجب، بيان فضيلة التواضع.

۲۳۲/۱ - و عمرضى الله عنه كفتى ... نك: توضيح ص ۱۶/۲.



## اصطلاحات و ترکیبات و لغات

آثار : نك : اثر .

آثام : جمع اِئِم ( بکسر اوّل ) : بزه ، گناه .

آرد هاله : بمعنی آرد توله (= آرد دوله ) است که آتش کاجی

مانند باشد ، برهان قاطع .

ابراہ : جمع بَرّ ( بفتح ) : نیکوکار ، فرمانبردار پدر و مادر .

اقتی : پرهیزگارتی، درمتن : نزدیکتر به تقوی .

اثال : بکسر جمع ائله ( بفتح اوّل و سکون دوم ) : اصل ،

بیخ ، بنیاد .

اثر : بفتح اوّل و دوم در لغت حدیث ، سنت ، خبر ... در المنجد

بمعنی تقلید ( = آداب و رسوم ، سنت اجتماعی کهن ، Tradition )

نیز آمده . آقای کاظم مدیرشانه‌چی نوشته : « شیخ بهائی در وجیزه

فرموده اثر مرادف با حدیث است و بعضی اعم از حدیث دانسته‌اند . و

جمعی اثر را بآنچه از صحابه نقل شود ( مراد قول یا فعل یا تقریر

صحابه است ) اختصاص داده‌اند . « علم الحدیث ص ۵ . همو در حاشیه

ص ۱۱۹ همان کتاب نوشته : « در اصطلاح علمای حدیث شیعی «اثر»

بر قول یا فعل یا تقریر مصاحب معصوم که در عین حال از اصحاب پیغمبر باشد اطلاق شده . و نك : مأثوره .

احباط : باطل کردن ، خشك شدن آب چاه و باز نیامدن آن بطور سابق ، اعراض کردن از کسی .

احتساب : نهی کردن از چیزهایی که در شرع ممنوع باشد ، شمردن ، آزمودن .

احتما : خود را از چیزی نگاه داشتن ، پرهیز کردن بیمار از مضرات ، حمایت کردن .

احداث : جمع حدث (بفتح اوّل و دوم) ناقض وضو ، و بی وضو شدن ، ناقض طهارت ، چیز نو زشت غیر معتاد ، جوان ، باران اوّل سال .  
احراس : جمع حارس : پاسبان .

اخبثا : بکسر ، پلیدی کردن ، سخن پلیدی گفتن ، یاران خبیث گرفتن ، خبث آموختن ، فرزندان خبیث زادن . ممکن است این کلمه در متن بفتح اوّل نیز خوانده شود و جمع خبث بضم بمعنی زنا و پلیدی یا جمع خبث بفتح اوّل و دوم بمعنی پلیدی تصور گردد .

اختلاج : جستن اعضا ، ربودن و کشیدن ، بچه از شیر بازگرفتن .

ادناس : جمع دَنَس (بفتح اوّل و دوم) : ریمناسکی ، چرك .

اذاعت : فاش و ظاهر کردن ، بعموم اعلام نمودن .

ارواث : جمع روث بفتح : سرگین ، سرگین اسب ، سرگین

چهارپایان سم دار .

استبشار: شاد شدن، بخشن یقین کردن، خوشبین و امیدوار بودن، مزده دادن.

استحاضه: پیوسته خون آمدن از زن بعد ایام حیض. مستحاضه زنی را گویند که از وی خون رود پس از انقطاع ایام حیض. در منتهی الارب آمده: مستحاضه زن که خون آید او را از رگ عاذل نه از حیض.

استدرار: بسیاری شیر، شیر خواستن، گشن خواستن بز ماده. مجازاً: بسوی خود کشیدن، افزون ساختن چیزی را.

استرسال: فروهستن موی سر و غیر آن، خوگر شدن، گستاخ شدن، گستاخی کردن.

استرواح: بر آسودن، آسایش جستن، بوی چیزی را شنیدن. استسقاء: آب و نزول باران خواستن، سقا جستن. در اصطلاح طب گرد آمدن آب در شکم و جز آن.

استسقاء زقی: بکسر زاء و تشدید قاف: آن قسمی که آب در پرده‌های صفاق شکم جمع گردد.

استسقاء طبلی: در فرهنگ نفیسی ذیل استسقاء آمده: استسقاء مبیضه قسمی (است) که آب در پرده‌های صفاق مبیضه جمع شود و (آنرا) همچنین استسقای بیضه و استسقای صدر و استسقای قلب و استسقای دماغ نیز گویند، و بطور غلط استسقای طبلی گویند در وقتیکه بخار و گاز در پرده‌های صفاق شکم گرد آید.

استسقای لحمی : بفتح لام و سکون هاء، آن قسمی که آب در زیر پوست بدن گرد آید ( نفیسی ) .  
استصحاب : بصحبت و معاشرت دعوت کردن ، یاری خواستن ، لازم گرفتن .

استفتاح : فیروزی جستن ، گشودن ، یار خواستن ، آغاز کردن .  
دعای استفتاح در نماز بعد از تکبیرة الاحرام و بعد از آیه توجّه (وجهت وجهی ... ۶/۷۱ : انعام ، ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی ... تا ۶/۱۶ : انعام) خوانده می شود و عبارتست از : «سبحانک اللهم و بحمدک تبارک اسمک و تعالی جدک ...» ، نک : مصباح الهدایه ص ۳۰۵ . آیه توجّه و این دعا در التاج ( ج ۱ ص ۳ - ۱۸۲ ) بعنوان دعاء الافتتاح یاد شده است .

اشر : بفتح حین تکبیر کردن و تبختر نمودن .

اشراق : درخشیدن، روشن شدن صبح بعد از طلوع ، بر آمدن آفتاب . نماز اشراق از نمازهای مسنونه ( سنتی ) موقته (نمازی که در اوقات معین خوانده می شود) غیر راتبه (نمازی که پیش از نماز واجب یا بعد از آن، یا هم پیش از نماز واجب و هم بعد از آن گزارده نمیشود) است . مصباح الهدایه ص ۷ - ۳۱۵ ، ۳۱۱ .

اصحاب : جمع صاحب ( یار و مصاحب ) ، صحابه . نک : صحابه .  
اصحاب الرأی : در اصطلاح اهل حدیث اصحاب قیاس ؛ زیرا که آنها در موردی که حدیثی یا خبری پیدا نمی کنند بر رأی و استدلال خود

نظر میدهند. ظ: اصحاب حنیفه یا پیروان ابوحنیفه نعمان بن ثابت: و نزد دیگران آنها که برآی و مذهب خوارج بودند. ( متن اللغه ، اقرب الموارد. منتهی الارب) .

اصحاب شمال: دوزخیان. و اصحاب شمال یاران دست چپ‌اند، ایشان بوقت اخراج ذرّیات در شمال آدم عَلَيْهِ السَّلَام بودند. یا نامه‌های اعمال ایشان بدست چپ ایشان می‌دهند. یا بدوزخ برند و دوزخ برچپ عرش است. ( آنندراج ). اصطلاح اصحاب شمال و اصحاب یمین و سابقان و . . . از قرآن مجید اقتباس شده و آن در قرآن بصورت « اصحاب المشئمه » نیز آمده. نك: ۹۰/۱۹: البلد، ۹، ۳-۴۱/۵۶: الواقعة .

اصحاب یمین: آنهاکه در وقت اخراج ذرّیت از صلب آدم عَلَيْهِ السَّلَام بر راست وی بوده‌اند. یا نامه اعمال در آن روز بدست راست ایشان دهند یا به بهشت روند و آن بر یمین عرش است. اصحاب یمین در قرآن مجید بصورت « اصحاب الیمینه » نیز آمده. نك: ۷۴/۳۹: المدثر، ۱۸/۹۰: البلد، و آیاتی چند از ۵۶: الواقعة. و نك: اصحاب شمال. اضراس: دندانها. چهار یا پنج دندانی که بعد از ثنایا و رباعیات و انیاب در طرفین فکین قرار دارند. مفرد آن ضرس ( بکسر ). اطباء طریقه: بضم طاء و راء، طبیبانی که ضمن سیاحت و مسافرت به شهرها و آبادیهای دیگر بکار طبابت نیز می‌پرداختند و از عبارت احیاء العلوم چنین برمیآید که غالب آنها شیاد و بی‌اطلاع بوده‌اند.

نك : احيا ج ۲ ص ۳۳۷ .

اعجاز : جمع عجز به رسه حر که حرف اول ، و بفتح اول و کسر و ضم دوم : سرین و بن هر چیزی .

اعیان : جمع عین . ظاهراً در متن بمعنی ذوات ، ماهیات ، حقایق بکار رفته .

اغراق : غرق کردن ، پرگردانیدن کاسه ، سخت کشیدن کمان ، مبالغه کردن در مدح و ذم .

اغشیه : بروزن ادویه جمع غشاء (بکسر) : پوشش دل و زین و شمشیر و غیره .

اغلال : جمع غل ( بضم ) : گردن بند ، هر چه گرد گیرد چیزی را ، بند و رنجیری که بر گردن حیوانات و محکومین اندازند .  
افقه : فقیه تر . در متن فقهی تر ، نزدیکتر بفقہ .

افلاج : بفتح جمع فلج (بفتحین) : دوری ما بین قدمها ، گشادی میان دندانها ، جوی خرد . در متن ظاهراً افلاج بمعنی فلج استعمال شده .  
اقتحام : اختیار کردن ، بی اندیشه در کاری در آمدن ، خرد و خوار شمردن کسی را ، بسختی افتادن ، فرود شدن ستاره ، بر ناقه برجستن گشن بی آنکه رها کنند او را ، و بناگاه در آمدن بجائی .

اقدار : جمع قدر ( بفتحین ) : پلیدی .

اکباد : جمع کبد : جگر . در متن مراد از اکباد جگر گوشگان و اولاد است . مأخوذ از « اولادنا اکبادنا » که از امثال سائره زبان



عربی است .

الافی : بضم جمع آلف : خوگیر نده، دوست گیر نده، هزار دهنده .

الاجام : لکام بر اسب کردن ، داغ کردن بداغ لجام ، تا دهان

رسیدن آب . نك : انجام .

الطاف جمالی : نك : صفات جمالی .

الواث : جمع لوث ( بفتح ) : آلودگی .

امتان : نعمت دادن ، منت نهادن .

امحاق : ربودن برکت ، کاستن و نیست شدن همچون ماه .

امشاج : جمع مشیج و مشیج ( بفتحیمین و بکسر و فتح میم ) :

آمیخته و مختلط . و نیز امشاج آنچه در ناف گرد آید .

امهات : بضم اوّل و ضم و تشدید میم جمع امّهه ( بضم اوّل و

فتح و تشدید میم ) که لغتی است در ام . واستعمال امّهات در انسانست

و در غیر انسان امّات گویند .

اناعات : بکسر ، بمعنی دیر و درنک و آهستگی و تأنی مزید

همین است . آفندراج . اناعات در عربی مزید فیه نوء و بمعنی گران

گردانیدن و مایل ساختن است و ظاهر آ در فارسی در مفهوم اناة ( بفتح ) :

نحمل ، وقار ، یا اناة ( بفتح ) : درنگی ، بازداشت ، پختگی ، رسیدن استعمال شده .

انبثاات : پراکنده و منتشر گردیدن .

انبطاح : بر روی افتادن ، فراخ شدن رودبار .

انجام : بر آمدن و طلوع کردن ، واشدن آسمان از ابر ، رفتن

سرما و باران و جز آن ، تمام شدن جنگ . این کلمه که در حاشیه متن آمده ظاهراً تحریف الجام و احیاناً انجام است که در خطبه غزّا ( نهج البلاغه ) هر دو روایت شده : « . . . و خشعت الأصوات مهیمنة ، و الجم العرق ، و عظم الشفق . . . » ابن ابی الحدید ذیل آن آورده : « و فی الحدیث إن العرق لیجری منهم حتی ان منهم من یبلغ ركبته و منهم من یبلغ صدره و منهم من یبلغ عنقه و منهم من یلجمه و هی اعظم مشقة . . . و یروی انجم العرق ای کثر و دام . . . » نهج البلاغه ، شرح ابن ابی الحدید طبع ثانی بیروت ج ۲ ص ۱۴۲-۳ . نیز نک : الجام . انکار : ( انکر علیه فعله ) : کار کسی را بد شمردن و او را از آن باز داشتن ، ۱۳۱ ، ۱۳۰ .

انقطاع : باز ایستادن ، دست کشیدن از .

انهماك : جدّ و کوشش و مبالغه کردن در کاری ، ستهیدن .

اهویه : بر وزن ادویه ، جمع هواء .

اهل صفة : بضم صاد ، فقرای مهاجران نزدیک به چهار صد تن که در مدینه خانه و کاشانه‌ای نداشتند و در صفة مسجد پیغمبر ( ایوان یا قسمتی از مسجد که بالای آن پوشیده بود ) روزگار میگذاشتند و قرآن می‌آموختند و عبادت میکردند و برای سدّ جوع « گاه گاه استخوان خرما کوفتندی برای شتر مردمان » و در موقع لزوم درغزوات شرکت می‌جستند . تفسیر ابوالفتوح ، ج ۲ ص ۳۸۴ .

اوتار : جمع وتر ( بفتحین ) : تار ساز ، زه کمان . اوتار در متن

ظاهرأ بمعنی آن نوع از آلات موسیقی بکار رفته که ابریشم و تار و زه داشته باشد. و نیز اوتار جمع وتر (بکسر): طاق، است.

اوتار: جمع وتر (بفتح‌تین): باصطلاح تشریح بند سپیدی که در منتهای عضله واقع شده و بدان عضله با استخوانهای بدن ملصق گشته و بآنها می‌پیوندد (فرهنگ نفیسی).

ایام معدودات: مقصود از ایام معدودات همان سه روزی است که بعد از عید اضحی می‌آید و آنرا در اصطلاح ایام تشریح می‌گویند، زین‌العابدین ره‌نما. تفسیر قرآن، ج ۱ ذیل ص ۱۸۸. در آندراج ذیل «ایام» آمده: «تشریح: و آن پنج روز است: پیش از اضحی، و روز اضحی، و سه روز پس از اضحی»، «ایام معدودات» در قرآن مجید آمده: «و اذکروا الله فی ایام معدودات...» ۲/۲۰۳: البقره.

ایام معلومات: در آندراج ذیل «ایام» آمده: «و مراد بر ایام معلومات که در قرآن واقع است ده روز اول ماه ذی‌الحجه است». دلشهدوا منافع لهم و یذکروا اسم الله فی ایام معلومات...» ۲۲/۲۸: الحج. زین‌العابدین ره‌نما ذیل همین آیه می‌نویسد: «و مقصود از ایام معلومات بر روایت از امام علی علیه السلام روز نحر است و ایام تشریح». راجع به اقوال دیگر نک: تفسیر ابوالفتوح، ج ۸ ص ۹۰ و ج ۲ ص ۱۳۶-۲.

بادی: صحرا نشین.

بثور: بضم‌تین، جمع بشر (بفتح): آبله ریزه که بر اندام برآید.

بثور : بضم تین، هلاک شدن ، هلاک کردن .

بدرقه : بر وزن دغدغه ، رهبر و راهنمای ( برهان قاطع ) . در متن بدرقه کنایه از عمل خیر است که چون انسان را سعید میگرداند بمنزله راهنما و رهبر او است بسوی سعادت .

بردالیقین ( بفتح باء و سکون راء ) : سرما و خنکی حاصل از یقین ( آرامش قلب در نتیجه حصول یقین ) .

برزخ : بر وزن همدم، حائل و بازداشت میان دو چیز... وحائل مابین دنیا و آخرت . و آن از زمان مرگ تا زمان قیامت باشد و هر کس که می میرد داخل برزخ میگردد. بر ازخ جمع. منتهی الارب. «محبی الدین عربی گوید : کلمه برزخ را در دو مورد میتوان بکار برد : یکی عالم برزخ که محل انتقال ارواح بعد از مفارقت از بدن می باشد . و دیگر حد فاصل میان ارواح مجرد و اجسام (= برزخ مثالی). دکتر سجادی. فرهنگ . علوم عقلی. ذیل برزخ المثال .

برص : بفتح تین، پیسی اندام از فساد مزاج، و سپیدی زخم به - شده ستور ، پیس اندام شدن .

بظال : بفتح اول و تشدید ثانی، مرد بیکار و معطل و دروغ گو و ناچیز ، و دلاور و بغایت دلیر .

بظر : بفتح تین ، سرگشتگی ، دهشت ، حیرت ، نافرمانی نمودن بواسطه نعمت ، سخت شاد شدن ، مکروه داشتن چیزی که سزاوار کراهت نباشد .

**بطیخ** : بکسر ، و بکسر و تشدید طاء ، کدو ، خیار ، خر بوزه .  
**بقعه** : بضم و فتح باء ، جای پست و گودالی که آب در آن گرد  
 آید ، و پاره‌ای زمین ممتاز از زمین حوالی خود ، بقع ( بضم اول و  
 فتح دوم ) و بقاع ( بکسر ) جمع . اصطلاحاً مکان مقدس و مبارك .  
 بقاع متبرکه خصوصاً در این مفهوم رائج است و منشأ استعمال آن در  
 این معنی ظاهراً آیه « فلما اتیها نودی من شاطیء الواد الایمن فی  
 البقعة المباركة من الشجرة أن یا موسی انی انا الله رب العالمین »  
 ۲۸/۳۰ : القصص . وچنانکه آقای زین العابدین رهنما نوشته‌اند (قرآن  
 مجید ج ۳ ص ۲۵۱) در آیه مذکور « شاطیء الوادی الایمن » فرات  
 است و بقعه مبارکه (کربلا) است .

**بکم** : بفتحین ، گنگی و عجز از بیان .

**بگنی** : بفتح اول و سکون دوم ، شرابی باشد که از برنج و ارزن  
 و جو و امثال آن سازند و آنرا بعربی نبیذ و بلفظ دیگر بوزه گویند .  
**بهق** : بفتحین ، علتی است و آن بیسی ظاهر پوست باشد غیر  
 برص که بسبب برودت مزاج عضو و غلبه بلغم برخون یا آمیزش صفرای  
 سیاه با خون عارض گردد ( منتهی الارب ) . علتی است که اکثر براندام  
 نوجوانان پدید آید ( آندراج ) . در برهان قاطع ذیل بهک ( بفتحین )  
 آمده : نام مرضی و علتی است که پوست بدن آدمی سفید می شود و  
 معرب آن بهق است . لکه سفیدی است که بر روی پوست آشکار می شود ،  
 ولی از نوع برص نیست ، این لکه گاهی سیاه است ( مفتائح العلوم

خوارزمی).

بوزه: بر وزن کوزه، شرابی باشد که از آرد برنج و ارزن و جو سازند و در ماوراءالنهر و هندوستان بسیار خوردند، و تنه درخت را نیز گویند (برهان قاطع).

بیداء: بفتح، بیابان، و نام موضعی هموار میان مکه و مدینه.  
 پاده بان: گله بان و چوبان، پاسبان و نگاهبان. پاده بمعنی کله خر و گوسفند، چراگاه اسبان و شتران و گادان، چوب دستی آمده.  
 پسند: مقبول و پذیرفته. در سراب «پسند المک» (پسند کردن) در مفهوم پسندیدن رائج است. در متن ظاهراً بمعنی «بسنده» بکار رفته یا لهجه‌ای از آن یا مصحف آن است.

پنج حس باطن: عبارتست از حس «مشترك» وهم، خیال، حافظه، متصرفه (متفکره، متخیله). اول و سوم و چهارم هر يك در جای خود در متن قسمت آمده. اما وهم «قوتی است که چیزهای دیده و نادیده راست یا دروغ نقش می‌نماید خواه آن چیزها در عالم صورت باشد یا نباشد. مثلاً هزار آفتاب بر آسمان توهم‌کند و حال آنکه یکی بیش نیست. و این قوت در حیوانات، غیر انسان، بجای قوت عقل است (چنانکه) بره مادر خود را بواسطه وهم شناسد در رمه، با وجود آنکه مادرش در (میان) صد گوسپند است، و دیگر (بره) نسبت دشمنی گرگ و دوستی سگ را بدین قوت دریابد. و این قوت تابع عقل نگردد بخلاف قوت‌های دیگر چنانچه شخصی در خانه تاریک تنها با مرده مجاور باشد

هر چند عقل حکم کند که مرده جماد است ازو ترس نباید کرد مگر (ظ : مکرر) واهمه و سوسه میاندازد و خائف میکند. اما متصرفه قوتی است که کار آن ترکیب بعضی صور جزئی مع بعضی معانی جزئی است و این قوت را باعتبار استخدام نفس ناطقه در ترکیب مدركات خود متفکره گویند و باعتبار استخدام وهم در ترکیب مدركات خود متخیله گویند (آندراج . ذیل حواس . با اندك تصرف) .

تابعین : جمع تابع : کسی که با پیغمبر اکرم دیدار نکرده ولی

در حال اسلام اصحاب ایشان را درك نموده است . (آندراج . ذیل تابعین)

تایه : گمراه ، حیران ، متکبر ، لاف زننده . (آندراج . ذیل تایه)

تبدیر : پراکنده کردن ، بی اندازه خرج کردن ، آزمودن ، فاش

کردن راز . (آندراج . ذیل تبدیر)

تجربید : در لغت بمعنی برهنه کردن چیزی را از زوایداتی که

بر آن باشد ، و پیراستن و اصلاح نمودن . و در اصطلاح عرفا و متصوفه

بمعنی خالی شدن قلب و سر سالك از ما سوی الله (آندراج ، مصطلحات

صوفیه در پایان ج ۲ تاریخ تصوف دکتر غنی) . و بقول مؤلف مصباح الهدایه

(ص ۱۴۳ بتصحیح استاد همائی) : «مراد از تجرید ترك اعراض دنیوی

است ظاهراً و نفی اعراض اخروی و دنیوی باطناً ، و تفصیل این جمله

آنست که مجرد حقیقی آن کس بود که بر تجرد از دنیا طالب عوضی

نباشد بلکه باعث بر آن تقرب بحضرت الهی بود فحسب ... » .

تجلیات جمالی و جلالی : نك : صفات جمالی .

تجلیل : جل برستور افکندن، فراز گرفتن، پوشانیدن، بشكل جمع کردن، در صورت صحت نسخه در متن بجه معنی آمده معلوم نشد .  
تحلیل : از هم گشادن ، فانی کردن چیزی را بگداختن (معین).  
گداز ، گداختگی (نفیسی) .

تحقیق : اثبات مسئله بدلیل ، کوشش بنده جهت کشف حقیقت و وصول بحق . نك : محقق .

تدنیس : بچرك آلودن ، آلوده ساختن .

ترائب : استخوانهای سینه و این جمع تریبه (بفتح) است . و مجازاً بمعنی سینه آید (غیاث اللغات) .

ترج : بفتحین، اندوه، ضد فرح .

تستر : پوشیده و در پرده شدن، پرهیز کردن ، دور داشتن چیزی را . در متن بمعنی ستر (بفتح ، و بفتحین) و تستیر یعنی عیب پوشی و پوشیده و پنهان داشتن معایب دیگران استعمال شده است .

تسدید : راست و درست کردن ، توفیق صواب و سداد ( بفتح راستی در کردار و گفتار) دادن ، توفیق صواب یافتن ، صواب جستن ، میانه راه رفتن .

تسقیه : آب دادن ، سقاك الله یا سقیالك گفتن کسی را .

تسویل : آراستن کاری یا چیزی در نظر دیگری ، گمراه کردن و از راه بدر بردن شیطان کسی را .

تشمیم : بوئیدن ، بو یانیدن .



تشهیر : آشکارا کردن ، شمشیر برکشیدن از نیام ، و برداشتن آن بر مردم یا عام است .

تطوع : توانائی نمودن از خود ، فرمان بردن ، انجام دادن آنچه فریضه نباشد یعنی آن قسمت از عبادات که علاوه بر فرض و واجبات تشریح شده است . نك : نفل .

تعازی : هم مصدر است از باب تفاعل بمعنی همدیگر را بصبر فرمودن و هم جمع تعزیه بمعنی بصبر فرمودن مصیبت زده را . مجازاً مجالس سوگواری . نك : معازی .

تعبیق : گلو بریدن و ذبح کردن ، تیز و بلند بوی کردن عطر و پراکندن بوی آن ، در متن معنی اخیر مراد است ، عطر زدن به جامه (منتهی الارب ، متن اللغه) .

تعریض : بکنایه سخن گفتن ، خلاف تصریح .

تعریف : شناسا کردن ، آگاه نمودن . در متن مراد متوجه ساختن صاحب گناه است به گناهی که ندانسته مرتکب آن میگردد . تعزیر : نکوهیدن و ادب دادن ، بزرگ داشتن و بزرگ کردن ، یاری دادن و توانا کردن ، گران بار کردن ستور را . و نیز تعزیر ضربی است کمتر از حد ، یا سخت ترین ضرب (منتهی الارب) . کمتر از حد شرعی زدن و اقل درجه حد چهل دره است ، و بعضی گفته سیاست کردن کسی را آن مقدار که مصلحت وقت باشد (آندراج) .

تعلیم : در عربی بمعنی یاد دادن و آگاه ساختن است ولی بقول

مؤلف آندراج فارسیان آنرا بمعنی لازم یعنی یاد گرفتن و آگاه شدن نیز آورده اند .

تغلیظ : درشت کردن چیزی را بر کسی . در متن ظاهراً مراد مؤلف تغلیظ غیبت است درباره کسی .

تغییر : در متن بمعنی واداشتن دلاک به کیسه کشیدن استعمال شده . مغممز بصیغه اسم فاعل از آن در متون فارسی بمعنی دلاک و کیسه کش ، مشت مالکننده بکار رفته ، اما هیچیک ازین دو کلمه در قاموسهای عربی پیدا نشد و ظاهراً فارسی زبانان آنرا از غمز (بفتح) : در خستن بدست و سخت افشردن ، ساخته اند . تغمیر : براه بی نقطه ماده مالیدنی و دارو مالیدن بر روی جهت صفای رنگ .

تغمیس : ناپدید و غایب شدن ، سخت فرو بردن در آب ، کم نوشیدن .

تفاریح : جمع تفریح : بر آوردن مسئله ها را از اصل ، بر آوردن فروع از اصول .

تفرقه : لفظ تفرقه اشارتست بوجود مابینت (جدا و دور شدن از حق) ، و اثبات عبودیت و ربوبیت ، و فرق حق از خلق . و لفظ جمع عبارتست از رفع مابینت و اسقاط اضافات و افراد شهود حق . پس جمع بی تفرقه عین زندقه بود و تفرقه بی جمع محض تعطیل . و جمع با تفرقه حق صریح و اعتقاد صحیح . چه حکم جمع تعلق بروح دارد و حکم تفرقه تعلق بقالب . و مادام تا رابطه ترکیب میان روح و قالب باقی بود ،

اجتماع جمع و تفرقه از لوازم وجود بود. پس عارف محقق پیوسته  
 بروح که محل مشاهده است درعین جمع بود، و بقالب که آلت مجاهده  
 است درمقام تفرقه (مصباح الهدایه بتصحیح همائی ص ۱۲۸). نك: جمع.  
 تفرید: یگانه کردن، گوشه گرفتن و خلوت گزیدن جهت رعایت  
 امر ونهی، فقیه و داناشدن. و در اصطلاح صوفیه تحقق بنده بحق بطوریکه حق  
 عین قوای بنده باشد و مصداق حدیث «كنت له سمعا و بصرا...» واقع  
 شود (آندراج، مصطلحات صوفیه در پایان ج ۲ تاریخ تصوف). در  
 مصباح الهدایه (بتصحیح همائی ص ۱۴۳) آمده: «تفرید نفی اضافت  
 اعمال است بنفس خود و غیبت از رؤیت آن بمطالعه نعمت و منت حق  
 تعالی بر خون، چنانکه گفته اند:

هر هدایت که داری ای درویش      هدیه حق شمر نه کدیه خویش  
 هم ازو دان که جان سجود کند      ابرهم ز آفتاب وجود کند ...  
 تفسیر: نفقه را بر عیال تنگ کردن و قوت روزگذار دادن.

تقریر: مقرّر و معترف ساختن، قرار وثبات دادن، سخن گفتن.  
 و فارسیان آنرا بمعنی سخنی که از آن تغلب و تصرف دیوانی ظاهر شود  
 استعمال نمایند. نك: آندراج.

تکالب: اظهار عداوت کردن باهم، بهمدیگر دشنام دادن، باهم  
 برجستن، باهم چون سگان حریص شدن بر دنیا (اقرب الموارد).  
 تلقی: دیدار کردن، پیش آمدن، واگرفتن، پذیرفتن، باردار  
 شدن زن.

تلوین : تلوین صفت ارباب احوال بود و تمکین صفت اصحاب حقایق ، مادام که بنده اندر راه بود صاحب تلوین بود و از حالی بحالی همی شود و از صفتی بصفتی همی گردد و ازین منزل که بود بمنزلی برتر ازان فرود آید ، چون برسد صاحب تمکین بود . . . . . ترجمه رساله قشیریه ص ۱۲۱ .

تمزیح : زرد و رسیده شدن خوشه ، دادن و عطا کردن . در متن ظاهراً بمعنی مزج ( آمیختن ) بکار رفته است . و فك : تمزیح .  
تمزیح : رنگ گرفتن خوشه و انگور ، بار آوردن رز . بعضی این کلمه را بحاء مهمله و بعضی دیگر بحمیم صحیح دانسته اند ( اقرب الموائد ، متن اللغة ) .

تمزیق : سخت دریدن و پاره کردن .

تمکین : فك : تلوین .

تنزیل : بتدریج و ترتیب فرورفتادن در مقابل انزال ( بیک بار و یک دفعه فرورفتادن ) . گفته اند قرآن مجید ابتدا یکباره همگی آن به آسمان دنیا فرود آمده ( انزال ) و از آنجا پاره پاره در اوقات معین نازل شده ( تنزیل ) بآنجهت تنزیل یکی از نامهای قرآن مجید نیز هست . فك : مفردات راغب اصفهانی .

تنسم : دم زدن ، بوئیدن ، شنیدن بوی ، خوشبوی فك گردیدن ، نرمی در سؤال ، نرم وزیدن باد ، خبر بد رسیدن .

تهانی : بهمدیگر مبارك باد و تهنیت گفتن ، باین معنی مصدر است

از باب تفاعل. و هم جمع تهنیت است مثل تجارب که جمع تجربه است .  
 نك : آندراج .

تهتك : دریده و شکافته شدن پرده ، رسوا شدن . در متن در  
 مفهوم متعدی : دریدن و شکافتن بکار رفته .

توانی : مانده و سست گردیدن ، کوتاهی کردن .

توحيد افعال : نك : ص ۱۵۶/۱ .

توقيع : صحه و فرمان پادشاه (مالك و زارع . خاتم لمبتون)  
 در غیاث اللغات آمده : نشان کردن پادشاه بر نامه و منشور ، و بمعنی  
 دستخط و نشانی پادشاه ، و فرمان پادشاهی که بقهر باشد بخلاف منشور .  
 (غیاث اللغات) .

تیه : بکسر، ییابانی که رونده در آن هلاك شود، و بمعنی تکبر  
 کردن ، و رفتن بهر جا سرگردان ، و باصطلاح ییابانی که موسی عليه السلام  
 با دوازده سبط بنی اسرائیل که در هر سبط پنجاه هزار نفر بودند در آن  
 ییابان مدت چهل سال سرگردان بودند (تیه بنی اسرائیل) غیاث اللغات .

ثقلین : بفتحات مننی، ثقل (بفتحتین): رخت مسافر و حشم وی  
 ائفال جمع ، و هر چیز نفیس « و منه الحدیث انی تارك فيكم الثقلین  
 کتاب الله و عترتی » ، و آدمیان و پریان ( آندراج ، غیاث اللغات ) .  
 جابی : اسم فاعل از جبایت ( بکسر ) : خراج گرفتن ، فراهم  
 آوردن باج .

جافی : ستمگر، درشت، درشت اندام و بدخوی ، قرار ناگیرنده

بجای خود .

جبايت : بكسر، نك : جایی .

جبروت : بفتحین ، عظمت ، تكبر ، قدرت ، تسلط . و بنوشته  
غیاث اللغات و آندراج در اصطلاح سالکان عالم عظمت و جلال اسما و  
صفات الهی ، و مرتبه وحدت را گویند که حقیقت محمدی است و تعلق  
بمرتبه صفات دارد . ابوطالب مکی نیز بنوشته جرجانی در تعریفات  
عالم عظمت الهی را جبروت میداند و مرادش از عالم عظمت الهی عالم  
اسما و صفات اوست . بعلاوه جرجانی گوید : نزد اکثریت جبروت  
عبارتست از عالم اوسط یعنی برزخ محیط به امریات جمه ( ظ : بهمة  
امریات ) . نك : ملك . برای اطلاع بیشتر نك : كشاف اصطلاحات الفنون .  
جدری : بضم اول و فتح ثانی و تشدید دال ، چیچك ، آبله .

جلالی : نك : صفات جمالی .

جلباب : بكسر اول و سکون دوم ، چادر و پیراهن زنان ، معجر  
یا چادری که زنان لباس خود را بدان از بالا بپوشند ، دانه خلسر .  
جلايب جمع ( آندراج ) . سیبویه این کلمه را بتشدید باء اول گفته  
( متن اللغة ) .

جلسه : بفتح ، یکبار نشستن و بكسر نوعی از نشست .

جمالی : نك : صفات جمالی .

جمع : دفرق آن بود کی با تو منسوب بود ، و جمع آن بود که  
از تو ر بوده بود . و معنیش آن بود که آنچه کسب بنده بود از اقامت عبودیت ،

و آنچه باحوال بشریت سزد آن فرق بود . و آنچه از قبل حق بود از پیدا کردن معانی و لطفی کردن و احسانی ، آن جمع بود ... و بنده را چاره نیست از جمع و تفرقه زیرا که هر کی او را تفرقه نبود عبادتش نبود ، و هر که او را جمع نبود معرفتش نبود . قول خدای تعالی : **ایاک** نمبد اشارت است بتفرقه (اثبات تفرقه است ) ، و **ایاک** نستعین اشارت است بجمع (طلب و تقاضای جمع است ) . پس تفرقه بدایت و آغاز اراده و جمع نهایت اراده است . ترجمه رساله فشریه بتصحیح مرحوم فروزانفر ص ۴-۱۰۳ ، تعریفات جرجانی . تعریفی که در کشف الظنون از جمع و تفرقه آمده خلاصه اش چنین است : زائل شدن تفرقه میان ذات حق و بنده و مستمر شدن نور عقل و عدم توجه بنده به عالم خلق را جمع گویند و توجه بنده به عالم خلق و ظهور نور عقل را تفرقه خوانند . **نک** : تفرقه .

**جموح** : بفتح ، اسب سرکش ، اسب تیز رو با شتاب ، مردی که از هوای خود نتواند بازگشت .

**جمودت** : **نک** : خمودت .

**جنة الماوی** : نام باغ پنجم بهشت . (غیاث اللغات : هشت بهشت).

**حاضر** : شهر نشین .

**حافظه** : یکی از پنج حس "باطن که مخزن و محفظه معانی

جزئی است که هم آنها را ادراک کرده است ، و بیاد آورنده آنها

(معانی جزئی) و باین جهت آنها را نا کره نیز گویند . **نک** : کشف الظنون .

حج اكبر : مقتبس از آیه : « و اذان من الله و رسوله الى الناس يوم الحج الاكبر ان الله برىء من المشركين و رسوله » ۹/۳: التوبه .  
 از امير المؤمنين على عليه السلام روايت كرده اند كه او گفت حج اكبر روز عرفه ( نهم ذى الحجه ) است و نيز از عمر همين روايت كرده اند ، و از حضرت رسول و امير المؤمنين على عليه السلام روايت شده كه روز عيد قربان است ، و نيز گفته اند كه حج اكبر «حج» و حج اصغر «عمره» است . و عمره را براى آن حج اصغر خواندند كه عملش ناقصتر است از حج اكبر . تفسير ابوالفتوح ، ج ۵ ص ۵ - ۴۵۴ .

حجر : بهر سه حركه حرف اوّل و سكّون دوم، در لغت بمعنى منع ، و در اصطلاح باز داشتن كسى را از تصرف ، مثل باز داشتن صغير و مجنون از تصرف در اموال خود .

حد : بفتح، در لغت بمعنى منع آمده، و در اصطلاح شرع عقوبتى است اندازه كرده خداى تعالى و از حقوق او و واجب الاجرا ( تعريفات جر جاني ، ذيل حدود) . نوعى از سياست شرعى . آندراج .

حدثان : حدثان الامر ( بكسر حاء ) : اول كل و آغاز آن .  
 حدثان الدهر ( بكسر حاء ) و حدثان ( بفتح تين ) الدهر : سختيها و بلاهاى روزگار . در متن حدثان ( بكسر ، يا بفتح تين ) در مفهوم حدوث استعمال شده .

حديث : در لغت بمعنى نو ضد قديم آمده، و در اصطلاح محدثين قول رسول صلى الله عليه و آله و حكايه فعل ايشان و تقرير ايشان را گویند ، قول



صحابه و تابعین را نیز حدیث گفته‌اند . حدیث دو نوع است : حدیث نبوی ، حدیث الهی . حدیث الهی را حدیث قدسی خوانند . (بتلخیص از کشف‌الظنون) . در علوم‌الحدیث تألیف کاظم مدیرشانه‌چی (ص ۲) آمده . «ظاهراً وجه تسمیه خبر به حدیث از آن جهت است که درمقابل قرآن که هر دو بیان احکام الهی است قرارگرفته زیرا اکثر اهل سنت قائل بقدم قرآن میباشند و ازینرو احکامیکه از ناحیه شخص پیغمبر انتشار یافته (حدیث) در مقابل (کلام قدیم : قرآن) نامیده‌اند .» در حاشیه ص ۲ همان کتاب آمده : گذشته از آن خبر و سخن با تعدد و حدود مقرون بل همراه است شیخ بهائی در وجیزه فرموده : حدیث سخنی است که قول یا فعل یا تقریر معصوم را حکایت (بازگو) میکند و سپس فرموده : اما نفس فعل و تقریر معصوم را «سنت» میگویند . در کشف‌الظنون ذیل سنت بنقل از تلویح و عضدی آمده : قول پیغمبر (بعجز قرآن) را «حدیث» و فعل و تقریر ایشان را «سنت» گویند . .

حدیث قدسی : کلامی است که معنی آن از جانب خدا و لفظ آن از آن رسول الله صلی علیه و سلم باشد . بنا براین حدیث قدسی کلامی را گویند که خدای تعالی بالهام یا به منام پیغمبرش را از آن آگاه ساخته و رسول ﷺ با عبارات و الفاظ خود از آن خبر داده است . پس قرآن بر حدیث قدسی رجحان دارد زیرا لفظ قرآن نیز منزل است . (تقریفات جرجانی) . نك : حدیث .

حرج : بفتح حین : تشکی ، گناه ، حرام ، سختی .

حزب الله: از الفاظ قرآن و در دو آیه (۵/۵۶: المائدہ، ۵۸/۲۲: المجادلہ) سه بار تکرار شده و در مقابل آن «حزب الشیطان» است که در آیه ۵۸/۱۹: المجادلہ دو بار تکرار شده است.

حس مشترك: یکی از پنج حس<sup>۱</sup> باطن دو آن قبول کند جمیع صور را که مرسم است در حواس خمسہ ظاہرہ. پس این حواس خمسہ ظاہرہ بمنزلہ جواسیس است این حس<sup>۲</sup> مشترك را یا بمثابہ انہار خمسہ کہ آب بحوض میرساند ولہذا این را حس<sup>۳</sup> مشترك گویند. (آنندراج. ذیل: حواس). در متن نیز باین مطلب اشارہ شدہ است. فك: پنج حس<sup>۴</sup> باطن.

حسن مآب: بازگشت یا بازگشتگاہ خوب و از الفاظ قرآن کہ در چهار آیه پنج بار (۳/۱۴، ۱۳/۲۹، ۳۸/۲۵، ۴۰، ۳۸/۴۹) تکرار شدہ و بہ صالحان و مؤمنان وعدہ دادہ شدہ در مقابل «شر مآب» یعنی بازگشت یا بازگشتگاہ بد کہ متعلق بہ طاغیان است و تنها در ۳۸/۵۵: ص آمده.

حمی، حماء: هر دو بکسر، علف زاری کہ آن را حکام برای چهارپایان خود از غیر منع کنند، مرتع قرق. مجازاً: حریم و حدود. حمی: بضم اوّل و تشدید دوم و الف مقصور، تب.

حمرہ: بالضم، در لغت سرخی، اصطلاحاً چنانکہ مؤلف منتهی الارب گوید آماسی است از جنس طاعون (کہ آنرا) بفارسی سرخ بادہ گویند. حموضت: بضم، ترش مزہ بودن، ترشی، مغز ترنج.

حواجز : جمع حاجز و حاجزه، مواع .

حواریان : بفتح و تشدید یاء، جماعت دوستان عیسی علیهم السلام و آنها گازران بودند یا سفید پوست بودند (آندراج). حواریان جمع حواری (بفتح و تشدید یاء) است که بمعنی خویش، یاری دهنده، یاری دهنده انبیا (همان مفهومی که ما از کلمه انصار بخاطر می آوریم) ، گازر ، سفید پوست ، ناصح ، خالص و پاک از هر عیب آمده . ( منتهی الارب ، آندراج ، اقرب الموارد ، متن اللغه ) .

حیز : بفتح و یای مکسور و مشدد ، کرانه هر چیز ، مکان ، و باصطلاح حکما سطحه باطنی جسم حاوی که مماس سطحه ظاهری جسم محوی است . (غیاث اللغات) .

خاصره : تهیگاه ، آنچه میان سر سرین و کوتاه ترین استخوان پهلو است ، جمع خواصر .

خاطف : نك : خواطف .

خرات : جمع خرّة بفتح حین و تشدید راء ، اسم مرّه از خرّ (بفتح) : هجوم آوردن بر کسی بناگاه از جائی که معلوم نباشد ، افتادن ، از بالا پیاپی افتادن ، مردن ، خرخر کردن گربه و پلنگ و غیره در خواب .  
خراطین : بفتح و کسر چهارم ، کرهای سرخ و دراز که در زمین نمناک متکون میشود و آنرا بعربی حمر الارض ( بضم حاء بی نقطه ) گویند (آندراج ، برهان) .

خرز : بفتح حین ، مهره و آنچه در رشته کشیده شود . در عربی

مفهوم جمع و جنس ازان استنباط می گردد ولی در متن بمعنی مفرد استعمال شده .

خطرات : بفتح حین، در اصطلاح صوفیه ادعیه ای (دوایی) میخوانند عبد را بر دوکان حق بحیثیتی که عبد دفع آن تواند کرد، مفرد آن خطره (بفتح اول و سکون ثانی) : در لغت چیزی در دل آمدن و بر فور گذاشتن . (کشاف اصطلاحات الفنون) .

خطفات : بفتح حین جمع خطفه (بفتح) : اسم مره از خطف (بفتح) : ربودن ، خیره گردانیدن ، استراق سمع شیطان .

خلاق : جمع خلیقه (بفتح) : طبیعت ، خوی ، مردم . و جمع خلاق (بفتح) : مردمان .

خمودت : بضم حین، بمعنی خمود (بضم حین) : سرد شدن آتش ، بیهوش شدن، آرام گرفتن استعمال شده و چنانکه بهمیم باشد بمعنی جمود (بضم حین) خواهد بود .

خنوئت : در کتب لغت پیدا نشد، ظ: بضم حین (بنظر استاد تریجانی - زاده نیز همین تلفظ صحیح است) بمعنی خنث (بفتح حین) : نرم و دو تاه شدن استخوان، و کنایه از بی حمیتی و بی غیرتی، مخنث از همین ریشه است غزالی این کلمه را در همین مورد (متن) بهمین معنی بکار برده .  
فک : احیا ، ج ۳ ص ۱۶۸ س ۲۲ .

خواطر : جمع خاطر : نزد صوفیه واردیست که فرود می آید بر دل در صورت خطاب و مطالبه و وارد عام است از خاطر و غیر خاطر

مثل وارد حزن و وارد خوشی و وارد قبض و وارد بسط . و اکثر صوفیه آنرا چهار قسم می‌دانند : ۱- خاطر ربّانی یا حقانی که ابدا در آن خطائی نیست و آن علمی است که حق تعالی از غیب بی‌واسطه غیر در دل اهل قرب و حضور اندازد . ۲- خاطر ملکی که بر خیرات و طاعات ترغیب‌کند و از معاصی و مکاره تحذیر نماید و آنرا الهام نیز می‌خوانند . ۳- خاطر نفسانی که بحظ نفس میخواند و آنرا هاجس نیز می‌خوانند . ۴- خاطر شیطانی که به عصیان و مخالفت حق میخواند . ( تعریفات جرجانی ، کشاف اصطلاحات الفنون ، مصباح الهدایه بتصحیح همائی ص ۵ - ۱۰۴ ) .

خواطف : جمع خاطف : رباینده ، خیره‌کننده چشم ، حیرت - انگیز ، گرگ .

خیال : بفتح ، یکی از پنج حس<sup>۱</sup> باطن و آن قوتی است که نگاه دارد صور محسوسه را که در حس<sup>۲</sup> مشترك نقش بسته و مرسم شده ، بعد غیوبت آنها و آن خزینه حس<sup>۳</sup> مشترك است . (کشاف اصطلاحات النفون ، آندراج : ذیل حواس) .

خیره : تیره و تاریک .

خیلا : بضم و فتح خاء ، مخفف خیلاء : کبر ، بزرگ منشی .  
خیو : بکسر و ضم یاء ، آب دهن ، تف . این کلمه در کتب لغت  
بچندین تلفظ نوشته شده .

داء الفیل : نوعی بیماری که در نتیجه ابتلا بآن ساق و قدم

بزرگ شده و رنگشان مائل بسیاهی و شبیه بیای فیل میگردد زیرا ماده شودائی یا خون غلیظ و بلغم لزج در آن جمع می شود آنرا بفارسی پاغر و پاغره (بضم غین در هر دو) گویند. در علت تسمیه آن علاوه بر مطلب مذکور گفته اند که غالباً فیل بآن مبتلا می گردد.

دارالحيوان : سرای زندگانی، سرای آخرت. ظاهراً مقتبس است

از ۲۹/۶۴ : العنكبوت : « و إن الدار الآخرة لهی الحيوان لو كانوا يعلمون » .

دجال : بفتح و بتشدید جیم، فریبنده و تلبیس کننده، دروغگوی،

و لقب مسیح کذاب که در آخر زمان ظاهر شود و دعوی الهیت کند ... (منتهی الارب). در فرهنگ نفیسی آمده که او را بفارسی فرید (بفتح اول و کسر دوم) گویند. در کتب حدیث در مباحث مربوط به پیدا شدن فتنه ها در آخر الزمان (کتاب الفتن و اشراط الساعة) بابهای اختصاص یافته بذکر دجال یا مسیح دجال و صفات و کارهای او و نزول حضرت عیسی و کشته شدن دجال بدست ایشان. برای مزید اطلاع نك : کتب حدیث از جمله صحیح مسلم و التاج، سنن ابن ماجه .

درج : بفتح حین، جمع درجه: پایه، پله .

درکه : بفتح حین : پله و پایه طبقات زیرین ، طبقه دوزخ، جمع

درکات (بفتح حین) .

دسومت : بضم تین چرب دار شدن ، چربی .

دق : بکسر و تشدید قاف، در لغت باریک و اندک، ریزه و شکسته

از هر چیز. اصطلاحاً مرضی (فرهنگ نفیسی: تب متصلی) که آدمی را باریک و لاغر میکند.

دهاقین: بفتح، جمع دهقان که در متن بمعنی ملاکین آمده. دهش: بفتح‌تین، متحیر و سرگشته شدن، زایل شدن عقل از بیخودی و فراموشی، سرگشتگی از عقل.

دیاجر، دیاجیر: هر دو بفتح اول و کسر جیم جمع دیجور (بفتح): خاک، تاریکی، تیره رنگ مایل بسیاهی، نیک مایل بسیاهی، نیک تاریک، انبوه از نبات خشک سیاه که بجهت سیاهی آنرا دیجور گویند. شب دیجور: شب سخت تاریک.

ذاخر: فربه، یخنی نهنده (ذخیره‌کننده)، نام مردی. ذاکره: در لغت یادکننده، یاد آورنده، و بقوه حافظه اطلاق شده. نك: حافظه.

ذوق: در اصطلاح عرفا ذوق عبارتست از نوری عرفانی که حق بتجلی خود در دلهای دوستان خود می‌اندازد و آنها بیاری آن نور حق را از باطل تشخیص میدهند بی آنکه تشخیص و تمیز خود را از کتاب و غیر آن نقل کنند (تعریفات جرجانی). درکشاف اصطلاحات‌الفنون آمده: در اصطلاحات صوفیه کمال‌الدین آمده: ذوق نخستین درجه شهود حق بحق است در اثناء بارقه‌های متوالی بهنگام درنگ و توقف تجلی برقی، و چون تجلی برقی زیاد گشت و بنده بحد وسط مقام شهود رسید آنرا شرب خوانند، و چون تجلی بنهایت رسید آن مرتبه

ر ارب (ظ : ری) گویند . و این مراتب بحسب صفای سر از مشاهده غیر دست دهد .

راهنه : مؤنث راهن : آماده ، ثابت ، دائم ، لاغر ، گروگذارنده .  
رباطات : بکسر باصطلاح تشریح نسج لیفی که موجب پیوند و اتصال عظام بهم دیگر می باشد و احشا را نگاهداری میکند . (فرهنگ نفیسی) .

رباعیات : بفتح راء و تخفیف یاء ، چهار دندان منفرد که میان ثنایا و انیاب قرار دارد مفرد آن رباعیه (بفتح راء و تخفیف یاء) است .  
رخصت : بضم ، در مقابل عزیمت ، آنچه با وجود دلیل بر حرام بودنش بعذر برای مکلف مباح میگردد . بعبارت دیگر تغییر امری بوسیله مکلف از عسر به یسر . نك : تعریفات جرجائی ، کشاف اصطلاحات الفنون .

رسابق : بفتح ، جمع رستاق (بضم) که معرب روستا است .  
رشاش : بفتح ، چکیده های خون و اشك و جز آن .  
رضاعة : بفتح و کسر اول ، شیر خوردن و شیر دادن (منتهی الارب) .  
رقاق : بضم ، تنك و نرم ، بکسر جمع رفاق (بضم) و رقیقه .  
رقیب : مواظب و مراقب ، نگاهبان و پاسبان ، موکل ، در متن بمعنی اخیر . نك : کرام الکاتبین ۱۷۶ .

رکون : بضمین ، آرام گرفتن ، میل کردن بچیزی .  
رمد : بفتحین ، درد چشم ، ورمی که در طبقه ملتحمه حادث شود ،



بدرد آمدن چشم .

رهابین : بفتح، جمع رهبان ( بفتح و ضم اوّل و سکون دوم ) :  
راهب و ترسا . ( منتهی الارب ، اقرب الموارد ) .

روایح : جمع رائحه : بوی خوش .

روح : بفتح اوّل و سکون دوم، آسایش، باد نرم و خوش آیند،  
مهربانی. روح وریحان در قرآن مجید یکبار آمده : ۵۶ / ۸۹ : الواقعة .  
روح : بضم، نك : سر .

روح حیوانی : بضم راء، روح بنظر اطبا جسم لطیف بخاری که  
از لطافت و بخارات اخلاط ( مراد اخلاط اربعه است ) متکون می گردد،  
چنانکه اخلاط از جرم و کثافت بوجود می آید ، و حامل قوای ثلاثه  
است و روح باین اعتبار سه قسم است : روح حیوانی ، روح نفسانی ،  
روح طبیعی ( کشف اصطلاحات الفنون ) .

روح حیوانی : روحی است که در بدن حیوان ناطق و غیر ناطق  
جای دارد و محلش در قلب است و از آنجا از راه شریانها ( = رگهای  
جهنده ) در تمام بدن پراکنده می شود ( ترجمه مفاتیح العلوم ) . و اعضا  
را بدو حیات و استعداد قبول حس<sup>۲</sup> و حرکت و تغذیه و تنمیه و تولید  
حاصل شود . ( کفایه منصوری بنقل غیاث اللغات ) .

روح طبیعی : این روح در میان حیوان و نبات مشترك است و  
در حیوان در کبد جای دارد و از رگهای ناجهنده ( = وریدها ) در  
تمام بدن پراکنده می شود ( مفاتیح العلوم با تصرف ) . روح طبیعی را

نفس نباتی و نامی و شهبانی می‌گویند (مفاتیح العلوم). در آندراج  
 بنقل از غیاث اللغات روح طبیعی، روح طبعی (بفتح طاء) ضبط شده.  
 روح نفسانی: این روح در دماغ جای دارد و از آنجا از راه اعصاب  
 به سراسر بدن راه می‌یابد. (ترجمه مفاتیح العلوم).

روح نامیه: قوت نامیه. (آندراج).

زبانیه: بفتح زاء و تخفیف یاء، جمع زبویه: بکسر زاء و تخفیف  
 یاء: دیو یا مردم سرکش و درشت، سرهنگ سلطان. در صحاح آمده:  
 «اعراب سرهنگان سلطان را زبانیه گویند و گروهی از ملائیکه را نیز  
 از آن جهت زبانیه نامند که آنها گناهکاران را بسوی دوزخ میرانند».  
 عده‌ای آنرا جمع زبان (بفتح) یا زابن یا زبئی (بکسر زاء و تشدید  
 باء) دانسته‌اند. این کلمه در آیه ۹۶/۱۸: العلق آمده است.

زعم: به رسه حر که اوّل، گفتار، حق باشد یا باطل و دروغ.  
 لیکن به فتح و ضم اوّل افصح است بمعنی گمان و ظن. (منتهی الارب،  
 آندراج).

زفیر: بر وزن امیر، سختی و بلا، اوّل آواز خر، و آخر آنرا  
 شهبق گویند، دم فرو بردن، بگلو فرو رفتن آواز از سختی. (منتهی الارب).  
 زقوم: بفتح زاء و ضم و تشدید قاف، درختی است تلخ زهر دار که  
 شیر از آن برمی‌آید، و درختی است در دوزخ که خوراک دوزخیان  
 خواهد بود، و نام طعمی است عرب را که در آن خرما و مسکه بهم  
 آمیخته باشد. و در فارسی برای معنی اوّل بتخفیف قاف نیز آورده‌اند.

(غیاث اللغات) . این کلمه در سه آیه از قرآن مجید آمده .

زلالی: بفتح اوّل و کسر لام دوم، جمع زلیّه (بکسر اوّل و دوم و تشدید دوم و سوم): گسترده‌ی . و زلیّه معرب زیلو است (منتهی الارب).  
 زلات: بفتح، جمع زلّه: لغزش پای در گل، لغزش در سخن.  
 (منتهی الارب).

زنادقه: بفتح اوّل و کسر دال، جمع زندیق (بکسر): کسی که کفر پنهان و ایمان آشکار دارد، معرب زنده یعنی معتقد به زنده‌گی کتاب مجوسان فارسی است. (اقرب الموارد).

زواجر: بفتح اوّل و کسر جیم، باز دارندگان و موانع.  
 (آندراج).

زور: بضم، دروغ، کفر، شرك با خدای عزوجل .

زیف: بفتح، ناسره، تباه و هیچکاره، زیاف (بکسر) و ازیاف جمع.

سابق: ظ: کسی که مشمول عنایت ازلی یا سابقه لطف ازل، که

در قرآن مجید با عبارت « قدم صدق » بآن اشاره شده ( و بشر الذین

آمنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم . ۱۰/۲ : یونس ) ، باشد . تعریف

مذکور با توجه به تعریفی که جرجانی از « قدم » و « قدم صدق » و مؤلف

کشاف اصطلاحات الفنون از « سابقه » و امیر سید علی از « سابقان »

(۱۱۵/۱) کرده نوشته شد .

سایر: سالک .

سایله: مؤنث سایل: روان و جاری .

سبحات : بضمّین، جمع سبحة بضم، جایها و مواضع سجود، انوار و جلال و عظمت خدا .

سحاب : جمع سحابه بفتح : ابر .

سدنه : بفتحّین، جمع سادن : دربان و خادم کعبه یا بتخانه .

سر : بکسر اوّل و تشدید راء، «لطیفه ایست از لطایف روحانی محلّ مشاهدت همچنانکه روح لطیفه ایست محلّ محبت و دل لطیفه ایست محلّ معرفت»، (مصباح الهدایه ص ۱۰۱) . «و نزدیک گروهی بر حکم اصول ایشان سرّ لطیف تر از روح است و روح شریفتر از دل است»، (ترجمه رساله قشیریه) . «وشیخ الشیوخ گوید آن را که سر نام نهاده اند نیست آن سر چیزی مستقل بنفس خویش بلکه چون نفس یا ک میگردد قلب از مقام خویش عروج می کند و یا روح از مقام خویش عروج می کند این را سر می گویند و این سر هم از قلب و هم از روح پیدا می شود، کشاف اصطلاحات الفنون . در مرجع اخیر همه اقوال مربوط به «سر» هست .

سره : بضم اول و تشدید راء، ناف، میانه هر چیزی ... زن شادکن و مسرور نماینده .

سرسام : باصطلاح طبّ ورم دماغ که منتهی به خلل در دماغ میشود .

سرقه : بفتح اوّل و کسر، اسم است از سرق بمعنی دزدی . (متن اللغة) .

سریقتان : بضم اوّل و کسر راء و تشدید راء و یاء، جمع سرّیّته  
 (بضم سین و کسر راء و تشدید راء و یاء) : کنیزی که برای جماع و تمتع  
 باشد. و این کلمه منسوب است به سرّ ( بضم سین و تشدید راء ) که  
 مصدر دیگری است از سرور، یا منسوب است بلفظ «سرّ» (بکسر سین  
 و تشدید راء) که بمعنی جماع نیز هست و در این صورت ضمه سین از  
 تغییرات نسبت است . نك : آندراج .

سعال : بضم، سرفه.

سکاری : بفتح و ضم سین و الف مقصور، جمع سکران (بفتح سین  
 و سکون کاف) : مست .

سکینه : بفتح، آرامش و آهستگی، و در اصطلاح عرفانی مراد  
 از سکینه آرامش قلبی است که بهنگام نزول غیب و وصول بحق سالک  
 را حاصل میگردد . . . و از مبادی عین الیقین است . نك تعریفات  
 جرجانی ، کشاف اصطلاحات الفنون . منشأ این اصطلاح قرآن مجید  
 است : « هو الذی انزل السکینه فی قلوب المؤمنین لیزدادوا ایمانا » .  
 ۴۸/۴ : الفتح .

سمعه : بضم، شنوائیدن عمل خیر خود را بمردم .

سنت : بضم، نك : حدیث .

سهر : بفتحین، بیداری .

سوابغ : جمع سابقه مؤنث سابق : تمام ، دراز . نعمة سابقه :

نعمت تمام و فراخ .

سور: بر وزن شور . . . و رنك سرخ را نیز گفته‌اند چه گل سرخ را گل سوری و لاله را لاله سوری و شراب لعلی را شراب سوری می‌گویند . . . و شراب سرخ را نیز عربان خمر السوری (۴) خوانند . . . (برهان). سور که در فرهنگهای فارسی از جمله برهان و غیث اللغه بمعنی رنك سرخ آمده ظاهراً در متن بمعنی شراب سرخ بکار رفته است . در فرهنگ نفیسی نیز سور بمعنی شراب سرخ آمده .

سوم: ( بفتح سین و سکون واو ) بها کردن . در متن در معنی اصطلاحی بکار رفته یعنی بها کردن بهنگام یا پس از بها کردن دیگری و باعث زیاد یا کم شدن بهای کالائی شدن .

سیر الی الله: نزد صوفیه سلوک عبارت است از سیر و سیر دو مرحله دارد: «سیر الی الله که نهایت دارد. و سیر فی الله که نهایت ندارد. سیر الی الله عبارت از آن است که سالک چندان سیر کند که از هستی خود نیست شود و بهستی خدا هست شود، و بخداوند زنده و دانا و بینا و شنوا و گویا گردد . . . و سیر فی الله عبارت از آن است که سالک چون بهستی خدا هست شد، و بخداوند زنده و دانا و بینا و شنوا گشت چندان دیگر سیر کند که اشیا را کاماهی و حکمت اشیا را کاماهی بتفصیل و بتحقیق بداند و ببیند، چنانکه هیچ چیزی در ملک و ملکوت و جبروت بر وی پوشیده نماند. بعضی گفته‌اند که ممکن است که یک آدمی این همه داند، و هیچ چیز نماند که نداند، و بعضی گفته‌اند که ممکن نیست که یک آدمی این همه بداند، از جهت آن که عمر آدمی

اندك است و علم و حكمت خدای بسیار است . و ازینجا گفته‌اند كه  
سیر فی الله نهایت ندارد . عزیزالدین نسفی ، كتاب الانسان الكامل ،  
انستیتو ایران و فرانسه ، ص ۳-۱۲ .

سیاط: بكسر، جمع سوط (بفتح سین و سکون واو) : تازیانه .  
شتی : بفتح شین و تشدید تاء و الف مقصور، جمع شتیت (بفتح):  
پراکنده . (منتهی الارب) . شتی جمع باشد و مفرد (متن اللغة) .

شرك خفی: «انصاری گوید: شرك جلی و شرك خفی . شرك جلی  
عبادت اصنام است و شرك خفی ملاحظه خلق بچشم اعظام . آن یکی از  
بهشت و درجات محروم گرداند و این یکی از روح مناجات . از عده  
ج ۵ ص ۵۳۲ ، دکتر سجادی ، فرهنگ لغات عرفانی . در کشف  
اصطلاحات الفنون ، ظاهراً از لحاظ کلی، شرك بچهار نوع تقسیم شده :  
شرك در الوهیت، شرك در وجوب وجود، شرك در تدبیر، شرك در عبادت .  
و درباره هر يك از آنها توضیح مفصل ذكر شده .

شره : بفتح تین ، غالب شدن حرص ، شدت حرص .

شفعة جوار : بضم اول و سکون دوم، حق تملك ملك مجاور برای  
همسایه آن در موقع فروش بقهر و بقیمتی که بمشتری فروخته می‌شود .  
و مانند آنست شفعة شرکت . (نك : تعریفات جرجانی) . مؤلف کشف  
اصطلاحات الفنون گوید : «شفعه سه نوع است : اول آنکه شفیع در  
عین مبیع شريك باشد ، دوم آنکه شفیع در حقوق مبیع از قبیل آب  
و راه و این نوع شفیع را خلیط گویند ، سوم آنکه ملك شفیع چسبیده

به مبیع باشد و این نوع شفیع را جار گویند ، و در استفاده از حق شفعه شریک بر خلیط، و خلیط بر جار مقدم است و اگر شریک داوطلب خرید نشد این حق برای خلیط محفوظ می ماند ، و اگر خلیط نیز داوطلب نشد برای جار حق شفعه باقی است. همچنین است در الهدایه و جز آن .

شکیمه : بفتح، ننگ و عار ، سرکشی و کبر و غرور، دادستانی از ظلم ، احتراز ، مشابهت و تشبیه ، تصویر ، بدخواهی و کینه ، نفرت ، ناپاکی ، زهر ، نوعی از شوره گیاه ، زنگ آهن و مانند آن ، دهانه لکام ، یوز . جمع شکائم (بفتح) و شکم (بضم) و شکیم (بجذف تاء) . منتهی الارب، نفیسی . در صورت صحت نسخه ظاهر: ننگین، متکبرانه، انتقام جویانه ، منفور و ناپاک .

صاع : پیمانهای است که بر آن احکام مسلمانان از کفار و فطره و جز آن دائر و جاری است ... (آندراج) .

صایل : حمله برنده ، زیادتی کننده بر حریف و چیره شونده بر او (اسم فاعل از صولت) . نفیسی بمعنی گستاخ و سرکش، تند و تیز نیز ضبط کرده .

صبا (یا صبی) : بکسر : کودکی . جهالت دوران کودکی .

صبغة الله : بکسر صاد و سکون باء ، رنگ (دین) خدای و ناظر

به آیه «صبغة الله و من احسن من الله صبغة ...» ، ۲ / ۱۳۸ : البقره .

صحابه : بفتح محفف صحابه : ۱- مصدر : یاری کردن ، آمیزش



نمودن. ۲- جمع صاحب (یار، مصاحب)، اصطلاحاً = صحابی (منسوب به صحابه). و تها نوی «صحابی» را اجمالاً چنین تعریف کرده: «صحابی نزد اهل شرع آن کسی از ثقلین (انس و جن) است که با پیامبر صلی الله علیه و سلم، در حالی که باو ایمان آورده بود، ملاقات کرد و مسلمان مرد». ترجمه تحت اللفظی و بی کم و زیاد از کشف اصطلاحات القنون.

صحایف منشور: صحیفه‌ها و نامه‌های گشوده و باز کرده شده. مراد نامه اعمال مردمان است که گشوده می‌شود و باعمال هر يك از آنها رسیدگی می‌شود. «و اذا الصحف نشرت» ۸۱/۱۰: التکویر. صدغ: بضم، مابین چشم و گوش مردم (شقیقه) و موی پیچیده که آویخته باشند بر آن، گوشه ابرو، اصداغ و اصدغ جمع. صدید: بفتح، زرداب و ریم، خوی، آب گرم، خون بریم آمیخته، ناله و فریاد.

صدیقان: بکسر، صدیق در سه آیه از قرآن مجید بعنوان وصف برای حضرت یوسف، حضرت ابراهیم و حضرت ادریس آمده (۱۲/۴۶): یوسف، ۱۹/۴۱: مریم، ۱۹/۵۶: مریم، در آیه دیگر نیز مؤمنین به خدا و تصدیق کنندگان پیغمبران «صدیقون» خوانده شده‌اند (۵۷/۱۹: الحدید)، در یک آیه نیز «صدیقین» در ردیف نبیین و شهدا و صالحین آمده (۴/۶۹: النساء) که آنرا «افاضل اصحاب انبیا که در صدق، و تصدیق انبیا اهتمام داشته‌اند، التاج، ج ۵ ص ۸۰ ح ۳» نیز

معنی کرده‌اند . در لغت نیز بمعنی مرد بسیار صدق، دائم الصدق، آنکه قول خود را بفعل راست گرداند ، دائم التصدیق آمده است .  
صفات جلالی : نك : صفات جمالی .

صفات جمالی : صفات جمالی عبارتست از صفاتی که متعلق است به لطف و رحمت در مقابل صفات جلالی که متعلق است به قهر و عزت و عظمت و استغنا . (تعریفات جر جانی). برای مزید اطلاع نك: کشف اصطلاحات الفنون .

صلف : بفتح حین، سخن ناخوش گفتن ، لاف زدن ، از حد خود درگذشتن در سخن ، بی برکت و بی مزه شدن طعام ، بی بهره شدن از شوی .

صمم : بفتح حین ، کری .

صوارف : جمع صارفه : حادثه .

صواعق : جمع صاعقه : مرگ ، هر عذاب مهلك ، بانك و آواز هولناك عذاب، تازیانه که بدست فرشته راننده ابر است نمیرسد بچیزی مگر آنکه میسوزد آنها ، یا آتشی که از آسمان افتد در رعد شدید ، و نیز صاعقه بمعنی آتش افکندن از آسمان، مصدر است مانند راعیه .  
ضاری : آزمند و حریص و خوگر، سگ حریص بشکار، سگ در پی شکار دونده ، درنده .

ضفدع : مشهور و فصیح بفتح اول و سوم و کسر آن دو ، غوك و قورباغه .

طاحنه : دندان آسیا ، جمع طواحن .

طحال : بکسر، سپرز(که جمع آن طحل بر وزن کتب است) ،  
و بضم بیماری است که در سپرز بهمرسد (غیاث اللغات) .  
طواحن : نك : طاحنه .

طوبی : بضم طاء و الف مقصور: ۱- مؤنث اطیب بمعنی پاك ،  
پاكیزه ، خوشبو . ۲- مصدر است بمعنی طیب (بکسر) و نیز جمع طيبة  
(بکسر) است و در این حال بمعنی سعادت و نیکو حالی است و عاقبت  
نیکو . ۳- نام درختی است در بهشت که بهر خانه از اهل جنت شاخی  
ازان باشد و میوه های گوناگون و خوشبو از آن حاصل آید. (منتهی الارب،  
اقرب الموارد ، آندراج) . ۴- در متن اللغه آمده : « طوبی در زبان  
هندی یا حبشی اسم بهشت یا نام درختی در بهشت است » . در همان  
کتاب باز آمده : «طیبی بکسر طاء و الف مقصور در زبان هندی بمعنی  
بهشت است .

طوبی لك : نك : فطوبی لهم .

ظماً (بفتحین ، و بفتح) ، ظماء (بفتح) : عطش شدید ، آرزومند  
و مشتاق شدن .

عارج : پوشیده و غائب (منتهی الارب)، بالا بر آئنده (غیاث اللغات).  
عاهات : جمع عاهة : آفت .

عدن : بفتح اقامت و در جائی همیشه بودن ، و باغهای بهشت که  
مردم همیشه در آن خواهند بود . و بعضی ثقات نوشته که چون عدن

بمعنی استقامت است بهشت را عدن بهمین سبب گویند که بهشتیان دائم در وی اقامت خواهند داشت ( غیاث اللغات ) . جنت عدن نام بهشت چهارم است ( غیاث اللغات : هشت بهشت ) .

عدوت : بضم تین، خوشگوار و پاکیزه بودن .

عرض : بفتح، عرض وادی و لشکر ( منتهی الارب ) . سان ، رژه ( فرهنگ روز ) ، سان دیدن از سپاه ( اقرب الموارد ) ، نگرستن حال لشکر را ، پیدا و آشکار گشتن ، پیدا و ظاهر ساختن ( منتهی الارب ) .

در متن ظاهراً بمعنی قیامت و اجتماع مخلوقات در پیشگاه عدل الهی است . و ظاهراً مراد از « منادی عرض » اسرافیل است که آنروز ندا کند : « ای استخوانهای پوسیده و گوشتهای پاره پاره و مویهای پراکنده

و بندهای گسسته خدایتعالی میفرماید تا مجتمع شوید برای فصل قضاء، نك ذیل ۴۱ / ۵۰ : ق - تفسیر ابوالفتوح، ج ۱۰ ص ۱۰ . و در مجمع البیان

( ج ۲ ص ۴۴۲ چاپ قدیم ) نیز ذیل همین آیه آمده : « و قيل ان المنادی هو اسرافیل يقول يا معشر الخلائق قوموا للحساب، درمنهج -

الصادقین ( ج ۳ ص ۱۹۸ چاپ قدیم ) نیز ذیل ۴۲ / ۵۰ : ق آمده : « و گویند اسرافیل نافع صور باشد و جبرئیل منادی اهل قبور » . کلمه

« عرض » در معنی قیامت مقتبس از قرآن کریم است . نك : ۶۹ / ۱۸ :

الحاقه ، ۱۸ / ۴۸ : الكهف ، ۳ / ۱۰۰ : آل عمران ...

عرض اکبر : قیامت . نك : عرض .

عرض عظمی : قیامت . نك : عرض .

عزیز : کمیاب و ناموجود ، ارجمند و گرامی ، صفتی از صفات باری تعالی .

عصای دو شاخ : در برهان قاطع ذیل « دو شاخه » آمده : چوبی را گویند که دو شاخ داشته باشد و آنرا برگردن مجرمان و گناهکاران گذارند (از آلات شکنجه) - و نوعی از پیکان دو شاخ هم هست .  
عضل : بفتح حین ، جمع عضله (بفتح حین) .

عقبات : بفتح حین ، جمع عقبه (بفتح حین) جای بر آمدن بر کوه که صعب العبور باشد .

عقل : در کشف اللغات گوید عقل باصطلاح صوفیه مرتبه وحدت را گویند و در لطائف اللغات میگوید عقل عبارت از نور محمدی است عَلَيْهِ السَّلَامُ وَآلِهِ ( اشاره به حدیث اوّل ما خلق الله نوری ) . کشاف اصطلاحات الفنون .

عقور : بفتح ، سگ گزنده ، یا گزنده از نوع حیوانات مثل سگ .  
عقیقه : موی شکمی بچه انسان و بهایم ، موی بزغاله ، گوسفند و جز آن که در هفته نخستین تولد کودک برای وی قربان کنند ، حدیث : « الغلام مرتنه بعقیقه ... ای یحرم ابوه شفاعته اذا لم يعق عنه ... » و غلاف سر نرّه کودک ... (فرهنگ نفیسی) .

علقه : بفتح حین ، پاره ای از خون بسته ، پاره ای از خون سطبر و غلیظ ، پاره ای از خون سخت سرخ ، پاره ای از خون . به آفریده شدن انسان از خاک و نطفه و علقه و مضعه چند بار در قرآن مجید اشاره

شده است .

علم اليقين : بدانکه يقين را سه مرتبه است یکی علم اليقين که دانستن امری یا چیزی باشد بکمال يقين بکيفيت و ماهيت آن که اصلاً بوی شك در آن نباشد . دوم عين اليقين و آن دیدن چیزی است بچشم خود مثلاً دیدن آتش از دور و این به نسبت اول اقوی است . سوم حق اليقين و آن داخل شدن است در آن چیز یا خود آن چیز گردیدن یا در آن محو شدن مثلاً داخل شدن در آتش که از دور دیده می شود و سوخته شدن در آن و این يقين از يقين دوم نیز اقوی است . و بعضی چنین مثال آورده اند که چنانچه شخصی می داند که خوردن زهر میکشد این علم اليقين است و اگر دید که روبروی او کسی زهر خورد و بمرد عين اليقين است و اگر خود بخورد و در نزاع افتاد این حق اليقين است (غیاث اللغات: عين اليقين) . پس در علم اليقين معلوم محقق و مبين شود ، و در عين اليقين مشاهد ( بفتح هاء ) و معاین ( بفتح یاء ) و در حق اليقين رسم دوئی از مشاهد ( بکسر هاء ) و مشاهد ( بفتح هاء ) و معاین ( بکسر یاء ) و معاین ( بفتح یاء ) برخیزد ( مصباح الهدایه ص ۷۵ ) . علم اليقين در ۱۰۲/۵ : التکویر ، عين اليقين در ۱۰۲/۲ : التکویر ، حق اليقين در ۵۶/۵۹ : الواقعة و ۶۹/۵۱ : الحاقه آمده است .

علیین : بکسر عين و تشدید دوم و سوم مکسور، جمع علیّی منزلی است در آسمان هفتم که در آن ارواح مؤمنان باشد (منتهی الارب).

غرفه‌های بهشت ، خانه‌های بلند بهشت ، کتاب اعمال بندگان صالح .  
و گفته‌اند علیّین اسم مفرد است بمعنی بهشت ، آسمان هشتم ، پایه  
راست عرش ، سدره‌المنتهی (آندراج) . نامی است برای آسمان هفتم...  
(النهایه) . این کلمه در قرآن مجید آمده : « کَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْاِبْرَارِ  
لَفِي عَلِيّينَ و ما ادراك ما عَلِيّونَ كتاب مرقوم يشهده المقربون »  
۲۰-۱۸/۸۳ : المطففين . و ابوالفتوح ذیل همین آیات می‌گوید : « و  
آن محلّ فرشتگان است » .

عمش : بفتح اوّل و دوم، سستی بینائی به‌مراه جریان اشک اکثر  
اوقات یا همواره .

عمی : بفتح اوّل و الف مقصور، نایبائی .

عمیان : بضم عین و سکون میم، جمع اعمی : نایبنا ، نادان .  
عهد نامه : در متن ظاهراً بمعنی عهد آمده که از اصطلاحات  
دیوانی قدیم است . «عهد در لغت بمعنی وصیت و اندرز، پیمان، سوگند...  
آمده و اصطلاحاً بمعنی فرمان که ولیّ امر مسلمانان ( خلیفه ، امام )  
برای حکام بعنوان حکم و ابلاغ (در مفهوم امروری) حکومت و اجازه  
فرمانروائی می‌نوشته و در آن آنان را به پیروی از شریعت و اجرای  
عدالت توصیه می‌کرده و این معنی نیز از مفهوم وصیت که یکی از معانی  
لفوی عهد است اخذ شده و امروزه عهد را « فرمان » (بفتح تین صورت  
معرب فرمان) می‌گویند » ( اقرب الموارد ) . عهد در معنی اصطلاحی  
مذکور سابقه استعمالش بسیار قدیم است و از جمله عهدود یکی عهد

حضرت علی علیه السلام به اشتر نغمی است که در جزء پنجم نهج البلاغه موجود است .

عواصف : جمع عاصف و عاصفه : باد سخت .

عوسج : بر وزن جعفر، نوعی خار بن .

غباوت : بفتح، گولی و کودنی و کند ذهنی .

غصون : بضمّین، شاخهای درخت، این جمع غصن (بالضم) است.

و در کتب طبی بمعنی چینها و شکنها .

غض : بفتح اول و تشدید ثانی، فروخوابانیدن چشم ، بازداشتن

چشم از دیدن آنچه حرام است ، چشم پوشی و تحمل مکروه .

غلیان : بفتحّین، جوشیدن .

غص : بفتح اول، خضاب کردن دست را به نگار ، فروبردن کسی

را در آب ، غروب ستاره .

غمص : بفتحّین، ریم و چرك چشم ، روان گردیدن ریم و چرك

چشم .

غنه : بضم اول و تشدید دوم، آواز بینی ، و نیز تحریری است

از موسیقی که در هنگام غنا و سرانیدن بنخیشوم بینی و دماغ ادا کنند

(غیاث اللغات) .

غوایل : جمع غائله : بلا و سختی ، بدی ، عیب ، شر ، فساد ،

هلاک ، کینه پنهان .

فاتحه : آغاز و اول ، نام اولین سوره از قرآن مجید، فواتح



جمع . فواتح القرآن : ادائل سوره‌های قرآن .  
 فاحشه : زنا ، هر گناه و بدی که از حد<sup>۲</sup> درگذرد ، هر چه خدای  
 عزوجل<sup>۳</sup> از آن نهی فرموده . (منتهی‌الارب) .  
 فاضل : زائد ، باقی .  
 فاطر : آفریننده ، آغازکننده در کار .  
 فایح : نك : فوایح .  
 فتك : بفتح، الحاح و لجاجت کردن در کار ، مبالغه نمودن در  
 گناه ، و بفتح و کسر و ضم، بناگاه گرفتن ، ناگاه کشتن کسی را ، روبروی  
 زخم رسانیدن، زخم رسانیدن ، دلیری کردن ، بخواسته نفس عمل کردن  
 (فرهنگ نفیسی) .  
 فرض عین : بفتح فاء و سکون راء ، نك : فرض کفایت .  
 فرض اعیان : جمع فرض عین . نك : فرض کفایت .  
 فرض کفایات : نك : فرض کفایت .  
 فرض کفایت : بضم فاء، در تعریفات جرجانی آمده: «فرض آنست  
 که بدلیل قطعی وبدون شبهه ثابت گردد ومنکر آن کافر بشمار می آید  
 وتارك آن مستوجب عذاب است» و در همان کتاب ذیل «فرضه آمده :  
 «فرضه کلمه ایست بر وزن فعلیه از فرض که در لغت بمعنی تقدیر (حکم  
 و تعیین کردن ، حکم و تعیین ) آمده و در اصطلاح شرع آنست که  
 بدلیل قطعی هانند قرآن و سنت و اجماع ثابت گردد و آن بر دو نوع  
 است : فرض عین و فرض کفایت . فرض عین آنست که انجام دادن آن  
 بر هر فرد لازم است و اگر یکی آنرا انجام دهد از عهد دیگر کسی ساقط

نمیگردد مانند ایمان و امثال آن . و فرض کفایت آنست که انجام دادن آن بر همه مسلمانان واجب است و اگر کسی آنرا انجام دهد از عهده دیگران ساقط میگردد مانند جهاد و نماز میت .

فزع اکبر : بفتح فاء و زاء، ترس و بیم مهترین، و کنایه از قیامت (= روز فزع اکبر) ، در توجیه آن اقوال دیگر نیز هست نك : ذیل آیه «لا یحزنهم الفزع الاکبر» (۱۰۳/۲۱ : الانبیا) در تفاسیر .

فصل (بفتح) خطاب یا فصل الخطاب : (فصل: حکم که حق از باطل جدا کند) . احادیث نبوی که فاصل است میان حق و باطل ، هر کلامی که فصیح و روشن باشد و فرق کننده بود میان حق و باطل (غیاث اللغیات) . کلمه اما بعد یا البینه علی المدعی و الیمین علی المدعی علیه . (منتهی الارب) . این ترکیب در قرآن مجید در باره داود علیه السلام آمده : «و آتیناه الحکمة و فصل الخطاب» ۳۸/۲۰ : ص .

فضلا عن (بتشددیم) دو نهم: گذشته از دیگران، علاوه بر دیگران، تا چه رسد بدیگران .

فضلات : بفتح تین، جمع فضله (بفتح) : باقی و زائد مانده هر چیزی، جامه بادروزه که در وقت کار و خواب پوشند (باین معنی جمع آن فضال بکسر نیز آمده) ، می .

طوبی لهم : ناظر است به آیه : «الذین آمنوا و عملوا الصالحات طوبی لهم و حسن مآب» ۱۳/۲۹ : الرعد . نك : طوبی .

طین : بر وزن امیر ، دانا و زیرک ، ماهر در کار ، تیز خاطر .

فطیعت : در صورتیکه صفت باشد، برای عذاب مؤثک فطیم: سخت و زشت و بغایت زشت ، است . در غیر این صورت در متن ( ۱/۲۰۷ ) بمعنی فظاقت : بر سوائی انجامیدن و از حد گذشتن در رسوائی ، بکار رفته است .

فوایح : جمع فایح یا فائمه : بوی خوش ، بوی خوش دهنده .  
فیض : بسیار شدن آب چندانکه روان گردد، بسیار شدن، لبالب یافتن رود ، پر و لبالب شدن نظرف ، آشکار کردن راز را ( پر شدن سینه از راز چندانکه کتمان آن ممکن نگردد ) ، مردن ، بر آمدن جان ، غاش گردیدن خبر ، روان شدن اشک و چیز آن .

قذف : بفتح، سنگ انداختن ، بزنا باز خواندن و متهم کردن و بفسش دشنام دادن ( زن محصنه را ) ، قبی کردن ، بدیدن نقدیر و تأمل سخن گفتن .

قرابت : بفتح، نزدیکی و خویشی . در متن مراد از قرابت ظ: نزدیکیان و خویشان .

قطیعت : بفتح، جدائی گزیدن ، قطع رشته الفت و دوستی ..

قلب : لك : سر .

قلمه : بضم، خاکروجه ، خار و خاشاک که از خانه رفته شود ،

گروه مردم .

قهرمان : بفتح اول و سوم و سگون دوم، مجرب کهرمان بمعنی

کارفرما ( غیاث اللغات بنقل از برهان). ولی در برهان چاپ دکتر معین

به معرب بودن قهرمان از کهرمان اشاره نشده ) ، حاکم ، حکومت ، وکیل و قائم بکارها ، خزانه‌دار و امین دخل و خرج ( آندراج ، غیاث ).  
پورداد در فرهنگ ایران باستان ( ص ۷۳ ) نوشته ( بنقل دکتر معین در برهان ذیل قهرمان ) قهرمان از کهرمان ( بضم اوّل و سوم و سکون دوم ) از مصدر کر ( بفتح اوّل ) + مان ( منش ) .

قوای حیوانی : آنکه از دل منبعث شود و مختص به حیوان باشد چون حرکت قلب و نبض ، و قوتی که حافظ حیانتست ، و قوتی که بدن را از تعفن ( غیاث : از نقص ؟ ) نگاه میدارد و غضب و شهوت و فرح ( غیاث : و فرج ؟ ) از عوارض ( غیاث : از غوامض ؟ ) اوست . ( آندراج بنقل از غیاث اللغات ) . نك : روح حیوانی .

قوای طبیعی : تعلق آنها بجزگر است و آن جاذبه و ماسکه و هاضمه و غاذیه و دافعه ( غیاث : و واقعه ؟ ) و نامیه و مولده است . ( آندراج بنقل از غیاث اللغات ) . نك : روح طبیعی .

قوای نفسانی : از دماغ منبعث میشود چون باصره و شامه و سامعه و ذائقه و لامسه ( پنج حس " ظاهر ) ، و حس " مشترك و خیال و متفکره و واهمه و حافظه ( پنج حس " باطن ) . ( غیاث اللغات ) ، نك : روح نفسانی . برای اطلاع بیشتر درباره انواع قوی نك : کشف اصطلاحات الفنون .

کبریت احمر : گوگرد سرخ . کبریت : گوگرد است که سنگ آتش گیر باشد و آن بر سه نوع است : سرخ و زرد و سیاه ، باقوت

سرخ، زر، زر سرخ، زر خالص. کبریت احمر: کنایه از هر چیز کمیاب که بدشواری تحصیل شود. و در مثل گویند «اعز من الکبریت الاحمر». (از مآخذ مختلف، فرهنگ نفیسی).

کدو: کوزه شراب، کدوی خشک و خالی شده که شراب در آن کنند، پیاله.

گرام الکاتبین: هردو بصیغه جمع در قرآن مجید آمده: ۸۲/۱۱: الانفطار. نك: ملائكة گرام.

کرامت: ظهور امر خارق العاده بوسیله اولیا برای اثبات ولایت را «کرامت» خوانند همچنانکه ظهور این کار را بوسیله انبیا برای اثبات نبوت «معجزه» و بوسیله ساحران برای اثبات سحر استدراج خوانند. نك: نفحات الانس جامی ص ۲۱، تعریفات جر جانی.

کروبیان: بفتح کاف و تشدید راء مضموم، فرشتگان مقرب را گویند و ایشان را در عالم اجسام هیچ تعلق و تدبیر و تصرفی نیست (آندراج). کروبیون و کروبیته (بتخفیف راء و تشدید یاء) در عربی جمع کروبی و بمعنی مهتران ملائکه و ملائکه مقرب آمده و عبرانی آن کروبییم (بفتح اول و ضم دوم) جمع کروب: حافظ، حارس، مقرب. گروهی از آنها در سجده و گروهی در رکوع اند. (اقرب الموارد). نیز نك: قاموس کتاب مقدس.

کالات: کندگردیدن بینائی و شمشیر و زبان و ... و مانده شدن. کلام قدیم: مراد از کلام قدیم قرآن مجید است. اهل سنت

و جماعت می گفتند که کلام خدا قدیم و ازلی است وانی معتزله و شیعه این عقیده را مردود می شمردند و قرآن را مخلوق میدانستند. عقیده به قدمت قرآن تا اواخر دوره بنی امیه تقریباً رایج عمومی بود و اوگ کسی که ظاهراً بمخالفت با آن برخاست جعد بن درهم بود که بهمین مناسبت در ایام خلافت هشام بن عبدالملک (۱۲۵ - ۱۰۵) بقتل رسید.

نک: خاندان نوبختی.. عباس اقبال ص ۳۳۴.

کوثر: بر وزن جعفر، بسیار ازهر چیزی، غبار بسیار برهم نشسته اسلام و نبوت، مرد بسیار خیر و بسیار دهنش، مهر، جوی، جوئی است در بهشت که از آن جمیع چشمه های بهشت جاری میگردد (منتهی الارب). این کلمه فقط يك بار در قرآن ۱/۱۰۸: الكوثر بکار رفته و بوجوه گوناگون تفسیر شده برای اطلاع بیشتر نک: تفسیرها ذیل آیه مذکور.

کیلوس: بر وزن محسوس یونانی بمعنی پنجه و رسیده باشد. و باصطلاح اطبا اولین طبخی را گویند که غذا در معده می یابد (برهان قاطع). و بنوشته «طوبیا العنسی الطلی البستانی» در تفسیر الالفاظ الدخیله (بنقل دکتر معین ذیل همان کلمه) در یونانی بمعنی عصاره و مایع (است) و در طب عبارتست از استعماله کیموس بعد از خروج آن از معده بمعناه دقیق، بجوهر سیال دیگری شبیه به کشکاب.

کیموس: بفتح اول بر وزن کیلوس بفتح یونانی بمعنی دوباره پنجه باشد و آن دومین طبخی است که غذا در جگر می یابد. (برهان قاطع). بنوشته مؤلف تفسیر الالفاظ الدخیله (بنقل دکتر معین ذیل

همان کلمه) در یونانی «بمعنی سیال و عصاره (است)، و در طب استحالته طعام است در معده، بعد از هضم، بجوهری دیگر که ماده‌ای غلیظ مایل بر نیک زرد باشد».

لاباس : مراد: لا باس فی ذلك یعنی مانعی ندارد، اشکالی ندارد، یا لا باس علیهم یعنی باکی بر آنان نیست.

لا يزال : بفتح یاء، زائل نمیگردد، تا ابد. این عبارت مشعر بمفهوم ابدیت است در مقابل لم یزل : زائل نشد، از ازل و آغاز که مشعر بمفهوم ازلیت است.

لحد : بضم و فتح اوّل، شکاف در پهن گور، الحد و لحد جمع و نیز لحد شکافتن يك کرانه گور را، در لحد کردن مرده را، خمیدن و میل کردن، نظر بگوشه چشم، برگشتن از دین خدای. نك: منتهی الارب. در بهار عجم نوشته لحد بفتح اوّل و دوم، شکافه که در يك طرف گور کنند و مرده را در آن نهند. نك : آندراج. در غیاث اللغات نیز بفتحین و بمعنی نوعی از قبر آمده. تلفظ دوم در زبان فارسی رایج است.

لحنی : بفتح اوّل و سکون دوم، استخوان فك.

لحیین : هتای لحنی است که مذکور شد.

لطف : بفتح اوّل و دوم اسم است از مصدر الطاف، توفیق خدای، نرمی، نیکویی، بر، نیکوکاری، آنچه بکسی فرستند، هدیه (که معرف نیک و بر هدیه کننده است)، تحفه طرفه. (فرهنگ معین، اقرب الموارد).

لقلقه : بفتح اوّل و سوم و سکون دوم، آواز لك لك و هر بانك

که باضطراب و حرکت باشد، سختی آواز، بیوسته جنبانیدن مار زنج خود را، زبان بر آوردن و جنبانیدن آن، جنبانیدن چیزی را. (منتهی الارب). لقلقه زبان: جنبانیدن زبان (= بی تفکر و بیهوده حرف زدن).

لقوه: بفتح، بیماری کجی دهان و صورت.

لمه: بفتح اول و تشدید دوم، خاطر و خواهشی که بر خاطر گذرد، شدت و سختی روزگار، چیز اندک، مس<sup>ن</sup> جن و دیوانگی. در النهایه ابن اثیر آمده: و فی حدیث ابن مسعود: «لابن آدم لمتان: لمة من الملك و لمة من الشيطان، اللمة: الهمة و الخطرة تقع فی القلب، اراد الامام الملك أو الشيطان به و القرب منه، فما كان من خطرات الخیر فهو من الملك، و ما كان من خطرات الشر فهو من الشيطان. و نك: احیا، ج ۳ ص ۲۷ س ۱۷-۱۵.

لمز: بفتح اول و سکون دوم، عیب کردن، اشاره کردن بچشم و مانند آن، زدن، دور کردن، سپوختن، آشکار شدن. لمعه: بفتح، مأخوذ از تازی روشنی، روشنی اندک، يك بار درخشیدن، درخشندگی و تابداری و روشنائی. نك: غیاث، آندراج، نفیسی.

لم یزل: نك: لایزال.

لواطه: بکسر، مأخوذ از تازی لواط. (نفیسی).

مائیت: مصدر جعلی است بمعنی جزء مایع یا قسمت آبکی و



آبدار چنانکه در احیا (ج ۴ ص ۱۱۳ س ۳۰، ۲۴، ۲۰) بهمین معنی بکار رفته. درالمنجد نیز آمده: مایعی است در درختان که مواد غذایی جذب شده در درخت در آن حل و تجزیه می‌شود و در تمام قسمت‌های درخت پراکنده و جذب می‌شود. این کلمه در فرهنگ نفیسی از کلمات مأخوذ از تازی در زبان فارسی و بمعنی ماهیت آمده و در فرهنگ معین بمعنی آبکی بودن (= مصدر جعلی) و ماهیت آمده است.

ماساریقا: معرب Mesentron یونانی = Mésentère فرانسه: صفاق یا پرده درون شکم که روده‌ها در آن قرار دارد، روده بند. (فرهنگ معین). در متن بمعنی «رگی است که از معده بجگر پیوسته». ماسکه: قوتی است که غذا را گیرد در مدت طبخ هاضمه.

ماندن = مانیدن: گذاشتن، فرو گذاشتن، رها کردن، هشتن. مائوره: مؤنث «مائور» از اثر (بفتح اوّل و سکون دوم) یا آثاره (بفتح) یا اثره (بضم اوّل و سکون دوم): منقول (نقل شده)، مروی، سخنی که یکی از دیگری نقل کند یا سخنی که آیندگان از گذشتگان نقل کنند. ادعیه مائوره: ادعیه‌ای که از آن حضرت رسول ﷺ و صحابه منقول است. در مورد اخیر نك: آندراج ذیل مائور و مائوره. نیز نك: اثر.

مآرب: جمع مآربه (بفتح اوّل و بهر سه حرکه راء): حاجت. مثال: بر وزن متحیر، پرستش‌کننده حق، عابد و زاهد، حکیم

صاحب اسلام.

مترسم : بر وزن متحیر، فاعل از ترسم. (نشان سرای جستن و نظر کردن در آن، درس گفتن و بیاد داشتن). فظ : کسی که علمی یا خطیبی را یاد گرفته ولی بکنه آن پی نبرده، قشری، عالم بعلوم رسمی و مدرسی، مدرس و صاحب کرسی. درغیاث بمعنی نویسنده و رسم کننده و صاحب رسم و در فرهنگ معین بمعنی دانه که در آداب و رسوم کتابت تأمل و تفرس کند.

مترک تسمیه : متروک التسمیه یعنی حیوانی که بنامی خوانده نشده است.

متفرسی : بر وزن متحیر، داننده بعلامت و نشان (غیاث اللغات)، قیافه شناس، ماهر در سواری.

مثار : بفتح، جای برخاستن گرد (دکتر شهیدی حاشیه ص ۸۱ ص ۴۱۸ در تئ نادری).

مشبور : مطرود، ملمون، ممنوع، مغلوب، محبوب، سفید، هلاک شده.

مجاملت : نیکوئی کردن، بجمیل معامله کردن بدین هواخات خالص، حسن معاشرت.

مجاهدات : جهاد با نفس و واداشتن او برنج عبادت، بازاریستادن از هوئی و هوس.

مجرفه : بکسر اوّل و سکون دوم و فتح سوم، میل.

مجمر : بکسر اوّل و سکون دوم و فتح سوم، آنچه در آن حود

سوزند و زکال افروزند، عود سوز، مجامر جمع .

مجمع عظمی: کنایه از قیامت .

مجمع کبری: کنایه از قیامت .

محاضره: درکشاف اصطلاحات الفنون ذیل وصال آمده: «اندرکترین وصال دیدن بنده است خدای را بچشم دل اگر چه باشد آن وصال و دیدن از دور و این دیدن از دور اگر پیش از رفع حجاب است محاضره گویند و اگر بعد از رفع حجاب است مکاشفه گویند . و مکاشفه بی رفع حجاب نبود . یعنی سالک بعد آنکه رفع حجاب کند در دل بالیقین بدانند که خدای هست با ما حاضر و ناظر و شاهد این را تیز ادنی وصال گویند و اگر بعد رفع حجاب و کشف چون تجلی ذات شود در مقام مشاهده اعلی درآید این را وصال اعلی گویند . و سالک را اول مقام محاضره است بعده مکاشفه بعده مشاهده «فالمحاضرة لارباب التلوین و المشاهدة لارباب التمکین و المكاشفة بینهما الی ان تستقر المشاهدة - و المحاضرة لاهل علم الیقین و المكاشفة لاهل عین الیقین و المشاهدة لاهل حق الیقین کذا فی مجمع السلوک» .

محافظت: پیوسته بودن بر کاری و باز داشتن از چیزهای ناروا، حفاظ (بکسر اول) مثله و نگهبانی کردن . (آندراج) .

محبط: بر وزن محسن، باطل کننده . نك: اجباط .  
محسن: بر وزن محسن، نگهبان و محافظ، پارسا و پاکدامن، زن گرفته . و بر وزن مطلق محفوظ و نگاهداشته شده . مرد پارسا ،

مرد زن گرفته (نفیسى). در متن این کلمه بمعنی «مرد بازن و زن باشوهر» آمده . نك : ۲۱/۱ .

محظور : حرام کرده شده ، منع کرده شده . حرام .

محفوظ : کسی که بعنایت حق از ارتکاب گناه یا اصرار بر آن محفوظ باشد . محفوظ بودن از شرایط ولایت است همچنانکه معصوم بودن ، بعقیده اکثر فرق ، از شرایط نبوت است . نك : ترجمه رساله قشیریه ، باب ۳۹ (در ولایت) ، باب ۵۳ (در اثبات کرمان اولیا) . متن حاضر ۱۱۸/۱-۲ .

محقق : بر وزن محدث ، تحقیق کننده و آنکه سخن را بدلیل ثابت کند ، و مدقق (بر وزن محقق) آنکه دلیل را بدلیل ثابت کند ، و باصطلاح صوفیه کسیکه برو حقیقت اشیا کما ینبغی منکشف گشته باشد و این معنی کسی را میسرست که از حجت و برهان گذشته بمرتبۀ کشف الهی رسیده باشد و بعین العیان مشاهده نموده باشد که حقیقت همه اشیا حق است و بغیر از وجود واحد مطلق موجودی دیگر نیست و موجودیت اشیاى دیگر بجز اضافه بیشتر نیست از لطایف . (غیاث اللغات) .

مخایل : ظ : جمع مخیله (بر وزن مدینه) که بمعنی گمان بردن و ظن کردن (مصدر) ، کبر و ظن (اسم) ، مظنه (جای خیال و گمان بردن . مجازاً : نشانه و علامت) آمده . نك : متن اللغه ، اقرب الموارد ، غیاث اللغات .

مخطوف: ربوده شده، خیره گشته.

مدارك: جمع مدرك (بضم اوّل و سکون دوم و فتح سوم): زمان و مکان ادراك.

مدبر: بر وزن مطلق بفتح با، پشت داده شده یعنی کسی که دولت و بخت او را پشت داده باشد (آنندراج). در فارسی بر وزن مقبل نیز تلفظ می کنند. نك: نفیسی، مینوی حاشیه ۲ ص ۲۲۸ کلیله.

مدرك: نك: مدارك.

مراء: بکسر مخفف مراء: جدال و ستیزه کردن و خود نمائی (غیاث اللغات).

مراجه: سود دادن فروشنده را بر متاع وی، بر سود فروختن چیزی را.

مراده: بفتح، زهره هر حیوان.

مراقب: اسم فاعل از مراقبت: باصطلاح حضور دل با خدا و غیب از ما سوی (غیاث اللغات)، دانش بنده باطلاع حق بروی و استدامت این علم. (ترجمه رساله قشیریه بتصحیح فروزانفر ص ۲۸۹)

مرز: بفتح اوّل و سکون دوم، شرابی که از گندم و گاورس و جو میسازند، بوزه (فرهنگ معین). نك: مزر.

مرفوع: از اصطلاحات علم حدیث، حدیثی که بوسیله صحابه یا تابعین یا تبع تابعین به خود پیغمبر (ص) نسبت داده شده، و ممکن است هر یک از راویان آن مذکور باشد یا يك تن یا بیشتر افتاده باشد

(نقل بمعنی وبتلخیص از علوم الحدیث دکتر صبحی الصالح ص ۶-۲۱۵).  
 و در اصطلاح محدثان شیعی حدیثی که با خصوصیات مذکور به معصوم  
 نسبت داده شده باشد . (کاظم مدیرشانه‌چی ، علم الحدیث ص ۳-۱۱۲).  
 مزامیر : بفتح، اشعار روحانی که با آواز محض تمجید و تقدیس  
 حضرت اقدس الهی بتوسط آواز مزمار و نی خوانده می‌شد کتاب مزامیر  
 به پنج قسم منقسم (است) ... تألیف مزامیر در مدت هزار سال یعنی از  
 ایام موسی ... تا بایام عزرا کرده شد . . . و لیکن اکثر آنها در زمان  
 داود و سلیمان کرده شد ... و چون او ( داود ) مشهورترین مؤلفین و  
 رئیس ترنم‌کنندگان اسرائیل بوده بدان واسطه تمام مزامیر « مزامیر  
 داود » گفته شده ... (قاموس کتاب مقدس) . مزامیر جمع مزمار (بکسر  
 اوّل و سکون دوم) : نای ، دف ، هر آلت سرود، آواز نیکو ، سرود .  
 مزامیر داود یعنی آنچه از کتاب زبور میسرآیدند ، انواع دعا، واحد  
 آن مزمار است یا مزمور (منتهی‌الارب) .

مزجات : بضم اوّل و سکون دوم ، اندک و بی‌اعتبار ، متاع قلیل  
 را بضاعت مزجاة گویند .

مزد : بکسر اوّل و سکون دوم، بگنی ارزن وجو (منتهی‌الارب).  
 ویكون من الذرة ومن الشعير ومن الحنطة . صحیح مسلم ج ۳ حاشیه  
 ص ۱۵۸۶ . نك : مرز .

مزمار : نك : مزامیر .

مسامره : افسانه‌گفتن، و در اصطلاح عارفان خطاب حق به‌عارفان

از عالم اسرار و غیوب و آیهٔ « نزل به روح الامین علی قلبك لتكون من المنذرين ۴-۱۹۳/۲۶ : الشعراء » ناظر باین معنی است. و مسامره در مقابل محادثه (= خطاب حق به عارفان از عالم شهادت مانند عداة حق به موسی عليه السلام از درخت) است. نك: تعریفات جرجانی. هجویری در كشف المحجوب (ص ۴۹۶) آرد: «سامره وقتی بود بنده را با حق بشب و محادثه وقتی بود بروز ... و اندر دوستی مسامره کاملتر بود از محادثه و تعلق مسامره بحال پیغمبرست صلعم ... و تعلق محادثه بحال موسی عم».

مساوی: بفتح، بدیها، جمع سوء (بضم) یا مسامة. نك: اقرب - الموارد.

مصارف: جمع مصرف (بر وزن مسجد): جای بازگشت، جای خرج کردن، محل مصرف نمودن. و ظاهراً جمع مصرف (بفتح اول و سوم و سکون دوم): دکان صرافی، محل صرف نیز هست. در متن بمعنی صرف (= گردش)، یا اینکه خود مصارف بجای صرف (جمع صرف) بکار رفته است بقیاس محاسن (جمع حسن) و امثال آن بکار رفته است.

مساقل: جمع مصقله (بکسر اول و سکون دوم): آلت زدودن.

مضاجعت: همبستر خود کردن زن را.

مضاهات: بهیژی مانند شدن. در متن بمعنی تشابه استعمال شده.

مضربه: بفتح اول و سکون دوم و فتح و کسر راء، شمشیر ویزی

آن و زخمگاه آن .

مضغه : بضم اوّل و سکون دوم ، پاره‌ای از گوشت ، گوشت پاره ،  
جمع مضغ (بضم اوّل و فتح دوم) .

مظهره : بکسر و فتح اوّل و فتح سوم، آفتابه ، ابریق ، ظرفی  
که بدان وضو گیرند ، جایی که در آن طهارت کنند و تن را بشویند ،  
مظاهر جمع (فرهنگ معین) .

مظاهر : جمع مظهر (بفتح اوّل و سوم) . در متن ظاهراً مراد  
عموم موجودات است که مظاهر حق تعالی هستند .

مظلم : بر وزن محسن، روز بسیار شر ، شب تاریک، موی سخت  
سیاه ، گیاه تازه و سبز که بسیاهی زند ، کار مشتبه که کار درآمد در آن  
معلوم نشود .

مظلمه : بفتح اوّل و کسر سوم ، داد و دادخواهی . در متن، دین  
و وام .

معازی : ظ : محرف تعازی : نك : تعازی . در صورت صحیح  
بودن نیز بمعنی تعازی : مجالس سوگواری است .

معاطب : جمع معطب بر وزن مشهد : جای هلاک .

معا : در اساس البلاغه زمخشری آمده : « وَصَارُوا مَعَا مَعَا  
إِذَا اجْتَمَعُوا وَانْفَقُوا ... » در اقرب‌الموارد نیز مَعَا مَعَا (بدون تنوین  
«معا» اوّل) بهمین معنی آمده : «صَارُوا مَعَا مَعَا : اجتمعوا و انفقوا» .  
معرفت نظر : مراد معرفت نظریست و مثل آنست «علم نظر» که



به علم مناظره و علم نظری و عقلی اطلاق شده . در مورد « علم نظر »  
نك : غیاث اللغات .

معشش : بر وزن معظم، خانه جای مرغان (منتهی الارب)، جایی  
که مرغان در آن آشیانه میسازد (نفیسی) .  
معلوم کند : بداند .

معول : بکسر اول و سکون دوم و فتح سوم ، کلنگ آهنی که  
بدان سنگ را شکافند .

مغرفه : بفتح اول و سوم و سکون دوم ، کفگیر و کفچه .  
مفاخر : جمع مفرح (بفتح اول و سوم) : مأخوذ از تازی (مفخره :  
بفتح اول و فتح و ضم سوم، هر چه بآن افتخار کنند) بمعنی مفخره تازی .  
مفازه : بفتح ، رهائی و پناه جای ، جای هلاك و مرگ و دشت  
بی آب . ظ : تسمیه بصد تَفْأَلًا .

مفترس : بر وزن منقرض، آنکه میافکند شکار را، شیر بیشه ،  
فاعل از افتراس : شکار افکندن ، شکستن ، کوفتن شیر استخوان گردن  
شکار را .

مفرط : بضم اول و کسر سوم، از حد درگذرنده ، مجازاً بمعنی  
کثیر و بسیار . (آندراج) .

مقامع : جمع مقمعه ( بکسر اول و فتح سوم ) : عمود آهنین و  
سرکج که بدان فیل رانند ، چوبی که بر سر مردم زنند تا خوار و ذلیل  
گردد . (نفیسی) .

مقادیر : جمع مقدور . مقدر ، کار ناچار ، قضا و قدر ، امر  
محتوم . نك : مقادیر .

مقتصد : کسی که در میانه راه می رود ، میانه رو و معتدل .

مقدورات : = مقادیر . نك : مقادیر .

مقعد (بفتح اول و سوم) صدق (بکسر اول) : نشستگاه پسندیده  
(جای حق که لغو در او نباشد) . (ابوالفتوح) ، ناظر است به آیات :  
«إن المتقين في جنات و نهر . فی مقعد صدق عند ملیك مقتدر»  
۵- ۵۴/۵۴ : القمر .

مکابده : رنج کشیدن و سختی دیدن .

مکراته : نك ۷/۹۹ : الاعراف .

ملاحده : جمع ملحد (بضم اول و کسر سوم) : از راه حق برگردنده ،  
فاسق ، بی دین . ملاحده در اصل ملاحد بود یعنی ها (= تا) در آخر  
بجهت تأکید معنی جمع زیاده کرده شد چرا که گاهی در آخر صیغه  
جمع منتهی الجموع و غیره تاء بجهت تأکید جمع زائد می آرند چنانکه  
ملائك و ملائکه و صياقل و صياقله جمع صيقل . (شرح اصول اکبری  
بنقل غیاث اللغات) .

ملاهی : بفتح اول و کسر چهارم ، بازیها (غیاث اللغات) . محتملا  
جمع ملهی (بر وزن منشی) : غافل کننده و در بازی آورنده ، یا ملهی  
(بفتح اول و سوم) : لهو و زمان و مکان لهو . ملاهی جمع ملهی و ملهات  
(هر دو بکسر اول و فتح سوم) : آلت لهو و بازی نیز هست .

ملائکة کرام: کرام بکسرکاف، فرشتگان بزرگوار، و مراد از آن یا کرام الکاتبین است که دو فرشته اند موکل بر بنده از طرف خدا که یکی در طرف راست و کاتب حسنات است و دیگری در طرف چپ و کاتب سیئات چنانکه دو آیه از قرآن مجید بآن ناظر است: «إِنَّ يَتْلُقِي الْمَتَلْقِيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَالِ قَعِيدًا. مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ» ۹-۱۸/۵۰: ق. و آنکه بر راست است امیر است بر آنکه بر چپ است. ابوالفتوح، ذیل کراما کاتبین ۱۱/۸۲: الانفطار، می نویسد: «و کرم ایشان آن است که در خبرست که چون بنده طاعتی کند فرشته دست راست شادمانه شود و بشتابد و یکی را ده بنویسد و چون معصیتی کند هر دو فرشته دلتنگ شوند فرشته دست چپ خواهد که تا بر او نویسد آن دیگری گوید توقف کن یک ساعت تا باشد که پشیمان شود توقف کند دوم ساعت خواهد که بنویسد رها نکند همچنین تا هفت ساعت. بعد از هفت ساعت گوید جاهل است این، بنویس یکی را یکی». یا مراد از ملائکة کرام دو فرشته دیگر است که از جانب خدا برای انسان مأمورند از پیش و از پس که او را نگاه میدارند و آیه: «لَهُ مَعْقِبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ» ۱۱/۱۳: الرعد، ناظر بآن است. در تعداد این معقبات اقوال دیگری نیز هست. و گویا همه اینها ملائکة کرام خوانده شده اند. نک: ابوالفتوح، ج ۱۰ ص ۶-۲۷۵ و ج ۶ ص ۴۷۰-۴۶۶ و التاج الجامع للاصول، ج ۵ ص ۲۳۶. ملائکة کرامت: = ملائکة کرام.

ملک : بضم اوّل، «ملك نام عالم محسوسات است، وملكوت نام عالم معقولات است، و جبروت نام عالم ماهیات است؛ و ماهیات را بعضی اعیان ثابته (= صور علمیه : بضم صاد و فتح واو باضافت، باصطلاح صوفیه آنچه موجود شد و موجود خواهد شد چرا که این همه موجودات صورتهایی است که قبل از ظهور همه در علم حق سبحانه ثابت بودند. غیاث اللغات)، و بعضی حقایق ثابته گفته‌اند و این بیچاره اشیاء ثابته می‌گویند، الانسان الكامل، عزیزالدین نسفی، از انتشارات انستیتو ایران و فرانسه ص ۱۶۱.

«بدان که ملك مرتبه حسّی دارد، و ملكوت مرتبه عقلی، و جبروت مرتبه حقیقی» همان مأخذ ص ۱۶۰.

«حس را بعالم جبروت راه نیست، و عقل در وی سرگردان است، حسّ ترا بعالم ملك رساند، و عقل ترا بعالم ملكوت رساند، و عشق ترا بعالم جبروت رساند» همان مأخذ ص ۱۷۲.

«عالم ملك و ملكوت... را... باسامی مختلفه ذکر کرده‌اند : عالم خلق و عالم امر، عالم شهادت و عالم غیبت، عالم ظلمانی و عالم نورانی، عالم محسوس و عالم معقول (= عالم عقول با توجه به مطالب ص ۳-۱۶۲ مأخذ فوق‌الذکر، و عالم ارواح بنوشته غیاث اللغات از مدار وکنز)». همان مأخذ ص ۱۵۷.

ملکه : بفتحین، (مقابل حالت)، «صفت راسخ و استوار و پیا برجای در نفس. و تحقیق آن چنان است که بسبب انجام کاری نفس را هیأتی

حاصل می‌گردد که آنرا کیفیت نفسانی خوانند و این کیفیت نفسانی مادام که سریع الزوال باشد حالت خوانند و اگر بوسیله نفس تکرار و تمرین گردد و در نفس جایگیر و استوار و بطیء الزوال شود ملکه خوانده می‌شود و آنرا نسبت به فعل عادت و خلق گویند، (تعریفات جرجانی).

ملکوت: بفتح‌تین، نك: ملك. صیغه مبالغه بمعنی ملك: تصرف صحیح باستعلا و غلبه و رفعت (كشاف اصطلاحات الفنون). در قرآن مجید عبارت «ملکوت السموات و الارض» ۶/۷۵: الانعام، ۷/۱۸۵: الاعراف، و «بیده ملکوت کل شیء» ۲۳/۱۸۸: المؤمنون، ۳۶/۸۳: یس آمده و در این عبارات مفسران ملکوت را ملك و فرمانروائی و قوانین نیز معنی کرده‌اند و گویا مراد ایشان از «قوانین» ماهیت و حقیقت و طبیعت و خواص هر چیزی است. راغب اصفهانی ملکوت را مصدر از ملك (بفتحات، صیغه ماضی) نوشته و گوید تاء در آن اضافه شده و مختص است به ملك (بکسر اوّل) الله تعالی. نك: مفردات، ذیل ملك. برای مزید اطلاع نك: كشاف اصطلاحات الفنون.

ملوحت: بضم اوّل و دوم، شور و نمکین بودن.

ممارات: = مرء، پیکار و جدال و عدالت کردن.

منادی عرض: نك: عرض.

منال: بفتح اوّل، مصدر نال = نیل. در متن بمعنی دست یافتن

بدرجات اخروی. در فرهنگ نفیسی بمعنی «طور و طریقه و منوال و خوی» آمده.

- منتفی: بر وزن مشتری، نیست شونده، دور و یکسو شونده .
- مندرج: بر وزن منقرض، محو و ناپدید و هلاک شده .
- مندوبات: جمع مندوب: مستحب . جرجانی گوید: «مندوب نزد فقها کاری است که انجام دادن آن بهتر است از ترك آن با آنکه ترك آن جایز است» .
- منزعج: بر وزن منقرض، بی آرام و از جای برکنده شده .
- منسحب: بر وزن منقرض، کشیده شونده، کشیده شده بر زمین .
- منطقی: بر وزن مشتری، چراغ فرونشسته یا آتش و گرمی فرونشسته، نابود و معدوم گشته .
- منكس: بر وزن منظم، نگونسار .
- مهانت: بفتح اوّل، رسوائی و خواری، سستی و ضعف، سبك - داشت .
- مهاون: بر وزن معاون، نرمی کننده .
- مهاوی: بفتح اوّل و چهارم، جمع مهوی و مهواة (هر دو بفتح اوّل و سوم): جو، مفاکی که میان دو کوه باشد .
- مواید: جمع مایده: خوردنی و طعام، خوان آراسته بطعام و چون طعام در آن نباشد «خوان» گویند، مائده اسم فاعلی است که متضمن معنی اسم مفعول است (منتهی الارب، اقرب الموارد). در فارسی طعامی را نیز گویند که از آسمان نازل شود .
- موقد: بضم اوّل و کسر سوم، افروزنده آتش .

موقوف: در اصطلاح محدثان سنی حدیث مروی از صحابه پیغمبر (ص) و در اصطلاح محدثان شیعی حدیث مروی از صحابه معصوم. دکتر صبحی صالح می نویسد: آنچه از اقوال یا افعال یا تقریرات اصحاب رسول خدا روایت کرده اند حدیث موقوف خوانند چنانکه گویند عمر بن خطاب چنین گفت، یا علی بن ابی طالب چنین کرد، یا پیش ابوبکر چنین کردند و او آنرا پسندید، (علوم الحدیث ص ۲۰۸).  
 کاظم مدیرشانه چی نیز می نویسد: «موقوف حدیثی است که از مصاحب معصوم نقل شود چه سلسله سند تا بصحابی متصل باشد، چه منفصل» (علم الحدیث ص ۱۱۸). نیز نك: أثر.

مؤنت: بضم اوّل و دوم، املائی دیگری از مؤونت، و بضم اوّل و سکون دوم، لغتی دیگر از مؤونت که جمع آن مؤون (بضم اوّل و فتح دوم) است.

میته: بفتح اوّل و سکون دوم، مردار، حیوانی که بعلت طبیعی یا غیر مشروع ذبح شود. و بفتح اوّل و کسر و تشدید دوم مؤونت میّت: مرده.

میسور: بر وزن منصور، آسان کرده شده، آسان کردن (از مصدرهایی که بر وزن مفعول آید). (متن اللغه).

ناموس: عصمت و عفت، توقع حرمت از خلق داشتن، نیک نامی، تدبیر و سیاست، ملائک، احکام الهی، جبرئیل علیه السلام، قاعده و دستور، بانگ و صدا، صاحب راز، کمینگاه صیاد، مکر و حیلۀ پنهانی.

(غیاث اللغات) .

ننن : بفتح اوّل ، بوی ناخوش و بد ، و بفتح اوّل و کسر دوم ،  
بد بوی . نجش ۱۴۷ .

نجیب : بفتح اوّل و کسر دوم ، شترگزیده و گرامی نژاد ، شتر  
توانا و سبک و تندرو ، مرد اصیل و شریف .

نزله : بفتح اوّل و سکون دوم ، زکام ، درفارسی بخصوص زکامی  
که با خرابی سینه و سرفه همراه باشد .

نسمات : بفتحین ، جمع نسمة (بفتحین) در غیاث اللغات بمعنی  
دمها و بویهای خوش آمده ، ونسمه (بفتحین) را نفیسی بمعنی دم باد ،  
نفس ، انسان و مردم ، نفس و دم ، تاسه و ریو ، يك نوع مرغ سبزرنگ  
و تیز پرواز ، مملوك مرد یا زن نوشته ، جمع نسمة ، نس (بحدف تاء و  
بفتحین) نیز آمده .

نشاء (بفتح اول) ، نشأة (بفتح اول و سوم) : آفریدن ، زیستن ،  
بالیدن ، جوان گشتن .

نعومت : بضم اوّل و دوم ، نرم و نازک بودن .

نفاس : بکسر ، ایام زائو بودن زن و آن چهل روز است و نزد  
شافعی شصت روز و اقل آنرا حدّی نیست نزد جمهور و از ثوری سه  
روز است ، خون ولادت . و نیز گرانمایه گردیدن .

نفحات : بفتحات ، بویهای خوش . نیز نفحات جمع نفعه (بفتح  
اوّل) : باد ، یکبار وزیدن باد ، عطیّه ، پارهای از عذاب ، شیر خالص .



نفس اماره : نفس سخت و بسیار امرکننده بسوی مشتهیات و لذاتی که در شمار معاصی است . باید دانست که نفس حالات و کیفیات گوناگون دارد و در هر مرحله از مراحل نقص و کمال بیکی از آن حالات و صفات موصوف گردد ، در قرآن مجید بسه گونه از احوال نفس اشاره شده :

۱- نفس اماره که تعریفش مذکور شد، «و ما ابریء نفسی إن النفس لامارة بالسوء» ۱۲/۵۳ : یوسف .

۲- نفس لوامة : نفسی یا حالتی از آن که بارتکاب معاصی خود را بسیار نکوهش و سرزنش میکنند ، «لا اقسام بالنفس اللوامه» ۷۵/۲ : القیامه .

۳- نفس مطمئنة: نفس آرامش یافته و از زنگ معاصی زدوده و دارای اوصاف و اخلاق ستوده ، «یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربك راضية مرضية» ۸-۲۷/۸۹ : الفجر .

نقل : بفتح اوّل، زیاده، غنیمت، عطیه، عبادتی که واجب نبود، عبادتی که علاوه بر فرایض تشریح شده، و آنرا مندوب و مستحب و تطوع نیز می نامند، نك: تعریفات جرجانی، کشف اصطلاحات الفنون، منتهی الارب .

نقل : بفتح اوّل، در اصطلاح اهل نظر آوردن مطلبی از دیگری با اظهار باینکه آن مطلب از دیگری است و در نقل حفظ عین الفاظ دیگری شرط نیست بخلاف نظر محدثان در مورد حدیث که معتقد

به عدم تغییر لفظ در روایت احادیث هستند. (کشاف اصطلاحات الفنون).  
 مراد از «نقل صحیح» در متن خبر و روایت صحیح است. نك : مأثورہ .  
 نکبات : بفتح کات ، جمع نکبت ( بفتح اوّل ) : رنج ، سختی ،  
 مصیبت ، خواری ، بدبختی ، عدم نندرستی .

نماز اشراق : نك : اشراق .

نوافل : جمع نافله : غنیمت ، عطیہ ، زیادت ، عبادتی که واجب  
 نبوده باشد و نوافل مکمل نقصان فرائض امت است و بدانجهت نوافل  
 حضرت رسول فرض است زیرا در فرائض او نقصانی نباشد تا جبران  
 گردد . منتهی الارب ، تفسیر ابوالفتوح ذیل ۱۷/۷۹ : الاسراء ، ۲۱/۷۲ :  
 الانبیاء ، ...

نواهی : جمع نهی ، یعنی آنچه در شرع ممنوع باشد . (غیاث اللغات ،  
 آندراج) در زبان عربی نواهی جمع ناهیه : عقل ، باز دارنده ، آمده  
 (نك : اقرب الموارد) . در منتهی الارب ناهیه بمعنی نهی نیز یاد شده .  
 هاویه : نام دوزخ هفتم و آن آخرین و اسفل طبقات هفتگانه  
 دوزخ است . نام درکات دوزخ بترتیب عبارتند : ۱- جهنم : چاه دورتک ،  
 جای گناهکاران امت احمد (ص) . ۲- لظى (بفتح تین) : آتش یا زبانۀ  
 آن ، جای جهودان . ۳- حطمه (بضم اوّل و فتح دوم) : شکننده ، جای  
 ترسایان . ۴- سعیر ( بفتح ) : آتش سوزان ، جای صایبان . ۵- سقر  
 (بفتح تین) : آتش آب کننده ، جای مجبوس (ظ : مجوس) . ۶- جحیم  
 (بفتح) : آتش فراوان ، جای مشرکان عرب . ۷- هاویه : آتش هلاک کننده ،

جای منافقان کفار . نك : تفسیر راهنما مقدمهٔ سورهٔ ۱۵ : الحجر .  
 هدی : بضم اوّل و فتح دوم ، راستی ، راه راست ، راهنمایی و  
 دلالت و یونث و روز ، (منتهی الارب) .

هفوات : بفتح تین ، لغزشها جمع هفوه (بفتح اوّل) .  
 همز : بفتح اوّل ، اشاره کردن بچشم ، عیب کردن ، درختن ،  
 فشردن به پنجه و جز آن ، سپوختن ، همزه آوردن در کلمه (منتهی الارب) .  
 همزات : بفتح تین ، جمع همزه (بفتح تین) : وسوسه شیطان .  
 (نفیسی) .

هوائف : جمع هائف : کسی که دیده نمی شود ولی آوازش  
 بگوش میرسد (اقرب الموارد) . آواز دهنده ، و بهمین سبب بمعنی فرشته  
 که از عالم غیب آواز دهد و این اسم فاعل است از هتف که بمعنی آواز  
 دادنت (غیاث اللغات) . ستاینده ، ستایش کننده (آندراج) .

هواجر : جمع هاجر : نیم روز در شدت گرمای تابستان ، موقع  
 زوال شمس یا ظهر ، یا از زوال شمس تا عصر زیرا درین هنگام مردم  
 در خانه هایشان می مانند مثل اینکه از همدیگر بریده و جدا گشته اند ،  
 شدت گرما ، جمع هاجرات و هواجر (اقرب الموارد) .

هواجس : خطرات شیطانی که در دل گذرند و این جمع هاجسه  
 است و هاجسه بمعنی چیزی که درگذرد ... و در شمس نوشته که مأخوذ  
 از هجس است و هجس بمعنی آواز نرم که شنیده شود و بفهم نیاید ...  
 (غیاث اللغات) . هواجس جمع هاجس : خاطر و آنچه در دل گذرد ،

نیز هست . نك : نفیسی .

وادی ایمن : « ایمن » بر وزن افعال بمعنی دست راست است .  
 وادی ایمن عبارت از صحرايي ( است ) که موسی عليه السلام با زوجه خود  
 بوقت شب در آن صحرا میرفتند اتفاقاً بسبب وضع حمل آن عقیقه  
 جستجوی آتش نمودند ناگاه از دور روشنی بنظر آمد چون قریب  
 رفتند بر درختی نور یافتند در آنجا بموسی عليه السلام از غیب ندا رسید  
 ( یا موسی إني انا الله رب العالمين . ۲۸/۳۰ : القصص ) و اولین معراج  
 ایشان این بود . . . چون وادی مذکور جانب دست راست موسی عليه السلام  
 واقع بود لهذا وادی ایمن گفتند و بعضی نوشته که وادی مذکور جانب  
 راست کوه طور واقع است ( غیاث اللغات ) .

وارد : هر معنی که بی کسب و قصد از غیب بر دل سالک نازل شود .

نك : تعریفات ، کشاف اصطلاحات الفنون .

وخزات : در صورت صحت نسخه ظاهر آ بفتحین جمع وخزه  
 ( بفتح اوّل ) : اسم مره از وخز ( بفتح اوّل ) : درخستن به نیزه و جز آن  
 چنانکه در نگذرد ، کشیدن و آمیختن چیزی ، اندک سپید گردیدن  
 موی سر ، وخیز ( بفتح ، اشکنه شهد ) ساختن ، چیز اندک .  
 وقود : بفتح اوّل وضم دوم ، هیزم و فروزینه آتش .

ولایت : در تفسیر ابوالفتوح ذیل ۸/۷۲ : الانفال و ۱۸/۴۴ :

الكهف آمده : ولایت بکسر مصدر والی باشد و بفتح مصدر ولّی و  
 بعضی دیگر گفتند ولایت بفتح مصدر باشد مثل سماحت و ظرافت و کرامت ،

و ولایت بکسر صناعت باشد مثل خیاطت و نساجت و حیالت ، ( یعنی بکسر بمعنی پادشاهی و سالاری و بفتح بمعنی دوستی و یاری دادن ) .  
هجویری نیز در کشفالمحجوب ( ص ۲۶۶ ) مطالب مذکور را آورده .  
ولایم : جمع ولیمه بفتح ، مهمانی عروسی ، و هر مهمانی که در شادی می دهند .

یرقان : بفتح تین ، بیماری زرده (علتی که بدن را زرد کند خاصه چشمان را) بفتح اول و سکون دوم نیز آمده .



## رجال و طوایف

- ۱- آدم : ۸۶/۱ ، ۸۶/۲ .
- ۲- ابراهیم : فرزند پیامبر که در کودکی در گذشت ، ۲/۲۰۰ .
- ۳- ابراهیم (پیامبر) ، ۸/۱ ، ۱۶/۱ ، ۶۵/۱ ، ۱۷۴/۱ ، ۱۹۲/۱ .
- ۴- ابراهیم بن ادهم (بن سلیمان بن منصور بلخی) : از شاهزادگان که در جوانی توبه کرد بنوشته جامی در نفعات در سال ۱۶۱ یا ۱۶۲ ه . ق و احیاناً در ۱۶۶ در شام درگذشته است ، ۲/۲۱۲ .
- ۵- ابراهیم بن فرج الله : ناسخ متن اصلی ، ۲/۲۳۲ .
- ۶- ابراهیم نخعی : ظ : ابو عمران یا ابوعمار ابراهیم بن یزید بن قیس بن اسود (۴۶ - ۹۶ یا ۹۵ ه . ق) . از فقها و صلحای تابعیان و از مشاهیر علمای قدیم که ابوحنیفه بشاگردی و درك دیدار او مفاخرت کرده . او حافظ حدیث نیز بوده و با عایشه ملاقات کرده . شیعیان او را از اصحاب حضرت علی علیه السلام و حضرت سجاد علیه السلام شمرده اند . ریحانه ، زرکلی ، ۸۰/۱ .
- ۷- ابن سماک (ابوالعباس محمد بن صباح یا صبیح عجللی کوفی) : از مشاهیر قضات و محدثین و وعاظ و زهاد و از مشایخ روایت احمد

بن حنبل و نظایر وی که با معروف کرخی و سفیان ثوری معاصر و معاش بود. نزد هارون الرشید مقام عالی داشت و اقوال حکیمانه او مورد توجه واقع شده، همه عمر را بتجربید و تفرید گذرانید و در جواب استفسار از علت آن می گفت: تاب دو شیطان را ندارم. در سال ۱۸۳ هـ. ق در کوفه درگذشت. ربحانه، ۲/۲۲۱.

۸- ابن عباس (عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب بن هاشم. ۳-۶۸ یا ۶۴ یا ۷۴ هـ. ق): پسر عموی پیامبر و از اصحاب ایشان و نخستین کسی که قرآن مجید را تفسیر کرد. عده ای از علما اقوال او را در تفسیر در کتابی گرد آورده اند. او علاوه بر تفسیر و فقه در تاریخ عرب و انساب متبحر بود. ربحانه، زرکلی، ۲/۹، ۱/۵۱، ۲/۸۹، ۱/۹۱، ۱/۹۲، ۲/۹۲، ۲/۱۲۷، ۱/۱۲۹، ۱/۱۵۲، ۲/۱۵۲، ۲/۱۸۳، ۱/۱۸۴، ۱/۱۸۵، ۱/۱۹۹، ۲/۲۱۸.

۹- ابن عطا (ابوالعباس احمد بن محمد بن سهل بن عطاءالدمی): از بزرگان و علمای صوفیه و از اقران جنید بسال ۳۰۹ هـ. ق درگذشته است. ترجمه رساله قشیریه، ۱/۱۸۹، ۲/۲۲۲.

۱۰- ابن عمر: نك: عبدالله بن عمر، ۱/۱۰، ۱/۲۰، ۱/۲۱، ۱/۴۷، ۱/۵۲، ۲/۷۳، ۲/۸۳، ۱/۱۰۷، ۱/۱۲۹، ۱/۱۸۶، ۲/۲۰۸، ۱/۲۲۳.

۱۱- ابن مسعود (عبدالله بن مسعود): از بزرگان و علمای صحابه و از مسلمانان نخستین و خادم و صاحب سر پیامبر و از اهل مکه و



اولین کسی که آشکارا قرآن خواند ، از مهاجرین به حبشه و بعد از آن به مدینه ، پیامبر اسلام او را نعت فرمود . بعد از پیامبر متصدی بیت‌المال کوفه شد و در دوره خلافت عثمان به مدینه بازگشت و در ۳۲ هـ . ق همانجا در شصت و اند سالگی درگذشت و عثمان بر جنازه او نماز خواند و در بقیع دفن شد ، ۹۴۸ حدیث بوسیله او روایت شده . زرکلی ، اصابه ، استیعاب ، تذکره الحفاظ ، ۱۹/۲ ، ۲۲/۲ ، ۲۳/۲ ، ۷۴/۱ ، ۱۲۹/۲ ، ۲۲۲/۲ .

۱۲- ابوامامة الباهلی (صدای بن عجلان بن وهب): از اصحاب پیامبر ، در صفین با علی علیه السلام بود سپس در شام مقیم شد و در حمص بسال ۸۱ هـ . ق درگذشت . او آخرین کس از اصحاب پیامبر است که در شام درگذشته ، ۲۵۰ حدیث از او روایت کرده‌اند ، ۹۲/۳ ، ۱۲۶/۲ ، ۱۲۷/۱ ، ۱۸۴/۲ ، ۲۱۲/۱ .

۱۳- ابویوب الانصاری (خالد بن زید) : صحابی از بنی نجار ، در بسیاری از غزوات با پیامبر بود ، در دوره خلافت علی علیه السلام نیز با ایشان نزدیک شد و گفته‌اند در صفین و نهران با ایشان بود . و تا دوره خلافت امویان در مدینه بود بالاخره بشام رفت و به‌مراه یزید به جنگ قسطنطنیه رفت و در همان جنگ در قسطنطنیه بر روایت مشهور در ۵۲ هـ . ق بمرد . اصابه ، استیعاب ، زرکلی ، ۴۶/۱ .

۱۴- ابوبرزة الاسلمی (فضله بن عبید) : صحابی ، بیشتر به کنیه مشهور است ، در نام او اختلاف است ، ساکن بصره بود ، با علی علیه السلام در

جنگ نهران شرکت جست، سپس به همراه مهلب بن ابی صفره در جنگ ازارقه شرکت نمود، در ۶۵ هـ. ق در خراسان درگذشت. ۴۶ حدیث از او روایت شده. زرکلی، ۲۰/۱.

۱۵- ابوبکر (عبدالله بن ابی قحافه ۵۱ ق - ۱۳ هـ. ق): صحابی، خلیفه اول بعد از پیامبر و از بزرگان و دانشمندان و ثروتمندان قریش و ملقب به «صدیق». گروهی آنرا لقب دوره جاهلی او می‌دانند و گروهی لقب اسلامی او، گروه دوم می‌گویند: او را از آن جهت «صدیق» گفته‌اند که خبر معراج پیامبر را شنید و آنرا تصدیق کرد. زرکلی، ۱/۸، ۲/۳۳، ۲/۶۰، ۲/۸۶، ۲/۸۹، ۱/۹۰، ۱/۱۲۵، ۱/۱۸۲، ۲/۱۸۲.

۱۶- ابوبکر کتانی (محمد بن علی): از مردم بغداد و از یاران جنید و خزاز و نوری، سالها مجاور حرم مکه بود و همانجا بسال ۳۲۲ هـ. ق درگذشت. ۱۷/۲.

۱۷- ابوبکر وراق (محمد بن عمر حکیم ترمذی): از بزرگان مشایخ صوفیه و از زهاد سده سوم هـ، در بلخ می‌زیست و همانجا در اواخر سده سوم درگذشت، تألیفاتی در آداب و معاملات داشته. کشف المحجوب هجویری، ریحانه، زرکلی، ۱۷/۲، ۵۸/۱.

۱۸- ابوجهم (عامر) بن حذیفه: نام او را «عمیر» و «عبید» نیز نوشته‌اند. از سالخوردگان قریش که در روز فتح مکه اسلام آورد، دوبار در بنای کعبه شرکت جست: ابتدا در دوره جاهلی، بار دیگر در

سال ۶۴ هـ که ابن زبیر به تجدید ساختمان آن دست زد و تقریباً در این زمان درگذشت. او یکی از چهار تنی است که عثمان را دفن کردند، با معاویه نیز ارتباط داشته است. زرکلی، ۱/ ۲۸.

۱۹- ابوحامد غزالی: نك: غزالی، ۱/ ۲۳.

۲۰- ابوالحسن بصری: ابوالادیان: «ابوالحسن علی بصری و او چون مناظرات بسیار کردی او را ابوالادیان گفتندی. وی از بزرگان صوفیه است و صحبت جنید را یافت. در نفحات الانس ذکر او آمده». لغتنامه. در نفحات الانس (چاپ مهدی توحیدی پور) از «شیخ ابوالحسن بشری سنجرى» یاد شده و جامی می نویسد: «شیخ الاسلام (خواجه عبدالله انصاری) گفت وی (ابوالحسن علی بشری) از پیران من است، از این مشایخ که من دیده‌ام سه تن مه بودند خرقانی، طاقی... و ابوالحسن بشری و وی ثقه بود در روایات و صوفی بود و مشایخ بسیار دیده بود چنانکه می بایست دید... و شاگرد شیخ ابو عبدالله خفیف بود...» نورالدین شریبه در حاشیه طبقات الصوفیه بنقل از نفحات الانس خطی متعلق به دارالکتب المصریه نسبت او را «بصری» بسین مهمله آورده. با این مشخصات که جامی می گوید این شخص از مشایخ نیمه دوم قرن چهارم و نیمه اول قرن پنجم هجری است. در متن نسبت بصری در مورد ابوالحسن ممکن است تحریف «بشری» یا «بصری» یا «حصری» باشد. در ترجمه رساله قشیریه (بتصحیح فروزانفر ص ۴-۸۳) آمده: «ابوالحسن علی بن ابراهیم الحصری بصری، بینگداد نشستی و حال او عجب بود و

پیر وقت بود و نسبت باشبلی کردی وفات او بیفداد بود اندر سنه احدی و سبعین و ثلثمائه ... ، ۷۸/۲ .

۲۱- ابوالحسن نوری (احمد بن محمد): بنوشته جامی در نفحات پدر او از مردم بقشور خراسان بون و بآن جهت به ابن البغوی معروف بود ، منشأ و مولد او بغداد بود و بهمین جهت به بغدادی نیز شهرت یافته است ، رفیق جنید و مرید سری سقطی بود . در سال ۲۹۵ هـ . ق درگذشته . کنیه او در متن حاضر و کشف المحجوب هجویری «ابوالحسن» است و در کتب دیگر «ابوالحسین» ، ۳۳/۲ ، ۱۳۱/۱ .

۲۲- ابو حفص حداد ( عمرو بن سلمه یا عمر بن سلم ) : از ده گوزدآباد بر دروازه نیشابور بر راه بخارا ، شیخ ملامتیه و پیرو عثمان حیری ، شاه شجاع کرمانی خود را با او منسوب ساخته ، در یکی از سنوات ۲۶۴ تا ۲۶۷ درگذشته است . ترجمه رساله قشیریّه ، نفحات . ۲۱۱/۲ .

۲۳- ابوداود ( سلیمان بن اشعث ازدی سجستانی ۲۰۲ - ۲۷۵ هـ . ق ) : پیشوای محدثان عصر خویش و اصلاً از مردم سیستان ، برای استماع حدیث سفر دراز در پیش گرفت ، در بصره درگذشت ، از آثار بسیار مشهور او «سنن ابوداود» است که یکی از صحاح سته اهل سنت و جماعت است ، ۱۹/۱ .

۲۴- ابوالدرداء ، ابودرداء ( عُوَیْمِر بن مالک بن قیس بن أمیة الأنصاری الخزرجی ) : صحابی ، و از حکما و قضات و فرسان عرب ،

پیش از بعثت از بازرگانان مدینه بود سپس منحصر آ به عبادت پرداخت و هنگامی که اسلام آشکار شد به شجاعت و عبادت مشهور شد. در حدیث آمده: «عویمر حکیم امتی» و «نعم الفارس عویمر». معاویه او را بدستور عمر به قضاوت دمشق گماشت و او اولین قاضی دمشق در دوره اسلامی است. او از کسانی است که در حیات پیامبر قرآن را برای حفظ کردن جمع کردند. در شام مرده و ۱۷۹ حدیث از او روایت کرده‌اند. در ریحانة الادب از دو تن صحابی دیگر (عامر بن حارث، و عویمر یا عویم یا عویر بن عامر) یاد شده که کنیه ابو دردا داشته‌اند. زرکلی، ریحانه. ۱۵/۲، ۵۰/۲، ۵۱/۲، ۶۱/۲، ۷۴/۱، ۹۰/۲، ۹۱/۱، ۱۵۳/۱، ۱۵۳/۲، ۲۱۲/۱، ۲۲۳/۱.

۲۵- ابوذر غفاری (جُنْدَب بن جُنَادَة بن سفیان بن عبید): از بنی غفار و از بزرگان صحابه، چهارمین یا پنجمین کسی است که اسلام آورد، در صدق و راستی ضرب المثل شده، و از طرفداران سرسخت حضرت علی و خاندان پیامبر بود. تا دوره خلافت عثمان در مدینه بود و بجهت انتقادهای سخت از عثمان، بشام تبعید شد چون معاویه نیز تاب تحمل انتقادهای او را نداشت از او به عثمان شکایت کرد عثمان او را بمدینه خواست و سپس به ربنده تبعید کرد و در همانجا در نهایت فقر و بلا عقب در ۳۲ هـ. ق وفات یافت. زرکلی، ریحانه. ۲۰/۲، ۳۰/۲، ۳۲/۱، ۵۹/۲، ۷۹/۱، ۷۹/۲، ۱۰۵/۱، ۱۸۶/۱.

۲۶- ابوسعید خدری (سعد بن مالک بن سنان ۱۰ ق - ۷۳ یا

۷۴ یا ۷۵ یا ۶۴ ه. ق) : صحابی و ممدوح فریقین، در ۱۳ غزوه حضور داشته، در مدینه درگذشته و در بقیع دفن شده، ۱۱۷۰ حدیث از او روایت کرده‌اند. زرکلی، ریحانه. ۱۳/۱، ۱۷/۲، ۴۵/۲، ۸۳/۱، ۱۲۵/۲، ۱۳۱/۱، ۲۱۳/۱.

۲۷- ابوطالب: پدر علی علیه السلام و عموی گرامی پیامبر در سال دهم بعثت در مکه در زیاده بر ۸۰ سالگی درگذشته. ۲۱۰/۲.

۲۸- ابوطالب مکی (محمد بن علی بن عطیه حارثی) : فقیه و محدث و واعظ و زاهد و صوفی نامدار، مدتی بر ریاضت پرداخت و غذای متداول را ترک نمود و با نباتات سدّ جوع کرد، عاقبت مشاعرش مختل و پوست بدنش سبزگشت. بنوشته زرکلی از جبیل (میان بغداد و واسط نزدیک نعمانیه) و بنوشته دهخدا و ریحانه از جبل ایران بود، در مکه بزرگ شد و مجاورت حرم را برگزید و به مکه شهرت یافت سپس به بصره رفت و از آنجا به بغداد آمد و در هر دو بموعظه پرداخت و بعلمت ایراد سخنان مخالف شرع مردم از او روی گردان شدند، در بصره به اعتزال نیز متهم شد بنا بر روایت مشهور در ۳۸۶ ه. ق در بغداد درگذشت. از تألیفات او قوت القلوب است در تصوف و زهد که تا آن زمان نظیر آن تألیف نشده بود. ۲۱/۱، ۲۱/۲.

۲۹- ابو عبیده الجراح (عمر بن عبدالله بن جراح ۴۰ ق - ۱۸

ه. ق) : از قریش و صحابی، و از عشره مبشره و از مسلمانان نخستین، در تمام جنگها شرکت جست و فرمانده سپاه اسلام در شام بعد از خالد

بن ولید شد و سرزمین‌های فتح‌نشده شام را تماماً بر قلمرو اسلام افزود و برای ثغور مرزداران تعیین کرد و مورد محبت مردم واقع شد . بطاعون در عمواس درگذشت و در غوریسان دفن شد . ۲/ ۱۲۸، ۲/ ۲۱۳، ۱/ ۲۳۲ .

۳۰- ابوالقاسم : نك : جنید . ۲/ ۳۳ .

۳۱- ابوقتاده ( الانصاری ) : در نام او خلاف است ، صحابی که در غزوات پیامبر شرکت جسته ولی در شرکت او در غزوه بدر خلاف است ، گفته در تمام جنگها بعد از پیامبر با علی علیه السلام بوده ، معلوم نیست که در مدینه درگذشته یا کوفه ، و در دوره خلافت علی علیه السلام درگذشته یا در دوره معاویه ، اصابه ، استیعاب . ۱/ ۴۶ .

۳۲- ابومسعود الانصاری ( عقیبة بن عمر ) : صحابی ، بعدها در کوفه ساکن شد و در سلك طرفداران علی علیه السلام درآمد و نایب ایشان در کوفه شد ، در ۴۰ هـ . ق در کوفه درگذشت ۱۰۲ حدیث از او روایت کرده‌اند . ۲/ ۷۳ .

۳۳- ابومسعود ثقفی : از بزرگان طائف ، و آنجا که در قرآن مجید از قول کفار قریش در مقام انکار نبوت پیامبر آمده : چرا این قرآن بر یکی از دو مرد بزرگ که یکی در مکه و دیگری در طائف نازل نشد ( ۳۱/ ۴۳ : الزخرف ) ، مراد از مرد بزرگ مقیم طائف هموست . تفسیر ابوالفتوح . نك : ولید بن مغیره . ۲/ ۲۱۰ .

۳۴- ابوموسی الاشعری ( عبدالله بن قیس ۲۱ ق - ۴۲ یا ۴۴ یا

۵۱ هـ . ق) : صحابی در حیات پیامبر به حکومت زبید و عدن و سواحل یمن و در دوره عمر و عثمان بحکومت بصره و کوفه و یمن گماشته شد ، در دوره خلافت علی رضی الله عنه نیز در کوفه عامل ایشان بود ، در واقعه جمل مردم را از حمایت علی رضی الله عنه نهی کرد . داستان حکمیت او به همراه عمرو عاص بعد از صفین مشهور است و وضع تاریخ هجری در دوره عمر به پیشنهاد او صورت گرفت در مکه یا مدینه در گذشته ، از جمله مهاجرین به حبشه نیز هست ، ۳۵۵ حدیث از او روایت کرده اند . ریحانه . ۸۳/۲ ، ۹۰/۲ ، ۹۲/۲ .

۳۵- ابو میسره ( عمرو بن شُرَحْبِیل الهمدانی الکوفی ) . در متن و در اصابه ( بقول عدای ) تابعی بوده و در ۶۳ هـ . ق در گذشته . ۵۶/۲ .

۳۶- ابوهریره ( عبدالرحمن بن صَخْر ۲۱ ق - ۵۹ هـ . ق ) : صحابی ، ۵۳۷۴ حدیث از او روایت کرده اند ولی احادیث مروی از او از نظر علمای شیعه مورد اعتماد نیست ، ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفته : معاویه جمعی از صحابه و تابعین را که ابوهریره ، عمرو بن عاص ، مغیره بن شعبه نیز از آن جمله بوده اند ، مأمور جعل روایات درباره علی رضی الله عنه کرد و حق العمل کافی برای آنان معین کرد ایشان نیز موافق دلخواه او عمل کردند . ابوهریره در سال ۷ هـ . ق مسلمان شد و مدتی نیز فرمانروای مدینه و بحرین شد ولی غالباً مقیم مدینه بود و همانجا درگذشت ، علمای اهل تسنن او را بجهت حفظ و



روایت حدیث ستوده‌اند . ریحانه، زرکلی . ۲/۸، ۱۱/۱، ۱۳/۱، ۲۰/۲،  
 ۲۱/۲، ۲۲/۱، ۳۰/۱، ۳۰/۲، ۳۱/۱، ۳۱/۲، ۳۵/۱، ۳۵/۲،  
 ۴۳/۲، ۴۶/۱، ۵۰/۲، ۶۷/۱، ۶۹/۲، ۷۴/۲، ۷۸/۲، ۸۴/۲،  
 ۸۵/۱، ۸۹/۱، ۹۲/۲، ۹۳/۱، ۱۰۴/۲، ۱۰۶/۱، ۱۱۹/۱، ۱۲۹/۱،  
 ۱۵۲/۱، ۱۵۲/۲، ۲۰۶/۲، ۲۰۷/۱، ۲۰۸/۱، ۲۲۳/۱ .

۳۷- ابویزید (طیفور بن عیسی بن سروشان) : عارف مشهور قرن سوم هجری و پیشوای پیروان «سکر» در مقابل اهل «صحو» که پیشوایشان جنید بغدادی است . «جدش گبری بود و مسلمان شد و ایشان سه برادر بودند : آدم، و طیفور، و علی، و همه زاهدان بودند، و ابویزید بزرگترین ایشان بود بحال» دربارهٔ سال درگذشت او اقوال گوناگون وجود دارد از جمله ۲۶۱ هـ . ق و ۲۳۴ هـ . ق که قشیری در رسالهٔ خود آورده . ترجمهٔ رسالهٔ قشیریہ . ۱/۴۹ .

۳۸- اسامه بن شریک : اسامه بن شریک ثعلبی یکی از صحابهٔ وی (پیامبر) بعدها در کوفه اقامت گزید بعضی از احادیث شریفه از او نقل کرده‌اند از جمله : «عباد الله تداووا فان الله لایضع داء الا وضع له دواء الا الهرم» . نیز : «خیر ما اعطی الرجل خلق حسن» قاموس الاعلام ترکی بنقل دهخدا . حدیث فوق در جامع صغیر بروایت اسامه در حرف تاء آمده است . ۱/۵۱ .

۳۹- اسماء بنت عمیس : صحابی و از مسلمانان نخستین ، ابتدا زن جعفر بن ابی طالب بود و با او بحبشه مهاجرت کرد . بعد از وفات

او بعقد ازدواج ابوبکر خلیفه اول درآمد ، بعد از ابوبکر نیز زن علی علیه السلام شد و پس از وفات ایشان در همان سال ۴۰ هـ . ق بمرد . زرکلی .  
۲/۲۰۸ ، ۱/۲۰۹ .

۴۰- اصحاب الرأی : نک: لغات واصطلاحات صفحه ۶۶۰ . ۱/۱۸۹ .

۴۱- ام سلمه ( هند دختر سهیل معروف با ابو امیه ، مخزومی ۲۸ ق - ۶۲ هـ . ق): بیوه ابوسلمه صحابی، مثل شوهر خود از مسلمانان نخستین بود و به همراه شوهرش به حبشه مهاجرت کرد ، سپس بمدینه آمد ، و در سال ۴ هـ . ق بعد از درگذشت ابوسلمه بعقد ازدواج پیامبر اسلام درآمد زنی بوده عاقل، در مدینه در گذشته ، و در تاریخ درگذشت او اختلاف است . زرکلی . ۱/۳۸ .

۴۲- أمیه بن خلف : از جباران و رؤسای قریش در دوره جاهلی ، مسلمان نشد، بلال حبشی را در آغاز ظهور اسلام شکنجه میداد. در جنگ بدر عبدالرحمن بن عوف او را اسیر کرد و بلال چون او را دید مسلمانان را بکشتن او برانگیخت و بدست آنان کشته شد در سال دوم هـ . زرکلی .  
۱/۱۴۴ .

۴۳- انس بن مالک (بن نضر بن مضمّن نجاری خزرجی انصاری، ابوثمامه یا ابوحمزه ۱۰ ق - ۹۳ هـ . ق) : صحابی ، در مدینه ولادت یافت و هنوز صغیر بود که ایمان آورد و تا وفات پیامبر خادم آن بزرگوار بود سپس به دمشق رفت و از آنجا به بصره آمد و همانجا بمرد، آخرین صحابی است که در بصره درگذشته . زرکلی . ۱/۹ ، ۱/۱۲ ، ۱/۱۵ ، ۱/۴۵ ،

، ۱۸۰/۲ ، ۱۵۲/۲ ، ۸۹/۲ ، ۶۹/۱ ، ۵۱/۲ ، ۴۷/۱ ، ۴۶/۲ ، ۴۵/۲ ،  
 ، ۲۱۲/۲ ، ۲۱۲/۱ ، ۱۸۶/۱ ، ۱۸۳/۱ ، ۱۸۲/۲ .

۴۴- برخ : بضم اوّل ، نام سیاهی بوده از اولیاءالله در قدیم که  
 آنرا بُرُخِ اسود می نامیده‌اند ( آندراج ) . در روضات الجنان ( ج ۱  
 ص ۸-۲۶ ) بتصحیح آقای جعفر سلطان از او یاد شده . ۴۹/۱ .

۴۵- بریده اسلمی ( بُریده بن الحصیب بن عبدالله ) : از بزرگان  
 صحابه در ۱۶ غزوه با پیامبر بوده در زمان عثمان در جنگهای خراسان  
 شرکت جست و سپس ساکن مرو شد و همانجا بسال ۶۳ هـ . ق درگذشت .  
 ۱۶۷ حدیث بروایت او آورده‌اند ، اصابه ، زرکلی . ۱۹/۱ .

۴۶- بکر بن عبدالله المزنی : تابعی ، زاهد . نك : حلیة الاولیا ،  
 ج ۲ ص ۲۲۴ ( شماره ۱۸۱ ) . ۱۵۲/۱ .

۴۷- بلال بن رباح حبشی ، ابو عبدالله : مؤذن پیامبر ، بنوشته ابن سعد  
 یکی از هفت تنی که در آغاز ظهور اسلام ، اسلام خود را آشکار ساخت  
 و مورد شکنجه واقع شد عاقبت ابوبکر او را خرید و آزاد ساخت .  
 بهنگام وفات رسول خدا اذان گفت و بعد ازان دیگر باین کار پرداخت .  
 بعد از وفات پیامبر با لشکریان اسلام به شام رفت و در ۲۰ هـ . ق در  
 دمشق درگذشت مسلم و بخاری ۴۴ حدیث از او روایت کرده‌اند . حدیثی  
 درباره او از پیامبر نقل شده : بلال سابق الحبشة . اصابه ، زرکلی .  
 ، ۵۸/۲ ، ۵۹/۱ .

۴۸- بلعام باعور ، بلعم باعوراء : از علمای بنی اسرائیل یا کنعانیان

در دوره موسی، مردی مستجاب الدعوه بود و اسم اعظم را می‌داشت. چون موسی بقصد جنگ به کنعان آمد کنعانیان از او خواستند که موسی و قوم او را نفرین کند ابتدا امتناع کرد بلاخره قبول کرد ولی بهنگام نفرین زبانش بگردید و قنوم خود را نفرین کرد و مغضوب درگاه الهی واقع شد. تفسیر ابوالفتوح ذیل ۷/۱۷۵: الاعراف. در قلموس کتاب مقدس شرح حلال او بگونه‌ای دیگر آمده. ۱/۲۱۹.

۴۹- بنی اسرائیل: اسرائیل لقب یعقوب بن اسحاق است (قلموس

کتاب مقدس). ۲/۴۰، ۱/۴۹، ۱/۸۷، ۲/۸۷.

۵۰- بنی سلمه: فرزندان سلمه بن سعد، شاخه‌ای از خراج،

بعضی از صحابه از این قبیله بودند. زرکلی. ۱/۶۲.

۵۱- بنی عباس: خلفای عباسی، اولاد عباس (۵۹ ق. - ۳۳

ه. ق) بن عبدالمطلب عموی پیامبر و از بزرگان قریش در دوره جاهلی

و اسلام. ۲/۷۷.

۵۲- ثابت بن ابی‌مالک، ثابت بن مالک: ۲/۴۱۳.

۵۳- ثابت بن قیس انصاری: صحابی، خطیب پیامبر و انصار،

حدیثی درباره او روایت کرده‌اند: نعم الرجل ثابت بن قیس، در دوره

خلافه ابوبکر در جنگ یملمه، سال ۱۳ ه. ق کشته شد. ۱/۴۰۷.

۵۴- تومنی (محمد بن عیسی ۴۰۹ - ۲۷۹ ه. ق): از مردم

ترمذ و از مشاهیر حفاظ محدثان و شاکرد بخاری، بعضی از شیوخ و

اساتید بخاری و ترمذی یکی است. برای استماع حدیث به خراسان

و عراق و حجاز سفرها کرد، در آخر عمر نماینا گشت و در ترمذ بدرود زندگی گفت، از آثار مشهور او «سنن» یا «جامع» یا «صحیح» یکی از صحاح سته اهل سنت و جماعت است. ترمذی در قوه حافظه ضربه المثل بوده. زرکلی، ریحانه. ۱۹/۱.

۵۵- جابر بن عبدالله انصاری خزرچی (۱۶ ق - ۲۸ هـ. ق.): صحابی، پدرش نیز از صحابه بود، گفته اند که در نوزده غزوه شرکت جست، در اواخر عمر در مسجد پیامبر حلقهٔ حدیسی دائر کرده بوده بخاری و مسلم ۲۵۴۰ حدیث از او روایت کرده اند، در کنیه او خلاف است. اصابه، زرکلی. ۱۰/۲، ۱۸/۲، ۱۹/۱، ۱۱۶/۲، ۱۱۴/۱، ۱۲۷/۲، ۱۸۰/۱.

۵۶- جبرئیل: نام فرشته وحی و معنی آن بنده خداست و این نام را به اوزان گوناگون خوانده اند. آندراج. ۳/۲، ۴/۲، ۱۶/۱، ۵۰/۱، ۸۹/۱، ۱۹۹/۱.

۵۷- جعفر صادق (امام، جعفر بن محمد باقر ۸۰-۱۴۸ هـ. ق.): امام ششم شیعیان جهان و دارای مقام بسیار عالی در علم، ابوحنیفه و مالک بن انس و دیگران از شاگردان او بودند. رسائلی داشته که بعدها جابر بن حیان بجمع آوردی آنها همت گذاشت ولادت و وفات ایشان در مدینه بود. زرکلی. ۲۰۵/۳، ۷۷/۲.

۵۸- جنید (بن محمد، ابوالقاسم قواریری و زجاج و خزان): قواریری و زجاج ازان گویند که پدر وی آبکینه فروختی، و خزان

ازان گویند که خز دوز یا خز فروش بود ، او را سید طائفة صوفیان  
 شمرده اند اصل وی از نهاوند و مولد و منشأ وی بغداد بود . او پیشوای  
 اهل صحو بود در مقابل اهل سکر که پیشوایشان بایزید بسطامی بود .  
 در سال ۲۹۷ هـ . ق درگذشته ، بنوشته جامی درگذشت او در تاریخ  
 یافعی در ۲۹۸ یا ۲۹۹ هـ . ق ضبط شده . نفعات ، ترجمه رساله قشیریه .  
 ۱۸۹/۱ ، ۴۲/۲ ، ۳۳/۲ .

۵۹- حذیفة (بن الیمان العبسی): یمان بنوشته اصابه لقب عبس  
 و بنوشته زرکلی لقب حسل پدر حذیفة بود ، و شاید لقب هر دو .  
 صحابی ، يك يك منافقان را بخوبی می شناخت و حضرت رسول بوسیله  
 او از احوال آنان آگاه می شد و عمر تنها بر جنازه کسانی نماز می خواند  
 (بر منافق نبودنشان اعتماد می کرد) که حذیفة بر جنازه آنها حاضر میشد ،  
 از جانب عمر عامل مداین شد و آنجا ماند تا در سال ۳۶ هـ . ق همانجا  
 درگذشت ، ۲۲۵ حدیث از او روایت کرده اند . اصابه ، زرکلی . ۵۹/۲ ،  
 ۱۲۵/۱ .

۶۰- حسن بصری ( ابوسعید حسن بن یسار ۲۱-۱۱۰ هـ . ق) :  
 از بزرگان تابعیان و از فصحا و فقها و زاهدان نامدار ، پدرش غلامزید  
 بن ثابت انصاری و مادرش خیره کنیز ام سلمه از زنان پیامبر بود در  
 مدینه ولادت یافت و در کنف علی علیه السلام بزرگ شد و در دوره معاویه  
 کاتب ربیع بن زیاد والی خراسان شد ، بالاخره در بصره اقامت گزید و  
 همانجا درگذشت . وفیات ، زرکلی . ۷۷/۱ ، ۹۳/۲ .

۶۱- حسن بن علی بن ابی طالب (۳-۵۰ ه. ق): امام دوم، پنجمین و آخرین خلفای راشدین، مدت خلافتش ۶ ماه و ۵ روز، نخستین فرزند فاطمه زهرا علیها السلام، ولادت و وفات امام در مدینه و مقبره مطهرش در بقیع است. ۹۱/۱، ۹۱/۲، ۹۲/۱.

۶۲- حسین بن علی بن ابی طالب (۴-۶۱ ه. ق): امام سوم، دومین فرزند فاطمه زهرا علیها السلام ولادتش در مدینه و شهادتش در کربلا، و مزار شریفش در همانجا محل طواف شیعیان جهان است. ۹۱/۱، ۹۱/۲، ۱۰۰/۲.

۶۳- حسین منصور حلاج (ابوالمغیث): از مردم بیضاء فارس، در واسط و عراق بزرگ شد و مصاحب جنید و دیگر صوفیان بنام شد، صوفیه در رد و قبول او متحد نیستند، در کتب صوفیه از او بسیار سخن رفته و کتابهای مستقل نیز درباره او نوشته شده، او را در سال ۳۰۹ ه. ق بقتلای علما و گروهی از صوفیه از جمله جنید (بقول عطار) بامر مقتدر بالله عباسی بوضع فبیع بقتل رسانیدند. (نک: طبقات الصوفیه سلمی). ۲۰۱/۲.

۶۴- حکیم بن حزام بن خویلد: برادرزاده خدیجه زوجه پیامبر و از بزرگان قریش در دوره جاهلی و اسلام، صحابی که پیش از بعثت و بعد از آن با پیامبر دوست بود، زیاد عمر کرد و گفته اند ۱۲۰ سال بزیست، در تاریخ درگذشت او اختلاف است بخاری درگذشت او را در ۶۰ ه. ق نوشته و دیگران در ۴، ۵۰، ۵۸ ه. ق. در مدینه درگذشته.

او در روز فتح مکه اسلام آورد و باین المختار نائل شد که پیامبر فرمود:  
هر که وارد خانه ابوسفیان یا حکیم بن حزام شود مورد عفو قرار می گیرد.  
۴۰ حدیث از او روایت کرده اند. اصابه، زرکلی، ۶۱/۲.

۶۵- حمزه ابن عبدالله عبادانی (ابوحیب): از عرفای قرن سوم  
و یکی از کسانی که سهل بن عبدالله تستری از صحبت و خدمتش فایده ها  
بر گرفته. رساله قشیریہ و تذکره الاولیاء، ذیل سرگذشت سهل بن عبدالله  
تستری، ۷۲/۲.

۶۶- حواریان: نک: قسمت لغات و اصطلاحات، ۱۵/۲، ۷۹/۱.  
۶۷- خیمه، خثیمه (مصغرا)، خیمه: ظ: خیسّمه، و مراد یا  
خیمه بن عبدالرحمن کوفی متوفی بسال ۸۰ هـ. ق است که غزالی نیز  
بر هتاد او با مسروق اشاره کرده (احیاء، ج ۲ ص ۱۷۴، فروزانفر، نغمهای  
رجل قرصه رساله قشیریہ)، یا خیمه بن الحرث بن مالک که در  
جنگ احد کشته شد (استیعاب)، ۷۸/۱، ۷۸/۲.

۶۸- خالد بن ولید بن مغیره المغزومی القرشی: صحابی، و از  
اشراف قریش در دوره جاهلی که با عمرو بن عاص در سال ۲ هـ. ق پیش از  
فتح مکه مسلمان شد و اسلام آوردن آنها موجب سرعت پیامبر شد.  
او در سال ۲۱ هـ. ق در مدینه یا حِمص درگذشت. اصابه، زرکلی.  
نک: ولید بن مغیره، ۸۸/۲.

۶۹- خباب بن الارت: صحابی، از نخستین گروندگان به پیامبر،  
در دوره جاهلی برده بوده و در مکه اقامت داشته، چون اسلام آورد



(گویا در سال ششم بهشت) مورد آزار کفار قریش واقع شد ولی از اسلام باز نکشت ، سپس به مدینه مهاجرت کرد و در تمام غزوات حضور یافت ، سرانجام در کوفه مقیم شد و همانجا در ۷۳ سالگی بسال ۳۷ هـ . ق درگذشت ، گفته اند علی رضی الله عنه بهنگام مراجعت از صفین بر قبر او گذشت و او را نعمت فرمود، ۳۲ حدیث بوسیله او روایت شده. زرکلی، اصحابه استیعاب . ۱/۱۸۳، ۲/۱۸۳ .

۷۰- خیمه : نك : خیمه . ۱/۷۸، ۲/۷۸ .

۷۱- داود : پیامبر . ۱/۷۵، ۲/۸۶، ۱/۱۰۱، ۲/۱۵۳، ۱/۱۸۶،

۲/۱۸۶، ۱/۲۰۰، ۱/۲۰۵، ۱/۲۳۲ .

۷۲- داود طائی (ابوسلیمان داود بن نصر یا نصیر) : از بزرگان

صوفیه قرن دوم و اصلاً از خراسان ، در کوفه ولادت یافت و به بغداد رفت و در سلك شاگردان ابوحنیفه درآمد سپس به کوفه بازگشت و تا هنگام درگذشت به عزلت و عبادت پرداخت ، درگذشت او را ابن خلکان در سال ۱۶۰ یا ۱۶۵ هـ . ق و استاد فروزانفر در ۱۶۰ یا ۱۶۲ هـ . ق نوشته (فهرست اعلام ترجمه رساله قشیریّه) . ۱/۱۸ .

۷۳- ذوالقورنین : از این شخص در ۸۳ و ۸۶ و ۹۴/۱۸ : الکهف

یاد شده . رهنما ( زین العابدین ) در مقدمه سوره کهف می نویسد : «تاریخ نویسان اسلامی بنام ذوالقورنین چندین تن را ذکر کرده اند: یکی اسکندر مقدونی و یکی دو تن دیگر از ملوک یمن که بنام ذوالقورنین ملقب بودند و روایتی است منسوب به علی ... که ... او نه شاه بود

ونه پیامبر بلکه بنده شایسته خدا بود. بعضی نسب او را بعرب منتهی میکنند و مؤلف ناسخ التواریخ او را از نواحی یونان میداند . . . . .  
 ابوالکلام آزاد بدلیلی می گوید که مراد از ذوالقرنین کورش هخامنشی است. (نک : ذوالقرنین، ترجمه باستانی پاریزی). برای آگاهی بیشتر نک : تفاسیر قرآن مجید ذیل آیات مذکور . ۱۰۲/۱ .

۷۴- ذوالنون (ابوالفیض ثوبان بن ابراهیم) : از بزرگان مشایخ صوفیه و از مردم احمیم مصر که پدر وی نوبی بود ، ذوالنون از موالی قریش بود جامی در نفحات می نویسد: «ذوالنون شاگرد مالک انس بوده و مذهب وی داشته و موطأ از وی سماع داشت ، نزد متوکل عباسی او را متهم ساختند و متوکل او را احضار کرد و از عقایدش آگاه شد سپس آزاد ساخت، او در سال ۲۴۵ هـ . ق درجیزه درگذشت. ۲- ۱۷۱/۱ ، ۱۷۲/۱ .

۷۵- ربیع بن خثیم یا خثیم یا حیثم ( قد : حیثمه ) : در لغتنامه دهخدا آمده : ربیع بن خثیم ثوری کوفی از راویان بشمار است . ۱۷۹/۱ .

۷۶- ربیعه پسر أمیه بن خلف بن وهب : در لغتنامه دهخدا آمده : وی برادر صفوان بود و روز فتح مکه اسلام آورد و در حجة الوداع شرکت جست و از وی در آن قضیه روایتی مستند هست . ۱۴۴/۱ .

۷۷- زکریا : پیامبر . ۱۶/۱ .

۷۸- زلیخا : بضم اول و فتح دوم یا بفتح اول کسر دوم ، مؤلف

غیاث اللغة گوید : « مولد زلیخا ملك مغرب است اسم اصلی او بزبان سریانی راعیل بود و اسم زلیخا که شهرت دارد وضع کرده عربست . آقای شعرانی نیز می نویسد (تفسیر ابوالفتوح . ذیل ۱۲/۲۳ : یوسف) : « نام زلیخا معروف است اما اتفاقاً نیست بعضی گویند نام زن ، « راعیل » بود و بعضی گویند « بکا » بود والله اعلم . زلیخا نام زن عزیز مصر در دوره یوسف بود و به ماجرای او با یوسف در قرآن مجید اشاره شده . ۵۸/۲ ، ۵۸/۱ .

۷۹- زید بن خالد الجهنی : صحابی از مردم مدینه که در حدیثیه و فتح مکه به همراه پیامبر بود در محل و تاریخ درگذشت او خلاف است ، در دوره معاویه یا هدتها بعد از معاویه مرده ، روایت ۸۱ حدیث بوی منسوب است . اصابه ، استیعاب ، زرکلی . ۴۶/۲ .

۸۰- زین العابدین بن حسین (ابوالحسن علی) : امام چهارم در ۳۸ هـ . ق در مدینه ولادت یافت و در ۹۴ هـ . ق همانجا وفات یافت ، در حلم و تقوی ضرب المثل و از غایت زهد و عبادت زین العابدین خوانده می شد ، مستمندان را پنهانی صدقه میداد ، مردم مدینه بعد از وفات آن حضرت متوجه شدند که صد خانه را پنهانی صدقه میداده و بعضی از آنها نیز گفتند « صدقه نهان » با وفات زین العابدین از میان ما رخت بر بست . زرکلی . ۲۷/۱ .

۸۱- زینب (بنت خنزه بنت الحارث الهلالیه) : از زنان پیامبر که ۸ ماه پس از ازدواج با ایشان در ۳۰ سالگی در سال ۴ هـ . ق در

مدینه درگذشت. پیش از آن زن عبیده بن الحارث بود و در دوره جاهلی «امّ المساکین» نام داشته. زرکلی . ۶۸/۲ .

۸۲- سبط لاوی : نك : لاوی . ۸۷/۲ .

۸۳- سعد بن عباده ( ابوثابت و ابوقیس ) : از اصحاب و انصار رسول خدا و رئیس قبیله خزرج و از امراء بزرگ در جاهلیت و اسلام، در دوره جاهلی بعلت آشنائی بکتابت و تیراندازی و شناگری او را «کامل» لقب داده بودند، در پیمان عقبه با هفتاد تن از انصار حضور یافت و در احد و خندق و غزوات دیگر نیز حضور داشت. چون پیامبر وفات یافت سودای خلافت بسر داشت و با ابوبکر و عمر بیعت نکرد سپس به شام رفت و در سال ۱۵ یا ۱۶ هـ . ق در حوران بمرد. پدران سعد در دوره جاهلی از اشراف و صاحبان قلاع بودند. اصابه، زرکلی. ۲۲۴/۱ .

۸۴- سعید بن جبیر ( ۴۵ - ۹۵ هـ . ق ) : از اعلم تابعیان، اصلاً حبشی و بواسطه اقامت در کوفه به کوفی و بجهت انتساب به بنی والبه از بنی اسد بولاء به اسدی شهرت یافت، استاد او در علم عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر بود، از اصحاب امام چهارم نیز بود، بالاخره حجاج او را کشت و احمد بن حنبل در باره او گفت : حجاج کسی را کشت که همه مردم روی زمین به علم او سرفراز بود. زرکلی، ریحانه . ۱۳۳/۱ .

۸۵- سعید بن سوید ( بن قیس بن عامر بن عباده بن الأَبَجَر ) : صحابی و برادر مادری سَمْرَةَ بن جُنْدَب که در غزوه احد حضور

داشته . اصابه . ۲۱۴/۱ .

۸۶- سفیان ثوری (سفیان بن سعید بن مسروق ابو عبدالله ۹۷ - ۱۶۱ هـ . ق): از بزرگان محدثان و زاهدان و فقها ، متولد و بزرگ شده در کوفه ، منصور عباسی خواست او را بر مسند قضاوت بنشانند ولی او تن در نداد و از کوفه بیرون آمد و در مکه و مدینه مقیم شد ، مهدی نیز او را خواست ولی او باز هم پنهان شد و پنهانی به بصره رفت و در همانجا درگذشت . سفیان حافظه قوی داشته و می گفته : « ما حفظ شیئا فنسیته » . جامع کبیر و جامع صغیر در حدیث و الفرائض از تألیفات اوست . او نزد علمای شیعه محبوب نیست . زرکلی ، ریحانه . ۷۶/۱ ، ۷۶/۲ ، ۷۷/۱ ، ۷۷/۲ ، ۲۱۲/۲ .

۸۷- سفیان بن عیینه ( ابو محمد ۱۰۷ - ۱۹۸ هـ . ق ) : بجهت اعور بودن به ابو محمد سفیان اعور شهرت یافت ، از دانشمندان گر انقدر و محدثان ثقه و زاهدان نامدار ، در کوفه ولادت یافت و در مکه مقیم شد و هفتاد بار حج کرد و همانجا درگذشت . شافعی درباره او گفته : اگر سفیان نبود دانش حجاز از میان میرفت . بنوشته زرکلی کتاب «جامع» در حدیث و کتابی دیگر در تفسیر از تألیفات اوست . وفیات ، زرکلی ، تذکره الحفاظ . ۸۱/۱ .

۸۸- سلمان فارسی : صحابی ، از مجوسان اصفهان که در جی پرورش یافت ، بشام رفت و از آنجا به موصل ، نصیبین ، عموریه سفر کرد و با معارف ایران ، روم ، یهود و ادیان دیگر آشنا شد بالاخره به عربستان

آمد ابتداء مزدور و سپس بردهٔ یکی از بنی کلب شد و به مردی از بنی قریظه فروخته شد آن مرد او را به مدینه آورد و در آنجا از ظهور اسلام آگاه شد و پیامبر اسلام را در قبا زیارت کرد و بمساعدت مسلمانان آزاد شد، در جنگ احزاب خضر خندق به راهنمایی او صورت گرفت، مهاجران و انصار هر يك او را از خود می شمردند و پیامبر اسلام فرمود: سلمان منا اهل البیت، به امارت مدائن رسید در این مدت نیز از حصیر - بافی ارتزاق می کرد و مستمری خود را صدقه می داد در ۳۶ هـ. ق در مدائن درگذشت، ۶۰ حدیث از او روایت شده. زرکلی. ۵۹/۲، ۶۰/۲، ۸۲/۲.

۸۹ - سلیمان: پیامبر. ۸۶/۲، ۸۸/۱، ۸۸/۲، ۹۷/۲، ۱۰۴/۱.

۹۰ - سهل بن سعید: ۴ در میان صحابه سهل نام بسیار است از جمله سهل بن سعد خزرجی انصاری که از مشاهیر صحابه است. نك: اصابه، استیعاب. و حدیثی که از سهل بن سعید در ۴۶/۲ روایت شده به ابوهریره منسوب است. نك: جامع صغیر. ۴۶/۲.

۹۱ - سهل بن عبدالله تستری (ابومحمد ۲۰۰ - ۲۸۳ هـ. ق): از مشایخ بزرگ صوفیه، در کتب صوفیه بتفصیل از او یاد شده و وفات او را در ۲۷۳ (همانی حاشیه ص ۶۸ مصباح الهدایه) و ۲۹۳ (طبقات الصوفیه سلّمی) نیز نوشته اند. ۷۲/۱.

۹۲ - شعیب: پیامبر. ۷۲/۱، ۱۹۲/۱.

۹۳ - شقیق بلخی (ابوعلی شقیق بن ابراهیم): از مردم بلخ، مرید

ابراهیم ادهم و استاد حاتم اصم . عبدالرحمن سُلَمی می نویسد: گمان می‌کنم او نخستین کسی است که در خراسان از علوم احوال سخن گفته ، او را از شاگردان امام محمد باقر و امام موسی بن جعفر نیز شمرده‌اند ، و از کبار مجاهدان بود و در کولان ماوراءالنهر شهید شد و مقبره او در ختلان نزدیکی سمرقند است . درباره تاریخ درگذشت او اقوال متعدد وجود دارد: ۱۵۳، ۱۷۴، ۱۸۴، ۱۹۴، ۱۹۵ هـ . ق ریحانه ، زرکلی ، طبقات الصوفیه سلمی . ۹۶/۲ .

۹۴- طائوس : ظ : ابو عبدالرحمن طائوس بن کَیسان الیمانی ، غزالی نیز در همین مورد (واقع در متن) از او یاد کرده ، از بزرگان تابعیان و از ابناء الفرس و پرورش یافته یمن و شیخ اهل یمن و از نظر احاطه بعلوم دینی و روایت حدیث و زهد کم نظیر، از تقرب به شاهان و امرا پرهیز داشت، بسیار حج کرد و در ۱۰۶ هـ . ق در مکه درگذشت. تذکره الحفاظ ، زرکلی . ۲۱۴/۱ .

۹۵- طلحة بن عبیدالله تیمی قرشی (ابو محمد ۲۸ ق - ۳۶ هـ . ق): صحابی شجاع و سخنی ، و مشهور به « طلحة الجود » و « طلحة الخیر » و « طلحة الفیاض » که هر سه را پیامبر اسلام در مواقع متعدد بمناسبت جود و بخشش او بر او ارزانی داشت . از مسلمانان نخستین و از عشره مبشره و یکی از اعضای شورای شش نفری ، که برای تعیین جانشین عمر انتخاب شده بودند ، بود . در احد ۲۴ زخم برداشت و بدست مانع از اصابت نیز به پیامبر شد و در نتیجه انگشتش شل شد در غزوات

دیگر نیز به‌مراه پیامبر بود در جنگ جمل به‌مراه عایشه بود و کشته شد و در بصره دفن شد، ۳۸ حدیث بروایت او نقل کرده‌اند. زرکلی، استیعاب، اصابه. ۲۷/۱.

۹۶- عایشه (ام‌المؤمنین ۹ ق - ۵۸ هـ. ق): دختر ابوبکر، در سال دوم هجری بعقد ازدواج حضرت رسول در آمد، محبوب‌ترین زنان پیامبر بود، ۲۲۱۰ حدیث از او روایت کرده‌اند. زرکلی. ۲/۹، ۱۰/۱، ۱۰/۲، ۱۱/۲، ۱۲/۱، ۱۹/۲، ۲۰/۱، ۲۷/۱، ۲۸/۱، ۳۸/۱، ۵۲/۱، ۵۸/۲، ۶۵/۱، ۶۵/۲، ۶۸/۱، ۷۳/۱، ۱۲۸/۱، ۱۸۵/۲.

۹۷- عباده بن صامت (بن قیس انصاری خزرجی، ابوالولید ۳۸ ق - ۳۴ هـ. ق): صحابی، در عقبه و بدر و غزوات بعد از آن شرکت جست، نخستین کسی بود که در فلسطین بعد از ظهور اسلام بمقام قضا منصوب شد، در رمه یا بیت المقدس درگذشت، ۱۸۱ حدیث از او روایت شده. اصابه، زرکلی. ۱۹/۱، ۱۹/۲.

۹۸- عبدالرحمن بن سمره (بن حبیب بن عبد شمس قرشی، ابوسعید): نام او در دوره جاهلی «عبد کلال» بود و پیغمبر آنرا به عبدالرحمن تغییر داد، روز فتح مکه مسلمان شد عبدالله بن عامر او را عامل سیستان کرد و او سیستان و کابل را فتح کرد بالاخره به بصره بازگشت و در ۵۰ هـ. ق در آنجا درگذشت. اصابه، زرکلی. ۸۴/۲.

۹۹- عبدالرحمن بن عبدالله ابوبکر صدیق: صحابی، نام او در دوره جاهلی «عبد الکعبه» بود و پیغمبر آنرا به «عبدالرحمن» تغییر



داد، او از شاعران و شجاعان قریش بود و در تیر اندازی مهارت فوق العاده داشت. در واقعه جمل همراه خواهرش عایشه بود و در دوره معاویه از بیعت یزید سر باز زد و در ۵۳ هـ. ق (بروایت مشهور) در مکه درگذشت. ۸۰ حدیث از او روایت کرده اند. اصابه، زرکلی. ۹۰/۱.

۱۰۰- عبدالرحمن بن عوف (۴۴ ق- ۳۱ یا ۳۲ هـ. ق): صحابی، قرشی، از نخستین گروندگان به اسلام، نام او در دوره جاهلی «عبدالکعبه» یا «عبد عمرو» بود و پیغمبر او را عبدالرحمن نامید، تاجر و بسیار سخی بوده، در تمام غزوات حضور یافت و یکی از شش تن بود که عمر برای تعیین جانشین خود انتخاب کرد. ۶۶ حدیث از او روایت کرده اند. در مدینه درگذشت و در بقیع دفن شد و عثمان بر جنازه او حاضر شد. اصابه، زرکلی. ۱۴۳/۲، ۲۰۰/۲.

۱۰۱- عبدالله بن عباس: نك: ابن عباس. ۲۱/۱، ۱۲۹/۱.

۱۰۲- عبدالله بن عمر بن خطاب (ابو عبدالرحمن ۱۰ ق- ۷۳ هـ. ق): صحابی، بهنگام اسلام آوردن پدرش اسلام آورد و به همراه پدرش از مکه به مدینه مهاجرت کرد، در فتح مکه حضور داشت و ولادت و درگذشت او در مکه بود، به مسائل دینی آشنائی کامل داشت و از مفتیان بود، پیرانه سر نایبنا شد و آخرین صحابی است که در مکه درگذشت، ۲۶۳۰ حدیث بوسیله او روایت شده. اصابه، زرکلی. ۱۳/۲، ۲۰۶/۲.

۱۰۳- عبدالله بن عمرو بن عاص (۷ ق- ۶۵ هـ. ق): صحابی،

قرشی، زاهد و عابد، در دوره جاهلی با کتابت و زبان سریانی آشنا شد، پیش از پدرش اسلام آورد و از پیامبر اجازه گرفت آنچه را از او می‌شنود بنویسد، بسیار عبادت میکرد و باین جهت پیغمبر به او فرمود: «ان لجسدك عليك حقا، و ان لزوجك عليك حقا، و ان لعینك عليك حقا»، در پایان زندگی نایبنا شد و در تاریخ و محل درگذشت او اختلاف است. زرکلی، اصابه، تذکره الحفاظ. ۲۰/۱، ۹۴/۲، ۱۲۹/۱.

۱۰۴- عبدالله بن مسعود: نك: ابن مسعود. ۱۹/۲، ۲۲/۲.

۱۰۵- عبدالله بن مغفل مزنی: صحابی که در بیعت شجره حضور داشت، و یکی از ده تن که بدستور عمر برای تعلیم مسلمانان به بصره رفت و در آنجا ساکن شد و حوالی ۶۰ هـ. ق همانجا درگذشت. اصابه، زرکلی. ۸۳/۲.

۱۰۶- عبدالله بن هارون، مأمون: نك: مأمون. ۷۷/۲.

۱۰۷- عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه (۴۷ ق - ۳۵ هـ. ق):

صحابی، قرشی، سومین خلیفه پیامبر، از عشره مبشره، و از ثروتمندان قریش در دوره جاهلی، بجهت آنکه با دو تن از دختران پیامبر ازدواج کرده بود او را ذالنورین میگفتند. زرکلی. ۸/۱، ۸۶/۲.

۱۰۸- عرس بن عمیره الکندی: صحابی و برادر عدی بن عمیره

که او نیز صحابی بوده و احادیثی که او روایت کرده شامیان نقل کرده‌اند. اصابه ذیل عرس بن عمیره و عدی بن عمیره. استیعاب ذیل اصابه، ج ۳

ص ۱۵۹ . ۲ / ۱۲۵ .

۱۰۹- عروة بن زبیر (بن عوام، ابو عبدالله)؛ برادر عبدالله بن زبیر و خواهرزاده عایشه زوجه پیامبر، تابعی، از فقهای بزرگ مدینه، در پایان خلافت عمر ولادت یافت و در ۹۳ یا ۹۴ هـ ق درگذشت. رباعه، زرکلی، تذکرة الحفاظ . ۱ / ۱۲۸ .

۱۱۰- عزیز مصر: عزیز در لغت بمعنی غالب و پادشاه از آن جهت که بر مملکت خود چیره و غالب است، لقب پادشاه مصر و اسکندریه یا هر يك از آنها، لقب حاجب یا وزیر و خازن پادشاه مصر، یوسف نیز بمقام اخیر منصوب شد، شوهر زلیخا که پیش از یوسف در آن مقام بود و در قرآن نیز بهمین نام خوانده شده و نام او بچند صورت آمده . نک: تفسیر ابوالفتوح چاپ شعرانی ذیل ۲۰ / ۱۲: یوسف، آندراج، غیاث اللغه . ۱ / ۵۸ .

۱۱۱- عقبه بن عبدالعاص (یا عبدالعاص بن عبدالغافر): ؟ سه تن از اصحاب پیامبر عقبه بن عامر نام دارند . نک: اصابه . ۲ / ۱۵۱ .

۱۱۲- عکرمه بن وهب: ؟ ۲ / ۵۱ .

۱۱۳- علی بن شهاب الهمدانی: مؤلف متن . ۱ / ۲ .

۱۱۴- علی بن ابی طالب: امام اول و خلیفه چهارم . ۱ / ۸ ، ۱۱ / ۱ ، ۱۱ / ۲ ، ۲۹ / ۱ ، ۵۲ / ۱ ، ۷۵ / ۲ ، ۷۸ / ۲ ، ۷۹ / ۱ ، ۸۴ / ۱ ، ۸۴ / ۲ ، ۸۶ / ۲ ، ۸۸ / ۲ ، ۹۱ / ۱ ، ۹۱ / ۲ ، ۹۲ / ۱ ، ۹۳ / ۱ ، ۹۵ / ۲ ، ۱۰۰ / ۱ ، ۱۴۳ / ۲ ، ۱۵۱ / ۱ ، ۱۵۱ / ۲ ، ۱۵۳ / ۱ ، ۱۸۵ / ۲ ، ۱۹۶ / ۱ ، ۲۰۶ / ۲ .

۲۰۹/۱، ۲۱۱/۲، ۲۱۳/۲، ۲۱۴/۱، ۲۲۶/۲، ۲۲۷/۲ .  
 ۱۱۵- عمار بن یاسر (۵۷ ق . ۳۷ ه . ق): او و پدرش از نخستین  
 گروندگان به اسلام بودند که مورد شکنجه کفار قریش واقع می شدند  
 و پیامبر ایشان را به صبر می فرمود در تمام غزوات با پیامبر بود رسول  
 خدا او را «طیب مطیب» خواند، در دوره عمر والی کوفه شد و سپس  
 معزول شد، در جنگ جمل و صفین با علی رضی الله عنه بود و در صفین در  
 ۹۳ سالگی شهید شد . حدیث از پیامبر روایت کرده . اسابه ، زرکلی .  
 . ۲۱۱/۱

۱۱۶- عمالقه (باعمالیق): اولاد عمیلیق (کفندیل او کفرطاسی)  
 بن لاوذ بن ارم بن سام بن نوح (نک : منتهی الارب) . در کتاب مقدس  
 آمده : «... اصل و منشأ ایشان معلوم نیست ... و مملکت ایشان فیما بین  
 کنعان و مصر در دشت سینا بود ... » . ۸۷/۱ .

۱۱۷- عمر بن خطاب قرشی عدوی : خلیفه دوم و نخستین خلیفه  
 که امیر المؤمنین خوانده شد، بهنگام بعثت بر مسلمانان سخت می گرفت  
 ولی ۵ سال پیش از هجرت اسلام آورد و مسلمان شدن او پیروزی بزرگ  
 برای مسلمانان شمرده شد در تاریخ ولادت او اختلاف است ، بسال ۲۳  
 ه . ق بهنگام گزاردن نماز صبح بدست ابولؤلؤه فیروز فارسی ( غلام  
 مغیره بن شعبه) کشته شد . اسابه ، زرکلی . ۳/۱ ، ۳/۲ ، ۳/۳ ، ۸/۱ ،  
 ۱۶/۲ ، ۳۳/۲ ، ۳۸/۱ ، ۵۲/۲ ، ۵۹/۲ ، ۶۶/۱ ، ۷۹/۱ ، ۸۶/۲ ،  
 ۹۰/۲ ، ۹۰/۱ ، ۹۱/۱ ، ۹۳/۲ ، ۱۰۳/۱ ، ۱۰۵/۱ ، ۱۰۶/۱ ، ۱۳۳/۲

۱۴۴/۱، ۱۸۵/۱، ۲۰۹/۲، ۲۳۲/۱.

۱۱۸- عمر بن شعیب: نك: عمرو بن شعیب. ۲۰۷/۱.

۱۱۹- عمر بن عبدالعزیز (بن مروان بن حکم، ابوحفص ۶۱-

۱۰۱ هـ. ق): خلیفه اموی، او را عادل و نیکوکار نوشته‌اند، گروهی از جمله سیوطی او را پنجمین خلیفه از خلفای راشدین شمرده‌اند، شریف رضی در رئای او قصیده‌ای سرود بمطلع:

یا ابن عبدالعزیز، لوبکت العیب ن فتی من بنی امیه لبلیتک

او برخلاف خلفای دیگر پیش از خود مردم را از سب کردن علی علیه السلام منع کرد، در مدینه ولادت یافت و بزرگ شد، گفته‌اند در دیر سمعان واقع در معره باو زهر خورایندند و همانجا درگذشت. زرکلی، تاریخ الخلفاء سیوطی. ۵۲/۲، ۹۳/۱، ۲۱۳/۱، ۲۱۳/۲، ۲۱۴/۱.

۱۲۰- عمر بن العوف، یا عمرو بن عوف المزنی، یا المدنی، یا مری:

عمر و بن عوف المزنی بنو شته استیعاب و اصابه صحابی بود و قدیم الاسلام، و بگفته‌ای با پیامبر به مدینه آمد و در آنجا ماند تا در آخر دوره معاویه همانجا درگذشت و محدثین احادیثی را که بوسیله او روایت شده ضعیف شمرده‌اند. از صحابی دیگر در صحیح مسلم (کتاب ۵۳، الزهد و الرقائق، حدیث ۶ ص ۲۲۷۴ ج ۴) بنام عمرو بن عوف حلیف بنی عامر بن لؤی نام برده شده که در غزوه بدر با پیامبر بوده و این شخص اخیر را محمد فؤاد عبدالباقی در فهرست الفبائی صحابه در پایان صحیح مسلم عمرو بن عوف الانصاری قید کرده که بالطبع بجهت انصاری

بودن « مدنی » نیز خواهد بود، از این صحابی اخیر در اصابه بعنوان « عمر بن عوف » یاد شده ولی مؤلف اصابه ابن حجر بجای عمر بن عوف « عمر بن عوف » را صحیح دانسته . ۸۵/۱ .

۱۲۱- عمران بن حصین (ابو نَجِید خزاعی) : صحابی ، در سال جنگ خیبر (۷ هـ . ق) مسلمان شد، پسر چم بنی خزاعه در روز فتح مکه با او بود، عالم بود و باین جهت عمر او را به بصره فرستاد تا فقه و علوم دینی به مردم آن یاد دهد، گفته اند عمران در بصره به مقام قضاوت نیز منصوب شد، ساکن بصره شد و همانجا بسال ۵۲ یا ۵۳ هـ . ق درگذشت ، در جنگ صفین بی طرفی اختیار کرد، ۱۳۰ حدیث بوسیله او روایت شده. زرکلی، اصابه : ۸۸/۲ .

۱۲۲- عمران (بن بصره) : پدر موسی پیامبر ، ۸۷/۲ .

۱۲۳- عمرو بن شعیب : از اولاد عمر بن عاص و از رجال حدیث، ساکن مکه بود ، بسال ۱۱۸ هـ . ق در طایف درگذشت . زرکلی ، ۲۰۷/۱ .

۱۲۴- عمرو بن عاص بن وائل قرشی ( ۵۰ ق - ۴۳ هـ . ق) : از بزرگان و دهات و سیاستمداران عرب ، در آغاز ظهور اسلام از دشمنان مسلمانان بود . پیش از فتح مکه مسلمان شد ، از جانب عمر و معاویه والی مصر شد و ثروت کلان اندوخت ، بسیار فصیح و زبان آواز بود ، در قاهره بمرد ، ۳۹ حدیث بوسیله او روایت شده ، زرکلی ، اصابه . ۲۴/۲ ، ۹۴/۲ .

۱۲۵- عوف بن عبدالله (؟) یا عون بن عبدالله: عون بن عبدالله بنو شته منتهی الارب تابعی بود. عون ابن عبدالله دیگر نوه جعفر طیار بود (دهخدا). عون بن عبدالله دیگر متوفی ۱۱۵ هـ. ق، خطیب و راویه و نسب شناس و شاعر و عابد و قاری و معتقد بارجاء ساکن کوفه بود و در دوره خلافت عمر بن عبدالعزیز مصاحب او (زرکلی، دهخدا).  
۷۴/۱.

۱۲۶- عیسی: پیامبر. ۸/۱، ۱۵/۲، ۶۰/۱، ۷۵/۲، ۷۹/۱، ۸۱/۲، ۲۱۴/۱، ۲۲۱/۲.

۱۲۷- غزالی (ابوحامد محمد بن محمد بن محمد ۴۵۰ - ۵۰۵ هـ. ق):  
در طابریان طوس ولادت یافت و همانجا درگذشت، از نوابع دانشمندان اسلامی و از شاگردان ممتاز امام الحرمین جوینی و از مدرسان بنام نظامیه که بالاخره از قیل و قال نظامیه خسته شد و بغداد را ترک کرد و بعد از زیارت حرمین در مراجعت مدتی در مسجد اموی شام و فلسطین بعبادت و تدریس پرداخت، صاحب تألیفات زیاد از جمله احیاء العلوم که از شاهکارهای کتب اخلاقی و عرفانی است. ۲۳/۱.

۱۲۸- فاطمه (۱۸ ق - ۱۱ هـ. ق): دختر پیامبر از خدیجه، در ۱۸ سالگی با علی علیه السلام ازدواج کرد، امام حسن و امام حسین و أم کلثوم و زینب فرزندان او بودند، اندکی پس از وفات رسول اکرم درگذشت. ۸۸/۲، ۸۹/۱.

۱۲۹- فرعون: لقب سلاطین مصر است چنانکه قیصر لقب

سلاطین روم و کسری لقب شهریاران فارس می باشد ، معمولاً « منقلی دوم پسر سیزدهمین رامسیس ثانی » را باین عنوان میخوانند . ترجمه قاموس کتاب مقدس . ۸۸/۱ .

۱۳۰- فضالة بن عبید (الانصاری ، ابو محمد) : صحابی ، در بیعت شجره حضور داشت ، اولین بار در غزوه احد شرکت جست و در تمام غزوات بعدی نیز شرکت نمود ، ساکن شام شد و بدستور معاویه متصدی قضاوت دمشق و جانشین ابودردا شد و همانجا درگذشت ، معاویه خود نیز تابوت او را حمل کرد ، درگذشت او را در ۵۳ و آخر خلافت معاویه (۶۰ هـ . ق) و در ۶۹ هـ . ق نوشته اند . زرکلی ، استیعاب . ۹/۱ .

۱۳۱- فضیل بن عیاض (ابوعلی) : خراسانی بود از ناحیت مرو ، گویند که مولدش به سمرقند بود و به باورد بزرگ شد و وفات وی به مکه بود در محرم سال ۱۸۷ (۵ هـ . ق) ، ترجمه رساله قشیریہ . عدای او را کوفی الاصل شمرده اند . زرکلی . ۱۸۹/۱ .

۱۳۲- قریش : یکی از مهمترین قبایل عرب که پیامبر اسلام و خلفاء راشدین و ائمه شیعه و خلفای اموی و عباسی از آن بودند . و نام یکی از پدران آن قبیله . ۸۴/۱ .

۱۳۳- کعب الاحبار (کعب بن ماته یا ماته بن ذی هجن الحمیری ، ابواسحاق) : بروایت مشهور از تابعین ( بنوشته فرید وجدی شرفیاب حضور مبارک نبوی گردید ، ریحانه ) ، در دوره جاهلی از بزرگان علمای یمن بود در دوره خلافت ابوبکر اسلام آورد و در دوره خلافت عمر



به مدینه آمد ، اصحاب پیغمبر و دیگران اخبار ملت‌های گذشته را از او یاد گرفتند ، او نیز قرآن و سنت پیغمبر را از صحابه آموخت بعد به شام رفت و در حمص مقیم شد و همانجا بسال ۳۲ هـ . ق در ۱۰۴ سالگی درگذشت ، مسلمان شدن او را در دوره عمر و عثمان نیز نوشته‌اند ولی روایت دیگر که در عهد خلافت علی علیه السلام مسلمان شد با تاریخ درگذشت او که مذکور شد وفق نمی‌دهد یا آنرا بی اعتبار می‌نماید . زرکلی ، تذکره الحفاظ ، ریحانه . ۱۱۲/۲ .

۱۳۴- لای : سومین پسر یعقوب و پدر یکی از اسباط دوازده گانه بنی اسرائیل ( فرزندان یعقوب ) که کاهنان بنی اسرائیل از میان آنان برخاستند . نک : قاموس کتاب مقدس . ۸۷/۲ .

۱۳۵- لقمان ( بن باعورا ) : پسر خواهر ایوب علیه السلام ، یا پسر خواهر مادری وی است . و گویند تلمیذ داود علیه السلام ، و گویند قاضی بنی اسرائیل است . و گویند بنده‌ای بود نوبی آزاد از سیاهان مصر . و در نبوت او اختلافست . منتهی الارب . از لقمان در ۱۲ ، ۳۱/۱۳ : لقمان یادشده . برای مزید اطلاع نک : تفسیر آیات مذکور در تفاسیر ، و مقدمه سوره لقمان از زین العابدین رهنما . ۵۲/۲ ، ۶۵/۲ ، ۱۳۶/۲ .

۱۳۶- مالک بن دینار ( بصری ، ابو یحیی ) : زاهد و محدث ،

پدر وی مالک بنده بود و او در حال عبودیت پدر ولادت یافت ، از راه کتابت قرآن مجید مخارج زندگی خود را فراهم می‌آورد حداقل مدت متمادی ساکن بصره بود و همانجا بسال ۱۳۱ یا ۱۲۷ هـ . ق درگذشت .

زرکلی، کشف المحجوب، ترجمه رساله قشیریّه و فهرست اعلام آن،  
تذکره الاولیا. ۶۰/۲.

۱۳۷- مالک بن ربیعہ: چند نفر از صحابه باین نام و عنوان  
مشهورند و مشهورترین آنها ابواسید مالک بن ربیعہ خزرجی ساعدی  
است که در روز فتح مکه پرچمدار بنی ساعده بود و در تاریخ درگذشت  
او روایت های گوناگون وجود دارد. اصابه. ۶۲/۱.

۱۳۸- مأمون (ابوالعباس عبدالله بن هارون ۱۷۰- ۲۱۸ هـ. ق):  
هفتمین خلیفه عباسی و پسر هارون الرشید، از نظر وسعت قلمرو حکومت  
در ردیف بزرگترین پادشاهان و از نظر علم درسلك معدودی از پادشاهان  
دانشمند و با اطلاع قرار دارد، در سال ۱۹۸ هـ. ق بعد از غلبه بر  
برادرش امین و خلع او که مادرش عرب بود بخلافت نشست. مادر او  
کنیزی ایرانی بوده، از کارهای زشت او مسموم ساختن امام رضا علیه السلام  
است. ۷۷/۲، ۹۵/۲.

۱۳۹- محمد (ص): پیامبر اسلام. بیشتر صفحات.

۱۴۰- محمد بن سوار (بفتح اوّل و تشدید واو): از عرفای قرن  
سوم هجری و خال سهل بن عبدالله تستری. ۷۲/۱.

۱۴۱- محمد بن کعب قرظی: پسر کعب بن سلیم قرظی مدنی  
(ابن حبان او را از ثقات تابعیان شمرده. اصابه) است. کعب از علی علیه السلام  
حدیث روایت کرده و محمد از ابن عباس و ابن عمر و دیگران و پدرش.  
محمد از فضلی مردم مدینه بود (و از علمای بزرگ تابعیان. استیعاب،

ذیل کعب بن سلیم قرظی) و در سال ۱۰۸ یا ۱۱۷ هـ. ق همانجا درگذشت.  
اللباب فی تهذیب الانساب، عزالدین بن اثیر جزری، چاپ بغداد، ذیل  
قرظی. ۱/۲۲، ۱/۱۰۰.

۱۴۲- محمد بن یوسف اصفهانی: از زاهدان بسیار نامدار قرن  
دوم هجری و معاصر فضیل بن عیاض (متوفی بسال ۱۸۷ هـ. ق) و محمد  
بن سعید القطان (۱۲۰-۱۹۷ هـ. ق). نک: حلیة الاولیاء، ج ۸ ص ۲۲۵.  
۸۱/۱.

۱۴۳- مروان (مروان بن حکم بن ابوالعاص بن امیه ۲ - ۶۵  
هـ. ق): چهارمین خلیفه اموی، کاتب عثمان و از خونخواهان او که  
در واقعه جمل با عایشه و در صفین با معاویه بود بعد از آن با علی رضی الله عنه  
بیعت کرد و پس از بخلافت رسیدن معاویه پیش او رفت در ۶۴ هـ. ق  
بخلافت نشست و مدت خلافت او کم یعنی ۹ ماه و ۱۸ روز بود مروانیان  
از امویان باو منسوب اند. زرکلی. ۱/۱۳۱.

۱۴۴- مسروق: نام دو نفر صحابی که بودن یکی از آن دو مورد  
تردید است. اصابه. در متن ظاهراً مراد مسروق بن اجدع یا اجدع  
نام برده که بنوشته او تابعی ثقه و از مقتیان نامدار و اهل یمن بوده که  
بعدها ساکن کوفه شده و در ۶۳ هـ. ق درگذشته. زرکلی. ۲-۱/۷۸.

۱۴۵- مطرف بن عبدالله: نام يك تن از بنی عقیل که بدیدن پیامبر  
آمد و بعد از زیارت آن حضرت بمیان قبیله خود بازگشت. اصابه.  
ولی در متن ظاهراً مراد مطرف بن عبدالله بن الشیخیر معروف به ابن الشیخیر

است که از زهاد و بزرگان تابعیان و ثقات محدثان بوده و کلمات حکمت آمیزی از او نقل کرده اند ، او در دوره حیات پیامبر ولادت یافت در بصره اقامت کرد و همانجا در ۸۷ هـ . ق درگذشت . ۲/۲۱۱ .

۱۴۶- معاذ بن جبل (انصاری خزرچی، ابو عبدالرحمن، ۲۰ ق -

۱۸ هـ . ق) : صحابی و اعلم آنها به احکام حلال و حرام ، یکی از شش تن که در حیات پیامبر به جمع آوری قرآن پرداختند ، در تمام غزوات با پیامبر همراه بود ، پیامبر او را بعد از غزوه تبوک بقضات به یمن فرستاد و بعد از وفات آن حضرت به مدینه بازگشت ، با ابو عبیده در جنگ شام بود و بعد از مرگ او بدستور عمر فرمانده سپاه اسلام در آن نواحی شد و در آن موقع در شام درگذشت . زرکلی ، اصابه ، استیعاب . ۱/۴۸ .

۱۴۷- معتزله : ۲/۱۳۹ .

۱۴۸- معتضد (ابوالعباس احمد بن موفق بن متوکل ۲۴۲-۲۸۹

هـ . ق) : شانزدهمین خلیفه عباسی ، نزدیک به ده سال تمام خلافت کرد ، او را از تجدیدکنندگان حیات خلافت عباسیان شمرده اند . زرکلی .

۱/۷۸ ، ۲/۷۸ .

۱۴۹- ملک صالح : سلسله ایتوبیان عموماً نامشان با « ملک »

همراه است و دوتن از آنها بنام ملک صالح در نیمه اول قرن هفتم هجری حکومت داشته اند :

۱- ملک صالح اسماعیل عمادالدین که دوبار در شام بحکومت

رسید: ۷۳۴ یا ۷۳۵، و ۷۴۳ - ۶۳۷ ه. ق. و در ۶۴۸ در جنگ با مصریان اسیر و مقتول شد. مرحوم امیر خیزی در حاشیه بوستان (ص ۱۴۲) بنقل از سودی شارح بوستان نوشته: « ملك صالح ابوبكر اسماعيل (ایوب جد ملك صالح بود) در جوار قبر مادر خود ام صالح که در دامنه جبل قاسیون مدفون است مدرسه عالی ساخت که به تربت ام صالح مشهور شد و در اطراف آن قصبه‌ای بنا کردند بنام صالحیه».

۲- ملك صالح ایوب نجم‌الدین، در ۶۲۹ ه. ق در دیار بکر و در ۶۳۷ در مصر و در ۶۴۷ - ۶۴۳ در شام بحکومت رسید.

از اتابکان شام نیز یکی بنام ملك صالح اسماعیل مشهور بوده که در ۵۷۷ - ۵۶۹ ه. ق در شام حکومت کرده، این شخص اخیر را دکتر خزائلی در حواشی بوستان سعدی «الملک صالح فرزند ملك عادل بن نجم‌الدین» نوشته. طبقات سلاطین اسلامی ترجمه عباس اقبال، سلسله‌های اسلامی ترجمه فریدون بدره‌ای. ۷۶/۲.

۱۵۰- مهلب (بن ابی صُفره ازدی): از عمان بود و در بصره بزرگ شد و همراه پدرش در دوره ابوبکر یا عمر وارد مدینه شد، از جانب مصعب بن زبیر والی بصره شد، در سمرقند کور شد، نوزده سال با ازارقه (شعبه‌ای از خوارج) جنگ کرد و بر آنها پیروز شد، عبدالملك بن مروان او را والی خراسان کرد، در ۷۹ ه. ق با نجا رفت و در ۸۳ همانجا بمرد. بروایتی از تابعین بود. زرکلی، اصابه (۸۶۳۵).

۱۵۱- موسی : پیامبر . ۸/۱ ، ۲۷/۲ ، ۲۹/۱ ، ۴۰/۲ ، ۴۹/۱ ،  
 ۴۹/۲ ، ۵۰/۱ ، ۶۲/۲ ، ۸۶/۲ ، ۸۷/۱ ، ۸۷/۲ ، ۱۵۶/۱ ، ۱۷۸/۱ ،  
 ۱۹۲/۱ ، ۱۹۹/۱ ، ۲۱۵/۲ ، ۲۲۲/۲ .

۱۵۲- موسی بن محمد الهادی (۱۴۴ - ۱۷۰ هـ . ق) : چهارمین  
 خلیفه عباسی، پسر مهدی و برادر هارون الرشید، در ۱۶۹ بخلافت نشست  
 ۱ سال و ۳ ماه خلافت کرد و در صدد عزل هارون الرشید از حکومت  
 خراسان و نصب پسرش جعفر بجای او برآمد در نتیجه مادرش او را  
 طرد و به کنیزهای خود دستور داد او را خفه کردند ، هادی اهل شعر  
 و ادب بود . زرکلی . ۷۶/۱ .

۱۵۳- نوح : پیامبر . ۸/۱ ، ۲۲۰/۱ .

۱۵۴- هارون الرشید (ابو جعفر هارون بن محمد بن منصور عباسی  
 ۱۴۹ - ۱۹۳ هـ . ق) : پنجمین خلیفه عباسی و مشهورترین آنها در ۱۷۰  
 بخلافت نشست دوره خلافت او دوران طلایی خلافت عباسیان بود . در  
 دوره امارت پدرش در ری و خراسان ، در ری ولادت یافت و در بغداد  
 بزرگ شد . بر مکیان بدستور او قلع و قمع شدند . زرکلی . ۷۶/۱ ،  
 ۹۶/۲ ، ۲۲۱/۲ ، ۲۲۲/۱ .

۱۵۵- واثله بن أسقع ( بر روایتی ۲۲ ق - ۸۳ هـ . ق) : صحابی،  
 پیش از غزوه تبوک مسلمان شد و در آن غزوه حضور داشت ، در سه  
 سال آخر حیات پیامبر خادم او بود، او را از اهل صفا نیز شمرده اند .  
 واثله بعدها در فتح دمشق نیز شرکت داشت و در پایان عمر در بیت المقدس

مقیم شد و نایبنا گشت و در حدود صد سالگی در بیت المقدس یا دمشق درگذشت گویا او آخرین صحابی است که در دمشق مرده. روایت ۷۶ حدیث باو منسوب است. اصابه، استیعاب، زرکلی. ۱/۱۳۷.

۱۵۶- ولید مغیره: از بنی مخزوم که شاخه‌ای از قریش بودند و از بزرگان مکه. آنجا که در قرآن مجید از قول کفّار در مقام انکار نبوت حضرت رسول آمده که چرا این قرآن بر یکی از دو مرد بزرگ که یکی در مکه و دیگری در طائف است نازل نشد، مراد از مرد بزرگ مقیم مکه هموست. تفسیر مجمع البیان. نك: ابومسعود ثقفی، ولید از قضات و ثروتمندان قریش و پدر خالد بن ولید و از معاندان پیامبر اسلام بود، او در دوره جاهلی خمر را تحریم کرد و در سال سوم هجری درگذشت. زرکلی. نك: خالد بن ولید. ۲/۲۱۰.

۱۵۷- وهب بن منبه (ابوعبدالله ۳۴-۱۱۴ ه. ق): از مورخان که اطلاعاتش درباره کتابهای پیش از اسلام زیاد بود، میگفت ۹۲ کتاب آسمانی خوانده‌ام که ۷۲ عدد از آنها در کنیسه‌ها و ۲۰ تا در دست مردم است و اندکی از مردم از وجود آنها اطلاع دارند و در همه آنها این مطلب هست که هر که برای خود مشیتی فائل شود کافر است. وهب به قدری بودن متهم شد و از آن عدول کرد و کتابی در آن زمینه نوشت و سپس پشیمان گشت، در پیری مجبوس شد و مورد تفتیش قرار گرفت (از لحاظ عقیده). وهب از سوی دیگر از اساطیر باستانی خصوصاً اساطیر اسرائیلی (اسرائیلیات) آگاه بود، او از تابعیان نیز هست.

اصلاً از ابناء الفرس یا بنو الاحرار بود که بدستور انوشیروان عازم یمن شدند، و مادرش حمیری بود، ولادت و درگذشت او در صنعا بود و از طرف عمر بن عبدالعزیز متصدی قضاوت در زادگاه خود شده بود. کتابی در تاریخ شاهان حمیر و قصص الانبیا و قصص الاخیار از تألیفات اوست که اولی در یک مجلد بوده و ابن خلکان آن را دیده و از دو کتاب دیگر مؤلف کشف الظنون نام برده. زرکلی ۲۰/۲۲۰.

۱۵۸- وهیب بن الورد (بن ابی الورد المخرومی بولاء، ابوامیه):  
بنوشته متن و ابوطالب مکی از تابعیان. ابوطالب مکی می نویسد او از جمله کسانی است که ۳۰ یا ۴۰ سال متوالی شب زنده داری کرد و نماز صبح را بوضوی عشای پیشین گزارد (قوت القلوب، ج ۱ ص ۳۷ س ۴ - ۳۱). زرکلی می نویسد: او از مردم مکه و از عبّاد حکما بود، در مکه درگذشت و از اقران ابراهیم بن ادهم بود. سفیان ثوری چون در مسجد الحرام از سخن گفتن بر مردم می پرداخت، می گفت: بشتایید بسوی «طیب» و مرادش از طیب وهیب بود، سخنانی از او نقل کرده اند. اسم او عبدالوهاب بود که وهیب مصغر آنست. ۲/۵۸.

۱۵۹- یحیی: پیامبر. ۲/۱۵.

۱۶۰- یحیی بن معاذ (بن جعفر) رازی (ابوزکریّا): واعظ و زاهد و صوفی نامدار قرن سوم و از مردم ری، در زمانه خویش بی همتا بود و زبانی داشت اندر رجا بدان مخصوص، (ترجمه رساله قشیریه)، به بلخ رفت و مدتی در آنجا بارشاد پرداخت و از آنجا به نیشابور آمد و



در ۲۵۸ هـ . ق همانجا درگذشت . طبقات الصوفیه ، زرکلی ، ترجمه

رساله قشیریہ . ۲۰۶/۱ .

۱۶۱- یعقوب : پیغمبر . ۶۳/۱ ، ۱۹۲/۱ .

۱۶۲- یوسف : پیغمبر . ۵۸/۱ ، ۵۸/۲ ، ۶۳/۱ ، ۸۶/۲ ، ۸۷/۲ ،

۱۰۰/۲ .

۱۶۳- یونس بن افلاح : نك : متن . ۱۳۱/۲ .



## فهرست آیات

عبارات داخل پارانتز تنها يك بار در متن آمده است .

- ۱- آمنوا بالله ورسوله والنورالذى انزلنا. ۶۴/۸:التغابن. ۳/۱.
- ۲- أأمرون الناس بالبرّ و تنسون انفسكم. ۲/۴۴: البقره .  
۱۳۲/۲ .
- ۳- اصبروا أو لاتصبروا سواء عليكم إثماتما تجزون ما كنتم تعملون.  
۵۲/۱۶: الطور .
- ۴- اقيموا الصلاة وآتوا الزكاة . درهشت آيه آمده . (۱۷/۱) ،  
۱۸/۲ .
- ۵- إالا الذين صبروا وعملوا الصالحات. ۱۱/۱۱: هود. ۱۹۵/۳ .
- ۶- الأخلاء يومئذ بعضهم لبعض عدو إالا المتقين . ۴۳/۶۷ :  
الزخرف . ۸۱/۲ .
- ۷- إالما شاء الله . ۶/۱۲۸: الانعام، ۷/۱۸۸: الاعراف، ۱۰/۴۹:  
يونس ، ۸۷/۷: الاعلى . ۵۲/۲ ، ۹۶/۱ ، ۱۵۰/۱ ، ۱۹۳/۲ .
- ۸- الحمد لله . ۱/۲: الفاتحه . ۲۵/۲ .
- ۹- الرحمن الرحيم . ۱/۳: الفاتحه . ۲۵/۲ .

- ١٠- الشيطان يعدكم الفقر ويأمركم بالفحشاء. ٢/٢٦٨: البقرة .  
٣٦/١ .
- ١١- ألم احسب الناس ان يتركوا أن يقولوا آمنا وهم لا يفتنون  
ولقد فتنا الذين من قبلهم فليعلمن الله الذين صدقوا و ليعلمن الكاذبين  
٣- ٢٩/١: العنكبوت . ١٧/١ .
- ١٢- ألم تر الى ربك كيف مدّ الظلّ و لو شاء لجعله ساكنا .  
٢٥/٤٥ : الفرقان . ١١٣/١ .
- ١٣- النار يعرضون عليها غدواً و عشياً . ٤٠/٤٦ : المؤمن .  
١٢١/٢ .
- ١٤- الهيكم التكاثر حتى زرتم المقابر . ١٠٢/١-٢ : التكاثر .  
١٩٨/١ .
- ١٥- اليوم تجزون عذاب الهون بما كنتم تقولون على الله غير الحق  
وكنتم عن آياته تستكبرون . ٦/٩٣ : الانعام . ٢١٠/٢ .
- ١٦- إن ابراهيم كان امّة قانتاً لله . ١٦/١٢٠ : النحل . ١٧٤/١ .
- ١٧- أن اشكر لى و لوالديك . ٣١/١٤ : لقمان . ٦٤/١ .
- ١٨- ان اكرمكم عند الله اتقيكم . ٤٩/١٣ : الحجرات . ٥٨/٢ .
- ١٩- ان الانسان ليطغى أن رآه استغنى . ٩٦/٧ : العلق .  
١١٧/٢ ، ١٩٧/٢ .
- ٢٠- ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات . در ده آيه آمده . ٨/٢ .
- ٢١- إن الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا تنزل عليهم الملائكة

أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَابْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ . ۴۱/۳۰ :  
فصلت ۲۰/۲۱۰ .

۲۲- ان الذين يستكبرون عن عبادتي سيدخلون جهنم داخرين .  
۴۰/۶۰ : غافر ، يا المؤمن ۲-۱/۲۱۰ .

۲۳- ان السمع والبصر والفؤاد كل اولئك كان عنه مسؤولا .  
۱۷/۳۶ : الاسراء ۲/۱۱۵ .

۲۴- ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم بان لهم الجنة (يقاتلون  
في سبيل الله فيقتلون ويقتلون) . ۹/۱۱۱ : البراءة ۱/۳۳ ، ۲/۳۴ .

۲۵- إن الله لا يخفى عليه شيء في الارض ولا في السماء ۳/۴ :  
آل عمران ۱/۹۸ .

۲۶- ان الله لا يغير ما بقوم حتى يغيروا ما بانفسهم . ۱۳/۱۱ :  
الرعد ۲/۱۷۹ .

۲۷- ان الله يامركم بالعدل والاحسان وابتاء ذى القربى وينهى  
عن الفحشاء والمنكر والبغى يعظكم لعلكم تذكرون . ۱۶/۹۰ :  
النحل ۲/۸۲ .

۲۸- ان المنافقين فى الدرك الاسفل من النار . ۴/۱۴۵ : النساء .  
۱۱۸/۲ ، ۵/۱ .

۲۹- ان جاءكم فاسق بنباء فتبينوا . ۴۹/۶ : الحجرات ۱/۱۰۰ .

۳۰- انزل من السماء ماء فسال اودية بقدرها . ۱۳/۱۷ :

الرعد ۲/۲۱۸ .

- ٣١- ان شاء الله . در شش آيه آمده . ٢١٤/٢٠، ٨/٢ .
- ٣٢- انفقوا من طيبات ما كسبتم . ٢٦٧/٢ : البقره . ٣٩/١ .
- ٣٣- انك لاتسمع الموتى . ٢٧/٨٠ : النمل . ١٦٠/١ .
- ٣٤- انما الخمر والميسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشيطان فاجتنبوا لعلكم تفلحون . ٥/٩٠ : المائدة . ١٧/٢ .
- ٣٥- انما مثل الحيوة الدنيا كماء انزلناه من السماء فاختلط به نبات الارض مما يأكل الناس والانعام حتى اذا اخذت الارض زخرفها و ازينت و ظن اهلها انهم قادرون عليها انيها امرنا ليلا اونهارا فجعلناها حصيدا كأن لم تغن بالأمس . كذلك نفصل الآيات لقوم يتفكرون . ١٠/٢٤ : يونس . ١٢٠/٢ .
- ٣٦- انما يخشى الله من عباده العلماء . ٣٥/٢٨ : فاطر . ٢١٨/١ .
- ٣٧- انما يوقى الصابرون اجرهم بغير حساب . ٣٩/١٠ : الزمر . ١٩٠/١ ، ١٨٠/١ .
- ٣٨- ان يسئلكموها فيحلفكم بخلوا ( ويخرج اضغانكم ) . ٤٧/٣٧ : محمد . ٢-٣٤/١ .
- ٣٩- اهدنا الصراط المستقيم . ١/٦ : الفاتحه . ٢٦/١ .
- ٤٠- أهؤلاء من الله عليهم من بيننا . ٦/٥٣ : الانعام . ٢١١/١ .
- ٤١- اولئك كتب في قلوبهم الايمان . ٥٨/٢٢ : المجادلة . ١٤/١ .
- ٤٢- اولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات . ٢٥/٧٠ : الفرقان . ٢١٩/٢ .

- ۴۳- ایتاک نستعین . ۱/۵ : الفاتحه . ۲۶/۱ .
- ۴۴- ایتاک نعبد . ۱/۵ : الفاتحه . ۲۶/۱ .
- ۴۵- أیحب احدکم أن يأکل لحم أخیه میتافکره تموه . ۴۹/۱۲ :
- الحجرات . ۲۹/۲ .
- ۴۶- بسم الله . ۱/۱ : الفاتحه . ۲۵/۲ .
- ۴۷- ثم السبیل یسرہ . ۸۰/۲۰ : عبس . ۲۲۸/۲ ، ۲۲۹/۲ .
- ۴۸- ثم امامته فاقبره ثم اذا شاء انشره . ۲۰ - ۲۱/۸۰ : عبس .
- ۲۳۱/۱ ، ۲۲۸/۲ .
- ۴۹- جاهدوا فی الله حق جهاده . ۲۲/۷۸ : الحج . ۱۴/۲ .
- ۵۰- حی الذی لا یموت . ۲۵/۵۸ : الفرقان . ۲۰۴/۱ .
- ۵۱- خذ العفو و أمر بالمعرف و اعرض عن الجاهلین . ۷/۱۹۹ :
- الاعراف . ۵۰/۱ .
- ۵۲- خلطوا عملا صالحا و آخر سیئا عسی الله ان یتوب علیهم
- (إن الله غفور رحیم) . ۹/۱۰۲ : البراءة . ۳۰/۱ ، ۱۱۹/۱ ، ۱۹۴/۲ .
- ۵۳- ذرهم یأکلوا و یتمتعوا و یلهم الامل فسوف یعلمون .
- ۱۵/۳ : الحجر . ۱۱۸/۲ .
- ۵۴- ذلك تقدیر العزیز العلیم . ۶/۹۶ : الانعام ، ۳۶/۳۸ :
- یس ، ۴۱/۱۲ : فصلت . ۱۱۱/۱ .
- ۵۵- ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء . ۵/۵۴ : المائدة ، ۵۷/۲۱ :
- الحدید ، ۶۲/۴ : الجمعة . ۴۱/۲ ، ۱۱۸/۲ .

- ٥٦- ذلك هو الخسران المبين . ٢٢/١١ . الحج : ١١٨/٢ .
- ٥٧- ربنا اخرجنا نعمل عملا صالحا . ٣٧/٣٥ : فاطر . ١٦٢/١ .
- ٥٨- رجال لاتلهيهم تجارة و لابيع عن ذكر الله . ٣٧/٢٤ :  
النور . ١/٤٠ .
- ٥٩- سأصرف عن آياتي الذين يتكبرون في الارض بغير الحق .  
١٤٦/٧ : الاعراف . ٢/٢٠٥ .
- ٦٠- سنة الله التي قدخلت من قبل و لن تجد لسنة الله تبديلا .  
٢٣/٤٨ : الفتح . ١/١٨٠ .
- ٦١- سنريهم آياتنا في الآفاق و في انفسهم حتى يتبين لهم أنه  
الحق . ٥٣/٤١ : فصلت . ٢/١١٤ ، ١/١٩٢ .
- ٦٢- صراط الذين انعمت عليهم . ٧/١ : الفاتحه . ١/٢٦ .
- ٦٣- صم بكم عمى فهم لا يرجعون . ١٨/٢ : البقرة . ٢١٠/٢٠ .
- ٦٤- عسى الله أن يتوب عليهم . ١٠٢/٩ : البراءة . ١/١١٩ .
- ٦٥- غدوها شهر و رواحها شهر . ١٢/٣٤ : سبا . ٢٠/٨٨ .
- ٦٦- غير المغضوب عليهم ولا الضالين . ٧/١ : الفاتحه . ٢/٢٦ .
- ٦٧- فاستقم كما امرت . ١١٢/١١ : هود . ١/٢٦ .
- ٦٨- فاصبحتم بنعمته اخوانا . ١٠٢/٣ : آل عمران . ٢/٧٤ .
- ٦٩- فأعرض عن من تولى عن ذكرنا ولم يرد إلا الحيوة الدنيا  
ذلك مبلغهم من العلم . ٣٠ - ٢٩/٥٣ : النجم . ١/١٩٤ .
- ٧٠- فان عصوك فقل إني بريء مما تعملون . ٢٦/٢١٦ :



الشعراء ۲۰/۸۰ .

۷۱- فان لم يصبها وابل فطل . ۲/۲۶۵ : البقره ۱۰/۲۲۷/۲۹ .

۷۲- فلينظر الانسان إلى طعامه أنا صبينا الماء صبا ثم شققنا

الارض شقا . ۲۰/۷ - ۸۰/۲۵ : عبس ۱۰/۱۶۳ .

۷۳- فما لنا من شافعين ولا صديق حميم . ۱۰۱/۱۰۰/۲۶ :

الشعراء ۲۰/۷۵ .

۷۴- فمثلته كمثل الكلب إن تحمل عليه يلهث أو تتركه يلهث .

۱۷۶/۷ : الاعراف ۱۰/۲۱۹ .

۷۵- في قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا . ۱۰/۲ : البقره ۲۰/۱۵۹ .

۷۶- (قتل الانسان ما اكفره) من اى شىء خلقه من نطفة خلقه

فقدّره ثم السبيل يسره ثم امامته فاقبره ثم اذا شاء انشره . ۲۲۰/۱۷/۸۰ :

عبس ۲۰/۲۲۸، ۲۰/۲۲۹ .

۷۷- قل إن كان آباؤكم و ابناءؤكم و اخوانكم و عشيرتكم و

اموال اقترفتموها و تجارة تخشون كسادها و مساكن ترضونها احب اليكم

من الله ورسوله و جهاد فى سبيله فتربصوا حتى ياتى الله بامر و الله لا يهدى

القوم الفاسقين . ۲۴/۹ : البراءة ۲۰/۱۴ .

۷۸- قل هل يستوى الذين يعلمون و الذين لا يعلمون انما

يتذكر اولوا الالباب . ۳۹/۹ : الزمر ۱۰/۱۲۱ .

۷۹- كلاب ران على قلوبهم ما كانوا يكسبون . ۱۴/۸۳ :

المطففين ۱۰/۱۰۴ .

- ٨٠- كن فيكون. چندین بار در آیات قرآن آمده . ١٠ / ٢٢٩ .
- ٨١- لا تبطلوا صدقاتكم بالمنّ و الاذى . ٢٠ / ٢٤٤ : البقره .  
٣٧ / ١ .
- ٨٢- لا تدخلوا بيوتنا غير بيوتكم حتى تستأنوا . ٢٧ / ٢٤ :  
النور . ١٠ / ١٠٣ .
- ٨٣- لا تفتح لهم ابواب السماء ولا يدخلون الجنة حتى يلج  
الجمل في سمّ الخياط . ٢٠ / ٧ : الاعراف . ٢٠ / ١١١ .
- ٨٤- لا تلهمكم اموالكم ولا اولادكم عن ذكر الله . ٩٠ / ٦٣ :  
المنافقون . ٢٠ / ١٩٧ .
- ٨٥- لا معقب لحكمه . ٤١ / ١٣ : الرعد . ٢٠ / ٧ .
- ٨٦- لا ينفع مال ولا بنون . ٨٨ / ٢٦ : الشعراء . ٢٠ / ١١٠ .
- ٨٧- لئن شكرتم لازيدنكم (و لئن كفرتم إن عذابي لشديد) .  
١٤ / ٧ : ابراهيم . ١٠ / ١٥١ ، ١٧٥ .
- ٨٨- للمفراء الذين احصروا في سبيل الله لا يستطيعون ضربا في  
الارض يحسبهم الجاهل اغنياء من التعفف تعرفهم بسيماهم لا يسئلون الحافا .  
٢٧٣ / ٢ : البقره . ١٠ / ٤٢ .
- ٨٩- لن ننالوا البر حتى تنفقوا مما تحبون . ٩٢ / ٣ : آل عمران .  
٣٣ / ١ .
- ٩٠- لهم قلوب لا يفقهون بها و لهم اعين لا يبصرون بها و لهم  
آذان لا يسمعون بها اولئك كالانعام بل هم اضلّ . ١٧٩ / ٧ : الاعراف .  
٢ / ١٢٤ .

- ۹۱- لولا نزل هذا القرآن على رجل من القريتين عظيم .  
 ۴۳/۳۱ : الزخرف ۲۰/۲۱۰ .
- ۹۲- ما عندكم ينقد وما عند الله باق . ۱۶/۹۶ : النحل ۲/۳۷ .
- ۹۳- ما قدروا الله حق قدره . ۲۲/۷۴ : الحج ۲/۵ .
- ۹۴- مالك يوم الدين . ۱/۴ : الفاتحه ۲/۲۵ .
- ۹۵- مثل الذين حمل التوراة ثم لم يحملوها كمثل الحمار يحمل اسفارا . ۶۲/۵ : الجمعة ۱/۲۱۹ .
- ۹۶- من اى شيء خلقه من نطفة خلقه فقد ره . ۹۰ - ۱۸/۸۰ : عبس ۲/۲۲۸ ، ۲/۲۲۹ .
- ۹۷- من ذا الذى يقرض الله قرضا حسنا . ۲/۲۴۵ : البقرة .  
 ۳۳/۲ .
- ۹۸- من يعمل سوءا يجز به ولا يجدون من دون الله وليا ولا نصيرا .  
 ۴/۱۲۳ : النساء ۱/۱۸۲ .
- ۹۹- نار الله الموقدة التى تطلع على الاقئدة . ۷۰ - ۱۰۴/۶ :  
 الهزء ۱/۱۶۲ .
- ۱۰۰- نعم اجر العاملين الذين صبروا . ۲۹/۵۸ - العنكبوت .  
 ۱۹۵/۲ .
- ۱۰۱- هو الذى جعلكم خلائف فى الارض فمن كفر فعليه كفره  
 ولا يزيد الكافرين كفرهم عند ربهم الا امقتا . ۳۵/۳۹ : فاطر ۱/۱۰۷ .
- ۱۰۲- (و آخرون اعترفوا بذنوبهم) خلطوا عملا صالحا و آخر

سَيِّئًا عَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ ٩/١٠٢٠ : البراءة ١٠/٣٠، ١١٩/١،  
١٩٤/٢ .

١٠٣- و اتوا البيوت من ابوابها ٢/١٨٩ : البقره ١٠/١٠٣ .

١٠٤- و ارسلنا الرياح لواقح ١٥/٢٢٠ : الحجر ١٠/١٦٣ .

١٠٥- و اصبر على ما يقولون و اهجرهم هجرًا جميلًا ١٠/٧٣ :

المزمل ١٠/١٩٩ .

١٠٦- و الذين اذا انفقا لم يسرفوا و لم يقتروا و كان بين ذلك

قوامًا ٢٥/٦٧ : الفرقان ١٠/٦٧ .

١٠٧- و الذين يؤتون ما آتوا و قلوبهم و جلة أنهم الى ربهم

راجعون ٢٣/٦٠ : المؤمنون ٢٠-٢٢/٢٢٠ .

١٠٨- و الكاظمين الغيظ و العاقبين عن الناس ٣/١٣٤ : آل عمران .

٥٤/٢ .

١٠٩- و السلاتى تخافون نشوزهن فعضوهن" و اهجروهن" فى

المضاجع و اضربوهن" فان اطعنكم فلا تبنعوا عليهن" سبيلا ٤/٣٤ :

النساء ١٠/٦٨ .

١١٠- و الله خلقكم و ما تعملون ٣٧/٩٦ : الصافات ٢٠/٢٢٠ .

١١١- و الله غالب على امره ١٢/٢١ : يوسف ٢٠/٢٦ .

١١٢- و ان آتيتهم احديهن" فنتظارا فلا تأخذوا منه شيئًا

٤/٢٠ : النساء ٢٠/٥٢ .

١١٣- و إن تعدوا نعمة الله لا تحصوها ان الانسان لظلوم كفار

- ١٤٠/٣٤ : ابراهيم ١٥١/١٠ .
- ١١٤- و انّ عليكم لحافظين كراما كاتبين يعملون ما فعلون .
- ٨٢/١١ : الانفطار ١٨٨/٢٠ .
- ١١٥- و إنّ منكم الاّ واردها كان على ربك حتما مقضيا ثمّ ننجى الذين اتقوا و نذر الظالمين فيها جثيا ٢٠ - ١٩/٧١ : مريم .
- ٥٤/٢ .
- ١١٦- و بدأ خلق الانسان من طين ثمّ جعل نسله من سلالة من ماء مهين ٨٠-٣٢/٧ : السجده ٢٠/٢١٥ .
- ١١٧- و جعلنا ائمة يهدون بامرنا لمتا صبروا ٣٢/٢٤٠ : السجده ١٨٠/١ .
- ١١٨- و جفان كالجواب و قدور راسيات ٣٤/١٣٠ : سبا .
- ٨٨/١ .
- ١١٩- و سخّر لكم ما فى السماوات و ما فى الارض جميعا منه .
- ٤٥/١٣ : الجاثية ٢٠/١٢٤ .
- ١٢٠- و سنجزى الشاكرين ٣/١٤٥ : آل عمران ١٠/١٧٥ .
- ١٢١- و عاشروهنّ بالمعروف ٤/١٩٠ : النساء ١٠/٦٥ .
- ١٢٢- و عسىٰ آدم ربه ففوىٰ . ٢٠/١٢١ : طه ١٠/١٣٣ .
- ١٢٣- و فيها ما تشتهيهِ الأَنفس و تلذّ الأعين و اتمّ فيها خالدون .
- ٤٣/٧١ : الزخرف ١٠/١٢١ .
- ١٢٤- و قضى ربك الاّ تعبدوا الاّ اياه و بالوالدين احسانا .

١٧/٢٣ : الاسراء . ٦٢/٢ .

١٢٥- وقليل من عبادى الشكور . ٣٤/١٣ . سبا . ١٧٣/٢ .

١٢٦- ولا تأكلوا اموالكم بينكم بالباطل . ٢/١٨٨ : البقره .

١٧/١ .

١٢٧- ولا تبذر تبذيرا ان المبذرين كانوا اخوان الشياطين .

١٧/٢٦-٧ : الاسراء . ١١٦/٢ .

١٢٨- ولا تجسسوا . ٤٩/١٢ : الحجرات . ١٠٣/١ ، ١٤٤/١ .

١٢٩- ولا تجعل يدك مغلولة إلى عنقك ولا تبسطها كل البسط

فتتعد ملوما محسورا . ١٧/٣٩ : الاسراء . ١١٧/١ .

١٣٠- ولا تحسبن الذين قتلوا فى سبيل الله امواتا بل احياء

عند ربهم يرزقون فرحين بما آتاهم الله من فضله . ٣/١٦٨-٩ :

آل عمران . ١٦٠/١ .

١٣١- ولا تحسبن الذين يبخلون بما آتاهم الله من فضله هو

خييرا لهم بل هو شر لهم سيطوقون ما بخلوا به يوم القيامة . ٣/١٨٠ :

آل عمران . ٣١/١ .

١٣٢- ولا تزر وازرة وزر اخرى . ٦/١٦٤ : الانعام . ٩٥/٢ .

١٣٣- ولا تيمموا الخبيث منه تنفقون لستم باخذيه الا ان

تمضوا فيه . ٢/٢٦٧ : البقره . ٣٩/١ .

١٣٤- ولا يحيطون به علما . ٢٠/١١٠ : طه . ٥/٢ .

١٣٥- ولتكن منكم امة يدعون الى الخير ويأمرون بالمعروف

وينهون عن المنكر و اولئك هم المفلحون . ۳/۱۰۳ : آل عمران .  
۱۲۴/۲ .

۱۳۶- و لقد اخذ الله ميثاق بني اسرائيل و بعثنا منهم اثني عشر  
نبياً . ۵/۱۲ : المائدة . ۸۷/۱ .

۱۳۷- و لقد ارسلنا رسلا من قبلك و جعلناهم ازواجاً و ذريةً .  
۱۳/۳۸ : الرعد . ۶۴/۱ .

۱۳۸- و نبلونكم حتى تعلم المجاهدين منكم و الصابرين و  
مبلوا اخباركم . ۴۷/۳۱ : محمد . ۵۷/۲ .

۱۳۹- ولو بسط الله الرزق لعباده لبغوا في الارض . ۴۲/۲۷ :  
الشورى . ۱۱۷/۲ .

۱۴۰- ولو ردوه إلى الرسول و إلى أولى الامر منهم لعلمه  
الذين يستنبطونه منهم . ۴/۸۳ : النساء . ۹۷/۲ .

۱۴۱- و لولا فضل الله عليكم و رحمته ما زكي منكم من احد ابداً .  
۲۴/۳۱ : النور . ۱۱۳/۲ .

۱۴۲- و ما خلقت الجنّ و الانس الا ليعبدون . ۵۱/۵۶ :  
الذاريات . ۱۱۲/۱ .

۱۴۳- و ما منّا الا له مقام معلوم . ۳۷/۱۶۴ : الصافات .  
۱۱۱/۱ ، ۱۶۴/۱ .

۱۴۴- و ما من دابة في الارض الا على الله رزقها . ۱۱/۶ :  
هود . ۱۹۴/۱ .

- ١٤٥- و ما يومن اكثرهم بالله و هم مشركون . ١٢/١٠٦ :
- يوسف . ١٧/٢ .
- ١٤٦- و ما يستوى الاعمى و البصير ولا الظلمات ولا النور ولا  
الظل ولا الحرور . ٣٥/١٨-٢٠ : فاطر . ١١٢/١ .
- ١٤٧- و ما يعلم جنود ربك الا هو . ٧٤/٣١ : المدثر . ١٢٢/٢ .
- ١٤٨- و من اظلم ممن كذب على الله و كذب بالصدق اذ جاءه .  
الزمر . ٣٩/٣٢ : ١٥/١ .
- ١٤٩- و من الناس من يقول آمنا بالله و باليوم الآخر و ما هم  
بمؤمنين . ٢/٨ : البقره . ١٧/٢ ، ٣٩/٢ .
- ١٥٠- و من كان فى هذه اعمى فهو فى الآخرة اعمى و اضل  
سبيلا . ١٧/٧٢ : الاسراء . ١٢٢/١ .
- ١٥١- و من يعش عن ذكر الرحمن نقيض شيطاننا له قرين .  
الزخرف . ٤٣/٣٦ : ٢٠١/١ .
- ١٥٢- و من يوق شح نفسه فاولئك هم المفلحون . ٥٩/٩ :
- الحشر . ٣٤/٢ .
- ١٥٣- و ننشئكم فيما لا تعلمون . ٥٦/٦١ : الواقعة . ١٢٣/١ .
- ١٥٤- و يؤثرون على انفسهم ولو كان بهم خصاصة . ٥٩/٩ :
- الحشر . ٧٨/١ .
- ١٥٥- و يجعلون لله ما يكرهون . ١٦/٦٢ : النحل . ٣٩/٢ .
- ١٥٦- يا ايها الذين آمنوا قوا انفسكم و اهليكم نارا . ٦٦/٦٦ :



التحریم . ٦٧/١ .

١٥٧- يا ايها الذين آمنوا لاتتخذوا آباءكم و اخوانكم اولياء

ان استحبوا الكفر على الايمان . ٩/٢٣ : البراءة . ٢/٦٣ .

١٥٨- يا ايها النبي جاهد الكفار و المنافقين و اغلظ عليهم و

مأويهم جهنم . ٩/٧٣ : البراءة ، ٩/٦٦ : التحريم . ٢/٢٢٤ .

١٥٩- يا ليت بيني و بينك بعد المشركين . ٤٣/٣٨ : الزخرف .

. ٨٢/١

١٦٠- يا ويلتا ليتني لم اتخذ فلاناً خليلاً . ٢٨/٢٥ : الفرقان .

. ٨٢/١

١٦١- يعلمون ظاهراً من الحيوة الدنيا ( و هم عن الآخرة هم

الغافلون) . ٣٠/٧ : الروم . ١/١٦١ ، ١/١٦١ .

١٦٢- يوم تبلى السرائر . ٩/٨٦ : الطارق . ١/١٢٤ .

١٦٣- يوم تشهد عليهم ألسنتهم و ايديهم و ارجلهم . ٢٤/٢٤ :

النور . ١١٥/٢ .



## فهرست احاديث

آية المنافق ثلاث: اذا حدث كذب، و اذا وعد اخلف، و اذا امن (مسلم، جامع صغير: ائتمن) خان . مسلم، ج ١ ص ٧٨، جامع صغير ١٠١/٢٠ .

آية المنافق ثلاث، و ان صام و صلّى و زعم أنه مسلم، اذا حدث كذب، و اذا وعد اخلف، و اذا ائتمن خان (و فى رواية عبد الله بن عمرو رضى الله عنهما) و اذا خاصم فجر . شامل قسمتي از الفاظ دو حديث . قسمت آخر ( و اذا خاصم فجر ) از حديث ديگر . نك: مسلم، ج ١ ص ٧٨ . ١٣/١٠ .

ابواب الجنة كلها مصراعان الا باب الصبر فانه مصراع واحد ( و ) اول من يدخله اهل البلاء امامهم ايوب عليه السلام . احيا، ج ٤ ص ١٣٦ . ١٩٠/١-٢ .

أترون هذا لومات لمات غير ملّة محمد . نك: الترغيب و التهيب، ج ١ ص ٢٦٢ . ٢٤/٢ .

اتقوا الله فيما ملكت ايمانكم اطعموهم ممّا تأكلون و اكسوهم ممّا تكسون و لا تكلفوهم من العمل ما لا يطيقون فما احببتهم

فامسكوا وما كرهتم فبيعوا ولا تعذبوا خلق الله فان الله ملككم ايّاهم  
ولولاء لملكهم ايّاكم . نك : احيا ، ج ٢ ، كتاب آداب الالفه ، حقوق  
المملوك ، التاج ، ج ٥ ص ١٢ ، جامع صغير . ١٠ / ٧٣ .

اتقوا الشحّ فان الشحّ اهلك من كان قبلكم فحملهم ان  
يسفكوا دماءهم و استحلوا محارمهم . نك : مسلم ، ج ٤ ص ١٩٩٦ ،  
جامع صغير . هر دو بروايت جابر بن عبدالله ومصدر به «اتقوا الظلم» .  
٢ / ٣١ .

الاحسان ان تعبد الله كأنك تراه فان لم تكن تراه فانه يراك  
مسلم ، ج ١ ص ٣٧ . ١٠ / ٣١ .

احسنوا جوارنم الله فانها قلّما زالت عن قوم فعادت اليهم .  
جامع صغير . ٤ - ١٥٣ .

الاحمق من اتبع نفسه هواها و تمنى على الله المغفرة . قسمت  
دوم حديث «الكيس من دان نفسه ...» احيا ، ج ٣ ، كتاب ذم الغرور ،  
بيان ذم الغرور . ابن حاجه شماره ٤٢٦٠ ، جامع صغير ، ذيل «الكيس  
من ...» . ٩٠ - ١٣٨ .

ادخال السرور في قلب المؤمن يوازي عمل ( ٩٥ / ١ : اعمال )  
الثقلين . نك : جامع صغير ذيل «من افضل الاعمال ...» ، الترغيب و  
الترهيب ، ج ٥ ص ٧٢ - ٧٠ چند حديث در معنى ٣٥ / ٢٠ ، ٩٥ / ١ .  
انا اناكم من ترضون دينه و اماتته فزواجوه ان لاتفعلوا  
تكن فتنه الارض و فساد كبير . احيا ، ج ٢ ص ٢٢ (ان لاتفعلوه بجای

ان لاتفعلوا) . و نك : جامع صغير ۱۰ / ۶۴ .

انا اراد الله بعبد خيرا بصّره بعيوب نفسه . نك : جامع صغير  
( بصّره عيوبه بجای بعيوب نفسه ) . بصّره متعدی بدو مفعول است .  
۱ / ۵۹ .

انا اراد الله بعبد خيرا او اراد ان يصابه صبّ عليه البلاء  
صبّا فانما دعاه قالت الملائكة : صوت معروف . فان دعاه ثانيا فقال :  
يارب ، قال الله تعالى ليبيك عبدى و سعديك لاتسألنى شيئا الا اعطيتك او  
دفعت عنك ما هو شرّ او ادّخرت لك عندى ما هو افضل منه . نك :  
احياء ، ج ۴ ص ۲ - ۱۳۱ ، الترغيب والترهيب ، ج ۶ ص ۹۳ / ۲۰ / ۱۸۰ .  
اذا دخل رمضان فتحت ابواب الجنة و غلقت ابواب النار  
و صفت مردة الشياطين . نك : مسلم ، ج ۲ ص ۷۵۸ ، التاج ، ج ۲ ص ۴۷ ،  
احياء ، ج ۱ ص ۲۳۱ / ۱ / ۴۳ .

اذا دعا الرجل لاخيه فى ظهر الغيب قال الملك : و لك مثل  
ذلك . احياء ، ج ۲ ص ۱۸۶ . نيز نك : جامع صغير حديث ۳ اذا دعا  
الغائب ۲۰۰۰ ، و ذيل آن فيض القدير ، مسلم ، ج ۴ ص ۲۰۹۴ ، الترغيب  
و الترهيب ، ج ۵ ص ۲۷۷ / ۱ / ۸۱ .

انا رأيتم المتكبرين فتكبروا عليهم فان ذلك لهم مذلة  
و صغار . ۲ - ۱ / ۲۰۶ .

اذا سمعتم الرجل يقول : هلك الناس فهو اهلكهم . احياء ،  
ج ۳ ص ۳۴۹ ، جامع صغير ، الترغيب و الترهيب ، ج ۵ ص ۲۱۱ .

٢٢٠ - ٢١٩ .

إذا عملت الخطيئة في الارض من شهدها فانكرها فكانت  
 غاب عنها ومن غاب عنها فرضيها كان كمن حضرها . التاج ، ج ٥ ص ٢٢٤ .  
 نيز نك : احيا ، ج ٢ ص ٣٠٩ / ٢٠١٢٥ .

إذا قمت الى الصلاة فاسبغ الوضوء ثم استقبل القبلة فكبر ثم  
 اقرأ ما تيسر من القرآن معك ثم اركع حتى تطمئن راكعاً ثم ارفع حتى  
 تستوى قائماً ثم اسجد حتى تطمئن ساجداً ثم ارفع حتى تطمئن جالساً  
 ثم اسجد حتى تطمئن ساجداً ثم ارفع حتى تطمئن قائماً ثم افعل ذلك  
 في صلاتك تستوى كلها . نك : مسلم ، ج ١ ص ٢٩٨ ، التاج ، ج ١  
 ص ١٧٦ ، الترغيب و الترهيب ، ج ١ ص ٢٦٤ / ١٠٢٢ .

إذا كان عند الرجل امرأتان فلم يعدل بينهما جاء يوم القيامة  
 وشقه ساقط . احيا ، ج ٢ ص ٤٨ ، التاج ، ج ٢ ص ٣٢٢ ، جامع صغير  
 (إذا كانت عند الرجل ١٠٠٠) . ٢٠١٦٧ .

إذا كان يوم القيامة جيء باهل الاعمال فوفوا اعمالهم  
 بالميزان : اهل الصلاة و الصيام و الصدقة و الحج ، ثم يؤتى باهل البلاء  
 فلا ينصب لهم ميزان ولا ينشر لهم ديوان ويصب عليهم الاجر صبا كما كان  
 يصب عليهم البلاء صبا فيود اهل العافية في الدنيا لو انهم كانت تقرض  
 اجسامهم بالمقاريض لما يرون ما يذهب به اهل البلاء . نيمه دوم حديثي  
 كه در احيا ، ج ٣ ص ٢-١٣١ آمله ١٨٣٠-١٨٢ .

إذا كان يوم القيامة يقول الله تعالى : يا آدم أخرج بعث النار

من ذريّتك . قال : و ما بعث النار ؟ قال : من كل الف تسعمائة و تسعة و تسعون . فعند ذلك يشيب الصغير و يضع كل ذات حمل حملها و ترى الناس سكارى و ماهم بسكارى . نك : مسلم ، ج ١ ص ٢٠١-٢ ، بخارى (التاج ، ج ٥ ص ٧١-٣٧٠) . ١٨/١ .

الاستئذان ثلاثة فالاولى يستنصتون و الثانية يستصلحون و الثالثة يأذنون اوريدون . احيا ، ج ٢ كتاب الالفة ، باب حقوق المسلم . نيز نك : جامع صغير . ١٠١/١ .

استتمام المعروف خير (جامع صغير : افضل) من ابتدائه . جامع صغير ، فيض القدير (ذيل همين حديث) . ١٩٥/٢ .

الاسلام ان تشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و تقيم الصلاة و تؤتي الزكاة و تصوم رمضان و تحج البيت ان استطعت اليه سبيلا . مسلم ، ج ١ ص ٣٧ . ٣/١ .

اطعموا طعامكم الاتقياء . جامع صغير (باضافه يك جملة ديكر در آخر) ، قوت القلوب ، ج ٢ ص ١١٢ ، احيا ، ج ١ ص ٢١٩ . ٤٠/١ .

اعف عنه كل يوم سبعين مرّة . احيا ، ج ٢ ص ٢١٩ . نيز نك : التاج ، ج ٥ ص ١٢ . ٧٣/٢ .

الاعمال بالنيّات و لكل امرىء ما قوى . سنن ابن ماجه شماره ٤٢٢٧ (مصدر به «انما» ) ، عينا ، احيا ، ج ٤ ص ٧٠ . نيز نك : مسلم ، ج ٣ ص ١٥١٥-٦ . ١٩٥/٢ .

اعملوا فكلّ ميسّر لما خلق له . مسلم ، ج ٤ ص ٢٠٤٠ ،  
جامع صغير ، التاج ، ج ٥ ص ١٩٠ و دهر سه بروايت على عليه السلام .  
١١/١-٢ .

افتخر رجلان عند موسى عليه السلام فقال احدهما : انا فلان  
بن فلان حتى عدت تسعة ، فادحى الله تعالى الى موسى عليه السلام : قل للذي  
افتخر بآبائه ان كل تسعة في النار وانت عاشرهم . فك : احيا ، ج ٣  
ص ٣٥٢ / ٢ . ٢١٥ .

افضل الجهاد كلمة حق عند امام جائر . احيا ، ج ٢ ص ٣١٥ ،  
جامع صغير ، سنن ابن ماجه شماره ١٢٣٤ . ولي ابن ماجه وسيوطي  
بجاي لفظ دامام سلطان روايت کرده اند . ١٣٠ / ٢ .

افضل الصدقة جهد المقل الى فقير في سر . احيا ، ج ١  
ص ٢١٥ ، قوت القلوب ، ج ٢ ص ١٠٧ س ٢٤ . نيز نك : جامع صغير .  
٣٤ / ١ .

الا اخبركم بافضل من درجة الصيام و الصلاة و الصدقة ؟  
( قالوا بلى يا رسول الله ، قال : ) اصلاح ذات البين . نك : جامع صغير .  
١٠٢ / ٢ .

الا ادلكم بملاك ذلك كله . نك : ابن ماجه شماره ٣٩٧٣ ،  
الترغيب و التهيب ، ج ٥ ص ١٦٥ . ٤٨ / ١ .

الا كلتكم راع و كلتكم مسئول عن رعيته . مسلم ، ج ٣  
ص ١٤٥٩ ، صحاح سته بجز ابن ماجه (التاج ، ج ٣ ص ٤٧) . نيز نك :



جامع صغیر . ۱۰۲/۱ .

اللهم انابشر اغضب كما يغضب البشر فايما مسلم سببته او لعنته او ضربته فاجعلها منى صلاة . احيا، ج ۳ ص ۷۱-۱۷۰ (با اضافاتی در پایان آن) . نك : «كان رسول ... يغضب ...» . ۲۲۶/۱ .

اللهم انى اسألك المحبة و العافية و حسن الخلق . احيا، ج ۵ ص ۵۱ - ۵۰ . ۵۲/۱ .

اللهم انى اسألك من اليقين ماتهنون به على المصائب . احيا، ج ۴ ص ۷۲ (بدون «اللهم انى» در آغاز آن) . ۱۹۹/۲ .  
اللهم انى اعوذ بك من نفخة الكبرياء . احيا، ج ۳ ص ۳۳۸ و ۳۴۴ . ۲۰۹/۲ .

اللهم هذا جهدى فيما املك فلا تلمنى فيما نملك ولا املك . نك : احيا، ج ۲ ص ۴۸ ، التاج، ج ۲ ص ۳۲۲ ، سنن ابن ماجه شماره ۱۹۷۱ . ۶۸/۱ .

أ مؤمنون انتم . احيا، ج ۴ ص ۶۱-۲ . ۱۸۵/۱ .  
امشوا بين يديّ - انى سمعت خفق نعالكم خلفى فضشيت ان يدخل فى قلبى شىء من الكبر . ۲۱۲/۱ .

امك - امك - امك - اباك . نك : مسلم، ج ۴ ص ۵-۱۹۷۴ ، التاج، ج ۵ ص ۵ - ۴ ، اصول كفى با ترجمه فارسى، ج ۳ ص ۲۳۳ ، الترغيب و الترهيب، ج ۵ ص ۱۰ . ۶۱/۱ .

ان اتقل شىء بوضع فى ميزان المؤمن يوم القيامة حسن

الخلق ، و ان الله يبغض الفاحش البذى . نك : التاج ، ج ۵ ص ۶۲ ،  
 الترغيب و الترهيب ، ج ۵ ص ۷۷ ، احيا ، ج ۲ ص ۱۵۷ . ۵۱/۲ .  
 ان احب الناس الى الله يوم القيامة و اقربهم منه مجلسا  
 امام عادل . و ان ابغض الناس الى الله و اشد هم عذابا امام جائر . نك :  
 جامع صغير (بروايت ابوسعيد) ، التاج ، ج ۳ ص ۵۰ ، الترغيب و الترهيب ،  
 ج ۴ ص ۲۲۰ . ۸۵/۱ .

ان اخوف ما اخاف على امتى بعدى من اعمال ثلاث (قالوا  
 يا رسول الله و ماهذه قال : ) زلّة عالم و حاكم جائر و هوى متبّع . نك :  
 الترغيب و الترهيب ، ج ۴ ص ۲۲۷ . ۸۵/۱ .

ان الله تعالى قد غفراً لبيها بطاعتها لزوجها . نك : احيا ،  
 ج ۲ ص ۵۷ (بمعنوان مفهوم پیام آن حضرت به آن زن) . ۶۹/۱ .  
 ان الله تعالى يباهى الملائكة بالشاب العابد . احيا ، ج  
 ص ۲۳۱ (با چند جمله اضافی در پايان آن) . ۴۵/۲ .

ان الله تعالى يقول انى جواد كريم ولا يجاورنى لثيم .  
 در الترغيب و الترهيب (ج ۵ ص ۶۱ و ج ۶ ص ۲۸۶ و ۳۳۱) خطاب  
 به جنّة در پايان حديثى آمده : «وعزنى و جلالى لا يجاورنى فيك بخيل» .  
 ۱۱۴/۱ .

ان الله طيب لا يقبل الا طيبا . در قوت القلوب (ج ۲  
 ص ۱۱۰ س ۶ - ۳۵) و در احيا (ج ۱ ص ۲۱۸) در آغاز بحث از اداء  
 زكات از احب و اطيب مال همين عبارت آمده ولى صاحب المغنى بحديث

بودن آن اشاره نکرده. ولی در الترغیب و الترهیب ( ج ۲ ص ۱۵۲ )  
در ضمن حدیثی جمله «ولا یقبل الله الا الطیب» آمده و در تفسیر ابوالفتوح  
نیز ذیل آیه «یا ایها الذین آمنوا انفقوا من طیبات» ( ۲/۲۶۷ : البقره )  
آمده که « رسول ﷺ گفت : ان الله تعالی قسم بینکم اخلاقکم کما  
قسم بینکم ارزاقکم و ان الله طیب لا یقبل الا طیباً . ۳۹/۱ .

ان الله عزوجل اوحى الى ان تواضعوا حتى لا يفخر احد على  
احد . جامع صغیر، الترغیب و الترهیب ، ج ۵ ص ۱۸۰ ( هر دو باضافه  
جمله ای دیگر در پایان آن ) . ۹۹/۲ .

ان الله جمیل یحب الجمال . الکبر بطل الحق و غمض الناس .  
مسلم ، ج ۱ ص ۹۳ ، الترغیب و الترهیب ، ج ۵ ص ۱۸۸ . نیز نک :  
احیا ، ج ۳ ص ۳۴۵ و ۳۴۷ . ۲۰۲/۲ .

ان الله لا یعذب العامة بذنوب الخاصة حتى یری ( المغنی :  
یروا ) المنکرین اظهرهم وهم قادرون على ان ینکرونه فاذا فعلوا ذلك  
عذب العامة و الخاصة . احیا ، ج ۲ ص ۳۰۸ و المغنی در ذیل آن ( هر  
دو : - فاذا فعلوا ... ) . ۱۲۶/۲ .

ان الله لا ینظر الی صورکم ولا الی اعمالکم و لکن ینظر الی  
قلوبکم و نیاتکم . نک : مسلم ، ج ۴ ص ۱۹۸۷ ، جامع صغیر ، ابن ماجه  
شماره ۴۱۴۳ . ۱۰۸/۲ .

ان الله ینفض الشاب الفارغ . احیا ، ج ۴ ص ۷۵ و مؤلف المغنی  
( در ذیل آن ) نوشته : مأخذ این حدیث را پیدا نکردم . ۲۰۱/۲ .

ان الله يحب ان يرى اثر نعمته على خلقه . نك : جامع صغير .  
١٥٢/١-٢ .

ان الله يغار و المؤمن يغار و غيرة الله ان ياتى المؤمن ما حرم  
عليه . احيا ، ج ٢ ص ٤٦ . نيز نك : مسلم ، ج ٤ ص ٢١١٤ ، جامع صغير .  
٦٦/١-٢ .

ان اهل الجنة بينما هم فى نعيمهم اذا سطع لهم نور من فوقهم  
اضاءت منه منازلهم كما تضىء الشمس منازل اهل الدنيا فينظرون الى  
رجال من فوقهم فى اعلا عليين يرونهم كما يرى الكواكب الدرى فى افق  
السماء قد فضلوا عليهم بالانوار و الجمال و النعيم كما فضلت القمر على  
سائر النجوم فينظرون اليهم يطيرون على نجب تسرح بهم فى الهواء  
يرون ذا الجلال و الاكرام فينادون هؤلاء اخواننا ما انصقمونا كنا نصلى  
كما تصلون و نصوم كما تصومون فما هذا الذى فضلتم علينا فاذا جاء النداء  
من قبل الله سبحانه و تعالى انهم كانوا يجوعون حين تشبعون و يعطشون  
حين تروون و يعرفون حين تكسون و يذكرون حين تسكنون و يبكون  
حين تضحكون و يقومون حين تنامون فلذلك فضلوا عليكم . ١٧٥-١٧٦ .  
ان اهون الخلق على الله من ولى امور المسلمين شيئا فلم يعدل  
فيهم . ٨٣/٢ .

ان اول ما يكفأ الاسلام كما يكفأ الاناء لفى الخمر . ٩/٢ .  
ان بدلاء امتى لم يدخلوا الجنة بصلاة و لاصيام و لكن دخلوها  
بسخاوة ( احيا : بسخاء . المغنى : بسماحة ) الانفس و سلامة الصدور .

احیا، ج ۳ ص ۲۴۵، والمغنی ذیل احیا. هر دو باضافه جمله‌ای دیگر در پایان آن. ۱۱۶/۱.

أن تصدق وانت صحيح شحيح اشجع نخشى الفقر و تأمل الغنى ولا تهمل حتى اذا بلغت الحلقوم، قلت: لفلان كذا و لفلان كذا و قد كان لفلان. نك: مسلم، ج ۲ ص ۲۱۶، التاج، ج ۲ ص ۳۹. ۳۱/۲.

ان تصل من قطعك وتعطى من حرمك وتمفوعمن ظلمك. احیا، ج ۲ ص ۲۱۶ و ج ۳ ص ۴۹ (در هر دو مورد مصدر به «افضل الفضائل»)، جامع صغير (مصدر به «ثلاثة من مكارم الاخلاق»). ۵۰/۱.

انتظار الفرج بالصبر عبادة. احیا، ج ۴ ص ۷۲، جامع صغير. ۱۸۶/۱.

ان تلد الامة رببتها و ان ترى الحفاة العراة العالة رعاء الشاء يتطاولون فى البنیان. مسلم، ج ۱ ص ۳۸. ۲-۱/۳.

انتم المؤمنون و رب الكعبة. احیا ج ۴ ص ۶۱-۲. ۱۸۵/۱.

ان حسن الخلق ليذیب الخطیئة كما يذیب الشمس الجليد.

احیا، ج ۳ ص ۵۱، جامع صغير (بروایت انس و تذیب بجای «یذیب»).

بئز نك: الترغیب و الترهیب، ج ۵ ص ۸۵. ۵۱/۲.

ان حول العرش منابر من نور علیها قوم لباسهم نور و وجوههم نور ليسوا بانبیاء ولا شهداء یقبطهم النبیین والشهداء (فقالوا یا رسول الله صفهم لنا قال: المتحابون فی الله و المتجالسون فی الله و المتزاورون فی الله. احیا، ج ۲ ص ۱۵۸-۹، و شامل قسمتی از الفاظ دو حدیثی که

در التاج (ج ٥ ص ٨٣) و الترغيب والترهيب، ج ٥ ص ٩-٢٣٨) آمده .  
٧٤/٢ .

انّ الرجل ليكون له الدرجة عند الله لا يبلغها بعمل حتى يتلى  
ببلاء في جسمه فيبلغها بذلك . احيا ، ج ٤ ص ١٣١ باختلاف روایت  
احيا با متن در حاشية متن اشاره شده . ١٨٢/٢ .

انّ الرجل المسلم ليدرك بالحلم درجة الصائم القائم وانه ليكتب  
جبارا وما يملك الا اهل بيته . احيا، ج ٣ ص ١٧٧، الترغيب والترهيب،  
ج ٥ ص ٩١-٩٠ . ٢٢٧/٢ .

انّ رضاء الوالد اوسط ابواب الجنة فان شئت فحافظ على الباب  
أد ضيغ . نك : جامع صغير حديث «الوالد اوسط ابواب الجنة» و ذيل  
آن در فيض القدير ، الترغيب و الترهيب ، ج ٥ ص ٥ . ٦١/١ .

انّ سعدا لغيرور و انا اغير من سعد والله اغير منى . احيا، ج ٣  
ص ١٦٨ ، نيز نك : مسلم ، ج ٢ ص ١١٣٦ (كتاب اللعان) . ٢٢٤/٢ .

انّ العبد ليلبغ بحسن خلقه عظيم درجات الآخرة و شرف المنازل  
و انه لضعيف في العبادة . احيا ، ج ٣ ص ٥١ . نيز نك : الترغيب و  
الترهيب ، ج ٥ ص ٧٨ . ٥١/٢ .

انّ العبد ليعمل عملا في السرّ فيكتب الله له سرا فان اظهره نقل  
من السرّ و كتب في العلانية فان تحدث بها نقل من السرّ و العلانية و  
كتب رياء . احيا ، ج ١ ص ٢١٥ . ٣٦/١ .

انّ في الجسد لمضغة اذا صلحت صلح بها سائر الجسد و اذا فسدت

فسد بها سائر الجسد الا وهى القلب . نك : مسلم ، ج ٣ ص ١٢٢٠ .

١٠٩/١ .

ان في الجنة لفرفا يرى بطونها من ظهورها ( قيل لمن هى يا رسول الله فقال: ) لمن طيب الكلام واطعم الطعام وصلى بالليل والناس نيام . نك : احيا ، ج ٢ كتاب الالفه ، باب حقوق المسلم ، جامع صغير ، الترغيب و الترهيب ، ج ٥ ص ٢٤٠ . ١٠٢/١ .

ان لا تغضب (٢/٢٢٢ : ماذا يبعدنى من غضب الله ؟ ١٩/٢٢٣ : فما يبعدنى من غضب الله ؟) . نك : احيا ، ج ٣ ص ١٦٥ و ذيل آن (المغنى) . ٢٢٢/٢ ، ٢٢٣/١ .

ان لى على قريش حقا و لهم على الناس حق ، ما استرحموا فرحموا و استحكموا فعدلوا و اتمنوا فادوا . من لم يفعل ذلك فعليه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعين لا يقبل الله منه صرفا ولا عدلا . نك : الترغيب و الترهيب ، ج ٤ ص ٣ - ٢٢٢ ، جامع صغير حديث الامراء من قريش ... ٨٤/١ .

انما انا عبد اجلس كما يجلس العبد . نك : احيا ، ج ٢ ص ٣٦٩ .

٢١١/١ .

ان المؤمن ليدرك بحسن خلقه درجة قائم الليل و صائم النهار . نك : الترغيب و الترهيب ، ج ٥ ص ٧٨ ، التاج ، ج ٥ ص ٦٢ ، احيا ، ج ٣ ص ٥١ . ٥٢/١ .

ان من كان قبلكم ليؤتى بالرجل فيحفر له فى الارض حفرة

ويجاء بالمنشار فيوضع على رأسه فيجعل فرقتين ما يضره ذلك عن دينه . احيا ، ج ٤ ص ١٣١ ( باختلاف جزئي آن با احيا در حاشية متن اشاره شده ) . ١٨٣/١-٢ .

ان هذا الدين ارتضيته لنفسى و لن يصلحه الا السخاء و حسن الخلق فاكرموا بها ما استطتم . نك : احيا ، ج ٣ ص ٢٢٣ والمغنى در ذيل آن . ١١٦/١ .

ان هذا رحمة من الله و انما يرحم الله من عباده الرحماء . احيا ، ج ٤ ص ٧٣ . نيز نك : جامع صغير حديث « انما يرحم الله ... » . ٢٠٠/٢ .

اتى لفيور و ما من امرى لا يغار الا منكوس قلبه . احيا ، ج ٢ ص ٤٦ . ٦٦/٢ .

اهل البدع كلاب النار . جامع صغير : اهل البدع شر الخلق و الخليفة . المعجم المفهرس ذيل « كلب » : الخوارج كلاب النار . و ، الازارقة [ هم ] كلاب النار . ٥/١ .

اهل النار جمظريّ جوّاظ متكبر ( احيا : مستكبر ) جماع متناع . احيا ، ج ٣ ص ٣٣٨ ، الترغيب و التهريب ، ج ٥ ص ٣١٢ ( باضافه جمله اى ديگر در پايان آن ) . ٢٠٨/١ .

اوحى الله تعالى الى ملك ان اقلب مدينة كذا و كذا على اهلها فقال يارب ان فيهم عبدك فلانا لم يعصك فى طرفه عين قال اقلبها عليه و عليهم فان وجهه لم يتمعر فى ساعة قط . نك : احيا ، ج ٢ كتاب



امر بمعروف، باب اول در وجوب امر بمعروف . ۱۲۷/۲ .

اول ما يوضع فى الميزان حسن الخلق و السخاء . و لما خلق الله  
الايمان قال : اللهم قوتى فقواتاه بحسن الخلق و السخاء و لما خلق الله  
الكفر قال: اللهم قوتى فقواتاه بالبخل و سوء الخلق . احيا، ج ۳ ص ۵۰ .  
۵۰/۲ .

اول من يدخل الجنة شهيد و عبد مملوك احسن عبادة ربه و نصيح  
لسيده و رجل عفيف متعفف ذوعيال . و اول من يدخل النار امير متسلط  
لم يعدل و ذئب ذئب من المال لم يعط من المال حقه ... ( دو فقير فخور ،  
يا عبارتى ديكر از آخر حديث افتاده ) . نك : جامع صغير ، التريغيب و  
الترهيب ج ۲ ص ۱۰۸ ( هر دو مصدر به دعرض على اول ثلاثة يدخلون  
الجنة ، و اول ثلاثة يدخلون النار ) . ۸۴/۱ .

اول من يدعى الى الجنة الذين يحمدون الله فى السراء و الضراء .  
نك : جامع صغير و شرح آن فيض القدير ذيل همين حديث . ۱۵۲/۲ .  
اوليائى تحت قبائى لا يعرفهم غيرى . ( حديث قدسى ) . احاديث  
مثنوى فروزانفر شماره ۱۳۱ ( ص ۵۲ ) و ۲۳۰ ( ص ۸۵ ) . عبارات فوق  
بى آنكه به حديث بودن آن تصريح شود در ص ۳۱۹ كتاب الانسان الكامل  
عزيرالدين نسفى ( از انتشارات استيتو ايران و فرانسه ) آمده . ۱۱۵/۱ ،  
۱۷۷/۱ .

اياكم و الجالوس فى الطرقات - فاذا ايتم الا ذلك فاعطوا الطريق  
حقتها - : غض البصر و كف الاذى و رد السلام و الامر بالمعروف و

النهي عن المنكر. نك : مسلم، ج ٣ ص ١٦٧٥ و ١٧٠٤ ، جامع صغير،  
 احيا ، ج ٢ ص ٣٠٨ ، الترغيب و التهيب ، ج ٥ ص ٢٥٦ . ١٠٢٦ / ١ .  
 اياكم و مجالسة الموتى ( قيل و من الموتى يا رسول الله ؟ قال ) :  
 الاغنياء . ١٠٤ / ١ .

ايما راع لم يرحم رعيته حرم الله عليه الجنة . جامع صغير .  
 . ٨٣ / ١ .

الايمان ان تؤمن بالله و ملائكته و كتبه و رسله و اليوم الاخر  
 و تؤمن بالقدر خيره و شره - من الله تعالى . مسلم . ج ١ ص ٣٧ . ٣ / ١ .  
 الايمان بضع وسبعون شعبة . قسمت اول حديث بعدى . ٢ ، ١٨٤ .  
 الايمان بضع وسبعون شعبة : فافضلها قول لا اله الا الله ، و ادناها  
 امانة الاذى عن الطريق و الحياء شعبة من الايمان . جامع صغير . ٨٧٢ .  
 بئس العبد عبد تغيل و اختال و نسي الكبير المتعال ، بئس العبد  
 عبد تجبر و اعتدى و نسي الجبار الاعلى ، و بئس العبد عبد سهى و لهى  
 و نسي المقابر و البلى ، جامع صغير ، الترغيب و التهيب ( قسمتى از آغاز  
 روايت هر دو ) ، در احيا ( ج ٣ ص ٣٣٧ ) آغاز همين قسمت نيز مذكور  
 نيست . ٢٠٩ - ٢٠٨ .

البذائة ( اصل ، ق ، ك : البذلة ) من الايمان . جامع صغير ، ابن ماجه  
 شماره ٤١١٨ ، احيا ، ج ٣ ص ٣٥٥ . ٢١٤ / ١ .  
 بر والديك . احيا ، ج ٢ ص ٢١٧ . ٦٩ / ١ .

بر الوالدين افضل من الصلاة و الصوم و الحج و العمرة و الجهاد

فی سبیل الله . احیا ، ج ۲ ص ۲۱۶ ( بعد از الصلاة و الصدقة ، نیز در احیا اضافه است ) . مؤلف المغنی نوشته مأخذ آنرا پیدا نکردم . ۶۳/۲ .  
بر " ولدك كما ان لوالديك عليك حقاً كذلك لولدك عليك حق .  
احیا ، ج ۲ ص ۲۱۷ . ۶۸/۲ .

بینما رجل يتبختر في بردته قد اعجبت نفسه خسف الله به الارض فهو يتجلجل فيها الى يوم القيامة . احیا ، ج ۳ ص ۳۳۹ ( بجای خسف در احیا « فخسف » آمده . نیز نك : مسلم ، ج ۳ ص ۱۶۵۴ ( با اندك تفاوت ) . ۲۰۸/۱ .

تخلّقوا باخلاق الله . مرحوم فروزانفر در حواشی و تعلیقات فيه ما فيه ( ص ۳۱۳ ) نوشته : « در احیاء علوم الدین ( ج ۴ ص ۲۱۸ ) مصدر بلفظ « قیل » ذکر شده و دلیل است که جزو احادیث بشمار نمیرود هر چند که در کلمات متأخرین بعنوان حدیث نقل شده است . چنانکه در ص ۳۴۱ مصباح الهدایه . ۴۴/۲ .

التوحيد نمن الجنة و الحمد و فاء شكر كل نعمة . ۱۵۲/۲ .  
نكلتك امك يا معاذ ( احیا : یا ابن جبل ) و هل يكب الناس في النار على مناخرهم الا حصائد السنتهم . احیا ، ج ۳ ص ۱۰۹ . نیز نك :  
التهایه ابن اثیر ذیل « حصده » ، الترغیب والترهیب ، ج ۵ ص ۱۶۵ . ۴۸/۱ .  
ثلاثة لا يكلمهم الله يوم القيامة ولا ينظر اليهم و لهم عذاب اليم :  
شيخ زان و ملك كذاب و عامل متكبر . نك : مسلم ، ج ۱ ص ۱۰۲-۳ .  
۲۰۸/۲ .

ثلاث من اعطينهن" فقد اعطى خير الدنيا والآخرة : قلبا شاكرا  
و لسانا ذاكرا و نفسا على البلاء صابرة . ١٥٢/١ .

ثلاث من لم يكن فيه واحد منهن" فلا يعتد بشيء من عمله :  
تقوى يحجزه عن معاصي الله عز وجل أو حلم يكف به السفه أو خلق  
يعيش به في الناس . نك : احيا : ج ٣ ص ١٧٨ و ٥١ . ٥١/١ .

ثلاث مهلكات ... شح مطاع ... نك : جامع صغير حديث « ثلاث  
منجيات ... » ، الترغيب و التهيب ، ج ٥ ص ٦١ . ٣٤/١ .

الجنة يوجد ريحها من مسيرة خمس مائة عام ولا يجد ريحها  
عاق ولا قاطع رحم . نك : احيا ، ج ٢ ص ٢١٦ ، الترغيب و التهيب ،  
ج ٥ ص ١٤ . ٦٢/٢ .

حسن الخلق . احيا ، ج ٣ ص ٥١ ، جامع صغير حديث «خير ما  
اعطى الخلق ... » . ٥١/١ .

حسنوا اخلاقكم . احيا ، ج ٣ ص ٥٦ . ٥٤/١ .  
خمس صلوات افترضهن الله تعالى من احسن وضوء هن و صلاتهن  
لوقتهن و اتم ركوعهن و سجودهن و خشوعهن كان له على الله عهد  
ان يغفر له و من لم يفعل ليس له على الله عهد ان شاء غفر له وان شاء  
عذبه . نك : الترغيب و التهيب ، ج ١ ص ١٩٨ ، جامع صغير . ١٩-٢/١ .

خمس يفتن الصائم الكذب والغيبة و النميمة و اليمين الكاذب  
و النظر بشهوة . نك : احيا ، ج ١ ص ٢٣٤ . ٤٦/٤٧ .

خيار امتي احدؤها الذين اذا غضبوا رجعوا . جامع صغير و

شرح آن فیض القدیر ، نیز نك : احيا ، ج ۳ ص ۱۶۸ . ۲۵۵/۱ .  
 خیر ائمتكم الذين يحبونكم و تحبونهم و شرّ ائمتكم الذين  
 يبغضونكم و تبغضونهم . نك : مسلم ، ج ۳ ص ۲ - ۱۴۸۱ ، جامع صغير  
 ( بجای «خیر ائمتكم» در هر دو «خيار ائمتكم» ) . ۹۷/۱ .

خیر الامور اوسطها . المغنی ذیل ص ۱۶۸ ج ۳ احيا . ولی در  
 احيا ( ج ۳ ص ۱۶۸ ) بصورت «خیر الامور اوسطها» آمده . ۱۱۶/۲ .  
 دعاء الوالدة اسرع اجابة ( قيل و لم ذاك يا رسول الله قال ) : هي  
 ارحم من الأب و دعوة الرحيم ( احيا : الرحم ) لانسقط . احيا ، ج ۲  
 ص ۲۱۷ . ۶۲/۱ .

دولة المؤمن في الصبر و نصره في كظم الغيظ و عزه في الاخذ  
 بالفضل و نوره في الورع عما نهى عنه . ۱۸۶/۱ .

الدين نصيحة ( النصيحة ) - ثلاث مرّة ( قيل لمن يا رسول الله ؟  
 قال ) : لله و لكتابه و لائمة المسلمين و عامتهم . نك : مسلم ، ج ۱ ص ۷۴ ،  
 التاج ، ج ۵ ص ۳-۷۲ ، ۱۲۹/۱ ، ۱۰۶/۱ .

رأس العقل بعد الدين التودّد الى الناس و اصطناع المعروف  
 ( جامع صغير : الخیر ) الى كل برّ و فاسق . جامع صغير ( بروایت علی  
 عليه السلام ) . ۱۰۰/۲ .

( ای الشهداء اكرم على الله عزّ وجلّ ؟ قال : ) رجل قام الى وال  
 جائر فامرّه بالمعروف و نهاه عن المنكر فقتله فان لم يقتله فان القلم  
 لايجرى عليه بعد ذلك و ان عاش ما عاش . احيا ، ج ۲ ص ۱۱-۳۱۰ .

. ١٢٨/٢

ردى هذه الخميصة الى ابي جهم فأتى نظرت الى علمها فى الصلاة  
فكاد يفتننى . نك : مسلم ، ج ١ ص ٣٩١ . ٢٨/١ .

ستة لعنهم الله و لعنتهم وكل نبي مجاب : الزائد فى كتاب الله ،  
و المكذب بقدر الله تعالى ، و المتسلط بالجبروت ليعز من اذل الله و  
يذل من اعز الله ، و المستحل لحرم الله ، و المستحل لعترتى ما حرم  
الله ، و التارك لسنتى . نك : جامع صغير (بروايت ابن عمر) ، التاج ،  
ج ٥ ص ١٩٤ . ١٢/١ .

سيكون قوم يقرءون القرآن لا يجاور حناجرهم يقولون قد قرأنا  
فمن اقرأ منا و علمنا فمن اعلم منا اولئك هم وقود النار . نك : احيا ،  
ج ٣ ص ٩-٣٤٨ . ٢١٨/٢ .

الصبر كنز من كنوز الجنة . احيا ، ج ٤ ص ٤١ . ١٨٥/١ .  
الصبر نصف الايمان واليقين الايمان كله . جامع صغير ، دراحيا  
(ج ١ ص ٢٣١-٢٣٠ ، ج ٤ ص ٤١) نيمه نفستين آن آمله . ١٨٤/٢ .  
الصبر و السماحة . احيا ، ج ٤ ص ٤١ . ١٨٠/٢ .  
الصدقه يقع بيد الله قبل ان يقع بيد السائل . قوت القلوب ، ج ٢  
ص ١١٠ ، احيا ، ج ١ ص ٢١٦ (هر دو مصدر به دان) و در هر دو مورد  
«تقع» بجای «يقع» . ٣٧/٢ .

الصلاة الخمس والجمعة الى الجمعة ورمضان الى رمضان مكفرات لما  
بينهن اذا اجتنب الكبائر . نك : جامع صغير ، مسلم ، ج ١ ص ٢٠٩ .

. ٢٠/٢

الصلاة عماد الدين فمن اقامها فقد اقام الدين و من تركها فقد  
هدم الدين . احيا ، ج ١ ص ١٤٧ ( - اقامها فقد اقام الدين و من ) ،  
جامع صغير : «الصلاة عماد الدين» فقط . ١٨/٢ .

الصلاة لوقتها ، برّ الوالدين ، الجهاد في سبيل الله (اي الاعمال  
افضل؟) . مسلم، ج ١ ص ٨٩ ، نيز نك : مسلم، ج ١ ص ٩٠ . ١٩/٢ .  
الصلاة و ما ملكت ايمانكم . احيا ، ج ٢ ص ٢١٩ و ذيل آن  
(المغنى) ، جامع صغير ، ابن ماجه شماره ١٦٢٥ ، ٢٦٩٧ ، ٢٦٩٨ .  
٣٣/١ .

الصلاة و ما ملكت ايمانكم و اتقوا الله في النساء فانهن عوان  
في دينكم . نك : احيا، ج ٢ ص ٤٢ و ذيل آن (المغنى) ، النهايه ذيل  
«عنا» . ٦٥/١ .

صلّ الصلاة لوقتها فان ادركتها فصلّ فانها (مسلم + لك) نافلة .  
مسلم ، ج ١ ص ٤٤٨ . ٢٠/٢ .

صل من قطعك و اعط من حرمك و اعف عمّن ظلمك . احيا ، ج ٤  
ص ٧ - ٢٦ ، نيز نك : « ان تصل . . . » ، الترغيب و التهيب ، ج ٥  
ص ٢٥ . ١٩٩/١ .

صوم يوم عاشوراء يكفّر السنة الماضية و صوم يوم عرفة يكفّر  
السنتين الماضية و المستقبلية . نك : جامع صغير، مسلم ، ج ٢ ص ٨١٩ ،  
التاج ، ج ٢ ص ٩٠ و ٩٥ . ٤٦/١ .

الطاعم الشاكر بمنزلة الصائم الصابر . جامع صغير ، احيا ، ج ٤  
ص ١٣٦ و ٨١ ، سنن ابن ماجه شماره ٥٣٢٦ . ١٠٥٤/١ .  
العدة دين . جامع صغير ١٠١/٢٠ .

عذب الله قرية فيها ثمانية عشر الفا عملهم عمل الانبياء ( قالوا  
كيف ذلك يا رسول الله ؟ قال : ) لم يكونوا يعصون و لكن لا يأمرون  
بالمعروف ولا ينهاون عن المنكر . نك : احيا ، ج ٢ ص ٣١٠ ، ولي مؤلف  
المغنى نوشته : آنرا بصورت مرفوع نياقتم . و سپس روايتى در همين  
معنى آورده . ١٢٨/١٠ .

عصاة اهل النار ( و ما طينة الخبال ؟ ) . مسلم ، ج ٣ ص ١٥٨٧ ،  
التاج ، ج ٣ ص ١٤٣ . ١٠١/٢٠ .  
عليكم بالباء فمن لم يستطع فعليه بالصوم . احيا ، ج ٤ ص ٧٦ ،  
جامع صغير [ هر دو + فان الصوم ( جامع صغير : فانه ) له وجاء ] .  
٢٠٣/١ .

العهد الذى بيننا و بينهم الصلاة فمن تركها فقد كفر . ابن ماجه  
شماره ١٠٧٩ ، جامع صغير ١٠١/١٩ .

غضب الله ( اى شىء اشد ) . احيا ، ج ٣ ص ١٦٥ . ٢٢٣/١ .  
الغضب جمره من النار من اطاها كان معى فى الجنة . ٢٢٣/٢ .  
غفر الله لك يا ابا بكر الست تمرض ؟ اليس يصيبك الاذى؟ الست  
تحزن؟ فهذا ما تجزون . احيا ، ج ٤ ص ١٣٢ . ١٠١/١٨٢ .

الغلام يعق عنه يوم السابع ويماط عنه الاذى فاذا بلغ ست سنين



ادَّب فاذا بلغ سبع سنين عزل عنه فراشه فاذا بلغ ثلاث عشر سنة ضرب على الصلاة فاذا بلغ ستة عشر سنة زوجه ثم اخذ بيده و قال قد ادبتك وعلمتك وانكحتك اعوذ بالله من فتنتك في الدنيا و عذابك في الآخرة .  
نك : احيا ، ج ٢ ص ٢١٧ و ذيل آن (المغنى) ٢٠ / ٤٩ .

الغيبه اشد من الزناء . احيا ، ج ٤ ص ٧١ (مصدر به «ان» ) ،  
ج ٣ ص ٣ مصدر به «اياكم و الغيبة» ١٠ / ١٩٧ .

فانه جبريل اتاكم يعلمكم دينكم . مسلم ، ج ١ ص ٣٨ / ٢٠٣ .  
الفرق بينكما بكلمتيكما . احيا ، ج ١ ص ٢١٤ : « بينكما ما بين كلمتيكما » ٢٠ / ٣٣ .

كان خلقه القرآن . احيا ، ج ٢ ص ٣٥٨ ، ج ٣ ص ٤٩ / ٢٠٥٨ .  
كان رسول الله صلعم تاخذه الوليدة من ولايد المدينة بيده فلا ينزع يده منها حتى تذهب به حيث ما شاءت . نك : احيا ، ج ٣ ص ٣٥٥ .  
٢ / ٢١٢ .

كان رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يفضب للدنيا فاذا اغضبه الحق لم يعرفه احد ولم يقم لغضبه شيء حتى ينتصر له . احيا ، ج ٣ ص ١٧١ .  
٢ / ٢٢٤ .

كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يحدثنا و نحدثه و يلاعبنا و نلاعبه فاذا حضرت الصلاة فكأنه لم يعرفنا و لم نعرفه ٢٠ - ٢٧ / ١ .  
كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلى الهجيرة التى تدعوها الاولى حين تدحض الشمس ويصلى العصر ثم يرجع احدنا الى رحله

في اقصى المدينة و الشمس هية . نك : مسلم ، ج ١ ص ٤٤٧ / ١٠٢٠ .  
 كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يعطى العطاء على قدر (احيا):  
 مقدار) العيلة . احيا ، ج ١ ص ٢٢٠ / ١٠٤٢ .

كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يعلف الناطح و يعقل البعير  
 و يقم البيت و يحلب الشاة و يخصف النمل و يرفع الثوب و يطحن مع  
 خادمه اذا اعيبى و يأكل معه . نك : احيا ، ج ٣ ص ٧-٣٥٦ / ١٠٢١٣ .  
 كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يفضب حتى احمر عيناه و  
 وجنتاه . نك : احيا ، ج ٣ ص ١٧٠ . نيز نك : واللهم انا بشر . . . .  
 . ٢٢٦ / ١

الكبرياء ردائي و العظمة ازارى فمن نازعنى فى واحد منهما  
 اقيته فى النار . نك : جامع صغير ، احيا ، ج ٣ ص ٣٣٦ ، الترغيب و  
 التهيب ، ج ٥ ص ١٨٤ . ٢٠٠٦ / ٢٠٠٦ .

كرم المرء دينه و مروته (جامع صغير ، احيا : و مروته) عقله  
 و حسبه خلقه . جامع صغير . نيز نك : احيا ، ج ٣ ص ٥١ / ٢٠٥٠ .  
 كف (ابن ماجه : تكف) عليك هذا . الترغيب و التهيب ، ج ٥  
 ص ١٦٥ ، سنن ابن ماجه شماره ٣٩٧٣ . نيز نك : احيا ، ج ٣ ص ١٠٩ .  
 . ٤٨ / ١

كلام ابن آدم كله عليه لا له إلا امر بالمعروف و نهى عن منكر  
 أو ذكر الله تعالى . نك : احيا ، ج ١ ص ٧٠ ، جامع صغير ، سنن ابن ماجه  
 شماره ٣٩٧٤ / ٢٠١٢٦ .

كل مسكر حرام و (مسلم : - و) انّ على الله عهدا لمن يشرب  
الخمير ان يسقيه من طينة الخبال . مسلم، ج ۳ ص ۱۵۸۷ ، التاج، ج ۳  
ص ۱۳۳ (بروایت ابن عمر) ۱۰/۲۰ .

كل مسكر حرام وما اسكر منه الفرق فملاء الكف منه حرام .  
التاج، ج ۳ ص ۱۴۲ . نیز نك : جامع صغير حديث وما اسكر الفرق ۰۰۰ .  
۱۰/۱ .

كل مسكر خمر و كل مسكر حرام . مسلم ، ج ۳ ص ۱۵۸۷ .  
نیز نك : مسلم ، ج ۳ ص ۱۵۸۸ ، جامع صغير ، التاج ، ج ۳ ص ۱۴۲ ،  
ابن ماجه شماره ۳۳۹۰ . ۱۰/۱ .

كل مولود يولد يولد على الفطرة فابواه يهودانه وينصرانه ويمجسانه .  
این حدیث در گلستان سعدی (باب اول) نیز بهمین نحو آمده . ولی  
در جامع صغير كمی متفاوت با متن . نیز نك : تفسیر مجمع البیان و  
تفسیر ابوالفتوح ذیل آیه ۳۰/۳۰ (الروم) ۱۰/۷۰ .

كما تدین تدان . جامع صغير . این بعنوان مثل نیز استعمال  
میکردد . نك : قسمت امثال المنجد ۱۰/۱۱۵ .

کم من نعمة لله عز وجل في عرق ساکن ۱۵۱/۲۰ .  
كيف اتم اذا رايت المعروف منكرا و رايت المنكر معروفا . نك :  
احيا ، ج ۲ ص ۳۰۸-۹ و ذیل آن (المغنی) ۱۰/۱۲۷ .

كيف اتم اذا رأيت لم تأمروا بالمعروف و لم تنهوا عن المنكر .  
نك : احيا ، ج ۲ ص ۳۰۸-۹ و ذیل آن (المغنی) ۱۰/۱۲۷ .

- كيف اتم اذا طغى نساؤكم وفسق شبابكم (احيا: شبانكم وتركرم  
 جهادكم) . احيا: ج ٢ ص ٩-٣٠٨ و ذيل آن (المغنى) ٢٠/١٢٦ .
- كيف بك اذا كان عليك امرء يميئون الصلاة أو يؤخرون الصلاة .  
 نك : مسلم ، ج ١ ص ٣٤٨ ، ٢٠/٢٠ .
- لايمان لمن لا امانة له، ولادين لمن لا عهد له . جامع صغير: ٩/١ .
- لا تقضب . احيا ، ج ٣ ص ١٦٥ ، الترغيب و الترهيب ، ج ٥  
 ص ١١٥ ، جامع صغير ١٠/٢٢٣ .
- لا تقضب - لا تقضب . احيا ، ج ٣ ص ١٦٥ ، فيض القدير ذيل  
 حديث قبلي ، الترغيب و الترهيب ، ج ٥ ص ١١٥ ، ١٠/٢٢٣ .
- لا خير في عبد لا يذهب ماله ولا يسقم جسمه إن الله تعالى اذا  
 احب عبدا ابتلاه ثم صبره . نك : احيا ، ج ٤ ص ١٣١ ، ١٠/١٨١ .
- لا يؤمن احدكم حتى يكون الله ورسوله احب اليه مما سواه .  
 نك : الترغيب و الترهيب ، ج ٥ ص ٢٣٤ ، جامع صغير ( مصدر به  
 دلائل من كن فيه ٤٠٠٠ ) ، مسلم ، ج ١ ص ٦٦ ، ١٠/٣٩ .
- لا يؤمن احدكم حتى يكون هواه تبعا لما جئت به . ١٣/٢٠ .
- لا يجزى صلاة لا يقيم الرجل فيها صلبه في الركوع و السجود .  
 نك : الترغيب و الترهيب ، ج ١ ص ٢٦٠ ، ٢٠/٢٢ .
- لا يحل لأحد يبيع يعبا الا يبين ما فيه ولا يحل لمن يعلم ذلك  
 الا يبين (المغنى و الترغيب و الترهيب : الا يبينه . احيا : الا يبينه) .
- احيا ، ج ٢ ص ٧٦ ، الترغيب و الترهيب ، ج ٤ ص ٣٠٠ ، ٢٠/١٤٧ .

لا يدخل الجنة جبار ولا بخيل ولا سيء الملكة . احيا، ج ۳  
ص ۳۳۷ . ۲۰۸/۱ .

لا يدخل الجنة الجواظ ولا الجعظري . نك : احيا، ج ۳  
ص ۳۳۸ ، نهايه ذيل «جعظري» ، جامع صغير حديث «اهل النار ...» .  
۵۱/۲ .

لا يدخل الجنة خب ( احيا : + ولا متكبر ) ولا خائن ولا سيء  
الملكة . احيا ، ج ۲ ص ۲۱۹ . ۷۴/۲ .

لا يدخل الجنة من كان في قلبه مثقال حبة من خردل من كبر .  
قسمت اول حديثي كه در احيا ( ج ۳ ص ۳۳۷ ) و سنن ابن ماجه شماره  
۵۹ و ۴۱۷۳ (در شماره اخير «ذرة» بجای «حبة» ) آمده . نیز نك :  
مسلم : ج ۱ ص ۹۳ . ۲۰۷-۲۰۶ .

لا يدخل الجنة من كان في قلبه مثقال ذرة من الكبر ( مسلم :  
من كبر ) . مسلم ، ج ۱ ص ۹۳ . نیز نك : حديث پيشين . ۱۰۰/۱ ،  
۲۱۰/۱ .

لا يزال الرجل يذهب بنفسه حتى يكتب في الجبارين فيصيبه ما  
اصابهم من العذاب . احيا ، ج ۳ ص ۳۳۷ ، الترغيب و التهيب ، ج ۵  
ص ۱۹۱ ( «من العذاب» ندارد ) . ۲۰۸/۲ .

لا يزال قول لا اله الا الله يرفع سخط الله عن العباد حتى تزلوا  
بالمنزول الذي لا يبالون ما نقص من دينهم اذا اسلمت لهم دنيا هم و اذا  
قالواها عند ذلك قال الله تعالى كذبتكم لستم بصادقين . ۱۵/۱ .

لا يزني الزاني حين يزني وهو مؤمن ولا يشرب الخمر حين يشرب وهو مؤمن ولا يقتل حين يقتل وهو مؤمن. نك : مسلم، ج ١ ص ٧-٧٦، ابن ماجه شماره ٣٩٣٦، التاج، ج ٣ ص ٥، الترغيب والترهيب، ج ٤ ص ٢٩٢. ٩/٢.

لا يفلح قوم تملكهم امرأة. احيا، ج ٢ ص ٤٥. بنوشته المغنى بخارى آنرا نقل کرده. ١/٦٦.

لا ينبغي لامرئء شهد مقاما فيه حق الا تكلم به فانه لم يقدم اجله و لن يحرمه رزقا هو له. احيا، ج ٢ ص ٣٠٩. ٢/١٢٧.

لا ينظر الله الى من جر ازاره خيلاء. احيا، ج ٣ ص ٣٣٩. نيز نك : مسلم، ج ٣ ص ١٦٥١، ابن ماجه شماره ٣٥٧٣. ٢/٢٠٨.

لأن اقول سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر احب الى مما طلعت عليه الشمس. مسلم، ج ٤ ص ٢٠٧٢، جامع صغير. ٢/١٥٥.

لتأمرن بالمعروف و لتنهون عن المنكر أو ليرسلطن الله عليكم شراركم ثم يدعوا خياركم فلا يستجاب لكم. احيا، ج ٢ ص ٣٠٨، جامع صغير. ١/١٢٦.

لخلوف فم الصائم اطيب عند الله من ريح المسك. نك : مسلم، ج ٢ ص ٨٠٧، احيا، ج ١ ص ٢٣١، الترغيب والترهيب، ج ٢ ص ٢٠٨-٩. ١/٤٤.

لم يكن شخص احب اليهم من رسول الله صلى الله عليه و سلم و

كانوا اذا رأوه لم يقوموا له ممّا يعلمون من كراهته لذلك . احيا ، ج ۳ ص ۳۵۴ . ۲۱۲/۱ .

لو امرت احدا أن يسجد لاحد لامرت المرأة ان تسجد لزوجها من عظم حقه عليها . احيا ، ج ۲ ص ۵۷ ، الترغيب و الترهيب ، ج ۴ ص ۵ - ۱۲۴ ( باضافه عباراتی در پایان آن ) . نیز نك : جامع صغير ، التاج ( هر دو مصدر به لو كنت آمرا ) . ۶۸/۲ .

لو كان الصبر من الرجال لكان كريما . نك : جامع صغير ، احيا ، ج ۴ ص ۶۲ . ۱۸۵/۲ .

لولا ان الشياطين يحومون على قلوب بني آدم لنظروا الى ملكوت السماء . احيا ، ج ۴ ص ۹۳ . ۴۳/۲ .

لو لم تفعل لسفقت وجهك النار . احيا ، ج ۲ ص ۲۲ . نیز نك : مسلم ، ج ۳ ص ۸۱ - ۱۲۸۰ ( پنج حدیث متوالی ) ، التاج ، ج ۵ ص ۱۲ . ۷۳/۲ .

ليتخذ احدكم قلبا شاكرا ولسانا ذاكرا . ابن ماجه شماره ۱۸۵۶ ، جامع صغير ( با عباراتی دیگر در پایان آن ) . نیز نك : احيا ، ج ۴ ص ۸۱ ، تفسير ابو الفتوح ذیل آیه ۹/۳۴ : البراءة . ۱۵۴/۱ .

ليد عن قوم افتخر بأبائهم وقد صاروا فحما في جهنم أوليكون  
اهون على الله من الجمالان التي تذوق بأنافها القدر . نك : احيا ، ج ۳ ص ۳۵۲ ، التاج ، ج ۵ ص ۶۱ - ۶۰ ، الترغيب و الترهيب ، ج ۵ ص ۱۹۱ . ۲۱۵ - ۲۱۶ .

ليس بين العبد وبين الكفر فرق ألا ترك الصلاة . فك : ابن ماجه  
شماره ١٠٨٠ ، جامع صغير . ١٩ / ١ .

ليس شيء خيرا من الف مثله إلا المؤمنون (جامع صغير: الأ  
الانسان) . جامع صغير . ٣٤ / ٢ .

ليس (ابن ماجه بنقل المغنى : لا ينبغى) للمؤمن أن يذل نفسه .  
ذيل ص ٤٤ ج ١ ، احيا ( چاپ مصر ١٣٨٧ هـ - ١٩٦٧ م ) ممكن است  
حديث نباشد . در احيا (ج ٣ ص ٩-٢٤٨) آمده : ان ليس للمؤمن ان  
يذل نفسه الى ان يعود الى الوسط الذى هو الصراط المستقيم» وصاحب  
المغنى متعرض حديث بون آن نشده . ٢٢٢ / ١ .

ليس منّا من لم يوقر كبيرنا و لم يرحم صغيرنا . فك : جامع  
صغير ، الترغيب و الترهيب ، ج ٤ ص ٢٨٠ . ١٠١ / ٢ .

ما استرعى الله عبدا على رعيته فلم يحفظها بنصيحة الا حرم الله  
عليه الجنة . فك : احيا ، ج ٢ ص ٣٤٧ ، التاج ، ج ٣ ص ٤٨ ، حديث  
« ما من عبد يسترعيه الله ... » . ٨٤ / ٢ .

ما اعمال البرّ عند الجهاد فى سبيل الله إلا كنفية (احيا: كنفئة)  
فى بحر لجنى\* و ما جميع اعمال البرّ فى سبيل الله عند الامر بالمعروف  
(احيا : + والنهى عن المنكر) إلا كنفية (احيا : كنفئة) فى بحر لجنى\* .  
احيا ، ج ٢ كتاب الامر بالمعروف ، باب اول حديث پنجم و ذيل آن  
(المغنى) . ١٢٦ / ١ .

ما اكرم شاب شيخا من اجل سنه الا قبض الله له عند سنه من



یکرمه . نک : جامع صغیر ، التاج ، ج ۵ ص ۱۷ . ۱۰۱/۱ .  
 ما انعم الله علی عبد من نعمة من اهل و مال و ولد فيقول ماشاء الله  
 لاحول و لا قوة الا بالله فلا يرى فيه آفة دون الموت . نک : جامع صغیر .  
 ۱۵۲/۲ .

ما بات راع غاشا لرعيته ليلة حتى يصبح الاحرم الله عليه الجنة .  
 نک : جامع صغیر ، التاج ، ج ۳ ص ۴۸ ، مسلم ، ج ۱ ص ۱۲۶ و ج ۳  
 ص ۱۴۶۰ ، احيا ، ج ۲ ص ۳۴۸ . ۸۳/۲ .

ما بعث الله نبيا الا و له حوارى فيمكث النبي بين اظهرهم  
 بما شاء الله يعمل فيهم بكتاب الله و بامرہ و بسنة بنيتهم فاذا انقروا  
 كان قوم يركبون المنابر يقولون ما يعرفون و يعملون ما ينكرون فاذا  
 رأيتم ذلك فحق على كل مؤمن جهادهم بيده فان لم يستطع فبلسانه  
 فان لم يستطع فبقلمه ليس وراء ذلك اسلام . نک : احيا ، ج ۲ ص ۳۰۹ ،  
 مسلم ، ج ۱ ص ۶۹-۷۰ . ۱۲۹/۱ .

ما تجرع عبد قط جرعتين احب الى الله من جرعة غيظ ردّها  
 بهلم و جرعة مصيبة يصبر الرجل لها . قسمت نخستين حدیثی که در  
 احيا (ج ۴ ص ۳-۱۳۲) آمده . ۱۸۲/۲ .

مات رسول الله صلى الله عليه وسلم في قميص من صوف عليه اثناعشر  
 رقعة بعضها من اديم و عليه سبعون الفا بما كان يستقرض و ينفق على  
 الفقراء فضاها عنه على رضي الله عنه (روایت ابن عباس) . سه حدیث در  
 صحیح مسلم ( ج ۳ ص ۱۶۴۹ ) در مورد کساء ملبند (مرقع) پیامبر

هست . سه حديث نيز در سنن ابن ماجه (شماره ٤ - ٣٥٦٢) در مورد  
جبة صوف پيامبر آمده . ٨٩/٢ .

ما تمدون الصرعة فيكم؟ ( قلنا الذي لا يصرعه الرجال قال )  
ليس كذلك و لكن الذي يملك نفسه عند الغضب . نك : احيا ، ج ٣  
ص ١٦٥ ، مسلم ، ج ٤ ص ٢٠١٤ ، الترغيب والترهيب ، ج ٥ ص ١١٦ ، ٢/٢٢٢ .  
ما تواضع احد لله الا رفعه الله ( از اصل افتاده ) . فيض القدير  
ذيل حديث « من تواضع لله رفعه الله » جامع صغير ، الترغيب والترهيب ،  
ج ٥ ص ١٨٠ ( قسمت آخر حديث ) . ٢٢١/١ .

ما ذا ابقيت لعيالك؟ احيا ، ج ١ ص ٢١٤ : « ما ابقيت لاهلك » .  
٣٣٣/٢ .

ما صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم صلاة لوقتها الا اخر مرتين  
حتى قبضه الله تعالى . ٢٠-١٩ .

ما غضب احد الا اشفى على جهنم . احيا ، ج ٣ ص ١٦٥ .  
٢٢٣/١ .

ما مثل الدنيا في الآخرة الا كما يغمس احدكم اصبعه في اليم  
فلينظر به يرجع . نك : مسلم ، ج ٤ ص ٢١٩٣ ، التاج ، ج ٥ ص ١٦١ ،  
جامع صغير ( هرسه مصدر به « والله ما الدنيا في الآخرة الا مثل ... » ) ،  
احيا ، ج ٣ ص ٢١٧ ، ابن ماجه شماره ٤١٠٨ ، حديث بعدى . ٤٤/١ .  
ما مثل الدنيا في الآخرة الا مثل ما يجعل احدكم اصبعه في اليم  
فلينظر به يرجع . ابن ماجه شماره ٤١٠٨ . نيز نك : حديث قبلى .

. ۱۲۲/۲

ما المسئول عنها باعلم من السائل . مسلم ، ج ۱ ص ۳۸ . ۳/۱ .  
 ما من احد الا و معه الملكان يمساكانه فان هو رفع نفسه جذاه  
 ثم قال اللهم ضعه و ان وضع نفسه قال اللهم ارفعه . نك : احيا ، ج ۳  
 ص ۳۴۰ ، جامع صغير (مصدر به وما من آدمي ... ، ، النهايه ذيل حكمه ،  
 الترغيب و الترهيب ، ج ۵ ص ۱۸۲ . ۱۰/۱ . ۲۲۱ .

ما من رجل يكون له ابل أو بقر أو غنم لا يؤدي حقها الا اني  
 يوم القيامة اعظم ما يكون و تطؤه باخفافها و تنحطه بقر ونها كلما  
 جازت عليه اخرها ردت عليه اولها حتى يقضى بين الناس . نك : بخارى ،  
 باب زكات البقر ، مسلم ، ج ۲ ص ۶۸۶ ، احيا ، ج ۱ ص ۲۰۹ (روايت  
 مسلم) . ۳۰/۲ .

ما من صاحب ذهب ولا فضة لا يؤدي منها حقها الا اذا كان يوم  
 القيامة صفحت له صفائح فاحمى عليها في نار جهنم فتكوى (الترغيب:  
 فيكوى ) بها جنبه و جبينه و ظهره كلما بردت اعيدت له في يوم كان  
 مقداره خمسين الف سنة حتى يقضى بين العباد فيرى سبيله اما الى  
 الجنة و اما الى النار . الترغيب و الترهيب ، ج ۲ ص ۱۰۴ . نيز نك :  
 مسلم ، ج ۱ ص ۶۸۰ ، التاج ، ج ۲ ص ۱۰۲ . ۳۰/۱ .

ما من صدقة افضل من صدقة اللسان (قيل: فكيف ذلك؟ قال: .)  
 الشفاعة تحقن بها الدماء و تجرّ بها المنفعة الى الآخر و يدفع بها  
 المكروه عن الاخر . نك : جامع صغير حديث « افضل صدقة اللسان

الشفاعة ... ء . ١٠٣/٢ .

ما من عبد يسترعيه الله رعيته فلم يحفظها بنصيحة الا لم يجد رائحة الجنة . نك: حديث «ما استرعى الله ...» ، مسلم ، ج ١ ص ١٢٥ و جلد ٣ ص ١٣٦٠ ، جامع صغير ، الترغيب و التهيب ، ج ٤ ص ٢٢٨ . ١٠٦/١ .

ما من عبد يصوم يوما في سبيل الله الا باعد الله بذلك اليوم وجهه عن النار سبعين خريفا . مسلم ، ج ٢ ص ٧٠٨ ، التاج ، ج ٢ ص ٨٧ . ٤٥/٢ .

ما من قوم عملوا بالمعاصي و فيهم من يقدر ان ينكر عليهم فلم يفعل الا يوشك ان يعمهم الله بعذاب من عنده . احيا ، ج ٢ ص ٣٠٨ . نيز نك : ابن ماجه شماره ٨٠٨٥ ، جامع صغير (هر دو حديث «ما من قوم يعمل فيهم بالمعاصي ...» ) . ١٢٥/١ .

ما منكم من احد الا و قد كتب مقعده من النار و مقعده من الجنة . فيض القدير ذيل حديث «اعملوا فكل ميستر لما خلق له» جامع صغير . نيز نك : مسلم ، ج ٤ ص ٢٠٣٠ . ١١/١ .

ما من وال يلي شيئا من امور المسلمين الا اتى يوم القيامة و يدها مغلولتان الى عنقه لا يفكهما الا عدل اذ يتوقف على جسر من النار فينتفض به ذلك الجسر انتفاضا يزيل كل عضو من موضعه ثم يعاد فيحاسب فان كان محسنا نجا باحسانه وان كان مسيئا يتخرق به ذلك الجسر فيهوى في النار سبعين خريفا . نك : احيا ، ج ٢ ص ٥٠-٣٣٩ . ٨٢-٨٣ .

ما وسعنی ارضی ولا سمائی و وسعنی قلب عبدی المؤمن النقی  
التقی (المغنی : اللین الوداع) . المغنی ذیل ص ۱۵ ج ۳ ، احیا . نیز نک :  
احیا ، ج ۳ ص ۱۵ ، قوت القلوب ، ج ۱ ص ۲۴۰ . مؤلف المغنی نوشته :  
مأخذ آن را پیدا نکردم . ۱۰۷/۱ .

المؤمن بین خمس شدائد : مؤمن بحسده ، و منافق ببغضه ، و  
کافر یقاتله ، و شیطان یضله ، و نفس ینازعه ( احیا : تنازعه ) . احیا ،  
ج ۳ ص ۶۵ . ۵۸-۵۹ .

المؤمن مرآة المؤمن ، جامع صغیر . ۶۰/۱ .  
المؤمنون کجسد واحد اذا اشتکى عضو منها تداعى سائرهما  
بالحمی و السهر . نک : حدیث « نرى المؤمنین فی تراحمهم و ... » .  
۱۳۷/۲ .

مثل الاخویین مثل الیدین یغسل احدهما الاخری . نک : احیا ،  
ج ۲ ص ۱۵۸ ، ۱۷۳ . و از گفتار مؤلف المغنی استنباط میگردد که  
در صحاح سه نیامده و از اقوال سلمان فارسی است . ۷۸/۱ .

المرأة كالضلع ان استمتعت بها استمتعت وبها عوج و ان اقومتها  
كسرتها . نک : بخاری ، ج ۷ ص ۳۳-۴ چاپ مصر ۱۳۳۷ هـ . ق ، احیا ،  
ج ۲ ص ۴۶ ، التاج ، ج ۲ ص ۳۱۵ ، جامع صغیر حدیث « ان المرأة  
خلقت ... » . ۶۶/۲ .

المرء علی دین خلیله . نک : احیا ، ج ۲ ص ۱۷۰ ، التاج ، ج ۵  
ص ۸۱ ، جامع صغیر (در التاج و جامع صغیر بجای المرء « الرجل »

آمده) . ٧٣/١ .

المسلم من سلم المسلمون من لسانه ويده ، و المؤمن من امنه  
الناس على دمائهم واموالهم . جامع صغير (بروايت ابوهريره و وائله) . ٩/١ .  
المغتاب و السامع (احيا : والمستمع) شريكان في الاثم . احيا ،  
ج ٢ ص ٣٣٦ (كتاب امر بمعروف باب ثالث ، منكرات مألوفه) و ج ١  
كتاب اسرار الصوم . ٤٨/٢ .

من آتاه الله تعالى ما لا فلم يؤدّ زكاته مثل ما له يوم القيامة شجاعا  
اقرع له زيببتان يطوقه ثم ياخذ بلهزمتيه ثم يقول انا مالك ، انا كنزك .  
نك : الترغيب و الترهيب ، ج ٢ ص ١٠٩ ، التاج ، ج ٢ ص ٨ - ٧ .  
٣١ - ٣٠ .

من اراد الله به خيرا رزقه خليلا صالحا ان نسي ذكره و ان ذكر  
اعانه . احيا ، ج ٢ ص ١٥٨ . ٧٥/١ .

من اراد ان ينظر الى رجل من اهل النار فلينظر الى رجل قاعد  
و بين يديه قوم قيام . (موقوف و مرفوع) . غزالي ابن حديث را بعنوان  
سخني از علي عليه السلام نقل کرده . احيا ، ج ٣ ص ٣٥٤ . در الترغيب و  
الترهيب (ج ٥ ص ١٠١) حديثي در همين معنى آمده . ٢١١/٢ .

من اصبح مرضيا لابويه اصبح له بابان مفتوحان الى الجنة ، و  
من امسى مثل ذلك و ان كان واحدا فواحدا . و من اصبح مسخطا لابويه  
اصبح له بابان مفتوحان الى النار و من امسى مثل ذلك و ان كان واحدا  
فواحدا . نك : احيا ، ج ٢ ص ٢١٦ ، جامع صغير و شرح همين حديث

در فیض القدير . ۶۲/۲ .

من اطعم شارب الخمر لقمة سلّط الله عليه حیة وعقربا فی قبره ،  
و من قضی حاجته فقد اعان علی هدم الاسلام و من جالسه حشره الله  
یوم القيامة اعمی لا حجة له . ۱۰/۲ .

من اعطی خیرا فیری علیه ( + اثره ) سمی حبیب الله تعالی محمدا  
بنعمة الله ، و من اعطی خیرا فلم یر علیه ( + اثره ) سمی بفیض الله  
معادیا لنعمة الله . ۱۵۲/۱ .

من اقال مسلما عثرته اقاله الله تعالی یوم القيامة . فك : جامع  
صغیر ، سنن ابن ماجه شماره ۲۱۹۹ . ۲/۱۰۰ .

من اقلّ ما اوتیتم الیقین و عزیمة الصبر من اعطی حظّه منهما  
لم یبال ما فاته من قیام اللیل و صیام النهار . قوت القلوب ، ج ۱ ص ۳۹۴  
( با تفصیل بیشتر ) ، احیا ، ج ۱ ص ۷۲ ( مصدر به «ان» ) ، نیز نک :  
احیا ، ج ۴ ص ۶۱ و ذیل ج ۱ ، احیا . ۱۸۵/۱ .

من بنی مسجدا لله بنی الله له بیتا فی الجنة . مسلم ، ج ۱ ص ۳۷۸ ،  
جامع صغیر ( در جامع صغیر «لله» بر «مسجد» مقدم است ) . ۱۰۵/۲ .

من ترك زینة لله و وضع ثیابا حسنة تواضعا لله و ابتغاء وجهه  
كان حقا علی الله ان یدخر له عبقری الجنة . نک : احیا ، ج ۳ ص ۳۵۶ .  
. ۲۱۴/۲ .

من تواضع لله رفعه الله و من تكبر وضعه الله و من اقتصد اغناه  
الله و من بذّر افقره الله و من اكثر ذكر الله احبه الله . نک : احیا ، ج ۳

ص ٣٤٠ . ٢٢١/١ .

من رأى منكم منكرا فليغيره بيده فان لم يستطع فبلسانه، فان لم يستطع فبقلمه. ليس وراء ذلك الاسلام. نك: حديث بعدى . ١٠٥/٢ .  
 من رأى منكم منكرا فليغيره بيده فان لم فبلسانه فان لم يستطع فبقلمه و ذلك اضعف الايمان. مسلم، ج ١ ص ٦٩ ، جامع صغير، الترغيب و التهيب ، ج ٤ ص ٢٧٠ . ١٢٥/٢ .

من رغب عن سنتي فليس مني و النكاح سنتي فمن اجبني فليستن بسنتي . احيا ، ج ٢ ص ٢٢ ( « و ان من سنتي النكاح » بجاي « و النكاح سنتي » ) . ٦٤/٢ .

من ساعة الى ساعة تظهر عد الينا . به مضمون اين روايت مفسران ذيل آيه ١٧/٣٩ : الاسراء اشاره کرده اند . ١١٦-١١٧ .  
 من ستر مسلما ستره الله في الدنيا و الاخرة . سنن ابن ماجه شماره ٢٥٣٤ . ١٠٣/١ .

من سره ان يزحزح عن النار و يدخل الجنة فليأت الى الناس ما يحب أن يوتى اليه . نك: احيا ، ج ٢ كتاب آداب الالفة ، حقوق المسلم . بنوشته مؤلف المغني مسلم اين حديث را اخراج کرده است . ١٠٢/٢ .  
 من سلبت كريمته فصر جزاؤه الخلود في داري و النظر الى وجهي . نك : احيا ، ج ٤ ص ٧٢ ، الترغيب و التهيب ، ج ٦ ص ١٠٩ ، نهايه ابن اثير ذيل « كريمة » ، جامع صغير حديث « ان الله تعالى يقول اذا اخذت كريمتي بعدى ... » . ١٨١/٢ .



من سلم شارب الخمر أو صافحه احبط الله عمله اربعين سنة .

۱۱/۱ .

من سن سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها . نك: حديث

بعدي . ۳۷/۱ .

من سن سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها . و من سن

سنة سيئة فله وزرها و وزر من عمل بها . نك : مسلم ، ج ۲ ص ۷۰۵ و

ج ۴ ص ۲۰۹۵-۶۰ . ۱۰۳/۱ .

من صام رمضان ثم اتبعه بست من شوال كان كصيام الدهر (جامع

صغير : كصوم الدهر . التاج : فكانما صام الدهر) . مسلم ، ج ۲ ص ۸۲۲ ،

جامع صغير ، التاج ، ج ۲ ص ۹۴ . ۴۶/۱ .

من صبر على المصيبة حتى يردّها بحسن عزائه كتب الله له ثلاث

مائة درجة ما بين الدرجتين كما بين السماء و الارض . ۱۸۵/۲ .

من صلى الصلاة لوقتها فاسبغ وضوءها و اتم ركوعها و سجودها

و خشوعها خرجت وهي بيضاء مسفرة تقول حفظك الله كما حفظتني ، و

من صلى لغير وقتها فلم يسبغ وضوءها و لم يتم ركوعها ولا سجودها

ولا خشوعها خرجت وهي سوداء مظلمة تقول ضيعك الله كما ضيعتني

حتى اذا كانت حيث ماشاء الله لفت كما يلف الثوب الخلق فيضرب بها

وجهه . نك : احيا ، ج ۱ ص ۱۴۸ ، الترغيب و التهيب ، ج ۱ ص ۲۱۰ .

۲۳/۱ .

من طلب رضا الله بسخط الناس رضي الله عنه و ارضى الناس عنه .

۰ ۹۶/۱

من عظمت نعمة عظمت مؤنة الناس عليه فمن لم يحتمل تلك المؤنة  
عرضت النعمة للزوال . نك : احيا، ج ۴ ص ۱۲۷ و ذيل آن (المغنى)،  
جامع صغير ، الترغيب و التهيب ، ج ۵ ص ۸-۶۷ . ۱۵۴/۱ .

من فارق روحه جسده و هو برىء من ثلاثة دخل الجنة: الكبير  
و الدين و القلول . احيا ، ج ۳ ص ۳۳۸ . نیز نك : الترغيب و التهيب،  
ج ۵ ص ۱۸۱ . ۲۰۲۰۷/۲ .

من فطر صائما فله مثل اجره غير انه لا ينقص من اجر الصائم .  
نك : جامع صغير ، الترغيب و التهيب ، ج ۲ ص ۲۶۶ . ۲۰۲۰۴۶/۲ .  
من كان في قلبه مثقال حبة من خردل من الكبر كبه الله في النار  
على وجهه . احيا ، ج ۳ ص ۳۳۷ (باختلاف متن با احيا در حاشیه متن  
اشاره شده) . نیز نك : الترغيب و التهيب ، ج ۵ ص ۱۸۷ . ۲۰۲۰۶/۲ .  
من كظم غيظا ولو شاء ان يمضيه امضاه ملأ الله قلبه يوم القيامة  
امنا و ايمانا . نك : احيا ، ج ۳ ص ۱۷۵ ( . تنها بجای «امنا و ايمانا»  
در احيا «رضا» آمده ) ، جامع صغير ( بجای «ولو شاء ان يمضيه» در  
جامع صغير «و هو يقدر على انقاده» آمده ) . ۲۰۲۲۷/۲ .

من كف غضبه ستر الله عورته . احيا ، ج ۳ ص ۱۶۵ ، جامع صغير .

۰ ۲۲۳/۱

من كف (الترغيب و التهيب: من دفع) غضبه كف الله عنه عذابه .  
احيا ، ج ۳ ص ۱۷۵ ( با دو عبارت ديگر در پايان آن ) ، الترغيب و

الترهیب ، ج ۵ ص ۱۱۷ (باضافه د و من حفظ لسانه سترالله عورته ، در آخر آن) ۲۰/۲۲۷ .

من كف لسانه سترالله عورته ومن ملك غضبه وقاه الله عذابه .  
احیا ، ج ۳ ص ۱۱۰ (با دو جمله دیگر در پایان آن) ۴۸-۴۷ .  
من لم يدع قول الزور والعمل به فليس لله حاجة في ان يدع  
طعامه و شرابه . جامع صغير ، التاج ، ج ۲ ص ۶۱ ، الترغيب و الترهب ،  
ج ۲ ص ۲۶۸ (هرسه بروایت ابوهریره) ۲۰/۴۶ .

من لم ينهه (جامع صغير : تنهه) صلاته عن الفحشاء والمنكر  
لم يزد من الله الا بعدا . جامع صغير ۱/۲۴ .  
من تكح لله وانكح لله استحق ولاية الله . احیا ، ج ۲ ص ۲۲ و  
ذیل آن (المغنی) ۱۰/۶۴ .

من ولى امرا من امور المسلمين ثم اغلق بابيه دون الضعيف و  
ذوى الحاجة اغلق الله دونه باب رحمته عند حاجته . فك : الترغيب و  
الترهيب ، ج ۴ ص ۲۲۹ ، التاج ، ج ۳ ص ۴۹ ، جامع صغير حديث  
دما من امام او وال يطلق ... ۲/۸۳ .

المهاجر من هجر السوء و المجاهد من جاهد هواه . احیا ، ج ۴  
ص ۲۰ و ذیل آن (المغنی) ۲۰/۱۹۶ .

الناس نيام فاذا ماتوا اتبهوا . احیا ، ج ۳ ص ۲۳ . در ذیل احیا  
(المغنی) آمده : به علی بن ابی طالب منسوبت است و در کتب حدیث  
منسوب به پیامبر نیافتیم . در احادیث مثنوی (ص ۸۱) مرحوم فروزانفر

نوشته : در زهر الاداب ... منسوب به حضرت رسول ﷺ و در شرح  
تعرف ... منسوبست بمولای متقیان علی عليه السلام ، ٢٠ / ٢١٧ .  
نحن معاشر الانبياء امرنا ان نتكلم الناس على قدر عقولهم .  
٢ / ١٨٩ .

فرى المؤمنين (مسلم، جامع صغير: مثل المؤمنين) فى تراجمهم  
و توادهم و تعاطفهم ، كمثل الجسد اذا اشتكى منه عضو تداعى له سائر  
الجسد بالسهر و الحمى . مسلم ، ج ٤ ص ٢٠٠٠-١٩٩٩ ، جامع صغير .  
نيز نك : التاج ، ج ٥ ص ١٨ . سعدى در سرودن «بنى آدم اعضای ...»  
از اين حديث الهام گرفته ٢٠ / ١٢ .  
النصر مع الصبر و الفرح مع الكرب (جامع صغير + و ان  
مع العسر يسرا ٥٠ / ٥٦ / ٩٤ : الشرح) . جامع صغير ١٠ / ١٨٦ .  
النظر سهم مسموم من سهام ابليس . احيا ، ج ٤ ص ٧٥ . نيز  
نك : حديث بعدى . ٢٠ / ٢٠٢ .

النظر سهم مسموم من سهام ابليس فمن تركها خوفا من الله تعالى  
اناه (احيا ، ج ١ ص ٢٣٤ : آناه ، ج ٣ ص ١٠٢ : اعطاه) ايماننا يجد  
حلاوته فى قلبه . نك : احيا ، موارد مذکور . ٢٠ / ٤٧ .  
نعم - بتهاونهم و سكونهم على معاصى الله عز و جل . احيا ،  
ج ٢ ص ٣١٠ / ١٢٩ .

نعم الصلاة عليهما و الاستغفار لهما و انفاذ عهدهما و اكرام صديقيهما .  
احيا ، ج ٢ ص ٧ - ٢١٦ . نيز نك : التاج ، ج ٥ ص ٦ ، الترغيب و

- الترهیب ، ج ۵ ص ۲-۱۱ / ۱۰۶۲ .
- نعم و الذى نفسى بيده فعند ذلك يقول الله تعالى خلقت بى لاتيحن لهم فتنة يصير الحليم فيهم حيران . نك : احيا ، ج ۲ ص ۳۰۹ و ذيل آن (المغنى) ۱۰ / ۱۲۷ .
- نعم و الذى نفسى بيده و اشد منه (احيا : + سيكون) . احيا ، ج ۲ ص ۳۰۹ و ذيل آن (المغنى) ۱۰ / ۱۲۶-۱۲۷ .
- هذه بتلك . احيا ، ج ۲ ص ۴۴ و ذيل آن (المغنى) ۲۰ / ۶۵ .
- هم الا خسرون و رب الكعبة . مسلم ، ج ۲ ص ۶۸۶ / ۱۰۳۲ .
- هم الاكثرون اموالا الا من قال هكذا و هكذا (مسلم : + و هكذا) من بين يديه و من خلفه و عن يمينه و عن شماله و قليل ما هم . مسلم ، ج ۲ ص ۶۸۶ ، الترغيب و الترهيب ، ج ۶ ص ۲۴ / ۱۰۳۲ .
- و الذى نفسى بيده لتأمرن بالمعروف و لتنهون عن المنكر او ليوشكن الله ان يبعث عليكم عذابا من عنده ثم تدعنه فلا يستجاب لكم . نك : احيا ، ج ۲ ص ۳۰۸ ، الترغيب و الترهيب ، ج ۴ ص ۲۷۳ ، التاج ، ج ۵ ص ۲۲۵ / ۱۰۱۲۵ .
- و الذى نفسى بيده لا يؤمن عبد حتى يحب لآخيه ما يحب لنفسه . مسلم ، ج ۱ ص ۱۶۸ ، المغنى (احيا ، ج ۱ كتاب رياضة النفس ، علامات حسن خلق) ۲۰ / ۱۲ .
- و الله ما شبع رسول الله صلى الله عليه و سلم يومين متتابعين من خبز شعير حتى قبض (المغنى : - حتى قبض) . المغنى ذيل حديث

- ٧ ص ٣٦١ ج ٢ احيا ٢٠-١/٨٩ .  
 و عليك السلام ارجع فصل فائق لم تصل . فك : مسلم ، ج ١  
 ص ٢٩٨ ، التاج ، ج ١ ص ١٧٦ ، الترغيب والترهيب ، ج ٦ ص ٢٥٤-٢٥٠ .  
 ٢٢/١ .  
 الوقت الاول من الصلاة رضوان الله ، و الوقت الاخر عفو الله .  
 التاج ، ج ١ ص ١٤٦ (بروایت ترمذی) . نیز تک : الترغيب و الترهيب ،  
 ج ١ ص ٢٠٨ . ٢٠/١ .  
 و ما علامة ايمانكم؟ احيا ، ج ٤ ص ٦١-٦٢ . ١٨٥/١ .  
 ويل للامراء ليتمنين اقوام لو أن ذرائبهم كانت معلقة في الثريا  
 يتذبذبون بين السماء و الارض و انهم لم يلوا عملا . فك : الترغيب و  
 الترهيب ، ج ٤ ص ٢١٨ . ٨٥/١ .  
 يا ابن آدم اذكرنى حين تفضب اذكرك حين اغضب فلا امحقك  
 فيمن امحق . احيا ، ج ٣ ص ١٧٣ ( مصدر به فقد قال تعالى فى بعض  
 الكتب القديمة ) . ٢٠/٢٢٦ .  
 يا ابن مسعود (مسلم ، احيا ، التاج : اعلم ابان مسعود من تين ) .  
 احيا ، ج ٢ ص ٢٢ ، التاج ، ج ٥ ص ١٢ ، مسلم ، ج ٣ ص ٨١ - ١٢٨٠ .  
 (ينج حديث متوالى) . ٢٠/٧٣ .  
 يا بلال أرحنا بالصلاة . مسند احمد ، ج ٥ ص ٣٦٤ و ٣٧١ (بنقل  
 مرحوم فروزانفر در احاديث مشنوى ص ٢١) ، احيا ، ج ١ ص ١٦٥ :  
 بها ارحنا يا بلال ، بالفاظ ديگر نیز آمده . فك : احاديث مشنوى

ص ۲۰/۲۰۵۸ .

یا دنیا اخدمی من خدمنی و اتعبی من خدمک . ۱۱۳/۲۰

یا عمر أتدری من السائل؟ مسلم، ج ۱ ص ۳۸/۲۰۳

یا لیت ربّ محمد لم یخلق محمدا . فروزانفر، تعلیقات معارف

محقق ترمذی ۲-۱۵۱، معارف محقق ترمذی ص ۶۳، فیه ما فیه ص ۲۰۳

(هر دو بتصحیح فروزانفر)، عطار نیز بمفهوم این حدیث در مصیبت نامه

ص ۳۱۸ (بتصحیح نورانی وصال) اشاره کرده . ۲۳۲/۱۰

یؤتی بالعبد یوم القیامة فیقول الله تعالی عبدي قد استطعتک فی

الدنیا فلم تطعمنی و استکسیتک فلم تکسنی . فیقول للمهی کیف ذلک؟

یقول الله تعالی ربّک فلان جائع و فلان عار فلم تعدّه من فضلك و

جلالک الذی انعمت به علیک و عزّتی و جلالی لا منعتک الیوم من فضلی

کما منعته . این حدیث در اواخر باب پنجم متن (ص ۱۰۴/۲) با کم و

زیاد و اختلاف در بعضی الفاظ تکرار شده . نک: جامع صغیر حدیث

« ان الله تعالی یقول یوم القیامة : یا ابن آدم مرضت فلم تعدنی . . . » .

۲-۱/۳۵، و با کم و زیاد و اختلاف در بعضی الفاظ . ۱۰۴/۲ .

یؤتی یوم القیامة باشکر اهل الارض فیجزیه الله تعالی جزاء

الشاکرین و یؤتی باصبر اهل البلاء فیقال له أترضی أن یجزیک کما

جزینا هذا الشاکر؟ فیقول الله تعالی انعمت علیه فشکر و ابتلیتک فصبرت

لاضعف لک الاجر علیه فتعطی اصناف جزاء الشاکرین . احیا، ج ۴

ص ۱۳۶ (باختلاف احیا با متن در حاشیه متن اشاره شده) . ۱۹۰/۲ .

يؤتى يوم القيامة بالامام الجائر وليس معه نصير ولا عاذر فيلقى  
في جهنم فيدور كما يدور الرحي ثم يرتبط في قعرها. ٨٤/٢.

يحشر الجبارون و المتكبرون يوم القيامة في صورة الذر يطوهم  
الناس لهوانهم على الله تعالى . احيا ، ج ٣ ص ٣٣٧ ( باختلاف احيا با  
متن در حاشية متن اشاره شده ) . ٢٠٧/١ .

يحشر المتكبرون امثال الذر يوم القيامة في صورة الرجال يغشاهم  
الذر من كل مكان يساقون الى سجن في جهنم (يسمى) بولس يعلوهم  
نار الايثار يسقون من عصارة اهل النار . فك : التاج ، ج ٥ ص ٣٣ ،  
احيا ، ج ٣ ص ٣٣٨ . ٢٠٧/١ .

يحشر المرء على دين خليله . فك : المرء على دين خليله (ييش از  
اين گذشت) . ٧٧/٢ .

يخرج من النار عنق له اذنان يسمعان و عينان يبصران و لسان  
ينطق يقول : وكلت بكل جبار عنيد و بكل من دعا مع الله اله آخر  
و بالمصورين . فك : احيا ، ج ٣ ص ٣٣٧ ، الترغيب و التهيب ، ج ٥  
ص ٢٥٢ . ٢٠٨/١ .

يسلط على الكافر في قبره تسعة و تسعون تنينا تنهسه و تلدغه  
حتى يقوم الساعة لو ان تنينا منها نفخ في الارض ما ابتت خضرا .  
١٣/١ .

يسمونها بغير اسمها فيشربونها . فك : جامع صغير حديث «ليشربن»  
اناس (التاج : ناس) من امتي الخمر يسمونها بغير اسمها ، التاج ،



ج ۳ ص ۱۴۴ ، الترغيب و الترهيب ، ج ۴ ص ۳۰۴ . ۱۰/۱ .

يعرض الاعمال على الله يوم الاثنين و يوم الخميس و احب ان  
يعرض عملي و انا صائم . نك : التاج ، ج ۲ ص ۹۷ ، الترغيب و الترهيب ،  
ج ۲ ص ۲۴۹ . ۱۰/۴۶ .

يقول الله تعالى اذا ابتليت عبدى ببلاء فصبر و لم يشكنى الى  
عواده ابدلته لحما خيرا من لحمه و دما خيرا من دمه فان ابرأته ابرأته  
و لا ذنب له و ان توفيته فالى رحمتى . نك : احيا ، ج ۴ ص ۷۲ ،  
الترغيب و الترهيب ، ج ۶ ص ۱۰۱ . ۱۹۹-۲۰۰ .

يقول الله تعالى اذا وجهت الى عبد من عبادى ( احيا : عبدي )  
مصيبة فى بدنه او ماله او ( احيا مورد اول : و ) ولده ثم استقبل ذلك  
بصبر جميل استحيت منه يوم القيامة ان انصب له ميزانا او انشر له ديوانا .  
احيا ، ج ۴ ص ۷۲ ، احيا ، ج ۴ كتاب الصبر و الشكر بيان اجتماع  
و الشكر ، نيز نك : جامع صغير حديث « قال الله تعالى اذا وجهت ... » .  
۱۸۱/۲ .

يقول ( جامع صغير : قال ) الله تعالى : انى و الجن و الانس  
فى نبأ عظيم اخلق و يعبد غيرى و ارزق ويشكر غيرى . جامع صغير .  
۱۵۳/۱ .

يقول الله تعالى ايما عبد من عبادى انعمت عليه بنعمة علم أتها  
منى فقد شكرنى . و من انعمت عليه بنعمة فقال عليه الحمد لله رب العالمين  
فقد ادنى شكرها و ان عظمت النعمة . ۱۵۳/۱ .

يقول الله تعالى كل حسنة بعشرة امثالها الى سبعمائة ضعف الا  
 الصيام فانه لى و انا اجزى به . احيا ، ج ١ ص ٢٣١ . ٢٠ / ٤٣ .  
 يقول الله تعالى يا ابن آدم ما تنصفتى اتحسب اليك بالنعمة و  
 تمتقت إلى بالمعاصى خيري اليك منزل و شرك الى صاعد . ٢٠ / ١٥١ .  
 يقول الله تعالى يا ملائكتى انظروا الى عبدى ابتليته فى الدنيا  
 بالطعام و الشراب و الشهوات فترك شهوته و طعامه و شرابه و لذته من  
 اجلى . نك : احيا ، ج ١ ص ٢٣١ . ٢٠ / ٤٥ .  
 ينزل الله تبارك و تعالى كل ليلة الى السماء الدنيا حين يبقى  
 ثلث الليل الاخر فيقول من يدعونى فاستجب له ( مسلم : + و ) من  
 يسألنى فاعطيه ( مسلم : + و ) من يستغفر لى فاغفر له . مسلم ، ج ١  
 ص ٥٢١ . نيز نك : سنن ابن ماجه شماره ١٣٦٦ . ١ / ١١٩ .

## فهرست اخبار و آثار و روایاتی که مؤلف حدیث بودن آنها را تصریح نکرده

۲/۲۷- و در خبرست که حق جلّ و علا وحی کرد بموسی که  
«یا موسی اذا ذکرته فاذکرنی وانت تنتفض اعضاءک وکن عند ذکره  
خاشعا مطمئنا و اذا ذکرته فاجعل لسانک وراء قلبک و اذا قمت بین  
یدیّ فقم کالعبد الذلیل».

۱/۲۹- در خبرست که «اوحی الله تعالی الی موسی قل لعصاة امتک  
ان لا یذکرونی فانی اکتب علی نفسی ان من ذکرنی ذکرته فاذا ذکرونی  
ذکرتهم باللعنة». قریب بهمین مضمون در جامع صغیر این حدیث آمده:  
«اوحی الله تعالی الی داود أن قل للظلمة لا یذکرونی؛ فانی اذکر من یذکرنی،  
و إن ذکرنی ایاهم أن المنهم».

۲/۴۰- و در اخبار آمده است که موسی علیه السلام از دنیای هیچ  
نداشتی و بنی اسرائیل هر روز بنوبت او را طعام دادندی. روزی موسی  
علیه السلام ازین حال ملول گشت گفت: «الهی ما هذه الذلّة اذ للنتی بین عبادک  
یعدّ بنی هذا لیلة و یعشینی هذا لیلة. فاوحی الله تعالی الیه یا ابن عمران  
هكذا اعمل باولیائی اتفرق از ارفاقهم علی ایدی الباطلین لیؤجروا فیهم».

۶۲/۲- و في الخبر: اوحى الله تعالى الى موسى ﷺ يا موسى من برّ والديه و عفتي كتبته بارًا و من برّني و عقت والديه كتبته عاقًا .  
احيا ، ج ۲ ص ۲۱۶ (كتاب آداب الالفة ، حقوق والدين) . مؤلف المغنى  
متعرض حديث بودن آن نشده .

۶۶/۱- چه در خبرست که دو شاورهن و خالفوهن فان في  
خلافهن البركة. در احيا ، ج ۲ ص ۴۴ بصورت دو كلام مستقل : ۱- و  
قال عمر رضى الله عنه : خالفوا النساء فان في خلافهن البركة . ۲- و  
قد قيل : شاوروهن و خالفوهن .

۷۵/۱- و في الاخبار ان الله تعالى اوحى الى داود ﷺ فقال يا  
داود مالي اراك منتبذا وحدانا (احيا : وحيدا) قال الهى قليت الخلق من  
اجلك فقال يا داود كن يقظان و ارتد لنفسك اخداننا ( فكل خدن )  
لا يوافقك على مسرتى فلا تصحبه فانه لك عدو يقسى قلبك و يباعدك منى .  
احيا ، ج ۲ ص ۱۶۰ . مؤلف المغنى متعرض حديث بودن آن نشده .  
نيز نك : قوت القلوب ، ج ۲ ص ۴۴۴ و ج ۱ ص ۴۵۵ .

۷۵/۲- اوحى الله تعالى الى عيسى ﷺ : يا عيسى لو انك عبدتنى  
بعبادة اهل السماوات و الارض و لم يكن فيه حب في الله و بغض في الله  
ما اغنى عنك من ذلك شيئا . نك : احيا ، ج ۲ ص ۱۵۹ . مؤلف المغنى  
حديث نشمرده .

۸۱/۲- و در خبر است که عيسى ﷺ فرمود که تجسسوا الى الله  
ببعض اهل المعاصى و تقرّبوا الى الله بالتباعد منهم و التمسوا رضا الله

بسخطهم . قالوا یا روح الله فمن نجالس ؟ قال : اجلسوا من یذکرکم الله رؤیته و یزید فی عملکم کلامه و یرغبکم فی الآخرة علمه . احیاء ، ج ۲ ص ۱۵۹ . مؤلف المغنی حدیث نشمرده .

۲/۱۰۰- در خبرست که «اوحی الله تعالی (الی) یوسف علیه السلام : یا یوسف بعفوک علی اخوتک رفعت ذکرك» . احیاء ، ج ۲ کتاب الالفه حقوق المسلم : «وقال عكرمة قال الله تعالی لیوسف بن یعقوب : بعفوک عن اخوتک رفعت ذکرك فی الدارين» . مؤلف المغنی حدیث نشمرده .  
۲-۱/۱۰۱- در خبرست که داود علیه السلام مناجات کرد و گفت الهی چه کار کنم که خلق مرا دوست دارند و از جوار قرب تو محروم نمانم . «وحی فرمود که «خالق الناس باخلاقهم واحسن فیما بینی و بینک» . احیاء ، ج ۲ ص ۱۶۰ . مؤلف المغنی حدیث نشمرده .

۱/۱۰۲- و در آنراست که «ان ذالقرنین اعطی ما اعطی بثلاث خصال : انه کان اذا تکلّم صدق ، و اذا وعد وفی ، ولم یخزن شیئا لغد» .  
۱/۱۰۵- و در آنراست که «ایما وال اهمته (ظ: اهمته) امن طرقات المسلمین بدفع الرّدی و رفع الأذی نام وسیفه یتستفرله و من لم یفعل لعنه سیفه» .

۱/۱۰۵- و در خبرست که «من بنی قنطرة لیسهل عبور المسلمین سهّل الله جوازه علی الصراة» .

۱/۱۲۸- و عن عروة عن ابيه رضی الله عنهما قال : قال موسی علیه السلام الهی : ای عبادک احبّ الیک ؟ قال جلّت عظمته : الذی یتسرّع

الى هواى كما يتسرع البشر (احيا : النسر ) الى هواه و الذى يكلف  
بعبادى الصالحين كما يكلف الصبى بامته و الذى يفضب اذا ارتكب  
محارمى كما يفضب النمر لنفسه . احيا ، ج ۲ ص ۳۱۰ ( باختلاف آن  
با متن در حاشيه متن اشاره شده ) .

۱۳۲/۲ - يا عيسى عظ نفسك فان اتعظت فعظ الناس . احيا ،  
ج ۲ ص ۳۱۲ : و بما روى أن الله تعالى اوحى الى عيسى صلى الله عليه  
و سلم : عظ نفسك فان اتعظت فعظ الناس و إلا فاستحي منى .

۱۴۹/۱ - چه در خبرست كه «لعن الله الناظر و المنظور اليها» .  
۱۵۳/۲ - فى الاخبار أن الله تعالى اوحى الى داود عليه السلام يا داود  
احبنى و احب اوليائى و حببنى الى عبادى قال : يا رب هذا احبك  
و احب اوليائك فكيف احببك الى عبادك؟ قال: ذكرهم بالالاء و النعماء  
فانهم لا يذكرون منى الا كل حسن .

۱۵۶/۱ - چنانكه در اخبار آمده است كه موسى عليه السلام در مناجات  
گفتى: «الهي خلقت آدم بيديك و اصطفيته على خلقك و اسجدت له الملائكة  
و اسكنته دارك و اكرمته و وزوتته حواء امك فكيف شكرتك؟ فقال عز شأنه  
علم ان كل ذلك منى» . نك: احيا ، ج ۴ ص ۸۳ . مؤلف المغنى حديث  
نشمرده . در جامع صغير نيز حديثى قريب بهمين مضمون هست : «قال  
موسى : يارب ، كيف شكرتك آدم؟ قال : علم أن ذلك منى فكان ذلك  
شكروه» .

۱۸۳-۱۸۴ - وعن ابن عباس رضى الله عنه قال: شكنا نبي من الانبياء

عليهم السلام الى الله تعالى فقال : يارب ، العبد المؤمن يطيعك ويجتنب معاصيك تزوي عنه الدنيا و تعرض له البلاء و العبد الكافر لا يطيعك و يجترى على معاصيك تزوي عنه البلاء و تبسط له الدنيا . فاوحى الله تعالى اليه ان العطاء لى والبلاء لى و (كل) يسبح بحمد فيكون المؤمن عليه من الذنوب فازوى عنه الدنيا و اعرض له البلاء فيكون كفارة لذنوبه حتى يلقانى فاجزيه بحسناته و يكون الكافر له حسنات فابسط له الرزق و ازوى عنه البلاء فاجزيه بحسناته فى الدنيا حتى يلقانى فاجزيه بسيئاته . فك: احيا ، ج ۴ ص ۱۳۲ ، مؤلف المغنى حديث نشرده .

۱/ ۱۸۶- و روى ان الله تعالى اوحى الى داود عليه السلام : يا داود تخلق باخلاقى ائتى انا صبور . احيا ، ج ۴ ص ۶۱ : و قيل اوحى الله تعالى الى داود عليه السلام : تخلق باخلاقى و ان من اخلاقى ائتى انا صبور . ۱/ ۱۹۶- از امير المؤمنين على بن ابى طالب كرم الله وجهه روايتست كه «ان الله تعالى يقول للعباد يوم القيامة الم تكونوا (تتوقعون السلام الم تكونوا) تقضى لكم الحوائج لا اجر لكم اليوم قد استوفيتم اجوركم» .

۱/ ۲۰۰- روى ان داود عليه السلام قال : الهى ما جزاء الحزين الذى يصبر على المصائب ابتغاء مرضاتك؟ قال : جزاءه ان البس لباس الايمان فلا اتزعه عنه ابدا . احيا ، ج ۴ ص ۷۲ . باختلاف آن با احياء در حاشیه متن اشاره شده و مؤلف المغنى حديث نشرده .

۱/ ۲۰۹- و قال على كرم الله وجهه : ان الله تعالى : يوكل على ( كل ) عبد ملكا اذا تكبر قال له اخسا فقد وضعك الله فهو في نفسه كبير و في اعين الناس احقر من الخنزير . قريب بهمين معنى حديثي بروايت عمر در الترغيب والترهيب، ج ۵ ص ۱۸۲ آمده و غزالي روايت منذري را با اندك تفاوت بعنوان «اثر» و قول عمر در احيا، ج ۳ كتاب ذم الكبر فضيلة التواضع نقل کرده است .

۱/ ۲۱۰- حضرت صمدیت . . . بجناب عز خود می خواند که «هل من تائب فاتوب عليه ، هل من مستغفر فاغفر له» .

۱/ ۲۱۴- و عيسى عليه السلام فرمود که «جودة الثياب خيلاء القلب (احيا: خيلاء في القلب). احيا، ج ۳ ص ۳۳۵. مؤلف المغني حديث نشمرده . ۲/ ۲۲۱- و در خبر است که حق جل و علا وحی فرمود بموسی عليه السلام که انما اقبل الصلاة ممن تواضع لعظمتي و لم يتعظم على خلقى و الزم قلبه خوفاً و قطع النهار بذكرى و كف نفسه عن الشهوات من اجلى». احيا، ج ۳ ص ۴۱- ۳۴۰ باختلاف احيا با متن در حاشیه متن اشاره شده و مؤلف المغني حديث نشمرده .

۲/ ۲۲۱- و در اخبار آمده است که «طوبى للمتواضعين فى الدنيا هم اصحاب المنابر يوم القيامة ، طوبى للمصلحين بين الناس (احيا : + فى الدنيا) هم الذين يرثون الفردوس يوم القيامة، طوبى للمطهرة قلوبهم فى الدنيا هم الذين ينظرون الى الله عز وجل» (احيا: + تعالى) يوم القيامة». احيا ، ج ۳ ص ۳۴۱ مصدر به « و قال المسيح عليه السلام » و مؤلف المغني حديث نشمرده .



## سخنان بزرگان

( ائمه ، لقمان ، صحابه و خلفا ، مشايخ صوفيه وزهاد ، امثال و سخنان حكما و ارباب قلوب ، امثال فارسی )

۱- از علی علیه السلام :

۷۵/۲- علیکم بالاخوان فانهم عدوة فی الدنيا و الآخرة الا تسمعون (احیا : الا تسمع) الی قول اهل النار « فما لنا من شافعين ولا صديق حميم ». احیا ، ج ۲ ص ۱۶۰ .

۷۸/۲- احب القلوب الی الله ارقها علی الاخوان . ناظر به حدیث « الا وان لله اوانی فی ارضه وهی القلوب فاحب الاوانی الی الله تعالی اصفاها واصلبها وارقتها ، اصفاها من الذنوب واصلبها فی الدین و ارقها علی الاخوان » . احیا ، ج ۲ ص ۲۷۵ .

۹۲/۱- لقد رقت مرقتی هذا حتی استحیت من راقعها . ما لعلی و زینة الدنيا . کیف افرح بلذة تفنی و نعيم لا یبقی و کیف اشبع و حول الحجاز بطون غرنی و کیف ارضی بان اسمی امیر المؤمنین و لا اشاركهم فی خشونة العیش و شدائد الضرّ و البلوی . جمالانی قریب بهمین معنی در نامه علی علیهم به عثمان بن حنیف ( عامل بصره از جانب علی

عَلِيٍّ) و تفسیح شرکت او در میهمانی یکی از مردم بصره هست . نك : آغاز جزء رابع نهج البلاغه بشرح محمد عبده از منشورات مکتبه الاندلس بیروت .

۹۲/۲- ان الله اخذ العهد على ولاية الامر ان يكونوا في زي ادنى اهل الرعيه ليقتمدى بهم الاقوياء ولا يتاسف الضعفاء .

۱۲۴/۱- لو كشف الغطاء ما ازددت يقينا. این سخن را به عامر بن عبدالقیس تمیمی عنبری ( عامر بن عبدالله متوفی بسال ۵۵ هـ . ق ) نیز که یکی از زهاد ثمانیه بشمار است نسبت داده اند . نك : فيه ما فيه مولانا با تصحیحات و حواشی فروزانفر ص ۲۷۲ ، فهرست احادیث و سخنان بزرگان مکاتبات عبدالرحمن اسفراینی با علاءالدوله سمنانی با تصحیحات و مقدمه هرمان لندلت .

۲۰۶/۱- ما احسن تواضع الفنى فى مجالس الفقراء رغبة فى ثواب الله واحسن من ذلك تيه الفقراء على الاغنياء ثقة بالله تعالى. غزالی در احیاء العلوم ، ج ۳ ص ۳۴۲ نوشته : ابو الفتح بن شخرف علی عليه السلام را در خواب دید و علی عليه السلام این سخن را در جواب خواهش او گفت . ۲۱۳/۲- لا ينقص الرجل من كماله ما حمل من شيء الى عياله . نك : احیا ، ج ۳ ص ۳۵۵ .

۲۱۳/۲- ابوالمیال احق ان يحمل . احیا ، ج ۳ ص ۳۵۵ .

۲- از امام جعفر صادق :

۲۰۵/۲- لست بمتكبر ولكن كبرياء الحق قام منى مقام الكبير .

۳- از لقمان :

۶۵/۲- ینبغی للعاقل ان یکون فی امله کالصبی فاذا ( احیا :  
و اذا ) کان فی القوم وجد رجلا . احیا ، ج ۲ ص ۴۴ .

۴- از صحابه :

۴۱/۲- الحمد لله الذی لا ینسی من ذکره ولا یضیع من شکره  
اللهم لا تنسانی فاجعلنی ممّن لا ینساک . (از یکی از فقراء اهل صفه).  
نک : احیا ، ج ۱ ص ۲۰-۲۱۹ (روایتی که سخنی از پیامبر نیز در پایان  
آن هست و مؤلف المعنی مأخذ آنرا بدست داده) .

۶۰/۲- ماستر الله عنک اکثر . (از ابوبکر) یاد آور آیات سعدی  
است که در حکایت پنجم از باب چهارم گلستان سروده :

یکی رازش خوئی داد دشنام

تحمل کرد و گفت : ای نیک فرجام

بتر ز آنم که خواهی گفتن آنی

که دامن ، عیب من چون من ندانی

۸۰/۱- اذا انقلب اخوک عمّا کان علیه فابغضه من حیث احببته  
(از ابوذر غفاری) . احیا ، ج ۲ ص ۱۸۳ .

۱۹۷/۲- ابتلینا بقتنة الضراء فصبرنا و ابتلینا بقتنة السراء فلم  
نصبر . (صحابه می گفتند) . احیا ، ج ۴ ص ۶۹ .

۱۹۹/۱- ما کنا نعدّ ایمان الرجل ایمانا اذا لم یصبر . (صحابه  
می گفتند) . احیا ، ج ۴ ص ۷۱ .

٢١٢/١- لا يزال العبد يزداد من الله ما مشى خلفه . ( از ابودردا) . احيا ، ج ٣ كتاب ذم الكبر بيان اخلاق المتواضعين .  
٥- از عمر بن خطاب :

٥٢/٢- لانفالوا في صداق النساء فانها لو كان مكرمة لكان رسول الله صلى الله عليه وسلم اولى بها . نك : التاج ، ج ٢ ص ٢٩٦ ، احيا ، ج ٢ ص ٤٠ .

٥٢/٢- سبحان الله اصابته امرأة و اخطأ رجل .  
٦٠/١- رحم الله امرأة اهدى الى عيوبى . اللمع چاپ نيكلسون . ص ١٢٥ .

٦٦/١- ما انت الالعبة في البيت ان كانت لنا ( احيا : + اليك ) حاجة ، و الالعبت كما انت . احيا ، ج ٢ ص ٤٥ .  
٢٠٩/٢- اخشى ان تنتفخ حتى تبلع الثريا . احيا ، ج ٣ ص ٣٤٤ .

٦- از عمر بن عبدالعزيز :

٢١٤/١- افضل الصبر عند الحدة و افضل العفو عند القدرة . احيا ، ج ٣ ص ٦ - ٣٥٥ : ان افضل القصد عند الجدة و ان افضل العفو عند القدرة .

٧- از مشايخ صوفيه و زهاد :

١٨/١- (الايمان) ما يورثك النور بعد الظلمة واللين بعد القسوة والسنة بعد البدعة و التلذذ بالعبادة بعد المجاهدة . (از شيخ داود طائي) .

۴۹/۱- لو خطر بیالی الدنيا لتوضیبت و لو خطر بیالی الاخرة  
الاعتسلت . (از ابوسعید بسطامی) .

۵۸/۱- من ارخى عنان الشهوات ( احیا : من ارضى الجوارح  
بالشهوات) فقد غرس فى قلبه شجر الندامات . ( از وهیب بن الورد ) .  
در احیا ، ج ۳ ص ۶۶ این سخن به «ابویحیی وراق» منسوب است .

۵۸/۱- من اراد ( احیا : من احب ) شهوات الدنيا فليتهيأ  
للدل . (از وهیب بن الورد) . احیا ، ج ۳ ص ۶۶ .

۷۷/۱- مقاطعة الاحمق قربان الى الله . (از شیخ حسن بصری)  
در احیا ، ج ۲ ص ۱۷۱ مصدر به لفظ «قیل» ( بدون انتساب به شخص  
خاص) آمده . و پیش از آن (احیا ، ج ۲ ص ۲۶) آمده : و قال الحسن  
رضی الله عنه (ظ : حسن بن علی علیهما السلام) : مصارمة الفاسق قربان  
الى الله .

۷۷/۱- النظر الى وجه الاحمق خطیئة (احیا : + مكتوبة) .  
(از سفیان ثوری) . احیا ، ج ۲ کتاب آداب الالفة - بیان الصفات المشروطة  
فیمن تختار صحبته .

۷۸-۷۹- اخواننا احب الينا من اهلينا و اولادنا (لأن اولادنا  
يذكرون الدنيا و اخواننا يذكرون الاخرة) . (از ابوالحسن بصری) .  
در احیا ، ج ۲ ص ۱۷۶ این سخن منسوب به حسن بصری و با اندک  
تفاوت آمده: كان الحسن يقول : اخواننا احب الينا من اهلنا و اولادنا  
لان اهلنا يذكروننا بالدنيا و اخواننا يذكروننا بالاخرة .

۸۰/۱-۲ - لانهجر اخاك (احيا : لانهقطع اخاك و لانهجره) عند  
الذنب (احيا : + بذنبه) فانه يركبه (احيا : يركبه) اليوم و يتركه  
غدا . (از ابراهيم نخعی) . احيا ، ج ۲ ص ۱۸۳ .

۱۱۲/۱ - ان للتوحيد نورا كما ان للشرك نارا و ان نور  
التوحيد احرق للسيئات من نار الشرك للحسنات . (از يحيى بن معاذ  
رازی) .

۲۰۱/۲ - (از حسين منصور حلاج قدس سراره پرسيدند در  
حال صلب كه ما التصوف ؟ قال : ) هي نفسك ان لم تشغلها شغلتك .  
احيا ، ج ۴ ص ۷۵ .

۲۰۶/۱-۲ - التكبر على ذى التكبر بالمال تواضع . (از يحيى  
معاذ رازی) .

۲۱۴/۱ - انى لاغسل ثوبى فانكر قلبى ما لم يتسخ . (از طائوس) .  
در احيا ، ج ۳ ص ۳۵۵ چنین آمده : انسى لاغسل ثوبى هذين فانكر  
قلبي ماداما نقيين .

۸- امثال و سخنان حكما و ارباب قلوب :

۵۵/۱ - من اشد التعذيب تأديب الذئب . (از امثال عرب) .

۷۸/۲ - مقادير النفقة موازين المحبة . (از امثال عرب) .

۱۰۰/۱ - من نقل اليك نقل عنك . (از حكماء عرب) .

۱۳۶/۲ - السر لما عاينت احسن من اذاعة ما ظننت . (نقش

خاتم سليمان) . احيا ، ج ۲ ص ۳۲۹ .

۱۹۲/۲ - من صبر ظفر. (از امثال عرب). المنجد - قسمت امثال.  
 ۱۹۸/۲ - ومن العصمة ان لاتقدر. (ارباب قلوب گفته‌اند). در  
 احیا نه بعنوان مثل بلکه بطور عادی در همین مبحث که در متن از  
 آن سخن رفته آمده. احیا، ج ۴ ص ۷۰.

#### ۹- امثال فارسی:

۳۳/۱ - هر چه در بند آئی، بنده آئی.  
 ۶۰/۱ - نظر دوست عیب پوشد و دیده دشمن همه در عیب کوشد.  
 ۱۵۸/۱ - دشمن عاقل به از دوست جاهل.  
 ۲۱۱/۲ - اول تو نطفه ایست بی مقدار، و آخر تو جیفه مردار،  
 و در حال حامل اقدار (از مطرف بن عبدالله).





## فهرست اشعار

### ۱- قصیده و غزل و قطعه

شاخ امل بزنی که چراغیست زودمیر  
بیخ هوس بکن که درختیست بی بها  
از کوی ره زنان طبیعت بریده شو  
وز خوی ره روان طریقت طلب شفا

۸۲/۲

نک : دیوان خاقانی بمصحیح دکتر ضیاءالدین سجادی - زوار -

تهران ، ص ۴ .

ای خفته‌ای که دوست نگهبان جان تست  
تو مست و غافل و کرهش پاسبان تست  
خوابت چگونه آید از شوق آن کریم  
کش رحمت و عنایت بیش از گمان تست

۱۷۲/۱

سر عشق از سر زبان دورست  
شرح این آیت از بیان دورست  
هر خسی کی رسد باوج کمال  
طالب کام ازین نشان دورست

ای بحر ص و هوا کمر بسته

این حکایت ازان میان دورست

۵۹/۱

هر سحر کانش شوقم ره بالا گیرد

قوت جانم همه از نور تجلا گیرد

سوز او مجلس سکنان فلک گرم کند

نور او مملکت عالم والا گیرد

گرچه انوار فلک از همه بالاست ولیک

سوز دردم ره بالاتر بالا گیرد

چه اثر یابد آخر دل هر بیخبری

زانچه از عکس تجلیء تو در ما گیرد

۱۱۹/۲

بروز مرگ چو تابوت من روان باشد

گمان مبر که مرا میل این جهان باشد

جنازه ام چو به بینی مگو درینغ درینغ

بدام دیو درافتی درینغ آن باشد

تمم بخاک سپاری مگو فراق فراق

که خاک پرده جمعیت جنان باشد

۱۶۰/۲

مولوی . نك : حواشی متن . دیوان شمس چاپ فروزانفر . غزل

شماره ۹۱۱ .

هرچ از تو آید خوش بود خواهی شفا خواهی الم  
 آرام جانم یاد تو من فارغ از شادی و غم  
 ۱۹۰/۱

ای که در دنیا نرفتی بر صراط مستقیم  
 در قیامت بر صراط جای تشویرست و بیم  
 قلب روی اندوده نستانند در بازار حشر  
 خالصی باید که از آتش برون آید سلیم  
 ۵۶/۱

سالها باید که تا يك سنگ اصلی ز آفتاب  
 لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن  
 ماهها باید که تا يك پنبه دانه ز آب و گل  
 شاهدی را حله گردد یا شهیدی را کفن  
 ۱۷۴/۱

از قصیده « برگ بی برگی نداری لاف درویشی مزین » سنائی  
 غزنوی . نك : دیوان سنائی بتصحیح مدرس رضوی ص ۴۸۵-۶ .  
 ای هم نفسان تا اجل آمد بسر من  
 از پای در افتادم و خون شد جگر من  
 رفتم نه چنان کامدتم را بود امید  
 نه هست امیدم که کس آید بیر من

گر خاک زمین جمله بغربال به بیزند  
 يك ذره نیابند نشان و اثر من  
 ازخون کفتم ترشد و ازخاک تنم خشک  
 اینست کنون زیر زمین خشک و تر من  
 دردا و دریغا که درین درد ندارید  
 يك ذره دوا از من و ازخیر و شر من  
 در بادیه‌ای تا بقیامت شدم اینک  
 نی مرکب و نی زاد دریغا سفر من

۱۲۱/۲

تو مرا موئس روان بودی      لیک ازچشم من نهان بودی  
 از تو می‌یافتم خبر بگمان      چون شدم بیخبر عیان بودی  
 جانم اندر جهان ترا می‌جست      تو خود اندر میان جان بودی  
 من خود اندر حجاب خود بودم      ورنه با من تو در میان بودی

۱۱۴/۲

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند  
 تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری  
 همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار  
 شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

۱۷۳/۱

زین خرابی گر تومی خواهی که آبادی شوی  
 جهد کن تا بنده فرمان آزادی شوی  
 در دل پر نور مردی جای گیر و غم مخور  
 کز دل پر نور او ناگاه دلشادی شوی  
 در وفای کاملان چون کوه ثابت کن قدم  
 ورنه اندر راهشان ناگاه بر بادی شوی

۱۹۳/۲

میان آب حیاتی و آب میجویی  
 فراز گنجی و از فاقه در تک و پویی  
 تو کوی دست همی جویی و نمیدانی  
 که گر نظر بحقیقت کنی تو آن کویی  
 گلی ز گلشن وصلی فتاده اندر خاک  
 میان گلخن حرم و هوا چه میجویی

۲۰۵/۱

مؤلف متن . چهل اسرار (غزلیات) . غزل شماره ۴۱ . تصحیح  
 سیده اشرف بخاری ، انتشارات مجله وحید .

۲- مثنویات

پادشاهی نوق معنی بردنست .

نی بزور و ظلم دنیا خوردنست

هر سگی را جیفه دنیا دهند

دولت آنکس یافت کش عقبی دهند

۲۶/۱

چیزی که وجود او بخود نیست      هستیش نهادن از خرد نیست

هستی که بحق قیام دارد      او نیست و لیک نام دارد

۱۱۶/۱

عزت این در چنین کرد اقتضا      کز در ما دور باشد هر گدا

۱۷۳/۲

هر چه از گردون گردان میرسد      از طفیل جان مردان میرسد

گر نباشد نفس ارباب شهود      خود نگردد دور پرگار وجود

۱۷۴/۲

ای که شدی در ره غفلت سوار      آخر ازان روز یکی شرم دار

ظلم شد امروز تماشای تو      وای بر سوایی فردای تو

چند غبار ستم انگیختن      آب خود و خون کسان ریختن

ملك ضعیفان بکف آورده گیر      مال یتیمان بستم خورده گیر

روز قیامت که بود داوری      عذر بیاور که چه عذر آوری

۲۲۸/۱

نظامی . مخزن الاسرار . نك : حواشی همین آیات در متن .

ای تن آخر که عین تقصیری      وقت نامد که پند پذیری

خیز ازین خاکدان جسمانی      تارسی در ریاض روحانی

اهل دنیا بجمله مغرورند      زانکه از سر حرف بس دورند  
 بهر این خاکدان بی معنی      داده بر بباد ملکت عقبی  
 چکنی این جهان ویران را  
 این لگد کوب وحش و حیوان را  
 خیره منشین که مرگ بی باکست  
 مرکبت باد و منزلت خاکست  
 از جهان زود زاد خود برگیر  
 جهد کن کار دینت از سرگیر

۱۲۲-۱۲۳

گر سگ نفس تو بفرمان تست  
 تو بیقین دان که بهشت آن تست  
 دشمن تست این سگ و ازسگ بتر  
 عشوه دشمن تو ازین پس مخر  
 از جرس صبر بر آور غریو  
 بنده دین باش نه مزدور دیو  
 سر ز هوا تاقتن از سروریت  
 ترک هوا قوت پیغمبریت

۱۹۴/۱-۲

## ۳- رباعیات

دریغ این درد را مرهم ندیدم      امید وصل بودن هم ندیدم

ازان کار مرا سستست بنياد      که عهد دوستان محکم نديدم

۶۰/۱

تا باديۀ درد بپايان نبری      از هيچ طرف راه بدرمان نبری

تا بر سر نام و کام گامی نزني      بويی ز نسيم وصل جان نبری

۱۴/۲

۴- ابیات عربی

.....

(و) کلّ ما یفعل المحبوب محبوب

۲۰۱/۱

توسط اذا ماشئت امرا فانه      کلا طرفی قصد الامور ذميم

۱۱۶/۲

لئن فخرت بأباء ذوی شرف      لقد صدقت ولكن بئس ما ولدوا

۲۱۵/۱



## فهرست بلاد و اماکن

اریحا (بفتح اوّل و کسر دوم = مکان خوشبو «قاموس کتاب مقدس»):  
بنوشته یا قوت کلمه عبری است و بعضی آنرا بخواه نقطه‌دار نیز آورده‌اند،  
شهری است در فلسطین واقع در شمال بحرالمیت و مغرب رود اردن .  
۸۷/۱ .

بصره . ۶۰/۲ ، ۷۲/۲ ، ۹۲/۲ .

بغداد . ۹۳/۱ .

بقیع ( بفتح اوّل و کسر دوم ) : موضعی که در آن بیخ هر نوع  
درخت باشد . در متن مراد از بقیع «بقیع الفرقد» است که درخت فرقد  
(بفتح اوّل و سوم) در آن می‌رست و بعد درخت از بین رفت و بکوردستان  
تبدیل شد . ۹۰/۱ .

بولس : چاه یا زندانی در جهنم . نك : النهایه ، متن حاضر و  
حاشیه آن . ۲۰۷/۱-۲ .

بیت المقدس ( بفتح میم و کسر دال یا بضم میم و فتح و تشدید  
دال ) . ۸۷/۱ ، ۸۸/۲ .

حجاز : منطقه کوهستانی فاصل میان نجد و تهامه (یا غور: منطقه

- پست و ساحلی واقع در مشرق دریای سرخ) . ۹۲/۱ .
- حصص (بکسر اول و سکون دوم) : از شهرهای سوریه واقع در مشرق رودخانه عاصی و نزدیک به مرز شمالی لبنان. چند آبادی دیگر نیز باین نام خوانده شده . ۹۰/۲ .
- دجله . ۱۳۱/۱ .
- دمشق . ۹۱/۱ .
- رمله (بفتح اول و سکون دوم) : از شهرهای فلسطین که در شمال شرقی بیت المقدس واقع شده ، سلیمان بن عبدالملک بن مروان را بنیانگذار رمله نوشته اند . ۲۱۲/۲ .
- روم . ۹۱/۱ .
- شام . ۱۹۷/۲ ، ۷۶/۲ .
- عبادان (بفتح اول و تشدید دوم = آبادان) . ۷۲/۲ .
- عراق . ۱۹۷/۲ ، ۷۶/۱ .
- فارس . ۸۸/۲ .
- فرات . ۱۰۵/۱ .
- کعبه . ۱۸۳/۱-۲ ، ۳۲/۱ ، ۲۵/۱ .
- مدینه . ۱۴۳/۲ ، ۱۰۳/۱ ، ۲۰/۱ .
- مصر . ۱۹۷/۲ ، ۹۴/۲ ، ۸۷/۲ ، ۶۳/۱ .
- نجد (بفتح اول و سکون دوم) : سرزمین مرتفع واقع در شمال جزیره العرب که در مشرق حجاز (نک : حجاز) واقع است . ۸۸/۲ .

## فهرست اسامی کتب

- احیاء الملووم : ۲۳/۱ .
- تورات : ۱-۲ ، ۱۱۲/۱ ، ۱۱۳/۱ .
- قرآن : در بیشتر صفحات .
- مرآت التائبین : ۲۱/۲ .

## فهرست ماخذ و منابع

احاديث مننوى بجمع و تدوين بديع الزمان فروزانفر ، بهمن

ماه ۱۳۳۴

احياء علوم الدين غزالى، طبع دارالمعرفة بيروت، و طبع قاهره

۱۳۸۷ هـ - ۱۹۶۷ م

استيعاب فى اسماء الاصحاب درذيل اصابه، چاپ مصر، ۱۳۵۸ هـ.ق -

۱۹۳۹ م

الاصابة فى تمييز الصحابة ، چاپ مصر ، ۱۳۵۸ هـ .ق - ۱۹۳۹ م  
اصول تصوف: بقلم دكتور احسان الله استخرى، ناشر كانون معرفت ،

تهران

الاعلام خير الدين زركلى ، طبع ثالث

اقرب الموارد چاپ افست تهران

بحث در آثار و افكار و احوال حافظ ، جلد دوم ، دكتور قاسم

غنى ، ۱۳۴۰ کتابفروشى زوار

برهان قاطع ، چاپ دكتور معين

بوستان سعدى ، چاپ اميرخيزى

التاج الجامع الاصول فی احادیث الرسول با شرح تألیف شیخ منصور علی ناصف ، طبع ثالث ، ۱۳۸۱ هـ . ۱۹۶۱ م ، مکتبه اسلامیه  
تاریخ ادبیات در ایران ، جلد سوم ، بخش اول ، ۱۳۵۱ هـ . ش ،  
از انتشارات دانشگاه تهران

تاریخ ادبیات فارسی هرمان اته ، ترجمه با حواشی دکتر رضا  
شفق ، ۱۳۳۷ هـ . ش

تاریخ مفصل ایران عباس اقبال آشتیانی ، با حواشی و تجدید  
نظرفهارس بکوشش دکتر محمد دبیر سیاقی ، از انتشارات کتابفروشی خیام  
تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی تا پایان قرن دهم  
هجری سعید نفیسی ، ۱۳۴۴ هـ . ش ، کتابفروشی فروغی ، تهران  
تحقیق در احوال و آثار سید محمد نوربخش بکوشش دکتر  
جعفر صدقیانلو ، ۱۳۵۱ هـ . ش

تحقیق در احوال و آثار نجم‌الدین کبری تحقیق و تألیف  
منوچهر محسنی ، ۱۳۴۶ هـ . ش

تذکره الحفاظ ذهبی ، طبع رابع دار احیاء التراث العربی ، بیروت  
تذکره الاولیاء عطار بتصحیح دکتر محمد استعلامی ، ۱۳۴۶  
خورشیدی

ترجمه رساله قشیری به اهتمام و تصحیح بدیع الزمان فروزانفر ،  
۱۳۴۵ هـ . ش

الترغیب و الترهیب منذری ، طبع اول ، مطبعه سعادت ، مصر

۸۱ - ۱۳۷۹ هـ - ۶۲ - ۱۹۶۰ م

تعريفات جرجانی : چاپ افست تهران از چاپ اول مصر در

۱۳۰۶ هـ

دیوان خاقانی بتصحيح دکتر ضياءالدين سجادی ، تهران ، زوار

الرسالة العلية کمالالدين حسين کاشفی بتصحيح و تعليق دکتر

سيد جلالالدين محدث ، بنگاه ترجمه و نشر ، ۱۳۴۴ هـ . ش

رسائل خواجه عبدالله انصاری ، چاپ سوم ، ۱۳۴۹

روح الجنان و روح الجنان بتصحيح و حواشی آقای حاج ميرزا

ابوالحسن شعرانی ، ۱۲ مجلد ، ۱۳۸۲ تا ۱۳۸۷ هـ . ق

ريحانة الادب ميرزامحمد علی مدرس ، چاپ سوم ، کتابفروشی خيام

سرزمينهای خلافت شرقی ، تأليف لسترنج ، ترجمه محمود عرفان ،

۱۳۳۷ هـ . ش

سلسله های اسلامی نوشته کليفورد داموند بسورث ، ترجمه

فريدون بدره ای

سنن ابن ماجه بتصحيح محمد فؤاد عبدالباقي ، دارالاحياء الكتب

العربية ، ۱۳۷۲ هـ - ۱۹۵۴ م

صحيح بخاری در سه مجلد ، طبع قاهره ، ۱۳۷۸ هـ - ۱۹۵۸ م

صحيح مسلم ، پنج مجلد ، بتصحيح محمد فؤاد عبدالباقي ، طبع

اول ، دارالاحياء الكتب العربية ، ۱۳۷۴ هـ - ۱۹۵۵ م

طبقات سلاطين اسلام ، تأليف استانلی لين پول ، ترجمه عباس

اقبال ، ۱۳۱۲ ش

طبقات الصوفیه عبدالرحمن سلمی بتحقیق نورالدین شریه ،  
مصر ، طبع ثانی ، ۱۳۸۹ هـ - ۱۹۶۹ م

علم الحدیث تألیف کاظم مدیر شانه چی ، دانشگاه مشهد ، اسفندماه ۱۳۴۴

علوم الحدیث و مصطلحه دکتر صبحی الصالح ، بیروت ، ۱۹۷۱ م

غزالی نامه تألیف جلال الدین همائی ، طبع دوم ، ۱۳۴۲ هـ . ش

غیاث اللغات غیاث الدین محمد رامپوری ، بکوشش محمد دبیر سیاقی ،

کانون معرفت ، تهران

فرهنگ آندراج از انتشارات کتابخانه خیام ، ۱۳۳۵ ، زیر نظر

محمد دبیر سیاقی

فرهنگ روز عربی فارسی تألیف کمال موسوی ، ۱۳۴۳ هـ . ش

فرهنگ علوم عقلی تألیف سید جعفر سجادی ، چاپ اول ،

کتابخانه ابن سینا ، ۱۳۴۱ هـ . ش

فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی تألیف دکتر

سید جعفر سجادی ، کتابخانه طهوری ، ۱۳۵۰

فرهنگ معین ، چاپ اول ، از انتشارات امیر کبیر ، تهران

فرهنگ نفیسی ، از انتشارات کتابفروشی خیام ، ۱۳۴۳

الفکر الشیعی والنزعات الصوفیه حتی مطلع القرن الثانی عشر الهجری

دکتر کامل مصطفی الشیبی ، چاپ بغداد ، ۱۳۸۶ هـ - ۱۹۶۶ م

فیض القدیر شرح جامع صغیر در ۶ مجلد ، طبع دوم ، دارالمعرفه

- بيروت - لبنان ، ۱۳۹۱ هـ - ۱۹۷۲ م  
 قاموس كتاب مقدس ترجمه و تأليف مسترهاكس امريكائى ، مطبعة  
 امريكائى در بيروت ۱۹۲۸ م  
 قرآن مجيد با ترجمه و جمع آورى تفسير از زين العابدين  
 رهنما ، سه مجلد اول چاپ اول  
 قوت القلوب فى معامله المحجوب ابوطالب مكى ، طبع قاهره ،  
 ۱۳۵۱ هـ . ق ، قطع رحلى  
 قوت القلوب فى معامله المحجوب ، چاپ مصر ، ۱۳۸۱ هـ - ۱۹۶۱ م  
 كتاب الانسان الكامل عزيز الدين نسفى ، ۱۹۶۲ - ۱۹۴۱  
 كشاف اصطلاحات الفنون تأليف محمد على الفاروقى التهانوى ،  
 چاپ افست ، كتابفروشى خيام ، تهران  
 كشف المحجوب على بن عثمانى جلابى الهجويرى بتصحيح والنتين  
 ژوكوفسكى ، ترجمه و مقدمه روسى و انضمام فهرستهاى هفتگانه از  
 محمد عباسى  
 كليات شمس با تصحيحات و حواشى بديع الزمان فروزانفر  
 كيمياى سعادت بتصحيح آرام ، چاپ دوم ، ۱۳۳۳ هجرى آفتابى  
 اللباب فى تهذيب الانساب تأليف عز الدين ابن اثير الجرزى ،  
 چاپ افست ، مكتبة المثنى ، بغداد  
 لغت نامه دهخدا  
 اللمع فى التصوف ابو نصر سراج بتصحيح نيكلسون ، ۱۹۱۴ م ،



افست تهران

مالك و زارع خانم لمتون، ترجمه منوچهر امیری، ۱۳۴۵ هـ. ش  
مجمع البیان طبرسی، ج ۱، چاپ ۱۳۱۱ هـ. ق، دارالطباعه

ابراهیمیه

مجمع البیان طبرسی، ج ۲، ۱۳۰۲ هـ. ق، دارالخلافه تهران  
مصباح الهدایه عزالدین محمود، با تصحیح استاد جلال همائی،  
چاپ دوم، از انتشارات کتابخانه سنائی

معجم متن اللغه، چاپ بیروت، ۸۰ -- ۱۳۷۷ هـ -- ۶۰ -- ۱۹۵۸ م  
المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی مکتبه بریل لیدن،

۱۹۳۶ م

المعنی عن حمل الاسفار فی الاسفار زین الدین ابی الفضل  
عبدالرحیم بن حسین عراقی در ذیل احیاء العلوم، چاپ بیروت

مفاتیح العلوم، ترجمه حسین خدیو جم، چاپ اول، ۱۳۴۷

مفاتیح العلوم خوارزمی، چاپ لیدن، بتصحیح فان فلو تن، افست تهران

مفردات راغب اصفهانی، چاپ افست، تهران

مرشد و مرید یا مکتبات عبدالرحمن اسفرائینی باعلاء الدوله سمنانی

با تصحیحات و مقدمه هرمان لندلت، تهران، ۱۳۵۱ هـ -- ۱۹۷۲ م

مرموزات اسدی در مزمورات داودی نجم الدین دایه، با اهتمام

محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران، ۱۳۵۲، مک گیل

منتهی الارب، چاپ افست، ۱۳۷۷ هـ. ق

المنجد

منهج الصادقين (تفسیر) در سه مجلد، ۱۳۱۴ هـ. ق

نفعات الانس جامی بتصحیح مهدی توحیدی پور، از انتشارات

کتابفرشی محمودی

النهاية في غريب الحديث والاثار در ۵ مجلد بتحقيق محمود محمد-

الطناحي، دارالاحياء الكتب العربية، طبع اول، ۱۳۸۳ هـ -- ۱۹۶۳ م

## غلط نامه و مستدرک

صفحه	سطر	صحیح
۹		صفحه نه ، آخرین صفحه نونویس نسخه « م » است
۱۵-۱۶		این دو صفحه از قسمت نونویس نسخه « ک » است
هفده	۳	کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران
نوزده	۱۶	یا کلمه‌ای بوده ، بآن
بیست و دو	۱۲	مرید و جانشین
بیست و چهار	۷	و برای دیدار آنان با سفر
سی	۱	و هم اکنون
سی	۸	از سادات ، که
سی و چهار	۱۴	بنقل حسام‌الدین راشدی در
چهل و چهار	۷-۸	و بهترین ایشان خلفاء الراشدین بودند :
چهل و پنج	۱۱-۳	از آن آمده ، در روضات الجنان حافظ حسین عباراتی از آن نقل شده و نیز يك صفحه و نیم از آن
۳۳	۳	پیوسته .
۳۴	۲	مَشَاة
۳۷	۲۲	( به تشدید لام )
۶۸	۵	ابوجهم بن

صفحه	سطر	صحیح
۷۳	۹	فیبری سبیلہ إِمَّا الی الجنّہ و إِمَّا
۱۱۱	۲۰	۱۳- احیا : انظروا یا ملائکتی
۱۱۸	۲	یا رسولَ اللّٰہِ
۱۲۳	۲	یُقْرِئُکَ
۱۳۵	۸	و اگر نه چنین بودی ،
۱۳۵	۱۰	بودی - و رسول
۱۳۶	۱۰	الغیظَ
۱۶۵	۶	چاره نیست
۱۶۵	۱۶	۶- اصل : چاره‌ای نیست
۱۸۹	۲	مفرماید
۱۸۹	۱۰-۱۱	الی رسول اللّٰہ صلی اللّٰہ علیہ وسلم
۱۹۱	۶-۷	و در تو اثر نمیکنند
۲۲۵	۱۰	حاکمی عادل
۲۲۵	۱۸	۱۱- اصل ، ق : حاکم
۲۲۹	۳	حق جلّ و علا
۲۵۲	۶	آن صندوق بردار که
۲۵۲	۱۰	شرایطی است
۲۵۲	۱۹	۱۴- اصل ، ق : شرایط است
۲۵۵	۱۹	۱۵- ک :
۲۶۷	۱۳	جنبای
۲۹۱	۸	و برید و حامل و مشرف
۲۹۱	۱۸	۸- اصل : و عاملی
۳۱۹	۹	بدربای عفو میرساند
۳۲۲	۸	و اشدّ منه . قالوا : و ما اشدّ

صفحه	سطر	صحیح
۳۲۲	۲	ابن عباس
۳۲۲	۵	شَهِدَ
۳۲۲	۹	و او را از روزی که
۳۲۲	۱۱	عن عَبْدِ اللَّهِ
۳۸۹	۳	در فتاح بلا و لی
۳۹۰	۱۰	ایشانرا بیابد
۳۹۱	۶	محتسب و محتسب علیه
۳۹۶	۱۳	و بعد از قرار ثمن
۳۹۶	۱۸-۹	۱۱- اصل: قراری
۴۰۲	۸	معرفت احکام واجبات و
۴۲۱	۵	و بائبات و سابط
۴۲۳	۸	در بیابانی یابد یا از پادشاهی
۴۵۱	۶	میغرفه
۴۵۵	۸	دؤم بلغم است
۵۲۲	۷	خداوندی ما
۵۶۶	۱۲-۳	« جمعظری جواظ مستکبر جماع مناع »
		جاوجود لفظ (کل) همه جایید مکسورباشند
		که در حاشیه به آن اشاره نشده است
۵۶۷	۲	وَكَلْتُ
۵۷۶	۷	جهال و اشراف <sup>۱</sup> نظرکنی
۵۹۰	۳	اگرچه در    علم و عمل

ذخیره الملوك	۸۷۶	
صفحه	سطر	صحیح
« فلان بن فلان » ضبط ق است و گرنه حرف	۷	۵۹۲
آخر «فلان» اول در ک بدون تنوین و در اصل و م فاقد اعراب است		
أَشَدُّ	۶	۶۱۷
إِذَا غَضِبُوا رَجَعُوا	۴	۶۲۲
فاجعلها منى صلاة	۵	۶۲۵
۱۴/۲۷ : ابراهیم	۱	۶۵۵
نظر میدهند (ظ : اصحاب حنفیه یا پیروان ابوحنفیه نعمان بن ثابت ) و نزد	۱-۲	۶۶۱
امهات : بضم اول و فتح و تشدید میم	۱۱	۶۶۳
ثبور : بضم تین ، هلاک شدن ، هلاک کردن ( که در محل ضبط آن اشتباه شده و باید بعد از « تیه » و پیش از « ثقلین » نوشته شود )	۱	۶۶۶
: القصص است و چنانکه	۸	۶۶۷
در متن آمده . ( «قسمت» زائد است )	۱۳	۶۶۸
بضم اول و فتح ثانی و تشدید یاء ،	۱۱	۶۷۶
سیبویه این کلمه را بکسرتین و تشدید باء اول گفته	۱۵	۶۷۶
۱۰۲/۵ : التکائر	۱۶	۷۰۰
۱۰۲/۷ : التکائر، حق البقین در ۵۶/۹۵ : الواقعة	۱۷	۷۰۰
مغرفه : بکسر اول و سکون دوم و فتح سوم ،	۸	۷۱۹
مقادیر : جمع مقدور : مقدر ،	۱	۷۲۰
نک : مقدرات	۲	۷۲۰
مؤنث هیئت : مرده	۱۴-۵	۷۲۵

صفحه	سطر	صحیح
۷۲۱	۸	گفته‌اند در تمام جنگها
۷۲۱	۱۷	که یکی در مکه بود و دیگری در طایف
۷۲۵	۱۲	بِإِلَالِ بْنِ رَبَاحٍ
۷۲۹	۱۶	خُوَيْلِدٍ
۷۵۲	۱۳	سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ
۷۵۵	۱	سَفِيَانَ مَوْرِيٍّ
۷۵۶	۱۵	سَهْلِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ كَسْتَرِيٍّ
۷۵۷	۱۲	تَيْمِيٍّ قُرَشِيٍّ
۷۶۰	۹	عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَغْفَلٍ مَزْنِيٍّ
۷۶۰	۱۲	عَثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ
۷۶۰	۱۸	عُرْسِ بْنِ عَمِيرَةَ الْكِنْدِيِّ
۷۶۲	۲	عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ
۷۶۲	۱۳	عَمْرِ بْنِ خَطَّابٍ قُرَشِيٍّ عَدَوِيِّ
۷۶۳	۷	نَ فَتَىٍّ مِنْ أُمَّيَّةَ لِبَكَيْتِكَ
۷۶۲	۲	عِمْرَانَ بْنَ حُصَيْنٍ
۷۶۲	۱۱	عِمْرَانَ بْنَ يَصْبَرَ
۷۶۶	۱۰	فَضِيلِ بْنِ عِيَاضٍ

## انتشارات مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران

- ۱- تذکره حدیقه امان‌اللهی، تألیف میرزا عبدالله سنندجی متخلص به درونق، در سال ۱۲۶۵ هجری قمری، حاوی شرح حال ۴۳ تن از شعرا، کردستان در قرن سیزدهم، به تصحیح و تحشیه آقای دکتر خیا‌مپور، در ۲۴+۵۴۲ صفحه، آذرماه ۱۳۴۴، بها ۲۲۰ ریال (نایاب)
- ۲- تذکره روضه السلاطین، تألیف سلطان محمد هروی متخلص به «فخری»، در قرن دهم هجری، حاوی احوال و اشعار ۸۰ تن از سلاطین و امرا و شش تن از دیگر شعرا، به تصحیح و تحشیه آقای دکتر خیا‌مپور، در ۲۰+۱۸۰ صفحه، شهریور ماه ۱۳۴۵، بها ۱۰۰ ریال (نایاب)
- ۳- منظومه کردی مهر و وفا، با متن کردی و ترجمه فارسی، مقدمه و ضبط و ترجمه و توضیح از آقای قادر فتاحی قاضی، در ۸+۱۷۶ صفحه، مهرماه ۱۳۴۵، بها ۸۵ ریال
- ۴- فرهنگ لغات ادبی (شامل لغات و تعبیراتی که از متون فارسی استخراج شده است)، تألیف آقای محمد امین ادیب طوسی، بخش اول، در ۸۶+۴۳۶ صفحه، بهمن ماه ۱۳۴۵، بها ۳۶۰ ریال (نایاب)
- ۵- منظومه کردی شیخ صنعان، با متن کردی و ترجمه فارسی، مقدمه و ضبط و ترجمه و توضیح از آقای قادر فتاحی قاضی، در ۸+۱۳۴ صفحه، مردادماه ۱۳۴۶، بها ۶۰ ریال
- ۶- فرهنگ لغات ادبی (شامل لغات و تعبیراتی که از متون فارسی استخراج شده است)، تألیف آقای محمد امین ادیب طوسی، بخش دوم، در ۴+۳۴۸ (۳۴۸-۴۳۶=۷۸۴) صفحه، اسفندماه ۱۳۴۶، بها ۲۳۰ ریال (نایاب)
- ۷- سفینه محمود، تألیف محمود میرزا قاجار در سال ۱۲۴۰ هجری قمری، جلد اول حاوی احوال و اشعار ۱۶۲ تن از شعرا، این تذکره که در قرن دوازدهم و سیزدهم میزیسته‌اند، به تصحیح و تحشیه آقای دکتر خیا‌مپور، در ۲۰+۳۸۴ صفحه، اسفندماه ۱۳۴۶، بها ۱۵۰ ریال



۸- سفینه‌المحمود ، تألیف محمود میرزا قاجار در سال ۱۳۴۰ هجری قمری ، جلد دوم حاوی احوال و اشعار ۱۸۴ تن از شمرای این تذکره که در قرن دوازدهم و سیزدهم میزیسته‌اند ، به تصحیح و تحشیه آقای دکتر خیامپور ، در ۳۹۲+۴ (۳۸۴-۷۷۶) صفحه ، اسفندماه ۱۳۴۶ ، بها ۱۵۰ ریال

۹- تخت سلیمان ، تألیف علی اکبر سرفراز ، در ۱۲+۱۸۲ صفحه ، شهریور ماه ۱۳۴۷ ، بها ۱۰۵ ریال (نایاب)

۱۰- منظومه کردی بهرام و گلندام ، بامتن کردی و ترجمه فارسی ، مقدمه وضبط و ترجمه و توضیح از آقای قادر فتاحی قاضی ، در ۸+۲۱۶ صفحه ، مهرماه ۱۳۴۷ ، بها ۱۱۵ ریال

۱۱- دیوان وقار شیرازی ، به تصحیح آقای دکتر ماهیار نوابی ، بخش نخست (قصائد ، الفدر) ، در ۲۴+۳۳۲ صفحه ، شهریورماه ۱۳۴۸ ، بها ۱۳۵ ریال

۱۲- منظومه کردی شورمحمود و مرزینگان ، بامتن کردی و ترجمه فارسی ، مقدمه وضبط و ترجمه و توضیح از آقای قادر فتاحی قاضی ، در ۱۰+۱۷۰ صفحه ، دی ماه ۱۳۴۸ ، بها ۶۰ ریال

۱۳- روضةالکتاب و حدیقه‌الالباب ، تألیف ابوبکر بن الزکی المتطبیب القونیوی الملقب بالصدر ، به تصحیح و تحشیه آقای میر ودود سید یونسی ، در ۶۴+۴۵۶ صفحه ، فروردین ماه ۱۳۴۹ ، بها ۱۷۵ ریال

۱۴- تجربه‌الاحرار و تسلیه‌الابرار ، تألیف عبدالرزاق بیگ دنبلی ، به تصحیح و تحشیه آقای حسن قاضی طباطبائی ، جلد اول ، در ۳۰+۵۲۳ صفحه ، مردادماه ۱۳۴۹ ، بها ۱۹۰ ریال

۱۵- تجربه‌الاحرار و تسلیه‌الابرار ، تألیف عبدالرزاق بیگ دنبلی ، به تصحیح و تحشیه آقای حسن قاضی طباطبائی ، جلد دوم ، در ۱۰+۲۸۰ صفحه ، خردادماه ۱۳۵۰ ، بها ۱۲۰ ریال

۱۶- تاریخ خوی ، تألیف مهدی آقاسی ، در ۲۶+۱۰+۶۲۰ صفحه ، مهرماه ۱۳۵۰ ، بها ۲۴۰ ریال (نایاب)

۱۷- فرهنگ لغات ادبی (شامل لغات و تعبیراتی که از متون فارسی استخراج شده است) ، تألیف آقای محمد امین ادیب طوسی ، بخش سوم ، در ۴+۳۳۲ (۷۸۴-۱۱۱۶) صفحه ، بهمن ماه ۱۳۵۰ ، بها ۲۳۰ ریال (نایاب)

۱۸- دیوان همام تبریزی ، به تصحیح آقای دکتر رشید عیوضی ، در ۱۶+۸۴+۳۱۸ صفحه ، مرداد ماه ۱۳۵۱ ، بها ۱۸۰ ریال (نایاب)

۱۹- منظومه کردی شیخ فرخ و خاتون استی، با متن کردی و ترجمه فارسی، مقدمه و ضبط و ترجمه و توضیح از آقای قادر فتاحی قاضی، در ۱۰+۱۷۸ صفحه، اسفند ماه ۱۳۵۱، بها ۹۰ ریال

۲۰- دیوان خیابانی بخارایی، به تصحیح آقای عزیز دولت آبادی، در ۲۰+۴۸+۲۹۶ صفحه، آبان ماه ۱۳۵۲، بها ۱۷۰ ریال (نایاب)

۲۱- فرهنگ اصطلاحات و تعریفات نفایس الفنون، (شامل اصطلاحات و تعریفات شصت و شش علم از علوم و فنون مختلف تا قرن هشتم هجری که بترتیب الفبایی ضبط و تنظیم شده است) به کوشش آقای بهروز ثروتیان، در ۲۲+۳۷۰ صفحه، اسفند ماه ۱۳۵۲، بها ۲۵۰ ریال

۲۲- آفرینش و نظر فیلسوفان اسلامی درباره آن، تألیف آقای دکتر حسین خلیقی، در ۴۲+۴۵۲ صفحه، شهریور ماه ۱۳۵۴، بها ۳۰۰ ریال (نایاب)

۲۳- سخنوران آذربایجان، تألیف آقای عزیز دولت آبادی، جلد اول در ۴۴+۵۷۹ صفحه، فروردین ماه ۱۳۵۵، بها ۴۰۰ ریال

۲۴- سعید و میر سیف الدین بیگ، با متن کردی و ترجمه فارسی، مقدمه و ضبط و ترجمه و توضیح از آقای قادر فتاحی قاضی، در ۲۹+۵۷۳ صفحه، آبان ماه ۲۵۳۵، بها ۵۸۰ ریال

۲۵- آفرینش زیانکار در روایات ایرانی، تألیف آرتور کریستنسن، ترجمه آقای دکتر احمد طباطبائی، در ۱۴+۱۶۰ صفحه، بهمن ماه ۲۵۳۵، بها ۲۴۰ ریال

۲۶- معتقدات و آداب ایرانی، تألیف هانری ماسه، ترجمه آقای دکتر مهدی روشن ضمیر، در ۴۶+۴۵۵ صفحه، اسفند ماه ۲۵۳۵، بها ۳۷۰ ریال

۲۷- دیوان حافظ، بر اساس سه نسخه کامل کهن مورخ به سالهای ۸۱۳ و ۸۲۲ و ۸۲۵ هجری قمری، به تصحیح آقایان دکتر رشید عیوضی و دکتر اکبر بهروز، در ۲۴+۳۴+۵۷۲ صفحه، فروردین ماه ۲۵۳۶، بها ۱۰۰۰ ریال

۲۸- فهرست مقالات نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی، ۲۵ از (شماره‌های ۱-۱۰۸) در ۲۰+۱۹۶ صفحه، مرداد ماه ۲۵۳۶، بها ۱۰۰ ریال

۲۹- دیوان صائب (بخش خود شاعر)، در ۲۴+۵۴۹+۱۴ صفحه، مهر ماه ۲۵۳۶، بها ۵۰۰ ریال

۳۰- سخنوران آذربایجان، تألیف آقای عزیز دولت آبادی، جلد دوم در ۲۸+۶۰۳+۶۰۳ (=۵۸۵-۱۱۸۸) اردیبهشت ماه ۲۵۳۷، بها ۶۰۰ ریال

- ۳۱- فرهنگ اصطلاحات نجومی ، تألیف آقای دکتر ابوالفضل مصفی ،  
در ۲۰+۱۰۲۶ صفحه . مهر ماه ۱۳۵۷ ، بها ۱۱۰۰ ریال
- ۳۲- معتقدات و آداب ایرانی ، تألیف هانری ماسه ، ترجمه آقای دکتر  
مهدی روشن ضمیر ، در ۲۴+۵۱۶ صفحه ، اسفند ۱۳۵۷ ، بها ۸۰۰ ریال
- ۳۳- دیوان صائب (بخط خود شاعر) ، در ۲۴ + ۶۴۲ + ۴ صفحه ،  
مهرماه ۱۳۵۷ ، بها ۶۰۰ ریال
- ۳۴- دیوان مجیرالدین بیلقاتی ، به تصحیح آقای دکتر محمد آبادی ،  
در ۱۵۴ + ۷۸۱ + ۶ صفحه ، اردیبهشت ماه ۱۳۵۸ ، بها ۱۳۰۰ ریال
- ۳۵- ذخیره الملوك ، به تصحیح محمود انواری ، در ۵۶+۸۷۲ صفحه ،  
آبان ماه ۱۳۵۸ ، بها ۱۳۰۰ ریال

مرکز بخش

## کتابفروشی تهران

تهران ، بازار شیشه گرخانه ، تلفن ۲۲۷۳۲  
تهران ، خیابان ناصرخسرو كوچه حاجی نایب ، پاساژ مجیدی ، تلفن ۵۳۷۸۴۹